



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

ترازومی حقیقت

ترجمہ منیر الحق

علامہ سید جعفر مرتضیٰ عاملی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق

نویسنده:

سید جعفر مرتضی حسینی عاملی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۴۲	ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق
۴۲	مشخصات کتاب
۴۲	جلد ۱
۴۲	اشاره
۴۹	مقدمه مترجم
۴۹	اشاره
۵۰	آشنایی با میزان الحق
۵۴	مقدمه مؤلف در چاپ دوم
۵۶	مقدمه مؤلف
۵۶	اشاره
۵۷	یک بام و دو هوا
۵۸	روش گفت و گوی شیعیان
۵۹	پیدایش گفت و گوی شیعه و سنی
۶۱	کهنه نو
۶۲	تکرار مکررات
۶۲	نگران جوانان شیعه نیستیم
۶۳	برای کدام جوانان نگرانیم؟
۶۴	نگاهی گذرا بر پرسش ها
۶۵	هدف از تعدد پرسش ها
۶۶	روش ناپسند
۶۷	تکرار و اصرار
۶۷	علت پاسخ به پرسش ها
۶۷	بحث های دامنه دار

- ۶۸ سپاس و احترام
- ۶۸ اگر بخواهیم سؤال کنیم!
- ۷۰ بخش اول: اعتقادات عمومی
- ۷۰ اشاره
- ۷۲ فصل اول: توحید و شرک
- ۷۲ توسل و شرک
- ۷۲ پرسش شماره ۱ (۲۰۱)
- ۷۲ پاسخ
- ۷۴ تعظیم و تبرک به قبور
- ۷۴ پرسش شماره ۲ (۲۰۲)
- ۷۴ پاسخ
- ۷۷ فصل دوم: عقاید شیعیان
- ۷۷ بداء و نسبت جهل به خدا
- ۷۷ پرسش شماره ۳ (۱۰۳)
- ۷۷ پاسخ
- ۸۲ فوائد اعتقاد به بداء
- ۸۲ اشاره
- ۸۳ آثار اعتقاد به نبود بداء
- ۸۴ ناآگاهان از بداء
- ۸۵ نکته پایانی
- ۸۷ فصل سوم: قرآن کریم
- ۸۷ تفسیر الهی قرآن در کتاب کافی
- ۸۷ پرسش شماره ۴ (۱۶)
- ۸۷ پاسخ
- ۸۹ روایاتی درباره تحریف قرآن
- ۸۹ پرسش شماره ۵ (۵۸)

- ۹۴ پاسخ
- ۹۴ اشاره
- ۹۶ الف: آیه استشهد در عالم ذر
- ۹۷ ب: عزت و احترام به پیامبر(صلی الله علیه وآله)
- ۹۸ ج: جبت و طاغوت
- ۹۹ د: لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
- ۱۰۰ ه: مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
- ۱۰۱ و: بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ
- ۱۰۱ ز: إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ
- ۱۰۱ ح: آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلَيَّ
- ۱۰۲ ط: كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ
- ۱۰۴ ی: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ
- ۱۰۵ ک: فَتَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
- ۱۰۶ جایگاه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مصحف فاطمه(سلام الله علیها)
- ۱۰۶ پرسش شماره ۶ (۱۰)
- ۱۰۷ پاسخ
- ۱۱۵ جفر و جامعه و مصحف فاطمه
- ۱۱۵ پرسش شماره ۷ (۴۷)
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۵ ۱. کتاب جامعه
- ۱۱۵ ۲. صحیفه ناموس
- ۱۱۶ ۳. صحیفه عبیطه
- ۱۱۶ ۴. صحیفه ذؤابه السیف
- ۱۱۶ ۵. صحیفه علی
- ۱۱۷ ۶. جفر
- ۱۱۸ ۷. مصحف فاطمه

- ۱۱۹ ۸. تورات و انجیل و زبور
- ۱۱۹ پاسخ
- ۱۲۷ عدم ارائه مصحف در دوران خلافت علی (علیه السلام)
- ۱۲۷ پرسش شماره ۸ (۱۳۷)
- ۱۲۷ پاسخ
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۹ آغاز سخن
- ۱۳۰ گردآوری قرآن توسط امام علی (علیه السلام)
- ۱۳۹ مصحف امام علی (علیه السلام) کجاست؟
- ۱۳۹ ویژگی های مصحف امام علی (علیه السلام)
- ۱۴۱ دو نکته مهم
- ۱۴۲ فایده کتب موجود نزد ائمه (علیهم السلام)
- ۱۴۲ پرسش شماره ۹ (۱۵۴)
- ۱۴۳ پاسخ
- ۱۴۴ محرومیت مردم از کتاب های ائمه (علیهم السلام)
- ۱۴۴ پرسش شماره ۱۰ (۱۵۵)
- ۱۴۵ پاسخ
- ۱۴۷ آیات سخیف (نعوذ بالله)
- ۱۴۷ پرسش شماره ۱۱ (۱۷۶)
- ۱۴۹ پاسخ
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۵۱ فصل الخطاب در ترازوی داوری
- ۱۵۷ چکیده روایی
- ۱۵۹ اصول حدیثی شیعه
- ۱۶۰ اهل سنت و تحریف قرآن
- ۱۶۲ تقابل ناموفق

- ۱۶۲ صحابه و تحریف قرآن
- ۱۶۲ تفسیر نازل شده
- ۱۶۵ بخش دوم: امام و امامت
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۷ فصل اول: امامت
- ۱۶۷ دوستی با علی و بیعت با ابوبکر
- ۱۶۷ پرسش شماره ۱۲ (۱۷۵)
- ۱۶۸ پاسخ
- ۱۷۶ دریافت پیام از پیامبر یا امام
- ۱۷۶ پرسش شماره ۱۳ (۱۷۷)
- ۱۷۷ پاسخ
- ۱۸۲ علی (علیه السلام) ناتوان از انتقال سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله)
- ۱۸۲ پرسش شماره ۱۴ (۱۵۹)
- ۱۸۲ پاسخ
- ۱۸۷ محافظت از ابوبکر و وانهادن حضرت علی (علیه السلام)
- ۱۸۷ پرسش شماره ۱۵ (۲۷)
- ۱۸۷ پاسخ
- ۱۸۷ اشاره
- ۱۸۸ صدیق بودن ابوبکر
- ۱۸۹ همراهی ابوبکر با پیامبر (صلی الله علیه وآله)
- ۱۸۹ واکنش احتمالی ابوبکر در برابر خواسته پیامبر (صلی الله علیه وآله)
- ۱۹۰ منافات نداشتن جان فشانی با خلافت
- ۱۹۲ نزول آیه شراء درباره حضرت علی (علیه السلام)
- ۱۹۴ علم غیب امام علی (علیه السلام)
- ۱۹۵ فرق پیامبر و امام
- ۱۹۵ پرسش شماره ۱۶ (۱۲۸)

- ۱۹۵ پاسخ
- ۱۹۷ خلافت حضرت علی(علیه السلام) و مرگ هارون در زمان موسی
- ۱۹۷ پرسش شماره ۱۷ (۱۰۱)
- ۱۹۷ پاسخ
- ۱۹۸ علت نیامدن ولایت حضرت علی(علیه السلام) در قرآن
- ۱۹۸ پرسش شماره ۱۸ (۵۵)
- ۱۹۹ پاسخ
- ۲۰۲ پیش نمازی علی(علیه السلام) هنگام بیماری پیامبر(صلی الله علیه وآله)
- ۲۰۲ پرسش شماره ۱۹ (۲۵)
- ۲۰۲ پاسخ
- ۲۱۰ کامل شدن نور با نشر اسلام یا ولایت علی(علیه السلام)
- ۲۱۰ پرسش شماره ۲۰ (۵۹)
- ۲۱۰ پاسخ
- ۲۱۲ اطاعت از رسول و بی نیازی از امام
- ۲۱۲ پرسش شماره ۲۱ (۶۳)
- ۲۱۴ پاسخ
- ۲۱۴ اطاعت از امام در قرآن
- ۲۱۶ ذکر امامت در قرآن
- ۲۱۸ فصل دوم: شرایط و ویژگی های امام
- ۲۱۸ عدم صلاحیت فرد ناتوان برای امامت
- ۲۱۸ پرسش شماره ۲۲ (۱۸)
- ۲۱۸ پاسخ
- ۲۲۱ برچیدن ظلم، بدون داشتن نایب
- ۲۲۱ پرسش شماره ۲۳ (۲۹)
- ۲۲۱ پاسخ
- ۲۲۴ علت محرومیت عبدالله افطح از امامت

- ۲۲۴ پرسش شماره ۲۴ (۴۲)
- ۲۲۴ پاسخ
- ۲۲۵ بلوغ، شرط امامت
- ۲۲۵ پرسش شماره ۲۵ (۴۶)
- ۲۲۵ پاسخ
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۲۵ بلوغ شرط امامت نیست
- ۲۲۷ پیدایش حد و مرز بلوغ
- ۲۲۹ چگونگی تحقق بلوغ
- ۲۳۱ بلوغ و امامت امام جواد(علیه السلام)
- ۲۳۱ پرسش شماره ۲۶ (۱۴۹)
- ۲۳۱ پاسخ
- ۲۳۱ شرایط امام از دیدگاه شیعه
- ۲۳۱ پرسش شماره ۲۷ (۱۵۱)
- ۲۳۲ پاسخ
- ۲۳۶ اثبات ویژگی پیامبران برای امامان، کفر است
- ۲۳۶ پرسش شماره ۲۸ (۷۴)
- ۲۳۷ پاسخ
- ۲۳۸ ادعای امامت توسط زید
- ۲۳۸ پرسش شماره ۲۹ (۱۳۴)
- ۲۳۹ پاسخ
- ۲۴۱ فصل سوم: علم امام
- ۲۴۱ خودکشی و علم غیب امام
- ۲۴۱ سؤال شماره ۳۰ (۸)
- ۲۴۲ پاسخ
- ۲۴۸ منافات تقیه با مرگ اختیاری و علم غیب

۲۴۸ پرسش شماره ۳۱ (۲۸)

۲۴۸ پاسخ

۲۵۰ جاهل به حکم مذی و عالم به گذشته و آینده

۲۵۰ پرسش شماره ۳۲ (۱۸۵)

۲۵۱ پاسخ

۲۵۳ فصل چهارم: عصمت

۲۵۳ عدم دلالت آیه تطهیر بر عصمت همه امامان

۲۵۳ پرسش شماره ۳۳ (۳۳)

۲۵۳ پاسخ

۲۵۴ منافات عصمت با تقیه

۲۵۴ پرسش شماره ۳۴ (۸۶)

۲۵۵ پاسخ

۲۵۸ مخالفت امامان با یکدیگر، دلیلی بر عدم عصمت آنان

۲۵۸ پرسش شماره ۳۵ (۱۳۲)

۲۵۸ پاسخ

۲۶۷ تناقض در احکام فقهی امام صادق (علیه السلام)

۲۶۷ پرسش شماره ۳۶ (۱۴۲)

۲۶۷ پاسخ

۲۶۹ رد عصمت امامان با روایات مربوط به لغزش آنان

۲۶۹ پرسش شماره ۳۷ (۱۴۶)

۲۶۹ پاسخ

۲۶۹ اشاره

۲۷۱ لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ

۲۷۴ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا

۲۷۵ منافات عصمت با آموزش خواستن حضرت علی (علیه اسلام)

۲۷۵ پرسش شماره ۳۸ (۱۸۲)

- ۲۷۵ پاسخ
- ۲۸۶ بخش سوم: خلفای پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله).....
- ۲۸۶ اشاره
- ۲۸۸ فصل اول: خلفا
- ۲۸۸ دفن پیامبر(صلی الله علیه وآله)بین دو کافر
- ۲۸۸ پرسش شماره ۳۹ (۷۶)
- ۲۸۹ پاسخ
- ۲۹۲ اعتلای اسلام به دست کافران و منافقان
- ۲۹۲ پرسش شماره ۴۰ (۲۰)
- ۲۹۲ پاسخ:
- ۲۹۶ سلطنت موروثی
- ۲۹۶ پرسش شماره ۴۱ (۸۴)
- ۲۹۷ پاسخ
- ۲۹۹ ازدواج پیامبر(صلی الله علیه وآله)با دختر یک حرام زاده
- ۲۹۹ پرسش شماره ۴۲ (۱۲۰)
- ۳۰۰ پاسخ
- ۳۰۰ اشاره
- ۳۰۰ انتخاب همسر شایسته
- ۳۰۲ بدگویی درباره خلیفه دوم
- ۳۰۵ اعتراف مالک اشتر درباره ابوبکر و عمر
- ۳۰۵ پرسش شماره ۴۳ (۱۲۴)
- ۳۰۵ پاسخ
- ۳۰۸ لعن سرپیچی کنندگان از سپاه اسامه
- ۳۰۸ پرسش شماره ۴۴ (۱۳۶)
- ۳۰۸ پاسخ
- ۳۰۸ اشاره

- ۳۰۸ ساختگی نبودن حدیث
- ۳۱۲ معضل سرپیچی از سپاه اسامه
- ۳۱۴ تلاش ناموفق برای بازسازی داستان
- ۳۱۷ بررسی حدیث در کتاب های شیعه
- ۳۱۸ تناقض گویی رافضیان
- ۳۲۰ حدیث سپاه اسامه
- ۳۲۱ پیامبر(صلی الله علیه وآله) صحابه را لعن نکرد
- ۳۲۲ سرزنش شهرستانی
- ۳۲۹ رافضی بودن جوهری
- ۳۳۶ فصل دوم: ابوبکر
- ۳۳۶ تنها پیام رسان پیامبر(صلی الله علیه وآله)
- ۳۳۶ پرسش شماره ۴۵ (۱۶۰)
- ۳۳۶ پاسخ
- ۳۳۹ فرمان برداری از ابوبکر و صحت خلافتش
- ۳۳۹ پرسش شماره ۴۶ (۷۸)
- ۳۴۰ پاسخ
- ۳۴۳ بیعت اختیاری انصار با ابوبکر
- ۳۴۳ پرسش شماره ۴۷ (۸۳)
- ۳۴۴ پاسخ
- ۳۵۱ تناقض در نفاق و هجرت ابوبکر
- ۳۵۱ پرسش شماره ۴۸ (۹۲)
- ۳۵۱ پاسخ
- ۳۵۵ فصل سوم: عمر بن خطاب
- ۳۵۵ مشورت عمر با حضرت علی(علیه السلام)
- ۳۵۵ پرسش شماره ۴۹ (۱۰۸)
- ۳۵۵ پاسخ

۳۵۷	عدم اعتراض حضرت علی(علیه السلام)در ماجرای هذیان
۳۵۷	پرسش شماره ۵۰ (۱۵)
۳۵۷	پاسخ
۳۵۹	کمک سلمان و عمار به عمر
۳۵۹	پرسش شماره ۵۱ (۱۰۹)
۳۶۰	پاسخ
۳۶۲	فصل چهارم: خلفا و امامان
۳۶۲	دو بار زاده شدن از ابوبکر
۳۶۲	پرسش شماره ۵۲ (۳۴)
۳۶۳	پاسخ
۳۶۳	اشاره
۳۶۳	فحاش نبودن امام صادق(علیه السلام)
۳۶۴	زاده شدن از ابوبکر
۳۶۶	دوستی با ابوبکر و عمر در کلام امام صادق(علیه السلام)
۳۶۶	پرسش شماره ۵۳ (۶۱)
۳۶۶	پاسخ
۳۷۱	فهرست مطالب
۳۹۴	جلد ۲
۳۹۴	مشخصات کتاب
۳۹۴	اشاره
۳۹۸	بخش چهارم: حضرت علی(علیه السلام)و حضرت زهرا(سلام الله علیها) پس از پیامبر(صلی الله علیه و آله)
۳۹۸	اشاره
۳۹۹	فصل یکم: حضرت علی(علیه السلام)
۳۹۹	جنگیدن ابوبکر با مرتدان و رضایت حضرت علی(علیه السلام) به گمراهی مردم
۳۹۹	پرسش شماره ۵۴ (۳۱)
۳۹۹	پاسخ

- ۳۹۹ اشاره
- ۴۰۰ عدم انطباق آیات و روایات ارتداد بر مرتدان زمان ابوبکر
- ۴۱۰ عدم رضایت حضرت علی(علیه السلام) به گمراهی مردم
- ۴۱۲ دم نزدن حضرت علی(علیه السلام) دلآور، از غضب خلافت
- ۴۱۲ پرسش شماره ۵۵ (۳۲)
- ۴۱۲ پاسخ
- ۴۱۲ اشاره
- ۴۱۳ فرق شجاعت و تهور
- ۴۱۳ اعتراض به غاصبان خلافت
- ۴۱۳ [علت سکوت مردم]
- ۴۱۴ اقامه برهان برای اثبات حق
- ۴۱۶ تردید درباره بیعت حضرت علی(علیه السلام) با خلفا
- ۴۱۹ هر امامی، بیعتی به گردن دارد
- ۴۲۰ توصیه به نجاتگیدن، و جنگیدن در جمل و صفین
- ۴۲۰ پرسش شماره ۵۶ (۱۲۷)
- ۴۲۰ پاسخ
- ۴۲۴ پیروزی معاویه مرتد بر امام معصوم(علیه السلام)!
- ۴۲۴ پرسش شماره ۵۷ (۷۹)
- ۴۲۵ پاسخ
- ۴۲۹ ایمان حضرت علی(علیه السلام) قابل اثبات نیست
- ۴۲۹ پرسش شماره ۵۸ (۸۰)
- ۴۳۱ پاسخ
- ۴۴۰ چرا حضرت علی(علیه السلام) خراب کاری خلفا را اصلاح نکرد؟
- ۴۴۰ پرسش شماره ۵۹ (۱۸۸)
- ۴۴۰ پاسخ
- ۴۴۳ فصل دوم: حکم صریح درباره حضرت علی(علیه السلام)

- گرفتن میثاق از پیامبران برای امامت حضرت علی(علیه السلام) ۴۴۳
- پرسش شماره ۶۰ (۱۸۳) ۴۴۳
- پاسخ ۴۴۴
- حضور در شورا، دلیلی بر عدم وصیت درباره خلافت ۴۴۷
- پرسش شماره ۶۱ (۱۸۹) ۴۴۷
- پاسخ ۴۴۸
- اشاره ۴۴۸
- یکم: باحضرت علی(علیه السلام) بیعت شده بود ۴۴۹
- یکم: تصمیم برای کشتن امام علی(علیه السلام) در شورا ۴۴۹
- دوم: جانشینی با وحی یا وصیت؟ ۴۵۱
- سوم: احتجاج بی حاصل ۴۵۱
- چهارم: تقیه در هنگام ترس ۴۵۲
- پنجم: احتجاج حضرت علی(علیه السلام) در شورا ۴۵۲
- کتمان امامت و افشای فضایل ۴۵۳
- پرسش شماره ۶۲ (۱۷۰) ۴۵۳
- پاسخ ۴۵۴
- اختلاف شیعیان، نشان از نبود نص بر امامت ۴۵۸
- پرسش شماره ۶۳ (۱۵۲) ۴۵۸
- پاسخ ۴۵۸
- امامت حضرت علی(علیه السلام) کمتر از کلیدداری کعبه ۴۶۱
- پرسش شماره ۶۴ (۱۳۵) ۴۶۱
- پاسخ ۴۶۲
- متواتر نبودن ولایت حضرت علی(علیه السلام) به خاطر کمی شیعیان ۴۶۳
- پرسش شماره ۶۵ (۷۲) ۴۶۳
- پاسخ ۴۶۴
- حکم افراد بی اطلاع از ولایت ۴۶۷

- پریش شماره ۶۶ (۶۴) ۴۶۷
- پاسخ ۴۶۸
- اشاره ۴۶۸
- اتمام حجت از سوی پیامبر(صلی الله علیه و آله) ۴۶۸
- عدم اختصاص اشکال به امامت ۴۶۹
- نقض وارد بر اشکال کننده ۴۷۰
- ایمان اجمالی و تفصیلی ۴۷۰
- استدلال به احادیث کتمان شده! ۴۷۱
- پریش شماره ۶۷ (۷۷) ۴۷۱
- پاسخ ۴۷۲
- خلافت هارون و مردنش قبل از موسی! ۴۷۶
- پریش شماره ۶۸ (۱۱۶) ۴۷۶
- پاسخ ۴۷۶
- فصل سوم: حضرت علی(علیه السلام) و بیعت ۴۷۹
- بیعت کنندگان با ابوبکر و عمر، با من بیعت کردند ۴۷۹
- پریش شماره ۶۹ (۶۵) ۴۷۹
- پاسخ ۴۸۰
- اشاره ۴۸۰
- نگاه همه جانبه ۴۸۱
- هدف، پای بند کردن معاویه ۴۸۲
- پای بندی به امور متناقض ۴۸۳
- عدم دلالت بر فضیلت صحابه ۴۸۴
- پای بندی ما به اجماع ۴۸۴
- تفاوت بیعت حضرت علی(علیه السلام) با بیعت خلفا ۴۸۵
- تأخیر حضرت علی(علیه السلام) در بیعت، اشتباه بود ۴۸۵
- پریش شماره ۷۰ (۱۲۵) ۴۸۵

- ۴۸۶ پاسخ
- ۴۹۱ بیعت حضرت علی(علیه السلام) با دو کافر
- ۴۹۱ پرسش شماره ۷۱ (۳)
- ۴۹۲ پاسخ
- ۴۹۸ رهایم کنید و دیگری را بیابید
- ۴۹۸ پرسش شماره ۷۲ (۵)
- ۴۹۹ پاسخ
- ۵۰۳ فصل چهارم: نص بر امامت حضرت علی(علیه السلام)
- ۵۰۳ جانشینی حضرت علی(علیه السلام) در غزوة تبوک
- ۵۰۳ سوال شماره ۷۳ (۱۲۹)
- ۵۰۴ پاسخ
- ۵۰۵ اعتراض نکردن حاضران در غدیر به ابوبکر
- ۵۰۵ سؤال شماره ۷۴ (۱۴)
- ۵۰۵ پاسخ
- ۵۰۸ فصل پنجم: امام علی(علیه السلام) و خلفا
- ۵۰۸ ازدواج عمر با دختر حضرت علی(علیه السلام)
- ۵۰۸ پرسش شماره ۷۵ (۲)
- ۵۰۹ پاسخ
- ۵۰۹ اشاره
- ۵۰۹ تکفیر عمر توسط شیعیان
- ۵۱۰ ازدواج عمر با ام کلثوم
- ۵۱۳ ازدواج با زور و تهدید
- ۵۱۴ آیا او دختر حضرت زهرا(سلام الله علیها) بود؟
- ۵۱۵ رفع نشدن مشکل با این ازدواج
- ۵۱۸ سخن ابوالقاسم کوفی
- ۵۲۱ عمل حاکم به علم خود

- روایات برآمده از کینه و پستی ۵۲۱
- روایتی دروغین ۵۲۴
- شادباش به عمر ۵۲۸
- عذر بدتر از گناه ۵۳۰
- روایتی عجیب تر ۵۳۰
- نام گذاری فرزندان به نام ابوبکر و عمر ۵۳۳
- پرسش شماره ۷۶ (۴) ۵۳۳
- پاسخ ۵۳۵
- وصلت با خلفا ۵۳۸
- سؤال شماره ۷۷ (۷) ۵۳۸
- پاسخ ۵۴۱
- اشاره ۵۴۱
- یکم: نام گذاری با نام دشمنان ۵۴۱
- دوم: وصلت میان اهل بیت(علیهم السلام اجمعین) و خلفا ۵۴۲
- امام علی(علیه السلام) چیزی از دوران ابوبکر و عمر را تغییر نداد ۵۴۵
- پرسش شماره ۷۸ (۱۹) ۵۴۵
- پاسخ ۵۴۵
- اشاره ۵۴۵
- مصحف امام علی(علیه السلام) ۵۴۵
- ابوبکر و عمر، بهترین افراد امت ۵۴۷
- ازدواج موقت ۵۴۹
- امام علی(علیه السلام) و فدک ۵۵۰
- حج تمتع ۵۵۰
- نماز تراویح ۵۵۲
- حی علی خیر العمل ۵۵۴
- الصلاه خیر من النوم ۵۵۴

- تخطئه غير از تكفير است ۵۵۴
- الحاقیه ۵۵۶
- حی علی خیر العمل در اذان ۵۵۶
- آنچه از عبدالله بن عمر روایت شده است: ۵۵۹
- آنچه از امام علی بن حسین صلوات الله علیه روایت شده است: ۵۶۱
- آنچه از سهل بن حنیف نقل شده است: ۵۶۲
- آنچه از بلال نقل شده است: ۵۶۲
- تذکر و اشاره ۵۶۹
- اشکال های غیر وارد ۵۶۹
- شعار حی علی خیر العمل و جایگاه آن ۵۷۱
- سبب حذف حی علی خیر العمل ۵۷۳
- سخنی درباره این فتوا ۵۷۴
- دشمنی عمر با حضرت علی (علیه السلام) و جانشینی وی در مدینه! ۵۷۵
- پرسش شماره ۷۹ (۳۶) ۵۷۵
- پاسخ ۵۷۶
- اشاره ۵۷۶
- سخن درباره دوستی و دشمنی نیست ۵۷۶
- جانشینی حضرت علی (علیه السلام) از سوی عمر ۵۷۶
- جنگیدن خلفا با کافران و جنگیدن حضرت علی (علیه السلام) با مسلمانان ۵۷۹
- پرسش شماره ۸۰ (۷۳) ۵۷۹
- پاسخ ۵۸۰
- قرار گرفتن حضرت علی (علیه السلام) در شورای خلافت، حاکی از عدم توطئه عمر علیه او ۵۸۵
- پرسش شماره ۸۱ (۸۲) ۵۸۵
- پاسخ ۵۸۵
- یاری رساندن حضرت علی (علیه السلام) به عثمان، حاکی از رابطه دوستانه ۵۹۱
- پرسش شماره ۸۲ (۱۰۷) ۵۹۱

- ۵۹۱ پاسخ
- ۵۹۱ اشاره
- ۵۹۲ قاتل عثمان، معاویه بود
- ۵۹۹ شرکت حضرت علی(علیه السلام) در جنگ با مرتدان و اعتراف به خلافت ابوبکر
- ۵۹۹ پرسش شماره ۸۳ (۱۴۱)
- ۵۹۹ پاسخ
- ۵۹۹ اشاره
- ۵۹۹ شرکت حضرت علی(علیه السلام) در جنگ با مرتدان
- ۶۰۳ اسارت حنفیه کار ابوبکر بود
- ۶۰۴ صحه گذاشتن بر خلافت ابوبکر
- ۶۰۹ ستایش حضرت علی(علیه السلام) از عمر
- ۶۰۹ پرسش شماره ۸۴ (۱۴۵)
- ۶۱۰ پاسخ
- ۶۱۰ اشاره
- ۶۱۰ مرثیه حضرت علی(علیه السلام) برای عمر
- ۶۱۵ دست و پا زدن ابن ابی الحدید
- ۶۱۷ دست و پا زدن فایده ندارد
- ۶۱۹ سخن پایانی
- ۶۲۲ فصل ششم: حضرت زهرا(سلام الله علیها)
- ۶۲۲ دفاع نکردن حضرت علی(علیه السلام) از همسرش
- ۶۲۲ پرسش شماره ۸۵ (۶)
- ۶۲۳ پاسخ
- ۶۲۳ اشاره
- ۶۲۶ ماجرای حضرت زهرا(سلام الله علیها) در منابع اهل سنت
- ۶۲۸ خدا با خشم حضرت فاطمه(سلام الله علیها) خشمگین می شود
- ۶۲۹ خشم حضرت زهرا(سلام الله علیها) از ابوبکر و عمر

- ۶۳۰ سقط شدن حضرت محسن(علیه السلام)، با ذکر سبب
- ۶۳۱ سقط شدن حضرت محسن(علیه السلام)، بدون ذکر سبب
- ۶۳۱ تهدید به آتش زدن خانه حضرت زهرا(سلام الله علیها)
- ۶۳۳ آتش افروختن در خانه حضرت زهرا(سلام الله علیها)
- ۶۳۳ یورش به خانه حضرت علی(علیه السلام)
- ۶۳۴ وصیت حضرت فاطمه(سلام الله علیها) در مورد نماز میت
- ۶۳۴ کتک زدن حضرت فاطمه(سلام الله علیها)
- ۶۳۵ شکستن پهلو حضرت فاطمه(سلام الله علیها)
- ۶۳۵ پیامبر(صلی الله علیه وآله) هذیان می گوید
- ۶۳۷ شکایت از شیخین در نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله)
- ۶۳۷ وصیت حضرت فاطمه(سلام الله علیها) در مورد دفن شبانه
- ۶۳۸ خاک سپاری شبانه
- ۶۳۹ اقدام به نبش قبر حضرت فاطمه(سلام الله علیها)
- ۶۴۱ دوری جستن و سخن نگفتن حضرت فاطمه(سلام الله علیها) با ابوبکر
- ۶۴۱ نفرین حضرت فاطمه(سلام الله علیها) بر ابوبکر
- ۶۴۲ حضرت محسن(علیه السلام) در نوزادی درگذشت
- ۶۴۷ ذکر نام حضرت محسن(علیه السلام)
- ۶۵۱ ارث نبردن حضرت زهرا(سلام الله علیها) از زمین
- ۶۵۱ پرسش شماره ۸۶ (۳۰)
- ۶۵۳ پاسخ
- ۶۵۶ چرا حضرت فاطمه(سلام الله علیها) امام نبود؟
- ۶۵۶ پرسش شماره ۸۷ (۴۵)
- ۶۵۶ پاسخ
- ۶۵۷ فهرست مطالب
- ۶۷۵ جلد ۳
- ۶۷۵ مشخصات کتاب

- ۶۷۵ - اشاره
- ۶۷۹ - بخش پنجم: امامان شیعه (علیهم السلام اجمعین)
- ۶۷۹ - اشاره
- ۶۸۰ - فصل یکم: امامان (علیهم السلام اجمعین)
- ۶۸۰ - پرسش شماره ۸۸ (۲۰۴): اولی الامر و امامان
- ۶۸۰ - اشاره
- ۶۸۱ - پاسخ
- ۶۸۴ - پرسش شماره ۸۹ (۱۸۱): حکومت امامان و تحقق لطف الهی
- ۶۸۴ - اشاره
- ۶۸۵ - پاسخ
- ۶۸۷ - پرسش شماره ۹۰ (۱۳۱): پشتیبانی خدا از امامان و نابودی دشمنان
- ۶۸۷ - اشاره
- ۶۸۷ - پاسخ
- ۶۸۹ - پرسش شماره ۹۱ (۱۱۷): حکومت امامان و حدیث خلفای دوازده گانه
- ۶۸۹ - اشاره
- ۶۸۹ - پاسخ
- ۶۹۳ - پرسش شماره ۹۲ (۱۱۲): نقص ایمان و کامل شدن تعداد امامان
- ۶۹۳ - اشاره
- ۶۹۳ - پاسخ
- ۶۹۵ - پرسش شماره ۹۳ (۲۴): امامان از نسل امام حسین (علیه السلام)، نه امام حسن (علیه السلام)
- ۶۹۵ - اشاره
- ۶۹۵ - پاسخ
- ۶۹۸ - پرسش شماره ۹۴ (۴۰): زاده شدن امام از ران راست
- ۶۹۸ - اشاره
- ۶۹۸ - پاسخ
- ۷۰۰ - پرسش شماره ۹۵ (۶۰): خلافت دیگر امامان

- ۷۰۰ اشاره
- ۷۰۰ پاسخ
- ۷۰۱ پرسش شماره ۹۶ (۷۱): استفاده نکردن امامان از قدرت خارق العاده
- ۷۰۱ اشاره
- ۷۰۱ پاسخ
- ۷۰۴ پرسش شماره ۹۷ (۱۱۳): سفارش پیامبر(صلی الله علیه وآله)دلیلی بر عدم امامت اهل بیت(علیهم السلام اجمعین)
- ۷۰۴ اشاره
- ۷۰۵ پاسخ
- ۷۱۳ فصل دوم: امام حسن(علیه السلام) و امام حسین(علیه السلام)
- ۷۱۳ پرسش شماره ۹۸ (۸۱): حسن و حسین(علیه السلام) ویژگی ممتازی نداشتند
- ۷۱۳ اشاره
- ۷۱۴ پاسخ
- ۷۱۹ سؤال شماره ۹۹ (۹): تناقض در صلح امام حسن(علیهم السلام) و جنگ امام حسین(علیهم السلام)
- ۷۱۹ اشاره
- ۷۲۰ پاسخ
- ۷۲۷ پرسش شماره ۱۰۰ (۱۴۰): تناقضات شیعه در اعتقادات
- ۷۲۷ اشاره
- ۷۲۸ پاسخ
- ۷۲۸ اشاره
- ۷۳۰ اجل بهترین نگهبان است
- ۷۳۰ طرفداری امام حسن(علیه السلام)از عثمان
- ۷۳۲ داستانی ساختگی
- ۷۳۷ هدف این روایت
- ۷۳۷ پاسخ امام علی(علیه السلام)
- ۷۳۸ امکان تحریف ماجرا
- ۷۳۹ تکفیر عباس و فرزندانش

- دختران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) - - - - - ۷۴۱
- فصل سوم: امام حسن(علیه السلام) - - - - - ۷۴۳
- پرسش شماره ۱۰۱ (۲۱): کناره گیری امام حسن(علیه السلام) به نفع معاویه کافر - - - - - ۷۴۳
- اشاره - - - - - ۷۴۳
- پاسخ - - - - - ۷۴۳
- پرسش شماره ۱۰۲ (۱۰۵): مذمت امام حسن(علیه السلام) توسط شیعیان - - - - - ۷۴۶
- اشاره - - - - - ۷۴۶
- پاسخ - - - - - ۷۴۶
- اشاره - - - - - ۷۴۶
- ای خوار کننده اهل ایمان - - - - - ۷۴۶
- مقایسه امام حسن(علیه السلام) با فرزندانش - - - - - ۷۵۱
- فصل چهارم: امام حسین(علیه السلام) - - - - - ۷۵۲
- پرسش شماره ۱۰۳ (۶۲): توجه به حسین(علیه السلام) و بی توجهی به ابوبکر بن علی - - - - - ۷۵۲
- اشاره - - - - - ۷۵۲
- پاسخ - - - - - ۷۵۲
- پرسش شماره ۱۰۴ (۶۸): تشنه جان دادن و علم غیب داشتن حسین(علیه السلام) - - - - - ۷۵۵
- اشاره - - - - - ۷۵۵
- پاسخ - - - - - ۷۵۵
- پرسش شماره ۱۰۵ (۱۵۶): کشتن امام حسین(علیه السلام) سبب ارتداد مردم - - - - - ۷۵۹
- اشاره - - - - - ۷۵۹
- پاسخ - - - - - ۷۵۹
- پرسش شماره ۱۰۶ (۱۹۱): ایمان به قضای الهی و اندوه برای امام حسین(علیه السلام) - - - - - ۷۶۰
- اشاره - - - - - ۷۶۰
- پاسخ - - - - - ۷۶۰
- پرسش شماره ۱۰۷ (۱۹۲): گریه برای عزت بخش اسلام - - - - - ۷۶۶
- اشاره - - - - - ۷۶۶

- ۷۶۶ پاسخ
- ۷۶۸ پرسش شماره ۱۰۸ (۱۹۳): همراه بردن خانواده، دلیلی بر نداشتن علم غیب -
- ۷۶۸ اشاره
- ۷۶۸ پاسخ
- ۷۷۱ پرسش شماره ۱۰۹ (۱۹۴): یزید قاتل امام حسین(علیه السلام) -
- ۷۷۱ اشاره
- ۷۷۲ پاسخ
- ۷۷۲ اشاره
- ۷۷۴ یزید قاتل امام حسین(علیه السلام) -
- ۷۷۴ الف: فرمان یزید به قتل امام حسین(علیه السلام) -
- ۷۷۹ یزید مکافات خود را دید -
- ۷۸۱ ب: رضایت یزید از کشتن امام حسین(علیه السلام) -
- ۷۸۱ محکومیت یزید از سوی علمای اهل سنت -
- ۷۸۳ ج: شواهدی از رفتار یزید -
- ۷۸۵ جایزه یزید به ابن زیاد -
- ۷۸۹ اگر پندار شان صحیح بود -
- ۷۸۹ پرسش شماره ۱۱۰ (۱۹۵): علم غیب حسین(علیه السلام) و اقدام به خودکشی -
- ۷۸۹ اشاره
- ۷۹۰ پاسخ
- ۷۹۱ پرسش شماره ۱۱۱ (۱۹۶): ولایت تکوینی و خودکشی حسین(علیه السلام) -
- ۷۹۱ اشاره
- ۷۹۲ پاسخ
- ۷۹۴ پرسش شماره ۱۱۲ (۱۹۹): خون خواهی حسین(علیه السلام) -
- ۷۹۴ اشاره
- ۷۹۵ پاسخ
- ۷۹۹ فصل پنجم: امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) -

- پرسش شماره ۱۱۳ (۲۶): قدرت گرفتن شیعه و ظهور نکردن حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) ----- ۷۹۹
- اشاره ----- ۷۹۹
- پاسخ ----- ۷۹۹
- پرسش شماره ۱۱۴ (۳۸): قضاوت با قوانین نسخ شده آل داود ----- ۸۰۲
- اشاره ----- ۸۰۲
- پاسخ ----- ۸۰۳
- پرسش شماره ۱۱۵ (۳۹): کشتار اعراب و قریشیان و سازش با یهود و مسیحیان ----- ۸۰۵
- اشاره ----- ۸۰۵
- پاسخ ----- ۸۰۵
- پرسش شماره ۱۱۶ (۴۱): حرمت به زبان آوردن نام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) ----- ۸۰۶
- اشاره ----- ۸۰۶
- پاسخ ----- ۸۰۶
- پرسش شماره ۱۱۷ (۸۹): هم نام بودن پدر مهدی با پدر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ----- ۸۰۷
- اشاره ----- ۸۰۷
- پاسخ ----- ۸۰۷
- پرسش شماره ۱۱۸ (۹۰): شک و تردید به خاطر روایات مختلف درباره مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) ----- ۸۱۰
- اشاره ----- ۸۱۰
- پاسخ ----- ۸۱۳
- پرسش شماره ۱۱۹ (۱۰۰): وجود مهدی، مستند به گفتار یک زن ----- ۸۲۰
- اشاره ----- ۸۲۰
- پاسخ ----- ۸۲۰
- پرسش شماره ۱۲۰ (۱۱۰): اختلاف میان شیعیان، دلیلی بر عدم ارتباط با مهدی ----- ۸۲۲
- اشاره ----- ۸۲۲
- پاسخ ----- ۸۲۲
- پرسش شماره ۱۲۱ (۱۳۰): منافات غیبت با قاعده لطف ----- ۸۲۷
- اشاره ----- ۸۲۷

پاسخ ۸۲۷

پرسش شماره ۱۲۲ (۱۴۷): اثبات وجود مهدی با ادعای یک مرد ۸۲۹

اشاره ۸۲۹

پاسخ ۸۲۹

پرسش شماره ۱۲۳ (۱۵۰): یاری فرشتگان و هراس و غیبت امام ۸۳۱

اشاره ۸۳۱

پاسخ ۸۳۱

پرسش شماره ۱۲۴ (۱۵۷): کشته شدن مهدی و کشته نشدن امامان پیشین ۸۳۳

اشاره ۸۳۳

پاسخ ۸۳۳

پرسش شماره ۱۲۵ (۱۷۱): تناقض غیبت با لزوم شناخت امام ۸۳۷

اشاره ۸۳۷

پاسخ ۸۳۷

پرسش شماره ۱۲۶ (۱۷۲): عمر طولانی مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و عمر کوتاه پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۸۳۸

اشاره ۸۳۸

پاسخ ۸۳۹

پرسش شماره ۱۲۷ (۱۹۰): جاودانگی و طول عمر مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ۸۴۲

اشاره ۸۴۲

پاسخ ۸۴۲

پرسش شماره ۱۲۸ (۲۰۰): چرا مهدی می ترسد؟ ۸۴۴

اشاره ۸۴۴

پاسخ ۸۴۴

بخش ششم: شیعه و دشمنانش ۸۵۴

فصل اول: شیعه و مذهب تشیع ۸۵۴

پرسش شماره ۱۲۹ (۶۹): ظهور تشیع پس از اكمال دین و وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۸۵۴

اشاره ۸۵۴

پاسخ ۸۵۴

پرسش شماره ۱۳۰ (۱۱): نام گذاری افراد به نام عمر ۸۵۶

اشاره ۸۵۶

پاسخ ۸۵۶

پرسش شماره ۱۳۱ (۴۴): کثرت مذاهب، دلیلی بر بطلان تشیع ۸۵۷

اشاره ۸۵۷

پاسخ ۸۵۸

پرسش شماره ۱۳۲ (۵۲): تناقض احادیث، دلیلی بر بطلان تشیع ۸۵۹

اشاره ۸۵۹

پاسخ ۸۶۰

پرسش شماره ۱۳۳ (۳۵): شیعه بدون هیچ دستاوردی ۸۶۲

اشاره ۸۶۲

پاسخ ۸۶۳

پرسش شماره ۱۳۵ (۱۰۶): فرقه های مختلف شیعه و تکفیر یکدیگر ۸۶۴

اشاره ۸۶۴

پاسخ ۸۶۵

پرسش شماره ۱۳۶ (۱۴۳): پدید آمدن منابع حدیثی شیعه در قرون اخیر ۸۶۶

اشاره ۸۶۶

پاسخ ۸۶۷

پرسش شماره ۱۳۷ (۱۶۱): جهل شیعیان پیش از امام باقر(علیه السلام) ۸۶۹

اشاره ۸۶۹

پاسخ ۸۶۹

پرسش شماره ۱۳۸ (۱۶۹): دشمنی شیعیان با جمع کثیری از اهل بیت ۸۷۱

اشاره ۸۷۱

پاسخ ۸۷۱

پرسش شماره ۱۳۹ (۱۷۳): پذیرش سخن عثمان بن سعید یا جعفر کذاب؟ ۸۷۲

- ۸۷۲ اشاره
- ۸۷۲ پاسخ
- ۸۷۳ پرسش شماره ۱۴۰ (۱۷۴): سرشت شیعه و اهل سنت
- ۸۷۳ اشاره
- ۸۷۴ پاسخ
- ۸۷۷ پرسش شماره ۱۴۱ (۱۷۸): مذمت زراره و دیگر بزرگان شیعه
- ۸۷۷ اشاره
- ۸۷۹ پاسخ
- ۸۸۲ فصل دوم: تهمت به شیعیان
- ۸۸۲ پرسش شماره ۱۴۲ (۹۹): دشمنی با صحابه و تکفیر زیدیه
- ۸۸۲ اشاره
- ۸۸۲ پاسخ
- ۸۸۳ پرسش شماره ۱۴۳ (۱۰۴): کمک شیعیان به دشمنان اسلام و مسلمین
- ۸۸۳ اشاره
- ۸۸۳ پاسخ
- ۸۸۳ اشاره
- ۸۸۳ یکم: خواجه نصیر طوسی در دولت مغول
- ۸۸۸ دوم: فتوحات صلاح الدین ایوبی
- ۸۸۹ پرسش شماره ۱۴۴ (۸۷): تناقض در تکفیر توهین کنندگان به قرآن و امامت
- ۸۸۹ اشاره
- ۸۸۹ پاسخ
- ۸۹۱ پرسش شماره ۱۴۵ (۶۷): دشنام شیعه به صحابه و احترام سنی به اهل بیت
- ۸۹۱ اشاره
- ۸۹۱ پاسخ
- ۸۹۴ پرسش شماره ۱۴۶ (۱۲۲): اعتراف به تلاش های ابوبکر و عمر، و تکفیر آن دو
- ۸۹۴ اشاره

پاسخ ۸۹۴

پرسش شماره ۱۴۷ (۲۰۳): دشنام به عایشه و خلفای سه گانه ۸۹۶

اشاره ۸۹۶

پاسخ ۸۹۶

فهرست مطالب ۹۰۰

جلد ۴ ۹۱۳

مشخصات کتاب ۹۱۳

اشاره ۹۱۳

ادامه بخش ششم: شیعه و دشمنانش ۹۱۶

فصل سوم: عاشورا ۹۱۶

پرسش شماره ۱۴۸ (۴۳): کراهت پوشیدن لباس سیاه ۹۱۶

اشاره ۹۱۶

پاسخ ۹۱۸

پرسش شماره ۱۴۹ (۱۲): سوگواری و قمه زنی برای امام حسین(علیه السلام) ۹۲۰

اشاره ۹۲۰

پاسخ ۹۲۲

اشاره ۹۲۲

الف: صبر و بی قراری ۹۲۲

ب: نوحه سرایی ۹۲۵

ج: کوبیدن بر ران ۹۲۹

د: چاک دادن پیراهن ۹۳۰

ه: سیاه پوشیدن ۹۳۱

شواهدی بر آنچه گفتیم ۹۳۳

پرسش شماره ۱۵۰ (۱۳): آخوندها و دلیل قمه زنی ۹۳۴

اشاره ۹۳۴

پاسخ ۹۳۴

۹۳۴ اشاره

۹۳۴ الف: قمه زدن آخوندها

۹۳۶ ب: عزاداری و گریه و قمه زنی

۹۴۲ پرسش شماره ۱۵۱ (۱۹۸): قمه و سینه زدن صاحبان عمامه

۹۴۲ اشاره

۹۴۲ پاسخ

۹۴۴ پرسش شماره ۱۵۲ (۴۸): پیامبر K و علی A بر سر و صورت خود نزدند

۹۴۴ اشاره

۹۴۴ پاسخ

۹۴۶ پرسش شماره ۱۵۳ (۵۳): دلیل استجاب گریه بر امام حسین(علیه السلام)

۹۴۶ اشاره

۹۴۶ پاسخ

۹۵۲ پرسش شماره ۱۵۴ (۵۴): گریه نکردن شیعیان برای امام علی(علیه السلام)

۹۵۲ اشاره

۹۵۲ پاسخ

۹۶۰ پرسش شماره ۱۵۵ (۱۹۷): مزد گرفتن برای مجالس عزاداری

۹۶۰ اشاره

۹۶۱ پاسخ

۹۶۳ فصل چهارم: صحابه

۹۶۳ پرسش شماره ۱۵۶ (۹۳): آیات مربوط به عدالت صحابه

۹۶۳ اشاره

۹۶۵ پاسخ

۹۷۵ پرسش شماره ۱۵۷ (۱۱۹): نقل سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) توسط فردی فاسق

۹۷۵ اشاره

۹۷۵ پاسخ

۹۷۶ پرسش شماره ۱۵۸ (۹۴): جنگ صحابه مرتد با مرتدان

۹۷۶ اشاره

۹۷۷ پاسخ

۹۷۹ پرسش شماره ۱۵۹ (۹۵): اصحاب پیامبران، برترین پیروان دین

۹۷۹ اشاره

۹۸۰ پاسخ

۹۸۰ اشاره

۹۸۳ برتر از صحابه

۹۸۳ الف: روایات نقل شده از طریق اهل سنت:

۹۸۷ ب: روایات نقل شده از طریق شیعه:

۹۸۹ بهترین قرن، قرن من است

۹۹۱ پرسش شماره ۱۶۰ (۱۷۹): مدارا یا ناآگاهی پیامبر(صلی الله علیه وآله) از باطن اصحاب خاص

۹۹۱ اشاره

۹۹۲ پاسخ

۹۹۹ پرسش شماره ۱۶۱ (۲۳): شیعه یا سنی بودن صحابه مرتد

۹۹۹ اشاره

۹۹۹ پاسخ

۱۰۰۲ پرسش شماره ۱۶۲ (۵۰): ارتداد صحابه و ریشه کن کردن اسلام

۱۰۰۲ اشاره

۱۰۰۲ پاسخ

۱۰۰۴ پرسش شماره ۱۶۳ (۱۲۱): کشورگشایی و نشر اسلام، دلیل ایمان صحابه

۱۰۰۴ اشاره

۱۰۰۴ پاسخ

۱۰۰۶ پرسش شماره ۱۶۴ (۵۶): فتوحات و دشمنی صحابه با یکدیگر

۱۰۰۶ اشاره

۱۰۰۶ پاسخ

۱۰۰۸ پرسش شماره ۱۶۵ (۶۶): تکفیر افراد مورد رضایت خداوند

- ۱۰۰۸ اشاره
- ۱۰۰۹ پاسخ
- ۱۰۱۱ پرسش شماره ۱۶۶ (۸۸): ارتداد صحابه، شامل تعدادی از اهل بیت
- ۱۰۱۱ اشاره
- ۱۰۱۲ پاسخ
- ۱۰۱۲ پرسش شماره ۱۶۷ (۹۷): تکفیر کردن صحابه و تکفیر نکردن خوارج
- ۱۰۱۲ اشاره
- ۱۰۱۲ پاسخ
- ۱۰۱۲ اشاره
- ۱۰۱۲ عیب جویی از شیعیان
- ۱۰۱۵ توضیحی در باره کفر خوارج
- ۱۰۱۸ پرسش شماره ۱۶۸ (۱۱۴): اعطای منصب به منافقان از سوی پیامبر K
- ۱۰۱۸ اشاره
- ۱۰۱۸ پاسخ
- ۱۰۲۰ پرسش شماره ۱۶۹ (۱۱۸): ارتداد صحابه به خاطر شبهات و شهوات
- ۱۰۲۰ اشاره
- ۱۰۲۱ پاسخ
- ۱۰۲۳ پرسش شماره ۱۷۰ (۱۲۳): استثنا نشدن علی و سلمان در حدیث ارتداد صحابه
- ۱۰۲۳ اشاره
- ۱۰۲۴ پاسخ
- ۱۰۲۶ پرسش شماره ۱۷۱ (۱۴۸): نماز خواندن حسن و حسین (علیم السلام) پشت سر مروان
- ۱۰۲۶ اشاره
- ۱۰۲۶ پاسخ
- ۱۰۲۹ پرسش شماره ۱۷۲ (۱۶۲): عدالت بینندگان مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مستلزم عدالت بینندگان پیامبر (صلی الله علیه وآله)
- ۱۰۲۹ اشاره
- ۱۰۲۹ پاسخ

پرسش شماره ۱۷۳ (۱۸۰): کفر علی (علیه السلام) به خاطر سکوت در برابر کفر صحابه ۱۰۳۰

اشاره ۱۰۳۰

پاسخ ۱۰۳۰

پرسش شماره ۱۷۴ (۱۳۹): تکفیر همه اهل بیت توسط شیعیان ۱۰۳۲

اشاره ۱۰۳۲

پاسخ ۱۰۳۲

اشاره ۱۰۳۲

احادیث مربوط به ارتداد صحابه ۱۰۳۴

بخش هفتم: اجتهاد و احکام ۱۰۴۴

اشاره ۱۰۴۴

فصل یکم: اجتهاد ۱۰۴۵

پرسش شماره ۱۷۵ (۴۹): اجتهاد علمای ایرانی ۱۰۴۵

اشاره ۱۰۴۵

پاسخ ۱۰۴۵

اشاره ۱۰۴۵

عجم، حامل علوم اسلامی ۱۰۴۶

پرسش شماره ۱۷۶ (۱۴۴): تقیه و روایات موافق با اهل سنت ۱۰۵۴

اشاره ۱۰۵۴

پاسخ ۱۰۵۴

پرسش شماره ۱۷۷ (۱۵۸): کمبود احادیث پیامبر (صلی الله علیه وآله) در نزد شیعیان ۱۰۵۵

اشاره ۱۰۵۵

پاسخ ۱۰۵۵

اشاره ۱۰۵۵

سنت خلفا، غیر از امام علی (علی السلام) ۱۰۵۸

سنت امام عادل ۱۰۶۱

سنت و فتوای امیران ۱۰۶۲

پرسش شماره ۱۷۸ (۱۶۳): تناقض در رد روایت منکران امامت ----- ۱۰۶۳

اشاره ----- ۱۰۶۳

پاسخ ----- ۱۰۶۳

پرسش شماره ۱۷۹ (۱۶۴): عدم تصحیح کتاب کافی توسط مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) ----- ۱۰۶۵

اشاره ----- ۱۰۶۵

پاسخ ----- ۱۰۶۵

پرسش شماره ۱۸۰ (۱۶۷): عمل به نظر فرد ناشناخته ----- ۱۰۶۶

اشاره ----- ۱۰۶۶

پاسخ ----- ۱۰۶۷

پرسش شماره ۱۸۱ (۱۸۶): روایت از منکران ائمه و عدم روایت از صحابه ----- ۱۰۶۷

اشاره ----- ۱۰۶۷

پاسخ ----- ۱۰۶۸

فصل دوم: اجماع ----- ۱۰۷۰

پرسش شماره ۱۸۲ (۹۸): حضور معصوم در میان اجماع کنندگان ----- ۱۰۷۰

اشاره ----- ۱۰۷۰

پاسخ ----- ۱۰۷۰

پرسش شماره ۱۸۳ (۱۶۵): اجماع حدسی و حسی ----- ۱۰۷۱

اشاره ----- ۱۰۷۱

پاسخ ----- ۱۰۷۲

پرسش شماره ۱۸۴ (۱۶۶): اجماع های متناقض ----- ۱۰۷۳

اشاره ----- ۱۰۷۳

پاسخ ----- ۱۰۷۳

فصل سوم: تقیه ----- ۱۰۷۵

پرسش شماره ۱۸۵ (۹۱): نهی علی(علیه السلام) از تقیه ----- ۱۰۷۵

اشاره ----- ۱۰۷۵

پاسخ ----- ۱۰۷۶

- ۱۰۷۶ اشاره
- ۱۰۷۷ تقیه در کتاب خدا
- ۱۰۷۹ تقیه در سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله)
- ۱۰۸۲ تقیه در تاریخ
- ۱۰۸۹ پرسش ضمیمه: معنای تقیه
- ۱۰۸۹ اشاره
- ۱۰۹۰ پاسخ
- ۱۰۹۲ پرسش شماره ۱۸۶ (۹۶): تقیه نکردن پیامبر(صلی الله علیه وآله) و تقیه کردن امامان
- ۱۰۹۲ اشاره
- ۱۰۹۲ پاسخ
- ۱۰۹۳ پرسش شماره ۱۸۷ (۱۱۱): تقیه ائمه، مانع از اقامه حجت
- ۱۰۹۳ اشاره
- ۱۰۹۳ پاسخ
- ۱۰۹۵ پرسش شماره ۱۸۸ (۱۸۷): تقیه امام، منجر به دروغ و گناه
- ۱۰۹۵ اشاره
- ۱۰۹۵ پاسخ
- ۱۰۹۹ فصل چهارم: احکام فقهی
- ۱۰۹۹ پرسش شماره ۱۸۹ (۱۳۳): کمک گرفتن از اهل ذمه علیه یاغیان و تجاوزکاران
- ۱۰۹۹ اشاره
- ۱۰۹۹ پاسخ
- ۱۱۰۰ پرسش شماره ۱۹۰ (۱۶۸): نماز به سوی قبر امام
- ۱۱۰۰ اشاره
- ۱۱۰۱ پاسخ
- ۱۱۰۳ پرسش شماره ۱۹۱ (۱۷): عبدالحسین و عبدالعلی
- ۱۱۰۳ اشاره
- ۱۱۰۳ پاسخ

پرسش شماره ۱۹۲ (۲۲): سجده پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر تربت حسین(علیه السلام)----- ۱۱۰۶

اشاره ----- ۱۱۰۶

پاسخ ----- ۱۱۰۷

اشاره ----- ۱۱۰۷

حدیث ائمه، حدیث پیامبر(صلی الله علیه وآله)است ----- ۱۱۰۸

روایات سجده بر تربت حسینی ----- ۱۱۰۹

پیامبر(صلی الله علیه وآله) و تربت حسینی ----- ۱۱۱۰

سجده پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر تربت حسینی ----- ۱۱۱۴

پرسش شماره ۱۹۳ (۳۷): مواضع سجده و تربت امام حسین A----- ۱۱۱۵

اشاره ----- ۱۱۱۵

پاسخ ----- ۱۱۱۵

پرسش شماره ۱۹۴ (۵۷): تعطیلی نماز جمعه ----- ۱۱۱۷

اشاره ----- ۱۱۱۷

پاسخ ----- ۱۱۱۷

پرسش شماره ۱۹۵ (۱۸۴): متعه توسط امامان ----- ۱۱۱۹

اشاره ----- ۱۱۱۹

پاسخ ----- ۱۱۱۹

بخش هشتم: مطالب متفرقه ----- ۱۱۲۱

اشاره ----- ۱۱۲۱

فصل یکم: عایشه ----- ۱۱۲۲

پرسش شماره ۱۹۶ (۷۰): اتهام به عایشه و اهانت به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ----- ۱۱۲۲

اشاره ----- ۱۱۲۲

پاسخ ----- ۱۱۲۲

پرسش شماره ۱۹۷ (۷۵): دفن پیامبر(صلی الله علیه وآله) در خانه عایشه ----- ۱۱۲۵

اشاره ----- ۱۱۲۵

پاسخ ----- ۱۱۲۵

- ۱۱۲۵ اشاره
- ۱۱۲۷ محل دفن پیامبر(صلی الله علیه وآله)
- ۱۱۲۷ اشاره
- ۱۱۲۷ دلیل یکم
- ۱۱۳۱ دلیل دوم
- ۱۱۳۳ دلیل سوم
- ۱۱۳۸ دلیل چهارم
- ۱۱۴۴ پرسش شماره ۱۹۸ (۱۱۵): نهی قرآن از ازدواج پیامبر(صلی الله علیه وآله) با عایشه -
- ۱۱۴۴ اشاره
- ۱۱۴۴ پاسخ
- ۱۱۵۰ پرسش شماره ۱۹۹ (۱۵۳): حد نزدن بر عایشه، دلیل بر دروغ بودن افک -
- ۱۱۵۰ اشاره
- ۱۱۵۰ پاسخ
- ۱۱۵۲ فصل دوم: همسران عثمان -
- ۱۱۵۲ پرسش شماره ۲۰۰ (۱۲۶): عصمت همسران عثمان -
- ۱۱۵۲ اشاره
- ۱۱۵۲ پاسخ
- ۱۱۵۴ پرسش شماره ۲۰۱ (۱۳۸): انکار نسب رقیه و ام کلثوم -
- ۱۱۵۴ اشاره
- ۱۱۵۵ پاسخ
- ۱۱۵۸ فصل سوم: پرسش های پراکنده -
- ۱۱۵۸ پرسش شماره ۲۰۲ (۸۵): لعن بنی امیه، منجر به لعن نوادگان فاطمه(سلام الله علیها) -
- ۱۱۵۸ اشاره
- ۱۱۵۸ پاسخ
- ۱۱۶۰ پرسش شماره ۲۰۳ (۱۰۲): محبت علی و ارتکاب معاصی -
- ۱۱۶۰ اشاره

۱۱۶۱ پاسخ

۱۱۶۱ اشاره

۱۱۶۵ سنت، حاکم بر قرآن

۱۱۶۹ فهرست مطالب

۱۱۸۳ درباره مرکز

ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق

مشخصات کتاب

سرشناسه: علامه سید جعفر مرتضی عاملی

عنوان و نام پدید آور: ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق / تألیف: علامه سید جعفر مرتضی عاملی ؛ برگردان: محمود نظری؛
ویرایش: ابراهیم بیگدلی

مشخصات نشر: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۹

زبان: فارسی

مشخصات ظاهری: ۴ ج

موضوع: شبهات و پاسخ به آنها

موضوع: اعتقادات - امامت - خلافت

موضوع: غصب خلافت

موضوع: شیعه و امامان شیعه

موضوع: صحابه - همسران پیامبر

ص: ۱

جلد ۱

اشاره

جلد یکم

ترازوی حقیقت

ترجمه میزان الحق

تألیف: علامه سید جعفر مرتضی عاملی

برگردان: محمود نظری

ویرایش: ابراهیم بیگدلی

ص: ۳

تقدیم به محضر امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

مارا سری است با تو که گر خلق روزگار

دشمن شوند و سر برود هم بر آن سریم

ص: ۵

مقدمه

ص: ۷

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش تنها او را سزا است که قلم را جهت سرنوشت بشر آفرید. و درود و سلام بر حضرت محمد و خاندان طیب و طاهرش که سفینه نجات آفریدگانند.

یکی از مهم ترین راهبردهای جنگ نرم دشمن در این روزگار، ایجاد اختلاف و شکاف در جهان اسلام است؛ جنگی که به شکلی مرموز، پایه های عقاید مسلمانان را نشانه می رود و به سان زلزله ای مهیب، همه چیز را در هم می نوردد. در موقعیت حساس و بحرانی که مسلمانان، جهت رهیافت به اهداف والای رسول الله صلی الله علیه و آله، نیاز به یکپارچگی و وحدت کلمه دارند، بلندگوهای استعمار نو، امواج نفاق و دوگانگی می پراکنند و جمود و جحود آرمیده در خاک را دوباره سازی و تبلیغ می کنند و فرقه ای واپس گرا پرورش می دهند؛ فرقه ای به ظاهر اسلامی که اعتقاداتی ویژه دارند و از سوی دشمنانی پشتیبانی می شوند که هدف اصلی آنان، ایجاد جنگ داخلی بین مسلمانان و سیاه نمایی چهره اسلام در سراسر جهان است؛ فرقه ای که با رویکردی تکفیری، مسلمانان را در گوشه و کنار جهان، به خاک و خون می کشند و شیعیان پاک طینت را خط مقدم ستیزه و رفتار جاهلانه خود قرار می دهند و در این مسیر، از هیچ کوششی فروگذار نیستند؛ گروهکی که ادعایشان، التزام به سنت نبوی است و در حقیقت، بر خلاف ادعای بی پایه و اساس خود، با گزینش سلیقه ای از سنت نبوی، پشت پا به سنت و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله می زنند.

خواننده محترم با خواندن این کتاب، درخواهد یافت که آنان تا چه میزان، از چهارچوب سنت نبوی بی اطلاع اند و تا چه حد در ترک سنت، متهورند! کدام

روایات را گزینش می کنند و کدام را مردود می دانند! چگونه و در کجا دست به تحریف الفاظ و معانی می زنند و با چه دیدگاهی، خود را برتر از همگان می دانند! این نخوت و خودبینی و تکبر را از کجا آورده اند و بلای منیت، با آنان چه کرده است! چگونه بر مؤمنان و مسلمانان می خروشدند و چگونه با شیعیان، مجادله می کنند! که اگر مجال بیابند، برادران اهل سنت را نیز از تیغ کینه و کفر و نفاق خود، سیراب می نمایند، همچنان که با مسلمانان نجد و حجاز چنین کردند!

جوانان فریب خورده این فرقه، به دستور ملایان خود، پنبه در گوش کرده اند و سخن هیچ دلسوزی را نمی شنوند و همچون خوارج، دایه مهربان تر از مادر شده اند و حاضرند برای رسیدن به اهداف خود، اسلام را تکه تکه نمایند. اگر چه شعارشان پیروی از سلف صالح است، ولی با رویکردی که دارند، چهره سیاهی از سلف، به نمایش گذاشته اند و رفتارشان چنین القا می کند که سلف نیز، به همین راه رفته اند.

آشنایی با میزان الحق

سال ها پیش که به زیارت خانه خدا مشرف شده بودم، در پرتو حضور در کنار کعبه و حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و خازنان وحی صلوات الله علیهم، با مردمانی از نژادها و مذاهب گوناگون آشنا شدم و با آنان، به گفت و گو نشستیم. حاصل این گفت و گو، تحکیم برادری و دوستی و مودت میان ما بود. همه آنان، به این نکته اذعان داشتند که دوستی و مودت پیامبر و اهل بیت صلوات الله علیهم، شالوده و اساس وحدت مسلمانان در مبانی توحیدی و دیگر مسائل اسلامی است؛ چرا که نقطه اشتراک همه مذاهب اسلامی، ارادت به ساحت مبارک پیامبر و خاندان پاکش

صلوات الله عليهم و اطاعت از فرمان الهی است که می فرماید: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. (۱).

در این راستا، صحبت هایی ژرف در مورد اهل بیت صلوات الله عليهم مطرح شد؛ به این بیان که: چون آیه تطهیر، همه نقایص و بدی ها و خطاها را از اهل بیت صلوات الله عليهم دور می دارد، با قاطعیت می توان گفت که یکی از مصادیق آن، مصونیت از خطا در ارائه سنت صحیح است؛ و شیعیان با استناد به همین آیه، سنت اهل بیت صلوات الله عليهم را حجت می دانند. مفاد آیه تطهیر، ثابت می کند که اهل بیت پیامبر صلوات الله عليهم در همه جوانب دینی و دنیوی _ از جمله: علوم و معارف اعتقادی و فقهی و قرآنی _ دارای مقامی هستند که ما را بی نیاز از دیگران می کنند و به خاطر عصمت ذاتی، تبعیت از آنان واجب است.

در آستانه عزیمت به ایران بودیم که کتابی در اختیار حجاج قرار گرفت؛ کتابی به زبان فارسی و با نام سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد. این کتاب، گردآمده و نوشته شده توسط همان فرقه تفرقه افکن و حمایت شده از سوی اجانب بود که با طرح سؤالات و شبهات بی اساس، سعی در مسموم کردن ذهن و فکر و عقاید جوانان داشت و در خیالی خام و اندیشه ای وهم آلود، هل من مبارز می طلبید.

وقتی کتاب میزان الحق را یافتم، دریافتم که محققانه ترین پاسخ به آن سؤالات، در این کتاب گران سنگ نهفته است و به جرأت می توان گفت که نویسنده آن، در پاسخ به شبهات مطرح شده، بی نظیر عمل کرده است.

مؤلف این اثر ارزشمند، استاد معظم، حضرت آیت الله علامه سید جعفر مرتضی عاملی دام ظلّه می باشد که با ژرف اندیشی و بررسی دقیق مسائل مختلف حدیثی و

ص: ۱۰

۱- بگو در ازای رسالت، پاداشی از شما نمی خواهم، مگر دوستی با خویشاوندانم. سوره شوری، آیه ۲۳.

فقهی و کلامی، آثار مختلف و شگرفی، به جامعه علمی و مذهبی هدیه نموده است. قدرت بی مانند ایشان در حلاجی شبهات، تسلط کامل به مبانی فقهی و کلامی طراحان شبهه، احاطه بر مبانی فقهی و کلامی شیعه، توانایی و تسلط کم نظیر بر منابع حدیثی و تاریخی و کلامی همه مذاهب اسلامی، شیوه علمی ورود به مباحث و رعایت همه جوانب اخلاقی و تربیتی در پاسخ دهی، از جمله شاخصه های معظم له می باشد. کثرت تألیفات عمیق و پر مغز علمی و پژوهش های سترگ در سیره پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم نیز در فراگیری قلم و بیان ایشان، اثری فوق العاده به نمایش گذاشته است. خدای را سپاس که چنین عالمی اطال الله بقائه همچنان در عرصه دفاع همه جانبه از اسلام حقیقی و حقایق اسلامی، جان فشانی می کند و آن را به حقیقت جویان، معرفی می نماید.

با توجه به این که جای خالی میزان الحق، در میان فارسی زبانان احساس می شد، بحمدالله توفیقی دست داد و این اثر گران سنگ، به فارسی ترجمه گردید؛ که امید است مورد توجه اقشار مختلف جامعه، به ویژه پژوهش گران فرهیخته و روحانیان متعهد کاروان ها و حجاجی که به سرزمین وحی سفر می کنند، قرار گیرد.

بر خود لازم می دانم از کلیه دوستان و بزرگوارانی که در انجام این خدمت ناچیز، مشوق و همراه بنده بودند، تشکر نمایم؛ به ویژه از حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ حسینعلی نقده دوزان و سرور مکرم آیت الله زاده جناب حجت الاسلام و المسلمین حاج سید محمد جعفر مرتضی عاملی که بادقت نظر خود در انجام برگردان، حقیر را یاری نمودند. همچنین از صدیق فاضل، جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای سید محمد حسینی و استاد

فاضل، حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ جواد حاجی شفیعی که در مقابله و رفع نواقص کتاب، کمال همکاری را داشتند، سپاس گزارم.

امیدوارم این کار ناچیز، با رضایت حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا سلام الله علیها مورد پذیرش در گاه الهی قرار گیرد و دانشمندان و فرهیختگان، با بذل توجه خود، حقیر را در رفع نواقص برگردان، مورد لطف و عنایت قرار دهند.

سخن را با دعایی ارزشمند به پایان می رسانم و آرزو می کنم که همه حقیقت جوینان، مشمول این دعا قرار گیرند؛ دعایی از امام همام، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام که برای رهیافت فردی به مذهب حق، به درگاه خداوند عرضه داشت: اللهم خذ بسمعه و بصره و مجامع قلبه حتی ترده الی الحق. (۱).

اللهم اطف نائره المخالفین

اصفهان _ سوم شعبان المعظم ۱۴۳۴ هـ ق

محمود نظری

ص: ۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطاهرين و اللعنه الدائمه على اعدائهم اجمعين.

کتاب میزان الحق، در صدد پاسخ گویی به پرسش ها و شبهاتی است که در کتابچه ای با نام سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد، منتشر گردیده است. خود ما نیز پرسش ها و شبهات دیگری بر آن افزوده ایم. تعداد شبهاتی که پاسخ داده ایم، بسیار بیشتر از رقم مندرج در کتاب یاد شده است؛ چرا که بسیاری از پرسش ها، حاوی چندین پرسش بود و مصلحت ندیدیم که آن پرسش ها را جداسازی کنیم؛ تا مبادا کسی گمان کند که در آن ها دخل و تصرف کرده ایم یا تغیر و تحریفی صورت داده ایم. به همین خاطر، آن ها را به همان صورت نخستین آوردیم.

عیب دیگری نیز در مجموع پرسش ها دیده می شد که نیاز به اصلاح داشت؛ و آن، در هم ریختگی و تفاوت موضوعی پرسش ها بود. چه بسا پژوهش گر باید فهرست همه جلد های کتاب را مطالعه می کرد تا به مطلب مورد نظرش، دست می یافت. افزون بر این، برخی از پرسش ها، به شکل های مختلفی تکرار شده بود و پاسخ ها نیز تکراری بود. از این رو، به نظر رسید که باید پرسش ها، موضوع بندی شوند. در نتیجه، هر مجموعه از پرسش ها، با یک عنوان کلی و در فصلی مستقل مطرح گردید و هر فصل، نام جداگانه ای یافت تا به عنوان مطالب،

اشاره نماید. سپس در شروع هر پرسش، دو شماره قرار گرفت: یکی از آن‌ها، همان شماره ترتیبی موجود در چاپ اول است که با شماره درج شده در کتاب سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد همگون می‌باشد؛ و شماره دیگر، نشان دهنده شماره ترتیبی بر اساس تنظیم چاپ دوم است.

از خداوند متعال خواستارم که این تلاش را برای وجه کریمش خالص گرداند و ثواب آن را برای روح پدر و مادر و خواهر و خویشانم و همه دوستانان امیرالمؤمنین و سید الوصیین و اهل بیت پاک او صلوات الله علیهم قرار دهد.

و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطاهیرین.

بیروت ۲۰۱۳/۹/۲۴_ ۱۷ ذوالقعدة ۱۴۳۴

جعفر مرتضی

حسینی عاملی

ص: ۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم

و له الحمد و الصلاه و السلام على محمد و آله الطاهرين

انسان عاقل باید در برابر حق، سر فرود آورد و در مقابل دلیل، فروتنی کند؛ هر چند مخالف تمایلات و خواسته های درونی اش باشد. این همان رویکرد مورد سفارش قرآن است که اهل تقوا و ایمان _ که در پی پرهیزکاری و نیکوکاری هستند _ هیچ گریزی از آن ندارند؛ و خداوند، نیکوکاران را دوست دارد. این جایگاه، فرموده خداوند متعال است که به پیامبرش فرمود: **قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ؛ (۱)** و فرمود: **قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ. (۲)**

از قواعد بدیهی یک گفت و گوی سازنده و هدفمند و ثمربخش، این است که هیچ یک از دو طرف، نظر و عقیده خود را از قبل، بر دیگری تحمیل نکند؛ بلکه خود را با ابزاری که کشف کننده حقیقت است، آماده سازد و در حالی که می خواهد برای رسیدن به حقیقت همکاری کند، پا به عرصه گفت و گو گذارد و اندیشه و اعتقاد خود را به عنوان یکی از گزینه هایی که می توان نگاهی مثبت و موضوعی و منصفانه به آن داشت، در نظر بگیرد.

ص: ۱۵

۱- بگو اگر خدای رحمان فرزندی داشت، من نخستین پرستنده بودم. سوره زخرف، آیه ۸۱.

۲- بگو اگر راست می گوید، برهان خود را بیاورید. سوره نمل، آیه ۶۴.

روشن است که ورود به بحث از این درگاه _ یعنی درگاه گفت و گو و مناظره _ اقتضا می کند که بر روش و معیار و موازینی تکیه شود که به عنوان خطوط مشترک، مورد رضایت و پذیرش دو طرف باشد و هر دو سوی مناظره _ یعنی همان کسانی که به دنبال حقیقت (هر چه که باشد) هستند _ به مرجعیت آن اعتراف داشته باشند. تردیدی نیست که این خاستگاه، همان حکمتی است که خداوند متعال دستور داده است که در دعوت به سوی شاهراه الهی، بر آن تکیه شود: اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. (۱)

چنین روشی حکم می کند که در مناظره، به جای بدگویی کردن و به ستوه آوردن و زخم زبان زدن و سخنان فرومایه و تمسخرآمیز گفتن، از نرمش و خوش رفتاری و تکیه بر زبان علمی استفاده شود: وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ. (۲)

یک بام و دو هوا

از تناقضات شگفت انگیز، این است که گروهی همانند بوقلمون رفتار می کنند و در ارتباط با مسیحیان و یهودیان و پیروان دیگر ادیان _ حتی بت پرستان و بی دینان _ هزار چهره دوستی و مدارا نشان می دهند و به آسانی آن ها را تحمل می کنند و نسبت به آن ها دلی لبریز از مهربانی و دلسوزی دارند و چندان مایل به بحث با ایشان نیستند؛ ولی در یورش به شیعیان، لحظه شماری می کنند؛ آن هم شیعیانی که به خداوند یکتا و رسول خدا و قرآن و معاد، ایمان دارند و نمازهای

ص: ۱۶

۱- . با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت کن و به شیوه ای که نیکوتر است، با آنان مجادله نما. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۲- . اگر تندخو و سخت دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

پنج گانه را به جا می آورند و حج می گزارند و زکات می دهند و در راه خدا جهاد می کنند و به احکام اسلامی پای بندند.

این گروه در یورش های تبلیغاتی علیه شیعیان، برای عقیده و روش و آموزه های خود، جان فشانی می کنند و تن پوش جلادان ددمنش سنگ دل بر تن می نمایند؛ چونان جلادی که خشم می گیرد و نعره می کشد و از غضب، شعله ور می شود. آنان از هیچ سخن ناپسندی که بتواند نثار شیعیان نمایند، مضایقه نمی کنند و با هر آنچه _ از تیغ و تازیانه و سنگ و گل و لای _ که بیابند، به سوی شیعیان حمله ور می شوند. هرگز کوتاه نمی آیند و خسته نمی شوند و آرام نمی گیرند و قرار و سکون نمی یابند و شب و روز نمی شناسند؛ چنان که گویی در نشست و برخاست و خم و راست شدن و کارهای روزمره شان، کاری جز دریدن کلاف شیعیان و غوطه ور شدن در خون آنان ندارند.

روش گفت و گوی شیعیان

شیعیان، درست در نقطه مقابل این گروه قرار دارند: از روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله تا کنون، پای بند اوامر و نواهی الهی هستند و با اطمینان و آرامش خاطر زندگی می کنند؛ در برابر مخالفان خود، بر اساس کلمه طیبیه و موعظه حسنه رفتار می نمایند؛ با بهترین روش، به مناظره برمی خیزند؛ جنگ افزارشان دلیل روشن و گفتارشان حساب شده و داوری شان دادگرانه و حجتشان پیروزمندانه است؛ بی ادبی را با خوش رفتاری، و درشت خویی را با نرم خویی و مهرورزی، و تهمت ناروا و ناسزا را با دلیل و برهان پاسخ می دهند؛ دغدغه آنان، پاسداری از دین و دین داران و صیانت از شریعت سرور رسولان است؛ از رهگذر اندیشه و فطرت و آگاهی، با مردم ارتباط برقرار می کنند و شعارشان هدایت و شایستگی، و راهشان

پرهیزکاری و رستگاری است. تنها چیزی که روان شان را جریحه دار می کند و خاطرشان را می آزارد، این است که مردمانی خارج از دایره اسلام، گمان کنند که این ستم و درشتی که طرف مقابل به آنان روا می دارد، از آثار پرورشی اسلام است؛ و خیال کنند که راهبرد اسلام و میوه تربیت اسلامی است که به آنان اجازه می دهد چنین برداشت زشتی از ارزش های انسانی و جایگاه و موقعیت انسان در چرخه ارزشی اسلام داشته باشند. در حالی که بر اساس آیات قرآن و آموزه های پیامبر صلی الله علیه و آله و رهنمودهای ائمه پاک نهاد صلوات الله علیهم اصلاً این گونه نیست.

پیدایش گفت و گوی شیعه و سنی

بحث میان اهل سنت و شیعه، تازگی ندارد. این بحث از همان روز سقیفه آغاز شد و تا امروز ادامه دارد. در همان روزگاران آغازین، پرسش ها بیشتر از ناحیه امام علی صلوات الله علیه و شیعیانش، متوجه غاصبان خلافت و پیروان آنان می شد و پاسخ آن ها، بیشتر به صورت توجیه و عذرخواهی از اتفاقات پیش آمده بود:

یک بار می گفتند: «مردم، سنّ علی را برای خلافت، کم می دانند»؛ یک بار می گفتند: «به خاطر این که علی آنان را به خاک و خون کشیده بود، تن به خلافتش ندادند»؛ یا این که می گفتند: «نبوت و خلافت، در یک خاندان جمع نمی شود». و بیشتر سخنان آنان، از این دست بود.

رویدادهای جدید، در پی هم می آمد و زنجیره توجیحات، قطع نمی شد؛ تا این که استراتژی سردمداران تغییر یافت و اصل میراث حقیقت را نشانه رفت و دست به تحریف معانی قرآن زد و قید و بندهای نو پدید آورد و موانعی تراشید و ضوابط و خطوط قرمزی مشخص کرد که آزاداندیشی را محدود ساخت و مفاهیم زلال آن را تحت تأثیر قرار داد و سلامت کلیدواژه های کاربردی فکر را به خطر

انداخت. این استراتژی، حصارهایی آهنین بر فراشت تا حقایق را محصور سازد و با باز گذاشتن دست گرایش های حزبی، وجدان و درون را به بند کشد و پویایی ایمان و اعتقاد صحیح را تحت سیطره خود درآورد.

حاکمیت و سخن گویان و علمای سرسپرده آنان و همه کسانی که از خوان گسترده قدرت بهره می بردند، با تمام ظرفیت مالی و دیپلماسی و نظامی، در پی پایه ریزی چرخه ای از ابزارها برآمدند که روند حرکت غاصبان خلافت را پاسداری نماید و به آنان فرصت دهد که بمانند و به مسیر خود ادامه دهند. (در جلد اول کتاب الصحيح من سیره النبی الاعظم S، گوشه ای ناچیز از این سیاست ها و چرخه مورد اشاره را آورده ام که خواننده محترم می تواند به آن مراجعه نماید.) پس از آن، مسائل وارونه شد، به طوری که ظالم بر جای مظلوم نشست و مظلوم در جایگاه ظالم قرار گرفت و به قول شاعر: «مرا کشت و من نام قاتل گرفتم / ستم کرد و نامش به دوش من افکند». همچنان کار بالا گرفت و کسی که باید پاسخ گو باشد، باز پرس شد؛ دروغ گو، راستگو گردید؛ جلاد، خود را قربانی جلوه داد؛ قربانی، جلاد گشت و... تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

این راهبرد تحریف گونه، استمرار یافت تا به مرز نادانی و فرومایگی رسید. افراد صف بسته در برابر امام علی صلوات الله علیه و حقی که خدا و رسولش برای او بنا نهاده بودند و بر ضد شیعیانی که به راه امامشان پای بند بودند، تا آنجا پیش رفتند که دیگر هیچ چیز، حتی الفبای بحث و گفت و گو نیز برایشان باقی نماند و آن را با تهمت و آزار و فحش و ناسزا عوض کردند. این، افزون بر دیگر روش های مودیانه ای بود که در منش و خلق و خوی آنان _ در برابر پیروان مکتب اهل بیت صلوات الله علیهم _ نهادینه شده بود.

در مقابل این روش، گروه چشم‌گیری وجود داشت که همواره با شیعیان اهل بیت صلوات الله علیهم، در نهایت ادب و انضباط و التزام رفتار می‌کردند که سزاوار است از سوی ما، مورد تقدیر و ستایش و بزرگداشت و احترام قرار گیرند.

کهنه نو

این روزها، دوباره گروه‌های خودبین و سلطه‌جو بازگشته‌اند تا پرسش‌هایی را که برای ما تازگی ندارد، بازخوانی کنند و در برابر شیعیان مطرح سازند و در چهار سوی شبکه جهانی اینترنت منتشر نمایند و با سرمایه‌گذاری و یارگیری در ماهواره‌های گوناگون – که از رهگذر ادعاهای واهی و تهمت‌های ناروا و بی‌اساس، در پی فتنه‌انگیزی و کاشتن تخم کینه هستند – عهده‌دار ترویج این گونه پرسش‌ها شوند. آن‌ها سرانجام همین پرسش‌ها را در کتابی گرد آورده و نامش را گذاشتند: سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد.

البته تعداد واقعی پرسش‌های مطرح شده در کتاب یاد شده، بیش از شماره‌های ترتیبی به کار رفته توسط نویسنده است؛ چرا که بسیاری از سؤالات، به دو یا سه و بلکه بیش از ده پرسش تفکیک می‌شود. اسلوب مورد استفاده نیز، گاه سست و عامیانه و اشتباه است و در برخی موارد، تا مرز ابتذال پیش می‌رود و از ساده‌ترین قواعد ادب و متانت، به دور می‌باشد؛ چنان‌که گویی هدف آغازین و پایانی پرسش‌گران، ورود به فضای بدگویی و اهانت است.

ما در برخورد با این پرسش‌ها، همواره بر اساس قاعده‌ای رفتار می‌کنیم که قرآن به ما آموخت و امام سجاد صلوات الله علیه به آن عینیت بخشید؛ در آن هنگام که یکی از کینه‌توزان، به امام زخم زبان زد و با دیدن بی‌توجهی ایشان گفت: «با تو بودم!». امام فرمود: «من از تو روی گردان هستم».^(۱)

ص: ۲۰

۱- مناقب اهل البیت، شیروانی، ص ۲۵۷؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۰۹؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۱۲، ص ۸۰. به نقل از الصواعق المحرقة، چاپ احمد البابی، حلب، ص ۱۲۰؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۱.

نگاهی گذرا به پرسش های مطرح شده در این کتاب، نشان می دهد که این ها همان پرسش هایی است که از صدها سال پیش، بلکه از همان روزگاران آغازین اسلام، در گوش ما تکرار شده اند. ما نیز نسل به نسل، به آن ها پاسخ داده ایم و این کار، بیش از ده ها و بلکه صدها بار تکرار شده است. اما گویی هیچ اتفاقی نیفتاده و آن ها هنوز همان پرسش ها را مطرح می کنند و اصلاً به پاسخ های ما توجهی ندارند. ما نیز دوباره بازمی گردیم و بار دیگر پاسخ می دهیم. و داستان، همچنان ادامه دارد.

نگران جوانان شیعه نیستیم

در اینجا سؤال پیش می آید که «اگر این پرسش ها تازگی ندارد و شیعه آن ها را پاسخ داده است، پس چرا از طرح این پرسش ها هراس دارید؟».

پاسخ: ما می دانیم که اسلام و تشیع، به انسان آزادی داده است تا بیندیشد؛ به او حق گزینش و تصمیم داده تا با استفاده از اندیشه و دلایل و ابزارهای موجود _ که شامل قرآن و سنت و مفاهیم و ارزش ها و عقاید می شود _ به نتیجه برسد. اسلام، جوانانش را برمی انگیزد تا هر جا که هستند، به جستجوی معرفت پردازند و به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کنند که می فرماید: «حکمت، گمشده مؤمن است. هر جا آن را بیابد، بدان سزاوارتر است»؛ یا می فرماید: «جوینده حکمت باشید، هر چند نزد مشرک باشد؛ چرا که شما به آن سزاوارترید و شایسته آن می باشید».^(۱)

ص: ۲۱

۱- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۹۵ و ج ۴، ص ۱۵۵؛ الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۷۱؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۵۵؛ عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۸۱؛ منیه المرید، شهید ثانی، ص ۱۷۳؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۹ و ۱۰۵؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۳۱۷؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۰۲؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۱۲ و ج ۱۰، ص ۱۴۸؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۳۶۳؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۲۸۹؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۴۹؛ کتاب المجروحین، ابن حبان، ج ۱، ص ۱۰۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۵، ص ۱۹۲ و ج ۲۱، ص ۱۶۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۳۱؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۳۵؛ فتوح الشام، ج ۲، ص ۷۶. و ر.ک: امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۳۸؛ تحف العقول، ص ۱۳۸ و ۲۹۲؛ غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۹۴؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۴ و ۳۸ و ۳۰۷ و ج ۲، ص ۱۷ و ۹۶ و ۹۷؛ دستور معالم الحکم، ص ۱۹؛ المجروحون، ج ۱، ص ۱۰۵؛ التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۳۴۸؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۶۷؛ شرح کلمات امیرالمؤمنین، عبدالوهاب، ص ۱۲.

هیچ ترس و هراسی متوجه اسلام و تشیع نیست، مگر از جانب هواپرستی و تعصبات باطلی که در اندیشه مردم رخنه می کند و راه آنان را تحت نفوذ و قدرت خود درمی آورد و حق انتخاب و اختیار را از آنان می گیرد.

بر این اساس، وقتی کتاب سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد را دیدم، هیچ نگران نشدم که نامش نامی راستین باشد و واقعیت موجود میان شیعیان را بیان کند؛ چون می دانستم که جوانان شیعه، هر گاه با قضیه یا پرسشی روبه رو می شوند، بر اساس این قاعده رفتار می کنند که «ما فرزند

دلاییم. هر جا که دلیل باشد، به همان سو مایلیم». این، شعار و درفش آنان است و هر جا که حق را بیابند، به آن متمایل می شوند. حال اگر دلیلی _ به خاطر کامل نبودن جزئیات موضوع یا ناقص بودن دلیل _ نتواند حقیقت را روشن سازد، آنان درنگ می کنند و با طرح پرسش، به جستجوی خود ادامه می دهند و در مورد دین و ارزش ها و مفاهیم، گزافه نمی گویند و به خاطر یک شبهه و تردید، یقین خود را بر باد نمی دهند.

برای کدام جوانان نگرانیم؟

انسان اندیشمند، باید نگران جوانانی باشد که عرصه ای برای گزینش راه خود ندارند و اجازه استقلال اندیشه و کنکاش در موضوعات مختلف، به آنان داده

نمی شود؛ بلکه آنان را مجبور می سازند که در دایره تقلید و الگوبرداری از یک گروه مشخص، باقی بمانند. برای نگه داشتن جوانان در این چارچوب، از روش های مختلف ایجاد رعب و وحشت بهره می گیرند تا نگذارند جوانان با گروه های دیگر، آشنا شوند؛ بین آنان و شناخت های جدید، موانعی ایجاد می کنند تا مبادا تحت تأثیر قرار گیرند و ارزش های طرف مقابل را بشناسند؛ با شعارهای خوش آهنگ، احساسات آن ها را برمی انگیزند و تعصبات آنان را تحریک می کنند و از آنان می خواهند که بدون بررسی و با پیش داوری، بر اندیشه دیگران بتازند و آن را رد نمایند.

قرائن نشان می دهد که هدف طراحان سؤالات، این است که چنین جوانانی را در بند کشند تا مبادا خیال آگاهی از دیگر اندیشه ها، به مغز آنان خطور کند؛ هر چند که این آگاهی، از رهگذر پژوهش و پالایش بر اساس معیارها و ضوابط صحیح علمی باشد.

با امید به این که پاسخ ما به پرسش های آن کتاب، روزنه ای برای شکستن سد دشمنی و تعصبی باشد که گرد آن جوانان ایجاد شده است، این پاسخ را پیشکش آنان می کنیم تا به وسیله آن، به سوی کرانه های بلند فکری پرکشند و با تمام وجود و عقل و فطرت و وجدان و آگاهی درونی شان، آن را دریابند.

نگاهی گذرا بر پرسش ها

اگر خواننده بزرگوار، نگاهی به پرسش های موجود در کتاب یاد شده بیندازد، از زیان ناپاک آن اطلاع خواهد یافت و خواهد دید که آنان، ادب گفت و گو را رعایت نکرده اند؛ بلکه در پی زخم زدن و ایجاد شکاف در میان مسلمانان و عمق بخشیدن بدان و افزودن صدمات و خسارات هستند تا اندیشه ها را از نور عقل و

حاکمیت وجدان، بی بهره سازند و آن را مانند شکاری بی دفاع، رها نمایند تا چنگال هوس های برانگیخته و تعصبات شدید و مسموم جاهلی، آن را بدراند.

خوانندگان محترم، به خواست خداوند، نیکویی کلام و گشودگی سینه و بزرگی دل و کرامت اخلاق را در این پاسخ نامه خواهند یافت.

هدف از تعدد پرسش ها

شاید هدف از جای دادن این حجم از پرسش ها در کتاب مذکور، این باشد که روبه رو شدن با اعداد و ارقام فراوان، چشم ها را خیره نماید و جوانان شیعه را نسبت به درستی اعتقادات خود، دچار تردید سازد؛ چرا که یکصد و نود سؤال، رقم بسیار بالایی است و ظاهراً معقول نیست که همه آن ها باطل باشد. چنانچه تنها یک چهارم یا یک پنجم و حتی یک دهم آن ها صحیح باشد، می تواند یقین را متزلزل سازد و اعتقاد به درستی مذهب را دچار اختلال نماید؛ چرا که ممکن است بخش صحیح پرسش ها، نقاط حساس مذهب را نشانه رفته باشد. و بسا شایدهای دیگر!

با توجه به این که افکار و اعتقادات شیعه، به وسیله اینترنت و ماهواره و دیگر رسانه های گروهی، در دسترس همگان قرار دارد، طراحان خواسته اند جوانانی را که ممکن است تحت تأثیر اندیشه و اعتقاد شیعه قرار گیرند، با تعدد پرسش ها حفظ نمایند. هدف اصلی از طراحی این گونه پرسش ها، این است که با استفاده از تعصبات و هیجانات بی اساس، سنگری موقت ایجاد کنند تا بلکه بتوانند احساسات و عواطف جوانان را به بازی بگیرند و آنان را از تفکر منصفانه و بی طرفانه نسبت به حقایق، بازدارند.

نمی‌خواهم با توصیف روشی که نویسندگان سؤالات به کار برده‌اند، وقت خوانندگان محترم را بگیرم. منظورم روش طرح سؤال و نحوه بیان آن‌ها نیست؛ بلکه منظورم محتوای خود پرسش‌ها است که در طرح آن‌ها، چقدر وجدان را زیر پا گذاشته‌اند، در امانت علمی خیانت کرده‌اند، مغالطه و تحریف نموده‌اند، و اموری مطرح کرده‌اند که هیچ ارتباطی به مسائل اعتقادی ندارد. صرف خواندن آن کتاب، ما را از پُرگویی در تشریح اسلوب آن، بی‌نیاز می‌کند و چه بسا قانع‌کننده‌تر باشد و شخصیت واقعی طراحان و روش‌برخورد آنان را با مردم، بهتر بنمایاند.

از دیگر مسائلی که در آن کتاب دیده می شود، این است که برخی از موضوعات آن، ده ها بار تکرار شده است. شاید این مسأله، برای این باشد که با تلقین مداوم، خواننده یقین کند که انتساب آن مطالب به شیعه، کاملاً صحیح است. نمونه این گونه تکرارها، فراوان می باشد و موضوعاتی همچون تکفیر صحابه و شیخین و عایشه و مروان و دیگران، بارها و بارها به شیعیان نسبت داده شده است. پیرو تکرار این ادعاها، ما نیز در همه پاسخ ها، سخنان خود را تکرار کرده ایم؛ چون احتمال می رفت که برخی از خوانندگان، پرسشی را در آن کتاب ببینند که حاوی ادعایی باشد و پاسخ آن را نیابند. و چه بسا به ذهنشان خطور نکند که ما در بخش های دیگر، آن را ذکر کرده ایم و در نتیجه، به دیگر بخش ها مراجعه نمایند و گمان کنند که ما به آن ادعا، پاسخی نداده ایم. از این رو، به گمان خود ترتیب اثر بدهند و برایشان شبهه ایجاد شود.

همچنین برخی از پرسش های آن کتاب، به شکل های مختلف و شبیه به هم مطرح شده است که نیاز به پاسخ های گوناگون ندارند. در این موارد، یا پاسخ را به جای دیگری محول کرده ایم، یا در همان جا پاسخی مختصر داده ایم.

شایان ذکر است که در نقل سؤالات و شماره آن ها، از نسخه ای استفاده کرده ایم که در سال ۱۴۲۷ هـ.ق، توسط شیخ سلیمان بن صالح خراشی، تهیه و گردآوری شده است.

علت پاسخ به پرسش ها

در قبال این جوانان _ که گروهی می خواهند آنان را در فضای بسته نگه دارند و وادار به پذیرش مطالب بدون دلیل نمایند و در تعصبات جاهلی و آشوب های غیر مسئولانه گرفتار سازند _ احساس مسئولیت کردم و خواستم پاسخ این پرسش ها را بنویسم و در دسترس جوانان و همه افراد مخلص و حقیقت جو قرار دهم. تلاش کردم که این پاسخ ها، از هر گونه طول و تفصیل ملال آور و ایجاز گویی نقص آلود، به دور باشد تا همگان _ چه شیعه و چه سنی _ مشاهده کنند که بسیاری از این پرسش ها، سزاوار آن نیست که نام شبهه بر آن نهاده شود؛ زیرا شبهه را از آن روی شبهه می خوانند که در نگاه نخست، خود را شبیه حقیقت نشان می دهد؛ در حالی که بسیاری از این پرسش ها، نه در آغاز و نه در انجام، هیچ شباهتی به حقیقت ندارند.

بحث های دامنه دار

لازم است این را هم اضافه کنم که گاه ممکن است خوانندگان محترم، احساس کنند که بحث های مطرح شده در این پاسخ نامه، نیاز به بررسی جامع تری دارد.

حقیقت این است که در بسیاری از جاها، به پاسخ های درخور و در حد معمول بسنده کرده ام تا کتاب از حالت عادی، خارج نشود و آکنده از متن ها و پاورقی های طولانی و چندین صفحه ای نباشد.

برای جبران این مسأله، باید بگویم: اگر خواننده محترم، اشتیاق داشت که اطلاعات خود را بالا-برد، می تواند به برخی از کتاب های من مراجعه کند که بسیاری از موضوعات مرتبط با این کتاب، به طور مفصل در آن ها بررسی شده است؛ مانند: کتاب سی و پنج جلدی الصحيح من سیره النبی الاعظم S، کتاب سی و پنج جلدی الصحيح من سیره الامام علی بن ابی طالب A، کتاب حقائق هامه حول القرآن الکریم، کتاب اهل البیت فی آیه التطهیر، کتاب چهارده جلدی المختصر المفید و دیگر کتاب هایی که به قلم نگارنده است.

سپاس و احترام

به همه برادران مان که در گفت و گو با ما، ادب را رعایت می کنند و در شناخت درستی و حقیقت، کوشش می نمایند، احترام می گذاریم و آنان را برادران و دوستان و خویشان و یاران خود می دانیم و معتقدیم که اختلاف نظر، دوستی ما را بر هم نمی زند. اما کسانی که از در آزار و سرزنش وارد می شوند و سخنان بی پایه می گویند، هرگز با آنان مقابله به مثل نمی کنیم؛ بلکه از خدا می خواهیم که افراد سزاوار هدایت را به نیکی و رستگاری هدایت فرماید.

اگر بخواهیم سؤال کنیم!

پاسخ ما به سؤالات آن کتاب، بر اساس انجام تکلیف بود. ما تنها به پاسخ پرسش ها بسنده کردیم و به دنبال طرح سؤال از طرف مقابل نبودیم؛ اما اگر بخواهیم چنین کاری کنیم، زمین با همه فراخی اش، بر سؤال کننده و حامیانش

تنگ می شود و آرزو می کنند که ای کاش ساکت می ماندند و پیش از طرح سؤال، جایگاه خود را می شناختند و پا را از گلیم شان درازتر نمی کردند! در آن صورت است که جوانان درمی یابند که طبق فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله، «حق با علی است و علی با حق است. علی هر گونه باشد، حق بر مدار او می چرخد». البته پاسخ هایی که در این کتاب آورده ایم، طبعاً چنین نتیجه ای را به همراه خواهد داشت. والحمد لله و الصلاة والسلام علی محمد و آله.

عینالجبیل

۲۰ ژوئیه ۲۰۱۰؛ ۸ شعبان ۱۴۳۲

جعفر مرتضی عاملی

ص: ۲۸

بخش اول: اعتقادات عمومی

اشاره

ص: ۲۹

پرسش شماره ۱ (۲۰۱)

در زیارتگاه های شیعی که روزانه میلیون ها نفر به آنجا رفت و آمد دارند، برخی شیعیان به طور کورکورانه، صاحب قبر را عبادت می کنند و به او می گویند که در روز قیامت، ما را شفاعت کن. آنان نمی دانند که او هم بشری مثل ما است و تنها خداوند است که گناهان جن و انس را می آمرزد. آیا این کار، شرک نیست؟

البته من هم مردم را به زیارت قبور دعوت می کنم و می دانم که باعث بیداری انسان می شود؛ ولی نه در حدی که انسان را به عبادت قبر بکشاند. آیا دلیلی برای این گونه کارها وجود دارد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. والصلاه والسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

درباره کسانی که به زیارت اماکن مقدس می روند و به گفته شما، کورکورانه به عبادت قبر می پردازند، باید بگوییم:

یکم: اگر از جهت شرعی، زیارت این مکان ها جایز باشد، نفهمی برخی مردم و خطای آنان در نحوه زیارت، مشروعیت رفتن به این مکان های مقدس را زیر سؤال نمی برد؛ بلکه باید تلاش کرد که فهم مردم بالا برود و پرده از جلوی چشم آنان زدوده شود.

دوم: صدها سال است که شیعیان دوازده امامی، به زیارات عتبات مقدسه می روند و تا کنون کسی را ندیده ایم که راه صحیح زیارت را گم کند و به عبادت قبر یا صاحب قبر پردازد. همه ادعاهای موجود در این خصوص، خلاف واقع است و هیچ دلیل و مدرکی ندارد.

سوم: این که گفته می شود: «در روز قیامت، ما را شفاعت کن»، به این معنا است که فرد زیارت کننده، از صاحب قبر می خواهد که واسطه شود و از خدا درخواست کند که حاجتش را برآورده سازد و گناهانش را ببخشد. این کار، هیچ گونه شرک و خلاف شرعی را در بر ندارد؛ چرا که برای برآورده شدن حاجت یا بخشیده شدن گناهش، هیچ تأثیری برای خود صاحب قبر در نظر نمی گیرد. پس کار او، کمال توحید است؛ چرا که سخنش حکایت از این دارد که تنها کسی که حاجت ها را برآورده می کند و گناهان را می آمرزد، خداوند باری تعالی است. اگر او معتقد بود که صاحب قبر، توانایی برآوردن حاجات و آمرزیدن گناهان را دارد، مستقیماً از خود او درخواست می کرد، نه این که او را نزد دیگری، شفیع قرار دهد. آری؛ اگر او هیچ تأثیری برای خدا قائل نمی شد و از خود صاحب قبر درخواست می کرد که حاجتش را برآورده سازد و گناهانش را

پیامرزد، در این صورت، دچار مشکل بزرگ اعتقادی؛ اما بدیهی است که مطلب این گونه نیست. والحمد لله والصلوة والسلام
علی رسوله محمد وآله الطاهیرین.

تعظیم و تبرک به قبور

پرسش شماره ۲ (۲۰۲)

در حالی که خداوند متعال می فرماید: «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (۱) نباید کسی را همراه با خدا پرستید»، حکم طواف قبرها و
تعظیم در برابر آن ها و تبرک جستن و طلب شفاعت از صاحب قبر چیست؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهیرین. السلام علیکم و رحمه الله و
برکاته.

ما به قرآن و همه آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است، اعتقاد راسخ داریم و بر اساس آموزه های قرآن کریم،
معتقدیم که شهدا زنده هستند و نزد خداوند، روزی می خورند. و بر اساس تصریح قرآن، ایمان داریم که پیامبران علیهم
السلام شاهدان بر مردم هستند و پیامبر ما صلی الله علیه و آله شاهد بر پیامبران امت های پیشین است. ما معتقدیم که زیارت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و زیارت قبر مؤمنان، مستحب است. ما معتقدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیارت
بعضی از قبرها می رفت و برخی مردگان را مورد خطاب قرار می داد و به اصحاب خود می فرمود که مردگان، سخنش را می
شنوند و نمی توانند پاسخ بدهند.

ص: ۳۳

بر اساس آنچه که گفته شد و بر پایه روایاتی که در عموم کتاب های اسلامی آمده است، همه مسلمانان، خواه پیروان اهل بیت صلوات الله عليهم و خواه پیروان دیگر مذاهب _ به استثنای پیروان ابن تیمیه که بسیار اندکند _ قبرها را زیارت می کنند.

باید هم چنین باشد؛ چرا که می بینیم پیامبر صلی الله علیه و آله حجر الاسود را می بوسید و عمر بن خطاب نیز چنین می کرد و همه مسلمانان تا به امروز، چنین کاری انجام می دهند. و می بینیم که احترام به قرآن واجب است و جایز نیست حتی جلد آن نجس شود یا کمترین بی احترامی به آن صورت گیرد. و می بینیم که خداوند، از ساختن مسجد بر جایگاه اصحاب کهف سخن می گوید. و می بینیم که خداوند متعال، با تعظیم و احترام از کعبه یاد می کند و طواف بر گرد آن را واجب می نماید و بزرگداشت آن را بر مردم لازم می شمارد و بلکه نسبت به تکریم همه مساجد، اهتمام می ورزد و احکام ویژه ای برای آن ها وضع می کند و عمل به آن احکام را بر مردم واجب می فرماید. همچنین دوست می دارد که مردم به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بروند و از دور و نزدیک، رهسپار مدینه شوند. و می بینیم که عمر بن خطاب، با واسطه قرار دادن عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله دست به دامان خدا می شود و برای مردم مدینه، طلب باران می کند و نه او و نه مردم پیرامون او، این کار را شرک قلمداد نمی کنند. و می بینیم که خداوند متعال در قرآن کریم، برخی از مکان ها و برخی از شب ها و برخی از درختان و بسیاری از امور را مبارک و با برکت می خواند و کعبه و قرآن را نیز این گونه توصیف می کند و حضرت عیسی علیه السلام نیز خود را مبارک و با برکت وصف می نماید.

حال چرا ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا نکنیم؟ چرا مانند آن حضرت، به زیارت قبور نرویم و با شهدایی که نزد پروردگار خود زنده اند، سخن نگوئیم و

به اموری که خدا در آن ها برکت قرار داده است، تبرک نجویم؟ تبرک جستن ما، به این معنا است که از کعبه و اماکن مقدس و افراد مبارک، کسب برکت می نماییم و در این کار، به پیامبر صلی الله علیه و آله و دانش آموختگان محضرش اقتدا می کنیم؛ همان گونه که آن حضرت، حجر الاسود را می بوسید و خود را به کعبه می چسباند و به ارکان آن دست می کشید.

ما از تربت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله برکت می جویم؛ همان گونه که صحابه چنین می کردند. آنان به قدری این کار را انجام دادند و خاک قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را برداشتند که عایشه ترسید خاک آنجا تمام شود. از این رو، دیواری بر دور قبر کشید و تنها یک دریچه برای آن گذاشت. مردم باز هم از آن دریچه، خاک برمی داشتند؛ به طوری که عایشه مجبور شد دریچه را هم ببندد.

ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهیدان راه خدا، طلب شفاعت می کنیم؛ چون معتقدیم که آن حضرت زنده است و امت خویش را نظاره می کند و شهیدان نیز زنده اند و نزد پروردگار خود، روزی می خورند. ما پیامبر و اولیای الهی صلوات الله علیهم را نزد خدا شفیع و واسطه قرار می دهیم تا خدا حاجت ما را برآورده سازد؛ همان گونه که عمر، عباس را واسطه قرار داد تا خدا او را اجابت کند و باران ببارد. ما نه معتقدیم که عمر با این کارش مشرک شد، و نه معتقدیم که او قائل به الوهیت عباس گردید. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی رسوله محمد و آله.

شیعیان معتقد به بداء هستند و این اعتقاد، نسبت دادن جهل به خداوند است. آنان در عین حال ادعا می کنند که امامان شان علم غیب می دانند؛ گویی که امامان، بزرگ تر و مهم تر از خدا هستند! آنان هر چه بخواهند این عقیده را توجیه کنند، احادیث فراوانی در کتب آن ها وجود دارد که مخالف توجیه و تأویل آنان است. (۱).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

در پاسخ به این سؤال، مطالبی از کتاب طریق الحق می آورم که درباره بداء است:

۱. اگر بداء، به این معنا باشد که «خدا به سبب کشف خطا در حکم نخست، نظر خود را تغییر می دهد»، این سخن باطل است و نسبت دادنش به خداوند _ که

ص: ۳۶

به هر چیزی دانا است _ محال می باشد و آیات قرآن و دلایل عقلی نیز بدان تصریح دارند. هیچ یک از شیعیان اهل بیت صلوات الله عليهم به چنین چیزی که بطلانش بدیهی است، اعتقاد ندارند؛ بلکه آنان در صدد زدودن این گونه عقاید باطل، از ذهن مردم هستند.

۲. بدائی که ما بدان اعتقاد داریم، به گونه دیگری است. در نظر بگیریید که خدا درباره مرگ و میر و رزق و روزی و صحت و بیماری و اموری از این قبیل، خبری بدهد و این خبر، به اقتضای سنت الهی و اجرای طبیعی امور باشد؛ مثلاً بگوید: فلان شخص بر اساس شرایط جسمی و اوضاع درونی و شرایط محیطی و وضعیت آب و هوایی و نحوه زندگی اش، به طور طبیعی، صد سال عمر می کند. حال فرض کنید که این خبر، در لوح محو و اثبات نوشته شود و فرشتگان از آن مطلع گردند و خداوند، پیامبرش را از آن آگاه نماید؛ اما درباره حوادث غیر طبیعی، خبری ندهد و نفرماید که این فرد، به زودی کشته می شود یا به عقوبتی می میرد یا در میدان جنگ به شهادت می رسد یا مسموم می شود یا از بلندی سقوط می کند یا دچار حوادث رانندگی می شود یا گرفتار زلزله می گردد. در هر صورت، خدا این خبر را در لوح نمی نویسد، یا می نویسد و به پیغمبرش خبر نمی دهد، یا خبر می دهد و می گوید که خبر را فاش نسازد. حال اگر یکی از آن حوادث ناگوار پیش بیاید و این شخص در سن بیست سالگی بمیرد و پیامبر و فرشتگان و مردم، این حادثه را مشاهده کنند، می گویند: «بداء شده است»؛ یعنی امری پس از مخفی بودن، آشکار شده است. همچنین اگر خدا از مقدار عمر فردی خبر بدهد، ولی نگویید که او قطع رحم خواهد کرد و سی سال پیش از موعد مقرر خواهد مرد، یا این که صله رحم خواهد کرد و سی سال بر عمرش افزوده خواهد شد، این نیز بداء است.

البته ممکن است خدا پیامبرش را از لوح محفوظ با خبر کند، ولی به او دستور بدهد که مردم را تنها از لوح محو و اثبات مطلع سازد؛ یعنی لوحی که به اقتضای سنت های الهی و امور طبیعی تنظیم می شود و نبود و نبود موانع یا بروز تغییرات بر اساس پیش آمدهای جدید _ که در نتیجه تاثیر عواملی همچون اراده خود فرد یا اراده دیگران به وجود می آید _ در آن لحاظ نمی گردد.

۳. چنانچه عمری که بر آن افزوده می گردد یا از آن کاسته می شود، به میزان عمر طبیعی و بر معیار سنت الهی نباشد، نمی توان گفت که این عمر، کم یا زیاد شده است؛ زیرا وجود مرز مشخص، این فزونی یا کاستی را توجیه می کند.

۴. روشن شد که بداء، به معنای «آشکار شدن یک موضوع، پس از پنهان بودن» یا «شکل گیری بر صفحه وجود، پس از پنهان بودن» است. پس اگر بداء به غیر خدا نسبت داده شود، آشکار شدن پس از پنهان بودن مقصود است؛ مانند کلام خداوند که می فرماید: «وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا» (۱) کیفر آنچه کرده بودند، بر آنان آشکار شد. اما اگر بداء به خداوند متعال نسبت داده شود، مقصود، شکل گیری و تحقق یک موضوع در صفحه وجود است؛ آن هم به واسطه این که خدا از ازل می دانست که آن موضوع، پس از تحقق شرایط و بر طرف شدن موانع، در زمانی مشخص شکل خواهد گرفت.

این مورد، همانند تغییر قبله است که مطابق با علم الهی، در عالم خارج شکل گرفت و خداوند در این باره فرمود: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ» (۲) ما آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای

ص: ۳۸

۱- . سوره زمر، آیه ۴۸.

۲- سوره بقره، آیه ۱۴۳.

این قرار دادیم تا پیروان پیامبر را از کسانی که به عقاید جاهلیت بازمی گردند، بازشناسانیم». و مانند این آیه که می فرماید: «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ»^(۱) شما را می آزماییم تا از میان شما، مجاهدان و صابران را معلوم سازیم و احوالتان را بشناسانیم».

درباره رزق و روزی و دیگر چیزهایی که در لوح محو و اثبات نوشته می شود، همین قاعده جریان دارد و ممکن است شرایط از بین برود یا موانعی پیش آید که در آن لوح ذکر نشده است. از این رو، آنچه که سنت الهی اقتضا دارد، از لوح محو می شود و همان چیزی به ثبت می رسد که به اقتضای شرایط و موانع پیش آمده، در صفحه وجود تحقق یافته است.

داستان حضرت یونس و قوم او، و داستان ذبح حضرت اسماعیل و جایگزینی آن با ذبح عظیم که در قرآن کریم آمده است، از موارد بداء می باشد. چه بسا بتوان داستان حضرت نوح و پسرش را نیز از همین قبیل به شمار آورد.

۵. اگر مسأله بداء به این نحو نبود، دیگر وجود «لوح محو و اثبات» و «لوح محفوظ» معنایی نداشت. «لوح محفوظ» یا «ام الكتاب»، همان علم پنهان و ذخیره شده ای است که خدا به خود اختصاص داده و فرشتگان را از آن مطلع نمی سازد؛ بلکه گاه برخی از انبیا یا اولیای خود را از آن با خبر می کند. از طریق مطابقت مطالب لوح محو و اثبات با آنچه در لوح محفوظ آمده است، بداء شکل می گیرد.

۶. روشن است که سنت های الهی، مجموعه ای منظم از قوانین تنظیم شده بر اساس قاعده علیت است که خداوند می خواهد همه جهان آفرینش، از آن تبعیت کنند. اختیار و اراده انسان نیز، از جمله همین سنت ها و عوامل تأثیر گذار است.

ص: ۳۹

وقتی خداوند متعال، از طریق عوامل گوناگونی که در وجود بشر نهاده است، یک نظام مشخص برای طول عمر انسان تعریف می کند، مسلماً می تواند این طول عمر را تابع عوامل محیطی مختلف قرار دهد. همچنان که گاه اسباب و موانعی برای تأخیر یا تعجیل در مرگ مقرر می نماید؛ از جمله این که انسان با اراده خود، موجبات مرگش را فراهم می آورد، یا دیگری او را می کشد.

در هر صورت، اراده الهی به عنوان علت تامه ای که بر همه علل و اسباب و مسببات چیره است، باقی می ماند و گاه خود خداوند، بر اساس قانونی که برای ایجاد دگرگونی در حیات ترسیم نموده، برای از کار انداختن اسباب و علل دخالت می کند و شرایط را تغییر می دهد و موانعی ایجاد می کند؛ مگر این که چنین دخالتی، مغایر با مقام الوهیت باشد و مثلاً ظلم به بندگان محسوب شود یا وعده های الهی را نقض کند؛ چرا که خود می فرماید: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (۱). پروردگارت بر هیچ کس ستم روا نمی دارد» و «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (۲). خدا خلف وعده نمی کند».

۷. بر اساس بیانی که از قانون بداء گذشت، به روشنی بطلان این گفته آشکار می شود که «خدا محکوم به چیزی است که خود مقدر فرموده است. قلم تقدیر، پس از نوشتن اتفاقات گذشته و آینده، خشکید و دست خدا بسته شد». خداوند در این باره می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» (۳). یهودیان، مدعی شدند که دست خداوند [از

ص: ۴۰

۱- . سوره کهف، آیه ۴۹.

۲- . سوره آل عمران، آیه ۹؛ سوره رعد، آیه ۳۱.

۳- . سوره مائده، آیه ۶۴.

آفرینش یا بخشش] بسته است. دستان خودشان بسته باد! به خاطر این سخن که گفتند، لعنت بر آنان باد! دستان او گشاده است و هر گونه که بخواهد، می بخشد».

اگر عدم اعتقاد به بداء، به این معنا باشد که «خدا دست از کار کشیده و دستش بسته است و ناتوان از تغییر و تصرف می باشد»، گمان نکنم کسی جرأت اعتقاد به چنین چیزی را داشته باشد؛ چرا که خداوند، یهودیان را به خاطر همین سخنان مذمت فرمود. چنین اعتقادی، آثار منفی و خطرناکی دارد که به آن اشاره می کنیم.

فوائد اعتقاد به بداء

اشاره

اعتقاد به بداء، فواید بسیاری دارد که برخی از آن ها بدین شرح است:

۱. اعتقاد به بداء، آینده نگری و بلندهمتی انسان را افزایش می دهد و او را به برنامه ریزی و تلاش برای تغییر معادلات و رهایی از موانع وامی دارد.

۲. علامه مجلسی نیز سه فائده برای بداء ذکر کرده است:

الف: خدا به وسیله بداء، لطف خود به بندگانش را به رخ آن دسته از فرشتگان می کشد که لوح را می نویسند و از مفاد آن مطلع هستند. همچنین بندگانش را به آنچه که در این دنیا سزاوارند، می رساند و بدین وسیله، معرفت آن ها را افزون می سازد.

ب: بندگان به واسطه اخباری که پیامبران و امامان علیهم السلام به آن ها می دهند، می فهمند که کردار نیک و بد آن ها، چه تأثیری در زندگی دنیوی شان دارد. این موضوع، آن ها را به انجام کارهای خوب و دست کشیدن از کردار بد، تشویق می کند.

ج: هر گاه پیامبران و امامان علیهم السلام، برخی از مطالب لوح محو و اثبات را به مردم اطلاع دهند، سپس بداء حاصل شود و خلاف آن را بازگو کنند، مردم باید

آن را بپذیرند. این مسأله، باعث تشدید تکلیف آن‌ها می‌شود و لطف بیشتری شامل حال‌شان می‌گردد و پاداش‌شان فزونی می‌یابد. شکی نیست که آن‌ها به خاطر تسلیم شدن و پذیرفتن این موضوع، پاداش می‌گیرند. (۱) همچنین موجب بیشتر شدن امید و ایجاد انگیزش در آنان، برای توبه کردن و انجام کارهای خوب و پافشاری بر دعا می‌گردد.

آثار اعتقاد به نبود بداء

اعتقاد به نبود بداء، آثار منفی بسیاری دارد:

۱. انسان را به تنبلی و درماندگی می‌کشاند و نشاط و نیروی زندگی را از او می‌گیرد؛ به نحوی که به یک عنصر غیر فعال و بی‌اثر تبدیل می‌شود.

۲. انسان را به افسردگی مرگ‌بار و سرخوردگی و کسالت روحی و ناامیدی از رحمت خداوند می‌کشاند.

۳. انسان را به این باور می‌رساند که خداوند سبحان، از هر گونه تصرفی ناتوان است و هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد. با چنین باوری، انگیزه ایجاد ارتباط با خدا و بندگی در برابر او را از دست می‌دهد؛ چون با خود می‌اندیشد: «چرا با او ارتباط برقرار کنم؟ چرا نیازهایم را از او بخواهم و جهت برطرف شدن مشکلاتم، به او متوسل شوم؟ چرا برای شفای بیماری و زیاد شدن روزی و چیزهای دیگر، از او خواهش کنم؟». او کم‌کم از چنین خدایی، احساس بی‌نیازی می‌کند و برای ارتباط با خدا، هیچ توجهی نمی‌یابد. به همین خاطر، خود را مکلف به تحصیل رضایت خدا نمی‌بیند و ملتزم به رعایت حدود شرعی و ایمانی نمی‌داند؛ چرا که با بی‌اثر شدن اوامر و نواهی، التزام به آن‌ها نیز معنای خود را از دست می‌دهد.

ص: ۴۲

۴. اعتقاد به نبود بداء، باعث می شود که ایمان به غیب نیز بی معنا گردد؛ چرا که انسان از عالم غیبی که پویا و کارساز و اثرگذار است، وارد عالم غیبی خشن و کوبنده می شود که او را در زندگی بشری، به رکود و سستی وامی دارد. اعتقاد به نبود بداء، مساوی با اعتقاد به جبر الهی است که چنین آثار منفی و مخربی را به همراه دارد.

ناآگاهان از بداء

بسیاری از افراد شیعه و غیر شیعه، آگاهی درستی از بداء ندارند؛ ولی طبق فطرت خود عمل می کنند و فطرت نیز آن ها را به همان راهی می برد که پذیرندگان این حقیقت فطری، در آن گام نهاده اند. البته ایرادی ندارد که فردی به واسطه بی اطلاعی، اعتقادی به این حقیقت نداشته باشد یا توجهی بدان ننماید؛ ولی بی اطلاعی و بی توجهی به این امر، موجب محرومیت از الطاف و فوایدی می شود که خدا برای کسانی در نظر گرفته است که به بداء توجه دارند و با شناخت کافی نسبت به جزئیاتش، به آن معتقدند.

بنا بر این، کسانی که بداء را انکار می کنند و می گویند که «اعتقاد به بداء، جهل الهی را در بر دارد و خدا را متهم می سازد که قبلاً موضوعی را نمی دانسته و بعداً بدان علم پیدا کرده است»، اینان حقیقت بداء را نفهمیده اند و نمی دانند که آنچه در لوح محو و اثبات نوشته می شود، موافق حکمت و به اقتضای سنت تکوین و بر اساس نظام علیت است و در آن، موانع و مقتضیاتی همچون صدقه و دعا و شفاعت که به وسیله اعمال اختیاری انسان پیش می آید، در نظر گرفته نمی شود؛ همچنان که در آیه قرآن، به این قاعده اشاره شده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ

حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ؛ (۱) خدا سرنوشت هیچ قومی را دگرگون نمی کند، مگر آنچه را که در درون دارند، دگرگون سازند».

نکته پایانی

علم غیب ائمه صلوات الله عليهم از خدا گرفته شده است و به او باز می گردد. پس معنا ندارد که بگوییم: «اعتقاد به بداء، به این معنا است که امامان، عالم تر و آگاه تر از خدا هستند؛ چون خدا نمی داند و ائمه می دانند». این سخن، به دلایلی باطل است:

الف: خداوند متعال، همه غیب ها را می داند. بداء، به معنای آشکار شدن یک موضوع برای خدا نیست؛ بلکه به معنای آشکار شدن موضوع در صفحه وجود و واقع است. به این آیه بنگرید: «لِنَعْلَمَ أَيَّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا؛ (۲) برای این که بدانیم کدام یک از دو گروه، حساب مدت درنگ [و خوابشان] را بهتر می شمارد». در این آیه، خدا از موضوع آگاهی دارد، اما می خواهد علم خود را در صفحه وجود، آشکار سازد. پس اعتقاد به بداء، نسبت جهل به خدا را در پی ندارد.

ب: امامان و پیامبران عليهم السلام علم غیب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله می گیرند و او نیز در مرتبه خود، از خداوند دریافت می کند. پس درست نیست که گفته شود: «آنان آگاه تر از خدا هستند».

ج: بداء، خبر دادن از مقتضای سنت های الهی و خبر ندادن از موانع و شرایط شکل گیری آن مقتضیات است. پس اگر مانعی به وجود بیاید یا شرط تأثیر مقتضی، تحقق نیابد، معلوم می شود که آنچه در لوح محفوظ نوشته شده است، با

ص: ۴۴

۱- .سوره رعد، آیه ۱۱.

۲- .سوره کهف، آیه ۱۲.

آنچه که در لوح محو و اثبات وجود دارد، متفاوت می باشند؛ زیرا محتویات لوح محفوظ، همان چیزی است که حتماً تحقق پیدا می کند، ولی محتویات لوح محو و اثبات، همان سنت های الهی است که اقتضای وجود دارد، اما موانع و شرایط آن، لحاظ نشده است. پس اگر شرایط محقق شود و مانعی در کار نباشد، محتویات این دو لوح، با هم تطابق می یابند؛ اما در صورت فقدان شروط یا وجود موانع، با هم اختلاف پیدا می کنند. البته همه این ها، به تدبیر خود خداوند و بر اساس مصلحت عالم هستی و موافق با حکمت او صورت می پذیرد. و الصلاة والسلام علی الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۴ (۱۶)

مگر شیعه نمی گوید که بیشتر روایات کتاب کافی، ضعیف است؟ مگر نمی گوید که جز قرآن، هیچ کتاب صحیحی نداریم؟ پس چرا بعد از چنین سخنی _ که به دروغ و گزاف می گویند _ ادعا می کنند که تفسیر الهی قرآن، در کتابی آمده که به اعتراف خودشان، بیشتر روایات آن ضعیف است؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و له الحمد و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

برای پاسخ به این پرسش، باید به چند نکته توجه کرد:

یکم: سؤال کننده می گوید که «بیشتر روایات کتاب کافی، ضعیف است». باید توجه داشت که «وجود روایات ضعیف در یک کتاب» با «ضعیف بودن اکثر روایات کتاب» فرق می کند. همچنین «ضعیف بودن روایت» و «دروغ بودن مضمون روایت» با هم تفاوت دارند و ملازمه ای بین آن دو نیست.

دوم: شیعیان کجا ادعا کرده اند که تفسیر الهی قرآن، در کتاب کافی آمده است؟ این مطلب، در کدام کتاب و منبع شیعی است؟ ما که پیش از این، نه چنین چیزی را می دانستیم و نه شنیده بودیم!

سوم: منظور از تفسیر الهی چیست؟ آیا منظور این است که «احادیث صحیح کافی را می توان به پیامبر و اهل بیتش صلوات الله علیهم _ که یکی از ثقلین هستند _ نسبت داد و در زمره اموری به شمار آورد که خدا به دریافت و پذیرش آن ها دستور داده است. در نتیجه، می توان این احادیث را از سوی خدا دانست؛ به این معنی که خدا آن سخنان را پسندیده و به پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه داده که آن را به مردم و اهل بیت علیهم السلام ابلاغ کند و اهل بیت نیز آن را به مردم برسانند»؟

اگر مقصود از تفسیر الهی، چنین چیزی باشد، هیچ اشکالی ندارد؛ خواه این گونه احادیث صحیح، کم باشد و خواه زیاد. البته باید توجه داشت که این موضوع، اختصاص به کتاب کافی ندارد؛ بلکه شامل همه کتاب هایی می شود که حاوی روایات صحیح هستند و از طریق ادله، صدور آن روایات از رسول خدا و اهل بیتش صلوات الله علیهم ثابت شده است.

اما اگر مقصود این باشد که «به ادعای شیعه، هر چه در کتاب کافی آمده است، تفسیری از قرآن است»، باید بگویم که هیچ یک از شیعیان، چنین سخنی نگفته اند و معنا ندارد که چنین ایرادی به آن ها وارد شود.

چهارم: هیچ عیبی ندارد که شیعیان با دیده نقد و بررسی، به روایات بنگرند و سند و مدرک و دلالت و مضمون آن ها را مورد کنکاش قرار دهند. این کار، لازمه امانت و انصاف است و وظیفه ایمانی و انسانی و دینی، چنین حکم می کند. همچنین عیبی ندارد که انسان برای انجام این کار، به دیگران تکیه نکند؛ بلکه

خود قدم در راه تحقیق بگذارد و تلاش نماید که از خطا و غفلتی که برای محققان پیش می آید، به دور بماند و در استفاده از ضوابط و معیارها _ که رعایت آن ها در پژوهش و بررسی لازم است _ کم کاری و اشتباه را به پایین ترین حد ممکن برساند و از این رهگذر، صحت آنچه را که پیشینیان بدان دست یافته اند، دوباره مورد تأکید قرار دهد.

بسی مایه شگفتی است که عالم و محقق، به شخصی اعتماد کند که چه بسا خود آن محقق، در دست یابی به نتایج صحیح علمی و پژوهشی، تواناتر از آن شخص باشد؛ اما خود را به زحمت نیندازد و نتایجی را که شخصی مثل خودش، در هزار سال پیش به دست آورده، مورد بازبینی قرار ندهد و با وجود اشکال ها و انتقادات متعدد، همان نظرات و نتایج پیشین را بپذیرد؛ به طوری که گویا به عصمت آن شخص اعتقاد دارد و گفته هایش را وحی منزل می داند که توسط پیامبر مرسل آورده شده است و جای هیچ گونه بررسی و مناقشه ای در آن نیست. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

روایاتی درباره تحریف قرآن

پرسش شماره ۵ (۵۸)

شیعه معتقد است که برخی از آیات قرآن، توسط ابوبکر و عمر، دچار حذف یا تغییر شده است. آن ها در این باره، روایاتی را نقل کرده اند:

از ابوجعفر [امام باقر صلوات الله علیه] سؤال شد: «چرا به علی، امیرالمؤمنین گفته می شود؟». گفت: «این نام را خدا بر او نهاد و در کتابش این گونه فرمود: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ

لَا وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؛ (۱) هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آن ها را برگرفت، ایشان را بر خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم و محمد فرستاده من و علی امیر مؤمنان نیست؟».

نکته کلینی آیه ۱۵۷ سوره اعراف را به این صورت آورده است: «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ - يَعْنِي بِالْإِمَامِ - وَ عَزَّوَهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ کسانی که به امام ایمان آوردند و حرمت و عزت او را نگاه داشتند و یاری اش نمودند و از نوری که بر او نازل شده بود، پیروی کردند، آنان به حقیقت، رستگاران عالمند». او در ادامه می گوید: «یعنی کسانی که از پرستش جبت و طاغوت، اجتناب کردند. جبت و طاغوت، فلانی و فلانی هستند». (۲)

مجلسی در توضیح این مطلب می نویسد: «مراد از فلانی و فلانی، ابوبکر و عمر است». (۳) شیعیان به همین خاطر، آن دو را شیطان می دانند و در تفسیر «لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» (۴) گفته اند: «به خدا سوگند که خطوات شیطان، ولایت فلانی و فلانی است». (۵)

درباره آیه ۷۱ سوره احزاب، از ابوعبدالله [مام صادق صلوات الله علیه] روایت کرده اند که آیه این گونه نازل شده است: «وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوزًا عَظِيمًا؛ (۶) هر کس درباره ولایت علی و امامان بعد از او، از خدا و رسولش پیروی کند، به رستگاری عظیم نائل می شود».

ص: ۴۹

- ۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۲.
- ۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۹.
- ۳- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۰۶.
- ۴- مبادا از برنامه های شیطان پیروی کنید. سوره نور، آیه ۲۱.
- ۵- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۱۴؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۴۲.
- ۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۴.

در خصوص آیه ۹۰ سوره بقره، از ابو جعفر روایت کرده اند که جبرئیل علیه السلام آن را این گونه بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل کرد: «بِشَيْءٍ مَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ؛ (۱) آن ها خود را به بد بهایی فروختند و از سر حسادت، به آنچه که خدا درباره علی نازل کرده بود، کافر شدند».

نَا در مورد آیه ۲۳ سوره بقره، از جابر روایت کرده اند که جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شد و آیه را این گونه آورد: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ؛ (۲) اگر نسبت به آنچه که درباره علی، بر بنده خود نازل کرده ایم، شک و تردید دارید، سوره ای همانند آن بیاورید».

نَا در باب آیه ۴۷ سوره نساء، از ابو عبدالله روایت کرده اند که جبرئیل علیه السلام آن را این گونه بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ؛ (۳) ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به نور آشکاری که درباره علی نازل کردیم، ایمان بیاورید».

درباره آیه ۱۳ سوره شوری، محمد بن سنان از علی بن موسی رضا رضی الله عنه نقل می کند که آیه مذکور، در قرآن به این صورت نوشته شده است: «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا يَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ مِنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ؛ (۴) ای محمد! این که مشرکان را بر ولایت علی فرا می خوانی، بر آنان گران می آید».

ص: ۵۰

-
- ۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۷.
 - ۲- شرح اصول کافی، ج ۷، ص ۶۶.
 - ۳- همان.
 - ۴- شرح اصول کافی، ج ۵، ص ۳۰۱.

در مورد آیات ابتدایی سوره معارج، از ابو عبدالله روایت کرده اند که گفت: به خدا سوگند که جبرئیل علیه السلام آن را این گونه بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل کرد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ بَوْلَايِهِ عَلَيَّ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ؛ (۱) درخواست کننده ای، درخواست عذابی کرد که بر کافران به ولایت علی واقع می شود و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند».

در خصوص آیه ۵۹ سوره بقره، از ابو جعفر روایت شده است که جبرئیل علیه السلام آن را این گونه بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل کرد: «فَيَذَلُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ؛ (۲) کسانی که در حق آل محمد ستم کردند، سخن را به چیزی جز آنچه که به آنان گفته شده بود، تغییر دادند و ما در برابر نافرمانی کسانی که بر آل محمد ستم کردند، عذابی از آسمان فرستادیم».

در مورد آیه ۱۶۸ سوره نساء، از ابو جعفر نقل کرده اند که گفت: جبرئیل علیه السلام این آیه را بدین صورت نازل کرد: إِنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ... يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ فَمَا آمَنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا بِوِلَايَةِ عَلِيٍّ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ (۳) کسانی که در حق آل محمد ظلم کردند، خدا آنان را نمی بخشد و جز به راه جهنم هدایت شان نمی کند... ای مردم! از جانب پروردگارتان، رسولی در خصوص ولایت علی به سوی شما آمده

ص: ۵۱

۱- . اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۲.

۲- . اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۳.

۳- . اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۴.

است. اگر ایمان بیاورید، برایتان بهتر است و اگر به ولایت علی کفر بورزید، آنچه در زمین و آسمان هاست، برای خدا است.»

شیعیان می پندارند که این آیات، دلالت آشکاری بر امامت علی داشته اند؛ اما ابوبکر و عمر، آن ها را تحریف کرده اند. در این خصوص، دو پرسش نفس گیر، متوجه شیعیان می شود:

پرسش نخست: اگر این آیات را ابوبکر و عمر تحریف کردند، پس چرا علی پس از آن که خلیفه مسلمانان شد، هیچ اقدامی برای روشن شدن موضوع نکرد؟ چرا تلاش نکرد که دست کم این آیات را به همان صورتی که نازل شده بودند، به قرآن بازگرداند؟ ما در هیچ تاریخ و روایتی ندیده ایم که علی چنین کاری کرده باشد؛ بلکه این را می دانیم که در روزگار او، قرآن به همان گونه ای باقی ماند که در روزگار خلفای پیشین و زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم بود؛ چرا که تحت حفاظت خدایی قرار داشت که فرمود: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۱) قرآن را ما نازل کردیم و خود نیز آن را پاسداری می کنیم». البته این ها را ما می دانیم و شیعیان نمی دانند.

پرسش دوم: شماری از آیات که شیعیان تحریف کرده اند تا ولایت و امامت و خلافت علی رضی الله عنه را ثابت کنند، آشکارا حکایت از این دارد که چنین چیزی امکان پذیر نیست! در این آیه که درباره یهود سخن می گوید و شیعیان آن را تحریف کرده اند و به مسلمانان نسبت داده اند، تأمل کنید: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ». بنا بر تحریفی که انجام داده اند، این آیه درباره امری

ص: ۵۲

سخن می گوید که در آینده رخ می دهد و بر اساس همین پیش گویی، باید علی از آن خبر داشته باشد. پس به چه دلیل، علی و خاندانش دست به دادخواهی زدند و حقی را طلب کردند که از آنان غصب شده بود؟ مگر قرآن به آن ها خبر نداده بود که این امر اتفاق خواهد افتاد و مسلمانان، ولایت و جانشینی علی را نخواهند پذیرفت و او خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و سلم نخواهد شد؟ علاوه بر این، عذابی که خدا بر ظلم کنندگان در حق آل محمد نازل کرد، چه زمان روی داد؟ همه می دانند که هرگز چنین اتفاقی نیفتاد و این یک تحریف آشکار و ساده لوحانه است.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و له الحمد و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: آنچه که پرسش گر درباره تحریف قرآن به شیعه نسبت داده است، هیچ جایگاهی ندارد و کتاب های عقیدتی شیعه و نظرات صریح علمای امامیه، خلاف آن را گواهی می دهد. محدث نوری که فصل الخطاب را نوشت، فریب روایاتی را خورد که اهل سنت در صحیح ترین کتاب های خود نقل کرده اند.

او دوازده دلیل برای تحریف قرآن ذکر می کند که ده دلیل _ جز مقدار ناچیزی از آن _ بر اساس احادیث اهل سنت پایه ریزی شده است و دو دلیل دیگر، مبتنی بر مطالبی است که بخشی از آن ها، برگرفته از کتاب های اهل سنت می باشد و بخش دیگر، برآمده از احادیث غالیان و راویانی است که نزد شیعه ملعونند.

البته روایاتی نیز در زمینه تفسیر قرآن وجود دارد که خود تصریح می کند که این تفسیری است که از جانب خدا نازل شده است و قرآن نیست؛ همان گونه که حدیث قدسی، کلام خداوند است و قرآن نیست.

ص: ۵۳

دوم: پرسش گر می گوید: «شیعه معتقد است که این ابوبکر و عمر بودند که دست به تحریف قرآن زدند». ما از او می خواهیم که برای مان مشخص کند که کدام عالم شیعی، چنین سخنی را گفته است؟ و به ما نشان بدهد که در کدام صفحه و کدام جلد از کدام کتاب آمده است که شیعیان معتقد به تحریف قرآن توسط ابوبکر و عمر هستند؟ ما که تا کنون، چنین چیزی نشنیده ایم!

سوم: این سخن پرسش گر که می گوید: «قرآنی که اکنون در دست ما است، همان قرآن زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله است»، کاملاً صحیح است؛ ولی خود اهل سنت می گویند که ترتیب سوره ها در مصحف ابن مسعود و ابوبکر و زید و غیره، با هم تفاوت داشتند. (۱) در پاسخ به پرسش شماره ۳۱ خواهیم گفت که امام علی صلوات الله علیه از پشت رختخواب رسول خدا صلی الله علیه و آله مصحفی را بیرون آورد که بر اساس ترتیب نزول آیه ها _ و چه بسا بر اساس ترتیب نزول سوره ها _ بود و در آن، تنزیل و تأویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه نوشته شده بود و مشخص بود که آیات، کی و کجا و در مورد چه کسی نازل شده است.

کسانی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مسند خلافت نشستند، مصحف علی علیه السلام را نپذیرفتند و آن را رد کردند. روشن است که اگر پس از بیست و پنج سال، دوباره آن مصحف به مردم عرضه می شد، بحث و درگیری پیش می آمد و زمینه برای ایجاد آشوب و القای شک و شبهه توسط منافقان، فراهم می گردید. علاوه بر این، قرآن در دست مردم بود و امکان این وجود داشت که توضیح و تفسیر بیشتر، به صورت تدریجی و بر اساس نیاز، برای افراد مورد اعتماد بیان شود؛ بدون آن که کوچک ترین خللی در اوضاع اجتماعی پیش بیاید و زمینه برای اقدامات غرض ورزانه فراهم شود و آثار نامطلوبی در جامعه به بار آورد.

ص: ۵۴

چهارم: درباره هر یک از روایاتی که پرسش گر بیان کرد، باید به طور جداگانه سخن بگوییم:

الف: آیه استشهد در عالم ذر

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ (۱)

وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؛ هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آن ها را برگرفت، ایشان را بر خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم و محمد فرستاده من و علی امیر مؤمنان نیست؟

در این باره، چندین اشکال بر استدلال پرسش گر وارد است:

۱. سند این حدیث، ضعیف می باشد. (۲).

۲. جمله «وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» بدین منظور اضافه نشده است که جزئی از قرآن تلقی شود؛ بلکه توضیح می دهد که آنچه خدا بر رسولش نازل فرمود _ یعنی شهادت بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین بودن امام علی صلوات الله علیه _ از عالم ذر بوده است. البته شاید امور دیگری نیز در آن عالم، صورت گرفته باشد، ولی این آیه، تنها اقرار بر ربوبیت خدا را ذکر می کند؛ زیرا مهم ترین موضوع، همین بوده است و شیوه سخنوری و اطلاع رسانی، ایجاب می کند که به موضوعات اساسی پرداخته شود.

۳. حتی اگر فرض کنیم که سند این روایت، صحیح است، نمی توان بدان اکتفا نمود و یک مسأله عقیدتی را بر اساس آن پایه ریزی کرد. هیچ عقیده ای با استناد به خبر واحد، استوار نمی شود؛ چه رسد به این که خبر، ضعیف هم باشد.

ص: ۵۵

۱- .سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۲- .مرآة العقول، ج ۴، ص ۳۷۰.

ب: عزت و احترام به پیامبر (صلی الله علیه و آله)

فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ _ یعنی بالامام _ وَ عَزَّوَهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ کسانی که به او _ یعنی امام _ ایمان آوردند و حرمت و عزت او را نگاه داشتند و یاری اش نمودند و از نوری که بر او نازل شده بود، پیروی کردند، آنان به حقیقت، رستگاران عالمند.

در این باره باید بگوییم:

۱. عبارت «یعنی امام» که در روایت آمده، ضمیر «به» را تفسیر می کند و نمی توان گفت که کلمه «امام»، به عنوان جزئی از آیه است.

۲. خداوند می فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوَهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ (۱) آنان که از رسول و پیغمبر امی پیروی می کنند و نامش را در تورات و انجیلی که در دستشان است، یافته اند، او آن ها را امر به معروف و نهی از منکر می کند و طعام پاکیزه و مطبوع را بر آنان حلال می نماید و پلیدی را حرام می گرداند و احکام پر رنج و مشقت را که چون زنجیر به گردن خود نهاده اند، از آنان برمی دارد. پس آنان که به او گرویدند و حرمت و عزت او را نگاه داشتند و یاری اش نمودند و از نوری که بر او نازل شده بود، پیروی کردند، آنان به حقیقت، رستگاران عالمند».

ص: ۵۶

ظاهر آیه این است که ضمیر «آمَنُوا بِهِ» به «الرَّسُول» برمی گردد، نه به امام. این مسأله، با «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ» مورد تأکید قرار می گیرد؛ چرا که نور، بر پیامبر نازل شد، نه بر امام. چه بسا «باء» در «بالامام» را ناسخخان اضافه کرده باشند. در این صورت، معنا این گونه می شود: «کسانی که به پیامبر ایمان آوردند _ به ویژه امام _ و حرمت او را نگاه داشتند و یاری اش کردند...»؛ زیرا امام علی صلوات الله علیه از بزرگ ترین یاوران و تکریم کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله بود و نخستین کسی بود که از نور نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کرد.

ج: جبت و طاغوت

اگر علامه مجلسی، جبت و طاغوت را به فلان و فلان تفسیر کرده است، دلیل بر راضی بودنش بر این تفسیر نیست؛ چه رسد به این که بگوییم بدان اعتقاد داشته است. مفسر یک متن، با چشم پوشی از درستی یا نادرستی مطلب، به بیان آن می پردازد. علاوه بر این، ذکر یک روایت در کتاب، به خودی خود نمی تواند دلیلی بر اعتقاد مؤلف به مضمون آن روایت باشد. پس پرسش گر چطور می تواند بگوید: «سخن مجلسی، دلیلی است بر این که شیعیان، ابوبکر و عمر را شیطان می دانند». اصلاً هیچ ربطی بین این دو موضوع، وجود ندارد؛ زیرا کلینی، فقط روایت را نقل کرده و مجلسی، مضمون روایت را تفسیر نموده است. پس چطور می توان این ها را دلیل بر اعتقاد شیعه دانست؟

آیا درست است بگوییم: «بخاری اعتقاد داشت که همه فتنه ها زیر سر عایشه بود و شاخ شیطان، از خانه او بیرون می آمد»؛ زیرا روایت کرده است که پیامبر «صلی الله علیه و آله» به خانه عایشه اشاره کرد و سه بار فرمود: «فتنه در اینجا است؛ جایی که

شیطان از آن سر بیرون می آورد».(۱).

آیا صحیح است بگوییم: «ابن ابی الحدید معتزلی سنی مذهب، اعتقاد داشت که امام علی صلوات الله علیه أَلْمَدُ الْخِصَامِ (سرسخت ترین دشمن اسلام) بود و ابن ملجم برای به دست آوردن خشنودی خدا جان باخت»؛ زیرا او این مطلب را نقل کرده و آن را از بافته های سمره بن جندب دانسته است.(۲).

د: لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ

پرسش گر نوشته است: «شیعیان معتقدند که منظور از آیه «لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ»،(۳) فلانی و فلانی هستند». در این باره باید بگوییم:

۱. راوی این روایت که جناب عیاشی است، اصلاً هیچ سندی برای این روایت نقل نکرده است؛ در حالی که شیعیان در امور اعتقادی، وجود دلیل یقین آور را شرط می دانند. حال آیا صحیح است که عقیده همه امت را بر اساس یک روایت بدون سند پی ریزی کنیم؟

۲. خود امامان معصوم صلوات الله عليهم همواره شیعیان را از ناسزا گفتن و طعن زدن، باز می داشتند و به پیروان خود می گفتند: «به دیگران ناسزا نگوئید و کاری نکنید

ص: ۵۸

۱- ر.ك: صحيح بخارى، چاپ دار الفكر، ج ۴، ص ۴۶ و ۹۲ و ۱۷۴ و ج ۵، ص ۲۰ و ج ۸، ص ۹۵؛ صحيح مسلم، ج ۸، ص ۱۷۲؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۵۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱؛ عمده القاری، ج ۱۵، ص ۳۰؛ العمده، ابن بطریق، ص ۴۵۶؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۲۹۷؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۴۲ و ج ۳، ص ۱۶۴ و ج ۳، ص ۲۳۷؛ كتاب الاربعین، شیرازی، ص ۶۲۴؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۶۳۹ و ج ۳۲، ص ۲۸۷ و ج ۵۷، ص ۲۳۴؛ المراجعات، ص ۳۳۳؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۱۴۷؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۳۰۳؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۳۷؛ وصول الاخیار الی اصول الاخبار، ص ۸۳؛ الجمل، ابن شدقم، ص ۴۷؛ مناقب اهل البیت، شیروانی، ص ۴۷۱.

۲- ر.ك: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۷۳؛ كتاب الاربعین، شیرازی، ص ۸۹.

۳- از برنامه های شیطان پیروی نکنید. سوره نور، آیه ۲۱.

که دیگران به ما ناسزا بگویند». حال این نهی که با آن روایات ضعیف در تناقض است، چگونه قابل جمع می باشند؟

۳. روایت مذکور، کسی را شیطان نمی خواند، بلکه ولایت فلانی و فلانی را پیروی از برنامه های شیطان معرفی می کند. خود عمر بن خطاب، اعتراف کرده است که بیعت ابوبکر، به صورت ناگهانی روی داد و هر کس دوباره چنین کاری کند، باید کشته شود. آیا دستور به کشتن کسی که از برنامه های الهی پیروی می کند، کار معقولی است؟

شیعه معتقد است که امامت، اختصاص به امیر مؤمنان علی صلوات الله علیه داشت و خلافت، به زور از ایشان گرفته شد؛ در حالی که خدا و رسولش، دستور به تبعیت از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه داده بودند و پیروی از غیر او، مخالف فرمان خدا بود.

ه: مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

در استدلال به روایتی که آیه ۱۳ سوره نساء را به این صورت بیان می کند: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»، چندین ایراد وجود دارد:

۱. سند این روایت، ضعیف است.

۲. مقصود روایت این است که آیه به همراه این تفسیر، از سوی خدا نازل شده است. تفسیر مذکور، جزئی از قرآن نیست و در حد یک حدیث قدسی است و نظایر بسیار دارد. در مصحف عایشه و دیگران نیز زیاده های فراوانی دیده می شود که جزو قرآن به شمار نمی آید. ما ناچاریم آن ها را به عنوان تفسیر در نظر بگیریم که از سوی خدا نازل شده است. در پاسخ به پرسش شماره ۱۰، مواردی از این دست را یادآور خواهیم شد.

ص: ۵۹

و: بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ

در مورد آیه ۹۰ سوره بقره، از امام باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که جبرئیل علیه السلام آن را این گونه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: «بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيِّ بَعِيًّا؛ آن ها خود را به بد بهایی فروختند و از سر حسادت، به آنچه که خدا درباره علی نازل کرده بود، کافر شدند». در این باره باید بگوییم:

۱. سند این روایت، ضعیف است؛ زیرا از فردی به نام منخل بن جمیل اسدی روایت شده که روایاتش ضعیف و فاسد می باشد. (۱)

۲. مطالب اضافی که در روایت آمده، به صورت تفسیری است. چیزی که به عنوان تفسیر اضافه شده باشد، جزو قرآن نیست. پس نمی توان اشکالی بر مضمون روایت وارد کرد.

۳. امور عقیدتی را نمی توان با خبر واحد، به اثبات رساند؛ بلکه باید به مضمون آن، یقین داشت. با ضعفی که در سند روایت وجود دارد، چنین امری ممکن نیست.

ز: إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ

آنچه درباره آیه پیشین گفته شد، در مورد «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عِبَادِنَا فِي عَلِيٍّ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» (۲) نیز وارد است.

ح: آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيٍّ

به روایتی که می گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيٍّ نورا مبیناً» (۳) چندین اشکال وارد است:

ص: ۶۰

۱- رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۷۲.

۲- اگر نسبت به آنچه که درباره علی، بر بنده خود نازل کردیم، شک دارید، سوره ای همانند آن بیاورید.

۳- ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به نور آشکاری که درباره علی نازل کردیم، ایمان بیاورید.

۱. در قرآن، اصلاً آیه ای به این شکل وجود ندارد.

۲. سند روایت، ضعیف است.

۳. امور عقیدتی، با خبر واحد ثابت نمی شود.

ط: كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ

به استدلال مطرح شده در مورد آیه «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ»^(۱) چندین اشکال می توان وارد کرد:

۱. سند روایت، ضعیف است.

۲. خبر واحد است. تا چیزی مضمون خبر واحد را تأیید نکند، نمی توان در امور اعتقادی بدان اعتماد کرد.

۳. این یک روایت تفسیری به شمار می رود.

۴. شاید منظور روایت از این که می گوید: «در قرآن نوشته شده است»، این باشد که به صورت تفسیر مزجی نوشته شده است؛ یا در حاشیه مصحف نوشته شده است. بخاری و دیگران نقل کرده اند که عمر می خواست چنین کاری بکند و در حاشیه قرآن بنویسد: «الشیخ و الشیخه إذا زینا فارجموهما البتة؛ اگر پیرزن و پیرمرد با هم زنا کردند، حتماً آن ها را سنگسار کنید»^(۲).

ص: ۶۱

۱- آنچه مشرکان را بدان فرا می خوانی، در نظرشان بسیار بزرگ می آید. سوره شوری، آیه ۱۳.

۲- ر.ک: الثقات ابن حبان، ج ۱، ص ۲۳۹؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۱۵؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۷۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۱۶؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ دار صادر، ج ۳، ص ۳۳۴؛ المحلی، ج ۱۱، ص ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳ و ۲۹ و ۳۶ و ۴۰ و ۴۳ و ۵۵ و ج ۵، ص ۱۳۲ و ۱۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۵۹ و ۳۶۰؛ تلخیص مستدرک ذهبی (در حاشیه همان)؛ السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۱ به چند سند مختلف؛ الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۳۸ و ۳۹؛ المصنف، صنعانی، ج ۷، ص ۳۱۵ و ۳۳۰ و ج ۵، ص ۴۴۱؛ کشف الاستار، به نقل از مسند بزار، ج ۲، ص ۲۹۵؛ الروض الانف، ج ۳، ص ۲۴۰؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۶۶ و ج ۱۴، ص ۱۱۳؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۴۵؛ مسند طرابلسی، ص ۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۵۳؛ الموطأ، ج ۳، ص ۴۲؛ اختلاف الحدیث، شافعی (حاشیه کتاب الامم)، ج ۷، ص ۲۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۵ و ۶؛ محاضره الاوائل، ص ۳۵؛ المستصفی، ج ۱، ص ۱۲۱؛ فواتح الرحموت (در حاشیه آن)، ج ۲، ص ۷۳؛ نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۵۴؛ اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۱ و ۷۹؛ البرهان زرکشی، ج ۲، ص ۳۵ و ۴۱؛ الخلاف، ج ۳، ص ۱۷۵؛ التبیان، ج ۱، ص ۱۳؛ الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۳، ص ۱۳۰ و ۱۴۰؛ مقدمه تفسیر البرهان، ص ۴۳، به نقل از حاکم و جامع السیوطی؛ الايضاح، ابن شاذان، ص ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۰۴ و ج ۱۳، ص

۱۴۰؛ البحر الزخار، ج ۲، ص ۲۴۴؛ جواهر الاخبار و الآثار (حاشیه آن)، ج ۲، ص ۲۴۴ و ۲۴۵ به نقل از همه صحاح سته، به جز سنن نسائی؛ الاتقان، ج ۱، ص ۵۸ و ج ۲، ص ۲۵ و ۲۶؛ محاضرات الادباء، مجلد دوم، ج ۴، ص ۴۳۳ و ۴۳۴؛ تأویل مختلف الحدیث، ص ۳۱۳؛ الکشاف، ج ۳، ص ۵۱۸، به نقل از ابی بن کعب؛ معالم القریه، ص ۲۷۸؛ احکام القرآن جصاص، ج ۳، ص ۲۶۴؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۳۶۰ و ۳۶۱، به نقل از برخی اشخاص ذکر شده؛ البیان، خویی، ص ۲۲۰؛ تاریخ القرآن، ایبازی، ص ۱۶۷؛ تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۱۳؛ علوم القرآن الکریم، ص ۲۱۹؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۱۱؛ التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۸۴ و ۲۸۵؛ الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۲۵۹؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۱۲ و ج ۳، ص ۴۹۹؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۲۳۸ تا ۲۴۰ و ج ۲، ص ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۱، به نقل از برخی اشخاص مذکور و نیز به نقل از عدنی و سعید بن منصور و ابن ابی شیبیه و ابن الجارود و ابو عوانه و ابن جریر و الحلیه و مسدد و ابن الانباری در المصاحف؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۷۹ و ۱۸۰ و ج ۱، ص ۱۰۶ به نقل از برخی اشخاص مذکور، و به نقل از ابن ضریس و ابن مردویه و ابو یعلی و ابو عبید؛ مشکل الآثار، ج ۳، ص ۲۶؛ اکذوبه تحریف القرآن، ص ۲۸، به نقل از برخی اشخاص گذشته؛ المصنف ابن ابی شیبیه، ج ۴، ص ۵۶۴ و ج ۱۰، ص ۷۶؛ الفرقان خطیب، ص ۳۶.

ی: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ

درباره «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِّلْكَافِرِينَ بِيُولَايِهِ عَلَيَّ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» (۱) باید بگوییم:

۱. این روایت، ضعیف است؛ چرا که در سند آن، محمد بن سلیمان وجود دارد که متهم به غلو می باشد و در هیچ موردی به او اعتماد نمی شود. (۲).

۲. حتی اگر روایت ضعیف باشد، باز هم دلیل بر دروغ بودن آن نیست.

۳. اگر قسمت افزوده شده، برای این باشد که مورد نزول آیه را بیان کند و مشخص سازد که این توضیح، از سوی خدا و توسط جبرئیل نازل شده است، در این صورت، هیچ ایرادی به مضمون روایت وارد نیست.

ص: ۶۲

۱- . درخواست کننده ای، درخواست عذابی کرد که بر کافران به ولایت علی واقع می شود و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند.

۲- ر.ک: رجال نجاشی و رجال طوسی و غیره.

۴. تا زمانی که به مضمون خبر واحد، چیزی ضمیمه نشود و آن را به صورت قطعی، مورد تأکید قرار ندهد، نمی توان برای اثبات امور اعتقادی، به آن خبر واحد بسنده کرد.

ک: فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا

درباره «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ...» (۱) باید بگویم:

۱. سند این روایت، ضعیف است؛ چون محمد بن فضیل از دی، متهم به غلو می باشد. (۲)

۲. برای اثبات امور اعتقادی، نیاز به دلیل قطعی وجود دارد و به خبر واحد بسنده نمی شود.

۳. ممکن است این مطلب، تفسیر نازل شده از سوی خدا یا از قبیل تطبیق مورد باشد. همان طور که گفته شد، چنین مواردی را بسیار می توان در احادیث مشاهده کرد؛ ولی باید به نحو درست و قطعی ثابت شود.

۴. در متن سؤال گفته شد که این آیه، درباره بنی اسرائیل نازل شده است. به آنان دستور داده شد: «وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً» (۳) از آن دروازه، با سجده وارد شوید و بگویید: ای پروردگار ما! گناهان ما را فرو ریز؛ اما آن ها به تمسخر گفتند: «حنطه»؛ یعنی گندم. (۴).

ص: ۶۳

۱- . کسانی که در حق آل محمد ستم کردند، سخن را به چیزی جز آنچه که به آنان گفته شده بود، تغییر دادند و ما در برابر نافرمانی کسانی که بر آل محمد ستم کردند، عذابی از آسمان فرستادیم.

۲- . رجال طوسی، ص ۳۴۳ و ۳۶۵.

۳- . سوره بقره، آیه ۵۸.

۴- . مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۳۶.

اگر صحت روایت مورد بحث را بپذیریم، حدیث می خواهد شباهت این امت با امت های گذشته را بیان نماید؛ زیرا تغییر و تحریف و تمسخر، در هر دو امت دیده می شود.

پرسش گر گفت که این روایت، از چیزی سخن می گوید که امکان پذیر نیست؛ چون در آن آمده است: «آنان که به آل محمد ظلم کردند، دست به تغییر و تبدیل زدند». طبق این تفسیر، آیه پیش از وقوع ظلم و غضب، از آن خبر داده است. پس چرا علی چیزی را طلب کرد که خدا از غضب شدن و پذیرفته نشدن آن توسط مسلمانان خبر داده بود؟ عذابی که خدا بر ظلم کنندگان در حق آل محمد نازل کرد، چه زمان اتفاق افتاد؟ مسلم است که چنین اتفاقی هرگز روی نداد.

در پاسخ باید بگویم که لازم نیست تشبیه و همسان سازی، از همه جهت همگون باشد. وقتی می گوییم: «زید شیر است»، به این معنا نیست که دهان او بوی بد می دهد یا بر روی چهار پا راه می رود. شاید تشبیه امت اسلام به بنی اسرائیل، در خصوص تحریف و تبدیل دستورهای الهی و تمسخر فرمان های خداوند باشد؛ اما طول و تفصیل مطرح شده توسط پرسش گر بی مورد است. علاوه بر این، اگر صاحب حق، از قبل بداند که حقش غضب خواهد شد، دلیل نمی شود که حقش را رها کند و به دنبال پس گرفتن آن نباشد و اقامه دلیل نکند. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

جایگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مصحف فاطمه (سلام الله علیها)

پرسش شماره ۶ (۱۰)

کلینی در کتاب کافی آورده است: شماری از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از عبدالله بن حجال، از احمد بن عمر حلبی، از ابوبصیر روایت کرده اند که پیش

ص: ۶۴

ابوعبدالله [امام صادق علیه السلام] رفتم و به او گفتم: «فدایت شوم! می خواهم از شما مسأله ای بپرسم. آیا کسی اینجا هست که صدایمان را بشنود؟». ابوعبدالله پرده ای را که بین دو اتاق بود، کنار زد و نگاهی کرد و گفت: «هر چه می خواهی بپرس». سوال های خود را پرسیدم و ایشان جواب داد؛ تا این که گفت: «مصحف فاطمه پیش ما است. مردم چه می دانند مصحف فاطمه چیست؟» گفتم: «مصحف فاطمه چیست؟» گفت: «مصحفی است که سه برابر قرآن شما است. به خدا سوگند حتی یک حرف از قرآن شما در آن نیست». گفتم: «به خدا علم همین است» گفت: «این علم است؛ ولی همه علم نیست». (۱)

سؤال این است که آیا رسول خدا صلی الله علیه و سلم از قرآن فاطمه خبر داشت؟ اگر ایشان که پیامبر خدا بود و از آن خبر نداشت، پس چگونه اهل بیت از آن با خبر بودند؟ اگر از آن خبر داشت، پس چرا از امتش پنهان کرد؟ مگر خداوند متعال نمی فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (۲) ای پیامبر! آنچه را که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، به مردم برسان و اگر چنین نکنی، رسالت او را به انجام نرسانده ای».

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مصحف حضرت فاطمه سلام الله علیها خبر داشت و آن را می شناخت؛ اما چه بسا مسلمانان نیازی به این مصحف نداشتند و تنها برای حضرت فاطمه و فرزندان صلوات الله علیهم اهمیت داشت.

ص: ۶۵

۱- ر.ک: اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲- سوره مائده، آیه ۶۷.

دوم: بی شک رسول خدا صلی الله علیه و آله مضمون آن مصحف را می دانست و اگر مکلف به ابلاغ مضامین آن بود، هیچ دلیلی نداشت که آن را از مسلمان ها پنهان کند. ممکن است آن حضرت، مصحف فاطمه سلام الله علیها را به شماری از اصحاب خود _ از جمله امام علی و اهل بیتش صلوات الله علیهم _ یاد داده باشد تا به امامان بعدی ابلاغ کنند و ایشان نیز به تدریج، آن را به مسلمانان آموزش دهند. بر اساس روشی که از پیامبر صلی الله علیه و آله سراغ داریم، آن حضرت در ابلاغ دیگر حقایق دینی و احکام شرعی نیز همین گونه عمل می کرد و مسائل را به عده ای از یاران خود می گفت و آن ها نیز در مواقع نیاز، شنیده های خود را به مردم منتقل می کردند. به همین خاطر بود که شماری از صحابه، دانش بیشتری داشتند و امام علی صلوات الله علیه نسبت به ره آورد آسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله، دانایتر از دیگر مسلمانان بود. همه به او نیاز داشتند و او به کسی نیاز نداشت.

ناگفته نماند که گردآوری مقداری از آن علوم در یک مصحف و وجود مصحف در نزد یک امام، به این معنا نیست که آن امام، همه دانسته های خود را از طریق مصحف دریافت کرده باشد؛ بلکه هر امامی، علمش را از امام پیشین می گرفت و امام های پیشین نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کرده بودند و آن حضرت نیز علم خود را از خداوند سبحان گرفته بود.

سوم: مصحف فاطمه سلام الله علیها، قرآنی در برابر قرآن نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. ائمه صلوات الله علیهم محتوای آن را برای ما روشن کرده اند و فرموده اند که آن مصحف، در بر دارنده حوادثی است که برای فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها روی می دهد و شامل وصیت آن حضرت و رخدادهای آینده می باشد. (۱).

ص: ۶۶

۱- . ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱، باب ذکر الصحیفه؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۶ و ج ۴۳، ص ۷۹ و ۸۰ و ج ۲۶، ص ۴۱ و ۴۴؛ بصائر الدرجات، ص ۱۷۳ و ۱۷۷؛ عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۱۱۱؛ المحتضر، ص ۲۰۴؛ مدینه المعاجز، ج ۵، ص ۳۲۹؛ ینابیع المعاجز، ص ۱۲۹ و ۱۳۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۰۶؛ مناقب آل ابی طالب، چاپ مطبعه العلمیه، قم، ج ۳، ص ۳۳۷.

حسین بن ابی العلاء روایت می کند که از امام صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمود: «جفر سفید، نزد من است». گفتم: «چه چیزی در آن است؟». فرمود: «زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و مسائل حلال و حرام و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها. گمان نمی کنم چیزی از قرآن در آن باشد».(۱).

با این که احادیث بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل گردیده که در بر دارنده حوادثی است که برای فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها پیش می آید و رخدادهای گوناگون امت اسلامی را بیان می کند، چگونه می توان گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله مطالب مصحف فاطمه سلام الله علیها را به مسلمانان ابلاغ نکرده است!

چهارم: گاه منظور از مصحف، مجموعه ای از صحیفه ها و جزوه های گرد آمده در یک کتاب است. روایت کرده اند که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله بدرود حیات گفت، امام علی صلوات الله علیه سوگند یاد کرد که جز برای نماز جمعه، عبا به دوش نگیرد تا قرآن را در یک مصحف (یعنی یک کتاب) جمع آوری کند.(۲) از ابوعلیه نیز نقل شده است که مسلمان در زمان ابوبکر، قرآن را در یک مصحف گرد آورد.(۳) البته طبق برخی گفته ها، عمر نخستین کسی بود که قرآن را در یک مصحف گرد آورد.(۴).

ص: ۶۷

-
- ۱- کافی، ج ۱، ص ۲۴۰؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۷؛ بصائر الدرجات، ص ۱۷۰؛ فصول المهمه، حر عاملی، ج ۱، ص ۴۸۵.
 - ۲- ر.ک: المصاحف سجستانی، ص ۱۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۲۰؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۵ و ج ۴۹، ص ۵۲؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۴۵۲.
 - ۳- المصاحف سجستانی، ص ۱۶؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۴؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۱۳؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۴۱۹؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۹۵.
 - ۴- المصاحف سجستانی، ص ۱۶؛ منتخب کنز العمال (حاشیه مسند احمد)، ج ۲، ص ۴۵.

از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده است که «هر کس قرآن را در یک مصحف بخواند، از دیده اش بهره کافی می برد و از عذاب پدر و مادرش کاسته می شود» (۱) و نیز می فرماید: «خواندن قرآن در یک مصحف، از عذاب والدین می کاهد» (۲) از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که «به زودی، روزگاری خواهد آمد که در یک شب، قرآن به حرکت درمی آید و از دل ها و مصحف ها رخت برمی بندد» (۳) و می فرماید: «هر کس قرآن را در یک مصحف بخواند، دو هزار (در نقل دیگر، هزار هزار) حسنه برایش نوشته می شود» (۴) درباره خالد بن معدان (در گذشته ۱۰۴ هـ.ق) نیز نقل کرده اند که دانش او، در مصحفی بود که جلد و بند داشت (۵).

پنجم: چرا مردم به مصحف عایشه توجهی ندارند و به آن اعتراض نمی کنند؟ مصحف او با این که قرآن است، اما در تعدادی از آیات، با قرآن متداول اختلاف دارد و افزون تر از این قرآن می باشد. روایت شده است که در مصحف عایشه،

ص: ۶۸

- ۱- الکافی، ج ۲، ص ۶۱۳؛ ثواب العمال، صدوق، ص ۱۰۲؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۶، ص ۲۰۴ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۴، ص ۸۵۳؛ عدّه الداعی، ص ۲۷۲؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۲۳؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۹۶؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۹، ص ۱۰۶ و ج ۱۰، ص ۲۹۵.
- ۲- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۹۳؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۶، ص ۲۰۴ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۴، ص ۸۵۴؛ کافی، ج ۲، ص ۶۱۳؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۷، ص ۱۲۳ و ج ۹، ص ۱۰۶ و ج ۱۲، ص ۱۰۹.
- ۳- کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۰ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱، ص ۱۸۹؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۰۱. هر دو از دیلمی و او از معاذ نقل کرده است.
- ۴- البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۴۶۲، به نقل از بیهقی در شعب الایمان؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۴۷۷ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱، ص ۵۳۶ به نقل از بیهقی و ابن عدی در الکامل؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۸؛ الکامل، ابن عدی، ج ۷، ص ۲۹۹؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۳۰؛ لسان المیزان، ج ۷، ص ۵۲.
- ۵- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۹۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۳۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۰۳؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۷، ص ۷۲؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۳، ص ۱۵۹. و رک: العلل، ابن حنبل، ج ۲، ص ۳۳۹؛ التاریخ الکبیر، بخاری، ج ۳، ص ۱۷۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۶، ص ۱۹۴ و ۱۹۵؛ تهذیب الکمال، ج ۸، ص ۱۷۰.

آیه ای وجود دارد که بر نمازگزاران ایستاده در صف نخست، سلام می فرستد. (۱) و در آیه «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى» عبارت «و صلاة العصر» نیز دارد. (۲).

مصحف حفصه نیز اختلاف هایی با قرآن متداول دارد (۳) و در آن آمده است:

و منها ركوبتهم و منها يأكلون. (۴).

إن يدعون من دونه إلا أوثاناً. (۵).

و تصريف الأرواح. (۶).

ص: ۶۹

۱- . المصاحف، ابو داود سجستانی، ص ۸۵؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۰؛ الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۵ و چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۶۷؛ نواسخ القرآن، ابن جوزی، ص ۳۶.

۲- . المصنف، صنعانی، ج ۱، ص ۵۷۸؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۷۳ و ۱۷۸؛ صحیح مسلم، چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۱۱۲؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۰۲؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۸۵؛ سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۳۶؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۶۲؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۱، ص ۱۵۴ و ج ۶، ص ۳۰۴؛ تحفه الاحوذی، ج ۱، ص ۴۵۶؛ المصنف، صنعانی، ج ۱، ص ۵۷۸ و ۵۷۹؛ عمده القاری، ج ۷، ص ۲۷۳؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۴۷ و ۱۴۸ به نقل از مسلم و احمد. و ر.ک: کنز العمال، ج ۲، ص ۲۳۹ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۳۷۰؛ الموطأ، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۱۵۸؛ مشکل الآثار، ج ۳، ص ۸؛ شرح معانی الآثار، ج ۱، ص ۱۷۲؛ معرفه السنن و الآثار، ج ۱، ص ۴۷۶؛ الاستذکار، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۱۸۵؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۱، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

۳- . المصنف، صنعانی، ج ۱، ص ۵۷۸؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۵ و ۲۳۸ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۳۶۹، به نقل از ابن انباری در المصاحف؛ محاضرات الادباء، المجلد الثانی، ج ۴، ص ۴۳۴؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۴۸؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۰۲؛ نیل الاوطار، ج ۱، ص ۳۹۹؛ السنن الکبری بیهقی، ج ۱، ص ۴۶۲؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۵۴؛ عمده القاری، ج ۷، ص ۲۷۳؛ تحفه الاحوذی، ج ۱، ص ۴۵۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۵۰؛ شرح معانی الآثار، ج ۱، ص ۱۷۲ و ۱۷۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۲۲۸؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۴، ص ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۳؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۱، ص ۱۵۴ و ۱۵۵؛ موارد الظمان، ج ۵، ص ۳۸۹.

۴- . مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۱۰۴۲؛ تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۱۳۶؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۵، ص ۵۶؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۶۹ و ر.ک: فتح القدير، ج ۴، ص ۳۸۲؛ تفسیر آلوسی، ج ۲۳، ص ۵۱؛ الصحاح، جوهری، ج ۱، ص ۱۳۹؛ مختار الصحاح، محمد بن عبدالقادر، ص ۱۳۸؛ و المحرر الوجیز، ج ۴، ص ۴۶۳؛ زاد المسیر، ج ۶، ص ۲۸۲؛ تفسیر البحر المحیط، ج ۷، ص ۳۳۱.

۵- . تفسیر ثعلبی، ج ۲، ص ۳۰۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۳۸۷؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۲۳؛ تفسیر آلوسی، ج ۵، ص ۱۴۸؛ المحرر الوجیز، ج ۲، ص ۱۱۳؛ تفسیر البحر المحیط، ج ۳، ص ۳۶۷؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۵۶۸؛ تفسیر

الكبير رازى، ج ١١، ص ٤٦؛ تفسير عز بن عبدالسلام، ج ١، ص ٣٥٣؛ تفسير ابن ابى حاتم، ج ٤، ص ١٠٦٧.
٦- الجامع لاحكام القرآن، ج ٢، ص ١٩٨؛ تفسير سمعانى، ج ١، ص ١٦٣؛ تفسير البحر المحيط، ج ١، ص ٦٤١.

وَ إِنَّمَا أُسْكِتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبَ. (۱).

لَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِمَا وَ أَيْدِهِمَا بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا. (۲).

مَا هَذَا بَشَرًا. (۳).

أَوْ الْأَطْفَالَ. (۴).

مَنْ يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ. (۵).

عَصَبَهُ أَرْبَعَهُ. (۶).

مصحف فاطمه سلام الله عليها كتابی بود که در نتیجه گفت و گوی یکی از فرشتگان با آن حضرت شکل گرفت. وقتی فرشتگان از برخی امور آسمانی اطلاع می یافتند، یکی از آنان بر حضرت فاطمه سلام الله عليها نازل می شد و ایشان را مطلع می ساخت و امام علی صلوات الله علیه نیز گفت و گوی فرشته با آن حضرت را می نوشت. (۷) این نوشته ها در مجموعه ای گردآوری شد و به صورت کتابی درآمد که به «مصحف فاطمه» معروف گشت. البته این بدان معنا نیست که اخبار موجود در آن مصحف، قبلاً به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نرسیده باشد.

ص: ۷۰

۱- تفسیر سمعانی، ج ۲، ص ۲۱۹؛ تفسیر البحر المحیط، ج ۴، ص ۳۹۶.

۲- تفسیر سمعانی، ج ۲، ص ۳۱۲؛ المحرر الوجیز، ج ۳، ص ۳۶؛ تفسیر البحر المحیط، ج ۵، ص ۴۵.

۳- الجامع لاحکام القرآن، ج ۹، ص ۱۸۲.

۴- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۳۶؛ تفسیر البحر المحیط، ج ۶، ص ۴۱۳؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۸، ص ۱۴۵.

۵- تفسیر آلوسی، ج ۵، ص ۴۶.

۶- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۰۰؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۸، ص ۱۱۴.

۷- بصائر الدرجات، ص ۱۹۵ و چاپ منشورات اعلمی، ص ۱۷۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱ و ۴۵۸؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲،

ص ۵۲۶؛ المحتضر حلی، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۵ و ج ۲۶، ص ۴۱ و ج ۴۳، ص ۷۹ و ۱۵۶ و ۱۹۵؛ مستدرک

سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۰۵؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۱، ص ۷ و ج ۲، ص ۳۷۵ و ج ۱۰، ص ۳۰۱.

ششم: گفت و گوی فرشته با حضرت فاطمه سلام الله عليها چیز شگفت انگیز و عجیبی نیست؛ چرا که خود اهل سنت روایت کرده اند که عمر «مُحَدَّث» بود؛^(۱) یعنی فرشتگان با او گفت و گو می کردند. همچنان که سلمان نیز مُحَدَّث بود.^(۲)

همان گونه که پرسش گر دربارهٔ مصحف فاطمه پرسید، ما هم حق داریم از او پرسیم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله از آنچه که فرشتگان به عمر بن خطاب و سلمان و دیگران می گفتند، خبر داشت؟ اگر بگویید که خبر نداشت، پس چگونه عمر و سلمان، چیزی را می دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن بی خبر بود؟ و اگر بگویید که خبر داشت، پس چرا آن را برای مسلمانان بازگو نکرد؟ و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

ص: ۷۱

۱- . ر.ک: الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۳، ص ۱۱ ۴۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۸۰ و ج ۱۲، ص ۶۰۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۵؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۰؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۵۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۸۵؛ الغدیر، امینی، ج ۵، ص ۴۲ و ۴۴ و ۴۶ و ج ۸، ص ۹۰؛ فضائل الصحابه، نسائی، ص ۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۸۶؛ عمده القاری، ج ۱۶، ص ۱۹۸؛ تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۲۵؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۴۰؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۶۴؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۲۶۰؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۲۴؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۰، ص ۹۹ و ۲۳۸؛ معرفه علوم الحدیث، حاکم، ص ۲۲۰؛ تفسیر سلمی، ج ۲، ص ۳۸۰؛ الاستذکار، ج ۵، ص ۱۲۴؛ المصنف، صنعانی، ج ۷، ص ۴۷۹؛ النهایه فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۳۵۰؛ مسند ابن راهویه، ج ۲، ص ۴۷۹؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۱۴؛ علل، دار قطنی، ج ۹، ص ۳۱۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۱۷۷؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۱۳۴؛ تاج العروس، ج ۳، ص ۱۹۲؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۳، ص ۵۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۹، ص ۱۹۳؛ تغلیق التعلیق، ج ۴، ص ۶۴؛ کتاب السنه، ابن ابی عاصم، ص ۵۶۹؛ ابوهیره، سید شرف الدین، ص ۴۱ و ۱۳۵.

۲- . ر.ک: قاموس الرجال، مرکز نشر اسلامی، ج ۵، ص ۱۸۴ و ج ۱۲، ص ۴۶۷؛ بصائر الدرجات، مؤسسه اعلمی، ص ۳۴۲؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۷ و ۳۵۰ و ج ۲۶، ص ۶۷؛ اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، ج ۱، ص ۶۴ و ۷۲.

اشاره

آیا غیر از قرآن، کتاب های دیگری نیز بر پیامبر نازل شد که فقط علی از آن آگاه باشد؟ اگر پاسخ منفی است، پس این روایات شیعه چه می گوید:

۱. کتاب جامعه

ابوبصیر روایت می کند که ابو عبدالله رضی الله عنه گفت: «جامعه نزد ما است. مردم چه می دانند که جامعه چیست؟» گفتم: «فدایت شوم! جامعه چیست؟». گفت: «آن صحیفه ای به طول هفتاد ذراع _ به ذراع پیامبر صلی الله علیه و سلم _ است که رسول خدا بیان فرمود و به دست علی نوشته شد. همه حلال ها و حرام ها و آنچه که مردم بدان نیاز دارند، حتی دیه یک خراش کوچک نیز در آن آمده است.» (۱)

باید توجه داشت که روایت می گوید: «هر آنچه که مردم بدان نیاز دارند، در جامعه آمده است». چرا باید چنین کتابی پنهان بماند و ما از آن و هر چه در آن است، محروم بمانیم؟ آیا این از مصادیق کتمان علم نیست؟

۲. صحیفه ناموسی

در حدیث علامات امام، از علی بن موسی الرضا رضی الله عنه نقل گردیده که صحیفه ای نزد او است که نام همه شیعیان _ از ابتدا تا روز قیامت _ در آن وجود دارد. و در صحیفه ای دیگر، نام همه دشمنان شان نوشته شده است. (۲)

این چه صحیفه ای است که نام همه شیعیان تا روز قیامت، در آن می گنجد؟ اگر تنها نام شیعیان امروز ایران به ثبت برسد، دست کم نیاز به صد جلد کتاب دارد!

ص: ۷۲

۱- ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲- ر.ک: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۱۷.

۳. صحیفه عبیطه

از امیرالمؤمنین رضی الله عنه روایت شده است: «به خدا سو گند، صحیفه های زیادی نزد من است که به قطع ارتباط رسول خدا و اهل بیتش با دیگران مربوط می شود؛ از آن جمله، صحیفه ای است که «عبیطه» نام دارد و شدیدترین تحریم نامه علیه قبایل عرب می باشد. در آن، نام شصت قبیلۀ عرب آمده است که شکوه و شوکت پوشالی دارند و هیچ بهره ای از دین خدا ندارند.» (۱)

به نظر می رسد که این روایت، معقول و پذیرفتنی نیست. اگر این تعداد از قبایل عرب، بهره ای از دین نبرده باشند، دیگر هیچ مسلمانی نمی ماند که بهره ای از دین داشته باشد. همان گونه که مشاهده می شود، این حکم اختصاص به قبایل عرب دارد؛ حکمی ستمگرانه که بوی نژادپرستی از آن به مشام می رسد.

۴. صحیفه ذؤابه السیف

ابوبصیر از ابوعبدالله رضی الله عنه نقل کرده است که «در حمایل شمشیر پیامبر صلی الله علیه و سلم صحیفه ای کوچک بود که بر آن حروفی نقش داشت و از هر حرف آن، هزار حرف گشوده می شد... تا کنون تنها دو حرف آن بیرون آمده است.» (۲)

سؤال این است که باقی حروف کجا است؟ آیا جا ندارد که دیگر حروف نیز بیرون بیایند تا شیعیان از آن ها استفاده کنند؟ آیا این حروف تا قیام قائم پوشیده می ماند؟ آیا قرار است نسلی پس از نسل دیگر از بین برود و دین همچنان در سرداب محبوس بماند؟

۵. صحیفه علی

ص: ۷۳

۱- . بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۷.

۲- . بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۵۶.

این صحیفه دیگری است که در حمایل شمشیر قرار داشت. از ابو عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که «در حمایل شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله صحیفه ای بود که در آن نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم. سرکش ترین مردم در روز قیامت، کسی است که فردی غیر از قاتلش را به قتل برساند، و فردی غیر از ضاربش را بزند، و ولایت فردی غیر از سرورانش را بپذیرد. او به آنچه که خدا بر محمد نازل کرده، کفر ورزیده است. هر کس بدعتی بگذارد یا بدعت گذاری را پناه بدهد، خداوند در روز قیامت، هیچ منصرف کننده و جایگزینی را از او نمی پذیرد» (۱).

۶. جفر

جفر، دو نوع است: جفر سفید و جفر سرخ. ابوعلی - روایت می کند که ابو عبدالله رضی الله عنه گفت: «جفر سفید، نزد من است». گفتم: «چه چیزی در آن است؟». گفت: «زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم علیهم السلام و مسائل حلال و حرام. جفر سرخ نیز نزد من است». گفتم: «چه چیزی در جفر سرخ است؟». گفت: «در آن سلاح وجود دارد. جفر سرخ، برای خون گشوده می شود. صاحب شمشیر، آن را برای کشتن می گشاید». عبدالله بن ابی یعفور گفت: «خدا به شما سلامتی بدهد. آیا فرزندان حسن نیز این را می دانند؟». گفت: «آری؛ به خدا همان گونه که شب و روز را می شناسند، این را نیز می دانند؛ اما حسادت و دنیاطلبی، آن ها را وادار به انکار می کند. اگر حق را با حق می طلبیدند، برایشان بهتر بود» (۲).

ص: ۷۴

۱- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۶۵.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴.

طبق این روایت، زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم علیهم السلام و همهٔ مسائل مربوط به حلال و حرام، در این جفر است؛ اما معلوم نیست چرا آن را پنهان کرده اند!

۷. مصحف فاطمه

الف: علی بن سعید نقل کرده است که ابوعبدالله رضی الله عنه گفت: «به خدا سوگند مصحف فاطمه نزد ما است. هیچ آیه ای از کتاب خدا در آن نیست. این مصحف، به املائی رسول خدا و به خط علی نوشته شده است».^(۱)

ب: محمد بن مسلم از محمد باقر (یا جعفر صادق) رضی الله عنهما روایت می کند که «فاطمه، مصحفی به جا گذاشت؛ ولیکن کلامی از کلام خدا است که بر فاطمه نازل کرد و به املائی رسول خدا و به خط علی نوشته شد».^(۲)

ج: علی بن ابی حمزه از ابوعبدالله رضی الله عنه نقل کرده است که گفت: «مصحف فاطمه نزد ما است؛ ولی به خدا سوگند، یک حرف از قرآن در آن نیست و به املائی پیامبر و خط علی است».^(۳)

اگر این کتاب، به املائی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و خط علی رضی الله عنه نوشته شده است، پس چرا آن را از امت پنهان کرده اند؟ در حالی که خداوند متعال به رسولش امر می کند که هر چه بر او نازل شده است، به دیگران ابلاغ نماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛^(۴) ای پیامبر!

آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، ابلاغ کن. اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده ای».

ص: ۷۵

۱- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۴۱.

۲- بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۴۱. (به هم ریختگی، از خود متن است و به آن پرداخته خواهد شد. مترجم)

۳- همان، ج ۲۶، ص ۴۸.

۴- سوره مائده، آیه ۶۷.

با این دستور الهی، چگونه ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و سلم این قرآن را از مسلمانان، پوشیده نگه دارد؟ چگونه سزاوار است که علی رضی الله عنه و امامان پس از او، آن را از شیعیان کتمان کنند؟ آیا این از موارد خیانت در امانت نیست؟

۸. تورات و انجیل و زبور

از ابو عبدالله رضی الله عنه نقل شده است که انجیل و تورات و زبور را به زبان سریانی قرائت می کرد. (۱) سؤال این است که امیرالمؤمنین و امامان پس از او، با زبور و تورات و انجیل چه کار داشتند که آن ها را دست به دست می چرخاندند و در نهمان قرائت می کردند؟ متون روایی شیعه، ادعا دارد که علی بر قرآن و همه کتاب ها و صحیفه های آسمانی تسلط داشت. پس چه نیازی بود که زبور و تورات و انجیل را با خود نگه دارد؟ به ویژه آن که کتاب های مذکور، پس از نزول قرآن، نسخ شدند. علاوه بر این، ما می دانیم که اسلام، تنها یک کتاب دارد و آن هم قرآن است. داشتن کتاب های متعدد، از ویژگی های یهودیان و مسیحیان می باشد و این مسأله از کتاب های مختلف آنان مشهود است.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

این سؤال، مسائل مختلفی را در بر دارد که نیازمند توضیح اجمالی است و باید به چند مورد توجه داشت:

ص: ۷۶

یکم: کتاب های مذکور _ مانند جفر و جامعه و مصحف فاطمه _ جزو کتاب های نازل شده از سوی پروردگار نیست و حتی حدیث قدسی نیز به شمار نمی رود. در احادیث مطرح شده در سؤال نیز، دلالت هایی بر این مطلب وجود دارد.

دوم: وجود این کتاب ها در نزد اهل بیت صلوات الله علیهم به این معنا نیست که مردم از آن ها محروم بوده اند؛ زیرا فرض بر این است که امامان، کسانی هستند که هر گاه بتوانند، مضامین آن کتاب ها را به مردم می رسانند و هیچ دلیلی وجود ندارد که علم موجود در آن کتاب ها را کتمان کنند. وقتی پرسش گر، متن «صحیفه علی» را نقل می کند و از آن آگاهی دارد، پس دیگر از کدام کتمان سخن می گوید؟

مطالب غیبی و غیر غیبی و برخی احکام شرعی که ابتدا بین مردم متداول نبود و در طول دو قرن و نیم، توسط ائمه صلوات الله علیهم به دست آنان رسید، آیا انتشار مضمون آن کتاب ها به شمار نمی آید؟ انتشار این امور غیبی، چیزی جز مشارکت در تربیت و تعلیم و تثبیت یقین امت اسلامی نبود؛ به ویژه در زمانی که دیگران، احادیث نوشته شده توسط صحابه را جمع کردند و سوزاندند.

سوم: در مورد این که هیچ صحیفه ای، گنجایش این را ندارد که نام شیعیان و دشمنان در آن درج شود، باید بگوییم:

الف: این یک اشکال بی مورد است. بحثی در این نیست که خدا می تواند به یک فرد، قدرتی ببخشد که بسیاری از معلومات را در محدوده ای کوچک گرد آورد. مموری ها و لوح های فشرده کامپیوتری، با وجود حجم بسیار کمی که دارند و چه بسا ممکن است کوچک تر از سر انگشتان دست باشند، هزاران جلد کتاب را در خود جای می دهند و امکان فهم بهتر را برای این شبهه افکنان فراهم می سازند.

ب: چه بسا دیوان مورد نظر، تنها به ذکر نام مخلصان و بزرگان و سران شیعه اکتفا کرده باشد و در مورد دشمنان اهل بیت صلوات الله علیهم نیز بر همین منوال باشد.

چهارم: عرب صدها و بلکه هزاران قبیله دارد. در شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به غار رفت، ده قبیله از قریش هم داستان شدند که آن حضرت را ترور کنند و خونش را چند قبیله به گردن گیرد تا بنی هاشم نتواند به خون خواهی آن حضرت برخیزد. پس در بین هزاران قبیله، وجود شصت قبیله بی بهره از دین، امری غریب و خارق العاده نیست.

پنجم: «وجود شصت قبیله در عرب که یک مسلمان ندارد»، سخنی نژادپرستانه نیست؛ چون شمار طوایف غیرعرب بی بهره از دین خدا را ذکر نکرده است و چه بسا تعداد آن ها، به هزاران طایفه برسد و وضع عرب، بهتر از آن ها باشد. علاوه بر این، روایت به این موضوع اشاره دارد که عرب نباید حتی وجود این مقدار از کفار را هم در بین خود تاب آورد.

ششم: وجود صحیفه ای که از هر حرف آن، هزار حرف گشوده می شود، اصلاً چیز عجیب و غریبی نیست؛ زیرا از امام علی صلوات الله علیه روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از علم را به من آموخت که از هر باب آن، هزار باب دیگر گشوده می شود».^(۱) چه بسا آنچه امام علی صلوات الله علیه از این علوم منتشر ساخت، به اندازه گشودن یک باب از این علوم هم نباشد.

ص: ۷۸

۱- الخصال، ص ۵۷۲ و ۶۵۲؛ مصباح البلاغه (مستدرک نهج البلاغه)، ج ۳، ص ۱۶۵؛ کتاب سلیم بن قیس، تحقیق انصاری، ص ۲۱۱ و ۳۳۰ و ۴۲۰ و ۴۳۱ و ۴۳۵ و ۴۶۲؛ دلائل الامامه، چاپ مؤسسه البعثه، ص ۲۳۵ و چاپ مؤسسه المهدی، ص ۱۳۱؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۳؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ج ۱، ص ۵۷۱؛ مدینه المعجزه، ج ۵، ص ۶۹؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۳ و ج ۳۱، ص ۴۲۵ و ۴۳۳ و ج ۴۰، ص ۲۱۶ و ج ۶۹، ص ۱۸۳ و ج ۸۹، ص ۴۲؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۲؛ الدر النظیم، ص ۲۸۵ و ۶۰۶. و ر.ک: موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام فی الکتاب و السنه و التاریخ، ج ۱۰، ص ۱۶ و ۱۷؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۲۲۴ و ج ۶، ص ۱۰۷؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۷، ص ۶۰۰ و ج ۲۳، ص ۴۵۲؛ تنزیه الشیعه الاثنی عشریه عن الشبهات الواهیة، تبریزی، ج ۱، ص ۱۵۶ و ۱۶۳.

هفتم: سخن مطرح شده درباره کتمان یا آموزش این حروف به مردم، تعبیر چندان دقیقی نیست. در جهان، علمی وجود دارد که نیازمند یادگیری مقدمات است تا مردم بتوانند برای دریافت علوم بالاتر، مهیا شوند. شاید در آن زمان، مردم قادر به تحصیل این علوم مقدماتی نبودند. پیامبران و اولیای الهی نیز دستور داشتند که با مردم، به اندازه عقل آن‌ها سخن بگویند. بدیهی است که بیان برخی از امور، وقتی صحیح است که زمان بیانش رسیده باشد؛ همان گونه که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا» (۱) ای مؤمنان! از چیزهایی که آشکار شدنش شما را اندوهگین می‌سازد، پرس و جو نکنید. اگر هنگامی که قرآن نازل می‌شود، درباره آن‌ها پرسید، بر شما آشکار می‌گردد. خدا از آن [احکامی که موجب اندوه شما می‌شود] گذشت کرد». علاوه بر این، برخی از احادیث، بر مطلوب بودن کتمان علم از نااهلان دلالت می‌کند.

هشتم: سخن مطرح شده درباره «حبس دین در سرداب» نوعی طعنه و بدگویی است. بدگویی، حربه کسی است که هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای نداشته باشد. هیچ ایرادی ندارد که موضوع برخی از احکام، در آخرالزمان تحقق یابد. به عنوان نمونه: از زمان بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله، داوری در میان مردم، از راه سوگند و شاهد و اقرار صورت می‌گرفت؛ اما هنگامی که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه ظهور می‌کند، قضاوتش بر اساس واقعیت و همانند قضاوت آل داود خواهد بود؛ چرا

ص: ۷۹

که گاه مردم به دروغ، سوگند می خورند و اعتراف می کنند و شاهدان نیز دچار اشتباه می شوند یا دروغ می گویند.

نهم: از خود روایات، کتمان علوم مربوط به جفر فهمیده نمی شود. چه بسا ائمه صلوات الله علیهم بنا بر نیاز مردم، به انتشار آن علوم و معارف پرداخته اند و آشکار شدن امور باقی مانده نیز متناسب با عصر ظهور امام مهدی علیه السلام است، یا اظهار آن برای نااهلان صحیح نیست. همچنین ممکن است از جمله حوادثی باشد که در زمان غیبت، برای فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها پیش می آید و افشای قبل از موعد، به ضرر آنان یا مردم تمام می شود.

دهم: روایت محمد بن مسلم که می گوید: «فاطمه، مصحفی به جا گذاشت؛ ولکن کلامی از کلام خدا است که بر فاطمه نازل کرد و به املائی رسول خدا و به خط علی نوشته شد»، چندین اشکال دارد:

الف: در منبع مورد نظر، حدیث به این صورت آمده است: «فاطمه، مصحفی به جا گذاشت که قرآن نیست؛ ولکن کلامی از کلام خدا است که بر فاطمه (سلام الله علیها) نازل کرد و به املائی رسول خدا و به خط علی نوشته شد».^(۱) اگر عبارت «که قرآن نیست» حذف شود، کلمه «ولکن» معنا ندارد. «لکن» برای استدراک و تصحیح جمله پیشین می آید. بدون ذکر پیشینه، استدراک معنا ندارد.

ب: چگونه ممکن است که مصحف مورد نظر، کلام نازل شده از سوی خدا بر حضرت زهرا سلام الله علیها باشد و در عین حال، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را دیکته کرده باشد؟ اگر خدا آن را بر حضرت زهرا (سلام الله علیها) نازل کرده، باید آن را خود حضرت زهرا سلام الله علیها املا کند، نه رسول خدا صلی الله علیه و آله. آیا این نکته نشان

ص: ۸۰

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۷۶ و ۱۷۸؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۴۱ و ۴۸ و ج ۴۷، ص ۲۷۱.

نمی دهد که راوی، کلام را به اندازه ای دگرگون کرده که از اعتبار ساقط است؟ البته ممکن است مراد روایت، این باشد که خدا به خاطر حضرت زهرا سلام الله علیها مصحف را بر پدرش نازل کرد. (۱).

ج: کلام خدا بودن مصحف، به معنای قرآن بودن آن نیست؛ بلکه از قبیل احادیث قدسی است که به خاطر حضرت زهرا سلام الله علیها بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی شد. با این بیان، «نزول بر حضرت زهرا» با «املای رسول خدا» انسجام می یابد.

یازدهم: درباره مصحف فاطمه، معنا ندارد که بگوییم: «اگر به املای رسول خدا بود، پس چرا ائمه آن را کتمان کردند؟». دلیل کتمان، حساسیت مطالب مصحف بود و افشای آن، موجب مفسده می گردید؛ خواه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله افشا می شد و خواه توسط دیگران.

دوازدهم: آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»، (۲) درباره فاش ساختن همه مطالب نیست؛ بلکه اختصاص به ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه دارد. چه بسا برخی مطالب مصحف فاطمه نیز _ مانند مسائل مربوط به وصیت ایشان و حوادث پیش روی فرزندان _ اختصاص به حضرت زهرا سلام الله علیها دارد و افشای آن به مصلحت نیست.

سیزدهم: پرسش گر می گوید: «پس از بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ، چگونه ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله این قرآن را از مسلمانان، کتمان کرده باشد؟». در پاسخ باید

ص: ۸۱

۱- . به نظر می رسد منظور از «رسول الله» که در متن روایت آمده، فرشته خدا باشد. متن روایات موجود در بصائر الدرجات، همین معنا را تأیید می کند. به همین دلیل، اشکال مورد نظر به هیچ وجه وارد نیست؛ مگر این که مؤلف محترم، بنا بر مصلحتی نخواست به این نکته اشاره کند. مترجم

۲- . ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، ابلاغ کن. سوره مائده، آیه ۶۷.

بگویم که مصحف فاطمه سلام الله علیها قرآن نیست و چیزی از قرآن، در آن نیامده است؛ همان گونه که روایت ذکر شده توسط پرسش گر نیز به این امر تصریح دارد. شاید مقداری از آن، همانند احادیث قدسی باشد که خدا به خاطر حضرت زهرا سلام الله علیها، به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد؛ و برخی دیگر از مطالب آن، اموری است که فرشته، حضرت زهرا سلام الله علیها را از آن مطلع ساخت.

چهاردهم: در کتمان مصحف، هیچ خیانتی به امت صورت نگرفته است؛ زیرا موضوعات مطرح شده در آن، ارتباطی به عموم مسلمانان ندارد و مسائلی است همچون وصیت حضرت زهرا سلام الله علیها، تسلی دادن به ایشان در فقدان پدر یا حوادثی که برای فرزندان پیش می آید. حتی اگر در آن، مطالب مربوط به امت اسلامی باشد، لازم نیست همیشه و همه جا فاش شود. چه بسا علنی شدن آن ها، زمانی خاص بطلبد و در غیر وقتش، به مسلمانان زیان برساند. پس افشای آن در زمان خودش، امانت داری است و در غیر وقتش، خیانت به حساب می آید.

پانزدهم: در مورد این که امام علی صلوات الله علیه چه نیازی به زبور و تورات و انجیل داشت، باید بگویم:

الف: آن حضرت با پیروان هر دینی، با کتاب خود آن ها بحث می کرد.

ب: همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله وارث علوم و کتب پیامبران بود و عصای موسی، انگشتر سلیمان، صحف ابراهیم، تورات، انجیل، زبور و غیره را به همراه داشت، امام علی صلوات الله علیه نیز وارث علم پیامبران بود.

باید توجه داشت که نسخ کتاب های گذشته به واسطه قرآن، به این معنا است که احکام شرعی موجود در آن ها نسخ شده است، نه این که خود کتاب ها به کلی نسخ شده باشند. نسخ علوم و معارف و اخبار موجود در آن کتاب ها، معنا ندارد.

به همین خاطر است که قرآن، برخی از حکمت‌ها و سفارش‌های لقمان به فرزندش را برای ما ذکر می‌کند؛ زیرا پند و اندرز، هرگز منسوخ نمی‌شود. و آنچه که منسوخ می‌شود، حذف نمی‌گردد. آیات ناسخ و منسوخ در قرآن نیز باقی ماند و پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینانش، آن‌ها را از هم تشخیص می‌دادند.

همچنین یکی از راهبردهای خدشه‌ناپذیر قرآن این است که به پیروان دیگر آیین‌ها تأکید می‌کند که ریز و درشت مسائل مربوط به کتب آنان را می‌شناسد و از این رهگذر، به اقناع آن‌ها می‌پردازد. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیاز بود که این روش تداوم یابد و تا روز قیامت نیز ادامه دارد.

شانزدهم: پرسش‌گر می‌گوید: «اسلام تنها یک کتاب دارد و تعدد کتاب، از ویژگی یهودیان و مسیحیان است». این سخن، به دو دلیل قابل‌پذیرش نیست:

الف: وجود میراث پیامبران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشینانش، به معنای همانندی با یهودیت و مسیحیت نیست.

ب: قرآن، تصدیق‌کننده کتاب‌های پیشین _ از جمله تورات و انجیل _ است. بدون شک، آن دو کتاب نیز کلام الهی هستند و نسخ‌شماری از احکام آن‌ها، موجب غیر الهی شدن آن‌ها نمی‌شود. در آن کتاب‌ها، مثل‌ها و پندها و اندرزها و آموزه‌ها و ارزش‌ها و اخلاقیاتی است که نسخ در آن‌ها راه ندارد.

کمترین فایده آن کتب این است که از طریق احتجاج به آن‌ها، به پیروان دین‌های گذشته کمک شود که ایمان بیاورند؛ همان‌گونه که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می‌شد و روش ائمه صلوات الله علیهم نیز همین بود. آن‌ها با پیروان هر کیش و مذهبی، به وسیله کتاب‌های خودشان احتجاج می‌کردند و آن‌ها نیز چاره‌ای جز پذیرش و تسلیم نداشتند. فرود آمدن حضرت (عیسی علیه السلام) در

آخرالزمان نیز همین فایده را دارد و نشانه ای برای یهودیان و مسیحیان می باشد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

عدم ارائه مصحف در دوران خلافت علی (علیه السلام)

پرسش شماره ۸ (۱۳۷)

شیعیان معتقدند که علی رضی الله عنه نسخه ای از قرآن داشت که بر اساس ترتیب نزول، مرتب شده بود. جا دارد از آن ها بپرسیم که چرا علی پس از این که خلافت را به دست گرفت، آن قرآن کامل و صحیح را ارائه نکرد؟

آن ها ناچارند یکی از این دو سخن را بپذیرند:

۱. اصلاً چنین قرآنی وجود نداشت و شیعیان به علی دروغ بسته اند.

۲. علی حقیقت را کتمان کرد و در طول خلافتش به مسلمانان نیرنگ زد. البته چنین تهمتی از ساحت او به دور است.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

یکم: مصحف ابن مسعود و ابی بن کعب و زید بن ثابت و دیگران نیز در ترتیب سوره های قرآن، با هم اختلاف داشتند. ابو عبدالله زنجانی در کتاب تاریخ القرآن، یعقوبی در کتاب تاریخش و شهرستانی در تفسیر مفاتیح الاسرار، این موضوع را یادآور شده اند و دیگران نیز در کتاب های ویژه علوم قرآن، به آن پرداخته اند.

این به معنای وجود اختلاف در آیه های قرآن یا کم و زیاد شدن آن نیست؛ بلکه سوره ها و آیه های قرآن، کامل و بدون نقص و اختلاف است. اگر می گوئیم

مصحف امام علی صلوات الله علیه بر اساس نزول آیات قرآن مرتب شده بود، به این معنا نیست که مصحف موجود در نزد ما ناقص است. این قرآن، بدون هیچ کم و کاست، همان قرآن امام علی صلوات الله علیه است؛ تنها با این تفاوت که قرآن گرد آمده توسط آن حضرت، حاشیه هایی داشت و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و شأن نزول آیه ها و سوره ها در آن ذکر شده بود و مشخص بود که آیه ها کی و کجا و در مورد چه کسی نازل شده است. پس معنا ندارد که پرسش گر از «نسخه کامل قرآن» سخن بگوید و القا کند که قرآن متداول، ناقص است.

دوم: امام علی صلوات الله علیه قرآنی را که آماده کرده بود، نزد ابوبکر برد؛ ولی ابوبکر دید که در آن مطالبی در مورد شأن نزول آیات آمده و ممکن است برای برخی از مردم، دردسرهایی بیافریند. از این رو، آن مصحف را رد کرد و بهتر دید که قرآن را از هر گونه مطلب اضافه، پیراسته سازد و به آیات و متن قرآن بسنده نماید. (در بحث های آتی، بیشتر به آن خواهیم پرداخت.) شاید عمر بن خطاب نیز به همین اشاره داشت که هنگام بدرقه جنگجویان سپاهش، به آن ها توصیه می کرد: «قرآن را پیراسته کنید».^(۱) مراد عمر از پیرایش قرآن این بود که برخی از شأن نزول ها ذکر نشود و بیان نگردد که آیه ها در ستایش یا نکوهش چه کسانی نازل شده است؛ تا نکوهش شدگان به دردسر نیفتند و ستایش شدگان اوج نگیرند.

پس از این که ابوبکر و عمر، قرآن پیراسته را پایه قرار دادند و آن را در بین مردم رایج ساختند، دیگر ارائه کردن قرآنی که مشتمل بر محکم و متشابه و ناسخ

ص: ۸۵

۱- . مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۰۲؛ المصنف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۲۴ و ۳۲۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۹۳؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۲۸۴؛ الغدیر، امینی، ج ۶، ص ۲۹۴ و ج ۵، ص ۶۸۸ و ۶۸۹؛ الاحکام، ابن حزم، ج ۲، ص ۲۴۹؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۶، ص ۷؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۳، ص ۲۷۳.

و منسوخ و شأن نزول و نکوهش و ستایش افراد بود، موجب بروز شبهه و آشوب می گردید؛ به ویژه کسانی که از این طریق زیان می دیدند، فتنه و اغتشاش به پا می کردند و کارشان به تکذیب قرآن می کشید و اتهام کم و زیاد کردن و دست بردن در قرآن را مطرح می کردند. در نتیجه، ضرر عظیمی بر اسلام وارد می شد که هیچ کس به آن راضی نبود. اما اگر خلفا این مصحف را _ که حاوی موارد مذکور بود _ از همان ابتدا می پذیرفتند، مشکل برطرف می شد و تا حدود زیادی، دیگر کسی جرأت نمی کرد فتنه بر پا کند.

سوم: برای این که موضوع مصحف امام علی صلوات الله علیه کاملاً برای پرسش گر روشن شود، مطالبی را به عرض می رسانم. در کتاب حقائق

هامه حول القرآن، فصلی مستقل با عنوان مصحف فاطمه آورده ام که دوست دارم پرسش گر از آن اطلاع یابد. از این رو، آن را بدون کم و کاست، در اینجا می آورم:

آغاز سخن

سخن درباره مصحف امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بسیار است: آیا این مصحف، با قرآن متداول، اختلاف داشت؟ در صورت اختلاف، گستره آن چقدر بود؟ چه منابعی به وجود این مصحف، تصریح کرده اند؟ آیا این مصحف، همان مصحفی است که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود، یا چیز دیگری است؟ و دیگر سؤال هایی که ممکن است ذهن مردم را به خود مشغول کرده باشد.

برخی به خود اجازه می دهند که در مورد شیعیان، ظالمانه قضاوت کنند و بگویند: «قرآن شیعه با قرآن مسلمانان اختلاف دارد؛ چرا که طبق روایات آنان، امام علی صلوات الله علیه قرآنی با ویژگی های متفاوت داشت». در صفحات آینده، به پاسخ این پرسش ها خواهیم پرداخت و عین سخنان و احادیث را نقل خواهیم کرد

تا خواننده، جوابی سودمند و قانع کننده بیابد و جلوی یاوه سرایی برخی مغرضان که قصد شایعه سازی دارند، گرفته شود.

گردآوری قرآن توسط امام علی (علیه السلام)

مثل روز روشن است که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه قرآن را در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آورد. در بحث های مختلف این کتاب، سخنانی از ابن ندیم و زنجانی و رافعی و ابن کثیر و سید امین آورده ام که به این موضوع تصریح دارند؛ ولی برای بازشناسی مصحفی که امام علی صلوات الله علیه گرد آورد و آن را به املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشت و در نظم و ترتیب، تفاوت هایی با قرآن متداول داشت، بهتر دیدم که در اینجا، برخی از متون در بر دارنده این موضوع را به طور ویژه، مورد اشاره قرار دهم:

ابن ابی الحدید معتزلی حنفی، درباره امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می گوید: «همه اتفاق نظر دارند که در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله که کسی به دنبال حفظ قرآن نبود، او قرآن را حفظ کرد و نخستین کسی بود که به گردآوری قرآن پرداخت»^(۱).

از امام محمد باقر (صلوات الله علیه) نقل شده است که «در این امت، فقط وصی محمد صلی الله علیه و آله قرآن را جمع آوری کرد»^(۲) و آن را بر اساس ترتیب نزول، گرد آورد؛^(۳)

ص: ۸۷

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۵۱؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۴۸، به نقل از قمی؛ الوافی، ج ۵، ص ۲۷۴، به نقل از قمی؛ تفسیر ابو حمزه ثمالی، ص ۱۰۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۲۷؛ تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۶۶ [حاشیه].

۳- ر.ک: الاتقان، ج ۱، ص ۷۲ و چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۱۹۵، به نقل از ابن ابی داود؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۵؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۳۳۵؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۲۸ و ۲۹ [حاشیه]؛ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۷ و ۳۱۶؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۳۸ و ۴۷؛ تفسیر، صافی، ج ۱، ص ۱؛ القرآن فی الاسلام، طباطبائی، ص ۱۳۴؛ تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۲۶ و ۱۲۸؛ فلک النجاه، ص ۱۷۲.

به گونه ای که تاریخ نزول هر سوره، معلوم بود و احادیث تفسیری و شأن نزول سوره ها، در آن ذکر شده بود و مشخص بود که کجا و درباره چه کسی نازل شده است. از این رو، فوائد بسیار داشت.

این نشان می دهد که شک ما نسبت به جمع آوری قرآن توسط کسانی جز امام علی صلوات الله علیه، صحیح است. در بین مردم، هیچ اثری از مصحف دیگر صحابه دیده نمی شود و در موزه های دنیا نیز چیزی در این باره نمی توان یافت؛ اما نسخه های متعددی وجود دارد که به امام علی صلوات الله علیه و فرزندانش منسوب است. اگر چه کسانی به عنوان کاتبان وحی وجود داشتند، اما دلیل نمی شود که همه قرآن را در نسخه های مخصوص به خود نوشته باشند. آن ها فقط آیاتی را می نوشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن ها می خواست. پس از نوشتن آیات، کار آن ها به پایان می رسید.

از امام علی (صلوات الله علیه) نقل شده است که «اگر امکان بیابم، مصحفی را به مردم ارائه خواهم کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم املاء کرد و من آن را نوشتم»^(۱). ابوالعلاء عطار و موفق خطیب خوارزم، در کتاب های خود، به طور مستند از علی بن ربیع روایت کرده اند که «پیامبر صلی الله علیه و آله به علی امر کرد که قرآن را تألیف کند. او نیز قرآن را تألیف و کتابت کرد»^(۲). برخی نیز گفته اند: «قول صحیح این است که نخستین کسی که در اسلام دست به تألیف زد، امام علی صلوات الله علیه بود که کتاب خدا را جمع آوری نمود»^(۳). البته ما موافق نیستیم که از جمع آوری قرآن،

ص: ۸۸

۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۱ و چاپ مکتبه حیدریه، ج ۱، ص ۳۲۰؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۵۲، به نقل از مناقب.

۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۱ و چاپ مکتبه حیدریه، ج ۱، ص ۳۲۰؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۵ و ج ۵۹، ص ۵۲.

۳- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹؛ معالم العلماء، ص ۲.

با عنوان «تألیف» یاد شود؛ همچنین دوست نداریم از امام علی صلوات الله علیه با عنوان «مؤلف» یاد کنیم.

گفته شده است که امام علی صلوات الله علیه قرآن را در طول شش ماه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله جمع آوری کرد. (۱) شاید مراد این باشد که امام در طول آن شش ماه، قرآن را دوباره نویسی می کرد. چه بسا آن حضرت چندین بار پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله اقدام به این کار نمود و بیش از یک بار قرآن را نوشت.

از امام باقر صلوات الله علیه نقل شده است که «جز فرد دروغگو، کسی نمی تواند ادعا کند که قرآن را همان گونه که نازل شده بود، جمع آوری کرد. تنها علی بن ابی طالب و امامان پس از او صلوات الله علیهم اجمعین بودند که قرآن را آن گونه که نازل شده بود، جمع آوری و حفاظت نمودند». (۲) از امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه نقل شده است که فرمود: «هر گاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی می پرسیدم، به من پاسخ می داد؛ و اگر سؤال هایم تمام می شد، خود آغاز سخن می کرد. هر آیه ای که درباره شب و روز، آسمان و زمین، دنیا و آخرت، بهشت و جهنم، پستی و بلندی، و روشنی و تاریکی بر وی نازل می شد، برایم می خواند و املاء می کرد و من آن ها را به خط خود می نوشتم. او به من آموخت که تأویل و تفسیر و محکم

ص: ۸۹

۱- ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۰ و ۴۱ و چاپ مکتبه حیدریه، ج ۱، ص ۳۱۹؛ نهج الایمان، ص ۲۷۳؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۵ و ج ۸۹، ص ۵۱.

۲- بصائر الدرجات، ص ۱۹۳ و چاپ مؤسسه اعلمی، ص ۲۱۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۰ و ۱۵؛ البیان، خوبی، ص ۲۴۲ و ۲۴۳ و چاپ دار الزهراء، ص ۲۲۳؛ الوافی، ج ۲، کتاب الحج، باب ۷۶، ص ۱۳۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۶۴؛ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۳۹. و ر.ک: کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۳؛ فواتح الرحموت، حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۲؛ تفسیر، صافی، ج ۱، ص ۲۰.

و متشابه و خاص و عام آیات، به چه نحو است و کجا و چگونه و در مورد چه کسی نازل شده است» (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او دستور داد قرآنی را که در خانه پیامبر و پشت رختخواب ایشان جای داشت و بر اوراق و کاغذها و برگه های خرما نوشته شده بود، مرتب سازد تا قرآن نیز همانند تورات و انجیل، از بین نرود. امام علی صلوات الله علیه آن اوراق را در یک پارچه زرد پیچید و محکم بست و گفت: «عبا به دوش نمی گیرم تا آن را منسجم سازم». تا پایان گردآوری قرآن، اگر کسی نزد امام علی صلوات الله علیه می رفت، ایشان بدون عبا بیرون می آمد. (۲) به گفته برخی، این نخستین مصحفی بود که قرآن در دل آن گرد آمد. (۳).

البته این بدان معنا نیست که امام علی صلوات الله علیه قرآن را دیگر باره، به همان صورت رایج در بین مسلمانان، جمع آوری نکرده باشد. هیچ مانعی ندارد که امام

ص: ۹۰

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۹ و تحقیق انصاری، ص ۱۸۳؛ بصائر الدرجات، ص ۱۹۸ و چاپ مؤسسه اعلمی، ص ۲۱۸؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۴؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۳۰ و ج ۳۶، ص ۲۵۶ و ج ۴۰، ص ۱۳۹ و ج ۸۹، ص ۹۹؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۶۴؛ الخصال، صدوق، ص ۲۵۷؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۳؛ المسترشد، ص ۲۳۵؛ تحف العقول، ص ۱۹۶؛ نهج السعاده، ج ۷، ص ۱۴۴؛ مصباح البلاغه (مستدرک نهج البلاغه)، ج ۱، ص ۳۲۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۶؛ التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۲۹، به نقل از البرهان و اکذوبه تحریف القرآن، به نقل از برخی افراد یاد شده. و ر.ک: وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۲۷، ص ۲۰۷ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۸، ص ۱۵۳؛ المعیار و الموازنه، ص ۳۰۰.

۲- ر.ک: بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۴۸ و ۵۲؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۵۱؛ مقدمه تفسیر البرهان، ص ۳۶؛ المحجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۴؛ الاتقان، ج ۱، ص ۵۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۲۶؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۹۸ و ۴۹۹؛ تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۶۶ (حاشیه) به نقل از الوافی، ج ۲، ص ۲۷۳ و ۲۷۴ به نقل از تفسیر قمی و الوافی، ج ۵، ص ۲۷۴؛ تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۴۴ و ۶۴؛ تاریخ القرآن، ابیاری، ص ۸۴ و ۱۰۶؛ عمده القاری، ج ۲۰، ص ۱۶؛ اکذوبه تحریف القرآن، ص ۱۷ به نقل از عمده القاری و المصاحف سجستانی؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۱۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۱.

۳- ر.ک: تاریخ القرآن، ابیاری، ص ۸۴؛ الفهرست، ابن ندیم، ص ۳۰؛ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۷ و ۳۱۶؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۱، ص ۷.

(علیه السلام) در چندین مرحله، اقدام به گردآوری قرآن کرده باشد: مراحل در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و مراحل پس از رحلت آن حضرت؛ که یک بار آن، بر اساس ترتیب نزول قرآن بوده است. گواه بر این مطلب، تعدد نسخه های منسوب به آن حضرت می باشد.

به هر روی، طبق آنچه که در روایات پیشین آمده و در منابع دیگر نیز بدان اشاره شده است، امام علیه السلام سوگند خورد که قرآن را جمع آوری کند. به خاطر اشتغال به این کار، از بیعت با ابوبکر سرباز زد و عمر به خاطر تخلف از بیعت، با حضرت تندی نمود. (۱).

این دسته از روایات، روشن می سازد که چگونه امام علی صلوات الله علیه در طی سه روز پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را جمع آوری کرد. (۲) و گرنه سخن آنان که گفته اند: «علی علیه السلام قرآن را در سه روز نوشت یا حفظ کرد»، (۳) غیر ممکن به نظر می رسد؛ مگر این که از طریق کرامت و معجزه، چنین اتفاقی افتاده باشد. گمان نمی کنم که گوینده و ناقل این سخن، چنین مقصودی داشته باشند. پس حتماً قرآن به صورت مکتوب بوده و امام (علیه السلام) آن را مرتب و منظم کرده است.

ص: ۹۱

۱- . المصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۴۵۰ و در حاشیه آن به نقل از انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۳، ص ۹۷۴؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹؛ حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۳۵۵؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۳ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۵۸۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۵؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۱، به نقل از ابی نعیم و الخطیب در کتاب الاربعین؛ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۷ و ۳۱۶؛ الاحتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۰۷.

۲- الفهرست، ابن ندیم، ص ۳۰؛ الاوائل، عسکری، ج ۱، ص ۲۱۴ و ۲۱۵؛ تاریخ القرآن، ایبازی، ص ۸۴؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹؛ مقدمه تفسیر البرهان، ص ۳۷، به نقل از تفسیر فرات؛ اکذوبه تحریف القرآن، ص ۶۲، به نقل از برخی افراد گذشته و نیز از المصنف ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۵۴۵؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۱، ص ۷.

۳- . ر.ک: اکذوبه تحریف القرآن، ص ۱۶، به نقل از تاریخ القرآن عبد الصبور شاهین، ص ۷۱.

روایات پیشین نیز به این امر تصریح دارند و چه بسا بیش از یک نسخه مکتوب، نزد آن حضرت بوده است.

لازم به ذکر است که امام علی صلوات الله علیه پیش از زید، اقدام به جمع آوری قرآن کرد؛ زیرا طبق روایت مربوط به جمع آوری قرآن توسط زید، او پس از جنگ یمامه، قرآن را برای خلیفه جمع آوری نمود.

شیخ مفید و دیگران نوشته اند که «امام علی صلوات الله علیه در مصحف خود، تأویل و تفسیر برخی از آیات را به طور مفصل نوشته بود».^(۱) این شیخ بزرگوار، درباره قرآن متداول و مقایسه آن با مصحف امام علی صلوات الله علیه می گوید: «آنچه که درباره تأویل و تفسیر معانی و حقیقت تنزیل قرآن در مصحف امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمده بود، حذف گردید. اگر چه این مطالب، جزو کلام خدا _ که قرآن نامیده می شود و معجزه به شمار می آید _ نبود؛ اما به طور قطع، از سوی خدا نازل شده بود. گاه چنین تأویل هایی قرآن نامیده می شود؛ همان گونه که خدای متعال، تأویل قرآن را قرآن می نامد و می فرماید: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»^(۲) در [بازخوانی] قرآن، پیش از به پایان رسیدن وحی آن، شتاب مکن و بگو: پروردگارا! مرا دانش افزای».^(۳)

شیخ مفید می گوید: «امام علی صلوات الله علیه سوره های مکی را بر مدنی و منسوخ را بر ناسخ، مقدم داشت و هر چیزی را در جای خود گذاشت».^(۴) ابیاری می گوید:

ص: ۹۲

۱- . به نقل از شیخ مفید در ارشاد و الرسالة السرویه. ر.ک: تاریخ القرآن، ص ۴۸؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹ به نقل از عده الرجال اعرجی.

۲- . سوره طه، آیه ۱۱۴.

۳- . اوائل المقالات، ص ۵۵ و چاپ دار المفید، ص ۸۱؛ بحر الفوائد، ص ۹۹، به نقل از اوائل المقالات.

۴- . عده رسائل مفید، ص ۲۲۵، المسائل السرویه.

«چندین نفر روایت کرده اند که مصحف علی، بر اساس ترتیب نزول بود و آیات ناسخ، پس از منسوخ قرار داشت» (۱).

از امام علی صلوات الله علیه روایت شده است که فرمود: «قرآن کاملی که مشتمل بر تأویل، تنزیل، محکم، متشابه، ناسخ و منسوخ بود و حتی یک الف و لام کم نداشت، نزد آن ها (هیئت حاکمه) آورده شد. وقتی فهمیدند که خداوند، نام اهل حق و باطل را در آن بیان کرده است و با آشکار شدنش، عهد و پیمان مردم با آنان شکسته خواهد شد، گفتند: ما نیازی به این نداریم» (۲).

شیخ صدوق می نویسد: وقتی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه قرآن را جمع آوری کرد و نزد آنان برد، فرمود: «این کتاب پروردگار شما است؛ همان گونه که بر پیامبران نازل کرد؛ نه حرفی بر آن افزوده شده و نه حرفی از آن کاسته شده است». گفتند: «ما نیازی به آن نداریم. همانند آنچه که در نزد تو است، نزد ما نیز وجود دارد». حضرت منصرف شد و فرمود: «فَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ» (۳) آن را پشت سر افکندند و به بهای ناچیزی فروختند. چه بد چیزی خریدند» (۴).

علت بازگرداندن مصحف به امام، این بود که وقتی ابوبکر صفحه نخست آن را باز کرد، دید رسوایی مهاجران و انصار در آن آمده است. ترسیدند که منافع شان به خطر بیفتند. از این رو، مصحف را بازگرداندند و در صدد آمدند که جایگزینی

ص: ۹۳

- ۱- تاریخ القرآن، ابیاری، ص ۸۵ به نقل از تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۲۶؛ و ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹، به نقل از سیوطی در الاتقان، به نقل از ابن ابی داود؛ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۷.
- ۲- الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۸۳؛ بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۲۵ و ۱۲۶ و ج ۸۹، ص ۴۰ و ۴۱؛ البیان، ص ۲۴۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۲۱؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۳۱۲؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۷؛ بحر الفوائد، ص ۹۹.
- ۳- سوره آل عمران، آیه ۱۸۷.
- ۴- الاعتقادات فی دین الامامیه، صدوق، چاپ دار المفید، ص ۸۶، باب الاعتقاد فی مبلغ القرآن. ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۲۱؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۳۱۲.

تهیه نمایند که رسوایی آنان را در بر نداشته باشد. بنا بر این، به زید بن ثابت دستور دادند که قرآن را گردآوری کند. (۱).

ابن سیرین درباره امام علی صلوات الله علیه می گوید: «خبردار شدم که او آیات ناسخ و منسوخ را در مصحف خود نوشته بود». (۲) «به دنبال آن کتاب گشتم و برای یافتنش، به مدینه نامه نوشتم؛ ولی به آن دست نیافتم». (۳) همچنین از او نقل شده است: «مطلع شدم که او مصحف را بر اساس تنزیل نوشته بود. اگر بتوان آن کتاب را یافت، علم فراوانی از آن به دست می آید». (۴) و نیز گفته است: «اگر آن کتاب به دست آید، علم حقیقی در آن است». (۵) ابن جزری نیز می گوید: «اگر مصحف علی پیدا شود، علم فراوانی در آن است». (۶) و به گفته زهری: «اگر آن مصحف پیدا شود، سودمندترین کتاب است و بیشترین دانش را در بر دارد». (۷).

ص: ۹۴

- ۱- ر.ک: الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۷ و ۲۲۸؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۴۲ و ۴۳؛ بصائر الدرجات، ص ۱۹۶؛ بحر الفوائد، ص ۹۹.
- ۲- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۸؛ الاتقان فی علوم القرآن، چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۱۶۲.
- ۳- الاتقان، ج ۱، ص ۵۸؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۴۷؛ تاریخ القرآن، زنجانی، ص ۴۸؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۶؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ دار صادر، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۷.
- ۴- الاستیعاب (حاشیه الاصابه)، ج ۲، ص ۲۹۳ و چاپ دار الجیل، ج ۳، ص ۹۷۴؛ التمهید، ج ۸، ص ۳۰۱؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۱۶۷. ر.ک: الصواعق المحرقة، ص ۱۲۶.
- ۵- [۵]. ر.ک: تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۵ و چاپ دیگر، ص ۱۲۶؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۱۰۱؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۸، ص ۳۰۱؛ فلک النجاه، ص ۱۷۲ و ۱۸۱؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹؛ تفسیر البرهان [مقدمه]، ص ۴۱ به نقل از سمت النجوم العوالی؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۳ به نقل از ابن سعد؛ الاستیعاب (حاشیه الاصابه)، ج ۲، ص ۲۵۳ و چاپ دار الجیل، ج ۳، ص ۹۷۴؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۱۶۷؛ امتاع الاسماع، ج ۴، ص ۲۸۸؛ تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۶؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۶۳۷؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۴۰۸. ر.ک: المراجعات، سید شرف الدین، ص ۴۱۱.
- ۶- التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۱، ص ۴؛ التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۲۶ به نقل از التسهیل؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۵.
- ۷- فواتح الرحموت (حاشیه المستصفی)، ج ۲، ص ۱۲.

بعید نیست که این مصحف، همان مصحفی باشد که امام رضا صلوات الله علیه آن را به بزنی داد و به او فرمود: «داخل آن را نگاه نکن». بزنی می گوید: «آن را گشودم و سوره لَمْ یُکُنِ الذِّیْنَ کَفَرُوا(۱) را خواندم. نام هفتاد تن از قریش را در آن یافتم که نام خود و پدران شان ذکر شده بود. پس از مدتی، امام کسی به سراغم فرستاد تا مصحف را برای شان بفرستم».(۲).

البته در روایت کشتی، عبارت «داخل آن را نگاه نکن» نیامده است. باید همین درست باشد؛ زیرا معنا ندارد که مصحف را به او بدهد و بگوید آن را نخوان. مگر آن که خواسته باشد او را امتحان کند؛ یا از خواندن برخی سوره ها منع نماید تا از تفسیر و شأن نزول هایی که به صلاح نیست در بین مردم رواج یابد، مطلع نگردد؛ یا دلایل دیگری که ما نمی دانیم.

در خبر ابورافع آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در همان بیماری که از دنیا رفت، به علی صلوات الله علیه فرمود: «ای علی! این کتاب خدا است. آن را نزد خود نگاه دار». علی صلوات الله علیه آن را در پارچه ای پیچید و به منزل برد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، علی صلوات الله علیه آن را به همان نحو که خدا نازل کرده بود و او بدان آگاهی کامل داشت، تألیف کرد.(۳).

شاید امام علی صلوات الله علیه هراس داشت که این مصحف را در اختیار هیئت حاکمه قرار دهد و آن ها در آن دست ببرند و برخی مطالب آن را _ که منافع شان را به خطر می انداخت یا دوستان شان را رسوا می کرد _ حذف نمایند.

ص: ۹۵

۱- . سوره بینه.

۲- . الکافی، ج ۲، ص ۶۳۱؛ تفسیر البرهان [مقدمه]، ص ۳۷؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۷۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۴۲؛ المحججه البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۲ و ۲۶۳؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۵۴؛ اختیار معرفه الرجال، ص ۵۸۹؛ الوافی، ج ۵، ص ۲۷۳؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، عطاردی، ج ۱، ص ۳۸۵؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۱.

۳- . مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۱ و چاپ مکتبه حیدریه، ج ۱، ص ۳۱۹؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۵ و ج ۸۹، ص ۵۲ به نقل از مناقب.

ممکن است از روایتی که گذشت، به ذهن مان خطور کند مصحفی که امام رضا صلوات الله علیه به بزنی داد، همان مصحف امام علی صلوات الله علیه باشد؛ اما این روایت برای اثبات موضوع، کافی نیست. در این خصوص، احادیث دیگری نیز وجود دارد مبنی بر این که این مصحف، اکنون نزد امام مورد انتظار، قائم آل محمد صلوات الله علیه است و به خواست خدا، پس از ظهورش آن را ارائه خواهد کرد.^(۱) شاید این همان قرآنی باشد که طبق روایات، چینش آن با چینش قرآن متداول، تفاوت دارد و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه آن را به مردم آموزش می دهد.

ویژگی های مصحف امام علی (علیه السلام)

طبق احادیثی که گذشت، مصحف امام علی صلوات الله علیه چندین ویژگی داشت:

۱. بر اساس ترتیب نزول، مرتب شده بود.
۲. آیات ناسخ، پس از آیات منسوخ قرار داشت که در نتیجه ترتیب نزول بود.
۳. تأویل تفصیلی برخی از آیات، در آن نوشته شده بود.
۴. تفسیر تفصیلی برخی آیات، بر اساس حقیقت تنزیل در آن نوشته شده بود؛ به این معنا که تفسیرها، نازل شده از سوی خدا بود.
۵. محکم و متشابه در آن مشخص بود و این کار، حقایق و معانی قرآن را حفظ می کرد و جلوی بیراهه رفتن و در هم شدن خوب و بد را می گرفت.
۶. کوچک ترین حرفی در آن کم و زیاد نشده بود؛ حتی یک الف و لام.^(۲)

ص: ۹۶

۱- . الکافی، ج ۲، ص ۴۶۲؛ بصائر الدرجات، ص ۱۹۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۸؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۴۲ و ۴۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۲۶. ر.ک: المحججه البيضاء، ج ۲، ص ۲۶۳؛ مصباح الفقیه [کتاب الصلاه]، ص ۲۷۵؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۴ و ج ۵، ص ۱۲۹ و ج ۷، ص ۱۰۰؛ تفسیر الاصفی، ج ۲، ص ۱۲۶۰.

۲- گفته اند: مصحف های چهارگانه ای که در زمان عثمان نوشته و به اطراف فرستاده شد، در نوشتن برخی از کلمات، با یکدیگر اختلاف ناچیزی داشتند که به تعداد انگشتان یک دست نمی رسید؛ با این ملاحظه که اگر کم یا زیاد شدن یک حرف، ضرری به قرآن محفوظ و متداول وارد نسازد، بی اشکال است. همانند کلمه «هذا» که گاهی با الف بعد از هاء نوشته می شود و گاه بدون آن [به این نحو: هذا و هاذا]. مراد امام در عبارت پایانی این است که در مواجهه با حروف شمسی، الف و لام می افتد و به تشدید حروف شمسی اکتفا می شود و این قبیل افتادگی ها تحریف به شمار نمی آید؛ اما در مصحف امام

علی علیه السلام، هیچ گونه افتادگی وجود نداشت؛ هر چند الف و لام حروف شمسی و الف بعد از هاء در هذا باشد؛ چه رسد به این که از سر خطا و اشتباه، حرفی بیفتد یا اضافه شود.

۷. نام اهل حق و باطل در آن آمده بود.

۸. با املای رسول خدا صلی الله علیه و آله و به خط امام علی صلوات الله علیه بود.

۹. رسوایی مهاجران و انصار و دیگر شخصیت هایی که برخورد شایسته ای با اسلام نداشتند، در آن ذکر شده بود؛ البته رسوایی کسانی که کارهای پلیدی از آنان سر زده و پنهان کاری و چشم پوشی از آن امکان نداشت.

دو نکته مهم

یکم: از ویژگی ها و امتیازات ذکر شده برای مصحف امام علی صلوات الله علیه روشن می شود که آموزش آن در زمان ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه چقدر دشوار خواهد بود. از امام باقر صلوات الله علیه روایت شده است که فرمود: «وقتی قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه به پا می خیزد، خیمه هایی بر پا می کند تا قرآن بر اساس آنچه که خدا نازل کرده است، به مردم آموزش داده شود. این کار برای کسانی که حافظ قرآن هستند، بسیار دشوار خواهد بود؛ چرا که چینش آن با چینش قرآن متداول، تفاوت دارد» (۱).

دوم: روشن شد که مصحف امام علی صلوات الله علیه جز در موارد ذکر شده، هیچ تفاوتی با قرآن متداول ندارد. از بررسی متون و منابع گذشته به دست می آید که

ص: ۹۷

۱- . روضه الواعظین، ص ۲۶۵؛ کشف الغمه اربلی، ج ۳، ص ۲۶۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۷؛ الارشاد، شیخ مفید، ص ۳۶۵ و چاپ دار المفید، ص ۳۸۶؛ الانوار البهیه، ص ۳۸۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۹. ر.ک: الغیبه نعمانی، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

علما و مؤلفان و محدثان اهل سنت نیز به این تفاوت اعتراف دارند. پس سرزنش شیعیان توسط برخی نادان ها که می گویند: «شیعه معتقد است که آن مصحف،

قرآن دیگری است و با قرآن فعلی، تفاوت دارد و حضرت حجت علیه السلام آن را ارائه خواهد کرد»، (۱) یک داوری غیر منصفانه است و به هیچ وجه، قابل توجیه نیست؛ زیرا آن مصحف، همین قرآن است و افزوده شدن تفسیر و تأویل و ترتیب نزول، موجب نمی شود که در اصل و حقیقت، تفاوتی با قرآن متداول داشته باشد.

ای کاش همین افراد، مصحف عایشه و حفصه را نیز ملاحظه می کردند تا ببینند تا چه اندازه با قرآن متداول که از سوی خداوند نازل شده است، اختلاف دارد. ما برخی از این اختلاف ها را در همین کتاب و در پاسخ به پرسش دیگر، بیان کرده ایم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

فایده کتب موجود نزد ائمه (علیهم السلام)

پرسش شماره ۹ (۱۵۴)

شیعیان معتقدند که علم مخزون، نزد امامان است و آن ها علوم و کتبی را به ارث برده اند که دیگران از آن ها محرومند؛ کتاب هایی همچون «صحیفه جامعه»، «کتاب علی»، «عبیطة»، «دیوان شیعه» و «جفر» که هر آنچه مردم بدان نیاز دارند، در این کتاب های خیالی آمده است. از آنجایی که این کتاب ها، از زمان غیبت مهدی پنهان هستند، چه فائده ای می توانند داشته باشند؟ جای شگفتی است که شیعیان می پندارند اگر این کتاب ها در دسترس بود، چهره تاریخ دگرگون می شد

ص: ۹۸

و امامان شان به حکومت می رسیدند و تندباد حوادث تلخ، آن ها را در هم نمی پیچید و هیچ یک از آن امامان، کشته یا مسموم نمی شدند و امام غایب شان در سرداب غیب نمی شد و از ترس کشته شدن، در پناهگاه خود پنهان نمی گردید!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: پرسش گر با قاطعیت می گوید که جفر و جامعه و کتاب علی صلوات الله علیه خیالی هستند. آیا این علم غیب را خدا به تو داد و حقایق تاریخی را بر تو روشن ساخت که دانستی این کتاب ها وجود خارجی ندارد؟ یا از روی حدس و گمان و توهم، این سخنان را به هم می بافتی؟ خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا؛ (۱) گمان به هیچ وجه از حق بی نیاز نمی سازد» و «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ؛ (۲) برخی از گمان ها گناه هستند».

ما حق داریم به خاطر این سخنان، از او برهان بخواهیم؛ همان گونه که خدا به رسولش آموخت: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ؛ (۳) بگو [اگر راست می گوئید]، برهان تان را بیاورید» و «قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا؛ (۴) بگو آیا علمی دارید که به ما عرضه کنید؟».

دوم: ما ارتباط میان این کتاب ها و دگرگون شدن چهره تاریخ و ایجاد تغییرات شگفت انگیز را نفهمیدیم. این کتاب ها، مهم تر و با عظمت تر و اثر گذارتر از قرآن

ص: ۹۹

۱- .سوره یونس، آیه ۳۶.

۲- .سوره حجرات، آیه ۱۲.

۳- .سوره نمل، آیه ۶۴.

۴- .سوره انعام، آیه ۱۴۸.

نیستند. وقتی قرآن چهره تاریخ را عوض نکرد، دیگر چه کتابی می تواند این کار را انجام دهد؟ با این که قرآن در دست امامان بود، ولی آن ها را به حکومت نرساند و جلوی تندباد حوادث را نگرفت و از غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه جلوگیری نکرد. خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همواره در هراس بود و مجبور شد دعوتش را سه سال به صورت پنهانی انجام دهد. تورات نیز مانع از هراس حضرت موسی علیه السلام نگردید و وی مجبور شد مخفی شود و از فرعون بگریزد تا کشته نشود. همچنین مانع از توطئه قتل حضرت عیسی علیه السلام نشد، تا این که خدا او را از دیدگان قومش پنهان ساخت و به سوی خود بالا برد و همچنان پنهان خواهد ماند تا در آخرالزمان بازگردد.

سوم: به کارگیری ادبیات سخیف، با منطق علمی که مورد استفاده انسان های با شخصیت است، منافات دارد. به طور معمول، انسان هایی که برای اثبات ادعای خود دلیلی ندارند، از چنین ادبیاتی استفاده می کنند و برای دور ساختن مردم از حقیقت، به چنین روش هایی پناه می برند. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

محرومیت مردم از کتاب های ائمه (علیهم السلام)

پرسش شماره ۱۰ (۱۵۵)

اکنون کتاب های امامان شیعه کجاست؟ امام مورد انتظارشان، برای ارائه این کتاب ها به مردم، منتظر چیست؟ آیا اصلاً مردم در امور دینی خود، نیازی به این کتاب ها دارند؟ اگر مردم به این منابع نیاز دارند، پس چرا مسلمانان از زمان مخفی شدن امام خیالی شیعیان که نزدیک به یازده قرن از آن می گذرد، از چشمه هدایت خود دور مانده اند؟ گناه اقشار مختلف مردم چیست که از این گنج ها

محروم شده اند؟ اگر مسلمانان نیازی به این منابع ندارد، پس این همه ادعا چیست؟ چرا شیعه از چشمه حقیقی هدایت _ یعنی کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و سم _ روی گردان است؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: همان گونه که میراث پیامبران، نزد جانشینان و اوصیای آن ها می ماند و به انبیای بعدی می رسید، میراث اوصیا نیز به امامان بعدی می رسد. بر همین اساس، این کتاب ها و دیگر میراث پیامبران، نزد امام معصوم است؛ خواه حاضر باشد و خواه در غیبت به سر برد.

دوم: ائمه صلوات الله علیهم بسیاری از محتوای آن کتاب ها را برای مردم بیان فرموده اند. فقط می ماند مصحف فاطمه سلام الله علیها که هیچ ضرورتی ندارد ما در صدد فهم و اطلاع از مطالب آن باشیم؛ چون حاوی وصیت نامه و سرنوشت فرزندان آن حضرت است و چه بسا بیشتر محتوای آن، به خود حضرت زهرا سلام الله علیها و نوادگان و امامان از نسلش اختصاص داشته باشد. همچنین اخبار مربوط به فتنه های آخرالزمان که در مصحف فاطمه سلام الله علیها آمده است، چه بسا همان هایی باشد که ائمه صلوات الله علیهم در طول سالیان متمادی و به مناسبت های مختلف بیان کرده اند. شاید کتاب جفر ابیض نیز به گونه است که فقط ائمه صلوات الله علیهم باید از محتوای آن آگاه باشند. پس تحکم به امام مهدی علیه السلام که «چرا این کتاب ها را به مردم ارائه نمی کند»، سخنی نابه جا است.

ص: ۱۰۱

سوم: این که پرسش گر از امام مهدی علیه السلام با تعبیر «امام خیالی» یاد می کند، شایسته یک محقق با انصاف نیست؛ به ویژه آن که ده ها تن از علمای اهل سنت، به ولادت و وجود آن حضرت تصریح کرده اند و این اعتقاد، ویژه شیعیان نیست.

پیش تر نیز یادآور شدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین فرمود: «قرآن و اهل بیت، تا روز قیامت از یکدیگر جدا نمی شوند» و «امامان پس از من، دوازده نفرند». این دو حدیث، دلالت می کند که یکی از امامان اهل بیت صلوات الله علیهم برای همیشه و تا روز قیامت زنده خواهد بود. احادیثی هم وجود دارد مبنی بر این که «هیچ گاه زمین خالی از حجت خدا نمی ماند» (۱).

چهارم: امام مهدی علیه السلام هیچ یک از اقشار مردم را از هدایت محروم نکرده است؛ بلکه مردم باعث محرومیت خود شده اند و ظهور آن حضرت را به تعویق انداخته اند؛ چرا که آن ها به وظیفه خود _ که یاری رساندن و پیروی کردن از امام است _ اقدام نمی کنند و جلوی یورش سرکشان به امام و یاران و دوستانش را نمی گیرند.

پنجم: هیچ ضرورتی ندارد که میراث موجود نزد پیامبران علیهم السلام، مدام به مردم نشان داده شود. همین که مردم بدانند این پیامبر، میراث پیامبران گذشته را دارد و عصای موسی و انگشتر سلیمان و تورات و انجیل و زبور و غیره در دست او است، کافی است تا مطمئن شوند که او با منبع الهی ارتباط دارد و برگزیده

ص: ۱۰۲

۱- ر.ک: ینابیع الموده، ج ۱، ص ۷۵ و ج ۳، ص ۳۶۰؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۹، ص ۳۰۵ به نقل از فرائد السمطين؛ الامالی، شیخ صدوق، ص ۲۵۳؛ کمال الدین، ص ۲۰۷؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۸؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۶ و ۴۸ و ۴۹ و ج ۵۲، ص ۹۲؛ خلاصه عباة الانوار، ج ۴، ص ۳۲۶؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۰۵؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۹، ص ۸؛ نهج السعاده، ج ۸، ص ۳۹۳؛ الامالی، مفید، ص ۲۵۰؛ رسائل فی الغیبه، مفید، ج ۲، ص ۱۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۱۱؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، ص ۱۷۱ و ۳۲؛ الغیبه نعمانی.

خداوند است و اطاعت و یاری و فرمان برداری و همراهی با او لازم می باشد. وجود این میراث ها، لطف خداوند است تا راه هدایت مردم هموار شود.

ششم: اعتقاد شیعه به کتاب های موجود در نزد ائمه صلوات الله علیهم، آن ها را از قرآن و سنت روی گردان نکرده است؛ همچنان که اعتقاد مسلمانان _ اعم از شیعه و سنی _ به تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم، موجب روی گردانی آن ها از کتاب و سنت نشده است. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

آیات سخیف (نعوذ بالله)

پرسش شماره ۱۱ (۱۷۶)

دو گروه پیش روی ما قرار دارند: یک گروه، کتاب خدا را مورد طعن قرار می دهند و مدعی هستند که قرآن دچار تحریف و دگرگونی شده است. در رأس این گروه، نوری طبرسی قرار دارد که نویسنده کتاب مستدرک _ یکی از هشت کتاب حدیثی معتبر شیعه _ می باشد. او کتابی به نام فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب دارد که در آن، درباره تحریف قرآن نوشته است: «یکی از دلایل تحریف قرآن این است که بخش هایی از آن، زیبایی و شیوایی معجزه گون دارد و بخش هایی از آن، سست و سخیف می باشد».(۱).

سید عدنان بحرانی می نویسد: «با توجه به این که نظریه تحریف و دگرگونی قرآن، در بین شیعیان و اهل سنت رایج است و صحابه و تابعین، آن را مسلم می دانستند و فرقه حقه نیز بر آن اجماع دارد و از ضروریات مذهب شان می باشد و در این خصوص، احادیث شان یکدیگر را تأیید می کنند، پس فایده چندان

ص: ۱۰۳

۱- فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب، ص ۲۱۱.

ندارد که در این زمینه، به ذکر اخباری بپردازیم که از فراوانی، قابل شمارش نیست و از حد تواتر گذشته است»^(۱).

یوسف بحرانی می گوید: «آنچه در این احادیث آمده است، به طور صریح و روشن، بر نظر ما دلالت می کند و به وضوح، گفته ما را تأیید می نماید. با وجود فراوانی و گستردگی این احادیث، اگر بتوان بر آن ها نقصی وارد کرد، بی شک می توان به همه احادیث وارد شده در شریعت، نقص وارد نمود؛ چرا که منبع و راویان و مشایخ و ناقلان و روش نقل آن ها یکی است. به جان خودم سوگند که پذیرفتن «عدم تغییر و دگرگونی در قرآن»، تنها از خوش باوری و ساده لوحی نسبت به عملکرد حکام ستم پیشه و عدم خیانت آنان به امامت کبری ناشی می شود؛ در حالی که خیانت آن ها نسبت به دیگر امانت ها آشکار می باشد و ضررش برای دین، به مراتب بیشتر است»^(۲).

این گروه، با اعتقاد به تحریف قرآن، آشکارا بر آن خدشه وارد می کنند. گروه دیگر که همان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم هستند، از نظر شیعه دوازده امامی، گناهی نابخشودنی دارند. گناه شان این است که به جای علی، ابوبکر را به خلافت برگزیدند. علمای شیعه برای گروه نخست که کتاب خدا را خدشه دار کردند، عذرهای می آورند و نهایت چیزی که درباره آن ها می گویند، این است که «آن ها دچار اشتباه شدند» و «اجتهاد کردند و تأویل نمودند و ما در این نظریه، با آن ها موافق نیستیم».

کاش می فهمیدیم که چطور می توان در مسأله تحریف یا عدم تحریف قرآن، اجتهاد کرد؟ این چه اجتهادی است که آن خطا کار می گوید: «آیات سست و

ص: ۱۰۴

۱- مشارق الشمس الدریه، ص ۱۲۶.

۲- الدرر النجفیه، یوسف بحرانی، چاپ مؤسسه آل البت للاحیاء التراث، ص ۲۹۸.

سخیفی در قرآن وجود دارد». به خدا این اجتهاد نیست؛ این مصیبت عظمی است.

برای نمونه، نظر یکی از علمای دوازده امامی را درباره قائلان به تحریف، یادآور می شویم تا تناقض را خوب بنگرید. سید علی میلانی _ از علمای بزرگ شیعه در عصر حاضر _ در صفحه ۳۴ کتاب عدم تحریف القرآن، به دفاع از میرزای نوری می پردازد و می نویسد: «میرزای نوری، یکی از بزرگ ترین محدثان است و به او احترام می گذاریم. میرزای نوری، یکی از بزرگان علمای ما است و نمی توانیم با این بهانه ها به او اهانت کنیم. اصلاً این کار جایز نیست و حرام است. او محدثی بزرگ در میان علمای ما است».(۱).

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و بركاته.

در پاسخ باید بگویم که آنچه از محدث نوری نقل شد، دقیق نیست. پرسش گر به نقل از محدث نوری نوشت: «یکی از دلایل تحریف قرآن این است که بخش هایی از آن، زیبایی و شیوایی معجزه گون دارد و بخش هایی از آن، سست و سخیف است». همچنین گفت: «این چه اجتهادی است که آن خطاکار می گوید: "آیات سست و سخیفی در قرآن وجود دارد". به خدا این اجتهاد نیست؛ این مصیبت عظمی است».

این سخن، نادرست است و تحریفی زشت و ننگین در کلام میرزای نوری صورت گرفته است. ذیل آیه «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»(۲)

ص: ۱۰۵

۱- ثم ابصرت الحقیقه، ص ۲۹۴.

۲- سوره النساء، آیه ۸۲.

اگر قرآن از نزد کسی غیر از خدا آمده بود، در آن اختلاف بسیار می یافتند»، محدث نوری برای روشن شدن معنای «اختلاف» می نویسد:

اختلاف و دوگانگی در قرآن، ممکن است چندین مصداق داشته باشد:

۱. اختلاف و تناقض معنایی: مثل این که یک بار، معنایی را اثبات کند و بار دیگر نفی نماید.

۲. اختلاف در نظم: مثلاً بخش هایی از آن، زیبایی و شیوایی معجزه گون داشته باشد و بخش هایی از آن، سست و سخیف باشد.

۳. اختلاف در درجه فصاحت: به این نحو که بعضی از آیات، در بالاترین درجه فصاحت باشد و برخی دیگر، در پایین ترین درجه قرار گیرد.

۴. اختلاف در احکام: به این معنا که چیزی به خاطر وجود حسنی که در آن است، واجب باشد و چیز دیگر با داشتن همان حسن، واجب نباشد. و همچنین در امور حرام.

۵. اختلاف در ساختار کلمه: کلمه ای در یک موضوع، شکل های مختلف به خود گیرد.

۶. ممکن است اختلاف، در خواندن و نوشتن اجزای یک آیه صورت پذیرد.

به کار بردن کلمه «اختلاف» برای این معانی، در عرف رایج است و از نظر لغوی نیز صحیح می باشد؛ همچنان که اگر در یکی از وجوه مذکور، اختلافی وجود داشته باشد _ خواه اختلاف به نحو عموم و خصوص باشد و خواه به نحو تباین _ گفته می شود: «نسخه های این حدیث و شعر و کتاب، با هم اختلاف دارند».

این آیه، وقوع چنین اختلاف هایی را به طور کل، از قرآن نفی می کند. اگر کسی مدعی چنین اختلافاتی باشد، باید آن را ثابت نماید؛ همان گونه که

وجود ناسخ و منسوخ را ثابت می کند. به خواست خدا در بحث های آتی، سستی دلایل ارائه شده توسط مدعیان، ذکر خواهد شد. (۱)

روشن است که مراد میرزای نوری، مخالف چیزی است که پرسش گر به او نسبت می دهد. وی می خواهد شکل های گوناگون «اختلاف» را بیان کند که خدا در آیه «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۲).

آن را نفی فرموده است. او به طور قاطع ابراز می دارد: «کسانی که ادعا می کنند چنین اختلاف هایی در قرآن وجود دارد، نمونه های بسیار ضعیفی برای ادعای خود ارائه کرده اند که راه به جایی نمی برد».

فصل الخطاب در ترازوی داوری

درباره کتاب فصل الخطاب باید بگویم که متأسفانه محدث نوری در نوشتن این کتاب، فریب روایات غیر شیعه را خورده و به دام آن ها گرفتار شده است؛ چون این روایات را به صورت مدون، در صحیح ترین کتاب های اهل سنت یافته است. کتاب فصل الخطاب می تواند بهترین شاهد بر سخن ما باشد؛ چرا که مبتنی بر دوازده دلیل است که ده دلیل آن، برگرفته از کتب اهل سنت است و به ندرت در کتاب های شیعه وجود دارد. تنها دو دلیل از دلایل دوازده گانه، از کتاب های شیعه گرفته شده است که کمتر در کتب اهل سنت دیده می شود. دلایل محدث نوری را می توان به این شکل خلاصه کرد:

دلیل نخست بر پایه روایات اهل سنت و اندکی از روایات شیعه می باشد که در آن ها آمده است: «هر چه در امت های پیشین واقع شد، در این امت نیز روی خواهد داد». به گفته او، «از جمله آن وقایع، تحریف کتاب خدا است».

ص: ۱۰۷

۱- فصل الخطاب، ص ۲۱۱ _ ۲۱۲.

۲- سوره نساء، آیه ۸۲.

مسلم است که این استدلال، منطق باطلی دارد. مقصود روایات، آن است که صورت کلی آن حوادث _ از حیث محتوا و مضمون، به نحو کلی و عمومی _ در این امت نیز رخ می دهد؛ مانند حوادث اجتماعی و وقایع تاریخی. وگرنه حوادث بسیاری در امت های گذشته رخ داده بود که در این امت اتفاق نیفتاد؛ مانند: گوساله پرستی، سرگردانی بنی اسرائیل در تیه، غرق شدن فرعون، ملک سلیمان، صعود عیسی به آسمان، مرگ هارون وصی موسی پیش از موسی، عذاب استیصال، تولد عیسی بدون پدر، داستان اصحاب کهف، داستان کسی که خدا او را یکصد سال در مرگ فرو برد و سپس زنده کرد.

اگر این روایت صحیح باشد، نشان می دهد که در برخی حوادث، شباهت هایی بین رخداد های مربوط به امت های پیشین و این امت وجود دارد. البته تحریفی که در امت های پیشین صورت گرفته بود، در این امت نیز عده ای بدان اقدام کردند، ولی ناکام ماندند. هنگامی که تلاش آن ها برای تحریف متن قرآن به نتیجه نرسید، به تحریف معانی و حدود آن دست زدند. اگر چه آن ها ظاهر قرآن را حفظ کردند، ولی نتیجه دو تحریف در این امت و امت های گذشته، یکی بود.

یکی از دلایل در امان ماندن قرآن از تحریف ظاهری، حدیث ثقلین است. قرآن، یکی از دو ثقلی است که تا روز قیامت، امت اسلامی را از گمراهی حفظ می کند و کتاب دین خاتم به شمار می آید؛ دینی که خداوند وعده فرموده است که آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، اگر چه کافران را خوش نیاید. قرآن معجزه جاودان و حجت صامت الهی و هم تراز با حجت ناطق خداوند است. پس ضمن اثبات اعجاز و جاودانگی اش، باید حفظ آن تضمین شود تا اعجاز آن پایدار بماند؛ بر خلاف کتاب های پیشین که اصلاً معجزه نبودند تا به عنوان معجزه پیامبران، ماندگار و جاوید بمانند. از این رو، خدا حفاظت آن کتاب ها را تضمین نکرد؛ اما

قرآن باید حفظ شود و تا روز قیامت، از هر گونه تحریف لفظی مصون بماند تا به همراه عترت، امت را از گمراهی نگاه دارد.

خلاصه این که منظور از سنت های وارد شده در روایات، سنت های تکوینی نیست؛ زیرا تحریف کتاب خدا و بازیچه قرار دادن آن، از سنت های تکوینی به شمار نمی آید؛ بلکه سنت الهی بر این است که کتاب خدا بدون هیچ گونه تغییر و تحریفی، به حال خود باقی بماند. این سنت ها که بر اساس اصول و قواعد صحیح و دقیق در جریان است، بازیچه قرار دادن قرآن را بر نمی تابد.

اگر بخواهیم با صرف نظر از روایات، تنها آیاتی را مورد بررسی قرار دهیم که به سرگذشت و روش امت های پیشین می پردازد که هم سان با سرگذشت این امت بوده اند، مجال گسترده ای می طلبد که از توان این کتاب خارج است. به عنوان نمونه: تکذیب، عناد، طرد، اقدام به قتل، تهدید، آزار، کشتن ذریه پیامبران، تلاش برای تحریف کتاب خدا (هر چند تحریف معنایی)، سوزاندن کتاب خدا، ادعاهای دروغین در مورد وجود آیاتی که در حقیقت جزئی از کتاب خدا نبودند، قرار دادن اقوال دانشمندان و راهبان به عنوان دین و شریعت، رها کردن موسی و هارون و اهل بیت هارون، و دیگر مواردی که در آیه «رضاع کبیر» و «رجم شیخ و شیخه» می توان یافت. شبیه این امور، در این امت نیز روی داده است و اگر بخواهیم به آن ها پردازیم، سخن به درازا می کشد و نیاز به تألیف کتابی مستقل دارد.

دلیل دوم محدث نوری رحمه الله، بر پایه روایات اهل سنت است که از گردآوری قرآن بر اساس شهادت دو شاهد حکایت دارند؛ یعنی این قرآن برای ما متواتر نیست و ممکن است تحریف شده باشد.

البته شیعه این روایات را درست نمی داند. همان گونه که در کتاب حقائق

هامه حول القرآن نوشته ام، قرآن در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله و به دست علی بن ابی طالب صلوات الله علیه گردآوری شد. برخی از صحابه نیز به صورت جزئی، اقدام به جمع آوری قرآن کردند؛ اما تدوین برخی از سوره ها، برای آن ها میسر نشد؛ همچنان که ابن مسعود این گونه بود. با این حال، بسیاری از قاریان و حافظان، قرآن را در سینه داشتند و هزاران تن از طبقات مختلف، پیوسته آن را بر زبان می راندند.

دلیل سوم میرزای نوری، بر پایه روایاتی از اهل سنت است که مدعی «نسخ تلاوت» در مورد برخی آیات می باشند. محدث نوری، نسخ تلاوت را رد می کند و این روایات را دلیلی بر تحریف قرآن می داند. ما در رد نسخ تلاوت، با او موافقیم؛ اما در مورد مثال هایی که آورده است، باید بگوییم که این موارد، یا دعا است، یا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله دچار دستکاری ناقلان شده است. چون در بسیاری از موارد، تعبیر ناموزون و غیر فصیح دیده می شود؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فصیح ترین فرد عرب بود. این احتمال نیز وجود دارد که آن عبارات، سخنان صحابه باشد، یا خبر واحدی که ساخته و پرداخته دشمنان اسلام است.

دلیل چهارم به دسته ای از روایات اهل سنت استناد دارد که از اختلاف مصحف صحابه و پس و پیش شدن برخی آیات حکایت می کند و از ترتیب قرآن بر اساس اجتهاد صحابه سخن می گوید. به نظر ما، هر چند این دسته از روایات، قابل اعتماد نیست؛ اما اگر صحت آن ها مورد پذیرش قرار گیرد، باز هم نمی تواند به معنای تحریف قرآن باشد.

دلیل پنجم میرزای نوری این است که مصحف صحابه، در نقل برخی کلمات و آیه ها و سوره ها _ مثل سوره خلع و حقد و غیره _ با هم اختلاف دارند.

درباره روایاتی که در خصوص کلمات وارد شده است، باید گفت که این کلمات، از قبیل تفسیر و تأویل و دعا هستند و روایاتی که درباره فزونی برخی آیات و سوره ها وجود دارد، بدون شک صحیح نیستند.

دلیل ششم او این است که مصحف ابی بن کعب _ که بنا بر نظر غیر شیعه، داناترین فرد نسبت به قرائت قرآن بود _ دو سوره اضافه دارد: سوره خلع و حقد.

البته طبق نظر شیعه، داناترین افراد نسبت به قرائت قرآن، امام علی و اهل بیت او صلوات الله علیهم بودند. اگر روایت نقل شده درباره ابی بن کعب صحیح باشد، چه بسا او آن دو را به عنوان دعا در مصحفش ذکر کرده است، نه به عنوان قرآن.

دلیل هفتم این است که طبق نقل اهل سنت، عثمان همه مصحف ها را سوزاند و مردم را مجبور کرد که قرآن را با یک قرائت بخوانند.

ما معتقدیم که به خاطر رواج قرائت های اشتباه و قرائت به لهجه های مختلف، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عثمان را در این کار پشتیبانی کرد. این کار، کاملاً درست

بود و می خواست قرآن را از تحریف نگه دارد، نه این که قرآن را تحریف نماید. البته امام علی صلوات الله علیه راضی به سوزاندن مصحف ها نبود؛ چرا که از آن نهی شده است.

دلیل هشتم او، روایات اهل سنت درباره ناقص شدن قرآن و از بین رفتن بسیاری از آیات و سوره ها می باشد.

شیعه این روایات را مورد کنکاش قرار داده و صلاحیت آن ها را برای استدلال، رد کرده است. برای بررسی بیشتر، به فصل های مختلف کتاب حقائق هامة حول القرآن مراجعه کنید.

دلیل نهم او این است که طبق روایات شیعه، نام ائمه صلوات الله علیهم در همه کتاب های آسمانی آمده است. پس باید در قرآن نیز آمده باشد. وقتی نیست، پس حذف شده است.

شیعه پاسخ می دهد که تحریف لفظی کتاب های گذشته و ذکر نام ائمه در آن ها، هیچ ملازمه ای با تحریف لفظی قرآن و ذکر نام ائمه در آن ندارد؛ مگر این که منظور محدث نوری این باشد که تحریف معنوی که در این امت رخ داده، شبیه تحریف لفظی است که در کتب نازل شده بر پیشینیان رخ داده است. البته روایات وارد شده از ائمه صلوات الله علیهم، بر این موضوع دلالت می کند که به خاطر حفظ قرآن از تحریف، نام امام علی صلوات الله علیه هرگز در قرآن نیامد.

دلیل دهم مبتنی بر روایات اهل سنت درباره اختلاف قرائت می باشد. او روایتی را ذکر کرده است که می گوید: «قرآن در هفت حرف نازل شد».

در کتاب حقائق هامه حول القرآن الکریم توضیح داده ام که قرائت های حاوی تبدیل و تحریف و فزونی و کاستی در کلمات قرآن، صحیح نیست. حدیث «نزول قرآن در هفت حرف» نیز صحیح نمی باشد. برای آگاهی بیشتر، می توانید به آن کتاب مراجعه کنید.

دلیل یازدهم میرزای نوری، برآمده از روایات منسوب به شیعه است که بیان گر تحریف قرآن می باشند.

همان گونه که در کتاب حقائق هامه حول القرآن آمده، شیعه این استدلال فاسد را رد می کند؛ چرا که این روایات، تأویل روشنی دارند و مرادشان تحریف معنوی است، نه تحریف لفظی. برخی از احادیث نادر در این خصوص را غالیان و راویان ضعیف و منحرف از مکتب اهل بیت صلوات الله علیهم نقل کرده اند و مضمون

آن‌ها مخالف بایسته‌های قطعی است و نباید به آن‌ها توجه و اعتماد کرد. پیش‌تر گفته شد که مراد برخی روایات، بیان تأویل و تفسیر نازل شده از سوی خداوند است و به هیچ وجه، جزوی از قرآن به شمار نمی‌آید.

دلیل دوازدهم بر پایه روایات فراوانی است که حدود هزار روایت می‌باشد و به طور خاص، آیات تحریف شده را ذکر می‌کند.

بیشتر این روایات، در همان مواردی که پیش‌تر گفته شد، جای دارند؛ یا در صدد بیان تأویل و تفسیر و شأن نزول هستند. بسیاری از آن‌ها نیز تکراری اند و تنها برای افزایش سند روایات آمده‌اند. توضیح این مطلب، در چکیده روایی خواهد آمد.

چکیده روایی

ما کتاب فصل الخطاب را مورد کنکاش قرار دادیم و بیش از سیصد و بیست روایت در آن یافتیم که به «سیاری» منتهی می‌شود. او فردی منحرف است و مذهب فاسدی دارد و از غالیانی به شمار می‌رود که امام صادق صلوات الله علیه او را لعن فرمود. همه علمای رجالی او را مورد سرزنش قرار داده‌اند و در صلاحیتش خدشه وارد کرده‌اند.

از مجموع هزار روایتی که محدث نوری آورده، بیش از ششصد روایت آن تکراری است و تنها تفاوت آن‌ها در این است که از کتاب‌های مختلف نقل شده‌اند؛ حال با یک سند یا سند‌های متفاوت. همچنین بیش از یکصد حدیث آن، درباره قرائت‌های مختلف است که بیشتر آن‌ها، به نقل از کتاب مجمع البیان مرحوم طبرسی می‌باشد. او نیز غالباً از کتاب‌های اهل سنت نقل می‌کند و بسیاری از این روایات، بین شیعه و اهل سنت مشترک است. به ویژه آن که طبرسی،

اهتمام خاصی به نقل روایت از برخی راویان اهل سنت _ همچون قتاده و مجاهد و عکرمه _ دارد. باقی مانده روایات نیز به قدری کم است که قابل توجه و یادآوری نیست. (۱)

علاوه بر مطالبی که گفته شد، باید توجه داشت که دسته ای از روایات مربوط به تحریف، از علی بن احمد کوفی نقل شده است که علمای رجال در وصفش گفته اند: «دروغ پرداز بود و مذهب فاسدی داشت». (۲)

دسته ای دیگر از این روایات، از کسانی نقل شده است که متصف به ضعف و انحراف هستند؛ همانند یونس بن ظبیان که نجاشی او را ضعیف می داند و ابن غضائری درباره او می گوید:

«دروغ پرداز و حدیث ساز و غالی است»؛ (۳)

و مانند منخل بن جمیل کوفی که درباره او گفته اند: «غالی و منحرف و ضعیف است و روایاتش فاسد می باشد»؛ و مانند محمد بن حسن بن جمهور که غالی بود و مذهب فاسدی داشت و احادیث ضعیف نقل می کرد.

اعتماد به روایات این افراد، حتی در جزئی ترین مسائل فرعی نیز صحیح نیست؛ پس چگونه می توان در مسأله مهمی همچون تحریف قرآن _ که ایمان مسلمانان و سرنوشت اسلام بدان بستگی دارد _ به روایات آن ها اعتماد کرد!

باید تحقیق جامعی صورت گیرد تا روشن شود که رویکرد ویران گر غالبان و صاحبان مذاهب فاسد، در زدن برچسب تحریف به قرآن کریم، به چه دلیل بوده است؟ بدون شک، این افترا موجب شادی دین ستیزان و خرسندی سرکشان

ص: ۱۱۴

۱- این آمار را جناب حجت الاسلام و المسلمین شیخ رسول جعفریان برای ما فراهم آورد. این آمار و بسیاری از موارد ذکر شده درباره «فصل الخطاب»، در کتاب «اکذوبه تحریف القرآن» ص ۶۸۷۱ آمده است.

۲- البیان، خویی، چاپ دار الزهراء، ۱۳۵۹ هـ ق، ص ۲۲۶.

۳- ر.ک: رجال النجاشی، ص ۲۶۵؛ رجال ابن غضائری، ص ۱۰۱؛ خلاصه الاقوال، ص ۴۱۹؛ رجال ابن داود، ص ۲۸۵؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۱، ص ۱۶۷.

یهودی و مسیحی می شود و آنان را برمی انگیزد تا با تمام توان، در پی اشاعه این مطالب بر آیند.

همان گونه که زرقانی در کتاب مناهل العرفان(۱) و رحمت الله هندی در کتاب اظهار الحق آورده اند، بدیهی است که غالیان جزو شیعه نیستند؛ بلکه شیعیان از آن ها دوری می جویند و تکفیرشان می کنند. پس صحیح نیست که یاوه ها و بدعت های غالیان، به شیعه نسبت داده شود.

اصول حدیثی شیعه

سوم: سخن پرسش گر که می گوید: «کتاب مستدرک میرزای نوری، یکی از اصول هشت گانه حدیثی شیعه است»، باید مورد بررسی قرار گیرد:

الف: میرزای نوری رحمه الله از رجال سده های نخستین و میانه نیست؛ بلکه حقیقتاً از علمای معاصر است که در سال ۱۳۲۰ هـ ق وفات یافت. پس چگونه ممکن است کتاب او از اصول هشت گانه حدیثی شیعه باشد؟ حتی کتاب وسائل الشیعه _ که کتاب مستدرک محدث نوری در تکمیل آن نوشته شده است _ جزو اصول حدیثی شیعه به شمار نمی آید؛ چرا که مؤلف آن، در سال های آغازین سده دوازدهم از دنیا رفته است و در کتاب خود، تنها از کتاب های چهارگانه _ یعنی کافی، تهذیب، استبصار و من لا یحضره الفقیه _ و گاه از غیر آن ها نقل می کند.

ب: اگر فرض کنیم کتاب حدیثی میرزای نوری، مورد پذیرش و اعتماد شیعیان است، این پذیرش و اعتماد، به خاطر وثاقت و امانت و دقت او در نقل حدیث می باشد. در پذیرش احادیث، همین اندازه کافی است.

ص: ۱۱۵

۱- . مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۷۳ و ۲۷۴.

ج: کاش پرسش گر، دیگر اصول هشت گانه حدیثی شیعه را نیز نام می برد؛ چون ما غیر از کتاب های چهارگانه، کتاب دیگری سراغ نداریم. چه بسا او می خواسته دو کتاب وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل را هم به اصول حدیثی شیعه بیفزاید؛ که در این صورت، شش کتاب می شود و دو کتاب دیگر در ذمه او باقی می ماند. البته ما تردید داریم که آن دو کتاب باقی مانده، ارزش علمی چندانی داشته باشند و بتوان آن ها را جزو اصول حدیثی شیعه به شمار آورد!

اهل سنت و تحریف قرآن

در حالی که شماری از علمای اهل سنت، قائل به تحریف قرآن هستند، چگونه پرسش گر به خود اجازه می دهد نظریه عدم تحریف قرآن را به همه اهل سنت نسبت دهد؟

شماری از علما گفته اند: «برخی از اخباری های شیعه و گروهی از حشویه اهل سنت، معتقد به تحریف قرآن هستند»^(۱).

سید ابوالقاسم علی بن احمد علوی کوفی، در رد حشویه و اخباری هایی که به مضمون خبر واحد عمل می کنند، کتاب التبدیل و التحریف را به رشته تحریر در آورده است.^(۲)

صاحب کتاب الذریعه می گوید: «همان گونه که در کتاب النقد اللطیف فی نفی التحریف بررسی کرده ایم، هیچ یک از علما، به صحیح بودن خبرهای واحد که حشویه نخستین، در مورد برخی آیات ذکر کرده اند و شأن قرآن را لکه دار ساخته اند، حکم ننموده است»^(۳). از سخنان محمد بن قاسم انباری نیز فهمیده می شود که در زمان او، کسانی قائل به تحریف قرآن بوده اند.^(۴)

ص: ۱۱۶

- ۱- ر.ک: مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۸؛ اجوبه مسائل، جار الله، ص ۳۰.
- ۲- ر.ک: الذریعه، ج ۳، ص ۳۱۱.
- ۳- ر.ک: الذریعه، ج ۲۰، ص ۱۸۹.
- ۴- الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴.

کسانی هم بودند که عثمان را به خاطر اجبار مردم بر خواندن مصحف یگانه، سرزنش می کردند و می پنداشتند که آیات منسوخ را قرائت می کنند.^(۱)

شعرانی می نویسند: «اگر صاحبان قلب های ضعیف دچار مشکل نمی شدند و حکمت در دست ناهلان قرار نمی گرفت، همه آنچه را که از مصحف عثمان افتاده است، بیان می کردم».^(۲)

امام حسن صلوات الله علیه نیز به انتقاد از معاویه می گفت: «او کسی است که ادعای تحریف قرآن را ترویج می دهد و اعتقاد دارد که قرآن با شهادت دو شاهد، نوشته شده است».^(۳)

ابن شاذان، اعتقاد به تحریف قرآن را جزو عیوب اهل سنت برمی شمارد و به این خاطر، آن ها را نکوهش می کند.^(۴)

این نشان می دهد که اخباری های شیعه که نظریه تحریف قرآن به آن ها نسبت داده می شود، پس از دوره ابن شاذان پا به عرصه وجود گذاشته اند؛ اما حشویه اهل سنت که اعتقاد به تحریف داشتند، از جهت زمانی مقدم بر او بوده اند.

این اواخر نیز یکی از نویسندگان مصری، کتابی به نام الفرقان نوشته و دانشگاه الازهر، آن را منتشر کرده است. او در این کتاب معتقد است که «این قرآن، با قرآنی که خدا بر رسولش نازل فرمود، اختلاف دارد».

ص: ۱۱۷

-
- ۱- الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۸۴.
 - ۲- شعرانی در کتاب الیواقیت و الجواهر. ر.ک: مقدمه مصحح تفسیر قمی، چاپ دار الکتب للطباعة و النشر، قم، ج ۱، ص ۲۲ به نقل از الکبریة الأحمر، چاپ شده در حاشیه الیواقیت و الجواهر، ص ۱۴۳.
 - ۳- الاحتجاج، ج ۲، ص ۷؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۶۹؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۷۱ و ج ۴۴، ص ۱۰۱ و ج ۸۹، ص ۴۷ و ۴۸.
 - ۴- ایضاح، ابن شاذان، ص ۲۰۹ _ ۲۲۹.

تقابل میان شیعه و صحابه که پرسش گر در موضوع تحریف قرآن به راه انداخته است، موجه نیست. چرا او این تقابل را میان شیعه و اهل سنت یا یکی از فرقه های اهل سنت به راه نمی اندازد؟ شاید با من هم عقیده باشید که هدف او، تحریک و برانگیختن احساسات ضد شیعی است.

صحابه و تحریف قرآن

اگر بخواهیم این موضوع را بین شیعه و صحابه دنبال کنیم، می بینیم که در بین صحابه نیز کسانی قائل به تحریف قرآن بوده اند: در رأس آن ها، خلیفه دوم عمر بن خطاب قرار داشت که می خواست آیه «رجم زنای شیخ و شیخه» را با دستخط خود، در حاشیه مصحف بنویسد؛ همچنین ابن مسعود که معوذتین را در مصحف خود نیاورد؛ و عایشه که می گفت قسمتی از مصحفش را که زیر تخت بوده، بز خورده است؛ و حفصه که در مصحفش، «و صلاه العصر» را به آیه «حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى» اضافه دارد.

بنا بر روایت صحیح بخاری و مسلم و مسند احمد، عده ای از صحابه نیز معتقد بودند که «این مصحف ناتمام است». در این باره می توانید به کتاب حقائق

هامه حول القرآن الکریم مراجعه کنید و درستی مطلب را دریابید.

تفسیر نازل شده

شماری از احادیث معتبر در نزد شیعه، روشن می سازد که تفسیر برخی از آیات قرآن، به شکل حدیث قدسی از سوی خدا نازل می شد، یا توضیحاتی بود که جبرئیل علیه السلام از خدا می آموخت و به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ می نمود؛ همچون

اموری که فرشتگان به برخی از مردم خبر می دهند، بدون آن که چنین معارفی، جزو قرآن به شمار آید.

از مثال هایی که می تواند این مفهوم را به ذهن نزدیک سازد، حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله است که می فرماید: «نخستین چیزی که خدا آفرید، عقل بود. به او فرمود: رو کن، پس رو کرد. به او گفت: برگرد، پس برگشت. خداوند فرمود: به عزت و جلالم سوگند که هیچ آفریده ای را نیافریده ام که در نزد من، محبوب تر از تو باشد. به وسیله تو نکوهش می کنم و به وسیله تو پاداش می دهم و به وسیله تو عقوبت می کنم».^(۱)

احادیث قدسی، به طور فراوان در کتاب های حدیثی و روایی آمده است. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۱۱۹

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۹؛ کنز الفوائد، ص ۱۴؛ مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۴۴۲؛ مستطرفات السرائر، ص ۶۲۱؛ جواهر السنیه، حر عاملی، ص ۱۴۵؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۵۹؛ جامع احادیث الشیعہ، ج ۱، ص ۳۴۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۳۱۶؛ نهج السعاده، ج ۸، ص ۱۸۵. ر.ک: کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۶۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۸۷؛ سیل الهدی و الرشاد، ج ۷، ص ۵؛ اعلام الدین فی صفات المؤمنین، دیلمی، ص ۱۷۲؛ الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۶۳.

بخش دوم: امام و امامت

اشاره

ص: ۱۲۱

علمای شیعه دوازده امامی، از محبت انصار نسبت به علی بن ابی طالب، بسیار یاد می کنند و می گویند که انصار در جنگ صفین، جزو سپاه او بودند. باید به آن ها گفت که اگر موضوع از این قرار بود، پس چرا خلافت را به او نسپردند و آن را به ابوبکر واگذار کردند؟

آن ها در این باره، هیچ جواب قانع کننده ای ندارند. نگاه انصار و مهاجرین به مسأله خلافت، عمیق تر و درست تر از نگاه ما بود. آن گروه مؤمن، بین خلافت و ابراز عواطف به نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و سلم فرق می گذاشتند.

در کتاب های شیعه، انصار به خاطر هم گامی با علی در جنگ صفین، مورد ستایش قرار می گیرند و در همان کتاب ها، انصار به خاطر ماجرای سقیفه، به ارتداد و واپس گرایی متهم می شوند! آن ها با معیار شگفت انگیزی، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم را می سنجند: اگر صحابه در کاری با علی همراه باشند، بهترین

مردم هستند؛ و اگر با مخالفان علی باشند یا بر خلاف خواسته علی قدم بردارند، مرتد و مصلحت اندیش و منافق به حساب می آیند!

اگر شیعیان بگویند که «ما به خاطر انکار خلافت علی بن ابی طالب، صحابه را محکوم به ارتداد و واپس گرایی می کنیم»، باید به آن ها گفت: وقتی شیعیان دوازده امامی می گویند که حدیث غدیر، متواتر است و صدها تن از صحابه آن را روایت کرده اند، پس انکار چه معنایی دارد؟ وقتی من به زبان خود اقرار می کنم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم درباره علی فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، چگونه ممکن است نص خلافت را انکار کرده باشم؟

اگر در جواب گفته شود که «صحابه، معنای حدیث را انکار کردند»، باید به آن ها گفت که چرا نظر خود را در تفسیر این حدیث، حق مطلق می دانید؟ آیا شما از صحابه رسول خدا _ که در آن برهه زندگی می کردند و با گوش خود این حدیث را شنیدند _ داناتر و عاقل تر هستید؟ آیا شما زبان عربی را بهتر از آن ها می دانید؟ یا چیزی از این حدیث می فهمید که آن ها نمی فهمیدند؟(۱).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمہ الله و برکاتہ.

یکم: وقتی می گوئیم که «اهل فلان شهر، کسی را دوست دارند»، به این معنا نیست که در بین آن ها کسی دشمن او نیست، یا کسی نیست که او را نشناسد، یا این موضوع برای همه اهمیت داشته باشد. همچنین وقتی می گوئیم: «اهل فلان شهر، سخاوتمند یا شجاع یا بخیل هستند»، به این معنا است که اغلب آن ها این

ص: ۱۲۴

۱- . ثم ابصرت الحقیقه، محمد سالم خضر، ص ۲۹۱ _ ۲۹۲.

ویژگی‌ها را دارند. از این رو برخی از رهبران اوس _ همچون اسید بن خضیر _ که از انصار بودند، در حمله به خانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها شرکت داشتند.

دوم: در پاسخ به پرسش ۸۳ یادآور شده‌ام که وقتی انصار دیدند کارها در مسیری قرار گرفته که از آن واهمه دارند، پیش دستی کردند و ناخواسته گرفتار شدند. هنگامی که دیدند غاصبان خلافت برای رسیدن به اهداف خود تصمیم جدی دارند و رویارویی با آن‌ها مخاطره آمیز است، از برخوردهای صورت گرفته با دختر پیامبر صلی الله علیه و آله درس گرفتند و فهمیدند بازگشت برای آن‌ها ایمن تر است. اصلاً خلافت در دست انصار نبود که آن را _ به دلخواه یا از روی احترام _ به کسی بسپارند. آن‌ها به خاطر راحت طلبی و عافیت جویی، تسلیم وقایع شدند.

سوم: وقتی ابوبکر بر امور مسلط شد و انصار آرزوهای خود را از دست رفته دیدند، فریاد زدند که «جز با علی بیعت نمی‌کنیم» (۱).

ولی فریاد آن‌ها زیر فشارهای روزافزون و اختلاف‌های پیش آمده، در هم شکست. حساسیت‌های قبیله‌ای که ابوبکر با سخنانش برانگیخته بود، باعث شد این نداها شنیده نشود و همانند صدایی گنگ، در پهنای بیابانی وسیع گم شود؛ چرا که مهاجرین، به رهبری ابوبکر و عمر، به خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها یورش بردند و شد آنچه شد.

اوضاع به گونه‌ای بود که پافشاری در برابر غاصبان، خطر داشت و موجب آزار انصار و دیگران می‌گردید.

ص: ۱۲۵

۱- ر.ک: تاریخ الامم و الملوک، دار المعارف، ج ۳، ص ۲۰۲ و چاپ الاستقامه، ج ۲، ص ۴۴۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۱ و ۳۳۸، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۲۲؛ الاکمال فی اسماء الرجال، ص ۸۲؛ مناقب اهل البیت علیهم السلام، شیروانی، ص ۴۰۱؛ السقیفه، مظفر، ص ۷۳ و ۹۸ و ۱۴۲؛ الغدیر، ج ۵، ص ۳۷۰ و ج ۷، ص ۷۸؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۳۲۲ و ج ۶، ص ۲۰.

چهارم: شیعیان، انصار را متهم به ارتداد و بازگشت به کفر و شرک نمی کنند؛ بلکه سخن قرآن را می گویند که فرمود: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؟» (۱).

اگر پیامبر بمیرد یا کشته شود، آیا [از عقاید خود] باز می گردید؟». آن ها همان چیزی را می گویند که طبق روایات صحیح اهل سنت، در روز قیامت به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته می شود: «تو نمی دانی صحابه پس از تو، چه بدعت هایی گذاشتند! آن ها به گذشته خود واپس گراییدند» (۲).

ص: ۱۲۶

۱- .سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲- .ر.ک: صحیح بخاری، چاپ محمد علی صبیح، ج ۶، ص ۶۹ و ۷۰ و ۱۲۲ و ج ۸ و ص ۱۳۶ و ۱۴۸ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۴۹ و ۱۶۹ و ۲۰۲ و ج ۹، ص ۵۸ و ۵۹ و ۶۳ و ۶۴ و چاپ دار الفکر، ج ۵، ص ۱۹۲ و ۲۴۰ و ج ۷، ص ۱۹۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ج ۸ و ص ۸۷؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۸ و ۱۵۰ و ج ۷ و ص ۶۷ و ۶۸ و ۷۰ و ۷۱ و ۹۶ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ج ۸، ص ۱۵۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۵ و ۲۵۳ و ۳۸۴ و ۴۰۲ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۲۵ و ۴۳۹ و ۴۵۳ و ج ۳، ص ۲۸ و ۱۰۲ و ۲۸۱ و ج ۵، ص ۴۸ و ۵۰ و ۳۳۹ و ۳۸۸ و ۳۹۳ و ۴۰۰ و ۴۱۲؛ کنز العمال، چاپ هند، ج ۱۱، شماره ۱۴۱۶ و ۲۴۱۶ و ۲۴۷۲ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۴، ص ۵۴۳ و ج ۵، ص ۱۲۶ و ج ۱۱، ص ۱۷۷ و ج ۱۳، ص ۲۳۹ و ج ۱۴، ص ۳۵۸ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶؛ المصنف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۴۰۷؛ المغازی، واقفی، ج ۱، ص ۴۱۰؛ الاستیعاب، در پاورقی الاصابه، ج ۱، ص ۱۵۹ و ۱۶۰ و چاپ دار الجیل، ج ۱، ص ۱۶۴؛ الجمع بین الصحیحین، شماره ۱۳۱ و ۲۶۷؛ الاقتصاد، شیخ طوسی، ص ۲۱۳؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۳؛ شرح اصول الکافی، ج ۱۲، ص ۱۳۱ و ۳۷۸ و ۳۷۹؛ کتاب سلیم بن قیس، تحقیق انصاری، ص ۱۶۳ و ۲۷۰؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۲۸ و ج ۲، ص ۲۷۷؛ کتاب الغیبه، نعمانی، ص ۵۴؛ المسترشد، ص ۲۲۹؛ الافصاح، شیخ مفید، ص ۵۱؛ التعجب، کراجکی، ص ۸۹؛ کنز الفوائد، کراجکی، ص ۶۰؛ العمده، ابن بطریق، ص ۴۶۶ و ۴۶۷؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸؛ الملاحم، ابن طاووس، ص ۷۵؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۸۱ و ج ۳، ص ۱۰۷ و ۱۴۰ و ۲۳۰؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۵۹؛ اصول الاخیار الی اصول الاخبار، ص ۶۵ و ۶۶ و ۶۷؛ الصوارم المهرقه، ص ۱۰؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۴۰ و ۲۴۰ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۶ و ۲۷ و ج ۲۳، ص ۱۶۵ و ج ۲۸، ص ۱۹ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۱۲۷ و ۲۸۲ و ج ۲۹، ص ۵۶۶ و ج ۳۱، ص ۱۴۵ و ج ۳۷، ص ۱۶۸ و ج ۶۹، ص ۱۴۸؛ مناقب اهل البيت عليهم السلام، شیروانی، ص ۳۹۴ و ۳۹۵؛ النص و الاجتهاد، ص ۵۲۴ و ۵۲۵؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۰۳؛ الغدیر، ج ۳، ص ۲۹۶؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۷۵؛ مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۵۷۶؛ مواقف الشیعه، ج ۳، ص ۲۰۸؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۰۶۲ و ج ۳، ص ۲۱۸۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۱۶؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۸ و ج ۵، ص ۴؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۱۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۰۱ و ج ۴، ص ۴۵۲؛ شرح مسلم، نووی، ج ۳، ص ۱۳۶ و ج ۴، ص ۱۱۳ و ج ۱۵، ص ۶۴؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۸۵ و ج ۹، ص ۳۶۷ و ج ۱۰، ص ۳۶۵؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۳۳ و ج ۱۳، ص ۳؛ عمده القاری، ج ۱۵، ص ۲۴۳ و ج ۱۸، ص ۲۱۷ و ج ۱۹، ص ۶۵ و ج ۲۳، ص ۱۰۶ و ۱۳۷ و ۱۴۰ و ج ۲۴، ص ۱۷۶؛ تحفه الاحوذی، ج ۷، ص ۹۳ و ج ۹، ص ۶ و ۷؛ مسند ابی داود طیالسی، ص ۳۴۳؛ المصنف، ابن ابی

شبيهه، ج ٧، ص ٤١٥ و ج ٨، ص ١٣٩ و ٦٠٢؛ مسند ابن راهويه، ج ١، ص ٣٧٩؛ منتخب مسند، عبد بن حميد، ص ٣٦٥؛ تأويل
مختلف الحديث، ص ٢١٣؛ الآحاد و المثنائين، ج ٥، ص ٣٥٢؛ سنن الكبرى، نسائي، ج ١، ص ٦٦٩ و ج ٦، ص ٣٣٩ و ص ٤٠٨؛
مسند ابي يعلى، ج ٧، ص ٣٥ و ٤٠ و ٤٣٤ و ج ٩، ص ١٠٢ و ١٢٦؛ صحيح ابن حبان، ج ١٦، ص ٣٤٤؛ المعجم الاوسط، ج ١،
ص ١٢٥ و ج ٦، ص ٣٥١ و ج ٧، ص ١٦٦؛ المعجم الكبير، ج ٧، ص ٢٠٧ و ج ١٢، ص ٥٦ و ج ١٧، ص ٢٠١ و ج ٢٣، ص
٢٩٧؛ مسند الشاميين، ج ٣، ص ١٦ و ٣١٠ و ج ٤، ص ٣٤؛ مسند شهاب، ج ٢، ص ١٧٥؛ الاستذكار، ابن عبد البر، ج ٥، ص
١١١؛ التمهيد، ابن عبد البر، ج ٢، ص ٢٩١ و ٢٩٢ و ٢٩٣ و ٣٠١ و ٣٠٨ و ج ١٩، ص ٢٢٢؛ رياض الصالحين، نوري، ص ١٣٨؛
تخريب الاحاديث و الآثار، ج ١، ص ٢٤١؛ تعليق التعليق، ابن حجر، ج ٥، ص ١٨٥ و ١٨٧؛ جامع الصغير، سيوطي، ج ٢، ص
٤٤٩؛ فيض القدير، ج ٥، ص ٤٥٠؛ تفسير جوامع الجامع، ج ٣، ص ٨٥٦؛ مجمع البيان، ج ١٠، ص ٤٥٩؛ تفسير الاصفى، ج ٢،
ص ١٤٨٣؛ تفسير الصافي، ج ١، ص ٣٦٩ و ج ٥، ص ٣٨٢ و ج ٧، ص ٥٦٦؛ تفسير نور الثقلين، ج ٥، ص ٦٨٠؛ تفسير كنز
الدقائق، ج ٢، ص ١٩٥؛ تفسير الميزان، ج ٣، ص ٣٨٠؛ تفسير القرآن، صنعاني، ج ٢، ص ٣٧١؛ جامع البيان، ج ٤، ص ٥٥؛
تفسير ابن ابي حاتم، ج ٤، ص ١٢٥٤؛ معاني القرآن، نحاس، ج ٢، ص ٣٨٢؛ تفسير ثعلبي، ج ٣، ص ١٢٦ و ج ١٠، ص ٣٠٨؛
تفسير السمعاني، ج ٢، ص ٧٧ و ج ٦، ص ٢٩٠؛ تفسير بغوي، ج ٢، ص ٧٦؛ زاد المسير، ج ٨، ص ٣٢٠؛ جامع احكام القرآن،
ج ٤، ص ١٦٨ و ج ٦، ص ٣٦١ و ٣٧٧؛ تفسير القرآن العظيم، ج ٢، ص ١٢٤ و ج ٣، ص ٢٦١ و ج ٤، ص ٥٩٥؛ الدر المنثور، ج
٢، ص ٣٤٩ و ج ٥، ص ٩٦ و ج ١٧، ص ٢١١ و ج ٢٢، ص ٤٥؛ طبقات المحدثين باصبهان، ج ٣، ص ٢٣٤؛ علل، دار قطني، ج
٥، ص ٩٦ و ج ٧، ص ٢٩٩؛ تاريخ مدينه دمشق، ج ٢٠، ص ٣٧٢ و ج ٣٦، ص ٨ و ج ٤٧، ص ١١٧؛ سير اعلام النبلاء، ج ١،
ص ١٢٠؛ تاريخ المدينه، ابن شبهه، ج ٤، ص ١٢٥١؛ البدايه و النهايه، ج ٦، ص ٢٣١؛ امتاع الاسماع، ج ٣، ص ٣٠٥ و ٣٠٦ و ج
١٤، ص ٢٢٢ و ٢٢٣؛ بشاره المصطفى، طبري، ص ٢١٧؛ الدر النظيم، ص ٤٤٤؛ نهج الايمان، ابن جبر، ص ٥٨٣؛ العدد القويه،
حلي، ص ١٩٨؛ سبل الهدى و الرشاد، صالحى، ج ١٠، ص ٩٦؛ ينابيع الموده، قندوزى، ج ١، ص ٣٩٨؛ النصائح الكافيه، محمد
بن عقيل، ص ١٦٤ و ١٦٥.

شیعیان این ارتداد و انقلاب را به گونه ای تفسیر می کنند که از کرامت صحابه پاسداری شود و آن ها را از اتهام خروج از دین، در امان نگه دارد. به همین دلیل می گویند: مراد از ارتداد در این آیه و روایت، ارتداد از اطاعت و بیعت و امثال شیعیان این ارتداد و انقلاب را به گونه ای تفسیر می کنند که از کرامت صحابه پاسداری شود و آن ها را از اتهام خروج از دین، در امان نگه دارد. به همین دلیل می گویند: مراد از ارتداد در این آیه و روایت، ارتداد از اطاعت و بیعت و امثال این ها است؛ نه ارتداد کسانی همچون اسود عنسی که ادعای پیامبری کرد و ارتدادش در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد؛ و نه همانند نسبت ارتداد به صحابی مظلوم، مالک بن نویره که یک نفر بود و شمار اندکی از قبیله اش او را همراه می کردند. آیه مورد نظر، خطاب به همه صحابه است و روایت، اکثر

صحابه را مورد بحث قرار می دهد. دلایل بسیاری وجود دارد که مالک بن نویره، اصلاً مرتد نشد؛ چرا که ابوبکر، خون بهای او را به برادرش پرداخت کرد.

پنجم: معیار شگفت انگیزی که پرسش گر از آن سخن می گوید، ساخته و پرداخته شیعیان نیست، بلکه برگرفته از کلام خدا و رسول است. گر چه می توانیم، اما نمی خواهیم در این باره، ده ها آیه و روایت صحیحی را که خود اهل سنت نقل کرده اند، ذکر کنیم. تنها به ذکر یک حدیث بسنده می کنیم که این حقیقت را به روشنی بیان می دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «علی با حق است و حق با علی است. هر جا که علی باشد، حق بر مدار او می چرخد»^(۱).

معنای حدیث این است که هر کس با علی باشد، با حق است و هر کس با غیر علی باشد، بر حق نیست. پس اگر شیعیان، همراهان امام علی صلوات الله علیه را ستایش می کنند و مخالفانش را نکوهش می نمایند، بازخواست آن ها بی جا است.

ششم: پرسش گر گفت که «صحابه، منکر حدیث غدیر نبودند؛ چون آن را روایت کرده اند». در پاسخ باید بگوییم که امام باقر صلوات الله علیه درباره رفتار برخی گروه ها با قرآن، به سعد الخیر نوشت: «حروف قرآن را ادا می کنند و حدود آن را تحریف می نمایند»^(۲). با توجه به کلام امام، تکلیف مسلمانان تنها روایت کردن حدیث غدیر نیست؛ بلکه پذیرش مفهوم حدیث و پای بندی بدان و بازی نکردن با رهنمودهای آن هم مد نظر است. آنچه درباره حدیث غدیر رخ داد، این بود:

ص: ۱۲۸

۱- . ر.ک: المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۲۴؛ الجامع الصحیح، ترمذی، ج ۳، ص ۱۶۶؛ کنوز الحقائق، مناوی، ص ۶۵ و ۷۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۳ و ۲۳۴؛ جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۲۰؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۵ و ج ۱، ص ۱۴۱ و ۱۴۶؛ الجمل، ص ۳۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۹ و ۱۲۴؛ تلخیص مستدرک ذهبی، حاشیه؛ نزل الابرار، ص ۵۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۲۹۷ و ج ۱۸، ص ۷۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۴۹.

۲- . ر.ک: الکافی، ج ۸، ص ۵۳؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۹؛ الوافی، ج ۵، ص ۲۷۴؛ المحجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۴؛ البیان، خویی، ص ۲۴۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۰۶.

الف: اکثریت صحابه، به آنچه که این حدیث حکم می کرد و هدفی را که به آن ها نشان می داد، پای بند نبودند. از این رو، اکثر آن ها به بیعت با امام علی صلوات الله علیه وفا نکردند و هر یک دلیل خود را داشتند: یکی می خواست خود بر جایگاه خلافت تکیه زند؛ یکی می خواست در این کار، با دیگران همکاری نماید تا از پست های دنیوی و نفوذ و اموال بهره مند شود؛ یکی عافیت طلب بود و راحتی شخصی را بر دردهای احتمالی ترجیح می داد. هنگامی که قلب و عمل همراه نباشد، اقرار زبانی به چه کار می آید؟

ب: یکی از صحابه، به این بهانه که پیر و فراموش کار شده است، حدیث غدیر را کتمان نمود. امام علی صلوات الله علیه نفرین کرد که خدا او را گرفتار بلا سازد. و خداوند نفرین حضرت را مستجاب فرمود. (۱).

ص: ۱۲۹

۱- ر.ک: المعارف، ابن قتیبه، ص ۵۸۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۹، ص ۲۱۷ و ج ۴، ص ۷۴؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۳۲؛ انساب الاشراف، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۱۵۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۹؛ کنز العمال، حدیث شماره ۳۶۴۲۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۰۷؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۱۱ و ج ۷، ص ۳۴۷ و چاپ دار احیاء التراث، ج ۵، ص ۲۳۰؛ لطائف المعارف، ص ۱۰۵؛ حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۲۶ و ۲۷؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۲۰؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۲۱۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ترجمه الامام علی علیه السلام، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳؛ اختیار معرفه الرجال، ص ۴۵؛ الامالی، صدوق، ص ۱۰۶ و ۱۰۷؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۱۹؛ الارشاد، مفید، ج ۱، ص ۳۵۱؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۹۷ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ج ۴۱، ص ۲۰۴؛ نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۴، ص ۷۴؛ عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۶۴؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۶، ص ۳۳۸ و ۳۳۹ و ج ۸، ص ۷۴۲؛ الغدیر، امینی، ج ۱، بحث مناشدات که آن را با برخی از مصادر ذکر می کند؛ کتاب الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین، شیرازی، ص ۴۲؛ رجال الکشی، نجف، چاپ اول، ص ۳۰؛ مناقب العشره نقشبندی؛ سلسله احادیث الصحیحه، البانی، ج ۴، ص ۳۴۰ به نقل از احمد و طبرانی، و اتحاف الساده المهره بزوائد مسانید العشره بصری، و مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۳۵۴، و مسند الفردوس دیلمی؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۳، ص ۲۰۸؛ مناقب الامام علی علیه السلام، ابن مغزلی، شماره ۳۰؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ابن عساکر، شماره ۵۲۲ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳؛ المعجم الکبیر، طبرانی، شماره ۴۰۵۳؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۴۱۹؛ مناقب علی، شماره ۹۱؛ فضائل صحابه، شماره ۹۶۷؛ المصنف، ابن ابی شیبه، شماره ۲۱۲۲ و دیگر منابع که بسیارند.

ج: عده ای خواستند دلالت این حدیث را با ادعاهای گزاف و باطل، به بازی بگیرند؛ آن هم با گرافه هایی که هیچ برهان الهی نداشت.

هفتم: کسی ادعا نمی کند که نسبت به زبان عربی، دانایتر از دیگران است؛ اما حقیقت این است که هیچ یک از صحابه، دلالت حدیث غدیر را بر امامت و بیعت و ولایت _ به همان معنای صحیحی که شیعه می گوید _ انکار نکرده است.

هیچ یک تصریح نکرده اند که مراد از حدیث غدیر، غیر از آن چیزی است که علمای شیعه می فهمند.

نهایت چیزی که می توان گفت، این است که گروهی از صحابه _ از جمله امام علی صلوات الله علیه و بنی هاشم و دیگران _ با این که می خواستند به مقتضای این حدیث عمل کنند، ولی کاری از دستشان برنیامد. گروهی نیز بر خلاف این حدیث عمل کردند و خلافت را غصب نمودند و بیعتی را که در روز غدیر با امام بسته بودند، شکستند و با بهانه های واهی، کار خود را توجیه نمودند و گفتند: «خلافت و نبوت، در یک خاندان جمع نمی شود». گروهی که عافیت طلب بودند، با زورگویان همراه شدند؛ چرا که می خواستند سختی ها را از خود دور سازند، یا اصلاً به رخدادهای پیرامون خود، اهمیت نمی دادند. گروهی نیز به خاطر طمع در مقام و منصب و امتیازات و غنائیم، از سران حکومت پیروی کردند. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

خداوند عزوجل می فرماید: «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ؛(۱) از آنچه که از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده است، پیروی کنید و جز او، هیچ معبودی نگیرید». طبق صریح این آیه، پیروی از هر کس جز پیامبر صلی الله علیه و سلم باطل است. اگر نیازی به امام باشد، برای آن است که فرمان های الهی را که به ما رسیده، به عنوان بنده ای از بندگان خدا اجرا نماید، نه این که با قرائت های خود، دین جدیدی برای مردم بیاورد که با دین رسول خدا صلی الله علیه و سلم ناهمگون است.

وقتی از علی رضی الله عنه خواسته شد حکمیت قرآن را بپذیرد؛ قبول کرد و گفت: «داور قرار دادن قرآن، حق است». اگر علی درست گفته است، همان چیزی را گفته که ما بدان معتقدیم. و اگر سخن نادرستی گفته، با ویژگی های او سازگاری ندارد و علی سخن نادرست نمی گوید. اگر حکمیت قرآن با حضور امام جائز نبود، خود علی می گفت: «در حالی که من امام هستم و سخنان رسول خدا صلی الله علیه و سلم را به شما ابلاغ می کنم، چگونه در پی حکمیت قرآن هستید؟».

اگر شیعه بگوید: «وقتی پیامبر از دنیا می رود، باید امامی باشد که دین را به مردم برساند»، باید گفت که این سخنی باطل و ادعایی بدون دلیل است. آنچه که اهل زمین به آن احتیاج دارند، این است که سخنان پیامبر صلی الله علیه و سلم به آن ها برسد؛ خواه در حضور پیامبر باشند، خواه در مکان دیگری باشند، و خواه در زمان دیگری و پس از پیامبر به دنیا بیایند. اگر پیامبر سخنی نگوید و امور دینی را

ص: ۱۳۱

روشن نسازد، دیگر وجودش موضوعیتی ندارد. پس مقصود، شخص پیامبر نیست؛ بلکه سخنی است که از او می ماند و به اهل زمین می رسد.

اگر طبق گفته شیعیان، همواره باید امامی وجود داشته باشد، آن ها در مورد کسانی که در گوشه و کنار زمین دسترسی به امام ندارند، چه می گویند؟ ساکنان شرق و غرب عالم و زنان و بیماران و افراد فقیر و ضعیف و کسانی که نمی توانند کار و زندگی خود را تعطیل کنند، توان دیدن امام را ندارند و باید سخنان امام به آن ها رسانده شود. وقتی رساندن سخنان امام ضروری باشد، رساندن سخنان پیامبر صلی الله علیه و سلم ضروری تر است و باید پیش از دیگران، از او اطاعت شود. شیعیان نمی توانند خود را از ایراد وارده، خلاص نمایند. (۱).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و بركاته.

یکم: پرسش گر می گوید: «طبق تصریح آیه اَتَّبِعُوا مَا اُنزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ اَوْلِيَاءَ، (۲) پیروی از هر کس جز رسول خدا صلی الله علیه و آله باطل است». این سخنی اشتباه است و آیه، هیچ اشاره ای به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد؛ بلکه به چیزی اشاره می کند که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است. منظور آیه، همین قرآن و پیروی از آن می باشد. پس این آیه، تنها بر وجوب پیروی از قرآن دلالت دارد و نسبت به پیروی از چیزهای دیگر ساکت است.

ص: ۱۳۲

۱- الفصل في الملل و الأهل و النحل، ج ۴، ص ۱۵۹ - ۱۶۰.

۲- از آنچه که از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده است، پیروی کنید و جز او، هیچ معبودی نگیرید. سوره اعراف، آیه ۳.

دوم: به گفته پرسش گر، «وظیفه امام این است که فرمان های الهی را که به ما رسیده، اجرایی سازد. وظیفه اش این نیست که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن بگوید و چیزی ابلاغ کند». این سخن، قابل پذیرش نیست؛ چون خود رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که مسائل از جانب ایشان ابلاغ شود: «از جانب من ابلاغ کنید؛ هر چند فقط یک آیه باشد» (۱).

و فرمود: «باید حاضران به غایبان ابلاغ کنند» (۲).

از امام علی صلوات الله علیه نیز روایت شده است که «من قرآن ناطق هستم» (۳).

خداوند متعال می فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي؛ (۴) بگو این، راه و رسم من است که من و پیروانم، از روی بینش، به سوی خدا دعوت می کنیم». و می فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ (۵) اگر نمی دانید، از اهل دانش و اطلاع پرسید».

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ماجرای ابلاغ سوره براءت فرمود: «جبرئیل از سوی خدا به من پیام رساند که ای محمد! هیچ کس حق ابلاغ این سوره را ندارد، مگر

ص: ۱۳۳

۱- . مسند احمد، ج ۲، ص ۱۵۹ و ۲۰۲ و ۲۱۴؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۴، ص ۱۴۵؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۳۷؛ عون المعبود، ج ۱۰، ص ۷۰؛ المصنف، صنعانی، ج ۶، ص ۱۰۹ و ج ۱۰، ص ۳۱۲؛ کتاب العلم، ابو خيثمه، ص ۱۴؛ خلق افعال العباد، بخاری، ص ۵۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۱۴۹؛ المعجم الصغير، طبرانی، ج ۱، ص ۱۶۶؛ مسند الشهاب، ج ۱، ص ۳۸۷.

۲- . صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۳۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۷۶؛ مسند ابن المبارک، ص ۱۰۶؛ خلق افعال العباد، بخاری، ص ۷۹؛ بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث، ص ۳۴؛ سنن الكبرى، نسائی، ج ۲، ص ۴۴۹ و ۴۴۳؛ شرح معانی الآثار، ج ۳، ص ۳۲۸؛ جامع بیان العلم و فضلہ، ج ۱، ص ۴۱؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۵، ص ۱۲۹ و ج ۱۳، ص ۶۵۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۳۴۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۱۹۸ و ج ۱۹، ص ۹۶؛ کتاب الفتن، ابن حماد مروزی، ص ۹۶؛ انطاق الاسماع، ج ۱۲، ص ۳۴۸ و ۳۴۹.

۳- . ینابیع الموده، چاپ استانبول، ص ۶۹ و چاپ دار الاسوه، ج ۱، ص ۲۱۴ به نقل از مناقب ابن مغازلی، ص ۵۰، ح ۷۳؛ شرح احقاق الحق، ج ۷، ص ۵۹۵ و ج ۳۲، ص ۶۷ به نقل از حسام الدین مردی حنفی در کتاب آل محمد، ص ۴۵.

۴- . سوره یوسف، آیه ۱۰۸.

۵- سوره نحل، آیه ۴۳.

و فرمود: «من شهر علم هستم و علی دروازه آن است. هر کس بخواهد وارد شهر شود، باید از دروازه وارد شود» (۲). و مواردی از این دست که بسیار فراوان است.

سوم: درباره پذیرش حکمیت از سوی امام علی صلوات الله علیه باید بگویم که خوارج، حق نداشتند چنین چیزی را از او بخواهند. او همان امامی بود که آن ها مأمور بودند اوامرش را بپذیرند و از او اطاعت نمایند و برای دریافت دانش پیامبر صلی الله علیه و آله به او رجوع کنند. درخواست حکمیت، همانند درخواست بنی اسرائیل از موسی علیه السلام بود که گفتند خدا را آشکارا به آن ها نشان بدهد. همان گونه که موسی درخواست بنی اسرائیل را رد نکرد، امام علی صلوات الله علیه نیز درخواست خوارج را رد نمود؛ هر چند خواسته دو گروه، باطل و خارج از جاده

ص: ۱۳۴

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۱؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۲، ص ۵۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۱۸؛ ذخائر العقبی، ص ۶۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۹؛ تحفه الاحوذی، ج ۸، ص ۳۸۶؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۴۲۲؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۴۶؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۹ و ۲۱۰؛ فتح القدر، ج ۲، ص ۳۳۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۴۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۶؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۴۶ و ج ۷، ص ۳۹۴؛ جواهر المطالب، ابن دمشق، ج ۱، ص ۹۷؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۲۵۲؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۱۶۱؛ ابوهریره، سید شرف الدین، ص ۱۲۴؛ الخصال، ج ۲، ص ۳۶۹؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۸۶ و ج ۳۸، ص ۱۷۱؛ مصباح البلاغه (مستدرک نهج البلاغه)، ج ۳، ص ۱۲۸؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۰۴؛ الاختصاص مفید، ص ۱۶۸؛ اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۷؛ هدیه الابرار، ج ۲، ص ۳۶۵؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- . مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۶ و ۱۲۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴؛ المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۵۵؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۳، ص ۱۱۰۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۷، ص ۲۱۹ و ج ۹، ص ۱۶۵؛ فیض القدر، ج ۳، ص ۶۰؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۳، ص ۱۴۸؛ جامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۱۵؛ نظم درر السمطین، ص ۱۱۳؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۰۳؛ المناقب، خوارزمی، ص ۸۳؛ فتح الملک العلی، ص ۱۰ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۵؛ الکامل، ابن عدی، ج ۱، ص ۱۹۰ و ۱۹۲ و ج ۲، ص ۳۴۱ و ج ۳، ص ۴۱۲؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۸۱ و ج ۵، ص ۱۱۰ و ج ۷، ص ۱۸۲ و ج ۱۱، ص ۵۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۳؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۲؛ تهذیب الکمال، ج ۱۸، ص ۷۷ و ج ۲۰، ص ۴۸۵؛ تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۲۳۱؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۲۴۷ و ج ۲، ص ۲۵۱.

درستی بود. با این که امام علی (صلوات الله علیه) حق داشت به خوارج بگوید: «در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داده همه امت اسلامی، علوم خود را از من بیاموزند و علی با قرآن است و قرآن با علی است، پس چگونه حکمیت قرآن را درخواست می کنید؟» ولی چنین سخنی به آن ها نگفت و با لطف و مهربانی، از آنان درگذشت و با بزرگواری و جوان مردی، سخن ایشان را پذیرفت تا حجت بر آن ها تمام شود.

این همانند فرموده خدا به پیامبر است که فرمود: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَبْتَ لَهُمْ؛ (۱) خدا از تو درگذرد! چرا [پیش از آن که حال راست گویان بر تو معلوم شود و دروغ گویان را بشناسی] به آنان اجازه دادی؟». خدای متعال می خواست با این بیان، بزرگواری و کرامت اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله را آشکار سازد؛ پیامبری که به دروغ ها و نیت های شوم مردم آگاهی داشت، اما مدارا می کرد و آن ها را به حضور می پذیرفت و ادعای ایشان را تصدیق می فرمود.

این آیه شریفه نیز همین گونه است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أُولَئِكَ؟ (۲) ای پیامبر! چرا برای خشنودی همسرانت، چیزی را تحریم می کنی که خدا بر تو حلال کرده است؟». خداوند در این آیه، پیامبرش را مورد عتاب قرار داد تا کرامت اخلاقی ایشان را آشکار سازد؛ چون علی رغم آزارهای شدیدی که از همسرانش می دید و آن ها مدام بر شرارت خود می افزودند، اما پیامبر برای خشنودی همسرانش، از حلال الهی چشم می پوشید.

چهارم: امامان مذاهب فقهی و عقیدتی اهل سنت، به گفته خودشان، مسائل و احکام و حقائق دینی را به مردم معرفی می نمایند و در استنباط این حقائق و

ص: ۱۳۵

۱- .سوره براءت، آیه ۴۳.

۲- .سوره تحریم، آیه ۱.

احکام، از کتاب خدا و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده می کنند. با این که نظرات آن ها در این خصوص، گاه درست و گاه خطا است. پس چرا رأی و نظر آن ها، جزو دین و شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می آید، اما اگر ائمه طاهرين صلوات الله عليهم شنیده های خود را _ به نقل از پدران شان و با سند های متصل به پیامبر صلی الله علیه و آله _ ابلاغ کنند، مورد پذیرش قرار نمی گیرد؟ چرا مردم مسائل دینی خود را از اهل بیتی که خدا آن ها را تطهیر نموده، دریافت نمی دارند؟ مگر آنچه که مردم از راویان حدیث دریافت می کنند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نرسیده است؟ پس چرا آن را قبول می کنند و این را نمی پذیرند؟

پنجم: سخن پرسش گر که می گوید: «هیچ دلیلی وجود ندارد که مردم پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیاز به امام داشته باشند تا دین را به آن ها برسانند»، قابل پذیرش نیست. آن حضرت در زمان حیاتش، عده ای را به عنوان مبلغ و معلم و حاملان فقه و احکام، به اطراف گسیل می داشت. به عنوان نمونه: پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش از هجرت به مدینه، مصعب بن عمیر را برای آموزش احکام دین و حقایق ایمان، به آن شهر فرستاد. در نیاز به مبلغان دینی، چه تفاوتی میان دوره حیات و وفات آن حضرت وجود دارد؟ اگر پیامبر صلی الله علیه و آله آموزگاران را منصوب نمی کرد تا مسائل دینی را بشناسند و بشناسانند، مردم پس از وفات او، چگونه از مسائل دینی آگاهی می یافتند؟

ششم: بر شیعیان اشکال وارد کردند که «اگر کسانی در گوشه و کنار زمین، دسترسی به امام نداشته باشند، امام چگونه می تواند دین را از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها ابلاغ کند؟». پاسخ این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود، چگونه دین را به کسانی که در حضورش نبودند و به کسب و کار خود اشغال داشتند، ابلاغ می فرمود؟ اگر بگویید که «آن حضرت به طور مستقیم

این کار را می کرد»، سخن نادرستی گفته اید. و اگر بگویید که «سخنان خود را توسط فرستادگانش ابلاغ می فرمود»، پس چرا امام اجازه نداشته باشد دین را به واسطه فرستادگانش ابلاغ نماید؟ و الحمدلله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

علی (علیه السلام) ناتوان از انتقال سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پرسش شماره ۱۴ (۱۵۹)

از آنچه که به پندار خودتان، از طریق امامان اهل بیت به شما رسیده است، پا را فراتر گذاشته اید. به جز علی بن ابی طالب رضی الله عنه، هیچ یک از آنان در سن تشخیص، رسول خدا صلی الله علیه و سلم را درک نکردند. آیا علی می توانست به تنهایی، همه سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم را به نسل های بعدی انتقال دهد؟ چگونه چنین چیزی ممکن است؟ در حالی که به اعتراف خودتان، گاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را در مدینه می گذاشت یا به مأموریت می فرستاد و همیشه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبود! او چگونه می توانست رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خانه اش را گزارش کند؟ گزارش این امور، تنها از همسران پیامبر برمی آمد. پس هرگز علی نمی توانست به تنهایی همه سنت پیامبر (صلی الله علیه و سلم) را برای شما نقل کند.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: خود شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اید که «نیمی از دین تان را از این حمیرا (عایشه) دریافت کنید» (۱). مدت زمانی که عایشه پس از ازدواج،

ص: ۱۳۷

۱- . ر.ک: السنه قبل التدوین، ص ۲۵۲؛ النهایه فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۴۳۸؛ تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۲۵۹؛ الاحکام آمدی، ج ۱، ص ۲۴۸؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۳۷۴؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۳۷؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۵۹؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۲۰۹. در تفسیر الکبیر رازی، ج ۳۲، ص ۳۲ و تفسیر الآلوسی، ج ۳، ص ۱۵۵ آمده است: دو سوم دینتان را از حمیرا بگیرید.

با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، در مقایسه با زمانی که امام علی صلوات الله علیه با رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی کرد، زمان بسیار کوتاهی است. وقتی عایشه می تواند نیمی از دین را به مردم ابلاغ کند، آیا چیز زیادی است که امام علی صلوات الله علیه همه دین را از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کند و به مردم برساند؟

دوم: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله توانست به تنهایی دین اسلام را از منبع وحی دریافت کند و در مدت بیست و سه سال به مردم ابلاغ نماید، پس چرا امام علی صلوات الله علیه نتواند آن را به تنهایی از پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت کند و در مدت سی سال به مردم برساند و به فرزندانش _ امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما _ بیاموزد و آن ها نیز به همان نحو، به فرزندان خود آموزش دهند؟

سوم: امام علی صلوات الله علیه «علم الکتاب» می دانست. از روش و منش آن حضرت برمی آید که بسیاری از علوم و معارف را از قرآن استنباط می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از علم را به او آموخت که از هر باب آن، هزار باب دیگر گشوده می شد. او دروازه دانش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و خود پیامبر فرمود: «من شهر دانش هستم و علی دروازه آن است». حال اگر چنین شخصی نتواند همه آموزه های دینی را دریابد، عایشه چگونه می تواند نصف آن را دریافت کند و به مردم برساند؟ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نه چیزی از باب های دانش را به او آموخت، و نه خود عایشه علم الکتاب می دانست!

این موضوع به ما می فهماند که فنون و روش ائمه صلوات الله علیهم برای یادگیری و دریافت معارف، با روش دیگران تفاوت دارد و تقسیم بندی شما ناعادلانه است: تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَى.

چهارم: خدا درباره حضرت یحیی علیه السلام می فرماید: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۱) ای یحیی! کتاب آسمانی را به جد و جهد بگیر. در زمان کودکی، به او نبوت بخشیدیم». و درباره دورانی که حضرت عیسی علیه السلام در گهواره بود، می فرماید: «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا مِمَّا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (۲) [مریم] به آن [نوزاد] اشاره کرد. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم؟ [نوزاد به سخن آمد و] گفت: من بنده خداوند هستم که به من کتاب آسمانی داده و مرا پیامبر گردانده است. هر جا که باشم، مرا مبارک گردانده و مادام که زنده باشم، مرا به نماز و زکات سفارش فرموده است». و در جای دیگر می فرماید: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (۳) بنده ای از بندگان ما [یعنی خضر] را یافتند که به او رحمتی از سوی خویش ارزانی داشته و از پیشگاه خود به او علم آموخته بودیم». و در مورد آموزش زبان پرندگان به حضرت سلیمان علیه السلام می فرماید: «وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» (۴) گفت: ای مردم! به ما زبان مرغان آموخته شده است». و دیگر آیاتی که نشان می دهد خداوند متعال، قادر است به برخی از بندگانش، علوم ارزشمندی اعطا کند و حتی در خردسالی و آغاز تولد، آن ها را لایق نبوت و دیگر مقامات الهی گرداند. آیا چنین خدایی نمی تواند آموختن هزار باب از دانش رسول خدا صلی الله علیه و آله را که از هر باب آن، هزار باب گشوده

ص: ۱۳۹

۱- .سوره مریم، آیه ۱۲.

۲- .سوره مریم، آیه ۲۹ - ۳۱.

۳- .سوره کهف، آیه ۶۵.

۴- .سوره نمل، آیه ۱۶.

می شود، بر امام علی صلوات الله علیه آسان گردانند؟ آیا نمی تواند «علم الکتاب» را به او ارزانی دارد؟

پنجم: طبق حدیث ثقلین، تمسک به قرآن و اهل بیت صلوات الله علیهم می تواند تا روز قیامت، انسان را از گمراهی نجات دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث دیگر می فرماید: «خلفای پس از من، دوازده تن هستند». و بیان می دارد: «مَثَل اهل بیت من در میان شما، همانند کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد، نجات یافت و هر کس از آن کناره گرفت، غرق و نابود شد». از مجموع این احادیث به دست می آید که این دین، در نزد اهل بیت صلوات الله علیهم محفوظ است و امت اسلامی برای ایمن ماندن از گمراهی، باید به آن ها مراجعه کنند.

ششم: هیچ ایرادی ندارد که اکثر ائمه صلوات الله علیهم، زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نکرده باشند. همان گونه که خود ائمه صلوات الله علیهم تصریح کرده اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله علوم را به امام علی صلوات الله علیه آموزش داد و امام بعدی نیز به همان شکل، از امام قبلی دریافت نمود. در پاسخ به پرسش ۲۲ و ۱۵۸ به این موضوع پرداخته ایم و احادیثی را ذکر کرده ایم که می فرماید: «حدیث من، حدیث پدرم است و حدیث پدرم، حدیث جدم و ...».

هفتم: مردم نیازی ندارند که همه اتفاق های پیش آمده در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدانند؛ بلکه تنها نیازمند شناخت آن بخش از زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که متضمن احکام و رفتار اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و این قبیل امور است. خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز موظف بود این مسائل را به مردم ابلاغ کند. در این خصوص، نمی توان به نقل خودسرانه شماری از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) تکیه کرد. چه بسا آنان به مصلحت خود نمی دانستند که برخی امور را نقل کنند. همچنان که می بینیم برخی از همسران پیامبر، چیزهایی را که به مصلحت

آنان نبود، پنهان می کردند و با فاش شدن ماجرا، می کوشیدند بر کار خود پوشش نهند و آثار بر جای مانده را از بین ببرند. به عنوان نمونه: در بیماری منجر به وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابوبکر می خواست به جای پیامبر نماز جماعت بخواند، آن حضرت با تکیه بر شأنه امام علی صلوات الله علیه و فضل بن عباس، از منزل بیرون رفت تا پدر عایشه را از اقامه جماعت بازدارد. بعدها که عایشه این موضوع را نقل کرد، هیچ نامی از امام علی صلوات الله علیه نبرد. (۱).

همچنین عایشه مانع از این می شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نام حضرت خدیجه علیها السلام را به میان آورد. خود او نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله از خدیجه یاد کرد و بسیار او ستود. غیرت زنانه به سراغم آمد و گفتم: «یا رسول الله! خداوند به جای پیرزنی دهان گشاد از پیرزنان قریش، یک زن زیبا به تو داده است». (طبق نقل دیگر: چقدر از این زن دهان گشاد یاد می کنی! خدا بهتر از او را نصیب تو کرده است). چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان دگرگون شد که تا آن زمان، ندیده بودم چنین برافروخته شود؛ مگر هنگامی که بر او وحی نازل می شد یا ابری پدیدار می گشت و انتظار می کشید که بداند آن ابر رحمت است یا عذاب.

رسول خدا فرمود: «خدا هیچ زنی بهتر از خدیجه، نصیبم نکرد. وقتی مردم مرا تکذیب کردند، او مرا تصدیق نمود. وقتی مردم مرا محروم کردند، او با دارایی

ص: ۱۴۱

۱- . مسند احمد، ج ۶، ص ۳۴ و ۲۲۸؛ عمده القاری، ج ۵، ص ۱۹۲؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۳، ص ۲۸۷؛ فتح الباری، ج ۲، ص ۱۳۱؛ الغدیر، ج ۹، ص ۳۲۴ و ۳۲۵؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۷۵؛ المصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۴۳۰؛ المسترشد، طبری، ص ۱۲۶؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۷۵؛ تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۴۳۳؛ الارشاد، مفید، ج ۱، ص ۳۱۱؛ مناقب اهل البیت، شیروانی، ص ۴۲؛ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۲۲۹؛ شرح احقاق الحق (الملحقات) ج ۳۱، ص ۴۵.

خود مرا کمک کرد. وقتی از فرزند دیگران محروم شدم، خدا از طریق او به من فرزند عطا فرمود» (۱).

و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

محافظت از ابوبکر و انهادن حضرت علی (علیه السلام)

پرسش شماره ۱۵ (۲۷)

پیامبر صلی الله علیه و سلم وقتی از مکه به مدینه هجرت کرد، ابوبکر صدیق را به همراه خود برد و او را نجات داد؛ اما از علی رضی الله عنه خواست که در بستر او بیارامد و در معرض نابودی قرار گیرد. اگر علی، امام و وصی و خلیفه منصوب از سوی خدا بود، پس چرا در معرض مرگ قرار گرفت؟ اگر مرگ ابوبکر، هیچ ضرری برای امامت و سلسله امامت نداشت، پس چرا نجات داده شد؟ «در بستر مرگ آرمیدن» یا «زنده ماندن و خار در پا نخلیدن» سزاوار کدام یک از آن دو بود؟ اگر بگویید که «علی علم غیب داشت»، خوابیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه و سلم چه فضیلتی می توانست برای او داشته باشد؟

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۱۴۲

۱- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۴ ولی در آن، پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر نکرده است؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۴۳۸؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۸۳؛ الاستیعاب، در حاشیه الاصابه، ج ۴، ص ۲۸۶ و ۲۸۷؛ صفه الصفوه، ج ۲، ص ۸؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۵۰ و ۱۵۴. و رک: بخاری، چاپ ۱۳۰۹ هـ، ج ۲، ص ۲۰۲؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۲۸؛ اسعاف الراغبین، در حاشیه نور الابصار، ص ۹۶ و چاپ العثمانیه، ص ۸۵ و چاپ السعیدیه در مصر، ص ۹۰؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۳۲؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۲ به نقل از کشف الغمه.

توصیف ابوبکر به صدیق، (۱) کاملاً بی جا است. از امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه روایت شده است که بر منبر بصره فرمود: «صدیق اکبر و فاروق اعظم، من هستم. بعد از من، کسی جز فرد دروغ گو، چنین ادعایی نمی کند». (۲).

ممکن است گفته شود: «پرسش گر ادعا نکرد که ابوبکر، صدیق اکبر است؛ بلکه او را با کلمه صدیق توصیف کرد. پس منافاتی ندارد که ابوبکر، صدیق باشد و امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه، صدیق اکبر». پاسخ این است که توصیف ابوبکر به صدیق نیز، هیچ توجیهی ندارد؛ زیرا اسلام آوردن او، چندین سال به تأخیر افتاد.

این بحث، مجال دیگری می طلبد و برای روشن شدن مسأله، می توانید به کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم رجوع کنید.

ص: ۱۴۳

۱- . صدیق در لغت، به معنای بسیار تصدیق کننده است و بنا بر روایات، به نخستین کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرد، اطلاق می شود. مترجم

۲- . ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۲؛ تلخیص مستدرک ذهبی، حاشیه همان صفحه؛ الاوائل، ج ۱، ص ۱۹۵؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۴۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۳، ص ۲۲۸ و ج ۱، ص ۳۰؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲۶؛ الخصائص، نسائی، ص ۴۶ با سندی که همه رجال آن موثق هستند، آن را نقل کرده است؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴ با سند صحیح آن را نقل کرده است؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۷؛ ذخائر العقبی، ص ۶۰ به نقل از خلفی؛ الآحاد و المثانی، مخطوط موجود در کپرلی، شماره ۲۳۵؛ معرفه الصحابه، ابو نعیم، مخطوط موجود در کتابخانه طوپ قپوسرای، شماره ۴۹۷، ج ۱؛ تذکره الخواص، ص ۱۰۸ به نقل از مسند احمد و الفضائل؛ حاشیه ترجمه الامام علی علیه السلام از تاریخ ابن عساکر، تحقیق محمودی، ج ۱، ص ۴۴ و ۴۵ به نقل از المصنف ابن ابی شیبه، صفحه شماره ۱۵۵/أ؛ کنز العمال، چاپ دوم، ج ۱۵، ص ۱۰۷ به نقل از ابن ابی شیبه و نسائی و ابن ابی عاصم در کتاب السنه و عقیلی و حاکم و ابو نعیم و نیز به نقل از الضعفاء عقیلی، ج ۶ ورقه ۱۳۹ و معرفه الصحابه، ابو نعیم، ج ۱ ورقه ۲۲/أ و تهذیب الکمال مزی، ج ۱۴ ورقه ۱۹۳/ب و به نقل از تفسیر طبری و الفضائل احمد، حدیث ۱۱۷ و نیز آن را در ذیل احقاق الحق (الملحقات)، ج ۴، ص ۳۶۹ از میزان الاعتدلال، ج ۱، ص ۴۱۷ و ج ۲، ص ۱۱ و ۲۱۲ روایت کرده است؛ الغدیر، امینی، ج ۲، ص ۳۱۴ از بسیاری از منابع فوق نقل نموده است و نیز از الرياض النضره، ص ۱۵۵ و ۱۵۸ و ۱۲۷ و اللثالی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۲۱.

همراهی ابوبکر با پیامبر (صلی الله علیه و آله)

سخن پرسش گر وقتی صحیح است که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را به همراه خود برده باشد؛ در حالی که این موضوع، مورد تردید است. طبق برخی روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله بدون آن که به کسی اطلاع دهد، عازم غار شد. ابوبکر در پی خبرهای تازه، از خانه بیرون آمد و امام علی صلوات الله علیه را در رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله یافت. از او درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید. امام به او خبر داد که پیامبر به طرف چاه میمون رفته است. ابوبکر به آن حضرت ملحق شد و همراه ایشان ماند.

پس این که پرسش گر با قطع و یقین می گوید: «پیامبر ابوبکر را به همراه خود برد»، معنا ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله او را با خود نبرد؛ بلکه او به پیامبر ملحق شد. همچنین معنا ندارد که بگوییم: «پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را نجات داد و او را زنده نگاه داشت». به هیچ وجه این گونه نبود [و اصلاً بود و نبود او برای مشرکان اهمیتی نداشت که جانش در خطر باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله بخواهد جان او را نجات بدهد]؛ یا دست کم این موضوع، به شدت مورد تردید است.

واکنش احتمالی ابوبکر در برابر خواسته پیامبر (صلی الله علیه و آله)

چگونه می توان ثابت کرد که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را که از امام علی صلوات الله علیه خواسته بود، از ابوبکر می خواست، او نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ مثبت می داد و در بستر حضرت می خوابید؟ بر فرض این که پاسخ مثبت می داد، از کجا معلوم که با دیدن برق شمشیرهایی که پیرامونش را فرا گرفته بود، همانند امام علی صلوات الله علیه ایستادگی می کرد و اسرار را فاش نمی ساخت؟

ما از ابوبکر، پایداری در جنگ را سراغ نداریم؛ بلکه او را اهل فرار و سستی و شانه خالی کردن از وظایف جنگی می شناسیم: او در جنگ احد و خیبر و حنین و

ذات السلاسل، پا به فرار گذاشت؛ در جنگ خندق، از مبارزه با عمرو بن عبدود شانه خالی کرد؛ در جنگ بدر، از حمایت رسول خدا صلی الله علیه و آله دریغ ورزید و خاطر جمع بود که مسلمانان، روح شان را فدای آن حضرت می کنند و تا آخرین نفر، جان شان را ایثار می نمایند تا دست مشرکان به پیامبر صلی الله علیه و آله نرسد.

در حالی که راویان خبر داده اند که در جنگ بدر، رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک ترین فرد به دشمن بود، از ابوبکر هیچ حرفی _ حتی به اندازه جنابان لب _ به میان نیاورده اند؛ گویا او اصلاً در جنگ بدر حضور نداشته است.

منافات نداشتن جان فشانی با خلافت

آرمیدن امام علی صلوات الله علیه در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و قرار گرفتن در معرض خطر، منافاتی با این ندارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جانشین خود کرده باشد؛ زیرا:

الف: ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روزی که آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^(۱) نازل شد، به بنی هاشم فرمود: «علی، برادر و وصی و جانشین من است». سخن آن حضرت، به صورت «جانشین من در بین شما» و عباراتی شبیه به این نیز ثبت شده است؛ اما در هیچ منبعی نیامده است که آن حضرت فرموده باشد: «پس از مرگم، جانشین من است».

ب: طبق سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که در جنگ تبوک و غیره، به امام علی صلوات الله علیه فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی؛ الا- انه لا- نبی بعدی»، جانشینی امام علی (صلوات الله علیه) برای پیامبر (صلی الله علیه و آله)، هم اندازه با جانشینی حضرت هارون

ص: ۱۴۵

۱- خویشان نزدیک را هشدار بده. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

برای برادرش حضرت موسی علیهما السلام بود؛ اگر چه هارون پیش از موسی از دنیا رفت.

بنا بر این، پیامبر صلی الله علیه و آله جانشینی فراگیر امام علی صلوات الله علیه را اراده کرده بود که شامل زمان حیات و پس از وفات ایشان می شد؛ چرا که اگر مقصودش تنها جانشینی در زمان حیات بود، معنا نداشت که بفرماید: «الا اَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛ جز این که پس از من پیامبری نیست»؛ بلکه باید می فرمود: «لَا نَبِيَّ مَعِيَ؛ جز این که پیامبری همراه من نیست». و اگر مراد آن حضرت، فقط جانشینی در غزوه تبوک بود، نیازی نبود که امام علی صلوات الله علیه را در جایگاه هارون نسبت به موسی قرار دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله در طول حیاتش، افراد زیادی را به عنوان جانشین خود در مدینه گذاشت؛ اما هیچ گاه آنان را در جایگاه هارون نسبت به موسی قرار نداد.

بنا بر این در حدیث منزلت، «عموم لفظ» مد نظر بوده است، نه «خصوصیت مورد». شاهد بر این مطلب، آیه «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»^(۱) است که هیچ کس ادعا نکرده است که مورد آن، اختصاص به دوره حیات پیامبر صلی الله علیه و آله داشت.

ج: این گونه تعابیر، یک قید واقعی را در بر دارد؛ به این بیان که امام علی صلوات الله علیه بر فرض زنده ماندن، جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد شد. وقتی کسی می خواهد وصی و وکیل انتخاب کند، نمی تواند تضمین نماید که این وصی و وکیل، تا مدت ها پس از مرگ وی زنده خواهد ماند؛ چون احتمال دارد که پیش از او بمیرد. با این حال، کارها بر اساس تخمین و گمانه زنی و با توجه به سن فرد و سیر طبیعی امور، جریان می یابد. همچنین وقتی که یک پادشاه، فرزند یا

ص: ۱۴۶

۱- کارشان بر پایه مشورت در میان خودشان است. سوره شوری، آیه ۳۸.

برادرش را ولی عهد خود قرار می دهد، تضمین نمی کند که ولی عهد پس از وی زنده بماند.

د: اگر خدا به پیامبرش دستور دهد که «علی را برای زمان حیات و پس از وفات، به عنوان امام منصوب کن»، هیچ مانعی ندارد که طبق قانون بداء، امام علی صلوات الله علیه خود را فدای پیامبر صلی الله علیه و آله کند. قانون بداء را در پاسخ به پرسش ۱۰۳ شرح دادیم و گفتیم که ممکن است خدا به پیامبرش خبر بدهد که «فلان کار، طبق سنت الهی انجام می گیرد»؛ ولی به او نگوید که موانعی پیش می آید و جلوی آن را می گیرد، یا برخی از شرائط تحقق آن، مهیا نمی شود.

هنر حتی اگر فرض کنیم که این مورد، از موارد بداء نباشد، در نظر گرفتن امام علی صلوات الله علیه برای خلافت، مانع از این نمی شود که در پیش آمدهایی از این دست، دچار جراحت و قطع عضو و شکستگی و از کار افتادگی اعضا نگردد.

شاید دو جواب اخیر ما، هماهنگ با سخن پیامبر صلی الله علیه و آله باشد که دو روز پس از ليله المیت، به امام علی صلوات الله علیه فرمود: «ای علی! آن ها دیگر نمی توانند به تو آسیبی برسانند».^(۱) این جمله حاکی از آن است که امام علی صلوات الله علیه از آسیب مشرکان، در امان نبود و احتمال داشت دچار مرگ، قطع عضو، جراحت، یا انواع و اقسام دردها شود.

نزول آیه شراء درباره حضرت علی (علیه السلام)

درباره آیه شراء، لازم است چند مطلب بیان گردد:

ص: ۱۴۷

۱- [۱]. ر.ک: الامالی طوسی، ج ۲، ص ۸۳ و چاپ دار الثقافة، ص ۴۶۸؛ حلیه الابرار، ج ۱، ص ۱۴۷؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۶۲؛ المیزان، ج ۹، ص ۸۲؛ الدرجات الرفیعه، ص ۱۴؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۳۷ و ۳۷۶؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲.

الف: آیه شراء می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» (۱). برخی از مردم هستند که برای به دست آوردن خشنودی خداوند، از جان خود می گذرند و خدا به بندگانش مهربان است». نزول این آیه کافی است تا شکوه عملکرد امام علی صلوات الله علیه را نشان دهد؛ یعنی همان آرمیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله که در شب هجرت رخ داد. در این ماجرا، امام علی صلوات الله علیه به هیچ وجه، کوچک شمرده نشد و به حال خود رها نگردید؛ بلکه چشم های خدا از او نگهبانی می کرد و فرشتگان، نظاره گر جایگاهش بودند و نامش در قرآن مجید، به بزرگی یاد شد.

از کجا معلوم که اگر ابوبکر به جای امام علی صلوات الله علیه قرار می گرفت، در برابر خطری که او را احاطه کرده بود، پایداری می کرد؟ از کجا معلوم که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوبکر می خواست در جایگاه امام علی صلوات الله علیه قرار گیرد، او می توانست دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را اجرا نماید؟ او اصلاً چنین توانی نداشت و با این که مدام معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله را می دید، وقتی با آن حضرت به غار رفت، او را حزن و اندوه فراگرفت. قرآن در این باره می فرماید: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ؛ (۲) پیامبر به رفیقش گفت: اندوهگین نباش».

در حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله از عمر خواست پیامش را به اهل مکه برساند، عمر سر باز زد و بهانه آورد که در مکه، خویشاوندی ندارد تا از او حمایت شود. به همین دلیل، عثمان را فرستاد. (۳) آیا دلیلی وجود دارد که نشان دهد ابوبکر از این جهت، قوی تر از عمر بوده است؟

ص: ۱۴۸

- ۱- . سوره بقره، آیه ۲۰۷.
- ۲- . سوره براءت، آیه ۴۰.
- ۳- . مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۴؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۳، ص ۳۰۹ و ۳۱۰؛ جامع البیان طبری، ج ۲۶، ص ۱۱۱؛ تفسیر الثعلبی، ج ۹، ص ۴۷؛ تفسیر بغوی، ج ۴، ص ۱۹۳؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۲۰۰ و ۲۱۰؛ تفسیر ثعالبی، ج ۵، ص ۲۵۴؛ الثقات، ابن حبان، ج ۱، ص ۲۹۸ و ۲۹۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۷۸؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه الاعلمی، ج ۲، ص ۲۷۸؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۱۹۱؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۷۸۰؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۱۱۸؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۱۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۵، ص ۴۶؛ السیره الحلبیه، چاپ دار المعرفه، ج ۲، ص ۷۰۰؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۲۹؛ عین العبره فی غبن العتره، ص ۲۴؛ تفسیر مجمع البیان، طبرسی، ج ۹، ص ۱۹۴.

در قرآن چیزی وجود ندارد که بر فضیلت ابوبکر دلالت کند؛ بلکه مطالبی آمده است که از او سلب فضیلت می کند. این موضوع، دلالت بر عظمت فضایل امام علی صلوات الله علیه دارد و نشان می دهد که خداوند می خواست آن حضرت را گرامی بدارد و بزرگ شمارد؛ نه این که فضیلتی را برای دیگران یادآور شود. اگر خواسته خدا این بود که ابوبکر زنده بماند و جانفش حفظ شود، حتماً او را _ هر چند با یک کلمه _ ستایش می کرد؛ نه این که او را با نکوهش یاد کند و بفرماید: «ثَانِي اَثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ» (۱).

ب: آیه شفاء، حکایت از این دارد که خود امام علی صلوات الله علیه آرمیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله را پیشنهاد کرد و برای این کار پیش قدم شد و به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله جان خود را در طبق اخلاص قرار داد. داستان، تنها امثال امر و پذیرفتن خواسته پیامبر صلی الله علیه و آله از روی اکراه و اجبار نبود؛ بلکه درخواستی بود که آب زلال را به زمین تشنه می رساند.

علم غیب امام علی (علیه السلام)

درباره علم غیب امام علی صلوات الله علیه باید بگویم که آن حضرت، چیزهایی را می دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او خبر داده بود. در این مورد، دلیلی نداریم که ثابت کند رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی غیر از آنچه که قبلاً گفتیم، به آن حضرت گفته باشد. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

ص: ۱۴۹

شیعیان فرق چندانی بین پیامبران و امامان قائل نیستند؛ به طوری که شیخ شان مجلسی، درباره امامان می گوید: «اگر احترام به خاتمیت پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، هیچ دلیلی نمی دیدیم که امامان را با وصف نبوت یاد نکنیم. فرقی میان نبوت و امامت، در عقل ما نمی گنجد» (۱). سؤال این است که اگر وظایف و ویژگی های اختصاصی پیامبران _ از قبیل عصمت و معجزات و ابلاغ دین از سوی خدا _ با وفات خاتم انبیاء حضرت محمد صلی الله علیه و سلم متوقف نشد و پس از او نیز، توسط دوازده مرد ادامه یافت، پس اعتقاد به ختم نبوت، چه ارزشی دارد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: عالمی که پرسش گر به او اشاره کرده است، می گوید که در این مسأله، عقلش نمی تواند تفاوت را درک کند. چه بسا دیگر علما بتوانند به نتایج درست دست یابند و فرقی را که او از فهمش عاجز بوده، درک نمایند.

دوم: خود علامه مجلسی رحمه الله در همین گفتار تصریح می کند که «ما باید اذعان کنیم که امامان، پیامبر نیستند». و ادامه می دهد: «شاید فرق امامان با پیامبران غیر اولوالعزم، این باشد که امامان، نایبان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که احکام دین را به طور نیابتی ابلاغ می کنند؛ ولی پیامبران، گر چه پیرو شریعت دیگر انبیا

ص: ۱۵۰

بودند، اما شخصاً و اصالتاً به نبوت مبعوث شدند. البته نیابت امامان از پیامبر صلی الله علیه و آله، والاتر از اصالت دیگر پیامبران است.» از کلام علامه مجلسی رحمه الله روشن می شود که شیعیان بین امامت و نبوت، فرق می گذارند.

سوم: حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام پس از رسیدن به مقام نبوت و خلت و رسالت، به مقام امامت نائل شد؛ زیرا در اواخر زندگی اش به امامت رسید. این بدان معنا است که امامت، دارای معنای عظیمی است که نیاز به درس آموزی و اندیشه دارد. چه بسیار پیامبرانی که به مقام امامت نرسیدند و امامانی که دارای مقام نبوت نبودند.

مقام «خاتم نبوت»، مقامی کامل تر و تمام تر و باشکوه تر و برتر از نبوت معمولی است. امامت و جانشینی خاتم پیامبران نیز، مقامی بزرگ و باشکوه است که شکوه و جلالش را از پیامبر خاتم می گیرد. پس سخن پرسش گر که گفت: «پس اعتقاد به ختم نبوت، چه ارزشی دارد؟»، کاملاً بی معنا است.

چهارم: همان گونه که ابلاغ دین و معارف خاصه، اختصاص به پیامبر خاتم ندارد و شامل نبوت و امامت در هر مکان و زمانی می شود، عصمت نیز مقامی است که اختصاص به پیامبر خاتم ندارد؛ بلکه از خصوصیات کلی نبوت و امامت در همه زمان ها است. پس سخن پرسش گر که می گوید: «عصمت با وفات خاتم الانبیاء متوقف شد»، کاملاً بی معنا است. وقتی عصمت، اختصاص به خاتمیت نداشته باشد و شامل هر نبوت و امامتی گردد، چرا باید متوقف شود؟

پنجم: آنچه که با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله متوقف می شود، ابلاغ از سوی خدا است که همان نبوت می باشد؛ زیرا نبوت به آن حضرت ختم می گردد. اگر منظور از معجزه، چیزی است که نبوت را به اثبات می رساند، آن نیز با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله متوقف می شود؛ ولی معجزه برای اثبات امامت _ که با

استفاده از علم الکتاب صورت می پذیرد؛ همانند استفاده آصف بن برخیا از علم الکتاب برای آوردن تخت بلقیس از یمن به بیت المقدس _ با وفات آن حضرت پایان نمی یابد. هر امامی که علم الکتاب داشته باشد، همواره چنین معجزه ای با او همراه خواهد بود. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

خلافت حضرت علی(علیه السلام) و مرگ هارون در زمان موسی

پرسش شماره ۱۷ (۱۰۱)

شیعه معتقد است که به خاطر حدیث «انت منی بمنزله هارون من موسی»^(۱) علی سزاوار خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود. در حالی که هارون جانشین موسی علیه السلام نشد؛ بلکه یوشع بن نون به جانشینی وی رسید!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

در پاسخ به پرسش ۱۱۶، جواب این سؤال را داده ایم. می توانید به آنجا مراجعه کنید. خلاصه پاسخ این است که حدیث می خواهد بفهماند که هارون نسبت به موسی، جایگاهی داشت که او را از چهار ویژگی برخوردار می کرد: مقام نبوت، جانشینی، وزارت و پشتیبانی از موسی. همان گونه که هارون در زمان حیاتش این ویژگی ها را دارا بود، امام علی صلوات الله علیه نیز به جز مقام نبوت، همین جایگاه را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد و تا زنده است، این ویژگی ها را دارا می باشد.

ص: ۱۵۲

۱- . بخاری و مسلم آن را آورده اند.

مرگ هارون پیش از موسی، موجب شد که این جایگاه پس از وفات وی از بین برود؛ ولی در زمان حیاتش، به قوت خود باقی بود. ولی امام علی صلوات الله علیه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده ماند و چیزی پیش نیامد که این جایگاه را از دست بدهد. پس تشبیه امام علی صلوات الله علیه به هارون، به خاطر تحقق این جایگاه برای او است، نه این که او نیز در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا می رود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الا انه لا نبی بعدی»؛ یعنی علی نیز همه آن مقامات را دارد، جز این که پس از من، نبوتی در کار نیست. این جمله دلالت می کند که این جایگاه، با وفات پیامبر صلی الله علیه و آله از بین نمی رود؛ بلکه همه آن مقامات _ به جز مقام نبوت _ بعد از رحلت آن حضرت ادامه دارد. *والصلاه والسلام علی محمد و آله.*

علت نیامدن ولایت حضرت علی (علیه السلام) در قرآن

پرسش شماره ۱۸ (۵۵)

اگر آن گونه که شیعه اعتقاد دارد، ولایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه و فرزندانش رکنی است که جز با وجود آن، ایمان محقق نمی شود و هر کس به آن ایمان نیاورد _ حتی اگر شهادت به وحدانیت خدا بدهد و رسالت محمد صلی الله علیه و سلم را بپذیرد و نماز به پا دارد و زکات بپردازد و روزه بگیرد و حج به جا آورد _ کافر است و سزاوار جهنم می باشد، پس چرا در قرآن کریم، به این رکن عظیم تصریح نشده است؟ در حالی که قرآن به ارکان و واجباتی تصریح می کند که اهمیت کمتری نسبت به این رکن عظیم دارند؛ مانند: نماز و زکات و روزه و حج و مباحاتی همچون صید. پس بزرگ ترین رکن از ثقل اکبر، در کجا آمده است؟

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

پرسش شماره ۶۳ هم به همین مضمون است. در اینجا نیز به آن پاسخ می دهیم.

یکم: موضوع امامت و ولایت، در آیه های متعدد قرآن آمده است؛ از جمله آیه «إِنَّمَا وَكَّلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ (۱)؛ (۲) همانا سرور شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند».

البته نام امام علی و امامان دوازده گانه صلوات الله عليهم در قرآن نیامده است؛ همان گونه که به تعداد رکعات نماز و نصاب زکات و بسیاری از مسائل دیگر، تصریح نشده است. این در حالی است که خداوند، آیه ای درباره نوشتن بدهی (کتابت دین) ذکر فرموده که طولانی ترین آیه قرآن می باشد؛ با این که نوشتن بدهی، امری مستحب است. همچنین اجازه گرفتن فرزند از والدین به هنگام ورود به حریم خصوصی آن ها و بسیاری از مباحات دیگر، در قرآن آمده است و خود پرسش گر نیز بدان اعتراف دارد. این مسأله به ما می فهماند که ذکر یک مطلب در قرآن، بر اساس اهمیت آن نیست؛ بلکه دلایل دیگری دارد که تنها خدا از آن آگاه است.

دوم: خداوند متعال بهتر از هر کسی می داند که چه موضوعی سزاوار است در قرآن، مطرح شود. کسی حق ندارد در این باره به خدا اعتراض کند. و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید _ همانند چیزی که در قرآن آمده است _ باید بدون کم و کاست به اجرا درآید؛ چون از روی هوای نفس سخن نمی گوید.

ص: ۱۵۴

۱- .سوره مائده، آیه ۵۵

۲- .الغدیر، ج ۳، ص ۱۵۶ _ ۱۶۲.

سوم: در صحیح بخاری و صحیح مسلم و مسند احمد و بسیاری از منابع دیگر، به نقل از جابر بن سمره آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز عرفه فرمود: «بعد از من، دوازده امیر (یا امام) خواهند آمد که همگی از قریش هستند». برخی از مردم، بی ادبانه رفتار کردند و سر و صدا و فریاد و هیاهو به راه انداختند و نشستند و برخاستند تا نگذارند سخن ایشان شنیده شود. این ماجرا نشان می دهد که برای بیان امامت علی صلوات الله علیه، موانع بزرگ و گردنه های خطرناکی پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

مؤید این مطلب، ماجرای دیگری است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله قلم و کاغذ خواست تا چیزی برای مردم بنویسد که پس از او گمراه نشوند، عمر ترسید که آن حضرت، درباره خلافت سخنی بگوید. از این رو، با جمله معروف خود، راه را بر پیامبر بست و گفت: «این مرد هذیان می گوید. درد بر او غالب شده است».

با توجه به این مطالب، روشن است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی در این باره می نوشت، زندگی اهل بیت صلوات الله علیهم دچار خطری بزرگ و حتمی می شد و چه بسا کار به ضرب و شتم خود پیامبر صلی الله علیه و آله می کشید. با وجود این، هرگز اهل بیت صلوات الله علیهم از خطر و آزار حاکمان در امان نماندند و تا سر حد مرگ پیش رفتند. شاید اعلان ولایت امام علی صلوات الله علیه در روز غدیر _ که یهود را از ضربه زدن به دین اسلام مأیوس کرد و خداوند فرمود: «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ؛ (۱) امروز کافران از دین شما مأیوس شدند» _ یهودیان را بر آن داشت که در مسموم کردن پیامبر صلی الله علیه و آله شتاب کنند. پس از آن نیز، همان

ص: ۱۵۵

عرق یهودی، ابن ملجم را به کشتن امام علی صلوات الله علیه واداشت؛ چرا که دایه ابن ملجم، یک زن یهودی بود.

حال فکر می کنید اگر نام امام علی صلوات الله علیه به صراحت در قرآن می آمد، چه اتفاقی می افتاد؟ آیا این کار، سلامت قرآن را به خطر نمی انداخت؟ آیا دست دشمنان را برای تشکیک و شبهه افکنی پیرامون سلامت قرآن باز نمی گذاشت.

چهارم: همان گونه که روش و منش شیعیان در طول تاریخ نشان می دهد، آنان با پیروان دیگر مذاهب، به عنوان یک مسلمان رفتار می کنند: از آن ها زن می گیرند و به آن ها زن می دهند؛ گوشت ذبح شده توسط آن ها را می خورند؛ از آنان ارث می برند و برای آنان ارث می گذارند. این رفتار، بر خلاف سخن کسانی است که می گویند: «شیعیان، منکران ولایت علی صلوات الله علیه و فرزندانش را کافر می دانند».

البته پذیرفته نشدن اعمال در نزد خداوند، دلایل خاص خود را دارد. قائل شدن به «عدم قبول اعمال»، به معنای «تکفیر» نیست. ریا نیز عمل را باطل می کند؛ ولی موجب کفر نمی شود. ممکن است انسانی مسلمان باشد، اما بسیاری از کارها را انجام ندهد _ مثلاً _ مستطیع باشد و به حج نرود، یا به خاطر طمع، زکات مالش را نپردازد _ اما با این حال، کسی به کفر وی حکم نمی کند.

پنجم: ممکن است کسی «لا اله الا الله، محمد رسول الله» بگوید، نماز بخواند، زکات بپردازد، روزه بگیرد، حج برود، ولی با ارتکاب برخی گناهان کبیره _ مثل کشتن عمدی یک انسان محترم _ مستحق رفتن به جهنم شود. کناره گرفتن از ولایت علی و فرزندانش صلوات الله علیهم، اگر از روی عمد و سستی و کوتاهی باشد، جزو گناهان کبیره به شمار می رود؛ و اگر از سر خطا و نادانی باشد، حکم جاهل قاصر بر آن بار می شود. و الحمد لله و الصلاه والسلام علی محمد و آله.

شما می‌گویید: «بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم، علی بن ابی طالب رضی الله عنه امام برحق بود»، پس چرا به هنگام بیماری منجر به وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم، علی حتی در یک نماز، امام جماعت نشد؟ مگر امامت صغری، دلیلی بر امامت کبری نیست؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و بركاته.

یکم: این موردی که پرسش‌گر به آن اشاره می‌کند _ یعنی پیش‌نماز شدن ابوبکر در بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله _ هیچ سودی برای او ندارد. در جلد ۳۲ کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم، به طور کامل در این باره بحث کرده‌ام و روشن ساخته‌ام که مطلب، بر خلاف چیزی است که پیروان ابوبکر دنبال می‌کنند. در کتاب الصحیح

من سیره الامام علی (جلد ۸، صفحه ۳۷۰ به بعد) مقداری به این بحث پرداخته‌ام که می‌توانید به آن مراجعه کنید. در اینجا به صورت گذرا، به چند مورد اشاره می‌کنم:

۱. برای پیش‌نماز شدن، بلوغ و عقل و اسلام و خوب بودن قرائت، کافی است.

۲. شیعیان، عدالت را برای امام جماعت، لازم می‌دانند؛ به این معنا که امام جماعت، باید در مسیر شرع و شریعت، پایدار باشد. بر خلاف پیروان خلفا که نه تقوا را شرط پیش‌نماز می‌دانند و نه عدالت را. آن‌ها بر اساس آنچه که در کتاب‌های شان آمده است، به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهند که فرمود:

«می توانید پشت سر هر نیکوکار و بدکاری نماز بخوانید»^(۱) این در حالی است که اهل سنت، عدالت و تقوا را برای خلیفه و امام، لازم می دانند. پس طبق گفته خودشان، حتی اگر فرض کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر را به عنوان امام جماعت نصب کرده باشد، دلیل بر وجود صفت عدالت در او نمی شود.

۳. آن ها داشتن علم را از شرایط امام جماعت نمی دانند. بنا بر این، نماز خواندن پشت سر عالم و جاهل و باسواد و بی سواد صحیح است؛ اما حاکم اسلامی باید علم داشته باشد.

۴. در امام جماعت، بیعت لازم نیست؛ ولی پیروان خلفا، بیعت با امام امت را لازم می دانند.

۵. لازم نیست امام جماعت، متن و وصیتی از امام پیشین داشته باشد؛ اما در مورد امام امت، لازم است. هم شیعیان این را شرط می دانند و هم خود شما، خلافت عمر را با وصیت ابوبکر درست کردید.

۶. در امام جماعت، انتخاب شدن از سوی بزرگان و معتمدان لازم نیست؛ ولی پیروان خلفا، این مسأله را برای انتخاب خلیفه، لازم می دانند.

ص: ۱۵۸

۱- ر.ک: سنن ابی داود، کتاب الصلاه، باب ۶۳؛ جامع الخلاف و الوفاق، ص ۸۴؛ فتح العزیز، رافعی، ج ۴، ص ۳۳۱؛ المجموع، نووی، ج ۵، ص ۲۶۸؛ مغنی المحتاج، شربینی، ج ۳، ص ۷۵؛ المبسوط، سرخسی، ج ۱، ص ۴۰؛ تحفه الفقهاء سمرقندی، ج ۱، ص ۲۲۹؛ بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۱۵۶؛ الجوهر النقی، ماردینی، ج ۴، ص ۱۹؛ البحر الرائق، ابن نجیم مصری، ج ۱، ص ۶۱۰؛ تلخیص الحییر، ج ۴، ص ۳۳۱؛ نیل الاوطار، ج ۱، ص ۴۲۹؛ شرح اصول کافی، ج ۵، ص ۲۵۴؛ المسترشد، طبری؛ الافصاح، شیخ مفید، ص ۲۰۲؛ المسائل العکبریه، شیخ مفید، ص ۵۴؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۲۳۲؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۳۷؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۴، ص ۱۹؛ عمدہ القاری، عینی، ج ۱۱، ص ۴۸؛ تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبه، ص ۱۴۵؛ سنن دار قطنی، ج ۲، ص ۴۴؛ تنقیح التحقیق فی احادیث التعلیق، ذهبی، ج ۱، ص ۲۵۶ و ۲۵۷؛ نصب الرایه، ج ۲، ص ۳۳ و ۳۴؛ الدرایه فی تخریج احادیث الهدایه، ج ۱، ص ۱۶۸؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۹۷؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۵۴؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج ۲، ص ۲۹ و ۳۲؛ شرح سیر الکبیر، سرخسی، ج ۱، ص ۱۵۶.

۷. امام جماعت، نیازی به شجاعت و تدبیر و توان قضاوت و فرماندهی سپاه و آموزش قرآن و حکمت به مردم ندارد؛ ولی شیعیان، این را شرط امامت و خلافت می دانند.

۸. در امام جماعت، لازم نیست خدا و رسولش بدان تصریح کرده باشند؛ ولی شیعیان، تصریح خدا و رسول را برای امام و خلیفه لازم می دانند.

پس روشن شد که نه بر اساس مذهب شیعه و نه بر اساس مذهب اهل سنت، نمی توان از خواندن نماز جماعت، برای اثبات هیچ امری (اعم از امامت و خلافت و تقوا و عدالت و غیره) بهره برد.

دوم: نمی توان ثابت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور خواندن نماز جماعت را به ابوبکر داده باشد؛^(۱) اما ثابت شده است که او را عزل کرد و خود به جای او نماز خواند. اگر ابوبکر را خود آن حضرت نصب کرده بود، او را بر کنار نمی کرد. حتی اگر عزل وی ثابت نشود، باز هم احتمال چنین رخدادی می تواند صلاحیت «استدلال به نصب» را از بین ببرد.

سوم: حتی اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به او دستور داده بود که نماز جماعت بخواند، سخن عمر درباره پیامبر صلی الله علیه و آله باعث شد سخن آن حضرت، از اعتبار ساقط شود؛ زیرا کسی که به خاطر بیماری _ یا بدون هیچ دلیلی^(۲) _ پریشان می گوید و هذیان می بافد، نمی توان از امر و نهی اش چیزی استنباط کرد.

ص: ۱۵۹

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۹، ص ۱۹۶ تا ۱۹۸؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۶۱۹.

۲- خفاجی در شرح الشفاء، ج ۴، ص ۲۷۸ و بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۸ تصریح کرده اند که عمر گفت: «پیامبر هذیان می گوید». خوب است به پاورقی کتاب مکاتیب الرسول، ج ۳، ص ۶۹۳ تا ۷۰۲ مراجعه فرمایید. و ر.ک: سبیل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۲۴۸ با سند صحیح به نقل از ابی یعلی از جابر و نیز ابن عباس؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ لیدن، ج ۲، قسم ۲، ص ۳۷؛ مکاتیب الرسول، ج ۳، ص ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۶ که در حاشیه از بخاری، ج ۱، ص ۳۹ و ج ۶، ص ۱۱ و ج ۷، ص ۱۵۶ و ج ۹، ص ۱۳۷ نقل کرده است؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۱۸۵ و ج ۸، ص ۱۰۰ و ۱۰۱ و ج ۱۳، ص ۲۸۹؛ عمدہ القاری، ج ۲، ص ۱۷۰ و ج ۲۵، ص ۷۶؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۳۷؛ ابن سبأ، ص ۷۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹؛ مناقب آل ابی طالب، چاپ قم، ج ۱، ص ۲۳۵ به نقل از ابن بطه و طبری و مسلم و بخاری می گوید و عبارت از بخاری است. او روایت کننده از ابن عباس را نام نبرده است؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۸ و ج ۳۰، ص ۵۳۱ و ۵۳۳ و ۵۳۵ به نقل از اعلام الوری و الارشاد مفید و ص ۴۷۲ به نقل از مناقب آل ابی طالب و ج ۳۶، ص ۲۷۷ به نقل از الغیبه نعمانی، ص ۳۸ و ۳۹ به نقل از عبد الرزاق از معمر از ابان بن ابی عیاش از سلیم از علی علیه السلام؛ المصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۴۳۸؛ العبر و دیوان المبتدأ و الخبر، ج ۲، ص ۸۴۹؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۸۲؛ الارشاد، مفید، ص ۸۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۴ و ۳۳۶؛ الشفاء، قاضی عیاض، ج ۲، ص ۴۳۱؛ الدرر، ابن عبد البر، ص ۱۲۵ و ۲۰۴؛ کشف المحجّه، ص ۶۴؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۲۷ و ۲۵۱؛ الفائق، زمخشری، ج ۴، ص ۹۳؛ التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۴۱ و ۲۴۳؛ الادب المفرد، ص ۴۷؛ شرح الخفاجی للشفاء، ج ۴، ص ۲۷۷؛ شرح القاری (در حاشیه القاری)، ص ۲۷۷؛ الطرائف، ص ۴۳۲ به نقل از الجمع بین الصحیحین و دیگر

کتاب‌ها؛ غایه المرام، ص ۵۹۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۵۴ به نقل از بخاری و مسلم و نیز ص ۵۵ و ج ۶، ص ۵۱ به نقل از جوهری. علامه احمدی در مکاتیب الرسول بر اساس بخاری، ج ۹، ص ۱۳۷ و الطبقات الکبری ابن سعد، ج ۲ قسم ۲، ص ۳۷ اضافه کرده است: «لن تضلوا»؛ همچنان که در مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۴ و ۳۳۶ و الطرائف آمده است. در بخاری، ج ۷، ص ۱۵۶ و نیز در ج ۹، ص ۱۳۷ آمده که «عمر گفت: ان النبی صلی الله علیه و آله...». در الطبقات و مسلم و ابن شهر آشوب و عبد الرزاق، ج ۵، ص ۴۳۸ و مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۴ و الشفاء، ج ۲، ص ۴۳۱ آمده: «ان النبی قد اشد به الوجع». در الطرائف، ص ۴۳۱ و ۴۳۲ و در شرح خفاجی، ج ۴، ص ۲۷۸ آمده: «در برخی از طرق این حدیث آمده است که عمر گفت: ان النبی، صلی الله علیه و آله یهجر...». و در بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۸ آمده: «یکی از حاضران برخاست و به دنبال دوات و قلم رفت. عمر گفت: برگرد؛ چون او هذیان می گوید». و در ص ۴۹۸ به نقل از سلیم آمده: «یکی از حاضران گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله هذیان می گوید»؛ همان گونه که در الارشاد نیز آمده است. در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۵۱ آمده: «عمر سخنی گفت که معنای آن این بود که درد بر پیامبر چیره شده است». در العبر و دیوان المبتدأ و الخیر آمده: «یکی از حاضران گفت: او هذیان می گوید. و دیگری به صورت سؤال گفت: آیا او هذیان می گوید؟». حلبی می گوید: یکی از آن‌ها _ یعنی آقای ما عمر _ گفت: درد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله چیره شده است». در بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۷۷ آمده است که امام علی علیه السلام به طلحه گفت: «آیا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله قلم و کاغذ خواست تا چیزی بنویسد که امت اسلامی پس از او گمراه نشود، تو شاهد نبودی؟ رفیق تو گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله هذیان می گوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و این کار را رها کرد». در الطرائف آمده: «در روایت ابن عمر _ در غیر کتاب حمیدی _ نقل شده است که عمر گفت: این مرد هذیان می گوید». در کتاب حمیدی آمده: «گفتند چه شده که او هذیان می گوید».

چهارم: امام علی (صلوات الله علیه)، ابوالاسود را مأمور نماز در بصره کرد، و ابن عباس را مأمور نماز در شهرهای دیگر نمود.
اگر امامت صغری، دلالت بر امامت کبری داشته باشد، صحیح نبود که ابن عباس را به همراه ابوالاسود نصب کند.

ص: ۱۶۰

پنجم: پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر و دیگران دستور داد که به سپاه اسامه بیوندند(۱) و سرپیچی کنندگان از سپاه اسامه را لعن فرمود.(۲) چگونه ممکن است؟

چهارم: امام علی صلوات الله علیه، ابوالاسود را مأمور نماز در بصره کرد، و ابن عباس را مأمور نماز در شهرهای دیگر نمود. اگر امامت صغری، دلالت بر امامت کبری داشته باشد، صحیح نبود که ابن عباس را به همراه ابوالاسود نصب کند.

پنجم: پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر و دیگران دستور داد که به سپاه اسامه بیوندند(۳) و سرپیچی کنندگان از سپاه اسامه را لعن فرمود.(۴) چگونه ممکن است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر سرپیچی کننده از فرمان را مأمور خواندن نماز جماعت کند.

ششم: ابوبکر دو بار برکنار شد: یک بار از خواندن نماز جماعت با مردم؛ و بار دیگر، از ابلاغ سوره براءت که مربوط به امامت مسلمین می شد. این مسأله نشان می دهد که او به تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله، صلاحیت هیچ یک از این امور را نداشت؛ نه امامت صغری و نه امامت کبری.

هفتم: بیعت روز غدیر _ که صراحت آشکار در امامت کبری داشت _ نتوانست چیره شدگان بر خلافت را قانع سازد تا علی رغم بیعتی که با امام علی صلوات الله علیه داشتند، امر خلافت را به صاحب اصلی اش بسپارند. حال بر فرض که رسول خدا

ص: ۱۶۱

۱- ر.ک: السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۲۰۸؛ المسترشد، طبری، ص ۱۱۶؛ دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۱، ص ۴ به نقل از ابن روزبهان؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۴۲؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۴۱؛ السبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۲۵۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۷؛ کتاب شافعی، ج ۱، ص ۹۹؛ فقه السنه، ج ۱، ص ۲۵۹؛ اختلاف الحدیث، ص ۴۹۷؛ کتاب المستدرک، شافعی، ص ۲۹ و ۱۶۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۹ و ج ۶، ص ۲۴۹؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۶ و ۱۷۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۹؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۸۴؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۲، ص ۳۰۴ و ج ۳، ص ۸۲؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۴۶۴ و ج ۵، ص ۲۶۹؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۸۳۱؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۸۰ و ج ۶، ص ۲۵۳؛ سنن دارقطنی، ج ۱، ص ۳۸۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۰، ص ۱۸۴ و ج ۱۳، ص ۳۳؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۳۱۱؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۱۵ و ۲۲۱؛ الثقات، ج ۲، ص ۱۳۱؛ الکامل، ج ۶، ص ۱۳۳؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴۴۳؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۳۹.

۲- ر.ک: الملل و النحل، چاپ دار المعرفه، ج ۱، ص ۲۳؛ حاشیه الفصل ابن هزم، ج ۱، ص ۲۰ و چاپ سال ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۰؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص ۷۶ و ۷۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۵۲ به نقل از جوهری؛ المواقف، ایجی، چاپ دار الجیل، ۱۴۱۷ هـ، ج ۳، ص ۶۵۰؛ شرح المواقف، قاضی جرجانی، چاپخانه سعادت مصر، ۱۳۲۵، ج ۸، ص ۳۷۶؛ المعیار و الموازنه، حاشیه، ص ۲۱۰؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی، ابن دمشقی، ج ۲، پاورقی ص ۱۷۲ به نقل از شریف جرجانی در اواخر شرحش بر کتاب المواقف ایجی، چاپ استانبول، ص ۶۱۹ و چاپ هند، ص ۷۴۶ و چاپ

مصر، ص ۳۷۶؛ شواهد التنزیل حسانی، ج ۱، پاورقی، ص ۳۳۸.

۳- . ر.ک: السیره الحلییه، ج ۳، ص ۲۰۸؛ المسترشد، طبری، ص ۱۱۶؛ دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۱، ص ۴ به نقل از ابن روزبهان؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۴۲؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۴۱؛ السیل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۲۵۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۷؛ کتاب شافعی، ج ۱، ص ۹۹؛ فقه السنه، ج ۱، ص ۲۵۹؛ اختلاف الحدیث، ص ۴۹۷؛ کتاب المستدرک، شافعی، ص ۲۹ و ۱۶۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۹ و ج ۶، ص ۲۴۹؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۶ و ۱۷۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۹؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۸۴؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۲، ص ۳۰۴ و ج ۳، ص ۸۲؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۴۶۴ و ج ۵، ص ۲۶۹؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۸۳۱؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۸۰ و ج ۶، ص ۲۵۳؛ سنن دارقطنی، ج ۱، ص ۳۸۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۰، ص ۱۸۴ و ج ۱۳، ص ۳۳؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۳۱۱؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۱۵ و ۲۲۱؛ الثقات، ج ۲، ص ۱۳۱؛ الکامل، ج ۶، ص ۱۳۳؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴۴۳؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۳۹.

۴- . ر.ک: الملل و النحل، چاپ دار المعرفه، ج ۱، ص ۲۳؛ حاشیه الفصل ابن هزم، ج ۱، ص ۲۰ و چاپ سال ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۰؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص ۷۶ و ۷۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۵۲ به نقل از جوهری؛ المواقف، ایجی، چاپ دار الجیل، ۱۴۱۷ هـ، ج ۳، ص ۶۵۰؛ شرح المواقف، قاضی جرجانی، چاپخانه سعادت مصر، ۱۳۲۵، ج ۸، ص ۳۷۶؛ المعیار و الموازنه، حاشیه، ص ۲۱۰؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی، ابن دمشقی، ج ۲، پاورقی ص ۱۷۲ به نقل از شریف جرجانی در اواخر شرحش بر کتاب المواقف ایجی، چاپ استانبول، ص ۶۱۹ و چاپ هند، ص ۷۴۶ و چاپ مصر، ص ۳۷۶؛ شواهد التنزیل حسانی، ج ۱، پاورقی، ص ۳۳۸.

(صلی الله علیه و آله) به هنگام بیماری، امام علی (صلوات الله علیه) را مأمور خواندن نماز جماعت می کرد. آیا اقامه جماعت توسط او کافی بود تا خلافتش را بپذیرند؟

هشتم: ابن تیمیه می گوید: «این گونه نیست که اگر کسی در زمان حیات پیامبر، صلاحیت گماشته شدن بر عده ای از امت را داشت، پس از وفات پیامبر نیز صلاحیت خلافت را داشته باشد. پیامبر، افراد متعددی را جانشین خود کرد که برخی از آنها، صلاحیت نداشتند پس از وفات آن حضرت، عهده دار خلافت شوند؛ مانند ابن ام مکتوم نابینا که پیامبر در زمان حیاتش او را به جانشینی خود گماشت، اما صلاحیت خلافت بعد از پیامبر را نداشت»^(۱). این مطلب، سخن ایجی و رازی را باطل می کند که گفته اند: «امامت صغری، دلیلی بر امامت کبری است»^(۲). سؤال مطرح شده نیز بر اساس همین سخن، پایه ریزی شده است.

نهم: پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک، امام علی صلوات الله علیه را به عنوان جانشین خود در مدینه گماشت که یک امارت دنیوی بود. سپس برای اشاره به این که او خلیفه و وزیر پیامبر در زمان حیات و پس از وفات می باشد، فرمود: «تو نسبت به من، همانند هارون نسبت به موسی هستی؛ جز این که پس از من پیامبری نیست».

حال چرا باید این اعلام عملی و گفتاری پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر همیشگی بودن خلافت و وزارت امام علی صلوات الله علیه _ در زمان حیات و وفات پیامبر _ را برای اثبات خلافت و امامت وی کافی ندانیم و برای اثبات خلافت ابوبکر، به امور واهی و نادرست استدلال کنیم؟ و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

ص: ۱۶۲

۱- . منهاج السنه، ج ۴، ص ۹۱.

۲- . المواقف، ایجی، ج ۳، ص ۶۰۹؛ الاربعین فی اصول الدین، رازی، ج ۲، ص ۹۲.

در مورد آیه «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ؛ (۱) کافران می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند»، شیعیان از ابوالحسن روایت کرده اند: «مراد این است که می خواهند ولایت امیرالمؤمنین را خاموش سازند».

درباره «وَ اللَّهُ مِثْمُ نُورِهِ؛ (۲) خدا نور خود را کمال می بخشد»، می گوید: «منظور از نور، همان امامت است و خداوند، امامت را کامل می گرداند».

در مورد آیه «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا؛ (۳) به خدا و رسول و نوری که فرستادیم، ایمان آورید» می گوید: «به خدا سوگند که این نور، همان امامان از آل محمد صلی الله علیه و آله هستند» (۴).

سؤال این است که آیا خدا نورش را با انتشار اسلام کامل کرد یا با اعطای ولایت و خلافت به اهل بیت؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: کلینی از محمد بن فضیل نقل کرده است:

از ابوالحسن کاظم صلوات الله علیه درباره آیه «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ» پرسیدم. فرمود: «یعنی این که می خواهند ولایت امیرالمؤمنین را با دهان خود خاموش سازند».

ص: ۱۶۳

۱- .سوره صف، آیه ۸.

۲- .سوره صف، آیه ۸.

۳- .سوره تغابن، آیه ۸.

۴- .کافی، ج ۱، ص ۱۴۹.

در مورد آیه «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» پرسیدم. فرمود: «بر اساس کلام خداوند که می فرماید: فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا، آن نور، همان امام است و خداوند، امامت را به کمال می رساند».

گفتم: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ»^(۱) فرمود: «خدا به پیامبر درباره ولایت جانشینش فرمان داد. ولایت، همان دین حق است».

گفتم: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^(۲) فرمود: به هنگام قیام حضرت قائم صلوات الله علیه، خدا دین حق را بر همه دین ها چیره می گرداند. منظور از نور در «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»، ولایت قائم است. و مراد از «وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»، یعنی هر چند که کافران از ولایت علی صلوات الله علیه بیزار باشند.

پرسیدم: «این تنزیل است؟». فرمود: «آری؛ این حرفی که گفتم، تنزیل است؛ ولی حرف های دیگر، تأویل هستند»^(۳).

مقصود از «تنزیل» که در روایت به آن اشاره شد، قرآن بودن آن سخنان نیست؛ بلکه نزول آن تفسیر از سوی خداوند است؛ همان گونه که اذان و اقامه و دیگر واجبات را خدا نازل کرد. همچنین احادیث قدسی که قرآن نیست و در عین حال، از سوی خدا نازل شده است تا اموری را به طور ویژه روشن سازد؛ همانند این حدیث قدسی که می فرماید: «ای بنده من! مرا اطاعت کن تا همانند من شوی و به هر چه گفستی باش، ایجاد شود»^(۴) مراد از «تأویل» نیز این است که با تطبیق مضمون آیه بر مصداق های عینی و خارجی، مطالب را روشن سازیم.

ص: ۱۶۴

- ۱- او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد. سوره براءت، آیه ۳۳.
- ۲- تا این دین را بر همه ادیان عالم برتری دهد. سوره براءت، آیه ۳۳.
- ۳- الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۱۸ و ج ۲۴، ص ۳۳۶ و ج ۵۱، ص ۶۰؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۳، ص ۱۱۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۱۲.
- ۴- مستند الشیعه، ج ۱، ص ۶؛ الامام علی، همدانی، ص ۳۶۲؛ الفوائد الرجالیه، بحر العلوم، ج ۱، ص ۲۹؛ و ر.ک: الفوائد العلیه، ج ۲، ص ۳۹۴؛ الجواهر السنیه، ص ۳۶۱؛ بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۶۵؛ شجره طوبی، ج ۱، ص ۳۳؛ مشارق انوار الیقین، ص ۱۰.

دوم: امامت، دین اسلام را از بازی بازیگران و امیال گمراهان که موجب گمراهی دیگران می شوند، حفظ و نگهداری می کند. امامت، سبب گسترش اسلام می شود و نور اسلام به وسیله امام، پرتو افشانی می کند و قلب ها را فرا می گیرد و دل ها را آرامش می بخشد و دیده ها را روشن می سازد.

نخستین تجلی و گسترش نور اسلام، از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفت؛ گو این که پیامبر، عامل پدیدآورنده اسلام بود و امامت، عامل نگهدارنده این اسلام نوپا و نوظهور. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

اطاعت از رسول و بی نیازی از امام

پرسش شماره ۲۱ (۶۳)

ایمان داشتن به خاتمیت پیامبر صلی الله علیه و سلم، به این معنا است آن حضرت در زمان حیات و پس از وفاتش، امام مردم بوده و خواهد بود. کسی که برایش ثابت شود که محمد علیه الصلاه و السلام رسول خدا است و اطاعتش واجب است و تا حد امکان، در پیروی از آن حضرت تلاش کند، دو حالت می توان برایش در نظر گرفت:

۱. او به صرف تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد بهشت می شود. طبق این سخن، او نیازی به مسأله امامت ندارد و لازم نیست از کسی جز رسول خدا علیه الصلاه و السلام اطاعت کند.

۲. او بدون پیروی از امام وارد بهشت نمی شود. این سخن، بر خلاف نص قرآن کریم است و خداوند متعال در جاهای مختلف قرآن، بهشت را بر کسانی واجب کرده است که از خدا و رسولش اطاعت کنند؛ نه این که ورود به بهشت، مشروط بر اطاعت از امام و ایمان به او باشد. خداوند می فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ

فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا؛ (۱) کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی هستند که خدا به آنان نعمت بخشیده است؛ اعم از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان. اینان رفیقان خوبی هستند». همچنین می فرماید: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ (۲) هر کس از خدا و پیامبرش اطاعت کند، خدا او را وارد بوستان هایی می کند که از فرودست آن ها جویبارها جاری است. در آن جاودانه می ماند و این رستگاری بزرگی است».

اگر طبق پندار شیعیان، امامت اساس کفر و ایمان بود و بزرگ ترین رکن دین به شمار می آمد و کردار هیچ بنده ای جز با ولایت پذیرفته نمی شد، خداوند عزوجل آن را در قرآن یادآور می شد و بر آن تأکید می فرمود؛ چرا که می دانست درباره امامت، درگیری رخ خواهد داد.

گمان نمی کنم کسی بتواند ادعا کند که در آیات مربوط به اطاعت از خدا و رسول، بحث امامت نیز مطرح شده است. چنین سخنی، بیراهه رفتن در تفسیر قرآن می باشد. در بطلان چنین ادعایی، همین بس که اطاعت از رسول خدا، اطاعت از خدایی است که او را فرستاد و به فرمان برداری از خود بسنده نکرد و پیروی از رسول را تحت اطاعت از خود گنجانده و بلکه بالاتر، اطاعت از رسول را به طور جداگانه ذکر کرد و با «طاعة الله و طاعة الرسول»، دو رکن مهم اعتقادی اسلام را مورد تأکید قرار داد و بعد از اطاعت خداوند، اطاعت از رسول را شرط وارد شدن به بهشت معرفی کرد؛ چرا که گفته های پیامبر، بر اساس دریافت هایی است که از جانب خدا دارد و اطاعت از پیامبر، اطاعت از کسی است که او را

ص: ۱۶۶

۱- .سوره النساء، آیه ۶۹.

۲- .سوره نساء، آیه ۱۳.

فرستاده است. از سوی دیگر، چون ثابت نشده است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، کسی دریافتی از جانب خدا داشته باشد، پس خداوند عزوجل، رستگاری و دست یابی به بهشت را تنها منوط بر اطاعت رسول و عمل به دستور او نمود، نه اطاعت و عمل به دستور دیگران.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

اطاعت از امام در قرآن

آیه «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (۱) و آیه «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۲) را یاد آور شدید و گفتید: «هر کس از خدا و رسول پیروی کند، وارد بهشت می شود. چنین شخصی از مسأله امامت بی نیاز است و لازم نیست از کسی جز رسول خدا علیه الصلاة و السلام اطاعت کند. اگر گفته شود که این شخص بدون پیروی از امام وارد بهشت نمی شود، این خلاف نص آیات قرآن است».

آنچه شیعه می گوید، مخالفتی با سخن شما ندارد؛ جز این که شیعیان می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند، علی صلوات الله علیه را به عنوان امام و خلیفه خود قرار داد و دوازده امام صلوات الله علیهم را به عنوان جانشین خود نصب کرد که آخرین آن ها حضرت مهدی (صلوات الله علیه) است.

ص: ۱۶۷

۱- .سوره نساء، آیه ۶۹.

۲- .سوره نساء، آیه ۱۳.

و می گویند: در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح فرمود که پس از وی، دوازده امام خواهد آمد که نخستین آن ها امام علی صلوات الله علیه است و آخرین آن ها حضرت مهدی صلوات الله علیه می باشد.

و می گویند: این آیه درباره امامت نازل شده است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ (۱) ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شد، ابلاغ کن.

اگر چنین نکنی، رسالت او را به جا نیاورده ای. خداوند تو را از [آسیب] مردم حفظ می نماید. خدا گروه کافران را هدایت نمی کند».

وقتی این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام علی صلوات الله علیه بیعت گرفت. این ماجرا، پس از حجه الوداع و در روز غدیر _ یعنی روز هجدهم ذی الحجه و هفتاد روز پیش از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله _ رخ داد. پس از نصب علی صلوات الله علیه بر خلافت و امامت، این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (۲) امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم». این موضوع، در کتاب های خود اهل سنت نیز، به طرق مختلف روایت شده است.

در کتب اهل سنت آمده است که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در حال رکوع، زکات داد و درباره او، این آیه نازل شد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ (۳) سرور شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند».

ص: ۱۶۸

۱- .سوره مائده، آیه ۶۷.

۲- .سوره مائده، آیه ۳.

۳- .سوره مائده، آیه ۵۵.

علاوه بر این، بر اساس روایات شیعه و سنی، آیات فراوانی در مورد امام علی صلوات الله علیه نازل شده است که به روشنی بیان می‌دارد که آن حضرت پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، به امامت گماشته شد. ده‌ها و بلکه صدها حدیث نیز بر ولایت آن حضرت دلالت دارد. پس روشن می‌شود که امامت علی و یازده فرزندش صلوات الله علیهم، برآمده از دستور خدا و رسول است و چاره‌ای جز این نیست که در این باره، از او امر خدا و رسولش اطاعت شود. این آیه نیز بر همین موضوع تأکید می‌نماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ؛ (۱) اگر خدا و رسولش به کاری حکم کنند، هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد در کارش اختیاری داشته باشد [و بر خلاف حکم خدا و رسول، کاری کند]».

ذکر امامت در قرآن

گفتید که «اگر امامت، اساس ایمان و کفر بود و بزرگ‌ترین رکن دین به شمار می‌آمد و کردار بندگان جز با آن پذیرفته نمی‌شد، حتماً این مسأله در قرآن ذکر می‌گردید». در پاسخ باید بگوییم:

الف: از آنچه گذشت، پاسخ این سخن روشن می‌شود. شیعه می‌گوید: بحث امامت در قرآن آمده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بارها آن را یادآور شد و در روز غدیر و روز هشدار به خویشاوندان نزدیکش (انذار عشیره الاقرین)، برای امام پس از خود بیعت گرفت. آیات و روایات بی‌شماری بر امامت دلالت دارد.

ب: ما نباید تصمیم بگیریم که چه چیزی به صراحت در قرآن ذکر شود و چه چیزی به صورت ضمنی بیان گردد؛ بلکه خداوند متعال، هر چه بخواهد می‌کند و

ص: ۱۶۹

به مصلحت بندگانش آگاه است و بهترین را برای آن‌ها انتخاب می‌نماید. او است که مقرر می‌فرماید کدام مطلب ذکر شود و کدام مطلب ذکر نشود. او است که باید‌ها و نباید‌ها و روش و کیفیت هر چیز را مشخص می‌کند.

ج: با این که نماز ستون دین است، ولی تعداد نمازها و تعداد رکعات آن‌ها در قرآن نیامده است؛ با این حال، کیفیت وضو گرفتن و زمان خواندن نماز را بیان فرموده است. همچنین به مسأله اجازه گرفتن فرزند از پدر و مادر هنگام وارد شدن به حریم خصوصی آنان، و کناره گرفتن از زنان به هنگام عادت ماهانه آن‌ها پرداخته است و نوشتن بدهی (کتابت دین) را در طولانی‌ترین آیه ذکر نموده است؛ علی‌رغم این که اهمیت این امور، بالاتر از نماز نیست و نوشتن بدهی، اصلاً جزو واجبات به شمار نمی‌آید.

علاوه بر این، خداوند، پرداخت زکات را واجب کرد، ولی مقدار و احکام مربوط به آن را روشن نفرمود؛ حج را واجب کرد و بسیاری از مسائل آن را بیان نفرمود و شرح و تفصیل احکام را به عهده پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت و به مسلمانان دستور داد که احکام شریعت را از او دریافت کنند و در همه مسائل اختلافی، مرجعیت او را بپذیرند.

امامت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز، یکی از موارد اختلافی است که شهرستانی در این باره می‌گوید: «بزرگ‌ترین اختلاف امت، در مسأله امامت است. در طول تاریخ مسلمانان، آن گونه که برای موضوع امامت شمشیر کشیده‌اند، برای موضوع دیگری شمشیر نکشیده‌اند»^(۱). پس برای شناخت حکم خدا در این مسأله اختلافی نیز باید به پیامبر صلی الله علیه و آله مراجعه کرد. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

ص: ۱۷۰

پرسش شماره ۲۲ (۱۸)

اگر علی رضی الله عنه می دانست که خدا او را خلیفه کرده است، پس چرا با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرد؟ اگر بگویید که «او قدرت و توانایی نداشت»، فرد ناتوان، صلاحیت امامت نیز ندارد. کسی می تواند امام باشد که توان به دوش کشیدن بار امامت را داشته باشد. اگر بگویید که «توانایی داشت، اما از توانایی اش استفاده نکرد»، این خیانت است و خائن نمی تواند امام باشد و نمی توان در مورد رهبری مردم، به او اعتماد کرد. البته شأن علی رضی الله عنه به دور از این سخنان است؛ اما اگر پاسخ درستی دارید، می توانید پاسخ گو باشید.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: همان طور که از برخی متون استفاده می شود و در پاسخ به پرسش شماره ۵ یادآور شده ایم، امام علی صلوات الله علیه با ابوبکر بیعت نکرد. در مورد بیعت امام

صلوات الله عليه با عمر و عثمان نیز مسأله همین گونه بود. بنا بر این، مجالی برای اثبات این بیعت ادعایی وجود ندارد.

دوم: حتی اگر امام علی صلوات الله علیه با ابوبکر بیعت کرده باشد، تحت فشاری بود که بر حضرت وارد کردند و همسرش را کتک زدند و کودکش را سقط نمودند و خانه و اهل خانه اش را به آتش کشیدند؛ در حالی که امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم و خدمت کارشان فضا در خانه بودند. کسی که به زور بیعت کند، بیعتش صحیح نیست. (۱)

سوم: اهل سنت _ بنا بر آنچه که در کتاب بخاری و غیره آمده است _ ادعا می کنند که «امام علی صلوات الله علیه پس از شش ماه بیعت کرد». (۲) پرسش این است که چرا آن حضرت در این مدت از بیعت سر باز زد؟ آیا به خاطر علاقه و اشتیاق فراوان ایشان به بیعت بود؟ یا به خاطر حوادث و اتفاق هایی بود که دوستداران خلفا تلاش کرده اند آن حوادث را پنهان نمایند و از صفحه تاریخ محو سازند؟

چهارم: طغیان گران، یحیی بن زکریا علیه السلام را کشتند؛ بنی اسرائیل، پیامبران خود را به قتل رساندند؛ حضرت هارون علیه السلام نتوانست از گوساله پرستی بنی اسرائیل جلوگیری کند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله در طول سیزده سال پیش از هجرت، نتوانست کاری با قریشیان انجام دهد. آیا نبوت این پیامبران باطل شد و صلاحیت آن ها برای مقام نبوت از دست رفت؟ همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر ممانعت

ص: ۱۷۲

-
- ۱- . ر.ک: البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۹۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۹۰؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ اروپا، ج ۳، ص ۲۰۰ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۶، ص ۱۹۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۳۲.
 - ۲- . ر.ک: صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۵، ص ۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴؛ شرح اصول الکافی، ج ۷، ص ۲۱۸؛ الصوارم المهرقه، ص ۷۱؛ مناقب اهل البیت علیهم السلام، شیروانی، ص ۴۱۳؛ شرح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۷۷؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۷۸؛ عمدہ القاری، ج ۱۷، ص ۲۵۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۷۳؛ نصب الرایه، زیلعی، ج ۲، ص ۳۶۰؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۰۷؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۶۸؛ الاکمال فی اسماء الرجال، ص ۱۶۸.

برخی، نتوانست به هنگام رحلتش چیزی برای امتش بنویسد و از گمراهی آنان جلوگیری کند، و نتوانست لشکر اسامه را روانه جنگ سازد. آیا می توان گفت: «نبوت آن حضرت باطل شد؛ چون کسی سزاوار پیامبری است که بتواند بار سنگین نبوت را به دوش بکشد».

اگر بدانیم که آن پیامبران توانایی دفع دشمنان را داشتند و می توانستند دستور خود را به زور اجرایی سازند و هارون می توانست قومش را از گوساله پرستی بازدارد و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می توانست با زور و اجبار، آن نوشته را بنویسد و لشکر اسامه را راهی سازد و با این حال، هیچ یک از آن پیامبران چنین نکردند، آیا در این صورت، صحیح است پیامبران را متهم به خیانت سازیم و بگوییم: «فرد خیانت کار، صلاحیت پیامبری ندارد و نباید مردم را به دست او سپرد». به خدا پناه می بریم. چنین چیزی از آن ها به دور است.

خداوند از لحاظ تکوینی، توان نابود کردن جباران و طغیان گران را دارد و می تواند هر گونه که بخواهد، کارها را پیش ببرد؛ اما این کار، مخالف حکمت و سنت او است و چنین کاری نمی کند. همین سخن، درباره پیامبران علیهم السلام نیز جریان دارد و خداوند متعال می تواند ایشان را بر آنچه که دوست دارند، توانا سازد؛ اما چنین نمی کند. بنا بر آنچه گفتیم، این کار مخالف با حکمت و سنتی است که خداوند می خواهد کارها را بر اساس آن به جریان اندازد.

پنجم: امامت و نبوت، با نصی تحقق می یابد که نشان دهد خدا فرد مشخصی را به این مقام خطیر، منصوب کرده و او را برای این کرامت الهی، برگزیده است. خداوند، رضایت و خشنودی مردم از فرد منصوب را لحاظ نمی کند. از این رو است که مردم، همیشه با پیامبران در جنگ بودند و گاه آنان را می کشتند. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

از دیدگاه شیعه، تعیین امام معصوم از آن رو واجب است که شر و ظلم را از شهرها و روستاها ریشه کن کند و عدالت را در همه جا برقرار سازد. سؤال این است که آیا در همه شهرها و آبادی هایی که خدا آفریده، همیشه معصومی حضور دارد تا ظلم را از مردم دور سازد یا نه؟ اگر بگویید: «در هر شهر و آبادی، همیشه معصومی حضور دارد»، این سخن، گزافه ای آشکار است. آیا در شهرهای کافران و مشرکان و اهل کتاب نیز معصوم حضور دارد؟ آیا در شهر شام و نزد معاویه نیز معصوم وجود داشت؟ اگر بگویید: «معصوم یکی است و در شهرها و آبادی ها، نایب و جانشین دارد»، سؤال این است که آیا در همه شهرها نایب دارد یا در بعضی شهرها؟ اگر بگویید: «در همه شهرها جانشین دارد»، این نیز همانند پاسخ نخست شما، سخنی بی جا و گزافه است. و اگر بگویید: «فقط در بعضی جاها جانشین دارد»، باید گفت که همه شهرها و آبادی ها، به طور یکسان نیازمند معصوم هستند. پس چرا بین آن ها فرق می گذارید؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

هدف از نصب امام، همان هدفی است که در نصب پیامبر وجود دارد. امام، جانشین پیامبر است و وظایف او را به جا می آورد و پس از پیامبر، مردم را هدایت می کند؛ با این تفاوت که از وحی _ آن گونه که بر پیامبران نازل می شود _ برخوردار نیست.

از جمله وظایف مهم پیامبران و جانشینان آن‌ها، هدایت مردم و برپایی قسط و عدل است؛ البته به شرط آن که خود مردم نیز پذیرا باشند و با آنان همکاری نمایند. اگر مردم آن‌ها را یاری نکنند و تنهایشان بگذارند، گناهی متوجه پیامبران و جانشینان آن‌ها نمی‌شود؛ بلکه این مردم هستند که کوتاهی کرده‌اند و موجب محرومیت خود از نعمت‌های الهی شده‌اند. از همین رو می‌بینیم که به صرف مبعوث شدن پیامبران و نازل شدن کتاب‌های آسمانی، ظلم و ستم از زمین برچیده نشد؛ بلکه مردم به پیامبران بد کردند و آزارشان دادند و شماری از پیامبران و جانشینان آن‌ها و امامان را به شهادت رساندند.

تنها یک نمونه کافی است تا دلیلی باشد بر آنچه گفتیم. و آن حادثه‌ای است که برای امام حسین صلوات الله علیه پیش آمد؛ همان کسی که می‌گفت: «من برای طغیان و یاغی‌گری و فساد و ستم‌پیشگی قیام نکرده‌ام؛ بلکه برای ایجاد اصلاح در امت جدم قیام کرده‌ام. من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم. هر کس با پذیرش حق، دعوت مرا بپذیرد، خداوند به حق شناسی و پاداش دهی سزاوارتر است. و هر کس دعوت مرا نپذیرد، شکیبایی پیشه می‌سازم تا خدا میان من و اینان، به حق داوری کند» (۱). اما سزای او، کشته شدن و نابودی خاندان و یارانش به آن شکل دردناک و دل‌خراش بود. همان گونه که پدرش علی صلوات الله علیه نیز نسبت به خود و همسر و خاندانش، رنج‌ها و مصیبت‌های فراوان دید و سرانجام به دست شقی‌ترین فرد در میان پیشینیان و پسینیان، به شهادت رسید. سپس

ص: ۱۷۵

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ کتاب الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۵، ص ۲۱؛ مناقب آل ابی طالب، چاپ قم، ج ۴، ص ۸۹ و چاپ مطبعه حیدریه نجف، ج ۳، ص ۲۴۱؛ العوالم الامام الحسین علیه السلام، ص ۱۷۹؛ لواعج الاشجان، ص ۳۰؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۱۱، ص ۶۰۲ به نقل از مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

فرزندش امام حسن صلوات الله علیه با نقشه معاویه و با زهر دختر اشعث بن قیس شهید شد.

حال ما همین سؤال را از خود پرسش گر می پرسیم. خداوند، پیامبران و رسولان را برای هدایت مردم و برپایی عدل و داد فرستاد و فرمود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ (۱) پیامبران مان را همراه با پدیده های روشن گر فرستادیم و همراه آنان، کتاب آسمانی و میزان نازل کردیم تا مردم به دادگری برخیزند». طبق بیان آیه، این موضوع به مکان و زمان ویژه ای اختصاص ندارد؛ بلکه شامل همه زمان ها و مکان ها و شهرها و آبادی ها می شود. آیا به نظر شما، همیشه در هر شهر و آبادی، یک پیامبر معصوم وجود دارد که ظلم را از مردم دور سازد؟ اگر بگویید: «در همه شهرها و روستاهایی که خداوند آفریده، همیشه یک پیامبر معصوم وجود دارد»، آشکارا سخن لجاجت آمیزی گفته اید. آیا در شهرهای کافران و مشرکان و اهل کتاب، پیامبر معصوم وجود دارد؟ آیا در نزد قیصر و کسری نیز پیامبر معصوم وجود داشت؟

اگر بگویید: «آری؛ همیشه یک پیامبری بود و در شهرها نماینده داشت»، باید از شما پرسید: آیا در همه شهرهای کره زمین نماینده داشت یا در بعضی از شهرها؟ اگر بگویید: «در همه شهرها و آبادی ها نماینده داشت»، باید بگویم که این سخن شما نیز همانند پاسخ نخست، لجاجت آمیز است. و اگر بگویید: «در برخی از شهرها نماینده داشت و در برخی دیگر نداشت»، باید بگویم که همه شهرها و آبادی ها به طور یکسان، نیازمند پیامبر معصوم هستند. پس چرا بین آن ها فرق می گذارید؟ و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

ص: ۱۷۶

عبدالله فرزند جعفر صادق، برادر تنی اسماعیل بن جعفر صادق بود و هر دو، از فاطمه دختر حسین بن علی بن حسین بن ابی طالب علیه السلام به دنیا آمده بودند و طبق قاعده شیعیان، از دو طرف «سید حسینی» به شمار می آمدند. سؤال این است که چرا بعد از این که اسماعیل در زمان حیات پدر از دنیا رفت، عبدالله از رسیدن به مقام امامت محروم شد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: برای رسیدن به امامت، فرزند فلاخی بودن و انتساب به قریش و بنی هاشم کافی نیست؛ بلکه ملاک امامت، گزینش و انتصاب از جانب خداوند است. این گزینش و انتصاب، بر اساس معیارهایی صورت می گیرد که برتر و بالاتر و فراتر از نسب و خویشاوندی است. خدا بر اساس چنین معیاری، دوازده امام را برگزید که همه آن ها از خاندانی پاک بودند. خداوند متعال نسبت به کارهایی که انجام می دهد، مورد بازخواست قرار نمی گیرد؛ بلکه دیگران هستند که مورد بازخواست قرار می گیرند. خدا می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.

دوم: پرسش گر خیال می کند که حتماً باید امام بعدی، بزرگ ترین فرزند امام قبلی باشد؛ در حالی که واقعیت، خلاف این را ثابت می کند. به همین جهت، امام صادق صلوات الله علیه با وجود فرزند بزرگ تر، به امام کاظم صلوات الله علیه وصیت کرد؛ چرا که فرزند بزرگ، گرفتار نقص مادرزاد بود. امام نباید ناقص باشد و نفرت دیگران را برانگیزد.

سوم: هیچ معنایی ندارد که فردی به امامت منصوب شود و در زمان پدرش که امام پیشین است، از دنیا برود. در زمان حیات پدر، امامت برای پدر ثابت می شود و امامت فرزند، معنایی ندارد. اما اگر فرزند در زمان پدر از دنیا برود، روشن می شود که او امام بعدی نبوده و موضوع از اساس منتفی است.

چهارم: بر خلاف تلاش پرسش گر که می خواهد خواننده را گمراه سازد، هیچ یک از علمای شیعه، شرط نکرده است که حتماً باید امام از دو طرف، سید حسینی باشد. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

بلوغ، شرط امامت

پرسش شماره ۲۵ (۴۶)

شیعه اعتقاد دارد که از جمله شرایط امام، «تکلیف» است؛ یعنی دارا بودن عقل و بلوغ. از توقیعات و نامه های امام غایب آن ها که محمد عسکری نام داشت، چنین برمی آید که او در سه یا پنج سالگی به امامت رسید. پس چرا شیعیان، شرط تکلیف را کنار گذاشته اند و قائل به امامت او شده اند؟

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمہ الله و برکاتہ.

بلوغ شرط امامت نیست

یکم: هیچ کس نگفته است که بلوغ، شرط امامت و نبوت است؛ بلکه گفته اند: بلوغ، شرط تکلیف و همچنین شرط امامت جماعت است.

دوم: برخی از آیات قرآن دلالت می کنند که شماری از مردم، ویژگی هایی دارند که موجب وضع احکام خاص برای آنان می شود؛ همانند یحیی بن زکریا (علیه السلام)

که خداوند درباره او می فرماید: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا؛(۱) [گفتیم] ای یحیی! کتاب آسمانی را به جد و جهد بگیر. در دوران کودکی به او نبوت بخشیدیم».

همچنین درباره حضرت مریم و زاده شدن عیسی علیهما السلام می فرماید: «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا * يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأًا سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا * فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا؛(۲) سپس او [عیسی] را برداشت و نزد قومش برد. گفتند: ای مریم! کار شگرفی پیش آوردی. ای خواهر هارون! نه پدرت مردی نابکار بود و نه مادرت پلیدکار. [مریم] به آن [نوزاد] اشاره کرد. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم؟ [نوزاد] گفت: «من بنده خدا هستم که به من کتاب آسمانی داده و مرا پیامبر گردانده است. هر جا که باشم، مرا مبارک ساخته و مادام که زنده باشم، مرا به نماز و زکات سفارش فرموده است».

از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نیز روایت شده است که فرمود: «در حالی که آدم بین آب و گل (یا آب و جسد) بود، من پیامبر بودم».(۳).

ص: ۱۷۹

- ۱- .سوره مریم، ۱۲.
- ۲- .سوره مریم، آیه ۲۷ - ۳۱.
- ۳- ر.ک: الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۴۸؛ الفضائل، ابن شاذان، ص ۳۴؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۵۳ و ج ۵۰، ص ۸۲؛ الغدير، امینی، ج ۷، ص ۳۸ و ج ۹، ص ۲۸۷؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۶۶ و ج ۵، ص ۵۹ و ۳۷۹؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۴۵؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۰۹؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۲۳؛ تحفه الاحوذی، ج ۷، ص ۱۱۱ و ج ۱۰، ص ۵۶؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۴۳۸؛ الآحاد و المثنی، ج ۵، ص ۳۴۷؛ کتاب السنه، ابن ابی عاصم، ص ۱۷۹؛ المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۲۷۲؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲ ص ۷۳ و ج ۲۰، ص ۳۵۳؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۹۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۰۹ و ۴۵۰؛ تذکره الموضوعات، فتنی، ص ۸۶؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۲۹؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۹، ص ۲۶۴ به نقل از ابن سعد؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۹۲ و ۵۲۲ به نقل از کتاب النکاح؛ فیض القدیر، ج ۵، ص ۶۹؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۴؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۶۷؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۱، ص ۱۴۸ و ج ۷، ص ۵۹؛ التاریخ الکبیر، بخاری، ج ۷، ص ۲۷۴؛ ضعفاء، عقیلی، ج ۴، ص ۳۰۰؛ الکامل، ابن عدی، ج ۴، ص ۱۶۹ و ج ۷، ص ۳۷؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۳۲ و ج ۴، ص ۴۲۶ و ج ۵، ص ۳۷۷؛ تهذیب الکمال، ج ۱۴، ص ۳۶۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۸۴ و ج ۱۱، ص ۱۱۰ و ج ۱۳، ص ۴۵۱ و ص ۴۲۸ به نقل از کسی که در مسند احمد از او روایت شده است؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۴۸؛ الاصابه، ج ۶، ص ۱۸۱؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۶۶؛ تاریخ جرجان، ص ۳۹۲؛ ذکر اخبار اصبهان، ج ۲، ص ۲۲۶؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۳۹۲؛ الشفاء لتعریف حقوق المصطفی، ج ۱، ص ۱۶۶؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۱۰؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۳۱۷ و ۳۱۸؛ دفع الشبه عن الرسول، ص ۱۲۰؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱، ص ۷۹ و ۸۱ و ۸۳ و ج ۲، ص ۲۳۹؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۴۵ و ج ۲، ص ۹۹ و ۲۶۱.

همه این موارد، دلالت می کنند که حضرت عیسی و یحیی علیهما السلام و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، در کامل ترین حالات و بالاترین درجات فهم و عقل بوده اند که توانسته اند استحقاق چنین مرتبه عظیمی را در سن کودکی و بلکه زمان ولادت و حتی پیش از ولادت داشته باشند.

امامت اگر یک عطیه الهی باشد که بر توانایی های والا و ملکه های عالی و تربیت و پرورش الهی بر مبنای قاعده «وَلِتُصْنَعَ عَلٰی عَيْنِي» (۱) استوار است و امری پیش پا افتاده و بر اساس گزینش بشری نیست، پس برگزیدگان الهی باید ویژگی های خاصی از جهت فهم و ظرفیت وجودی و دیگر امور داشته باشند. بر این اساس، دور از ذهن نیست که تکلیف چنین اشخاص برگزیده ای، با دیگران متفاوت باشد و اعطای مقام امامت در سن کم، از ویژگی های ایشان به حساب آید؛ همان گونه که عیسی و یحیی علیهما السلام و دیگران که خدا آنان را به عنوان رهبر و سرور و رهنما و پیشوا و الگو برای بندگانش برگزید، این چنین بودند.

پیدایش حد و مرز بلوغ

بسیاری معتقدند که پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه و در ماجرای قبول یا عدم قبول ابن عمر برای شرکت در جنگ، حد و مرز بلوغ تعیین شد و

ص: ۱۸۰

۱- . تا زیر نظر من ساخته شوی. سوره طه، آیه ۳۹.

پیش از آن، فهم و درک و تشخیص فرد بود که اعتبار داشت و دایره تکلیف، برمدار آن می چرخید. (۱) شاهد بر این مطلب، مسلمان شدن امام علی صلوات الله علیه است که در ده سالگی روی داد. البته کسانی که دوست دارند افتخار «نخستین مسلمان» را به کسانی جز امام علی صلوات الله علیه اعطا نمایند، با این مسأله به زحمت افتاده اند و سخنی را بافته اند مبنی بر این که علی علیه السلام نخستین کودک مسلمان و ابوبکر نخستین مرد مسلمان و خدیجه نخستین زن مسلمان بود. (۲) این سخن، کاملاً پوچ و بی اساس است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام را به ازدواج امام علی صلوات الله علیه درآورد، عنوان «نخستین مسلمان» را از فضائل امام علی علیه السلام برشمرد. (۳) عباراتی همچون «نخستین فرد از امت من در قبول اسلام»، «نخستین فرد این امت در پذیرش اسلام»، و «نخستین مردی که اسلام آورد»، (۴) از

ص: ۱۸۱

- ۱- ر.ک: اسعاف الراغبین، صبان، چاپ شده در حاشیه نور الابصار، ص ۱۴۹؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۶۹؛ الکنز المدفون، ص ۲۵۶ و ۲۵۷ به نقل از بیهقی؛ التمهید ابن عبد البر، ج ۱۸، ص ۸۸.
- ۲- نزهه المجالس، ج ۲، ص ۱۴۷؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۷ و ۲۶ و ۲۷؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۷۵؛ السیره النبویه، دحلان، ج ۱، ص ۹. و ر.ک: سنن ترمذی، ج ۱، ص ۳۰۶؛ الذریه الطاهره النبویه، دولابی، ص ۶۳؛ کتاب الاوائل، طبرانی، ص ۸۲؛ تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۸۵.
- ۳- ر.ک: المناقب، خوارزمی، ص ۱۰۶؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۱۴۸ و ۳۷۴؛ الغدیر، امینی، ج ۲، ص ۴۴ و ج ۳، ص ۹۵۴ و ۲۲۰ و ج ۹، ص ۳۹۴؛ الذریه الطاهره النبویه، دولابی، ص ۹۳ و ۱۴۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۷ و ج ۱۳، ص ۲۲۷ و ۲۲۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۵ و ج ۱۳، ص ۱۱۴ و ۱۳۵؛ مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، کوفی، ج ۱، ص ۲۷۶ و ۲۷۹ و ۲۹۰؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۵۰؛ العثمانیه، جاحظ، ص ۲۸۹ و ۲۹۴؛ فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عقده کوفی، ص ۲۰۴ و ۱۰۲؛ تنبیه الغافلین، ابن کرامه، ص ۹۸؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۳۶۰؛ کنز الفوائد، کراجکی، ص ۱۲۱؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۹ و ج ۴۳، ص ۱۳۶؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۴، ص ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۵ و ج ۱۵، ص ۳۲۵ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۴۱۰ و ج ۲۰، ص ۲۷۱ و ج ۲۲، ص ۱۴۲ و ۱۵۳ و ۱۸۶ و ۲۵۶ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ج ۲۳، ص ۵۲۶ و ۵۲۹ و ۵۳۷ و ۶۱۱ و ۶۱۴ و ج ۳۱، ص ۲۶۸ و ج ۳۲، ص ۴۶ و ۲۱۱ و ج ۳۳، ص ۳۲۴ و ۳۲۶ و ۳۲۷؛ دفع الارتیاب عن حدیث الباب، ص ۱۶؛ فتح الملک العلی، مغربی، ص ۶۷ و ۶۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۲؛ اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۲۰؛ غایه المرام، بحرانی، ج ۵، ص ۱۷۹.
- ۴- ر.ک: سیره ابن اسحاق، ص ۱۳۸؛ مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، کوفی، ج ۱، ص ۲۷۵ و ۲۹۰؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۷ و ۵۰؛ العثمانیه، جاحظ، ص ۲۹۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۶۷ و ۱۵۸ و ج ۱۳، ص ۲۳۳؛ غایه المرام، ج ۲، ص ۶۷ و ۶۸ و ج ۶، ص ۸؛ السیره النبویه، دحلان، ج ۱، ص ۹۱؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۶۸ و ۲۷۵؛ مناقب مغازلی و مناقب خوارزمی، ص ۱۸ تا ۲۰؛ الغدیر امینی، ج ۳، ص ۲۲۰ تا ۲۳۶ و ج ۱۰، ص ۱۶۸ و ۲۹ و ۳۲۲ و ج ۹، ص ۳۹۲؛ کتاب تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۲۳۳؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۶؛ تهذیب تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۴۰۷.

سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که همواره امام علی (صلوات الله علیه) بدان افتخار می کرد و این مسأله، هر شبهه ای پیرامون این موضوع را از بین می برد. خود امام بارها با افتخار تصریح کرده است که پیش از اسلام آوردن ابوبکر، مسلمان شد (۱) و هفت سال پیش از دیگران نماز خواند؛ (۲) با این حال، هیچ کس به او نگفت که تو در آن زمان، کودک بودی و به بلوغ و کمال عقل، نرسیده بودی.

چگونگی تحقق بلوغ

بلوغ مردان، با احتلام یا رویدن موی عانه محقق می شود و این دو نشانه، سن مشخصی ندارد. نوشته اند که وقتی می خواستند برخی از اسیران بنی قریظه را بکشند، رویش مو در عانه آن ها را مورد بررسی قرار می دادند. همچنین گفته اند که عمرو عاص، فرزندش عبدالله را که تنها دوازده سال داشت، بزرگ و بالغ

ص: ۱۸۲

- ۱- ر.ک: المعارف، ابن قتیبه، چاپ دار المعارف، ص ۱۶۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۲۲ و ج ۱۳، ص ۲۰۰ و ۲۲۸ و ۲۴۰؛ العثمانیه، جاحظ، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، دار الکتب العربی، مصر، ص ۲۹۰؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۷، ص ۳۷۰؛ الآحاد و المثانی، ج ۱، ص ۱۵۱؛ الکامل، ابن عدی، ج ۳، ص ۲۷۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۳؛ تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۱۸؛ انساب الاشراف، بلاذری، ص ۱۴۶؛ الجوهرة فی نسب الامام علی و آله بری، ص ۹؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۳۸؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۴۶.
- ۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۴۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۲؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۹۸؛ الآحاد و المثانی، ج ۱، ص ۱۴۸؛ کتاب السنه، ابن ابی عاصم، ص ۵۸۴؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۱۰۷؛ خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ص ۴۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۳۰؛ کتر العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۳، ص ۱۲۲؛ تذکره الموضوعات، فتنی، ص ۹۶؛ تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۸۵؛ تهذیب الکمال، ج ۲۲، ص ۵۱۴؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۲؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۳۱؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۷۰؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۸۹ و ۱۹۳ و ۴۵۵ و ج ۲، ص ۱۴۸؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۴، ص ۲۰۹ و ۲۱۳ به نقل از فضائل الصحابه ابن حنبل و سنن المصطفی، ابن ماجه، چاپ الغازیه مصر، ج ۱، ص ۵۷ و ریاض النضره، چاپ محمد امین خانجی مصر، ج ۲، ص ۱۵۵.

می دانست. (۱) خلیفه الراشد بالله نیز در نه سالگی، با کنیزی همبستر شد و کنیز ازوی حامله گردید. (۲) در مورد برخی زنان نیز نقل شده است که در سن بسیار کم حامله شده اند.

چهارم: باید به پرسش گر یادآور شوم که موضوع خردسالی، منحصر به امام مهدی صلوات الله علیه نیست؛ بلکه امام جواد و امام هادی صلوات الله علیهما نیز در سن کم، امر امامت را عهده دار شدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین، هر دو امام هستند؛ چه بنشینند و چه به پا خیزند». (۳) و با این سخن، امامت آن دو را تأیید فرمود؛ در حالی که ایشان در زمان وفات پیامبر، شش یا هفت سال داشتند. پیامبر نفرمود که امامت آن دو، از چه زمان شروع شده یا شروع می شود. این عبارت می رساند که امامت آن ها

ص: ۱۸۳

۱- . المعارف ابن قتیبه، چاپ ۱۳۹۰ ه، ص ۱۲۵ و چاپ دار المعارف، ص ۲۸۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۲۶؛ فتح الباری، ج ۵، ص ۲۰۳؛ عمدہ القاری، ج ۱، ص ۱۳۱ و ج ۱۳، ص ۲۴۰؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۳، ص ۹۵۷؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۳۳؛ الاصابه، ج ۴، ص ۱۶۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۹۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۳، ص ۲۳۶؛ خلاصه تهذیب تهذیب الکمال، ص ۲۰۸؛ التاریخ الصغیر، بخاری، ج ۱، ص ۱۶۷ و ج ۵، ص ۵؛ التعدیل و التجریح، باجی، ج ۲، ص ۸۹۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۱، ص ۲۴۲ و ۲۴۴ و ۲۴۹؛ ابن حبان در کتاب الثقات، ج ۳، ص ۲۱۱ و مشاهیر علمای انصار، ص ۹۳ می گوید: بین او و پدرش، سیزده سال فاصله بود.

۲- . السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۶۹ و چاپ دار المعرفه، ج ۱، ص ۴۳۴؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳۶، ص ۳۰۱.

۳- . ر.ک: مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۳۱۱؛ غنیة النزوع، حلبی، ص ۲۹۹؛ السرائر، ابن ادریس، ج ۳، ص ۱۵۷؛ جامع الخلاف و الوفاق، قمی، ص ۴۰۴؛ الارشاد، مفید، ج ۲، ص ۳۰؛ الفصول المختاره، شریف مرتضی، ص ۳۰۳؛ المسائل الجارودیه، مفید، ص ۳۵؛ النکت فی مقدمات الاصول، مفید، ص ۴۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۴۱ و ۳۶۸؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۰۷؛ جوامع الجامع، طبرسی، ج ۳، ص ۷۰؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۰۷. شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۲۶، ص ۴۸ به نقل از ابن کرام بیهقی در کتاب الرساله فی نصیحه العامه (نسخه عکس برداری شده در کتابخانه امپروزیانا در ایتالیا) ص ۱۸؛ مرعشی در ج ۹، ص ۲۱۷ به نقل از استاد توفیق ابو علم در کتاب اهل البیت، چاپخانه سعادت قاهره، ص ۱۹۵ نقل می کند: به طور متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «این دو فرزند من، امام هستند؛ چه برخیزند و چه بنشینند. این ها ریحانه های من از این دنیا هستند».

دست کم از زمان گفتن این جمله، ایجاد و آغاز شد. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

بلوغ و امامت امام جواد(علیه السلام)

پرسش شماره ۲۶ (۱۴۹)

شیعیان معتقدند که امام باید بالغ باشد؛ اما در عمل، دچار تناقض شده اند و ادعا کرده اند که محمد بن علی ملقب به جواد، با این که هنگام وفات پدرش علی بن موسی الرضا بالغ نشده بود، مقام امامت داشت.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

در پاسخ به پرسش شماره ۴۶ که شبیه این سؤال بود، گفتیم که شیعه، بلوغ را از شرایط امامت نمی داند. البته تفاوت دو پرسش در این است که یکی درباره کم سن بودن امام جواد صلوات الله علیه می باشد و دیگری درباره کم سن بودن امام مهدی صلوات الله علیه. در هر صورت می توانید به آن پاسخ مراجعه فرمایید. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

شرایط امام از دیدگاه شیعه

پرسش شماره ۲۷ (۱۵۱)

شیعیان، شرایطی را برای امام در نظر گرفته اند؛ از جمله این که: امام باید بزرگ ترین پسر پدرش باشد؛ زره رسول خدا، اندازه تن او باشد؛ عالم تر از همه مردم باشد؛ جنب و محتلم نشود؛ علم غیب داشته باشد؛ و غیر از امام، کسی او را

ص: ۱۸۴

غسل ندهد. اما به خاطر همین شروطی که خودشان وضع کرده اند، دچار مشکل شده اند؛ زیرا:

*برخی از امامان _ مانند موسی کاظم و حسن عسکری _ بزرگ ترین برادر نبودند.

*برخی از امامان را امام قبلی غسل نداد؛ مانند علی بن موسی الرضا که فرزندش محمد جواد او را غسل نداد و هنگام وفات پدر، تنها هشت سال داشت. موسی کاظم را هم پسرش علی الرضا غسل نداد؛ چون نزد پدرش حاضر نبود. حتی حسین بن علی را هم فرزندش علی زین العابدین غسل نداد؛ چون در بستر بیماری بود و سپاهیان ابن زیاد، مانع از این کار شدند.

*زره رسول خدا(صلی الله علیه و سلم)اندازه تن برخی از امامان نبود؛ مثل محمد جواد که هنگام وفات پدر، هشت سال داشت. و همین طور پسرش علی بن محمد که در دوران کودکی، پدرش از دنیا رفت.

*برخی از امامان به خاطر خردسالی، عالم ترین فرد در میان مردم نبودند.

*طبق احادیث شیعه، برخی از امامان، جنب و محتلم می شدند. آن ها روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «برای هیچ کس جایز نیست که در این مسجد جنب شود؛ مگر من و علی و فاطمه و حسن و حسین».(۱)

*علم غیب هم دروغی است که خداوند در کتابش آن را رد کرده است.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

ص: ۱۸۵

یکم: شرایط امام از دیدگاه شیعه را باید از کتاب های کلامی شیعه به دست آورد. نخستین و مهم ترین شرط امام، این است که از سوی خدا و رسولش، به امامت او تصریح شود. این شرط اقتضا می کند که امامت، مشروط به سن معینی نباشد. پس امام کسی است که معصوم دیگر، به امامت او تصریح نماید؛ خواه مانند حضرت عیسی و حضرت یحیی و امام جواد و امام هادی و امام مهدی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام خردسال باشد و خواه مانند دیگر امامان پاک نهاد و پیامبران معصوم علیهم السلام بزرگ سال باشد. همچنین فرقی نمی کند که پسر بزرگ تر باشد یا فرزند کوچک تر.

شرط دوم امام این است که معصوم باشد. شرط سوم این است که همه اصول کمالات نفسانی _ یعنی علم و فهم و شجاعت _ را دارا باشد. شرط چهارم این است که در آنچه که به عنوان کمال نفسانی به شمار می رود، برتر از دیگران باشد. شرط پنجم این است که عاری از هر گونه عیب نفرت انگیز باشد؛ اعم از نقص جسمانی یا ایراد در اصل و نسب یا اشتغال به کارهای پست و سخیف که باعث تنفر دیگران می شود. شرط ششم این است که دارای کرامت الهی باشد و به هنگام نیاز، خدا امور خارق العاده ای را برای او آشکار سازد تا مردم تصدیقش نمایند. ما در جایی ندیده ایم که شیعه بگوید: بلوغ و فرزند ارشد بودن و علم غیب و جنب نشدن، از شرایط امام است.

دوم: غسل امام توسط امام دیگر، یک ویژگی است که خدا برای احترام و بزرگ داشتن، به او هدیه کرده است و شایسته نیست گرامی داشت را به عنوان شرط امامت مطرح کنیم. از عطیه های خداوند به رسول گرامی صلی الله علیه و آله این بود که سایه اش بر زمین نمی افتاد و ازدواجش با بیش از چهار زن مباح بود و

باید همان جایی که از دنیا می رفت، به خاک سپرده می شد. همه این ها عطیۀ الهی بود و هیچ گاه آن ها را جزو شرایط نبوت به حساب نیاورده اند.

در مورد زره رسول خدا صلی الله علیه و آله و اندازه بودن آن به تن امام نیز همین گونه است. گر چه این مطلب در برخی از احادیث آمده است؛ ولی شیعیان آن را جزو عقاید ویژه خود و شرایط امامت نمی دانند و چه بسا به دلایل مختلف _ از جمله نداشتن سند مورد قبول یا اختصاص این مورد به برخی امامان _ به آن ترتیب اثر نداده اند.

سوم: این موضوع که حتماً باید امام، پسر بزرگ تر امام پیشین باشد، هرگز شیعه را به زحمت نینداخته است؛ چون آن ها داشتن سن معین را از شرایط امام به شمار نمی آورند. چیزی که شیعه بدان پای بند است، نص و حکم صریح از جانب خداوند می باشد. اگر در مورد کسی، حکمی صریح و آشکار وجود داشته باشد، او امام است. امام نشدن عبدالله افطح نیز به دو دلیل بود:

۱. او عیبی ظاهری داشت که موجب تنفر مردم می شد و او را انگشت نمای خلق می کرد. پیش از این گفتیم که امام باید از نظر جسمی و ظاهری، دارای صحت و سلامت کامل باشد.

۲. امام پیشین، او را به عنوان امام معرفی نکرده بود. در مورد امام حسن عسکری علیه السلام نیز همین گونه بود. با وجود معرفی آن حضرت به عنوان امام و نبود شرایط لازم در برادرش جعفر، دیگر مجالی نمی ماند که کسی جعفر را امام بیندارد و برایش بهره ای از امامت قائل شود.

چهارم: درباره حدیثی که می فرماید: «امام را فقط امام غسل می دهد»، باید بگوییم: هیچ دلیلی وجود ندارد که این امر، تحقق نیافته باشد؛ به ویژه آن که طبق

تصریح روایات، امام جواد صلوات الله علیه، پدرش امام رضا صلوات الله علیه را غسل داد(۱).

و امام رضا صلوات الله علیه نیز به غسل پدرش امام کاظم صلوات الله علیه اقدام نمود.(۲)

نمی توان هیچ اشکالی به این مسأله وارد کرد؛ چون نمونه تاریخی دارد. با این که سلمان فارسی در مدائن وفات یافت و به هنگام وفاتش، امام علی صلوات الله علیه در مدینه بود، اما غسل سلمان توسط امام علی علیه السلام انجام شد.(۳)

پنجم: امام حسین صلوات الله علیه به شهادت رسید و شهید نیاز به غسل ندارد. پس ایراد پرسش گر، کاملاً بی مورد است.

ششم: پرسش گر ادعا می کند که «امامان خردسال، عالم ترین مردم زمان خود نبودند». او باید علم غیب الهی داشته باشد تا بتواند مقدار دانش همه افراد بشر را تشخیص دهد و آن ها را با هم بسنجد و روشن سازد که چه کسی از امام جواد صلوات الله علیه که تنها شش سال داشت، عالم تر بود! و چه کسی از حضرت عیسی علیه السلام که در گهواره سخن می گفت، دانش بیشتری داشت! لابد بر او وحی نازل شده است و به طور حتم می داند که امام رضا صلوات الله علیه هزار باب از علم را که از هر بابش هزار باب دیگر گشوده می شد، به فرزندش نیاموخت!

هفتم: خوب بود که پرسش گر، هدیه ای ارزنده به ما می داد و می گفت منبع این سخن کجا است که می گوید: «از شرایط امام این است که جنب نشود و محتلم نگردد». ما در هیچ یک از کتاب های شیعی که در دسترس داریم، چنین مطلبی را پیدا نکردیم و می دانیم که در هیچ کجای زمین و آسمان نیز پیدا نخواهد شد.

ص: ۱۸۸

۱- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۵۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۵۰ به نقل از الخرائج.

۲- عیون الاخبار، ج ۱، ص ۱۰۵ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۲، ص ۹۷؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۵۴ به نقل از عیون الاخبار.

۳- ر.ک: الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۶۲؛ مدینه المعاجز، بحرانی، ج ۲، ص ۱۴؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۸ و ج ۳۹، ص ۱۴۷؛ نفس الرحمان فی فضائل سلمان، ص ۶۰۵؛ طرائف المقال، بروجردی، ج ۲، ص ۶۰۴.

هشتم: درباره علم غیب، گفتیم که ائمه صلوات الله علیهم از طریق آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها آموخت و توسط پدران شان به آن ها رسید، از علم غیب آگاهی داشتند. پرسش گر، دلیلی ندارد که روشن سازد پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص وفات امامان، چیزی به آن ها گفته بود.

نهم: حتی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله روز و ساعت وفات امامان را به ایشان خبر داده بود، شما معتقدید که قلم تقدیر، همه رویدادها را نوشته است و بشر نمی تواند به هیچ وجه آن را تغییر دهد. حتماً قلم تقدیر، این را هم نوشته است که فلان امام، با خوردن زهر کشته می شود. پس امام، توان سرپیچی ندارد؛ و گرنه _ العیاذ بالله _ علم خدا تبدیل به جهل می شود.

البته شیعه این سخن را نمی پذیرد؛ بلکه می گوید: امام نمی تواند بر اساس علمی که از راه غیرطبیعی _ همانند علم غیب _ بدان دست یافته، عمل نماید. این مسأله نیز از این قبیل است. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اثبات ویژگی پیامبران برای امامان، کفر است

پرسش شماره ۲۸ (۷۴)

فرقه قادیانیه، به خاطر ادعای نبوت برای پیشوای خود، کافر شدند. میان این فرقه و شیعیان که ویژگی پیامبران و بلکه افزون تر از آن را برای امامان خود قائل می شوند، چه فرقی وجود دارد؟ آیا این ادعا، نشانه کفر نیست؟ شیعیان باید برای ما بیان کنند که فرق اساسی میان امام و رسول چیست؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمد تا در مورد دوازده امامی مژده بدهد که گفتارشان همانند گفتار او و کردارشان همانند کردار او است و کاملاً مثل او معصوم هستند؟

ص: ۱۸۹

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: بزرگ ترین ایرادی که اهل سنت به شیعیان می گیرند، به خاطر اعتقاد شیعه به عصمت و علم غیب و توانایی فوق العاده امامان است. البته ما هیچ یک از این امور را شگفت انگیز نمی دانیم؛ چون موارد مشابه دارد. خدای متعال می فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (۱) کسی که مقداری از علم کتاب نزد او بود، گفت: من پیش از این که چشم بر هم بزنی، تخت بلقیس را برایت می آورم. هنگامی که آن را در نزد خود مستقر دید، گفت: این از تفضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاس گزارم یا ناسپاسی می کنم؟ هر کس سپاس گزار باشد، به سود او است و کسی که ناسپاسی کند، [بداند که] خدا بی نیاز و کریم است».

آصف بن برخیا با این که پیامبر نبود، ولی اندکی از علم کتاب را داشت و توانست به وسیله آن، کاری خارق العاده کند و در یک چشم بر هم زدن، تخت بلقیس را از یمن به بیت المقدس ببرد. این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاه امام علی صلوات الله علیه را نسبت به خود، همچون جایگاه هارون نسبت به موسی معرفی کرد و خداوند متعال در آیه مباحله، او را نفس پیامبر صلی الله علیه و آله خواند. اگر ویژگی نبوت را _ که اختصاص به پیامبر صلی الله علیه و آله داشت _ استثنا کنیم، چه دلیلی برای استثنای دیگر ویژگی ها وجود دارد؟ با توجه به این که علی

ص: ۱۹۰

(علیه السلام) نفس پیامبر و برادر او بود و نسبت به پیامبر، جایگاهی همچون جایگاه هارون نسبت به موسی داشت، پس دارای این شایستگی بود که از آن الطاف و عطایای ربانی برخوردار گردد. نداشتن مقام نبوت، به این معنا نیست که خداوند، دیگر الطاف خود را از امام علی صلوات الله علیه دریغ نموده باشد.

اما درباره عصمت باید گفت که اگر چه این مقام از لوازم نبوت است، ولی از ویژگی های اختصاصی آن نیست؛ یعنی هر جا که نبوت باشد، عصمت هم هست؛ ولی گاه ممکن است افرادی همانند اوصیا، پیامبر نباشند و در عین حال، دارای مقام عصمت باشند. کسانی همچون مریم و خدیجه و آسیه بنت مزاحم، با این که پیامبر نبودند، اما مراتبی از عصمت را داشتند.

عصمت و توانایی بر انجام کارهای خارق العاده، به وسیله علوم خاصی تحقق می پذیرد که برخی اوصیا از آن برخوردارند. اطلاع از برخی امور غیبی از طریق اتصال به پیامبر نیز همین گونه است. پس اختصاص همه این امور به پیامبران، معنا ندارد.

دوم: مقایسه شیعیان که معتقدند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیامبری وجود ندارد، با قادیانیه که منکر خاتمیت هستند و برای کسانی غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله ادعای نبوت می کنند، کاملاً بی جا است. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ادعای امامت توسط زید

پرسش شماره ۲۹ (۱۳۴)

از قواعد شیعیان این است که اگر کسی از اهل بیت، ادعای امامت کند و کارهای خارق العاده از او سر بزنند که نشان گر صداقت و درستی او باشد، امامتش

ثابت می شود. با این که زید بن علی اعای امامت کرد، اما امامت او را قبول ندارند. در مقابل، امامت امام غایب شان مهدی را می پذیرند؛ با این که او نه ادعای امامت کرد و نه کارهای خارق العاده از او سر زد؛ چرا که به اعتقاد خود شیعیان، در کودکی غایب شد.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: قاعده خدشه ناپذیر در نزد شیعیان، این است که امامت با نص (یعنی تصریح خدا و رسول) ثابت می شود؛ همچنین اگر امام پیشین _ که امامتش از طریق نص ثابت شده است _ به امام پس از خود تصریح نماید، امامت امام بعدی نیز ثابت می گردد. این قاعده شیعه امامیه است.

دوم: از دیدگاه زیدیه _ که پیرو زید بن علی بن الحسین هستند و به امامت او معتقدند _ امامت نه از طریق نص، بلکه با ادعای امامت و قیام با شمشیر ثابت می شود؛ البته به شرط آن که فرد مدعی، از نسل حضرت فاطمه صلوات الله علیها باشد.

سوم: شیعه امامیه معتقد است که امام سجاد صلوات الله علیه به امامت فرزندش امام باقر صلوات الله علیه تصریح کرد و از امامت زید، حرفی به میان نیاورد. امام باقر علیه السلام کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به جابر فرمود که به او سلام برساند. (۱)

چهارم: پرسش گر باید ثابت کند که زید چنین ادعایی کرده است. شیعه امامیه اعتقاد دارد که هیچ گاه زید در مورد خودش ادعای امامت نکرد؛ بلکه به امامت

ص: ۱۹۲

۱- مناقب آل ابی طالب، چاپ مطبعه حیدریه، ج ۳، ص ۳۲۸؛ الاختصاص، مفید، ص ۶۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۵ و ۲۲۶؛ اختیار معرفه الرجال (رجال طوسی)، ج ۱، ص ۲۱۷ و ص ۲۲۰؛ الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، ص ۱۰۴؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۵۰۵.

فردی از آل محمد که همه به امامتش راضی باشند، دعوت می کرد. نظر زید این بود که امامت به برادرش امام باقر صلوات الله علیه و سپس امام صادق صلوات الله علیه اختصاص دارد.

پنجم: نه در نزد شیعه امامیه و نه در نزد زیدیه، ثابت نشده است که از زید، کارهای خارق العاده سر زده باشد.

ششم: امامت حضرت مهدی صلوات الله علیه برای همه شیعیان و بسیاری از اهل سنت ثابت شده است؛ همان طور که امامت حسن و حسین صلوات الله علیهما با این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت می شود که فرمود: «حسن و حسین، هر دو امام هستند؛ چه برخیزند و چه بنشینند». امامت حضرت علی صلوات الله علیه نیز با نصوص مختلف ثابت می گردد. امامت دیگر امامان هم بر همین منوال، با تصریح امام قبلی و نصوص و دیگر دلایل به اثبات می رسد و نیاز به کارهای خارق العاده نیست. و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۱۹۳

سؤال شماره ۳۰ (۸)

کلینی در کتاب کافی نوشته است: «ائمه می دانند که چه زمانی می میرند. آن ها جز با اختیار خودشان از دنیا نمی روند». مجلسی نیز در بحارالانوار، حدیثی را آورده که می گوید: «همه امامان را یا کشته اند یا مسموم کرده اند». (۱).

اگر طبق گفته شیعیان، امام علم غیب می داند، باید از آب و غذایی که به او می دهند، آگاهی داشته باشد و در صورت مسموم بودن، از سم موجود در آن مطلع شود و از آن اجتناب نماید. اگر اجتناب نکنند و آن را بخورد و بمیرد، خودکشی کرده است و قاتل خود می باشد؛ چون در عین آگاهی از مسموم بودن غذا، آن را خورده است. پیامبر صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم می فرماید: «هر کس خود را بکشد، در آتش است». آیا شیعه چنین چیزی را برای ائمه می پسندد؟

ص: ۱۹۴

۱- ر.ک: اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۲۸۵؛ کتاب فصول المهمه، حر عاملی، ص ۱۵۵؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۶۴.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: وجود یک حدیث در کتاب کافی یا هر کتاب دیگر، به معنای اعتقاد شیعه به مضمون آن حدیث نیست. برای معتقد شدن به مفاد یک حدیث، شرایط متعددی لازم است؛ از جمله این که درستی آن ثابت شود؛ معارض و نفی کننده ای نداشته باشد؛ مخالف قرآن و امور بدیهی و مسائل اولیه نباشد. حتی اگر حدیثی دارای سند صحیح باشد، ولی موجب جمع نقیضین یا ضدین شود، نمی توان آن را پذیرفت. اگر حدیثی بخواهد پایه یک امر اعتقادی قرار گیرد، علاوه بر این شرایط، باید متواتر هم باشد.

حال باید از پرسش گرسؤال کرد که آیا احادیثی که به آن ها اشاره کردی و به خاطر معنا و مضمون آن ها، شیعه را مورد بازخواست قرار دادی، شرایط گفته شده را دارند، یا جزو خبر واحد به شمار می روند که از جهت اعتقادی، نه موجب علم می شوند و نه در خور عمل اند؟ از مسائل معروف و بدیهی این است که شیعه، همه احادیث کتاب کافی را صحیح نمی داند؛ بلکه آن ها را مورد بررسی قرار می دهد و نسبت به سند و مضمون آن ها درنگ می کند.

دوم: خدا در حالی پیامبرانش را به سوی مردم فرستاد که آن ها از کارهای مردم آگاهی داشتند، یا اعمال مردم بر آن ها عرضه می شد و خدا این امکان را به آن ها داده بود که از کردار مردم مطلع شوند. خداوند متعال، سخن حضرت عیسی علیه السلام را این گونه حکایت می کند: «وَأُتْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ؛ (۱) از آنچه که می خورید و در خانه های خود ذخیره می کنید، به شما خبر می دهم».

ص: ۱۹۵

با این حال، پیامبران حق نداشتند بر اساس علمی که در دسترس همگان نبود، با مردم معامله کنند. مثلاً اگر به واسطه جبرئیل یا فرشته ای دیگر، مطلع می شدند که فلان شخص دزدی کرده است، جایز نبود دست او را قطع کنند؛ مگر این که دو شاهد گواهی می داد یا خود سارق اقرار می کرد یا خود ایشان قضیه را به چشم خود می دیدند؛ البته اگر استناد به علم قاضی را جایز بدانیم. همچنین اگر دو نفر درباره یک قطعه زمین اختلاف داشتند و فرشته ای، صاحب حقیقی زمین را به پیامبر می شناساند، او نمی توانست بر اساس وحی عمل کند؛ بلکه باید بر اساس اقرار یا سوگند یا دو شاهد، قضاوت می نمود؛ حتی اگر آن دو شاهد، بر خلاف علم و حیانی پیامبر گواهی می دادند.

آنچه که از پیامبران خواسته شده، اجرای حکم ظاهری در میان مردم است. این همان سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «من بر اساس سوگند و شاهد در میان شما داوری می کنم. برخی از شما در اقامه دلیل به نفع خود، ماهرتر هستید. پس اگر من از برادرتان چیزی برای شما گرفتم [که حقتان نبود]، بدانید که تکه ای از آتش را به شما هدیه داده ام»^(۱).

اگر پیامبر یا امام از راه های غیر عادی بفهمد که در فلان روز و فلان ساعت خواهد مرد، نباید این علم را در راه مصلحت شخصی به کار گیرد؛ چرا که خدا این علم را در اختیارش قرار داده است تا وسیله ای برای هدایت و همراهی مردم باشد و آن را به عنوان ابزاری برای تربیت و آماده سازی مردم به کار گیرد و

ص: ۱۹۶

۱- . کافی، ج ۷، ص ۴۱۴؛ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۱۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۲۹؛ وسائل الشیعه، چاپ موسسه آل البیت، ج ۲۷، ص ۲۳۲ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۸، ص ۱۶۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۶۱ و ۳۶۶؛ الفصول المهمه، حر عاملی، ج ۲، ص ۴۹۸؛ جامع احادیث شیعه، ج ۲۵، ص ۴۶؛ ۹۲؛ معانی الاخبار، ص ۲۷۹. و ر.ک: تفسیر امام حسن عسکری، چاپ موسسه امام مهدی علیه السلام، قم، ص ۶۷۳؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۴۳ و ۱۴۹؛ صحیح بخاری و صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۳۷.

بتواند برای رهبری جامعه، برنامه ریزی کند و در قیامت نیز، در پیشگاه خدا حاضر شود و به وسیله دانسته های خود، برای امتش گواهی دهد.

سوم: کشتن و مسموم کردن امامان، توسط دیگران صورت گرفت که خدا آن ها را آزاد و مختار آفریده بود. سزاوار نیست که عادل حکیم، با یک دست ببخشد و با دست دیگر پس بگیرد؛ یعنی به انسان، آزادی و اختیار بدهد و سپس آن را از انسان سلب کند و از به کارگیری آن جلوگیری نماید. این نشانه نادانی و ستم کاری است که از فرزانه عاقل و مهربان عادل سر نمی زد و خداوند نسبت به شرورترین و شقی ترین موجودات _ مانند ابلیس و لشکریانش _ نیز چنین کاری نمی کند؛ چه رسد به دیگر آفریدگانش.

به همین دلیل، خدا از کاری که نمودیان می خواستند در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام انجام دهند، جلوگیری نکرد. آن ها هیزم جمع کردند و آتش افروختند و آن حضرت را در آن انداختند. سپس خدا در چیزی که خارج از دایره اختیار آن ها بود، مداخله کرد و بین آتش و سوختن حائل شد: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰى اِبْرٰهِيْمَ» (۱) گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت شو».

همچنین خدا از کاری که مشرکان مکه می خواستند در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله انجام دهند، جلوگیری نکرد؛ بلکه بر در غار، درخت سدري رویاند و به عنكبوت دستور داد که بر در غار، تار بتند و از کبوتر وحشی خواست که در آنجا تخم بگذارد و بر روی آن بنشیند. خداوند با این امور، مشرکان را از ادامه جست و جو منصرف ساخت.

چهارم: پیش قدم شدن برای مرگی که وقوعش حتمی است، همیشه حرام نیست و در همه حال، خودکشی به حساب نمی آید. به همین خاطر، حضرت اسماعیل

ص: ۱۹۷

(علیه السلام) به پدرش گفت: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ»^(۱) ای پدر! آنچه را که به تو فرمان داده شده، به انجام برسان. با این جمله، نه تنها اسماعیل بریده شدن سر را از خود دور نساخت، بلکه از پدرش خواست که آن را عملی سازد. این در حالی بود که اگر او درخواست پدر را رد می کرد و می گفت: «چگونه برای چنین اقدامی، به یک خواب تکیه می کنی؟»، چه بسا پدرش از بریدن سر او دست می کشید؛ به ویژه آن که خود ابراهیم علیه السلام، کار را به اسماعیل واگذار کرد و به او گفت: «فَانظُرْ مَاذَا تَرَى»^(۲) ببین نظرت چیست. با این توصیف، آیا درست است گفته شود: اسماعیل اقدام به خودکشی کرد و سزاوار آتش جهنم شد؟ آیا مؤمنان و مسلمانان، خواه از اهل سنت و خواه شیعیان، راضی می شوند به پیامبر معصوم، چنین نسبتی بدهند؟

پنجم: دسته ای از روایات می گوید: «اگر ائمه بخوانند، می دانند» و دسته دیگر می گوید: «از محل پنهان شدن خادم خود نیز خبر ندارند». شاید از کنار هم قرار دادن این روایات بتوان نتیجه گرفت که ائمه صلوات الله علیهم فقط در خصوص امور مربوط به امامت عامه، حفظ دین، امور مربوط به مسؤولیت های خطیر و بزرگ، امور مربوط به هدایت مردم و اثبات حقانیت خود، علم غیب دارند. همچنین از موارد تأثیرگذار بر حفظ ویژگی های امامت _ مثل عصمت و طهارت _ آگاهی دارند و از این رو، فقط چیزهایی را که واقعاً حلال و طاهر باشد، می خورند و می پوشند و به کار می گیرند. همچنین مسائلی را می دانند که به کمال و معرفت ایشان نسبت به خداوند بیفزاید و قرب و نزدیکی آن ها را افزون سازد و آنان را به مراتب عالی و رضوان الهی برساند. اما مسائل جزئی و دفع ضرر شخصی،

ص: ۱۹۸

۱- .سوره صافات، آیه ۱۰۲.

۲- .سوره صافات، آیه ۱۰۲.

برای ایشان اهمیتی ندارد. همچنین دانستن مسائلی همچون وزن و تعداد دانه‌شن که هیچ سودی ندارد، کاملاً برای ایشان بی اهمیت است؛ مگر این که در مقام مبارز طلبی جهت اثبات حق و امامت و برای هدایت مردم باشد.

ششم: در مورد مرگ اختیاری، در روایت آمده است که ملک الموت خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و سلام کرد و گفت: «ای احمد! خداوند مرا نزد تو فرستاده است تا از تو اطاعت کنم. آیا جانت را بگیرم یا بازگردم؟». پیامبر صلی الله علیه و آله به او اجازه داد و او حضرت را قبض روح کرد. (۱) همین معنا در روایات دیگر نیز آمده است. (۲) این حدیث می فهماند که خود پیامبر صلی الله علیه و آله مرگ را برگزید. حال آیا می توان گفت که آن حضرت، اقدام به خودکشی کرد؟

ابوداود طیالسی از شعبه، و او از سعد بن ابراهیم، و او از عروه بن زبیر روایت کرده است که عایشه گفت:

ما همیشه می گفتیم که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از مرگ، بین دنیا و آخرت مخیر می شود. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتار بیماری منتهی به مرگ شد، صدایش تغییر کرد. شنیدم که می گوید: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (۳) در زمره کسانی هستند که خدا بر آنان نعمت بخشید؛ اعم از پیامبران و صدیقان و

ص: ۱۹۹

-
- ۱- . ر.ک: بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۲ و ۵۰۴ و ۵۳۲ و ۵۳۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۳ و ۳۰۶ و چاپ مکتبه حیدریه، ج ۱، ص ۲۰۴.
 - ۲- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۰۴ و ۵۰۵؛ الانوار البهیة، ص ۳۷ و ۳۸؛ روضه الواعظین، ص ۷۱ و ۷۲؛ کتاب الدعاء، طبرانی، ص ۳۶۷ و ۳۶۸؛ کنز العمال، چاپ موسسه رسالت، ج ۷، ص ۲۵۰ و ۲۵۱؛ طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۵۸ و ۲۵۹؛ تاریخ جرجان، ص ۳۶۲ و ۳۶۳؛ امتاع الاسماع، ج ۱۴، ص ۵۰۷؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۴۳۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۲۶۳ و ۲۶۴؛ سیره الحلبیه، ج ۳، ص ۴۷۲.
 - ۳- . سوره نساء، آیه ۶۹.

شهیدان و صالحان. اینان چه نیکو رفیقانی هستند». دانستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین مرگ و زندگی مخیر شده است.

بخاری و مسلم، این حدیث را به طور کامل از شعبه نقل کرده اند.^(۱) ابن کثیر از زهری نقل کرده است که سعید بن مسیب و عروه بن زبیر در میان حلقه ای از دانشمندان بزرگ، به ما خبر دادند که عایشه گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه می گفت و صحیح می گفت که هیچ پیامبری جان نداد تا این که جایگاه خود را در بهشت دید و میان مرگ و زندگی مخیر شد». او سپس چگونگی مخیر شدن آن حضرت به هنگام مرگ را بیان نمود.

ابن کثیر ادامه می دهد: بخاری و مسلم با همین سند (یا لفظ) و بدون پرداختن به صحت و سقم حدیث، به طور کامل از زهری نقل کرده اند.^(۲) در این زمینه، روایات دیگری نیز وجود دارد که همین معنا را می رساند.^(۳) پس این که پیامبر صلی الله علیه و آله مرگ را بر زندگی ترجیح داد، به معنای خودکشی نیست. حدیثی که پرسش گر مطرح کرد که «ائمه صلوات الله علیهم جز به اختیار خودشان نمی میرند»، تفسیرش با این روایات روشن می شود. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطاهرین.

ص: ۲۰۰

۱- السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۷۵؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۵، ص ۲۶۰؛ مسند ابی داود طیالسی، ص ۲۰۵. و ر.ک: مسند ابن راهویه، ج ۲، ص ۲۶۲؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۴، ص ۲۶۰ و ج ۶، ص ۲۶۹ و ۳۲۵؛ کتاب الوفات، نسائی، ص ۴۹؛ مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۲۸؛ الاستذکار، ج ۳، ص ۸۵؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۲۴، ص ۲۶۸.

۲- السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۷۶؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۵، ص ۲۶۰.

۳- السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۷۶؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۵، ص ۲۶۱ به نقل از مسند احمد و نسائی و بیهقی.

علت تقیه، فقط ترس است. و ترس بر دو نوع می باشد: اول ترس از مرگ؛ دوم ترس از شکنجه و اذیت و آزار و توهین و ناسزا و هتک حرمت. ترس از مرگ، به دو دلیل از امامان منتفی است: نخست این که طبق گفته شما، مرگ امامان اختیاری است؛ دوم این که به پندار شما، ائمه از آنچه اتفاق افتاده و می افتد، آگاهی دارند و زمان و چگونگی مرگ خود را می دانند. پس تا زمان فرا رسیدن مرگ، نسبت به جان خود هراسی ندارند و نیازی نیست که در امور دینی، منافقانه رفتار کنند و مردم مؤمن را فریب بدهند. اما در مورد ترس نوع دوم _ یعنی ترس از شکنجه و آزار و توهین و فحش و هتک حرمت _ باید گفت که بی تردید، تحمل این گونه امور و شکیبایی در برابر آن، وظیفه علما است و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و سلم نسبت به تحمل چنین سختی هایی برای یاری رساندن به دین جدشان، سزاوارتر هستند. پس تقیه برای چیست؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: مرگ اختیاری در دین اسلام، امر ثابت شده ای است. بنا بر روایات خود شما، وقتی جبرئیل به دستور خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را بین مرگ و زندگی مخیر کرد، او مرگ را بر زندگی ترجیح داد. ما در پاسخ به پرسش شماره هشت، این روایات را ذکر کرده ایم.

وقتی برای انتخاب مرگ و زندگی، به شخصی اختیار داده می شود، اسباب مرگ می تواند شهادت یا کشته شدن به وسیله سم خیری یا شمشیر فرد شقی یا جان دادن در بستر بیماری یا بدون هیچ درد و مرضی باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به همه این اسباب راضی بودند و به مرگ اشتیاق داشتند و نسبت به آن حرص می ورزیدند؛ زیرا به واسطه آن، به عظیم ترین پاداش الهی دست می یافتند.

شاید مقصود از مرگ اختیاری امامان هم همین باشد. امام حسین صلوات الله علیه می دانست که با شمشیر بنی امیه کشته می شود و خود نیز آن را انتخاب کرد؛ زیرا آگاه بود که چنین مرگی، باعث یاری دین و رسوایی دشمنان خدا می گردد.

در مورد امام علی صلوات الله علیه نیز که لقای پروردگار را بر بقای در دنیا برگزید، امر این گونه رقم خورد؛ اگر چه سبب مرگ ایشان، کشته شدن با شمشیر شقی ترین فرد در میان گذشتگان و آیندگان بود. دیگر امامان نیز همین گونه بودند. شاید این مطلب، مراد اهل بیت صلوات الله علیهم از این سخن را تفسیر کند که فرمودند: «رضا الله رضانا اهل البیت؛ خشنودی خداوند، مورد رضایت ما اهل بیت است»^(۱).

دوم: بنا بر نظر پرسش گر، غیر ممکن است که امام یا پیامبر، اجل و کیفیت مرگ و زمان مردن خود را بدانند. فقط کسانی این موضوع را انکار می کنند که قائل به جبر الهی هستند و معتقدند که هر چه تا روز قیامت پیش آید، قبلاً نوشته شده

ص: ۲۰۲

۱- . ر.ک: مشیر الاحزان، ابن نما حلی، ص ۲۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶ و ۳۶۷؛ العوالم الامام الحسین، ص ۲۱۶ و ۲۱۷؛ شجره طوبی، ج ۱، ص ۱۵؛ نزهه الناظر و تنبیه الخاطر، حلوانی، ص ۸۶؛ اللهوف، ابن طاووس، ص ۳۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۳۹؛ معارج الوصول، زرنندی شافعی، ص ۹۴.

است. این بدین معنا است که انتخاب زمان مرگ توسط پیامبر صلی الله علیه و آله، یک امر کاملاً صوری بوده و اصلاً زمان مرگ ایشان، قابل تقدیم و تأخیر نبوده است.

بر این مبنا، به طور کل اختیار انسان در همه زوایای زندگی اش، بی معنا و بدون اثر می شود. این اشکال، بر عقیده خود پرسش گر نیز وارد است. او چگونه این اشکال را برطرف می سازد؟ چگونه می تواند بین اختیار انسان و جبر الهی، سازش ایجاد کند؟

سوم: ائمه صلوات الله علیهم فقط به هنگام دادن فتوا، تقیه به کار می بستند تا شیعیان را در برابر خشم و قهر زورگویان حراست نمایند و آنان را به راهی برند که جانشان حفظ شود. اما پس از رفع خطر، احکام واقعی را بیان می کردند و به آن ها می فهماندند مسائلی که برخلاف احکام واقعی گفته شده، از روی تقیه بوده است.

حکمی که بر اساس تقیه بیان می شود، تا ابد باقی نمی ماند؛ به ویژه آن که بر اساس حدیث ثقلین، اهل بیت صلوات الله علیهم در کنار قرآن باقی می مانند تا واجبات دین را به پا دارند و هدایت امت را بر عهده گیرند. امام هرگز در دینش دچار نفاق نمی شود؛ بلکه مردم را به کاری امر می کند که با انجام آن، شرّ سرکشان و زورگویان و فرعون های زمان کم گردد. والحمد لله والصلاه والسلام علی محمد وآله.

جاهل به حکم مذی و عالم به گذشته و آینده

پرسش شماره ۳۲ (۱۸۵)

شیعه می گوید که امامان، اخبار گذشته و آینده را می دانند و هیچ چیز بر آن ها پوشیده نیست و علی بن ابی طالب، دروازه علم است. پس چرا علی از حکم

ص: ۲۰۳

مذی اطلاع نداشت و فردی را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم فرستاد تا احکام مربوط به مذی را به او بیاموزد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: یاد گرفتن علم از پیامبر صلی الله علیه و آله، چیزی نیست که بتوان کسی را به خاطر آن عیب جویی کرد؛ به ویژه آن که شیعیان اذعان دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله تنها معلم امام علی صلوات الله علیه بود.

دوم: پاسخ این سؤال، در متن آن نهفته است. پس از اثبات این که امام علی صلوات الله علیه دروازه شهر علوم نبوی است، دیگر جاهل بودن ایشان نسبت به حکم مذی، نامعقول می باشد و باید آن روایت را رد کرد و به آن توجه نمود. به ویژه آن که شیعه خود را ملزم به پذیرش این گونه روایات _ که حاکی از نقص و آفت در وجود امامان است _ نمی داند؛ خواه در کتاب کافی باشد و خواه در کتاب های دیگر.

حدیث مربوط به سؤال کردن امام علی (صلوات الله علیه) از حکم مذی، در صحیح بخاری آمده است که از آن حضرت نقل می کند: «مردی بودم که زیاد از من مذی خارج می شد. به خاطر جایگاه دختر پیامبر، شرم داشتم حکم آن را بپرسم. به شخصی گفتم که از پیامبر سؤال نماید. او پرسید و حضرت فرمود: وضو بگیر و شرمگاه خود را بشوی» (۱).

ص: ۲۰۴

۱- صحیح بخاری، چاپ ۱۳۰۹ ه. ق، ج ۱، ص ۳۸ و چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۴۲.

حکم به نجاست مذی، چیزی است که امامان مذاهب اهل سنت به آن فتوا داده اند؛ در حالی که منی را پاک می دانند. اما روایات صحیح شیعی، تصریح دارند که مذی پاک است و باطل کننده وضو نیست. این حکم، مورد اجماع شیعیان است و تنها ابن جنید در مورد مذی خارج شده با شهوت، فتوای دیگری دارد.

روایتی که می گوید: «علی صلوات الله علیه مردی بود که مذی بسیار از او خارج می شد و به مقدار گفت که در حضور وی، از پیامبر در این باره سؤال کند»، در منابع شیعه نیز آمده است، ولی قابل اعتماد نیست؛ چون یک بار نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاسخ داد: «اشکالی ندارد»^(۱) و یک بار نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «باید وضو بگیرد»^(۲).

سوم: شاید امام علی صلوات الله علیه عمداً از فرد دیگری خواست که از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال نماید تا این حقیقت در ذهن ها ماندگار شود که خواسته اسلام، تعبد به احکام شرعی است و نباید در این باره، به گمانه زنی و فتوهای دلخواه و برآمده از نظرات شخصی اعتماد کرد. هیچ گاه امام علی صلوات الله علیه ادعا نداشت که می تواند به دلخواه خود فتوا بدهد و نیازمند یادگیری از کسی نیست و از پیامبر صلی الله علیه و آله بی نیاز است. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۰۵

-
- ۱- . تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۱۷؛ استبصار، ج ۱، ص ۹۱؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۱، ص ۲۷۸ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۹۷.
 - ۲- . تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۱۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۹۲؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۱، ص ۲۷۹ و ۲۸۱ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۹۷ و ۱۹۹. و ر.ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۸۲ و ۱۰۸ و ۱۱۰ و ۱۱۱؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۰؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۴۲ و ۵۲؛ سنن نسائی، ج ۱، ص ۹۶ و ۲۱۴؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۱۱۵؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۳۶۲ و ج ۹، ص ۳۳۵؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۸۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۳۱۹ و ج ۶۰، ص ۲۲۹؛ سبیل الهدی و الرشاد، ج ۹، ص ۲۳۰.

عدم دلالت آیه تطهیر بر عصمت همه امامان

پرسش شماره ۳۳ (۳۳)

حدیث کساء، تطهیر چهار تن از خانواده علی رضی الله عنه را شامل می شود. (۱) دلیل داخل کردن دیگر امامان در تطهیر و عصمت چیست؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

در این خصوص، دلایل متعددی برای عصمت پیامبران و امامان صلوات الله عليهم وجود دارد که در کتاب های مربوط به عصمت و امامت آمده است. ما در اینجا به چند مورد اشاره می کنیم:

یکم: روایت شده است که «هیچ گاه زمین خالی از حجت خدا نمی ماند. این حجت، یا آشکار و مشهور است، یا پنهان و مستور». پس از پیامبران، جانشینان

ص: ۲۰۶

۱- ایشان علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم هستند.

ایشان حجت خدا بر روی زمین هستند. به تصریح قرآن کریم و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «لا نبی بعدی»، آن حضرت خاتم پیامبران است و جانشینان وی، همان امامان و خلفای دوازده گانه هستند که حجت خدا بر آفریدگان محسوب می شوند.

امکان ندارد حجت خدا، معصوم از گناه و خطا و فراموشی نباشد؛ چون اگر دچار خطا شود یا فراموش کند یا عصمتش را هر چند نسبت به یک گناه از دست بدهد، دست کم در همان مورد خاص، نمی تواند حجت بر خلق باشد. و فرض بر این است که «زمین به هیچ وجه و در هیچ مورد، خالی از حجت نمی شود».

دوم: دلیل عصمت اصحاب کساء، منحصر به آیه تطهیر نیست؛ بلکه در منابع موجود، دلایل دیگری نیز دال بر عصمت ایشان وجود دارد. گویا پرسش گر گمان می کند که حدیث کساء، تنها دلیل بر عصمت پنج تن آل عبا است. در حالی که این سخن، به هیچ وجه درست و دقیق نیست.

سوم: حتی اگر بپذیریم که دلیل عصمت پنج تن، منحصر به حدیث کساء و آیه تطهیر می شود، همین که آن پنج تن، از عصمت دیگر امامان خبر بدهند، عصمت آنان نیز ثابت می شود. و الحمد لله و الصلاة والسلام علی محمد و آله.

منافات عصمت با تقیه

پرسش شماره ۳۴ (۸۶)

شیعیان از طرفی قائل به عصمت امامان خود هستند و از طرف دیگر می گویند که امامان تقیه می کردند؛ در حالی که عصمت و تقیه، با هم تضاد دارند و دو ضد، در یک زمان و مکان جمع نمی شوند. با توجه به این که نه دهم دین شما

ص: ۲۰۷

تقیه است و معلوم نیست کدام یک از رفتار و گفتار امامان صحیح و واقعی است، پس عصمت آن ها چه سودی دارد؟ از آنجایی که شما ثواب و رتبه تقیه را برابر با نماز قرار می دهید و ترک کننده تقیه را همانند ترک کننده نماز می دانید (۱) و معتقد هستید که نه دهم دین، تقیه است، (۲) پس شکی نیست که امامان شما، به همه آن نه دهم عمل کرده اند. و این با عصمت خیالی آنان منافات دارد.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: همان گونه که خداوند متعال پیامبران را به نبوت برگزیند، جانشین پیامبران را هم انتخاب کرد. او نسبت به آفریدگانش آگاهی دارد و می داند چه کسانی کامل تر هستند و استحقاق این جایگاه را دارند. پس اگر خدا کسی را برگزید و پیامبرش به جانشینی و امامت او تصریح کرد، دیگر کسی حق ندارد به این گزینش اعتراض کند. خداوند می فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (۳) هنگامی که خدا و پیامبرش امری را مقرر داشتند، هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد [در برابر فرمان خدا] اختیاری از خود داشته باشد».

دوم: کسی که خداوند متعال او را به عنوان امام برمی گزیند، توان پاسداری از مفاهیم دینی و نگهداری از دین امت و پیشبرد آنان بر اساس احکام شریعت را دارد و به خوبی می داند چگونه و چه زمان باید اقدام کند یا دست از کار بکشد.

ص: ۲۰۸

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۲۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۵۴.

۲- اصول الکافی، ج ۲، ص ۲۱۷؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۲۳.

۳- سوره احزاب، آیه ۳۶.

پس اگر شرایط ایجاب کرد که مردم تقیه نمایند، این امام است که حد و حدود تقیه را برای آنان مشخص می کند و احکام خدا را برایشان تبیین می نماید و آن ها را به سوی حقایقی که پای بندی و رعایتش در حال تقیه و پس از تقیه لازم است، سوق می دهد. لزوم تقیه در یک بازه زمانی برای حفظ جان مردم، به معنای از بین رفتن همیشگی آن حکم شرعی نیست.

سوم: در برخی مواقع، مردم مکلف به انجام یک حکم شرعی اضطراری هستند و مثلاً باید به جای وضو، تیمم کنند؛ یا در برهه ای مکلف می شوند که برای حفظ جانشان، به یک حکم ثانوی عمل کنند و مثلاً برای رهایی از قتل، باید مشرکان را همراهی نمایند و سخنان مورد علاقه آن ها را بگویند. اما هنگامی که شرایط ویژه برطرف شد، باید به همان حکم شرعی اولیه بازگردند.

اگر پیامبر به یک فرد گرفتار دستور بدهد که به حکم ثانوی یا اضطراری عمل کند، یا به مؤمن آل فرعون اجازه بدهد که ایمانش را پنهان سازد، یا به عمار یا سر اجازه کاری را دهد که برای حفظ جانش لازم است، هیچ خللی در عصمت پیامبر ایجاد نمی شود؛ بلکه همین عصمت پیامبر است که آن شخص را وادار می سازد که به دستور او عمل نماید. البته پس از برطرف شدن شرایط فوق العاده، انتظار می رود که پیامبر حکم واقعی را به اطلاع آن فرد برساند. این مسأله، هیچ منافاتی با عصمت ندارد و خللی بر آن وارد نمی سازد.

چهارم: درباره حدیثی که می گوید: «نه دهم دین، تقیه است»، باید بگویم که این حدیث از جهت سند، اعتبار ندارد و نمی توان به آن استناد کرد. در سند آن، ابو عمرو اعجمی قرار دارد که فردی مجهول و ناشناخته است. حدیث دیگر نیز سند ندارد و تنها از طریق حسین بن حمدان خصیبی نقل شده است. او جزو

غالیان می باشد و روایت غالی، اعتبار ندارد. پس سخن پرسش گر که گفت: «شما ثواب و رتبه تقیه را برابر با نماز قرار می دهید»، فاقد معنا و ارزش است. روایت حدیث، یک چیز است و اعتقاد به مضمون آن، چیز دیگری است.

پنجم: اگر پرسش گر اصرار بر بحث پیرامون این حدیث دارد، باید بگوییم که منظور حدیث این نیست که «تقیه در نه دهم دین واجب است و یک دهم باقی مانده، تقیه ندارد»؛ بلکه در صدد بیان این نکته است که تقیه چنان اهمیتی دارد و برای حفظ دین داران مفید است که پاداش آن، مانند پاداش کسی است که به نه دهم دین عمل نماید.

شاید علت صدور این گونه احادیث، این باشد که به کارگیری تقیه برای بسیاری از مردم، سخت بود و می پنداشتند که این کار، موجب نابودی دین و بی مبالاتی نسبت به احکام شرعی می شود و بهتر است هر پیش آمدی را بپذیرند و تلخی حق را به جان بخرند. صدور این روایات، برای این بود که مردم ترغیب شوند تا تقیه را به کار گیرند و جان خود را حفظ نمایند و بدانند که عمل به تقیه، چیزی از ارزش ها نمی کاهد و از پاداش های نیکو و فراوان، محروم نمی سازد. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

شیعیان ادعا می کنند که امامان آن ها معصوم هستند. (۱) چندین موضوع مورد اتفاق وجود دارد که این ادعای شیعه را نقض می کند؛ به عنوان مثال:

الف: حسن بن علی درباره جنگ با خون خواهان عثمان، با پدرش علی مخالفت بود. بی شک یکی از آن ها درست می گفت و دیگری اشتباه می کرد؛ در حالی که هر دوی آن ها از نظر شیعه، معصوم بودند!

ب: حسین بن علی در ماجرای صلح با معاویه، با برادرش حسن مخالفت کرد. بدون شک، یکی درست می گفت و دیگری در اشتباه بود؛ در حالی که هر دو از دیدگاه شیعه، معصوم بودند!

ج: در برخی از کتاب های شیعه، از علی روایت شده است که «از سخن حق و مشورت عادلانه دست نکشید؛ زیرا من مصون از اشتباه نیستم». (۲).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: در پاسخ به پرسش شماره ۱۴۰، بند الف و ب را پاسخ داده ایم.

دوم: درباره سخن امام علی صلوات الله علیه که فرمود: «من مصون از اشتباه نیستم»، باید بگویم:

ص: ۲۱۱

۱- عصمت در نزد آن ها، به این معنا است که امام، از گناهان صغیره و کبیره معصوم است و در آرای فقهی خود، اشتباه نمی کند و در پاسخ دادن، خطایی از او سر نمی زند و سهو و نسیان در او راه ندارد و مشغول امور بیهوده دنیوی نمی شود. رک: میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۷۴؛ عقائد الامامیه، ص ۵۱؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۵۰ تا ۳۵۱.

۲- . الکافی، ج ۸، ص ۲۵۶؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۵۳.

الف: علامه مجلسی در مورد این روایت می نویسد: «سند این روایت به خاطر عبدالله بن حارث، ضعیف است».(۱)

ب: با این که پرسش گر، منبع این حدیث را ذکر کرده، چگونه توانسته آن را تحریف نماید؟ متن روایت، آن گونه نیست که پرسش گر مطرح می کند؛ بلکه به این نحو است که علی بن حسن مؤدب، از برقی و احمد بن محمد، از علی بن حسن تیمی، همگی از اسماعیل بن مهران، از عبدالله بن حارث، از جابر، از ابوجعفر محمد باقر صلوات الله علیه نقل کرده اند که فرمود:

امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خداوند و فرستادن درود بر محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «با من سازش کارانه رفتار نکنید و گمان نبرید که حق بر من سنگین می آید و توقع بزرگ داشت خود را دارم. کسی که گفتار حق بر او سنگین باشد و عرضه عدل بر او ثقیل آید، عمل به حق و عدل برایش سنگین تر است. از سخن حق و مشورت عادلانه با من دست بردارید؛ زیرا من به خودی خود، برتر از آن نیستم که اشتباه نکنم. من خود را از چنین چیزی در امان نمی بینم؛

مگر این که خداوند مرا نگه دارد که او از خود من بر نفسم مالک تر است و من و شما، بنده و مملوک خدا هستیم».(۲)

ج: اگر عصمت امام علی صلوات الله علیه با دلایل حتمی و قطعی همچون آیه تطهیر ثابت شود، باید تلاش کنیم این سخن امام را متناسب با ادله عصمت بفهمیم؛ به

ص: ۲۱۲

۱- . مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۵۱۷.

۲- . الکافی، ج ۸، ص ۲۹۳؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۵۳ و ج ۴۱، ص ۱۵۴ و ج ۷۱، ص ۳۵۸ و ۳۵۹؛ نهج البلاغه، چاپ دار التعارف بیروت، ص ۲۴۵.

گونه ای که از قواعد خطابه خارج نشود. چنین کاری آسان است و هیچ مانع و محذوری ندارد. ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد:

امام صلوات الله علیه این سخن را برای شکستن نفس و اظهار تواضع در برابر یارانش فرمود؛ درست همانند آنچه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «سوگند به کسی که جانم در دست او است، مردم جز به کردار خویش، وارد بهشت نمی شوند». گفتند: «حتی شما ای رسول خدا؟!». پیامبر دست بر سر نهاد و صدایش را بالا برد و فرمود: «حتی من! مگر این که مورد رحمت و فضل خدا قرار گیرم».(۱).

د: در کتاب های اهل سنت، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «هر یک از فرزندان آدم که به دنیا می آید، شیطان با انگشتش به پهلوی او می زند؛ اما وقتی خواست به پهلوی عیسی بن مریم بزند، انگشتش به حجاب و پرده اصابت کرد».(۲) در روایت دیگر آمده است: «هر کودکی که از فرزندان آدم به دنیا می آید، شیطان او را لمس می کند و کودک از لمس شیطان، به گریه و فریاد

ص: ۲۱۳

۱- ر.ک: بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۱، ص ۱۰۷ و ۱۰۸. حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در این منابع یافت می شود: بحار الانوار؛ مسند احمد بن حنبل، چاپ دار احیاء التراث العربی، سال ۱۴۱۴ هـ، ج ۳، ص ۳۰۵ و ۲۳۰ و ۲۳۶ و ۱۷ و ۲۶۰ و ۲۷۰ و ۳۰۸ و ۴۵۲ و ج ۴، ص ۳۳۶ و ج ۲، ص ۴۶۷ و ۵۰۵ و ۵۱۹ و ۶۱۳؛ مجمع البیان، چاپ ۱۴۱۲ هـ، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۳۵۲ که می گوید: آن را حسن در تفسیرش روایت کرده است؛ جامع الاصول، ج ۱، ص ۲۱۲ تا ۲۱۵ به نقل از بخاری و مسلم؛ صحیح بخاری، چاپ مکتبه الثقافیه بیروت، ج ۸، ص ۱۷۶ و ۱۷۷؛ صحیح مسلم، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۲۱۶۹ تا ۲۱۷۱؛ سنن دارمی، چاپ دار الکتب العربی، سال ۱۴۰۷ هـ، ج ۲، ص ۳۹۶؛ سنن ابن ماجه، با شرح سندی، چاپ دار الجیل بیروت، ج ۲، ص ۵۵۰.

۲- صحیح بخاری، چاپ ۱۳۰۹ هـ، ج ۲، ص ۱۴۳ و چاپ دار الفکر، سال ۱۴۰۱ هـ، ج ۴، ص ۹۴؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۳۸؛ عمده القاری، ج ۱۵، ص ۱۷۶؛ مسند الشامیین، ج ۴، ص ۲۸۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۰۰؛ البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۷۰؛ تفسیر بغوی، ج ۱، ص ۲۹۵؛ السیره الحلبیه، چاپ دار المعرفه، ج ۱، ص ۱۱۵.

می آید؛ اما مریم و پسرش این گونه نبودند» (۱). همچنین از آن حضرت روایت شده است: «همه مردم خطا کرده اند یا به خطا می روند؛ مگر یحیی بن زکریا» (۲). کسانی که در کتاب های صحیح و مسند های موثق خود روایت کرده اند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خطا می کرد و شیطان با انگشتش به پهلوی او می زد و او را لمس می کرد، و در عین حال به عصمت پیامبران اعتقاد دارند و این گونه امور را منافی عصمت نمی دانند، چنین کسانی نباید دیگران را به خاطر روایت ضعیفی مؤاخذه کنند که ظاهرش این گونه است و در کتابی آمده که به تصریح علمای شیعه، روایات صحیح و ضعیف و مسند و مرسل در آن آمیخته است.

هز جمله ای که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است، مقصود آن حضرت را در بر دارد و همه این ایرادها را از پایه دفع می کند؛ ولی پسرش گر آن عبارت را حذف کرده است. امام علی صلوات الله علیه از نفس خود حکایت می کند که اگر لطف و عنایت و توفیق خدا نباشد، نفسش در معرض خطا قرار می گیرد. از همین رو می فرماید: «من به خودی خود، برتر از آن نیستم که خطا نکنم». عبارت «به خودی خود» می فهماند که اگر به حال خود رها شود و عنایت ربانی شامل حالش نگردد، با چشم پوشی از عصمت الهی و بنا به سرشت بشری و طبیعت

ص: ۲۱۴

۱- صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، سال ۱۴۰۱ هـ.ق، ج ۴، ص ۱۳۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۱۲۹؛ مسند الشامیین، ج ۴، ص ۱۶۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۷۴ و ۲۷۵؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۱۰؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۵۰۱.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۴ و ۲۹۲ و ۲۹۵ و ۳۰۱ و ۳۲۰؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۵۹۱؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۸۶؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۶۸؛ مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۴۱۸؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۱۶۷؛ الفائق فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۲۱۹؛ قصص الانبیاء، ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۵۵؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۲، ص ۶۰؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۵۲۱؛ الکامل، ابن عدی، ج ۵، ص ۱۹۹؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۱۲۰. و ر.ک: منتخب مسند عبد بن حمید، ص ۲۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۴، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

انسانی اش، دچار خطا می شود. آن حضرت برای روشن شدن موضوع می افزاید: «مگر این که خدا مرا نگه دارد». پس اگر خدا او را مشمول الطافش نماید و به حال خود رها نسازد، از اشتباه در امان می ماند.

امام برای این که منظورش بهتر روشن شود، به عبارت قبلی بسنده نمی کند و در ادامه می فرماید: «خدا از خود من، بر نفسم مالک تر است» تا نشان دهد که مالکیت خدا نسبت به انسان، عمیق تر و قوی تر از مالکیت انسان نسبت به خود او است و همین برتری خداوند، او را درباره درستی کارهایش به یقین می رساند.

در پایان می فرماید: «من و شما، بنده و مملوک خدا هستیم» تا مردم را نسبت به بیان حرف های شان دلیر سازد و در سخن گفتن با حضرت، راحت باشند و از او نترسند و حرف های لازم را کتمان نکنند. همچنین پس از این که همه امتیازات را از خود سلب می کند و خود را با دیگران در یک رتبه قرار می دهد، با تأکید بر این که خدا مالک حقیقی انسان ها است، هر شبهه ای را از بین می برد تا کسی گمان نکند که او از نزد خود سخن می گوید.

این کلام امام، از آن رو بیان شده است که ایشان درباره خود و ابعاد بشری اش سخن می گوید و در صدد بیان عنایات الهی نسبت به خود نمی باشد؛ عنایاتی که ریشه در خشنودی خدا دارد و آن را شامل بندگان مخلصش می گرداند و به موجبش آن ها را برمی گزیند و به آن ها مقام و برتری می بخشد؛ چنان که نسبت به انبیا و اوصیا و اولیا و اهل طاعت و بندگی و خلوص و اخلاص چنین می کند.

با توجه به این مطلب، روشن می شود که اگر خدا پیامبرانی همچون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام را به خودشان واگذار می کرد، آن ها نیز ایمن از خطا نبودند. به همین خاطر، خدا به پیامبرش می فرماید: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَ

لَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ؛^(۱) بگو برای خود، اختیار سود و زیانی را ندارم، جز آنچه که خدا بخواهد». این آیه، همان مضمونی را دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «... مگر این که خدا مرا به رحمت خویش دریابد».

و: این حدیث، در ماجرای صفین صادر شده است. امام علی علیه السلام می دانست اکثر کسانی که در آنجا سخنش را می شنوند، اعتقادی به عصمت وی ندارند. گویا حضرت می خواست بدون این که به حکام گذشته طعنه بزند و خشم کسی را برانگیزد، به مسلمانان بیازمود که چگونه با حاکمانی که به حق یا ناحق بر آن ها چیره می شوند، رفتار نمایند. امام می خواست به آن ها بفهماند که فرمانروا و حاکم نمی تواند مردم را از بیان حقیقت و پای بندی به دین و شریعت بازدارد. به همین خاطر، خود جلودار و اسوه این رفتار می شود تا مسلمانان از طریق معیاری که به دست می آورند، اهل عدالت و حقیقت را از ستم پیشگان و طغیان گران بازشناسند.

ز: لازم است پیامبر بر اساس مستندات عرفی همچون اقرار و شهادت و قرینه عمل نماید یا طبق دیده ها و شنیده های خود حکم کند و دست دزد را ببرد و زناکار و شراب خوار را شلاق بزند و به مالک بودن فردی که مالی را در دست دارد، حکم کند و به حلال بودن گوشت و پاک بودن اجناس موجود در بازار مسلمین فرمان دهد و این احکام را بر اساس مشاهده خود، اقرار متهم، شهادت فرد عادل، قاعده ید، حمل بر صحت، اصاله الطهاره و غیره صادر فرماید. اگر در این میان، خطایی نسبت به واقع امر صورت گیرد، این خطای بینه و اماره است؛ اما حکم، صحیح می باشد و حکم دهنده _ یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله)_ درست عمل کرده است. در احادیث معتبر نیز، مطالبی به این مضمون روایت شده است که

ص: ۲۱۶

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «من تنها بر اساس شاهد و سوگند در میان شما قضاوت می کنم. برخی از شما در اقامه دلیل به نفع خود، ماهرتر هستید. پس اگر به نفع کسی، چیزی از مال برادرش جدا کردم، بی شک تکه ای از آتش را برای او جدا کرده ام».(۱).

عبدالله بن ابی رافع در مورد ماجرای حکمیت در صفین می گوید:

خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که به ابوموسی اشعری سفارش کرد: «بر اساس کتاب خدا حکم کن و از آن تجاوز ننما». پس از این که ابوموسی رفت، امام فرمود: «گویا می بینم که او را فریب می دهند». گفتم: «ای امیر مؤمنان! چرا با این که می دانی فریب می خورد، او را فرستادی؟». فرمود: «پسرم! اگر خدا می خواست بر اساس علم خود با مردم رفتار کند، به وسیله رسولان برای آن ها برهان نمی آورد».(۲).

حتی اگر پیامبر(صلی الله علیه و آله) از طریق وحی می دانست که خالد با قبیله بنی جذیمه چه خواهد کرد، باز هم او را به سوی آن قبیله می فرستاد. البته اگر مردم به او خبر می دادند که خالد مصمم به جنگ با آن ها است، جایز نبود او را بفرستد.

ص: ۲۱۷

-
- ۱- ر.ک: الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴؛ معانی الاخبار، ص ۲۷۹؛ تهذیب الحکام، ج ۶، ص ۲۲۹ و ۲۵۲؛ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۱۸؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۲۷، ص ۲۳۲ و ۲۳۳ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۸، ص ۱۶۹ و ۱۷۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۶۱ و ۳۶۶؛ الفصول المهمه، حر عاملی، ج ۲، ص ۴۹۸؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۶ و ۹۲؛ تفسیر المنسوب للامام العسکری علیه السلام، ص ۲۸۴ و چاپ ۱۴۰۹ ه.ق، ص ۶۷۵؛ السنن الکبری بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۴۳ و ۱۴۹؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۲، ص ۳۰۵؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۱، ص ۱۱۷؛ الفتح السماوی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۱، ص ۳۶۴؛ تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۴۷۴؛ تفسیر ابی السعود، ج ۱، ص ۲۰۲؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۶۲ و ۱۱۲؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۶۰؛ مسند حمیدی، ج ۱، ص ۱۴۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۴۵۹؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۴۳ و ۳۴۵؛ مسند الشامیین، ج ۲، ص ۲۴۳؛ معرفه السنن و الآثار، ج ۶، ص ۳۰۵ و ج ۷، ص ۳۷۹.
- ۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۶۱ و چاپ مکتبه حیدریه، ج ۲، ص ۹۸؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۵۱۱؛ مدینه المعاجز، ج ۲، ص ۱۸۴ و ۱۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۱۰؛ منتخب الأنوار المزیئه، ص ۱۵۶.

امام رضا صلوات الله علیه نیز با این که می دانست و تصریح کرده بود که مأمون در آن جام سم ریخته است، آن را سر کشید. اگر خود مأمون اقرار می کرد که جام مسموم است، یا یکی از خادمان این مطلب را به امام می گفت، یا حضرت به چشم خود می دید که مأمون آن را مسموم کرد، دیگر جایز نبود آن را بنوشد. علم امام رضا صلوات الله علیه به مسمومیت آن جام، از راه غیر عادی به دست آمده بود؛ یعنی به واسطه اجداد طاهرینش و از رسول خدا صلی الله علیه و آله به او رسیده بود. به چنین علمی که از راه غیرعادی به دست می آید، نباید ترتیب اثر داد و واجب است که بر طبق ظاهر رفتار شود. اما اگر کسی اقرار می کرد که جام را مسموم کرده است، یا شاهدی این خبر را می داد، یا خود حضرت می دید که مأمون جام را زهر آگین می کند، دیگر جایز نبود از آن بنوشد. در واقع، حکم عوض می شد و واجب بود به علمی که از راه عادی به او رسیده است، عمل نماید.

خلاصه مطلب: منظور امام علی علیه السلام این است که اگر کاری پیش آمد که دست امام باز بود و مکلف به تحقیق یا ملزم به عملی خاص نبود، مردم به او مشاوره بدهند و نظر خود را اعلام کنند؛ حتی اگر امام از طریق غیرعادی، حقیقت امر را بداند.

در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همین گونه است. اگر مدعی، سوگند دروغ بخورد یا شاهدان گواهی دروغ بدهند و پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله وحی، از دروغ آنان مطلع شود، به علم خود عمل نمی کند؛ بلکه بر اساس همان شهادت و اقرار، رفتار می نماید. اما اگر شاهدان دیگری پیدا شوند، گواهی شاهدان نخست نقض می شود.

البته در ماجرای نزول «وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»^(۱) و ماجرای مرد یهودی که به دروغ، متهم به دزدی شد و مسلمانان علیه او شهادت دادند و همچنین هنگامی که یهودیان می خواستند پیامبر را به شهادت برسانند و جبرئیل به آن حضرت خبر داد، پیامبر صلی الله علیه و آله علم غیرعادی را به کار بست و اظهار معجزه کرد تا در نظر منکران، نبوتش مورد تأیید و تأکید قرار گیرد، نه این که با استناد به علم غیبش قضاوت نماید.

شاید حکمت این تدبیر الهی، این بوده که آینده امت اسلامی، بازیچه جباران و ستم گران و هواپرستان قرار نگیرد و چنین روشی را نردبان رسیدن به مطامع خود قرار ندهند و در برابر اهل صلاح و ایمان، فشار و شکنجه را به کار نگیرند و نگویند که ما با روش های غیرعادی می توانیم به حقایق پشت پرده دست یابیم و از طریق توانایی روحی، با ارواح پیامبران و اوصیای ایشان ارتباط برقرار کنیم و جن های مطلع از وقایع و امور را احضار نماییم و با مهدی موعود علیه السلام در ارتباط باشیم و ذهن و فکر دیگران را بخوانیم و...

پس هیچ مانعی ندارد که امام علی صلوات الله علیه از مردم بخواهد که مشاهدات خود را به او اطلاع دهند و باعث بطلان شهادت و بینة دیگران شوند و گمانه زنی و دلیل موجود در نزد وی را با دلایل خود ملغی سازند و به این نحو، وجوب عمل به آن را ساقط نمایند. امام علی صلوات الله علیه از مردم می خواهد که چشم از وقایع بردارند تا واقعیات حفظ شود. مسلماً چنین کاری، در عصمت او خللی وارد نمی سازد؛ همان گونه که به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله آسیبی نمی رساند. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۱۹

۱- . مدافع خیانت پیشگان مباش. سوره نساء، ۱۰۵.

در بسیاری از مسائل، نظرات متفاوتی از جعفر صادق نقل شده است و کم پیش می آید که در یک مسأله فقهی، دو یا چند حکم متناقض نداشته باشد. به عنوان نمونه، در مورد چاهی که در آن نجاست افتاده، یک بار می گوید: «چاه همچون دریایی است که هیچ چیز آن را نجس نمی کند»؛ یک بار می گوید: «باید همه آب آن کشیده شود»؛ یک بار می گوید: «باید شش یا هفت دلو از آن آب کشید».

وقتی از عالم شیعه می پرسیم: «چگونه می توان از این همه تناقض و اختلاف خلاص شد؟». می گوید: «مجتهد باید اجتهاد کند و از میان این نظرات، یکی را انتخاب نماید و دیگر نظرات را حمل بر تقیه کند». وقتی گفته می شود: «اگر مجتهد دیگر، اجتهاد کرد و نظری غیر از نظر مجتهد نخست برگزید، درباره اقوال و نظرات دیگر چه باید گفت؟». می گوید: «طبق نظر مجتهد دوم، اقوال دیگر تقیه است».

با این حساب، مذهب جعفر صادق از بین می رود؛ چون هر مسأله ای که به او نسبت داده شود، احتمال دارد تقیه باشد. هیچ نشانه ای نمی توان یافت که به وسیله آن، تقیه را از غیر تقیه بازشناخت!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: اختلاف روایات در مورد آب کشیدن از چاه نجس شده، معمای پیچیده ای نیست و جزو مسائل عقیدتی به شمار نمی آید که بتوان به سبب آن، مذهب اهل

بیت صلوات الله عليهم را از اعتبار ساقط کرد؛ بلکه این ها صرفاً روایاتی است که امکان دارد با هم موافق یا مخالف باشند. در حالی که اختلاف روایات اهل سنت در بسیاری از مسائل، حد و حصر ندارد. پس چرا مذهب اهل سنت، به خاطر وجود این اختلافات فاحش، از درجه اعتبار ساقط نمی شود؟

دوم: چه کسی گفته است که منشأ اختلاف روایات، شخص امام صادق صلوات الله علیه است؟ چه بسا این اختلاف ها، از حافظه بد و ضعیف راوی نشأت گرفته باشد یا به امام، دروغ بسته باشند.

سوم: اختلاف روایات در مورد آب کشیدن از چاه، به راحتی قابل فهم است. روایات موجود در این زمینه می خواهد بگوید که هیچ چیز نمی تواند آب چاه را نجس کند؛ زیرا دارای ماده و ریشه است؛ مگر این که رنگ یا طعم یا بوی آن به واسطه نجاست تغییر کند. اما اگر نجاستی در چاه بیفتد، مستحب است مقدار مشخصی از آب آن برداشته شود، و اگر نجاست دیگری در آن بیفتد، متناسب با نوع آن، مستحب است مقدار دیگری از آب چاه کشیده شود؛ زیرا نجاست ها بر حسب نوعی که دارند، احکام مختلفی بر آن ها بار می شود.

چهارم: نظری که پرسش گر از عالم شیعه نقل کرد، حتی اگر بپذیریم که آن را به راستی و درستی نقل کرده است، فاقد ارزش می باشد. گوینده چنین سخنی، بهره ای از علم ندارد و نمی توان سخنانش را به همه شیعیان نسبت داد و به بهانه خن نادرست یک فرد، همه را مؤاخذه کرد. البته فرض ما بر این است که پرسش گر، سخن آن عالم را دقیق و درست نقل کرده باشد.

پنجم: در مورد احتمال تقیه در بیان احکام، باید بگویم: ما مکلف نیستیم احکامی را که بر اساس تقیه صادر شده است، تصحیح کنیم. این تکلیف امام است که آن را تصحیح نماید و در صورت امکان، حکم واقعی را بیان کند.

ششم: حکم صادر شده بر اساس تقیه، گمراهی به شمار نمی رود؛ بلکه حکمی الهی است که خدا آن را از امام و پیروانش می پذیرد.

هفتم: در بسیاری از مسائل فقهی، نظرات گوناگون و آشفته ای از علمای مذاهب اهل سنت نقل شده است. حنفی ها و شافعی ها در بسیاری از مسائل، با نظرات ابوحنیفه و شافعی اختلاف دارند. آیا می توانیم بگوییم که فقه ابوحنیفه و شافعی تباه شده است؟ و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

رد عصمت امامان با روایات مربوط به لغزش آنان

پرسش شماره ۳۷ (۱۴۶)

شیعیان ادعا می کنند که امامان آن ها معصوم هستند؛ اما با روایاتی که می گوید: «ائمہ ممکن است همانند دیگر انسان ها، دچار سهو و خطا شوند»، به زحمت افتاده اند؛ تا جایی که عالم بزرگ آن ها مجلسی اقرار می کند: «این مسأله در نهایت اشکال است؛ زیرا اخبار و آیات فراوانی وجود دارد که نشان می دهد آن ها دچار سهو و لغزش می شدند»^(۱).

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمہ الله و برکاتہ.

یکم: دلایل قرآنی همچون آیه تطهیر و احادیث متواتر پیامبر صلی الله علیه و آله _ مبنی بر این که «زمین خالی از حجت نمی ماند» و «پس از من، دوازده خلیفه خواهد آمد» و حدیث متواتر ثقلین که نشان می دهد ائمه، هم سنگ قرآن هستند و تا روز

ص: ۲۲۲

قیامت، حجت خدا خواهند بود _ دلالت می کند که حجت خدا، معصوم است و از سهو و فراموشی و خطا و گناه در امان می باشد؛ زیرا اگر تنها در یکی از این موارد دچار لغزش شود، در همان مورد، زمین خالی از حجت می ماند.

دوم: پرسش گر می گوید: «شیعیان مدعی عصمت امامان هستند و این اعتقاد، آن ها را در برابر روایاتی که می گوید ائمه ممکن است مانند دیگر انسان ها، دچار سهو و خطا شوند، به زحمت فراوان می اندازد».

زحمت فراوان شیعه که پرسش گر ادعا می کند، تنها یک مصداق دارد و آن هم طبق گفته خود او، علامه مجلسی رحمه الله است. خود علامه مجلسی در این باره می گوید: «شیعیان اجماع دارند که امامان به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی معصوم هستند و هیچ یک از شیعیان در این مسأله، دچار شک و تردید نشده اند».

سوم: علامه مجلسی رحمه الله تصریح می کند: «آنچه که او را به زحمت انداخته، اخباری است که نشان می دهد ائمه در غیر واجبات و محرمات _ مانند مکروهات و مباهات _ دچار سهو و لغزش می شدند». پس چگونه پرسش گر سخن علامه را به سهو و خطا در واجبات و محرمات تعمیم می دهد؟

چهارم: سخن علامه مجلسی رحمه الله تنها درباره امامان صلوات الله علیهم نیست؛ بلکه شامل پیامبران نیز می شود.

پنجم: علامه مجلسی اعتراف می کند که «برخی از آیات و اخبار و دلائل کلامی، به اثبات می رساند که آن حضرات، حتی از لغزش در مکروهات و مباهات نیز معصوم بودند. در مقابل، اخباری وجود دارد که بر جایز بودن لغزش آنان نسبت به مکروهات و مباهات دلالت می کند». معنای این سخن، آن است که علامه به حل اشکال موجود میان این دو دسته از اخبار و روایات نپرداخته است.

البته این اشکال، هم به شیعه و هم به اهل سنت برمی گردد. همان طور که باید شیعیان _ از جمله علامه مجلسی _ آن را حل کنند، بر غیر شیعیان نیز لازم است که به حل آن بپردازند؛ زیرا بدون شک، آیات قرآن تناقضی ندارند و روایات شیعه و سنی، به طور یکسان دارای چنین اشکالی هستند.

ششم: برای حل این اشکال، کافی است بگوییم که عصمت از لغزش در مورد واجبات و محرمات، از آن رو محقق می شود که معصوم به یک ملکه قوی دست می یابد و با وجود آن، ممکن نیست سهو و فراموشی بر او عارض گردد. چون این ملکه، یک امر بسیط و غیر قابل تجزیه می باشد، زمانی که حاصل شود، دیگر حافظه در هیچ موردی (خواه واجب و حرام، خواه مباح و مکروه) دچار لغزش و فراموشی نمی گردد. افزون بر این، خطا و لغزش در امور دنیوی، موجب می شود که مردم در همه امور دینی، نسبت به پیامبر و امام بی اعتماد شوند.

هفتم: در نگاه نخست به برخی آیات، شاید لغزش پیامبران به مشام برسد؛ اما پس از بررسی دقیق، می بینیم که این آیات، هیچ دلالتی بر لغزش پیامبران _ حتی در مورد مباحات و مکروهات _ ندارند. برای نمونه، دو آیه را بررسی می کنیم:

لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ

خداوند درباره حضرت موسی علیه السلام خبر می دهد که به حضرت خضر علیه السلام گفت: «لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُشْرًا؛ (۱)» به خاطر آنچه که از یاد بردم، مرا مؤاخذه نکن و در کارم بر من سخت نگیر». در نگرش سطحی به این آیه، به نظر می رسد که حضرت موسی علیه السلام، نسیان و فراموشی را به خود نسبت می دهد؛ اما درنگ و اندیشه در آن، روشن می سازد که:

ص: ۲۲۴

۱. حضرت موسی نمی خواست عصمت را از خود نفی نماید؛ چون پیمان شکنی نکرده بود. او اصلاً با حضرت خضر پیمان نبسته بود که اگر چیزی بر خلاف احکام شرعی و حقایق دینی مشاهده کرد، ساکت بماند؛ بلکه از لحاظ دینی، بر او واجب بود اعتراض کند و دلیل کار او را بپرسد و به خاطر التزام به احکام شرع، حساسیت نشان دهد. اگر او به حضرت خضر اعتراض نمی کرد، اصلاً سزاوار مرتبه نبوت و رسالت نبود.

۲. اگر حضرت موسی می گوید: «لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسَيْتُ»، به این معنا نیست که دلیل اعتراضش به حضرت خضر، نسیان و فراموشی است و به این خاطر، از او عذرخواهی می کند. حضرت موسی نمی گوید: «به خاطر فراموشی مرا مؤاخذه نکن»؛ بلکه می گوید: «بِمَا نَسَيْتُ»؛ یعنی از این که باید وعده ام را نادیده بگیرم و از ذهنم پاک کنم، مرا مؤاخذه نکن تا با آنچه که خلاف شرع می دانم و واجب است از آن جلوگیری کنم، مقابله نمایم. پس مراد آیه این است که حضرت موسی علیه السلام پوزش می طلبد تا از کارهای دیگر صرف نظر نماید و به کارهای مهم تر پردازد.

۳. هنگامی که حضرت خضر علیه السلام به طور ضمنی تأکید کرد که کارش خلاف شرع نیست و به زودی باطن امر را در وقت مناسب مشخص خواهد کرد، حضرت موسی علیه السلام پذیرفت؛ اما چون دوباره کاری ظاهراً خلاف شرع تکرار شد، اعتراض کرد تا به تکلیف الهی خود عمل نماید. پس بر خلاف آنچه که برخی گفته اند، موسی نه شتاب کرد و نه پیمان شکست و نه دخالت بی جا نمود و نه در قبال مسئولیتی که داشت، بی انضباطی نشان داد.

۴. در بار سوم، کار حضرت موسی علیه السلام در راستای امور پیشین نبود؛ بلکه نتیجه قرار تازه ای بود که بین حضرت خضر و حضرت موسی علیهما السلام منعقد

شد. طبق مضمون آیه، موسی علیه السلام توافق کرد که «إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا؛(۱) اگر پس از این، سؤالی از تو کردم، دیگر مرا همراهی نکن و از جانب من معذور هستی». با این توافق، حضرت موسی امکان یافت که به حضرت خضر اعتراض کند و از هم جدا شوند، یا سکوت کند و با هم ادامه دهند. اما حضرت موسی علیه السلام نه به خاطر فراموشی، بلکه با توجه کامل، جدایی را برگزید.

بنا بر این، مراد از نسیان در این آیه، ترک و بی توجهی است. اگر چه ظاهراً از فعلی استفاده شده است که مردم به آن فراموشی و نسیان می گویند، ولی در حقیقت این گونه نیست؛ بلکه موسی علیه السلام با این کار، وعده را کنار گذاشت و به انجام تکلیف شرعی اقدام نمود که اهمیت بیشتری داشت. پس به کار بردن تعبیر نسیان در این آیه، به معنای وقوع فراموشی نیست؛ بلکه خبر از کاری است که مردم آن را فراموشی می انگارند و در واقع فراموشی نیست.

۵. شاید قبولی موسی علیه السلام در این امتحان بود که اهلیت او را برای تصدی مقام نبوت و رسالت آشکار کرد و به ما فهماند که چرا خداوند از میان قومش، او را برگزید تا جزو پیامبران الوالعزم باشد.

۶. این آیه، ارتباطی به علم پیامبران و امامان ندارد؛ بلکه مرتبط با موضوع تنجز تکلیف(۲) و معذور بودن بنده در نزد خداوند است و می خواهد بفهماند که کارها باید بر اساس دلیل روشن صورت گیرد تا جباران و ظالمان نتوانند به بهانه اطلاع از باطن امور، دست به هر کاری بزنند.

ص: ۲۲۶

۱- .سوره کهف، آیه ۷۶.

۲- . تنجز تکلیف، به مرحله قطعی شدن تکلیف بعد از علم مکلف گفته می شود. مترجم

آیه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»، (۱).

به حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام نسبت نسیان و فراموشی می دهد و می فرماید: «از پیش، به آدم سفارش کردیم؛ ولی فراموش کرد و در او عزمی استوار نیافتیم».

از امام باقر یا امام صادق صلوات الله علیهما درباره حضرت آدم علیه السلام روایت شده است که «او فراموش نکرد. چگونه می توانست فراموش کند؛ در حالی که به یاد داشت ابلیس به او گفت: مَیَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِیْنَ؛ (۲) پروردگارتان شما دو نفر را از این درخت نهی نکرد، مگر از آن روی که [با خوردن از میوه آن] فرشته می شوید یا جاودانه می گردید». (۳)

این حدیث بیان می کند که مراد از نسیان و فراموشی در آیه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (۴)

— در صورتی که از رخداد میان آدم و ابلیس سخن بگویند — این است که حضرت آدم علیه السلام همانند افراد فراموش کار عمل کرد؛ یعنی کار را ترک کرد و از انجام آن منصرف شد؛ همان گونه که فرد فراموش کار، کارهای خواسته شده را انجام نمی دهد.

روایت مذکور تصریح می کند که «آدم علیه السلام نهی الهی از درخت معهود را فراموش نکرد». شاید این روایت، به همان چیزی که ما گفتیم، اشاره دارد. البته از امام صادق صلوات الله علیه روایت شده است که «فراموشی عهد در این آیه، مربوط به

ص: ۲۲۷

۱- سوره طه، ۱۱۵.

۲- سوره اعراف، آیه ۲۰.

۳- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۹ و ۱۰؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۸۷ به نقل از تفسیر عیاشی؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۴ و ج ۳، ص ۴۰۲؛ تفسیر الاصفی، ج ۲، ص ۷۷۲؛ تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۲۳؛ تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۴۵ و ج ۱۴، ص ۲۲۷.

۴- سوره طه، آیه ۱۱۵.

نهی از درخت معهود نیست؛ بلکه مربوط به پیمانی است که در عالم ذر، از او گرفته شد». در این صورت نیز، همین سخنان پیش می‌آید و بررسی این موضوع، مجال دیگری می‌طلبد. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

منافات عصمت با آموزش خواستن حضرت علی (علیه السلام)

پرسش شماره ۳۸ (۱۸۲)

در کتاب نهج البلاغه آمده است که علی رضی الله عنه، این گونه با پروردگار خود مناجات می‌کرد: «خدایا! بیامرز آنچه را که تو بهتر از من به آن آگاهی داری. اگر آن را تکرار کردم، آموزش خود را بر من مکرر فرما. خدایا! بیامرز آنچه را که وعده کردم و وفایی از من ندیدی. خدایا! بیامرز آنچه را که با زبان به تو تقرب جستیم و با دل مخالفت کردم. خدایا! گردش چشمان و کلمات پریشان و فراموشی دل و لغزش زبان را بر من ببخشی».(۱)

علی رضی الله عنه به درگاه خدا دعا می‌کند تا گناهایی که به خاطر اشتباه و غیره برایش پیش آمده، آمرزیده شود. این با عصمتی که شما می‌پندارید، منافات دارد.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: طلب آموزش، به معنای وقوع گناه نیست. خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

* إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا؛ (۲) هنگامی که نصرت الهی و پیروزی فرا

ص: ۲۲۸

۱- . نهج البلاغه، شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۷۶.

۲- . سوره نصر، آیه ۱ - ۳.

برسد، مردم را می بینی که گروه گروه به دین الهی وارد می شوند. پس سپاس گزارانه پروردگارت را نیایش کن و از او آمرزش بخواه که او توبه پذیر است.

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾؛ (۱) بدان که خدایی جز خداوند یگانه نیست. برای گناهان خود و مردان و زنان مؤمن، آمرزش بخواه.

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ﴾؛ (۲) شکیبایی پیشه کن که وعده الهی حق است. و برای گناهت آمرزش بخواه.

همچنین شما اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اید که فرمود: «تمایلات نفسانی، بر قلب من چیره می شود. به همین خاطر در شبانه روز، بیش از هفتاد بار از پروردگام طلب آمرزش می کنم». (۳) البته این روایات از نظر شیعه مردود است؛ زیرا مسأله ای را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهد که با عصمت و طهارت ایشان منافات دارد.

دوم: در مورد دعا و استغفار معصوم، باید به چند نکته توجه داشت:

الف: خدا احکام دین را برای همه افراد بشر تشریح فرموده است و در این خصوص، پیامبر و جانشینان معصومش با مردم عادی برابرند و زن و مرد و عالم

ص: ۲۲۹

۱- . سوره محمد، آیه ۱۹.

۲- . سوره غافر، آیه ۵۵.

۳- . العهود المحمدیه، شعرانی، ص ۵۵۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۱، ص ۱۸۴؛ تفسیر آلوسی، ج ۱، ص ۹۳ و ج ۱۵، ص ۳۱۸؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۳، ص ۳۲۹؛ التفسیر الکبیر، رازی، ج ۲۵، ص ۹۰. و ر.ک: تفسیر بیضاوی، ج ۴، ص ۱۳۴؛ تفسیر ابی السعود، ج ۶، ص ۱۱۳؛ الآحاد و المثانی، ج ۲، ص ۳۵۶؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۶، ص ۱۱۶؛ کتاب الدعاء، طبرانی، ص ۵۱۵؛ معرفه علوم الحدیث، حاکم نیشابوری، ص ۱۱۵؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۳؛ امتاع الاسماع، ج ۲، ص ۳۲۲ و ج ۱۱، ص ۲۰۱؛ الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ج ۲، ص ۱۰۶.

و جاهل و پیر و جوان، از هر رنگ و نژادی که باشند، تفاوتی با هم ندارند. اعمال دینی مانند نماز و حج و زکات و راستی و امانت، بر همگان واجب است. همه می توانند در اوقات خاص یا هر زمان که بخواهند، به دعا و نیایش بپردازند. انجام بسیاری از احکام دینی، ثواب دارد و ترک آن ها، موجب عقوبت می شود. این ثواب و عقاب، همه را در بر می گیرد؛ حتی اگر معنای آن الفاظ را نفهمند و عمق فلسفه احکام را درک نکنند و به خاطر ناآشنایی با زبان عربی یا نداشتن سواد کافی، بهره ای از نور علم نداشته باشند.

به طور مثال، تسیحات حضرت زهرا صلوات الله علیها ثوابی دارد و هر کس آن را با شرایطش انجام دهد، سزاوار پاداش می گردد. بر این عبادت، آثار ویژه ای مترتب است که به مجرد خواندن، حاصل می شود؛ هر چند خواننده، معنای کلمات را نفهمد. همچنین اگر کسی آخرین آیه سوره کهف را بخواند و در نظر داشته باشد که در فلان ساعت برای نماز صبح برخیزد، بیدار می شود. و اگر کسی برای خلاصی از بیماری یا پریشانی، فلان آیه و دعا را بنویسد، شفا می یابد.

این که در برخی روایات آمده است: «نماز معراج مؤمن است» یا «نماز موجب تقرب هر انسان پرهیزکار می شود»، این عروج و تقرب، با خواندن نماز به دست می آید؛ حتی اگر نمازگزار، معانی کلمات و فلسفه این نشستن و برخاستن را نداند. نفس اتصال به خداوند به وسیله نماز و تسیح و زیارت، به همان روشی که خدا معین فرموده، موجب تحقق این آثار و نتایج می شود؛ البته در صورتی که این اعمال، به نیت بندگی و فرمان بری و نزدیکی به خدا انجام گیرد و بر اساس معیار و کیفیت مشخص شده از سوی او باشد. در این صورت است که اهداف تربیتی و پرورش فکری که خدا می خواهد، تحقق می یابد.

به همین خاطر است که پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز خود می گوید: «السلام علیک ایها النبی و رحمہ اللہ و برکاتہ»، و در اذان و اقامه می فرماید: «أشهد أن محمداً رسول الله». دیگران نیز همین عبارات را می گویند تا به ثواب آن دست یابند. شرط رسیدن به پاداش و آثار نماز، انجام همه مواردی است که واجب شده است؛ از جمله گفتن تشهد آن محمداً رسول الله.

همچنین هنگام خواندن برخی دعاها، مرد و زن می گویند: «خدایا از رحمت خود، حورالعین را به همسری ما در آور». زن ها به هنگام خواندن این بند، مضمون دقیق و تفصیلی آن را قصد نمی کنند؛ بلکه مقصودشان این است که دعا را به همان نحوی که وارد شده است، بخوانند.

اگر سؤال شود: «آیا قابل تصور است که نماز پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام، از لحاظ ثواب و تأثیر، همانند نماز دیگر افراد عادی باشد؟»، پاسخ این است که تفاوت در تأثیر و ثواب، به خاطر کیفیت اخلاص افراد یا رنج و مشقتی است که برای انجام آن کار متحمل می شوند. پاداش الهی، در ازای خصوصیتی _ همچون خشیت و فروتنی _ اعطا می شود که به عمل افزوده می گردد و خود آن خصوصیت نیز از شناخت خداوند سبحان و کمال عقل و غلبه بر شهوت و چیرگی بر امیال نفسانی و دیگر تلاش های بنده نشأت می گیرد و خدا نیز مناسب با آن تلاش، وعده پاداش می دهد؛ بر این اساس که «با فضیلت ترین اعمال، دشوارترین آن ها است».

از آنچه گذشت، روشن می شود که انجام عبادات متداول و خواندن دعاها مرسوم، لزوماً به معنای این نیست که آن فرد، مشمول همه مفاد آن است و استغفارش دلیلی بر انجام گناه می باشد.

ب: به گفته کسانى که پی گیر مسائل علمى هستند، سیستم بدن انسان، کارهاىى انجام مى دهد که اگر بخواهیم همان کارها را با ابزار ساخت بشر انجام دهیم، چه بسا برای پیاده کردن آن ابزار و دستگاه ها، به سطحى معادل با همه کره زمین نیاز داشته باشیم. این در حالى است که تا کنون، تنها بخشى از کارهاىى که جسم انسان انجام مى دهد، کشف شده است و بسىارى از اعمال آن هنوز روشن نیست. افزون بر این که وجود انسان، محدود به جسم نمى شود و زوایایى مختلفى دارد.

خداوند سبحان، لحظه به لحظه بر این جسم بشرى و دیگر زوایایى آن، وجود و توان و زندگى مى بخشد. این فیوضات و آثار مهمى که از آن به دست مى آید، و این گوناگونى و گستردگى حیرت انگیز، حکایت از عظمت علمى و مهارت و حکمت و تدبیر و قدرت و بى نیازى پدیدآورنده اش دارد.

پیامبر و امام معصوم، این نعمت ها را مى شناسند و مى دانند که اگر خدا چنین نمى کرد، برای تحقق آن، نیازمند دستگاهى به وسعت همه زمین بودیم. همچنین ابعاد گوناگون و اهمیت و ظرفیت و بزرگى و تنوع این نعمت ها را دریافته اند و عمیقاً آگاهی دارند که خاستگاه اصلی همه نعمت ها، خداوند است. از این رو، نعمت ها را در مسیر طاعت خدا به کار مى گیرند و آثار آن را در سراسر جسم و روح و جان خود احساس مى کنند و بسىارى از اسرار ملکوت خداوند سبحان را مى شناسند و طبق تصریح قرآن کریم، مى دانند که هر ذره ای در این جهان، به خاطر آن ها و دیگر افراد بشر، مسخر گردیده است.

به همین خاطر، پیامبر بیش از هر کس دیگر، ارزش و عظمت و گستره نعمت های افاضه شده توسط خدا را مى داند و با وجود اطاعت محض از خداوند، همیشه به خاطر عدم شکرگزاری از این نعمت بخش بزرگ، خود را

مقصر و بلکه گناه کار می بیند و گریه می کند و در جلب رضایت او، تمام تلاش خود را به کار می گیرد و وقتی به او گفته می شود: «ای رسول خدا! با این که خداوند، گناهان قبل و بعد شما را آمرزیده است، پس چرا گریه می کنید؟»، پاسخ می دهد: «آیا بنده سپاس گزاری نباشم؟».

برای روشن شدن بحث، مثالی می آورم. اگر کسی بخواهد هدیه ای تقدیم پادشاه کند، چه بسا پیش کش خود را مناسب مقام و شکوه پادشاه نبیند و خود را در این باره، کم کار بداند و احساس گناه نماید؛ همانند آن چکاوک که ملخی را پیش کش سلیمان علیه السلام کرد. پس ارزش هدیه، به هدیه دهنده است.

روشن است که کیفیت ارتباط معصوم با خداوند، با افراد عادی تفاوت دارد. او خدا را به درستی می شناسد و عبادتش به خاطر ترس از آتش یا طمع در بهشت نیست؛ بلکه خدا را سزاوار پرستش می بیند و او را به سان عارفان و عالمان می پرستد. همچنین می داند که باید در جایگاه بندگی تام و خالص قرار گیرد؛ چرا که به حقیقت ذاتی خود _ از درماندگی و شدت نیاز به خدا در هر چیز و هر حالی _ آگاهی کامل دارد. او خود را به خاطر این کوتاهی، گناه کار می داند و از قطع شدن الطاف الهی و ناامیدی و شنیده نشدن دعا و گسسته شدن ریسمانی که توان و ثباتش به آن بستگی دارد، در تلاطم است. دعای کمیل که از امام علی صلوات الله علیه نقل گردیده، از همین قبیل می باشد.

ج: هدف از تألیف دعاها و اذکار، این است که مورد استفاده همه افراد بشر، از هر قشر و طبقه ای قرار گیرد و با احوال گوناگون و میزان توجه شان سازگار باشد و به طور فراگیر و متنوع، همه انسان ها را تحت پوشش قرار دهد و در یک نظام معنوی گرد آورد. روشن است که با گسترش معرفت نسبت به جایگاه الوهیت، بر وسعت دایره و گوناگونی افراد این نظام نیز افزوده می شود؛ همچنان که

معرفت به عنایات و نعمات الهی و شناخت اسرار آفرینش و آفریدگان خدا از یک سو، و شناخت نفس و جایگاه و حالات آن از سوی دیگر، در این افزونی مؤثر می باشد. با ملا-حظه این امور، شخص معصوم _ خواه پیامبر باشد و خواه امام _ خود را مقصر می بیند و نسبت به خداوند، احساس ذلت و خشیت و خشوع می نماید.

هنگامی که قاتل و دزد و دروغ گو، توبه و استغفار می کنند، توبه و استغفار آن ها به خاطر این است که می خواهند خود را از بار گناهان رها سازند و این اعمال را موجب شنیده نشدن دعا و نزول بلا و شکسته شدن حفاظ های نگهبان و فرو رفتن در گرداب سختی و مشکلات می دانند.

کسانی هم هستند که تنها مرتکب گناهان صغیره _ همچون نگاه به نامحرم و گرفتن دانه از دهان مورچه و خدمت نکردن به مؤمن _ شده اند. آن ها نیز این گناهان را موجب شنیده نشدن دعا و نزول بلا و شکسته شدن حفاظ های نگهبان و فرو رفتن در گرداب سختی و مشکلات می دانند و به خاطر گناهان خود، توبه و استغفار می کنند.

برخی از مردم نیز هستند که مرتکب هیچ گناه کوچک و بزرگی نشده اند، اما نفس خود را متهم می سازند که نسبت به خشوع و فروتنی در برابر خداوند، کوتاهی کرده اند و هنگام دعا و تضرع، توجه کافی نداشته اند و در برابر پروردگار خود گناه کار هستند و از رحمت مولایشان به دور مانده اند و نسبت به سرور خود، گستاخ شده اند. در نظر آنان، چنین مواردی جزو گناهان کبیره به شمار می آید و موجب دریده شدن پرده عصمت و فرود آمدن سختی ها و شنیده نشدن دعاها و قطع شدن امید می گردد و باید از آن ها توبه و استغفار کرد.

در این میان، انسان هایی هم هستند که همانند رسول خدا و امیر مؤمنان صلوات الله علیهما و آلهما، به مقامات والایی در معرفت خدا دست یافته اند که عبادت و دعا و لابه خود را لایق مقام والای الهی نمی دانند. بر همین اساس، از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت شده است که فرمود: «آیا نمی دانید که خدا بندگانی دارد که ترس و خشیت خداوند آن ها را ساکت کرده است؟ در حالی که لال و زبان بسته نیستند و دارای فصاحت و بلاغت و خرد می باشند و به خدا و ایامش آگاهی دارند، اما وقتی عظمت خدا را یاد می کنند، از بزرگی و عظمت و شکوه خداوند، زبان شان بند می آید و بند دل شان پاره می شود و عقل از سرشان می پرد و افکارشان پریشان می شود و وقتی به هوش می آیند، دوباره با اعمال پاکشان به سوی خدا سرعت می گیرند و در حالی که هرگز از وظایف شان کوتاهی نکرده اند، خود را در زمره خطاکاران و ستم پیشگان می شمارند. آگاه باشید که آنان در راه خدا، به کم راضی نمی شوند و کارهای بسیار خود را در برابر او کم می شمارند و با اعمال شان برای خدا ناز و دلال نمی کنند. هر گاه آن ها را ببینید، حیران و هراسان و ترسان و بیمناک و مضطرب هستند»^(۱).

چنین فردی، توجه به خوردن و آشامیدن و اکتفا به عبادات متداول را کوتاهی در بندگی می داند که لازم است برای بیرون رفت از آن، به کاری بزرگ و ژرف اقدام کند تا با شکوه و عظمت خدا و نعمت و فضل و احسان و کرم الهی، سازگار باشد. از دیدگاه او، اگر در انجام عبادت، به درجه ای نرسد که به او اهلیت پذیرش عمل بدهد، این کوتاهی، منتهی به محرومیت از نعمت های

ص: ۲۳۵

۱- . تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۷ و ۶۳۸؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶۶ و ج ۹۴، ص ۵۵ و ۵۶ به نقل از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۳۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۸۱؛ تفسیر بغوی، ج ۳، ص ۲۹۵ به نقل از ایوب علیه السلام.

شگرفی می شود که انتظارش را دارد، یا موجب پوشیده ماندن دعا‌های او می گردد و از فرود آمدن عطایای بزرگ و ارزشمند و دسترسی به جایگاه والا و باشکوه که به آن‌ها چشم دوخته، جلوگیری می کند. از دیدگاه این افراد، کردارشان به قدری کم و کاستی دارد که مانع از بالا رفتن دعا‌های شان می شود و نمی تواند آن‌ها را در کرانه‌هایی که بدان چشم دوخته اند، به پرواز درآورد. از این رو، اشتیاق به وصال خداوند، شوق پرواز و پیمودن پرشتاب منازل را در وجودشان روز افزون می سازد.

پس چیزی که انبیا و اوصیا از آن استغفار می کنند و گناه و جرم می شمارند، در دایره رسیدن به والاترین مراتب قرب و رضا و دست یابی به برترین تجلی الطاف الهی مطرح است. در این مسیر، هر رتبه‌ای در مقایسه با رتبه پیش از خود، کمال به شمار می آید و در این دایره، تغییر نعمت‌ها و نزول سختی‌ها و دریده شدن پرده‌های عصمت، ذاتاً بر اساس چیزی است که مناسب با اهداف مورد نظر معصومین می باشد.

خلاصه: هر گروه از افرادی که گفته شد، مقصود ویژه‌ای از توبه و استغفار دارند که همگام با وضع روحی، موقعیت، ظرفیت و چشم انداز آینده آن‌ها و متناسب با زندگی و اندیشه و واقعیات پیرامون شان می باشد. همچنین دعا خواندن معصوم و فهم و قصدش از معانی آن، با حالات روحی و درونی او تطابق دارد و هماهنگ با معارف و خواسته‌های او می باشد. با وجود این، از همان دعا‌هایی استفاده می کند که در برنامه همه انسان‌ها قرار داده شده است.

د: بدیهی است که بسیاری از انسان‌های غیر معصوم نیز گناهان ذکر شده در ادعیه را مرتکب نشده اند و در عین حال، این دعاها را می خوانند. پس چه ایرادی دارد که معصوم نیز آن دعاها را بخواند؟

هن برخی از علما گفته اند که «مغفرت» در برخی از دعاها، به خصوص وقتی که معصوم آن را می خواند، نه به معنای پاک شدن گناهان، بلکه به معنای دور ساختن گناهان است. در بسیاری از موارد، دعا کننده بنا بر فرض و تقدیر، دست به دعا برمی دارد و اعلام می کند که لطف خداوند، حافظ و نگهبان او است؛ اما فرض معصوم، واقعا این است که اگر لطف الهی نباشد، بدون شک در ورطه گناه می افتد. بر همین اساس، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می فرماید: «من برتر از آن نیستم که اشتباه نکنم و خود را از چنین چیزی در امان بینم؛ مگر خداوندی که بر نفس من مالک تر است، مرا از نفسم ننگه دارد».^(۱) و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۳۷

۱- . کافی، ج ۸، ص ۲۹۳؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۵۳ و ج ۴۱، ص ۱۵۴ و ج ۷۴، ص ۳۵۸ و ۳۵۹؛ نهج البلاغه، چاپ دار التعارف بیروت، ص ۲۵۴.

بخش سوم: خلفای پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله)

اشاره

ص: ۲۳۹

دفن پیامبر (صلی الله علیه و آله) بین دو کافر

پرسش شماره ۳۹ (۷۶)

رسول خدا صلی الله علیه و سلم بین ابوبکر و عمر دفن شده است؛ در حالی که شما شیعیان، آن دو را کافر می دانید. فرد مسلمان هرگز بین کافران دفن نمی شود. پس چگونه ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و سلم بین دو کافر دفن شود و خدا او را از مجاورت دو کافر حفظ نکند؟ پس علی رضی الله عنه در آن هنگام کجا بود؟ چرا با این اشتباه بزرگ مخالفت نکرد؟

چاره ای ندارید جز این که بگویید: «ابوبکر و عمر، مسلمان بودند و به خاطر جایگاهی که نزد خدا و رسولش داشتند، خداوند چنین اعتبار و آبرویی را نصیب آنان کرد» که حق هم همین است؛ یا مجبورید بگویید: «علی رضی الله عنه در دین خود، سازش کرد» که او از چنین چیزی به دور می باشد.

به بیان دیگر، چگونه ممکن است که پیامبر برگزیده خداوند، در کنار کافران بدکار دفن شود؟ امیرالمؤمنین علی که پهلوان پهلوانان و شیر بیشه میدان بود، چگونه پذیرفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین دو کافر دفن شود؟ چرا خداوند،

پیامبر امینش را از چنین مکان پلیدی در امان نگاه نداشت؟ چرا پس از وفاتش، ابوبکر و عمر _ که بنا به گفته شیعیان بدکردار، دو بت قریش و سرکرده کفار بودند _ در کنار او آرمیدند؟

شاعر بی مایه آن ها می گوید: «إِلَامِ أَيُّهَا النَّاسُ سَتَبْقَى هَذِهِ الْبِدْعَةُ / رسول الله مدفون و شیطانان فی بقعه؛ ای مردم! این بدعت تا چه زمان باقی می ماند که رسول خدا صلی الله علیه و آله مدفون باشد و دو شیطان در آن بقعه باشند؟».

«كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا؛ (۱) چه سخن بزرگی از دهان شان بیرون می آید! آنان چیزی جز دروغ نمی گویند».

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: این تعبیرهایی که در سؤال آمده است و ابوبکر و عمر را متصف به کفر می کند، بی ادبی بزرگی نسبت به دو خلیفه می باشد. نه رافضیان و نه هیچ مسلمان دیگری، این گونه عبارات را در مورد آن ها روا نمی دانند. نباید به سخن برخی افراد نادان و فتنه انگیز گوش سپرد و به خاطر گناه آنان، دیگران را سرزنش کرد.

دوم: اعتقاد شیعه دوازده امامی این است که بر خلاف نصی که وجود داشت، خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله از جایگاه اصلی خود دور شد و در مورد بیعتی که در روز غدیر از صحابه گرفته شده بود، کارشکنی صورت گرفت و امام علی صلوات الله علیه نتوانست کارها را طبق مأموریتی که داشت، پیش ببرد؛ همچنان که از دفن ابوبکر و عمر در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله جلوگیری نکرد. به دلیل این که

ص: ۲۴۲

یا قدرت این کار را نداشت، همان طور که قدرت جلوگیری از کتک زدن همسرش را نداشت؛ یا ضرورتی برای جلوگیری از این کار نمی دید؛ یا دلایل دیگری داشت که ما از آن ها بی خبریم.

سوم: عثمان در «حش کوب» که قبرستان یهودیان بود، دفن شد و امام علی صلوات الله علیه نتوانست جلوی دفن او را در آن قبرستان بگیرد؛ همچنان که دو فرزندش امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما را برای دفاع از او فرستاد و با این حال نتوانست از کشته شدنش جلوگیری نماید.

چهارم: چه کسی گفته است که امام علی صلوات الله علیه، ابوبکر و عمر را کافر و بدکار می دانست و بر او واجب بود که از دفن آن ها در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوگیری کند؟

پنجم: این شعری که پرسش گر ذکر کرد، جز از خود او نشیده بودیم. وقتی بررسی کردیم، آن را تنها در یک کتاب، یعنی کتاب صراط مستقیم یافتیم که مؤلف، آن را به یک شاعر مجهول نسبت می دهد.^(۱) شاید شاعرش از غالیان باشد. پس درست نیست که اعتقاد غالیان در مورد ابوبکر و عمر، با اعتقاد شیعه دوازده امامی آمیخته شود و بار یکی را دیگری به دوش بکشد.

ضمن این که نقل یک مطلب، ضرورتاً به این معنا نیست که مؤلف، مضمون آن را قبول دارد؛ چه رسد به این که آن مطلب را به همه هم کیشان و هم مذهبان او نسبت دهیم و بگوییم که شیعیان چنین اعتقادی دارند. اگر این مبنا درست باشد، باید همه مطالبی که ابن قتیبه و ابن عبد ربه و دیگر مؤلفان در کتاب های خود آورده اند و حتی از دیگران نقل کرده اند، به خود نویسندگان نسبت دهیم و بگوییم که اهل سنت چنین می گویند و چنین عقایدی دارند.

ص: ۲۴۳

ششم: صحیح نیست سخنان مشتی بی خرد و احمق و فریب خورده را به فرقه و مذهبی که بدان منسوبند، نسبت دهیم؛ چرا که این گونه افراد، در همه مذاهب و فرقه ها وجود دارند و اعتقادات یک فرقه، از این اشخاص احمق و نادان و بیمار دل نشأت نمی گیرد.

اگر این چنین باشد، می توان گفت که اهل سنت نیز در مورد حضرت زهرا صلوات الله علیها بدگویی می کنند؛ چرا که ابن سکره در شعرش آن حضرت را هجو کرده است. و می توان گفت که اهل سنت، بار گناه یزید را به دوش می کشند که امام حسین صلوات الله علیه و خاندانش را کشت و دختران پیامبر را در بند کشید و با شعری که سرود، به هجو و بدگویی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداخت: «لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا / خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ؛ بنی هاشم با سلطنت بازی کردند. در واقع، نه خبری از سوی خدا آمده بود و نه وحیی نازل شده بود».

همچنین عمران بن حطان که در صحیح بخاری، روایاتی از اون نقل شده است، ابن ملجم را به خاطر کشتن امام علی صلوات الله علیه می ستاید و می گوید: «يَا ضَرْبَهُ مِنْ تَقِيٍّ مَا أَرَادَ بِهَا / إِلَّا لِيُبْلَغَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ رِضْوَانًا؛ مرحبا بر آن ضربه انسان پرهیزکار که جز رسیدن به خشنودی صاحب عرش، چیزی اراده نکرد». و می توان ادعا کرد که اهل سنت، مسؤول سخن ابوسفیان هستند که گفت: «ای بنی امیه! حکومت را مانند یک گوی، در میان خود بچرخانید. سوگند به چیزی که ابوسفیان به آن سوگند می خورد، هیچ بهشت و جهنمی در کار نیست».

ولی ما شیعیان این گونه عمل نمی کنیم و می گوئیم که هر کس مسؤول گفتار و کردار خود می باشد. ما جایز نمی دانیم که سخنان کسی را به هم کیشانش نسبت دهیم؛ مگر این که دانشمندان و بزرگان یک مذهب، آن سخن را بپذیرند و در کتاب های کلامی و اعتقادی خود بیاورند. و الصلاة والسلام علی محمد و آله.

شیعیان می گویند که خلفای راشدین، کافر بودند. پس چگونه خدا آن ها را یاری کرد و کشورها را به دست آنان فتح نمود و اسلام در زمان آن ها قدرت یافت؛ به گونه ای که اسلام در هیچ دوره ای همانند دوره آنان قدرت نداشت. آیا چنین چیزی، با سنت الهی که خوار کننده کفار و منافقان است، سازگاری دارد؟

این در حالی است که در دوران کسی که شما معصومش می دانید و ولایت و حکومتش را رحمت الهی می پندارید، امت دچار تفرقه شد و با یکدیگر به جنگ پرداختند؛ به طوری که دشمنان چشم طمع به اسلام و مسلمین دوختند. اگر عقل دارید، بگویید حکومت معصوم، چه رحمتی برای این امت به ارمغان آورد؟

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: همیشه گفته ایم و باز می گوئیم که شیعیان، صحابه را به ارتداد و بازگشت به کفر و شرک محکوم نمی کند؛ بلکه می گویند: آن ها نسبت به اطاعت و بیعت مرتد شدند.

دوم: عقب گرد صحابه و بازگشت آن ها به قهقرا، چیزی است که در قرآن آمده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز یاد آور شده است که تنها تعداد اندکی از صحابه پابرجا می مانند. (۱) آن ها آیات و روایات را به گونه ای تأویل و تفسیر

ص: ۲۴۵

۱- از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: فردای قیامت، من در کنار حوض می ایستم. گروهی از صحابه نیز می خواهند نزد من بیایند؛ ولی آن ها را از کنار حوض، به سوی دیگر برمی گردانند. می گویم: «این ها را کجا می برید؟». می گویند: «به خدا قسم این ها را به سوی آتش جهنم می بریم». می گویم: «مگر این ها چه کرده اند؟». می گویند: «درست است که این ها یاران تو بودند، اما بعد از تو مرتد شدند و بدعت ها گذاشتند و به دوران جاهلیت بازگشتند». سپس گروهی دیگر را همین گونه به سوی آتش می برند و جز تعداد بسیار اندک، هیچ یک از آنان نجات نمی یابد. ر.ک: صحیح بخاری، چاپ مشکول، ج ۸، ص ۱۵۰ - ۱۵۱؛ المصنف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۴۰۶؛ دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ج ۲، ص ۲۵۳ - ۲۷۱.

می کنند که به هیچ یک از صحابه، نسبت کفر و ارتداد داده نشود. این در حالی است که شما برخی از صحابه _ مانند مالک بن نویره _ را مرتد دانستید و قتل شان را جایز شمردید. پس به جای شیعیان، خود را سرزنش کنید.

سوم: کشورگشایی ممکن است به دست هر کسی صورت پذیرد؛ به ویژه اگر فرمانده ای قوی و دلیر و دوراندیش در کار باشد و شروط لازم در او جمع گردد. اکنون آمریکا بر بیشتر کشورهای دنیا سیطره دارد و پیش از آن نیز سیطره انگلیس به حدی بود که هیچ گاه خورشید در مستعمراتش غروب نمی کرد. پس آیا می توان گفت که حق با این کشورها است؟

چهارم: پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، این حاکمان بودند که از عزت اسلام بهره جستند و آن را در راه منافع خود، به کار بستند. آن ها زمام امتی را به دست گرفتند که ظفرمند و قوی و پرتلاش بودند و آمادگی هر گونه ایثار و جان فشانی را داشتند. پس با این فتوحات، بر اسلام منت نگذارید؛ بلکه در این مورد، خدا بر شما منت دارد. خداوند در موردی شبیه به این می فرماید: «قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلٰی اِسْلَامِكُمْ بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ اَنْ هَدَاكُمْ لِلْاِيْمَانِ؛(۱) بگو به خاطر مسلمان شدن خود، بر من منت نگذارید؛ بلکه خدا بر شما منت دارد که به ایمان هدایت تان کرد». و می فرماید: «وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُوْلِهِ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ؛(۲) عزت، مخصوص خدا و پیامبر و مؤمنان است، ولی منافقان نمی دانند».

ص: ۲۴۶

۱- . سوره حجرات، آیه ۱۷.

۲- . سوره منافقون، آیه ۸.

پنجم: شیعیان، مدعی کفر صحابه نیستند تا گفته شود: «سنت الهی بر خوار شدن کافران و منافقان است».

ششم: لشکریانی که دست به فتوحات زدند، مسلمان بودند و برانگیخته از احساسات دینی و ایمانی، می خواستند شوکت دشمنان خدا را در هم بشکنند. پس دلیلی نداشت که خدا آنان را یاری نکند؛ حتی اگر در میان سپاهیان، افرادی سست ایمان _ همانند قزمان _ وجود داشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره قزمان فرمود: «خدا این دین را به وسیله مردی فاجر پشتیبانی می کند».^(۱) با این که او در احد جنگید، حضرت فرمود: «او بی شک اهل آتش است». پس از این که قزمان، هفت یا هشت تن از مشرکان را کشت و خود زخمی شد، عده ای به او تبریک گفتند. گفت: «برای چه تبریک می گوید؟ به خدا قسم تنها برای افتخارات قبيله ام جنگیدم». او پس از این که جراحتش شدت یافت، خود را کشت.

هفتم: آیا از سخن پرسش گر، فهمیده نمی شود که ابوبکر و عمر و عثمان، برتر از پیامبر صلی الله علیه و آله بودند؟ چون سرزمین های بسیاری در زمان آن ها فتح شد و خدا آنان را پشتیبانی کرد و همه از اسلام در هراس افتادند. مسلمانان در هیچ دوره ای ندیده اند که خدا این چنین به اسلام عزت بخشیده باشد.

ص: ۲۴۷

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۴، ص ۲۶۰؛ امتاع الاسماع، ج ۱۳، ص ۲۶۷ و ۲۶۸؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵۳۱ و چاپ مؤسسه الاعلمی، ج ۲، ص ۲۰۹؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۳۸؛ المغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۲۴ و ۲۶۳ و ۱۴؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۹۳ و ۹۴؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۳۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۶۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲، ص ۲۰۴؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۴، ص ۴۱ و ۴۲؛ عمدہ القاری، ج ۱۴، ص ۱۸۱ و ۳۰۷ و ج ۲۳، ص ۱۵۲؛ نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۰۲؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۰۹؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۴، ص ۳۴ و ج ۵، ص ۷۴ و ۷۵ و ج ۷، ص ۲۱۲؛ صحیح مسلم، چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۷۳؛ المصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۲۶۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۳۷۸؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۹۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۱۳؛ عمدہ القاری، ج ۱۴، ص ۳۰۷ و ج ۲۳، ص ۱۵۲؛ دیباچه مسلم، ج ۱، ص ۱۲۶؛ المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۸۳.

هشتم: قیصر و کسری نیز بر بسیاری از کشورها و بندگان خدا فرمان می راندند و سلطنت گسترده ای داشتند و عزت شان آشکار بود. پس آیا می توان گفت که آن ها برتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و آن گونه که حکومت قیصر و کسری بالا- گرفت، حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله بالا نگرفت؟ همچنین سرزمین های اسلامی در زمان هارون الرشید، گسترده تر از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر و عثمان بود. پس آیا هارون الرشید، برتر از آنان بود؟

نهم: درباره جنگ هایی که در زمان امام علی صلوات الله علیه روی داد و امت را دچار تفرقه کرد، باید بگوییم:

الف: سیاست خلفای پیش از امام علی صلوات الله علیه، به ویژه سیاست آن ها در بذل و بخشش، و همین طور کارهای عمر بن خطاب برای تطمیع طلحه و زبیر و دیگران که زیر بار خلافت نمی رفتند، و سیاست های عثمان که مردم را نسبت به خود او و دیگر خلفا جسور کرد و او را به گونه ای کشتند که در قاموس تعامل با خلفا وجود نداشت، و همین طور شکستن بیعت غدیر و برکنار کردن کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به امامت و خلافت نصب کرده بود، و متهم کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله به این که هذیان می گوید و درد بر او چیره شده است، و سرکشی از فرمان پیامبر در آماده سازی لشکر اسامه و بسیاری از موارد دیگر که مردم را از منطق و ضابطه دینی به دور ساخت، دست آویزی برای افراد سرکش شد و آن ها را نسبت به طغیان و بیعت شکنی در برابر امام و تلاش برای ریختن خونش جسور کرد.

ب: امام علی صلوات الله علیه در مقابله با آن ها، کار پسندیده ای انجام داد و از فرمان خدا _ درباره جلوگیری از افراد سرکش و نافرمان _ اطاعت نمود و همان گونه که

رسول خدا صلی الله علیه و آله نوید داده بود، وعده بزرگ الهی را با جنگیدن و کشتن ناکثین و قاسطین و مارقین تحقق بخشید. این مهم ترین وفای به عهد و برجسته ترین فضیلت امام علی علیه السلام بود که بر اساس تأویل قرآن جنگید، همچنان که پیش تر نیز بر اساس تنزیل قرآن جنگیده بود. او با این کار، رونقی دوباره به اسلام داد و قرآن را معنا بخشید. همان گونه که خدا دینش را در آغاز به وسیله او حفظ کرده بود، دوباره از دینش حفاظت کرد و رحمت الهی به واسطه ولایت امام معصوم، بر امت تجلی یافت.

با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را به خاطر جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین می ستاید، اما پرسش گر، امام را به خاطر این جنگ ها نکوهش می کند. چقدر میان پیامبر صلی الله علیه و آله و پرسش گر فاصله است! بی گمان کسی که در دنیا با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کند، در آخرت نیز چنین خواهد کرد. بترسید و مواظب باشید که با او مخالفت نکنید! و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

سلطنت موروثی

پرسش شماره ۴۱ (۸۴)

شیعیان می پندارند که ابوبکر و عمر، علی را از خلافت کنار زدند. این کار چه سودی برای آن ها داشت؟ پس چرا ابوبکر نیز همانند علی، یکی از فرزندانش را جانشین خود نکرد؟ چرا عمر نیز همچون علی، یکی از فرزندانش را به جانشینی خود برنگزید؟ اگر آن گونه که شیعیان رافضی تصور می کنند، ابوبکر و عمر، خلافت را به غنیمت بردند و در پی دنیاطلبی و حکمرانی بودند، چرا فرزندان و نزدیکان خود را به جانشینی انتخاب نکردند؟

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: چیزی که شیعیان رافضی می گویند، این است که نتیجه کنار زدن امام علی صلوات الله علیه از خلافت، مخالف با تصریح خدا و رسول و نقض بیعت غدیر بود. بنا بر حدیثی که مسلم نقل کرده و در پرسش شماره ۲۳ آمده است، پیامبر فرمود: «جایگاه تو نسبت به من، همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است». این نشان می دهد که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله، تنها امام علی صلوات الله علیه بود. اما این که چه چیزی صحابه را واداشت تا با فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کنند، هیچ اهمیتی برای شیعیان رافضی ندارد. این یک امر تحلیلی است که امکان دارد انسان دچار خطا شود یا در بررسی آن، به نتیجه درست دست یابد.

ضمن این که غاصبان خلافت، در فرصت های مختلف، برای کارشان عذرها تراشیدند: یک بار گفتند: «مردم سن امام علی صلوات الله علیه را برای تصدی خلافت، کم می دانند»؛ یک بار گفتند: «قریشیان به خلافت او رضایت نمی دهند؛ زیرا در جنگ های دوران پیامبر صلی الله علیه و آله، آن ها را به زانو درآورده است»؛ یک بار گفتند: «خلافت او موجب می شود که نبوت و خلافت، در یک خاندان جمع شود»؛ بار دیگر گفتند: «خلافت او، مانع از گردش خلافت در دیگر قبایل می شود»؛ و بهانه های دیگری که مورخان نقل کرده اند و چه بسا در مناسبت های مختلف از آنان صادر شده است. یا شاید دلایل دیگری در کار بوده و منحصر به موارد مذکور نباشد؛ از جمله حسادت آن ها به امام علی صلوات الله علیه که برخی روایات به آن اشاره دارد و ابن ابی الحدید معتزلی ذکر کرده است.

دوم: در مورد این که چرا ابوبکر و عمر برای به خلافت رساندن نزدیکان خود تلاش نکردند، دلایل گوناگونی وجود دارد؛ از جمله این که نوشته اند: چون عبدالله بن عمر آشنایی به احکام نداشت و حتی بلد نبود همسرش را طلاق بدهد، عمر بن خطاب جانشینی او را نپذیرفت. (۱) ابوبکر نیز به این علت عمر را جانشین خود کرد که او را تواناتر از دیگران برای پذیرش این مسؤولیت می دانست.

چه بسا با وجود بزرگان صحابه، مردم راضی به فرزند این و آن نمی شدند؛ بر خلاف فرزندان امام علی صلوات الله علیهم که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را به امامت منصوب کرد و درباره آنان فرمود: «حسن و حسین، هر دو امام هستند؛ خواه برخیزند و خواه بنشینند». (۲).

ص: ۲۵۱

۱- تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۲۲۷ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۳، ص ۲۹۲؛ الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۳، ص ۳۴۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۸۳ و ۳۸۴ و ج ۳۱، ص ۷۷ و ۷۸ و ۳۵۴ و ۳۵۶ و ۳۸۵ و ۳۹۴ و ج ۴۹، ص ۲۷۹؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۰ و چاپ دار النعمان، ج ۲، ص ۱۵۴؛ الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۶۵؛ نیل الاوطار، ج ۶، ص ۱۶۴؛ خلاصه عبات الانوار، ج ۳، ص ۳۳۰ و ۳۳۴؛ الغدير، امینی، ج ۵، ص ۳۶۰ و ج ۱۰، ص ۳۹؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۴؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۶۸۱؛ الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۱۹۷؛ تقریب المعارف، ص ۳۴۹؛ قرب الاسناد، ص ۱۰۰؛ الايضاح، ابن شاذان، ص ۲۳۷؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۳، ص ۹۲۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲- ر.ک: علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۱؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۹۴؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۵۳۳؛ روضه الواعظین، ص ۱۵۶؛ الفصول المختاره، شریف مرتضی، ص ۳۰۳؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۳۱۱؛ غنیة النزوع، حلبی، ص ۲۹۹؛ السرائر، ابن ادریس، ج ۳، ص ۱۵۷؛ جامع الخلاف و الوفاق، قمی، ص ۴۰۴؛ المسائل الجارودیه، مفید، ص ۳۵؛ النکت فی مقدمات الاصول، مفید، ص ۴۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۴۱ و ۳۶۸؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۰۷؛ جوامع الجامع، طبرسی، ج ۳، ص ۷۰؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۰۷؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۲۶، ص ۴۸ به نقل از ابن کرامه بیهقی در کتاب الرساله فی نصیحه العامه، نسخه عکس برداری شده در کتابخانه امروزیانا در ایتالیا، ص ۱۸ و مرعشی در ج ۱۹، ص ۲۱۷ به نقل از استاد توفیق ابوعلم در کتاب اهل بیت، چاپ مطبعه السعاده قاهره، ص ۱۹۵ به تواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «این دو فرزند من، امام هستند؛ چه برخیزند و چه بنشینند. این دو، ریحانه های من از این دنیا هستند».

سوم: فرض کنیم که رافضیان می گویند: «فلانی و فلانی برای رسیدن به ریاست دنیوی، اقدام به این کار کردند». این مسأله، چیز بعیدی نیست و افراد بسیاری در پی ریاست دنیوی هستند و برای رسیدن به آن، می جنگند و در این راه، می کشند و کشته می شوند. فرض کنیم که شیعیان در این باره، اشتباه کرده باشند؛ اما این اشتباه شیعیان، مخالفتی با نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله ندارد و به این معنا نیست که جانشینی فردی غیر از امام علی صلوات الله علیه درست است.

چهارم: غنیمت، منحصر به مال دنیا نیست و بی شک بسیاری از مردم، خلافت و ریاست را غنیمت بزرگی می دانند؛ با این تفاوت که نمی توان به قصد و نیت افراد جهت دست یابی به مقام و منصب پی برد، مگر از گفتار و رفتار آنان.

ما اکنون در صدد بررسی این موضوع نیستیم و اصلاً درخور بحث و مناقشه نیست؛ بلکه پی بردن به حقیقت امر را به خود مردم واگذار می کنیم تا با نشانه هایی که در دست دارند، به نتیجه قانع کننده برسند. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

از دواج پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دختر یک حرام زاده

پرسش شماره ۴۲ (۱۲۰)

به یکی از شیعیان گفتند: آیا پیامبر صلی الله علیه و سلم به ما دستور نداده است که همسر خوب انتخاب کنیم و داماد خانواده ای محترم شویم؟ گفت: «بی شک همین طور است. گفتند: آیا دوست داری داماد یک زنزاده شوی؟ گفت: پناه به خدا! گفتند: شما به دروغ ادعا می کنید که عمر بن خطاب، پسر زنی زناکار به نام صهاک بود. (۱) نعمت الله جزائری با وقاحت تمام ادعا می کند که عمر تنها با آب

ص: ۲۵۲

۱- . کشکول بحرانی، ج ۳، ص ۲۱۲؛ کتاب لقد شیعی الحسین، ص ۱۷۷.

منی مردها، آرامش پیدا می کرد. (۱) شما ادعا می کنید که دخترش حفصه نیز همانند پدر، منافق و خبیث و کافر بود.

آیا رسول خدا، داماد یک فرد زنازاده شد؟ آیا ایشان یک زن فاسد و منافق برای خود برگزید؟ به خدا قسم، شما به رسول خدا و صحابه تهمت می زنید و چیزی را که برای خود نمی پسندید، سزاوار آن ها می دانید. آیا هیچ عاقلی می تواند قبول کند که سرآمد همه پیامبران، داماد مردی شود که به گفته رافضیان، زنازاده بود و دردی داشت که جز با منی مردها آرام نمی گرفت و خودش و دخترش کافر و منافق بودند؟

این مطالب را صاحب کشکول در ج ۳، ص ۲۱۲ و نعمت الله جزائری در انوار النعمانیه، ج ۱، ص ۶۳ ذکر کرده اند. مراجعه کنید و ببینید چه چیزهایی در مورد امیرالمؤمنین عمر نوشته اند!

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

این سؤال، به دو بخش تقسیم می شود:

انتخاب همسر شایسته

یکم: ازدواج دارای انگیزه ها و دلایل و شرایط ویژه ای است که گاه انسان را به چشم پوشی از برخی خواسته ها و ویژگی های مطلوب وامی دارد؛ و گاه مصالح دیگران باعث شکل گیری ازدواجی می شود که به هیچ وجه دلخواه و موفق نیست.

ص: ۲۵۳

۱- . الانوار النعمانیه، ج ۱، ص ۶۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به خاطر اصرار و درخواست برخی پدران، ازدواج با دختران آن‌ها را می‌پذیرفت و در برخی موارد، با در نظر گرفتن معانی عمیق انسانی، ازدواج با زنی را بر خود لازم می‌شمرد. به عنوان نمونه، با این که ابوسفیان بی‌وقفه در تلاش بود تا علیه آن حضرت جنگی به راه بیندازد و ایشان را بکشد و یارانش را نابود سازد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله با ام حبیبه دختر ابوسفیان ازدواج کرد؛ زیرا او در شرایط بدی قرار داشت و نیازمند کسی بود که او را از این بحران نجات دهد. همچنین به خاطر اصرار و فشار عمر بن خطاب بود که با حفصه ازدواج کرد و خود عمر نیز به این موضوع اعتراف داشت و به دخترش می‌گفت: «می‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را دوست ندارد و اگر من نبودم، تو را طلاق می‌داد» (۱) و به خاطر شرایط ویژه‌ای که قانون الهی ایجاب می‌کرد و قرآن نیز بدان اشاره دارد، آن حضرت با زینب دختر جحش ازدواج نمود. و به خاطر اصرار مکرر ابوبکر و خویشانش، مجبور شد با عایشه ازدواج نماید. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

دوم: گاه انسان گمان می‌کند که فلان شخص، انسان درستی است؛ اما پس از معاشرت، چیزهایی را می‌بیند که از او انتظار ندارد. البته ما معتقدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله همه آن حقایق را می‌دانست، ولی مصلحت اقتضا می‌کرد که با مردم، بر اساس ظواهر رفتار کند.

سوم: مردم در همه حالات، رفتاری یکسان ندارند و بر اساس راستی و درستی قدم بر نمی‌دارند. چه بسا فردی در یک بازه زمانی، نهایت راستی و درستی را به کار گیرد و پس از مدتی، حالش تغییر کند؛ یا بر عکس.

ص: ۲۵۴

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۲۵۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۱۵۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۹۶ و ۴۹۷؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۵۲۸؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۳، ص ۵۵۲ و ۵۵۳؛ المحرر الوجیز، ج ۲، ص ۸۴؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۹۰؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۴۲.

چهارم: شیعه، عایشه و حفصه را همان گونه که در قرآن آمده است، توصیف می کند و غیر از آنچه که علمای اهل سنت در کتاب های صحیح و مجامع حدیثی روایت کرده اند، چیزی به آن ها نسبت نمی دهد و آن ها را به شرک و کفر و غیره متهم نمی سازد؛ بلکه می گوید که آن ها معصوم نبودند. برای اثبات این سخن نیز به آیات سوره تحریم استدلال می کند که درباره رفتار آنان با رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد؛ اما اهل سنت این ها را تکفیر و سرزنش عایشه و حفصه تلقی می کنند. چگونه است که اهل سنت حق دارند این مطالب را در کتاب های خود روایت کنند، ولی دیگران حق ندارند روایات آن ها را بخوانند و بدان استناد و استدلال نمایند؟ چگونه است که اهل سنت، آیات سوره تحریم و غیره را می خوانند، ولی از خواندن و اندیشیدن شیعه درباره این آیات، جلوگیری می کنند؟

بدگویی درباره خلیفه دوم

یکم: رافضیان، راضی به این گونه گفتارهای زشت و سخیف نیستند و بازگو کردن آن ها را بد می شمارند و نسبت به کسانی که به این سخنان دامن می زنند، پرخاش می کنند و آن را نوعی فتنه انگیزی می دانند که نشان از حماقت و سادگی بیش از حد گوینده اش دارد. ما شک نداریم که این ها، بافته گروه های منحرف از اسلام است که برخی ساده اندیشان و بی خردان که در پی مطالب عجیب و غریب هستند، آن ها را بی هیچ آگاهی و اندیشه ای، گرد آورده اند.

دوم: در پاسخ به پرسش ۲۵ گفتیم که سخنان بی پایه افراد نادر در یک مذهب را نمی توان به حساب همه اهل آن مذهب گذاشت؛ مگر این که علمای مذهب، آن سخنان را در زمره عقاید خود بپذیرند و در کتاب های کلامی خود بیاورند و بزرگان مذهبی، عقاید خود را بر اساس آن پایه ریزی کنند.

اگر بتوان سخنان مشتی احمق و بی ریشه را پذیرفت، پس باید گفت: همه اهل سنت، در مورد حضرت زهرا صلوات الله علیها بدگویی کرده اند؛ و این سخن یزید را پذیرفته اند که می گوید: «لَعَبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا / خَيْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ؛ بنی هاشم با سلطنت بازی کردند. در واقع، نه خبری از سوی خدا آمده بود و نه وحیی نازل شده بود»؛ و عقیده عمران بن حطان را قبول دارند که این ملجم را به خاطر کشتن امام علی صلوات الله علیه ستایش می کند و او را از پرهیزکاران می شمارد و می گوید: «يَا ضَرْبَهُ مِنْ تَقِيٍّ مَا أَرَادَ بِهَا/ إِلَّا لِيُبْلَغَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ رِضْوَانًا؛ مرجا به آن ضربه انسان پرهیزکار که جز رسیدن به خشنودی صاحب عرش، چیزی اراده نکرد»؛ و موارد بی شمار دیگر.

سوم: شیعیان از اساس به چنین سخنانی راضی نیستند و بارها گفته اند و همیشه می گویند که اسلام، ما قبل خود را می پوشاند و معیار، رفتار انسان پس از پذیرش اسلام است. پس چرا پرسشش گر می خواهد آتش فتنه را شعله ور سازد و از این طریق، احساسات مردم را تحریک نماید؛ به طوری که انگار شیعیان غیر از دشنام و بدگویی به خلفا، هیچ فکر و ذکری ندارند!

چهارم: مشکل اینجا است که این اخبار و روایات را اهل سنت در کتاب های خود نقل کرده اند و سپس عده ای از غفلت زدگان که از مطالب عجیب و غریب خوششان می آید، آن ها را در کتاب های خود آورده اند. جالب این است که برخی، شیعیان را متهم به نقل این گونه مطالب می کنند؛ در حالی که خود اهل سنت، این سخنان عجیب و غریب را به شیعیان یاد داده اند. شماری از همین سخنان عجیب که در کتاب های اهل سنت آمده است، زمینه را برای دشمنان اسلام فراهم می کند تا افرادی همچون سلمان رشدی، در مورد اسلام و پیامبر اکرم بدگویی کنند.

پنجم: آوردن خبری شگفت انگیز یا مستهجن در یک کتاب، دلیل بر اعتقاد مؤلف به مضمون آن خبر نمی شود؛ چه رسد به این که بگوییم همه هم کیشان و هم مذهبیان او، بدان اعتقاد دارند. چه بسا بسیاری از آنان، نه آن خبر را شنیده باشند و نه آن کتاب و مؤلف را بشناسند.

ششم: شیعیان دربارهٔ حفصه، غیر از آنچه که قرآن گفته است و تاریخ نویسان نقل کرده اند، چیزی نمی گویند. مورخان نوشته اند که او با عایشه، بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله هم دست شد و خداوند سوره تحریم را در مورد آنان نازل کرد و فرمود که دیگر زنان مؤمن، برتر از آن دو هستند. علاوه بر این، عایشه با امام علی صلوات الله علیه جنگید و در صدد براندازی حکومت ایشان برآمد و باعث کشته شدن ده هزار مسلمان شد. گفته اند که حفصه نیز با این کار عایشه موافق بود و می خواست در این جنگ شرکت کند؛ ولی عبدالله بن عمر از این کار جلوگیری کرد.

همه این موارد، اخباری است که خود اهل سنت روایت کرده اند و بخشی از آن ها در قرآن نیز آمده است. حال گناه شیعیان چیست که آیات قرآن و روایات اهل سنت را بازگو می کنند؟ اگر بازگو کردن آیات قرآن و روایات اهل سنت ممنوع است، پس چرا این ممنوعیت را اعلام نمی کنید و دلایل آن را روشن نمی سازید؟ چرا به علمای خود اعتراض نمی کنید؟ چرا خدا را مورد بازخواست قرار نمی دهید که این مطالب را در قرآن ذکر کرد و تا روز قیامت خوانده می شود و عیوب و نواقص آنان بر ملا می گردد؟ و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

مالک اشتر که از یاران بزرگ علی رضی الله عنه بود و مورد احترام شیعه است، می گوید: «ای مردم! خداوند تبارک و تعالی، پیامبرش محمد صلی الله علیه و سلم را به عنوان بشارت دهنده و ترساننده در میان شما برانگیخت و کتاب خود را که حلال و حرام و واجبات و مستحبات در آن آمده است، بر او فرستاد و پس از این که پیامبر وظایفش را به انجام رساند، او را نزد خود برد. او ابوبکر را بر مردم گماشت و ابوبکر بر اساس سیره و سنت پیامبر رفتار کرد. ابوبکر نیز عمر را جانشین خود کرد و او نیز به همان روش عمل نمود» (۱).

مالک اشتر، آن گونه که شایسته ابوبکر و عمر است، آن ها را می ستاید؛ اما شیعیان درباره این تعریف و تمجید، خود را به کوری می زنند و در حسینیه ها و مجالس خود _ که خالی از عیب جویی شیخین نیست _ این حرف ها را بازگو نمی کنند. خدا آن ها را هدایت کند. چرا این گونه رفتار می کنند؟ پس چطور مالک اشتر که از یاران بزرگ علی رضی الله عنه است، ابوبکر و عمر را ستایش می کند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: این روایت را نه شیعه نقل کرده است و نه بر آن صحه می گذارد؛ بلکه از روایات غیر شیعی است. وقتی کسی به مطلبی اعتراف ندارند، نمی توان با آن مطلب، علیه او استدلال کرد.

ص: ۲۵۸

دوم: لازم نیست هر سخن درست و نادرستی در مجالس و حسینیه ها ذکر شود؛ مگر این که آیات قرآن و روایات پیامبر و سخنان دوازده جانشین پیامبر باشد که به فرموده خود آن حضرت، پس از وی آمده اند.

سوم: رافضیان، معتقد به عصمت مالک و مصونیتش از اشتباه نیستند. او نیز همانند دیگر مردم است که گاه نظرشان مخالف شیعه می باشد و گاه موافق.

چهارم: مردم در طول حیات خود، به یک منوال حرکت نمی کنند. چه بسا امروز نظری داشته باشند و فردا نظری دیگر.

پنجم: سخن نقل شده از مالک، موضوعی را در بر دارد که شیعه و سنی آن را نمی پذیرند. متن سؤال، به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهد که «او ابوبکر را بر مردم گماشت». این در حالی است که اهل سنت، خلافت ابوبکر را برآمده از نص و انتخاب پیامبر نمی دانند؛ بلکه معتقدند که او با گزینش اهل سقیفه به خلافت رسید. شیعیان نیز با این که می گویند امامت با نص ثابت می شود؛ اما همگی معتقدند که تنها در مورد امام علی صلوات الله علیه نص وجود دارد و پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر، برای ایشان بیعت گرفت.

ششم: ایراد دیگر در گفتار منسوب به مالک، این است که ادعا می کند عمر به سنت و روش ابوبکر عمل کرد. این سخن، به هیچ وجه درست نیست؛ زیرا عمر در بسیاری از امور، با ابوبکر مخالفت داشت. در این میان، کافی است به ماجرای تقسیم بیت المال اشاره کنیم که ابوبکر به روش پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرد و عمر از آن روی گرداند و دیوان ها را بر پایه نظامی خاص تنظیم نمود. هنگامی که امام علی صلوات الله علیه خلافت را در دست گرفت و تقسیم بیت المال را به روش پیامبر صلی الله علیه و آله باز گرداند _ که ابوبکر نیز به همان روش عمل می کرد _ عده ای

همچون طلحه و زبیر، علیه او قیام کردند و شد آنچه شد. عمر در بسیاری از امور، با ابوبکر مخالفت داشت که تحریم متعه و حذف «حی علی خیر العمل»، از آن جمله بود.

هفتم: بدگویی از شیخین که پرسش گر به آن اشاره می کند، به خاطر اتفاقاتی است که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد؛ از جمله: اقدام ابوبکر و عمر به کتک زدن حضرت زهرا صلوات الله علیها، سقط کردن جنین او، تلاش برای آتش زدن خانه و خانواده او _ یعنی امام علی و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم و خادمشان فضه _ که در آن خانه بودند.

آیا ذکر این حقایق، بدگویی به حساب می آید؟ اگر چنین است، چرا خود اهل سنت در کتاب های رجالی، در مورد عالمان و راویان حدیث بد می گویند و عیوب و نواقص آن ها را ذکر می کنند؟ اگر بگویید که «این برای شناخت حدیث صحیح از ضعیف است و ایرادی ندارد»، پس چه اشکالی دارد ما نیز رفتاری را که ابوبکر و عمر با حضرت زهرا صلوات الله علیها داشتند و بلایی را که توسط خالد بن ولید بر سر مالک بن نویره آوردند و دیگر اموری را که از آن ها سر زد، برای مردم بازگو کنیم تا همه بدانند که این دو، شایستگی خلافت نداشتند؛ همانند فلان عالم و راوی که صلاحیت نقل حدیث ندارند و نمی توان از آن ها دانشی فراگرفت.

البته فحش و ناسزا، هیچ گاه پسندیده و مقبول نیست و خدا و رسول و ائمه طاهرين صلوات الله علیهم از آن نهی فرموده اند. اگر عده ای نادان اقدام به این کار کنند، باید آن ها را نهی کرد و ارشادشان نمود؛ نه این که کار آن ها را به مذهبشان نسبت داد و جزو عقاید آن ها برشمرد. پیش تر نیز گفتیم که جاهلان غیر شیعه، در مورد امام صادق و حضرت زهرا و دیگر ائمه صلوات الله علیهم بدگویی و فحاشی کرده اند.

آیا درست است که این ها را به مذهب اهل سنت نسبت دهیم؟ و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

لعن سريچي كندگان از سپاه اسامه

پرسش شماره ۴۴ (۱۳۶)

شیعیان حدیثی جعل کرده اند که می گوید: «لعنت خدا بر کسی که از سپاه اسامه سريچي کند».(۱) هدف آن ها از ساختن این حدیث، لعن عمر بن خطاب است؛ اما دو موضوع را در نظر نگرفته اند:

الف: اگر علی از سپاه اسامه تخلف نکرده باشد، این به معنای اعتراف علی به امامت ابوبکر است؛ زیرا به فرماندهی امیری که ابوبکر نصب کرده بود، تن داد.

ب: اگر علی از سپاه اسامه تخلف کرده باشد، این لعن ساختگی شامل حال او نیز می شود.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ساختگی نبودن حدیث

یکم: سخن پرسش گر که این حدیث را ساخته شیعیان معرفی می کند، بسیار ناپخته و بی جا است؛ زیرا این حدیث را شماری از علمای اهل سنت روایت کرده اند. آیا اینان نیز دست به جعل حدیث زده اند؟ برخی از این علما عبارتند از:

۱. ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر احمد شهرستانی، در کتاب الملل و النحل، چاپ دار المعرفه، ج ۱ ص ۲۳، و در حاشیه کتاب الفصل نوشته ابن حزم، ج ۱، ص ۲۰.

۲. ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری بصری، در کتاب السقیفه و فدک، ص ۷۶ و ۷۷.

۳. ابن ابی الحدید معتزلی شافعی، در کتاب شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۲، به نقل از کتاب السقیفه و فدک نوشته جوهری.

ص: ۲۶۳

۱- ر.ک: المهذب، ابن براج، ج ۱، ص ۱۳؛ الايضاح، ابن شاذان، ص ۴۵۴؛ وصول الاخیار، عاملی، ص ۶۸.

۴. قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن احمد ایجی، در کتاب المواقف، چاپ دارالجیل، سال ۱۴۱۷ هـ.ق، ج ۳، ص ۶۵۰.

۵. قاضی علی بن محمد جرجانی، در کتاب شرح المواقف، چاپخانه سعادت، مصر، سال ۱۳۲۵ هـ.ق، ج ۸، ص ۳۷۶.

۶. عبدالرحمن بن عبدالرسول، در کتاب مرآه الاسرار. او نقل کرده است که «هر کس از لشکر اسامه تخلف کند، ملعون است».

۷. ابوالحسن آمدی در کتاب ابکار الافکار.

۸. ابراهیم بن عبدالله حموی در کتاب تاریخش.

و بسیاری از علمای اهل سنت که این حدیث را کتاب های خود نقل کرده اند.

دوم: از کلام پرسش گر برمی آید که آماده سازی سپاه اسامه، پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و به دستور ابوبکر صورت گرفت. این سخن نادرستی است؛ زیرا آماده سازی سپاه اسامه و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله برای ملحق شدن به آن، پیش از وفات آن حضرت روی داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله اصرار داشت که آن ها زودتر حرکت کنند؛ ولی آنان به این بهانه که می خواهند از سلامتی رسول خدا صلی الله علیه و آله اطمینان حاصل کنند، سستی نمودند و امروز و فردا کردند. این در حالی بود که آن حضرت، بارها و بارها و به مدت چندین روز، به آن ها اصرار می کرد و تأکید داشت که فرمانش را به اجرا درآورند. (۱).

درست است که ابوبکر پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، سپاه اسامه را روانه کرد، اما دیگر وقت آن گذشته بود و او این کار را برای حفظ آبروی خود انجام داد. علاوه بر این، معنا نداشت ابوبکر از امام علی (علیه السلام) بخواهد که به

ص: ۲۶۴

۱- ر.ک: المغازی واقدی، ج ۳، ص ۱۱۱۷_۱۱۲۲.

سپاه اسامه بیبوندند. حتی اگر چنین دستوری هم می داد، اطاعت از دستور ابوبکر برای پیوستن به سپاه اسامه، بر امام علی صلوات الله علیه واجب نبود؛ زیرا نظر امام این بود که ابوبکر، بر جایگاهی تکیه کرده که از آن او نیست و حق امر و نهی ندارد. امر و نهی، حق امام علی صلوات الله علیه بود که از طرف خدا و رسولش به امامت منصوب شد و ابوبکر نیز در روز غدیر با او بیعت کرد.

سوم: روانه کردن سپاه اسامه، برای اطاعت از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت. اسامه را ابوبکر به فرماندهی سپاه منصوب نکرد، بلکه خود رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را انجام داد و اسامه را به فرماندهی همه صحابه _ از جمله ابوبکر و عمر _ برگزید. پس بر آن دو نیز واجب بود که به همراه سپاه حرکت کنند و تحت فرمان اسامه باشند؛ چرا که او امر و سفارش ها و برنامه ریزی های پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات و وفاتش نافذ بود. رسیدن ابوبکر به خلافت، نمی تواند عذر موجهی برای مخالفتش با دستور پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ بلکه این کار، مصادره به مطلوب است.

چهارم: حتی اگر فرض کنیم که حدیث لعن سرپیچی کنندگان از سپاه اسامه درست نباشد، باز هم بدون تردید، سرپیچی از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، کاری زشت و غیر قابل قبول است و معصیت به شمار می آید و از جمله گناهان کبیره می باشد که فرد را مستحق عقوبت می کند؛ چه رسد به این که حضرت بر گسیل سپاه اصرار ورزد و آن ها به بهانه های مختلف، دستور ایشان را زیر پا گذارند. مسلماً این کار موجب آزار و خشم پیامبر می گردد و چنین کسانی، بهره ای از رحمت و خشنودی خدا ندارند.

پنجم: شکی نیست که امام علی صلوات الله علیه از پیوستن به لشکر اسامه، استثنا شده بود. از حسن بصری درباره امام علی صلوات الله علیه سؤال شد و او گفت: «چه بگویم»

درباره مردی که چهار ویژگی در او جمع بود: ابلاغ سوره براءت به او سپرده شد؛... و در حالی که امیران بر غیر او فرمان می راندند، هرگز کسی بر او فرمان نراند»^(۱). از فضائل مشهور و قابل توجه امام علی صلوات الله علیه این است که گفته اند: «هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را فرمانده او قرار نداد و در هر جنگی که خود حضور نداشت، علی علیه السلام را به عنوان فرمانده انتخاب می کرد»^(۲). با این حال، هیچ گاه ندیده ایم کسی در مورد سپاه اسامه، اعتراض و پرسشی را مطرح سازد [و بگوید که علی علیه السلام در آن سپاه، تحت فرماندهی اسامه قرار داشت].

ششم: پرسش گر تلاش دارد سرپیچی از پیوستن به سپاه اسامه را به عمر اختصاص دهد تا گمان رود که او تنها کسی بود که از این کار، سر باز زد؛ در حالی که ابوبکر نیز جز متخلفان بود و ابو عبیده و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و اسید بن حضیر نیز از پیوستن به سپاه اسامه، تخلف ورزیدند^(۳).

ص: ۲۶۶

- ۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۹۵ و ۹۶ به نقل از واقدی؛ الملل و النحل شهرستانی، ج ۱، ص ۴۴.
- ۲- ر.ک: الثقات، ج ۱، ص ۲۴۲؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۵۸؛ الوفاء، ص ۶۸۹؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۶۱؛ کتاب سلیم بن قیس، تحقیق انصاری، ص ۴۱۸؛ دلائل الامامه، ص ۲۶۱؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۲۰؛ نوادر المعجزات، ص ۱۴۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۵۱؛ الطرائف، ص ۲۷۷؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۶۵ به نقل از کازرونی و دیگران، و ج ۳۷، ص ۳۳۵ و ج ۴۷، ص ۱۲۷ و ج ۴۹، ص ۲۰۹؛ خلاصه عبات الانوار، ج ۷، ص ۱۲۱؛ النص و الاجتهاد، سید شرف الدین، ص ۲۳۷ و ۳۳۸؛ الغدیر، امینی، ج ۱، ص ۲۱۲؛ ابوهیریه، سید شرف الدین، ص ۱۲۳ و ۱۳۵؛ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۱۵۱؛ نهج الایمان، ابن جبر، ص ۴۶۷؛ الکامل فی تاریخ، ج ۲، ص ۷۴؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵۵۵؛ زاد المعاد، ص ۷۱؛ حیب السیر، ج ۱، ص ۳۵۱؛ السیره الحلویه، ج ۲، ص ۲۶۴ تا ۲۶۵؛ السیره النبویه، دحلان، ج ۱، ص ۲۶۱.
- ۳- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۵۲؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۴۳۰؛ الدرجات الرفیعه، ص ۴۴۲؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۶۳؛ قصص الانبیاء، راوندی، ص ۳۵۵؛ حیاة الامام الحسین علیه السلام، قرشی، ج ۱، ص ۲۰۵.

چون روشن است که برخی صحابه، از سپاه اسامه سرپیچی کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ها را لعن فرمود، اهل سنت چاره ای ندیدند جز این که با وصله و پینه، ماجرا را درست کنند و سر و ته قصه را هم بیاورند. آن ها برای این کار، به دو روش متوسل شده اند:

ص: ۲۶۱

الف: به طور کل، لعن کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار کرده اند. حلبی در رد این موضوع نوشته است: «در حدیث، هیچ لعنی وارد نشده است».(۱) به پندار آن ها، این حدیث از ساخته های رافضیان است.(۲)

ب: مدعی شده اند که همراه نشدن ابوبکر با سپاه اسامه، به این دلیل بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او دستور داد برای مردم نماز جماعت بخواند.(۳) حدیث پیامبر(صلی الله علیه و آله) که فرمود: «لعنت خدا بر کسی که از سپاه اسامه سرپیچی کند»، هم در منابع اهل سنت آمده است و هم در دیگر منابع روایی.(۴) این حدیث را ابوبکر جوهری، از احمد بن اسحاق بن صالح، از احمد بن سیار، از سعید بن کثیر انصاری، از رجال خود، از عبدالله بن عبدالرحمن روایت

ص: ۲۶۲

- ۱- . السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۲۰۸.
- ۲- . ر.ک: دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، ص ۴.
- ۳- . السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۲۰۸؛ المسترشد، طبری، ص ۱۱۶؛ دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، ص ۴ به نقل از ابن روزبهان؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۴۲؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۴۱؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۲۵۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۷؛ کتاب شافعی، ج ۱، ص ۹۹؛ فقه السنه، ج ۱، ص ۲۵۹؛ اختلاف الحدیث، ص ۴۹۷؛ کتاب المستدرک، شافعی، ص ۲۹ و ۱۶۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۹ و ج ۶، ص ۲۴۹؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۶ و ۱۷۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۹؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۸۴؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۲، ص ۳۰۴ و ج ۳، ص ۸۲؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۴۶۴ و ج ۵، ص ۲۶۹؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۸۳۱؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۸۰ و ج ۶، ص ۲۵۳؛ سنن دارقطنی، ج ۱، ص ۳۸۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۰، ص ۱۸۴ و ج ۱۳، ص ۳۳؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۳۱۱؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۱۵ و ۲۲۱؛ الثقات، ج ۲، ص ۱۳۱؛ الکامل، ج ۶، ص ۱۳۳؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴۴۳؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۳۹.
- ۴- . ر.ک: الملل و النحل، چاپ دار المعرفه، ج ۱، ص ۲۳؛ حاشیه الفصل ابن حزم، ج ۱، ص ۲۰ و چاپ سال ۱۴۱۰ هـ، ج ۱، ص ۳۰؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص ۷۶ و ۷۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۵۲ به نقل از جوهری؛ المواقف ایجی، چاپ دار الجیل، سال ۱۴۱۷ هـ، ج ۳، ص ۶۵۰؛ شرح المواقف قاضی جرجانی، چاپ مطبعه السعاده مصر، سال ۱۳۲۵ هـ، ج ۸، ص ۳۷۶؛ المعیار و الموازنه (حاشیه)، ص ۲۱۰؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ابن دمشقی، ج ۲ (حاشیه)، ص ۱۷۲ به نقل از شریف جرجانی در اواخر شرحش بر کتاب المواقف ایجی، چاپ استانبول، ص ۶۱۹ و چاپ هند، ص ۷۴۶ و چاپ مصر، ص ۳۷۶؛ شواهد التنزیل، حسکانی، ج ۱ (حاشیه)، ص ۳۳۸.

کرده است. (۱) شهرستانی هم آن را به گونه ای نقل کرده که نشان می دهد این حدیث در زمان وی، رواج داشته و مورد قبول بوده است. حال چگونه می توان ادعا کرد که این مطلب، در هیچ حدیثی نیامده است؟

در مورد نماز خواندن ابوبکر برای مردم نیز باید گفت که او سرخود و بدون دستور و اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله، اقدام به این کار کرد؛ به طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله با شدت بیماری، بر امام علی صلوات الله علیه و فضل بن عباس تکیه کرد و به مسجد رفت تا ابوبکر را از این کار بازدارد و خود برای مردم نماز بخواند. (۲).

تلاش ناموفق برای بازسازی داستان

برخی از اهل سنت، به استدلالی دست زده اند تا داستان را پردازش کنند و حدیث «لَعْنُ سَرِیْجِی کَنَدِ گَانِ از سپاه اسامه» را نادرست جلوه دهند. فردی در مقاله اش ادعا کرده است: «سابقه ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله حتی منافقان را که از جنگ ها سر باز می زدند، لعن کرده باشد. آیات قرآن به روشنی بیان می دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آن ها استغفار می کرد». (۳)

این در حالی است که خداوند می فرماید: «إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ؛ (۴) اگر هفتاد بار برای آنان طلب آمرزش کنی، هرگز خدا آنان را نمی آمرزد».

در مورد این استدلال باید بگوییم:

الف: خداوند متعال درباره کسانی که از شرکت در غزوات سر باز می زدند، با نهایت تندی سخن می گوید و تهدیدهایی را بیان می دارد که بسیار شدیدتر از لعن و نفرین است. پس انکار لعن پیامبر، سودی ندارد و این توجیحات خنک و تلاش های بی ثمر، شما را به خواسته های تان نمی رساند.

می توانید به آیات ۴۵، ۴۹، ۸۱، ۸۳، ۹۰، ۹۳ و ۹۵ سوره براءت مراجعه کنید و آیات ۲۰ تا ۲۳ سوره محمد صلی الله علیه و آله را بنگرید و نظر خود را به ما بگویید. آیا این آیات نیز ساخته و پرداخته شیعیان است که وارد قرآن کرده اند؟ پناه بر خدا!

ص: ۲۶۷

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۵۲؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص ۷۶ و ۷۷.

۲- ر.ک: آفه اصحاب الحدیث، ابن جوزی؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۲۴ و ج ۱، ص ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۳۵۶؛ المنتظم، ج ۴، ص ۳۱؛ دلائل النبوه، ج ۷، ص ۱۹۱؛ الاحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۵۶۸؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۱۲؛ المصنف، ابن ابی شیبه، چاپ هند، ج ۲، ص ۳۲۹ و ج ۱۴، ص ۵۶۱.

۳- مقاله فردی به نام عبدالرحمن دمشقیه، در «منتديات كل السلفيين» با آدرس: <http://www.kulalsalafiyen.com/Yb/showthread.php?t=6449> و وبگاه صید الفوائد، با آدرس: <http://www.saaid.net/Doat/dimashqiah/.http> و وبگاه ملتقی اهل الحدیث با آدرس:

<http://ahlaldeeth.cc/Yb/shwthread.php?p=1013204>

٤- . سورة براءت، آيه ٨٠.

ب: در کتاب های صحیح اهل سنت، موارد فراوانی دیده می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله افراد و گروه هایی را لعن فرموده است؛ به طور مثال: در مورد ابوسفیان و دو فرزندانش معاویه و یزید می فرماید: «خداوند، سواره و افسارکش و دنباله رو را لعنت کند».(۱) همچنین طبق گفته عایشه، زمانی که مروان در صلب پدر بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر مروان را لعن فرمود.(۲) ما یقین داریم که نفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله مستجاب می شود. سراغ نداریم که خداوند از هیچ یک از آنان، گذشت کرده باشد و آنان را مورد رحمت قرار دهد و از ایشان راضی شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله، قریش و رعل و ذکوان و ابوسفیان و حکم بن ابی العاص را لعن کرد و افراد مسلمان و غیرمسلمان با ویژگی های خاص را مورد لعن قرار داد؛ همانند: زن نوحه گر و شنونده صدای او و بدعت گذار در مدینه و رباخوار و شراب خوار و خال کوب و خالکوبی شونده و موارد فراوان دیگر.

ج: لعن نکردن غائبان از جنگ، به این معنا نیست که سرپیچی کنندگان از جنگ نیز مورد لعن قرار نگیرند؛ به ویژه اگر این سرپیچی، موجب تباه شدن امر عظیمی

ص: ۲۶۸

۱- ر.ک: تذکره الخواص، ص ۲۰۱؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۱۸۵؛ الغدير، امینی، ج ۱۰، ص ۱۶۹؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۶ و ج ۳۳، ص ۲۰۸؛ کتاب الاربعین، احوزی، ص ۱۰۳ و ۳۷۴؛ ربيع الابرار، زمخشری، ج ۴، ص ۴۰۰؛ مناقب اهل البيت عليهم السلام، شیروانی، ص ۴۶۵ و ۴۶۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۱۷۵؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۰، ص ۱۱۲؛ النصائح الکافیة، ابن عقیل، ص ۲۶۱؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۴۰۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲- ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۱؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۴۳؛ عمده القاری، ج ۱۹، ص ۱۶۹؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۳، ص ۲۸۲؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۷۲؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۱؛ فتح القدر، ج ۵، ص ۲۱؛ تفسیر الآلوسی، ج ۲۶، ص ۴ و ۲۰؛ ابوهیره، سید شرف الدین، ص ۹۷؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۰، ص ۳۴؛ حیاة الحیوان، ج ۲، ص ۴۲۲؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۴، ص ۱۴۸؛ امتاع الاسماع، ج ۱۲، ص ۲۷۷؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۲، ص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ السیره الحلبیه، چاپ دار المعرفه، ج ۱، ص ۵۱۰؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۴۶۹.

شود یا فساد و خرابی بزرگی به بار آورد؛ مثلاً موجب فراگیر شدن سرپیچی از اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله گردد و حرکت سپاه را مختل سازد.

روشن است که برای این گونه موارد، معیار و مقیاس واحدی وجود ندارد و هر یک، دارای دلیلی خاص است که نمی توان به دیگر موارد سرایت داد؛ زیرا هر مورد با دیگری تفاوت دارد و چه بسا مصلحت در یکی، چشم پوشی و مدارا باشد و دیگری، برخورد شدید و خشن را طلب کند.

بررسی حدیث در کتاب های شیعه

در مقاله مذکور آمده است: «به گمان سید عبدالحسین شرف الدین، این حدیث را شهرستانی به صورت مرسل روایت کرده است. این نشان می دهد که سید در یافتن حدیث از کتاب های خودشان ناتوان بوده است»^(۱) در پاسخ باید بگوییم:

الف: سخن علامه سید عبدالحسین شرف الدین رحمه الله این است که «شهرستانی صدور این حدیث را مسلم می دانسته و به خاطر مشهور بودنش، نیازی به ذکر سند ندیده است». خود آن فرد در مقاله اش به این مطلب اذعان کرده است.

ب: چگونه از سخن سید شرف الدین رحمه الله فهمیده می شود که او از یافتن این حدیث در کتاب های شیعه، ناتوان بوده است؟ همان گونه که این حدیث در کتب اهل سنت موجود است، در کتاب های شیعه نیز وجود دارد. پیش تر چند نمونه از منابع اهل سنت را ذکر کردیم و اکنون برخی از منابع شیعه را در پاورقی می آوریم که به نقل این حدیث پرداخته اند.^(۲) هر چند بر اساس قاعده الزام _ که

ص: ۲۶۹

۱- . به وبگاه های پیشین مراجعه شود.

۲- ر.ک: دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۴۱؛ الدرجات الرفیعه، ص ۴۴۲؛ المهذب، ابن براج، ج ۱، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۳۲ و ۲۸۸ و ج ۳۰، ص ۴۳۱ و ۴۳۲ و ج ۹۰، ص ۱۲۴ و ج ۲۷، ص ۳۲۴؛ الاستغاثه، ص ۲۱؛ اثبات الهداه، ج ۲، ص ۳۴۳ و ۳۴۵ و ۳۴۶ به نقل از منهاج الكرامه و نهج الحق؛ مفتاح الباب الحادی، ص ۱۹۷؛ حق یقین، ص ۱۷۸ و ۱۸۲؛ منار الهدی، بحرانی، ص ۴۳۳؛ مجموع الغرائب، کفعمی، ص ۲۸۸؛ نفس الرحمن، ص ۵۹۸؛ منهاج الكرامه، ص ۱۰۹؛ غایه المرام، ج ۶، ص ۱۱۰؛ مجمع الفائده، ج ۳، ص ۲۱۸؛ الرواشح السماویه، ص ۱۴۰؛ المسترشد، طبری، ص ۱۱۲؛ نفحات اللاهوت، ص ۱۱۳؛ تشیید المطاعن، ج ۱، ص ۴۷؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۷۷؛ وصول الاخیار الی اصول الاخبار، ص ۶۸؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۴۱ و ۵۲۷؛ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۲۱؛ نهج السعاده، ج ۵، ص ۲۵۹؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۲۰۹؛ النص و الاجتهاد، ص ۴۲؛ المراجعات، سید شرف الدین، ص ۳۷۴؛ احقاق الحق (الاصل)، ص ۲۱۸؛ سفینه النجاه، ص

۱۹۸.

می گوید: آن ها را به چیزی ملزم کنید که خودشان را بر آن ملزم می دانند _ نیازی به منابع شیعی نیست و برای استدلال، همان حدیث نقل شده توسط اهل سنت، کفایت می کند.

تناقض گویی رافضیان

همان فرد در مقاله اش می نویسد:

در کتاب های صحیح اهل سنت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اللهم إنما أنا بشر فمن لاعنته او سابته فاجعلها رحمه له؛ خدایا من بشر هستم. اگر کسی را لعن کردم یا به او دشنام دادم، آن لعن و دشنام را برایش رحمت قرار بده».

رافضیان منکر این حدیث هستند و می گویند: «شایسته نیست چنین روایاتی را نقل کنید و پیامبر صلی الله علیه و آله را به دشنام دادن و لعن کردن متهم سازید». اما برای تثبیت مذهبشان _ که مبتنی بر لعن و دشنام صحابه است _ وقتی نیاز به روایتی دارند تا ثابت کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله صحابه را لعن کرده است، به این حدیث تمسک می جویند. (۱)

در پاسخ باید بگویم:

یکم: این یک اتهام است که دلیلی جز بدگمانی ندارد و نمی تواند حدیث «لعن متخلفان از سپاه اسامه» را باطل سازد. اگر خود اهل سنت روایاتی نقل کرده اند

ص: ۲۷۰

۱- . به وبگاه های پیشین مراجعه شود.

که دست و پاگیرشان می شود، به رافضیان چه ربطی دارد؟ بهتر است مقاله نویس، یا به هم کیشان خود حمله کند که چنین روایاتی را ذکر کرده اند، یا به درستی این روایات اعتراف نماید، یا دلیلی برای بطلان آن ها بیاورد. فحش و ناسزا به دیگران، دردی را دوا نمی کند؛ بلکه نشان می دهد که او از پاسخ مستدل عاجز است و نمی تواند ادب و اخلاق و احکام شرعی را رعایت کند.

شیعیان منکر این نیستند که پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی را لعن کرده است؛ بلکه منکر این هستند که پیامبر، کسی را که سزاوار لعن نبوده، لعن کرده باشد و لعن ایشان، مایه بخشایش و ستایش فرد گردد.

دوم: رافضیان نمی خواهند دشنام به صحابه را توجیه کنند. آن ها معتقدند که دشنام به صحابه، کاری ناپسند و مجرمانه است و دین اجازه چنین کاری را نمی دهد. نه پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام می داد و بدگویی می کرد، و نه امامان اجازه چنین کاری را می دادند. نهایت چیزی که شیعیان معتقدند، این است که برخی از صحابه، با این که در روز غدیر با امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه بیعت کرده بودند، به خطا رفتند و ایشان را از خلافت بازداشتند. همچنین در مورد بانوی دو جهان، مرتکب خطای بزرگی شدند و او را کتک زدند و به او اهانت کردند و جنین او را سقط نمودند.

مشکل اساسی این است که شما اهل سنت، بررسی خطای صحابه را دشنام و بدگویی و جنایت در مورد آن ها جلوه می دهید؛ چرا که نمی توانید در برابر این خطاها، توجیهی مناسب و پاسخی قانع کننده بیاورید. به طور حتم اگر شیعیان در این باره سکوت کنند و خطای صحابه را یادآور نشوند، دیگر شما مشکلی با آن ها نخواهید داشت. اما رخدادهای گذشته ثابت می کند که هیچ راهی برای ساکت کردن شیعیان وجود ندارد؛ مگر این که شما با دلایل محکم و قاطع به

آن‌ها ثابت کنید که چنین اعمالی صورت نگرفته است. البته هرگز نمی‌توانید ثابت کنید!

سوم: حدیث «فمن لاعنته او سابته فاجعلها رحمه له» قابل قبول نیست. ما به چند دلیل حتم داریم که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کاری نکرده است:

۱. خود شما روایت کرده‌اید که پیامبر صلی الله علیه و آله اهل دشنام و بدگویی و فحش و ناسزا نبود.

۲. «مسابیه» و «ملاعنه» که در متن حدیث آمده، از باب مفاعله هستند و برای تحقق، نیاز به دو طرف دارند. در متونی که در دست داریم، هیچ‌گاه ندیده‌ایم آن حضرت و فرد دیگر، در برابر هم بایستند و به یکدیگر ناسزا بگویند.

۳. به هیچ وجه نمی‌توان پذیرفت که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را لعن کند و لعنش موجب رحمت برای آن ملعون گردد. اگر چنین چیزی صحت داشت، باعث می‌شد که مردم جرأت پیدا کنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزار دهند و مورد لعن ایشان قرار گیرند. در این صورت، لعن آن‌ها کاری سفیهانه و نامعقول می‌شد و نتیجه عکس می‌داد.

حدیث سپاه اسامه

مقاله نویس، حدیث سپاه اسامه را به گونه‌ای پیش می‌برد که خواننده گمان کند مردم شتاب داشتند فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجرا نمایند، اما پیش از انجام دستور، آن حضرت از دنیا رفت؛ یعنی سرپیچی مردم از پیوستن به سپاه اسامه، پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت. (۱).

ص: ۲۷۲

۱- به وبگاه‌های پیشین مراجعه شود.

این یک فریب آشکار است. رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاه اسامه را آماده کرد و پرچم جنگ را به آن ها سپرد و در روز بیست و ششم یا بیست و هشتم صفر، دستور حرکت داد؛ اما سپاه به مدت پانزده روز درنگ کرد تا پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دوازدهم ربیع الاول وفات یافت. (۱) از بررسی سخنان واقدی و دیگران به دست می آید که در این مدت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور پیوسته از سپاه اسامه می خواست حرکت کنند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) صحابه را لعن نکرد

مقاله نویس برای اثبات نادرستی حدیث «لعن سرپیچی کنندگان از سپاه اسامه»، استدلال می کند: «چگونه می توان پذیرفت که پیامبر، اصحاب خاص خود، یعنی ابوبکر و عمر را که برجسته ترین و بزرگ ترین افراد در میان مهاجران بودند، لعن کرده باشد؟ چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله می تواند مهاجران و انصار را که مورد ستایش قرآن قرار گرفته اند، نفرین کند؟ آیا خداوند آن ها را تحسین می کند و پیامبرش لعن می نماید؟» (۲) در پاسخ باید بگوییم:

یکم: آیاتی که اهل سنت برای عدالت صحابه به آن ها استدلال می کنند و ستایش صحابه می دانند، هیچ دلالتی بر عدالت آن ها ندارد؛ زیرا ستایش یاد شده، مشروط به عدم تغییر و دگرگونی و همچنین عمل صالح و ایمان پایدار است. اطلاع از ایمان راستین یک فرد، برای مردم ممکن نیست و تنها خدا از آن آگاهی دارد؛ اما عمل صالح را مردم می بینند و اگر کسی به ظاهر اهل صلاح باشد، آیات قرآن را بر او تطبیق می دهند و اگر صالح نباشد، می فهمند که آیات، شامل او نمی شود.

ص: ۲۷۳

۱- ر.ک: المغازی، واقدی، ص ۱۱۱۷ تا ۱۱۲۰؛ المراجعات، ص ۳۶۶؛ النص و الاجتهاد، ص ۳۲.

۲- به وبگاه های پیشین مراجعه شود.

دوم: اگر یکی از صحابه مثل طلحه بن خویلد مرتد گردد، آیا باز هم آیات ستایش صحابه، شامل حالش می شود؟ اگر یکی از صحابه مانند حکم بن ابی العاص، پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار دهد و او را مسخره کند و حضرت او را از خود براند و تبعید نماید، آیا باز هم آیات ستایش صحابه، شامل حالش می شود؟ آیا آیات ستایش، شامل منافقان اهل مدینه نیز می گردد؟ همانان که خداوند درباره آن ها خبر داد: «آنان با نفاق خو گرفته اند و پیامبر از آن ها اطلاع ندارد». چگونه باید این افراد را از مؤمنان با اخلاص بازشناخت؟

سوم: لعن صادر شده از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله، معلق بر فعل صحابه است و آنان در صورت سرپیچی از سپاه اسامه، مشمول این لعن می شوند. این سرپیچی، نافرمانی در برابر دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و همانند رباخواری و خالکوبی و دزدی و دشنام به پدر و مادر است که مرتکبین آن ها را خدا لعن فرموده است. پس هر کس _ زن یا مرد یا صحابی _ این کارها را انجام دهد، مشمول این لعن می شود. تخلف کنندگان از سپاه اسامه نیز حتی اگر جزو صحابه باشند، مشمول لعن می شوند. اگر کسی بگوید که این لعن ها شامل صحابه نمی شود، باید دلیلی صریح برای این استثناء و عدم شمول بیاورد. و اگر بگوید که شامل آن ها نیز می شود، باید پاسخ دهد که چگونه صحابه ای که مورد ستایش قرآن بودند، مورد لعن پیامبر قرار گرفتند؟

سرزنش شهرستانی

مقاله نویس برای این که حدیث را از اعتبار ساقط کند، شهرستانی را مورد نکوهش قرار می دهد و می نویسد:

شهرستانی این روایت را بدون سند ذکر کرده است. او اصلاً حدیث شناس نیست و خود اعتراف دارد که به خاطر پرداختن به علم جدل و فلسفه، حیران و سرگردان شده است. او در صفحه سوم کتاب نه‌ایه الاقدام، به این دو بیت استشهاد می‌کند:

«لقد طفت فی تلك المعاهد

كلها و سیرت طرفی بین تلك المعالم

فلم أر إلا واضعاً كـ ف حائر

علی ذهن أو قارعاً سن نادم

من در همه آن مدارس گشتم و به این علوم نظر کردم. تنها کسانی را دیدم که از سرگردانی، دست به چانه داشتند و دندان ندامت می‌ساییدند».

در نزد اهل حدیث، شاهد آوردن از کسانی همچون شهرستانی، خنده دار است؛ به ویژه آن که سید شرف‌الدین دروغ پرداز، ادعا می‌کند که این حدیث، از مسلمات می‌باشد. این بزرگ‌ترین دروغ و نیرنگی است که از این حسین پرست ملقب به موسوی صادر شده است. بیشتر علما معتقدند که این احادیث مرسل، مدرکی محکمه‌پسند نیستند و با آن‌ها نمی‌توان در برابر روایات ثابت و قطعی ایستاد» (۱).

پاسخ ما به مقاله نویسنده این است که:

یکم: مرسل بودن یک حدیث، دلیل بر دروغ بودن آن نیست. اگر این قاعده درست باشد، باید علما همه احادیث مرسل را رد کنند و از کتب خود حذف نمایند؛ چرا که طبق این قاعده، همه آن‌ها دروغ و ساختگی به شمار می‌روند. با این حال، پس چرا علمای اهل سنت، این دروغ‌ها را حفظ می‌کنند و به تدوین درمی‌آورند و دست به دست می‌گردانند و در اختیار مردم قرار می‌دهند؟

ص: ۲۷۵

دوم: شیوه نقل شهرستانی، بیان گر آن است که این حدیث در نزد او و دیگران، ثابت و قطعی بوده است. او از دوران بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله و اختلاف های پیش آمده در میان صحابه سخن می گوید. نخستین اختلاف را مربوط به زمانی می داند که پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری بود و خواست چیزی بنویسد. عمر گفت: «درد بر این مرد غالب شده است». شهرستانی در ادامه می نویسد:

دومین اختلاف در دوران بیماری آن حضرت، به این شکل صورت گرفت که ایشان فرمود: «سپاه اسامه را آماده کنید. لعنت خدا بر کسی که از آن تخلف کند». در حالی که اسامه از مدینه خارج شده بود، عده ای گفتند: «اطاعت از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله بر ما واجب است». و عده ای گفتند: «بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله شدت یافته است و قلب ما طاقت ندارد که با این حال از او جدا شویم. می مانیم تا ببینیم کار او به کجا می کشد».

من به این خاطر این دو نزاع را ذکر کردم که مخالفان (یعنی شیعه) این دو را از اختلاف های تأثیرگذار در امر دین می دانند؛ در حالی که این گونه نیست».^(۱)

روشن است که شهرستانی در صدد نقل این روایت _ به عنوان یک روایت _ نبوده است تا از او سند بخواهیم؛ بلکه او حادثه ای را نقل کرده که بین مردم، متداول و مورد پذیرش بوده است. او می خواسته از این طریق، به تفسیر ماجرا پردازد و نتایج و آثار آن را مورد بررسی قرار دهد و روشن سازد که این حادثه، دومین اختلافی بوده که در دوران بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله پیش آمده و امت اسلامی را تحت تأثیر قرار داده است. از گزارش شهرستانی به دست می آید که

ص: ۲۷۶

۱- ر.ک: الملل والنحل، چاپ دارالمعرفه، ج ۱، ص ۲۳ و چاپ سال ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۴.

وقوع این اختلافات، بین مردم مسلم و معروف بوده و او می خواسته تأثیر آن بر عقاید مردم و تقسیمات به وجود آمده در گذر زمان را بررسی کند.

سوم: شعری که نویسنده مقاله برای نشان دادن ضعف و سرگردانی شهرستانی آورده است، به دو دلیل نمی تواند خواسته او را برآورده سازد:

۱. شهرستانی این شعر را به عنوان شاهی برای سرگردانی خود در علم حدیث نمی آورد؛ بلکه درباره مسائل مربوط به فلسفه و کلام سخن می گوید که موضوع کتاب نهایی الاقدام فی علم الکلام است.

۲. هدف او از آوردن شعر مذکور، این است که بگوید: «کسانی به این علوم پرداختند که توان این کار را نداشتند و سرگردان شدند». گویا می خواهد با این شعر، عکس این موضوع را برای خودش ثابت کند و بگوید: «من توانایی بررسی موضوعات مطرح شده در کتاب نهایی الاقدام فی علم الکلام را دارم».

چهارم: اثبات یک رخداد و اتفاق، همیشه به صحیح بودن سند روایتش بستگی ندارد. گاه ممکن است رخدادی به خاطر وجود قرائن لازم، به اثبات برسد یا دست کم در مورد آن، گمانی به دست آید؛ مثلاً کسی که با فاش شدن آن رخداد در تنگنا قرار می گیرد و در صدد پنهان کردن آن برمی آید یا خود را به ندانستن می زند، خودش آن را نقل کند یا هوادارانش آن را در کتاب ها و مجامع روایی بازگو نمایند. آیا به کسی که خودش به آن رخداد اعتراف می کند، باید بگوییم: سخن تو را نمی پذیریم و روایات شما را قبول نداریم و آن ها را در استدلال بر ضد شما، به کار نمی بندیم؟

اگر شمر بن ذی الجوشن به ما خبر بدهد که با پلیدی و سنگ دلی امام حسین صلوات الله علیه را به شهادت رساند، باید بگوییم که ما به خبر تو اعتماد نداریم؟ اگر یزید به ما بگوید که خودش دستور کشتن امام حسین صلوات الله علیه را صادر کرد،

آیا به خاطر این که فرد قابل اعتمادی نبود و دروغ گو و شراب خوار بود و کعبه را ویران کرد و در واقعه حره، مدینه را برای سپاهیان حلال نمود، باید روایت او را رد کنیم و سخنش را نپذیریم؟

آیا ماجرای کشته شدن نه تبعه ترکیه در ناوگان آزادی که به دست اسرائیلی ها صورت گرفت، با سند صحیح و بر اساس ضوابط جرح و تعدیل به دست ما رسیده است؟ آیا همه حوادث بزرگ تاریخی، با سند صحیح نقل شده است؟ اگر بسیاری از رخدادهای تاریخی، سند مورد نظر شما را نداشته باشند، آن ها را دروغ و ساختگی می دانید؟

پنجم: نویسنده مقاله ادعا می کند که این روایات مرسل، با امور ثابت و قطعی تعارض دارد. گویا می خواهد بگوید که این روایات، با آیات ستایش صحابه در تعارض است. این در حالی است که ستایش قرآن از صحابه، بدون قید و شرط نیست؛ بلکه دو شرط اساسی دارد:

۱. «ایمان راستین» که جز خدا، کسی از حقیقی بودن آن خبر ندارد. خداوند می فرماید: «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ» (۱). برخی از اعراب پیرامون شما، منافق هستند و گروهی از اهل مدینه، با نفاق خو گرفته اند. تو آنان را نمی شناسی. ما آن ها را می شناسیم». آیا خداوند متعال، این منافقان را که در بین صحابه بودند، مورد ستایش قرار داده است؟

۲. «عمل صالح» که باید با قرآن تطبیق دهیم و ببینیم خداوند چه کسانی را مورد ستایش قرار داده است. هر کس عمل صالح انجام دهد، می فهمیم ستایش

ص: ۲۷۸

۱- .سوره براءت، آیه ۱۰۱.

الهی شامل او می شود؛ و هر کس مرتکب کاری ناپسند شد، می فهمیم مشمول ستایش نمی گردد. آیه پایانی سوره فتح، روشن گر همین موضوع است:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ؛ (۱) محمد، پیامبر خدا است. کسانی که با او هستند، نسبت به کافران، سرسخت و با خودشان مهربانند. آن ها را در رکوع و سجود می بینی که بخشش و خشنودی خدا را طلب می کنند. از اثر سجود، نشانه آن ها در چهره هایشان [آشکار] است. این، توصیف آنان در تورات می باشد. و توصیفشان در انجیل، این است که همانند نهالی که جوانه اش را برآورد و آن را نیرومند سازد و ستبر گردد و بر ساقه هایش بایستد و کشاورزان را شاد و شگفت زده سازد تا از [دیدن] ایشان، کافران را به خشم آورد».

در ادامه می فرماید: «وَعِيدَ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا؛ (۲) خداوند به کسانی از ایشان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است». این بخش از آیه، نشان می دهد که ستایش مذکور درباره همراهان رسول خدا، شامل همه آن ها نمی شود؛ بلکه به برخی از آنان اختصاص می یابد که ویژگی خاصی دارند. این ویژگی، قابل مشاهده در همه آنان نیست.

آیه ای که درباره رضایت خدا از شرکت کنندگان در بیعت شجره نازل شده است، تنها به کسانی اختصاص دارد که دارای صفت ایمان باشند و به عهدی که

ص: ۲۷۹

۱- . سوره فتح، آیه ۲۹.

۲- . سوره فتح، آیه ۲۹.

با خدا بسته اند، وفادار بمانند و پیمان شکنی نکنند: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا؛ (۱) کسانی که با تو بیعت می کنند، در واقع با خدا بیعت کرده اند. دست خدا بر فراز دست ایشان است. پس هر که پیمان شکند، به زیان خود پیمان شکسته است. هر کس به پیمانی که با خدا بسته است، وفا کند، خدا به زودی به او پاداشی بزرگ می بخشد». پس از بیان شرایط و سرزنش عهدشکنان می فرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ؛ (۲) خدا از مؤمنانی که در زیر درخت با تو بیعت کردند، خشنود شد».

ششم: نگارنده مقاله اذعان می کند که شافعی، احادیث مرسل را در شرایط خاص پذیرفته است. پس چه معنا دارد که اگر کسی غیر از اهل سنت این کار را بکند، دنیا را بر سرش خراب می کنید؟

هفتم: نویسنده مقاله گمان می کند که شهرستانی، چیزی از علم حدیث نمی داند و عمر خود را در منطق و فلسفه تلف کرده است. این سخن، نیاز به اثبات دارد. نه او با شهرستانی زندگی کرده و نه پیامبر و فرشته ای جزئیات زندگی شهرستانی را به او خبر داده است که با قاطعیت می گوید: عمر او صرف فلان علم شد.

خود اهل سنت درباره شهرستانی گفته اند: «او پیشوایی برجسته و فقیهی متکلم بود. نزد احمد خوafi و ابونصر قشیری و دیگران، فقه آموخت و صاحب نظر شد. کلام را نزد ابوالقاسم انصاری فراگرفت و یگانه دوران گردید. کتاب هایی نوشته است که از جمله می توان به نهاییه الاقدام علی علم الکلام، الملل و النحل، المناهج و البينات، تلخیص الاقسام لمذاهب الانام، و کتاب المضارعه اشاره کرد. او محفوظات زیادی

ص: ۲۸۰

۱- .سوره فتح، آیه ۱۰

۲- .سوره فتح، آیه ۱۸.

داشت و خوش بیان بود و مردم را موعظه می کرد. در سال ۵۱۰ هـ ق وارد بغداد شد و سه سال در آنجا اقامت گزید و نزد عامه مردم، مقبولیت فراوان یافت. در نیشابور، از علی بن احمد المدینی حدیث شنید و حافظ ابوسعید عبدالکریم سمعانی، احادیث او را کتابت کرد و نام او را در کتاب الذیل آورد» (۱).

رافضی بودن جوهری

نویسنده مقاله ادعا می کند:

هر گاه رافضیان حدیث دلخواه خود را در هیچ یک از منابع اهل سنت نیابند، به ناچار می گویند: «جوهری این حدیث را در کتاب السقیفه آورده است». در حالی که جوهری رافضی است و هم کیشانش او را به درستی نمی شناسند. پس نمی توانند حرف های او را علیه ما به کار گیرند.

او سندی را به هم می بافد و افراد ناشناخته را در آن ردیف می کند و می گوید:

جوهری برای شیعیان ناشناخته است. باید یادآور شوم که بسیاری از سناریوها و دروغ های ساختگی و مناظره ها و گفت و گوهای طولانی بین فاطمه و ابوبکر درباره فدک، از سلسله دروغ های همین جوهری است که آن ها را ساخته و در کتاب السقیفه آورده است.

خدا را سپاس که به ما توان داد تا مجهول بودن و بی اعتباری او را از جانب خود شیعیان به اثبات برسانیم. ناگفته نماند که سلسله سند جوهری نیز ضعیف است و دارای افراد ناشناخته ای است. جوهری می گوید: «احمد بن اسحاق بن صالح، از احمد بن یسار، از سعید بن کثیر انصاری، از رجال خود، از عبدالله بن عبدالرحمن برای ما نقل کرد».

ص: ۲۸۱

۱- ر.ک: وفيات الاعيان، ابن خلکان، ج ۴، ص ۲۷۳؛ مقدمه کتاب الملل و النحل شهرستانی، نوشته شیخ احمد فهمی محمد، ج ۱، ص (ل).

البانی دربارهٔ احمد بن اسحاق بن صالح نوشته است: «اثری از او نیافتم». منظور از «رجال» که در این سند آمده است، چه کسانی هستند؟ نمی دانیم. شاید عبدالله بن سبأ نیز جزو آن ها باشد.^(۱)

یکم: پیش از این گفتیم که ضعف سند روایت، به معنای دروغ بودن محتوای آن نیست. چه بسیار روایاتی که سند ضعیفی دارند و مضمون آن ها صحیح است. پس نمی توان با قاطعیت گفت که محتوا و مضمون آن ها، دروغ و ساختگی است.

دوم: اگر بپذیریم که جوهری در کتاب السقیفه، روایات ساختگی آورده است، مقاله نویس از کجا می داند که آن روایات، ساخته و پرداخته خود جوهری است؟ شاید فردی دیگر این کار را انجام داده و جوهری با حسن نیت و بدون غرض، از او روایت کرده است. این گونه حرف زدن و عنان سخن را رها کردن، نشان دهنده بی قید و بند بودن فرد به موازین دینی و شرعی است.

سوم: نویسندهٔ مقاله اعتراف می کند که جوهری، فردی ناشناخته است. پس چطور در مورد یک فرد ناشناخته، داوری می کند و او را دورغ گو و جاعل معرفی می نماید؟ شاید او جزو راست گوترین افراد باشد.

چهارم: نویسنده در آغاز سخن ادعا می کند: «سندی که جوهری برای حدیث لعن الله من تخلف عن جیش اسامه آورده، همه افرادش مجهول است». سپس حرف خود را تغییر می دهد و می گوید: «برخی از افراد آن مجهولند». در پایان، تنها به دو مورد بسنده می کند: ۱. «احمد بن اسحاق بن صالح» که به پندار البانی، اثری از او وجود ندارد؛ ۲. «رجال» که به نقل از سعید بن کثیر انصاری می گوید: «رجال چه کسانی هستند؟». سپس می نویسد: «عبدالله بن عبدالرحمن، همان عبدالرحمن بن ابی عمره انصاری است که فردی ناشناخته است».

ص: ۲۸۲

۱- . به وبگاه های پیشین مراجعه شود.

پنجم: فردی که البانی او را نیافته یا نخواستہ بیاید، همان ابوبکر وزان، یعنی احمد بن اسحاق بن صالح بن عطاء بغدادی است که در سال ۲۸۱ هـ ق از دنیا رفت. دارقطنی می نویسد: «او بسیار راستگو بود و عیب و ایرادی نداشت. در بغداد و سامرا به حدیث اشتغال داشت. روز شنبه، اول محرم از دنیا رفت».

ششم: چرا نویسنده مقاله، این قدر به پر و پای جوهری می پیچد و اصرار دارد که او را دروغ گو و حدیث ساز معرفی کند؟ چرا شهرستانی را این گونه متهم نمی سازد؟ آیا به این دلیل که می انگارد جوهری شیعه است و شهرستانی از اهل سنت می باشد؟ یا دلیل دیگری دارد؟

هفتم: سخن مقاله نویس که می گوید: «جوهری رافضی است»، هیچ اعتباری ندارد؛ چون ابن ابی الحدید معتزلی که خود سنی است، تصریح می کند که جوهری از محدثان اهل سنت بود. سنی بودن ابن ابی الحدید، کاملاً روشن است؛ چرا که او معتزلی است و معتزله، از اهل سنت هستند. البته معتزلی های بغداد، امام علی صلوات الله علیه را برتر از همه صحابه می دانند؛ ولی به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان نیز اقرار دارند. ابن ابی الحدید به این عقیده تصریح می کند و می گوید:

«وآخر خلق الله بعد المصطفی

أعظ_مهم_ی_وم_الفخ_ار_شرفا

الس_ی_د_الم_ع_ظ_م_ال_وص_ی

بع_ل_الب_ول_المرت_ضی_علی

و_اب_ن_اه_ث_م_حم_زه_و_جعفر

ث_م_عتی_ق_بع_دهم_لا_ین_کر

المخلص_الص_دِیق_ث_م_عم_ر

فاروق_دین_الله_ذاک_القصور

و_بع_ده_عثم_ان_ذوالن_ورین

هذا_ه_و_الح_ق_بع_یر_می_ن_«(۱)».

ص: ۲۸۳

ابن ابی الحدید معتزلی سنی، به وثاقت و ورع و سنی بودن جوهری گواهی می دهد. به طور قطع، او جوهری را بهتر از کسانی می شناسد که او را مجهول و ناشناس می دانند. ابن ابی الحدید درباره جوهری می نویسد: «او عالم و محدث و ادیب و مورد وثوق و اهل ورع است. محدثان او را ستوده اند و نوشته هایش را نقل کرده اند»^(۱). «او از رجال حدیث است و امانت دار و مورد اعتماد می باشد»^(۲).

علامه تستری می گوید: «در سنی بودن جوهری شکی نیست. کتاب او گواه این مطلب است»^(۳). ابو احمد عسکری که شاگرد جوهری بوده، درباره او می گوید: «او در ضبط مطالب، دقت داشت و علمش صحیح بود»^(۴).

دلیل دیگر بر سنی بودن او، مشایخی است که جوهری در کتاب السقیفه و فدک از آن ها روایت کرده است. با بررسی معلوم می شود که هیچ یک از این مشایخ، به عنوان شیعه شناخته نمی شوند و همگی از اهل سنت هستند. آن ها عبارتند از: عمرو بن شبه، مغیره بن محمد المهلبی، حباب بن یزید، احمد بن اسحاق بن صالح، ابن عفیر، سعید بن کثیر، یعقوب بن شیبه، احمد بن عبدالجبار عطاردی، احمد بن محمد بن یزید، عثمان بن محمد بن یزید، عثمان بن عمران فجیعی، محمد بن عبدالملک ابوجعفر واسطی، علی بن سلیمان ابوالحسن نوفلی، عبدالرحمن بن محمد ابوسعید، علی بن جریر طائی، ابوبکر باهلی، مؤمل بن جعفر، حسن بن ربیع، محمد بن زکریا غلابی، احمد بن منصور رمادی.

ص: ۲۸۴

- ۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۱۵؛ اللمعه البیضاء، ص ۳۱۷؛ الکنی و الالقباب، ج ۲، ص ۱۶۳؛ سفینه النجاه، تنکابنی، ص ۱۶۵.
- ۲- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲ ص ۶۰ و ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۷؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۳۲۰؛ مقدمه السقیفه و فدک، جوهری، تحقیق محمد هادی امینی، ص ۲۸.
- ۳- قاموس الرجال، تستری، ج ۱، ص ۴۹۰ و ج ۱۲، ص ۲۰.
- ۴- ر.ک: مقدمه السقیفه و فدک جوهری، تحقیق محمد هادی امینی، ص ۲۵ به نقل از شرح ما يقع فيه التصحیف و التحریف، عسکری، ص ۴۵۷.

علمای اهل سنت که از جوهری نقل کرده اند، عبارتند از: ابوالفرج اصفهانی، ابوالقاسم طبرانی در المعجم الصغیر، ابو احمد عسکری، ابو عبدالله محمد بن عمران مرزبانی و دیگران.

هشتم: سعید بن کثیر انصاری، از این افراد روایت می کند: بسطام بن حریث مکی، رشدین بن سعد، سلیمان بن بلال (م س)، سهل بن حرز مصری مولی مغیره بن ابی لیث بن حمید بن عبدالرحمن بن عوف زهری، شداد بن عبدالرحمن بن یعلی بن شداد بن اوس انصاری، ضمیره بن ربیع، عبدالله بن لهیعه، عبدالله بن وهب (خ م)، عبدالحمید بن کعب بن علقمه تنوخی، فضل بن مختار بصری، قاسم بن عبدالله بن عمر عمری، کهمس بن منهال بصری، لیث بن سعد (خ قد س)، مالک بن انس، مغیره بن حسن بن راشد هاشمی، منذر بن عبدالله خزومی پدر ابراهیم بن منذر، مؤمل بن عبدالرحمن ثقفی، نافع بن یزید مصری، یحیی بن ایوب غافقی (بخ سی)، یحیی بن راشد براء، یحیی بن فلیح، یعقوب بن حسن ثقفی و یعقوب بن عبدالرحمن اسکندرانی (خ).

کسانی که از سعید بن کثیر انصاری روایت کرده اند، عبارتند از: بخاری، ابراهیم بن حسین بن دیزیل همدانی، احمد بن حماد بن زغبه، احمد بن داود مکی، احمد بن عاصم بلخی (بخ)، احمد بن محمد بن حجاج بن رشدین بن سعد، احمد بن یحیی بن وزیر بن سلیمان مصری (س)، پسرش اسد بن سعید بن کثیر بن عفیر، اسماعیل بن عبدالله عبدی سمویه، بکار بن قتیبه بکراوی قاضی، جعفر بن مسافر تنیسی، حسین بن عبدالغفار ازدی، حسین بن محمد بادی، حمزه بن نصیر عسال مصری، ابو زنباع روح بن فرج قطان، عبدالله بن حماد آملی، عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالحکم (سی)، عبدالعزیز بن عمران بن مقلاص، پسرش عبیدالله بن سعید بن عفیر، عثمان بن خرزاد انطاکی، علی بن عبدالرحمن

بن مغیره، علی بن عمرو بن خالد حرانی، علی بن معبد بن نوح، محمد بن اسحاق صاغانی (م)، محمد بن عبدالله بن عبدالرحیم بن برقی، محمد بن عبدالرحیم بن ثمیر صدفی مصری، محمد بن عمرو بن خالد حرانی، محمد بن مسکین یمامی، ابوالاحوص محمد بن هیثم بن حماد قاضی عکبرا، محمد بن وزیر مصری (قد)، محمد بن یحیی ذهلی، یحیی بن عثمان بن صالح سهمی، یعقوب بن سفیان فارسی و یونس بن عبدالاعلی صدفی.

ابوحاتم درباره سعید بن کثیر می گوید: «او راست گو بود؛ اما مطالب را نمی نوشت و از نوشته دیگران مطلب نقل می کرد». ابواحمد بن عدی می گوید: «از ابن حماد شنیدم که به نقل از سعدی می گفت: سعید بن عفیر، رگه ای از بدعت داشت و مطالبی را از خود می افزود و قابل اعتماد نبود». ابواحمد می گوید: «سخن سعدی بی معنا است. در مورد سعید بن کثیر بن عفیر، نه چیزی شنیده ام و نه کسی برایم مطلبی نقل کرده است. او در نزد مردم، راستگو و مورد اعتماد بود. بسیاری از پیشوایان دینی، از او حدیث نقل کرده اند» (۱).

نهم: عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی عمره انصاری مازنی که مقاله نویس او را مجهول و ناشناخته می داند، هم از جدش ابو عمره روایت می کند؛ هم از عمویش که از ابوهریره روایت کرده است؛ و هم از پدرش. مسعودی این گونه از او نقل می کند: «از پدرم شنیدم که این را می گفت» (۲) عبدالکریم جزریانی و معقل بن عبیدالله نیز از او روایت کرده اند (۳).

ص: ۲۸۶

۱- تهذیب الکمال، ج ۱۱، ص ۳۷ تا ۳۹. و ر.ک: تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۷۴؛ الکامل، ابن عدی، ج ۳، ص ۴۱۱.

۲- الجرح و التعديل، رازی، ج ۵، ص ۹۶.

۳- الثقات، ابن حبان، ج ۷، ص ۴۵؛ الانساب، سمعانی، ج ۵، ص ۱۶۶.

افزون بر مطالبی که گذشت، ما متوجه نشدیم که چرا مقاله نویس می گوید: «مقصود از عبدالله بن عبدالرحمن، همان ابن ابی عمره است». این در حالی است که نزدیک به بیست نفر به این نام وجود دارد که علمای رجال، آن ها را نام برده اند و به درستی و اعتبار آن ها تصریح کرده اند و درباره آن ها مطلب نوشته اند. چرا نباید مقصود از این فرد، یکی از آن بیست نفر باشد؟ (۱) و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۸۷

۱- .ر.ک: تهذیب التهذیب و تهذیب الکمال و کتاب های دیگر.

تنها پیام رسان پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پرسش شماره ۴۵ (۱۶۰)

رسول خدا صلی الله علیه و سلم علوم دینی را به بسیاری از بلاد اسلامی ابلاغ کرد؛ اما نه از طریق علی رضی الله عنه. بیشتر کسانی که این علوم را از پیامبر صلی الله علیه و سلم دریافت کردند و به دیگران رساندند، جزو اهل بیت پیامبر نبودند. به عنوان نمونه: رسول خدا صلی الله علیه و سلم اسعد بن زراره را به مدینه فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت کند و قرآن را به انصار بیاموزد و دین را به آن ها بفهماند. به همین منظور، علاء بن حضرمی را به بحرین، معاذ و ابوموسی را به یمن، و عتاب بن اسید را به مکه گسیل داشت. پس چرا شیعیان ادعا می کنند که جز علی یا فردی از اهل بیت، نمی تواند چیزی از جانب پیامبر صلی الله علیه و سلم ابلاغ کند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۲۸۸

یکم: تبلیغ و تعلیم احکام شرعی، بر هر مسلمانی واجب است. ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله برخی از مردم را برای این امر، به کار گرفته باشد و اصحاب خود را برای ابلاغ قوانین و دستورها و برنامه ها، به شهرهای مختلف فرستاده باشد؛ ولی ماجرای ابلاغ سوره براءت، با همه این ها تفاوت داشت و مورد ویژه‌ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله با آن روبه رو شد. او می خواست پیمان ها را محکم کند و با پیمان شکنان مقابله نماید و آن ها را به مجازات برساند و به کسانی که بر هتک حرمت مسجدالحرام پافشاری می کنند، اعلان جنگ نماید و بر سنت های جاهلی خط بطلان بکشد و برای مشرکان، مهلت تعیین کند. این گونه امور، تنها در صلاحیت خود پیامبر و امام پس از وی بود.

چون مشرکان آرزو داشتند که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، پایه های دین اسلام را نابود سازند، هدف این بود که مشرکان از به دست آوردن هر گونه امتیازی از سوی امام و خلیفه آینده، ناامید شوند. آن ها وقتی دیدند که ابلاغ کننده این تصمیم های کوبنده، همان کسی است که پیوسته پیامبر بر امامتش تأکید می کند، آرزویشان بر باد رفت؛ به ویژه آن که ابلاغ کننده این تصمیمات، همان کسی بود که پشت سرک را به خاک مالید و نقشه های آنان را نقش بر آب کرد. آری؛ این کار بزرگ، تنها در صلاحیت خود پیامبر صلی الله علیه و آله و امام پس از او بود و قابل مقایسه با دیگر کارها و فرستادن افراد معمولی برای ابلاغ های عادی نبود.

دوم: پرسش گر می گوید: «شیعیان ادعا می کنند که جز علی یا فردی از اهل بیت، نمی تواند چیزی از جانب پیامبر صلی الله علیه و سلم ابلاغ کند». در این سخن، دو نکته وجود دارد که باید بررسی شود:

یک: این ادعای شیعه نیست؛ بلکه سخنی است که مسلمانان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و هیچ شک و شبهه ای در آن وجود ندارد؛ چون خود پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را از راه مکه بازگرداند و فرمود: «جبرئیل از سوی خدا به من پیام رساند که ای محمد! جز تو یا فردی که از خود تو است، چیزی از جانب تو ابلاغ نکند» (۱). یا فرمود: «جز من و علی، کسی پیغامی از جانب من نمی رساند» (۲). یا فرمود: «این پیام را جز من یا مردی از اهل بیت من نمی رساند» (۳). دو: همان گونه که بیان شد، مقصود از این جمله، ابلاغ اموری بود که با امامت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ارتباط داشت؛ به طوری که اگر امام بعد از پیامبر آن را ابلاغ نمی کرد، کارها به هم می ریخت.

ص: ۲۹۰

- ۱- . المستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۱؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۲، ص ۵۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۱۸؛ ذخائر العقبی، ص ۶۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۹؛ تحفه الاحوذی، ج ۸، ص ۳۸۶؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۲، ص ۵۰؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۴۲۲؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۴۶؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۹ و ۲۱۰؛ فتح القدير، ج ۲، ص ۳۳۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۴۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۶؛ البدايه و النهايه، ج ۵، ص ۴۶ و ج ۷، ص ۳۹۴؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۹۷؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۲۵۲؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۱۶۱؛ ابوهريه، سيد شرف الدين، ص ۱۲۴؛ الخصال، ج ۲، ص ۳۶۹؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۸۶ و ج ۳۸، ص ۱۷۱؛ مصباح البلاغه (مستدرک نهج البلاغه)، ج ۳، ص ۱۲۸؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۰۴؛ الاختصاص، مفید، ص ۱۶۸؛ اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۷؛ حليه الابرار، ج ۲، ص ۳۶۵؛ نور الثقلين، ج ۲، ص ۱۷۸.
- ۲- . جامع البيان، ج ۱۰، ص ۶۴ و چاپ دار الفکر، ج ۱۰، ص ۸۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۱۷؛ خصائص امیرالمؤمنین، نسائی، ص ۹۰؛ و ر.ک: السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۱۲۸ و ۱۲۹؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۰۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۴۵ و ۳۴۶؛ تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ انساب الاشراف، ص ۱۰۷.
- ۳- . ر.ک: الغدير، ج ۶، ص ۳۴۵؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۰۸ و ۳۱۵؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۴۷؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۲، ص ۴۵۳؛ تفسیر البحر المحیط، ج ۱، ص ۶۷۲؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۶۶؛ عمده القاری، ج ۱۸، ص ۱۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۷، ص ۲۸۸ و ج ۱۶، ص ۲۹۱ و ج ۱۷، ص ۱۹۵؛ خصائص امیرالمؤمنین، نسائی، ص ۹۲؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۲، ص ۴۹؛ تفسیر النسفی، ج ۲، ص ۷۷؛ التفسیر الکبیر، رازی، ج ۱۵، ص ۲۱۸؛ تفسیر بیضاوی، ج ۳، ص ۱۲۸؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۹؛ تفسیر ابومسعود، ج ۴، ص ۴۱.

سه: در صحت مثال هایی که پرسش گر بیان کرد، اشکال های متعددی وجود دارد که در کتاب الصحيح من سیره النبی الاعظم آن ها را ذکر کرده ام. خوانندگان محترم می توانند با مراجعه به آن کتاب، اشکال ها را دریابند. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

فرمان برداری از ابوبکر و صحت خلافتش

پرسش شماره ۴۶ (۷۸)

بی شک ابوبکر صدیق، خلیفه بر حق پیامبر صلی الله علیه و سلم بود؛ چون:

۱. صحابه بر اطاعت از او، اجماع و اتفاق نظر داشتند و از او امر و نواهی او پیروی می نمودند و حرف های او را رد نمی کردند. اگر او خلیفه بر حق نبود، صحابه او را نمی پذیرفتند و فرمان بردارش نمی شدند. در حالی که آن ها از لحاظ زهد و ورع و دین داری، بی همتا بودند و در راه خدا، از ملامت کسی هراس نداشتند.

۲. علی رضی الله عنه هیچ مخالفتی با او نکرد و به جنگ با او برنخواست. عملکرد او، به خاطر یکی از این دلایل بود: یا به خاطر ترس از فتنه و آشوب ن جنگید؛ یا توان جنگیدن با او را نداشت؛ یا ابوبکر را بر حق می دانست نمی توان گفت که علی به خاطر ترس از فتنه و آشوب ن جنگید؛ چون وقتی خود را بر حق دید، با معاویه و طلحه و زبیر و عایشه به جنگ پرداخت و شمار زیادی در آن جنگ ها کشته شدند. او هیچ گاه به خاطر ترس از فتنه، جنگ را رها ن ساخت.

همچنین نمی توان گفت که او توان جنگیدن نداشت؛ زیرا کسانی که در جنگ با معاویه، او را یاری رساندند، در سقیفه و هنگام به خلافت رسیدن عمر و در

روز عاشورا نیز به او ایمان داشتند. اگر او را بر حق می دانستند، در برابر ابوبکر یاری اش می کردند؛ زیرا جنگ با ابوبکر، سزاورتر از جنگ با معاویه بود. پس معلوم می شود که علی، ابوبکر را بر حق می دانست و به همین دلیل با او نجنگید.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

اطاعت صحابه از ابوبکر و فرمان برداری آن ها در برابر اوامر و نواهی او، دلیل بر حقانیت وی در تکیه بر خلافت و گرفتن فدک نمی شود. چه بسا مردم به خاطر ترس، از او اطاعت کردند؛ به ویژه آن که دیدند با بانوی دو عالم حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها چه ها کرد و او را کتک زد و جنینش را سقط نمود و می خواست خانه اش را به آتش بکشد و او و همسرش علی و فرزندانش حسن و حسین صلوات الله علیهم را بسوزاند؛ و دیدند که بر سر مالک بن نویره و افرادی در قبیله بنی حنیفه چه آمد و خالد بن ولید، این صحابی بزرگوار را به همراه ده ها تن از مسلمانان زجرکش نمود و همان شب، با همسرش زنا کرد؛ و دیدند که چه بلایی بر سر سعد بن عباده درآمد. با دیدن این ها، دیگر چه کسی جرأت مخالفت دارد؟

ما هم می گوئیم که زهد و دین داری صحابه، آن ها را واداشت که سکوت کنند و جان شان را حفظ نمایند؛ زیرا مخالفت، فایده ای جز هدر رفتن توان و افزایش دردسر و مصیبت و مشکلات نداشت و به دشمنان فرصت می داد که دین محمد صلی الله علیه و آله را نابود سازند. به ویژه آن که می دیدند خلیفه در بخشش اموال، دستی گشاده دارد و به تعبیر یکی از زنان، رشوه می دهد تا مردم دین فروشی

کنند.^(۱) به عنوان نمونه: اموالی را که ابوسفیان به عنوان زکات جمع کرده بود، ابوبکر به خود وی بخشید و فرزندش را والی شام کرد و ابوسفیان دست از ستیز برداشت؛ در حالی که پیش از آن، ابوسفیان به امام علی صلوات الله علیه پیشنهاد کرده بود که علیه دستگاه حاکم، متحد شوند.^(۲)

دوم: به دلایلی که پیش از این گذشت، میان «اجماع در مسأله خلافت ابوبکر» و «اجماع در اطاعت از وی پس از تصاحب خلافت»، فرق اساسی وجود دارد. گفتیم که او در برابر برخی، از فشار و زور استفاده می کرد و در برابر برخی دیگر، از رشوه مالی و پست حکومتی بهره می گرفت. پس اجماع در فرمان برداری، دلیل بر صحت خلافت نمی شود.

در پذیرش خلافت ابوبکر، هیچ گاه اجماعی صورت نگرفت؛ چرا که بنی هاشم و در رأس آن ها امام علی صلوات الله علیه، سعد بن عباد و خزرجیان، انصار، ابوسفیان، خالد بن سعید، ابی بن کعب، زبیر بن عوام، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و بسیاری از صحابه، به مخالفت با ابوبکر برخاستند.

سوم: امام علی صلوات الله علیه درباره ننگیدن با ابوبکر و دار و دسته اش فرمود: «جنگ با آن ها، مصیبت ها و دردهای غیر قابل تحمل به بار می آورد و کار به نابودی اسلام می انجامید». و در خطبه شفشقیه فرمود: «اندیشیدم که آیا با دست بریده جولان دهم یا بر تاریکی کور، شکیبایی ورزم». «من از بیعت دست کشیدم»

ص: ۲۹۳

۱- ر.ک: الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۳، ص ۱۸۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۷۶؛ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۲۱ و ۱۰۹؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۲۷؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۰۶ و ۶۰۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۵۳؛ حیاة الصحابه، ج ۱، ص ۴۲۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۸.

۲- ر.ک: تاریخ الامم و الملوک، چاپ مطبعه الاستقامه و چاپ مؤسسه الاعلمی، ج ۲، ص ۴۴۹؛ دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۴۴؛ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۱۱۷؛ الغدير، امینی، ج ۹، ص ۲۵۴؛ العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۴۹؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص ۳۹.

تا این که دیدم گروهی از مردم، از اسلام برگشته اند و به نابود سازی دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کنند. ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم، در آن شکاف و فروپاشی به وجود آید که مصیبتش برایم سنگین تر از فقدان فرمانروایی باشد» (۱).

چهارم: امام علی صلوات الله علیه سرخود به جنگ با ناکثان و قاسطان و مارقان پرداخت؛ بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره جنگ با آنان، از امام پیمان گرفته بود. این ناکثان و قاسطان و مارقان بودند که بر ضد امام شوریدند و جنگ را آغاز کردند. او از خود دفاع کرد و آغازگر جنگ نبود.

پنجم: دوران سقیفه، با روزگار خلافت امام علی صلوات الله علیه فرق می کرد. او در سقیفه یاوری نداشت و مردم، تازه مسلمان بودند و اسلام، به جزیره العرب ختم می شد. اطراف آن را نیرومندترین کشورها فرا گرفته بودند و در داخل نیز، منافقان در اوج قدرت بودند و برای ضربه زدن به اسلام، انتظار می کشیدند. اما در دوران خلافت امام علی صلوات الله علیه، ایشان امور را دست داشت و کشورهای زورگو نیز سقوط کرده بودند. اسلام به عنوان یک حقیقت، موجودیت یافته بود و آرزوی منافقان در رهایی از اسلام و برپایی سنت جاهلی، بر باد رفته بود.

معاویه، زاییده سقیفه بود و گروهک بنی امیه که خلافت ابوبکر را پایه گذاری کردند، گرد او جمع شده بودند. اگر چه امام علی صلوات الله علیه با معاویه جنگید، اما در سقیفه، برای حفظ اسلام و مسلمانان، جنگ را رها کرد؛ نه این که _ به گفته پرسش گر _ ابوبکر را بر حق می دید. و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۹۴

انصار به ستیز با ابوبکر برخاستند و در صدد برآمدند که برای سعد بن عبادہ بیعت بگیرند. در این میان، علی در خانہ نشست و با هیچ یک همکاری نکرد. سرانجام انصار با ابوبکر بیعت کردند. ممکن است بیعت آن‌ها به یکی از این دلایل باشد:

۱. به زور از آنان بیعت گرفته شد.

۲. حقانیت ابوبکر بر آن‌ها آشکار شد و بیعتش را پذیرفتند.

۳. بدون دلیل این کار را کردند.

به هیچ وجه نمی‌توان شق چهارمی در نظر گرفت.

اگر شیعیان بگویند که به زور از آنان بیعت گرفته شد، دروغ گفته‌اند؛ چون هیچ‌گونه جنگ و زد و خورد و ناسزا و تهدید و اسلحه‌ای در کار نبود. محال است که انصار به خاطر ترس، تن به این کار داده باشند. آن‌ها گروهی یکپارچه بودند که بیش از دو هزار پهلوان تک سوار داشتند؛ دلیری آن‌ها زبان زد همگان بود؛ هشت سال مداوم، با عرب‌ها جنگیدند و در معرض مرگ قرار گرفتند؛ در موته و جاهای دیگر، با قیصر روم جنگیدند. پس محال بود که آنان، از ابوبکر و دو همراهش _ که نه از قبیله پر جمعیتی بودند و نه یار و مال و گروهی داشتند _ بترسند و با علم به باطل بودن آن‌ها، با ابوبکر بیعت کنند. بیعت آن‌ها بدون هیچ‌گونه تردید و کشمکش صورت گرفت.

همچنین نمی‌توان پذیرفت که آنان، طایفه خود را سزاوار خلافت بدانند و با این حال، از بیعت با پسر عموی شان دست بکشند. محال است که آن گروه

عظیم، ابتدا ابوبکر را باطل بدانند و سپس با او بیعت کنند؛ مگر این که ترس یا طمع مال و مقام، آن ها را به این کار وادارد و امور را به کسی بسپارند که هیچ عشیره و پاسبان و دربان و مال و یاوری ندارد.

چون همه این موارد باطل است، پس راهی جز این نداریم که بگوییم: علت این که انصار بازگشتند و با ابوبکر بیعت کردند، به خاطر این بود که دلیلی روشن از سخنان پیامبر صلی الله علیه و سلم یافتند و دست به دامن اجتهاد و ظن و گمان نشدند.

به بیان دیگر، زمانی که بر خلافت انصار، خط بطلان کشیده شد و ریاست آن ها بر باد رفت، چه چیزی آن ها را واداشت که همگی، نص پیامبر بر خلافت علی را انکار کنند؟ محال است همگی برای کمک به کسی که به آنان ستم کرد و حقشان را غصب نمود، هم داستان شوند.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: پرسش گر، رویدادها را اشتباه نقل کرده است. انصار هیچ ستیزی با ابوبکر نداشتند، بلکه ابوبکر وقتی شنید که انصار در سقیفه گرد آمده اند و می خواهند پیش دستی کنند و با سعد بن عباده بیعت نمایند، شتابان خود را به آنجا رساند و وارد جمع انصار شد.

علت پیش دستی انصار این بود که خود را در معرض خطر می دیدند؛ چون به چشم خود مشاهده کردند که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله قلم و دوات خواست تا چیزی بنویسد و امتش را از گمراهی نجات دهد، به مقام وی جسارت شد و به هذیان گویی و غلبه درد متهم گردید. و دیدند که در دوران بیماری آن حضرت،

ابوبکر اصرار داشت که نماز جماعت بخواند، تا این که خود پیامبر دخالت کرد و او را برکنار نمود. و دیدند که مخالفان علی صلوات الله علیه علی رغم تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله، از حرکت با سپاه اسامه، سر باز زدند. و پیش از آن نیز در عرفات دیده بودند که به محض این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان، دوازده نفرند و همگی از قریش هستند»، چگونه عده ای شیون به پا کردند و فریادشان را بالا بردند تا جلوی سخن گفتن پیامبر را بگیرد و حاضران، حرف های آن حضرت را نشنوند.

انصار می ترسیدند مبدا گروهی بر کار مسلط شود که در صدد انتقام از آن ها برآید. از این رو، سعی کردند که در این امر، پیش دستی کنند؛ اما ناگهان ابوبکر و عمر، در میان آنان حاضر شدند و کار به آنجا رسید که می دانید.

دوم: وقتی حوادث سقیفه پیش آمد، امام علی صلوات الله علیه مشغول کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله بود و حاضران در سقیفه، او را از گردهمایی خود، با خبر نکردند. پس چطور می توان گفت که او در خانه نشست و با هیچ گروهی همکاری نکرد؟ حتی اگر خبر آن گردهمایی به او می رسید، باز هم امکان نداشت جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله را رها کند و در جمع آنان حاضر شود؛ زیرا کفن و دفن پیامبر، از هر کاری واجب تر بود. افزون بر این، با توجه به تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امامت و ولایت علی صلوات الله علیه و بیعت مردم در روز غدیر، گردهمایی سقیفه توجیهی نداشت.

سوم: بر خلاف گفته پرسش گر، همه انصار با ابوبکر بیعت نکردند؛ بلکه سعد بن عباده که سرکرده خزرجیان بود، بر مخالفت خود باقی ماند و افرادی از قومش پشتیبان او بودند. بعد از آن ماجرا، او به شام رفت و موضع گیری هایش

برای حاکمیت، دردسر آفرین شد. گفته می شود که خالد بن ولید او را ترور کرد و با تیر زد. سپس ادعا کردند که جن او را کشته است. (۱) با این که پیش و پس از آن ماجرا، هیچ گاه جنیان با کسی چنین نکرده اند.

حال که مقدمات مطرح شده توسط پرسش گر باطل شد، یا دست کم مورد شک و تردید قرار گرفت، نتایج طرح شده او در مراحل سه گانه نیز باطل می شود.

چهارم: در سؤال شماره ۷۸، پرسش گر می گوید که صحابه در مورد اطاعت از ابوبکر، اجماع داشتند؛ اما در اینجا مطرح می کند که صحابه با ابوبکر به نزاع برخاستند. این دو سخن، چگونه قابل جمع است؟

پنجم: پرسش گر می گوید: «بیعت انصار با ابوبکر، به زور صورت نگرفت». این سخن درستی نیست؛ چون واقعیت این است که بیعت، با زور و فشار انجام شد. برای روشن شدن موضوع، باید به چند نکته توجه کرد:

الف: پیش تر گفتیم که آنچه با حضرت زهرا صلوات الله علیها انجام دادند و او را کتک زدند و جنینش را سقط کردند و برای آتش زدن او و همسرش علی و فرزندان او و حسن و حسین صلوات الله علیهم اقدام نمودند و مانع از گریستن او در داغ پدر شدند و فدک و میراث پدرش را به زور از او گرفتند، همین ها برای ساکت کردن معترضان مدینه کافی بود. و آنچه که با مالک بن نویره و بنی حنیفه انجام دادند،

ص: ۲۹۸

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۰، ص ۱۱۱ و ج ۱۷، ص ۲۲۳؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۸، ص ۳۸۸ و ج ۹ ص ۵۸۷ به نقل از جزری؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۳۳۵؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۴۹۴؛ الاستغاثه، ج ۱، ص ۸؛ و ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۷۶؛ العبر و دیوان المبتدأ و الخبر، ج ۲، ص ۶۴؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۲، ص ۵۹۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۲۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۰۶؛ المصنف صنعانی، ج ۳، ص ۵۹۷ و ج ۱۱ ص ۴۳۴؛ بغیه الباحث، ص ۳۸؛ المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۱۵؛ خلاصه تهذیب تهذیب الکمال، ص ۱۳۴؛ فیض الغدیر، ج ۶، ص ۴۴۵؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۶۱۷ و ج ۷، ص ۳۹۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۲۴۳ و ۲۶۸ و ۲۶۹؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۸۴؛ تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۲۸۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۱۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۱۵۰؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۴۰.

دل ها را به وحشت انداخت و عقل ها را حیران کرد و عاقبت معترضان را روشن ساخت.

انصار و دیگران فهمیدند که هر کس بخواهد کوچک ترین اقدامی کند و از بیعت سر باز زند، سرانجامی بهتر از دختر و داماد پیامبر و نوه اش محسن که بی گناه به شهادت رسید، نخواهد داشت؛ و بهتر از آنچه که نصیب مالک بن نویره و قومش شد، بهره ای نخواهد برد. به ویژه آن که هزاران نفر از بنی اسلم و دیگر قبائل، خود را به مدینه رساندند و آنجا را اشغال کردند؛ به طوری که در کوچه های مدینه، جای سوزن انداختن نبود. (۱) به گفته خود عمر، او وقتی آن ها را دید، یقین کرد که پیروزی با آن ها است. این گونه بود که در زیر سایه شمشیرها، بیعت گرفته شد و قانون قلع و قمع مخالفان، بعدها نیز ادامه یافت.

ب: بهره گیری از زور و قدرت، همیشه نیاز به خون ریزی ندارد. کافی است مردم از آنچه که برای دیگران اتفاق می افتد، عبرت بگیرند و بدانند که اگر چنین راهی را ادامه دهند، کارشان به کجا ختم می شود.

ج: پرسش گر می گوید که در بیعت با ابوبکر، هیچ گونه تهدید و ضرب و شتمی صورت نگرفت. این سخن، گزافه ای آشکار است؛ زیرا آنان تهدید کردند که خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها را آتش می زنند. آن ها این تهدید را عملی کردند و به خانه حضرت حمله ور شدند و عمر، شمشیر زیر را شکست (۲) و امام علی صلوات الله

ص: ۲۹۹

۱- ر.ک: تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۲، ص ۴۵۸ و ۴۵۹؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۳۵؛ الشافی فی الامامه، شریف مرتضی، ج ۳، ص ۱۹۰؛ سفینه النجاه، سرابی تنکابنی، ص ۶۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۴۰؛ الدرجات الرفیعه، ص ۳۲۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۱.

۲- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۴۸؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۳۸۸؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۴۱۱؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص ۴۸ و ۷۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۵؛ الغدیر، امینی، ج ۵، ص ۳۵۶؛ السنن الکبری، ج ۸، ص ۱۵۲؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۵۹۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۰، ص ۲۸۷؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۷۰ و ج ۶، ص ۳۳۳؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۹۶.

علیه را دست بسته و کشان کشان برای بیعت بردند؛ همان گونه که شتر رم کرده را می کشند. این تعبیری است که در نامه امام علی صلوات الله علیه به معاویه آمده است. (۱)

در سقیفه نیز تهدید و ناسزا رخ داد و حباب بن منذر، مورد ضرب و شتم قرار گرفت (۲) و عمر، به سعد بن عباده حمله ور شد و او را تهدید کرد و فریاد زد: «سعد را بکشید! خدا او را بکشد!». (۳) د: انصار، دو هزار تک سوار نبودند؛ بلکه از ماجرای بیعت رضوان به دست می آید که بسیار کمتر بودند. کسانی که در بیعت رضوان با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند، طبق بالاترین آمار، به دو هزار نفر هم نمی رسید؛ با این که مهاجران و انصار و اهل مدینه و اطراف مدینه در آن شرکت داشتند.

انصار، دو گروه بودند:

ص: ۳۰۰

۱- ر.ک: نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۳، ص ۳۳؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۶۲؛ الصوارم المهرقه، ص ۲۲۰؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۶۵؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۶۸ و ج ۲۹، ص ۶۲۱ و ج ۳۳، ص ۵۹ و ۱۶۲ و ۱۰۸؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۵۰۵؛ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، همدانی، ص ۷۳۳؛ نهج السعاده، محمودی، ج ۴، ص ۱۹۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۱۸۳؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۳۷۴؛ تقریب المعارف، ابو الصلاح الحلبي، ص ۲۳۷؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۳۲۹؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۲، ص ۳۶۹؛ سفینه النجاه، تنکابنی، ص ۳۲۷؛ صفین، منقری، ص ۸۷؛ منهاج البراعه، ج ۱۹، ص ۹۹ و ۱۰۴ به نقل از منابع بسیار.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۷۴؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵۴۹.

۳- ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۷۴ و ج ۲۰، ص ۲۱ و ج ۲، ص ۲۵ و ج ۶، ص ۴۰؛ الدرجات الرفیعه، ص ۱۹ و ۳۲۹؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۲۵؛ عمده القاری، ج ۱۶، ص ۱۸۶؛ المصنف، ابن ابی شیبّه، ج ۸، ص ۵۷۲؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۵۹ و ۴۴۷؛ العبر و دیوان المبتدأ و الخیر، ج ۲، ص ۶۴؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص ۶۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۲، ص ۱۵۲ و ۱۵۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۵۶؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۴۷؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۶۱۶؛ الثقات، ابن حبان، ج ۲، ص ۱۵۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۸؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۸ و ۱۱؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۶۷؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۸۹؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۱۴؛ النهایه فی غریب الحدیث، ج ۴، ص ۱۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۴۳.

۱. قبیله اوس که یکی از سرکردگان آن‌ها، اسید بن حضیر بود و ارتباط نزدیکی با ابوبکر داشت.

۲. قبیله خزرج که در میان آن‌ها، بشیر بن سعد از طرفداران ابوبکر بود؛ چون با ابوبکر نسبت خویشاوندی داشت و با سعد بن عباده رقابت می‌کرد و به وی حسد می‌ورزید و می‌خواست پیمان‌ش را با وی بشکند.

مهاجران و قبیله‌هایی همچون اسلم و جهینه و مزینه و غفار که در اطراف مدینه زندگی می‌کردند، طرفدار ابوبکر بودند و در لحظه شکل‌گیری بیعت، وارد مدینه شدند؛ به طوری که در کوچه‌های مدینه، جای سوزن انداختن نبود و عمر گفت: «وقتی اسلمیان را دیدم، به پیروزی یقین کردم».

زیر فشار این نیروها که سر و صدای مخالفان را خاموش کرد، بیعت با ابوبکر انجام شد و جز گروهی از خزرجیان، کسی با سعد بن عباده باقی نماند. با این وجود، چرا باید اجبار انصار برای بیعت با ابوبکر، غیر ممکن باشد؟ مگر بنی‌هاشم و دیگر طرفداران امام علی صلوات الله علیه را با همین روش، مجبور به بیعت نکردند؟

روشن شد که همه انصار، پشتیبانان سعد نبودند؛ بلکه گروهی از انصار و حتی عده‌ای از خزرجیان، به ابوبکر گرایش داشتند؛ همچنان که مهاجران و دیگر قبائل، حامی ابوبکر بودند. پس بر خلاف سخن پرسش‌گر، ابوبکر حزب ضعیفی نداشت و منحصر به سه نفر نبودند و یک لقمه چپ به حساب نمی‌آمدند.

البته این سخن، منافاتی با این ندارد که سردمداران مخالفت با امام علی علیه السلام و تلاش‌کنندگان برای انحراف خلافت از وی، تعداد محدودی بودند و دیگران از روی طمع یا ترس یا بی‌اعتنایی به حوادث پیرامون، از آن‌ها تبعیت می‌کردند.

پنجم: پرسش گر می گوید: «اگر انصار خود را بر حق می دانستند، از مواضع خود عقب نشینی نمی کردند». این سخن، به چند دلیل صحیح نیست:

یکم: اگر این سخن درست بود، انصار می دانستند که حقی ندارند و در صدد برنمی آمدند که به رهبری سعد بن عباد، خلافت را در دست بگیرند. پس همین که به این کار اقدام کردند و بنا بر گفته پرسش گر _ به نزاع با ابوبکر برخاستند، نشان می دهد که آن ها خود را بر حق می دانستند و می خواستند به حق خود دست یابند.

دوم: بسیاری از انسان ها وقتی بینند که بهای رسیدن به حقشان، بیشتر از بهای چشم پوشی است، از حق خود می گذرند. امام علی صلوات الله علیه می فرماید: «من از بیعت دست کشیدم؛ تا این که دیدم گروهی از مردم، از اسلام برگشته اند و به نابود سازی دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کنند. ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم، در آن شکاف و فروپاشی به وجود آید که مصیبتش برایم سنگین تر از فقدان این فرمانروایی باشد» (۱).

سوم: انسان ها اگر از یاران پیامبر هم باشند، گاه به دنبال چیزی هستند که حق آن ها نیست. انصار و ابوبکر و امام علی صلوات الله علیه، خواهان خلافت بودند؛ در حالی که تنها یکی از آن ها بر حق بود. این نشان می دهد که حکم به عدالت همه صحابه درست نیست؛ چون امکان ندارد که همه آن ها نسبت به حکم خدا درباره خلافت، جاهل بوده باشند. حتی اگر بر فرض که همگی به آن جاهل بودند، جاهل نباید چیزی را مطالبه کند که نمی داند واقعاً حق او هست یا نیست؛ چه رسد به این که برای رسیدن به آن، دیگران را مورد توهین و ضرب و شتم قرار دهد و دست به کشتار بزند. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۳۰۲

چه چیزی ابوبکر را مجبور کرد که در هجرت، پیامبر را همراهی کند؟ اگر طبق گفته شیعیان، او منافق بود، پس چرا از قوم کافرش _ که در مکه، عزت و قدرت داشتند _ فرار کرد؟ اگر دورویی و نفاق او برای منافع دنیوی بود، چه منفعتی او را واداشت که در آن برهه خطرناک، پیامبر صلی الله علیه و سلم را همراهی کند؟ پیامبری که تنها و رانده شده بود و از سوی کافران بی ایمان، در معرض خطر و کشته شدن قرار داشت! چه چیزی ابوبکر صدیق را بر آن داشت که خود را به خطر بیندازد و همراه با امام المرسلین صلی الله علیه و آله مهاجرت کند و در کنار کافران قریش _ که برای کشتنش جایزه تعیین کرده بودند _ ایمن نماند؟

اگر می گویند که «برای منافع دنیوی هجرت کرد»، چه منفعتی باعث می شود که مردی، خانواده و خاندانش را رها سازد و به همراه رفیقش، در معرض کشته شدن قرار گیرد؟ چطور می شود که همسفر رسول خدا صلی الله علیه و آله، یک فرد منافق باشد؟ آیا یک انسان فهمیده در میان شما نیست که این چیزها را بفهمد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعه امامیه فقط می گویند که ابوبکر در امر خلافت، با تصمیم خدا و رسولش مخالفت کرد؛ چرا که طبق نصوص وارده در قرآن و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله، خلافت تنها سزاوار امام علی صلوات الله علیه بود و صحابه نیز در روز غدیر، با او بیعت کرده بودند؛ اما بعدها از بیعت خود سرپیچی نمودند.

در هیچ یک از کتاب های عقیدتی شیعیان نمی یابید که گفته باشند: «ابوبکر و دیگران، منافق بودند». بارها گفته ایم که عقاید شیعیان را باید از کتاب های عقیدتی آن ها که مورد تایید همه علمای شیعه است، به دست آورید. پس طرح این سؤال، کاملاً بی معناست.

دوم: تعیین جایزه برای کشتن ابوبکر را برخی از روایان نقل کرده اند؛ اما نیاز به بررسی و پالایش دارد. در هر صورت، چیزی از بار گناه ابوبکر _ که خلافت را به ناحق از صاحب شرعی اش غصب کرد _ کم نمی کند. اگر این سخن صحت داشته باشد، نشان می دهد که در آن بازه زمانی _ که ده سال پیش از غصب خلافت امام علی صلوات الله علیه بود _ قریشیان نسبت به ابوبکر، کینه داشتند. بدون شک، کارهای جدیدی که در این ده سال صورت گرفت، آب رفته را به جوی بازگرداند و به ابوبکر امکان داد که با مسأله خلافت، چنین مخالفتی پیش گیرد.

سوم: ابوبکر را از محوریت بحث خارج کنیم و به نکته ای دیگر پردازیم. پرسش گر می گوید: «پیامبر با یک منافق همسفر نمی شود». پاسخ این است که:

الف: انسان در مسافرت می تواند با هر فردی _ اعم از عالم و جاهل و بزرگ و کوچک و دارا و ندار و از هر دین و قبیله ای _ همراه شود؛ مگر این که بترسد او را غافل گیر کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله چنین ترسی از ابوبکر نداشت؛ بلکه می خواست با این کار، به او خوبی کند.

ب: در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که با ایشان به مسافرت می رفتند، هم انسان با اخلاص بود و هم بی اخلاص. آیات قرآن، این موضوع را به صراحت بیان می کند. گاه برخی از منافقان نیز با ایشان همسفر می شدند و فردی همچون ابن ابی و دیگران، در سفر بدر و دیگر سفرها، با پیامبر همراه بودند.

ج: اوضاع درونی افراد، همیشه بر یک منوال نیست. چه بسا انسان در دوره ای نسبت به دنیا بی رغبت باشد و بعدها، دنیا در چشمش زیبا جلوه کند. گاه ممکن است برعکس باشد و شخصی که در دوره ای از زندگی اش اهل دنیا بوده، نسبت به آن بی رغبت شود و دنیا را سه طلاقه کند و همه دارایی خود را رها سازد و به راز و نیاز و بندگی رو آورد. تاریخ، شاهد بسیاری از این دگرگونی ها بوده است.

چهارم: هجرت می تواند برای نجات دین صورت گیرد و می تواند هدف های دیگری داشته باشد. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «کردار انسان، به نیت او بستگی دارد. هر کس در گرو چیزی است که نیت می کند. هر کس هجرتش به سوی خدا و رسولش باشد، به سوی خدا و رسول کوچ کرده است. هر کس هجرتش برای رسیدن به دنیا باشد، به آن می رسد، و اگر برای رسیدن به زن باشد، با او ازدواج می کند. پس هجرتش به سوی همان چیزی است که به خاطر آن کوچ کرده است».(۱).

پنجم: نفاق، یک امر درونی است و غیر از خدا و برگزیده اش که از لطف خدا بهره مند است، کسی نمی تواند نهان مردم را کشف کند و از دل آنان با خبر شود؛ مگر این که خود منافق، راز دلش را فاش سازد یا رفتار او، نفاقش را آشکار نماید. البته در این صورت، از حالت نفاق خارج می شود و کفرش علنی می گردد.

ص: ۳۰۵

۱- صحیح بخاری، کتاب الایمان ۴۱، کتاب العتق ۶، بدء الوحی ۱، مناقب الانصار ۴۵، کتاب النکاح ۵، کتاب الایمان ۲۳ در دو موضع، کتاب الحیل ۱ و چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۲۰ و ج ۳، ص ۱۱۹ و ج ۶، ص ۱۱۸ و ج ۷، ص ۲۳۱؛ صحیح مسلم، کتاب الاماره ۱۵۵ و چاپ دار الفکر، ج ۶، ص ۴۸؛ سنن ابی داود، کتاب الطلاق ۱۱ و چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۴۹۰؛ سنن ترمذی، فضائل الجهاد ۱۶ و چاپ دار الفکر، ج ۳، ص ۱۰۰؛ سنن نسائی، کتاب الطهاره ۵۹، کتاب الطلاق ۲۴، کتاب الایمان ۱۹ و چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۵۸ و ج ۶، ص ۱۵۸ و ج ۷، ص ۱۳؛ سنن ابن ماجه، کتاب الزهد ۲۶ و چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۱۴۱۳؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵ و ۴۳.

موضوع بحث حاضر، این نیست و چنین گرایشی در اینجا، از اساس نادرست است. اگر کسی از قواعد مورد قبول خارج شود، نباید آن را به حساب همه هم فکran او گذاشت. در میان علمای اهل سنت، کسانی بودند که از حضرت زهرا صلوات الله علیها بد می گفتند؛ امویان و امامان جماعت آن ها در سراسر شهرهای اسلامی، به مدت هزار ماه، امام علی صلوات الله علیه را در نمازها و بر فراز منبرها لعن می کردند؛ ابن زبیر نیز همین کار را در مورد آن حضرت انجام می داد. آیا درست است بگوییم که همه اهل سنت، لعن علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم و ابن عباس را صحیح می دانند و هجو حضرت زهرا صلوات الله علیها را جایز می شمارند؟ و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که عمر در بسیاری از کارها، با علی مشورت می کرد. (۱) اگر عمر طبق ادعای شما ظالم بود، با اهل حق مشورت نمی کرد؛ چون ظالم در پی حقیقت نیست.

به بیان دیگر، همان گونه که در صفحه ۳۲۵ نهج البلاغه آمده است، عمر در بسیاری از قضایا، با علی مشورت می کرد. چطور ممکن است یک ظالم، از اهل حق کمک بگیرد؟ چگونه ممکن است علی به یک فرد ظالم، مشاوره بدهد؟ ای مردم! اندکی فکر کنید. عقیده شما، تقلیدی کورکورانه و تعصبی ناپسند است!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۳۰۷

یکم: عمر برای کارهای باطل و ظالمانه، از امام علی صلوات الله علیه مشورت نمی خواست که گفته شود: امام علی صلوات الله علیه مشاور یک ظالم بود؛ بلکه عمر در مورد مصالح اسلام و مسلمین، با امام مشورت می کرد. از این رو، واجب بود امام آنچه را که موجب حفظ دین و عزت و کرامت و دوام امت می داند، در اختیار عمر قرار دهد.

دوم: هر حاکمی به هنگام نیاز، با خبرگان و اهل فن مشورت می کند و در دایره تخصصی که دارند، از آن ها کمک می گیرد؛ خواه اهل فن، دین دار و حقیقت مدار باشند و خواه غیرمسلمان. حتی اگر حاکم بداند که یک فرد کافر یا مسیحی می تواند مشکل پیش آمده در امور پزشکی و معماری و اقتصادی را برطرف سازد، چه بسا با او مشورت کند و برای این مشاوره، اموال هنگفتی خرج نماید.

البته مشورت حاکمان، گاه با انگیزه های سیاسی صورت می گیرد و می خواهند خود را اهل انصاف و عدالت جلوه دهند و شبهه ستم گری را از خود دور سازند. حتی دیده ایم که ستمگران و غیرمسلمانان و کسانی که با حقیقت بیگانه اند، با مسلمانان و اهل ایمان مشورت می کنند؛ همچنان که فرعون مصر با یوسف پیامبر علیه السلام مشورت کرد و یوسف از خیرخواهی و دادن مشورت، دریغ نرزید؛ همچنین یهودیان بنی قریظه درباره موضع گیری خود در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله، با ابولبابه مشورت کردند که داستان مشهور و معروفی دارد.

سوم: مشورت، نشان دهنده نیاز شخص به نظر و تدبیر و دانش مشاور است، نه احسان به مشاور. شاید این نیاز، محدود به زمانی خاص باشد و به خاطر حفظ و تقویت حکومت، به دست آوردن یک منفعت، دفع یک ضرر و خطر، یا به دست آوردن دل مشاور صورت گیرد و به نفع اسلام و مسلمین باشد.

آنچه که قابل تردید نیست، این است که نیاز عمر به امام علی صلوات الله علیه و اجابت خواسته وی از سوی آن حضرت و خیرخواهی امام برای عمر، نشان می دهد که آن حضرت، والاتر از آن بود که با کسی خصومت شخصی داشته باشد. او تنها به مصلحت و منافع عالی اسلام می اندیشید. مشورت دادن او، دلیل بر این نیست که خلافت عمر را پذیرفته باشد و آن را شرعی و قانونی بداند؛ بلکه نشان می دهد که او در راه رسیدن به هدفی والا و گران قدر، با غاصبان خلافت مدارا می کرد.

چهارم: این مشورت خواستن ها نشان می دهد که امام علی صلوات الله علیه، جایگاه ویژه ای در علم و حکمت و تدبیر داشت. مردم به او نیاز داشتند و او از همه بی نیاز بود. و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله.

عدم اعتراض حضرت علی(علیه السلام) در ماجرای هذیان

پرسش شماره ۵۰ (۱۵)

وقتی پیامبر(صلی الله علیه و سلم)خواست قبل از وفاتش چیزی برای اصحاب بنویسد تا بعد از او گمراه نشوند، چرا علی رضی الله عنه چیزی نگفت و اعتراضی نکرد؟ او که شجاعت داشت و از کسی جز خدا نمی هراسید و می دانست هر کس حق را نگوید، شیطان لال است!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمہ الله و برکاتہ.

منظور پرسش گر این است که وقتی عمر گفت: «پیامبر هذیان می گوید» و «درد بر او غلبه کرده است»، باید امام علی صلوات الله علیه اعتراض می کرد.

یکم: خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَهِيدٌ عَلِيمٌ» (۱) ای مؤمنان! بر حکم خدا و رسولش پیشی نگیرید و از خدا پروا داشته باشید. بی گمان خداوند شنوای دانا است». امام علی صلوات الله علیه کسی نبود که با فرمان الهی مخالفت کند و بر پیامبر صلی الله علیه و آله پیش دستی نماید. چون پیامبر دستوری نداده بود، او نمی توانست بدون فرمان یا اجازه آن حضرت، دست به کاری بزند.

دوم: اگر امام علی صلوات الله علیه لب از لب می گشود، چه بسا عده ای سخن او را بهانه قرار می دادند و بر صحت گفته عمر _ که پیامبر هذیان می گوید و درد بر او غلبه کرده است _ اصرار می کردند.

اگر کسی رویداد حجه الوداع را پیگیری کند و بداند که عده ای نگذاشتند پیامبر صلی الله علیه و آله سخن خود را در مورد امامان دوازده گانه به پایان رساند، و همچنین حوادث قبل و بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را دنبال نماید و از گستره دست اندازی ها علیه خاندان پیامبر و دخترش حضرت زهرا صلوات الله علیها آگاهی یابد، خواهد دید که گروهی به مقابله با خود پیامبر صلی الله علیه و آله برخاستند. پس چنانچه کسی لب به اعتراض می گشود، به ویژه اگر از اهل بیت علیهم السلام بود، به مراتب رفتاری بدتر با او داشتند.

سوم: اعتراض امام علی صلوات الله علیه به عمر، به کشمکش در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله می انجامید؛ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به صراحت فرمود که این کار در حضور پیامبران، شایسته نیست. وقتی بین صحابه اختلاف پیش آمد و عده ای گفتند: «آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواهد، برایش بیاورید» و

ص: ۳۱۰

عده ای دیگر، سخن عمر را تکرار کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برخیزید و از پیش من بروید. کشمکش در نزد من سزاوار نیست» (۱). البته در برخی منابع آمده است که ابن عباس این سخن را گفت (۲).

چهارم: اگر امام علی صلوات الله علیه در این کار دخالت می کرد و دخالتش منجر به نوشتن چیزی نمی شد، پس دخالتش ضرورتی نداشت؛ و اگر دخالتش منجر به نوشتن همان چیزی می شد که پیامبر صلی الله علیه و آله برای نوشتنش قلم و دوات خواسته بود، عمر و حامیانش پافشاری می کردند که نوشته پیامبر ارزشی ندارد و در حال هذیان نوشته شده است. این پافشاری، شبهه را قوی تر و بحران را شدیدتر می کرد و چه بسا کار به جاهای باریک تر کشیده می شد. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

کمک سلمان و عمار به عمر

پرسش شماره ۵۱ (۱۰۹)

شیعه و سنی ثبت کرده اند که در زمان عمر، سلمان فارسی بر مدائن حکومت می کرد (۳) و عمار یاسر نیز امیر کوفه بود (۴). به ادعای شیعه، این دو از یاران و

ص: ۳۱۱

۱- ر.ک: صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۳۷؛ عمده القاری، ج ۱۴، ص ۲۹۸؛ الدرر، ابن عبدالبر، ص ۲۷۰؛ المواقف، ایجی، ج ۳، ص ۶۵۰؛ الاحکام، ابن حزم، ج ۷، ص ۹۸۴؛ امتاع الاسماع، ج ۱۴، ص ۴۴۷؛ شرح المواقف، جرجانی، ج ۸، ص ۳۷۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۸۷؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۰۱؛ عمده القاری، ج ۱، ص ۲۹۸.

۲- ر.ک: صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۴، ص ۳۱ و ۶۶، ج ۵، ص ۱۳۷؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۹، ص ۲۰۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۲؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۵، ص ۷۵؛ المصنف، صنعانی، ج ۶، ص ۵۷ و ج ۱۰، ص ۳۶۱؛ مسند حمیدی، ج ۱، ص ۲۴۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۲۹۸؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۰؛ امتاع الاسماع، ج ۱۴، ص ۴۴۷؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۴۷؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۰۱؛ عمده القاری، ج ۱۴، ص ۲۹۸ و ج ۱۵، ص ۹۰ و ج ۱۸، ص ۶۱.

۳- سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۱، ص ۵۴۷.

۴- همان، ج ۱، ص ۴۲۲.

شیعیان علی رضی الله عنه بودند. اگر آن دو، عمر را نسبت به علی ظالم و سرکش می دانستند، هیچ گاه آن امارت را نمی پذیرفتند. چگونه می توان به ستمگران و مردتدان کمک کرد، در حالی که خداوند می فرماید: «وَلَا تَزْكُؤْا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ؛ (۱)» به ستم پیشگان گرایش نیابید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید». با این فرمایش خداوند، چرا سلمان و عمار حاضر شدند در دوران خلافت عمر، امارت مدائن و کوفه را بپذیرند و به یک ظالم مرتد کمک کنند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعیان نمی گویند که عمر مرتد شد و از اسلام خارج گردید؛ بلکه می گویند که او پس از این که در روز غدیر با امام علی صلوات الله علیه بیعت کرد، خلافت را از صاحب شرعی اش غصب نمود و به خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها حمله ور شد. از این رو، به نافرمانی از خدا و رسولش برخاست و مرتکب گناهی بزرگ شد. نافرمانی از خدا و رسول، ارتداد به حساب نمی آید؛ و گرنه لازم بود همه کسانی را که مرتکب معصیت می شوند، تکفیر نماییم.

دوم: گفتید که «یاری ظالم درست نیست». این سخن در پاره ای از موارد صحیح است؛ مثلاً اگر کمک به ظالم، همکاری در ظلم باشد. اما اگر برای برپایی دین و حقیقت با او همکاری شود، این کمک به او نیست، بلکه کمک به دین خدا است.

دلیل این مطلب، آیات قرآن است که نشان می دهد حضرت یوسف علیه السلام با فرعون مصر همکاری کرد؛ در حالی که از لحاظ دینی، با هم اختلاف داشتند.

ص: ۳۱۲

پس مانعی ندارد که ظالم یاری شود؛ اما نه در ظلم، بلکه برای برپایی حق و پاسداری از دین و حفاظت از مسلمانان و مؤمنان و مستضعفان. البته به شرط آن که همکاری با ظالم، تأیید ظلم او به شمار نیاید.

همین که سلمان و عمار از یاران و شیعیان امام علی صلوات الله علیه بودند، نشان می دهد که آن دو از غضب خلافت امام، رضایت نداشتند. اگر راضی به غضب خلافت بودند، جزو شیعیان ابوبکر و عمر می شدند، نه از شیعیان علی صلوات الله علیه.

سوم: وقتی سلمان و عمار والی شدند، عمر از آن ها نخواست که به مردم ظلم کنند یا از اجرای حق و عدالت دست بردارند. همچنین از آن ها نخواست که برای رسیدن به اهداف شخصی اش به او یاری رسانند و در ظلم به دیگران، با او همکاری کنند. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۳۱۳

شیعیان از امام جعفر صادق _ که به پندار آن ها مؤسس مذهب جعفری است _ روایت کرده اند که با افتخار می گفت: « ولدنی ابوبکر مرتین؛ ابوبکر دو بار مرا زاده است»؛^(۱) زیرا نسب جعفر صادق، از دو طریق به ابوبکر می رسید: اول از طریق مادرش فاطمه، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر؛ دوم از طریق مادر مادرش که اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر بود. با این حال می بینیم که شیعیان، احادیثی دروغین از امام صادق روایت کرده اند که درباره مذمت جدش ابوبکر می باشد.

چگونه ممکن است امام صادق از یک سو به جدش افتخار کند و از سوی دیگر، به او ناسزا بگوید؟ شاید چنین سخنی از یک بازاری جاهل سر بزند، اما از امامی که به گفته شیعیان، فقیه ترین و پرهیزکارترین فرد دوران به شمار می رفت و مجبور به ستایش و نکوهش کسی نبود، بسیار بعید است.

ص: ۳۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

فحاش نبودن امام صادق (عليه السلام)

امام صادق صلوات الله عليه فقيه ترين و پرهيزكارترين فرد دوران خود بود و به اعتراف موافقان و مخالفان، اهل ناسزا و لعن و طعن و بدگویی نبود؛ زیرا:

الف: بدترین فرد، لعن کننده ناسزاگو است. (۱) جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدران پاکش، الگو و پیشوای او بودند و پای بندی به شرع و دین، روش و مسلک ایشان بود. پس هر آنچه خارج از این رویه به او نسبت داده شود، باید در آن درنگ کرد و مورد بررسی قرار داد.

ب: صرف نظر از مطالب گذشته، اهل بیت صلوات الله عليهم کسانی بودند که به ما فرمودند: «به مردم ناسزا نگوئید تا دشمنی آن ها را به سوی خود جلب نکنید»؛ (۲) این سخن، از امام باقر صلوات الله علیه نقل شده است. همچنین می فرماید: «چیزی را به مردم بگوئید که دوست دارید به شما گفته شود. خداوند عزوجل از لعن کننده، ناسزاگو، طعن زننده به مؤمنان، دریده فحاش و گدای سمج بدش می آید و افراد باحیا و بردبار و پاکدامن و پارسا را دوست دارد». (۳) همچنین از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ص: ۳۱۵

۱- . الکافی، ج ۲، ص ۲۹۰؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البيت، ج ۱۵، ص ۳۴۱ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۱، ص ۲۷۰؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۰۷؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۸۶؛ موسوعه احادیث اهل البيت، نجفی، ج ۴، ص ۱۶۳ و ج ۱۲، ص ۱۲۱.

۲- . الکافی، ج ۲، ص ۳۶۰؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البيت، ج ۱۲، ص ۲۹۷ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۸، ص ۶۱۰؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۶۰ و ۱۶۱ و ج ۷۲، ص ۱۶۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۴، ص ۴۲۶؛ الف حدیث فی المؤمن، ص ۲۰۳؛ موسوعه احادیث اهل البيت، نجفی، ج ۵، ص ۲۶ و ج ۷، ص ۱۰۶.

۳- . الامالی، صدوق، ص ۳۲۶؛ روضه الواعظین، ص ۳۷۰؛ مشکاه الانوار، طبرسی، ص ۳۳۴؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۱ و ۳۴۰ و ج ۷۵، ص ۱۸۱؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۸؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۸۶؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۲۸۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۱.

نقل شده است: «به هیچ کس ناسزا نگو. اگر کسی به تو ناسزایی گفت که از وجود آن در تو خبر ندارد، تو به او ناسزایی نگو که از وجود آن در او خبر داری. در این صورت، تو پاداش می‌بری و او بار گناه»^(۱). احادیث در این زمینه، بسیار است.

زاده شدن از ابوبکر

جمله «ولدنی ابوبکر مرتین»، به چند دلیل مورد تردید است:

یکم: شیعیان آن را نقل نکرده‌اند؛ بلکه از روایات اهل سنت است و نمی‌تواند برهانی علیه شیعیان باشد.

دوم: حتی اگر شیعیان آن را روایت کرده باشند، باز هم افتخاری برای ابوبکر و تأییدی بر کارهای او نیست؛ بلکه بازگویی چیزی است که اتفاق افتاده و ستایش و نکوهشی در بر ندارد. وقتی می‌گوییم فلانی، فرزند یا عمو یا همسر یا شوهر فلانی است، برای هیچ یک از طرفین، مدح و ذمی اثبات نمی‌شود. مواردی از این دست، در قرآن کریم آمده است که به عنوان نمونه، می‌توان به سوره تحریم مراجعه کرد.

سوم: بی‌شک کسی که نسبش به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسد، نیازی ندارد به خویشاوندی اش با دیگران افتخار کند؛ به ویژه با رفتاری که ابوبکر با جده اش زهرا صلوات الله علیها و جدش علی صلوات الله علیه داشت و ماجرا بر کسی پوشیده نیست.

چهارم: در مورد صحت حدیث «ولدنی ابوبکر مرتین»^(۲) مناقشه وجود دارد:

ص: ۳۱۶

-
- ۱- . کنز الفوائد، ص ۹۵؛ بحار الانوار، ج ۷۳؛ ص ۳۵۵؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۴؛ ص ۴۲۷.
 - ۲- . ر.ک: تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۸۱ و ۸۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۵۹؛ طبقات الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۴۵۵؛ اخبار الدول و آثار الاول، چاپ شده در پاورقی الکامل فی التاریخ، سال ۱۳۰۲ هـ.ق، ج ۱، ص ۲۳۴.

۱. قرمانی می نویسد: «مادر امام صادق صلوات الله علیه، ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی سمره بود.» (۱) اگر نام قاسم بن محمد بن ابی سمره در کتاب های رجالی نیامده، به معنای موهوم بودن این شخص نیست؛ چرا که تاریخ، به دلایل مختلف، از برخی شخصیت های حقیقی یاد نکرده است. شاید به همین سبب، شهید اول به «ام فروه دختر قاسم بن محمد» بسنده می کند. (۲)

۲. عده ای از جمله جنابزی گفته اند که ام فروه، همسر امام باقر و مادر امام صادق صلوات الله علیهما نبود، بلکه مادر بزرگ مادری امام باقر بود. (۳)

۳. شاید شهرت قاسم بن محمد بن ابی بکر باعث شده است که با گفتن قاسم بن محمد، نام او به ذهن راویان متبادر شود و به هنگام نوشتن محمد بن قاسم، کلمه «ابن ابی بکر» را از سر عادت یا بر اساس گرایش و علاقه قلبی، به آن افزوده باشند. علاوه بر این، نام مردان بسیاری، قاسم بن محمد بوده که با مراجعه به کتاب های تاریخ و تراجم، این موضوع ثابت می شود.

۴. این روایت، نه از طریق شیعیان نقل گردیده و نه سندی برای آن ذکر شده است تا بتوان درباره آن بحث کرد. پس چگونه پرسش گر می تواند پیش از اثبات درستی روایت، آن را به امام صادق صلوات الله علیه نسبت دهد؟ چگونه می توان با چیزی که شیعیان نقل نکرده اند، بلکه از مخالفان آن ها نقل شده است، بر ضد شیعیان احتجاج کرد؟ گذشته از این مطالب، اگر کوتاه بیاییم و بپذیریم که امام صادق صلوات الله علیه این سخن را فرموده و دو بار زاده شدن از ابوبکر صحیح است،

ص: ۳۱۷

۱- اخبار الدول و آثار لاول، در پاورقی الكامل فی التاريخ، سال ۱۳۰۲ هـ.ق، ج ۱، ص ۲۳۴.

۲- ر.ک: بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱.

۳- کشف الغمه، چاپ سال ۱۳۸۱ هـ.ق، مطبعه علمیه قم، ج ۲، ص ۱۲۰؛ ناسخ التواریخ، حیات الامام الصادق، ج ۱، ص ۱۱؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۱۸.

شاید امام می خواسته با این سخن، آزار و اذیت خلفا را از شیعیان دور سازد. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله.

دوستی با ابوبکر و عمر در کلام امام صادق (علیه السلام)

پرسش شماره ۵۳ (۶۱)

برخی از کتاب های شیعه نقل کرده اند که زنی از جعفر صادق سؤال کرد: «آیا می توانم ابوبکر و عمر را دوست داشته باشم؟». گفت: «دوست شان داشته باش». زن گفت: «وقتی پروردگارم را ملاقات کردم، آیا بگویم که تو مرا به دوستی با آن ها امر کردی؟». گفت: «آری».(۱).

همچنین روایت کرده اند که وقتی محمد باقر، از ابوبکر با عنوان صدیق یاد کرد، یکی از یارانش شگفت زده شد و گفت: «او را با این عنوان توصیف می کنید؟».

باقر گفت: «آری؛ او صدیق بود. هر کس به او صدیق نگوید، خدا سخنش را در آخرت تصدیق ننماید!».(۲).

با توجه به این احادیث، نظر شیعیان درباره ابوبکر صدیق چیست؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمہ الله و برکاتہ.

یکم: شیعه چیزی را می پذیرد که با دلیل روشن و برهان قاطع ثابت شود. روایتی که از ابوبکر با عنوان صدیق یاد می کند، قابل مناقشه است. امیرالمؤمنین

ص: ۳۱۸

۱- . روضه الکافی، ج ۸، ص ۲۳۷.

۲- . کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۶۰.

(صلوات الله عليه) در زمان خلافتش، بر فراز منبر بصره فرمود: «من صدیق اکبر و فاروق اعظم هستم. پس از من، جز فرد دروغ گو و لاف زن، چنین ادعایی نمی کند» (۱).

این روایت و دیگر روایات شبیه به آن، نشان می دهد که استفاده از لقب صدیق برای کسی جز امام علی علیه السلام، پس از دوره ابوبکر رایج شد. از این رو، در صحت روایتی که اربلی رحمه الله در کتاب کشف الغمه نقل می کند، تردید فراوان وجود دارد. ممکن نیست امام صادق صلوات الله علیه سخن جدش علی علیه السلام را در این باره تکذیب کند؛ و ممکن نیست امام باقر صلوات الله علیه جدش را نفرین نماید و بگوید: «خدا سخنش را در آخرت تصدیق نکند!».

دوم: هر دو روایتی که در سؤال مطرح شد، سند ضعیفی دارند و نمی توان بر آن ها تکیه کرد و به آن ها احتجاج نمود. علامه مجلسی رحمه الله در کتاب مرآه العقول، روایت نخست از امام صادق علیه السلام را ضعیف می داند؛ (۲) همچنان که روایت کشف الغمه از امام باقر علیه السلام نیز ضعیف می باشد. او سند روایت را ذکر نکرده است.

ص: ۳۱۹

۱- ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۲؛ تلخیص مستدرک، ذهبی، حاشیه همان صفحه؛ الاوائل، ج ۱، ص ۱۹۵؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۲۴۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۳، ص ۲۲۸ و ج ۱، ص ۳۰؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲۶؛ الخصائص، نسائی، ص ۴۶ با سندی که رجال آن مورد وثوق است؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴ با سند صحیح؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵۶؛ الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۷؛ ذخائر العقبی، ص ۶۰ به نقل از خلفی؛ الآحاد و المثانی، مخطوط در کتابخانه کوپرلی، شماره ۲۳۵؛ معرفه الصحابه، ابو نعیم، مخطوط در کتابخانه طوب قپوسرای، شماره ۴۹۷، ج ۱؛ تذکره الخواص، ص ۱۰۸ به نقل از مسند احمد؛ تاریخ ابن عساکر، تحقیق محمودی، ج ۱، ص ۴۴ و ۴۵؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۶، ورق ۱۵۵/أ؛ کنز العمال، چاپ دوم، ج ۱۵، ص ۱۰۷ به نقل از ابن ابی شیبه و نسائی و ابن ابی عاصم در کتاب السنه و عقیلی و حاکم و ابو نعیم؛ کتاب الضعفاء، عقیلی، ج ۶، ورق ۱۳۹؛ معرفه الصحابه، ابو نعیم، ج ۱، ورق ۲۲/أ؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۱۴، ورق ۱۹۳/ب؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۴ ص ۳۶۹؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۱۷ و ج ۲، ص ۱۱ و ۲۱۲؛ الغدیر، امینی، ج ۲، ص ۳۱۴ به نقل از بیشتر افراد مذکور؛ الرياض النضره، ص ۱۵۵ و ۱۵۸ و ۱۲۷؛ اللثالی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲- مرآه العقول، ج ۵، ص ۲۴۴.

ابونعیم و ابن عساکر، این روایت را از یونس بن بکیر روایت کرده اند و او از ابو عبدالله جعفری و او از عروه بن عبدالله نقل کرده است. (۱)

جعفی مذکور در سند، همان عمرو بن شمر است که عامه و خاصه، بر ضعیف بودنش اتفاق نظر دارند. نسائی و دیگران نیز ابن بکیر را ضعیف می دانند. در کتب رجالی شیعه، عروه بن عبدالله به وثاقت توصیف نشده است؛ بلکه فردی مجهول می باشد. (۲) او همان کسی است که به واسطه «بعض» (یعنی: یک فرد نامشخص) از عبدالله بن زبیر روایت می کند. کسی که از عبدالله بن زبیر روایت کند، جایی برای توثیق ندارد؛ به ویژه آن که روایت درباره ابوبکر یا علی صلوات الله علیه باشد؛ زیرا او نسبت به امام علی صلوات الله علیه کینه داشت.

سوم: پرسش گر، روایت امام صادق صلوات الله علیه را به طور کامل نقل نکرده است. دیگر بخش های این روایت نشان می دهد که منظور امام صادق صلوات الله علیه، چیزی نیست که پرسش گر در نظر دارد. حال روایت را به صورت کامل نقل می کنیم تا مطلب روشن شود:

زنی اجازه خواست که به خدمت امام صادق (صلوات الله علیه) شرفیاب شود. امام به ابوبصیر فرمود: «می خواهی سخن او را بشنوی؟». گفت: «آری». امام به زن اجازه ورود داد و ابوبصیر را در کنار خود نشاند. زنی سخنور وارد شد

ص: ۳۲۰

۱- . ر.ک: حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۵؛ صفه الصفوه، ج ۲، ص ۱۰۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۲۸۳؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۴، ص ۴۰۸.

۲- . تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۱؛ رجال نجاشی، ص ۲۸۷؛ رجال ابن غضائری، ص ۷۴؛ خلاصه الاقوال، ص ۳۷۸ و ۹۴؛ رجال ابن داود، ص ۲۶۴ و ۲۳۵؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۰، ص ۲۳۹ و ج ۱۱، ص ۱۵۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۱۷؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۶، ص ۳۸۰؛ تاریخ ابن معین، ج ۱، ص ۲۰۶ و ۳۲۱؛ تاریخ الصغیر، ج ۲، ص ۱۸۶؛ تاریخ الکبیر، بخاری، ج ۶، ص ۳۴۴؛ کتاب الضعفاء و المتروکین، ص ۲۲۰؛ الضعفاء، عقیلی، ج ۳، ص ۲۷۵؛ الجرح و التعذیل، ج ۶، ص ۲۳۹؛ کتاب المجروحین، ابن حبان، ج ۲، ص ۷۵؛ الکامل، ابن عدی، ج ۵، ص ۱۲۹؛ کتاب الضعفاء، ابو نعیم، ص ۱۱۸.

روایت مذکور، صلاحیت آن را ندارد که پرسش گر برای مقصود خود، به آن استدلال نماید؛ چرا که از جهت سند، ضعیف است و از جهت معنا، به طور روشن و مستدل، خلاف مقصود پرسش گر را بیان می کند.

چهارم: نظر شیعه درباره ابوبکر این است که او دچار اشتباه سهمگینی شد و با این که در روز غدیر با امام علی صلوات الله علیه بیعت کرده بود، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلافت چیره گشت. او در مورد گرفتن فدک از حضرت زهرا صلوات الله علیها نیز دچار اشتباه شد و در همه مواردی که دخالت داشت و نسبت به انجامش راضی بود، به خطا رفت؛ مثل حوادث تلخ و ناگواری که برای حضرت زهرا صلوات الله علیها روی داد و ایشان کتک خورد و جنینش سقط گردید و خانه اش به آتش کشیده شد؛ در حالی که خود و همسر و فرزندان در خانه بودند.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی محمد و آله.

فهرست مطالب

مقدمه... ۷

مقدمه مترجم... ۸

آشنایی با میزان الحق... ۹

مقدمه مؤلف در چاپ دوم... ۱۳

مقدمه مؤلف... ۱۵

یک بام و دو هوا... ۱۶

روش گفت و گوی شیعیان... ۱۷

پیدایش گفت و گوی شیعه و سنی... ۱۸

کهنه نو... ۲۰

تکرار مکررات... ۲۱

نگران جوانان شیعه نیستیم... ۲۱

برای کدام جوانان نگرانیم؟... ۲۲

نگاهی گذرا بر پرسش ها... ۲۳

هدف از تعدد پرسش ها... ۲۴

علت پاسخ به پرسش ها... ۲۵

روش ناپسند... ۲۵

تکرار و اصرار... ۲۶

بحث های دامنه دار... ۲۶

سپاس و احترام... ۲۷

اگر بخواهیم سؤال کنیم!...۲۷

بخش اول: اعتقادات عمومی...۲۹

فصل اول: توحید و شرک...۳۱

توسل و شرک...۳۱

پرسش شماره ۱(۲۰۱)...۳۱

پاسخ...۳۱

تعظیم و تبرک به قبور...۳۳

پرسش شماره ۲(۲۰۲)...۳۳

پاسخ...۳۳

فصل دوم: عقاید شیعیان...۳۶

بداء و نسبت جهل به خدا...۳۶

پرسش شماره ۳(۱۰۳)...۳۶

پاسخ...۳۶

فوائد اعتقاد به بداء...۴۱

آثار اعتقاد به نبود بداء...۴۲

ناآگاهان از بداء...۴۳

نکته پایانی...۴۴

فصل سوم: قرآن کریم...۴۶

تفسیر الهی قرآن در کتاب کافی...۴۶

پرسش شماره ۴(۱۶)...۴۶

پاسخ...۴۶

روایاتی دربارهٔ تحریف قرآن...۴۸

ص:۳۲۴

پرسش شماره ۵ (۵۸) ... ۴۸

پاسخ ... ۵۳

الف: آیه استشهدا در عالم ذر... ۵۵

ب: عزت و احترام به پیامبر (صلی الله علیه و آله)... ۵۶

ج: جبت و طاغوت... ۵۷

د: لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ... ۵۸

ه: مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ... ۵۹

و: بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ... ۶۰

ز: إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ... ۶۰

ح: آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيِّ... ۶۰

ط: كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ... ۶۱

ی: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ... ۶۲

ک: فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا... ۶۳

جاىگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مصحف حضرت فاطمه (سلام الله علیها)... ۶۴

پرسش شماره ۶ (۱۰) ... ۶۴

پاسخ ... ۶۵

جفر و جامعه و مصحف حضرت فاطمه (سلام الله علیها)... ۷۲

پرسش شماره ۷ (۴۷) ... ۷۲

۱. کتاب جامعه... ۷۲

۲. صحیفه ناموس... ۷۲

٣. صحيفه عيطه...٧٣

٤. صحيفه ذؤابه السيف...٧٣

ص:٣٢٥

۵. صحیفه علی...۷۳

۶. جفر...۷۴

۷. مصحف فاطمه...۷۵

۸. تورات و انجیل و زبور...۷۶

پاسخ...۷۶

عدم ارائه مصحف در دوران خلافت حضرت علی (علیه السلام)...۸۴

پرسش شماره ۸(۱۳۷)...۸۴

پاسخ...۸۴

آغاز سخن...۸۶

گردآوری قرآن توسط امام علی (علی علیه السلام)...۸۷

مصحف امام علی (علیه السلام) کجاست؟...۹۶

ویژگی های مصحف امام علی (علیه السلام)...۹۶

دو نکته مهم...۹۷

فایده کتب موجود نزد ائمه (علیهم السلام اجمعین)...۹۸

پرسش شماره ۹(۱۵۴)...۹۸

پاسخ...۹۹

محرومیت مردم از کتاب های ائمه (علیهم السلام اجمعین)...۱۰۰

پرسش شماره ۱۰(۱۵۵)...۱۰۰

پاسخ...۱۰۱

آیات سخیف (نعوذ بالله)...۱۰۳

پرسش شماره ۱۱ (۱۷۶) ... ۱۰۳

پاسخ ... ۱۰۵

ص: ۳۲۶

فصل الخطاب در ترازوی داوری... ۱۰۷

چکیده روایی... ۱۱۳

اصول حدیثی شیعه... ۱۱۵

اهل سنت و تحریف قرآن... ۱۱۶

تقابل ناموفق... ۱۱۸

صحابه و تحریف قرآن... ۱۱۸

تفسیر نازل شده... ۱۱۸

بخش دوم: امام و امامت... ۱۲۱

فصل اول: امامت... ۱۲۳

دوستی با حضرت علی (علیه السلام) و بیعت با ابوبکر... ۱۲۳

پرسش شماره ۱۲ (۱۷۵)... ۱۲۳

پاسخ... ۱۲۴

دریافت پیام از پیامبر یا امام... ۱۳۱

پرسش شماره ۱۳ (۱۷۷)... ۱۳۱

پاسخ... ۱۳۲

حضرت علی (علیه السلام) ناتوان از انتقال سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله)... ۱۳۷

پرسش شماره ۱۴ (۱۵۹)... ۱۳۷

پاسخ... ۱۳۷

محافظت از ابوبکر و وانهادن حضرت علی (علیه السلام)... ۱۴۲

پرسش شماره ۱۵ (۲۷)... ۱۴۲

پاسخ... ۱۴۲

صدیق بودن ابوبکر... ۱۴۳

ص: ۳۲۷

همراهی ابوبکر با پیامبر(صلی الله علیه وآله)...۱۴۴

واکنش احتمالی ابوبکر در برابر خواسته پیامبر(صلی الله علیه وآله)...۱۴۴

منافات نداشتن جان فشانی با خلافت...۱۴۵

نزول آیه شراء درباره حضرت علی(علیه السلام)...۱۴۷

علم غیب حضرت علی(علیه السلام)...۱۴۹

فرق پیامبر و امام...۱۵۰

پرسش شماره ۱۶(۱۲۸)۱۵۰

پاسخ...۱۵۲

خلافت حضرت علی(علیه السلام) و مرگ هارون در زمان حضرت موسی...۱۵۲

پرسش شماره ۱۷(۱۰۱)۱۵۲

پاسخ...۱۵۲

علت نیامدن ولایت حضرت علی(علیه السلام) در قرآن...۱۵۳

پرسش شماره ۱۸(۵۵)۱۵۳

پاسخ...۱۵۴

پیش نمازی حضرت علی(علیه السلام) هنگام بیماری پیامبر(صلی الله لیه وآله)...۱۵۷

پرسش شماره ۱۹(۲۵)۱۵۷

پاسخ...۱۵۷

کامل شدن نور با نشر اسلام یا ولایت حضرت علی(علیه السلام)...۱۶۳

پرسش شماره ۲۰(۵۹)۱۶۳

پاسخ...۱۶۳

اطاعت از رسول و بی نیازی از امام...۱۶۵

پرسش شماره ۲۱(۶۳)...۱۶۵

ص:۳۲۸

پاسخ... ۱۶۷

اطاعت از امام در قرآن... ۱۶۷

ذکر امامت در قرآن... ۱۶۹

فصل دوم: شرایط و ویژگی های امام... ۱۷۱

عدم صلاحیت فرد ناتوان برای امامت... ۱۷۱

پرسش شماره ۲۲ (۱۸) ۱۷۱

پاسخ... ۱۷۱

برچیدن ظلم، بدون داشتن نایب... ۱۷۴

پرسش شماره ۲۳ (۲۹) ۱۷۴

پاسخ... ۱۷۴

علت محرومیت عبدالله افطح از امامت... ۱۷۷

پرسش شماره ۲۴ (۴۲) ۱۷۷

پاسخ... ۱۷۷

بلوغ، شرط امامت... ۱۷۸

پرسش شماره ۲۵ (۴۶) ۱۷۸

پاسخ... ۱۷۸

بلوغ شرط امامت نیست... ۱۷۸

پیدایش حد و مرز بلوغ... ۱۸۰

چگونگی تحقق بلوغ... ۱۸۲

بلوغ و امامت امام جواد (علیه السلام)... ۱۸۴

پرسش شماره ۲۶ (۱۴۹) ۱۸۴...

پاسخ ۱۸۴...

ص: ۳۲۹

شرایط امام از دیدگاه شیعه... ۱۸۴

پرسش شماره ۲۷ (۱۵۱)... ۱۸۴

پاسخ... ۱۸۵

اثبات ویژگی پیامبران برای امامان، کفر است... ۱۸۹

پرسش شماره ۲۸ (۷۴)... ۱۸۹

پاسخ... ۱۹۰

ادعای امامت توسط زید... ۱۹۱

پرسش شماره ۲۹ (۱۳۴)... ۱۹۱

پاسخ... ۱۹۲

فصل سوم: علم امام... ۱۹۴

خودکشی و علم غیب امام... ۱۹۴

سؤال شماره ۳۰ (۸)... ۱۹۴

پاسخ... ۱۹۵

منافات تقیه با مرگ اختیاری و علم غیب... ۲۰۱

پرسش شماره ۳۱ (۲۸)... ۲۰۱

پاسخ... ۲۰۱

جاهل به حکم مذی و عالم به گذشته و آینده... ۲۰۳

پرسش شماره ۳۲ (۱۸۵)... ۲۰۳

پاسخ... ۲۰۴

فصل چهارم: عصمت... ۲۰۶

عدم دلالت آية تطهير بر عصمت همه امامان... ۲۰۶

پرسش شماره ۳۳ (۳۳) ۲۰۶...

ص: ۳۳۰

پاسخ... ۲۰۶

منافات عصمت با تقیه... ۲۰۷

پرسش شماره ۳۴ (۱۶)... ۲۰۷

مخالفت امامان با یکدیگر، دلیلی بر عدم عصمت آنان... ۲۱۱

پرسش شماره ۳۵ (۱۳۲)... ۲۱۱

پاسخ... ۲۱۱

تناقض در احکام فقهی امام صادق (علیه السلام)... ۲۲۰

پرسش شماره ۳۶ (۱۴۲)... ۲۲۰

پاسخ... ۲۲۰

رد عصمت امامان با روایات مربوط به لغزش آنان... ۲۲۲

پرسش شماره ۳۷ (۱۴۶)... ۲۲۲

پاسخ... ۲۲۲

لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ... ۲۲۴

وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا... ۲۲۷

منافات عصمت با آمرزش خواستن حضرت علی (علیه السلام)... ۲۲۸

پرسش شماره ۳۸ (۱۸۲)... ۲۲۸

پاسخ... ۲۲۸

بخش سوم: خلفای پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله)... ۲۳۹

فصل اول: خلفا... ۲۴۱

دفن پیامبر (صلی الله علیه وآله) بین دو کافر... ۲۴۱

پرسش شماره ۳۹(۷۶)...۲۴۱

پاسخ...۲۴۲

ص: ۳۳۱

اعتلای اسلام به دست کافران و منافقان... ۲۴۵

پرسش شماره ۴۰ (۲۰) ۲۴۵...

سلطنت موروثی... ۲۴۹

پرسش شماره ۴۱ (۸۴) ۲۴۹...

پاسخ... ۲۵۰

ازدواج پیامبر (صلی الله علیه وآله) با دختر یک حرام زاده... ۲۵۲

پرسش شماره ۴۲ (۱۲۰) ۲۵۲...

پاسخ... ۲۵۳

انتخاب همسر شایسته... ۲۵۳

بدگویی درباره خلیفه دوم... ۲۵۵

اعتراف مالک اشتر درباره ابوبکر و عمر... ۲۵۸

پرسش شماره ۴۳ (۱۲۴) ۲۵۸...

پاسخ... ۲۵۸

لعن سریچی کنندگان از سپاه اسامه... ۲۶۱

پرسش شماره ۴۴ (۱۳۶) ۲۶۱...

پاسخ... ۲۶۱

معضل سریچی از سپاه اسامه... ۲۶۱

ساختگی نبودن حدیث... ۲۶۳

تلاش ناموفق برای بازسازی داستان... ۲۶۷

بررسی حدیث در کتاب های شیعه... ۲۶۹

تناقض گویی رافضیان... ۲۷۰

حدیث سپاه اسامه... ۲۷۲

ص: ۳۳۲

پیامبر (صلی الله علیه وآله) صحابه را لعن نکرد... ۲۷۳

سرزنش شهرستانی... ۲۷۴

رافضی بودن جوهری... ۲۸۱

فصل دوم: ابوبکر... ۲۸۸

تنها پیام رسان پیامبر... ۲۸۸

پرسش شماره ۴۵ (۱۶۰)... ۲۸۸

پاسخ... ۲۸۸

فرمان برداری از ابوبکر و صحت خلافتش... ۲۹۱

پرسش شماره ۴۶ (۷۸)... ۲۹۲

پاسخ... ۲۹۲

بیعت اختیاری انصار با ابوبکر... ۲۹۵

پرسش شماره ۴۷ (۸۳)... ۲۹۵

پاسخ... ۲۹۶

تناقض در نفاق و هجرت ابوبکر... ۳۰۳

پرسش شماره ۴۸ (۹۲)... ۳۰۳

پاسخ... ۳۰۴

فصل سوم: عمر بن خطاب... ۳۰۹

مشورت عمر با حضرت علی (علیه السلام)... ۳۰۹

پرسش شماره ۴۹ (۱۰۸)... ۳۰۹

پاسخ... ۳۰۹

عدم اعتراض حضرت علی (علیه السلام) در ماجرای هذیان... ۳۱۱

پرسش شماره ۵۰ (۱۵)... ۳۱۱

ص: ۳۳۳

پاسخ... ۳۱۱

کمک سلمان و عمار به عمر... ۳۱۳

پرسش شماره ۵۱ (۱۰۹)... ۳۱۳

پاسخ... ۳۱۴

فصل چهارم: خلفا و امامان... ۳۱۶

دو بار زاده شدن از ابوبکر... ۳۱۶

پرسش شماره ۵۲ (۳۴)... ۳۱۶

پاسخ... ۳۱۷

فحاش نبودن امام صادق (علیه السلام)... ۳۱۷

زاده شدن از ابوبکر... ۳۱۸

دوستی با ابوبکر و عمر در کلام امام صادق (علیه السلام)... ۳۲۰

پرسش شماره ۵۳ (۶۱)... ۳۲۰

پاسخ... ۳۲۰

ص: ۳۳۴

سرشناسه: علامه سید جعفر مرتضی عاملی

عنوان و نام پدیدآور: ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق / تألیف: علامه سید جعفر مرتضی عاملی ؛ برگردان: محمود نظری؛
ویرایش: ابراهیم بیگدلی

مشخصات نشر: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۹

زبان: فارسی

مشخصات ظاهری: ۴ ج

موضوع: شبهات و پاسخ به آنها

موضوع: اعتقادات - امامت - خلافت

موضوع: غضب خلافت

موضوع: شیعه و امامان شیعه

موضوع: صحابه - همسران پیامبر

ص: ۱

جلد دوم

ترازوی حقیقت

ترجمه میزان الحق

تألیف: علامه سید جعفر مرتضی عاملی

برگردان: محمود نظری

ویرایش: ابراهیم بیگدلی

ص: ۳

بخش چهارم: حضرت علی (علیه السلام) و حضرت زهرا (سلام الله علیها) پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اشاره

ص: ۵

جنگیدن ابوبکر با مرتدان و رضایت حضرت علی (علیه السلام) به گمراهی مردم

پرسش شماره ۵۴ (۳۱)

چرا ابوبکر با مرتدان جنگید و گفت: «اگر مردم زکاتی را که به رسول خدا می پرداختند، از من دریغ کنند _ حتی اگر زانو بند شتر باشد _ با آن ها خواهم جنگید؛ اما طبق گفته شیعیان، علی از ترس این که مردم مرتد شوند، قرآنی را که پیامبر به او املاء کرده بود و خود آن را نوشته بود، بیرون نیاورد؛ در حالی که او خلیفه بود و طبق ادعای شیعیان، ویژگی های خاصی داشت و از سوی خداوند یاری می شد! او با همه این احوال، از ترس این که مردم مرتد شوند، قرآن را بیرون نیاورد و راضی شد که مردم در گمراهی بمانند؛ اما ابوبکر به خاطر زانو بند شتر، با مرتدان جنگید!

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۶

برای پاسخ به این سؤال، باید آن را به دو بخش تقسیمی کنیم:

عدم انطباق آیات و روایات ارتداد بر مردان زمان ابوبکر

درباره کسانی که در صدر اسلام ادعای نبوت کردند، باید بگوییم:

الف: کسانی که با ادعای نبوت یا پیروی از مدعیان نبوت، مرتد شدند، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را کردند، نه پس از وفات آن حضرت. بنا بر این، آن ها خارج از مصداق فرمایش خداوند هستند که می فرماید: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؟» (۱) اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا [از پیروی او و عقیده خود] باز می گردید؟». همچنین حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن ها انطباق ندارد؛ همان حدیثی که می فرماید: «إنك لا تدری ما أحدثوا بعدك، إنهم ارتدوا علی أعقابهم القهقری؛ تو نمی دانی پس از تو چه بدعت ها گذاشتند و آن ها به صورت قهقری، به گذشته خود باز گشتند» (۲).

ص: ۷

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲- ر.ک: صحیح بخاری، چاپ محمد علی صبیح، ج ۶، ص ۶۹ و ۷۰ و ۱۲۲ و ج ۸، ص ۱۳۶ و ۱۴۸ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۴۹ و ۱۶۹ و ۲۰۲ و ج ۹، ص ۵۸ و ۵۹ و ۶۳ و ۶۴ و چاپ دار الفکر، ج ۵، ص ۱۹۲ و ۲۴۰ و ج ۷، ص ۱۹۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ج ۸، ص ۸۷؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۸ و ۱۵۰ و ج ۷، ص ۶۷ و ۶۸ و ۷۰ و ۷۱ و ۹۹۶ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ج ۸، ص ۱۵۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۵ و ۲۵۳ و ۳۸۴ و ۴۰۲ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۲۵ و ۴۳۹ و ۴۵۳ و ج ۳، ص ۲۸ و ۱۰۲ و ۲۸۱ و ج ۵، ص ۴۸ و ۵۰ و ۳۳۹ و ۳۸۸ و ۳۹۳ و ۴۰۰ و ۴۱۲؛ کنز العمال، چاپ هند، ج ۱۱، ص ۱۴۱۶ و ۲۴۱۶ و ۲۴۷۲ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۴، ص ۵۴۳ و ج ۵، ص ۱۲۶ و ج ۱۱، ص ۱۷۷ و ج ۱۳، ص ۲۳۹ و ج ۱۴، ص ۳۵۸ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶؛ المصنف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۴۰۷؛ المغازی واقصدی، ج ۱، ص ۴۱۰؛ الاستیعاب، در حاشیة الاصابه، ج ۱، ص ۱۵۹ و ۱۶۰ و چاپ دار الجیل، ج ۱، ص ۱۶۴؛ الجمع بین الصحیحین، ش ۱۳۱ و ۲۶۷. ر.ک: الاقتصاد، شیخ طوسی، ص ۲۱۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۹۳؛ شرح اصول کافی، ج ۱۲، ص ۱۳۱ و ۳۷۸ و ۳۷۹؛ کتاب سلیم بن قیس، تحقیق الانصاری، ص ۱۶۳ و ۲۷۰؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۲۸ و ج ۲، ص ۲۷۷؛ کتاب الغیبه، نعمانی، ص ۵۴؛ المسترشد، ص ۲۲۹؛ الافصاح، شیخ مفید، ص ۵۱؛ التعجب، کراجکی، ص ۸۹؛ العمده، ابن بطریق، ص ۴۶۶ و ۴۶۷؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸؛ الملاحم، ابن طاووس، ص ۷۵؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۸۱ و ج ۳، ص ۱۰۷ و ۱۴۰ و ۲۳۰؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۵۹؛ وصول الاخیار الی اصول الاخبار، ص ۶۵ و ۶۶ و ۶۷؛ الصوارم المهرقه، ص ۱۰؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۴۰ و ۲۴۰ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۶ و ۲۷ و ج ۲۳، ص ۱۶۵ و ج ۲۸، ص ۱۹ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۱۲۷ و ۲۸۲ و ج ۲۹، ص ۵۶۶ و ج ۳۱، ص ۱۴۵ و ج ۳۷، ص ۱۶۸ و ج ۶۹، ص ۱۴۸؛ مناقب اهل البيت عليهم السلام، شیروانی، ص ۳۹۴ و ۳۹۵؛ النص والاجتهاد، ص ۵۲۴ و ۵۲۵؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۰۳؛ الغدیر، امینی، ج ۳، ص ۲۹۶؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۷۵؛ مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۵۷۶؛ مواقف الشیعه، ج ۳، ص ۲۰۸؛

ميزان الحكمة، ج ٢، ص ١٠٦٢ و ج ٣، ص ٢١٨٨؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٠١٦؛ سنن ترمذى، ج ٤، ص ٣٨ و ج ٥، ص ٤.
و.ر.ك: سنن نسائي، ج ٤، ص ١١٧؛ مستدرک حاكم، ج ٣، ص ٥٠١ و ج ٤، ص ٤٥٢؛ شرح مسلم، نووى، ج ٣، ص ١٣٦ و ج ٤، ص ١١٣ و ج ١٥، ص ٦٤؛ مجمع الزوائد، ج ٣، ص ٨٥ و ج ٩، ص ٣٦٧ و ج ١٠، ص ٣٦٥؛ فتح البارى، ج ١١، ص ٣٣٣ و ج ١٣، ص ٣؛ عمده القارى، ج ١٥، ص ٢٤٣ و ج ١٨، ص ٢١٧ و ج ١٩، ص ٦٥ و ج ٢٣، ص ١٠٦ و ١٣٧ و ١٤٠ و ج ٢٤، ص ١٧٦؛ تحفه الاحوذى، ج ٧، ص ٩٣ و ج ٩، ص ٦ و ٧؛ مسند ابى داود طيالسى، ص ٣٤٣؛ المصنف، ابن ابى شيبه، ج ٧، ص ٤١٥ و ج ٨، ص ١٣٩ و ٦٠٢؛ مسند ابن راهويه، ج ١، ص ٣٧٩؛ منتخب مسند عبد بن حميد، ص ٣٦٥؛ تأويل مختلف الحديث، ص ٢١٧؛ الآحاد و المثانى، ج ٥، ص ٣٥٢؛ السنن الكبرى، نسائي، ج ١، ص ٦٦٩ و ج ٦، ص ٣٣٩ و ٤٠٨؛ مسند ابى يعلى، ج ٧، ص ٣٥ و ٤٠ و ٤٣٤ و ج ٩، ص ١٠٢ و ١٢٦؛ صحيح ابن حبان، ج ١٦، ص ٣٤٤؛ المعجم الاوسط، ج ١، ص ١٢٥ و ج ٦، ص ٣٥١ و ج ٧، ص ١٦٦؛ المعجم الكبير، ج ٧، ص ٢٠٧ و ج ١٢، ص ٥٦ و ج ١٧، ص ٢٠١ و ج ٢٣، ص ٢٩٧؛ مسند الشاميين، ج ٣، ص ١٦ و ٣١٠ و ج ٤، ص ٣٤؛ مسند الشهاب، ج ٢، ص ١٧٥؛ الاستذكار، ابن عبد البر، ج ٥، ص ١١١؛ التمهيد، ابن عبد البر، ج ٢، ص ٢٩١ و ٢٩٢ و ٢٩٣ و ٣٠١ و ٣٠٨ و ج ١٩، ص ٢٢٢؛ رياض الصالحين، نووى، ص ١٣٨؛ تخریج الاحاديث و الآثار، ج ١، ص ٢٤١؛ تغليق التعليق، ابن حجر، ج ٥، ص ١٨٥ و ١٨٧؛ الجامع الصغير، سيوطى، ج ٢، ص ٤٤٩؛ فيض القدير، ج ٥، ص ٤٥٠؛ تفسير جوامع الجامع، ج ٣، ص ٨٥٦؛ مجمع البيان، ج ١٠، ص ٤٥٩؛ الاصفى، ج ٢، ص ١٤٨٣؛ الصافى، ج ١، ص ٣٦٩ و ج ٥، ص ٣٨٢ و ج ٧، ص ٥٦٦؛ نور الثقلين، ج ٥، ص ٦٨٠؛ كتر الدقائق، ج ٢، ص ١٩٥؛ الميزان، ج ٣، ص ٣٨٠؛ تفسير القرآن، صنعانى، ج ٢، ص ٣٧١ و جامع البيان، ج ٤، ص ٥٥؛ تفسير ابن ابى حاتم، ج ٤، ص ١٢٥٤؛ معانى القرآن، نحاس، ج ٢، ص ٣٨٢؛ تفسير ثعلبى، ج ٣، ص ١٢٦ و ج ١٠، ص ٣٠٨؛ تفسير شمعانى، ج ٢، ص ٧٧ و ج ٦، ص ٢٩٠. و.ر.ك: تفسير بغوى، ج ٢، ص ٧٦؛ زاد المسير، ج ٨، ص ٣٢٠؛ الجامع لاحكام القرآن، ج ٤، ص ١٦٨ و ج ٦، ص ٣٦١ و ٣٧٧؛ تفسير القرآن العظيم، ج ٢، ص ١٢٤ و ج ٣، ص ٢٦١ و ج ٤، ص ٥٩٥؛ الدر المنثور، ج ٢، ص ٣٤٩ و ج ٥، ص ٩٦ و ج ١٧، ص ٢١١ و ج ٢٢، ص ٤٥. و.ر.ك: طبقات المحدثين باصبهان، ج ٣، ص ٢٣٤؛ علل دار قطنى، ج ٥، ص ٩٦ و ج ٧، ص ٢٩٩؛ تاريخ مدينه دمشق، ج ٢٠، ص ٣٧٢ و ج ٣٦، ص ٨ و ج ٤٧، ص ١١٧؛ سير اعلام النبلاء، ج ١، ص ١٢٠؛ تاريخ المدينه، ابن شبه، ج ٤، ص ١٢٥١؛ البدايه و النهايه، ج ٦، ص ٢٣١؛ امتاع الاسماع، ج ٣، ص ٣٠٥ و ٣٠٦ و ج ١٤، ص ٢٢٢ و ٢٢٣؛ بشاره المصطفى، طبرى، ص ٢١٧؛ الدر النظيم، ص ٤٤٤؛ نهج الايمان، ابن جبر، ص ٥٨٣؛ العدد القويه، حلى، ص ١٩٨؛ سبل الهدى و الرشاد، صالحى، ج ١٠، ص ٩٦؛ ينابيع الموده، ج ١، ص ٣٩٨؛ النصائح الكافيه، محمد بن عقيل، ص ١٦٤ و ١٦٥.

کسانی که ادعای نبوت کردند، عبارت بودند از: اسود عنسی، طلیحہ بن خویلد، مسیلمه کذاب، و علقمه بن علاثه.

سجاح که به مسیلمه پیوست، اهمیت چندانی ندارد که ذکر شود. ام زمل _ یعنی سلمی بنت مالک _ نیز مرتبه قابل توجهی نداشت؛ چون مدعی مستقلی به شمار نمی رفت و تنها شماری از قبیلۀ غطفان و آوارگان آن منطقه، برای ادامه جنگ با خالد، به او پیوستند.

ب: درباره «مانعین زکات» که از پرداخت زکات خودداری کردند، باید گفت که با بررسی متون تاریخی و روایی، برای ما روشن می شود که سرکرده آن ها، مالک بن نویره بود. عمر بن خطاب و بسیاری دیگر از صحابه، به کشتن مالک اعتراض کردند و از ابوبکر خواستند که خالد را به خاطر این کار بکشد؛ زیرا مالک مسلمان بود. ولی ابوبکر از این کار خودداری کرد و برای خالد، بهانه تراشید که او تأویل کرده و در تأویلش به خطا رفته است. از این رو، اسرای بنوحنیفه را باز گرداند و دیه مالک را به برادرش متمم بن نویره پرداخت. (۱).

ص: ۹

۱- . الغدیر امینی، ج ۷، ص ۱۶۰؛ تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۵۸. و ر.ک: تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۰۹؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۸؛ وفيات الاعیان، ج ۶، ص ۱۵؛ الالقب، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۴۲؛ الفائق، ج ۲، ص ۱۵۴ [ج ۳، ص ۱۵۷]؛ النهایه، ج ۳، ص ۲۵۷ [ج ۴، ص ۱۵]؛ تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۵۸؛ تاج العروس، ج ۸، ص ۷۵؛ روضه المناظر، ج ۱، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

همه این رویدادها نشان می دهد که مانعین زکات _ که سرکرده آن ها مالک بن نویره بود _ مرتد نشدند؛ بلکه ارتداد، تهمتی بود که پیروان خلفا، برای کاستن از وخامت این حادثه هولناک، آن را پی ریزی کردند.

ج: جنگ هایی که با عنوان «جنگ با مرتدین» صورت گرفت، جنگ با اهل ارتداد نبود؛ بلکه جنگ با اهل اقتدار بود و برای تسلط هر چه بیشتر بر اوضاع صورت می گرفت. بنا بر این، ابوبکر با مرتدان نجنگید؛ بلکه با مسلمانان جنگید و آن ها را به خاک و خون کشید و کشتن گان آن ها را بخشید و فرمانده قاتلان را پشتیبانی کرد و به دفاع جانانه از او پرداخت. همه این کارها، فقط به خاطر این بود که مالک و دیگران، به خلافت ابوبکر اعتراف نکردند و بر این اساس، گفتند که زکات خود را تنها به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می پردازند، یا به فقیران قبیله خود می دهند.^(۱)

اما پیروان خلفا، با این ادعا که آن ها از دین مرتد شده اند، تلاش کردند این موضوع را لاپوشانی کنند.

آنچه که موجب حیرت و سرگشتگی می شود، این است که ابوبکر، خواهر خود را به ازدواج یکی از سران ارتداد در آورد؛ آن هم زمانی که او را به عنوان اسیر، نزد ابوبکر بردند. با این که اصلاً معقول نیست که در حال اسارت و پیش از باز کردن زنجیر از دست و پای مرتد، نسبت به توبه اش یقین کرد.

ص: ۱۰

۱- . الفضائل شاذان، ص ۱۹۲ _ ۱۹۵؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۳؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۸۰ به نقل از شیخ عمی در کتاب الواحد. خوب است در این خصوص، به کتاب الجمل شیخ مفید و پاورقی های آن در ص ۱۱۸ مراجعه شود که در آن، به نقل از العسل المصفی فی تهذیب زین الفتی، ج ۱، ص ۲۳۹ _ ۲۷۸ آمده است: «نخستین کسی که نصرانی و مرتد شد، حارث بن سنان بود؛ ولی اهل رده، ادعای نصرانیت و یهودیت و مجوسیت نداشتند. آن ها تنها می گفتند که ما نماز می خوانیم و روزه می گیریم، ولی زکات نمی دهیم».

آن گونه که در الغدیر آمده، خلاصه داستان از این قرار است: پس از آن که اشعث بن قیس مرتد شد و جنایات بسیاری انجام داد و با مسلمانان جنگید، او را به اسارت گرفتند و نزد خلیفه بردند. خلیفه گفت: «با توجه به کارهایی که انجام داده ای، به نظرت با تو چه کنم؟». گفت: «بر من منت بگذار و از زنجیر آزادم کن و خواهرت را به ازدواج من در آور؛ چون من توبه کردم و اسلام آوردم». ابوبکر گفت: «همه این کارها را انجام می دهم». سپس او را آزاد کرد و خواهرش ام فروه بنت ابوقحافه را به ازدواج او در آورد. اشعث ناگهان شمشیر کشید و به بازار شتر فروشان رفت و هر شتری را که دید، گلویش را برید. مردم فریاد زدند: «دوباره اشعث کافر شد». وقتی کار او پایان یافت، شمشیرش را زمین گذاشت و گفت: «به خدا سوگند کافر نشده ام. این مرد، خواهرش را به ازدواج من در آورد. اگر در شهر خودم بودم، ولیمه ای بهتر از این می دادم. ای اهل مدینه! بیاید از گوشت این شتران بخورید. ای صاحبان شترها! بیاید پول شترهای تان را بگیرید». آن روز، همانند عید قربان شده بود.

وبره بن قیس خزرجی در این باره می گوید:

«لقد أولم الكندی يوم ملاكه * ولیمه حمال لثقل الجرائم

لقد سل سیفا كان مذ كان مغمدا * لدى الحرب منها فی الطلا و الجماجم

فأغمده فی كل بكر و سابح * و غیر و بغل فی الحشا و القوائم

فقل للفتی الكندی يوم لقائه * ذهب بأسنی مجد أولاد آدم

کندی در روز داماد شدنش ولیمه داد؛ ولیمه ای که کِشندۀ بار جرم های سنگین می دهد. شمشیری برکشید که از ابتدای بودنش به هنگام جنگیدن، غلافش بدن ها و جمجمه ها بود. پس آن را در شکم و پای هر شتر و اسب و استر و الاغی فرو

برد. روزی که جوانمرد کندی را دیدی، به او بگو: به درخشان ترین بزرگی در میان فرزندان آدم دست یافتی».

اصبغ بن حرمه لیشی، برای اعلام انزجار از این ازدواج، خطاب به ابوبکر گفته است:

أتيت بكندی قد ارتد و انتهى * إلى غايه من نكث ميثاقه كفرا

«فكان ثواب النكث إحياء نفسه * و كان ثواب الكفر تزويجه البكرا

و لو أنه يأبى عليك نكاحها * و تزويجها منه لأمهرته مهرا

و لو أنه رام الزيادة مثلها * لأنكحته عشرا و أتبعته عشرا

فقل لأبى بكر لقد شنت بعدها * قریشا و أخملت النباهه و الذكرا

أما كان فى تيم بن مره واحد * تزوجه؟ لولا أردت به الفخرا

و لو كنت لما أن أتاك قتلته * لأحرزتها ذكرا و قدمتها ذخرا

فأضحى يرى ما قد فعلت فريضة * عليك فلا حمدا حويت و لا أجرا

کندی را در حالی آوری که مرتد شده بود و از لحاظ کفر، به نهایت درجهٔ پیمان شکنی رسیده بود. پاداش این بیعت شکنی، زنده نگه داشتن او شد و پاداش کفرش، دادن دختر باکره به او گردید. حتماً اگر او این ازدواج را بر نمی تافت، مهر سنگینی به او می دادی. و اگر او دختران بیشتری می خواست، ده ها دختر به ازدواجش درمی آوردی. به ابوبکر بگویند که بعد از این کار، پشت قریش خمیده شد و خوشنامی و آوازه اش فروکش کرد. اگر به دنبال فخر نبودى، آیا يك نفر در قبيلة تيم بن مره وجود نداشت که خواهرت را به ازدواج او درآوری؟ هنگامی که اشعث را نزد تو آوردند، اگر او را می کشتی، با این کار برای خود نامی به دست می آوردی و آن را به عنوان ذخیرهٔ قیامت پیش می فرستادی. او قربانی کرد و کار

تو را وظیفه انگاشت. پس نه برای خودت ستایشی کسب کردی و نه پاداشی به چنگ آوردی» (۱).

نکشتن اشعث، یکی از کارهایی بود که ابوبکر به هنگام مرگ، به خاطر آن افسوس خورد و گفت: «کاش او را کشته بودم». از عبدالرحمن بن عوف روایت شده است که به هنگام بیماری ابوبکر که به مرگ وی انجامید، به عیادتش رفتم. او را اندوهگین دیدم. سلام کردم و گفتم: «خدا را شکر بهبود یافته ای». ابوبکر گفت: «آیا تو در من بهبودی می بینی؟». گفتم: «آری». ابوبکر گفت: «به شدت درد می کشم؛ اما دردی که از دست شما می کشم، از این بیماری شدیدتر است. من امور شما را به دست کسی سپردم که او را بهترین فرد در میان شما می دانم؛ اما به خاطر این موضوع (یعنی انتخاب عمر بن خطاب برای خلافت) دماغ همه شما باد کرده است» (۲).

و هر یک از شما می خواهد به جای او خلیفه باشد. می بینم که دنیا به شما رو کرده است؛ در حالی که پیش تر این چنین نبود. دنیا چنان به شما رو کرده که پرده های حریر آویزان می کنید و اورنگ دیا روی هم می چینید و از خوابیدن بر پشم آذری ناراحت می شوید، گو این که بر خار مگیلان خفته اید. به خدا سوگند اگر هر یک از شما را بیاورند و بدون آن که حدی بر او باشد، گردنش را بزنند، بهتر از آن است که در سیاهی دنیا فرو رود. شما نخستین کسانی هستید که فردا مردم را گمراه می سازید و آن ها را از پیمودن راه درست

ص: ۱۳

۱- . الغدير، اميني، ج ۷، ص ۱۷۵ به نقل از این منابع: تاريخ الامم والملوك، ج ۳، ص ۲۷۶؛ ثمار القلوب، ثعالبی، ص ۶۹؛ الاستيعاب، پاورقی الاصابه، ج ۱، ص ۵۱؛ الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۱۶۰؛ مجمع المثل، ميدانی، ج ۲، ص ۳۴۱؛ الاصابه، ج ۱، ص ۵۱ و ج ۳، ص ۶۳۰. و ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۲۹۴ - ۲۹۶.

۲- . این اصطلاحی است برای کسی که تکبر کند و زیر بار نرود. مترجم

باز می‌دارید و به چپ و راست می‌کشانید. ای راهنمای راه! مسیر پیش رو، یا فجر و روشنایی است یا ننگ و رسوایی» (۱).

به ابوبکر گفتم: «خدا تو را بیامرزد. بر خودت سخت نگیر. دوباره حالت بدتر می‌شود. مردم نسبت به تو، دو گروه هستند: یا کسانی که نظرشان همانند نظر تو است و تو را همراهی می‌کنند؛ یا کسانی که با تو مخالفند، ولی به تو مشورت می‌دهند و آن گونه که دوست داری با تو گفت و گو می‌کند. به نظر ما، تو چیزی جز خوبی نمی‌خواستی و پیوسته اهل صلاح و اصلاح بودی. پس نباید برای چیزی از دنیا اندوهگین باشی».

ابوبکر گفت: «همین طور است. من بر چیزی از دنیا اندوهگین نیستم؛ مگر به خاطر سه چیز که انجام دادم و کاش انجام نمی‌دادم؛ و سه چیز که انجام ندادم و کاش انجام می‌دادم؛ و سه چیز که کاش درباره آن‌ها از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پرسیدم.

آن سه چیزی که کاش هرگز انجام نمی‌دادم، این بود که دوست داشتم هرگز در خانه فاطمه را نمی‌گشودم، حتی اگر آن را برای جنگ با من بسته بودند؛ و دوست داشتم هرگز فجائنه سلمی را آتش نمی‌زدم، بلکه او را می‌کشتم یا رهایش می‌کردم؛ و دوست داشتم در روز سقیفه بنی ساعده، خلافت را به گردن یکی از آن دو — یعنی عمر و ابوعبیده — می‌انداختم و یکی از آن‌ها امیر می‌شد و من وزیر می‌شدم.

ص: ۱۴

۱- زمخشری می‌گوید: «انما هو الفجر او البجر» آمده و بحر نیز روایت شده است؛ یعنی دریا و غرق شدن. ر.ک: الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۸۹.

اما آن سه چیز که کاش انجام داده بودم، این بود که دوست داشتم روزی که اشعث بن قیس را به عنوان اسیر پیش من آوردند، گردنش را می زدم، چون برایم ثابت شد که او هر شری را ببیند، به آن یاری می رساند؛ و دوست داشتم روزی که خالد بن ولید را به سوی مرتدان روانه کردم، خود نیز در منطقه ذی قصه اقامت می گزیدم تا در صورت پیروزی مسلمانان، به تماشا می نشستم و در صورت شکست، به آنان می پیوستم و یاری شان می کردم؛ و دوست داشتم هنگام فرستادن خالد بن ولید به شام، عمر را نیز به عراق می فرستادم و در راه خدا، هر دو دست خود را باز می گذاشتم. (او هنگام گفتن این سخن، دو دست خود را باز کرد).

اما آن سه چیزی که دوست داشتم از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسم، این بود که کاش از او می پرسیدم که امر خلافت، از آن چه کسی است تا هیچ کس در این باره به نزاع برنخیزد؛ و کاش از او می پرسیدم که آیا انصار نیز بهره ای از خلافت دارند؛ و کاش درباره میراث عمه و دختر برادر پرسیده بودم. همیشه نسبت به این دو، دغدغه دارم. (۱).

ص: ۱۵

۱- . الغدير اميني، ج ۷، ص ۱۷۰ و ۱۷۱ به نقل از این منابع: الاموال، ابی عبید، ص ۱۳۱؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۵۲؛ الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۸؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۱۴؛ العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۵۴. و ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ اثبات الهداه، ج ۲، ص ۳۵۹ و ۳۶۷ و ۳۶۸؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۸؛ الايضاح، ابن شاذان، ص ۱۶۱؛ الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۸؛ سير اعلام النبلاء (سير الخلفاء الراشدين)، ص ۱۷؛ مجموع الغرائب كفعمی، ص ۲۸۸؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۱۴ و ج ۲، ص ۳۰۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد معتزلی، ج ۱، ص ۱۳۰ و ج ۱۷، ص ۱۶۸ و ۱۶۴ و ج ۶، ص ۵۱ و ج ۲، ص ۴۷ و ۴۶ و ج ۲۰، ص ۲۴ و ۱۷؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۹ و ج ۲، ص ۲۱۵؛ الامامه (مخطوط که عکس آن در کتابخانه مرکز الاسلامی للدراسات بیروت یافت می شود)، ص ۸۲؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۸۹؛ تاریخ الامم و الملوك، چاپ دار المعارف، ج ۳، ص ۴۳۰؛ كنز العمال، ج ۳، ص ۱۲۵ و ج ۵، ص ۶۳۱ و ۶۳۲؛ الرسائل الاعتقاديہ (رساله طريق الارشاد)، ص ۴۷۰ و ۴۷۱؛ منتخب كنز العمال، چاپ شده در حاشیة مسند احمد، ج ۲، ص ۱۷۱؛ المعجم الكبير، طبرانی، ج ۱، ص ۶۲؛ ضياء العالمين، مخطوط، ج ۲، قسم ۳، ص ۹۰ و ۱۰۸ به نقل از منابع متعدد؛ النص و الاجتهاد، ص ۹۱؛ السبعه من السلف، ص ۱۶ و ۱۷؛ معالم المدرستين، ج ۲، ص ۷۹ به نقل از تاریخ ابن عساکر (ترجمه ابی بکر) و مرآه الزمان. و ر.ک: زهر الربيع، ج ۲، ص ۱۲۴؛ انوار الملکوت، ص ۲۲۷؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۱۲۳ و ۱۳۶ و ۱۳۸ و ۱۴۱ و ۳۵۲؛ نفحات اللاهوت، ص ۷؛ حديقہ الشيعه، ج ۲، ص ۲۵۲؛ تشييد المطاعن، ج ۱، ص ۳۴۰؛ دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۱، ص ۳۲؛ الخصال، ج ۱، ص ۱۷۱ و ۱۷۳؛ حياه الصحابه، ج ۲، ص ۲۴؛ الشافي مرتضى، ج ۴، ص ۱۳۷ و ۱۳۸؛ المغنی عبدالجبار، ج ۲۰، قسم ۱، ص ۳۴۰ و ۳۴۱؛ نهج الحق، ص ۲۶۵؛ الاموال، ابی عبید، ص ۱۹۴ (گرچه به آن تصريح نکرده است)؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۳؛ تلخیص الشافي، ج ۳، ص ۱۷۰؛ تجريد الاعتقاد، نصير الدين طوسی، ص ۴۰۲؛ كشف المراد، ص ۴۰۳؛ مفتاح الباب (یا باب حادی عشر)، عرب شاهی، تحقیق مهدی محقق، ص ۱۹۹؛ تفریب المعارف، ص ۳۶۶ و ۳۶۷؛ اللوامع الالهيه فی مباحث الكلاميه، مقداد، ص ۳۰۲؛ مختصر تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۱۲۲؛ منال الطالب، ص ۲۸۰.

علامه امینی می گوید: «سند این روایت، صحیح است و همه رجال آن، مورد وثوق می باشند. چهار تن از آن ها، جزو رجال صحاح سته هستند»^(۱).

در این روایت و روایت مربوط به ماجرای اشعث، نکات بسیار مهمی وجود دارد که شایسته است مورد توجه قرار گیرد؛ اما از آنجایی که این کتاب، در صدد بررسی این گونه امور نیست، ما آن را به خود خوانندگان محترم واگذار می کنیم.

عدم رضایت حضرت علی(علیه السلام) به گمراهی مردم

در مورد امتناع امام علی صلوات الله علیه از ارائه قرآنی که به املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته بود، باید گفت که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آن قرآن را نزد غاصبان خلافت برد، ولی آن ها چیزهایی در آن دیدند که برایشان دردسرساز بود. از این رو، آن را به حضرت بازگرداندند و به او گفتند: «ما نیازی به آن نداریم». سپس از زید بن ثابت خواستند قرآنی را برای آن ها گرد آورد. او نیز همین قرآنی را که تا به امروز میان مسلمانان رواج دارد، برای آن ها گردآوری کرد.

ص: ۱۶

فرق میان این دو قرآن، در این است که قرآن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اساس ترتیب نزول نوشته شده بود و آیات ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه، از هم شناخته می شد و شأن نزول آیات در آن مشخص شده بود و معلوم بود که هر آیه، کی و کجا و درباره چه کسی نازل شده است. همچنین شرح و تفسیر و مطالب دیگری را نیز در بر داشت.

آن هایی که رسوایی خود را در آن قرآن یافتند و تاب تحملش را نداشتند، آن را برگرداندند و قرآنی عاری از همه مطالب یاد شده را نوشتند و در آن، تنها به متن آیات بسنده کردند. پس امام علی صلوات الله علیه از ارائه قرآن به مردم امتناع نکرد؛ بلکه آن را عرضه نمود؛ اما خود آن ها نپذیرفتند و آن را رد کردند.

پرسش گر در صدد است تا ثابت کند که «ابوبکر کوشید از گسترش ارتداد برای جلوگیری کند؛ ولی امام علی صلوات الله علیه راضی شد مردم در گمراهی بمانند». با توجه به مطالبی که تا کنون گفته شد، سخن پرسش گر باطل می گردد.

اما این که چرا امام علی صلوات الله علیه در زمان خلافتش، این قرآن را به مردم عرضه نکرد، پرسشی است که ما در پاسخ به سؤال شماره ۱۳۷ به آن پرداختیم و گفتیم که بیرون آوردن آن قرآن در زمان خلافت امام علی صلوات الله علیه، زمینه را برای شبهه افکنان فراهم می کرد تا شایعات مسموم خود را گسترش دهند و در صحت مطالب آن، تردید ایجاد کنند. ممکن بود آن ها در مورد پذیرفته نشدن آن قرآن توسط خلفای پیشین، پرسش هایی را مطرح سازند و شایعه نمایند که به خاطر صحیح نبودن مطالبش، مورد پذیرش خلفا قرار نگرفته است. با توجه به این که آن مصحف، به مدت ربع قرن، از دیده ها پنهان مانده بود، این امر می توانست تردید مردم را نسبت به صحت آن، افزون گرداند.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

دم نزدن حضرت علی (علیه السلام) دلاور، از غضب خلافت

پرسش شماره ۵۵ (۳۲)

شیعه و اهل سنت، بر این اجماع دارند که علی بن ابی طالب رضی الله عنه فردی بسیار شجاع و دلیر بود و در این عرصه، کسی به گرد پای او نمی رسید. او در راه خدا، از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی هراسید و از آغاز زندگی تا زمانی که به دست ابن ملجم کشته شد، لحظه ای از این شجاعت دست برنداشت.

همان گونه که بر همگان معلوم است، شیعه می گوید که علی بن ابی طالب، جانشین بلافضل پیامبر صلی الله علیه و سلم بود. سؤالی که پیش می آید، این است که آیا پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم، شجاعت علی رضی الله عنه پایان یافته بود که حاضر شد با ابوبکر صدیق بیعت کند؟ و سپس با فاروق عمر بن خطاب بیعت نماید؟ و پس از آن، به بیعت با عثمان بن عفان تن دهد؟ آیا نمی توانست برای یک بار هم که شده، بالای منبر پیامبر صلی الله علیه و سلم برود و با صدای بلند اعلام کند که خلافت را از او غضب کرده اند و او به خلافت سزاوارتر است؛ چون وصی پیامبر صلی الله علیه و سلم می باشد؟ چرا او با آن همه دلاوری و شجاعتی که داشت و با آن همه یاران و دوستانی که پیرامونش بودند، دست به چنین اقدامی نزد؟!

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۱۸

شجاع بودن امام علی صلوات الله علیه، به این معنا نیست که او متهور بود و بدون توجه به عواقب کار، به مردم حمله می کرد؛ همچنین این گونه نبود که شجاعت خود را خارج از چارچوب شرع به کار گیرد و در پی انتقام از مردم باشد و آتش درون را فرونشاند. شجاعت او، از خدا بود و برای خدا بود و در راه خدا صرف می شد.

اعتراض به غاصبان خلافت

رساترین اعتراض که ممکن بود علیه غاصبان خلافت انجام شود، همان اعتراضی است که از امام علی صلوات الله علیه به ثبت رسیده است. او با صبر خود، آنان را به زحمت انداخت و از حالت تعادل خارج کرد. مردم به چشم خود دیدند که چگونه غضب کنندگان حقش، به خانه او هجوم بردند و بر او حمله ور شدند و همسرش را مورد ضرب و شتم قرار دادند و جنین وی را سقط نمودند. و لابد همه پرسیدند که سبب این همه هجوم بر علی صلوات الله علیه چیست؟ چرا شریف ترین و با فضیلت ترین زنان عالم را کتک زدند؟ چرا خواستند خانه و اهلش را به آتش بکشند؟ چرا آنچه که با علی و زهرا صلوات الله علیهما کردند، بادیگران نکردند؟ مردم دیدند که امام علی صلوات الله علیه به ابوبکر و عمر بدی نکرد و آن ها، پیش از آن که او را ببینند و کلمه ای با او سخن بگویند، این کارها را انجام دادند. به راستی که این موضوع، بسیار شگفت انگیز است!

[علت سکوت مردم]

از آنجایی که مردم این کارها را می دیدند و از نزدیک با امام علی صلوات الله علیه معاشرت داشتند، نمی توان گفت که به آن کارها راضی بودند. پس ناچار متوجه

می شویم که مردم از اهداف شوم دست اندرکاران غضب خلافت خبر داشتند و همهٔ امور، مثل روز برای شان روشن بود.

دلیل روشن بودن امور، این بود که اکثریت قریب به اتفاق مردم، در حجه الوداع حضور داشتند و ماجرای روز عرفه را مشاهده کردند. سپس در غدیر خم حاضر شدند و با امام علی صلوات الله علیه بیعت نمودند و با او همراه شدند. پس از آن رویداد عظیم، هفتاد روز گذشت؛ روزهایی که آبستن حوادث بزرگ بود و کارهایی صورت می گرفت که از اردهٔ آنان برای گسستن پیمانی که با خدا و رسولش بسته بودند، پرده برمی داشت؛ کارهایی همچون:

* جلوگیری از نوشتن دستخط توسط پیامبر صلی الله علیه و آله؛

* متهم کردن آن حضرت به هذیان و یاوه گویی (پناه بر خدا)؛

* خودداری از رفتن با سپاه اسامه، علی رغم اصرار پی در پی پیامبر بر این کار؛

* اقدام برای در دست گرفتن جایگاه امامت جماعت، حتی در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله.

این گونه بود که همهٔ مردم به این نتیجه رسیدند که دیگر کار تمام است و سخن گفتن و جدال کردن در این باره، سودی ندارد؛ بلکه هر سخنی در این زمینه، می تواند در حکم ریختن روغن در آتش باشد.

اقامهٔ برهان برای اثبات حق

پرسش گر معتقد است که امام علی صلوات الله علیه در برابر دشمنانش، برهانی نیاورد تا ثابت کند که حق با او است. این سخن درست نیست؛ چرا که امام صلوات الله علیه به اشکال مختلف علیه آن ها برهان آورد و دلایل آنان را رد کرد و بطلان شان را

روشن نمود و به بیعتی که با او کرده بودند، استدلال کرد و واقعه غدیر و دیگر مسائل را مطرح ساخت.

اما مسأله این است که چه کسی پیش دستی کرد و خانه امام و اهل آن را به آتش کشید و سرور زنان عالم را تا حد سقط جنین کتک زد و کارهایی از این دست انجام داد؟ آیا گمان می کنید که به امام علی صلوات الله علیه اجازه داده می شد که بالای منبر برود و برای مردم خطبه بخواند و علیه غاصبان، برهان بیاورد و دلایل آن ها را باطل سازد؟ یا این که دست زدن امام به چنین اقداماتی، باعث افروخته شدن آتش جنگی خانمان سوز بر ضد آن حضرت می شد و خشک و تر را با هم می سوزاند؟ آیا در این صورت، کسانی که در کمین اسلام و مسلمانان نشسته بودند، دست روی دست می گذاشتند؟ یا این که ضربه های بنیان برافکن خود را بر پیکر آن وارد می ساختند؟

ما همواره باید کلام امام علی صلوات الله علیه را به یاد آوریم که فرمود: «اندیشیدم که آیا با دست بریده، جولان دهم یا بر تاریکی کور، شکیبایی ورزم؛ بر آن تاریکی که بزرگ سالان را فرتوت و خردسالان را پیر می کند و مؤمن را به مشقت می اندازد تا زمانی که پروردگارش را ملاقات نماید! دیدم شکیبایی بر آن، حکیمانه تر است. در حالی که خار در چشمم فرو رفته و استخوان در گلویم نشسته بود و میراثم را به تاراج می دیدم، صبر پیشه کردم»^(۱). همچنین سخن آن حضرت که فرمود: «خداوندا! من از قریش و کسی که به آنان یاری می رساند، به تو شکایت می کنم. آن ها خویشاوندی مرا قطع کردند و ظرف مرا واژگون نمودند و در منازعه ای که حق با من بود و بدان سزاوارتر بودم، علیه من همداستان

ص: ۲۱

سخنان احتجاجی امام علی صلوات الله علیه بسیار است. بخشی از آن را در کتاب الصحيح من سیره الامام علی صلوات الله علیه آورده ام. (۲).

تردید درباره بیعت حضرت علی (علیه السلام) با خلفا

پرسش گر اعتقاد دارد که امام علی صلوات الله علیه با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرد. اما این موضوع، مورد تردید است؛ به ویژه بیعت آن حضرت با عمر که به

ص: ۲۲

۱- ر.ک: نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۲، ص ۸۵؛ مصباح البلاغه (مستدرک نهج البلاغه)، ج ۴، ص ۱۷۵؛ الغارات ثقفی، ج ۱، ص ۳۰۸ و ج ۲، ص ۵۷۰ و ۷۶۷؛ المسترشد، ص ۴۱۶؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۷۲ و ۱۸۶؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۰۵ و ج ۳۳، ص ۵۶۹ و چاپ قدیم، ج ۸، ص ۶۲۱؛ المراجعات، ص ۳۹۰؛ النص و الاجتهاد، ص ۴۴۴؛ نهج السعاده، ج ۶، ص ۳۲۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۱۰۳ و ج ۶، ص ۹۶ و ج ۹، ص ۳۰۵؛ الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۵۵ و تحقیق زینی، ج ۱، ص ۱۳۴ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۱۷۶؛ انساب الاشراف، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۷۴ و ما بعد.

۲- المناقب خوارزمی، ص ۳۱۳، ح ۳۱۴؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۹ - ۳۲۲؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۱۶ - ۷۲۶؛ کفایه الطالب، ص ۳۸۶ و ۳۸۷ به نقل از کتاب الطیر حاکم نیشابوری؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۶ و ۱۵۷؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۴۱ و ۴۴۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳۱ - ۴۳۶؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۵۳؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۱۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۱۶۷ و ۱۶۸؛ الاستیعاب، چاپ شده در حاشیه الاصابه، ج ۳، ص ۳۵؛ اللثالی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۶۱ - ۳۶۳؛ غایه المرام، ص ۵۶۴؛ الصواعق المهرقه، ص ۱۲۶ و ۱۵۶؛ الامالی طوسی، ص ۷ و ۲۱۲ و در چاپ دیگر، ص ۳۲۲، ح ۶۶۷ و ص ۵۵۴، ح ۱۱۶۹ و در چاپ دیگر، ج ۱، ص ۳۴۳ و ۱۵۹ و ۱۶۶؛ الضعفاء الکبیر، عقیلی، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۲۵۸؛ التاریخ الکبیر، بخاری، ج ۲، ص ۳۸۲؛ الغدیر ابن جریر طبری که ذهبی و طبرانی و دارقطنی از او روایت کرده اند و در امالی حسین بن هارون ضبی (مخطوط) ورق ۱۴۰، در مجموعه ۲۲ در کتابخانه ظاهریه آمده است؛ و به نقل از ابن مردویه و امالی علی بن عمر قزوینی (مخطوط) در مجموعه های کتابخانه ظاهریه؛ مناقب الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن مغزلی، ص ۱۱۲، ح ۱۵۵؛ جمع الجوامع، ج ۲، ص ۱۶۵ و ۱۶۶ به نقل از ابوذر و ج ۲، ص ۱۶۶ و ۱۶۷؛ تفسیر کبیر، رازی، ج ۱۲، ص ۲۸؛ الدر النظیم، ج ۱، ص ۱۱۶؛ مختصر تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۶، ص ۱۵۷ و ۱۵۸؛ ارشاد القلوب، دیلمی، ج ۲، ص ۵۱؛ الطرائف، ابن طاووس، ج ۲، ص ۴۱۱؛ بناء المقالة الفاطمیه، ص ۴۱۰؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۷۷ و ج ۶، ص ۵؛ سفینه النجاه، تنکابنی، ص ۳۶۱؛ شرح احقاق الحق (الاصل)، ج ۵، ص ۳۱ و ج ۱۵، ص ۶۸۴؛ نهج السعاده، ج ۱، ص ۱۲۷؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۴۴؛ کتاب الولایه، ابن عقده، ص ۱۷۶؛ بشاره المصطفی، ص ۲۴۳.

شدت مشکوک به نظر می‌رسد؛ چون خلافت عمر، بر اساس وصیت ابوبکر شکل گرفت و مردم، به همان وصیت بسنده کردند. از این رو، هیچ بیعتی صورت نگرفت تا گفته شود که علی بیعت کرد یا نکرد! برای روشن شدن ماجرا، رجوع به کتاب های تاریخی سودی نمی‌بخشد؛ زیرا نسبت به موضوع یاد شده، کلی گویی کرده اند و وارد جزئیات نشده اند. اما در مورد بیعت امام علی صلوات الله علیه با عثمان، دو احتمال وجود دارد:

نخستین احتمال این است که بیعت، زیر فشار برق شمشیر انجام شده باشد. (۱).

در این صورت، روشن است که با زور، هیچ بیعتی درست نیست: «لا بیعه لمکره» (۲).

دومین احتمال، بر اساس چیزی است که شیخ مفید ذکر کرده و درباره امام علی صلوات الله علیه آورده است: «آن حضرت با پرخاش به عبدالرحمن بن عوف، به خانه بازگشت و از بیعت با عثمان، کناره گرفت و هیچ گاه با او بیعت نکرد؛ تا کار عثمان با مسلمانان، به آنجا کشید که می‌دانید» (۳).

بیعت امام علی صلوات الله علیه با ابوبکر نیز مورد تردید است. همان گونه که در پاسخ به پرسش ۱۹ گفتیم، اگر آن حضرت به زور بیعت کرده باشد، چنین بیعتی فایده

ص: ۲۳

۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۲۶۵؛ الغدیر، امینی، ج ۵، ص ۳۷۴ و ۳۷۵ و ج ۹، ص ۱۹۷ و ۳۷۹ و ج ۱۰، ص ۲۶؛ الوضاعون و احادیثهم، ص ۴۹۸ و ۴۹۹؛ تقریب المعارف، ص ۳۵۱؛ غایه المرام، ج ۶، ص ۸؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۳۸ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۳، ص ۳۰۲؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۵ و ۳۰۴؛ الامامه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۳۱ و تحقیق شیرازی، ج ۱، ص ۴۵. و ر.ک: صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۳۵، ح ۶۷۸۱ و چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۱۲۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۴۷؛ عمده القاری، ج ۲۴، ص ۲۷۲؛ المصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۴۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۱۹۳.

۲- ر.ک: البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۹۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۹۰؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ اروپا، ج ۳، ص ۲۰۰ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۶، ص ۱۹۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۳۲.

۳- الجمل، شیخ مفید، ص ۱۲۳ و چاپ کتابفروشی داوری، قم، ص ۶۱.

ندارد؛ چون «لا- بیه لمره». و اگر هیچ بیعتی صورت نگرفته باشد، استدلال پرسش گر علیه شیعیان، از ریشه باطل است؛ همچنان که روایت شده است: امام صلوات الله علیه سوگند یاد کرد که بیعت نکند و به عمر فرمود: «به خدا سوگند که سخت را نمی پذیرم و به جایگاه تو وقعی نمی گذارم و بیعت نمی کنم».(۱) امام علی صلوات الله علیه کسی نبود که سوگند خود را بشکند.

این را هم می توان گفت که حدیث «احتجاج برخی صحابه علیه ابوبکر» بر این دلالت می کند که امام علی صلوات الله علیه با ابوبکر بیعت نکرد. پس از این که امام در نخستین روز خلافت ابوبکر، از بیعت با او سر باز زد، در روز دوم، ابوبکر بالای منبر رفت. عده ای از مخالفان وی، به شور پرداختند. یکی از آن ها گفت: «به سراغ او می رویم و او را از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین می کشیم». دیگران گفتند: «به خدا اگر چنین کنید، به کشته شدن خودتان کمک کرده اید». سپس همدستان شدند که در این باره، با امام علی صلوات الله علیه مشورت کنند. وقتی ماجرا را به امام گفتند، حضرت فرمود: «شما را به خدا اگر می خواهید چنین کاری بکنید، با شمشیرهای آخته و آماده برای جنگ و کشتار، نزد من آیید. چون در صورت اقدام شما، آن ها به سراغ من خواهند آمد و به من خواهند گفت که بیعت کن، وگرنه تو را می کشیم. پس من چاره ای جز این ندارم که آن گروه را از خود برانم».(۲).

ص: ۲۴

۱- . الاحتجاج، طبرسی، ص ۱۸۱ _ ۱۸۵ و چاپ دار النعمان، سال ۱۳۸۶ هـ.ق، ج ۱، ص ۹۴ _ ۹۷؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۸۵.

۲- . الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۱ _ ۱۸۵ و چاپ دار النعمان، سال ۱۳۸۶ هـ.ق، ج ۱، ص ۹۴ _ ۹۷؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۹۱. ما این واقعه و منابع آن را در فصل «احتجاجات و مناشدات» آورده ایم.

این روایت، نشان می دهد که ممکن بود کار آن ها به جنگ بینجامد. تنها در صورتی منتهی به جنگ نمی شد که امام را بین مرگ و بیعت، مخیر می ساختند. اگر بیعت نکردن را برمی گزید، جنگ درمی گرفت و لازم بود مردم با آمادگی کامل برای پیکار، نزد آن حضرت بروند؛ چون ناگزیر بود بدین وسیله، غاصبان را از خود دور سازد.

هر امامی، بیعتی به گردن دارد

ممکن است این سؤال پیش آید که اگر امام علی صلوات الله علیه بیعت نکرد، پس چگونه می توانیم برخی از متون را تفسیر کنیم؟ همانند این حدیث که می گوید: «همه ما (امامان)، بیعتی از طغیان گر زمان خود به گردن دارد، مگر امام قائم»^(۱).

پاسخ این است که بدون شک، منظور این حدیث، بیعتی است که با زور انجام می گیرد، یا بیعتی ظاهری است که در نظر مردم، بیعت به شمار می آید؛ چون هر کس خارج از نص و تصریح خداوند، ادعای امامت کند، بی تردید امامتش باطل است. پس بیعتی که بر اساس باطل صورت گیرد، ارزشی نداد.

همین که امام علی صلوات الله علیه را با دستان بسته می بردند و دستش را به دست ابوبکر می کشند و فریاد می زنند که «ابوالحسن بیعت کرد»، و همین که انکار چنین ماجرای و پاک کردن چنین چیزی از ذهن مردم امکان ندارد، خود کفایت می کند که به صدق و راستی این گونه احادیث پی ببریم و بدانیم که مراد از آن، این است که در گردن امام، بیعتی است که عموم مردم، آن را بیعت می انگارند.

ص: ۲۵

۱- کمال الدین، ص ۳۱۶؛ کفایه الاثر، ص ۲۲۵؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۹؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۴۹ و ج ۴۴، ص ۱۹ و ج ۵۱، ص ۱۳۲ و ج ۵۲، ص ۲۷۹؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۳، ص ۳۲۸؛ الايقاظ من الهجعه، حر عاملی، ص ۳۰۲؛ غایه المرام، ج ۲، ص ۲۸۵؛ الزام الناصب، ج ۱، ص ۱۹۴؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۳؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۸، ص ۲۳۳.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

توصیه به جنگیدن، و جنگیدن در جمل و صفین

پرسش شماره ۵۶ (۱۲۷)

اگر به شیعیان گفته شود که «چرا علی رضی الله عنه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم، در نزاع بر سر خلافت سکوت کرد؟»، می گویند: «چون پیامبر صلی الله علیه و آله به او وصیت کرده بود که پس از وی، فتنه ای بر پا نگردد و شمشیری کشیده نشود». باید از شیعیان پرسید که پس چرا او بر اهل جمل و صفین شمشیر کشید و در آن جنگ ها، هزاران مسلمان کشته شد؟ آیا جنگیدن با نخستین ظالم شایسته تر است، یا جنگیدن با چهارمین ظالم و دهمین ظالم و غیره؟

به بیان دیگر: چرا علی رضی الله عنه در جمل و صفین شمشیر کشید، ولی برای خلافت _ که به اعتقاد رافضیان، خدا و رسولش بدان تصریح کرده بودند _ شمشیر نکشید؟ کدام مهم تر بود؟ حکمی که خودش اجتهاد کرد یا حکمی که به گمان شما، در مورد آن نص وجود داشت؟ آیا عقلی ندارید که با آن بیندیشید؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: حوادثی که در سقیفه رخ داد، با حوادث جمل و صفین تفاوت داشت. در ماجرای خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علی صلوات الله علیه هیچ یاورى نداشت؛ ولی در جنگ جمل و صفین، مردم با او به عنوان امام بیعت کرده بودند

و بر خود واجب می دیدند که او را یاری کنند. از این رو، مقایسه این دو با هم بی معنا است.

دوم: خود امیرالمؤمنین صلوات الله علیه تصریح فرموده است که «من از بیعت دست کشیدم، تا زمانی که دیدم گروهی از مردم، از اسلام برگشته اند و به ناپود کردن دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کنند. ترسیدم اگر اسلام و اهل آن را یاری نکنم، شاهد شکاف یا فروپاشی در آن باشم که مصیبتش برایم سنگین تر از فقدان این فرمان روایی باشد» (۱).

سوم: امام علی صلوات الله علیه بنا بر اجتهاد خودش، با اصحاب جمل و صفین ن جنگید؛ بلکه بنا بر عهد و پیمانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت، به کارزار با آن ها پرداخت. در تأیید این سخن، همین کافی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «پس از من، با ناکثان و قاسطان و مارقان، به پیکار برمی خیزی» (۲).

ص: ۲۷

-
- ۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۳، ص ۱۱۹، نامه شماره ۶۲؛ السقیفه، شیخ محمد رضا مظفر، ص ۱۵۹.
 - ۲- ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۳۵ و ج ۷، ص ۲۳۸ و ج ۵، ص ۱۸۶ و ج ۹، ص ۱۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۹؛ انساب الاشراف، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۲۹۷؛ ترجمه الامام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، تحقیق محمودی، ج ۳، ص ۱۷۲ و ۱۷۰ و ۱۶۹ و ۱۶۵ و ۱۶۳ و ۱۶۲ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۵۸ و ۱۵۹؛ اللثالی المصنوعه، ج ۱، ص ۲۱۳ و ۲۱۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۸۶ و ج ۸، ص ۳۴۰ و ۳۴۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۷۸ و ص ۲۸۷ و ۳۱۸ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ج ۱۵، ص ۹۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۳، ص ۲۰۷ و ۳۴۵ و ج ۴، ص ۲۲۱ و ۴۶۲ و ج ۱۸، ص ۲۷ و ج ۶، ص ۱۳۰ و ج ۱۳، ص ۱۸۳ و ۱۸۵ و ج ۱، ص ۲۰۱. و ر.ک: المناقب خوارزمی، ص ۱۲۵ و ۱۰۶ و ۲۸۲؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۳۰۵ و ۳۰۴ و ج ۶، ص ۲۱۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۳۲ و ۲۸۵ و ۲۸۳ و ۲۸۲ و ۲۸۱ و ۲۸۰ و ۲۷۹ و ۱۵۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۴؛ المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۶۸؛ الغدیر امینی، ج ۳، ص ۱۹۲ و ۱۹۴ و ج ۱، ص ۳۳۷؛ ذخائر العقبی، ص ۱۱۰ به نقل از حاکم؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۲۲۶؛ کفایه الطالب، ص ۱۶۸ و ۱۶۹؛ منتخب کنز العمال (حاشیه مسند احمد)، ج ۵، ص ۴۵۱ و ۴۳۵ و ۴۳۷ و ج ۴، ص ۲۴۴؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۴۶ و ج ۶، ص ۲۰۶؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۲۶ و ۱۷۴. و ر.ک: ینایع الموده، ص ۱۰۴ و ۱۲۸ و ۸۱؛ النهایه فی اللغه، ج ۴، ص ۱۸۵؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۱۹۶ و ج ۷، ص ۳۷۸؛ تاج العروس، ج ۱، ص ۶۵۱ و ج ۵، ص ۲۰۶؛ نظم درر السمطین، ص ۱۳۰؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۳؛ الجمل، ص ۳۵؛ الافصاح فی امامه علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۸۲؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۶، ص ۳۷ و ۵۹ و ۷۹ و ج ۵، ص ۷۱ به نقل بسیاری از منابع گذشته و به نقل از تنزیه الشریعه المرفوعه، ج ۱، ص ۳۸۷. و ر.ک: مفتاح النجاه (مخطوط)، ص ۶۸؛ ارجح المطالب، ص ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۲۴؛ موضح اوهام الجمع و التفریق، ج ۱، ص ۳۸۶؛ شرح المقاصد، تفتازانی، ج ۲، ص ۲۱۷؛ مجمع بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۴۳ و ۱۹۵؛ شرح دیوان امیرالمؤمنین، میبیدی (مخطوط)، ص ۲۰۹؛ الروض الازهر، ص ۳۸۹.

همچنین در روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه هشدار داد: «توکسی هستی که سگان حوآب بر تو پارس خواهند کرد» (۱) و به زبیر خبر داد: «تو با علی می جنگی و به او ستم می کنی» (۲).

در این باره، احادیث فراوانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است و در کتاب های مسلمانان، به ویژه اهل سنت، متونی صریح در مورد مسأله خلافت و جنگ با اصحاب جمل و صفین و نهروان وجود دارد که به نفع امام علی صلوات الله علیه می باشد.

چهارم: در جنگ جمل و صفین، کارها برای امام صلوات الله علیه هموار شده بود و مردم با او بیعت کرده بودند و یاری اش می کردند. از این رو، هنگامی که گروهی

ص: ۲۸

-
- ۱- ر.ک: بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۷۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۲۱۸؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۲۰۶ و ۲۹۱؛ النص و الاجتهاد، ص ۴۳۰؛ الجمل، ابن شدقم، ص ۴۲؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۲۰۹؛ تاج العروس، ج ۶، ص ۳۰۱؛ غایه المرام، ج ۱، ص ۲۴۳ و ج ۶، ص ۲۷۸؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۳۲، ص ۴۰۶.
 - ۲- الامالی، شیخ طوسی، ص ۱۳۷؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۳۴۸؛ مدینه المعجز، ج ۲، ص ۳۸۹؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۰۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۱۶۷؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۱۹۶؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۹۹؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن مردویه اصفهانی، ص ۲۴۵؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۵۱۴ و ر.ک: الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۲، ص ۵۱۵؛ العبر و دیوان المبتدأ و الخبر، ج ۲، ق ۲، ص ۱۶۲؛ الامامه و السیاسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۶۸ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۹۲؛ فضائل امیر المؤمنین علیه السلام، کوفی، ص ۱۶۷؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۲، ص ۳۱.

بیعت شکستند و عده ای به او ستم کردند، از خود دفاع کرد و به دفع بیعت شکنان و ستم پیشگان و خوارج پرداخت؛ اما در روز سقیفه این گونه نبود.

خود امام می فرماید: «اگر حضور بیعت کنندگان نبود، و اگر با وجود یار و یاور، حجت تمام نمی شد، و اگر خداوند از علما پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ظالمان و گرسنگی مظلومان ساکت ننشینند، بی شک ریسمان خلافت را بر دوش آن می افکندم و انجامش را به جام آغازش سیراب می نمودم و دنیای تان را در نزد من، ناچیزتر از آب بینی بزی می یافتید».(۱).

اهل سنت در کتاب های خود آورده اند که در یوم الدار و حصر عثمان، به امام علی صلوات الله علیه گفته شد: «آیا تو نمی جنگی؟». فرمود: «نه؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله با من عهدی بسته است که خود را به آن پای بند می دانم».(۲).
و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۹

۱- ر.ک: نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۱، ص ۳۷؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۱؛ الارشاد، ج ۱، ص ۲۸۹؛ الافصاح، شیخ مفید، ص ۴۶؛ الامالی، شیخ طوسی، ص ۳۷۴؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۸۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۹؛ الطرائف ابن طاووس، ص ۴۱۹؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۶۸؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۲۹۰؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۹۹؛ تذکره الخواص، چاپ نجف، ص ۱۲۵؛ نثر الدر، ج ۱، ص ۲۷۵؛ معانی الاخبار، ص ۳۶۲.

۲- ر.ک: مسند احمد، ج ۶، ص ۵۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۹۹؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۸۹؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۱۰۲۷ _ ۱۰۲۸ و ۱۰۴۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۲۳۴؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۳، ص ۱۰۴۳؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۶؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۳، ص ۸۹؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۶۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶؛ تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۴۵۳؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱، ص ۳۸۸ و ۳۸۹؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۲۹ و ج ۷، ص ۲۰۳؛ امتاع الاسماع، ج ۱۳، ص ۲۰۱؛ نهایه الارب، نویری، ج ۱۹، ص ۵۰۵؛ الغدیر، ج ۹، ص ۲۷۰.

شیعه ادعا می کند که معاویه، کافر و مرتد بود. اگر همان گونه باشد که آنان می گویند، لازمه اش توهین به علی و فرزندش حسن رضی الله عنهما می باشد. توضیح مطلب این که علی، مغلوب افراد مرتد شد و حسن، امور مسلمانان را به دست مرتدان سپرد. در حالی که خالد بن ولید در زمان ابوبکر، با مرتدان جنگید و آن ها را مغلوب ساخت. پس خداوند خالد را بیش از علی یاری کرد. خداوند سبحان، عادل است و به هیچ یک از آن دو ستم نکرد. بنا بر این، خالد در نزد خداوند، افضل و برتر از علی است. همچنین سپاهیان ابوبکر و عمر و عثمان و نمایندگان آن ها، بر کفار پیروز شدند؛ در حالی که علی از پایداری در مقابل افراد مرتد، ناتوان شد!

خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۱) سستی نورزید و اندوهگین نباشید. اگر مؤمن باشید، برتری می یابید. و می فرماید: «فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرُكُمْ أَعْمَالَكُمْ» (۲) سستی نورزید و از در صلح و سازش در نیابید که شما برتر هستید. خداوند با شما است و از [پاداش] اعمال شما نمی کاهد».

این در حالی است که وقتی علی نتوانست معاویه را از شهرهای خود براند، سرانجام او را به صلح دعوت کرد و از او خواست که هر دو در سرزمین های تحت امر خود باقی بمانند. اگر آن گونه که شیعه می پندارد، یاران علی مؤمن

ص: ۳۰

۱- . سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

۲- . سوره محمد، آیه ۳۵.

بودند و طرف مقابل، مرتد به شمار می آمد، لازم بود یاران علی چیره شوند؛ در حالی که واقعیت تاریخی، خلاف این را می گوید!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: معاویه با امام زمان خود به جنگ پرداخت و بنا بر آنچه که نقل کرده اند، هفتاد هزار نفر در آن جنگ کشته شد. در میان آن ها، کسی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرمود: «گروه تجاوز پیشه، تو را خواهند کشت». او همان عمار یاسر بود که از یاران امام علی صلوات الله علیه به شمار می آمد.

معاویه همچنین صحابی بزرگواری همچون حجر بن عدی و یارانش را در زندان به قتل رساند؛ امام حسن صلوات الله علیه را مسموم کرد؛ سپاهیان خون خوارش را برای جنگ با آن حضرت گسیل نمود؛ و دیگر جنایات و کارهای زشتی مرتکب شد که هیچ خردی نمی پسندد و هیچ دین و وجدانی به آن راضی نمی شود.

قرآن کریم به صراحت می فرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَبِجْرَآؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا؛ (۱) هر کس مؤمنی را عمداً بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار می شود و خدا بر او خشم می گیرد و لعنتش می کند و عذابی بزرگ برایش آماده می سازد». حال با توجه به این آیه، کسی که ده ها هزار مؤمن و مسلمان را کشت و امام زمان خود، یعنی حسن بن

ص: ۳۱

علی صلوات الله علیهما را به شهادت رساند، چگونه خواهد بود؟ این چیزی است که شیعه در مورد معاویه اعتقاد دارد. علما و فقهای امت اسلامی نیز معترف هستند که او سرکرده باغیان و تجاوزگران بود. گفته اند که اگر او با امام علی صلوات الله علیه نمی جنگید، فقها هیچ گاه احکام مربوط به شورشیان و اهل بغی را نمی دانستند. (۱).

دوم: آنچه از مسلمانان خواسته شده، این است که به تکلیف شرعی خود عمل کنند و زمانی که جنگ واجب می شود، بدون توجه به نتیجه آن، به جنگ پردازند. امام علی صلوات الله علیه نیز به چیزی که بر او واجب بود، اقدام فرمود.

سوم: هیچ یک از باغیان و شورشیان نتوانستند بر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پیروز شوند. درباره ناکثین بیعت شکن (اصحاب جمل) موضوع کاملاً روشن است. درباره قاسطین (معاویه و سپاهیان) نیز امام علی صلوات الله علیه علی رغم خیانت خوارج، با معاویه کاری کرد که او مجبور شد با توسل به فریب و نیرنگ، خود را از جهنم جنگ ویران گری که برافروخته بود، رهایی بخشد.

زمانی که ابوموسی اشعری، به دین و امام و پیمان خود خیانت کرد و عهد خود را شکست، باز هم امام علی صلوات الله علیه کوتاه نیامد و همچنان بر جنگ با قاسطین مصمم ماند و ابوموسی، مسئولیت اقدام خود را بر عهده گرفت. در هر صورت، نمی توان این مسأله را پیروزی معاویه به شمار آورد؛ چرا که او به خدا و رسول و اسلام و مسلمانان خیانت کرد.

چهارم: همان گونه که در پاسخ به پرسش دیگر روشن شد، خالد بن ولید با افراد مرتد نجنگید. کسانی که مدعی نبوت بودند و مرتد شدند، ارتدادشان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفت و در همان زمان، بیشتر آن ها

ص: ۳۲

کارشان یکسره شد. جماعتی که آن‌ها گرد آورده بودند، چندان خطر و اثری نداشتند و از جهت خطر و شمار و توان، به ناکثین و قاسطین نمی‌رسیدند.

مانعان زکات، مسلمانانی بودند که خالد به آن‌ها نیرنگ زد و آن‌ها را قتل عام نمود. ابوبکر از کشته شدن آن‌ها عذرخواهی کرد و اسیران آن‌ها را بازگرداند و به برادر مالک، پرداخت دیه را پیشنهاد داد. آن‌ها عده کمی بودند که خطری نداشتند و اصلاً در صدد جنگ نبودند. مراجعه به متونی که در کتاب الصحيح من سیره الامام علی صلوات الله علیه آورده ام، این موضوع را به طور کامل روشن می‌سازد. بنا بر این، نمی‌توان موارد فوق را از مصادیق «بازگشت صحابه به عقب» در نظر گرفت.

پنجم: اگر پیروزی خالد بر متهمان به ارتداد، معیار عدالت یا خشم الهی باشد، پس لازم است یاری خداوند نسبت به خالد را بزرگ تر و بیشتر از یاری خداوند نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانیم؛ چون طبق گفته خود شما، مسلمانان در جنگ احد و حنین و مؤته و حتی در برخی لشکرکشی‌ها به قلعه خیبر و همچنین غزوه ذات السلاسل، شکست خوردند. پس با توجه به تعبیر پرسش‌گر که «خدا عادل است و به کسی ظلم نمی‌کند»، باید بگوییم که خالد در نزد خداوند، برتر و افضل از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است؟

سپاهیان ابوبکر و عمر و عثمان و نمایندگان آن‌ها نیز بر کفار پیروز شدند؛ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احد و حنین و مؤته، از پایداری در برابر مشرکان و کافران ناتوان ماند و در ماجرای خیبر و ذات السلاسل نیز امر بر همین منوال گذشت.

ششم: این که پرسش‌گر می‌گوید: «وقتی علی نتوانست معاویه را از شهرهای خود براند، سرانجام او را به صلح دعوت کرد» به دو دلیل صحیح نیست:

دلیل یکم: امام علی صلوات الله علیه ناتوان نشد؛ بلکه به تصریح مورخان، به جنگ ادامه داد تا نشانه های پیروزی، آشکار گردید.

دلیل دوم: همان طور که مورخان ثبت کرده اند، وقتی نشانه های پیروزی امام علی صلوات الله علیه آشکار شد، این معاویه بود که آن حضرت را به صلح دعوت کرد. پس چرا تلاش می کنید تاریخ را وارونه جلوه دهید؟!

هفتم: درباره آنچه که به «صلح امام حسن صلوات الله علیه با معاویه» معروف است، باید بگوییم:

الف: امام حسن صلوات الله علیه خلافت را به صورت خود خواسته، تسلیم معاویه نکرد، بلکه مجبور به این کار شد؛ آن هم زمانی که پافشاری بر حفظ خلافت، به کشتاری هولناک منجر می شد و نتیجه ای جز زبون شدن دین و دین داران نداشت.

ب: اگر صلح با معاویه در چنین شرایط دشواری، باعث خرده گرفتن بر امام حسن صلوات الله علیه شود، صلح پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان در حدیبیه نیز به طور حتم، موجب انتقاد از رسول خدا صلی الله علیه و آله می گردد؛ به ویژه آن که پیامبر صلی الله علیه و آله راضی شد چند تن از مسلمانان مکه که به او ملحق شده بودند، به مکه بازگرداند و به دست مشرکان سپرده شوند. عمر به این کار اعتراض کرد و گفت: «چگونه ما در دین مان به چنین کار خفت باری تن می دهیم؟». او می پنداشت که پیامبر صلی الله علیه و آله در اوج قدرت و به طور خودخواسته، مشرکان را بر مسلمانان مسلط می گرداند، بدون آن که اجبار و اکراهی در کار باشد یا از این بترسند که کشتاری راه بیفتند و شماری از مسلمانان نابود شوند؛ اما در صلح امام حسن صلوات الله علیه با معاویه، همه این اجبارها و اکراهها و ترسها وجود داشت.

ج: امام حسن صلوات الله عليه خلافت را به معاویه نسپرد، بلکه تنها توقف جنگ را پذیرفت؛ ولی کارها به گونه ای پیش رفت که معاویه با قهر و غلبه، بر خلافت چیره گشت. پس معنا ندارد که بگوییم امام حسن صلوات الله عليه یک کافر را بر مسلمانان چیره کرد.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ایمان حضرت علی (علیه السلام) قابل اثبات نیست

پرسش شماره ۵۸ (۸۰)

شیعیان از اثبات ایمان و عدالت علی، عاجزند. این کار در صورتی برای آن ها ممکن است که جزو اهل سنت شوند. اگر خوارج و کسانی که علی را کافر و فاسق می دانند، به آن ها بگویند که «ما ایمان علی را قبول نداریم و او کافر یا ظالم بود» _ همان گونه که شیعه چنین سخنی را درباره ابوبکر و عمر می گوید _ شیعیان تنها می توانند دلایلی را برای اثبات ایمان و عدالت علی بیاورند که آن دلایل، ایمان ابوبکر و عمر را نیز به اثبات می رساند و چه بسا در مورد آن دو، روشن تر و واضح تر است.

اگر شیعیان دلیل بیاورند که اسلام آوردن و هجرت کردن و جهاد نمودن علی، به تواتر ثابت شده است، همین تواتر در مورد آن دو نیز ثابت است؛ بلکه اسلام آوردن و نماز خواندن و روزه گرفتن و جهاد با کفار، برای معاویه و خلفای بنی امیه و بنی العباس نیز به تواتر ثابت شده است.

اگر شیعیان در مورد هر یک از اینان ادعای نفاق کنند، خوارج نیز می توانند در مورد علی، ادعای نفاق داشته باشند. اگر شبهه ای در این زمینه مطرح سازند، آن ها نیز می توانند شبهه ای بزرگ تر را مطرح نمایند. اگر سخن تهمت زنان را بازگو

کنند و بگویند که ابوبکر و عمر، منافق بودند و در نهان، دشمنی پیامبر صلی الله علیه و سلم را به دل داشتند و تا توانستند، دین را تباه کردند، خوارج نیز می‌توانند همین سخن را درباره علی بگویند و ادعا کنند که او نسبت به پسر عمویش رشک می‌برد؛ همچنان که در میان خویشاوندان، چنین امری رایج است. او می‌خواست دین محمد صلی الله علیه و سلم را به تباهی بکشاند؛ اما در زمان پیامبر و خلفای سه گانه، زمینه این کار برایش فراهم نشد. او به خاطر کینه و دشمنی با پسر عمویش، تلاش کرد خلیفه سوم را به قتل برساند و آتش فتنه را بیفزود تا بتواند یاران محمد را از بین ببرد و امتش را به تباهی بکشاند.

او نسبت به منافقانی که در موردش ادعای الوهیت و نبوت می‌کردند، در نهان تمایل داشت و در ظاهر، خلاف آن را نشان می‌داد؛ چرا که دین او بر تقیه و پنهان کاری استوار بود. از این رو، باطنیه از پیروان او هستند و علوم باطنی را _ که به عنوان مذهب خود پذیرفته اند _ از او روایت می‌کنند و اسرار او در نزد آن‌ها است.

اگر شیعیان بخواهند با استدلال به آیه‌های قرآن، ایمان و عدالت او را به اثبات برسانند، باید به آن‌ها گفت که قرآن، عام و فراگیر است و احتمال انطباق یک آیه بر دیگران، کمتر از احتمال انطباق آن بر علی نیست. هر آیه‌ای که آن‌ها ادعا کنند اختصاص به علی دارد، می‌توان همان آیه یا بالاتر از آن را در مورد ابوبکر و عمر ادعا کرد. دروازه ادعای بدون دلیل، بر همگان گشوده است و چنین ادعاهایی در مورد شیخین، امکان پذیرتر از دیگران می‌باشد.

اگر شیعیان بگویند که این فضایل و آیات در مورد علی، با نقل و روایت به اثبات رسیده است، روایات نقل شده در مورد شیخین، بیشتر و مشهورتر است.

اگر ادعای تواتر داشته باشند، تواتر در مورد شیخین، به صحت نزدیک تر است. اگر به نقل صحابه تکیه کنند، از صحابه، فضایل بیشتری در مورد ابوبکر و عمر نقل شده است.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: اگر معیار خوبی و بدی افراد، رضایت و پذیرش کسانی همچون خوارج باشد، فاتحه اسلام خوانده است. خوارج کسانی بودند که با امام علی صلوات الله علیه به جنگ برخاستند؛ آن حضرت را به شهادت رساندند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم تکفیرشان را صادر کرد و در توصیف آن ها فرمود: «مانند پرتاپ تیر از چله کمان، از دین بیرون می روند. قرآن می خوانند، اما از حلقوم شان بالاتر نمی رود».

اگر رضایت چنین افرادی معیار سنجش باشد، چرا رضایت ابوجهل و ابولهب و مشرکان معیار نباشد؟ در این صورت، دیگر شیعیان و اهل سنت، به طور کامل از اثبات درستی اسلام، عاجز می شوند و نمی توانند اسلام و عدالت رسول خدا صلی الله علیه و آله را ثابت کنند؛ چرا که مشرکان، نه صحت اسلام را می پذیرند و نه عدالت رسول خدا را. آن ها به اهل سنت و دیگران خواهند گفت: «ما قبول نداریم که اسلام حق است. ما قبول نداریم که پیامبر اسلام بر حق است و به عدالت رفتار کرده است». اگر چنین شود، پرسش گر نتیجه کار را می پذیرد؟

دوم: شاعر می گوید: «و لیس یصح فی الأذهان شیء / إذا احتاج النهار إلى دلیل»؛ یعنی اگر برای اثبات روز روشن، نیاز به دلیل باشد، دیگر ذهن بشر، هیچ چیزی را درست نمی انگارد.

ایمان امام علی صلوات الله علیه، نه از گفتار دشمنانش به دست می آید و نه از گفتار خوارج و معاویه و عمرو عاص؛ بلکه از دلایل روشن _ یعنی آیات الهی و سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله _ به دست می آید. همچنین برای دریافت آن، باید به روش و منش و جهاد و جان فشانی او مراجعه کرد و سخن دین داران و عدالت خواهان و انصاف پیشگان را شنید که همگی در عدالت او اجماع دارند.

اگر بخواهیم حقایق را از منکران حقیقت دریافت کنیم، دیگر نمی توانیم هیچ حقیقتی را به اثبات برسانیم؛ چون هر حقیقتی، منکرانی دارد؛ همانند وجود خدا و حتی وجود خود تو که ممکن است کسانی منکر این حقایق شوند و با تو، به مجادله برخیزند.

سوم: پیش تر گفتیم که تکفیر ابوبکر و عمر و عثمان را نمی توان به شیعه نسبت داد؛ زیرا شیعیان، تنها به کردار آن ها معترض هستند و آن ها را مورد انتقاد قرار می دهند و با سنجۀ حق و عدالت می سنجند؛ به ویژه آن که خود اهل سنت نیز قائل به عصمت آنان نیستند.

شیعیان معتقدند که مقصود آیه «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۱)

و احادیث صحیحی که اهل سنت در این زمینه روایت کرده اند، این نیست که آنان از دین خارج شدند و به کفر و شرک بازگشتند؛ بلکه مقصود این است که آن ها به تعهدات خود پای بند نشدند و به عهد خود وفا

ص: ۳۸

۱- محمد فقط فرستاده ای است که پیش از او نیز پیامبرانی [آمدند و] رفتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود بازمی گردید؟ هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز زبانی به خدا نمی رساند. به زودی خداوند سپاس گزاران را پاداش می دهد. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

نکردند و از دستورها پیروی نمودند؛ در حالی که عهد بسته بودند در زمان حیات و پس از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله، تعهدات خود را اجرا نمایند.

پس سخن گفتن از احادیث متواتر درباره اسلام خلفا و دیگران صحیح نیست؛ زیرا شیعیان منکر این احادیث نیستند؛ بلکه مخالف این هستند که گفته شود: «کارهای آن ها بدون استثنا صحیح بود»؛ و مخالف کاری هستند که آنان انجام دادند و با این که به فرمان خدا و رسولش، در روز غدیر با امام علی صلوات الله علیه بیعت کردند، اما چندی بعد، خلافت را به دست گرفتند. بنا بر این، همه سخنان مطرح شده در پرسش _ که بر اساس اعتقاد به کفر خلفا طرح گردیده _ بی مورد است.

چهارم: سخن پرسش گر که می گوید: «ادعای بدون دلیل، ممکن است»، سخن بی جایی است. تنها افراد ظالم و بی دین و بی انصاف می توانند بدون هیچ دلیلی ادعا کنند. چنین ادعایی نمی تواند دلایل محکم و صحیح را از حجت ساقط نماید. کشتن انبیای الهی نیز ممکن است و اتفاق افتاده است؛ اما آیا این مسأله می تواند نبوت ایشان را باطل سازد و حجت آن ها را ساقط نماید؟

نتیجه این که ادعای بدون دلیل، مصداق کلام خداوند است که می فرماید: «وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» (۱) با دستاویز باطل، مجادله کردند تا حق را با آن ابطال نمایند». و می فرماید: «وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» (۲) کافران از باطل دفاع می کنند تا حق را با آن ابطال کنند».

ص: ۳۹

۱- .سوره غافر، آیه ۵.

۲- .سوره کهف، آیه ۵۶.

پنجم: این که پرسش گر می گوید: «ادعای فضیلت برای شیخین، امکان پذیرتر از ادعای فضیلت برای امام علی صلوات الله علیه است و روایات آن، بیشتر و مشهورتر است و تواتر آن، به صحت نزدیک تر می باشد و صحابه، فضایل آن دو را بیشتر نقل کرده اند»، سودی ندارد و خواسته او را ثابت نمی کند. این که خوارج می توانند در مورد امام علی صلوات الله علیه فلان ادعا را بکنند و چنین و چنان بگویند نیز از همین قبیل است؛ به این دلیل که همه توهین های مطرح شده در پرسش که به امام علی صلوات الله علیه نسبت داده شد، سخن فرقه ای است که با امام علی صلوات الله علیه دشمنی دارد و برای عیب جویی از آن حضرت تلاش می کند. ولی فرقه های دیگر، اعم از شیعه و اهل سنت، این سخنان را تکذیب و انکار می کنند و معتقدند که این ها ساخته و پرداخته دشمنان است. پس همه این سخنان، بی فایده و بدون نتیجه است و پیش از شیعیان، خود اهل سنت به دروغ و ساختگی بودن این ها حکم می کنند.

ششم: به این سخن که «احادیث بسیاری در مورد فضیلت و برتری ابوبکر و عمر و عثمان وجود دارد»، چندین اشکال وارد است:

الف: کم و زیاد بودن روایات و راویان در این خصوص بی مورد است، چرا که فضایل امام علی صلوات الله علیه را هم دوستدارانش نقل کرده اند و هم مخالفانش. شیعه و سنی بر این مطلب، اجماع و اتفاق نظر دارند. اما فضایل ابوبکر و عمر و عثمان را تنها کسانی نقل کرده اند که مدافعان آن ها هستند و برای درست جلوه دادن کارهای آنان تلاش می کنند و می خواهند آن ها را از هر گونه عیبی تبرئه کنند و هر چه کرده اند را خوب انگارند و تا می توانند، برای آن ها فضیلت گرد آورند.

روشن است که با این گونه فضایل، نمی توان اقامه برهان کرد؛ آن هم در مقابل کسانی که چنین فضیلت هایی را قبول ندارند، یا به عکس آن قائل هستند و به طور مثال می گوید: آن ها از میدان جنگ فرار کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله را طعمه شمشیر مشرکان قرار دادند که باعث شکسته شدن دندان آن حضرت گردید؛ با این که امام علی صلوات الله علیه به هنگام هجرت، در بستر آن حضرت آرمید و پیوسته از پیامبر و دینش محافظت کرد و در طول زندگی اش، از هیچ گونه حمایت و دفاعی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله دریغ نوزید.

از سوی دیگر، چگونه می توان دو کس را کنار هم قرار داد و با هم سنجید، در حالی که یکی می گوید: «من غلامی از غلامان محمد هستم» و دیگری درباره پیامبر صلی الله علیه و آله که در بستر بیماری افتاده است، می گوید: «این مرد هذیان می گوید و درد بر او چیره شده است». افزون بر این که سرور بانوان جهان را به خشم می آورد و او را کتک می زند و جنینش را سقط می کند و می کوشد اهل بیت نبوت را با آتش بسوزاند.

ب: مدائنی که سنی مذهب و دوستدار خلفا است، روایت کرده است:

معاویه به کارگزاران خود در همه شهرها نوشت: «به هیچ یک از شیعیان علی، اجازه گواهی و شهادت در محاکم قضایی ندهید». و نوشت: «کسانی که از شیعیان و ولادت مداران و دوستان عثمان هستند و فضایل و مناقب او را نقل می کنند، جایگاه شان را بالا ببرید و آن ها را به خود نزدیک کنید و مورد احترام قرار دهید و هر چه روایت می کنند، برایم بنویسید و نام راوی و نام پدر و قبیله اش را برایم بفرستید». به خاطر اموال هنگفتی که معاویه در این راه صرف کرد و بذل و بخشش هایی که نسبت به عرب و غیر عرب

انجام داد، مردم دچار زیاده‌گویی در فضایل و مناقب عثمان شدند. این کار در همه شهرها رونق گرفت و مردم برای رسیدن به دنیا و جایگاه دنیوی، از هم پیشی گرفتند. هر گاه یکی از کارگزاران معاویه را می‌یافتند، فضیلت و منقبتی از عثمان روایت می‌کردند تا نام‌شان نوشته شود و مقرب حکومت گردند.

این برنامه، تا سالیان دراز ادامه داشت تا این که معاویه به کارگزارانش نوشت: «در همه شهرها و در هر گوشه و کناری، سخن درباره عثمان انتشار یافته و رایج گشته است. پس از این که نامه ام به دست شما رسید، مردم را به روایت فضایل صحابه و خلفای نخستین دعوت کنید. هر کس حدیثی درباره فضایل ابوتراب نقل کرد، برای نقضش حدیثی در مورد صحابه بسازید. این کار برای من دوست‌داشتی‌تر است و چشمان مرا روشن‌تر می‌سازد و دلایل ابوتراب و شیعیانش را بهتر می‌کوبد و برای آنان، سخت‌تر و گران‌تر از مناقب و فضایل عثمان می‌باشد».

نامه‌های معاویه برای مردم خوانده شد. روایات بی‌شماری که همگی بی‌اساس و ساختگی بود، در منقبت صحابه روایت گردید. مردم برای ساختن چنین روایاتی، بسیار کوشیدند و این احادیث ساختگی را بر فراز منبرها بازگو نمودند و آن‌ها را به معلمان مکتب‌ها سپردند تا به کودکان بیاموزند. این کار چنان گسترش یافت که نقل و تعلیم روایات ساختگی، همانند تعلیم قرآن باب شد و آن‌ها را به دختران و زنان و خادمان و چاکران نیز یاد دادند.

مدت زیادی به همین نحو گذشت تا این که معاویه، نامه ای با این مضمون، به همه کارگزارانش در شهرهای مختلف نوشت: «اگر دو شاهد گواهی دادند که فردی، علی و خاندانش را دوست دارد، نام آن فرد را از دیوان خط بنویسید و مقررری او را از بیت المال قطع کنید». و در مرحله بعد نوشت:

«اگر مردم کسی را به محبت علی و خاندانش متهم کردند، او را شکنجه کنید و خانه اش را ویران نمایید».

در عراق، به ویژه در شهر کوفه، بلا از همه جا شدیدتر بود؛ به طوری که شیعه علی صلوات الله علیه، از خدمتکار و غلام خود می ترسید و اگر فردی مورد اعتماد به خانه اش می رفت و راز خود را با او در میان می گذاشت، باز هم حاضر به سخن گفتن با او نمی شد، تا این که سوگند محکم از او می گرفت تا راز او را پنهان سازد.

به هر روی، احادیث دروغین و ساختگی فراوان شد و بهتان انتشار یافت و فقیهان و قاضیان و فرمانداران نیز به همین راه رفتند. بیشترین مردمی که به این بلا گرفتار شدند، روستانشینان ریاکار و بیچاره بودند که خود را اهل خشوع و دین داری نشان می دادند و به ساختن احادیث می پرداختند تا با این کار، از عطای والیان بهره ای ببرند و از نزدیکان آن ها شوند و خانه و دارایی و زمین کشاورزی به دست آورند.

این گونه اخبار و احادیث ساختگی، به دست دین دارانی رسید که دروغ و بهتان را جایز نمی دانستند. آنان به خیال این که این احادیث، حقیقت دارد، آن ها را پذیرفتند و روایت کردند؛ که اگر از بطلان آن ها خبر داشتند، هرگز

به آن روایات نمی پرداختند و پای بند آن ها نمی شدند. پیوسته امور به همین منوال گذشت تا حسن بن علی از دنیا رفت و بلا و فتنه بیشتر شد...» (۱).

مدائنی همچین می گوید:

ابن شهاب به من خبر داد که خالد بن عبدالله قسری (حاکم مکه و عراق) به من گفت: «برای من نسب نویسی کن». من از نسب قبیله مضر آغاز کردم و هنوز آن را تمام نکرده بودم که به من گفت: «بس است. این کار را رها کن. خدا ریشه آن ها را بسوزاند. برایم سیره نویسی کن». به او گفتم: «گاه چیزی از سیره علی بن ابی طالب صلوات الله علیه به خاطر می رسد. آیا آن ها را بنویسم؟». گفت: «نه؛ مگر این که او را در قعر جهنم بینی و بخواهی چیزی در این باره بنویسی» (۲).

خداوند خالد و گمارنده او بر حکومت را لعنت کند و چهره آن ها را زشت گرداند و بر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب، صلوات و درود فرستد.

هنگامی که نامه امام علی صلوات الله علیه به معاویه رسید که در آن، فضایل و مناقب خود را بر شمرده بود، معاویه گفت: «این نامه را پنهان کنید تا شامیان آن را نخوانند و به پسر ابوطالب متمایل نشوند» (۳).

هشام بن عبد الملک، نامه ای به اعمش نوشت و از او خواست فضایل عثمان و بدی های علی صلوات الله علیه را بنویسد؛ ولی اعمش نپذیرفت (۴).

ص: ۴۴

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۱، ص ۴۴؛ النصائح الکافیه، ص ۷۲ و ۷۳ به نقل از مدائنی. ابن ابی الحدید معتزلی، دارای مذهب اهل تسنن بود و به مذهب خود تعصب داشت. از این رو، پیوسته در کتاب شرح نهج البلاغه، به نقض فضائل شیعه همت گماشته است.

۲- الاغانی، ج ۱۹، ص ۵۹.

۳- معجم الادبا، ج ۵، ص ۲۶۶.

۴- ر.ک: شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۲۱.

شعبی می گوید: «اگر از آن ها می خواستم که بنده من شوند و خانه مرا پر از زر و سیم کنند تا علیه علی رضوان الله علیه دروغ بیافم، بی درنگ می پذیرفتند».(۱).

ابو احمد عسکری می گوید: «گفته اند که اوزاعی غیر از حدیث کساء، هیچ حدیثی در زمینه فضایل نقل نکرده است. خدا می داند! زهری نیز تنها یک حدیث در این زمینه روایت کرده است. این دو، از بنی امیه می ترسیدند».(۲).

در دست کاری تاریخ، همین بس که مورخان گفته اند: «هفتصد تن از مهاجران و انصار و هفتاد نفر از اهل بدر و دویت و هشتاد نفر از حاضران در بیعت شجره، امام علی صلوات الله علیه را همراهی می کردند»؛(۳).

اما آن گونه که از شعبی نقل شده است، دشمنان علی صلوات الله علیه و تاریخ سازان، وقاحت را به جایی رساندند که گفتند: «در جنگ جمل، چهار تن از اهل بدر حضور داشتند: علی و عمار در یک سو بودند و طلحه و زبیر، در سوی دیگر. اگر کسی بیندارد که غیر از این چهار نفر، کسی از اهالی بدر در جمل حضور داشت، او را تکذیب کنید».(۴).

اسکافی نوشته است: «معاویه، عده ای از صحابه و تابعین را به کار گرفت تا اخباری ناپسند درباره علی علیه السلام بسازند که موجب سرزنش وی شود و بیزاری از او را پدید آورد. او برای این کار، مزدی بسیار بالا- تعیین کرد تا نتوانند از آن چشم پوشند و در نتیجه، احادیثی بسازند که رضایت او را جلب کند. از صحابه،

ص: ۴۵

-
- ۱- . تاریخ واسط، ص ۱۷۳.
 - ۲- اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۰.
 - ۳- . المعیار و الموازنه، ص ۲۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۴؛ الغدیر، امینی، ج ۱۰، ص ۱۶۳؛ صفین، ص ۲۶۸ و ۲۶۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۴۸۳؛ جمهره خطب العرب، ج ۱، ص ۱۷۹ و ۱۸۳.
 - ۴- . ر.ک: عقد الفرید، ابن عبد ربه، ج ۴، ص ۳۲۸.

ابوهریره و عمروعاص و مغیره بن شعبه پذیرفتند و از تابعین، عروه بن زبیر به این کار پرداخت». (۱).

ج: شافعی می گوید: «چه بگویم درباره مردی که دشمنانش از روی حسد و دوستانش از روی ترس، فضایل او را کتمان کردند؛ و باز در این میان، به قدری فضایل او بیرون آمد که شرق و غرب عالم را فرا گرفت». (۲).

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

چرا حضرت علی (علیه السلام) خراب کاری خلفا را اصلاح نکرد؟

پرسش شماره ۵۹ (۱۸۸)

کلینی نقل کرده است: «برخی از یاران امام علی رضی الله عنه از او خواستند که خراب کاری خلفای پیشین را اصلاح کند؛ ولی او به دلیل این که می ترسید لشکرش متفرق شوند، سخن آن ها را نپذیرفت». (۳).

تهمتی که یاران او، به خلفای پیشین (ابوبکر و عمر و عثمان) روا داشتند، شامل مخالفت خلفا با قرآن و سنت نیز می شود. آیا اقدام نکردن علی برای اصلاح این گونه مخالفت ها، با عصمت او _ که شما ادعا می کنید _ سازگار است؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۴۶

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۶۴.

۲- الروضه فی فضائل امیرالمؤمنین، شاذان بن جبرئیل قمی، ص ۱۹؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۳۶؛ انوار البهیة، ص ۷۱؛ مشارق انوار الیقین، بررسی، ص ۱۷۱؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۱۴۵؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۴۹.

۳- الروضه، شیخ کلینی، ص ۲۹.

در یک منظر کلی، دو نوع مخالفت وجود دارد که باید اصلاح شود:

نوع اول: آنچه که به وظایف و اقدامات خلیفه و خود حاکم مربوط است؛ مانند: اجرای عدالت در بین مردم، تقسیم مساوی بیت المال، گرفتن حق از ناهلان، بازگرداندن حق به اهلش، حفاظت سخت گیرانه از اموال عمومی، اصلاح کار مسلمانان، قضاوت دین مدارانه، اجرای حدود الهی، آموزش احکام دینی، تربیت مردم، گسترش فضایل و ارزش ها و اخلاق والا در بین مردم، احیای سنت ها، ریشه کن کردن بدعت ها، مقابله با دشمنان و تقویت نیروی مسلمانان و....

در همه این موارد، بر حاکم واجب است که بر اساس شریعت الهی و با رعایت حدود و موازین شرعی رفتار کند و تا سر حد امکان، هیچ گونه جانب داری و سهل انگاری و مخالفت با دین نداشته باشد.

نوع دوم: آنچه که به تکالیف و وظایف شخصی مردم و مذهب و اعتقاد آن ها ارتباط دارد. در این خصوص، بر حاکم واجب است که آن ها را به سوی حقیقت راهنمایی کند؛ از آنان بخواهد که بر اساس حق عمل کنند؛ در برطرف کردن شبهات آن ها بکوشد؛ برای رسیدن به این اهداف، به زور متوسل نشود که هیچ اجباری در دین نیست. البته اگر شرایط از این موازین تجاوز کرد _ مثل این که شبهه ای از بین رفت و باز هم مخالفت افراد ادامه یافت _ باید مقابله با این مخالفت ها، در چهارچوب قوانین و شرایط ویژه خود صورت گیرد و امر به معروف و نهی از منکر انجام شود.

از این رو می بینیم که امام علی صلوات الله علیه در خصوص مخالفت هایی که از نوع اول بود، با هیچ کس مماشات و مدارا نکرد و به طور همه جانبه، طبق احکام الهی رفتار نمود؛ با این که عواقب سنگینی برایش داشت و ناکثان از او نافرمانی

کردند و بیعتش را شکستند و برای جنگ با او لشکر کشی کردند و باعث کشته شدن ده ها هزار مسلمان شدند.

اما نسبت به آنچه که به نوع دوم مربوط می شود، امام علی صلوات الله علیه در رفع شبهات مردم کوشید و هرگز در این راه، به زور متوسل نشد؛ زیرا شبهه ها همواره ادامه داشت و شبهه زدگی مردم، مانع از اتخاذ هر تصمیمی می شد. مردم خود را مظلوم می پنداشتند و گمان می کردند که پیش تر، کارها در دست صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و از آن ها به مردم منتقل شده و نسبت به پیشینیان باید خوشبین بود و برای عملکرد آن ها، عذرهای رنگارنگ تراشید و هیچ چیز نباید مانع از تقلید و پیروی مردم از صحابه شود. گواه بر این مطلب، رویکردی است مردم نسبت به نماز تراویح داشتند. وقتی امام علی صلوات الله علیه خواست مردم را از خواندن نماز تراویح بازدارد، همگی فریاد زدند: «وای که سنت عمر از دست رفت!»، (۱).

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۴۸

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۲۸۳ و ج ۱، ص ۲۶۹؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۶؛ الکافی، ج ۸، ص ۶۳؛ تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۵۸. و ر.ک: الجواهر، ج ۲۱، ص ۳۳۷؛ وسائل الشیعه، باب ۱۰ از ابواب نوافل شهر رمضان کتاب الصلاه و کشف الغناء، ص ۶۵ - ۶۶؛ سلیم بن قیس، چاپ مؤسسه البعثه، ص ۱۲۶؛ تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۷ و ۸ و ج ۳۴، ص ۱۸۱ و چاپ قدیم، ج ۸، ص ۲۸۴؛ الشافی فی الامامه، ج ۴، ص ۲۲۰؛ تقریب المعارف، ص ۳۴۷؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۵۶۲؛ احقاق الحق (الاصل)، ص ۲۴۷.

شیعه معتقد است که همه پیامبران به پذیرش ولایت علی دعوت شدند (۱).

و خداوند از آنان برای ولایت علی، میثاق و پیمان گرفت (۲).

شیعیان، مبالغه و غلو را به جایی رسانده اند که شیخ هادی تهرانی می گوید: «ولایت علی بر همه اشیاء عرضه شد. چیزهایی که ولایت را پذیرفتند، صحیح و سالم ماندند و چیزهایی که ولایت را نپذیرفتند، فاسد شدند» (۳).

به شیعیان باید گفت که پیامبران صلوات الله علیهم به سوی توحید و عبادت خالصانه برای خداوند دعوت می کردند، نه به سوی ولایت علی که شما ادعا می کنید. خداوند می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا

ص: ۴۹

۱- ر.ک: بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۶۰؛ المعالم الزلفی، ص ۳۰۳.

۲- المعالم الزلفی، ص ۳۰۳.

۳- ودائع النبوه، شیخ هادی تهرانی، ص ۱۵۵.

فَاعْبُدُونِ؛ (۱) هیچ پیامبری پیش از تو نفرستادیم، مگر این که به او وحی کردیم که خدایی غیر از من نیست؛ پس مرا عبادت کنید».

اگر بنا بر ادعای شما، ولایت علی در کتاب همه پیامبران نوشته شده بود، پس چرا تنها شما آن را نقل کرده اید و غیر از شما، کسی از آن خبر ندارد؟ چرا این موضوع، به پیروان دیگر ادیان اعلام نشده است؟ بسیاری از پیروان دیگر ادیان، به اسلام گرویده اند و تا کنون، سخنی از ولایت علی به میان نیاورده اند. اصلاً چرا در قرآن که گواهی بر همه کتاب های آسمانی است، این مطلب به ثبت نرسیده است؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: چرا و به چه دلیل باید دعوت پیامبران را به توحید و عبادت خالصانه خداوند منحصر کنیم؟ آیا حلال، حرام، مباحث مربوط به دنیا و آخرت، احکام شرعی، حکومت، داوری، نماز، زکات و غیره، جزو دعوت پیامبران نبوده است؟

دوم: از کجا می دانید که پیامبران، مردم را به ولایت امام علی صلوات الله علیه دعوت نکرده اند؟

سوم: کتاب های پیامبران، به دست ما نرسیده است. کتاب ها و صحف پیامبران و دیگر میراث آنان _ مانند: عصای حضرت موسی و انگشتر حضرت سلیمان و غیره _ نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

ص: ۵۰

الف: با توجه به مسأله یاد شده، خداوند می فرماید:

* يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ؛ (۱) ای اهل کتاب! فرستاده ما به سوی شما آمده است تا بسیاری از آنچه را که از کتاب آسمانی پنهان داشته اید، برای شما روشن سازد.

* وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا؛ (۲) خدا را آن گونه که سزاوار او است، ارج نگذاشتند؛ چرا که گفتند: «خداوند هیچ چیزی بر هیچ بشری نازل نکرده است». بگو: «کتابی را که موسی آورد و روشن گر و رهنمودی برای مردم بود و آن را بر روی کاغذها نوشته اید و [برخی از آن را] آشکار می کنید و بسیاری از آن را پنهان می دارید، چه کسی نازل کرده است؟

* فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا؛ (۳) وای بر کسانی که کتاب را به دست خویش می نویسند و سپس برای آن که آن را به بهای ناچیزی بفروشند، می گویند این از جانب خداوند است!

* يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ؛ (۴) [اهل کتاب، نبوت محمد را انکار می کنند، با این که نام و نشان] او را در تورات و انجیل که در نزدشان است، نوشته می یابند.

ص: ۵۱

۱- .سوره مائده، آیه ۱۵.

۲- .سوره انعام، آیه ۹۱.

۳- .سوره بقره، آیه ۷۹.

۴- .سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

* الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ؛(۱).

اهل کتاب، او را [یعنی محمد را] می شناسند، همان گونه که فرزندان خود را می شناسند.

از کسانی که چنین حالی دارند و تلاش می کنند مردم را از راه پیامبر صلی الله علیه و آله بازدارند و در صحت اعتقادات مسلمین تردید نمایند، چه انتظاری است که مسائلی مانند ولایت امام علی صلوات الله علیه را فریاد بزنند؟

ب: کتاب هایی که به نام تورات و انجیل و غیره متداول است، تورات و انجیل حقیقی نیست و همگی تحریف و دستکاری شده اند.

ج: در خصوص نقل موضوع ولایت از سوی مخالفان شیعه و کسانی که برای تقویت ابوبکر و سست کردن برهان امام علی صلوات الله علیه می کوشند، از آنان هیچ توقعی نیست که به چنین موضوعی اهتمام ورزند و به سادگی بتوانند ولایت علی صلوات الله علیه را بپذیرند و بدان اقرار نمایند.

چهارم: خداوند متعال در جای جای قرآن فرموده است که از پیامبران و مؤمنان و بنی اسرائیل و مسیحیان، پیمان و میثاق گرفته شد. در تفسیر کلمه «میثاق»، احتمالات مختلفی ذکر کرده اند. چرا نباید یکی از این احتمالات، همان مضمون روایات اهل بیت علیهم السلام باشد؟ اهل بیتی که همانند کشتی نوح هستند؛ اهل بیتی که ثقل جدانشدنی از کتاب خدا هستند؛ اهل بیتی که متمسک به آنان، هرگز گمراه نمی شود. بر اساس روایات اهل بیت، منظور از میثاق، گرفتن عهد و پیمان برای اقرار به یگانگی خداوند و بندگی در برابر او و پذیرش نبوت محمد و ولایت علی صلوات الله علیهما و آلهما است.

ص: ۵۲

با این بیان، دیگر مجالی برای پرسش گر نمی ماند که بگوید: «چرا در قرآن که گواهی بر همه کتاب های آسمانی است، امامت و گرفتن میثاق برای ولایت، به ثبت نرسیده است؟». چرا که احتمال دارد مراد از میثاقی که در قرآن آمده است، همین معنا باشد؛ همچنان که در بسیاری از روایات، به روشنی بیان شده است.

پنجم: لازم نیست همه حقایق و معارف دینی، به صراحت در قرآن آمده باشد. شاید حکمت بزرگ تری اقتضا کرده است که این موضوع، آشکارا در قرآن نیاید و تنها به احادیث رسول خدا و اهل بیتش صلوات الله علیهم اجمعین اکتفا گردد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

حضور در شورا، دلیلی بر عدم وصیت درباره خلافت

پرسش شماره ۶۱ (۱۸۹)

عمر بن خطاب برای زمان پس از مرگش، شش نفر را به عنوان اعضای شورا برگزید. در آغاز کار، سه تن از اعضا کناره گیری کردند. سپس عبدالرحمن بن عوف نیز کنار رفت و علی و عثمان باقی ماندند. چرا علی در همان آغاز، اعلام نکرد که در مورد خلافت، به او وصیت شده است؟ آیا بعد از مرگ عمر، باز هم از کسی می ترسید؟

به بیان دیگر: با این که علی رضی الله عنه جزو شورای شش نفره ای بود که عمر برای خلافت تعیین کرده بود، چرا علی به نفع عثمان کناره گیری کرد؟ چرا به صراحت نگفت که با وحی الهی و فرمان پیامبر، خلافت به او وحی شده است؟ آیا علی حق را پنهان کرد؟ آیا تقیه به کار برد؟ چگونه ممکن است امیرالمؤمنینی که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند، چنین کاری بکنند؟

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته. (۱).

ص: ۵۴

۱- . پیش از این که به این سؤال پاسخ دهیم، لازم است اهل تسنن به یک سؤال اساسی، جوابی قانع کننده و متقن بیابند: در روز سقیفه، غاصبان خلافت در پاسخ به کسانی که خلافت امام علی صلوات الله علیه را مطرح می کردند، به یک حدیث استشهاد نمودند که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: «نبوت و خلافت، در یک خاندان جمع نمی شود!». این گفته آن ها، با عمل عمر در تناقض است؛ چرا که خلیفه دوم با قرار دادن امام علی صلوات الله علیه در شورای شش نفره، رسماً او را در معرض خلافت قرار داد. عبدالرحمن نیز با شرط عمل به سیره شیخین، خلافت را بر عهده امام علی صلوات الله علیه گذاشت که آن حضرت نپذیرفت. اگر عمر از حدیث پیامبر اطلاع نداشت، این یک مصیبت است؛ و اگر اطلاع داشت و آن را نادیده گرفت، مصیبتی بس گران تر خواهد بود. این ماجرا در هر صورت، عدم اطلاع یا عدم پایبندی خلیفه به سنت پیامبر را اثبات می نماید. بزرگ تر از این مصیبت ها، مورد تردید بودن صدور این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله است. در کتاب بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۵۶ به نقل از علل الشرایع، ص ۱۷۱، باب ۱۳۴، ح ۱، از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده است که وقتی عمر دستور برگزاری شورا را صادر کرد، ابتدا نام عثمان را آورد و در پایان، نام امام علی صلوات الله علیه را ذکر نمود. عباس به امام علی گفت: «ای ابالحسن و ای امیر مؤمنان! در روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، به تو پیشنهاد دادم که دستت را بیاور تا با تو بیعت کنیم؛ چرا که خلافت، از آن کسی است که زودتر آن را به دست گیرد. ولی تو گوش نکردی و با ابوبکر بیعت شد. من امروز به تو می گویم که عمر، نام تو را به عنوان آخرین فرد در شورا ذکر کرده است. اهل شورا تو را از آن بیرون خواهند کرد. پس حرف مرا بشنو و اصلاً وارد شورا نشو». امام علی صلوات الله علیه، به او پاسخ نداد. هنگامی که بیعت عثمان صورت پذیرفت، عباس به امام گفت: «مگر به تو نگفتم؟». امام فرمود: «ای عمو! یک چیز از دید تو پنهان ماند. مگر سخن او را بالای منبر نشنیدی که می گفت: خداوند نخواسته است نبوت و خلافت را با هم در این خاندان قرار دهد؟ من خواستم او با این کار، خودش را تکذیب نماید و مردم بدانند که سخن دیروز او، دروغ محض بود و ما صلاحیت تصدی خلافت را داریم. عباس با شنیدن سخن مام، ساکت شد و دیگر هیچ نگفت. با این بیان، امام علی صلوات الله علیه می خواست بگوید که من این کار را پذیرفتم تا دروغ گویی کسانی را اثبات کنم که حدیث «نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی شود» را جعل کردند و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند. گویا توطئه ترور امام علی صلوات الله علیه، چنان خلیفه و اطرافیانش را به خود مشغول کرده بود که امکان بررسی گذشته و سخنان ایراد شده در سقیفه را نداشتند؛ یا اساساً کشتن امام صلوات الله علیه برای آن ها، بیش از باز شدن مشت شان در مورد در جعل این حدیث، اهمیت داشت. مترجم

یکم: باحضرت علی(علیه السلام) بیعت شده بود

هیچ معنا ندارد که پرسشش گر بگوید: «چرا علی در همان آغاز، اعلام نکرد که در مورد خلافت، به او وصیت شده است؟». به این دلیل که:

اولاً: در آن روزگار، کسی نبود که نداند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام امام است. هفتاد روز پیش از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله، هزاران نفر از صحابه، در غدیر با او بیعت کرده بودند. پس معنا نداشت که امام علی صلوات الله علیه مطلبی به این روشنی را برای تک تک افراد بیان کند؛ به ویژه آن که به خاطر بیان چنین مطلبی در روز سقیفه، حضرت زهرا سلام الله علیها کتک خورد و محسن سقط گردید.

ثانیاً: به امام علی علیه السلام وصیت شده بود که برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به شمشیر نبرد. اگر علی علیه السلام نجنگید، به خاطر ترس از عمر و دیگران نبود؛ بلکه به خاطر پیروی از وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

یکم: تصمیم برای کشتن امام علی(علیه السلام) در شورا

امام علی صلوات الله علیه زیر چکمه تهدید به قتل، حاضر شد به نفع عثمان کنار برود و از خلافت دست بکشد؛ زیرا عمر بن خطاب، دستور داده بود: «اگر اعضای شورا نتوانستند به نظر واحد دست بیابند، همگی کشته شوند؛ و اگر سه نفر با هم اتفاق نظر داشتند، سه نفر دیگر که عبدالرحمن بن عوف در میان آن ها نیست، کشته شوند؛ و اگر چهار یا پنج نفر هم نظر شدند، یک یا دو نفر باقی مانده کشته

شوند» (۱) از این رو، عبدالرحمن بن عوف، امام علی صلوات الله علیه را آشکارا به قتل تهدید کرد. (۲).

بلاذری و دیگران نقل کرده اند که وقتی اعضای شورا با عثمان بیعت کردند، علی صلوات الله علیه از بیعت سر باز زد. عبدالرحمن بن عوف گفت: «بیعت کن؛ در غیر این صورت، کشته می شوی». این در حالی بود که کسی غیر از عبدالرحمن، شمشیر نداشت. همچنین نوشته اند که امام علی صلوات الله علیه با حالت خشمگین از شورا بیرون رفت. اعضای شورا، خود را به او رساندند و گفتند: «بیعت کن؛ و گرنه با تو می جنگیم». او به همراه آنان به شورا بازگشت و با عثمان بیعت کرد. (۳)

در متون دیگر آمده است: مردم به بیعت با عثمان پرداختند و علی صلوات الله علیه کنده کرد. عبدالرحمن بن عوف گفت:

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ

ص: ۵۶

۱- ر.ك: الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۶۶ و ۶۷ حوادث سال ۲۳؛ تاريخ الامم والملوك، ج ۴، ص ۴۲۸ حوادث سال ۲۳ و چاپ مؤسسه الاعلمی، ج ۳، ص ۲۹۴؛ الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۴ و ۲۵ و ۲۸ و تحقيق زيني، ج ۱، ص ۲۸ و تحقيق شيري، ج ۱، ص ۴۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد معتزلی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ مناقب اهل البيت عليهم السلام، شيرواني، ص ۳۴۹؛ خلاصه عقبات الانوار، ج ۳، ص ۳۳۹ و ۳۴۲ و ۳۴۷؛ الوضاعون و احاديثهم، ص ۴۹۹؛ تاريخ المدينه، ابن شبه، ج ۳، ص ۹۲۴ و ۹۲۵؛ الشافي في الامامه، ج ۳، ص ۲۱۲؛ النص و الاجتهاد، ص ۳۸۴ و ۳۹۸؛ الغدير، ج ۵، ص ۳۷۵؛ كتاب الاربعين، شيرازي، ص ۵۶۸؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۹۸؛ نهج السعاده، ج ۱، ص ۱۱۳؛ دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، ص ۱۱۶؛ فتح الباري، ج ۷، ص ۵۵.

۲- ر.ك: الغدير، ج ۹، ص ۱۹۷ و ۳۷۹ و ج ۱۰، ص ۲۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد معتزلی، ج ۱، ص ۱۹۴ و ج ۶، ص ۱۶۸ و ج ۱۲، ص ۲۶۵؛ الوضاعون و احاديثهم، ص ۴۹۸ و ۴۹۹؛ تقريب المعارف، ص ۳۵۱؛ التحفه العسجدیه، ص ۱۲۹؛ غايه المرام، ج ۲، ص ۶۸ و ج ۶، ص ۸؛ تاريخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۱۹۳؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۶۶ و ۴۰۳؛ صحيح بخاری، ج ۸، ص ۱۲۳؛ السنن الكبرى، بيهقي، ج ۸، ص ۱۴۷؛ عمده القاری، ج ۲۴، ص ۲۷۲؛ تاريخ الاسلام، ذهبي، ج ۳، ص ۳۰۴.

۳- ر.ك: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲؛ شرح نهج البلاغه، معتزلی، ج ۱۲، ص ۲۶۵؛ الغدير، ج ۵، ص ۳۷۴ و ج ۹، ص ۱۹۷ و ۳۷۹ و ج ۱۰، ص ۲۶؛ الوضاعون و احاديثهم، ص ۴۹۸؛ تقريب المعارف، ص ۳۵۱؛ غايه المرام، ج ۶، ص ۸.

فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَ يُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا؛ (۱) کسانی که با تو بیعت می کنند، در حقیقت با خدا بیعت می کنند. دست خدا، بالای دست آنان است. هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است. و هر کس بر آنچه که با خدا عهد بسته، وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می بخشد. علی بازگشت و در حالی که جمعیت را می شکافت تا پیش برود و بیعت کند، می گفت: «نیرنگ! و چه نیرنگی!». (۲).

متن ابن قتیبه این گونه است: «عبدالرحمن بن عوف گفت: ای علی! خود را به خطر نیفکن. غیر از شمشیر، چیز دیگری حکم فرما نیست». (۳).

دوم: جانشینی با وحی یا وصیت؟

در سؤال آمده است: «چرا امام علی صلوات الله علیه به صراحت نگفت که به وسیله خداوند، خلافت به او وحی شده است؟». این تعبیر، به هیچ وجه قابل پذیرش نیست؛ زیرا امام علی صلوات الله علیه پیامبر نبود که به او وحی شود، بلکه وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. افزون بر این، فرود جبرئیل به زمین، از زمان شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله قطع گردید. پس ادعای وحی به امام علی صلوات الله علیه معنا ندارد.

سوم: احتجاج بی حاصل

ص: ۵۷

- ۱- سوره فتح، آیه ۱۰.
- ۲- تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۳۸، و چاپ مؤسسه الاعلمی، ج ۳، ص ۳۰۲؛ الوضاعون و احادیثهم، ص ۴۹۹؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۵.
- ۳- الامامه و السیاسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۳۱ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۴۵؛ الوضاعون و احادیثهم، ص ۴۹۹؛ الغدیر، ج ۵، ص ۳۷۵. و ر.ک: صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۳۵ و چاپ دارالفکر، ج ۸، ص ۱۲۳؛ السنن الکبری بیهقی، ج ۸، ص ۱۴۷؛ عمده القاری، ج ۲۴، ص ۲۷۲؛ المصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۴۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۱۹۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۴.

احتجاج با کسی که موضوع را می داند، معنا ندارد. لازم نبود امام علی صلوات الله علیه فریاد بزند که از طرف خدا و رسولش، به امامت منصوب شده است؛ چون مردم این موضوع را می دانستند و هفتاد روز پیش از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله، همگی در روز غدیر با او بیعت کرده بودند. سکوت و تصریح نکردن به مطلبی که برای همه مردم روشن است، کتمان حق به شمار نمی آید و تقیه در آن مورد، کاربرد ندارد.

چهارم: تقیه در هنگام ترس

وقتی جان انسان در خطر است و جار زدن یک موضوع، نتیجه ای جز مصیبت و دردسر ندارد، چه ایرادی دارد که از تقیه استفاده شود؟ مؤمن آل فرعون نیز تقیه کرد و خداوند متعال، در کتابش از او یاد نمود. عمار نیز تقیه را به کار بست و این آیه درباره او نازل شد: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ؛ (۱) هر کس پس از ایمان آوردن، به خدا کفر بورزد [عذابی سخت خواهد داشت] مگر کسی که مجبور شود و قلبش به ایمان استوار باشد».

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای حفظ مسلمانان از آزار مشرکان، به خانه ارقم پناه برد. گفته می شود که آن حضرت در آغاز بعثت، سه سال به صورت مخفیانه مردم را به اسلام دعوت می کرد. پس چرا اهل سنت، منکر چیزی می شوند که در قرآن به ثبت رسیده است و انبیا و اولیا و اوصیای الهی، مدام آن را به کار می بستند؟

پنجم: احتجاج حضرت علی (علیه السلام) در شورا

ص: ۵۸

عامر بن واثله روایت کرده است: شنیدم که علی صلوات الله علیه اعضای شورا را سوگند داد و گفت: «شما را به خدا سوگندتان می دهم که آیا غیر از من، کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم، او را به ولایت نصب کرده باشد؟». گفتند: «نه به خدا قسم» (۱).

در متون دیگر آمده است که امام علی صلوات الله علیه فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم که آیا غیر از من، کسی در میان شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرموده باشد: "هر کس من مولای او هستم، این علی مولای او است. خدایا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار. باید این را شاهدان به غایبان برسانند؟"». گفتند: «نه به خدا سوگند» (۲).

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

کتمان امامت و افشای فضایل

پرسش شماره ۶۲ (۱۷۰)

به شیعیان باید گفت که اگر صحابه، احادیث مربوط به امامت علی رضی الله عنه را کتمان کرده اند، به طور حتم، فضایل و مناقب او را نیز کتمان می کردند و چیزی در این باره انتقال نمی دادند؛ در حالی که این خلاف واقع است. پس اگر در خصوص امامت او، حدیثی وجود داشت، حتماً نقل می شد؛ چرا که تصریح به

ص: ۵۹

۱- الدر النظیم، ص ۳۳۲؛ کتاب الولایه، ابن عقده کوفی، ص ۱۶۹؛ الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۰؛ مناقب الامام علی بن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۱۳۲؛ مناقب، ابن مغزلی شافعی، ص ۲۲۲.

۲- مناقب الامام علی بن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۱۳۰، ش ۱۶۲؛ الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۰؛ تفسیر ابی حمزه ثمالی، ص ۱۵۲؛ کشف الیقین، ص ۴۲۳؛ کتاب الولایه، ابن عقده کوفی، ص ۱۷۳؛ منهاج الکرامه، ص ۹۲؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۹.

خلافت یک فرد، حادثه مهمی است. یک واقعه مهم و بزرگ، حتما شهرت می یابد و با شهرت یافتن آن، مخالف و موافق از آن باخبر می شوند.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

با توجه به آنچه که قبلاً یادآور شدیم، به این سؤال پاسخ می دهیم:

یکم: تصریح به امامت آن حضرت، بسیار روشن و مشهور است؛ به ویژه با ماجرای روز غدیر که جمعیتی بالغ بر یکصد و بیست هزار نفر، با امام علی صلوات الله علیه بیعت کردند.

دوم: پس از بازگشت قهقرایی و رخدادهای دشواری که هم زمان با آن پیش آمد، برای صحابه امکان نداشت که آن احادیث را بر ملا کنند. وقتی دیدند که آن ماجراها پیش آمد و حتی پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله _ که خدا از خشنودی او خشنود می شود _ را در کام خود فرو برد، فهمیدند که وارد شدن در چنین کاری، توانی بس سنگین دارد و ممکن است به سلامت فردی و دیگر منافع شخصی آن ها لطمه وارد کند.

به خاطر وجود مقررات سخت گیرانه و میل شدید مردم برای پنهان کاری، از انتشار نصوص امامت جلوگیری شد. این سخت گیری ها، از سوی چندین گروه از قریشیان صورت گرفت که نفوذ بالایی در میان مردم داشتند و پیش تر، امام علی صلوات الله علیه در جنگ بدر و احد و حنین و غیره، پشت آن ها را به خاک مالیده بود؛ همچنین از سوی قبایل و گروه هایی که در راستای تقویت حکومت تلاش

می کردند و نمی توانستند انتشار نصوص و رواج احادیث تضعیف گر حکومت را برتابند.

در این میان، عده ای بودند که از وضعیت پیش آمده، سود می بردند و خود را به دستگاه حاکم نزدیک می کردند و با انگیزه های مختلف _ از جمله حسد و کینه و دشمنی نسبت به امام علی صلوات الله علیه _ خواهان پنهان ماندن حقیقت بودند. دیگر مردم نیز به خاطر راحت طلبی، از انجام کارهای مشکل آفرین، پرهیز داشتند؛ به ویژه آن که احساس می کردند که دستگاه خلافت، ورود به این موضوع را بر نمی تابد.

با این حال، هیچ یک از این ها نتوانست مانع از انتشار اخبار مربوط به روز غدیر شود و تصریح به امامت آن حضرت را در پرده نگه دارد. همه این نصوص و بسیاری از فضایل و کرامات امام علی صلوات الله علیه، توسط افراد مخلص، گسترش یافت؛ به طوری که حدیث غدیر، از طریق یکصد و بیست تن از صحابه، هشتاد و چهار تن از تابعین و سیصد و شصت تن از علمای اهل سنت به ما رسید. این چیزی است که علامه امینی رحمه الله تنها بر اساس منابع اهل سنت، به شمارش آورده است. (۱).

با مراجعه به منابع و بررسی زندگی و سیره ناقلان و موضع گیری آنان، درمی یابیم که حتی مخالفان و انحراف یافتگان از امام علی صلوات الله علیه نیز این نصوص و فضایل و کرامات را روایت کرده اند. در برخی موارد، خود حاکمان نیز هر گاه مصلحت شان اقتضا می کرد و ذکر چنین احادیثی برای شان خطری در پی نداشت، به فضایل و کرامات و نصوص امامت تصریح می کردند.

ص: ۶۱

احمد بن حنبل اعتراف می کند: «فضایلی که درباره علی بن ابی طالب به دست ما رسیده، درباره هیچ کس نقل نشده است» (۱). شافعی می گوید: «چه بگویم درباره شخصیتی که دشمنانش از روی حسد و دوستانش به خاطر ترس، فضایل او را کتمان کردند؛ با این وجود، فضایل او شرق و غرب عالم را فرا گرفته است» (۲).

ابن ابی الحدید معتزلی شافعی می گوید:

فضایل امام علی صلوات الله علیه از جهت عظمت و جلالت و انتشار و شهرت، به جایی رسیده است که نیاز به گفتن ندارد و پرداختن به اثبات و شرح و بسط آن ناپسند است؛ درست مانند آنچه که ابوالعیناء برای عبیدالله بن یحیی بن خاقان (وزیر متوکل و معتمد) گفته است: «زمانی که به توصیف فضایل تو می پردازم، خود را مانند کسی می یابم که از روشنی روز و درخشش ماه خبر می دهد؛ از چیزی که بر هیچ بیننده ای پنهان نیست. پس مطمئن هستم که چون نوبت سخن گفتن به من می رسد، کلمات از توصیف تو ناتوان می شود و به نتیجه نمی انجامد. پس من از ستایش تو

ص: ۶۲

۱- . المستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۷؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۶۵؛ ینایع الموده، ج ۱، ص ۸ و ۹ و ج ۲، ص ۳۸۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۱۸؛ المناقب خوارزمی، ص ۳۴؛ مطالب السؤل، ص ۱۷۲؛ الاربعون حدیثاً، ابن بابویه، ص ۸۸؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۱۳۶؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۲۴؛ المراجعات، ص ۲۵۴؛ الامام علی بن ابی طالب، همدانی، ص ۱۳۴؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۹. و ر.ک: شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۵، ص ۱۲۲؛ مستدرک حاکم، ج ۵، ص ۱۲۳؛ مناقب خوارزمی، ج ۱۵، ص ۶۹۵؛ ترجمه امام علی از تاریخ دمشق، چاپ بیروت، ج ۳، ص ۶۳ و ج ۱۵، ص ۶۹۷؛ مستدرک، ج ۲۱، ص ۵۰۵ و ج ۳۰، ص ۴۲؛ رفع الخفا شرح ذات الشفا، آلانی کردی، چاپ عالم الکتب و مکتبه النهضه العربیه، ج ۲، ص ۲۷۴ و ج ۳۱، ص ۵۵۴؛ اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب، جزری، چاپ بیروت، ص ۱۹ و ج ۳۱، ص ۵۷۳؛ آل محمد، شیخ حسام الدین حنفی، نسخه کتابخانه آقای اشکوری، ص ۴۶، ج ۳۱، ص ۵۸۰.

۲- . الروضه فی مناقب امیرالمؤمنین، شاذان بن جبرئیل قمی، ص ۱۹؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۳۶؛ الانوار البهیة، ص ۷۱؛ مشارق انوار الیقین، برسی، ص ۱۷۱؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۱۴۵؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۴۹.

منصرف می‌گردم و به دعاگویی ات بسنده می‌کنم و آگاهانندن درباره تو را به دانسته‌های مردم از تو وامی‌گذارم».

چه بگویم درباره شخصیتی که دشمنان و رقیبانش به فضل او اقرار دارند و آنان را یارای انکار مناقب و کتمان فضایلش نیست. من به یقین دانسته‌ام که بنی‌امیه با قدرت اسلام، بر شرق و غرب زمین چیره شدند و با هر نیرنگی که توانستند، در خاموش کردن نور او کوشیدند؛ مردم را علیه او شوراندند؛ برایش عیب‌ها و بدی‌های دروغین تراشیدند؛ بر فراز منبرها لعن‌ش کردند؛

ستایش‌گران او را مورد تهدید قرار دادند و کشتند و به زندان افکندند؛ از نقل هر حدیثی که فضیلت او را در بر داشت یا به نیکی و بلندی از او یاد می‌کرد، جلوگیری نمودند؛ حتی نام‌گذاری به اسم او را ممنوع کردند. و همه این کارها، نتیجه‌ای جز بلندی و سرافرازی او نداشت» (۱).

سرانجام این که انسان هوشمند، به خوبی درمی‌یابد که پرسش‌گر می‌خواهد شیعیان را فریب دهد و به روش بازجویی، آن‌ها را مجبور سازد که به طور ضمنی اعتراف کنند که هیچ نص و تصریحی درباره امامت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وجود ندارد؛ و با این کار، شنوندگان و خوانندگان را نسبت به موضوعی که به کلی دروغ است، سردرگم نماید.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۶۳

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۷.

شیعه مدعی است که امام باید منصوص علیه باشد. (۱) اگر چنین بود، دیگر درباره امامت، این همه اختلاف میان فرقه های مختلف شیعه وجود نداشت. هر فرقه ای در مورد امام خود، ادعای نص می کند. به طور مثال، کیسانیه مدعی است که پس از علی رضی الله عنه فرزندش محمد حنفیه امام شد؛ و همین طور دیگر فرقه ها، حرف های دیگری می زنند. چه دلیلی وجود دارد که یکی از این فرقه ها بر دیگری ترجیح داشته باشد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: تکلیف هر فرد این است که دلیلی صحیح به دست آورد تا او را در دین و عقیده، ثابت قدم نگه دارد. هنگامی که چنین دلیلی به دست آورد و حقیقت برای او آشکار شد، باید از آن پیروی کند و مخالفت یا موافقت کسی برایش مهم نباشد؛ مگر به مقداری که تکلیف شرعی ایجاب کند و بخواهد حقیقت را برای مردم بازگو نماید و در شرایط مناسب، برای برطرف کردن شبهات بکوشد.

دوم: اگر تعدد فرقه ها و ادیان و مذاهب، موجب باطل شدن دلیل و فساد مذهب و دست کشیدن از اعتقاد شود، ایراد پرسش گر به خود اهل سنت نیز بازمی گردد؛ چرا که آن ها نیز دارای مذاهب مختلف فقهی _ از قبیل حنبلی، شافعی، حنفی،

ص: ۶۴

مالکی، ظاهری و غیره _ هستند. همچنین از جهت اعتقادی، مذاهب گوناگونی دارند: معتزله با اشاعره اختلاف دارد؛ اهل حدیث دارای عقاید ویژه ای است؛ ماتریدیه و نظامیه و فرقه های دیگری نیز وجود دارند که عقاید هر یک، مخالف دیگری است.

حال آیا درست است که بگوییم: مذهب اشاعره یا مذهب حنفی، به خاطر وجود دیگر مذاهب مخالف، باطل است؟ اساساً با چنین منطقی، باید از خود اسلام نیز دست کشید؛ چرا که در مقابلش، ادیان مختلفی همچون یهودیت و مسیحیت و بودائیت و غیره صف کشیده اند. آیا درست است به خاطر وجود دیگر ادیان، صحت اسلام مورد تردید قرار گیرد؟

سوم: درباره سخن پرسش گر که گفت: «چه دلیلی وجود دارد که یکی از این فرقه ها نسبت به دیگری ترجیح داشته باشد؟»، باید بگوییم که آنچه باعث ترجیح یک مذهب می شود، برهان روشنی بخش و دلیل کوبنده ای است که حق را از باطل جدا می کند؛ همان گونه که حقانیت اسلام و بطلان و دروغین بودن دیگر ادیان را برای ما روشن می سازد.

چهارم: بنا بر آنچه که در صحاح اهل سنت و دیگر کتاب ها آمده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله به روشنی بیان فرمود که امامان پس از او، دوازده نفر هستند. و فرمود: امام علی صلوات الله علیه نخستین آن ها است و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما از جمله امامان می باشند. علاوه بر این، هر امامی به امام پس از خود، تصریح فرموده و او را به گونه ای معرفی کرده است که مشکلی پیش نیاید و ستمگران و جباران، برای حمله به آنان و تعقیب یاران شان مجالی نیابند.

هیچ کس حق ندارد در مورد کسی ادعای امامت کند. تنها امام می تواند در فرصت و شرایط مناسب، امام بعدی را معرفی نماید. در حالی که حضرت عیسی علیه السلام به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله تصریح فرمود و او را به عنوان پیامبر بعدی معرفی کرد؛ چرا امام پیشین نتواند امام بعدی را معرفی کند؟

پنجم: وجود نص، مانع از اختلاف نمی شود. پیامبر صلی الله علیه و آله به امامت و ولایت علی صلوات الله علیه تصریح کرد و در روز غدیر، برای او از مردم بیعت گرفت، ولی باز هم مردم اختلاف پیدا کردند و در مورد امام علی صلوات الله علیه، از فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله سرپیچی نمودند.

یهودیان نیز آن گونه که فرزندان خود می شناختند، نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله شناخت کامل داشتند؛ ولی به خاطر حسادت و پیروی از هوای نفس، از او تبعیت نکردند. حضرت عیسی علیه السلام نیز بشارت داده بود که رسولی به نام احمد صلی الله علیه و آله خواهد آمد؛ ولی بیشتر پیروان او، حاضر به تبعیت از پیامبر اسلام نشدند. در مورد صحابه نیز همین گونه بود. ابن ابی الحدید معتزلی شافعی می گوید: «صحابه به خاطر مصلحت اندیشی، با یکدیگر همدست شدند تا بسیاری از نصوص را کنار بگذارند»^(۱).

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۶۶

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۸۳.

وقتی آیه نازل شد که «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (۱) خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن ها بازگردانید»، پیامبر صلی الله علیه و سلم بنی شیبه را فراخواند و کلید کعبه را به آن ها داد و فرمود: «ای بنی طلحه! این را بگیرید و تا روز قیامت، میان خود ماندگار سازید. جز فرد ستمگر، آن را از شما پس نمی گیرد». (۲).

حضرت این را در مورد چیزی فرمود که تنها مربوط به پرده داری کعبه بود؛ در حالی که خلافت علی رضی الله عنه، برای همه مسلمانان اهمیت داشت و مصالح فراوانی بسته به آن بود. پس چرا پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین سخنی را در مورد خلافت علی نگفت؟

به بیان دیگر: همان گونه که در سنت صحیح به ثبت رسیده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد بنی شیبه، تصریح کرد که کلیدداری کعبه، حق آن ها است و هر کس آن را از ایشان بگیرد، ظالم است. پس چرا در مورد خلافت که اهمیت فراوانی داشت، به خلافت علی تصریح نکرد و نفرمود: «ای علی! خلافت را به دست بگیر تا برای همیشه، میان تو و فرزندان ماندگار باشد. جز فرد ستمگر، آن را از شما پس نمی گیرد؟».

ص: ۶۷

۱- . سوره نساء، آیه ۵۸

۲- . مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۲۸۵ به نقل از طبرانی در الکبیر و الاوسط.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

این که پرسش گر می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به خلافت امام علی صلوات الله علیه تصریح نکرد»، مصادره به مطلوب است. شیعیان معتقدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله تصریح فرمود که پس از او، خلافت به امام علی صلوات الله علیه اختصاص دارد. بعد از حجه الوداع و در روز غدیر _ یعنی هفتاد روز پیش از شهادت خود _ از اصحابش برای آن حضرت بیعت گرفت. همچنین تصریح فرمود که پس از او، دوازده امام یا امیر یا خلیفه خواهد آمد که همگی از قریش هستند و آخرین آن ها مهدی صلوات الله علیه است. و به امامت حسن و حسین علیهما السلام تصریح کرد و فرمود: «حسن و حسین، هر دو امام هستند؛ چه برخیزند و چه بنشینند». و ده ها نص و متن دیگر که به امامت علی صلوات الله علیه تصریح دارد و اهل سنت، در کتاب های خود آورده اند.

در مقابل، اهل سنت روایاتی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که معاویه و خاندان ابوالحکم بن ابی العاص را سرزنش می کند و شجره ملعونه و درخت نفرین شده را به بنی امیه تفسیر می نماید و مانع از این می شود که کسی خلافت بنی امیه را صحیح انگارد.

صرف نظر از این روایات، آیاتی نیز در قرآن کریم وجود دارد که بر امامت علی صلوات الله علیه تأکید می کند. کافی است به این آیات توجه کنیم که می فرماید:

* يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...؛ (۱).

ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، ابلاغ کن». بنا بر آنچه که معروف و مشهور است، پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیه، امامت علی صلوات الله علیه را در روز غدیر، به همگان ابلاغ فرمود.

* إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ (۲) همانا سرور شما خداوند و پیامبرش می باشد؛ همچنین مؤمنانی که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند». طبق احادیث فراوانی که وارد شده است، این آیه زمانی نازل شد که امام علی صلوات الله علیه در حال رکوع، انگشتر خود را صدقه داد.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

متواتر نبودن ولایت حضرت علی (علیه السلام) به خاطر کمی شیعیان

پرسش شماره ۶۵ (۷۲)

شیعه معتقد است که فضایل علی و نصوص دال بر امامت وی که از طریق شیعه نقل گردیده، متواتر است. ایراد این سخن، آن است که شیعیانی که جزو صحابه نبودند، سخنان پیامبر را نشنیده اند و از او روایت نکرده اند. در نتیجه، اگر روایات آن ها با استناد به صحابه نباشد، نقل شان مرسل و منقطع است و صحیح نیست.

ص: ۶۹

۱- .سوره مائده، آیه ۶۷.

۲-سوره مائده، آیه ۵۵.

تعداد صحابه مورد علاقه شیعه، بسیار کم _ در حد ده نفر و اندی _ است و با این تعداد، تواتر ثابت نمی شود. بیشتر صحابه ای که فضایل علی را نقل کرده اند، از سوی شیعیان، مورد سرزنش و عیب جویی قرار گرفته اند و متهم به کفر شده اند. وقتی آن ها گروه بزرگی از صحابه ستوده شده در قرآن را متهم به دروغ گویی و کتمان حقیقت می کنند، مجبورند بپذیرند که نسبت دادن دروغ و کتمان به تعداد اندکی از صحابه، سزاوارتر و پذیرفتنی تر است!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعه می گوید که فضایل امام علی صلوات الله علیه و نصوص امامت وی، متواتر است و به طور یک سان، از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده است. بنا بر این، نیازی به کم و زیاد بودن شمار شیعیان نیست!

دوم: پرسش گر می گوید که در میان صحابه، عده ای شیعه وجود داشت که به گمان او، بسیار اندک و در حد ده نفر و اندی بودند. این سخن، با گفته او در پرسش دیگر منافات دارد که می گوید: «در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله تشیع وجود نداشت». پس چطور می گویند که عبدالله بن سبأ _ که سال ها پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمد _ شیعه را پدید آورد؟

سوم: دلیل شیعه برای ولایت امام علی صلوات الله علیه، تنها سنت شریف نبوی نیست؛ بلکه برای اثبات آن، به آیات قرآن نیز استدلال می کنند. پس منحصر کردن این مسأله به روایات، کار درستی نیست.

چهارم: روایات اهل سنت درباره امامت علی صلوات الله علیه، در بیشتر موارد و بسیاری از جهات، متواتر است و نیازی به روایت شیعه نیست.

پنجم: فرض کنیم که احادیث صحابه، به مذاق شیعیان خوش نیاید (هر چند که در واقع، این گونه نیست). در این صورت، چرا در برابر کسانی که قائل به عدالت همه صحابه هستند، استدلال به احادیث صحابه درست نیست؟ این از باب قاعده الزام است که می گوید: طرف مقابل را به چیزی ملزم کن که خود را بر آن ملزم می داند.

ششم: درباره احادیث امامت باید گفت:

الف: در تواتر حدیث، نه عدالت راوی شرط است و نه دین داری او. مهم آن است که راویان نتوانند بر گفتن یک دروغ، هم داستان شوند. این در حالی است که بنا بر آمار علامه امینی در کتاب الغدیر فی الکتاب و السنه، یکصد و بیست تن از صحابه، حدیث غدیر را نقل کرده اند. و دیگر نویسندگان، شماری بر این تعداد افزوده اند.

ب: برای حصول تواتر در حدیث غدیر، روایت سیزده تن از صحابه نیز کافی است. در میان اهل سنت، کسانی هستند که معتقدند با کمتر از این نیز تواتر حاصل می شود.

در نتیجه، تواتر امامت از طریق شیعه نیز به اثبات می رسد.

ج: اگر امامت در نزد غیر شیعه، نیازی به تواتر نداشته باشد و با خبر واحد نیز ثابت شود، در این صورت، کار بسیار آسان تر می گردد. بنا بر این، بر غیر شیعه لازم است که تواتر حدیث امامت را از شیعه بپذیرند؛ و شیعه می تواند بنا بر قاعده الزام، آن ها را ملزم به چیزی کند که خود بدان پای بند هستند. اگر اثبات

حدیث امامت، نیاز به تواتر داشته باشد، خود تواتر، نه نیازی به عدالت راوی دارد و نه نیازمند شیعه بودن یا سنی بودن راوی است.

هفتم: این درست نیست که بگوییم: «شیعیان، بسیاری از صحابه را به کفر متهم می سازند»؛ بلکه این اهل سنت هستند که صحابه را تکفیر کرده اند و در کتاب های صحیح خود آورده اند که جز شمار اندکی از صحابه، همگی مرتد شدند و به قهقری بازگشتند. هنوز آنان نتوانسته اند آیه ای را که از ارتداد صحابه و بازگشت آن ها به قهقری سخن می گوید، به صورت قانع کننده ای تفسیر نمایند. از این رو، آن را بر کسانی تطبیق داده اند که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد شدند؛ در حالی که آیه مزبور، درباره ارتدادی سخن می گوید که پس از وفات یا شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله روی دهد.

به طور حتم، مالک بن نویره، آن صحابی بزرگواری که او را خالد بن ولید کشت و بلافاصله با زنش زنا کرد، قابل انطباق با این آیه نیست؛ زیرا مالک و همراهانش، زیاد نبودند و اصلاً مرتد نشدند؛ بلکه از اعتراف به خلافت ابوبکر سر باز زدند و نسبت به خلافت امام علی صلوات الله علیه پافشاری نمودند. در میان آن ها، تعداد اندکی از صحابه وجود داشت که سرکرده آن ها مالک بن نویره بود.

در این سو، شیعیان به روشنی بیان کرده اند که مراد از ارتداد و بازگشت به قهقری، خروج از اسلام نیست؛ بلکه مراد، ارتداد صحابه از فرمان بری و عدم وفاداری به پیمانی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله بستند تا همه دستور های او را به کار گیرند.

هشتم: درست نیست که بگوییم: «شیعه تنها سیزده تن از صحابه را دوست دارد». شیعیان، بیشتر صحابه را دوست دارند و در مورد اندکی از آنان _ که به

تعداد انگشتان دست نمی رسد _ استثنا قائلند. دوست نداشتن آن ها، به خاطر رفتاری است که نسبت به حضرت زهرا صلوات الله علیها داشتند و به بیعت روز غدیر وفادار نماندند. مابقی صحابه را نیز به خاطر ترس و سستی و سکوتی که داشتند، سرزنش می نمایند، اما تکفیر نمی کنند؛ چون سکوت آن ها، یا برای این بود که عافیت خود را ترجیح می دادند و نمی خواستند در این دعوا دخالت کنند؛ یا می خواستند جلوی حوادث را بگیرند، اما وقتی دیدند کار به کشتار و خون ریزی می انجامد، برای حفظ جان خود، پا را فراتر نگذاشتند.

نهم: در قرآن، آیه ای نیافتیم که همه صحابه را ستوده باشد؛ مگر با شرایط مقرر. از جمله این که به بیعت خود وفا نمایند و از اهل ایمان باشند و جزو منافقان نگردند. در پاسخ به پرسش شماره ۹۳ و ۱۳۶، بیان شده است که این گونه آیات، دلالت بر عدالت همه صحابه ندارد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

حکم افراد بی اطلاع از ولایت

پرسش شماره ۶۶ (۶۴)

در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم، مردمانی بودند که تنها یک بار آن حضرت را دیدند و به شهر و دیار خود بازگشتند. بی شک آنان موضوع ولایت علی و فرزندان و نوادگانش را هرگز از پیامبر نشنیدند؛ به ویژه آن که شیعیان به حدیث «یوم الدار» استدلال می کنند و می پندارند که مسأله ولایت، در مکه و در آغازین سال های دعوت پیامبر رخ داده است.

ص: ۷۳

حال آیا اسلام چنین افرادی نقص دارد؟ اگر بگویید: «آری»، باید گفت که خود پیامبر صلی الله علیه و سلم سزاوارتر بود تا اسلام این افراد را تصحیح کند و مسأله امامت را برای آنان روشن سازد؛ در حالی که چنین چیزی از پیامبر صلی الله علیه و سلم نیافتیم.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

اتمام حجت از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین سال زندگی اش، عده ای را به شهرها و قبایل مختلف فرستاد و آن ها را برای حجه الوداع دعوت کرد. ده ها هزار تن به این دعوت، لبیک گفتند؛ به طوری که طبق روایات موجود، بیش از یکصد و بیست هزار یا یکصد و سی هزار نفر در غدیر خم حاضر شدند و با امام علی صلوات الله علیه بیعت کردند.

این بدان معنا است که از همه شهرها و قبيله ها و چه بسا از همه خانواده ها، در حج حضور یافتند و در غدیر، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند و سخنانش را شنیدند و بیعت کردند. و شنیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله در منی و عرفات خطبه خواند و حدیث ثقلین را گوشزد کرد و فرمود: «کتاب خدا و عترت و اهل بیتم را در میان شما به جا می گذارم».

آن ها دیدند که چگونه قریشیان و گروه وابسته به آنان، می نشینند و به پا می خیزند و مردم را به هیاهو و امی دارند تا سر و صدا بالا گیرد و کسی سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را نشنود. و سخن پیامبر این بود که «پس از من، دوازده خلیفه

ص: ۷۴

خواهد آمد که همگی از قریش هستند». این چیزی است که مسلم و احمد بن حنبل و دیگران روایت کرده اند.

مردم پس از حج، به دیار خود بازگشتند؛ در حالی که برخوردار عجیب و غریب صحابه با پیامبر را دیده بودند. آنان دیده ها و شنیده های خود را برای دیگران نقل کردند و شاهدان، خبرها را به غایبان رساندند؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان خواسته بود. در آن زمان، وسیله ای بهتر و کامل تر از این، برای رساندن پیام نبود. بدین وسیله، حجت بر همه مسلمانان تمام شد و مسئولیت بر دوش مردم افتاد. هر کس سر تسلیم فرود آورد و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت، به خاطر اطاعتش رستگار و سعادتمند شد؛ و هر کس سرپیچی کرد و نپذیرفت، به زودی خداوند به نافرمانی اش حسابرسی خواهد کرد.

با این بیان، بسیار بعید بود حکم و فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به کسی نرسیده باشد. بر فرض این که کسی از ماجرا بی خبر مانده بود، تا زمان آگاه شدنش، نزد خدا عذر داشت. با ماجراهایی که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد و مردم برای هم بازگو کردند، به طور حتم حقایق بر همگان روشن شد و حق داران را از باطل پیشگان، و متجاوزان را از مظلومان تشخیص دادند.

عدم اختصاص اشکال به امامت

اگر اشکال مطرح شده توسط پرسش گر صحیح باشد، همه حقایق دینی را شامل می شود. مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می رفتند و به دست او مسلمان می شدند و به قبایل خود بازمی گشتند. چه بسا شماری از آن ها، دیگر فرصتی نمی یافتند خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگردند و آنچه از قرآن نازل شده بود یا احکام و برنامه های سیاسی و مفاهیم دینی و دیگر اموری را که پیامبر صلی الله

علیه و آله ابلاغ کرده بود، از آن حضرت بشنوند و مورد پرسش قرار دهند. در این صورت، آیا اسلام آن ها ناقص به شمار می آمد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه اسلام آن ها را تکمیل می کرد؟

اگر بگویید که اسلام آن ها ناقص ماند، باید بگوییم که خود پیامبر صلی الله علیه و آله شایستگی بیشتری داشت تا اسلام این افراد را تصحیح کند؛ در حالی که ما چنین چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیافتیم. و اگر بگویید که با وجود چنین نقصی در معارف دینی آن ها، باز هم اسلام شان کامل بود، باید پاسخ دهید که مگر آیاتی که پس از بازگشت آن ها به شهرهای خود نازل شد، و احکامی که در نبود آن ها ابلاغ گردید، قسمتی از دین نبود؟ مگر ممکن است کسی از این آیات و احکام بی نیاز باشد؟ مسلماً چنین چیزی برای فرد مسلمان جایز نیست. پس هر پاسخی که شما در این خصوص ارائه دهید، ما همان را در مورد مسائل مربوط به ولایت امام علی و فرزندان و نوادگانش صلوات الله علیهم خواهیم گفت.

نقض وارد بر اشکال کننده

اشاعره می پندارند که خلافت خلفا و اعتقاد به برتری آن ها _ به همان ترتیبی که بر تخت خلافت نشستند _ جزو مسائل ایمانی است. اگر چنین بود، باید رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای مردم تبیین می کرد و مردم از آن گاه می شدند. حال آیا کسانی که از مدینه دور بودند و چه بسا بیشتر آن ها، از این برتری و ترتیب و رتبه بندی خبر نداشتند، ایمان شان ناقص است؟

ایمان اجمالی و تفصیلی

کسانی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می رفتند و به دست او اسلام می آوردند، به طور ضمنی و اجمالی، متعهد می شدند که به آنچه پیامبر آورده است و خواهد

آورد، ایمان داشته باشند. پس از بازگشت آن‌ها به دیار خود، اگر امر تازه‌ای مانند بیعت غدیر رخ می‌داد و آیاتی از قرآن نازل می‌شد و احکام جدیدی ابلاغ می‌گردید و راهکار و قانون تازه‌ای صادر می‌شد، زیانی به ایمان آن‌ها نمی‌رساند؛ زیرا به طور کلی و اجمالی، به همه آن امور ایمان داشتند؛ هر چند شناخت تفصیلی از موضوع، با تأخیر انجام می‌گرفت. آن‌ها همیشه چشم انتظار اخبار تازه بودند و خبرها را دنبال می‌کردند و گاه اخبار و احکام جدید، پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها می‌رسید. اما کسانی که پیش از ابلاغ امامت علی صلوات الله علیه، یا پیش از شناخت امامت او، یا پیش از نزول آیات و احکام باقی مانده، از دنیا رفتند، در جهل‌شان معذور هستند و اسلام‌شان مورد رضایت خداوند متعال است.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

استدلال به احادیث کتمان شده!

پرسش شماره ۶۷ (۷۷)

شیعه ادعا می‌کند که صحابه، احادیث مربوط به امامت علی رضی الله عنه و شایستگی او برای خلافت را که در قرآن آمده بود، کتمان کردند. این یک ادعای باطل است. صحابه پاک و نیک کردار، هرگز چنین احادیثی را کتمان نکردند و اکنون شیعه برای اثبات امامت علی رضی الله عنه، به همین احادیث استدلال می‌کند. به طور مثال، در صحیح مسلم آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی؛ جایگاه تو نسبت به من، همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است». و دیگر احادیث مشابه که در این زمینه وجود دارد. پس چرا صحابه، این گونه احادیث را کتمان نکردند؟

ص: ۷۷

به بیان دیگر: چگونه رافضیان ادعا می کنند که صحابه، احادیث مربوط به امامت را کتمان کردند و آیات مربوط به ولایت علی را تحریف نمودند؛ در حالی که چنین احادیثی را از صحابه نقل می کنند و به آن استدلال می نمایند. چطور می توان بین «نقل این احادیث» و «کتمان آن ها» و «تحریف قرآن» سازش ایجاد کرد؟ آیا این یک تناقض آشکار نیست؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

رافضیان به تحریف قرآن اعتقاد ندارند و ادعا نمی کنند که صحابه یا دیگران، آن را تحریف کرده اند. برای آگاهی بیشتر، لازم است کتاب حقائق هامة حول القرآن الکریم را مطالعه کنید. هر کس بخواهد، می تواند این کتاب را از طریق اینترنت دریافت کند. آنچه که شیعیان می گویند، این است:

یکم: عده ای از مردم، آیاتی را که در مورد امام علی صلوات الله علیه نازل شده بود، به گونه ای تفسیر کردند که معنایش تحریف یابد و شامل آن حضرت نگردد. همچنین یاوه هایی را روایت کردند و مدعی شدند که برخی از آیات که حامل رموز انحراف و طغیان است، در مورد امام علی صلوات الله علیه و دیگران نازل شده است. کسانی که حاضر به چنین اقدامی شدند، اموالی هنگفت از معاویه دریافت کردند. او صدها هزار سکه به سمره بن جندب داد تا روایت کند که آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ

درباره امام علی صلوات الله علیه نازل شده است؛ و آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» (۲).

در شأن ابن ملجم می باشد. (۳)

دوم: صحابه در بسیاری از مواقع، احادیث را به مردم ابلاغ می نمودند؛ ولی شماری از صحابه و بسیاری از غیر صحابه، بخشی از احادیث را کتمان می کردند؛

چون به خاطر ترس از بنی امیه، یا به خاطر کینه و حسد نسبت به امام علی صلوات الله علیه، نقل آن احادیث را مخالف مصلحت و سیاست می دیدند.

از جمله شواهد بر کتمان برخی احادیث توسط عده ای از صحابه، داستان انس بن مالک است که حدیث غدیر را کتمان نمود و امام علی صلوات الله علیه نفرین کرد که خداوند او را به دردی مبتلا کند که عمامه آن را نپوشاند؛ و او مبتلا به بیماری پیسی شد. (۴)

غیر از او نیز کسانی بودند که احادیث مربوط به امام علی صلوات الله علیه را کتمان کردند. (۵).

ص: ۷۹

۱- در میان مردم، کسی است که سخنش درباره زندگی دنیا، تو را به تعجب وامی دارد و خدا را بر آنچه که در دل دارد، گواه می گیرد. حال آن که او سخت ترین دشمن است. سوره بقره، آیه ۲۰۴.

۲- در میان مردم، کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد و خدا نسبت به این بندگان، مهربان است. سوره بقره، آیه ۲۰۷.

۳- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۷۳؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۸۹.

۴- المعارف، ابن قتیبه، چاپ اصلاان افندی مصر، ص ۱۹۴ و چاپ دار المعارف مصر، ص ۵۸۰؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۹۶؛

نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۴، ص ۷۴ باب سوم، شماره ۳۱۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۹، ص ۲۱۷؛

شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۶، ص ۳۳۸ و ۳۰۸ و ج ۸، ص ۷۴۱ و ۷۴۶ و ج ۱۶، ص ۵۴۲؛ عیون الحکم و المواعظ، ص

۱۶۴. و ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۷۴؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۳۲؛ انساب الاشراف، تحقیق

محمودی، ج ۲، ص ۱۵۶ و چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۳۸۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۹؛ کنز العمال، حدیث شماره ۳۶۴۱۷؛

البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۱۱ و ج ۷، ص ۳۴۷؛ لطائف المعارف، ص ۱۰۵؛ حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۲۶ و ۲۷؛ الطرائف، ابن

طاووس، ص ۲۱۴. و ر.ک: ترجمه الامام علی علیه السلام از تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳؛ اختیار

معرفة الرجال، ص ۴۵؛ الامالی، صدوق، ص ۱۰۶ و ۱۰۷؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۱۹. و ر.ک: المطالب، ص ۵۷۹؛ ارشاد مفید، ج

۱، ص ۳۵۱؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۰۴ و ج ۳۴، ص ۲۸۷ و ج ۳۷، ص ۱۹۷ و ج ۳۲، ص ۲۰۰؛ المناشده و الاحتجاج

بحدیث الغدیر، ص ۶۴ تحت عنوان «نظره فی حدیث اصابه الدعوه». و.ر.ک: الغدیر امینی، ج ۱، ص ۱۹۲ در جایی که از مناشدات سخن می گوید و آن را با پاره ای از منابع می آورد. و.ر.ک: کتاب الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین، شیرازی، ص ۴۲؛ رجال کشی، چاپ یکم، نجف، ص ۳۰؛ مناقب العشره نقشبندی؛ سلسله الاحادیث الصحیحه البانی، ج ۴، ص ۳۴۰ به نقل از احمد و طبرانی؛ اتحاف الساده المهره بزوائد المسانید العشره بصری؛ مختصر تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۷، ص ۳۵۴؛ مسند الفردوس دیلمی؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۳، ص ۲۰۸؛ مناقب الامام علی علیه السلام، ابن مغزلی، ش ۳۰؛ ترجمه الامام علی بن ابی طالب، ابن عساکر، ش ۵۲۲ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳؛ معجم الکبیر، طبرانی، ش ۴۰۵۳؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۴۱۹؛ مناقب علی، ش ۹۱؛ فضائل الصحابه، ش ۹۶۷.

۵- .ر.ک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۶ و چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۳۸۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۳؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۳، ص ۲۶۲ و ج ۷، ص ۱۹۹ و ۲۰۰ و ج ۹، ص ۲۵ و ۲۶؛ مدینه المعجز، ج ۱، ص ۳۱۵ و ۳۱۶؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۴۴۶ و ج ۳۷، ص ۱۹۷ و ج ۴۱، ص ۲۰۶ و ۲۱۳؛ الغدیر امینی، ج ۱، ص ۱۹۰ و ۱۹۳؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۷، ص ۳۴۲؛ المناشده و الاحتجاج بحدیث الغدیر، ص ۶۱؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۶، ص ۳۳۸ به نقل از الانساب بلاذری، و ج ۸، ص ۷۴۵ به نقل از محاضرات الادباء، ج ۳، ص ۲۹۳، و ج ۱۶، ص ۵۶۲ به نقل از جمهره النسب (مخطوط)، ص ۱۸۹.

خلاصه این که بین «ابلاغ احادیث توسط صحابه» و «کتمان احادیث توسط برخی از آن‌ها» تناقضی وجود ندارد. به ویژه آن که آن‌ها از اظهار برخی احادیث می‌ترسیدند، یا از دخالت در چیزی که به ضررشان بود و خوششان نمی‌آمد، پرهیز می‌کردند.

موضوع در موارد فوق، تفاوت داشت. کسانی که کتمان کردند، همه صحابه نبودند؛ و آنچه که کتمان شد، احادیث خاصی بود و همه احادیث را شامل نمی‌شد. همچنان که کتمان احادیث توسط صحابه در دوران خلفای سه‌گانه، منافاتی با این ندارد که همانان در روزگار امام علی صلوات الله علیه و پس از آن، به احادیث تصریح کرده باشند؛ به ویژه هنگامی که امام علی علیه السلام آنان را سوگند می‌داد که به وجود چنین احادیثی، اعتراف نمایند.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

خلافت هارون و مردنش قبل از موسی!

پرسش شماره ۶۸ (۱۱۶)

فرقه خطایه که از فرقه های شیعی است، اعتقاد دارد که پس از جعفر صادق، فرزندش اسماعیل به امام رسید. علمای شیعه در رد آن ها گفته اند: «اسماعیل پیش از ابوعبدالله علیه السلام از دنیا رفت و مرده نمی تواند جانشین زنده باشد» (۱).

حال باید به شیعیان گفت که شما در اثبات ولایت علی رضی الله عنه به حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم استناد می کنید که فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی؛ تو نسبت به من، همانند هارون نسبت به موسی هستی». روشن است که هارون پیش از موسی علیهما السلام از دنیا رفت. و به اعتراف خودتان، مرده نمی تواند جانشین زنده باشد!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: این سؤال در پرسش شماره ۱۰۱ آمده و پاسخ آن نیز بیان شده است. با این حال، دوباره می گویم: فرقه ای که معتقدند اسماعیل پس از پدرش امام صادق صلوات الله علیه به امامت رسید، فرقه اسماعیلیه است، نه فرقه خطایه.

دوم: استدلال شیعه، معطوف به خلافت هارون پس از وفات موسی علیهما السلام نیست. با توجه به وفات هارون پیش از موسی، این امر نامعقولی است. استدلال

ص: ۸۱

شیعه به حدیث «انت منی بمنزله هارون من موسی»، تنها برای اثبات این نکته است که هر جایگاهی که هارون داشت، امام علی صلوات الله علیه نیز همان جایگاه را دارد. همان گونه که هارون، جایگاه برادری و وزارت و جانشینی میان امت و پشتیبانی و شراکت در نبوت (۱).

را نسبت به موسی داشت، امام علی صلوات الله علیه نیز همه این مقامات _ به استثنای مقام نبوت _ را دارد.

اگر مقام خلافت برای کسی تحقق یابد، این مقام، مقید به هیچ زمان و مکانی نیست و تا زمانی که زنده است، خلیفه و جانشین به حساب می آید. همین موضوع در مورد هارون نیز جریان داشت. او برادر و خلیفه و وزیر و شریک در نبوت موسی بود و با وفات هارون، این موارد منقضی شد. هارون در زمان برادرش موسی از دنیا رفت؛ ولی امام علی صلوات الله علیه تا سی سال پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود و همه این مقامات _ به استثنای مقام نبوت _ در او استقرار داشت و به طور مادام العمر، خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

خلاصه این که حدیث مذکور می خواهد بگوید: جایگاهی که هارون نسبت به موسی علیهما السلام داشت، به استثنای نبوت و با چشم پوشی از کوتاهی و بلندی عمر، امام علی صلوات الله علیه نیز دارای همان جایگاه می باشد.

سخن پرسش گر که گفت: «مردم نمی تواند خلیفه انسان زنده باشد»، تنها در ارتباط با هارون صحیح است؛ ولی در مورد امام علی صلوات الله علیه صحیح نیست. البته در مورد هارون نیز، تنها نسبت به زمان وفاتش صحیح نیست؛ به خاطر این که دیگر وجود نداشت تا خلیفه باشد؛ نه به خاطر این که خلافتش از ریشه منتفی بود و اصلاً چنین مقامی برای او وضع نشده بود.

ص: ۸۲

۱- ر.ک: سوره طه، آیه ۲۹ _ ۳۲؛ سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

سوم: کلمه «بعدی» که در حدیث آمده است، به نحو ضمنی اشاره می کند که امام علی صلوات الله علیه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده خواهد بود و غیر از مقام نبوت، همه مقامات مذکور در او استقرار خواهد یافت. چنانچه این حدیث، تنها مربوط به دوران زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، استثنا کردن «نبوت بعد از پیامبر» معنا نداشت و کافی بود بگوید: «مگر این که تو پیامبر نیستی».

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

در کتاب نهج البلاغه که شیعیان برای آن ارزش قائل اند، در نامه علی رضی الله عنه به معاویه آمده است: «بیعت کنندگان با ابوبکر و عمر و عثمان، بر اساس همان چیزی که با آن ها بیعت کرده بودند، با من نیز بیعت نمودند. پس حاضران، حق گزینش ندارند و غایبان نمی توانند آن بیعت را رد کنند. شورا، متشکل از مهاجران و انصار است و چنانچه درباره فردی هم نظر شوند و او را امام بنامند، مورد رضایت خدا خواهد بود. اگر کسی بر کار آن ها خدشه وارد نماید یا بدعتی پدید آورد و از اجماع آن ها خارج شود، باید او را به آن اجماع باز گردانند. و اگر سر باز زند و به راهی غیر از راه مؤمنان برود، باید با او بجنگند. خدا نیز او را به خاطر آنچه که پذیرفته است، مؤاخذه خواهد کرد. ای معاویه! به جان خودم سوگند که اگر با عقلت _ نه با هوای نفست _ بنگری، مرا پاک ترین مردم نسبت به خون عثمان خواهی یافت، و خواهی دانست که من از آن برکنار بودم. اما اگر

می خواهی تهمت بزنی و بهره برداری کنی، هر چه می خواهی اتهام بزنی و بهره برداری کن. و السلام» (۱).

این نامه، نشان گر آن است که:

۱. امام از سوی مهاجرین و انصار برگزیده می شود و این موضوع، هیچ ارتباطی با امامت مورد اعتقاد شیعه ندارد.
۲. بیعت با علی، به همان روشی انجام پذیرفت که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت شد.
۳. شورا فقط حق مهاجران و انصار است. این نشانه فضیلت و رتبه بالای آن ها در نزد خداوند است و در تعارض با چهره ای است که شیعیان از آن ها ارائه می دهند.
۴. امامی که مهاجرین و انصار بپذیرند و بدان رضایت دهند و با او بیعت کنند، مورد رضایت خداوند است. پس بر خلاف ادعای شیعه، هیچ گونه غصبی در مورد خلافت صورت نگرفته است. در غیر این صورت، خداوند بدان رضایت نمی داد.
۵. شیعیان، معاویه را لعن می کنند؛ در حالی که ما در نامه علی رضی الله عنه هیچ گونه لعنی نسبت به معاویه نمی بینیم.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و بركاته.

ص: ۸۵

پژوهش گر منصف و آگاه و توانمند، کسی است که یک مسأله را به صورت همه جانبه بررسی کند و هر متنی را در جایگاه بایسته قرار دهد و یک بحث منظمی را شکل دهد که اجزای آن، پشتیبان هم باشند و یکدیگر را روشن و آشکار سازند؛ به ویژه هنگامی که از فردی همچون علی صلوات الله علیه سخن می گوید که مردی کامل و حکیم و عاقل است. در هر کلمه ای که از آن مرد عاقل و حکیم صادر شده است، باید به خوبی بیندیشد و به طور بنیادین با آن روبه رو شود و جهت گیری شایسته ای داشته باشد و دچار تناقض نگردد.

بر این اساس، باید متن نقل شده از امیرالمؤمنین علیه السلام، در کنار احادیثی قرار گیرد که بازگو کننده حوادثی است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر سر امام علی صلوات الله علیه آمد. همچنین باید آن را در برابر منطق معاویه قرار داد. نتیجه همه این بررسی ها و مقایسه ها این می شود که امام علی صلوات الله علیه، ابوبکر و عمر و عثمان را غصب کننده حق خود می داند؛ چرا که آن ها کسانی بودند که در روز غدیر، با او بیعت کردند و سپس بیعت خود را شکستند و فدک را غصب نمودند و به خانه او هجوم بردند و همسرش را کتک زدند و جنین وی را سقط کردند.

علی علیه السلام همان کسی است که می گوید: «اندیشیدم که آیا با دست بریده، جولان دهم یا بر تاریکی کور، شکیبایی ورزم؛ بر آن تاریکی که بزرگ سالان را فرتوت و خردسالان را پیر می کند و مؤمن را به مشقت می اندازد تا زمانی که پروردگارش را ملاقات نماید. دیدم شکیبایی بر آن، حکیمانه تر است. در حالی که

خار در چشمم فرو رفته و استخوان در گلویم نشسته بود و میراثم را به تاراج می دیدم، صبر پیشه کردم».^(۱)

همچنین امام علی صلوات الله علیه می بیند که معاویه، به بیعت ابوبکر و عمر استناد می کند و پا در جای پای آن ها می گذارد و روش آنان را پیش می گیرد و نص را معیار خلافت نمی داند؛ بلکه شورا و بیعت مهاجرین و انصار را معیار قرار می دهد. امام علی صلوات الله علیه نیز بر اساس معیار و اعتقاد خود معاویه، با او احتجاج می کند و گو این که به او می فرماید: «اگر معیار تو، بیعت کسانی است که با ابوبکر و عمر بیعت کردند، آن ها با من نیز بیعت کردند؛ هر چند بنی هاشم و سعد بن عباده و دیگران، با سه خلیفه پیشین مخالف بودند. اگر معیار تو، اجماع مهاجرین و انصار و نظر اکثریت قریب به اتفاق آنان و عدم توجه به نظر اقلیت است، این نیز پس از کشته شدن عثمان، به کامل ترین و روشن ترین شکل برای من محقق گردید».

هدف، پای بند کردن معاویه

از مطالب گذشته روشن می شود که سخن امام علی صلوات الله علیه، به این معنا نیست که نص را معیار امامت نمی داند؛ بلکه نهایتاً به این معنا است که می خواهد معاویه را به چیزی که بین مردم ادعا می کند، پای بند سازد. شاهد بر این ادعا، آن است که امام علی صلوات الله علیه معاویه را بین دو امر متناقض قرار می دهد:

یکم: امام بیان می کند که بیعت کنندگان با او، همان کسانی هستند که با ابوبکر و عمر بیعت کردند. این در حالی است که بیعت ابوبکر، فلته و خطا بود و بیعت کنندگان با ابوبکر و عمر، همه مهاجرین و انصار نبودند؛ زیرا گروه سعد بن

ص: ۸۷

۱- . نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۱، ص ۳۱.

عباده که از انصار بودند، موافقتی با بیعت ابوبکر نداشتند؛ همچنان که طرفداران امام علی صلوات الله علیه که شامل بنی هاشم و زبیر و سلمان و عمار و مقداد و ابوذر می شد و گروهی از بنی امیه مانند ابوسفیان و خالد بن سعید بن عاص و دیگران، از بیعت سر باز زدند و در بیعت با ابوبکر شرکت نکردند و امامتش را نپذیرفتند؛ بلکه با زور و اجبار، از آنان بیعت گرفته شد.

آن ها برای گرفتن بیعت، چنان پافشاری کردند که کار به جای خطرناک رسید و امام علی صلوات الله علیه ترسید که این موضوع، مصیبتی بزرگ به بار آورد که از دست رفتن خلافت، در برابر آن هیچ باشد؛ یعنی شروع جنبشی برای نابود کردن دین محمد صلی الله علیه و آله که در سخنان امام نیز به آن اشاره شده است.

دوم: امام علی صلوات الله علیه به معاویه فرمود: «معیار، اجماع مهاجرین و انصار است». اگر معیار این باشد، خلافت ابوبکر زیر سؤال می رود؛ زیرا چنین اجماعی برای وی صورت نگرفت. ناسازگاری میان دو راهی که امام علی صلوات الله علیه پیش روی معاویه قرار داد، حاکی از آن است که امام در صدد بیان نظرات خود نبود؛ بلکه می خواست معاویه را وادار به پذیرش موضوع کند.

خلاصه این که اگر آن حضرت، نه تصریح خدا و رسول، بلکه اجماع مهاجرین و انصار را معیار می دانست، نباید چیزی را بیان می کرد که موجب نقض این معیار شود؛ چون مهاجرین و انصار در مورد امامت ابوبکر و عمر، اجماع نداشتند و خود آن حضرت، در رأس کسانی بود که از این کار سرپیچیدند؛ علاوه بر این که بنی هاشم و سرکرده خزرگیان و یاران وی و بسیاری دیگر، امامت آن دو را نپذیرفتند!

پای بندی به امور متناقض

دو امری که امام علی صلوات الله علیه، معاویه را به پذیرش آن وادار ساخت، آشکار می کند که این گروه تا چه حد دچار تناقض بودند. این نشان می دهد که آنان در آوردن دلیل و برهان، دچار لغزش بودند و هدفی جز توجیه رویدادها نداشتند؛ هر چند با توجیهاات متناقض و بی ارزش.

عدم دلالت بر فضیلت صحابه

وقتی روشن شد که استدلال امام علی صلوات الله علیه در برابر معاویه، بر مبنای قواعد جدل بود و برای وادار کردن خصم به پذیرش موضوع صورت گرفت، دیگر نه فضیلتی را برای مهاجران و انصار ثابت می کند و نه چیزی را نفی می نماید.

پای بندی ما به اجماع

سخن پرسش گر که در شماره ۴ گفت: «رضایت همه مهاجران و انصار به بیعت با یک نفر، حکایت از رضایت خداوند دارد»، تا حدی درست است. اگر اجماع شکل می گرفت، امام علی صلوات الله علیه و دیگر کسانی که پای بند به نص بودند، در میان اجماع کنندگان قرار می گرفتند و کسی را انتخاب می کردند که خدا و رسولش به امامت او راضی بودند؛ یعنی کسی که در روز غدیر، به امامت او تصریح شد.

چنین اجماعی تنها پس از کشته شدن عثمان روی داد؛ اما پیش از آن، هیچ گاه چنین اجماعی شکل نگرفت. چگونگی بیعت با ابوبکر را اندکی قبل بررسی کردیم. خلافت عمر نیز با وصیت ابوبکر صورت گرفت و وضعیت هر دوی آنان، یک سان بود. عثمان نیز چنین وضعیتی داشت؛ چون شورای خلافت، ساخته و پرداخته عمر بود که خود، مشروعیتش را از وصیت ابوبکر می گرفت. پس در واقع، هیچ خلافتی بر اساس اجماع مهاجران و انصار به وقوع نپیوست و

خدا و رسولش به آن تصریح نکرده بودند و در روز غدیر بر آن تأکید نشده بود؛ مگر بیعت با امام علی صلوات الله علیه که پس از کشته شدن عثمان صورت گرفت.

تفاوت بیعت حضرت علی (علیه السلام) با بیعت خلفا

سخن پرسش گر که می گوید: «بیعت با علی، به همان روشی بود که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت شد»، صحیح نیست. عمر، خلافت را با وصیت ابوبکر تصاحب کرد؛ ولی امام علی صلوات الله علیه نه با وصیت دیگران، بلکه با وصیت خدا و رسولش خلافت را به دست آورد. خلافت ابوبکر، با تکیه بر ضرب و زور و اقدام به آتش زدن خاندان نبوت و سقط کردن جنین حضرت زهرا، دختر رسول خدا و سرور زنان دو عالم صلوات الله علیها شکل گرفت؛ ولی بیعت امام علی صلوات الله علیه، هیچ یک از این ویژگی ها را نداشت. در بیعت با امام علی صلوات الله علیه اجماع وجود داشت؛ ولی بیعت ابوبکر چنین نبود.

این نامه امام صلوات الله علیه به معاویه، به عنوان احتجاج و ابطال دلایل معاویه نوشته شده است و ظاهراً مربوط به پیش از جنگ صفین می باشد. پس به دور از حکمت است که حاوی لعن آشکار باشد. پس از جنگ صفین بود که امام علی صلوات الله علیه معاویه را لعن و نفرین کرد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

تأخیر حضرت علی (علیه السلام) در بیعت، اشتباه بود

پرسش شماره ۷۰ (۱۲۵)

ابن حزم برای قانع کردن شیعیان، در مورد علی می گوید: «او بعد از شش ماه با ابوبکر بیعت کرد و در این شش ماه، بیعت را به تأخیر انداخت که در هر

صورت، به ضرر خود او تمام می شود. چون اگر بگوییم که تأخیر او درست بود، پس به هنگام بیعت دچار اشتباه شد؛ و اگر بگوییم که بیعت او درست بود، پس به خاطر تأخیر در آن، اشتباه کرد». (۱).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

۱. شیعه معتقد نیست که امام علی صلوات الله علیه پس از شش ماه بیعت کرد؛ بلکه این اعتقاد برخی از اهل سنت است و هیچ دلیلی برای اثبات آن ذکر نکرده اند. شیعه اثبات این مطلب را از آنان خواستار است.. صرف این که روایاتی در منابع یک مذهب آمده باشد، نمی تواند به عنوان حجت علیه مذهب دیگر استفاده شود؛ چرا که ممکن است هدف از این گونه روایات این باشد که به صرف ادعا، بر طرف مقابل غلبه یابند؛ آن هم ادعایی که خود اهل سنت نیز در آن اختلاف فراوان دارند. آن ها ادعا می کنند که امام علی صلوات الله علیه با ابوبکر بیعت کرد؛ اما در مورد زمان بیعت، دچار اختلاف شده اند:

برخی گفته اند: این بیعت، بعد از شش ماه صورت گرفت. (۲).

برخی گفته اند: اندکی پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیعت کرد. (۳).

ص: ۹۱

۱- . الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۴، ص ۲۳۵.

۲- . صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۵، ص ۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴؛ شرح اصول الکافی، ج ۷، ص ۲۱۸؛ الصوارم المهرقه، ص ۷۱؛ مناقب اهل البيت عليهم السلام، شیروانی، ص ۴۱۳؛ شرح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۷۷؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۷۸؛ عمدہ القاری، ج ۱۷، ص ۲۵۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۷۳؛ نصب الرایه زیلعی، ج ۲، ص ۳۶۰؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۰۷؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۶۸؛ الاکمال فی اسماء الرجال، ص ۱۶۸.

۳- . مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۱؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۴۸۵ و ۴۸۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۴؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۹، ص ۱۵۴؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۴۷.

برخی گفته اند: پس از وفات صدیقه طاهره بیعت کرد.

در مورد زمان وفات صدیقه طاهره صلوات الله علیها نیز اختلاف دارند: چهل روز، هفتاد و دو روز، هفتاد و پنج روز، سه ماه، هشت ماه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را ذکر کرده اند و اقوالی دیگر نیز آورده اند.

در مورد علت بیعت نیز گمانه زنی های مختلفی وجود دارد؛ از جمله این که:

— علی صلوات الله علیه در حیات حضرت فاطمه صلوات الله علیها مورد توجه مردم بود. هنگامی که فاطمه صلوات الله علیها وفات یافت، مردم از علی صلوات الله علیه روی گردان شدند. به همین خاطر، او شش ماه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد.

— از زهری سؤال شد: «آیا درست است که علی تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد؟». گفت: «آری به خدا سوگند! هیچ یک از بنی هاشم نیز با ابوبکر بیعت نکردند تا این که علی با او بیعت کرد».^(۱)

نظر ما این است که:

یکم: بیعت کردن امام علی صلوات الله علیه برای همه مردم آن زمان، اهمیت ویژه ای داشت و خرد و کلان، آن را رصد می کردند. پس معقول نیست که چنین

ص: ۹۲

۱- ر.ک: السنن الکبری بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۷۹؛ المصنف، ج ۵، ص ۴۷۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۴۶؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۴۸؛ صحیح بخاری، کتاب المغازی، ج ۴، ص ۱۵۴۹؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد، ج ۴، ص ۳۰؛ الطرائف ابن طاووس، ص ۲۳۸؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۳ و ج ۲۹، ص ۲۰۲؛ اللمعه البیضاء، ص ۷۵۵ و ۷۵۶؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۸۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۳؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۳۲۷؛ سفینه النجاه، تنکابنی، ص ۱۲۶؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۱۰، ص ۴۵۶.

موضوعی، تا این اندازه پوشیده و نامشخص باشد و بیشتر سخنانی که در این باره مطرح است، مورد شبهه و تردید قرار گیرد.

دوم: زمامداران وقت، حرمت امام علی صلوات الله علیه را شکستند و او را تهدید به قتل کردند و همسرش را کتک زدند و فرزندش را کشتند و با دستان خود، خانه او را بر سر همسر و فرزندانش به آتش کشیدند و هیچ حرمتی برای آن ها قائل نشدند و حضرت زهرا صلوات الله علیها بیشترین نصیب را از این آزارها برد.

علاوه بر این، ذکر کرده اند که وقتی امام علی صلوات الله علیه، رخداد سقیفه را مشاهده کرد، حضرت زهرا و دو فرزندش حسن و حسین صلوات الله علیهم را با خود همراه ساخت و به خانه مهاجران و انصار و اهل بدر و دیگران برد و از آن ها خواست که یاری اش کنند؛ ولی آنان اجابت نکردند.

پس دیگر چه معنایی دارد که بگویند: «وقتی فاطمه صلوات الله علیها از دنیا رفت و مردم از امام علی صلوات الله علیه روی گرداندند، او مجبور به پذیرش بیعت شد». مگر از همان روزهای نخست _ که خود و همسر و فرزندانش مورد هجوم قرار گرفتند و از مردم یاری طلبید و جز چهار تن، کسی او را اجابت نکرد _ روی گردانی مردم برایش آشکار نشده بود؟

جای بسی شگفتی است که قرطبی در المفهم می نویسد: «مردم در زمان حیات زهرا، به علی احترام می گذاشتند؛ چون زهرا پاره تن رسول خدا بود و علی، همسر او بود. وقتی زهرا از دنیا رفت، هنوز علی با ابوبکر بیعت نکرده بود. مردم از احترام به علی دست برداشتند تا مجبور به همراهی با مردم شود و گروه آنان را متفرق نسازد».(۱).

ص: ۹۳

سوم: دستگاه حاکمه، با مالک بن نویره جنگید و او را کشت و با مانعان زکات، به جنگ پرداخت؛ چرا که آنان می خواستند با امام علی صلوات الله علیه بیعت کنند. اگر امام علی و اهل بیتش صلوات الله علیهم زود بیعت کرده بودند، مالک و دیگران با تأخیر در پرداخت زکات به غیر اهل بیت، خود را در معرض کشتن قرار نمی دادند.

چهارم: فشارها و تنگنمایی که امام علی صلوات الله علیه در نخستین روزهای رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن روبه رو بود، به اوج خود رسید [و با این حال، امام راضی به بیعت نشد]. سپس فشارها فروکش کرد. پس چرا حقیقت را به عکس آن چیزی که بوده و نمایان است، نشان می دهید؟ نهایت چیزی که می توان گفت، این است که تلاش آنان برای گرفتن بیعت، در روزهای نخستین به قدری تکرار شد که دیگر از بیعت امام صلوات الله علیه مأیوس شدند و به این بسنده کردند که همگی او را به زور بیاورند و دستش را به دست ابوبکر بمانند و فریاد بزنند: «بیعت کرد! بیعت کرد! ابوالحسن بیعت کرد!».

۲. به اصطلاح اهل منطق، درستی یا نادرستی بیعت، یک قضیه مانعه الخلو نیست؛ چرا که در این باره، احتمالات دیگری نیز وجود دارد؛ از جمله این که در هر دو صورت، درست عمل کرده باشد، یا در هر دو صورت، اشتباه کرده باشد. چرا پرسش گر، این دو احتمال را مطرح نکرد تا نظرش را در این باره نیز بدانیم؟

درست این است که بگوییم: امام علی صلوات الله علیه که در آغاز بیعت نکرد، کار صحیحی انجام داد؛ و هنگامی که به زور از او بیعت گرفته شد، دچار اشتباه نگردید. همچنان که شیعیان معتقدند: امام صلوات الله علیه در آغاز از بیعت خودداری کرد تا مردم حق او را بشناسند و بفهمند که سردمداران سقیفه می خواهند حقش را غصب نمایند. این مصلحت بزرگی بود که می بایست رعایت می شد. وقتی این

موضوع برای همه مردم به اثبات رسید، دیگر جنگیدن به صلاح نبود. هنگامی که دسته جمعی به او هجوم بردند و خواستند دستش را به دست ابوبکر بمالند، تنها به این بسنده کرد که از بیعت خودداری کند و دست به شمشیر نبرد؛ چون نمی خواست اسلام در معرض خطر قرار گیرد.

۳. حتی اگر فرض کنیم که امام علی صلوات الله علیه شش ماه از بیعت سر باز زد و سپس بیعت کرد، چرا نباید وضعیت او را همانند وضعیت پیامبر صلی الله علیه و آله بدانیم که وقتی مصلحت اقتضا کرد، با قریشیان جنگید و بعد از تغییر اوضاع، بر اساس مصلحت با آنان صلح نمود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در هر دو حالت، کار درستی انجام داد و وضعیت امام علی صلوات الله علیه نیز همین گونه بود.

۴. اهل سنت باید به این پرسش پاسخ بدهند که چرا امام صلوات الله علیه در طول این شش ماه بیعت نکرد؟ چرا بعدها از نظر خود برگشت؟ آیا می توانست به اختیار

خود بیعت نکند؟ اصلاً این گونه نبود که او را به حال خود بگذارند تا به میل خود رفتار نماید.

۵. وقتی معاویه درباره امام علی صلوات الله علیه می گوید که او مجبور به بیعت شد، امام سخن معاویه را تأیید می کند و در پاسخ او می نویسد: «گفتی که من مانند شتر رمیده افسار شده، برده شدم تا بیعت کنم. به جان خودم سوگند که تو می خواستی مرا نکوهش کنی، ولی ستایش نمودی! خواستی مرا مفتضح کنی، اما خودت مفتضح شدی! مظلوم واقع شدن فرد مسلمان، برایش خواری و ذلت ندارد؛ به شرط آن که در دینش تردید ننماید»^(۱).

ص: ۹۵

۱- . نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۳، ص ۳۳ و ۳۴، ش ۲۸؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۶۲؛ الصوارم المهرقه، ص ۲۲۰؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۶۵؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۶۸ و ج ۲۹، ص ۶۲۱ و ج ۳۳، ص ۵۹؛ السقیفه، شیخ محمدرضا مظفر، ص ۱۵۴؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۵۰۵؛ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، همدانی، ص ۷۳۳؛ نهج السعاده، ج ۴، ص ۱۹۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۱۸۳؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۳۷۴؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۲، ص ۳۶۹؛ و.ر.ک: صبح الاعشی، ج ۱، ص ۲۲۹؛ نهایه الادب، ج ۷، ص ۲۳۳؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۳، ص ۴۷۴.

۶. برای رهیابی ما و همهٔ مسلمانان به سوی حقیقت، همین سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امام علی صلوات الله علیه کافی است که فرمود: «علی با حق است و حق با علی است. علی هر گونه که باشد، حق بر مدار او می چرخد».

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

بیعت حضرت علی (علیه السلام) با دو کافر

پرسش شماره ۷۱ (۳)

شیعیان می پندارند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما کافر بودند. علی رضی الله عنه که از دیدگاه شیعیان، امام معصوم است، به خلافت آن دو رضایت داد و با هر دوی آن ها بیعت کرد و علیه آن ها قیام ننمود. این مسأله لازم می نماید که علی معصوم نباشد؛ چون او با دو کافر ناصبی ستمگر بیعت کرد و با بیعت خود، آن ها را تأیید نمود. این، یاری ظالم در ظلم است و عصمت را از بین می برد و هرگز امام معصوم، چنین کاری نمی کند. اما اگر قبول کنیم که کار امام علی درست بود و ابوبکر و عمر، دو خلیفهٔ مؤمن و صادق و عادل بودند، باید بپذیریم که وقتی شیعیان آن دو را کافر می دانند و به آن ها ناسزا می گویند و لعن شان می کنند و به خلافت شان راضی نمی شوند، با امام خود مخالفت می کنند. ما سرگشته و حیرانیم و نمی دانیم راه ابوالحسن رضی الله عنه را پیش گیریم، یا به راه شیعیان برویم که از فرمان او سرپیچی می کنند!

به بیان دیگر: چرا علی علیه السلام با ابوبکر و عمر بیعت کرد و علیه آن دو نشورید؟ آیا کار او، اقرار به فضیلت آن دو نبود؟ یا نخستین معصوم در نزد رافضیان، با دو کافر ستمگر بیعت کرد و به ظلم و ظالم یاری رساند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

بیعت علی (علیه السلام) با ابوبکر و عمر و عثمان!

یکم: ما راضی نیستیم و قابل توجیه نمی دانیم که پرسش گر، ابوبکر و عمر را کافر توصیف کند. این کار، پا را از حد فراتر گذاشتن است که باید از آن دست کشید و بابت آن پوزش خواست.

دوم: این که می گوید: «امام علی صلوات الله علیه با ابو بکر و عمر بیعت کرد»، شواهد بر خلاف آن گواهی می دهد که به چند مورد اشاره می کنیم:

الف: امام علی صلوات الله علیه می فرماید: «من از بیعت دست کشیدم، تا زمانی که دیدم گروهی از مردم، از اسلام برگشته اند و به نابود کردن دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کنند. ترسیدم اگر اسلام و اهل آن را یاری نکنم، شاهد شکاف یا فروپاشی در آن باشم که مصیبتش برایم سنگین تر از فقدان این فرمان روایی باشد».^(۱)

این سخن، نشان می دهد که آن حضرت، مدتی دست نگه داشت و بیعت نکرد؛ اما پس از این که دید اسلام را خطر احاطه کرده است، به یاری دین محمد صلی الله

ص: ۹۷

۱- ر.ک: نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۳، ص ۱۱۹، نامه شماره ۶۲؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۹۶ و ۵۹۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۷، ص ۱۵۱.

علیه و آله شتافت. البته نمی گوید که به وسیله بیعت با آن دو، اسلام را یاری رساند؛ چه بسا با کمک رساندن به کسانی که بر خلافت چیره شده بودند، آن ها را یاری کرد تا از نابودی دین اسلام جلوگیری کند.

ب: ادعا می کنند که امام علی صلوات الله علیه با ابوبکر بیعت کرد؛ اما در مورد زمان بیعت، با هم اختلاف دارند.

برخی گفته اند: پس از شش ماه بیعت کرد. (۱).

برخی گفته اند: اندکی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمود. (۲).

برخی گفته اند: پس از وفات صدیقه طاهره بیعت کرد.

در مورد زمان وفات صدیقه طاهره صلوات الله علیها نیز اختلاف دارند: چهل روز، هفتاد و دو روز، هفتاد و پنج روز، سه ماه، هشت ماه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را ذکر کرده اند و اقوالی دیگر نیز آورده اند.

در مورد علت بیعت نیز گمانه زنی های مختلفی وجود دارد؛ از جمله این که:

— علی صلوات الله علیه در حیات حضرت فاطمه صلوات الله علیها مورد توجه مردم بود. هنگامی که فاطمه صلوات الله علیها وفات یافت، مردم از علی صلوات الله علیه روی گردان شدند. به همین خاطر، او شش ماه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد.

ص: ۹۸

-
- ۱- صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۵، ص ۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴؛ شرح اصول کافی، ج ۷، ص ۲۱۸؛ الصوارم المهرقه، ص ۷۱؛ مناقب اهل البیت علیهم السلام، شیروانی، ص ۴۱۳؛ شرح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۷۷؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۷۸؛ عمدہ القاری، ج ۱۷، ص ۲۵۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۷۳؛ نصب الرایه، زیلعی، ج ۲، ص ۳۶۰؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۹۷؛ السیره النبویه ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۶۸؛ الاکمال فی اسماء الرجال، ص ۱۶۸.
 - ۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۱؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۴۸۵ و ۴۸۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۴؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۹، ص ۱۵۴؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۴۷.

— از زهری سؤال شد: «آیا درست است که علی تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد؟». گفت: «آری به خدا سوگند! هیچ یک از بنی هاشم نیز با ابوبکر بیعت نکردند تا این که علی با او بیعت کرد».(۱).

نظر ما این است که:

الف: بیعت کردن امام علی صلوات الله علیه برای همه مردم آن زمان، اهمیت ویژه ای داشت و خرد و کلان، آن را رصد می کردند. پس معقول نیست که چنین موضوعی، تا این اندازه پوشیده و نامشخص باشد و بیشتر سخنانی که در این باره مطرح است، مورد شبهه و تردید قرار گیرد.

ب: زمامداران وقت، حرمت امام علی صلوات الله علیه را شکستند و او را تهدید به قتل کردند و همسرش را کتک زدند و فرزندش را کشتند و با دستان خود، خانه او را بر سر همسر و فرزندانش به آتش کشیدند و هیچ حرمتی برای آن ها قائل نشدند و حضرت زهرا صلوات الله علیها بیشترین نصیب را از این آزارها برد.

علاوه بر این، ذکر کرده اند که وقتی امام علی صلوات الله علیه، رخداد سقیفه را مشاهده کرد، حضرت زهرا و دو فرزندش حسن و حسین صلوات الله علیهم را با خود

همراه ساخت و به خانه مهاجران و انصار و اهل بدر و دیگران برد و از آن ها خواست که یاری اش کنند؛ ولی آنان اجابت نکردند.

ص: ۹۹

۱- ر.ک: السنن الکبری بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۷۹؛ المصنف، ج ۵، ص ۴۷۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۴۶؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۴۸؛ صحیح بخاری، کتاب المغازی، ج ۴، ص ۱۵۴۹؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد، ج ۴، ص ۳۰؛ الطرائف ابن طاووس، ص ۲۳۸؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۳ و ج ۲۹، ص ۲۰۲؛ اللمعه البیضاء، ص ۷۵۵ و ۷۵۶؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۸۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۳؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۳۲۷؛ سفینه النجاه، تنکابنی، ص ۱۲۶؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۱۰، ص ۴۵۶.

پس دیگر چه معنایی دارد که بگویند: «وقتی فاطمه صلوات الله علیها از دنیا رفت و مردم از امام علی صلوات الله علیه روی گرداندند، او مجبور به پذیرش بیعت شد». مگر از همان روزهای نخست _ که خود و همسر و فرزندانش مورد هجوم قرار گرفتند و از مردم یاری طلبید و جز چهار تن، کسی او را اجابت نکرد _ روی گردانی مردم برایش آشکار نشده بود؟

جای بسی شگفتی است که قرطبی در المفهم می نویسد: «مردم در زمان حیات زهرا، به علی احترام می گذاشتند؛ چون زهرا پاره تن رسول خدا بود و علی، همسر او بود. وقتی زهرا از دنیا رفت، هنوز علی با ابوبکر بیعت نکرده بود. مردم از احترام به علی دست برداشتند تا مجبور به همراهی با مردم شود و گروه آنان را متفرق نسازد».(۱)

ج: دستگاه حاکمه، با مالک بن نویره جنگید و او را کشت و با مانعان زکات، به جنگ پرداخت؛ چرا که آنان می خواستند با امام علی صلوات الله علیه بیعت نکنند. اگر امام علی و اهل بیتش صلوات الله علیهم زود بیعت کرده بودند، مالک و دیگران با تأخیر در پرداخت زکات به غیر اهل بیت، خود را در معرض کشتن قرار نمی دادند.

د: فشارها و تنگناهایی که امام علی صلوات الله علیه در نخستین روزهای رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن روبه رو بود، به اوج خود رسید [و با این حال، امام راضی به بیعت نشد]. سپس فشارها فروکش کرد. پس چرا حقیقت را به عکس آن چیزی که بوده و نمایان است، نشان می دهید؟ نهایت چیزی که می توان گفت، این است که تلاش آنان برای گرفتن بیعت، در روزهای نخستین به قدری تکرار شد که دیگر از بیعت امام صلوات الله علیه مأیوس شدند و به این بسنده کردند که

ص: ۱۰۰

همگی او را به زور بیاورند و دستش را به دست ابوبکر بمالند و فریاد بزنند: «بیعت کرد! بیعت کرد! ابوالحسن بیعت کرد!».

هنا امام علی صلوات الله علیه به این دلیل بیعت نکرد که قسم خورده بود هرگز بیعت نکند؛ یعنی همان زمان که به عمر گفت: «به خدا سوگند سخن تو را نمی پذیرم و به جایگاه تو اهمیت نمی دهم و بیعت نمی کنم» (۱).

امام کسی نبود که سوگند خود را زیر پا بگذارد.

و: در حدیث آمده است که شماری از صحابه، علیه ابوبکر احتجاج کردند. این حدیث، حاکی از آن است که امام علی صلوات الله علیه با ابوبکر بیعت نکرد. پس از این که امام در روز نخست، از بیعت سر باز زد، ابوبکر در روز دوم بالای منبر رفت. گروهی از مخالفانش با هم مشورت کردند و عده ای گفتند: «به خدا قسم به سراغ ابوبکر می رویم و او را از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین می کشیم». عده دیگر گفتند: «به خدا اگر چنین کاری کنید، به کشته شدن خودتان کمک کرده اید». سپس هم داستان شدند تا در این باره، با امام علی صلوات الله علیه مشورت کنند. وقتی ماجرا را به امام گفتند، حضرت فرمود: «شما را به خدا اگر می خواهید چنین کاری بکنید، با شمشیرهای آخته و آماده برای جنگ و کشتار، نزد من آید. چون در صورت اقدام شما، آن ها به سراغ من خواهند آمد و به من خواهند گفت

ص: ۱۰۱

۱- . الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۸۱ - ۱۸۵ و چاپ دار النعمان، سال ۱۳۸۶ هـ.ق، ج ۱، ص ۹۴ - ۹۷؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۸۵.

که بیعت کن، وگرنه تو را می کشیم. پس من چاره ای جز این ندارم که آن گروه را از خود برانم» (۱).

این روایت، نشان می دهد که ممکن بود کار آن ها به جنگ بینجامد. تنها در صورتی منتهی به جنگ نمی شد که امام را بین مرگ و بیعت، مخیر می ساختند. اگر بیعت نکردن را برمی گزید، جنگ درمی گرفت و لازم بود مردم با آمادگی کامل برای پیکار، نزد آن حضرت بروند؛ چون ناگزیر بود بدین وسیله، غاصبان را از خود دور سازد.

سوم: اگر امام علی صلوات الله علیه ابوبکر را سزاوار خلافت می دید، شش ماه از بیعت با او امتناع نمی کرد؛ همان گونه که برخی از روایات اهل سنت در مصادری همچون صحیح بخاری و مسلم، یادآور این نکته شده اند.

چهارم: رخدادهای پیش آمده در بیعت سقیفه، همانند حمله به خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها و کتک زدن او و سقط کردن جنین وی و تلاش برای آتش زدن خانه اش _ در حالی که علی و زهرا و حسن و حسین صلوات الله علیهم در آن خانه بودند _ نشان می دهد که غاصبان خلافت می خواستند امام علی صلوات الله علیه را مجبور به بیعت کنند. بدیهی است که بیعت کسی که مجبور به بیعت شده است، بیعت واقعی نیست (۲).

و نشان از خشنودی او نسبت به ولایت بیعت شونده ندارد.

ص: ۱۰۲

۱- . الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۱ _ ۱۸۵ و چاپ دار النعمان، سال ۱۳۸۶ ق، ج ۱، ص ۹۴ تا ۹۷؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۸۹ و ۱۹۱؛ الخصال، صدوق، ص ۴۶۱ و ۴۶۲؛ الیقین، ابن طاووس، ص ۳۳۶ و ۳۳۷؛ الدر النظیم، ص ۴۴۱ و ۴۴۲؛ نهج الایمان، ص ۵۷۸ و ۵۷۹؛ غایه المرام، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲- . ر.ک: البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۹۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۹۰؛ تاریخ الاعمم و الملوک، چاپ اروپا، ج ۳، ص ۲۰۰ و چاپ مؤسسه الاعلمی، ج ۶، ص ۱۹۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۳۲.

ایرادی که پرسش گر مطرح کرد، زمانی وارد می شود که بیعت کننده، با رغبت و اختیار خود بیعت کند؛ در حالی که موضوع مورد بحث ما، این گونه نبود.

پنجم: بیعت کردن، اقرار به فضل و برتری و عدالت بیعت شونده نیست. اگر این گونه بود، پس چگونه عبدالله بن عمر و بسیاری از مردم، با یزید بیعت کردند؟ و چگونه مردم به همراه شماری از تابعین، با ولید بن یزید مروانی بیعت نمودند؟ همان ولیدی که به قرآن تفأل زد و وقتی آیه «وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» (۱).
آمد، قرآن را به تیر بست و گفت:

«تهددنی بجبار عنید/ فها أنا ذاک جبار عنید

إذا ما جئت ربک یوم حشر/ فقل یا رب مزقنی الولید» (۲).

آیا مرا با جبار عنید می ترسانی؟ آری؛ من همان جبار عنید هستم. روز محشر که نزد پروردگارت رفتی، بگو: پروردگارا! ولید مرا پاره پاره کرد».

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

رهايم كنيد و ديگري را بيايد

پرسش شماره ۷۲ (۵)

نویسنده کتاب نهج البلاغه که از کتاب های معتبر شیعه است، روایت می کند که علی رضی الله عنه از پذیرش خلافت کناره گرفت و گفت: «رهايم كنيد و کسی غير از

ص: ۱۰۳

۱- . گشایش خواستند و هر زورگوی ستیزه جویی ناکام شد. سوره ابراهیم، آیه ۱۵.

۲- ر.ک: بهج الصباغه، ج ۵، ص ۳۳۹ و ج ۳، ص ۱۹۳؛ الحور العين، ص ۱۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲۶؛ الاغانی، چاپ دار احیاء التراث، ج ۷، ص ۴۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۲۹۰؛ فوات الوفيات، کتبی، ج ۲، ص ۵۹۰؛ کتاب الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار ال-اضواء، ج ۸، ص ۳۰۲ و ۳۰۳؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۳۴۷؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۹۳؛ کتاب الاربعین، ماحوذی، ص ۳۸۸؛ مناقب اهل البیت، شیروانی، ص ۴۷۹؛ شجره طویبی، ج ۱، ص ۱۵۰.

این نشان می دهد که مذهب شما شیعیان باطل است؛ چون شما عقیده دارید که علی از سوی خدا به خلافت و امامت منصوب شد و خلافت او، فریضه الهی بود و ابوبکر به خاطر غصب کردن حق او، بازخواست خواهد شد. اگر این چنین است، پس چرا علی از پذیرش خلافت خودداری کرد؟

به بیان دیگر، چرا پس از قتل عثمان، علی رضی الله عنه از خلافت کناره گرفت و از پذیرش آن سر باز زد و آن گونه که در نهج البلاغه آمده است، به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «دعونی و التمسوا غیری». سؤال ما از رافضیان این است که اگر امامت، رکن دین است و در مورد آن، وحی نازل شده است، پس چرا علی رضی الله عنه از آن دوری کرد؟ آیا با کناره گیری او، این رکن ادعایی در هم نشکست؟ آیا بر حیدر کزار، طعن و ایراد وارد نمی شود؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

بسیاری از کسانی که از سیاست های عثمان ناراضی بودند، هرگز از سیاست های علی صلوات الله علیه که با تلخی حق به اجرا درمی آمد، خشنود نشدند؛ چون مخالفت و درگیری آن ها با خلافت عثمان، به خاطر این بود که او نزدیکان خود را بر آن ها مقدم می داشت و توقعات آن ها را برآورده نمی ساخت. همچنان که هواخواهان عثمان راضی نبودند اموالی را که او از بیت المال به آن ها بخشیده بود، امام علی صلوات الله علیه از آن ها پس بگیرد.

ص: ۱۰۴

علاوه بر این که امام، مردم را به راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله سوق می داد؛ روشی که می خواست امور را به مجرای اصلی خود برگرداند و بسیاری از سیاست ها را _ که آستن ظلم و تجاوز بود و مردم با آن خو گرفته بودند _ نقض نماید؛ هر چند برای تحقق این امر، خون دل ها بخورد و در گرداب ها فرود آید. در مورد حق الله نیز وظیفه امام این بود که مردم را به سوی راستی رهنمون شود و مردم وظیفه داشتند ندای الهی را اجابت کنند.

کسانی که بر مخالفت با علی صلوات الله علیه پافشاری می کردند، دو گروه بودند:

گروهی به خاطر خوش گمانی نسبت به کسانی که جنگیدند و ماندند، یا به شور نشستند و نظر دادند، در شبهه افتاده بودند که این گروه، به خدا واگذار شدند.

گروهی نیز با این که حق برایشان آشکار بود، باز هم دشمنی می کردند و بر مخالفت خود پافشاری می نمودند. اگر امام می خواست این گروه را مجازات کند، باید توجیهی ارائه می کرد تا به ظلم و تجاوز و هوا و هوس متهم نشود؛ چون هیچ کس نمی پذیرفت که او از درون دل ها خبر دارد.

وقتی این دو گروه درمی یافتند که امام علی صلوات الله علیه سیاستی را پیش خواهد گرفت که به جاه طلبی آن ها زیان می رساند، بی شک نمی پذیرفتند و برای مقاومت در برابر او، همداستان می شدند و سرانجام کار، به یک معضل بزرگ اجتماعی منتهی می شد.

امام ناچار بود پیش از قبول درخواست آنان و پذیرش خلافت، به آن ها بفهماند: اگر حاکمی می خواهند که خط مشی او با جاه طلبی آن ها سازگار باشد و بدون رعایت احکام دین، مقام و دارایی را به سوی آنان سرازیر کند، هرگز با خلافت علی صلوات الله علیه به این خواسته ها دست نمی یابند. همچنین اگر آنان با چنین

تفکری بیعت می کردند و برای رسیدن به اهداف خود می کوشیدند، امام علی صلوات الله علیه هرگز نمی توانست عدل و داد را در بین آن ها اجرا کند و با کمک آن ها به پیروزی برسد و حق را به پا دارد و باطل سرکش را مهار نماید.

تا زمانی که آنان حاضر به گُرنش در برابر حق نشده بودند _ یعنی همان حقی که امام علی صلوات الله علیه به آن پای بند بود و می خواست آن ها را نیز بدان پایبند نماید _ وزارت امام، بهتر از امارتش بود؛ چرا که امارتش دچار تنش با خواسته آنان می شد و به هلاکت و نابودی آن ها در دنیا و آخرت می انجامید. به همین خاطر، بهتر این بود که امام برای تغییر حال آن ها، به انتظار بنشیند.

اما وقتی که مردم، از سیاست های امام علی صلوات الله علیه اعلام رضایت کردند و متعهد به یاری و همکاری با او شدند، بیعت آن ها را پذیرفت؛ و البته چاره ای جز پذیرش نداشت. از این رو فرمود: «اگر حضور مردم نبود و با وجود یاوران، اتمام حجت نمی شد، زمام خلافت را بر گردنش می انداختم و پایانش را با پیمانۀ آغازش سیراب می کردم».

در همان جا بود که این حقیقت را به بهترین شکل نمایان ساخت و به آن ها فرمود: «رهایم کنید و دیگری را بیابید؛ زیرا ما به پیشواز کاری می رویم که رنگ ها و چهره های گوناگون دارد. دل ها بر آن پایدار نخواهد ماند و عقل ها بر آن ثابت نخواهد ایستاد. کرانه ها مه آلود می شود و راه روشن، رخ نماند می کند».

بدانید که اگر من به بیعت شما پاسخ مثبت دهم، شما را آن گونه پیش می برم که خود می دانم و به سخن هیچ گوینده و سرزنش هیچ ملامت گری گوش نمی سپارم. و اگر مرا رها کنید [و امیری دیگر بر گزینید]، همانند یکی از شما و

چه بسا شنواترین و فرمان بردارترین شما در برابر امیرتان خواهم بود. اگر من وزیر شما باشم، برایتان بهتر از این است که امیرتان باشم» (۱).

با این بیان، روشن می شود که امام علی صلوات الله علیه از خلافت دوری نجست؛ مگر خلافتی که عده ای می خواستند آن را پل رسیدن به خواسته ها و هدف ها و هوس های خود سازند. امام علی صلوات الله علیه هرگز رکن امامت را در هم نشکست؛ بلکه می خواست وعده و پیمان آن ها را برای یاری و فرمان برداری بگیرد و به آن ها بفهماند که کارهای سترگ و دشواری در پیش دارند؛ چرا که برای شماری از آنان، کارها مبهم و نامفهوم بود و می بایست آگاهانه تصمیم می گرفتند تا توجیهی برای نافرمانی و پیمان شکنی نداشته باشند و کسی ادعا نکند که بیعتش بدون فکر و دقت، و به صورت فلتته (۲).

و ناگهانی بوده است. وقتی این کار محقق شد، امام علی صلوات الله علیه به کار خلافت پرداخت و شد آنچه شد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۱۰۷

۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۷۸؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۵ و ۳۶ و ج ۴۱، ص ۱۱۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۷، ص ۳۳؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۱۲، ص ۱۵۷.

۲- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۲، ص ۱۹، خطبه ۱۳۶. و ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۵۴؛ الارشاد، ج ۱، ص ۲۴۳؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۲۰۲؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۳ و ۴۹؛ نهج السعاده، ج ۱، ص ۱۹۶ و ۱۹۷؛ المعیار و الموازنه، ص ۱۰۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۹، ص ۳۱.

سوال شماره ۷۳ (۱۲۹)

به اعتقاد شیعیان، از جمله دلایلی که بر وجوب خلافت علی پس از رسول خدا صلی الله علیه و سلم وجود دارد، این است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در غزوة تبوک، او را جانشین خود در مدینه قرار داد و به او گفت: «انت منی بمنزله هارون من موسی؛ جایگاه تو نسبت به من، همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است».^(۱)

اگر این اعتقاد شیعیان صحیح باشد، باید پیامبر صلی الله علیه و سلم در همه جنگ‌هایی که جانشینی در مدینه می‌گمارد، علی را به جای خود می‌گذاشت؛ در حالی که ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در برخی از جنگ‌ها، عثمان بن عفان و عبدالله بن ام مکتوم را جانشین خود قرار داد. پس چرا خلافت را تنها به علی اختصاص می‌دهند؟

ص: ۱۰۸

۱- . به نقل از بخاری و مسلم.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: دلیل شیعه برای اثبات امامت علی صلوات الله علیه این نیست که چون پیامبر صلی الله علیه و آله او را در غزوة تبوک جانشین خود قرار داد، پس او امام است؛ بلکه دلیل شیعه برای اثبات امامت علی صلوات الله علیه، سخن پیامبر است که فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی». این حدیث می گوید که امام علی صلوات الله علیه در همه مراتب و مناصب _ از جمله وزارت و خلافت _ در جایگاه حضرت هارون است و فقط مقام نبوت را دارا نیست. (در پاسخ به سؤال ۱۱۶ و ۷۱، چگونگی استدلال به این حدیث را به طور مشروح بیان کرده ایم.) این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگامی که عثمان و ابن ام مکتوم را جانشین خود در مدینه قرار داد، چنین جمله ای در مورد آن ها نفرمود. اگر این جمله در مورد هر یک از آنان گفته می شد، حتماً او امام بود.

دوم: شیعیان به وسیله حدیث منزلت، بر امامت علی صلوات الله علیه استدلال می کنند. روشن است که خلافت، یکی از کارهای امامت است.

سوم: امام علی صلوات الله علیه در هیچ یک از غزوه های رسول خدا صلی الله علیه و آله غایب نبود؛ بلکه در همه آن ها حضور داشت و در همه آن ها امیر و فرمانده بود و هرگز تحت فرمان هیچ امیری قرار نگرفت. (۱)

همان یک بار هم که پیامبر صلی الله علیه

ص: ۱۰۹

۱- . ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۹۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۳ و چاپ مطبعه حیدریه، ج ۳، ص ۳۵۱ و ۴۰۴؛ کتاب سلیم بن قیس، تحقیق انصاری، ص ۴۱۸؛ دلائل الامامه، ص ۲۶۱؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۲۰؛ نوادر المعجزات، ص ۱۴۴؛ مدینه المعاجز، ج ۵، ص ۴۳۴؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۲۷۷؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۳۳۵ و ج ۳۸، ص ۷۹ و ۱۸۸ و ج ۴۷، ص ۱۲۷ و ج ۴۹، ص ۲۰۹؛ خلاصه عباقات الانوار، ج ۷، ص ۱۲۱؛ النص و الاجتهاد، ص ۳۳۸؛ الغدير، امینی، ج ۱، ص ۲۱۲؛ ابوهریره، سید شرف الدین، ص ۱۲۳ و ۱۳۵؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۱۵۱؛ نهج الایمان، ص ۴۶۷؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، عطاردی، ج ۱، ص ۱۱۴؛ تنبیه الغافلین، ابن کرامه، ص ۱۹؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۱۵؛ الدر النظیم، ص ۲۴۸؛ فصل الحاکم فی النزاع و التخاصم، ص ۲۱۵؛ غایه المرام، ج ۲، ص ۳۱۶؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۹ و ۳۰۴؛ الشافی فی الامامه، ج ۲، ص ۶۵.

و آله او را در غزوة تبوك، جانشین خود در مدینه قرار داد، با بیان «انت منی بمنزله هارون» چنان مدالی به او اهدا کرد که بر امامت و خلافت او تأکید فرمود.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اعتراض نکردن حاضران در غدیر به ابوبکر

سؤال شماره ۷۴ (۱۴)

اگر شیعیان می پندارند که هزاران صحابی در غدیر خم حضور داشتند و به طور مستقیم، وصیت پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه را شنیدند، پس چرا یکی از آن هزاران صحابی، به خاطر علی اعتراض نکرد؟ چرا عمار بن یاسر و مقداد بن عمرو و سلمان فارسی رضی الله عنهم نگفتند: «ای ابوبکر! چرا خلافت را از علی غصب می کنی؛ در حالی که می دانی پیامبر صلی الله علیه و سلم در غدیر خم چه گفت!».

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: کسی که کتک و توهین به زهرا صلوات الله علیها و سقط جنین آن حضرت را می دید، در حالی که او سرور زنان عالم و پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و

ص: ۱۱۰

آزار دادن او، آزار دادن پیامبر به شمار می آمد و به خشم آوردن او، به خشم آوردن پیامبر محسوب می شد؛ و می دید و می شنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله را که همیشه زنده است و نزد پروردگاش روزی می خورد، به هذیان گویی متهم می کنند؛ و می دید که در سقیفه چه گذشت و چه تهدیدها و اهانت ها و کش مکش هایی میان انصار و غاصبان خلافت رخ داد؛ و می دید که این صحابه، همان هایی هستند که تنها هفتاد روز پیش از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، در روز غدیر با امام علی صلوات الله علیه بیعت کردند؛ و می دید که در مسجد، چگونه مردم را مجبور به بیعت با ابوبکر می کنند؛ و می دید که چگونه فدک را به زور از حضرت زهرا صلوات الله علیها می گیرند و وی را مورد اهانت و ضرب و شتم قرار می دهند؛ کسی که این ها را می دید و باز هم خیال می کرد که ابوبکر حاضر است حرف های او را بشنود و به مجرد این که بگوید: «ای ابوبکر! تو که می دانستی رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم چه گفت، پس چرا خلافت علی را غصب کردی؟»، ابوبکر نیز به نفع علی صلوات الله علیه اعتراف کند و خلافت را رها نماید و آن را به صاحب شرعی اش بسپارد، بدون شک چنین کسی به دیوانگی متهم می گردد.

دوم: با چشم پوشی از همه این موارد، حق ما است که پرسیم: پرسش گر از کجا می داند که نامبردگان و دیگر کسان، در این باره با ابوبکر مناظره نکردند و او را مورد بازخواست قرار ندادند و به زیر سؤال نبردند؟ عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود؛ نیافتن یک چیز، دلیل بر نبودن آن نیست. از همان ابتدا، انگیزه های فراوان برای پوشیده نگه داشتن و از بین بردن این گونه اخبار وجود داشت و هر

کس می خواست این خبرها را برملا کند، مورد بازخواست و عقوبت قرار می گرفت.

همگان می دانند که چه تعداد از خلفا و پیروان شان، برای جلوگیری از افشای احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و نابود کردن دانش آن حضرت، پافشاری بسیار داشتند. برای آگاهی از متون و منابع فراوان که به این موضوع پرداخته اند، می توانید به جلد اول کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله مراجعه فرمایید.

سوم: دلایل زیادی نشان می دهد که شماری از صحابه، در مورد غصب خلافت، به ابوبکر اعتراض کردند و او را مورد بازخواست قرار دادند. بخشی از این احتجاج ها را در کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله آورده ام که می توانید به چند جلد پایانی آن مراجعه کنید.

چهارم: پرسش گر می گوید: «اگر شیعیان می پندارند که هزاران صحابی در غدیر خم حضور داشتند و به طور مستقیم، وصیت پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه را شنیدند...».

روایت غدیر، اختصاص به شیعیان ندارد و اهل سنت نیز آن را به صورت گسترده در کتاب های شان آورده اند. آنچه که شیعیان در احتجاج با اهل سنت بیان می کنند، مطالبی است که در کتاب های خود اهل سنت آمده است. در این باره می توانید به کتاب الغدیر علامه امینی و دیگر کتاب ها مراجعه کنید.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

شیعیان معتقدند که علی رضی الله عنه، امام معصوم بود. و قبول دارند که علی، دخترش ام کلثوم را که خواهر حسن و حسین بود، به ازدواج عمر بن خطاب در آورد. (۱).

شیعیان باید یکی از این دو امر تلخ و ناخوشایند را بپذیرند:

یکم: باید قبول کنند که علی رضی الله عنه معصوم نبود؛ چون دخترش را به ازدواج مردی کافر در آورد. چنین سخنی، پایه های مذهب شیعه را ویران می کند و لازمه اش این است که دیگر امامان شیعه نیز معصوم نباشند.

ص: ۱۱۳

۱- از جمله بزرگان شیعه که به این ازدواج اذعان کرده اند: کلینی در کتاب فروع کافی، ج ۶، ص ۱۱۵؛ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام، باب عدد النساء، ج ۸، ص ۱۴۸ و ج ۲، ص ۳۸۰ و در الاستبصار، ج ۳، ص ۳۵۶؛ مازندرانی در کتاب مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۶۲؛ عاملی در مسالک الافهام، ج ۱، کتاب النکاح؛ مرتضی علم الهدی در الشافی، ص ۱۱۶؛ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۲۴؛ اردبیلی در حدیقه الشیعه، ص ۲۷۷؛ شوشتری در مجالس المؤمنین، ص ۷۶ و ۸۲؛ مجلسی در بحار الانوار، ص ۶۲۱. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: رساله زواج عمر بن الخطاب من ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب حقیقه لا افتراء، نوشته ابی معاذ اسماعیلی.

دوم: باید بپذیرند که عمر مسلمان بود و علی راضی بود که او دامادش شود. هر دو پاسخ، موجب حیرت و سرگشتی می شود.

به بیان دیگر، چرا علی بن ابی طالب، نخستین امام معصوم شیعیان، دخترش ام کلثوم را که خواهر دو سرور جوانان اهل بهشت بود، به ازدواج عمر بن خطاب رضی الله عنه در آورد؟ در حالی که به اعتقاد شیعیان، عمر بن خطاب کافر بود! آیا این موضوع، منافاتی با عصمت علی رضی الله عنه ندارد؟ این که علی او را برای دخترش پسندید، آیا نشان گر پاکی عمر رضی الله عنه نیست؟

رافضیان، کدام یک از این دو پاسخ را برمی گزینند؟ اگر پاسخ نخست را انتخاب کنند، معنایش فرو ریختن یکی از اصول مذهب شیعه _ یعنی عصمت امامان _ است. و اگر پاسخ دوم را برگزینند، لازمه اش تبرئه و پاک شدن عمر از همه تکفیرها و تفسیق هایی است که کتاب های رافضیان را لبریز کرده است.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

تکفیر عمر توسط شیعیان

یکم: این که پرسش گر، تکفیر عمر را به شیعیان نسبت می دهد، به هیچ وجه صحیح نیست؛ بلکه شیعیان بر اساس آیات و روایاتی که کتاب های اهل سنت از آن ها لبریز است، معتقدند که برخی رفتارهای عمر، مخالف قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

ما از نیت و درون افراد خبر نداریم؛ اما ممکن است مخالفت به خاطر هوای نفس، یا به خاطر تعصب، یا به خاطر جاه طلبی و بلندپروازی صورت گیرد.

مخالفت، همیشه همراه با کفر نیست؛ مگر این که مخالفت کننده، به کفر و سرکشی خود تصریح نماید. ما نمی پسندیم که یک فرد به مجرد مخالفت با امر و نهی خدا و رسولش، تکفیر شود. تکفیر افراد، نیاز به دلیل قوی و قطعی دارد؛ مثل این که خود او به کفرش اعتراف نماید، یا پیامبر صلی الله علیه و آله از کفر او خبر دهد، یا کسی که به غیب و نهران مردم دسترسی دارد _ هر چند با استناد به احادیث نبوی باشد _ ما را از کفر او آگاه گرداند.

دوم: این که امام علی صلوات الله علیه راضی بود عمر با دخترش ازدواج کند، ادعای درست و دقیقی نیست. بر خلاف این ادعا، روایت ها گواهی می دهد که عمر، سه بار از دختر امام خواستگاری کرد و آن حضرت، به دلایل مختلف _ از جمله خردسالی دخترش _ او را رد نمود. در بحث های آینده، فصلی از کتاب الصحیح من سیره الامام علی صلوات الله علیه را خواهیم آورد که به بررسی این موضوع پرداخته است.

ازدواج عمر با ام کلثوم

مورخان نوشته اند که ازدواج عمر بن خطاب با ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب (۱) صلوات الله علیه در سال هفدهم هجری (۲) صورت گرفت. و معتقدند که زفاف، در ذی القعدة همان سال انجام شد. (۳).

ص: ۱۱۵

۱- . برای مطالعه درباره این ازدواج مراجعه کنید به: تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲۶، ص ۱۳۶ و ج ۴، ص ۱۳۷؛ ذخائر العقبی طبری، ص ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۲؛ نظم درر السمطین، ص ۲۳۴؛ الذریه الطاهره النبویه، دولابی، ص ۱۵۷ و ۱۵۹؛ تفسیر الثعلبی، ج ۳، ص ۲۷۷؛ انساب الاشراف، بلاذری، ص ۱۸۹؛ السیره النبویه، ابن اسحاق، ج ۵، ص ۲۳۲؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۴ و ج ۷۸، ص ۳۸۲ به نقل از کتاب خلاف شیخ طوسی رحمه الله؛ الغدیر امینی، ج ۶، ص ۱۳۶؛ البدایه و النهایه، چاپ دار الاحیاء التراث العربی، سال ۱۴۱۳ ق، ج ۷، ص ۱۵۶ و ۱۵۷؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۷۰؛ المنمق، ص ۴۲۶؛ الکامل فی التاریخ، چاپ دار صادر، ج ۲، ص ۵۳۷؛ ارشاد الساری، ج ۵، ص ۸۴؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ دار المعارف، ج ۴، ص ۲۶۰ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۳، ص ۱۶۸؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ لندن، ج ۳، ق ۱، ص ۲۴۰ و ۱۹۰ و چاپ دار صادر، ج ۸، ص ۴۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۹۸؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۶۰ و ج ۱۳، ص ۴۱؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۷۰ و ۵۷۱ و ج ۱۵، ص ۷۱۶؛ الخصائص الکبری، ج ۱، ص ۱۰۵؛ التحفه اللطیفه، ج ۱، ص ۳۹۴ و ۱۹؛ المستطرف، (چاپ دار الجیل، سال ۱۴۱۳ ق، ص ۵۴۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۱۰۶ و ج ۱۹، ص ۳۵۱؛ سنن سعید بن منصور، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۱۴۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۸۰؛ الکافی، ج ۵، ص ۳۴۶ و ج ۶، ص ۱۱۵؛ رسائل المرتضی، مجموعه سوم، ص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ مرآه العقول، ج ۲۰، ص ۴۴ و ۴۵؛ وسائل الشیعه، چاپ دار الاسلامیه، ج ۲۰، باب ۱۰ از ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد. و رک: الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳۰؛ الشافی، ج ۳، ص ۲۷۲؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۲۴، ص ۳۶۰؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ج ۱، ص ۱۵۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۶۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۱۴۸ و ج ۲، ص ۳۸۰؛ الاستبصار، ج ۳، ص ۳۵۶؛ مسالک الافهام، کتاب النکاح و حدیقه الشیعه، ص ۲۷۷؛ مجالس المؤمنین، ص ۷۶ و ۸۹.

٢- . الكامل فى التاريخ، ج ٢، ص ٥٣٧؛ تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٤٩؛ تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ٦٩؛ نظم درر السمطين، ص ٢٣٤؛ البدايه و النهايه، چاپ دار احياء التراث العربى، سال ١٤٠٨ ق، ج ٧، ص ٩٣؛ حياه الامام على عليه السلام، محمود شلبى، ص ٢٩٤؛ المختصر فى اخبار البشر، ج ١، ص ١٦٢؛ الاصابه، ج ٤، ص ٤٩٢؛ تاريخ الاسلام، ذهبى، عهد الخلفاء الراشدين، ص ١٦٦؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ج ١، ص ١٥٤.

٣- . تاريخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ٦٩ و چاپ مؤسسه اعلمى، ج ٣، ص ١٦٨؛ الكامل فى التاريخ، ج ٢، ص ٥٣٧؛ نظم درر السمطين، ص ٢٣٥؛ البدايه و النهايه، چاپ دار احياء التراث العربى، سال ١٤٠٨ ق، ج ٧، ص ٩٣؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ج ١، ص ١٥٤؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ١٨، ص ٥٥١.

در کتاب های اهل سنت و برخی از کتاب های شیعه، اخبار مربوط به این ازدواج آمده است؛ اما اختلاف و تفاوت فراوان بین این روایات وجود دارد؛ به طوری که شماری از علما و محققان را به شک و تردید در اصل موضوع واداشته است؛ همچنان که در نوشته های شیخ مفید و سید مرتضی قدس سرهما دیده می شود. در برخی از این روایات، ایرادهای متعدد و اساسی وجود دارند که برای اطلاع بیشتر، می توانید به فصل یکم و دوم کتاب ظلامه ام کلثوم مراجعه کنید.

بد نیست در اینجا به روایاتی اشاره کنیم که به صراحت می گویند: «عمر پیش از بلوغ ام کلثوم، از دنیا رفت».(۱).

این نشان می دهد که او از دختران حضرت زهرا سلام الله علیها نبوده است. در برخی روایات هم آمده است که عمر پیش از زفاف با او، از دنیا رفت.(۲).

ازدواج با زور و تهدید

در روایات تصریح شده است که ازدواج با ام کلثوم، در سایه اصرار و تهدید انجام شد و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برای رد این درخواست، دلایل و بهانه های گوناگونی آورد؛ از جمله این که دخترش خردسال است؛ یا این که او را برای برادرزاده اش _ فرزند جعفر بن ابی طالب رضوان الله تعالی علیه _ نشان کرده است؛ یا این که می خواهد از حسنین علیهما السلام اجازه بگیرد.

طبرسی می گوید: «به گفته علمای ما، امام علی علیه السلام بعد از ممانعت ها و شانه خالی کردن های بسیار، ام کلثوم را به ازدواج عمر درآورد. امام هر بار او را به دلیلی رد می کرد؛ تا این که به ناچار، کار را به عباس بن عبدالمطلب سپرد و عباس، او را به ازدواج عمر درآورد».(۳).

چه بسا بتوان گفت که عباس به صورت فضولی (یعنی بدون اجازه و رضایت قبلی) این کار را کرده باشد؛ چرا که در برخی متون آمده است که عمر، تهدید کرد و او را از عاقبت کار ترساند و این تهدید های شدید و اکید را از طریق

ص: ۱۱۷

۱- ر.ک: شرح المواهب زرقانی، ج ۷، ص ۹ و ج ۹، ص ۲۵۴.

۲- المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۷؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰۴ و چاپ مطبعه حیدریه، سال ۱۳۷۶ ق، ج ۳، ص ۸۹ به نقل از کتاب الامامه، ابی محمد نوبختی؛ بحار النوار، ج ۴۲، ص ۹۲؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳۰.

۳- ر.ک: بحار النوار، ج ۴۲، ص ۹۳ به نقل از اعلام الوری، ص ۲۰۴ و ظلامه ام کلثوم، فصل اول.

عباس، به گوش امام رساند. عباس از امیرالمومنین صلوات الله علیه درخواست کرد که کار را به او بسپارد. امام لب فرو بست و سکوت کرد. درباره ازدواج ام کلثوم، از امام صادق صلوات الله علیه روایت شده است که فرمود: «ناموسی بود که به زور از ما گرفته شد».(۱).

آیا او دختر حضرت زهرا(سلام الله علیها) بود؟

گروهی از اهل سنت به شدت اصرار می کنند که عمر با ام کلثومی ازدواج کرد که دختر علی و فاطمه(علیها السلام) بود. این تأکید، برای آن است که از یک سو، به پیوند عمر با پیامبر صلی الله علیه و آله دست یابند و از سوی دیگر، آثار منفی یورش عمر به فاطمه زهرا سلام الله علیها و کتک زدن آن حضرت را _ که به سقط جنین و شهادت ایشان انجامید _ کم رنگ سازند. اما این مسأله، چیزی از گناهان عمر نمی کاهد؛ هر چند عده ای مشتاق باشند که این ازدواج را به اثبات برسانند.

آنان هر قدر که بر این امر پافشاری کنند، باز هم نمی توانند این احتمال را از بین ببرند که عمر با ام کلثوم صغری ازدواج کرده باشد که مادرش کنیز بود.(۲). این

ص: ۱۱۸

۱- الکافی، ج ۵، ص ۳۴۶؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۰۶؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳۰؛ الاستغاثه، ج ۱، ص ۷۸ و ۸۱؛ رسائل الشریف المرتضی، مجموعه سوم، ص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۲۰، ص ۵۶۱ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۴۳۳؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۲۰، ص ۵۳۸؛ اللمه البیضاء، تبریزی انصاری، ص ۲۸۱. و ر.ک: المجدی فی انساب الطالبین، علی بن محمد علوی، ص ۱۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۴۳؛ الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۷۹.

۲- ر.ک: المعارف، ابن قتیبه، ص ۱۸۵؛ نور الابصار، چاپ سال ۱۳۸۴ ق، ص ۱۰۳؛ تاریخ موالید الائمہ، چاپ بصیرتی، قم، ص ۱۶ و چاپ ۱۴۰۶ ق، مجموعه، ص ۱۵؛ نهاییه الارب، ج ۲، ص ۲۲۳ و ۲۲۲؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۹، ص ۲۴۳؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۲۱۶؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۲۰؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۹۶؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۳۲، ص ۶۷۵.

احتمال، زمانی قوی تر و روشن تر می شود که در بحث های بعدی، زمان مرگ عمر را با تولد ام کلثوم دختر حضرت زهرا سلام الله علیها بسنجیم و روشن سازیم که احتمال ازدواج آن دو، با زمان مرگ عمر سازگاری ندارد.

اگر در بدترین حالت، فرض کنیم که او همان دختر حضرت زهرا سلام الله علیها بوده است، وقتی ازدواجشان با زور و تهدید و فشار صورت گرفته باشد، دیگر نمی توان به رضایت و همدلی امام علی صلوات الله علیه استناد کرد.

رفع نشدن مشکل با این ازدواج

چه بسا هنگامی که ما با برخی از اهل سنت درباره امامت امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه و جریان های پیش آمده بین او و خلفا بحث می کنیم، آن ها به داستان ازدواج عمر با ام کلثوم استناد کنند و بگویند: «اگر امام علی صلوات الله علیه با عمر مشکل داشت، دخترش را به او نمی داد. اگر عمر به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرده بود و او را کتک زده بود و جنینش را سقط کرده بود، امام علی صلوات الله علیه هیچ گاه دختر فاطمه سلام الله علیها را به ازدواج عمر در نمی آورد و با این کار، دختر را اذیت نمی کرد و روح مادرش را آزرده نمی ساخت». پاسخ ما به آن ها این است:

یکم: ازدواج، اسباب و شرایط خود را دارد و گاه از روی میل و رغبت صورت می گیرد و گاه از روی نیاز و ضرورت؛ گاه با رضایت قلبی صورت می پذیرد و گاه از روی فشار و اجبار؛ و گاه برای برتری جویی و خوار کردن پدر و خانواده دختر انجام می شود و به خاطر مصلحت های کلی یا خاص، مورد پذیرش قرار می گیرد. اسباب و دلایل، نسبت به اشخاص و وضعیت های گوناگون، تفاوت دارد.

به همین دلیل، پیامبر صلی الله علیه و آله با ام حبیبه دختر ابوسفیان ازدواج کرد که پدرش با همه توان، به جنگ با آن حضرت برخاسته بود؛ و صفیه دختر حبیب بن اخطب را به ازدواج خود درآورد که پدرش از سران یهود بود؛ همچنین با هلالیه ازدواج کرد و این ازدواج، موجب آزادی قومش از بردگی و ورود آنان به دین اسلام شد.

در مورد ازدواج ام کلثوم با عمر نیز نمی توان به یقین گفت که با میل و رغبت او و پدرش بوده است؛ مگر این که خود ام کلثوم یا امام علی صلوات الله علیه بدان تصریح کرده باشند.

دوم: گفته های آشکار و قرینه های رفتاری و گفتاری بسیار وجود دارد که نشان می دهد عمر بن خطاب برای رسیدن به این وصلت، بسیاری از اهرم های فشار را به کار بست. بدون شک کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را به هذیان گویی متهم می کند و به حضرت زهرا سلام الله علیها یورش می برد و با کتک زدن و سقط کردن جنین، او را می آزارد، باید از تهدیدهای وی ترسید و برای جلوگیری از زیان های بدتر از سوی او، زیان بد را برگزید.

سوم: بر اساس روایات اهل سنت، عمر تلاش می کرد که با ام کلثوم دختر ابوبکر ازدواج کند. خانواده ابوبکر نتوانستند او را از این کار بازدارند. عایشه دست به دامن عمرو عاص شد و او با روش ویژه خود، عمر را از این کار بازداشت. (۱).

ص: ۱۲۰

۱- ر.ک: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۴ و ۵۵؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، سال ۱۴۱۳ ق، ج ۷، ص ۱۵۷؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۴، ص ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۲۱ و ۲۲۲؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ مطبعه الاستقامه، ج ۳، ص ۲۷۰ به نقل از مدائنی؛ کتر العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۳، ص ۶۲۶ به نقل از ابن عساکر؛ الروضه الفیحاء فی تواریخ النساء، ص ۳۰۳. و ر.ک: المعارف، ابن قتیبه، ص ۱۷۵؛ البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۹۲؛ اعلام النساء، ج ۴، ص ۲۵۰ و ۲۵۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۹۶.

اگر گفته شود که این دروغ است، باید گفت که این مطلب در کتاب‌ها و روایات شیعه نیامده است، بلکه خود اهل سنت آن را برای ما روایت کرده‌اند. باید از خود آن‌ها پرسید که چرا علمای اهل سنت، به عمر دروغ بسته‌اند؟ این کار، چه سودی برای آن‌ها یا عمر دارد؟

چهارم: روایات نشان می‌دهد که ازدواج در حد اجرای عقد صورت گرفت و دلیلی بر زفاف وجود ندارد؛ به ویژه آن که گفته‌اند: عمر، پیش از بلوغ ام‌کلثوم با او ازدواج کرد و پیش از زفاف، از دنیا رفت. (۱).

مؤید این مطلب، آن است که مردم به خاطر خردسالی ام‌کلثوم، عمر را در تنگنا قرار دادند و او مجبور شد بر روی منبر برود و این موضوع را توجیه کند. (۲).

پنجم: پیش‌تر گفته شد که هیچ‌یک از این دلایل، ثابت نمی‌کند که عمر با دختر حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها ازدواج کرده باشد؛ چرا که امام علی صلوات‌الله‌علیه دختری به نام ام‌کلثوم صغری داشت که مادرش کنیز بود. (۳).

شاید آنچه که در مورد خردسال بودن همسر عمر گفته‌اند و برخی تصریح کرده‌اند که عمر پیش از زفاف با او ازدواج کرد، مؤید این باشد که آن دختر، همین ام‌کلثوم بوده است.

ص: ۱۲۱

-
- ۱- همان مدارک.
 - ۲- ذخائر العقبی، ص ۱۶۹ به نقل از دولابی؛ ابن سمان نیز همین معنا را نقل کرده است؛ سیره ابن اسحاق، ص ۲۴۸ و ۲۴۹ و چاپ معهد الدراسات و الابحاث للتعریف، ج ۵، ص ۲۳۲؛ الذریه الطاهره، ص ۱۵۹؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۱۸، ص ۵۵۰ به نقل از اتحاف اهل السنه؛ العمده، ابن بطریق، ص ۲۹۹؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۴۸؛ مناقب امیر المؤمنین، ابن مغازلی، ص ۱۱۰.
 - ۳- ر.ک: بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۰؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۲۱۶؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۲۱۱ و ر.ک: تعجیل المنفعه، ابن حجر، ص ۵۶۳؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۳۶؛ المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۲؛ مطالب السؤل، ص ۳۱۳.

عمر در سال ۲۳ هـ ق کشته شد. در زمان مرگ او، ام کلثوم دختر حضرت زهرا سلام الله علیها نزدیک به ۱۵ سال سن داشت و خردسال به حساب نمی آمد. اگر عمر با او ازدواج کرده بود، پس چرا نتوانست با او زفاف کند؟

در کتاب مناقب آل ابی طالب و دیگر کتاب ها آمده است: «ام کلثوم صغری، با کثیر بن عباس ازدواج کرد، نه با عمر بن خطاب». خدشه ای که بر این مطلب وارد می شود، این است که چه بسا ازدواج او با کثیر بن عباس، پس از مرگ شوهرش عمر بن خطاب صورت گرفته باشد؛^(۱) چرا که عمر به خاطر خردسالی با وی زفاف نکرد و او پس از بلوغ، همسر مرد دیگری شد.

برخی گفته اند: «توجیه عمر برای ازدواج با ام کلثوم دختر حضرت زهرا صلوات الله علیها، پیوند خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. در صورت ازدواج او با ام کلثوم دختر امام علی صلوات الله علیه، پیوند با پیامبر محقق نمی شد؛ مگر این که عمر قصد دیگری داشت که به شخص امام علی صلوات الله علیه ارتباط پیدا می کرد». شاید این دروغی باشد که پس از عمر ساخته اند و از زبان او گفته اند. نیت واقعی عمر این بود که امام علی صلوات الله علیه را خوار کند و با این ازدواج، از تندی او بکاهد.

در هر صورت، آشفتگی متن های موجود در این زمینه، همه جوانب آن را مبهم و تردیدآمیز می گرداند؛ به ویژه آن که می دانیم پیروان و دوستان عمر، به دلایل مختلف می کوشند بازار این ماجرا را گرم نگه دارند.

سخن ابوالقاسم کوفی

ص: ۱۲۲

۱- ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۹۰؛ کتاب المحبر، بغدادی، ص ۵۶؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۲؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۱۰، ص ۱۲۰. و ر.ک: مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۶۰۰؛ انساب الاشراف، بلاذری، ص ۱۹۳.

ابوالقاسم کوفی در کتاب الاستغاثه، به نقل از مشایخ عامه می نویسد: عمر، عباس را نزد علی صلوات الله علیه فرستاد تا ام کلثوم را به ازدواج او درآورد. علی صلوات الله علیه امتناع کرد. عباس خبر را به عمر رساند. عمر گفت: «آیا از وصلت با من ننگ دارد؟ به خدا سوگند اگر دخترش را به ازدواج من درنیاورد، او را خواهم کشت». عباس این خبر را به علی صلوات الله علیه رساند؛ اما او بر امتناع خود پافشاری کرد. وقتی عباس به عمر اطلاع داد، عمر گفت: «روز جمعه به مسجد بیا و نزدیک منبر بنشین تا ماجرای را بشنوی و مطمئن شوی که اگر بخوایم، می توانم او را بکشم».

عباس به مسجد رفت. عمر به مردم گفت: «مردی از یاران محمد در اینجا است که زنا کرده و تنها من از آن خبر دارم. نظر شما چیست؟». مردم از هر گوشه فریاد زدند: «اگر امیرالمؤمنین از آن آگاهی دارد، چه نیازی است که دیگران باخبر شوند؟ امیرالمؤمنین باید حکم خدا را اجرا کند». هنگامی که مجلس به پایان رسید، عمر به عباس گفت: «آنچه را که شنیدی، به علی خبر بده. به خدا سوگند اگر کاری را که می خواهم انجام ندهد، او را خواهم کشت».

عباس موضوع را به اطلاع علی صلوات الله علیه رساند. امام فرمود: «می دانم که کشتن من برای او آسان است؛ ولی هرگز درخواست او را انجام نخواهم داد». عباس، امام را سوگند داد که کار ام کلثوم را به وی واگذار کند. سپس نزد عمر رفت و ام کلثوم را به ازدواج او درآورد. (۱).

ص: ۱۲۳

۱- . الاستغاثه، چاپ نجف، ص ۹۲ _ ۹۶ و چاپ دیگر، ج ۱، ص ۷۸؛ تلخیص الشافی ج ۲، ص ۱۶۰؛ مجموعه رساله الشریف المرتضی، مجموعه سوم، ج ۳، ص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳۰. و ر.ک: بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۳۸۷؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۹۷؛ الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۷۲.

ابوالقاسم کوفی معتقد است: همین که امام علی صلوات الله علیه با وجود داشتن دختران مختلف، تنها اختیار ام کلثوم را به عباس واگذار کرد، نشان می دهد که امام در این رابطه، تحت فشار و اجبار بود.

در متون دیگر آمده است که عمر به زبیر دستور داد که زره خود را بر پشت بام خانه علی صلوات الله علیه بیندازد تا وی را متهم به سرقت نمایند. زبیر نیز به وسیله نیزه، زره را بر روی پشت بام خانه علی صلوات الله علیه انداخت. (۱).

سید مرتضی می گوید: «عمر به علی صلوات الله علیه اصرار کرد و تهدید نمود که آن امر عظیمی را که امام همیشه پنهان می دارد و از آشکار شدنش می هراسد، افشا خواهد کرد. هنگامی که عباس امر را بر این منوال دید، از امام خواست که ازدواج ام کلثوم را به وی بسپارد. سپس او را به ازدواج عمر درآورد».

طبرسی در کتاب اعلام الوری آورده است: «به گفته علمای ما، امام علی علیه السلام بعد از ممانعت ها و شانه خالی کردن های بسیار، ام کلثوم را به ازدواج عمر درآورد. امام هر بار او را به دلیلی رد می کرد؛ تا این که به ناچار، کار را به عباس بن عبدالمطلب سپرد و عباس، او را به ازدواج عمر درآورد». (۲).

در کتب اهل سنت نیز، روایاتی در این زمینه وجود دارد که به اعمال زور و فشار از سوی عمر تصریح می کند و بیش از آنچه که در کتاب های شیعه آمده است، به این مسأله می پردازد و می توان بسیاری از موضوعات مطرح شده در کتاب الاستغاثه را در کتب اهل سنت یافت؛ یعنی در کتب آنان که پیوسته می کوشند هر گونه شبهه ای را از دامن عمر بن خطاب بزدایند؛ همان عمر بن

ص: ۱۲۴

۱- الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳۰.

۲- بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۳ به نقل از اعلام الوری، ص ۲۰۴.

خطابی که اگر بگوییم عزیزترین و محبوب ترین خلیفه در نزد آنان است، مبالغه نکرده ایم. البته این روایات، در ابواب گوناگون و به صورت پراکنده آمده است و کسی به ارتباط میان این روایات پی نمی برد؛ مگر این که از روایت موجود در کتاب الاستغاثه آگاه باشد. در این فصل، گوشه ای از آنچه را که موجب روشن شدن موضوع می شود، برای شما بازگو خواهیم کرد.

عمل حاکم به علم خود

در روایات اهل سنت اشاره شده است که عمر می خواست از مردم اعتراف بگیرد که او می تواند به علم خود عمل کند و هر که را در حین ارتکاب فحشا دید، مجازات نماید. امام علی صلوات الله علیه کار او را رد کرد. برخی گفته اند که عبدالرحمن بن عوف نیز این کار را مردود دانست.

روایت شده است که یک شب عمر در مدینه پاسبانی می کرد. بامدادان به مردم گفت: «اگر پیشوا، مرد و زنی را در حال زنا ببیند و حد بر آن ها جاری کند، شما چه نظری می دهید؟». مردم گفتند: «تو پیشوا هستی و می توانی چنین کنی». علی بن ابی طالب صلوات الله علیه گفت: «حق چنین کاری را نداری. اگر چنین کنی، باید بر خود تو حد جاری شود. خداوند جز با چهار شاهد، این کار را نمی پذیرد».^(۱) در متن دیگر آمده است که عمر پس از مدتی، دوباره همان سؤال را پرسید و مردم همان حرف را تکرار کردند و علی صلوات الله علیه نیز سخن قبلی خود را بازگفت.^(۲)

روایات برآمده از کینه و پستی

ص: ۱۲۵

- ۱- ر.ک: السنن الکبری، بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۴۴؛ المصنف، صنعانی، ج ۸، ص ۳۴۰.
- ۲- الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۶۶ و چاپ دیگر، ج ۲، ص ۴۸۹؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۵، ص ۴۵۷؛ الغدیر، ج ۶، ص ۱۲۳.

در کتب اهل سنت، روایاتی آمده است که مجالی برای پذیرش آن ها نیست؛ روایاتی که می گوید: امام علی صلوات الله علیه به دخترش دستور داد که خود را بیاراید و نزد عمر برود تا او بتواند دختر را نیک بنگرد. عمر نیز ساعد دست یا ساق پای او را لمس کرد،(۱).

یا او را بوسید و در آغوش گرفت و کاری هایی از این قبیل انجام داد.

در برخی از روایات آمده است که آن دختر، برخورد تندی با عمر کرد و گفت: «چرا چنین می کنی؟ اگر امیرالمؤمنین نبودی، بینی ات را می شکستم». سپس نزد پدر رفت و داستان را برای او بازگو کرد و گفت: «مرا نزد بد پیرمردی فرستادی». علی صلوات الله علیه گفت: «دخترم! او شوهر تو است». سپس او را به ازدواج عمر درآورد.(۲).

بدون شک، این روایات ساختگی است. سبط بن جوزی در این باره می گوید: «این کار، بسیار زشت است. به خدا سوگند اگر آن دختر، کنیز بود، باز هم عمر

ص: ۱۲۶

-
- ۱- . ذخائر العقبی، ص ۱۶۷؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۸۲. و ر.ک: سیره ابن اسحاق، ص ۲۴۸؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸، ص ۴۶۴؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۱۶۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۱۰۶ و ج ۱۹، ص ۳۵۱؛ عمده القاری، ج ۱۴، ص ۱۶۰؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۲۷۰؛ الذریه الطاهره، ص ۱۵۹؛ الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۶؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۸؛ تاریخ عمر بن الخطاب، ص ۲۶۶.
 - ۲- . الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۵۵ و ۴۵۶؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۶۱۴؛ الاستیعاب، در حاشیه الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۰ و ۴۹۱؛ الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور، ص ۶۲؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۰۱؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۴، ص ۱۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۱۰؛ مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج ۹، ص ۱۶۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۱۰۶؛ سنن سعید بن منصور، چاپ دار الکتب العلمیه، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۱۴۷؛ افحام الاعداء و الخصوم، ص ۱۶۶؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۱۶۰؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۸؛ تاریخ عمر بن خطاب، ص ۲۶۶.

با او چنین نمی کرد. به اجماع مسلمانان، لمس کردن زن نامحرم جایز نیست. پس چگونه چنین کاری را به عمر نسبت می دهند؟» (۱).

مردم چنین کار پستی را در مورد خود بر نمی تابند؛ پس چگونه آن را به خلیفه مسلمانان نسبت می دهند؟ آن هم خلیفه ای که ادعا می کنند عادل و درست کار بود و کارهای مهم پیامبر صلی الله علیه و آله را انجام می داد.

در زشتی این کار، همین بس که سازنده این روایت دروغین می گوید: آن دختر خردسال، کار عمر را زشت و مردود دانست و او را به شکستن بینی تهدید کرد و از وی، با عنوان پیرمرد زشت خو یاد نمود.

شاید برخی این کارها را برای عمر بد ندانند و به متونی استناد کنند که در آن ها آمده است: عمر این کار را در حضور مردم انجام داد و به آن ها گفت: «من او را از پدرش خواستگاری کرده ام و او این دختر را به ازدواج من در آورده است»؛ یا استنادشان به این باشد که عمر از کسانی بود که برای مهار شهوتش تلاش نمی کرد و می گفت: «از جاهلیت چیزی در من نمانده است، جز این که برایم اهمیت ندارد به چه کسی زن بدهم و از چه کسی زن بگیرم»؛ (۲) یا به سخن خود او استناد کنند که گفته است: «هر گاه به دنبال کاری می روم، همسرم می گوید: تو فقط برای برانداز کردن دخترکان فلان قبیله بیرون می روی.» (۳).

ص: ۱۲۷

۱- تذکره الخواص، چاپ مکتبه حیدریه، نجف اشرف، سال ۱۳۸۳ ق، ص ۳۲۱.

۲- الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ بیروت، سال ۱۳۷۷ ق، ج ۳، ص ۹۸۲ و چاپ دار صادر، ج ۳، ص ۲۸۹ و چاپ دیگر، ج ۳، ص ۲۰۸؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۳، ص ۴۳۳ و ۴۶۶؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۶، ص ۵۳۴؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۷.

۳- المصنف، صنعانی، ج ۷، ص ۳۰۳؛ المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۳۳۸؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳۰۴ به نقل از المعجم الکبیر؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۶، ص ۵۷۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۹، ص ۱۸۹.

عمر قصه معروفی با عاتکه دختر زید دارد. عاتکه همسر عبدالله بن ابی بکر بود. عبدالله با عاتکه شرط کرده بود که پس از مرگش با کسی ازدواج نکند. از این رو، عاتکه پس از مرگ عبدالله، از ازدواج خودداری کرد؛ حتی پیشنهاد ازدواج با عمر را رد نمود. عمر او را از پدرش خواستگاری کرد و پدر او را به ازدواج عمر در آورد. وقتی با هم خلوت کردند، عمر با زد و خورد، بر او غالب شد و همبستر گردید. پس از این که کار را به پایان رساند، با انزجار از پیش عاتکه بیرون رفت و او را رها کرد. (۱).

به نظر ما، هیچ یک از این سخنان نمی تواند نحوه فرستادن ام کلثوم توسط پدرش را توجیه کند. بایسته بود که امام علی صلوات الله علیه او را به همراه زنانی

بفرستد که مناسب با شأنش او را بیارایند و با عزت و احترام و در پرده و پوشش، او را تا خانه بخت همراهی کنند. به هیچ وجه عقلانی نیست که پدرش او را به شکلی به دور از تکریم و احترام، نزد عمر بفرستد. چگونه می توان تصور کرد که خاندان عزت و کرامت و شرافت و امامت و نبوت صلوات الله علیهم اجمعین، کاری را انجام دهند که مردم پست و فرومایه نیز از انجام آن خودداری می کنند؟ چگونه پدرش او را به ازدواج مردی درمی آورد که رفتاری ناپسند و گناه آلود و غیر شرعی با او دارد و مردم اصیل و شریف و غیرتمند، آن رفتار را بر نمی تابند؟

روایتی دروغین

در این باره، روایتی دروغین وجود دارد که می گوید: وقتی عمر بن خطاب از دنیا رفت و ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بیوه شد، برادرانش حسن

ص: ۱۲۸

۱- . الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ لیدن، ج ۸، ص ۱۹۴ و چاپ دار صادر، ص ۲۶۵؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۳۳؛ منتخب کنز العمال، چاپ شده در حاشیه مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۹؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۸.

و حسین صلوات الله علیهما نزد او رفتند و به او گفتند: «تو همان کسی هستی که خود می دانی. تو سرور زنان عالمیان و دختر سرور زنان عالمیان هستی. به خدا سوگند که اگر کار خود را به پدرمان علی بسپاری، تو را به ازدواج یکی از یتیمان خاندانش درمی آورد. اما اگر بخواهی، می توانی به دارایی گزافی دست یابی». هنوز از جای خود برنخاسته بودند که علی وارد شد؛ در حالی که به عصای خود تکیه زده بود. ... علی صلوات الله علیه گفت: «دخترم! خدا امر تو را به دست خودت قرار داده است؛ اما دوست دارم آن را به من واگذار کنی». گفت: «ای پدر! به خدا سوگند من هم زن هستم و به چیزی تمایل دارم که دیگر زنان تمایل دارند و دوست دارم چیزی از دنیا نصیبم شود که نصیب دیگر زنان می شود. می خواهم خود در مورد کارم تصمیم بگیرم». علی صلوات الله علیه گفت: «به خدا سوگند که این نظر تو نیست؛ بلکه نظر این دو است». سپس برخاست و گفت: «به خدا با هیچ یک از آنان سخن نخواهم گفت تا تو این کار را انجام دهی». حسن و حسین، دامن او را گرفتند و گفتند: «پدر جان بنشین. به خدا نمی توانیم دوری تو را تحمل کنیم. ای ام کلثوم! کار را به پدر واگذار کن». ام کلثوم گفت: «واگذار کردم». علی صلوات الله علیه گفت: «تو را به ازدواج عون بن جعفر در آوردم؛ در حالی که عون، غلام (خردسال) بود. علی صلوات الله علیه برگشت و چهار هزار درهم برای ام کلثوم ارسال کرد. همچنین برادرزاده اش را خواست و دختر را نزد وی فرستاد. (۱).

ص: ۱۲۹

۱- . ر.ک: الذریه الطاهره، دولابی، ص ۱۶۱ و ۱۶۲؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۶۱۵؛ الدر المنثور فی طبقات الخدور، ص ۶۲؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۰۱ و ۵۰۲؛ ذخائر العقبی، ص ۱۷۰ و ۱۷۱؛ سیره ابن اسحاق، ص ۲۵۰؛ فاطمه الزهرا، عقاد، ص ۲۴.

ابن اسحاق می گوید: عون، پیش از زفاف درگذشت. علی نزد ام کلثوم رفت و گفت: «دخترم! امر را به من واگذار کن». او نیز چنین کرد. علی او را به ازدواج محمد بن جعفر درآورد. (۱).

طبری می گوید: علی او را به ازدواج عبدالله بن جعفر نیز درآورد. (۲).

باید توجه داشت که چندین ایراد به این روایت وارد است:

یکم: بدون تردید، سرور زنان مسلمان در آن زمان، خواهرش زینب حورا سلام الله علیها بود، نه ام کلثوم.

دوم: آیا سابقه داشت که به تعبیر این روایت، امام علی صلوات الله علیه دخترانش را به ازدواج ایتم خاندانش درآورد؟ تنها مورد این بود که زینب صلوات الله علیها را به ازدواج عبدالله بن جعفر درآورد؛ در حالی که او جایگاه و موقعیتی ویژه داشت و از سران قوم خود به حساب می آمد و کسی نبود که بتوان با تحقیر از او یاد کرد. در مورد کسی که به سن رشد رسیده و به خواستگاری رفته و ازدواج کرده، آیا می توان گفت که یتیم است؟ اگر کسی یتیمان خاندانش هم تراز با او باشند و جایگاهی مناسب داشته باشند، چه ایرادی دارد که به آنان دختر بدهد؟ چه کسی هم ترازتر از فرزندان عقیل و جعفر و دیگر بنی هاشم؟ سوم: آیا حسن و حسین و ام کلثوم، دوستدار مال فراوان و زندگی دنیا بودند؟ چرا آنان به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نکردند که فرمود: «هر گاه

ص: ۱۳۰

۱- سیره ابن اسحاق، ص ۲۵۰ و نشر معهد الدراسات و الابحاث للتعریف، ج ۵، ص ۲۳۴؛ ذخائر العقبی، ص ۱۷۱؛ الذریه الطاهره، ص ۱۶۳.

۲- ر.ک: ذخائر العقبی، ص ۱۷۱؛ الذریه الطاهره، ص ۱۶۳؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸، ص ۴۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۸۹؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۰؛ السنن الکبری بیهقی، ج ۷، ص ۷۱؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۲۱۷.

خواستگاری آمد که از دین و اخلاقش راضی بودید، به او دختر بدهید. اگر چنین نکنید، فتنه و فساد بزرگی در زمین روی می دهد»^(۱).

چهارم: جسارت ام کلثوم نسبت به پدر و اظهار میل به آنچه که دیگر زن ها بدان تمایل دارند، موضوعی دهشتناک است؛ به ویژه از بانویی که در دامن علی و فاطمه صلوات الله علیهما تربیت یافته و معنای پاکدامنی و زهد و پارسایی را به خوبی شناخته و در طول زندگی اش، چیزی خارج از این ساختار از او دیده نشده و هرگز از این راه بیرون نرفته است.

پنجم: چه دلیلی دارد که او بنا بر گفته روایت، به والدین خود پشت کند و برای رسیدن به چیزی که خداوند برایش قرار داده و امام علی صلوات الله علیه به آن اعتراف دارد، اتصال خود را با والدینش قطع نماید؟

ششم: تعبیر «غلام» درباره عون بن جعفر، به چه معنا است؟ در حالی که او جوان بود و در جنگ ها شرکت می کرد و مبارزه می نمود و خود را در معرض شهادت قرار می داد.

کلمه «غلام» از اضداد است و بر دو معنای متضاد دلالت می کند؛ هم به پیرمرد سالخورده اطلاق می شود و هم بر کودک خردسال. اگر مقصود، تأکید بر ویژگی موجود در او باشد، به طور قطع، منظور از این ویژگی، سالخوردگی او نیست؛ چون او در آن زمان، پیرمرد نبود. پس این قید، برای تأکید بر خردسالی او است.

ص: ۱۳۱

۱- . الکافی، ج ۵، ص ۳۴۷؛ تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۲۰، ص ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۵۱ و ۵۲؛ فتح الابواب، ابن طاوس، ص ۱۴۳؛ عوالی اللثالی، ج ۳، ص ۳۴۰؛ بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۲۶۴ و ج ۱۰۰، ص ۳۷۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۲؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۶؛ کتوز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۶، ص ۳۱۷؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۴۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۶۲.

هفتم: ازدواج ام کلثوم با عون و برادرانش، مورد تردید است. اگر عون و محمد در سال ۱۷ هجری کشته شده باشند _ یعنی همان سالی که عمر ازدواج کرد _ چگونه می توان بین این موضوع و کشته شدن عمر در سال ۲۳ هجری جمع کرد؟ و اگر بگوییم که عون و برادرش در واقعه کربلا به شهادت رسیدند، چگونه ممکن است که بعد از عون، برادرش محمد و سپس عبدالله با ام کلثوم ازدواج کرده باشند؟ و اگر بگوییم که در همه موارد، ازدواج به دست امام علی صلوات الله علیه صورت گرفت، بی شک آن حضرت بیست سال پیش از واقعه کربلا به شهادت رسیده بود.

شادباش به عمر

در داستان مربوط به این ازدواج، اهل سنت روایت کرده اند: عمر ام کلثوم را از علی صلوات الله علیه خواستگاری کرد. علی صلوات الله علیه گفت: «من دخترانم را به پسران جعفر اختصاص داده ام». عمر پافشاری کرد و علی صلوات الله علیه دخترش را به ازدواج او درآورد. عمر در جمع مهاجرین _ که بین قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آمده بودند _ حاضر شد و به آنان گفت: «رفئونی، رفئونی؛ یعنی به من تهنیت و شادباش بگویید». حاضران نیز به او شادباش گفتند. (۱).

ص: ۱۳۲

۱- کتر العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۳، ص ۶۲۴ و ۶۲۵ به نقل از ابن سعد و ابن راهویه و سعید بن منصور؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۳۴۷؛ تاریخ عمر بن خطاب، ص ۲۶۶. و ر.ک: حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۴۰ و ۶۷۱؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۱۶۰؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۱۰۶؛ افهام الاعداء و الخصوم، ص ۱۳۱ و ۱۳۲؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸، ص ۴۶۳. ذخائر العقبی، ص ۱۶۸ و ۱۶۹ نیز این حدیث را نقل آورده؛ اما در آن آمده است: «الا تهنونی او زفونی؛ آیا به من تهنیت زفاف نمی گویید؟». در الاستیعاب، چاپ شده حاشیه الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۰ آمده است: «زفونی» که به نظر می رسد اشتباه نوشتاری «رففونی» باشد؛ چون در پایان روایت می گوید: «رففؤوه».

«رفوونی» یعنی به من بگوئید: «این ازدواج، همراه با زندگی خوش و به دنیا آمدن پسران باشد». گفتن چنین شادباشی به داماد، از رسوم جاهلیت بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی فرمود. نهی آن حضرت، در کتاب های شیعه و اهل سنت آمده است:

۱. کلینی از علی بن ابراهیم، او از پدرش، او از ابو عبدالله برقی، و او به طور مرفوع روایت کرده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه صلوات الله علیها را شوهر داد، مردم گفتند: «همراه با زندگی خوش و به دنیا آمدن پسران». حضرت فرمود: «هرگز چنین نگوئید؛ بلکه بگوئید: همراه با خیر و برکت». (۱).

۲. احمد بن حنبل، از حکم بن نافع، از اسماعیل بن عیاش، از سالم بن عبدالله، از عبدالله بن محمد بن عقیل روایت می کند که عقیل بن ابی طالب ازدواج کرد. وقتی نزد ما آمد، به او گفتیم: «همراه با زندگی خوش و به دنیا آمدن پسران». گفت: «ساکت شوید و این را نگوئید. پیامبر صلی الله علیه و آله ما را از گفتن آن نهی فرمود. بگوئید: «مبارک باشد. خداوند بر تو و همسرت خیر و برکت نازل کند».

همانند این را احمد بن اسماعیل بن ابراهیم، از یونس، از حسن روایت کرده است که عقیل ... (۲).

ص: ۱۳۳

۱- . الکافی، ج ۵، ص ۵۶۸؛ و سائل الشیعه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۷، ص ۱۸۳ و چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۲۰، ص ۲۴۶ و ۲۴۷ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۱۸۳؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۴۴؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۲، ص ۴۴.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۱ و ج ۳، ص ۴۵۱؛ ذخائر العقبی، ص ۲۲۳؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۳۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۱۴؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۲۸؛ المستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۷۷؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۱۴۸؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۱۹۲؛ عمدہ القاری، ج ۲۰، ص ۱۴۵؛ تحفه الاحوذی، ج ۴، ص ۱۸۰؛ المصنف، صنعانی، ج ۶، ص ۱۹۰؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۴۰۸؛ الآحاد و المثانی، ج ۱، ص ۲۸۰؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۳، ص ۳۳۱ و ج ۶، ص ۷۴؛ المعجم الکبیر، ج ۱۷، ص ۱۹۳ و ۱۹۴؛ کتاب الدعاء، طبرانی، ص ۲۹۱؛ الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۴۷؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۶، ص ۴۸۴؛ فیض القدر، ج ۱، ص ۴۰۶؛ طبقات المحدثین باصبهان، ج ۲، ص ۲۶۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۶، ص ۲۵۷ و ج ۴۱، ص ۵ و ۶ و ۷ و ج ۴۳، ص ۵۲۲؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۴۲۴؛ تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۰۱۳؛ انساب الاشراف، بلاذری، ص ۷۵ و ۷۶.

ما بنا را بر این می گذاریم که شاید عمر این سخن را در حال غفلت و بدون این که بخواهد به رسوم جاهلیت تکیه کند، بر زبان رانده است؛ چون نمی خواهیم در بدبینی فرو رویم و بگوییم که عمر پای بند عادت های جاهلی بود و به سنت های رسول خدا صلی الله علیه و آله توجهی نداشت.

عذر بدتر از گناه

حلبی در توجیه این داستان گفته است: «شاید همان گونه که نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر نرسیده بود، به آن چند صحابی نیز نرسیده بود؛ چرا که آنان سخن عمر را انکار نکردند»^(۱).

این عذر تراشی، شبیه به محکوم کردن است. اگر این حکم به عمر و آن چند صحابی نرسیده بود، چگونه آنان یا دست کم شخص عمر بن خطاب، به خود اجازه دادند که خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به دست بگیرند و بر جایگاه آن حضرت بنشینند و عهده دار کارهای مهم او شوند؟ کسی که نیاز به راهنمایی دیگران دارد، هرگز نمی تواند راهنمای دیگران باشد.

روایتی عجیب تر

ص: ۱۳۴

۱- . السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۳۴۷.

از شگفت‌ترین روش‌های نیرنگ سیاسی، روایتی است که داستان ازدواج ام‌کلثوم را به صورت احساسات برانگیز نقل می‌کند. در این روایت آمده است: عمر، ام‌کلثوم را خواستگاری کرد. علی صلوات‌الله‌علیه گفت: «او کوچک‌تر از این حرف‌هاست». عمر گفت: «از رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله شنیدم که فرمود: در روز قیامت، هر گونه پیوند دامادی و فرزندی گسسته می‌شود، مگر پیوند فرزندی و دامادی با من. دوست دارم با رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله پیوندی داشته باشم». علی صلوات‌الله‌علیه به حسن و حسین صلوات‌الله‌علیهما گفت: «عمویتان را داماد کنید». آن دو گفتند: «ام‌کلثوم، بانویی از زنان است و خودش تصمیم می‌گیرد». علی صلوات‌الله‌علیه خشمگین شد و برخاست. حسن لباس او را گرفت و گفت: «ای پدر! من طاقت دوری تو را ندارم». علی صلوات‌الله‌علیه گفت: «پس ام‌کلثوم را به ازدواج عمر درآورید».^(۱)

در پاسخ باید گفت:

۱. چرا امام علی صلوات‌الله‌علیه به دیگران دستور داد که ام‌کلثوم را به ازدواج عمر درآورند؟ چرا خود این کار را به عهده نگرفت؟ در حالی که او صاحب اختیار دخترش بود!

۲. هنگام ازدواج ام‌کلثوم با عمر بن خطاب، امام حسن و حسین صلوات‌الله‌علیهما تازه بالغ شده بودند. چگونه این کار به آن‌ها واگذار شد؟ همان‌گونه که در دیگر روایات آمده است، آیا بهتر نبود این کار به عباس واگذار شود؟

ص: ۱۳۵

۱- . حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۵۲۷؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۶، ص ۵۳۱ و ۵۳۲؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۶۴ و ۱۱۴؛ المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۳۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۷۲ به نقل از طبری در الاوسط و نیز به نقل از بزاز که می‌گوید: «در کتاب المناقب، از این دست احادیث وجود دارد».

۳. آیا امام علی صلوات الله علیه می خواست دخترش را به زور شوهر دهد؟ و آیا جایز بود ام کثوم بدون اجازه پدرش، کسی را به همسری برگزیند؟

۴. چگونه امام علی صلوات الله علیه از حسن و حسین صلوات الله علیهما که سرور جوانان اهل بهشت هستند، خشمگین شد؟ چرا آن دو سرور جوانان اهل بهشت، پدرشان را خشمناک کردند؟ اگر دو سرور جوانان اهل بهشت، چنین رفتاری با پدر داشته باشند، چرا دیگران را به خاطر جسارت و نافرمانی نسبت به پدر، ملامت کنیم؟

۵. اگر حرف آن دو حق بود، چرا امام علی صلوات الله علیه از سخن آنان خشمگین شد؟ و اگر حرف آن دو باطل بود، چرا چنین سخن باطلی را گفتند؟

۶. چرا تنها امام حسن صلوات الله علیه لباس پدر را گرفت و امام حسین صلوات الله علیه این کار را نکرد؟ آیا او در خشمگین ساختن پدر، شریک برادرش نبود؟

اگر ام کثوم برای ازدواج کوچک بود، چگونه یک باره بزرگ شد و برای ازدواج مناسب گردید؟ آیا حدیثی را که عمر نقل کرد، امام علی صلوات الله علیه به یاد نداشت؟ آیا عمر با نقل این حدیث، به گونه ای علی صلوات الله علیه را قانع کرد که یک باره دختر خردسالش دچار دگرگونی تکوینی شد و به سن ۱. ازدواج رسید و امام علی صلوات الله علیه نیز با شنیدن حدیث، چنان به وجد آمد که با فرزندانش درگیر شد؟

۲. بر اساس برهان عمر، آیا برای ایجاد پیوند با رسول خدا صلی الله علیه و آله، ازدواج آن حضرت با حفصه دختر عمر کافی نبود؟

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

امام علی رضی الله عنه پس از وفات فاطمه رضی الله عنها با چندین زن ازدواج کرد و از آنان صاحب فرزند شد که عبارتند از:

— عباس بن علی بن ابی طالب، عبدالله بن علی بن ابی طالب، جعفر بن علی بن ابی طالب و عثمان بن علی بن ابی طالب که مادرشان ام البنین دختر حزام بن دارم بود. (۱).

— عبیدالله بن علی بن ابی طالب و ابوبکر بن علی بن ابی طالب که مادرشان لیلی دختر مسعود دارمیه بود. (۲).

— یحیی بن علی بن ابی طالب، محمد اصغر بن علی بن ابی طالب و عون بن علی بن ابی طالب که مادرشان اسماء بنت عمیس بود. (۳).

— رقیه بنت علی بن ابی طالب و عمر بن علی بن ابی طالب (که در سی و پنج سالگی وفات یافت) و مادرشان ام حبیب دختر ربیعہ بود. (۴).

— ام الحسن بنت علی بن ابی طالب و رمله کبری بنت علی بن ابی طالب که مادرشان ام مسعود دختر عروه بن مسعود ثقفی بود. (۵).

ص: ۱۳۷

-
- ۱- . کشف الغمه فی معرفه الائمه.
 - ۲- کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۲، ص ۶۶؛ الارشاد، ص ۱۶۷؛ معجم الخویی، ج ۲۱، ص ۶۶.
 - ۳- . همان.
 - ۴- . کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۲، ص ۶۶؛ الارشاد، ص ۱۶۷؛ معجم الخویی، ج ۱۳، ص ۴۵.
 - ۵- کشف الغمه فی معرفه الائمه، علی اربلی، ج ۲، ص ۶۶. برای شناخت دیگر منابع شیعی که همین نام ها را برای فرزندان امام علی علیه السلام درج نموده اند، نگاه کنید به: الامامه و النص، استاد فیصل نور، ص ۶۸۳ _ ۶۸۶.

سؤال این است که آیا پدری حاضر می شود جگر گوشه های خود را با نام سرسخت ترین دشمنانش نام گذاری کند؟ اگر این پدر، علی بن ابی طالب رضی الله عنه باشد چطور؟ پس چگونه علی نام کسانی را برای فرزندانش برگزید که شما آنان را سرسخت ترین دشمنان علی می پندارید؟ آیا انسان عاقل، نام دشمنانش را بر روی عزیزانش می گذارد؟ آیا می دانید که علی، نخستین قریشی بود که فرزندانش را ابوبکر و عمر و عثمان نام گذاری کرد؟

به بیان دیگر، چرا امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه برای نام گذاری فرزندانش که پس از وفات فاطمه رضی الله عنها، از دیگر زنانش به دنیا آمده بودند، از نام خلفای راشدین _ یعنی ابوبکر و عمر و عثمان _ استفاده کرد و فرزند لیلی بنت مسعود دارمیه را ابوبکر، (۱) فرزند ام البنین بنت حزام را عثمان، (۲) و فرزند ام حبیب بنت ربیع را عمر نامید. (۳).

این ها مواردی است که اربلی در کتاب کشف الغمه فی معرفه الائمہ، یکی از منابع معتبر و مورد اعتماد رافضیان آورده است. آیا انسان، فرزندان خود را که نور چشم و جگر گوشه اش هستند، با نام دشمنانش نام گذاری می کند؟ آن هم دشمنانی که حقش را به زور گرفتند و ولایتش را غصب نمودند و برای رسیدن به این هدف، نصوص قرآن را کتمان کردند و آن را دچار تحریف ساختند! آیا در میان شما فرد عاقلی وجود ندارد؟

ص: ۱۳۸

۱- .ر.ک: کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۶۶.

۲- . همان.

۳- همان.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

مطالب مطرح شده توسط پرسش گر، نیاز به بازبینی و مقایسه با دیگر منابع حدیثی و تاریخی دارد؛ ولی با چشم پوشی از صحت و سقم این مطالب، پاسخ این است:

یکم: رافضیان کتابی ندارند که همه احادیث موجود در آن را صحیح بدانند؛ بر خلاف اهل سنت که همه احادیث موجود در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن دارمی و مسند احمد و دیگر صحاح و مسانید را صحیح می دانند.

دوم: در مورد نام گذاری فرزندان امام علی صلوات الله علیه به نام خلفا باید بگوییم:

نام ها در انحصار اشخاص معین نیست؛ بلکه این ها الفاظی عربی است که هر کس هر کدام از آن ها را بخواهد، انتخاب می کند و برای نامیدن ۱. فرزندان، یا چیزهایی که مربوط به او است، یا هر چیزی که حق دارد نام گذاری کند و توصیفش نماید، از آن الفاظ استفاده کند.

۲. اگر کسی فرزندش را به نام یک فرد نام گذاری کند، نشان دهنده محبت او به آن فرد نیست؛ مگر این که خود او به این محبت تصریح نماید، یا خداوند به پیامبرانش خبر بدهد که این نام گذاری، به خاطر محبت به آن فرد بوده است. در غیر این صورت، هدف از این نام گذاری، جلوگیری از برخی مشکلات یا دست یابی به برخی امتیازات و این قبیل امور است.

اهل بیت صلوات الله علیهم نسبت به نام ها و نام گذاری ها، گیر و مشکلی نداشتند؛ بلکه دشمنان آن ها بودند که در این رابطه عقده داشتند. آن ها بودند که هر

کس نام فرزندش را علی می گذاشت، او را می کشتند یا حقش را از بیت المال قطع می کردند؛ به ویژه اگر کسی به دوستی یا نقل فضائل علی صلوات الله علیه متهم می شد. (۱).

۳. گاه دلیل نام گذاری به یک اسم مشخص، این است که به آن نام، لطافت و آبرو بخشند؛ هر چند شماری از صاحبان آن نام، لطافت و آبرویی نداشته باشند. به طور مثال: ما ستم گران و منحرفان را دوست نداریم، گر چه نام شان محمد و علی و یاسر باشد. با این حال، این نام ها را برای فرزندان خود انتخاب می کنیم؛ چون این نام ها از جهتی عواطف ما را برمی انگیزد.

۱. چه کسی گفته است که امام علی صلوات الله علیه به خاطر محبت به خلیفه دوم، نام فرزندش را عمر گذاشت؟ شاید او به خاطر عمر بن ابی سلمه که فرزند خوانده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، این نام را انتخاب کرد؛ همان کسی که در جنگ جمل، همراه آن حضرت بود و استاندار بحرین و فارس شد و امام به او اعتماد و محبت داشت. (۲).

در میان صحابه، بسیار بودند کسانی که نام شان عمر بود یا یکی از این نام ها را داشتند. (۳).

از یاران ائمه صلوات الله علیهم کسانی بودند که نام شان معاویه و یزید

ص: ۱۴۰

۱- . دلیل دیگر بر این عقده، این است که هیچ یک از خلفا و اطرافیان آن ها، نام اهل بیت صلوات الله علیهم را برای فرزندان شان انتخاب نکردند. مترجم

۲- . برای آشنایی با زندگی او، مراجعه کنید به: الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۵۹؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۷۹؛ تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۳۷۴؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۸۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۷۳؛ الاکمال فی اسماء الرجال، ص ۱۲۶؛ جامع الرواه اردبیلی، ج ۱، ص ۶۳۰؛ الدرجات الرفیعه، ص ۱۹۷؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۷۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳- ر.ک: الاصابه و اسد الغابه و الاستیعاب و دیگر منابع.

بود. یکی از نواب امام زمان عجل الله تعالی فرجه عثمان نام داشت. این نشان می دهد که نام ها، در وقف و انحصار کسی نیست.

۵. ابن شبه نمیری می گوید: عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب برای ما نقل کرد: پدرم، از پدرش، از علی بن ابی طالب صلوات الله علیه روایت کرده است: روزی که عمر به خلافت رسید، یک از فرزندانم به دنیا آمد. نزد عمر رفتم و گفتم: «امشب فرزندی برایم متولد شده است». گفت: «از چه کسی؟». گفتم: «از تغلبیه». گفت: «نامش را به من واگذار کن». گفتم:

۱. «باشد». عمر گفت: «او را هم نام خودم نام نهادم و غلامم مورک را به او بخشیدم». آن غلام، نوبی (اهل سودان) بود.

عیسی بن عبدالله ادامه داد: بعدها عمر بن علی آن غلام را آزاد کرد و اکنون فرزندانش از موالی و دوستان وی هستند. (۱).

۶. روایت شده است که علی صلوات الله علیه در مورد سبب نام گذاری فرزندش به عثمان فرمود: «او را به نام برادرم عثمان بن مظعون نام گذاری کردم». (۲).

۷. در مورد علت نام گذاری ابوبکر بن علی گفته اند: «این کنیه محمد اصغر، فرزند امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود». (۳).

همچنین گفته اند: «کنیه عبدالله یا

ص: ۱۴۱

۱- تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۲، ص ۷۵۵. و ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۵، ص ۳۰۴؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۶، ص ۱۶۴؛ کتاب الاغانی.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۸۴ و چاپ مطبعه حیدریه، سال ۱۳۸۵ ق، ص ۵۵؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۲۸۷ به نقل از مقاتل الطالبیین؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۰۷ و ج ۴۵، ص ۳۸؛ تقریب المعارف، ابی الصلاح حلبی، ص ۲۹۴؛ ابصار العین فی انصار الحسین، ص ۶۸.

۳- الارشاد، ج ۱، ص ۳۵۴؛ العمده، ابن بطریق، ص ۳۰؛ تاج الموالید (المجموعه)، ج ۱، ص ۹۵؛ المستجد من الارشاد (المجموعه)، ص ۱۳۹؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۸۹؛ التنبیه و الاشراف، ص ۲۵۸؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۹۶؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۶۷؛ الفصول المهمه، ج ۱، ص ۶۴۳؛ الانوار العلویه، ص ۴۴۷.

۱. عبدالله بن امیرالمؤمنین بود. (۱) ابوالفرج می گوید: «نام ابوبکر بن علی بن ابی طالب مشخص نیست». (۲).

در این باره هیچ دلیلی وجود ندارد که این کنیه را امام علی صلوات الله علیه برای فرزندش انتخاب کرده باشد. چه بسا خود آن فرزند یا فرد دیگر، به دلایل مختلف، این کنیه را برگزیده باشد.

در مباحث دیگر آورده ایم که طبق برخی متون، مادران نام فرزند را انتخاب می کردند و نامی را برمی گزیدند که خوشایند آنان بود؛ مانند نام پدران شان، برادران شان یا نام های دیگر. برخی از شواهد این مطلب، در کتاب الصحیح من سیره الامام علی صلوات الله علیه، در بحث مربوط به «نام گذاری علی صلوات الله علیه» آمده است.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

وصلت با خلفا

سؤال شماره ۷۷ (۷)

بسیاری از بزرگان صحابه، از اهل بیت پیامبر علیه الصلاه و السلام زن گرفتند و به آن ها زن دادند؛ به ویژه ابوبکر و عمر که مورخان و راویان شیعه و سنی، بر آن اتفاق نظر دارند:

* پیامبر علیه الصلاه و السلام با عایشه دختر ابوبکر ازدواج کرد.

* پیامبر علیه الصلاه و السلام با حفصه دختر عمر ازدواج نمود.

ص: ۱۴۲

۱- ر.ک: مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۸؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۷۰.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۸۶ و چاپ مکتبه حیدریه، سال ۱۳۸۵ ق، ص ۵۶؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۱، ص ۲۳۶؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۰۲ و ۳۰۳.

* پیامبر علیه الصلاه و السلام دخترش رقیه و سپس ام کلثوم را به ازدواج عثمان بن عفان، سومین خلیفه از خلفای راشدین درآورد که بسیار بخشنده و با حیا بود. از این رو، به عثمان ذو النورین _ یعنی صاحب دو نور _ ملقب شد.

* ابان بن عثمان بن عفان، با ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ازدواج کرد.

* مروان بن ابان بن عثمان بن عفان، با ام قاسم دختر حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب ازدواج کرد.

* زید بن عمرو بن عثمان بن عفان، با سکینه دختر حسین ازدواج کرد.

* عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان، با فاطمه دختر حسین بن علی ازدواج کرد.

از دیگر صحابه که با اهل بیت وصلت کردند، نام نمی بریم و تنها به خلفای سه گانه اکتفا می کنیم تا روشن شود که اهل بیت، آن ها را دوست داشتند و به همین خاطر، میان آن ها وصلت و ازدواج صورت می گرفت. (۱)

همچنین اهل بیت، نام صحابه پیامبر علیه الصلاه و السلام را بر فرزندان خود می گذاشتند که مورخان و راویان شیعه و سنی، بر آن اتفاق نظر دارند:

* در منابع شیعه آمده است که علی رضی الله عنه یکی از پسرانش را که از لیلی بنت مسعود حنظلی به دنیا آمده بود، ابوبکر نامید. در میان بنی هاشم، علی رضی الله عنه نخستین کسی بود که نام فرزندش را ابوبکر گذاشت. (۲)

ص: ۱۴۳

۱- . برای اطلاع بیشتر از وصلت و رابطه خویشاوندی اصحاب با اهل بیت علیهم السلام، به کتاب «الدر المنثور من تراث اهل البیت»، اثر فقیه بزرگوار شیعه «علاء الدین مدرس» مراجعه کنید.

۲- ر.ک: ارشاد مفید، ص ۳۵۴؛ مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی شیعی، ص ۹۱؛ تاریخ یعقوبی شیعی، ج ۲، ص ۲۱۳.

* حسن بن علی، پسرانش را ابوبکر، عبدالرحمن، طلحه و عبیدالله نامید. (۱).

* حسن بن حسن بن علی نیز چنین نام هایی برای فرزندانش برگزید. (۲).

* موسی کاظم، دخترش را عایشه نامید. (۳).

* کنیه برخی از اهل بیت _ و نه اسم آن ها _ ابوبکر بود؛ مانند زین العابدین علی بن الحسین (۴).

و علی بن موسی الرضا. (۵).

برخی از اهل بیت، نام پسران خود را عمر گذاشته بودند؛ از جمله علی رضی الله عنه که پسرش عمر اکبر نام داشت. مادر او، ام حبیب بنت ربیعہ بود. عمر بن علی در کنار برادرش حسین رضی الله عنه به شهادت رسید. علی فرزند دیگری * به نام عمر اصغر داشت که مادرش صهباء تغلبی بود. او بسیار عمر کرد و از برادرانش ارث برد. (۶).

* حسن بن علی، دو پسرش را ابوبکر و عمر نامید. (۷).

* نام فرزندان علی بن حسین بن علی، (۸) و علی زین العابدین، موسی کاظم، حسین بن زید بن علی، اسحاق بن حسن بن علی بن حسین، حسن بن علی بن حسن بن حسین بن حسن نیز ابوبکر و عمر بود. بسیاری از اهل بیت، نام

ص: ۱۴۴

۱- . التنبیه و الاشراف، مسعودی شیعی، ص ۲۶۳.

۲- . مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی شیعی، چاپ دار المعرفه، ص ۱۸۸.

۳- . کشف الغمه، اربلی، ج ۳، ص ۲۶.

۴- . کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۳۱۷.

۵- . مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی شیعی، چاپ دار المعرفه، ص ۵۶۱ و ۵۶۲.

۶- . ر.ک: ارشاد مفید، ص ۳۵۴؛ معجم رجال حدیث، خویی، ج ۱۳، ص ۵۱؛ مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، چاپ

بیروت، ص ۸۴؛ عمده الطالب، ص ۳۶۱؛ جلاء العیون، چاپ نجف، ص ۵۷۰.

۷- . ارشاد مفید، ص ۱۹۴؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۴۰؛ عمده الطالب، ص ۸۱؛ جلاء العیون، مجلسی، ص ۵۸۲؛ معجم رجال

الحدیث، خویی، ج ۱۳، ص ۲۹، ش ۸۷۱۶؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۰۱.

۸- ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۵۵؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹۴.

پسران خود را ابوبکر و عمر گذاشته بودند که برای طولانی نشدن بحث، به همین مقدار اکتفا می کنیم. (۱)

* همچنین از جمله کسانی که دختران خود را عایشه نامیدند، می توان به موسی کاظم (۲)

و علی هادی (۳).

اشاره کرد.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

این سؤال، به دو پرسش جداگانه تفکیک می شود:

یکم: نام گذاری با نام دشمنان

بحث درباره این که اهل بیت علیهم السلام فرزندان خود را ابوبکر و عمر و عثمان می نامیدند، در پاسخ به پرسش شماره ۴ گذشت و نیازی به تکرار نیست؛ جز این که باید اضافه کنم:

الف: پرسش گر، امامان معصوم را با دیگر بنی هاشم خلط کرده است؛ در حالی که فعل غیر معصوم، حجت نیست.

ب: نویسنده کتاب کشف الغمه، به نقل از کتاب مطالب السؤل، ج ۲، ص ۴۱ و ۴۲، کنیه امام زین العابدین را ابوبکر ذکر کرده است. مؤلف مطالب السؤل از اهل سنت است. عمری می گوید: «به خط شیخ مان ابوالحسین یافتم که کنیه امام

ص: ۱۴۵

۱- این موضوع در مقاتل الطالبیین و دیگر منابع شیعه، به تفصیل بیان شده است. به عنوان مثال، نگاه کنید به: الدر المنثور، علاء الدین مدرس، ص ۶۵ _ ۶۶.

۲- ارشاد، ص ۳۰۳؛ الفصول المهمه، ص ۲۴۲؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۶.

۳- ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۱۲.

زین العابدین، ابو محمد بود. او با کنیه ابوبکر نیز خطاب می شد. البته صحیح، همان کنیه نخست است» (۱).

ج: پرسش گر بر شیعه بودن ابوالفرج اصفهانی تکیه و تأکید دارد؛ در حالی که این موضوع قابل اثبات نیست. او از خاندان بنی امیه به شمار می رود و بدون تردید، جزو شیعیان امامیه نیست. با دقت در کتاب الاغانی، این مطلب روشن می شود؛ چرا که او در این کتاب، بر سید حمیری و دیگر شعرای شیعه، ایراد وارد می کند.

دوم: وصلت میان اهل بیت (علیهم السلام اجمعین) و خلفا

در مورد پیوند زناشویی میان صحابه و اهل بیت صلوات الله علیهم باید بگوییم:

یکم: پیوند زناشویی میان صحابه و بنی هاشم، برای ما اهمیت ندارد؛ چون بنی هاشم، پیامبر و امام نبودند و با کردار کسی جز پیامبر و امام، نمی توان برهان آورد و برای کسی عذر تراشید.

دوم: ازدواج با یک دختر، نشان دهنده محبت میان داماد و پدر زن نیست؛ به ویژه اگر بر اساس قاعده «وَلَا تَزْرُ وَازِرَةً وَزْرًا أُخْرَى» (۲).

سخن بگوییم.

سوم: ازدواج به معنای هم عقیده بودن زن و شوهر نیست؛ چه رسد به این که بخواهیم آن را به معنای هم عقیده بودن مرد و پدر زن بدانیم. ضمن این که بنی هاشم نیز انسان بودند و نیازها و اهداف دینی و دنیوی خود را دنبال می کردند. از این رو، آوردن مثال های فراوان در این زمینه، تأثیری در اصل قضیه ندارد.

ص: ۱۴۶

۱- . المجدی فی انساب الطالبین، ص ۹۳.

۲- . هیچ بردارنده ای، بار گناه دیگری را بر نمی دارد. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

چهارم: وقتی موضوع به پیامبر و امامان معصوم صلوات الله عليهم ارتباط پیدا می کند، باید گفت که ازدواج، دلایل و شرایط خاص خود را دارد و چه بسا ارتباطی به مسائل دینی یا مقبول بودن رفتار و عملکرد سیاسی افراد نداشته باشد. این عمر و ابوبکر بودند که دختران خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه کردند و بر ازدواج پیامبر با آن ها پافشاری نمودند. به همین خاطر بود که عمر به دخترش حفصه گفت: «تو می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را دوست ندارد. اگر من نبودم، تو را طلاق می داد» (۱).

گاه فرد می خواهد با ازدواج خود، تحولی در طرف مقابل ایجاد کند؛ همچنان که در مورد ام حبیبه این گونه بود. وقتی همسرش عبدالله بن جحش در حبشه مسیحی شد و در همان جا درگذشت، ام حبیبه از مسیحی شدن خودداری ورزید. به همین جهت، رسول خدا صلی الله علیه و آله با او ازدواج نمود؛ با این که پدرش ابوسفیان، مدام لشکرکشی می کرد و به پیامبر و مسلمانان یورش می برد و با جنگ های پی در پی می خواست آنان را در تنگنا قرار دهد.

پنجم: طبق بررسی های علمی و مستند، تردید وجود دارد که رقیه و ام کلثوم، دختران واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشند. با توجه به مستندات علمی و عقل سلیم، تنها می توان گفت که آن دو، دختر خوانده پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و در دامان آن حضرت، پرورش یافتند. پس تا زمانی که نتایج این مستندات، با

ص: ۱۴۷

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۸۸؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۲۵۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۱۵۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۹۶ و ۴۹۷؛ کنز العمال، چاپ دار الرساله، ج ۲، ص ۵۲۸؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۳، ص ۵۵۲ و ۵۵۳؛ محرر الوجیز، ج ۲، ص ۸۴؛ الجتمه لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۹۰؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۴۲.

روش علمی صحیح نقض نگردد و هر گونه شبهه و تردید و احتمال در این زمینه از بین نرود، نمی توان به ازدواج عثمان با آن دو استناد کرد.

این را هم باید متذکر شد که ما به تهدید و بزرگ نمایی و تهمت و تکفیر و ناسزا گوش نمی دهیم؛ چرا که در روش ما، بر این عقیده تأکید می شود که «داد و فریاد، نشانه شکست است و ناسزا، سلاح بیچارگان می باشد».

ششم: ابوسفیان مشرک بود و با رسول خدا صلی الله علیه و آله می جنگید و مسلمانان و دوستان پیامبر را می کشت و برای کشتن آن حضرت تلاش می کرد. حال آیا می توان گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام ازدواج با ام حبیبه، پدرش ابوسفیان را دوست داشت؟

هفتم: هیچ یک از امامان اهل بیت صلوات الله علیهم با دختر یا خواهر ابوبکر و عمر و عثمان ازدواج نکردند. ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با عایشه و حفصه نیز پیش از آن بود که ابوبکر و عمر، رفتاری تند و ناخوشایند با جانشین و دختر پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشند. ازدواج عثمان با رقیه و ام کلثوم نیز پیش از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفت و آن دو پیش از پیامبر وفات یافتند. در آن زمان، هنوز عثمان در حمله به خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها شرکت نکرده بود و در غضب خلافت از صاحب شرعی اش، با ابوبکر و عمر همکاری نداشت. پیامبر صلی الله علیه و آله کسی نبود که قصاص قبل از جنایت کند و اساساً چنین اجازه ای داشته باشد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

وقتی علی رضی الله عنه زمام امور را در دست گرفت، با خلفای راشدین مخالفت نکرد و اعتراضی به آنان ننمود و قرآنی دیگر برای مردم نیاورد؛ بلکه به تواتر ثابت شده است که بر فراز منبر می گفت: «خیر هذه الأمة بعد نبیها ابوبکر و عمر؛ بهترین افراد این امت بعد از پیامبر، ابوبکر و عمر هستند». او ازدواج موقت را رواج نداد و فدک را پس نگرفت و حج تمتع را بر مردم واجب نکرد و «حی علی خیر العمل» را به اذان نیفزود و «الصلاه خیر من النوم» را حذف ننمود. اگر طبق گفته شما، ابوبکر و عمر کافر بودند و خلافت را غصب کردند، چرا هنگامی که علی قدرت را به دست گرفت، این مسائل را تبیین نکرد و بلکه بر عکس، آن دو را ستود و مورد ستایش قرار داد؟ پس شما نیز باید همان کاری را انجام دهید که علی انجام داد؛ یا این که بپذیرید علی به امت خیانت کرد و حقیقت را بیان ننمود. و البته علی از چنین چیزی مبرا است!

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفى محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

مصحف امام علی (علیه السلام)

در پاسخ به پرسش شماره ۱۰ و ۴۷ آمده است که هیچ کس ادعا نمی کند که جز این قرآنی که در دست مردم است، قرآن دیگری در کار باشد. البته ما بر اساس روایات معتقدیم که امام علی صلوات الله علیه قرآنی را که به صورت مکتوب،

ص: ۱۴۹

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و پشت رختخواب ایشان قرار داشت، به دستگاه حاکمه عرضه کرد. این قرآن، به ترتیب نزول _ ظاهراً ترتیب نزول سوره ها _ بود و شأن نزول آیات و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ را در بر داشت. دستگاه حاکمه، آن قرآن را نپذیرفت و برگرداند و امام آن را نزد خود نگه داشت.

آن ها به وسیله زید بن ثابت، قرآنی را برای خود گرد آوردند که عاری از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و شأن نزول آیات بود. زید آن را از آیات نوشته شده بر روی شاخه های خرما و سنگ های سفید گرد آورد. آن ها ادعا کردند که این گردآوری، بر اساس گواهی دو شاهد صورت گرفته است؛ مگر یکی از آیات که تنها خزیمه بن ثابت در مورد آن شهادت داده و به خاطر ذوالشهادتین بودنش، گواهی او را پذیرفته اند.^(۱) و مواردی از این دست که در مباحث دیگر این کتاب، به آن پرداخته ایم. خدا می داند که آنان از این ادعا ها، چه هدفی داشتند!

وقتی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه خلافت را به دست گرفت، بیش از ربع قرن، از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله می گذشت و مصلحت نبود آن قرآن آشکار شود؛ زیرا این کار، پرسش های فراوانی پدید می آورد و میدان را برای گسترش شک و شبهه باز می کرد و انسان های بیمار دل فرصت می یافتند در مورد راستی و درستی اسلام، شایعه و فتنه ایجاد کنند. بهترین روش، بیان تدریجی این معارف و مطابق با نیاز و ظرفیت مردم بود. می شد این معارف را نزد افراد متدین و مورد

ص: ۱۵۰

۱- این روش گردآوری، بر ادعای کسانی که می گویند: «زید بن ثابت از کسانی بود که قرآن را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع آوری کرد»، سایه تردید می افکند؛ چون اگر او این کار را کرده بود، مصحف خود را به آن ها می داد. همچنین ادعای جمع آوری قرآن با شهادت دو نفر نیز قابل پذیرش نیست و به طور قطع، ادله و شواهد بر خلاف این ادعا اشاره می کند؛ مگر این که مقصود آن ها این باشد که خلیفه مصحفی نداشت و زید بن ثابت، مصحفی برای شخص او جمع آوری کرد.

اعتماد، به امانت گذاشت تا هر گاه که مصلحت می دانند، به افراد مورد اعتماد بسپارند، یا این که در نزد اهل بیت صلوات الله عليهم _ که تا روز قیامت، همسنگ قرآن و پرچم هدایت هستند _ باقی بماند و آنچه را شایسته می دانند، به طور تدریجی بیان نمایند.

ابوبکر و عمر، بهترین افراد امت

در مورد متواتر بودن این که امام علی صلوات الله علیه بالای منبر می گفت: «بهترین افراد این امت بعد از پیامبر، ابوبکر و عمر هستند»، باید بگوییم:

یکم: اثبات این که امام علی صلوات الله علیه حتی برای یک بار این سخن را گفته باشد، نیاز به سند معتبر دارد؛ آن هم سندی که از سوی دشمنان آن حضرت و افراد متهم به سودجویی بیان نشده نباشد. پس از آن، باید تواتر مورد ادعای پرسش گر ثابت شود. چگونه می توانند این دو مطلب را به اثبات برسانند؟

دوم: اگر این سخن به درستی از آن حضرت نقل شده است، پس چرا امام علی صلوات الله علیه تا شش ماه (۱).

و به نقلی تا وفات حضرت زهرا صلوات الله علیها (۲) از بیعت سر

ص: ۱۵۱

- ۱- صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۵، ص ۸۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴؛ شرح اصول الکافی، ج ۷، ص ۲۱۸؛ الصوارم المهرقه، ص ۷۱؛ مناقب اهل بیت عليهم السلام، شیروانی، ص ۴۱۳؛ شرح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۷۷؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۷۸؛ عمدہ القاری، ج ۱۷، ص ۲۵۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۷۳؛ نصب الرایه زیلعی، ج ۲، ص ۳۶۰؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۰۷؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۶۸؛ الاکمال فی اسماء الرجال، ص ۱۶۸.
- ۲- السقیفه و فدک، جوهری، ص ۶۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۷۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۲۲ و ج ۶، ص ۱۲؛ الامامه و السیاسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۲۰ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۳۱؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۴۸۵؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۹؛ روضه المناظر، چاپ شده در حاشیه الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۶۴ و ۱۶۵؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۲۵، ص ۲۵۶؛ تتمه المختصر فی اخبار البشر، ابن وردی، یکی از نسخه های کتابخانه استانبول، ص ۵۳؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۲۷ و ج ۲۸، ص ۳۱۲ و ۳۴۹ و ۳۵۸ و ۳۹۱ و ج ۲۹، ص ۳۳۳؛ نهج السعاده، ج ۱، ص ۴۷. و ر.ک: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۰۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۶.

باز زد؟ چرا بر اساس برخی متون _ که در پاسخ به پرسش شماره ۳۲ آمده _ هیچ گاه با آنان بیعت نکرد؟

سوم: اگر این ادعا درست است، پس چرا امام علی صلوات الله علیه در خطبه شششنبه، به گونه ای از ابوبکر یاد می کند که با این سخن سازگار نیست؟ همچنان که با صراحت می فرماید: پیش از آن که ابوبکر مسلمان شود و نماز بخواند، من مسلمان بودم و نماز می خواندم. (۱).

این ها بدون در نظر گرفتن این نکته است که حضرت زهرا صلوات الله علیها در حالی از دنیا رفت که با ابوبکر و عمر، قطع ارتباط کرده بود و از آنان خشمگین و ناراحت بود و وصیت کرده بود که آن دو در تشییع و دفنش حاضر نشوند. به همین خاطر وصیت کرده بود که شبانه به خاک سپرده شود.

ص: ۱۵۲

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۱۲۲ و ج ۱، ص ۳۰ و ج ۴، ص ۱۲۲ و ج ۱۳، ص ۲۰۰ و ۲۸۸؛ العثمانیه جاحظ، اسکافی، ص ۳۰۰؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۰ و ج ۳۸، ص ۲۱۶ و ۲۶۰ و ۳۳۳ و ج ۴۱، ص ۱۵۲ و ج ۱۰۹، ص ۳۴. و ر.ک: کنز الفوائد، ص ۱۲۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۸۶؛ الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۸۲؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۴۲۵؛ مناقب اهل بیت علیهم السلام، شیروانی، ص ۴۵ و ۴۶ و ۱۵۶ و ۱۵۷؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۳۵؛ الدر النظیم، ص ۲۶۹؛ نهج الایمان، ص ۵۱۴؛ ینایع الموده، ج ۱، ص ۴۵۵ و ج ۲، ص ۱۴۴؛ مشارق انوار الیقین، ص ۷۵ و ۲۵۹ و ۲۶۱؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۱۱۴؛ الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۰؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۴، ص ۲۱۲ و ج ۴، ص ۳۷۰. و ر.ک: ذخائر العقبی، ص ۵۶ به نقل از ابن قتیبه؛ انساب الاشراف، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۱۴۶؛ الآحاد و المثانی، مخطوط در کپرلی، ش ۲۳۵؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۴؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۷۳ و ۷۴؛ الغدیر، امینی، ج ۲، ص ۳۱۴ و ج ۳، ص ۱۲۲ به نقل از برخی منابع گذشته؛ کنز العمال، چاپ نخست، ج ۶، ص ۴۰۵؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۶۰؛ مطالب السؤل، ص ۱۹ که می گوید: او در بسیاری از مواقع، این مطلب را بیان می کرد؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۳۱۲؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۵۵ و ۱۵۷؛ العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۷۵. و ر.ک: الاصابه، ج ۴، ص ۱۷۱؛ الاستیعاب، در حاشیه الاصابه، ج ۴، ص ۱۷۰؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳ و ۴۱۷.

ازدواج موقت، یک حکم ثابت است و نیاز به تشریح از سوی امام علی صلوات الله علیه یا فرد دیگر ندارد. آن حضرت کسی نبود که از نزد خود، حکمی را تشریح کند. حکم متعه را خدا و رسولش تشریح کرده بودند؛ همچنان که آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» (۱) بر این امر دلالت دارد. خود اهل سنت نیز روایاتی را در این زمینه نقل کرده اند که به یکصد و ده روایت می رسد و هم آن ها را در کتاب زواج المتعه: تحقیق و دراسه، ج ۲، ص ۱۲۱ - ۱۹۰ آورده ام.

روایات شیعه درباره متعه بسیار است. هنگامی که عمر این ازدواج را ممنوع کرد، امام علی صلوات الله علیه موضع خود را در برابر این بدعت اعلام نمود و فرمود: «اگر متعه از سوی عمر تحریم نمی شد، جز اندکی از مردم (یا جز عده ای بدذات) زنا نمی کردند» (۲).

هیچ گاه نقل نشده است که امام علی صلوات الله علیه در زمان خلافت

ص: ۱۵۳

۱- .سوره نساء، آیه ۲۴.

۲- .جامع البیان، ج ۵، ص ۹ با سندی که به ظاهر صحیح است؛ المصنف، عبد الرزاق، ج ۷، ص ۵۰۰؛ منتخب کنز العمال، (در حاشیه مسند احمد، ج ۶، ص ۴۰۵؛ تفسیر الکبیر، رازی، چاپ سال ۱۳۵۷ ق، ج ۱۰، ص ۵۰؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۲۵؛ تفسیر نیشابوری، در حاشیه تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۷؛ البیان خوبی، ص ۳۴۳ به نقل از مسند ابی یعلی؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۱۰۱؛ تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۳۲؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ابواب نکاح المتعه، ج ۲۱، ص ۵ و ۱۱ و ۴۴؛ نوادر احمد بن محمد بن عیسی، ص ۶۵ و ۶۶؛ رساله متعه مفید؛ نفحات اللاهوت، ص ۹۹؛ التهذیب، ج ۷، ص ۲۵۰؛ مستدرک وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۴۷ و ۴۴۹ و ۴۷۸ و ۴۸۲ و ۴۸۳؛ کتاب عاصم بن حمید حنط، ص ۲۴؛ الهدایه خصیبی حدیث مفضل، ص ۱۰۹؛ کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۴۸؛ الکافی، ج ۵، ص ۴۴۸؛ الايضاح، ص ۴۴۳؛ الجواهر، ج ۳۰، ص ۱۴۴؛ السرائر، ص ۳۱۲؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۳۳؛ الغدیر امینی، ج ۶، ص ۲۰۶؛ کنز العمال، چاپ دار الرساله، ج ۱۶، ص ۵۲۲ و ۵۲۳ و چاپ هند، ج ۲۲، ص ۹۶؛ تفسیر بحر المحيط، ج ۳، ص ۲۱۸؛ الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار، ج ۳، ص ۱۴۱؛ التفسیر الحدیث، محمد عزت دروزه، ج ۹، ص ۵۴؛ المرأه فی القرآن و السنه، ص ۱۸۲؛ بحار الانوار، چاپ جدید، ج ۱۰۰، ص ۳۰۵ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و چاپ قدیم، ج ۸، ص ۲۷۳.

خود، کسی را از این ازدواج منع کرده باشد. علاوه بر این که ازدواج متعه، ربطی به سیاست و حکومت ندارد و یک تکلیف شخصی است.

امام علی (علیه السلام) و فدک

ائمه صلوات الله عليهم بیان کرده اند که علت پس نگرفتن فدک و اقدام نکردن برای تغییر برخی امور، سه چیز بود:

یکم: اهل بیت علیهم السلام در این باره، مورد ستم قرار گرفتند و برای پس گرفتن آنچه که به ظلم از ایشان گرفته شده بود، اقدام نکردند تا خود خداوند در آخرت حق آنان را باز ستاند. (۱)

دوم: چه بسا خوش نداشتند که کسی علیه آن ها ادعا کند که با ابوبکر و عمر مخالفت می کنند. (۲) این عملکرد، درباره اموری بود که به حق شخصی ائمه صلوات الله عليهم ارتباط داشت و هر کس می تواند از حق شخصی خود کوتاه بیاید. از این رو فدک همچنان به عنوان سند مظلومیت اهل بیت صلوات الله عليهم باقی ماند.

سوم: بعد از کشته شدن عثمان، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به شکایت مردم رسیدگی می کرد. بیشتر شکایت ها از عثمان، مربوط به مسائل مالی بود؛ همچنین مربوط به اموالی که عثمان از بیت المال، به بنی امیه بخشیده بود. اگر علی علیه السلام حکم می کرد که فدک را برگردانند، از نظر برخی مردم بی اطلاع، متهم می شد.

حج تمتع

ص: ۱۵۴

-
- ۱- الطرائف، ابن طاووس، ص ۲۵۱؛ علل الشرائع، ص ۱۵۴ و ۱۵۵؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۷۰.
 - ۲- الاموال، ابی عبید، ص ۴۶۳؛ الخراج، ص ۲۳؛ احکام القرآن، جصاص، ص ۳، ج ۶۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۲۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۱۷؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۱، ص ۲۱۷؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۳۳۰ به نقل از ابی عبید و ابن انباری در المصاحف.

الف: حج تمتع و بهرمندی از زنان در حج، حکمی بود که خدا و رسولش از پیش تشریح کرده بودند و نیاز نبود که فرد دیگر، دوباره آن را واجب کند؛ خواه آن فرد، علی صلوات الله علیه باشد یا شخص دیگر. آن حضرت، کسی نبود که مشروع و واجب خدا را تحریم نماید.

ب: این حکم، یک مسأله شخصی است و به پای بندی افراد به دین بازمی گردد و ربطی به حکومت و امیر و خلیفه ندارد.

ما معتقدیم که این عمر بن خطاب بود که در یک جلسه و با یک جمله، متعه حج را تحریم کرد و «حی علی خیر العمل» را از اذان حذف نمود و ازدواج موقت را ممنوع گرداند. (۱).

ص: ۱۵۵

۱- شرح التجرید، قوشچی، ص ۴۸۴. برای آگاهی از سخنان عمر که گفت: «متعتان کانتا علی عهد الرسول صلی الله علیه و آله انا احرمهما و اعاقب علیهما: متعه النساء و متعه الحج»، به این منابع مراجعه کنید: مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۷ و ج ۳، ص ۳۲۵ و ۳۵۶ و ۳۶۳؛ الغدیر امینی، ج ۶، ص ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲؛ کتاب الجمع بین الصحیحین؛ زاد المعاد؛ جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۳۹؛ مختصر جامع بیان العلم، ص ۲۲۶؛ کتوز العمال، چاپ هند، ج ۲۲، ص ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۶، ص ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ به نقل از طبری و ابی صالح و الطحاوی و ابن عساکر؛ ضوء الشمس، ج ۲، ص ۹۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۸۲ و ج ۱۲، ص ۲۵۱ و ج ۱۶، ص ۲۶۵؛ کتاب الام، ج ۷، ص ۲۱۹؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۲۰۶؛ منتخب کتوز العمال، در حاشیه مسند احمد، ج ۶، ص ۴۰۴؛ مرآه العقول، ج ۳، ص ۴۸۱؛ الاوائل، ابی الهلال عسکری، ج ۱، ص ۲۳۸؛ تفسیر نیشابوری، در حاشیه تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۷؛ البیان و التبین، چاپ ۱۳۸۰ ق، ج ۴، ص ۲۷۸ و چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۲۰۸ و ۲۲۳؛ زاد المعاد، ج ۱، ص ۲۱۳ و ج ۲، ص ۱۸۴ که در آن آمده: «از عمر ثابت گردیده است»؛ تفسیر کبیر، رازی، چاپ ۱۳۵۷ ق، ج ۱۰، ص ۵۱ و ص ۴۲ و در چاپ دیگر، ج ۲، ص ۱۷۲ و ج ۳، ص ۲۰۱ و ۲۰۲ به همین موضوع استدلال کرده است؛ وفيات الاعیان؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۱؛ تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۳ و ج ۴، ص ۲۹؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲؛ کتوز العرفان، ج ۲، ص ۱۵۶ و ۱۵۸ به نقل از طبری در المستنیر. و ر.ک: الجواهر، ج ۳۰، ص ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۵ و ۱۴۸ و ۱۴۹؛ نفحات اللاهوت، ص ۹۸؛ الايضاح، ص ۴۴۳؛ دلائل الصدق، ج ۳، ص ۱۰۲ و ۱۰۳؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۲، ص ۲۷۰؛ بدایه المجتهد، ج ۱، ص ۳۴۲؛ المحلی، ج ۹، ص ۱۰۷؛ التمهید قرطبی، ج ۲۳، ص ۳۰۴ و ۳۶۵ با دو سند؛ التفسیر الحدیث، محمد عزت دروزه، ج ۹، ص ۵۴؛ المرأه فی القرآن و السنه دروزه، ص ۱۸۲؛ المغنی ابن قدامه، چاپ دار الکتاب العربی، ج ۷، ص ۵۲۷؛ شرح معانی الآثار، باب مناسک الحج، ص ۳۷۴ و ج ۲، ص ۱۴۴؛ المبسوط سرخسی، ج ۵، ص ۱۵۲، باب القرآن از کتاب الحج که آن را تصحیح نموده است؛ بحار الانوار، چاپ قدیم، ج ۸، ص ۲۷۳ به نقل از جامع الاصول ابن اثیر؛ تحریم نکاح المتعه، ص ۱۰۶ و ۱۰۵ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۶؛ اخبار القضاة و کیع، ج ۲، ص ۱۲۴ که مؤلف در حاشیه آن، به نهی عمر از متعه اشاره کرده است و ابن ماجه و بیهقی و ابن منذر آن را روایت نموده اند؛ محاضرات راغب، ج ۲، ص ۲۱۴؛ المسالک، ج ۱، ص ۵۰۰؛ المتعه فکیکی، ص ۷۲؛ شرح تجرید قوشچی، مبحث الامامه، ص ۴۸۴؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۷۷ به نقل از طبری؛ جواهر الاخبار و الآثار، ج ۲، ص ۱۹۲ به نقل از تفتازانی در حاشیه خود بر شرح العضد؛ التمهید، ج ۱۰، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ المنتقی للفقی، ج ۲ حاشیه ص ۵۱۹؛ الدر المنثور، ج ۲، ص

در مورد نماز تراویح نیز مطلب چنین است. امام علی صلوات الله علیه می خواست مردم را از آن بازدارد. برای این کار، امام حسن صلوات الله علیه را فرستاد. مردم فریاد زدند: «سنت عمر از دست رفت».^(۱) پس از آن، امام علی صلوات الله علیه مردم را به حال خود وا گذاشت؛ چون آن ها نماز تراویح را از کسی یاد گرفته بودند که خود را ملزم به انجام سنت او می دانستند و تعبد به آن سنت را واجب می پنداشتند. این موضوع، برآمده از یک آسیب فکری _ اعتقادی بود که نمی شد به زور جلوی آن را گرفت؛ بلکه می بایست آن اندیشه غلط، از ذهن ها زدوده می شد و تبیین می گردید که هر سنتی غیر از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله فاقد ارزش و اعتبار است؛ مگر این که ظهور و جلوه ای از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

ص: ۱۵۶

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۲۸۳ و ج ۱، ص ۲۶۹؛ نهج الحق، ص ۲۸۹؛ الصراط المستقیم، بیاضی، ج ۱، ص ۲۶؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۵۶۲؛ الشافی فی الامامه، ج ۴، ص ۲۱۹؛ تقریب المعارف، ص ۳۴۷؛ شرح احقاق الحق (الاصل)، ص ۲۴۴ و ۲۴۷؛ تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۷ و چاپ قدیم، ج ۸، ص ۲۸۴؛ جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۳۷؛ کشف الغناء، ص ۶۵ و ۶۶؛ کتاب سلیم بن قیس، چاپ مؤسسه البعثه، ص ۱۲۶ و ر.ک: وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۸، ص ۴۶ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۵، ص ۱۹۲؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۷، ص ۲۱۲.

برای این که فهم مخاطب به مخاطره نیفتد، وارد بحث های فراگیر در این زمینه نمی شویم؛ اما باید دانست که مراد از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که می فرماید: «سنت من و سنت خلفای راشدین را دریابید»،^(۱) سنت امامان دوازده گانه است؛

همان کسانی که از خود چیزی نمی گویند و کاری نمی کنند و به آنچه که از سوی خدا و رسولش تکلیف شده است، بسنده می نمایند و سنت شان، احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

حی علی خیر العمل

هیچ دلیلی مبنی بر حذف این جمله در زمان امام علی صلوات الله علیه وجود ندارد؛ بلکه در طول تاریخ، همواره این جمله به عنوان شعار علی و اهل بیتش صلوات الله علیهم مطرح بوده است؛ به طوری که حسین بن علی (شهید فخر) هنگامی که خواست قیام خود علیه هادی عباسی را آغاز کند، به مؤذن دستور داد که در اذان «حی علی خیر العمل» بگوید.^(۲)

در کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله بحثی درباره مشروعیت «حی علی خیر العمل» آورده ام. در پایان این پاسخ، الحاقیه ای درباره مشروعیت و گفته شدن آن در حیات و ممات رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهم آورد.

الصلاه خیر من النوم

هیچ دلیلی وجود ندارد که امام علی صلوات الله علیه اجازه داده باشد «الصلاه خیر من النوم» در اذان گفته شود. و هیچ دلیلی وجود ندارد که در زمان آن حضرت، این جمله در اذان ها گفته شده باشد.

تخطئه غیر از تکفیر است

شیعیان به ابوبکر و عمر و عثمان و پیروان آن ها انتقاد دارند و کار آن ها را خطا می دانند؛ ولی مسأله انتقاد، غیر از مسأله تکفیر است. اگر منظور پرسش گر از تکفیر، همین انتقادی است که یادآور شدیم، آری؛ شیعه به آن اعتراف دارد؛ اما اگر از تکفیر، چیزی دیگر را در نظر دارد، پیشتر گفتیم که این تهمت است و هیچ مجالی برای پذیرش آن نیست.

ص: ۱۵۸

۱- ر.ک: الثقات، ابن حبان، ج ۱، ص ۴ و ج ۲، ص ۱۵۱؛ کتاب المجروحین، ابن حبان، ج ۱، ص ۱۰؛ کتاب الضعفاء، ابی نعیم، ص ۴۶؛ نهایه السؤل، ج ۳، ص ۲۶۶ و ۲۶۷؛ سلم الوصول فی شرح نهایه السؤل، ج ۴، ص ۴۱۰؛ اصول سرخسی، ج ۱، ص ۱۱۴ و ۳۱۷ و ۳۸۰ و ج ۲، ص ۱۰۶ و ۱۱۶؛ المحصول رازی، ج ۴، ص ۱۷۵ و ج ۶، ص ۱۳۱؛ ارشاد الفحول، ص ۳۳؛ الاحکام فی اصول الاحکام، آمدی، ج ۱، ص ۲۳۲ و ۲۴۱ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ج ۲، ص ۹۸ و ج ۴، ص ۲۰۷ و ۲۳۷؛ العلل، ابن حنبل، ج ۱، ص ۲۱؛ حیاة الصحابه، ج ۱، ص ۱۲؛ کشف الغمه، شعرانی، ج ۱، ص ۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۶ و ۱۲۷؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۶؛ سنن ابن داود، ج ۲، ص ۳۹۳؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۵۰؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۹۶ و ۹۷؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ جزء ابن عاصم، ص ۱۰؛ کتاب السنه، ابن ابی عاصم، ص ۲۹ و ۳۰؛ شرح معانی الآثار، ج ۱، ص ۸۱ و ۲۵۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۱۷۹؛ المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۲۸؛ المعجم

الكبير، ج ١٨، ص ٢٤٦ و ٢٤٧ و ٢٤٨ و ٢٥٧؛ مسند الشاميين، ج ١، ص ٢٥٤ و ٤٠٢ و ٤٤٦ و ج ٢، ص ١٩٧ و ٢٩٩؛ الاستذكار، ابن عبد البر، ج ١، ص ٢٨٨ و ج ٢، ص ٧٩ و ج ٨، ص ٨ و ١٣؛ التمهيد، ابن عبد البر، ج ٨، ص ٦٦ و ١١٧ و ج ٢١، ص ٢٧٩؛ الكافي، ابن عبد البر، ص ٧٤؛ جامع بيان العلم و فضلہ، ج ٢، ص ٩٠ و ١٨٢ و ١٨٣؛ الاربعين البلدانيه، ابن عساكر، ص ١٢١؛ موارد الظمان، ج ١، ص ٢٠٥؛ العهود المحمديه، ص ١٧ و ٦٣٥؛ كنز العمال، چاپ دار الرساله، ج ١، ص ١٧٣؛ شرح مسند ابى حنيفه، ص ٢٤٥؛ كشف الخفاء، ج ٢، ص ٢٠٦؛ احكام القرآن، جصاص، ج ١، ص ٥٣٠ و ج ٣، ص ٨٢؛ تفسير بغوى، ج ٢، ص ١٤٥؛ تفسير كبير، رازى، ج ١، ص ١٨٩ و ٢٠٩ و ٢٧٠ و ج ١٢، ص ٢١٦ و ٢١٧؛ تاريخ مدينه دمشق، ج ٣١، ص ٢٨ و ج ٤٠، ص ١٧٨ و ١٨٠ و ج ٦٤، ص ٣٧٥؛ اسد الغابه، ج ٣، ص ٣٩٩؛ تهذيب الكمال، ج ٥، ص ٤٧٣ و ج ١٧، ص ٣٠٦ و ج ٣١، ص ٥٣٩؛ تذكره الحفاظ، ذهبى، ج ٣، ص ١١٥٠ و ٤٢٠ و منابع فراوان ديگر.

٢- مقاتل الطالبين، چاپ مطبعه حيدريه، ص ٢٩٧ و چاپ مصر، ص ٤٦٦. و ر.ك: النص و الاجتهاد، ص ٢٤١ به نقل از السيره الحليه، چاپ مصطفى حلبى، ج ٢، ص ٣٠٥.

اگر منظور از تکفیر، این باشد که صحابه به پیمان های خود وفا نکردند و در مسأله خلافت و شماری از موضوعات، از فرمان خدا و رسولش سر باز زدند، این سخن در مورد برخی از صحابه صحت دارد.

مقصود از تکفیر، این نیست که به خارج شدن فرد از اسلام حکم کنیم. چنین حکمی، معقول و قابل پذیرش نیست. علاوه بر این که سفارش اهل بیت صلوات الله علیهم به شیعیان، بر این گفته استوار بود که «اسباب ناسزا به ما را فراهم نکنید و خود نیز جزو ناسزاگویان نباشید».

این نکته را هم باید متذکر شد که امام علی علیه السلام، روش عمر و عثمان در توزیع بیت المال را تغییر داد و به روش زمان پیامبر صلی الله علیه و آله برگرداند. او باین روش، هم تبعیض طبقاتی عمر در توزیع اموال را از بین برد، و هم نظام خویشاوندسالاری عثمان در تقسیم بیت المال را برچید. یکی از علل شورش طلحه و زبیر بر ضد امام، برچیده شدن روش عمر در تقسیم اموال بود.

الحاقیه

حی علی خیر العمل در اذان

در کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله بحثی در مورد «حی علی خیر العمل» مطرح کرده ایم که عیناً در اینجا می آوریم:

از اموری که مسلمانان در آن اختلاف دارند، این است که آیا در اذان، بعد از «حی علی الفلاح»، باید دو بار «حی علی خیر العمل» گفته شود یا خیر؟ بیشتر اهل سنت به پیروی از پیشوایان خود، معتقدند که گفتن «حی علی خیر العمل» در اذان

صحیح نیست. برخی از ایشان، آن را مکروه می دانند و می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله آن را نگفته و افزودن بر جملات اذان، مکروه است. (۱).

قاسم بن محمد بن علی، به نقل از توضیح المسائل عمادالدین یحیی بن محمد بن حسن بن حمید مقرئ می گوید: «روایانی گفته است که شافعی در مورد گفتن این جمله، نظر مشهوری دارد». بسیاری از علمای مذاهب مالکی و حنفی و شافعی نیز گفته اند که حی علی خیر العمل، از الفاظ اذان بوده است.

زرکشی در کتاب البحر المحیط آورده است: «از جمله مسائلی که همانند دیگر جاها، در مدینه هم مورد اختلاف می باشد، این است که ابن عمر که بزرگ اهل مدینه بود، اذان را تک جمله ای می دانست و در آن «حی علی خیر العمل» می گفت. ... مقرئ می گوید: این که روایانی روایت کرده است که شافعی در اثبات حی علی خیر العمل، نظری مشهوری دارد، صحیح می باشد». (۲).

اهل بیت صلوات الله علیهم و پیروان ایشان معتقدند که این فخره، جزو اذان و اقامه می باشد و بدون آن، اذان و اقامه صحیح نیست. این حکم در نزد آنان، مورد اجماع است. (۳). شوکانی این قول را به عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می دهد (۴) و می گوید: «مهدی در کتاب البحر، آن را به یکی از دو فتوای شافعی

ص: ۱۶۰

-
- ۱- السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۵؛ المجموع نووی، ج ۳، ص ۹۸؛ نصب الرایه، ص ۴۰۲؛ البحر الرائق، ج ۱، ص ۲۷۵ و چاپ سال ۱۴۱۸ ق، ج ۱، ص ۴۵۴ به نقل از شرح المهدب.
 - ۲- الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰۷.
 - ۳- الانتصار سید مرتضی، ص ۳۹.
 - ۴- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۸.

نسبت داده است. (۱)... این اختلافی است که در کتاب های مذهب شافعی وجود دارد». (۲).

شیعیان اهل بیت صلوات الله عليهم برای اثبات این که «حی علی خیر العمل» پایه ثابت اذان است، به اجماع و روایات متواتر و فراوان اهل بیت صلوات الله عليهم استناد کرده اند؛ از جمله:

* روایت ابوالریع و زراره و فضیل بن یسار و محمد بن مهران از ابوجعفر محمد باقر صلوات الله علیه؛

* روایت نقل شده در فقه الرضا از امام رضا صلوات الله علیه؛

* روایت ابن سنان و معلی بن خنیس و ابوبکر حضرمی و کلیب اسدی از ابوعبدالله جعفر صادق صلوات الله علیه؛

* روایت ابوبصیر از امام باقر یا امام صادق صلوات الله علیهما؛

* روایت محمد بن ابی عمیر از ابوالحسن الرضا صلوات الله علیه؛

* روایت امام علی علیه السلام و محمد حنفیه از پیامبر صلی الله علیه و آله؛

* روایت عکرمة از ابن عباس. (۳)

ما در مقابل این اختلاف، راهی جز چنگ زدن به مذهب اهل بیت صلوات الله عليهم و پیروان ایشان نداریم. البته ما برای اثبات ادعای فوق، تنها به اجماع بسنده نمی کنیم و مستند ما، تنها روایات به دست آمده از اهل بیت صلوات الله عليهم نیست؛

ص: ۱۶۱

۱- . نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۸ و ۱۹؛ البحر الزخار، ج ۲، ص ۱۹۱ که در آن به جای کلمه «احد»، کلمه «اخیر» آمده است؛ الاعتصام بجبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۲- . نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹.

۳- . به باب های مربوط به اذان در کتاب های وسائل الشیعه، جامع احادیث شیعه، بحار الانوار و مستدرک الوسائل مراجعه کنید.

(هر چند که آنان، یکی از دو ثقل به جا مانده از پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و خدا هر نوع پلیدی را از آنان زدوده و ایشان را پاکیزه گردانده است)؛ بلکه به تعداد زیادی از شواهد و ادله که نزد دیگران یافته ایم نیز استناد می کنیم. کسانی که با سند صحیح، از آنان روایت شده است که حی علی خیر العمل جزو اذان می باشد:

۱. عبد الله بن عمر؛

۲. امام علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیه؛

۳. سهل بن حنیف؛

۴. بلال؛

۵. امام امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه؛

۶. ابو محذوره؛

۷. ابن ابی محذوره؛

۸. زید بن ارقم؛

۹. امام باقر صلوات الله علیه؛

۱۰. امام صادق صلوات الله علیه؛

۱۱. امام حسن بن علی صلوات الله علیه؛

۱۲. امام حسین صلوات الله علیه.

آنچه از عبدالله بن عمر روایت شده است:

۱. مالک بن انس از نافع نقل کرده است که گاه ابن عمر، حی علی الفلاح می گفت و پشت سر آن می گفت: «حی علی خیر العمل». (۱).

ص: ۱۶۲

۱- السنن الكبرى، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۴؛ المصنف، صنعانی، ج ۱، ص ۴۶۴؛ نصب الراية، ج ۱، ص ۴۰۲؛ الاعتصام بحبل الله المتين، ج ۱، ص ۲۹۷ و ۳۰۸ و ۳۱۲.

۲. لیث بن سعد از نافع نقل کرده است: ابن عمر در مسافرت اذان نمی گفت، بلکه می گفت: «حی علی الفلاح» و گاه می گفت: «حی علی خیر العمل» (۱).

لیث بن سعد از نافع نقل کرده است: «گاه ابن عمر، حی علی خیر العمل را به اذانش اضافه می کرد». این مطلب را انس بن مالک نیز از نافع و او از ۱. ابن عمر نقل کرده است (۲).

و نیز عطا از ابن عمر روایت نموده (۳) و عبیدالله بن عمر از نافع نقل کرده است (۴).

۲. محمد بن سیرین نقل کرده که ابن عمر این فقره را در اذانش می گفت (۵).

۳. نسیر بن ذعلوق نقل کرده است که ابن عمر در مسافرت چنین می کرد (۶).

۴. عبدالرزاق از ابن جریر و او از نافع نقل کرده است که ابن عمر در مسافرت، اقامه می گفت و دو یا سه بار می گفت: حی علی الصلاه، حی علی خیر العمل (۷).

۷. عبدالرزاق از معمر و او از یحیی بن ابی کثیر و او از مردی نقل کرده است که «هر گاه ابن عمر در اذان حی علی الفلاح می گفت، حی علی خیر العمل نیز می گفت و سپس می گفت: الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله» (۸). این مطلب

ص: ۱۶۳

۱- السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۴. و ر.ک: نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹.

۲- ر.ک: السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۴؛ دلائل الصدق، ج ۳ قسم ۲، ص ۱۰۰؛ مبادئ الفقه الاسلامی، عرفی، ص ۳۸ به نقل از شرح التجرید؛ الشفاء، ابن شیبہ؛ جواهر الاخبار و الآثار المستخرجه من لجه البحر الزخار، سعدی، ج ۲، ص ۱۹۲؛

الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰۸؛ نصب الرايه، ج ۱، ص ۴۰۲.

۳- الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۹ و ص ۳۱۰.

۴- نصب الرايه، ج ۱، ص ۴۰۲؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۴، ص ۲۴۴.

۵- السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۵؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰۸ به نقل از السنن الکبری.

۶- همان.

۷- المصنف، صنعانی، ج ۱، ص ۴۶۴.

۸- المصنف، صنعانی، ج ۱، ص ۴۶۰؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۹.

را ابن ابی شیبہ (۱).

نیز از طریق ابن عجلان و عبیدالله، از نافع، از ابن عمر روایت کرده است.

۲. زید بن محمد از نافع نقل کرده است که ابن عمر هر گاه اذان می گفت، حی علی خیر العمل نیز می گفت. (۲).

صاحب کتاب الاعتصام، روایت ابن عون از نافع، روایت ابن جریج از نافع، روایت عثمان بن مقسم از نافع، روایت عبدالله بن عمر از نافع، و روایت جویریة بن اسماء از نافع را ذکر کرده است که می توانید به آن مراجعه کنید. (۳).

حلبی شامی و دیگران نیز روایت مربوط به حی علی خیر العمل را از ابن عمر نقل کرده اند که می توان به کتب آن ها مراجعه کرد. (۴) ابن حزم می گوید: «کسی که بنا بر نظر صاحب، معتقد است که در مسائل این چنینی نمی توان فتوای به رأی داد، لازم است که قول ابن عمر را در این موضوع بپذیرد؛ چرا که این قول، با صحیح ترین سندها از او ثابت گردیده است». (۵).

آنچه از امام علی بن حسین صلوات الله علیه روایت شده است:

۹. حاتم بن اسماعیل، از جعفر بن محمد، از پدرش نقل کرده است: «علی بن الحسین صلوات الله علیه پس از گفتن حی علی الفلاح در اذان، می گفت: حی

ص: ۱۶۴

۱- . المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۱، ص ۱۴۵؛ حاشیه مصنف عبد الرزاق، ج ۱، ص ۴۶۰ به نقل از مصنف ابن ابی شیبہ؛

الاعتصام به حبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۶.

۲- . الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۵.

۳- . الاعتصام، ج ۱، ص ۲۹۶ - ۲۹۹.

۴- . السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۹۸؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۱۱ و ۳۱۲ به نقل از ابن حزم در کتاب الاجماع.

۵- . المحلی، ابن حزم، ج ۳، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

علی خیر العمل. و می گفت: این اذان نخستین است» (۱).

سخن ایشان را تنها می توان بر این حمل کرد که «این اذان رسول خدا صلی الله علیه و آله است» (۲).

۱۰. سخن امام علی بن الحسین صلوات الله علیه را حلبی شافعی و ابن حزم ظاهری و دیگران نیز نقل کرده اند که خواهد آمد.

آنچه از سهل بن حنیف نقل شده است:

۱۱. بیهقی روایت می کند که گفتن حی علی خیر العمل در اذان، از ابو امامه سهل بن حنیف روایت شده است (۳).

۱۲. ابن الوزیر در کتاب إحصاء الأحکام، از محب طبری شافعی نقل کرده است: «از صدقه بن یسار نقل شده که هر گاه ابو امامه سهل بن حنیف اذان می گفت، حی علی خیر العمل را ذکر می کرد. این حدیث را سعید بن منصور آورده است» (۴).

آنچه از بلال نقل شده است:

۱۳. عبدالله بن محمد بن عمار، از عمار و عمر که فرزندان حفص بن عمر بودند، از اجدادشان نقل کرده اند که بلال در اذان صبح فریاد می زد: حی علی خیر العمل. پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داد که به جای آن، الصلاه

ص: ۱۶۵

۱- السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۵؛ دلائل الصدق، ج ۳، ق ۲، ص ۱۰۰؛ مبادئ الفقه الاسلامی، ص ۳۸ به نقل از مصنف ابن ابی شیبہ؛ جواهر الاخبار و الآثار، ج ۲، ص ۱۹۲؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۹ و ۳۰۸ و ۳۱۰؛ نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹؛ کتاب العلوم، ج ۱، ص ۹۲.

۲- دلائل الصدق، ج ۳، ق ۲، ص ۱۰۰؛ مبادئ الفقه الاسلامی، ص ۳۸.

۳- السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۵.

۴- [۴]. دلائل الصدق، ج ۳، ق ۲، ص ۱۰۰؛ مبادئ الفقه الاسلامی، ص ۳۸؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰۹ و ص

۳۱۱.

خير من النوم بگوید. از این رو بلال گفتن حی علی خیر العمل را رها کرد.(۱).

ظاهراً قسمت پایانی این روایت، توسط راویان اضافه شده است؛ چرا که به تصریح چندین روایت، عبارت «الصلاه خیر من النوم» پس از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و طبعاً از سوی عمر بن خطاب به اذان اضافه گردید.(۲).

۱۰. بلال هر صبح که اذان می گفت، حی علی خیر العمل را ذکر می کرد.(۳).

قوشچی و دیگران گفته اند: عمر برای مردم خطبه خواند و گفت: «ای مردم! سه چیز در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که آن ها را ممنوع می کنم و به خاطرشان عقوبت می نمایم. آن سه عبارتند از: متعه زنان و متعه حج و حی علی خیر العمل».(۴).

قوشچی که عالمی اشاعره بود، برای عمر عذر تراشیده و گفته است: «مخالفت یک مجتهد با دیگران در مسائل اجتهادی، بدعت به شمار

ص: ۱۶۶

۱- . المعجم الكبير، طبرانی، ج ۱، ص ۳۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۳۰ به نقل از طبرانی؛ المصنف، صنعانی، ج ۱، حاشیه ص ۴۶۰؛ السنن الكبرى، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۵؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۵۵۰۴ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۸، ص ۳۴۵؛ منتخب کنز العمال، حاشیه مسند احمد، ج ۳، ص ۲۷۶ به نقل از ابی الشیخ در کتاب الاذان؛ دلائل الصدق، ج ۳، ق ۲، ص ۹۹؛ نصب الرايه، ج ۱، ص ۴۰۲؛ اضواء البيان، شنقیطی، ج ۸، ص ۱۵۶.

۲- . ر.ک: موطأ مالک، ج ۱، ص ۹۳؛ المصنف، صنعانی، ج ۱، ص ۴۷۴ و ۴۷۵ شماره ۱۸۲۷ و ۱۸۲۹ و ۱۸۳۲؛ کنز العمال، ج ۴ شماره ۵۵۶۷ و ۵۵۶۸ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۸، ص ۳۵۷؛ منتخب کنز العمال، حاشیه مسند احمد، ج ۳، ص ۲۷۸ که و در آن آمده است: او گفت که این کار بدعت است.

۳- [۳]. کنز العمال، ج ۴، ص ۲۶۶ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۸، ص ۳۴۲؛ منتخب کنز العمال، حاشیه مسند احمد، ج ۳، ص ۲۷۶؛ دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۲، ص ۹۹.

۴- . شرح التجريد، قوشچی، مبحث امامت، ص ۴۸۴؛ کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۵۸ به نقل از طبری در المستتير؛ الغدير، امینی، ج ۶، ص ۲۱۳ که می گوید: طبری در المستتير آن را از عمر آورده است؛ شیخ علی بیاضی در کتاب الصراط المستقیم، آن را از طبری نقل کرده است؛ جواهر الاخبار و الآثار، ج ۲، ص ۱۹۲ آن را از حاشیه تفتازانی بر شرح العضد نقل نموده است.

نمی آید» (۱). این عذر تراشی، اصلاً موجه نیست؛ زیرا طبق تصریح آیه قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله از روی هوای نفس سخن نمی گوید و آنچه می گوید، وحی است که به او نازل می شود. عذر حقیقی عمر این بود که پیش خود فکر می کرد که اگر مردم بشنوند نماز بهترین عمل است، تنها نماز تکیه می کنند و جهاد را رها می سازند. چنان که خواهد آمد، خود خلیفه نیز به آن تصریح کرده است. پس معنای سخن خلیفه این بود که جلوگیری و نهی او، یک نهی مصلحتی و موقت است، نه نهی تشریحی و تحریمی؛ زیرا او می دانست که حق تشریح ندارد.

۱۶. حلبی می گوید: «از ابن عمر و علی بن الحسین نقل شده است که در اذان، بعد از حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل می گفتند» (۲).

۱۷. علاء الدین حنفی در کتاب التلویح فی شرح الجامع الصحیح می گوید: «درباره حی علی خیر العمل، ابن حزم آورده است: از ابن عمر و ابو امامه بن سهل بن حنیف، به طور صحیح وارد شده است که آن ها در اذان خود، حی علی خیر العمل می گفتند» (۳). مؤلف کتاب التلویح افزوده است که «علی بن الحسین نیز چنین می کرد» (۴).

ص: ۱۶۷

۱- شرح التجرید، قوشجی، ص ۴۸۴.

۲- السیره الحلبیه، چاپ سال ۱۳۸۲ ق، باب الاذان، ج ۲، ص ۹۸ و چاپ دار المعرفه، ج ۲، ص ۳۰۵.

۳- المحلی، ابن حزم، ج ۳، ص ۱۶۰. و ر.ک: دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۲، ص ۱۰۰؛ مبادئ الفقه الاسلامی، عرفی، ص ۳۸؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۱۱.

۴- دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۲، ص ۱۰۰؛ مبادئ الفقه الاسلامی، عرفی، ص ۳۸؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۱۱.

۱۸. سید مرتضی می گوید: «عامه روایت کرده اند که این جمله، در بخشی از دوران پیامبر صلی الله علیه و آله گفته می شد؛ اما ادعا می کنند که منسوخ گردیده و برداشته شده است. در حالی که مدعی نسخ، باید دلیل داشته باشد و چنین دلیلی یافت نمی شود».(۱).

۱۹. از عبد الرزاق، از معمر، از ابن حمّاد، از پدرش، از جدش نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث معراج فرمود: «جبرئیل برخاست و سبّابه راست را در گوش خود نهاد و جفت جفت اذان گفت». در پایان یادآور می شود که «دو بار حی علی خیر العمل گفت».(۲).

۲۰. ابن نباح در اذانش حی علی خیر العمل می گفت.(۳).

قاسم بن محمد می گوید: «در کتاب السنم آمده: صحیح این است که اذان با حی علی خیر العمل تشریح گردید؛ زیرا به اتفاق جمیع مسلمانان، اذان در روز خندق، با این جمله گفته شد. این جمله، دعوت به نماز بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود که بهترین اعمال شما نماز است. همچنین مسلمانان اتفاق نظر دارند که ابن عمر و حسن و حسین علیهما السلام و بلال و گروهی از صحابه، با این جمله اذان می گفتند». او این مطلب را در شرح کتاب موطأ و دیگر کتاب ها آورده است.

ص: ۱۶۸

۱- الانتصار، ص ۳۹.

۲- . سعد السعود، ص ۱۰۰؛ بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۰۷ و ج ۱۸، ص ۳۱۷؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۴، ص ۶۸۸. و ر.ک: مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۴۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۱، ص ۸۶؛ تأویل الآیات، ج ۱، ص ۲۶۶.

۳- . ر.ک: من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸۷؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۵، ص ۴۱۸ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۴، ص ۶۴۵؛ بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۷۴؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۴، ص ۶۹۲؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۱، ص ۶۴۴.

مؤلف فتوحات مکیه که یکی از مشایخ صوفیه است، می گوید: «اهل مذاهب اسلامی بنا بر تعصبی که داشتند، اجماع کردند که حی علی خیر العمل را ترک کنند...»

سید علامه عزالدین ابو ابراهیم محمد بن ابراهیم ذکر کرده است که من درباره دو سند مربوط به حی علی خیر العمل که به ابن عمر و زین العابدین می رسد، تحقیق کردم و هر دو سند را صحیح یافتیم.^(۱)

امام سروجی در کتاب شرح الهدایه للحنفیه روایت می کند که احادیث حی علی خیر العمل، از طرق فراوان نقل شده است.^(۲)

۲۱. از امام علی صلوات الله علیه نقل شده است: «شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدانید که بهترین اعمال شما، نماز است. و به بلال فرمان داد که ندا دهد: حی علی خیر العمل». این حدیث در کتاب شفاء نقل شده است.^(۳)

۲۲. محمد بن منصور در کتاب الجامع، با استناد به راویان مورد قبول، از ابومحذوره _ یکی از مؤذنان رسول خدا صلی الله علیه و آله _ نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمان داد که در اذان، حی علی خیر العمل بگویم.^(۴)

ص: ۱۶۹

۱- الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۱۰ و ص ۳۱۲؛ الروض النضیر، ج ۱، ص ۵۴۲.

۲- الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۱۱.

۳- جواهر الاخبار و الآثار المستخرجه من لجه البحر الزخار، ج ۲، ص ۱۹۱؛ الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، ج

۵، ص ۲۸۴؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰۹.

۴- البحر الزخار، ج ۲، ص ۱۹۲؛ کتاب العلوم، ج ۱، ص ۹۲.

۲۳. در کتاب شفاء، از محمد بن منصور نقل شده است که ابوالقاسم علیه السلام به ابومحذوره دستور داد که اذان بگوید و حی علی خیر العمل را در اذانش ذکر نماید. او گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله به این کار فرمان داد. (۱).

۲۴. ابوبکر احمد بن محمد السری، از موسی بن هارون، از حمانی، از ابوبکر بن عیاش، از عبدالعزیز بن رفیع نقل کرده است که ابومحذوره گفت: «زمانی که من جوان بودم، پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: حی علی خیر العمل را در پایان اذانت قرار بده». (۲).

۲۵. در کتاب شفاء از هذیل بن بلال مدائنی نقل شده است: «از ابن ابی محذوره شنیدم که می گفت: حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل». (۳).

۲۶. از زید بن ارقم نقل شده است که با حی علی خیر العمل اذان می گفت. (۴).

۲۷. شوکانی از کتاب الاحکام نقل کرده است: «برای ما به طور صحیح ثابت است که زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، در اذان حی علی خیر العمل گفته می شد و زمان عمر کنار گذاشته شد». (۵).

۲۸. حسن بن یحیی نیز همین را گفته و در جامع آل محمد، این قول از او روایت شده است. (۶).

ص: ۱۷۰

-
- ۱- جواهر الاخبار و الآثار، ج ۲، ص ۱۹۱.
 - ۲- میزان الاعتدلال، ذهبی، ج ۱، ص ۱۳۹؛ لسان المیزان، عسقلانی، ج ۱، ص ۲۶۸؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۱، ص ۴۹۲.
 - ۳- البحر الزخار، ج ۲، ص ۱۹۲.
 - ۴- الامام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۲۸۳. و ر.ک: نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹؛ فلک النجاه، فتح الدین حنفی، ص ۲۹۲ به نقل از محب طبری در احکام.
 - ۵- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹؛ الاحکام یحیی بن حسین، ج ۱، ص ۸۴.
 - ۶- . همان.

محمد بن منصور مرادی می گوید:

از احمد بن عیسی پرسیدم: «وقتی اذان می دهی، آیا حی علی خیر العمل می گویی؟». گفت: «آری». گفتم: «هم در اذان و هم در اقامه؟». گفت: «آری؛ ولی مخفیانه می گویم».

محمد بن جمیل، از نصر بن مزاحم، از ابوجارود برایم نقل کرد که ابوجعفر در اذان و اقامه، حی علی خیر العمل می گفت.

از ابوجارود نقل شده است که حسان گفت: در خراسان برای یحیی بن زید اذان گفتم. او به من دستور داد که حی علی خیر العمل بگویم. (۱).

از امام علی بن الحسین صلوات الله علیه روایت شده است که فرمود: هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای مؤذن را می شنید، همان جمله را تکرار می کرد. وقتی مؤذن می گفت: «حی علی الصلاه، حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل»، می فرمود: «لا حول و لا قوه الا بالله». (۲).

۳۰. امام محمد بن علی الباقر صلوات الله علیهما از پدرش علی بن الحسین صلوات الله علیهما نقل کرده است که پس از گفتن حی علی الفلاح، می گفت: حی علی خیر العمل. (۳).

۳۱. زرکشی در کتاب بحر المحيط می گوید: «از جمله موضوعاتی که همانند سایر مسائل در آن اختلاف وجود دارد، این است که ابن عمر که بزرگ

ص: ۱۷۱

۱- کتاب العلوم المعروف ۲۹. از امام علی باملی احمد بن عیسی، ج ۱، ص ۹۲.

۲- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۵؛ بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۷۹ به نقل از دعائم؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۵۸؛ سنن النبی، طباطبائی، ص ۳۵۷؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۴، ص ۶۶۵.

۳- جواهر الاخبار و الآثار سعیدی، ج ۲، ص ۱۹۲؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۵.

اهل مدینه بود، به تک جمله ای بودن اذان و گفتن حی علی خیر العمل فتوا می داد». (۱).

۳۲. در کتاب السنم آمده است: «صحیح آن است که اذان با حی علی خیر العمل تشریح شد». (۲).

۳۳. روایت شده است که امام علی صلوات الله علیه، حی علی خیر العمل را در اذان می گفت. شیعیان نیز این رویه را در پیش گرفته اند. (۳).

۳۴. در کتاب الروض النضیر آمده است: «بسیاری از علمای مالکی و همچنین حنفی و شافعی گفته اند که حی علی خیر العمل، از الفاظ اذان بود». (۴).

تذکر و اشاره

این نصوص و روایاتی که ذکر شد، به ویژه آنچه که برای حسین بن فخر اتفاق افتاد، نشان می دهد که خلفا در برابر گفتن حی علی خیر العمل، حساسیت بالایی نشان می دادند و چه بسا گفتن و آشکار کردن آن، به خشونت و کشتار و مصیبت و بلاهای بزرگ و خطرناک می انجامید. به راستی چرا سنت خلیفه دوم، بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم گردید؟!

اشکال های غیر وارد

۱. ادعا می شود که عبارت حی علی خیر العمل، در صحیح بخاری و مسلم و دیگر جوامع حدیثی، وجود ندارد و این دلالت می کند بر این که گفتن عبارت

ص: ۱۷۲

۱- الروض النضیر، ج ۱، ص ۵۴۲؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۵۷؛ مبادئ الفقه، محمد سعید العوفی، ص ۹۲.

۲- همان.

۳- الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۰۸.

۴- الروض النضیر، ج ۱، ص ۵۴۲.

مذکور در اذان، معتبر نیست. حتی اگر روایتی که می گویند: «حی علی خیر العمل در اذان نخستین (یعنی اذان رسول خدا صلی الله علیه و آله) وجود داشت» صحیح باشد، با احادیث مربوط به اذان که عاری از این عبارتند، نسخ گردیده است. (۱).

این ادعا، به چند دلیل صحیح نیست:

یکم: در صحیحین، همه احادیث مشتمل بر احکام، جمع آوری نشده است.

دوم: اگر نسخ شده بود، ابن عمر و امام زین العابدین صلوات الله علیه و زید بن ارقم و دیگران از آن اطلاع داشتند. پس چرا پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به این کار ادامه دادند؟

سوم: شماری از روایات که در این بحث یادآور شدیم، به صراحت می گویند: نخستین کسی که این عبارت را از اذان حذف کرد، خلیفه دوم عمر بن خطاب بود که چنین چیزی را مصلحت می پنداشت. حال اگر صحت استناد و اعتماد بر چنین مصلحتی را بپذیریم، با از بین رفتن آن مصلحت، دیگر توجیهی نمی ماند که ترک سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله ادامه یابد. شاید التزام عده ای از صحابه و تابعین و اهل بیت صلوات الله علیهم و شیعیان ایشان به گفتن این فقره، اشاره به این دارد که آن ها با فتوای اجتهادی عمر موافق نبوده اند و آن را نپذیرفته اند.

۲. سخن عده ای که می گویند: «گفتن حی علی خیر العمل مکروه است»، به هیچ وجه صحیح نیست؛ زیرا کراهت آن از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به اثبات نرسیده است. (۲) پیش تر دانسته شد که با روایات صحیح، از صحابه و تابعین نقل شده

ص: ۱۷۳

۱- ر.ک: نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹؛ اضواء البیان، شنقیطی، ج ۸، ص ۱۵۶.

۲- السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۵؛ المجموع، نووی، ج ۳، ص ۹۸؛ نصب الرایه، ج ۱، ص ۴۰۲؛ البحر الرائق، ج ۱، ص ۲۷۵ و چاپ سال ۱۴۱۸ ق، ج ۱، ص ۴۵۴ به نقل از شرح المذهب.

است که آنان در اذان خود، این جمله را می گفتند. روش اهل بیت نبوت و معدن رسالت صلوات الله عليهم اجمعين نیز که یکی از ثقلین هستند، گفتن جمله مزبور در اذان بود. از این رو، گفتن حی علی خیر العمل، در طول تاریخ به عنوان شعاری برای اهل بیت صلوات الله عليهم و علویان و شیعیان باقی ماند؛ تا آنجا که جنبش حسین بن علی صاحب فخر، به خاطر آن آغاز شد. برای روشن شدن موضوع، می توانید به متونی که در پی می آید، مراجعه کنید.

شعار حی علی خیر العمل و جایگاه آن

الف: عبدالله بن حسن افضس، از مناره ای که نزد سر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و نزدیک جایگاه جنازه ها بود، بالا رفت و به مؤذن گفت: «در اذانت حی علی خیر العمل بگو». مؤذن با دیدن شمشیر در دست وی، چنین کرد. وقتی عمری (فرماندار مدینه از طرف منصور) آن را شنید، احساس خطر کرد و آشفته شد و فریاد زد: «در را ببندید و به من آب بنوشانید».(۱).

ب: تنوخی ذکر می کند که ابوالفرج به او خبر داده است: در قطعه شنیدم که مردم در اذان شان حی علی خیر العمل می گفتند.(۲)

ج: ابن کثیر در حوادث سال ۴۴۳ درباره رافضیان می گوید: اذان را با حی علی خیر العمل می گفتند.(۳).

د: حلبی می گوید: عده ای ذکر کرده اند که رافضیان در حکومت آل بویه، بعد از حی علی الصلاه و حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل می گفتند. پس از این که

ص: ۱۷۴

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۴۴۶ و چاپ مکتبه الحیدریه، ص ۲۹۷.

۲- نشور المحاضرات، ج ۲، ص ۱۳۳.

۳- ر.ک: البدایه و النهایه، ج ۱۲، ص ۶۳ و چاپ دارا حیات التراث العربی، ج ۱۲، ص ۸۰.

سلجوقیان بر سر کار آمدند، از سال ۴۴۸ هـ ق مؤذنان را از این کار منع کردند و دستور دادند که به جای آن، دوباره الصلاه خیر من النوم در اذان صبح گفته شود. (۱)

هنا بن فرحون گزارش داده است: «دیواری بلند به حجره پیامبر صلی الله علیه و آله افزوده شد تا هنگام غروب، جلوی آفتاب را بگیرد. افزودن حصار، یک بدعت و گمراهی بود؛ اما شیعیان در درون آن حصار، نماز می خوانند. ... من خودم از کسی که جلوی حجره ایستاده بود و اذان می گفت، شنیدم که با صدای بلند، حی علی خیر العمل می گوید. آنجا مکان تدریس و خلوت علمای ایشان بود؛ تا این که خدا کسانی را برای نابود کردن آن مقدر فرمود و شبانه در های آن را کردند». (۲)

و: ابن قاسم نویری اسکندرانی می گوید: وقتی معز به مصر رسید، فرمان داد که در مسجد عمرو بن عاص و مسجد ابن طولون، اذان را با حی علی خیر العمل بگویند. گفتن این جمله در اذان، تا انقراض دولت عبیدیان در سال ۵۶۷ هـ ق ادامه داشت. با انقراض آن دولت، گفتن حی علی خیر العمل نیز منقرض شد و سلطان صلاح الدین یوسف بن نجم الدین ایوب، این کار را ریشه کن کرد. (۳)

ز: در سال ۳۵۰ هـ ق، به دستور جعفر بن فلاح، نایب معز در دمشق، مؤذنان حی علی خیر العمل را علنی کردند. (۴)

در همان سال، بساسیری وارد بغداد شد و حی علی خیر العمل را به اذان افزود. (۵)

ص: ۱۷۵

- ۱- السیره الحلبیه، چاپ سال ۱۳۸۲ ق، باب الاذان، ج ۲، ص ۱۰۵ و چاپ دار المعرفه، ج ۲، ص ۳۰۵. و ر.ک: البدایه و النهایه، ج ۱۲، ص ۶۸، حوادث سال ۴۴۸ ق.
- ۲- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۶۱۲.
- ۳- الالمام بالاعلام فی ما جرت به الاحکام، ج ۴، ص ۲۴. و ر.ک: تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سال ۳۸۱ ق، ص ۳۲؛ تاریخ الخلفاء، ص ۴۰۲.
- ۴- تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سال ۳۵۰ ق، ج ۲۶، ص ۴۸؛ البدایه و النهایه، ج ۱۱، ص ۲۷۰ و چاپ دار احیاء التراث، ج ۱۱، ص ۳۰۵. و ر.ک: تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۴۰۸؛ مآثر الانافه، ج ۱، ص ۳۰۷.
- ۵- تاریخ الخلفاء، ص ۴۱۸. و ر.ک: تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۰۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۱۳۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۶۴۱؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳۰، ص ۳۰ و ج ۳۱، ص ۲۲۸؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۱۲، ص ۹۶ و ۹۷؛ العبر و دیوان المبتدأ و الخبر، ج ۳، ص ۴۴۹ و ج ۴، ص ۲۶۶.

ح: نویری اسکندرانی می گوید: عیدیان که خود را فاطمی می پنداشتند، شیعه بودند و در اذان خود، بعد از گفتن حی علی الصلاه و حی علی الفلاح، دو بار حی علی خیر العمل می گفتند؛ همان گونه که زیدیه در مکه و مدینه (به غیر از ایام حج) و در صعده و دیگر شهرهای یمن، این جمله را دو بار در اذان تکرار می کردند.^(۱)

ط: ابن کثیر، از شروط شیعیان برای یاری رساندن به والی حلب در برابر صلاح الدین می گوید و می نویسد: «رافضیان با والی حلب شرط کردند که حی علی خیر العمل به اذان برگردانده شود و در همه مساجد و بازارها، این جمله گفته شود و مسجدی به آنان اختصاص یابد و نام امامان دوازده گانه صلوات الله علیهم را جار بزنند و بر جنازه ها پنج تکبیر بگویند و عقد و نکاح را به پیشوای شیعیان حلب، شریف طاهر ابوالمکارم حمزه بن زهره حسینی واگذار نمایند. والی، همه این شروط را پذیرفت.^(۲)»

سبب حذف حی علی خیر العمل

چرا این عبارت از اذان حذف گردید؟ خود خلیفه دوم، راز این کار را آشکار می سازد. ابن شاذان، خطاب به اهل سنت می گوید:

۳۵. شما از قاضی ابویوسف، روایتی را نقل کرده اید که محمد بن حسن و اصحابش نقل کرده اند. همچنین این روایت را از ابوحنیفه نیز نقل

ص: ۱۷۶

۱- الالمام، ج ۴، ص ۳۲ و ۴۰ و ۴۱.

۲- . الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۸۹؛ خاتمه المستدرک، ج ۲، ص ۹؛ البدایه و النهایه، ج ۱۲، ص ۲۸۹.

نموده آید. آنان گفته اند: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و زمان ابوبکر و ۹. ابتدای خلافت عمر، اذان این گونه بود که در آن حی علی خیر العمل گفته می شد؛ تا این که عمر بن خطاب گفت: «می ترسم اگر حی علی خیر العمل گفته شود، مردم به نماز تکیه کنند و جهاد را رها سازند». پس فرمان داد که حی علی خیر العمل از اذان حذف شود. (۱).

همانند این روایت، از افراد زیر نیز نقل شده است:

۳۶. امام صادق صلوات الله علیه

۳۷. امام باقر صلوات الله علیه

۳۸. ابن عباس (۲).

سخنی درباره این فتوا

امر جهاد در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، بسیار مهم تر و شدیدتر بود و نیاز مردم به جهاد، بیش از زمان عمر احساس می شد. با این حال، رسول خدا صلی الله علیه و آله این عبارت را از اذان حذف نکرد. از این رو ما قطع پیدا می کنیم که اجتهاد خلیفه دوم از لحاظ قوت و کفایت، سطح قابل قبولی نداشت و او همه جوانب و عواقب این موضوع را به شکل کافی و مطلوب، نسنجیده بود. مگر با

ص: ۱۷۷

۱- . الايضاح، ابن شاذان، ص ۲۰۱ و ۲۰۲. و ر.ک: الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۲۹۶ و ۲۹۹ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷؛ کتاب العلوم، ج ۱، ص ۹۲.

۲- ر.ک: دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۲؛ بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۱۵۶ و ۱۳۰؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۶؛ البحر الزخار و در حاشیه آن جواهر الاخبار و الآثار، ج ۲، ص ۱۹۲؛ دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۲، ص ۱۰۰؛ مبادئ الفقه الاسلامی، محمد سعید العرفی، ص ۳۸ به نقل از سعد الدین تفتازانی در حاشیه شرح العضد بر مختصر الاصول ابن حاجب؛ الروض النضیر، ج ۲، ص ۴۹؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۱، ص ۳۱۰ آن را از حاشیه تفتازانی در شرح العضد نقل کرده است.

توجه به دلیل مورد استناد عمر بگوئیم که حذف این عبارت از اذان، به خاطر دلایل موقت و آنی بوده که طبق نظر وی، شرایط آن زمان اقتضا می کرده. چه بسا او به فکر حذف همیشگی این فقره از اذان نبوده و فقط برای یک بازه زمانی محدود، اجرای آن را مطلوب می دانسته. اگر این چنین باشد، اکنون دیگر این توجیه اساسی ندارد و ادامه حذف این جمله از اذان، برای ما قابل درک نمی باشد. پس چرا نباید همگی به سنت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرینش صلوات الله علیهم باز گردیم؟

حتی اگر عمر می خواسته این جمله را برای همیشه از اذان حذف کند و از شریعت اسلام ساقط نماید _ همچنان که در موارد مشابه، چنین کاری کرد _ باز هم معیار حقیقی برای احکام اسلام، گفتار خدا و رسول صلی الله علیه و آله است، نه گفته های عمر بن خطاب. این موضوع کاملاً روشن است و نیاز به توضیح بیشتر ندارد. این هم قابل توجه است که چرا ابوبکر چنین اقدامی نکرد؟!

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرین.

دشمنی عمر با حضرت علی (علیه السلام) و جانشینی وی در مدینه!

پرسش شماره ۷۹ (۳۶)

شیعه ادعا می کنند که عمر با علی دشمن بود. این در حالی است که وقتی عمر برای تحویل گرفتن کلیدهای بیت المقدس می رفت، علی را به عنوان جانشین خود در مدینه قرار داد؛(۱).

با این که می دانست اگر کوچک ترین مشکلی برایش پیش بیاید، علی خلیفه خواهد شد! پس چگونه با او دشمنی داشت؟

ص: ۱۷۸

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

سخن درباره دوستی و دشمنی نیست

سخن درباره دشمنی یا عدم دشمنی عمر با امام علی صلوات الله علیه نیست؛ بلکه بحث درباره این است که آیا عمر، او را به عنوان امام و خلیفه منصوب از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته بود یا خیر؟ حوادث آن زمان اثبات می کند که عمر به این موضوع رضایت نداشت و علی رغم این که ابوبکر و عمر در روز غدیر با امام علی صلوات الله علیه بیعت کرده بودند، اما عمر، ابوبکر را برای تصدی خلافت معرفی کرد و پس از او، خود بر آن جایگاه تکیه زد.

جانشینی حضرت علی (علیه السلام) از سوی عمر

روایتی که می گوید: «عمر هنگام رفتن به سوی بیت المقدس، علی صلوات الله علیه را جانشین خود در مدینه قرار داد»،^(۱) به چند دلیل قابل پذیرش نیست:

۱. راوی این ادعا، سیف بن عمر است که به کذب و حدیث سازی و انحراف از علی صلوات الله علیه شهرت دارد. بنا بر این، روایت او قابل اعتماد نیست؛ به ویژه در روایاتی که مربوط به امام علی صلوات الله علیه باشد.

۲. یعقوبی می گوید: عمر به هنگام رفتن به سوی بیت المقدس، عثمان بن عفان را جانشین خود قرار داد.^(۲)

ص: ۱۷۹

۱- تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۶۰۸ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۶، ص ۱۰۴. و ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۸، ص ۲۹۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۱۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص ۳۷۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۰۰؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۶۵.

۲- تاریخ یعقوبی، چاپ سال ۱۳۹۴ ق، ج ۲، ص ۱۳۵ و چاپ دار صادر، ج ۲، ص ۱۴۷.

۳. در پاسخ به پرسش شماره ۸۳ گفتیم که علی رغم درخواست عمر، امام علی صلوات الله علیه راضی نشد فرماندهی جنگ با ایرانیان را در قادسیه عهده دار گردد و حتی راضی نشد با عمر به مسافرت برود. حال آیا در غیاب عمر، به ولایت مدینه راضی می شود؟

پذیرش ولایت مدینه، نوعی اعتراف به مشروعیت حکومت عمر بود و امام علی صلوات الله علیه کسی نبود که چنین چیزی را گردن بگیرد. او پیوسته اهتمام داشت که مشروع نبودن خلافت غاصبان را با اشاره یا آشکارا، بیان نماید. او می دانست که اگر در غیاب عمر، ولایت مدینه را بپذیرد، ارزشش کاسته می شود و شأنش پایین می آید. او همان کسی بود که عرضه داشت: «خدایا! قریشیان را به تو واگذار می کنم. آنان پیوند خویشاوندی ام را قطع کردند و ظرف مرا واژگون نمودند و منزلت عظیم مرا کوچک شمردند».(۱).

و در خطبه شقشقیه، از اعضای شورا شکوه کرد و فرمود: «منزلت من در مقایسه با اولین اینان (ابوبکر)، کی مورد تردید قرار گرفت که اکنون با این افراد هم ردیف شده ام؟».(۲).

۴. سخن عمر، حاکی از آن است که او امام علی صلوات الله علیه را جانشین خود در مدینه قرار نداد؛ بلکه به مردم دستور داد که در دشواری ها، به آن حضرت مراجعه کنند. او به مردم گفت: «علی بن ابی طالب در مدینه است. حواستان باشد که اگر

ص: ۱۸۰

۱- ر.ک: نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۲، ص ۸۵؛ مصباح البلاغه، مستدرک نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۵؛ الغارات، ثقفی، ج ۱، ص ۳۰۸ و ج ۲، ص ۵۷۰ و ۷۶۷؛ المسترشد، ص ۴۱۶؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۱۷۲ و ۱۸۶؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۰۵ و ج ۳۳، ص ۵۶۹؛ المراجعات، ص ۳۹۰؛ النص و الاجتهاد، ص ۴۴۴؛ نهج السعاده، ج ۶، ص ۳۲۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۱۰۳ و ج ۶، ص ۹۶ و ج ۹، ص ۳۰۵؛ الامامه و السياسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۱۳۴ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲- . نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۱، ص ۳۰.

کاری برای تان پیش آمد، به او مراجعه کنید و او را در کارهای تان داور قرار دهید»^(۱).

اگر او علی صلوات الله علیه را والی مدینه قرار داده بود، مردم در همه امور به او مراجعه می کردند [نه در پیش آمدها]. والی مدینه به طور معمول، امور روزمره را به عهده داشت و نخستین مطالبات مردم از او نیز همین بود. او باید با راه حل های مفید و صحیح، در برابر مشکلات می ایستاد و اگر کاری بر او سخت می شد، از امام علی صلوات الله علیه یا دیگران کمک می گرفت. پس دستور عمر به مردم در مورد امام علی صلوات الله علیه، منافاتی با سپردن ولایت مدینه به عثمان نداشت؛ همچنان که با مراجعه به تاریخ، معلوم می شود که امام علی صلوات الله علیه حلال مشکلات همه بود.

۵. همان گونه که بلاذری و مسعودی ذکر کرده اند، امام علی علیه السلام درخواست عمر برای فرماندهی جنگ با ایرانیان را رد کرد.^(۲) همچنین عمر به ابوبکر توصیه نمود که برای فرماندهی جنگ با اشعث بن قیس، از علی صلوات الله علیه درخواستی نداشته باشد؛ زیرا برآورد او این بود که امام علی صلوات الله علیه درخواست او را رد خواهد کرد.^(۳)

۶. عمر در مورد امام علی علیه السلام، به ابن عباس شکایت کرد و گفت: «شکایت پسر عمویت را نزد تو آورده ام. از او خواستم با من بیرون بیاید، اما او نپذیرفت»^(۴).

ص: ۱۸۱

-
- ۱- . الفتح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۲۹۳ و چاپ دار الاضواء، ج ۱، ص ۲۲۵.
 - ۲- . مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۹ و ۳۱۰؛ فتوح البلدان، ص ۳۱۳.
 - ۳- . الفتح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۷۲ و چاپ دار الاضواء، ج ۱، ص ۵۷.
 - ۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۷۸؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۳۸ و ج ۳۰، ص ۵۵۴؛ غایه المرام، ج ۶، ص ۹۳؛ تحفه العسجدیه، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

۷. حتی اگر فرض کنیم که عمر، امام علی صلوات الله علیه را والی مدینه کرده باشد، این دلیلی بر دوستی عمر با آن حضرت نمی شود. چه بسا عمر به صلاح خود می دید که مردم علی صلوات الله علیه را به عنوان جانشین عمر در مدینه ببینند و پذیرش ولایت مدینه را به معنای اعتراف علی صلوات الله علیه به مشروعیت خلافت عمر قلمداد کنند. شاید این مهم ترین چیزی بود که عمر تلاش می کرد در زمان حیاتش تحقق یابد.

۸. چه کسی گفته است که اگر در آن جنگ، اتفاقی برای عمر می افتاد، جانشینی علی صلوات الله علیه در مدینه، منجر به خلافتش می شد؟ شاید عمر به تشکیل شورایی فرمان می داد که خلافت علی صلوات الله علیه در آن محال بود؛ همچنان که پس از زخمی شدنش توسط ابولؤلؤ، چنین کاری کرد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

جنگیدن خلفا با کافران و جنگیدن حضرت علی (علیه السلام) با مسلمانان

پرسش شماره ۸۰ (۷۳)

شیعه ادعا می کند: «ابوبکر و عمر و عثمان می خواستند ریاست و پادشاهی کنند. آنان به خاطر زمام داری، به دیگران ستم کردند». باید به آن ها گفت: خلفا به خاطر زمام داری، با هیچ مسلمانی جنگیدند. آن ها فقط با مرتدان و کافران، به جنگ پرداختند. آن ها کسانی بودند که کسری و قیصر را در هم شکستند و شهرهای ایران را گشودند و اسلام را برپا کردند و ایمان و مؤمنان را عزت بخشیدند و کفر و کافران را به ذلت کشاندند. عثمان که در مرتبه ای پایین تر از ابوبکر و عمر قرار داشت، وقتی انقلابیون خواستند او را بکشند، با هیچ مسلمانی جنگید و در دوران زمام داری و خلافتش، هیچ مسلمانی را نکشت. اگر شیعه به خود اجازه

می دهد این ها را ستمگر و دشمن پیامبر صلی الله علیه و سلم بدانند، باید این سخنان را درباره علی نیز بگوید!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: در پاسخ به سؤال شماره ۲۰، به این پرسش پاسخ داده شد که پرسش گر و خواننده گرامی می توانند به آنجا مراجعه کنند.

دوم: این که پرسش گر می گوید: «ابوبکر و عمر و عثمان، به خاطر زمام داری، با هیچ مسلمانی ننگیدند»، قابل پذیرش نیست؛ زیرا:

الف: آنان با مالک بن نویره به جنگ پرداختند و او و عده ای از همراهانش را کشتند و در همان شب قتلش، خالد بن ولید با همسر وی همبستر شد! ابوبکر به کار او خرده نگرفت و پرداخت دیه مالک را به برادرش متمم بن نویره پیشنهاد کرد و اسیران بنی حنیفه و اموال گرفته شده از آنان را بازگرداند. حال سؤال این است که اگر مالک مسلمان نبود، چرا ابوبکر می خواست به برادرش دیه پردازد؟ همچنین در مورد ترور سعد بن عباد به دست خالد بن ولید، اتهامی قوی متوجه آنان است.

ب: عثمان برای جنگیدن با کسانی که خواستار اصلاح اوضاع بودند، اقدام به گردآوری سپاه نمود؛ اما معاویه او را تنها گذاشت.

ج: یورش به خانه حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و کتک زدن و سقط کردن جنین و اقدام به آتش زدن خانه او، و همچنین ماجراهای پیش آمده در سقیفه _ از قبیل لگدمال کردن سعد بن عباد، کوبیدن بینی حباب بن منذر، شکستن شمشیر

زبیر در خانه امام علی صلوات الله علیه _ نشان می دهد که ماجرا، تنها مشورت برای انتخاب خلیفه نبود؛ بلکه کار خلافت، با ضرب و شتم مسلمانان و کشتن محسن فرزند فاطمه زهرا صلوات الله علیها پا گرفت. این را هم باید افزود که آنان سعد بن عباد را کشتند و ادعا کردند که او را جن کشته است. همه این رخدادها بی دلیل انجام نگرفت؛ بلکه برای سلطه جویی بود و ابوبکر و عمر در آن شرکت داشتند.

سوم: با وجود سخنان آشکار و فراوان امام علی علیه السلام در مورد این که آنان در پی ریاست و پادشاهی بودند، پرسش گر نمی تواند قاطعانه منکر این مسأله شود.

با وجود این مطالب، دیگر نمی توان ابوبکر و عمر را به عنوان حامیان صلح مطرح کرد؛ آن هم در برهه ای مملو از اخبار مربوط به تهدید و اعلان جنگ علیه کسانی که می خواستند کوچک ترین اقدامی بر ضد آنان داشته باشند. از سخنان گفته شده در آن برهه، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

* «چنان جنگالی می بینم که چیزی جز خون، آن را فرو نمی نشاند»

* «هر کس با ما مخالفت کند، او را می کشیم»

* «هر کس مخالفت کند، او را با شمشیر خرد می کنیم»

* «مردم عقب کشیدند و مرگ را خوش نداشتند»

* «چه کسی درباره سلطنت محمد، با ما سر جنگ دارد؟»

* «اگر برگردی، در چهره ات زخمی عمیق خواهد بود»

* «سعد را بکشید!»

* «شکمش لگدمال شد»

* «شما را نشانه می روم و می کشم»

* «شمشیرهای مان را در او فرو می بریم»

* «سرش را جدا می سازیم»

* «جدا می سازی و فرو می کنی»

* «کوچه های مدینه پر از مردان جنگی شد»

* «قبیله اسلم بیعت کرد و عمر از پیروزی مطمئن شد»

* «عمر لباسش را به کمر بست و از مردم به زور بیعت گرفت»

* «او را به زمین کشیدند و بردند و دستش را به دست ابوبکر مالیدند»

* «مردم با بی میلی برای بیعت آمدند»

آیا این جملاتی که در آن برهه میان اهل سقیفه رد و بدل می شد، الفبای صلح و آشتی و مشورت خواهی بود، یا الفبای ریاست طلبی و سلطنت خواهی؟

چهارم: جنگ ابوبکر و عمر با مرتدان، از مسلمات تاریخی نیست. اکثر مدعیان نبوت، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد شدند که مصداق آیه «انْقَلَبْتُمْ عَلٰی اَعْقَابِكُمْ»^(۱).

نبودند و مشمول روایات مربوط به «ارتداد قهقراپی» نمی شدند؛ چرا که آیه و روایات، درباره زمان پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گویند. اما کسانی که از پرداخت زکات سر باز زدند _ یعنی مالک بن نویره و یارانش _ همگی مسلمان بودند و خالد بن ولید پس از دادن امان، آن ها را کشت. ابوبکر برای رهایی از تبعات این کار، به دست و پا افتاد و خواست دیه مالک را به برادرش پردازد؛ اما برادر مالک، دیه را نپذیرفت.

جالب است که ابوبکر علی رغم اصرار عمر، حاضر نشد به قصاص خالد تن دهد. و جالب تر این که در همان زمان، اشعث بن قیس که مرتد شده بود، به پاداشی همچون ازدواج با خواهر ابوبکر دست یافت و از مقربان حکومت گردید.

ص: ۱۸۵

۱- [از پیروی او و عقیده] خود باز می گردید. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

پنجم: وقتی مردم علیه عثمان قیام کردند و از او خواستند امور را اصلاح کند و رفتاری عادلانه با آنان داشته باشد، او وعده داد و به وعده اش عمل نکرد؛ حتی کوشید برای سرکوب مخالفانش، سپاهسانی از شام و دیگر بلاد اسلامی، راهی مدینه شوند. تلاش برای گردآوری جنگجویان، حکایت از این دارد که اگر او می توانست تک تک مهاجمان را بکشد، در این کار کوتاهی نمی کرد.

سپاهی را که عثمان می خواست، معاویه به سویس روانه ساخت؛ اما به قدری در رفتن درنگ کردند که عثمان کشته شد و آنان به شام بازگشتند. چه بسا این درنگ و تأخیر، به دستور خود معاویه صورت گرفت.

دلیل قیام علیه عثمان این بود که مردم نامه ای از فرستاده عثمان به دست آوردند که ممههور به مهر او بود و نامه را برای عامل عثمان در مصر می برد. در آن نامه دستور داده شده بود هیئتی که نزد او به شکایت آمده اند، همگی کشته شوند. هنگامی که مردم فهمیدند و عثمان را بازخواست کردند، او منکر شد و معلوم گردید که نامه را مروان نوشته است. آن ها از عثمان خواستند حکم خدا را در مورد مروان اجرا کند؛ ولی او سر باز زد.

ششم: کسی که صحابه ای مانند عمار و ابن مسعود و دیگران را مورد ضرب و شتم قرار می دهد و با لگد به شکم آنان می کوبد تا دچار فتق شوند، نمی توان به او خوش بین بود و از او انتظار داشت که نسبت به مردم عادی _ که خواسته اش را نادیده می گیرند و با او درگیر می شوند _ گذشت و شفقت داشته باشد. توهین و ناسزا به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، کاری بود که مدام از او سر می زد؛ همچنان که با ابوذر و امام علی صلوات الله علیه چنین می کرد.

هفتم: درباره کشتن مسلمانان توسط امام علی صلوات الله علیه باید بگویم: تردیدی نیست که آن حضرت، خلیفه و امام بر حق بود. گروهی از مردم با او بیعت کردند و سپس بیعت خود را شکستند. حضرت ناگزیر بود که به خاطر بیعت شکنی آنان و دفاع از خود و اطاعت از فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مبارزه با ناکثین و قاسطین و مارقین، با آنان بجنگد. این موضوع، با قتل مالک بن نویره و یارانش توسط ابوبکر، تفاوت بسیار داشت.

نمی توان برای عثمان چنین عذری مطرح کرد؛ چون قیام کنندگان بر ضد او، بیعت نشکستند؛ بلکه از وی خواستند که بر اساس شریعت اسلام، رفتاری منصفانه با آنان داشته باشد. این اختلاف، ادامه پیدا کرد تا منجر به قتل او شد. اگر او به وعده هایش عمل می کرد و عهدش را پیوسته زیر پا نمی گذاشت، کار به آنجا نمی کشید.

هشتم: بر خلاف مبنای پرسش گر، کسانی که برای رسیدن به اهداف دنیوی، بر مردم مسلط می شوند، لازم نیست با مردم بجنگند و آن ها را بکشند. مردم تا زمانی که سر تسلیم فرود آورند، تحت حمایت حکمرانان هستند. چه بسا آنان بدون خونریزی به حکومت برسند و با فریب و بذل و بخشش و اعطای مناصب حکومتی، مردم را به سوی خود جذب کنند و عده ای را با نرمش و برخی را با زور و تهدید، همراه سازند و به اهداف خود نائل شوند و کارشان به خونریزی نینجامد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

شیعیان می پندارند که ابوبکر و عمر، علیه علی توطئه کردند تا او را از خلافت بازدارند و خلافتش را غصب نمایند. اگر این گفته ها حقیقت داشت، پس انگیزه عمر چه بود که علی را در شورای خلافت قرار داد؟ اگر او را همانند سعید بن زید از شورا اخراج می کرد، یا فردی دیگر را به جای او تعیین می نمود، کسی می توانست کوچک ترین اعتراضی کند؟ پس ناگزیر ثابت می شود که خلفا بدون هیچ غلو یا کوتاهی، علی را در جایگاه واقعی اش قرار دادند و در کنار هم ردیفان خود نشانند و به ترتیب، فرد برتر و سزاوارتر را مقدم داشتند.

مؤید این مطلب آن است که پس از قتل عثمان، وقتی علی ولایت یافت، انصار و مهاجران برای بیعت با او شتافتند. اما آیا شنیده اید که احدی از آنان به خاطر بیعت با ابوبکر و عمر و عثمان، از علی عذرخواهی کرده باشد؟ یا به خاطر انکار نص امامت علی، از او پوزش بخواهد؟ یا یکی از آنان بگوید: نص فراموش شده در مورد علی را اکنون به یاد آوردم؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: می گوئید: «غصب خلافت امام علی صلوات الله علیه توسط ابوبکر و عمر و عثمان، تهمت و افترا است». بی شک این چیزی که نامش را تهمت و افترا گذاشته اید، از سوی شیعیان وارد نشده است؛ بلکه شیعیان آن را به طور واضح و

آشکار، در کتاب های اهل سنت یافته اند. پس چرا آن را تهمت و افترا می دانید و به شیعیان نسبت می دهید؟

اگر پرسش گر بخواهد، بسیاری از منابع غیر شیعی را برایش ذکر می کنیم؛ اما اکنون او را به کتاب هایی که به بررسی این موضوع پرداخته اند، ارجاع می دهیم و به او سفارش می کنیم که حتماً به آن ها مراجعه کند تا راستی سخن ما را دریابد؛ از جمله کتاب الغدير علامه امینی و کتاب مأساه الزهرا علیها السلام.

دوم: این که عمر امام علی صلوات الله علیه را در شورا شرکت داد، از باب لطف و تفضل به آن حضرت نبود، بلکه مجبور به این کار شد؛ چون در میان امت اسلام،

کسی همانند علی صلوات الله علیه وجود نداشت که عمر خلافت را به او بسپارد. پس ناچار بود نقشه را طوری طرح ریزی کند که هم از رویارویی با مردم و امام علی صلوات الله علیه بگریزد، و هم این که کار به دست آن حضرت نیفتد. از این رو چنین شورا را به گونه ای طراحی کرد که از یک سو خلافت به امام صلوات الله علیه نرسد، و از سوی دیگر آن حضرت نتواند در برابر آن شورا مقاومت کند؛ یعنی همان اتفاقی که در واقع رخ داد.

عمر می دانست که بسیاری از مردم به شورایی که علی صلوات الله علیه در آن نباشد، رضایت نخواهند داد. برای امام صلوات الله علیه هم امکان نداشت که از وارد شدن در شورا سر باز زند؛ چون هدف نهایی طمع کنندگان در خلافت نیز کناره گیری علی صلوات الله علیه بود و در این صورت می توانستند خلافت را به راحتی ببلعند. امام علی

(صلوات الله عليه) نیز پس از کناره گیری نمی توانست اعتراضی کند و از حق خود بگوید و چیزی طلب نماید. (۱).

عمر با این چینش خاص، رسیدن به نتیجه مورد انتظار خود را تضمین کرد و با قرار دادن ابتکار عمل در دست عبدالرحمن بن عوف _ که خوب می دانست خواسته عمر را چگونه برآورده کند _ امام علی صلوات الله علیه را از خلافت دور نمود.

سوم: نباید سعید بن زید و دیگران را با امام علی صلوات الله علیه مقایسه کرد. علی صلوات الله علیه کسی نبود که جایگاهش در اسلام، نادیده گرفته شود. نادیده گرفتن سعید بن زید، هیچ نتیجه نامطلوبی نداشت؛ اما نادیده گرفتن علی صلوات الله علیه این چنین نبود. او کسی بود که درباره شورا فرمود: «منزلت من در مقایسه با اولین اینان (ابوبکر)، کی مورد تردید قرار گرفت که اکنون با این افراد هم ردیف شده ام؟». (۲).

چهارم: عمر توان این را نداشت که کسی را بدون مقدمه خلیفه کند و امام علی صلوات الله علیه را رها سازد؛ چون کسی یارای مقابله با آن حضرت را نداشت و مردم چنین اقدامی را توجیه پذیر نمی دانستند و به صف امام علی صلوات الله علیه می پیوستند و به هر ندایی که آنان را به سوی امام می کشاند، لبیک می گفتند و آن حضرت را بر حق می دیدند. قطعاً اوضاع با زمانی که ابوبکر بر گرده خلافت سوار شد، تفاوت داشت.

ص: ۱۹۰

-
- ۱- البته وقتی عباس بن عبدالمطلب به امام علی صلوات الله علیه اعتراض کرد که چرا عضویت شورا را پذیرفتی، فرمود: به این خاطر پذیرفتم که آن ها در روز سقیفه گفتند: «خلافت و نبوت در یک خانواده جمع نمی شود»؛ در حالی که عمر با قرار دادن من در شورا، مرا نامزد خلافت کرد. و این، حرف خودشان را نقض می کند و دروغ آن ها را برملا می سازد. مترجم
 - ۲- نهج البلاغه، خطبه شششقیه.

پنجم: سخن پرسش گر که گفت: «علی را در جایگاه واقعی خود قرار دادند و با هم ردیفانش نشانند»، قابل پذیرش نیست. هیچ یک از اصحاب شورا، هم سنگ و هم ردیف امام صلوات الله علیه نبودند. خود آن حضرت نیز این موضوع را رد کرد و فرمود: «منزلت من در مقایسه با اولین اینان (ابوبکر)، کی مورد تردید قرار گرفت که اکنون با این افراد هم ردیف شده ام؟» (۱).

حتی خود عمر نیز همیشه آرزو می کرد که یکی از سه چیزی که علی صلوات الله علیه دارد، برای او باشد:

۱. دختر علی صلوات الله علیه، همسر او می شد و برایش فرزند می آورد.

۲. در خانه او به مسجد باز می شد و دیگر درها بسته می ماند.

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر، پرچم را به دست او می داد. (۲).

ششم: سخن پرسش گر که می گوید: «آن ها به ترتیب، فرد برتر و سزاوارتر را مقدم داشتند»، به دو دلیل صحیح نیست:

الف: سزاواری، چیزی نیست که مردم تعیین کنند؛ بلکه آن را خداوند به فرد برتر عطا می کند.

ص: ۱۹۱

۱- همان.

۲- ر.ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۲۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۰؛ الصواعق المحرقة، فصل ۳، باب ۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۷؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۹، ص ۴۵۳؛ نظم درر السمطین، ص ۱۲۹؛ العمده، ابن بطریق، ص ۱۷۶؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۸ و ۳۱؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۴۴۵؛ المراجعات، ص ۲۱۸؛ السقیفه، مظفر، ص ۶۴. و ر.ک: الغدیر، امینی، ج ۳، ص ۲۰۳ و ج ۱۰، ص ۶۸؛ تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۳۹؛ القول المسدد، ص ۳۳؛ ذخائر العقبی، ص ۷۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۰؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۲۵ و ج ۹، ص ۴۱۷؛ خصائص الوحی المبین، ص ۱۶۴؛ تفسیر ثعلبی، ج ۹، ص ۲۶۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ مناقب خوارزمی، ص ۲۷۷ و ۳۳۲؛ مطالب السؤل، ص ۱۷۴؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۳۳۸؛ نهج الایمان، ص ۴۴۲؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۷۰.

ب: سخن گفتن از سزا و سزاواری (حق و احق بودن) با عقاید اهل سنت نمی سازد؛ زیرا آن ها منشأ حق را بیعت و انتخاب مردم می دانند. بیعت و گزینش، چگونه می تواند نشان گر سزاواری و برتری فرد باشد؟

اگر بخواهیم درباره برتری و سزاواری سخن بگوییم، خواهیم دید که با توجه به فضائل و ویژگی ها و علم و دانش و دیگر صفات امام علی صلوات الله علیه، برتری وی بر همگان آشکار و روشن است. سخن ما زمانی روشن تر می شود که به دیدگاه معتزله بغداد نظر افکنیم که می گویند: «علی علیه السلام برتر بود؛ اما خدا فردی فروتر _ یعنی ابوبکر _ را بر او مقدم داشت». همچنان که ابن ابی الحدید معتزلی نیز در مقدمه شرح نهج البلاغه، خدا را ستایش می کند که به خاطر حکمتی که تکلیف اقتضا می کرد، فروتر را بر برتر مقدم داشت.^(۱)

ابن ابی الحدید معتزلی در این گفتار، دچار تناقضی آشکار شده است؛ چون او امامت را نه با نص الهی، بلکه با گزینش مردم می داند؛ اما در عین حال، مقدم شدن ابوبکر بر امام علی صلوات الله علیه را به خدا نسبت می دهد و او را بر این امر ستایش می کند. در حالی که خدا چنین نکرد؛ به ویژه بر اساس عقیده معتزلیان که خداوند، امور را به بندگانش تفویض فرمود.

هفتم: در مورد عذرخواهی مردم از امام علی صلوات الله علیه به خاطر بیعت با ابوبکر باید بگوییم:

الف: عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود؛ نیافتن یک چیز، دلیل بر نبودن آن نیست. شاید عذرخواهی کرده باشند و برای ما نقل نشده باشد.

ص: ۱۹۲

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۳.

ب: عذرخواهی نکردن، دلیل بر اشتباه نبودن کارشان نیست. شاید عذرخواهی نکردن آنان، به این خاطر بوده که می پنداشتند بازگشت به دامان امام و اصرار برای پذیرش خلافت و بیعت با آن حضرت، برای جبران اشتباه شان کافی است و نیازی به عذرخواهی زبانی نیست.

ج: چه بسا بیشتر مردم نیازی به عذرخواهی نداشتند. پس از آن که دیدند برای مالک بن نویره و یارانش چه اتفاقاتی افتاد و بر سر فاطمه و علی صلوات الله علیهما و دیگران چه آمد، به سوی بیعت با ابوبکر کشیده شدند تا جان خود را حفظ کنند و از مکافات بگریزند. از این رو، خود را در بیعت با خلفای سه گانه، معذور می دانستند. عده ای ناچیز که از روی میل و اراده بیعت کرده بودند، یا در طول آن سال ها مردند، یا جزو دسیسه گران علیه امام علی صلوات الله علیه شدند و در صدد خیانت و نابود کردن حکومت امام برآمدند؛ همچنان که جنگ های بعدی، به خوبی این موضوع را نشان می دهد. در این خصوص، مطالب دیگری نیز وجود دارد که می توان در پاسخ به این سؤال مطرح کرد؛ اما برای این که سوء تفاهمی پیش نیاید، از آن ها صرف نظر می کنیم.

د: نباید پنداشت که امام علی صلوات الله علیه با شورای خلافت موافق بود؛ چرا که ایشان هیچ گاه نگفت که خدا و رسولش شورا را وسیله ای برای تعیین حاکم قرار داده اند؛ بلکه او فقط در مورد مسألهٔ تحمیل شده از سوی دستگاه حاکمه، همکاری نمود. اگر واقعاً شورا مبنای گزینش حاکم باشد، جا دارد از شما پرسیم که حکومت خود عمر چگونه شکل گرفت؟ خلافت او که بر اساس شورا نبود! سخن در این باره بسیار است و مجالی دیگر می طلبد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

وقتی خانه عثمان بن عفان را آشوب گران شورش می محاصره کردند، علی از او دفاع کرد و مردم را دور نمود و پسرانش حسن و حسین و برادرزاده اش عبدالله بن جعفر را نزد وی فرستاد. (۱).

البته عثمان از مردم خواست که سلاح شان را زمین بگذارند و از خانه های شان بیرون نایند. این نشان دهنده بطلان عقیده شیعه است که می گوید: بین علی و عثمان، کینه و دشمنی برقرار بود.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: امام علی صلوات الله علیه در برابر دیگران، از روی احساسات شخصی موضع نمی گرفت و به خاطر این که عثمان فرزند فلانی است و رنگش سفید یا گندمگون است و دراز و کوتاه و فقیر و غنی است، با وی خصومت نداشت؛ بلکه مخالف کارهای خلاف شرع و ناعادلانه و غیرمنصفانه او بود و از وی می خواست چنین کارهایی را ترک کند و از رفتارش دست بردارد. اگر او در راه خیر و راستی و حقیقت قدم برمی داشت، روابطش را با او حفظ می کرد و در غیر این صورت، رابطه اش را قطع می نمود.

ص: ۱۹۴

امام علی صلوات الله علیه می خواست برای خروج از مشکلات، به عثمان کمک کند. عثمان نیز روی منبر رفت و به صراحت وعده داد که در برخورد با مردم، انصاف را رعایت خواهد کرد؛ اما دوباره به همان رفتار پیشین بازگشت و به وعده های خود عمل نکرد. امام صلوات الله علیه باز از او خواست که روشی بهتر و زیباتر پیش بگیرد. او پذیرفت و امام صلوات الله علیه وی را از گزند مردم در امان داشت. هنگامی که عثمان به وعده هایش عمل نکرد و دوباره عهدش را شکست، امام علی صلوات الله علیه چاره ای جز کناره گیری ندید؛ اما وقتی خطر عثمان را احاطه کرد، امام پسرانش را فرستاد تا در حد امکان، گرفتاری را از او دور سازند. پس شیعه ادعا ندارد که رفتار امام علی صلوات الله علیه با عثمان، خصمانه و کینه جویانه بوده است.

دوم: برخورد عثمان با مخالفانش نشان می دهد که او در صدد پذیرش خواسته های شرعی و قانونی آنان نبود؛ بلکه می خواست سپاهی گرد آورد و با آنان بجنگد. او از معاویه خواست که لشکری را برای کمک بفرستد. معاویه پذیرفت و لشکر را روانه کرد؛ اما به دستور خود معاویه، لشکریانش در رفتن تأخیر کردند تا عثمان کشته شد.

سوم: نحوه کشته شدن عثمان، بابی را برای فتنه گری باز می کرد و زمینه را برای معاویه و دیگر فرصت طلبان فراهم می ساخت تا امت اسلامی را به تباهی بکشانند و سرنوشت آن ها را به بازی بگیرند. از سخنان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و دیگران برمی آید که معاویه، مایل به کشته شدن عثمان بود و در این راه تلاش می کرد؛ بلکه می توان گفت که عثمان را کسی جز معاویه به قتل نرساند.

قاتل عثمان، معاویه بود

مواردی وجود دارد که نشان می دهد معاویه خواستار کشته شدن عثمان بود:

۱. عثمان، معاویه را به یاری طلبید؛ ولی او کوتاهی کرد و پس از مدتی انتظار و وقت کشی، لشکر را فرستاد و به آن ها دستور داد که در ذی خشب اردو بزنند و از آنجا فراتر نروند. او به فرمانده سپاه هشدار داد که «مبادا بگویی من حاضر هستم و تو غایبی؛ و حاضر چیزی را می بیند که غایب نمی بیند!». از این رو، لشکر در ذی خشب اردو زد تا زمانی که عثمان کشته شد. سپس معاویه به آنان پیوست و به همراه سپاهیان، به شام برگشت. او این کار را کرد تا عثمان کشته شود و بتواند ادعای خلافت کند. (۱).

۲. امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه به معاویه نوشت: «به جان خودم سوگند که غیر از تو کسی او را نکشت و جز تو کسی او را بی یاور نگذاشت. تو منتظر گرفتاری او بودی و برایش آرزوی های بد داشتی». (۲).

۳. نقل شده است که آن حضرت، ضمن نامه ای به معاویه نوشت: «هر گاه به نفع تو بود، عثمان را یاری کردی و آن گاه که به نفع او بود، خوارش نمودی». (۳).

ص: ۱۹۶

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۶، ص ۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۹۸؛ الغدیر، امینی، ج ۹، ص ۱۵۰؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۴، ص ۱۲۸۹؛ النصائح الکافیه، ص ۲۰ به نقل از بلاذری؛ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام سیره و تاریخ، ص ۱۶۶.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، چاپ قدیم، ج ۳، ص ۴۱۱ و چاپ دار احیاء الکتب العربیه، ج ۱۵، ص ۸۴؛ الغدیر، امینی، ج ۹، ص ۱۵۰؛ النصائح الکافیه، ص ۲۰ به نقل از الکامل و بیهقی در المحاسن و المساوی؛ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام سیره و تاریخ، ص ۱۶۷ به نقل از معتزلی؛ مصباح البلاغه (مستدرک نهج البلاغه)، ج ۴، ص ۵۶؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۲۵.

۳- ر.ک: نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۳، ص ۶۲؛ مصباح البلاغه (مستدرک نهج البلاغه)، ج ۴، ص ۵۵؛ الاحتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۶۵؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۹۸؛ الغدیر، امینی، ج ۹، ص ۱۴۹؛ نهج السعاده، ج ۴، ص ۱۶۸؛ النصائح الکافیه، ص ۲۰ و چاپ دارالثقافه قم، ص ۴۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۵، ص ۸۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۶، ص ۱۵۳.

۴. ابویوب انصاری به معاویه نوشت: «ما را با قاتلان عثمان چه کار؟ کسی که در کمین عثمان بود و مردم شام را از یاری او بازداشت، تو بودی...» (۱).

۵. شبت بن ربیع به معاویه نوشت: «تو چیزی نیافتی که مردم را با آن گمراه کنی و دل شان را به خودت متمایل گردانی و اطاعت شان را خالص نمایی؛ تا این که به آنان گفתי: پیشوای تان به ظلم کشته شده است و بیایید به خون خواهی اش برخیزیم. عده ای او باش پست و نادان، دعوت تو را پذیرفتند. در حالی که ما می دانیم تو در یاری عثمان درنگ کردی و دوست داشتی او کشته شود تا به موقعیت فعلی ات دست یابی.» (۲).

۶. طبری می گوید: «وقتی نامه عثمان به معاویه رسید، او درنگ کرد؛ چون می دانست که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله علیه عثمان هم داستان شده اند. پس نخواست با آنان مخالفت کند. و تأخیرش به ضرر عثمان تمام شد.» (۳).

۷. ابن عباس به معاویه نوشت: «به خدا سوگند که تو در کمین قتل عثمان بودی و دوست داشتی او نابود شود. با بینشی که از سرانجام کار او داشتی، اطرافیان خود را از یاری اش بازداشتی. نامه و فریاد خواهی او به تو رسید که از تو کمک

ص: ۱۹۷

۱- . الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ و تحقیق زینی، ج ۱، ص ۹۷ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۱۳۰؛ الغدير امینی، ج ۹، ص ۱۵۱ به نقل از الامامه و السياسه؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۲۸۱ و ج ۸، ص ۴۴؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۰۲؛ الدرجات الرفیعه، ص ۳۱۹؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۶؛ صفین، منقری، ص ۳۶۸.

۲- . صفین، منقری، ص ۱۸۷ و ۱۸۸؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۵۷۰؛ الغدير، امینی، ج ۹، ص ۱۵۰ و ج ۱۰، ص ۳۰۷ به نقل از هر دو؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۱۵؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۴۹؛ النصائح الکافیة، ص ۴۲؛ مواقف الشیعه، ج ۲، ص ۴۲۷؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۸۲؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۳۵.

۳- تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه اعلی، ج ۳، ص ۴۰۲؛ الغدير، ج ۹، ص ۱۹۰.

می خواست و به تو التماس می کرد؛ اما به او توجه نکردی تا همان گونه که می خواستی، به قتل رسید. اگر او مظلوم کشته شد، تو از همه ظالمان به او ظالم تری»^(۱).

۸. ابن عباس در نامه ای دیگری نیز این مطالب را به او یادآور شده است.^(۲)

۹. منقری می گوید: وقتی خبر مرگ عثمان را به معاویه دادند، او از رفتاری که با عثمان داشت، سینه اش به تنگ آمد و از یاری نکردنش پشیمان شد و ضمن ایاتی گفت: «به خاطر پیروی از هوا و هوس و کوتاهی در حق او، پشیمانم و حسرت می خورم و فریاد می زنم»^(۳).

۱۰. هنگامی که معاویه، علت یاری نشدن عثمان از سوی ابوالطفیل کنانی را پرسید، ابوالطفیل گفت: «همان چیزی که تو را بازداشت، مرا نیز بازداشت. تو در شام بودی و مرگ او را انتظار می کشیدی». معاویه گفت: «مگر نمی بینی که با خون خواهی او، به یاری اش برخاسته ام؟». ابوالطفیل خندید و گفت: «مثل تو و

ص: ۱۹۸

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۶، ص ۱۵۴ و ۱۵۵؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۹۹؛ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام سیره و تاریخ، ص ۱۶۷ به نقل از بحار؛ الغدیر امینی، ج ۹، ص ۱۳۴ و ۱۵۰.

۲- الفتوح، ابن اعثم، ج ۳، ص ۲۵۶؛ مناقب، خوارزمی، ص ۱۸۱ و چاپ مرکز نشر اسلامی، ص ۲۵۷؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۱۳ و تحقیق زینی، ج ۱، ص ۱۰۰ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۱۳۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۸، ص ۶۶؛ الغدیر، امینی، ج ۹، ص ۱۵۰ و ج ۱۰، ص ۳۲۵؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۰۴ و ج ۸، ص ۵۵؛ صفین، منقری، ص ۴۱۵؛ الدرجات الرفیعه، ص ۱۱۳؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۳۱، ص ۳۷۲.

۳- صفین، منقری، ص ۷۹؛ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام سیره و تاریخ، ص ۱۶۶ و ۱۶۷ به نقل از منقری؛ الغدیر، امینی، ج ۹، ص ۱۵۱؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۶۶.

عثمان، همانند سخن شاعر جعدی است که می گوید: تو که در زمان زنده بودم به من توشه ای نرساندی، نمی خواهم پس از مرگم تو را گریان و نالان بینم».(۱)

۱۱. یعقوبی می گوید: معاویه به سپاه خود دستور داد که در ابتدای شام، اردو بزنند و همان جا بمانند تا خودش نزد عثمان برود و صحت موضوع را بررسی کند. وقتی نزد عثمان رفت، عثمان از او پرسید: «این مدت کجا بودی؟». معاویه گفت: «خودم آمدم تا نظر تو را بدانم؛ سپس بازگردم و آن ها را پیش تو بیاورم». عثمان گفت: «به خدا این گونه نیست. تو می خواهی من کشته شوم و سپس بگویی که من خون خواه او هستم. بازگرد و مردم را پیش من بیاور». معاویه رفت و دیگر بازنگشت تا این که عثمان کشته شد».(۲)

۱۲. خود معاویه در نزد حجاج بن خزیمه اعتراف می کند که عثمان را یاری نکرد و در حالی که عثمان از او یاری می خواست، وی را اجابت نمود. در این باره ابیاتی نیز می گوید(۳)

که همان قصیده لامیه ای است که قبلاً ذکر کردیم.

۱۳. شهرستانی به صراحت می گوید: همه کارگزاران و امیران عثمان، او را تنها گذاشتند و یاری اش نکردند تا کشته شد. آنان عبارت بودند از معاویه، سعد بن ابی وقاص، ولید بن عقبه، عبدالله بن عامر و عبدالله بن سعد بن ابی سرح.(۴)

ص: ۱۹۹

۱- . مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۰؛ النصائح الکافیة، ص ۲۱ و چاپ دار الثقافة قم، ص ۴۱؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۰؛ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام سیره و تاریخ، ص ۱۶۸؛ الغدیر امینی، ج ۹، ص ۱۳۹ و ۱۴۰؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، ص ۲۰۱ و چاپ دار الفکر، ج ۲۶، ص ۱۱۷ به نقل از الاستیعاب؛ الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۱۵۱ و تحقیق زینی، ج ۱، ص ۱۶۵ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۲۱۵؛ مختصر اخبار شعراء الشیعه، ص ۲۶؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۲۷.

۲- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۵.

۳- . الفتوح، ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۶۵ و چاپ دار الاضواء، ج ۲، ص ۴۴۶. و ر.ک: الغدیر، امینی، ج ۹، ص ۱۵۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۳، ص ۹۲؛ وقعه صفین منقری، ص ۷۹.

۴- . الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۶؛ مناقب اهل البیت علیهم السلام، شیروانی، ص ۳۵۸؛ الغدیر، امینی، ج ۱۱، ص ۶۹. و ر.ک: حاشیة الشیعه فی التاریخ، ص ۱۴۲.

۱۴. وقتی معاویه بنی هاشم را به قتل عثمان متهم کرد، ابن عباس در مدینه به او گفت: «عثمان را تو کشتی و مردم را فریفتی و خود را خون خواه او معرفی کردی». و معاویه در هم شکسته شد. (۱).

۱۵. محمد بن مسلمه به معاویه نوشت: «ای معاویه! به جانم سوگند که جز دنیا، چیزی نخواستی و جز هوا و هوس، چیزی را پیروی نکردی. عثمان را در زمان حیاتش خوار نمودی و پس از مرگش یاری رساندی». (۲).

۱۶. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در نامه ای به معاویه نوشت: «به خدا سوگند که پسر عمویت را کسی جز تو نکشت. من امیدوارم به خاطر گناهی همانند او و بزرگ تر از خطای او، تو را به وی ملحق نمایم». (۳).

۱۷. اصبع بن نباته نیز همانند سخنانی که از افراد مختلف نقل شد، با او سخن گفته است. (۴).

۱۸. امام حسن صلوات الله علیه به معاویه فرمود: «عثمان تو را والی کرد و تو در انتظار مرگش نشست». (۵).

ص: ۲۰۰

-
- ۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.
 - ۲- الامامه و السياسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۹۱ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۱۲۱؛ الغدير، امینی، ج ۹، ص ۱۵۱ و ج ۱۰، ص ۳۳۳؛ کتاب الفتوح، ابن اعثم، ج ۲، ص ۵۳۱.
 - ۳- الغدير، امینی، ج ۹، ص ۷۶؛ نهج السعاده، ج ۴، ص ۷۹؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۳۷۱؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۳۴ و چاپ دوم، ج ۳، ص ۱۰۷ و در چاپ دیگر، ج ۲، ص ۲۲۳ و در چاپ دیگر، ج ۵، ص ۷۷ همین را زیر شماره ۴۲۹ از جمهره رسائل العرب ج ۱، ص ۴۱۷ روایت کرده است.
 - ۴- تذکره الخواص، ص ۸۵؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۳۴ و ۱۳۵ و چاپ مرکز نشر اسلامی، ص ۲۰۵؛ الغدير، امینی، ج ۱، ص ۲۰۳؛ غایه المرام، ج ۱، ص ۲۸۶؛ کشف المهم فی طریق خبر غدیر خم، ص ۱۲۶.
 - ۵- تذکره الخواص، ص ۲۰۱؛ الغدير، امینی، ج ۱۰، ص ۱۶۹. و ر.ک: الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۴۰۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۷۹.

۱۹. معاویه به عمرو بن عاص گفت: «با آنچه در دست داریم، با وی می جنگیم و قتل عثمان را به گردن او می اندازیم». عمرو بن عاص گفت: «وای از این ننگ و شرم! کسانی که حق دارند نام عثمان را به زبان آورند، نه من هستم و نه تو». معاویه گفت: «وای بر تو! به چه دلیل؟». گفت: «در حالی که اهل شام با تو همراه بودند، عثمان را یاری نکردی؛ تا این که او از یزید بن اسد بجلی کمک خواست و وی به یاری اش شتافت. من نیز آشکارا او را رها کردم و به فلسطین گریختم». معاویه گفت: «این سخنان را رها کن...» (۱).

۲۰. هنگامی که نامه فریادخواهی عثمان به معاویه رسید، مسور بن مخرمه گفت: «ای معاویه! عثمان کشته خواهد شد. در نامه ای که به او می نویسی، درنگ کن». معاویه گفت: «ای مسور! به تو آشکارا می گویم که عثمان در آغاز، بر اساس خشنودی خداوند رفتار می کرد. سپس رویه اش عوض شد و حکم خدا را تغییر داد. خدا نیز اوضاع را به ضرر او تغییر داد. آیا به نظرت ممکن است من چیزی را بخواهم که خدا تغییر داده است؟» (۲). این گونه بود که معاویه برای توجیه کوتاهی اش در یاری عثمان، به جبر متوسل شد.

آنچه گفتیم، برای اثبات مطلب کافی است و در خانه اگر کس است، یک حرف بس است. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۰۱

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۶؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۹۸ و تحقیق زینی، ج ۱، ص ۸۸ و تحقیق شیرازی، ج ۱، ص ۱۱۸؛ نهج السعاده، ج ۲، ص ۶۴؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۷۴ و چاپ مؤسسه اعلمی، ص ۲۸۷.

۲- الفتوح، ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۲۸ و چاپ دار الاضواء، ج ۲، ص ۴۱۷؛ حیاة الامام الحسین علیه السلام، قرشی، ج ۱، ص

در زمان خلافت ابوبکر، علی در جنگ با مرتدان شرکت کرد و از اسیران بنی حنیفه، زنی را به کنیزی گرفت که بعد ها فرزندی به نام محمد بن حنیفه را برایش به دنیا آورد. این موضوع نشان می دهد که علی خلافت ابوبکر را صحیح می دانست؛ و گرنه راضی نمی شد او را در جنگ همراهی کند.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

این سؤال به دو بخش تقسیم می شود:

۱. شرکت امام علی صلوات الله علیه در جنگ با مرتدان؛

۲. اسیر کردن کنیزی از بنی حنیفه.

شرکت حضرت علی (علیه السلام) در جنگ با مرتدان

یکم: شرکت امام علی صلوات الله علیه در جنگ با مرتدان را هیچ کس ذکر نکرده و کسی نگفته است که او کنیزی از بنی حنیفه به اسارت گرفت؛ بلکه در متون تصریح شده است که امام علی صلوات الله علیه هیچ گاه مشارکت در جنگ های دوران ابوبکر و عمر و عثمان را نپذیرفت. روایاتی نیز بر این موضوع دلالت دارد:

بلاذری اشاره می کند که «عمر بن خطاب، فرماندهی لشکر مسلمانان در حمله به قادسیه را به امام علی صلوات الله علیه پیشنهاد کرد؛ ولی او نپذیرفت و عمر، سعد بن ابی وقاص را گسیل نمود». (۱) مسعودی به تفصیل در این باره می نویسد:

«وقتی ابو عبیده ثقفی در جسر کشته شد، این موضوع بر عمر و مسلمانان گران آمد. عمر برای مردم سخنرانی کرد و آن ها را به جهاد تشویق نمود و دستور آماده باش برای حرکت به سوی عراق را صادر کرد و در حالی که خود نیز قصد عزیمت داشت، در صرّار اردو زد. او طلحه بن عبیدالله را به عنوان پیش قراول، زبیر بن عوام را در جناح راست و عبدالرحمن بن عوف را در جناح چپ لشکر قرار داد. سپس مردم را فراخواند و با آن ها مشورت کرد و آنان پیشنهاد حرکت دادند.

عمر از امام علی صلوات الله علیه پرسید: «ای ابوالحسن! نظر تو چیست؟ خودم بروم یا کسی را بفرستم؟». امام فرمود: «خودت برو که این کار برای دشمن، هولناک تر و هراس انگیزتر است».

پس از رفتن امام، عباس و عده ای از مشایخ قریش برای مشورت فراخوانده شدند. آنان به عمر گفتند: «تو بمان و دیگری را بفرست تا اگر مسلمانان شکست خوردند، پشتیبان داشته باشند». این را گفتند و رفتند.

سپس عبدالرحمن بن عوف نزد عمر رفت و با هم به مشورت پرداختند. عبدالرحمن گفت: «پدر و مادرم به فدایت! بمان و دیگری را بفرست. شکست سپاهیان تو، همانند شکست خود تو نیست. اگر تو شکست بخوری یا کشته شوی، مسلمانان کافر می شوند و لا اله الا الله برای همیشه

ص: ۲۰۳

تعطیل می شود». عمر گفت: «به نظرت چه کسی را بفرستم؟». گفت: «سعد بن ابی وقاص را». عمر گفت: «می دانم که سعد شجاع است، ولی می ترسم تاکتیک جنگ را نداند». عبدالرحمن گفت: «همان گونه که گفتی، او شجاع است. صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در جنگ بدر نیز شرکت داشت. آنچه را که می خواهی به او بگویی، با ما در میان بگذار و با او پیمان ببند. او با دستور تو مخالفت نخواهد کرد». این را گفت و بیرون رفت.

سپس عثمان بن عفان وارد شد و عمر به او گفت: «ای ابو عبدالله! به نظرت من با سپاهیان حرکت کنم یا بمانم؟». عثمان گفت: «ای امیرالمؤمنین! بمان و سپاه را روانه کن. من بیم دارم که اگر اتفاقی برای تو بیفتد، عرب از اسلام بازگردد. سپاهیان را بفرست و آن ها را به پشتیبانی از یکدیگر مأمور نما. با آنان مردی را بفرست که دارای تجربه و بینش جنگی باشد». عمر گفت: «این مرد کیست؟». عثمان گفت: «علی بن ابی طالب». عمر گفت: «به دیدنش برو و با او در این باره صحبت کن. ببین به این کار اقدام می کند یا نه؟». عثمان بیرون رفت و با امام علی صلوات الله علیه ملاقات کرد و موضوع را با او در میان گذاشت؛ ولی امام از پذیرش این کار سر باز زد و آن راناخوشایند دانست. عثمان نزد عمر بازگشت و به او اطلاع داد. عمر گفت: «اکنون نظرت به کیست؟». عثمان گفت: «سعید بن زید».^(۱)

برای روشن شدن برخی امور، لازم است به چند مورد اشاره کنیم:

الف: برخی از پژوهشگران احتمال داده اند که عمر می خواست امام علی صلوات الله علیه را به عنوان فرمانده سپاه، به طرف یکی از کشورها بفرستد و در میانه کار، او

ص: ۲۰۴

۱- مروج الذهب، مسعودی، تحقیق شارل پلا، ج ۳، ص ۵۱ و ۵۲ و چاپ بیروت، ج ۲، ص ۳۰۹ و ۳۱۰.

را از عزل کند تا بدین وسیله، شایستگی امام و اهدافش را زیر سؤال ببرد و جایگاهش را تضعیف نماید و مقامش را پایین بیاورد. البته ما نمی‌خواهیم در اینجا درستی یا نادرستی این نظریه را بررسی کنیم؛ چرا که این سخن، در حد یک احتمال است و نظریه پرداز، دلیلی برای اثبات سخنش ارائه نکرده است.

ب: پیش تر گذشت که ابوبکر در نظر داشت امام علی صلوات الله علیه را برای کارزار با مرتدان بفرستد؛ اما عمرو عاص به او گفت که علی از تو اطاعت نخواهد کرد. (۱).

وقتی امام از ابوبکر اطاعت نکرد، آیا از عمر اطاعت می‌کند؟ آن هم در جنگی که برای کشورگشایی و گسترش نفوذ انجام می‌گرفت! با این که می‌دانیم نظر امام علی صلوات الله علیه در مورد غاصب بودن ابوبکر و عمر، هیچ تغییری نکرده بود و همواره معتقد بود که آن‌ها غاصب مقامی هستند که خداوند در روز غدیر و چند موقعیت دیگر، به او عطا کرده است.

ج: ضمن بحث درباره مشاوره ای که عمرو عاص به ابوبکر داد و گفت علی صلوات الله علیه را برای جنگ با مدعیان پیامبری نفرستد، مواردی را ذکر کردیم که برای روشن شدن دلایل رفتار عمر و موضع امام صلوات الله علیه سودمند است. می‌توانید به آن بحث مراجعه کنید.

د: سخن منسوب به عبدالرحمن بن عوف که گفت: «اگر عمر شکست بخورد یا کشته شود، مسلمانان کافر می‌شوند و لا اله الا الله برای همیشه تعطیل می‌گردد»، سخن نادرستی است؛ چون مسلمانی مردم، به خاطر عمر نبود که شکست او باعث کفر کسی شود! همچنان که بعد ها نیز او به دست ابولؤلؤ کشته شد و حتی یک نفر از مسلمانان کافر نشد.

ص: ۲۰۵

وقتی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به شهادت می رسد و هیچ کس به خاطر وفات ایشان کافر نمی شود، چگونه ممکن است مردم به خاطر مرگ عمر کافر شوند؟ البته مسلمانان پس از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله، دچار کفران در اطاعت و وفاداری شدند؛ همانند کفری که در این آیه آمده است: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (۱). به خاطر خدا، بر مردم مقرر است کسانی که توان دارند، حج خانه خدا را به جا آورند. هر کس کفر ورزد، [بداند] که خدا از جهانیان بی نیاز است».

کفر در اینجا به معنای عدم اطاعت است. کاربرد واژه کفر در این خصوص، به این خاطر است که کافر، اهمیتی برای اطاعت قائل نیست و بدان وقعی نمی نهد. کسی که مستطیع می شود و حج نمی گزارد، چنین وضعیتی دارد و در مقام عمل، همانند کافر است.

هز این روایت، چنین القا می کند که فرماندهی سعد بن ابی وقاص، به پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف بود؛ در حالی که روایت فتوحات می گوید: فرماندهی سعد را امام علی صلوات الله علیه به عمر پیشنهاد کرد.

اسارت حنیفه کار ابوبکر بود

دوم: پرسش گر می گوید: [علی از اسیران بنی حنیفه، زنی را به کنیزی گرفت که بعد ها فرزندی به نام محمد بن حنیفه را برایش به دنیا آورد. در این باره باید گفت:] مادر محمد بن حنیفه، در جنگ با مرتدان اسیر شد. پس از ارتداد قبیله بنی حنیفه و ادعای نبوت برای مسیلمه، خالد بن ولید آن ها را اسیر کرد.

ص: ۲۰۶

گفته اند که ابوبکر آن زن را به عنوان سهم امام علی صلوات الله علیه از غنائم به او داد.^(۱)

اما اختلاف است که آیا او از کنیزان بنی حنیفه بود و اصالتی سندی و سیاه پوست داشت،^(۲)

یا این که از خود بنی حنیفه بود و اصالت عربی داشت؟ در هر صورت، این مطلب چندان دقیق نیست.

صححه گذاشتن بر خلافت ابوبکر

برخی خواسته اند با بهره گیری از بحث پیشین، آن را دلیلی بر صحت خلافت ابوبکر قلمداد کنند. سمعانی می نویسد: «آن زن از اسیران بنی حنیفه بود که ابوبکر صدیق به علی داد. علی نیز خوله را گرفت و آزاد کرد و به ازدواج خود درآورد. اگر ابوبکر امام نبود، تقسیم و تصرفش در خمس غنائم نیز صحیح نبود و علی آن را نمی پذیرفت».^(۳)

ابن جوزی هم معتقد است: «نگرش رافضیان به خلافت ابوبکر، شگفت انگیزترین غفلت زدگی است. چون آنان می دانند که حنیفه به دست ابوبکر اسیر شد و علی از او صاحب فرزند گردید. و این نشان می دهد که علی به بیعت با ابوبکر راضی بود».^(۴)

باید بگوییم که به دلایل مختلف، استدلال خود اینان بسیار نامربوط و شگفت انگیز است:

ص: ۲۰۷

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۲۴۴؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۱۰؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۵، ص ۹۱؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۱۱۷؛ وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۴، ص ۱۶۹؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۲۴۶؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۳۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۳۲۳؛ المجموع نووی، ج ۱۹، ص ۲۳۹؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۶۸.

۲- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۵، ص ۶۶؛ الجوهره فی نسب الامام علی و آله علیهم السلام، بری، ص ۵۸؛ ذخائر العقبی، ص ۱۱۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۳۲۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۱۴؛ المعارف، ص ۲۱۰؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۱۱۷؛ وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۱۶۹؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۶، ص ۱۸۳.

۳- الانساب، سمعانی، ج ۴، ص ۲۹۹ و ۳۰۰ و چاپ دار الجنان، ج ۲، ص ۲۸۱.

۴- اخبار الحمقی و المغفلین، تحقیق خاقانی، چاپ سال ۱۳۸۶ ق، ص ۹۹ تا ۱۰۰.

۱. کسی که مشرکان را اسیر می کند، لازم نیست عادل و حاکم و خلیفه و حتی مسلمان باشد تا اسارت و خرید و فروش آنان صحیح گردد. اسارت و خرید و فروش مشرکان، اگر به دست فردی غیر مسلمان و غیر حاکم و غیر خلیفه نیز صورت بگیرد، باز هم صحیح است. پس نمی توان این گونه امور را دلیل بر صحت خلافت کسی دانست.

۲. کسانی که معتقدند «هر کس به زور غالب شود، جایز است خلیفه گردد و اطاعت از او واجب است و باید به او امرش عمل کرد و شورش علیه او جایز نیست و همه عملکرد چنین خلیفه ای صحیح است»، دیگر نمی توانند امام علی صلوات الله علیه را به خاطر سهم گرفتن از اسیران بنی حنیفه مؤاخذه کنند، یا از این طریق، خلافت ابوبکر را اثبات نمایند و او را در مورد غصب خلافت، تبرئه سازند. شاید به همین خاطر است که شیخ عبدالرحمن معلمی سمعانی در تعلیقه بر انساب سمعانی، این استدلال را نمی پسندد و می گوید: «اهل سنت از این گونه استدلال ها بی نیاز هستند».^(۱)

۳. اسیر شدن حنیفه توسط ابوبکر، چندان معلوم نیست؛ بلکه به دلایلی می توان گفت که خلافت نزدیک به یقین است:

الف: ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: «عده ای از محققان گفته اند که در زمان خلافت ابوبکر صدیق، قبیله بنی اسد، قبیله بنی حنیفه را غارت کرد. آن ها خوله دختر جعفر را به اسارت گرفتند و به مدینه بردند و به علی علیه السلام فروختند. خبر خوله به قومش رسید. آنان نزد علی علیه السلام رفتند و وضعیت خوله را به علی گفتند. حضرت او را آزاد کرد و برایش مهر تعیین نمود و به ازدواج خود درآورد.

ص: ۲۰۸

۱- . الانساب، سمعانی، ج ۴، تعلیقه ص ۲۹۰.

بعدها محمد از او به دنیا آمد و علی علیه السلام کنیه ابوالقاسم را برایش انتخاب کرد. احمد بن یحیی بلاذری نیز در کتاب تاریخ الاشراف، همین نظر را برگزیده است» (۱).

بلاذری مطلبی شبیه به این را از علی بن مغیره اثرم و عباس بن هشام کلبی نقل می کند و می گوید: «این خبر، ریشه دارتر از خبر مدائنی است» (۲). متن روایت کلبی از خراش بن اسماعیل، این گونه است: «در زمان خلافت ابوبکر، خوله را قومی از عرب ها اسیر کردند. اسامه بن زید بن حارثه او را خرید و به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فروخت. هنگامی که امیرالمؤمنین از وضعیت او باخبر شد، آزادش کرد و او را به ازدواج خود در آورد و برایش مهر تعیین نمود». ابن کلبی در ادامه می گوید: «هر کس بگوید خوله از اسیران یمامه است، سخن بیهوده ای گفته است» (۳).

حقیقت این است که خریده شدن او توسط امام علی صلوات الله علیه صحیح است؛ اما خریده شدنش در زمان ابوبکر صحیح نیست. همان گونه که دیگران نیز گفته اند و شواهد و قرائن نیز تأیید می کند، این مسأله در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفت.

ب: بری تلمسانی می گوید: «ابوالقاسم محمد بن علی که به ابن الحنفیه معروف است، مادرش از اسیران بنی حنفیه بود. علی او را خرید و به عنوان ام ولد قرار داد.

ص: ۲۰۹

-
- ۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۲۴۴ و ۲۴۵؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۱۶۰ و چاپ مرکز نشر اسلامی، سال ۱۴۱۹ ق، ج ۹، ص ۲۴۶؛ انساب الاشراف، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۹؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۳۳ و ج ۹، ص ۴۳۵؛ شرح احقاق الحق (الملحقات)، ج ۷، ص ۲۷؛ تنزیه الانبیاء مرتضی، ص ۱۹۱.
 - ۲- انساب الاشراف، تحقیق محمودی، چاپ مؤسسه اعلمی، سال ۱۳۹۴ ق، ج ۲، ص ۲۰۱.
 - ۳- عمده الطالب، ابن عنبه، ص ۳۵۲ و ۳۵۳؛ المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۴؛ المنمق، ص ۴۱۰.

او محمد را به دنیا آورد و علی را صاحب فرزندى نجیب گرداند. آن زن، خوله بنت ایاس بن جعفر جان الصفا نام داشت. گفته اند که او از خود بنی حنیفه نبود؛

بلکه از سیاهان سند و کنیز بنی حنیفه بود. خالد بن ولید درباره خود بنی حنیفه مصالحه نکرد، اما در مورد غلامان و کنیزان ایشان توافق نمود»^(۱).

ج: آنچه که در مورد وفات ابن حنیفه و مدت عمرش گفته اند، مؤید آن است که او در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. اما این که او را در شمار صحابه ذکر نکرده اند، شاید برآمده از غفلت آنان باشد؛ یا شاید برای جمع بین اقوال، این مسأله را مورد توجه قرار نداده اند؛ یا این که اسارت مادرش توسط ابوبکر را مسلم دانسته اند و چیزی غیر از این به فکرشان خطور نکرده است؛ یا این که عمداً اسارت مادرش توسط ابوبکر را شایع ساخته اند تا ثابت نمایند که خلافت ابوبکر، مورد تأیید امام علی صلوات الله علیه بوده است.

شرح موضوع از این قرار است که ابن حنیفه بنا بر مشهورترین نظریه، شصت و پنج سال زندگی کرد. و در تعلیق عمده الطالب آمده است که «او در شصت و هفت سالگی از دنیا رفت»^(۲). افزون بر این، ابن حجر سال ۷۳ هـ.ق را به عنوان سال وفات او پذیرفته و دیگر اقوال را کم اهمیت جلوه داده است. ظاهراً دلیل او برای این نظریه، روایتی است که بخاری در تاریخ خود نقل می کند و می نویسد: «موسی بن اسماعیل، از ابوعوانه، از ابو حمزه نقل کرد که وقتی ابن زبیر کشته

ص: ۲۱۰

۱- الجوهره فی نسب الامام علی و آله، ص ۵۸.

۲- ر.ک: عمده الطالب، حاشیه ص ۳۵۲.

شد، ما حج خود را به اتمام رساندیم و با محمد حنفیه به مدینه بازگشتیم. او سه روز در آنجا ماند و سپس از دنیا رفت» (۱). بر این اساس، ناگزیر باید نتیجه بگیریم که ولادت ابن حنفیه، در سال هشتم هجرت یا حتی پیش از آن روی داده است. پس این ادعا که «خوله در زمان ابوبکر و به دست خالد بن ولید اسیر شد»، هرگز صحیح نیست. و این که می گویند: «امام علی صلوات الله علیه در زمان حیات فاطمه صلوات الله علیها همسر دیگری نداشت»، با این مطلب سازگاری ندارد. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله امام علی صلوات الله علیه را فرستاد که خمس غنایم را از خالد و یارانش بگیرد، آن کنیز را انتخاب کرد و از او صاحب فرزند شد. و هنگامی که شکایت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند، پیامبر از امام دفاع کرد (۲).

البته ممکن است بگوییم: مراد آنان این بوده که امام علی صلوات الله علیه در زمان حیات فاطمه صلوات الله علیها، همسر دائمی نداشت. در این صورت، خوله پیش از شهادت حضرت فاطمه صلوات الله علیها صاحب فرزند می شود و پس از شهادت آن حضرت، امام او را آزاد می کند و به ازدواج خود درمی آورد.

ص: ۲۱۱

-
- ۱- ر.ک: تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۵۴ و ۳۵۵ و چاپ دار الفکر، سال ۱۴۰۴ ق، ج ۹، ص ۳۱۵ و ۳۱۶؛ التاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ص ۱۸۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۳۵۶ و ۳۵۰ و ۳۵۱.
 - ۲- نیل الاوطار، ج ۷، ص ۱۱۰؛ العمده ابن بطریق، ص ۲۷۵؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۴۴ و ۳۴۵ به نقل از منابع بسیار؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۱ و ۳۵۹؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۱۰؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۴۲؛ خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، نسائی، ص ۱۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۹۴ و ۱۹۵؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۷۶؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۲۰، ص ۴۶۰؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۲۳۶. و ر.ک: خواستگاری امام علی علیه السلام از دختر ابی جهل در کتاب «الصحیح من سیره النبی الاعظم»، چاپ چهارم، ج ۵، ص ۳۱۷ و چاپ پنجم، ج ۶، ص ۲۷۱

پیامبر صلی الله علیه و آله در دفاع از امام علی صلوات الله علیه، به خالد و یارانش می فرماید: «علی بدون دستور، کاری انجام نمی دهد». بنا بر این، مانعی ندارد که محمد بن حنفیه، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمده باشد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ستایش حضرت علی (علیه السلام) از عمر

پرسش شماره ۸۴ (۱۴۵)

نویسنده نهج البلاغه _ که از کتاب های مورد اعتماد شیعه است _ مدح و ستایش علی نسبت به ابوبکر و عمر را نقل کرده است؛ از جمله این که علی درباره ابوبکر می گوید: «پاک جامه و کم عیب رفت. به خیر آن رسید و از شرش گذشت. طاعت خدا را انجام داد و حق پرهیزکاری اش را به جا آورد».^(۱)

شیعیان با چنین ستایش هایی که با عقیده آنان در زمینه طعن صحابه مخالفت دارد، حیران و سرگردان شده اند و آن ها را حمل بر تقيه کرده اند. آنان می گویند: «علی این سخنان را از باب مصلحت اندیشی و جذب کسانی که خلافت شیخین را صحیح می دانستند، بیان کرده است»؛ یعنی علی می خواسته صحابه را فریب بدهد! در این صورت، باید آنان بپذیرند که علی، فردی منافق و ترسو بوده و خلاف عقاید خود را بیان می کرده است. در حالی که روایات آنان درباره شجاعت و حق گویی علی، چیز دیگری می گوید.

ص: ۲۱۲

۱- . نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، ص ۳۵۰.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

۱. این که پرسش گر می گوید امام علی صلوات الله علیه در رثای ابوبکر گفته است: «او پاک جامه و کم عیب رفت...»، تعبیری نادرست و غیردقیق است. از این جهت غیردقیق است که مدعیان، این سخنان را در مورد عمر می دانند و کسی تا کنون نگفته است که این سخنان امام، در مورد ابوبکر می باشد.

نادرستی آن نیز از مطالب بعدی روشن می شود.

مرثیه حضرت علی (علیه السلام) برای عمر

در نهج البلاغه، کلامی از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نقل شده که در رثای فردی نامعلوم می باشد. برخی پنداشته اند که امام علی علیه السلام این کلمات را در رثای عمر بن خطاب فرموده است. مرثیه به این شکل می باشد: «آفرین بر فلانی! بی شک کجی را راست کرد و و زخم را مداوا نمود و آشوب را پشت سر نهاد؛ پاک جامه و کم عیب رفت و به خیرش رسید و از سرش گذشت. طاعت خدا را انجام داد و حق تقوا را به جا آورد. رخت بر بست و در راه های گوناگون رهایشان ساخت که گمراه، در آن راه نمی یابد و هدایت یافته، در آن اطمینان پیدا نمی کند».^(۱)

برای ما ثابت نشده است که امام علی صلوات الله علیه این سخن را در مورد عمر بن خطاب فرموده باشد؛ چرا که عبارات، از اثبات این موضوع ناتوان است. به موارد زیر توجه کنید:

ص: ۲۱۳

۱- نهج البلاغه، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت، ص ۴۷۳ و چاپ دار الذخائر، قم، سال ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۲۲۲؛ الايضاح، ابن شاذان، ص ۵۴۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۳.

۱. طبری می گوید: عمر از علی، از ابن داب و سعید بن خالد، از صالح بن کیسان، از مغیره بن شعبه نقل کرده است که وقتی عمر از دنیا رفت، دختر ابوحثمه بر او گریست و گفت: «وای از فقدان عمر! او کسی بود که کجی را راست کرد و زخم را مداوا نمود؛ فتنه را خاموش کرد و سنت را زنده نمود؛ پاک جامه و عاری از عیب رفت». وقتی عمر به خاک سپرده شد، نزد علی رفتم. دوست داشتم در مورد عمر، چیزی از او بشنوم. او در حالی که غسل کرده بود و لباسی به خود پیچیده بود و آب از سر و صورتش می چکید، بیرون آمد. تردید نداشتم که خلافت به او خواهد رسید. گفت: «خدا پسر خطاب را رحمت کند! بی تردید دختر ابوحثمه راست گفت. او خیر دنیا را برد و از شرش رهایی یافت. به خدا سوگند که این سخنان را آن دختر نگفت؛ بلکه به او تلقین شد».^(۱)

ظاهراً مغیره این سخنان را دستکاری کرده است؛ چون امام می فرماید: «این سخنان را آن دختر نگفت؛ بلکه به او تلقین کرده اند». کلام امام، اشاره به این دارد که دیگران از آن دختر خواسته اند این سخنان را بگویند، یا حرف هایی را به او نسبت داده اند که او نگفته است. این بخش از کلام امام، با آن قسمت که می فرماید: «دختر ابوحثمه راست گفت»، سازگاری ندارد. چه بسا خود مغیره گفته است: «خدا ابن خطاب را رحمت کند ... آن دختر راست گفت» و امام علی صلوات الله علیه در پاسخ به او، سوگند یاد کرده که او این سخنان را نگفته است و به او تلقین کرده اند یا به او نسبت داده اند؛ یعنی با نقشه قبلی این سخنان را به او

ص: ۲۱۴

۱- تاریخ الامم و الملوك، چاپ مؤسسه عزالدین، بیروت، سال ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۲۱۸ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۳، ص ۲۸۵؛ الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۵۰ و چاپ دار الکتب العلمیه، ج ۱، ص ۵۹. و ر.ک: البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۵۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۵ و ۱۶۴؛ تاریخ المدینه، ابن شبهه، ج ۳، ص ۹۴۱؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۱؛ غریب الحدیث، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۹۱.

دیگته کرده اند، یا به دروغ از زبان وی نقل نموده اند. مؤید این مطلب، بخش پایانی آن کلام است که می گوید: «رخت بریست و در راه های گوناگون رهایشان ساخت که گمراه، در آن راه نمی یابد و هدایت یافته، در آن اطمینان پیدا نمی کند».

۲. جناب سید رضی رحمه الله نامی از عمر بن خطاب نمی برد؛ بلکه در نهج البلاغه می نویسد: «از جمله سخنان امام علی صلوات الله علیه است که می فرماید: آفرین بر فلانی که کجی را راست کرد...». عده ای از اجتهاد خود بهره جسته اند و این سخن را بر عمر تطبیق داده اند. روشن است که آنان در این اجتهاد خود، به خطا رفته اند.

۳. قطب راوندی می نویسد: «امام علی صلوات الله علیه با این سخنان، یکی از یارانش را به نیک منشی می ستاید و می فرماید که او پیش از فتنه _ که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داد و مردم برای خود خلیفه انتخاب کردند و دیگری را بر امام علی صلوات الله علیه ترجیح دادند _ از دنیا رخت بریست».^(۱)

ص: ۲۳۹

۱- . منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، راوندی، ج ۲، ص ۴۰۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، چاپ دار مکتبه الحیاه، سال ۱۹۶۳ م، ج ۳، ص ۷۵۴ و چاپ مؤسسه اسماعیلیان، ج ۱۲، ص ۴ به نقل از راوندی. و ر.ک: مصباح البلاغه (مستدرک نهج البلاغه)، ج ۱، ص ۶۰ تا ۶۲.

۴. یکی از شاخه های فرقه زیدیه، به نام فرقه جارودیه، معتقدند که مراد امام علی صلوات الله علیه از این سخنان، عثمان است و اگر چه به ظاهر او را می ستایند، اما در واقع او را نکوهش و ریشخند می کند.^(۱)

۵. ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: «مقصود از فلان، عمر بن خطاب است. به این دلیل که سید فخار بن معد موسوی شاعر خبر داد که در نسخه ای که به خط سید رضی بود، دیدم زیر کلمه فلان نوشته شده است: عمر».^(۲)

ص: ۲۱۵

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۳، ص ۷۵۳ و ۷۵۴ و چاپ مؤسسه اسماعیلیان، ج ۱۲، ص ۴.

۲- همان.

البته این دلیل درستی نیست و نمی توان ثابت کرد که خود سید رضی، کلمه «عمر» را نوشته باشد. چه بسا مالک و صاحب آن نسخه، بنا بر نظر شخصی خود، پنداشته که این ویژگی ها تنها بر عمر منطبق است و از این رو، نام عمر را زیر کلمه فلان نوشته است.

اگر سید رضی این کلمه را نوشته بود، حتماً در عنوان بندی خطبه نیز به نام عمر تصریح می نمود و کلمه فلان را از متن حذف می کرد و می نوشت: «از جمله سخنان امام علی علیه السلام در مورد عمر بن خطاب». همان گونه که در بسیاری از موارد، این کار را انجام داده است.

۶. آنچه از دیدگاه امام علی صلوات الله علیه در مورد عمر معروف است، با این کلام مخالفت دارد. ضمن فقراتی از خطبه شقشقیه، برخی از سخنان امام را در مورد عمر خواهیم آورد.

حتی اگر فرض کنیم که امام علی صلوات الله علیه این کلام را گفته باشد، ناگزیر باید معنایی بدهد که با دیدگاه وی در مورد عمر سازگار باشد. گاه در معنای یک سخن، احتمالات ضد و نقیضی وجود دارد.

۷. از جمله شواهدی که نشان می دهد در متن مورد بحث، دستکاری شده است، نوشته های ابن عساکر است که این حدیث را بدون عبارت «بی تردید دختر ابوحنیمه راست گفت» نقل می کند. او می نویسد: «روزی که عمر از دنیا رفت، علی در حالی که غسل کرده بود، نزد ما آمد و نشست و مدتی چشم به زمین دوخت. سپس سرش را بلند کرد و گفت: آفرین بر زنی که برای عمر گریان بود و گفت: وای از فقدان عمر! کجی را راست کرد و زخم را مداوا نمود. وای از

فقدان عمر! پاک جامه و کم عیب مرد. وای از فقدان عمر! سنت را برد و فتنه را نهاد»^(۱) او در روایت دیگر می‌افزاید: «علی گفت: به خدا سوگند که این سخن را او نگفت؛ بلکه به وی تلقین شد (یا به او نسبت داده شد)»^(۲) و در روایت دیگر می‌نویسد: «علی صلوات الله علیه فرمود: آیا آن دختر راست گفت؟»^(۳)

یعنی به صورت پرسشی می‌گوید و نمی‌فرماید: «بی تردید راست گفت».

شیخ تستری نیز می‌گوید: منظور از عبارت «خیر دنیا را برد و از شرش رهایی یافت»، این است که از خلافت استفاده کرد و هیچ دردسری نکشید؛ همانند سخن امام صلوات الله علیه در خطبه شششنبه که در مورد ابوبکر و عمر می‌فرماید: «پستان خلافت را چه با شدت تقسیم می‌کردند»^(۴).

دست و پا زدن ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی کوشیده است این سخن را به امام علی صلوات الله علیه نسبت دهد و آن را درباره عمر قلمداد کند. او برای اثبات این ادعا، به سست‌ترین احتمالات ممکن چنگ می‌اندازد و می‌نویسد:

علی صلوات الله علیه درباره امیری مردم دار و نیک کردار سخن می‌گوید، به این قرینه که می‌فرماید: «کجی را راست کرد و زخم را مداوا نمود و سنت را به پا داشت و فتنه را پشت سر نهاد». و همچنین: «به خیر دنیا دست یافت و

ص: ۲۱۷

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۴۵۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۴۸ و ۴۹؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۷۰۰.
۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۴۵۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۴۸ و ۴۹. و ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۵؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۸۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۱؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۵۸.

۳- بهج الصباغه، چاپ امیر کبیر، تهران، ایران، سال ۱۴۱۸ ق، ج ۹، ص ۴۸۲.

۴- همان.

از بدی آن گذشت». و نیز: «طاعت خدا را به جا آورد». و «رخت بریست و آن ها را در راه های گوناگون رها کرد».

«آن ها» فقط می تواند به مردم اشاره داشته باشد. کسانی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، مشمول این سخن نمی شوند.^(۱)

برخی از این فقرات، قابل تطبیق به هر یک از مردم می باشد و نمی توان آن را به شخص خاصی منحصر کرد؛ مثل این عبارات: «طاعت خدا را به جا آورد»، «به خیر آن رسید و از شرش رها گردید»، «از دنیا رخت بریست و آن ها را در راه های گوناگون رها نمود». حتی جمله «سنت را به پا داشت» نیز قابل انطباق با همه آحاد مردم است. وقتی کسی در محدوده وجودی خود، پای بند به اقامه سنت باشد، سنت را به پا داشته است؛ مثل وقتی که می گوئیم: فلانی نماز را به پا داشت.

معنای این که «فتنه را پشت سر گذاشت»، این است که گرفتار فتنه نشد. «کجی را راست نمود»، یعنی به اصلاح کجی ها اقدام کرد. «زخم را مداوا کرد»، نیز بر آحاد مردم صدق می کند. هر کس واجبات خود را انجام دهد، نسبت به محدوده وجودی خود، کجی را راست کرده و زخم را مداوا نموده است.

شگفت انگیز است که ابن ابی الحدید معتزلی، در تفسیر عبارت «به خیر آن رسید» نوشته است: «یعنی به خیر ولایت رسید». این بر خلاف ظاهر عبارت است. از ظاهر عبارت به دست می آید که مقصود، خیر دنیا و پشت سر گذاشتن شر دنیا باشد. اگر مقصود، خیر ولایت بود، با عبارت «بر شر آن پیشی گرفت» تناسبی نداشت؛ چون عمر از شر ولایت مصون نماند و اختلافات و تعدی هایی

ص: ۲۱۸

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۳ تا ۵.

که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر ولایت به وجود آمد، دامن او را گرفت.

با این بیان، دیگر سخن ابن ابی الحدید معتزلی، ارزشی برای شنیدن ندارد که می گوید: «اگر اهل انصاف در این ویژگی ها تأمل نمایند و هوا و هوس را از خود دور سازند، خواهند فهمید که منظور امیرالمؤمنین، کسی غیر از عمر نبوده است. اگر این مطلب برای ما نقل نشده بود، باز هم منظور روشن بود؛ چه رسد به این که ما این معنا را از کسی نقل کردیم که در این خصوص، در موضع اتهام نیست»^(۱).

دست و پا زدن فایده ندارد

این حرف ها به چند دلیل بی ارزش است:

۱. چرا ابن ابی الحدید، این عبارات را بر عمر تطبیق می دهد؟ چرا بر ابوبکر یا عثمان تطبیق نمی دهد؟ او که این خصوصیات را برای آن دو نیز قائل است!

۲. او چرا این خصوصیات را بر سلمان فارسی تطبیق نمی دهد؟ او در زمان حیات امام علی صلوات الله علیه از دنیا رفت و آن حضرت وی را کفن و دفن کرد و بر او نماز خواند. چه بسا این عبارات را امام در سوگ او بیان نموده و بعدها به نفع دیگران مصادره شده است؛ به ویژه آن که سلمان، امیر و والی بود و اوصافی که به ادعای ابن ابی الحدید، درباره امیر و حاکم است، بر او نیز تطبیق دارد.

چرا نمی گوید مقصود از این عبارات، عمار بن یاسر است؟ همان کسی که مدتی والی کوفه بود و امام علی صلوات الله علیه، ویژگی هایی بالاتر از این را در او

ص: ۲۱۹

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، چاپ دار مکتبه الحیاه، سال ۱۹۶۳ م، ج ۳، ص ۷۵۵ و چاپ مؤسسه اسماعیلیان، ج ۱۲، ص ۶.

می دید. چرا بر مالک اشتر و محمد بن ابی بکر که هر دو والی مصر بودند، تطبیق نمی دهد؟ چرا بر دیگر بزرگان صحابه که در جنگ جمل و صفین به شهادت رسیدند، تطبیق نمی هد؟ در حالی که این افراد، نسبت به اداره امور و جهاد در راه حق، سهم بزرگی داشتند و برخی از آنان، ماجراهای قابل توجهی _ حتی با غاصبان خلافت _ از سر گذراندند.

۳. چگونه ابن ابی الحدید می گوید که این موضوع، از طریق نقل و توقیف برایش روایت شده است؟ آنچه که فخار بن معد ذکر می کند، جزو روایت به شمار نمی آید و همان گونه که گفته شد، اجتهاد صاحب نسخه خطی می باشد.

۴. سخن برخی از زیدیه که گفته اند: «امام علی صلوات الله علیه این سخن را در مورد عثمان گفته است»، و سخن نقیب ابوجعفر یحیی بن ابی زید علوی نیز بی ارزش است؛ چرا که این نیز جزو نقل و روایت به حساب نمی آید و مستند به متون روایی نیست؛ بلکه همانند سخن ابن ابی الحدید، تنها یک اجتهاد و استحسان و غیب گویی و رها کردن تیر در تاریکی است.

۵. امکان ندارد که دیدگاه امام علی صلوات الله علیه درباره عمر، همان چیزی باشد که در این عبارات آمده است. آن حضرت معتقد بود که عمر، خلافت را از صاحب شرعی اش غصب نموده و در فتوا و قانون گذاری و سیاست و آراء قضایی، با دستورات الهی مخالفت کرده است. پس چطور ممکن است درباره چنین شخصی، بر خلاف عقیده خود سخن بگوید؟

با یک جمع بندی روشن می شود: کاری که انتشارات اعلمی انجام داده و در چاپ نهج البلاغه، عنوان خطبه را تغییر داده و کلمه عمر را ثبت کرده است،

تهمت به سید رضی و توهین به امیرالمؤمنین و چالوسی در برابر کسانی است باید با بیان حقایق، به آن‌ها نزدیک شد، نه با دست بردن در تاریخ.

البته این بحث‌ها وقتی به میان می‌آید که بپذیریم گوینده این سخنان، امام علی صلوات الله علیه بوده است؛ اما اگر دختر ابوحنیمه آن را گفته باشد و او را نزد امام فرستاده باشند تا این سخنان را بازگو کند و موضع امام صلوات الله علیه را ارزیابی نمایند، دیگر اشکالی باقی نمی‌ماند؛ چرا که آن دختر، نظر دوست داران عمر را نقل می‌کند و هیچ ارتباطی با امام علی صلوات الله علیه ندارد.

سخن پایانی

در پایان باید به چند مورد اشاره کنیم:

الف: طبری این قضیه را از مغیره بن شعبه روایت می‌کند؛ در حالی که مغیره از دشمنان امام علی صلوات الله علیه بوده است. سخنانی که او از امام نقل می‌کند یا به او نسبت می‌دهد، از جعل و دستکاری در امان نیست.

ب: طبری می‌گوید: «علی صلوات الله علیه این کلام را از زبان دختر ابوحنیمه نقل کرد و گفت: این سخنان را خود آن دختر نگفته است، بلکه به او یاد داده اند». این سخن، تقریباً همان چیزی است که ابن شبه می‌گوید. او می‌نویسد: «علی صلوات الله علیه این کلام را از قول زنی که بر عمر می‌گریست، نقل کرد و گفت: به خدا سوگند که این زن، سخن خود را درک نمی‌کند، بلکه به او دیکته کرده اند...»؛ یعنی به او یاد داده اند که چه بگوید و مردم نیز سخن او را تصدیق می‌کنند.

ج: بنا بر نقل ابن شبه، ممکن است منظور از جمله «عمر به خیرش رسید و شرش را رها کرد» یک مدح باشد؛ و ممکن است مقصود از آن، این باشد که عمر از دنیا بهره برد و از خوبی‌های آن خوشه چید و از افتادن در گرداب

مشکلات و بدی هایش دوری جست و سختی ها و مصیبت های آن را جلوی پای خلیفه بعدی انداخت تا او را بیچاره کند و در آتش مشکلات بیندازد.

مؤید این مطلب، سخن بعدی امام علی صلوات الله علیه است که می فرماید: «...این در حالی بود که رفیقش به او می نگریست. او رخت برپست و مردم را در راه های پراکنده رها نمود؛ در راه هایی که گمراه در آن هدایت نمی شود و هدایت یافته اطمینان نمی یابد». در این عبارت، امام علی صلوات الله علیه از عمر انتقاد می کند که او از دنیا بهره برد و کارها را به صورت مبهم رها نمود و هیچ گرهی را باز نکرد و بلکه گره ها را افزون ساخت.

پس دیگر معنا ندارد که پرسش گر بگوید: شیعیان نسبت به سخنان امام علی صلوات الله علیه در مورد عمر، حیران مانده اند و آن را بر تقیه حمل کرده اند.

د: درباره این که پرسش گر می گوید: «شیعیان معتقدند که علی این سخنان را از باب مصلحت اندیشی و جذب کسانی که خلافت شیخین را صحیح می دانستند، بیان کرده است؛ یعنی علی می خواسته صحابه را فریب بدهد»، باید گفت که این نیز اساساً نادرست است؛ زیرا:

۱. شیعیان معتقد به عصمت امام علی صلوات الله علیه هستند و امکان ندارد اموری همچون نیرنگ و فریب را که مورد رضای خدا نیست و با عصمت منافات دارد، به امام نسبت دهند.

۲. امام علی صلوات الله علیه همواره نظر خود را در مورد غاصبین خلافت، آشکار می کرد و از اعتراف به مشروعیت آنان، سر باز می زد. او همان کسی است که فرمود: «دیدم که میراثم به تاراج می رود». و فرمود: «هنگامی که اولی (ابوبکر) از دنیا رفت، خلافت را در اختیار فردی بدخو قرار داد که کلامش تند و برخوردش

خشونت آمیز بود و بسیار دچار لغزش می شد و عذر می آورد. صاحب چنین طبعی، همانند کسی است که بر شتری سرکش سوار است که اگر افسارش را بکشد، بینی اش پاره می شود و اگر زمامش را رها کند، هجوم می برد و خود و صاحبش را در پرتگاه می اندازد. به خدا سوگند که از این رو مردم دچار کژروی و چموشی و بی ثباتی و پرخاش گری شدند».

۳. اگر امام علی صلوات الله علیه می خواست با آن کلام، دوستاناران شیخین را به خود متمایل کند، حتماً مردم با شنیدن سخن پیشین _ که مغایر با آن کلام است _ امام را بازخواست می کردند و می گفتند که او با خودش رو راست نیست و در موضع گیری هایش صادقانه رفتار نمی کند. هیچ عاقلی اقدام به کاری نمی کند که نتیجه اش چنین فزاحتی باشد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۸۵ (۶)

شیعه می پندارد که فاطمه پاره تن محمد صلی الله علیه و سلم، در زمان ابوبکر مورد اهانت قرار گرفت و پهلویش شکسته شد و برای آتش زدن خانه اش اقدام گردید و جنینش _ که نام او را محسن نهاده اند _ سقط شد. سؤال این است که آن موقع، علی کجا بود؟ او که دلیر و شجاع بود، چرا حق فاطمه را نگرفت؟

به بیان دیگر، چگونه همسر شریف ترین خلق جهان می پذیرد که آن زن شریف و عفیف را کتک بزنند و پهلویش را بشکنند و خانه اش را به آتش بکشند و ابوبکر صدیق او را کتک بزد و جنینش را سقط نماید؟ آیا این بدگویی از علی رضی الله عنه نیست؟ کدام مرد ناتوان و بی اراده ای می تواند بپذیرد که با همسرش این گونه رفتار کنند؟ معتقدان به این سخن، علی را کور و سنگدل تصور می کنند!

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: امام علی صلوات الله علیه در مقابل کتک خوردن فاطمه زهرا صلوات الله علیها و سقط شدن جنینش و به آتش کشیده شدن خانه اش، ساکت ننشست؛ بلکه به خاطر دختر پیامبر و برای خداوند متعال غضب کرد؛ ولی نتوانست آن مصائب را از حضرت زهرا صلوات الله علیها دور سازد.

دوم: حضرت ابراهیم علیه السلام در ماجرای که با پادشاه مصر داشت، رنجی همانند رنج امام علی صلوات الله علیه را تجربه کرد. پادشاه مصر، دست ناپاکش را به سوی همسر آن حضرت دراز کرد. حضرت ابراهیم مأمور به برخورد با او نبود. از این رو، به چهره ترش کردن و پناه بردن به پروردگارش بسنده کرد. (۱)

حال آیا می توان گفت که چون حضرت ابراهیم صلوات الله علیه به پادشاه حمله نکرد و او را کتک نزد، پس شجاع و با غیرت نبود؟

ماجرای امام علی صلوات الله علیه نیز این گونه بود. او در خانه تنها بود و یورش گران بسیار بودند. با حالی که آنان داشتند، دلیل و برهان و موعظه، راه به جایی نمی برد و تنها راه جلوگیری، دست بردن به شمشیر بود که پیامدی جز خونریزی نداشت. چنین وضعیتی، منافقان را بر آن می داشت که به تکاپو بیفتند و به جنگ و خونریزی دامن بزنند و آن را به فتنه ای کور و شوم و بنیان برانداز تبدیل کنند؛

ص: ۲۲۵

۱- . الکافی، ج ۸، ص ۳۷۲؛ بحار النوار، ج ۱۲، ص ۴۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۱۸؛ قصص الانبیاء، جزائری، ص ۱۲۴. و ر.ک: الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۲۹؛ عمده القاری، ج ۱۲، ص ۳۱ و ج ۱۳، ص ۱۶۹ و ج ۲۰، ص ۲۴۹؛ طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۱، ص ۴۸؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، ص ۱۷۱؛ قصص الانبیاء، راوندی، ص ۱۱۱.

همان منافقانی که قرآن درباره آنان می فرماید: «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ» (۱) از اعراب پیرامون شما و نیز از اهل مدینه، منافقانی هستند که به نفاق خو گرفته اند و تو آنان را نمی شناسی و ما ایشان را می شناسیم». این مسأله می توانست به ارتداد بسیاری از مردم منتهی شود؛ چرا که بیشتر آنان، تازه مسلمان بودند و یک سال یا چند ماه از مسلمان شدن شان می گذشت.

سخنان امام علی صلوات الله علیه در نهج البلاغه و غیره، زوایای مختلف این موضوع را به خوبی نمایان می کند و به دست می آید که اگر او دست به شمشیر می برد، هرگز کمک کافی از مردم دریافت نمی کرد و خود و همراهانش کشته می شدند. همچنان که در خطبه شقشقیه می فرماید: «اندیشیدم که آیا با دست بریده، جولان دهم یا بر تاریکی کور، شکیبایی ورزم؛ بر آن تاریکی که بزرگ سالان را فوت و خردسالان را پیر می کند و مؤمن را به مشقت می اندازد تا زمانی که پروردگارش را ملاقات نماید! دیدم شکیبایی بر آن، حکیمانه تر است. در حالی که خار در چشم فرو رفته و استخوان در گلویم نشسته بود و میراثم را به تاراج می دیدم، صبر پیشه کردم».

با این وصف، مسأله دیگر مسأله شخصی و شجاعت و پهلوانی نیست؛ بلکه مسأله آینده نگری و احساس مسئولیت در برابر دین و امت اسلام و حفظ مردم از ارتداد و بستن راه منافقان است تا از آب گل آلود ماهی نگیرند. دلیر کسی نیست که وقتی خشمگین می شود، بر آشوبد و به هم ریزد؛ بلکه دلیر کسی است که بر خشم خود چیره شود و عنان از کف ندهد و عاقبت اندیش باشد. به همین خاطر

ص: ۲۲۶

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او سفارش کرد که اگر یاوری نیافتی، شکیبایی پیشه کن. همچنان که اهل سنت ادعا می کنند که وقتی به عثمان یورش بردند و خواستند او را بکشند، او صبر پیشه کرد؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله به او چنین سفارشی کرده بود.

امام علی صلوات الله علیه کسی بود که بر اساس رضای خدا عمل می کرد و از روی خشم و غضب، دست به کاری نمی زد و به خاطر ترس، از کاری دست نمی کشید.

سوم: مشکل اساسی شیعیان و رافضیان این است که دشمنان شان آن ها را از نقل احادیثی که خود اهل سنت نیز روایت کرده اند، باز می دارند و بر نمی تابند که شیعیان به آن روایات استدلال کنند؛ چرا که آن احادیث، به خلفا برمی خورد و دوستان شان را زیر سؤال می برد و مربوط به امامت و خلافت می باشد و حقانیت امامت علی صلوات الله علیه را به اثبات می رساند.

آنان به نسائی _ که کتابش از صحاح شش گانه اهل سنت است _ ایراد گرفتند؛ چرا که خصائص امیرالمؤمنین علی علیه السلام را گرد آورد و هیچ فضیلتی درباره معاویه ننوشت. او در پاسخ اعتراض آنان گفت: «من چیز قابل ستایشی برای او نیافتم، جز این که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: خدا شکمش را سیر نگرداند» (۱). آنان به قدری لگد بر شکم او زدند که از دنیا رفت. وقتی نسائی را

ص: ۲۲۷

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۱۷۶؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۴۸ و ج ۳۳، ص ۱۹۰ و ۱۹۵ و ۲۰۹؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۱۶۶ و ۵۳۶؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۰؛ العمده، ابن بطریق، ص ۴۵۶؛ الطرائف ابن طاووس، ص ۵۰۴؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۴۷؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۶۳۲؛ مناقب اهل البيت عليهم السلام، شیروانی، ص ۴۶۵ و ۴۶۶؛ الغدير، ج ۱۱، ص ۸۸ و ۸۹؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۳۹؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۷؛ شرح مسلم، نووی، ج ۱۶، ص ۱۵۹؛ مسند ابی داود طیالسی، ص ۳۵۹؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۴۲۱؛ طبقات المحدثین باصبهان، ج ۳، ص ۳۴؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۸۶؛ تهذیب الکمال، ج ۲۲، ص ۳۴۴؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۸، ص ۱۸۶؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۱۸۹ و ج ۸، ص ۱۲۸؛ امتاع الاسماع، ج ۴، ص ۳۹۹ و ج ۱۰، ص ۱۸۵ و ج ۱۲، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ صفین، منقری، ص ۲۲۰؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ابن دمشقی، ج ۲، ص ۲۱۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۰، ص ۲۱۵؛ النصائح الکافیه، محمد بن عقیل، ص ۲۶۱.

بدین خاطر می کشند، از بازماندگان آن ها هیچ بعید نیست که نگذارند شیعیان، روایات پیشینیان خود اهل سنت را نقل کنند.

ما در مورد حوادثی که برای حضرت زهرا صلوات الله علیها پیش آمد، به نقل روایات خود اهل سنت، به ویژه آنچه که در کتاب طریق الحق آمده است، بسنده می کنیم.

ماجرای حضرت زهرا (سلام الله علیها) در منابع اهل سنت

بسیاری از منابع اهل سنت، یادآور رخدادهایی شده اند که بر حضرت زهرا صلوات الله علیها گذشته است. همچنین ذکر کرده اند که برخی برای دست یافتن به خلافت، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز تاختند و او را به هدیایان و پریشان گویی متهم کردند. حتی عجیب و شگفت انگیز بودن این ماجراها، مانع از نقل این وقایع توسط راویان اهل سنت نشده است. حال چگونه پرسش گر و حامیانش، این کارها را بعید می دانند؟

من از پرسش گر می خواهم که در قضاوت علیه شیعیان، به ویژه در مسائل اختلافی، درنگ کند. اعتقادات شیعیان بی اساس نیست؛ بلکه آنان در همه عقاید و اقوال خود، به دلایل نقل شده از کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله _ که در کتاب های خود اهل سنت آمده است _ استناد می کنند. این مستندات، غیر از آن روایات بی شماری است که از اهل بیت صلوات الله علیهم نقل شده است.

باید توجه داشت که هر آنچه به شیعه دوازده امامی نسبت می دهند، صحیح نیست؛ بلکه برخی از آن ها، سخن غالیان و برخی دیگر، دروغ و افترا است. بخشی نیز اقوال نادر و خلاف مشهور می باشد و بخشی نیز مستندات ضعیفی دارد که بر اساس معیارهای شیعه، قابل قبول نیست.

باید تأکید کنم که هیچ کتابی نزد شیعیان وجود ندارد که همه محتویات آن صحیح باشد؛ بلکه روش شیعیان این است که همه روایات را از جهت سند و دلالت بررسی می کنند؛ خواه در کتاب کافی باشد و خواه در کتاب های دیگر. با این حال می بینیم که برخی از اهل سنت، اصرار دارند که «کافی در نزد شیعیان، همانند صحیح بخاری در نزد اهل سنت است». بی شک این سخن درستی نیست.

پس از این مقدمه، سخن را با شعری از شاعر نیل، حافظ ابراهیم آغاز می کنم:

و قول هـ لـ عـ لی قـ الها عمـ ر

أکـ رم بسـ امعـ ها أعـ ظم بملقیها

حرقت دارک لا أبقى عليك بها

إن لم تباع و بنت المصطفى فيها

ما كـ ان غیر أبی حفص بقائلها

أمـ ام فـ ارس عدنان و حامیها (۱).

«عمر به علی سخنی گفت. چقدر شنونده آن گرامی و گوینده آن بزرگ بود. گفت: اگر بیعت نکنی، خانه ات را به آتش می کشم و کسی را در آن زنده نمی گذارم، حتی اگر دختر مصطفی در آن باشد. جز ابو حفص عمر، کسی جرأت نداشت این سخن را در پیشگاه یکه سوار عرب و پشتیبان فاطمه بر زبان راند».

سید حمیری که در اوایل قرن دوم هجری می زیست، درباره حضرت زهرا صلوات الله علیها می گوید: «ضربت و اهتضمت من حقها/ و أذیقت بعده طعم السلع؛ (۲) کتک

ص: ۲۲۹

۱- دیوان حافظ ابراهیم، چاپ دار الکتب مصریه، ج ۱، ص ۷۵.

۲- الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۵۴۱.

خورد و حشش به غارت رفت و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله طعم جراحت را چشید».

روایات و اشعار و متن های فراوانی که از شعرا و علمای قرون آغازین اسلام نقل گردیده، گواه آن است که چنین سخنانی از همان سده های نخستین، متداول بوده و تازگی ندارد.

حال به منابعی می پردازیم که گوشه هایی از ماجرای پیش آمده برای حضرت زهرا سلام الله علیها را بیان کرده اند؛ منابعی که نویسندگان آن ها، همگی از اهل سنت هستند. اگر چه شماری از آنان، تنها به خاطر نقل فضیلت هایی از امام علی و اهل بیت صلوات الله علیهم، متهم به شیعہ گری شده اند؛ اما متهم کردن آنان به تشیع، همانند آن است که ابوذر را به هواخواهی معاویه متهم کنیم و معاویه را از یاران امام علی صلوات الله علیه بدانیم! دلیل ما بر سنی بودن این نویسندگان، آن است که هیچ یک از آنان به فقه اهل بیت صلوات الله علیهم پای بند نبوده اند.

خدا با خشم حضرت فاطمه (سلام الله علیها) خشمگین می شود

این حدیث در منابع زیر آمده است:

۱. صحیح بخاری، چاپ ۱۳۰۹ هـ.ق، ص ۱۸۵ باب مناقب قرابه رسول الله صلی الله علیه و آله و ص ۱۸۹ باب مناقب فاطمه سلام الله علیها؛

۲. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۹۶ و ج ۶، ص ۲۱۹ و ج ۷، ص ۱۱۱ و چاپ موسسه الرساله، ج ۱۲، ص ۱۱۱؛

۳. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۴۶؛

۴. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳؛

۵. مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۱؛ ص ۵۲؛

ص: ۲۳۰

۶. کفایه الطالب، ص ۳۶۴؛

۷. ذخائر العقبی، ص ۳۹؛

۸. اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۲؛

۹. تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۴۲؛

۱۰. ینابیع الموده، ص ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۹ و ۱۹۸ و چاپ دار الاسوه، ج ۲، ص ۵۶؛

۱۱. نظم درر السمطین، ص ۱۷۷؛

۱۲. مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۵۴ و ۱۵۸؛

۱۳. تلخیص مستدرک الحاکم، ذهبی، چاپ شده در حاشیه مستدرک؛

۱۴. رک: السنن الکبری، ج ۷، ص ۶۴؛

۱. الصواعق المحرقة، ص ۱۸۶؛

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۲.

خشم حضرت زهرا (سلام الله علیها) از ابوبکر و عمر

حضرت زهرا صلوات الله علیها در حالی از دنیا رفت که از ابوبکر و عمر خشمگین بود و از آنان دوری می جست. این مطلب در کتاب های زیر آمده است:

۱. صحیح بخاری، دار الفکر، سال ۱۴۰۱ هـ.ق، ج ۴، ص ۴۲ و ج ۸، ص ۳؛

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۶؛

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۴۶ و ۴۹ و ۵۰ و ج ۱۶، ص ۲۱۸؛

۴. السقیفه و فدک، جوهری، ص ۷۵ و ۱۰۸؛

۵. فتح الباری، ج ۶، ص ۱۳۹؛

ص: ۲۳۱

۶. عمده القاری، ج ۱۵، ص ۱۹ و ج ۲۳، ص ۲۳۲؛

۷. المصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۴۷۲؛

۸. البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، سال ۱۴۰۸ هـ.ق، ج ۵، ص ۳۰۶ و ۳۰۷؛

۹. امتاع الاسماع، مقریزی، ج ۵، ص ۳۷۸ و ج ۱۳، ص ۱۵۷ و ۱۵۹؛

۱۰. السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۶۷ و ۵۷۰.

سقط شدن حضرت محسن (علیه السلام)، با ذکر سبب

این موضوع در منابع زیر آمده است:

۱. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۵۷؛

۲. فرائد السمطین، حموی، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵؛

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۶۰ و ج ۱۴، ص ۱۹۳؛

۴. الوافی بالوفایات، ج ۶، ص ۱۷؛

۵. کفایه الطالب، کنجی شافعی، ص ۴۱۳؛

۶. البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۲۰؛

۷. فاطمه بنت الرسول، عمر بن ابی نصر، ص ۹۴؛

۸. التنبیه و الرد علی الاهواء و البدع، ملطی شافعی، در گذشته به سال ۳۷۷ هـ.ق، ص ۲۵ و ۲۶؛

۹. سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۱۵، ص ۵۷۸؛

۱۰. میزان الاعتدال، ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۱۳۹؛

۱۱. لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸.

۱۲. در کتاب النعیم المقیم لعترة النبأ العظیم، نوشته شرف الدین ابو محمد عمر بن شجاع الدین محمد بن الشیخ نجیب الدین عبد الواحد موصلی شافعی، متولد ۶۶۰ هـ.ق، چاپ شده در موسسه کتاب اسلامی، به سال ۱۴۲۳ هـ.ق و ۲۰۰۲ میلادی، تحقیق سامی الغریری، ص ۲۲۹، در ذکر فرزندان امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه آمده است: «فرزندان او از فاطمه صلوات الله علیها، عبارتند از حسن و حسین و محسن که به خاطر لگدکوب شدن، از بین رفت. گفته شده است که سقط او، به خاطر زدن در به سینه زهرا صلوات الله علیها اتفاق افتاد. این داستان مشهور است و عده ای از مردم، وقوع آن را انکار می کنند».

سقط شدن حضرت محسن(علیه السلام)، بدون ذکر سبب

این موضوع در منابع زیر آمده است:

۱. اسعاف الراغبین، صبان، چاپ شده در حاشیه نور الابصار، ص ۸۶؛

۲. الفصول المهمه، ابن الصباغ مالکی، ص ۱۲۶ و ۱۳۵؛

۳. نزهه المجالس، صفوری شافعی، ج ۲، ص ۱۸۴ و ۱۹۴؛

۴. مطالب السؤل، محمد بن طلحه، ص ۴۵؛

۵. الشجره، طرابلسی حنفی، ص ۶؛

۶. کفایه الطالب، ص ۴۱۳، به نقل از ابن قتیبه؛

۷. مشارق الانوار، حمزوی، ص ۱۳۲.

تهدید به آتش زدن خانه حضرت زهرا(سلام الله علیها)

این موضوع در منابع زیر آمده است:

۱. الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۸ و ۲۹؛

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۱ و ۵۶ و ص ۴۵ که در آنجا اعتراف می کند محدثان این موضوع را نقل کرده اند، و ج ۲۰، ص ۱۶ و ۱۷ و ص ۱۴۷ و ۱۴۶ و ج ۱۶، ص ۲۷۱؛
۳. تاریخ طبری، محمد بن جریر، ج ۳، ص ۲۰۲؛
۴. اعلام النساء، عمر رضا کخّاله، ج ۴، ص ۱۱۴ و ۱۲۷؛
۵. روضه المناظر، ابن شحنه، چاپ شده در حاشیه الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۶۴ و ۱۶۵؛
۶. انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۵۸۶؛
۷. الرياض النضره، ج ۱، ص ۱۶۷؛
۸. العقد الفرید، ابن عبد ربّه اندلسی، ج ۴، ص ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۴۷؛
۹. المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۶؛
۱۰. منتخب کنز العمال، چاپ شده در حاشیه مسند احمد، ج ۲، ص ۱۷۴؛
۱۱. المغنی، عبد الجبار، ج ۲۰، قسم ۱، ص ۳۳۵ و ۲۳۷؛
۱۲. الاستیعاب، چاپ شده در حاشیه الاصابه، ابن عبد البر قرطبی، ج ۲، ص ۲۵۴ و ۲۵۵؛
۱۳. قره العین، ولی الله دهلوی، ص ۷۸؛
۱۴. نهایه الارب، ج ۱۹، ص ۱۴۰؛
۱۵. الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۳۱۱؛
۱۶. کنز العمال، متقی هندی، ج ۵، ص ۶۵۱ و ج ۳، ص ۱۴۹؛
۱۷. المصنف، ابن ابی شیبّه، ج ۱۴، ص ۵۶۷؛
۱۸. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۵۷؛

۱۹. مروج الذهب، چاپ میمنه، ج ۳، ص ۸۶؛

۲۰. تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۱۳۴؛

۲۱. السقیفه، جوهری، ج ۱، ص ۱۳۴.

آتش افروختن در خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

این موضوع در مصادر زیر آمده است:

۱. تسدید القواعد اسفراینی؛

۲. شرح تجرید، قوشچی، چاپ سنگی، ص ۴۸۲ و ۴۸۳.

یورش به خانه حضرت علی (علیه السلام)

این موضوع در مصادر زیر آمده است:

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۳۰ و ج ۲، ص ۲۱ و ۴۸ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۶ و ج ۳، ص ۳۹ و ج ۶، ص

۴۵ و ۴۷ و ۴۸ و ۵۱ و ج ۱۷، ص ۱۶۴ و ۱۶۸ و ج ۲۰، ص ۱۶ و ۱۷ و ۲۴؛

۲. تاریخ ابن واضح یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶ و ۱۳۷؛

۳. طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸، ص ۲۲۸؛

۴. صفین، نصر بن مزاحم منقری، ص ۱۶۳؛

۵. تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۱۸؛

۶. العقد الفرید، ابن عبد ربه اندلسی، ج ۴، ص ۲۶۸؛

۷. الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۱۸؛

۸. سیر اعلام النبلاء، سیره خلفاء راشدین، ذهبی، ص ۱۷؛

۹. مروج الذهب، مسعودی، چاپ دار المعرفه، ج ۱، ص ۴۱۴ و ج ۲، ص ۳۰۱؛

۱۰. میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۳، ص ۱۰۹؛

۱۱. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۱۸۹؛

۱۲. مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج ۳، ص ۱۲۲؛

۱۳. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۳؛

۱۴. المغنی، عبد الجبار، ج ۲۰، قسم ۱، ص ۳۴۰ و ۳۴۱؛

۱۵. تاریخ طبری، محمد بن جریر، ج ۳، ص ۴۳۰؛

۱۶. کنز العمال، متقی هندی، ج ۳، ص ۱۲۵ و ج ۵، ص ۶۳۱ و ۶۳۲؛

۱۷. منتخب کنز العمال، چاپ شده در حاشیه مسند احمد، ج ۲، ص ۱۷۱؛

۱۸. المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱، ص ۶۲؛

۱۹. تاریخ ابن عساکر، شرح زندگی ابوبکر؛

۱. حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۲۴.

وصیت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در مورد نماز میت

حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها وصیت کرد که ابوبکر و عمر، بر او نماز نخوانند. این موضوع در منابع زیر آمده است:

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۴۹ و ۵۰ و ج ۱۶، ص ۲۶۴ و ۲۸۱؛

۲. السقیفه و فدک، جوهری، ص ۱۰۴؛

۳. المصنف، صنعانی، ج ۳، ص ۵۲۱.

کتب زدن حضرت فاطمه (سلام الله علیها)

این موضوع در کتاب های زیر آمده است:

۱. فرائد السمطین، حموی، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵؛

۲. المغنی، قاضی عبد الجبار، ج ۲۰، قسم ۱، ص ۳۳۵؛

۳. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۵۷؛

۴. الفرق بین الفرق، بغدادی، ص ۱۴۸؛

۵. الخطط و الآثار، مقریزی، ج ۲، ص ۳۴۶؛

۶. الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷؛

۷. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۶۰ و ج ۱۶، ص ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۷۱؛

۸. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج ۴، ص ۱۲۴.

شکستن پهلوی حضرت فاطمه (سلام الله علیها)

این موضوع، در فرائد السمطین حموینی، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵ آمده است.

البته رفتار آنان با حضرت زهرا صلوات الله علیها چندان هم دور از انتظار نبود؛ چرا که پیش تر، به پدرش نیز هتاکی کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به هذیان و پریشان گویی متصف نمودند:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) هذیان می گوید

آنان در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: «هذیان می گوید» یا «درد بر او غلبه کرده است». این موضوع را می توان در منابع زیر یافت:

۱. تذکره الخواص، ص ۶۲؛

۲. سر العالمین، ص ۲۱؛

۳. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۶۰ و ج ۴، ص ۵ و ۱۷۳ و ج ۱، ص ۲۱ و ج ۲، ص ۱۱۵؛

۴. المصنف صنعانی، ج ۶، ص ۵۷ و ج ۱۰، ص ۳۶۱ و ج ۵، ص ۴۳۸؛

۵. عمده القاری، ج ۱۴، ص ۲۹۸ و ج ۲، ص ۱۷۰ و ۱۷۱ و ج ۲۵، ص ۷۶؛

ص: ۲۳۷

٦. فتح الباری، ج ٨، ص ١٠٠ و ١٠١ و ١٠٢ و ١٨٦ و ١٨٧؛
٧. البدايه و النهايه، ج ٥، ص ٢٢٧ و ٢٥١؛
٨. البدء و التاريخ، ج ٥، ص ٥٩؛
٩. الملل و النحل، ج ١، ص ٢٢؛
١٠. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ٢، ص ٢٤٤؛
١١. تاريخ الامم و الملوك، چاپ الاستقامه، ج ٣، ص ١٩٢ و ١٩٣؛
١٢. الكامل فى التاريخ، ج ٢، ص ٣٢٠؛
١٣. انساب الاشراف، ج ١، ص ٥٦٢؛
١٤. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد معتزلى، ج ٦، ص ٥١ و ج ٢، ص ٥٥؛
١٥. تاريخ الخميس، ج ٢، ص ١٦٤ و ١٨٢؛
١٦. صحيح مسلم، ج ؟، ص ٧٥؛
١٧. مسند احمد، ج ١، ص ٣٥٥ و ٣٢٤ و ٢٢٢ و ٣٢٥ و ٣٣٢ و ٣٣٦ و ٣٦٢ و ٣٤٦؛
١٨. السيره الحلبيه، ج ٣، ص ٣٤٤؛
١٩. العبر و ديوان المبتدأ و الخبر، ج ٢، قسم ٢، ص ٦٢؛
٢٠. الجامع الصحيح، ترمذى، ج ٣، ص ٥٥؛
٢١. نهايه الارب، ج ١٨، ص ٣٧٥؛
٢٢. روضه المناظر، ابن شحنه، چاپ شده در حاشيه الكامل فى التاريخ، ج ٧، ص ٨٠٨؛
٢٣. المختصر فى اخبار البشر، ج ١، ص ١٥١؛
٢٤. منهاج السنه، ج ٣، ص ١٣٥؛

۲۵. تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۳۸۳ و ۳۸۴.

۲۶. و.ر.ک: التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۴۱؛

۲۷. کنز العمال، چاپ هند، سال ۱۳۸۱ هـ.ق، ج ۷، ص ۱۷۰؛

۲۸. دلائل النبوه، بیهقی، ج ۷، ص ۱۸۱ و ۱۸۴؛

۲۹. مسند ابو یعلی، ج ۵، ص ۳۹۳ و ج ۳، ص ۳۹۳ و ۳۹۴ و ج ۴، ص ۲۹۹؛

۳۰. مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۱۴.

شکایت از شیخین در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله)

حضرت زهرا صلوات الله علیها به ابوبکر و عمر فرمود: «شما مرا ناراحت کردید و خشنود نساختید. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم، از شما شکایت خواهم کرد». این موضوع در منابع زیر آمده است:

۱. الجامع الصغیر، مناوی، ج ۲، ص ۱۲۲؛

۲. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۵، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۲۰، تحقیق الشیری، ج ۱، ص ۳۱.

وصیت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در مورد دفن شبانه

حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها وصیت فرمود که او را شبانه به خاک بسپارند تا ابوبکر و عمر، در تشییع وی حاضر نشوند. این مطلب در منابع زیر آمده است:

۱. حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۴۳؛

۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۲؛

۳. اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۴؛

۴. الاصابه، ج ۴، ص ۳۷۹ و ۳۸۰؛

۵. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۴؛

۶. اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۴؛

۷. المصنف صنعانی، ج ۳، ص ۵۲۱؛

۸. الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۱؛

۹. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۸۳؛

۱۰. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۵۰ که می گوید: «سخن صحیح در نزد من آن است که فاطمه صلوات الله علیها در حالی از دنیا رفت که از ابوبکر و عمر دلگیر بود».

خاک سپاری شبانه

حضرت فاطمه صلوات الله علیها را شبانه به خاک سپردند و ابوبکر و عمر را خبر نکردند. این موضوع در مصادر زیر آمده است:

۱. البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۵۰ که از بخاری و احمد و عبدالرزاق نقل کرده است؛

۲. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، و باب قول رسول الله: «لا نورث ما ترکناه صدقه»؛

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۴۹ و ۵۰ و ج ۱۶، ص ۲۳۲ و ۲۱۸؛

۴. صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر؛

۵. الثقات، ج ۲، ص ۱۶۴ و ۱۶۵؛

۶. تاریخ الامم و الملوک، چاپ دار المعارف، ج ۳، ص ۲۰۸؛

۷. اهل البیت، توفیق ابی علم، ص ۱۷۲؛

۸. مشکل الآثار، ج ۱، ص ۴۸؛

ص: ۲۴۰

۹. العمده، ابن بطريق، ص ۳۹۰ و ۳۹۱؛

۱۰. سنن الكبرى، ج ۶، ص ۳۰۰ و ۳۰۱؛

۱۱. التنبیه و الاشراف، ص ۲۵۰؛

۱۲. تاريخ الاسلام، ذهبی، نشر دار الكتاب العربی، قسم السيره النبويه، ص ۵۹۱ که در حاشیه آن به مصادر زيادی اشاره شده است؛

۱۳. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۸، ص ۲۸ و ۲۹؛

۱۴. تحرير الافكار، ص ۲۲۸؛

۱۵. القاب الرسول و عترته، ص ۴۴؛

۱۶. كفايه الطالب، ص ۳۷۰؛

۱۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۲؛

۱۸. مسند احمد، ج ۱، ص ۶ و ۹؛

۱۹. الرياض المستطابه، ص ۲۹۱؛

۲۰. تاريخ الخميس، ج ۱، ص ۱۷۴؛

۲۱. المنصف، صنعانی، ج ۵، ص ۴۷۲ و ج ۴، ص ۱۴۱ و ج ۳، ص ۵۲۱؛

۲۲. تيسير الوصول، ج ۱، ص ۲۰۹.

اقدام به نبش قبر حضرت فاطمه (سلام الله عليها)

آنان تلاش کردند که قبر حضرت فاطمه صلوات الله عليها را بشکافند و بر جنازه او نماز بخوانند؛ ولی امام علی صلوات الله عليه از این کار جلوگیری کرد.

مطلب مذکور در منابع زیر آمده است:

۱. اتمام الوفاء، ص ۱۶؛

۲. الثقات، ج ۲، ص ۱۷۰؛

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۹ و ۵۰ و ج ۱۶، ص ۵۳ و ۲۱۴ و ۲۱۷؛

۴. تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۱، ص ۱۹۷؛

۵. تاریخ الائمه، ابن ابی الثلج، ص ۳۱؛

۶. تاریخ الصحابه، ابن حبان، ص ۲۰۸.

دوری جستن و سخن نگفتن حضرت فاطمه (سلام الله علیها) با ابوبکر

این موضوع در مصادر زیر آمده است:

۱. شرح بهجه المحافل، ج ۱، ص ۱۳۱ به نقل از ذهبی؛

۲. فتح الباری، ج ۶، ص ۱۳۹ به نقل از شاشی؛

۳. السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۶۱.

نفرین حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بر ابوبکر

حضرت زهرا صلوات الله علیها به ابوبکر فرمود: «به خدا سوگند تو را نفرین خواهم کرد و هرگز با تو سخن نخواهم گفت». این مطلب در منابع زیر آمده است:

۱. العباسیه، جاحظ، چاپ شده در رسائل جاحظ، ص ۳۰۰ تا ۳۰۳؛

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۶۴؛

۳. الامامه و السیاسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۲۰ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۳۱.

چهارم: رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را که به وی، جنون و هذیان نسبت داده بود، مجازات نکرد؛ همچنان که در فتح مکه، از ابوسفیان و دیگران انتقام نگرفت؛ چرا که فقط خواستار حفظ اسلام و مسلمانان بود، نه انتقام شخصی.

پنجم: پرسش گر وقتی درباره سقط شدن محسن علیه السلام سخن می گوید، از تعبیر «نام او را محسن نهاده اند» استفاده می کند. این تعبیر اصلاً قابل قبول نیست؛

چون القاء می کند که حضرت زهرا صلوات الله علیها چنین فرزندی نداشته و شیعیان آن را تراشیده اند و نام محسن بر او نهاده اند. انکار وجود محسن علیه السلام، همانند انکار خورشید در روز روشن است.

گرچه عده ای در این باره سکوت کرده اند و عده ای به صورت مبهم و موهوم در آن تردید نموده اند، اما موضوع کاملاً روشن است. شاید گروهی از آنان، به خاطر مشکلاتی که این مسأله برایشان به وجود می آورد، به القاء شبهه و انکار روی آورده اند؛ و دسته دیگر، سکوت را تنها راه فرار از این معضل پنداشته اند و از آن دم نزده اند.

دسته سوم نیز به وجود محسن علیه السلام تصریح نموده اند، اما گفته اند: «او در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمد و در نوزادی درگذشت». دسته چهارم نیز به همین مقدار بسنده کرده اند که «او در نوزادی درگذشت». این تعبیر، هم با وفات او در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله سازگاری دارد، و هم با سقط شدنش همساز می باشد؛ چون سقط شدن نیز نوعی مردن در دوران نوزادی است. دسته پنجم به صراحت گفته اند که «محسن سقط گردید». گروهی از آنان، به علت سقط شدن نیز تصریح کرده اند.

به هر روی، محسن علیه السلام را شیعیان پدید نیاورده اند و این نام را آنان بر او نهاده اند؛ بلکه بنا بر روایات، این نام را پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران جنینی بر او نهاد؛ یا بنا بر وصیت آن حضرت، نام او را محسن گذاشتند. برای این که روشن شود محسن علیه السلام یک شخصیت واقعی بوده و شیعه دخالتی در این نام گذاری نداشته است، می توانید به منابع زیر مراجعه کنید:

حضرت محسن (علیهم السلام) در نوزادی درگذشت

ص: ۲۴۳

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۹۸ و ۱۱۸؛
۲. البدء و التاريخ، ج ۵، ص ۷۵؛
۳. تاريخ دمشق، تحقيق محمودى، زندگى امام حسين، ص ۱۸؛
۴. السنن الكبرى، ج ۶، ص ۶۶ و ج ۷، ص ۶۳؛
۵. الروضه الفيحاء فى تواريخ النساء، ص ۲۵۲؛
۶. تهذيب تاريخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۴؛
۷. الادب المفرد، ص ۱۲۱؛
۸. اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۸ و ج ۴، ص ۳۰۸؛
۹. الاصابه، ج ۳، ص ۴۷۱؛
۱۰. الدرر الطاهره، ص ۹۷ و ۹۰ و ۱۵۵؛
۱۱. الاستيعاب، چاپ شده در حاشيه الاصابه، ج ۱، ص ۳۶۹؛
۱۲. نهايه الارب، ج ۱۸، ص ۲۱۳ و ج ۲۰، ص ۲۲۱ و ۲۲۳؛
۱۳. الرياض المستطابه، ص ۲۹۳؛
۱۴. تاريخ الخميس، ج ۱، ص ۴۱۸ و ۲۷۹؛
۱۵. منتخب كنز العمال، چاپ شده در حاشيه مسند احمد، ج ۵، ص ۱۰۸؛
۱۶. مختصر تاريخ دمشق، ج ۷، ص ۷ و ۱۱۷؛
۱۷. المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۱۶۵ و ۱۶۶؛
۱۸. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۵۲ و ج ۴، ص ۵۹؛
۱۹. تلخيص مستدرک الحاكم، ذهبى، چاپ شده در حاشيه مستدرک؛
۲۰. ذخائر العقبى، ص ۱۱۹ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۵۵؛

۲۱. انساب الاشراف، تحقیق محمودی، ج ۳، ص ۱۴۴؛

ص: ۲۴۴

٢٢. التبيين في انساب القرشيين، ص ١٣٣ و ١٩٢ و ٩١ و ٩٢؛

٢٣. كفايه الطالب، ص ٢٠٨؛

٢٤. تذكره الخواص، ص ١٩٣ و ٣٢٢؛

٢٥. شرح المواهب زرقاني، ج ٤، ص ٣٣٩؛

٢٦. البدايه و النهايه، ج ٧، ص ٣٣٢؛

٢٧. تاج العروس، ج ٣، ص ٣٨٩

٢٨. كنز العمال، ج ٦، ص ٢٢١؛

٢٩. مناقب آل ابي طالب، ج ١، ص ١٦؛

٣٠. الكامل، ابن اثير، ج ٣، ص ٣٩٧؛

٣١. تاريخ الامم و الملوك، ج ٥، ص ١٥٣؛

٣٢. دلائل النبوه، بيهقي، ج ٣، ص ١٦١؛

٣٣. البدايه و النهايه، ج ٣، ص ٣٤٦ و ج ٧، ص ٣٣٢؛

٣٤. الحدائق الوردية، ج ١، ص ٥٢؛

٣٥. المواهب اللدنيه، ج ١، ص ١٩٨؛

٣٦. جمهره انساب العرب، ص ١٦؛

٣٧. نزل الابرار، ص ٣٤؛

٣٨. الرياض النضرة، ج ٢، ص ٢٣٩؛

٣٩. ارشاد السارى، ج ٦، ص ٤٤١؛

٤٠. البحر الزخار، ج ١، ص ٢٠٨ و ٢٢١؛

٤١. اتحاف السائل، ص ٣٣؛

٤٢. لباب الانساب، ج ١، ص ٣٣٧؛

ص: ٢٤٥

٤٣. الجوهره فى نسب الامام على و آله، ص ١٩؛
٤٤. تاريخ الهجره النبويه، ص ٥٨؛
٤٥. صفه الصفوه، ج ٢، ص ٩ يا ٥؛
٤٦. التحفه اللطيفه فى تاريخ مدينه الشريفه، ج ١، ص ١٩؛
٤٧. الرياض المستطابه، ص ٢٩٢ و ٢٩٣؛
٤٨. نور الابصار، شبلنجى، ص ١٤٧؛
٤٩. المختصر فى اخبار البشر، ج ١، ص ١٨١؛
٥٠. المعارف، ابن قتيبه، ص ١٤٣ و ٢١٠ و ٢١١؛
٥١. ينابيع الموده، ص ٢٠١؛
٥٢. العوالم، ج ١١، ص ٥٣٩؛
٥٣. عيون الاثر، ج ٢، ص ٢٩٠؛
٥٤. حبيب السير، ج ١، ص ٤٣٦؛
٥٥. تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٢١٣؛
٥٦. كشف الاستار عن مسند البزار، ج ٢، ص ٤١٦؛
٥٧. موارد الظمان، ص ٥٥١؛
٥٨. ترجمه الامام الحسن، قسمت چاپ نشده از طبقات ابن سعد، ص ٣٤؛
٥٩. السيره الحلييه، ج ٣، ص ٢٩٢؛
٦٠. المعجم الكبير، طبرانى، دار احياء التراث العربى، ج ٣، ص ٢٩ و ٩٦ و ٩٧؛
٦١. الاحسان فى تقريب صحيح ابن حبان، ج ١٥، ص ٤١٠.

منابعی که در ذیل می آید، نام محسن بن علی صلوات الله علیهما را بدون اشاره به سقط شدن یا نشدن وی ذکر کرده اند؛ البته برخی از این منابع، آن را به نقل از دیگران آورده اند.

۱. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۵۵؛

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۶ و ۱۷ و ۲۱۳ و ۲۳۸؛

۳. تاج العروس، ج ۳، ص ۳۸۹؛

۴. لسان العرب، ج ۴، ص ۳۹۳؛

۵. دلائل النبوه، بیهقی، ج ۳، ص ۱۶۲؛

۶. عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۶۹ و ۲۷۲ و ۴۸۰ و ۵۳۹؛

۷. جامع الاصول، ج ۱۲، ص ۹ و ۱۰؛

۸. ضیاء العالمین، ج ۲، ق ۳، ص ۲ و ۱۱؛

۹. ذخائر العقبی، ص ۵۵؛

۱۰. ارشاد الساری، ج ۶، ص ۱۴۱؛

۱۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۹؛

۱۲. الاصابه، ج ۳، ص ۴۷۱؛

۱۳. الائمہ الاثنا عشر، ص ۵۸؛

۱۴. تهذیب الاسماء، ج ۱، ص ۳۴۹؛

۱۵. مقتل الحسین، ج ۱، ص ۸۳؛

۱۶. تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۸ و ۲۷۹؛

۱۷. البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۹۳؛

۱۸. الثقات، ج ۲، ص ۲۰۴؛

۱۹. شرح بهجه المحافل، ج ۲، ص ۱۳۸؛

۲۰. مآثر الاناقه، ج ۱، ص ۱۰۰؛

۲۱. نور الابصار، ص ۱۰۳؛

۲۲. روضه المناظر، چاپ شده در حاشیه تاریخ کامل، ج ۷، ص ۱۹۵؛

۲۳. فاطمه بنت رسول الله، عمر ابو نصر، ص ۹۳؛

۲۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۳۲؛

۲۵. الهدایه الکبری، ص ۱۷۶؛

۱. ازهار بستان الناظرین، عباس موسوی شامی، (آن گونه که در منتهی الآمال آمده، ج ۱، ص ۲۶۳.

ما به نقل منابع غیر شیعه بسنده کردیم؛ حال آن که منابع شیعی در این زمینه، چندین برابر منابع سنی است. برای آگاهی از منابع شیعه، می توانید به کتاب مأساه الزهرا صلوات الله علیها مراجعه کنید.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

ارث نبردن حضرت زهرا(سلام الله علیها) از زمین

پرسش شماره ۸۶ (۳۰)

کلینی در کتاب کافی، بابی مستقل به این عنوان آورده است: «زنان هیچ ارثی از ملک نمی برند». او در آنجا از ابوجعفر علیه السلام روایت می کند که «از ملک و زمین، هیچ ارثی به زنان نمی رسد».^(۱) شیخ طوسی نیز در کتاب تهذیب، از میسر نقل می کند: «از ابوعبدالله علیه السلام پرسیدم که به زنان چقدر ارث می رسد؟ گفت: از

ص: ۲۴۸

۱- ر.ک: فروع الکافی، کلینی، ج ۷، ص ۱۲۷.

قیمت بنا و خشت و چوب و نی ارث می برند؛ ولی از ملک و زمین، ارثی به آن ها نمی رسد». محمد بن مسلم از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده است: «زنان از ملک و زمین، هیچ ارث نمی برند». عبدالملک بن اعین از ابوجعفر یا ابوعبدالله علیهما السلام نقل می کند: «زنان از خانه و ملک، هیچ حقی ندارند».^(۱) در این روایات، فاطمه یا هیچ زن دیگری استثنا نشده اند. پس طبق روایات شیعه، فاطمه حق نداشت خواستار میراث پیامبر صلی الله علیه و سلم شود.

علاوه بر این، همه دارایی های پیامبر صلی الله علیه و سلم به امام می رسید. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمرو بن شمر، از جابر و او از ابوجعفر علیه السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند آدم را آفرید و دنیا را به او بخشید. آنچه برای آدم بود، به رسول خدا تعلق دارد و آنچه برای رسول خدا است، به امامان آل محمد می رسد».^(۲)

طبق عقیده شیعه، نخستین امام بعد از رسول خدا، علی است. پس علی به مطالبه زمین فدک سزاوارتر بود، نه فاطمه. اما علی چنین نکرد؛ بلکه گفت: «اگر بخواهم، راه رسیدن به غسل ناب و گندم و پارچه ابریشمی را درمی یابم؛ ولی هرگز نمی گذارم هوای نفس بر من غالب آید و زیاده خواهی مرا به سوی خوراکی های لذیذ بکشاند. چه بسا افرادی در حجاز و یمامه هستند که تکه نانی برای خوردن ندارند و سیری را به یاد نمی آورند».^(۳)

ص: ۲۴۹

۱- تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۲۵۴.

۲- اصول الکافی، کلینی، کتاب الحج، باب ان الارض کلها للامام، ج ۱، ص ۴۷۶.

۳- نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۱.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: مقصود از زنانی که ارث نمی برند، همسران هستند که از ملک و زمین، چیزی به آنان نمی رسد. روایاتی که کلینی رحمه الله نقل کرده، توضیح داده شده اند و به معنای آن ها تصریح شده است. پس طرح چنین اشکالی، کاملاً غیرمنصفانه می باشد. اگر به کتاب کافی، ج ۷، ص ۱۲۷ تا ۱۳۰ باب «ان النساء لایرثن من العقار شیئاً» رجوع کنید، می بینید که روایات شماره ۲ و ۳ و ۵ و ۱۱، درباره ارث بردن زن از شوهر است. شیخ طوسی نیز در کتاب تهذیب، به این مطلب تصریح کرده است و می توانید به باب «میراث الازواج» در جلد ۹، حدیث شماره ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۹ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۹ مراجعه کنید. وقتی دسته ای از روایات، مقصود را روشن می سازند، باید بر اساس قواعدی که وجود دارد، روایات مطلقه را بر روایات مقیده حمل کنیم.

دوم: خود پرسش گر، روایت شماره ۱۱۳/۳۱ از کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی را به نقل از میسر آورده، اما ادامه روایت را حذف کرده است که تصریح می کند: ارث بردن همسران مراد می باشد. روایت به این صورت است:

میسر بیاع زطی نقل کرده است که از ابو عبدالله صلوات الله علیه پرسیدم: «زنان چقدر ارث می برند؟». فرمود: «از قیمت بنا و خشت و چوب و نی ارث می برند؛ ولی از ملک و زمین، ارثی به آن ها نمی رسد». عرض کردم: «لباس ها چه؟». فرمود: «از لباس بهره می برند». عرض کردم: «با این که برای همسر، سهم یک هشتم و یک چهارم مشخص شده، پس چرا این

گونه است؟». فرمود: «چون همسر نسب ندارد که به واسطه آن ارث ببرد؛ بلکه در میان ارث بران وارد شده است. چنین گردیده تا زن ازدواج نکند و شوهر یا فرزندی از قوم دیگر را نیاورد و برای اقوام شوهر سابقش، در ملک شان مزاحمت ایجاد نکند» (۱).

پس زنی که نه با «نسب» بلکه با «سبب» ارث می برد، همسر است؛ اما دختر به واسطه «نسب» از پدرش ارث می برد.

سوم: حتی اگر بپذیریم که دختر نیز همانند همسر ارث نمی برد، باید بدانیم که موضوع فدک، کاملاً از موضوع ارث و میراث خارج است؛ چون فدک با صلح فتح گردید و هیچ اسب و سواری بر آن نتاخت. در نتیجه، به خود پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص داشت و هر کاری که می خواست، می توانست درباره آن انجام دهد. از این رو فدک را به حضرت زهرا صلوات الله علیها بخشید و در اختیار وی قرار داد. حضرت زهرا صلوات الله علیها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، به مدت چهار سال از فدک بهره برد؛ اما وقتی ابوبکر به خلافت رسید، کارگزارانش حضرت فاطمه صلوات الله علیها را از فدک راندند.

در نحله و هبه و هدیه، به محض دادن هدیه و گرفتن آن، مالکیت صورت می پذیرد و [از مالکیت هدیه دهنده، خارج می شود] و دیگر در مالکیت او نیست که بخواهد جزو میراث وی باشد.

چهارم: پرسش گر به حدیثی استدلال کرده که می گوید: «آنچه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله است، به امام می رسد». این حدیث از لحاظ سند، ضعیف است و حجت نیست و هیچ ادعایی با آن ثابت نمی شود.

ص: ۲۵۱

پنجم: مقصود احادیث، این است که امام از آن جهت که معصوم می باشد و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله است، حق تصرف دارد؛ نه این که همه اموال به او می رسد و مالکیت مردم نسبت به اموال شان از بین می رود. اگر منظور، مالکیت امام بر همه اموال بود، معنا نداشت که امام علی صلوات الله علیه در اختلافات مالی، حکم قاضی شریح را بپذیرد.

ششم: مصلحت عمومی اقتضا می کرد که امام علی صلوات الله علیه در مورد فدک، ظاهر امر را به طور کامل حفظ کند؛ همچنان که رعایت این مصلحت ها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز وجود داشت؛ با این تفاوت که چیره شدگان بر امر خلافت، حاضر نبودند به چنین چیزی در مورد امام علی صلوات الله علیه اعتراف کنند؛ بلکه آنان بیعت خود را زیر پا گذاشتند و به خانه آن حضرت یورش بردند و به آتش زدن خانه و اهلش اقدام کردند و همسرش را کتک زدند و فرزندش را سقط نمودند؛ در حالی که همسر او، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و پیکر سرور کائنات، هنوز به خاک سپرده نشده بود. علاوه بر این، اگر امام علی صلوات الله علیه برای برگرداندن فدک، دست به اقدامی می زد، به او می گفتند: در کاری که مربوط به تو نیست، دخالت نکن. صاحب حق، تو نیستی که آن را مطالبه کنی.

هفتم: زهد امام علی صلوات الله علیه نسبت به دنیا، چنین حقی را به دیگران نمی دهد که دارایی او و همسر و فرزندانش را غصب کنند و تا این اندازه او را خرد نمایند. زهد او، توجیه گر کار آنان و موجب بخشیده شدن گناهان شان در نزد خداوند نمی شود.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرين.

هنگامی که شیعه می خواهد امامت دوازده امام را اثبات نماید، به حدیث کساء استدلال می کند. با این که طبق متون نقل شده، نام فاطمه علیها السلام در حدیث کساء آمده است، پس چرا از امامت کنار گذاشته شده و جزو امامان شیعه به شمار نمی آید؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعه برای اثبات امامت، به حدیث کساء استدلال نمی کند؛ بلکه برای اثبات عصمت اصحاب کساء، به آن استدلال می نماید؛ چرا که آیه تطهیر، تنها در شأن ایشان نازل شده است. شیعه برای اثبات امامت، به احادیث و آیات بسیاری استدلال می کند؛ از جمله: آیه ولایت که درباره ولایت کسی است که در حال رکوع زکات داد؛ و آیه غدیر که بر اساس آن و امر پیامبر صلی الله علیه و آله، مردم بیعت کردند.

دوم: جز پیامبران و جانشینان ایشان، کسی نمی تواند جایگاه حضرت فاطمه صلوات الله علیها را درک کند؛ به طوری که اگر امام علی صلوات الله علیه نبود، هیچ کس نمی توانست هم پایه و همتا و همسر او شود. با این حال، شرع مقدس اسلام مقرر داشته است که در امامت و نبوت و حکومت و قضاوت، بهره ای برای زنان نباشد. در حدیث کساء، سخنی از امامت به میان نیامده است؛ بلکه درباره معصومانی سخن می گوید که با رسول خدا صلی الله علیه و آله می زیستند.

و الحمد لله و الصلاة والسلام على محمد و آله الطاهرين.

بخش چهارم: حضرت علی و زهرا(علیها السلام) پس از پیامبر(صلی الله علیه و آله)...۵

فصل یکم: حضرت علی(علیه السلام)...۶

جنگیدن ابوبکر با مرتدان و رضایت حضرت علی(علیه السلام) به گمراهی مردم...۶

پرسش شماره ۵۴(۳۱)...۶

پاسخ...۶

عدم انطباق آیات و روایات ارتداد بر مرتدان زمان ابوبکر...۷

عدم رضایت حضرت علی(علیه السلام) به گمراهی مردم...۱۶

دم نزدن حضرت علی(علیه السلام) دلاور، از غضب خلافت...۱۸

پرسش شماره ۵۵(۳۲)...۱۸

پاسخ...۱۸

فرق شجاعت و تهور...۱۹

اعتراض به غاصبان خلافت...۱۹

[علت سکوت مردم]...۱۹

اقامه برهان برای اثبات حق...۲۰

تردید درباره بیعت علی(علیه السلام) با خلفا...۲۲

هر امامی، بیعتی به گردن دارد...۲۵

توصیه به جنگیدن، و جنگیدن در جمل و صفین...۲۶

پرسش شماره ۵۶(۱۲۷)...۲۶

پاسخ...۲۶

پیروزی معاویة مرتد بر امام معصوم! ۳۰

پرسش شماره ۵۷ (۷۹) ۳۰

پاسخ.. ۳۱

ایمان علی (علیه السلام) قابل اثبات نیست... ۳۵

پرسش شماره ۵۸ (۸۰) ۳۵

پاسخ.. ۳۷

چرا علی (علیه السلام) خراب کاری خلفا را اصلاح نکرد؟. ۴۶

پرسش شماره ۵۹ (۱۸۸) ۴۶

پاسخ.. ۴۶

فصل دوم: حکم صریح درباره علی (علیه السلام)..... ۴۹

گرفتن میثاق از پیامبران برای امامت علی (علیه السلام)..... ۴۹

پرسش شماره ۶۰ (۱۸۳) ۴۹

پاسخ.. ۵۰

حضور در شورا، دلیلی بر عدم وصیت درباره خلافت... ۵۳

پرسش شماره ۶۱ (۱۸۹) ۵۳

پاسخ.. ۵۴

یکم: با علی (علیه السلام) بیعت شده بود. ۵۵

یکم: تصمیم برای کشتن امام علی (علیه السلام) در شورا ۵۵

دوم: جانشینی با وحی یا وصیت؟. ۵۷

سوم: احتجاج بی حاصل.. ۵۷

چهارم: تقیه در هنگام ترس ۵۸

پنجم: احتجاج علی (علیه السلام) در شورا ۵۸

ص: ۲۵۵

کتمان امامت و افشای فضایل .. ۵۹

پرسش شماره ۶۲ (۱۷۰) ۵۹

پاسخ .. ۶۰

اختلاف شیعیان، نشان از نبود نص بر امامت ... ۶۴

پرسش شماره ۶۳ (۱۵۲) ۶۴

پاسخ .. ۶۴

امامت علی (علیه السلام) کمتر از کلیدداری کعبه. ۶۷

پرسش شماره ۶۴ (۱۳۵) ۶۷

پاسخ .. ۶۸

متواتر نبودن ولایت علی (علیه السلام) به خاطر کمی شیعیان. ۶۹

پرسش شماره ۶۵ (۷۲) ۶۹

پاسخ .. ۷۰

حکم افراد بی اطلاع از ولایت ... ۷۳

پرسش شماره ۶۶ (۶۴) ۷۳

پاسخ .. ۷۴

اتمام حجت از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) ... ۷۴

عدم اختصاص اشکال به امامت ... ۷۵

نقض وارد بر اشکال کننده ۷۶

ایمان اجمالی و تفصیلی .. ۷۶

استدلال به احادیث کتمان شده! ۷۷

پرسش شماره ۶۷ (۷۷) ۷۷

پاسخ.. ۷۸

ص: ۲۵۶

خلافت هارون و مردنش قبل از موسی! ۸۱

پرسش شماره ۶۸ (۱۱۶) ۸۱

پاسخ.. ۸۱

فصل سوم: علی (علیه السلام) و بیعت... ۸۴

بیعت کنندگان با ابوبکر و عمر، با من بیعت کردند. ۸۴

پرسش شماره ۶۹ (۶۵) ۸۴

پاسخ.. ۸۵

نگاه همه جانبه. ۸۶

هدف، پای بند کردن معاویه. ۸۷

پای بندی به امور متناقض..... ۸۸

عدم دلالت بر فضیلت صحابه. ۸۹

پای بندی ما به اجماع. ۸۹

تفاوت بیعت علی (علیه السلام) با بیعت خلفا ۹۰

تأخیر علی در بیعت، اشتباه بود. ۹۰

پرسش شماره ۷۰ (۱۲۵) ۹۰

پاسخ.. ۹۱

بیعت علی (علیه السلام) با دو کافر. ۹۶

پرسش شماره ۷۱ (۳) ۹۶

پاسخ.. ۹۷

رهایم کنید و دیگری را بیابید. ۱۰۳

پرسش شماره ۷۲ (۵) ۱۰۳

پاسخ.. ۱۰۴

ص: ۲۵۷

فصل چهارم: نص بر امامت علی (علیه السلام)..... ۱۰۸

جانشینی علی (علیه السلام) در غزوة تبوک... ۱۰۸

سوال شماره ۷۳ (۱۲۹) ۱۰۸

پاسخ.. ۱۰۹

اعتراض نکردن حاضران در غدیر به ابوبکر. ۱۱۰

سؤال شماره ۷۴ (۱۴) ۱۱۰

پاسخ.. ۱۱۰

فصل پنجم: امام علی (علیه السلام) و خلفا ۱۱۳

ازدواج عمر با دختر علی (علیه السلام)..... ۱۱۳

پرسش شماره ۷۵ (۲) ۱۱۳

پاسخ.. ۱۱۴

تکفیر عمر توسط شیعیان. ۱۱۴

ازدواج عمر با ام کلثوم. ۱۱۵

ازدواج با زور و تهدید. ۱۱۷

آیا او دختر زهرا علیها السلام بود؟. ۱۱۸

رفع نشدن مشکل با این ازدواج.. ۱۱۹

سخن ابوالقاسم کوفی.. ۱۲۲

عمل حاکم به علم خود. ۱۲۵

روایات برآمده از کینه و پستی.. ۱۲۵

روایتی دروغین.. ۱۲۸

شادباش به عمر. ۱۳۲

عذر بدتر از گناه ۱۳۴

ص: ۲۵۸

روایتی عجیب تر. ۱۳۴

نام گذاری فرزندان به نام ابوبکر و عمر. ۱۳۷

پرسش شماره ۷۶ (۴) ۱۳۷

پاسخ.. ۱۳۹

وصلت با خلفا ۱۴۲

سؤال شماره ۷۷ (۷) ۱۴۲

پاسخ.. ۱۴۵

یکم: نام گذاری با نام دشمنان. ۱۴۵

دوم: وصلت میان اهل بیت و خلفا ۱۴۶

امام علی (علیه السلام) چیزی از دوران ابوبکر و عمر را تغییر نداد. ۱۴۹

پرسش شماره ۷۸ (۱۹) ۱۴۹

پاسخ.. ۱۴۹

مصحف امام علی (علیه السلام)..... ۱۴۹

ابوبکر و عمر، بهترین افراد امت... ۱۵۱

ازدواج موقت... ۱۵۳

امام علی (علیه السلام) و فدک... ۱۵۴

حج تمتع.. ۱۵۴

نماز تراویح.. ۱۵۶

حی علی خیر العمل.. ۱۵۷

الصلاه خیر من النوم. ۱۵۸

تخطئه غير از تكفير است... ۱۵۸

الحاقیه ۱۵۹

ص: ۲۵۹

حی علی خیر العمل در اذان. ۱۵۹

تذکر و اشاره ۱۷۲

اشکال های غیر وارد. ۱۷۲

شعار حی علی خیر العمل و جایگاه آن. ۱۷۴

سبب حذف حی علی خیر العمل.. ۱۷۶

سخنی درباره این فتوا ۱۷۷

دشمنی عمر با علی (علیه السلام) و جانشینی وی در مدینه! ۱۷۸

پرسش شماره ۷۹ (۳۶) ۱۷۸

پاسخ.. ۱۷۹

سخن درباره دوستی و دشمنی نیست... ۱۷۹

جانشینی علی از سوی عمر. ۱۷۹

جنگیدن خلفا با کافران و جنگیدن علی (علیه السلام) با مسلمانان. ۱۸۲

پرسش شماره ۸۰ (۷۳) ۱۸۲

پاسخ.. ۱۸۳

قرار گرفتن علی در شورای خلافت، حاکی از عدم توطئه عمر علیه او. ۱۸۸

پرسش شماره ۸۱ (۸۲) ۱۸۸

پاسخ.. ۱۸۸

یاری رساندن علی (علیه السلام) به عثمان، حاکی از رابطه دوستانه. ۱۹۴

پرسش شماره ۸۲ (۱۰۷) ۱۹۴

پاسخ.. ۱۹۴

قاتل عثمان، معاویه بود. ۱۹۵

شرکت علی (علیه السلام) در جنگ با مرتدان و اعتراف به خلافت ابوبکر. ۲۰۲

ص: ۲۶۰

پرسش شماره ۸۳ (۱۴۱) ۲۰۲

پاسخ.. ۲۰۲

شرکت علی (علیه السلام) در جنگ با مرتدان. ۲۰۲

اسارت حنفیه کار ابوبکر بود. ۲۰۶

صحه گذاشتن بر خلافت ابوبکر. ۲۰۷

ستایش علی (علیه السلام) از عمر. ۲۱۲

پرسش شماره ۸۴ (۱۴۵) ۲۱۲

پاسخ.. ۲۱۳

مرثیه علی (علیه السلام) برای عمر. ۲۱۳

دست و پا زدن ابن ابی الحدید. ۲۱۷

دست و پا زدن فایده ندارد. ۲۱۹

سخن پایانی.. ۲۲۱

فصل ششم: حضرت زهرا علیها السلام..... ۲۲۴

دفاع نکردن علی (علیه السلام) از همسرش.... ۲۲۴

پرسش شماره ۸۵ (۶) ۲۲۴

پاسخ.. ۲۲۵

ماجرای حضرت زهرا علیها السلام در منابع اهل سنت... ۲۲۸

خدا با خشم فاطمه علیها السلام خشمگین می شود. ۲۳۰

خشم زهرا علیها السلام از ابوبکر و عمر. ۲۳۱

سقط شدن محسن (علیه السلام)، با ذکر سبب... ۲۳۲

سقط شدن محسن (علیه السلام)، بدون ذکر سبب ... ۲۳۳

تهدید به آتش زدن خانه زهرا علیها السلام..... ۲۳۳

ص: ۲۶۱

آتش افروختن در خانه زهرا علیها السلام..... ۲۳۵

یورش به خانه علی (علیه السلام)..... ۲۳۵

وصیت فاطمه علیها السلام در مورد نماز میت... ۲۳۶

کتک زدن فاطمه علیها السلام..... ۲۳۶

شکستن پهلو فاطمه علیها السلام..... ۲۳۷

پیامبر هذیان می گوید. ۲۳۷

شکایت از شیخین در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله).... ۲۳۹

وصیت فاطمه علیها السلام در مورد دفن شبانه. ۲۳۹

خاک سپاری شبانه. ۲۴۰

اقدام به نبش قبر فاطمه علیها السلام..... ۲۴۱

دوری جستن و سخن نگفتن فاطمه علیها السلام ابوبکر. ۲۴۲

نفرین فاطمه علیها السلام بر ابوبکر. ۲۴۲

محسن در نوزادی در گذشت... ۲۴۳

ذکر نام محسن.. ۲۴۶

ارث نبردن زهرا علیها السلام از زمین.. ۲۴۸

پرسش شماره ۸۶ (۳۰) ۲۴۸

پاسخ.. ۲۵۰

چرا فاطمه علیها السلام امام نبود؟. ۲۵۳

پرسش شماره ۸۷ (۴۵) ۲۵۳

پاسخ.. ۲۵۳

سرشناسه: علامه سید جعفر مرتضی عاملی

عنوان و نام پدیدآور: ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق / تألیف: علامه سید جعفر مرتضی عاملی ؛ برگردان: محمود نظری؛
ویرایش: ابراهیم بیگدلی

مشخصات نشر: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۹

زبان: فارسی

مشخصات ظاهری: ۴ج

موضوع: شبهات و پاسخ به آنها

موضوع: اعتقادات - امامت - خلافت

موضوع: غصب خلافت

موضوع: شیعه و امامان شیعه

موضوع: صحابه - همسران پیامبر

ص: ۱

اشاره

جلد سوم

ترازوی حقیقت

ترجمه میزان الحق

تألیف: علامه سید جعفر مرتضی عاملی

برگردان: محمود نظری

ویرایش: ابراهیم بیگدلی

ص: ۳

بخش پنجم: امامان شیعه (علیهم السلام اجمعین)

اشاره

ص: ۵

اشاره

خداوند متعال می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ؛ (۱) ای مؤمنان! از خدا و پیامبر و اولی الامر اطاعت کنید. اگر به خدا و روز پسین ایمان دارید، هر گاه در امری اختلاف یافتید، آن را به خدا و پیامبر عرضه کنید».

خدای عزوجل، مؤمنان را به اطاعت از خود و پیامبر و اولی الامر دستور داده است؛ اما به هنگام اختلاف، تنها می توانند به خدا و رسولش مراجعه کنند و حق مراجعه به اولی الامر را ندارند؛ چرا که خداوند، پروردگار آدمیان است و پیامبر نیز به عنوان ابلاغ کننده از سوی خداوند، عصمت دارد و در بیان حق، خطا نمی کند؛ اما اولی الامر، ابلاغ کننده از سوی خدا نیستند و مقام عصمت ندارند؛ بلکه مسلمانی همانند دیگر مسلمانان هستند که خداوند با اعطای سلطه و حکومت، بر آنان منت نهاده و به ما فرمان داده که تا وقتی دین را برپا می دارند، از آن ها اطاعت کنیم؛ اما اجازه نداده است که در

ص: ۶

اختلافات، به آن‌ها مراجعه نماییم. اگر آن‌گونه که امامیه می‌پندارد، اولی الامر معصوم بودند و اجازهٔ ابلاغ از سوی خدا داشتند، خداوند اجازهٔ می‌داد که در اختلافات، به آن‌ها مراجعه کنیم؛ ولی چنین نکرده و حقیقت را به روشنی بیان فرموده است.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ابتدا لازم است چند مورد روشن شود:

۱. مردم نمی‌توانند برای حل اختلاف شان، به طور مستقیم به خداوند مراجعه کنند. مراجعه به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز پس از شهادت آن حضرت، امکان پذیر نمی‌باشد.

۲. این آیه اختصاص به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد؛ چون با وجود آن حضرت، نمی‌توان به دیگری مراجعه کرد.

۳. پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله اختلاف‌هایی پیش می‌آمد و پیوسته نیز پیش می‌آید. گاه این اختلاف‌ها در مورد خود امامت بود و میان امام علی صلوات الله علیه و غاصبان خلافت در می‌گرفت. وقتی مردم در مسائل دینی و دنیوی دچار کشمکش می‌شدند و نیاز به حل اختلاف داشتند، به چه کسی مراجعه می‌کردند؟ به امام علی صلوات الله علیه یا ابوبکر؟

شما می‌گویید که قرآن اجازهٔ مراجعه به امامان معصومین را نداده است. پس مردم در اختلافات خود، به چه کسی مراجعه کنند؟ وقتی اختلافات دینی، به رویارویی و فتنه‌انگیزی می‌انجامد و هستی امت را ویران می‌سازد و شاه‌رگ زندگی را تحت الشعاع قرار می‌دهد، آیا باید شبهات را به حال خود رها کرد؟

۴. این مقدمات، ما را بر آن می‌دارد که از آیهٔ مورد اشاره، چیزی غیر از آنچه شما گفتید، درک نماییم؛ به این معنا که مرجع حل اختلاف امت، قرآن و کلام پیامبر صلی الله

علیه و آله است و ولایت و امامت حضرت علی صلوات الله علیه نیز مورد تأیید آیات قرآن و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

این مطلب را به گونه دیگر نیز می توان توضیح داد:

یکم: این آیه بر عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد؛ چون خداوند به اطاعت مطلق از او امر فرموده است. اگر او خطا و نافرمانی می کرد، خداوند از ما می خواست که از او سرپیچی کنیم. و این با عصمت تناقض داشت.

دوم: این آیه مبارکه، بر عصمت اولی الامر نیز دلالت دارد؛ چرا که دستور الهی در اطاعت از اولی الامر نیز بدون قید و شرط آمده است. اگر آن ها اهل خطا و معصیت بودند، امکان اطاعت بی چون و چرا از آن ها وجود نداشت و در این گونه مواقع، خداوند دستور می داد که از آن ها سرپیچی کنیم. در حالی که امر به اطاعت و امر به نافرمانی، یک جا جمع نمی شوند. (۱).

نباید فراموش کرد که خداوند در این آیه، امر به اطاعت خود را به صورت مستقل آورده و فرموده است: «از خداوند اطاعت کنید»؛ اما اطاعت از رسول و اولی الامر را به صورت جداگانه و با یک امر جدید ذکر کرده و فرموده است: «از رسول و اولی الامر اطاعت کنید».

شاید فرق بین رسول و اولی الامر این باشد که رسول، دو جنبه دارد: یکی این که دین و احکام دین را از سوی خدا ابلاغ می نماید؛ دوم این که با تدبیر و اندیشه خود، نظریه پردازی می کند و مسائل حکومتی و ولایتی را با احکام دین تطبیق می دهد. اما اولی الامر چنین نیستند؛ چرا که از وحی الهی بی نصیبند و تنها حافظ و حامل شریعتی

ص: ۸

۱- یعنی امکان ندارد که در آن واحد، هم مأمور به اطاعت بی چون و چرا باشیم و هم مأمور به عدم اطاعت. اگر فرد مورد نظر به ما دستور بدهد که فلان گناه را انجام بده، ما دچار تناقض می شویم؛ به این معنا که چون دستور داریم بدون چون و چرا از او اطاعت کنیم، باید آن گناه را انجام دهیم، و از سوی دیگر چون گناه است، نباید آن را انجام دهیم. مترجم

هستند که از قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت کرده اند. پس واجب است که آن ها را تصدیق نماییم و احکام الهی را از آنان بگیریم و در مسائل مربوط به کشورداری و اداره امور جامعه، از آن ها اطاعت کنیم.

سوم: آیاتی که پس از این آیه مبارکه آمده است، روشن می سازد که اختلاف و نزاعی که لازم است مردم به خدا و رسولش ارجاع دهند، مربوط به احکام الهی است. ارجاع احکام الهی به طاغوت جایز نیست؛ چرا که موجب کفر و گمراهی امت می شود. پس لازم است برای حل چنین اختلافاتی، به قرآن و سنت پیامبر مراجعه شود. از آنجایی که اولی الامر، حافظان احکامی الهی هستند و مقام عصمت دارند، مراجعه به آن ها نیز مراجعه به حکم خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

چهارم: آیه شریفه، مصداق اولی الامر را مشخص نفرموده و چگونگی نصب آن ها را بیان ننموده و معلوم نکرده است که چه کسی آن ها را نصب می کند و چنین مقامی را برای آن ها قرار می دهد. بنا بر این باید برای فهم این موضوعات، به دیگر آیاتی که در صدد بیان این امورند، مراجعه شود. پس چرا به حدیث غدیر و آیات مربوط به آن مراجعه نمی کنید؟ خداوند متعال به رسول خود دستور می دهد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (۱) ای پیامبر! آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، [به مردم] برسان. اگر چنین نکنی، رسالت او را به جا نیاورده ای. خداوند تو را از [گزند] مردمان حفظ می کند و کافران را هدایت نمی کند». همچنین می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (۲) سرور شما خداوند است و پیامبرش و مؤمنانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع، زکات

ص: ۹

۱- . سوره مائده، آیه ۶۷.

۲- سوره مائده، آیه ۵۵.

می دهند». این رکوع کنندگان که خداوند پس از خود و رسولش، برای آن‌ها ولایت قرار داده است، چه کسانی هستند؟ در خانه اگر کس است، یک حرف بس است.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۸۹ (۱۸۱): حکومت امامان و تحقق لطف الهی

اشاره

شیعیان می گویند: «امامت لازم است؛ چون امام در حفظ شریعت اسلام و نگه داشتن مسلمانان در مسیر درست و جلوگیری از کم و زیاد شدن احکام، نایب پیامبر صلی الله علیه و سلم هستند»^(۱).

و معتقدند: «باید امامی منصوب از سوی خدا وجود داشته باشد. نیاز مردم نیز چنین حکم می کند و هیچ مفسده ای هم در آن نیست. پس نصب امام، واجب است»^(۲).

همچنین: «امامت واجب است؛ چون لطف الهی است. از آن رو لطف است که اگر مردم رئیسی داشته باشند که اطاعت شود و مردم را به راه راست ارشاد نماید، ظالم را از ستم باز می دارد و به کار خیر دعوت می کند و جلوی شر را می گیرد. مردم نیز به صلاح نزدیک تر می شوند و از فساد دور می گردند. این معنای لطف الهی است»^(۳).

اما باید به شیعیان گفت که غیر از علی رضی الله عنه، هیچ یک از امامان دوازده گانه به ریاست دینی و دنیوی دست نیافتند و مانع از ظلم ظالمان نشدند و نتوانستند مردم را به کارهای خیر وادارند و جلوی شر را بگیرند. پس چگونه در مورد آن‌ها، اموری خیالی را ادعا می کنید که واقعیت ندارند؟ اگر خوب فکر کنید، می فهمید که طبق نظر شما، اصلاً آن‌ها امام نبودند؛ چون آن لطف الهی که شما می پندارید، هیچ گاه از سوی آنان تحقق نیافت.

ص: ۱۰

۱- . الشیعه فی التاریخ، ص ۴۴ _ ۴۵.

۲- . منهاج الکرامه، ص ۷۲ _ ۷۳.

۳- . اعیان الشیعه، ۲۱، ص ۶.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

در شماره ۱۳۰ و ۱۳۱، پرسش هایی با همین مضمون مطرح گردید که مراجعه به آن ها خالی از لطف نیست. در اینجا نیز باید اضافه کنم:

یکم: وقتی با دلایل متعدد ثابت گردید که امام از طریق نص الهی به این مقام نصب شده است، دیگر سخن گفتن درباره اموری که بر عهده او است، در درجه دوم قرار می گیرد و اهمیت چندانی ندارد؛ چرا که نصوص الهی و امکان اعتماد و استدلال به آن ها، وظایف محوله به امام را تحت الشعاع قرار می دهد. (۱).

دوم: ریاست و حاکمیت، اختصاص به پیامبران و امامان صلوات الله عليهم دارد و ستمگران طاغوت، هیچ سهمی از آن ندارند. پس اگر ستمگران به حق ایشان تجاوز کردند و آن ها را از مقام اختصاصی شان خلع نمودند، چنین کاری باعث ابطال منصب اعطا شده از سوی خداوند نمی شود و حقی را برای ستمگران ایجاد نمی کند؛ بلکه همچنان غاصب و تجاوزگر به شمار می آیند. خداوند متعال می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (۲) پیامبران مان را همراه با پدیده های روشنگر روانه کردیم و همراه آنان، کتاب آسمانی و میزان فرستادیم تا مردم به دادگری برخیزند». با این حال، به خاطر کوتاهی مردم در یاری رساندن به پیامبران، این هدف برای بسیاری از انبیا محقق نشد؛ ولی دست نیافتن به این هدف، نبوت آنان را باطل نساخت.

ص: ۱۱

۱- . با این توضیح که اگر امامت کسی با نص قطعی ثابت گردد، ولی او به هر دلیلی نتواند حکومت تشکیل دهد یا وظایف امام را به انجام برساند، از امامت ساقط نمی شود. تشکیل حکومت، دلیل امامت نیست تا با عدم آن، شخص از امامت ساقط شود. حدیث الحسن و الحسين امامان قاما أو قعدا، بر همین موضوع دلالت دارد. (مترجم)

۲- . سوره حدید، آیه ۲۵.

البته اگر این مقام، به صورت انتخابی بود، به این معنا که جایگاه ریاست را مردم به پیامبر و امام اعطا می کردند، سخن پرسش گر صحیح می نمود؛ و ادعای این که پیامبر و امام، دارای مقام حاکمیت و ریاست هستند، یک ادعای خیالی به شمار می آمد. اما چنین نیست.

سوم: مقصود از لطف در نصب امام، همان لطف خداوند به انسان ها است؛ به این معنا که خداوند متعال برای هدایت و سرپرستی مردم، برترین آن ها را انتخاب می فرماید و انسان ها را به سوی او راهنمایی و ارشاد می نماید. بر افراد بشر نیز واجب است که به انتخاب الهی رضایت دهند و از پیامبر و امام اطاعت کنند و اداره امور را به او بسپارند و در کوتاه کردن دست طمع کاران و ستم پیشگان، به او یاری رسانند. و اگر چنین نکنند، کوتاهی کرده اند و گناهکار به شمار می آیند. پس بر خلاف چیزی که پرسش گر توهم کرده است، منظور از لطف، لطف مردم به خودشان نیست.

چهارم: کارها و مسئولیت های امامان، به ریاست و حکومت خلاصه نمی شود تا در صورت سلب، بی کار بمانند و دیگر فایده ای نداشته باشند؛ بلکه در کنار مسئولیت خطیر ریاست، امور مهمی نیز بر عهده دارند؛ از جمله: مرجعیت علمی در مسائل پیش آمده برای امت اسلامی، هدایت و ارشاد، دعوت به کارهای خیر، یاری مسلمانان در سختی ها و گرفتاری ها، حفاظت از ترازوی سنجش حق و باطل در امور دینی و اعتقادی و مسائل ارزشی و معنوی و احکام و شریعت و هر آنچه که در قرآن و روایات بیان شده است. از این رو سرکشان و ستمگران، در ایجاد اغتشاش و ناآرامی در مسیر زندگی امامان و در تنگنا قرار دادن آنان و آزار و اذیت ایشان، از هیچ کوششی دریغ نمی کردند.

و الحمد لله و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

شیعیان می گویند: «بنا بر قاعده لطف، فرستادن پیامبران و نصب امامان، بر خدا واجب است». خداوند پیامبرانش را فرستاد و آن ها را با معجزات، پشتیبانی کرد و تکذیب کنندگان ایشان را نابود فرمود. سؤال ما از شیعیان این است که در مورد پشتیبانی خداوند از امامان و خشم و غضب الهی بر تکذیب کنندگان و قاتلان ایشان، چه دلیلی وجود دارد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

پرسش شماره ۱۳۰ و ۱۸۱ نیز همین مضمون را دارند و بد نیست به آنجا هم مراجعه فرمایید. آنچه که در اینجا به آن می پردازیم، بدین شرح است:

یکم: بارها معنای لطف مورد نظر در نصب امام را بیان کرده ایم و باز می گوئیم که مقصود از لطف، آن است که خداوند متعال، بندگانش را می شناسد و لازم است همه وسایل سعادت و هدایت و اصلاح امور آن ها را فراهم آورد. برای تحقق این امور، لازم است از سوی خود، علمی برافرازد که مردم را هدایت کند و از نور دانش خود بهره مند سازد و به خوبی ها ارشاد نماید و تربیت و تزکیه آنان را به عهده بگیرد و کارهای شان را زیر نظر داشته باشد و پناه گاه و تکیه گاه و یاور آن ها باشد. بر خداوند متعال لازم است که چنین علمی را با دلایل محکم پشتیبانی کند تا بهانه ها را از بین ببرد؛ و به او کرامات و نشانه هایی عطا فرماید تا مردم بفهمند که او منصوب از سوی خداوند است. البته تأثیر مطلوب چنین اسبابی، نیاز به پذیرش و اطاعت و رضایت مردم دارد.

دوم: مقتضای قاعده لطف، نابودی دشمنان و عذاب مخالفان و مجبور کردن آنان به اجرای دستور فرد مبعوث شده و منصوب شده از سوی خدا نیست؛ بلکه مقتضای این قاعده، اتمام حجت بر مردم است تا روشن سازد که آن فرد، از سوی خدا منصوب گردیده و مورد راهنمایی و تأیید الهی است و صاحب مقام ولایت و ارشاد می باشد و بر مردم واجب است که از او اطاعت کنند و یاری اش نمایند و اگر این کار را نکنند، از فرمان خدا سرپیچی کرده اند و سزاوار عقوبت و رانده شدن از درگاه الهی هستند.

سوم: امامان صلوات الله علیهم ادامه دهند راه پیامبری هستند که پناه و رحمتی بر همه جهانیان بود. پس دیگر معنا ندارد که عذابی ویران گر فرود آید و همه را در بر گیرد؛ اگر چه خداوند، ستم کنندگان در حق امامان را عقوبت می کند. چنین اتفاقی در عالم واقع نیز محقق شده است و خداوند در مورد منکر ولایت علی صلوات الله علیه که درخواست عذاب کرد، می فرماید: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» (۱) درخواست کننده ای عذابی را طلب کرد که برای کافران رخ می دهد و بازدارنده ای ندارد». این همان چیزی بود که عبدالملک بن مروان، از آن واهمه داشت و او را واداشت که به حجاج نامه بنویسد و از خون فرزندان عبدالملک بر حذر نماید؛ چرا که می دانست پادشاهی فرزندان حرب، پس از کشتن امام حسین صلوات الله علیه متلاشی شد. (۲)

چهارم: برای بینیان و اندیش وران، دلایل و نشانه های فراوانی وجود دارد که حاکی از لطف خداوند به امامان معصوم صلوات الله علیهم می باشد؛ از جمله: کندن دروازه خبیر توسط امام علی صلوات الله علیه و آشکار شدن علومی که پیامبر صلی الله علیه و آله به طور ویژه به وی

ص: ۱۴

۱- .سوره معارج، آیه ۱ - ۲.

۲- . ترجمه الامام الحسین از الطبقات ابن سعد، ص ۹۲؛ تذکره خواص الامه، ص ۲۷۲ به نقل از ابن سعد؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ج ۲، ص ۸۶۳؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۰۶؛ بصائر الدرجات، ص ۴۱۷؛ الاختصاص، ص ۳۱۵؛ الثاقب فی المناقب، ص ۳۶۱؛ مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۴۰۳ و ۴۰۴؛ ینابیع المعاجز، ص ۱۱۳؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۴ و ۱۱۹؛ مناقب اهل البیت علیهم السلام، شیروانی، ص ۲۵۷؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۳۲۳؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۱۲، ص ۹۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۷۹.

آموزش داده بود؛ آموزش هزار باب از دانش که از هر باب آن، هزار باب گشوده می شد. و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۹۱ (۱۱۷): حکومت امامان و حدیث خلفای دوازده گانه

اشاره

شیعیان برای اثبات امامت امامان دوازده گانه، به این حدیث پیامبر احتجاج می کنند که «این امر همواره عزتمند است تا دوازده خلیفه بیایند که همگی از قریش هستند». و در روایت دیگر فرمود: «دوازده امیر خواهد آمد». و فرمود: «امور مردم پیوسته در گذر است تا دوازده مرد بر آنان حکومت کند».^(۱)

این حدیث با همه نقل هایش تصریح دارد که این دوازده نفر، بر مردم خلافت و حکومت خواهند داشت. روشن است که غیر از علی و فرزندش حسن، دیگر امامان شیعه به خلافت نرسیدند. پس این حدیث چیزی می گوید و شیعیان چیز دیگری می گویند. علاوه بر این که در روایات مذکور، حتی نام یک تن از این خلفا به میان نیامده است.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمہ الله و برکاتہ.

پرسش شماره ۶۰ نیز چنین مضمونی داشت که پاسخ داده شد و می توانید به آنجا مراجعه کنید. باز هم در اینجا پاسخ می دهیم که:

ص: ۱۵

یکم: حدیثی که درباره امامان دوازده گانه ذکر شد، توسط بیست و اندی از صحابه، روایت گردیده و در برخی منابع آمده است.^(۱)

این حدیث با نقل های مختلفش تصریح ندارد که حتماً باید این دوازده تن حاکم باشند و حکومت و فرمان روایی کنند.

قرآن می فرماید: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^(۲) وقتی پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی می گمارم، گفتند: آیا کسی را می گماری که در آن فساد می کند و خون می ریزد؟ و حال آن که ما تو را شاکرانه نیایش می کنیم و به پاکی یاد می نمایم. فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید». این در حالی است که حضرت آدم، سلطان و پادشاه و حاکم نبود؛ بلکه پیامبری بود که خدا او را به عنوان پدر و هدایتگر بشر برگزید.

همچنین در آیه دیگر آمده است: «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ»^(۳) سپس شما را در این سرزمین جانشین گردانیدیم». مراد از این آیه، رسیدن به سلطنت و حکومت نیست؛ چون به دور از عقل است که همه افراد یک گروه، شاه و سلطان باشند؛ بلکه به این معنا است که برخی از شما، به جای برخی دیگر و پشت سر هم می آید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود، امام علی صلوات الله علیه را امیرالمؤمنین نامید؛^(۴) در حالی که او سلطان و حاکم نبود. همچنین وقتی که عمر از ام کلثوم دختر امام

ص: ۱۶

۱- ر.ک: مقدمه کتاب سلیم بن قیس الهلالی، محمدباقر انصاری خوئینی، ج ۱، ص ۱۷۲ تا ۱۸۰.

۲- سوره بقره، آیه ۳۰.

۳- سوره یونس، آیه ۱۴.

۴- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۹۲؛ الامالی، صدوق، ص ۴۳۶؛ الخصال، ص ۴۶۴؛ روضه الواعظین، ص ۹۹؛ مصباح البلاغه، مستدرک نهج البلاغه، ج ۱؛ ص ۳۳۶ و ج ۲، ص ۳۴۲ و ۳۴۳؛ کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری، ص ۱۴۸ و ۲۰۵؛ الهدایه الکبری، ص ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۴۱۲؛ المسترشد، ص ۵۸۴ و ۵۸۶؛ الارشاد، مفید، ج ۱، ص ۴۸؛ الامالی، مفید، ص ۱۹۹؛ رساله فی معنی المولی، مفید، ص ۳۵ و ۳۸ و ۳۹؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۸۳ و ۱۰۸ و ۲۱۹ و ۲۳۰؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۰۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۵۲ و ۲۵۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۱۲۴ و ۲۱۲ و ۲۲۱ و ۲۶۶ و ج ۲۹، ص ۲۳؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۴۸ و ۱۵۷ و ۱۶۹؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۱۵، ص ۲۲۳ به نقل از ترجمه الامام علی علیه السلام، تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، چاپ بیروت، ج ۲، ص ۲۵۹.

علی صلوات الله علیه خواستگاری کرد، امام به او فرمود: «من دو امیر دارم»^(۱) که منظورش امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بود؛ در حالی که آن دو، هیچ گونه سلطنت و حکومتی نداشتند.

دوم: حدیثی که می گوید: «ما ولیهم اثنا عشر رجلاً؛ تا وقتی که دوازده مرد بر آنان حکومت کنند»، بنا بر قاعده «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^(۲).

می باشد که می فرماید: «سرور شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند». همانند سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که در غدیر خم فرمود: «آیا من نسبت به مؤمنان، سزاوارتر از خودشان نیستم؟». گفتند: «آری». فرمود: «پس هر کس که من مولای او هستم، این علی

مولای او است. خدایا دوست بدار کسی که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن بدارد و یاری کن کسی را که یاورش باشد و خوار کن کسی را که خوارش سازد. و حق را بر مدار او بگردان، هر گونه که او بگردد».

سوم: در مورد سخن پرشش گر که گفت: «در روایات مذکور، حتی نام یک تن از این خلفا به میان نیامده است»، باید بگویم که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز انذار خویشاوندان نزدیکش، و در روز غدیر و ده ها جای دیگر، نام امام علی صلوات الله علیه را به میان آورد و و حسن و حسین صلوات الله علیهما را امام نامید و فرمود: «حسن و حسین امام هستند، چه برخیزند و چه بنشینند». در این باره، احادیث دیگری نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است که به نام امامان تصریح می فرماید و شیعیان و بسیاری از علمای اهل سنت آن ها را روایات کرده اند.

ص: ۱۷

۱- ذخائر العقبی، ص ۱۶۹.

۲- .سوره مائده، آیه ۵۵.

چهارم: حدیث نمی خواهد از تحقق رویدادی در آینده خبر دهد، بلکه می خواهد مردم را به سوی کسانی که وصی و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، ارشاد و راهنمایی کند و به پذیرش و اطاعت از ایشان تشویق نماید. اگر چه حدیث به صورت خبر و گزارش می باشد، اما انشاء و دستور و راهنمایی و تشویق به اطاعت است.

شاهد ما بر این مطلب آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای نخستین امام _ یعنی امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه _ بیعت گرفت، ولی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، مردم از او اطاعت نکردند و به بیعتش وفادار نماندند. آیا کار آنان، امامت او را باطل کرد و لقب امیرالمؤمنین را که خدا و رسولش به او بخشیده بودند، از او باز ستاند؟ یا کسانی که وفا نکردند و بیعت شکستند، به خاطر رفتارشان گناه کار هستند و باید به عهدی که با خدا بستند، باز گردند و به تعهدات خود عمل نمایند؟

شاهد روشن تر، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «حسن و حسین امام هستند، چه برخیزند و چه بنشینند».(۱)

کلمه «بنشینند» نشان می دهد که مقصود، انشاء و قرار دادن مقام امامت برای آن دو است، نه خبر دادن از کاری که تحقق می یابد. اگر از حاکمیت و سلطنت آن دو خبر می داد، خبری کذب و دروغ بود؛ چون امام حسین صلوات الله علیه به حکومت نرسید.

ص: ۱۸

۱- ر.ک: علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۱؛ الارشاد، مفید، ج ۲، ص ۳۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۹۴؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۵۳۳؛ روضه الواعظین، ص ۱۵۶؛ الفصول المختاره، شریف مرتضی، ص ۳۰۳؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۳۱۱؛ غنیه النزوع، حلبی، ص ۲۹۹؛ السرائر، ابن ادریس، ج ۳، ص ۱۵۷؛ جامع الخلاف و الوفاق، قمی، ص ۴۰۴؛ المسائل الجارودیه، مفید، ص ۳۵؛ النکت فی مقدمات الاصول، مفید، ص ۴۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۴۱ و ۳۶۸؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۰۷؛ جوامع الجامع، طبرسی، ج ۳، ص ۷۰؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۰۷؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۶، ص ۴۸ به نقل از الرساله فی نصیحه العامه، ابن کرامه بیهقی، نسخه عکسبرداری کتابخانه امپروزی ایتالیا، ص ۱۸. مرعشی در ج ۱۹، ص ۲۱۷ به نقل از کتاب اهل البیت، استاد توفیق ابوعلم، چاپ مطبعه السعاده قاهره، ص ۱۹۵ آورده است: به تواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «این دو فرزند من، هر دو امام هستند؛ چه بایستند و چه بنشینند. این دو، ریحانه های من در دنیا هستند».

و الحمد لله و الصلاه و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۹۲ (۱۱۲): نقص ایمان و کامل شدن تعداد امامان

اشاره

شما شیعیان معتقدید که «شناخت امامان، شرط صحت ایمان است». درباره کسانی که پیش از کامل شدن تعداد امامان دوازده گانه از دنیا رفتند، چه می گوئید؟ اگر آن فرد میت، خود امام باشد، چه پاسخی برای گفتن دارید؟ چون برخی از امامان شما نمی دانستند که امام بعدی کیست. پس چگونه چنین شرطی برای ایمان قرار داده اید؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: مردم مکلف بودند که به قرآن و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آنچه که می آورد و بدان اعتقاد دارد، بدون چون و چرا ایمان آورند. از این رو، گاه به آنچه که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده بود و آن حضرت با واسطه یا بی واسطه برای مردم تشریح می کرد، ایمان داشتند؛ و گاه به آنچه که نازل شده بود و هنوز پیامبر ابلاغ نکرده بود، یا آنچه که قرار بود در آینده نازل شود، به طور کلی و اجمالی ایمان می آوردند.

به طور مثال: کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده بود و در جنگ بدر یا احد به شهادت می رسید، ایمانش ناقص نبود؛ اگر چه پیش از نزول کامل قرآن و ابلاغ کامل احکام دین، از دنیا می رفت؛ چون به آنچه که پیامبر در گذشته آورده بود و در آینده می آورد، ایمان اجمالی داشت و تکلیفش همین بود. مگر این که بگوییم او می خواسته برخی از چیزهایی را که پیامبر در آینده می آورد، تصدیق نکند. البته آگاهی از چنین

امری، جز برای خدا که دانای نهان‌ها است، میسر نیست و او خود به حساب بندگانش می‌رسد.

دوم: پیامبر صلی الله علیه و آله به همه مردم ابلاغ کرده بود که پس از او، دوازده خلیفه یا امام خواهد آمد. اگر کسی در زمان برخی از ائمه زندگی می‌کرد و به مابقی آن‌ها، به طور اجمالی ایمان داشت، در مورد تعداد امامان، تصدیق‌کننده رسول خدا صلی الله علیه و آله به حساب می‌آمد و ایمانش کاملاً صحیح بود؛ همانند شهدای صدر اسلام که به همه آنچه که پیامبر آورده بود و در آینده می‌آورد، ایمان داشتند و تصدیق می‌کردند.

سوم: ما امامی را سراغ نداریم که از دنیا رفته باشد و امام پس از خود را نشناخته باشد. اگر منظور شما امام صادق صلوات الله علیه است که هنگام شهادت، به همسر و دو فرزندش موسی صلوات الله علیه و عبدالله افطح و والی مدینه و خلیفه وقت وصیت کرد، باید بگوییم که این کار امام، علت داشت؛ چون منصور عباسی به والی مدینه دستور داده بود که وصی امام جعفر صادق صلوات الله علیه را به قتل برساند. او با دیدن وصیت امام، حیران شد و گفت: «کشتن این افراد ممکن نیست».

روشن است که امام صادق صلوات الله علیه می‌خواست با چنین وصیتی، حقیقت را از منصور و والی مدینه پوشیده بدارد و آن‌ها را از کشتن امام بعدی، منصرف سازد. نتیجه نیز چنین شد و خواسته امام محقق گردید. البته اهل بینش و آگاهی، به محض خواندن وصیت نامه، امام بعدی را شناختند؛ چون می‌دانستند که منصور و والی مدینه، صلاحیت امامت ندارند و زن نمی‌تواند به امامت برسد و عبدالله افطح که ناقص الخلقه است، بهره‌ای از امامت ندارد. پس امامت در امام موسی کاظم صلوات الله علیه منحصر می‌شود.

به نظر می‌رسد که پرسش‌گر، به خاطر ناتوانی در فهم این گونه مسائل، دچار توهم شده است و خیال می‌کند که امام، امام بعدی را نمی‌شناسد؛ در حالی که حقیقت، چیز دیگری بود و این کار، برای مخفی ماندن امام حقیقی از چشم ظالمان انجام گرفت.

چهارم: اگر میت خود امام باشد، وضعیتش نسبت به امامان بعدی، همانند وضعیت حضرت عیسی علیه السلام است که می دانست که پس از او، پیامبری به نام احمد خواهد آمد. او به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ایمان داشت و فاصله زمانی، هیچ مشکلی پیش نیاورد و در ایمان و نبوت حضرت عیسی علیه السلام خللی به وجود نیامد.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۹۳ (۲۴): امامان از نسل امام حسین (علیه السلام)، نه امام حسن (علیه السلام)

اشاره

حسن رضی الله عنه، پسر علی و فاطمه رضی الله عنهما بود و شیعیان او را از آل عبا(۱).

و امامان معصوم به شمار می آورند و در این مسائل، با برادرش حسین رضی الله عنه فرقی ندارد. با این که پدر و مادر هر دو یکی بود و هر دو سید بودند و حسن، امتیاز دیگری هم داشت و فرزند نخست به شمار می آمد و بزرگ تر از حسین بود، پس چرا امامت از فرزندان حسن قطع شد و در فرزندان حسین ادامه یافت؟ آیا پاسخ قانع کننده ای در این باره وجود دارد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: اگر چه نسب دارای ارزش است، ولی میزان و معیار در استحقاق امامت نیست؛ بلکه معیار آن است که خداوند از میان آفریدگان پاکش که باطن ایشان را می داند و از

ص: ۲۱

۱- اشاره به حدیثی دارد که مسلم در فضائل الصحابه آورده است و بر اساس آن، پیامبر در حالی که عبايي بافته شده از موی سیاه بر تن داشت، علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم را فرا خواند و داخل عبا نمود و آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا (احزاب ۳۳) را تلاوت نمود.

احوال آنان خیر دارد، افرادی را برگزیند و با الطاف غیبی اش، آنان را برای مقام نبوت و امامت پرورش دهد؛ همچنان که ایشان را از خاندانی برگزید که طبق نظر او زندگی می کردند و طهارت و پاکی، با همه مراتب و جمیع حالاتش، در سراسر زندگی آنان جریان داشت. حال اگر شما اعتراض و سؤالی در این باره دارید، آن سؤال و اعتراض، متوجه شیعیان نمی شود، بلکه اعتراض به خدای سبحان است که در آیه مبارکه می فرماید: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۱) خدا بهتر می داند که رسالتش را در کجا [و چه کسی] قرار دهد».

دوم: ما می توانیم همین پرسش را درباره حضرت اسحاق و اسماعیل علیهما السلام مطرح کنیم و از شما پرسیم که چرا خداوند، حضرت اسماعیل را بر حضرت اسحاق برتری داد و سرور کائنات و برترین مخلوقات، یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را نه از نسل اسحاق علیه السلام، بلکه از نسل اسماعیل علیه السلام قرار داد؟ با این که بسیاری از پیامبران _ به استثنای پیامبر اسلام و پدران بزرگوارش صلوات الله علیهم _ از نسل حضرت اسحاق علیه السلام بودند!

همچنین نبوت تنها در نسل یکی از دوازده فرزند یعقوب علیه السلام ادامه یافت. پسر حضرت نوح علیه السلام نیز همان طور که خداوند عزوجل در کتابش می فرماید، اهل نجات نبود و هلاک گردید، چه رسد به این که دارای مقام نبوت یا امامت شود! برخی از فرزندان نوح علیه السلام به پیامبری رسیدند و برخی نرسیدند. این موضوع در مورد حضرت موسی و هارون علیهما السلام نیز وجود داشت و نبوت در نسل هارون قرار گرفت، نه در نسل موسی.

آیا این ها نشان دهنده آن نیست که خداوند، پیامبران و اوصیا را بر اساس نسب بر نمی گزیند، بلکه این کار بر اساس معیارها و عوامل دیگری انجام می گیرد که نسب،

ص: ۲۲

تأثیر ناچیزی در آن دارد و تنها می تواند محیطی ویژه برای پاکی، و زمینه ای مناسب برای وزیدن نسیم قدسی و سرمستی از معانی و ارزش های روحانی فراهم آورد.

سوم: خود این پرسش، اشاره ای به پاسخ دارد و یادآور آن است که امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما، هر دو از اهل کساء بودند. اهل سنت با سند های صحیح، حدیث کساء را نقل کرده اند و این حدیث برای بیان مصادیق آیه تطهیر صادر شده است که می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^(۱) خداوند می خواهد هر پلیدی را که از شما اهل بیت بزدايد و شما را چنان که باید و شاید، پاکیزه گرداند».

این آیه، تطهیر و پاکی پنج تن آل کساء - یعنی: پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم - را در بر می گیرد. با این که اهل سنت معتقدند که رقیه و ام کلثوم (همسران عثمان)، نه دختر خوانده پیامبر صلی الله علیه و آله، بلکه دختران واقعی آن حضرت بودند، باز هم مشمول آیه نمی شوند. عباس عموی پیامبر و فرزندان او و دیگر عموزادگان پیامبر نیز جزو مصادیق این آیه به شمار نمی آیند. البته امام علی صلوات الله علیه که پسر عموی پیامبر بود، جزو مصادیق این آیه می باشد؛ اگر چه عمو از پسر عمو به انسان نزدیک تر است؛ مگر در صورتی که پسر عموی پدر یا مادر با عمو پدری جمع شوند که در این حالت، بنا بر احادیث اهل بیت علیهم السلام، پسر عمو نسبت به ارث و میراث، سزاوارتر از عمو می باشد.

چهارم: سخن پرسش گر درباره امام حسن صلوات الله علیه که می گوید: «در نظر شیعیان، او از اهل کساء است»، این پندار را به وجود می آورد که اهل سنت، آن حضرت را از اهل کساء نمی دانند. به طور حتم، این سخن صحیح نیست و شیعه و سنی، او را از اهل کساء به شمار می آورند.

ص: ۲۳

پنجم: بزرگ تر و کوچک تر بودن سن و از نسل این و آن بودن فرد، اثری در گزینش امام ندارد؛ بلکه معیار گزینش، امور دیگری است که موجب اهلیت فرد در نزد خدا می شود و نسلی را شایسته مقام امامت و نبوت می بیند.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۹۴ (۴۰): زاده شدن امام از ران راست

اشاره

شیعه معتقد است که امامان در پهلوی مادران شان حمل می شوند و از ران راست به دنیا می آیند! (۱).

مگر حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که برترین پیامبر و شریف ترین فرد بشر بود، در شکم مادرش حمل نشد و از رحم مادرش خارج نگردید؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: بر اساس آنچه که ما می دانیم، نظریه زاده شدن امام از ران چپ و راست، تنها سخن حسین بن حمدان خصیبی است (۲).

که از سران غلات است. موضع شیعیان در برابر غالیان معروف است و به شدت با آنان مخالفند و از کارهای خصیبی، با بدترین اوصاف توهین آمیز یاد می کنند؛ همچنان که با مراجعه به کتاب های مربوطه، این امر فهمیده می شود. ما هرگز ندیده ایم که شیعیان چنین چیزی را در عقایدشان ذکر کنند، یا در مجالس خود مطرح سازند. اگر بتوان عقاید غالیان را به شیعه نسبت داد، بدون شک می توان عقاید خوارج را نیز به اهل سنت منتسب نمود. حال آیا صحیح است که

ص: ۲۴

۱- اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۹۶.

۲- الهدایه الکبری، ص ۳۵۵ و ۱۸۰.

بگوییم: اهل سنت به سخنان ازارقه _ طایفه ای از خوارج _ اعتقاد دارند و می گویند: «عثمان و طلحه و زبیر و ابن عباس و علی صلوات الله علیه و دیگر مسلمانان، کافر هستند و در آتش جاودان می مانند... و جایز است خدا پیامبری را مبعوث نماید که می داند پس از بعثتش کافر می شود و ...».

دوم: حتی اگر شیعیان این دیدگاه را در کتاب های خود نقل کرده باشند، به این معنا نیست که آنچه مؤلف در کتاب خود آورده، جزو عقاید او یا هم مذهب او است؛ به ویژه اگر مطلب نقل شده، در شمار عجایب و غرایب باشد. معیار در اعتقادات آن است که استوانه های یک مذهب، بر آن اتفاق نظر داشته باشند و در کتاب های کلامی قید کنند. روایات شاذ و نادر و خبرهای واحد که مشتمل بر مطالب عجیب و غریب است، جزو عقاید به شمار نمی آید.

سوم: بر فرض این که سخنان خصیسی، پایه و اساسی داشته باشد، باز هم جای مناقشه و گفت و گو دارد. چه بسا تعبیری که او به کار می برد، بنا بر ادب و مجاز باشد؛ یا اشاره به یک کرامت الهی داشته باشد تا برخی به هنگام زاده شدن، به مردم شناسانده شوند. البته این بدان معنا نیست که انتساب چنین عقیده ای به شیعیان صحیح است و آنان چنین اعتقادی دارند.

حقیقت هر چه که باشد، در برخی از احادیث آمده است: دختران انبیاء دچار عادت ماهیانه نمی شدند؛ امام به دنیا می آمد و مادرش خونی نمی دید؛ مریم بنت عمران یا آسیه بنت مزاحم، به هنگام تولد پیامبر یا امام حضور داشتند؛ حاملگی مادر حضرت موسی علیه السلام و مادر حضرت ابراهیم علیه السلام مخفی بود؛ و مطالبی از این دست که دلالت بر ویژگی هایی دارد که دیگران فاقد آن هستند.

چهارم: به دین داران و پرهیزکاران و غیرت مندان دینی یاور آور می شوم که مبادا دون نگری، آنان را به چنین اموری وادارد که موجب جسارت و بی ادبی به محضر پیامبر

صلی الله علیه و آله می شود و کرامت ائمه طاهرین را زیر سؤال می برد و ناموس ایشان را بر سر زبان ها می اندازد و در معرض اوهام و تصورات زشت و نابه جا قرار می دهد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۹۵ (۶۰): خلافت دیگر امامان

اشاره

تنها دو تن از کسانی که به اصطلاح شما امام هستند، به خلافت رسیدند: علی و فرزندش حسن. پس اتمام نور خدا به وسیله ده امام دیگر چه می شود؟ حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نقل گردیده و شیعیان برای اثبات امامت امامان دوازده گانه به آن استناد می کنند، دارای لفظ «خلفا» و «امیران» و «والیان امر» می باشد. [از آنجایی که جمع، دلالت بر سه یا بیشتر دارد] خلافت و امارت ده امام دیگر چه می شود؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحیم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: امامت منصبی است که خداوند به هر یک از بندهانش که بخواهد، اختصاص می دهد؛ همچنان که نبوت این گونه است. نبود زمینه برای دست یابی امام به خلافت، باعث بطلان امامت او نمی شود؛ همان گونه که نبود زمینه برای هارون و یحیی و زکریا و هود و لوط و یونس و دیگر پیامبران، نبوت ایشان را باطل نکرد؛ چرا که نبوت به معنای حاکمیت نیست و با گزینش مردم حاصل نمی شود؛ همچنان که امامت به معنای حکومت نیست و با گزینش مردم به دست نمی آید.

دوم: وظیفه امام، منحصر در حکومت و فرمان رویی نیست؛ بلکه دامنه آن تا پاسداری از دین و شریعت و احکام الهی و انتشار آن، گسترش دارد. امام، مرجع مردم در همه

اموری است که در آن، نیاز به همراهی و سرپرستی و راهنمایی دارند. وظایف دیگری نیز بر عهده امام است که باید به آن ها اقدام کند؛ خواه امکان برپایی حکومت برایش فراهم شود و خواه فراهم نشود.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۹۶ (۷۱): استفاده نکردن امامان از قدرت خارق العاده

اشاره

اگر به راستی علی و دو فرزندش، دارای آن قدرت های خارق العاده ای بودند که در کتاب های شیعه نقل شده است و اکنون نیز با آن که مرده اند، هنوز به شیعیان سود می رسانند، پس چرا در زمان زنده بودن، به خودشان نفعی نرساندند؟ به طوری که امر خلافت در علی استقرار نیافت و بعدها به قتل رسید؛ حسن خلافت را به معاویه واگذار کرد؛ حسین در تنگنا قرار گرفت و کشته شد و به خواسته خود نرسید؛ و امامان بعدی نیز چنین سرگذشتی داشتند. پس آن قدرت های خارق العاده ای که داشتند، کجا رفت؟

به بیان دیگر، چرا علی و فرزندانش حسن و حسین، در برابر رخداد های زندگی شان، از قدرت های خارق العاده _ که رافضیان حتی پس از مرگ شان برای آن ها قائل هستند _ استفاده نکردند و در نتیجه، علی به شهادت رسید و حسن خلافت را به معاویه واگذار کرد و حسین از نیرنگ رافضیان شهید شد و آرزوهایش محقق نگردید.

آیا در این بین، تناقضی آشکار دیده نمی شود؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۲۷

یکم: اثبات این که پیامبر صلی الله علیه و آله معجزه داشت و اوصیاء و اولیاء الهی کرامت داشتند، به این معنا نیست که حتماً باید امور را با معجزه و کرامت پیش ببرند. در غیر این صورت، همین اشکال بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و دیگر پیامبران نیز وارد است. کارهای خارق العاده ای که از آنان سر زده، بی شمار و غیر قابل توصیف می باشد؛ از جمله: آوردن تخت بلقیس، شکافته شدن دریا برای موسی، شق القمر و عروج پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان. پس پیامبر نیز باید با معجزه، در برابر مشرکان می ایستاد و بدون جنگ و از دست دادن شهدایی همچون حمزه سیدالشهدا، جعفر طیار، عبیده بن حارث، سعد بن معاذ و دیگران، شوکت مشرکان را در هم می کوبید و خود نیز مجروح نمی شد و دندان مبارکش نمی شکست؛ و هنگامی که ابوجهل ملعون، پیامبر صلی الله علیه و آله را در حال سجده دید و کمر آن حضرت را لگدمال کرد، باید به وسیله معجزه از او انتقام می گرفت؛ و هنگامی که در بیماری منجر به وفاتش گفتند: «این مرد هذیان می گوید»، باید آنان را با معجزه به سزای عمل شان می رساند؛ و باید بدون نیاز به جنگ و کشورگشایی، پادشاه روم و فارس را مغلوب می کرد و کشور آن ها را به تصاحب در می آورد؛ و باید جلوی زن خیبری را می گرفت تا او را مسموم نسازد و هنگام مرگ، رگ های پشت در اثر سم پاره نشود. اما حقیقت این است که معجزه و کرامت، برای اداره امور مربوط به مردم نیست؛ بلکه برای اثبات نبوت و امامت و کارهای دیگر است که ویژگی خاص خود را دارند.

دوم: پیش از آن که شیعیان و رافضیان، چنین کرامات و کارهای خارق العاده ای را به امام علی و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم نسبت دهند، خود اهل سنت چنین اموری را در مورد آن ها نقل کرده اند.

سوم: اهل سنت کارهای خارق العاده عجیب و بزرگی را به ابوبکر و عمر و دیگر صحابه نسبت داده اند. حال آیا صحیح است که بگوییم چرا آنان مشکلات خود را از

راه های غیرعادی و خارق العاده حل نکردند؟ اهل سنت در حدیثی آورده اند: عمر در حال خواندن خطبه بود که گفت: «ای ساریه! به طرف کوه برو». ساریه که در بلاد فارس می جنگید، صدای عمر را شنید و به کوه پناه برد و از خطر نجات یافت. (۱) عمر بن خطاب که چنین کارهای خارق العاده ای انجام می داد، پس چرا ابولؤلؤ را از خود دور نساخت؟

چهارم: پرسش گر اشاره کرد که رافضیان به امام حسین صلوات الله علیه نیرنگ زدند و در انتهای کار، آن حضرت در کربلا شهید شد و به آرزویش نرسید. این سخن نیز به دلایلی نادرست است:

۱. کسانی که با امام حسین صلوات الله علیه جنگیدند، پیروان و شیعیان ابوسفیان بودند؛ همان گونه که خود امام با صراحت به آنان فرمود: «ای شیعیان آل ابوسفیان». (۲).

۲. آرزوی امام حسین صلوات الله علیه، خلافت و امارت نبود؛ چون می دانست که کشته خواهد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله برای هشدار و روشن گری، خبر شهادت امام حسین صلوات الله علیه را به امت داده بود تا جایگاه حق و باطل روشن شود و نابودشوندگان، با دلیلی روشن نابود گردد و زندگی خواهان، با برهانی آشکار زنده بمانند. امام حسین صلوات الله علیه پیش از آن که به کربلا برسد، بارها از شهادت خود خبر داده بود. کسی که می داند کشته می شود، آرزوی خلافت را در سر نمی پروراند.

۳. حق مداران باید آرزوی این را داشته باشند که توفیق الهی شامل حال شان شود و بتوانند با برپایی حق و نابودی باطل، امور مسلمانان را اصلاح نمایند. این بدون در نظر

ص: ۲۹

۱- ر.ک: کتاب الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الایضواء، ج ۵، ص ۱۱۷؛ عمدہ الطالب، ص ۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۱؛ اللهوف، ابن طاووس، ص ۷۱؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام، بحرانی، ص ۲۹۳؛ لواعج الاشجان، ص ۱۸۵.

۲- ر.ک: مختصر تاریخ مدینه دمشق، ج ۹، ص ۱۸۴ و ۱۸۵؛ تهذیب تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، ص ۴۶ به نقل از بیهقی؛ کتر العمال، ج ۱۲، ص ۵۷۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۲۴ و ۲۵؛ الاصابه، ج ۳، ص ۵؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱، ص ۳۸۴؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۴۷.

گرفتن سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که طبق روایت اهل سنت فرمود: «حسن و حسین هر دو امام هستند؛ چه بر خیزند و چه بنشینند» و خبر داد که «حسن و حسین، سرور جوانان اهل بهشت و ریحانه های من در دنیا هستند». و فرمود: «حسین از من است و من از حسینم. کسی که حسین را دوست دارد، خداوند دوستش بدارد». و سخنان دیگری که دلالت بر حقانیت امام حسین صلوات الله علیه و مسئولیت وی در برابر هدایت امت دارد. کسی که امام است، چرا نباید آرزوی گسترش حقیقت در میان امت را داشته باشد و خواستار نابودی باطل گردد؟ آیا باطل به خودی خود نابود می شود؟

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۹۷ (۱۱۳): سفارش پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلیلی بر عدم امامت اهل بیت (علیهم السلام اجمعین)

اشاره

مؤلف نهج البلاغه روایت کرده است که وقتی انصار ادعا کردند که امامت حق آن ها است و خبر به علی رسید، گفت: «آیا با آن ها احتجاج نکردید که رسول خدا صلی الله علیه و آله سفارش فرمود که به خوبان انصار احسان کنید و از گنه کاران ایشان درگذرید؟». گفتند: «این سخن، چه حجتی علیه آن ها دارد؟». گفت: «اگر امامت حق انصار بود، پیامبر در مورد آنان سفارش نمی کرد» (۱).

حال باید به شیعیان گفت که پیامبر در مورد اهل بیت سفارش کرد: «در مورد اهل بیت، خدا را به شما یادآور می شوم». اگر امامت حق اختصاصی اهل بیت بود و دیگران در آن حقی نداشتند، در مورد آنان سفارش نمی شد.

ص: ۳۰

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد انصار، با سفارش در مورد اهل بیت، تفاوت دارد؛ به دلیل این که:

یکم: این گونه نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله انصار را به عنوان والیان و هادیان امت نصب کند و سپس درباره آن ها سفارش نماید؛ اما از میان اهل بیت صلوات الله علیهم، امام علی صلوات الله علیه را به امامت نصب کرد و در این باره، به آیاتی از جمله آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (۱).

استناد نمود که می فرماید: «سرور شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند». و فرمود: «پس از من، علی ولی شما است»، «جایگاه علی نسبت به من، همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است؛ جز این که پس از من پیامبری نیست». و در روز غدیر که برای او بیعت گرفت، فرمود: «حسن و حسین (یا این دو فرزند من) امام هستند؛ چه برخیزند و چه بنشینند». و با این سخن، حسن و حسین صلوات الله علیهما را به امامت منصوب کرد. (۲).

همچنین فرمود: «اهل بیت من در میان

ص: ۳۱

۱- .سوره مائده، آیه ۵۵.

۲- ر.ک: مجمع البیان، ج ۲؛ ص ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۳۱۱؛ غنیه النزوع، حلبی، ص ۲۹۹؛ السرائر، ابن ادریس، ج ۳، ص ۱۵۷؛ جامع الخلاف و الوفاق، قمی، ص ۴۰۴؛ ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۳۰؛ الفصول المختاره، شریف مرتضی، ص ۳۰۳؛ المسائل الجارودیه، مفید، ص ۳۵؛ النکت فی مقدمات الاصول، مفید، ص ۴۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۴۱ و ۳۶۸؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۰۷؛ جوامع الجامع، طبرسی، ج ۳، ص ۷۰؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۰۷؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۶، ص ۴۸ به نقل از الرساله فی نصیحه العامه، ابن کرامه بیهقی، نسخه عکسبرداری شده در کتابخانه امروزیانا ایتالیا، ص ۱۸. مرعشی در ج ۱۹، ص ۲۱۷ به نقل از کتاب اهل البیت، استاد توفیق ابو علم، چاپ مطبعه السعاده قاهره، ص ۱۹۵ آورده است: به تواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «این دو فرزند من، هر دو امام هستند؛ چه بایستند و چه بنشینند. این دو، ریحانه های من در دنیا هستند».

شما، همانند کشتی نوح هستند. هر کس بر آن سوار شد، نجات یافت و هر که از آن تخلف کرد، غرق و نابود شد.» (۱)

سپس با عنایت به چنین منصب و جایگاهی که اهل بیت داشتند، در مورد آن ها سفارش نمود که به آن ها تمسک جویند و امور را به ایشان واگذارید و از ایشان بپرسید و تحت تعلیم آنان درآیید و از ایشان پیشی نگیرید؛ در حالی که وضعیت انصار این گونه نبود.

دوم: در مورد اهل بیت صلوات الله علیهم سفارش نشد که از گناه کاران ایشان درگذرید؛ چون قرآن در آیه تطهیر، عصمت ایشان را به اثبات رسانده و فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۲) خداوند می خواهد هر پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را چنان که باید و شاید، پاکیزه بدارد». رسول خدا صلی الله علیه

ص: ۳۲

۱- ر.ک: عیون الاخبار، ابن قتیبہ، ج ۱، ص ۲۱۱؛ المعارف، چاپ مصر، ص ۸۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۸۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۵۷۳؛ الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۲۶۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۱۳۹ و ج ۲، ص ۲۲ و چاپ دهلی، ص ۷۸؛ المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۰ و ج ۵، ص ۳۵۵ و ج ۶، ص ۸۵؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۴۵ و ۴۶ و ج ۱۲، ص ۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۴۳ و ج ۳، ص ۱۵۰ و ۱۵۱؛ نظم درر السمطين، ص ۲۳۵؛ الجامع الصغير، سیوطی، ج ۱، ص ۳۷۳ و ج ۲، ص ۵۳۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۴ و ۹۵ و ۹۸؛ مسند الشهاب، ابن سلامه، ج ۲، ص ۲۷۳ و ۲۷۴؛ فیض القدیر، ج ۲، ص ۶۵۸ و ج ۵، ص ۶۶۰؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۳۴؛ الکامل، ابن عدی، ج ۲، ص ۳۰۶ و ج ۶، ص ۴۱۱؛ علل، دار قطنی، ج ۶، ص ۲۳۶؛ تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۴۱۱؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۸۱ و ج ۴، ص ۱۶۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۰، ص ۴۹۰؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۲۳؛ ینایع الموده، ج ۱، ص ۹۳ و ۹۴ و ج ۲، ص ۹۰ و ۱۰۱ و ۱۱۸ و ۲۶۹ و ۳۲۷ و ۴۲۷ و ۴۴۳ و چاپ استامبول، ص ۲۸ و ۲۷ و ۱۸۳ و ۱۶۱؛ النهایه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۹۸. ر.ک: کفایه الاثر، قمی، ص ۳۴ و ۳۸ و ۳۱۰؛ خصائص الاثمه، شریف رضی، ص ۲۷؛ العمده، ابن بطریق، ص ۳۵۹ و ۳۶۰؛ الهدایه، صدوق، ص ۳۶؛ الاحکام، یحیی بن الحسین، ج ۱، ص ۴۰ و ج ۲، ص ۵۵۵؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰؛ الخصال، صدوق، ص ۵۷۳؛ تحف العقول، ص ۱۱۳؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۲۷؛ مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، کوفی، ص ۱۴۷ و ۱۴۸؛ المسترشد، طبری، ص ۵۷۸؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۴۰۶؛ کتاب الغیبه، نعمانی، ص ۴۴؛ مسألتان فی النص علی علی علیه السلام، مفید، ج ۲، ص ۲۵؛ امالی، مفید، ص ۱۴۵؛ التعجب، کراجکی، ص ۶۵؛ امالی، طوسی، ص ۶۰ و ۳۴۹ و ۴۵۹ و ۴۸۲ و ۵۱۳ و ۷۳۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۹ و ج ۲، ص ۱۴۷؛ الثاقب فی المناقب، ص ۱۳۵؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۸۴ و ۲۵۴؛ ذخائر العقبی، ص ۲۰؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۴ و ج ۲۳، ص ۱۰۵ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۵۵ و ج ۲۶، ص ۲۶۲ و ج ۲۹، ص ۳۴۱ و ج ۳۰، ص ۴۰؛ خلاصه عباقت الانوار، ج ۱، ص ۲۰ و ج ۲، ص ۱۹۶ و ج ۴، ص ۱۲ تا ۳۲۲.

۲- .سوره احزاب، آیه ۳۳.

و آله در ماجرای اصحاب کساء، اهل بیت را مشخص فرمود و اجازه نداد کسی جز پنج تن آل عبا، در جرگه اهل بیت قرار گیرد؛ چه همسرانش و چه عمویش عباس و فرزندان عباس.

پس هیچ گونه بدی از اهل بیت علیهم السلام صادر نمی شد که در مورد عفو گناهان شان نیازمند سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله باشند. ولی انصار ممکن بود مرتکب خطا و بدی شوند. از این رو نیاز به سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند تا بدکاران آن ها، مورد گذشت واقع گردند. به همین خاطر، پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله «اذکرکم الله فی اهل بیته» استفاده کرد؛ به این معنا که حقوق و مقام آن ها را رعایت کنید و به آن ها بدی نکنید، نه این که از بدی آن ها در گذرید.

سوم: معنایی که ذکر کردیم، با مراجعه به اصل حدیث، مورد تأکید قرار می گیرد. در حدیث شماره ۲۴۰۸ صحیح مسلم، از زید بن ارقم روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم، برای مسلمانان خطبه خواند و از جمله سخنانش این بود که فرمود: «نزدیک است فرستاده پروردگارم بیاید و من او را اجابت کنم. من در میان شما دو چیز گران بها باقی می گذارم: اولین آن ها، کتاب خدا است که در آن، نور و هدایت است. پس کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ زنید». سپس نسبت به کتاب خدا، ترغیب و تشویق نمود. آن گاه فرمود: «دومین آن ها، اهل بیت من است. در مورد اهل بیتم، خدا را به شما یاد آور می شوم. در مورد اهل بیتم، خدا را به شما یاد آور می شوم...». احادیثی از این دست، بسیار است. (۱).

ص: ۳۳

۱- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳؛ تیسیر الوصول، ج ۱، ص ۱۶؛ النهایه فی اللغه، ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۷۷؛ الصواعق المحرقة و الجامع الصحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱ و ۶۲۲؛ الطرائف، ص ۱۱۴ - ۱۲۲؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ج ۴، ص ۳۷۱ و ۳۶۶ و ج ۳، ص ۱۷ و ۲۶ و ۱۴ و ۵۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸ و ۱۱۰ و ۱۰۹ و ۵۵۳؛ تلخیص مستدرک، ذهبی، چاپ شده در حاشیه مستدرک؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۰؛ المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۸۶ و ۱۸۷ و ج ۳، ص ۶۳ و ۶۶؛ نوادر الاصول، ص ۶۸؛ کنز العمال، چاپ اول، ج ۱، ص ۴۸؛ تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۵۱؛ تحفه الاشراف، ج ۲، ص ۲۷۸؛ مشکاه المصابیح، ج ۳، ص ۲۵۸؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۱۰؛ السنه، ابن ابی عاصم، ص ۶۲۹ و ۶۳۰؛ السنن الکبری، ج ۲، ص ۱۴۸؛ مصابیح السنه، ج ۲، ص ۲۰۵؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۰۶ و ۲۰۹ و ج ۷، ص ۹؛ کشف الاستار عن زوائد البزار، ج ۳، ص ۲۲۱؛ سمت النجوم العوالی، ج ۲، ص ۵۰۲؛ تهذیب اللغه، ازهری، ج ۹، ص ۷۸؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۵۳۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۵۶ و ۱۶۳؛ ترجمه الامام امیر المؤمنین از تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمودی، ج ۱، ص ۴۵؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۰۸؛ نظم درر السمطین، ص ۲۳۱ و ۲۳۲؛ المنهاج فی شرح صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۸۰؛ فیض القدر، ج ۳، ص ۱۴؛ شرح المواهب اللدنیه، ج ۷، ص ۵ و ۸؛ المرآه فی شرح المشکاه، ج ۵، ص ۶۰۰؛ نسیم الریاض فی شرح الشفاء، ج ۳، ص ۴۱۰؛ اشعه اللمعات فی شرح المشکاه، ج ۴، ص ۶۷۷؛ ذخائر العقبی، ص ۱۶؛ غرائب القرآن، ج ۱، ص ۳۴۷؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ص ۲۴؛ الخصائص، نسائی، ص ۳۰؛ کفایه الطالب، ص ۱۱ و ۱۳۰؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۴؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۲ و ج ۳، ص ۱۴۷؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۳۵۵؛ تذکره الخواص، ص ۳۳۲؛ العقد الفرید و السراج المنیر فی شرح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۲۱؛ شرح الشفاء قاری، چاپ در حاشیه نسیم الریاض، ج ۳، ص ۴۱۰؛ منتخب کنز العمال، چاپ شده با مسند احمد، ج ۱، ص ۹۶ و ۱۰۱ و ج ۲، ص ۳۹۰ و ج ۵، ص ۹۵؛ تفسیر رازی، ج ۳، ص ۱۸؛ تفسیر

نيسابوري، ج ١، ص ٣٤٩؛ تفسير الخازن، ج ١، ص ٢٥٧ و ج ٤، ص ٩٤ و ٢١؛ تفسير القرآن العظيم، ج ٤، ص ١١٣ و ج ٣، ص ٤٨٥؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد معتزلي، ج ٦، ص ١٣٠؛ فضائل الصحابه، ص ٢٢؛ تحفه الاشراف، ج ١١، ص ٢٦٣ و ٢٥٥؛ السنن الكبرى، بيهقي، ج ٧، ص ٣٠ و ج ١٠، ص ١١٤؛ مسند ابن الجعد، ص ٣٩٧؛ منتخب مسند عبد بن حميد، ص ١١٤؛ السنن الكبرى، نسائي، ج ٥، ص ٥١؛ مسند ابي يعلى، ج ٢، ص ٢٩٧ و ٣٠٣؛ مسند ابن خزيمة، ج ٤، ص ٦٣؛ المعجم الصغير، ج ١، ص ١٣١ و ١٣٥؛ المعجم الاوسط، ج ٣، ص ٣٧٤ و ج ٤، ص ٣٣؛ الغدير اميني، ج ١، ص ٣٠ و ١٧٦ و ج ٣، ص ٢٩٧ و ج ١٠، ص ٢٧٨؛ فذك في التاريخ، ص ٩٨؛ مستدرک سفينه البحار، ج ١، ص ٥٠٨ و ج ٣، ص ٨٦؛ امان الامه من الاختلاف، ص ١٢٦ و ١٣٠ و ١٣٢ و ١٣٥؛ نهج السعاده، ج ٣، ص ٩٦ و ج ٨، ص ٤١٧؛ مسند الامام الرضا عليه السلام، ج ١، ص ١٠٦ و ١٠٨؛ درر الاخبار، ص ٤٠؛ مكاتيب الرسول، ج ١، ص ٣٥٨ و ٥٥٣؛ مواقف الشيعة، ج ١، ص ٣٣ و ج ٣، ص ٤٧٤؛ تفسير ابي حمزه ثمالى، ص ٥؛ تفسير عياشى، ج ١، ص ٥؛ تفسير قمى، ج ١، ص ١٧٣ و ج ٢، ص ٣٤٥؛ التبيان، ج ٩، ص ٤٧٤؛ تفسير مجمع البيان، ج ٧، ص ٢٦٧ و ج ٩، ص ٣٤٠؛ كشف اليقين، ص ١٨٨ و ٤٢٦؛ سبل الهدى والرشاد، ج ١١، ص ٦ و ج ١٢، ص ٢٣٢ و ٣٩٦؛ تفسير جوامع الجامع، ج ١، ص ٤١١؛ تفسير صافى، ج ١، ص ٢١ و ج ٢، ص ٦٩؛ تفسير الميزان، ج ١، ص ١٢ و ج ٣، ص ٨٦ و ج ١٦، ص ٣١٩ و ج ١٧، ص ٤٥؛ الكنى واللقاب، ج ١، ص ٢٦٢؛ شواهد التنزيل، ج ٢، ص ٤٢؛ اختيار معرفة الرجال، ج ١، ص ٨٥ و ج ٢، ص ٤٨٥ و ٤٨٤؛ الدرجات الرفيعه، ص ٤٥١؛ الضعفاء، عقيلى، ج ٢، ص ٢٥٠ و ج ٤، ص ٣٦٢؛ الكامل، ج ٦، ص ٦٧؛ تاريخ مدينه دمشق، ج ١٩، ص ٢٥٨ و ج ٤١، ص ١٩ و ج ٥٤، ص ٩٢؛ سير اعلام النبلاء، ج ٩، ص ٣٦٥؛ كشف الغمه، اربلى، ج ٢، ص ١٧٢؛ نهج الايمان، ص ٢٠٢؛ حياه الامام الحسين عليه السلام، قرشى، ج ١، ص ٧٩؛ حياه الامام الرضا عليه السلام، قرشى، ج ١، ص ٩؛ للمحات فى الكتاب والحديث والمذهب، صافى، ص ١٣٧؛ مجموعه الرسائل، ج ١، ص ٥٦ و ١٨٩ و ج ٢، ص ٤٧ و ٤٩ و ٥١. و ر.ك: بصائر الدرجات، ص ٤٣٣ و ٤٣٤؛ دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٨؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٣٤ و ٦٨؛ الخصال، ص ٦٦؛ الامالى، صدوق، ص ٥٠٠؛ كمال الدين و تمام النعمه، ص ٥٤ و ٢٣٤ و ٢٣٥ و ٢٣٦ و ٢٣٨ و ٢٣٩ و ٢٤٠ و ٢٧٨؛ معانى الاخبار، ص ٩٠؛ شرح اصول الكافى، ج ١، ص ٣٤ و ج ٥، ص ١٦٦؛ الوسائل، ج ١، ص ٢ و ج ١٨، ص ١٩؛ مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٣٥٥ و ج ٧، ص ٢٥٥ و ج ١١، ص ٣٧٤؛ كتاب سليم بن قيس، ص ٢٠١؛ مسند الرضا عليه السلام، ص ٦٨ و ٢١٠؛ مناقب امير المؤمنين عليه السلام، ج ١، ص ١٤٨ و ج ٢، ص ١١٢ و ١١٥ و ١١٦ و ١١٧ و ١٣٥ و ١٣٦ و ١٣٧ و ١٤٠؛ المسترشد، طبرانى شيعه، ص ٥٥٩؛ دلائل الامامه، ص ٢٠؛ الهدايه الكبرى، ص ١٨؛ شرح الاخبار، ج ١، ص ٩٩ و ج ٢، ص ٣٧٩ و ٥٠٢ و ج ٣، ص ١٢؛ مأه منقبه، ص ١٦١؛ الارشاد، ج ١، ص ٢٣٣؛ الامالى، مفيد، ص ١٣٥؛ الامالى، طوسى، ص ١٦٢ و ٢٥٥ و ٥٤٨؛ الاحتجاج، ج ١، ص ١٩١ و ٢١٦ و ٣٩١ و ج ٢، ص ١٤٧ و ٢٥٢؛ مناقب آل ابي طالب، ج ١، ص ٣؛ العمده، ابن بطريق، ص ٦٨ و ٦٩ و ٩٨ و ١٠٢ و ١١٨؛ التحصين، ص ٦٣٦؛ سعد السعود، ابن طاووس، ص ٢٢٨؛ اقبال الاعمال، ج ٢، ص ٢٤٢؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ١١٤ و ١١٥؛ مشكاه الانوار، ص ١١؛ الصراط المستقيم، ج ٢، ص ٣٢؛ كتاب الاربعين، شيرازى، ص ٣٦٣ و ٣٦٤ و ٣٦٥ و ٣٦٧؛ الفصول المهمه فى اصول الائمه، ج ١، ص ٥٤٩؛ حليه الابرار، ج ٢، ص ٣٢٨؛ مدينه المعاجز، ج ٢، ص ٣٨٢؛ بحار الانوار، ج ٢، ص ١٠٠ و ١٠٤ و ٢٢٦ و ٢٨٥ و ج ٥، ص ٢١ و ج ١٠، ص ٣٦٩ و ج ١٦، ص ٣٣٧ و ج ٢٢، ص ٣١١ و ٤٧٦ و ج ٢٣، ص ١٠٧ و ١٠٨ و ١٠٩ و ١١٣ و ١١٧ و ٥٢٦ و ج ٢٣، ص ١٣٣ و ١٣٤ و ١٣٦ و ١٤٠ و ١٤١ و ١٤٥ و ١٤٦ و ١٤٧ و ج ٢٤، ص ٣٢٤ و ج ٢٥، ص ٢٣٧ و ج ٢٨، ص ٢٦٢ و ٢٨٧ و ج ٣٠، ص ٥٨٨ و ج ٣١، ص ٣٧٦ و ٤١٥ و ج ٣٥، ص ١٨٤ و ج ٣٦، ص ٣١٥ و ٣٣١ و ٣٣٨ و ج ٣٧، ص ١١٤ و ١٢٩ و ج ٤٧، ص ٣٩٩ و ج ٨٦، ص ١٣ و ٢٧؛ نور البراهين، ج ١، ص ٣٨٤؛ كتاب الاربعين، ماحوزى، ص ٤١ و ٦٨؛ العوالم الامام الحسين عليه السلام،

ص ۶۰۵ و ۷۳۴؛ مناقب اهل البيت عليهم السلام، ص ۸۲ و ۱۷۳ و ۱۷۱؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۱، ص ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۵۸ و ج ۲، ص ۳ و ۸ و ۴۷؛ النص و الاجتهاد، ص ۱۳؛ المراجعات، ص ۷۲ و ۷۳ و ۲۶۲؛ السقيفه، مظفر، ص ۱۸۸؛ القاموس المحيط و تاج العروس، مادة ثقل؛ المناقب المرتضويه، ص ۹۶ و ۹۷ و ۱۰۰ و ۴۷۲؛ مدارج النبوه، عبدالحق دهلوی، ص ۵۲۰؛ حديث الثقلين، شيخ محمد قوام الدين بشنوی، به نقل از منابع گذشته؛ العبقات، به نقل از ده ها منبع ديگر؛ الصواعق المحرقة، ص ۷۵ و ۷۸ و ۹۹ و ۹۰ و ۱۳۶؛ ينايع الموده، ص ۱۸ و ۲۵ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۴ و ۹۵ و ۱۱۵ و ۱۲۶ و ۱۹۹ و ۲۳۰ و ۲۳۸ و ۳۰۱؛ اسعاف الراغبين، حاشيه نور الابصار، ص ۱۰؛ حديث الثقلين، ص ۲۲ _ ۲۹.

البته مسلم بن حجاج در صحیح خود، ثقل دوم را به صراحت ذکر نکرده، بلکه عبارت «اهل بیت من» و «در مورد اهل بیت، خدا را به شما یادآور می شوم» را حذف نموده است؛ در حالی که دیگران، این فقره را ذکر کرده اند. (۱).

از این حدیث به دست می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد اهل بیتش صلوات الله علیهم سفارش فرموده است که مقام و حقوق آنان رعایت شود و در حق آن ها کوتاهی نگردد

ص: ۳۵

۱- سنن دارمی، ج ۲، ص ۴۳۱؛ فضائل الصحابه، نسائی، ص ۲۲؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۳۰؛ منتخب مسند عبد بن حمید، ص ۱۱۴؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۵۱؛ صحیح، ابن خزیمه، ج ۴، ص ۶۳؛ المعجم الکبیر، ص ۱۸۳؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۳، ص ۶۴۱؛ تفسیر بغوی، ج ۱، ص ۳۳۲؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۹، ص ۲۵۸ و ج ۴۱، ص ۱۹؛ امتاع الاسماع، ج ۵، ص ۳۷۶؛ مطالب السؤل، ص ۲۵؛ معارج الوصول، ص ۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۹۶؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۹۶ و ج ۲، ص ۸۹ و ۱۱۲ و ۴۳۶.

و مورد توهین و بی احترامی واقع نشوند؛ به اعتبار این که آنان ثقل دوم هستند و همان طور که تمسک به قرآن واجب است، تمسک به ایشان نیز واجب می باشد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۳۶

اشاره

شیعیان معتقدند که علی از همه مردم به امامت سزاوارتر بود؛ زیرا برتر از دیگر صحابه بود و فضایل بیشتری داشت. گیریم که شما در مورد او، فضایی همچون سابقه در اسلام و جهاد در رکاب پیامبر صلی الله علیه و سلم و گستردگی علم و زهد را سراغ داشته باشید، اما آیا چنین فضایی را از حسن و حسین نیز سراغ دارید؟ کسی نمی تواند در برابر انصار و مهاجرانی همچون سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن عمر، چیزی برای حسن و حسین ادعا کند. تنها می ماند ادعای نص که دیگران هم می توانند چنین ادعایی داشته باشند. اگر بنی امیه در مورد معاویه، به دروغ ادعای نص کنند، ادعای آنان از ادعای شیعه قوی تر خواهد بود؛ چون خداوند می فرماید: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (۱) کسی که مظلومانه کشته می شود، برای ولی و وارث او، حق و حجتی مقرر داشته ایم. او نباید در قتل (قصاص) زیاده روی کند؛ چرا که [از سوی شرع] یاری شده است». بنی امیه می توانند

ص: ۳۷

بگویند که عثمان بن عفان مظلوم کشته شد و خداوند، معاویه را در خون خواهی عثمان یاری کرد.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: پرسش گر با نگاه شک آمیز، فضایل امام علی صلوات الله علیه را مورد اشاره قرار می دهد؛ به طوری که گویا می خواهد با اعتراف به فضایل آن حضرت، از موضع خود کوتاه بیاید. گویا اگر شیعیان فضیلتی برای او یافتند، کاری سخت و دشوار و غیر عادی انجام داده اند که بدون تجاوز و تعدی، امکان پذیر نیست. این در حالی است که عالمان بزرگ اهل سنت، به خوبی می دانند فضایل صحیحی که در مورد امام علی صلوات الله علیه مورد اجماع است، تاکنون در مورد هیچ کس نقل نشده است. این چیزی است که احمد بن حنبل بدان اعتراف دارد(۱).

و شافعی در این باره می گوید: «در باره مردی که دشمنانش

ص: ۳۸

۱- ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۷؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۶۵؛ ینایع الموده، ج ۱، ص ۸ و ۹ و ج ۲، ص ۳۸۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۱۸؛ المناقب، خوارزمی، ص ۳۴؛ مطالب السؤل، ص ۱۷۲؛ الاربعون حدیثاً، ابن بابویه، ص ۸۸؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۱۳۶؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۲۴؛ المراجعات ص ۲۵۴؛ الامام علی بن ابی طالب، همدانی، ص ۱۳۴؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۷۹. و ر.ک: شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۵، ص ۱۲۲ (به نقل از حاکم) و ج ۵، ص ۱۲۳ (به نقل از مناقب خوارزمی) و ج ۱۵، ص ۶۹۵ (به نقل از ترجمه الامام علی از تاریخ مدینه دمشق، چاپ بیروت، ج ۳، ص ۶۳) و ج ۱۵، ص ۶۹۷ (به نقل از مستدرک) و ج ۲۱، ص ۵۰۵ و ج ۳۰، ص ۴۲ (به نقل از آلانی کردی در کتاب رفع الخفاء شرح ذات الشفاء، چاپ عالم الکتب و مکتبه النهضه العربیه، ج ۲، ص ۲۷۴) و ج ۳۱، ص ۵۵۴ (به نقل از جزری در اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب، چاپ بیروت، ص ۱۹) و ج ۳۱، ص ۵۷۳ (به نقل از شیخ حسام الدین حنفی در آل محمد، نسخه کتابخانه آقای اشکوری، ص ۴۶) و ج ۳۱، ص ۵۸۰ (به نقل از الاستیعاب).

از روی حسد، و دوستانش از روی ترس، فضایل او را کتمان کردند و باز هم فضایلش شرق و غرب عالم را فراگرفت، من چه بگویم؟» (۱).

دوم: فضایل امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما نیازی به اثبات ندارد؛ زیرا فضایل ایشان، به خورشید تابان در میان آسمان می ماند که آیه تطهیر و مباحله و هل اتی و «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۲).

و چندین آیه دیگر در شأن ایشان نازل شده است و سرور جوانان اهل بهشت و ریحانه های رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و چه برخیزند و چه بنشینند، امام می باشند و فضایل فراوان دیگری دارند.

سوم: درباره آن سه نفری که به گفته پرسش گر، امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما در فضایل به پای آن ها نمی رسند، باید بگویم:

الف: در مورد عبدالله بن عمر، همین بس که عده ای درباره جانشینی اش با عمر صحبت کردند و او گفت: «وای بر شما! چگونه مردی را جانشین خود کنم که از طلاق دادن همسرش عاجز است؟» (۳).

امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه نیز او را این گونه توصیف

ص: ۳۹

۱- الروضه فی فضائل امیرالمؤمنین، شاذان بن جبرئیل قمی، ص ۱۹؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۳۶؛ الانوار البهیة، ص ۷۱؛ مشارق انوار الیقین، بررسی، ص ۱۷۱؛ غایه المرام، ج ۵، ص ۱۴۵؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۴۹.

۲- بگو برای آن از شما مزدی نمی خواهم، مگر دوستی در حق نزدیکانم. سوره شوری، آیه ۲۳.

۳- تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۲۷ و ۲۲۸ و چاپ مؤسسه اعلمی ج ۳، ص ۲۹۲ و ۲۹۳. و ر.ک: الطبقات الکبری، ابن

سعد، ج ۳، ص ۲۴۸ و ۳۴۳؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۴۵؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۸۳ و ۳۸۴ و ج ۳۱، ص ۷۷ و ۷۸ و ۳۵۴ و ۳۵۶

و ۳۸۵ و ۳۹۴ و ج ۴۹، ص ۲۷۹؛ الغدیر، امینی، ج ۵، ص ۳۶۰ و ج ۱۰، ص ۳۹؛ الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۱۹۷؛ الاحتجاج،

ج ۲، ص ۳۲۰ و چاپ دار النعمان، ج ۲، ص ۱۵۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۵؛ نیل الاوطار، ج ۶، ص ۱۶۴؛ خلاصه

عبارات الانوار، ج ۳، ص ۳۳۰ و ۳۳۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۴؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۶۸۱؛ تقریب المعارف، ص ۳۴۹؛ قرب

الاسناد، ص ۱۰۰؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۳۲۴ و ۳۲۵؛ الايضاح، ابن شاذان، ص ۲۳۷؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۳،

ص ۹۲۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۹۰.

کرده است: «در کودکی و بزرگ سالی، بد اخلاق بود»، (۱) «او احمق است»، (۲).

«عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص، حق را یاری نمودند و از یاری رساندن به باطل، خودداری نکردند»، (۳).

«عبدالله بن عمر سست است و سعد بن ابی وقاص حسود می باشد»، (۴).

آن حضرت، هر دوی آن ها را از فیء محروم کرد. (۵).

در مورد او همین کافی است که بدانیم او از یاری امام حسین صلوات الله علیه امتناع کرد و با یزید بیعت نمود و با پای حجاج به یوسف پیمان بست، (۶) ولی با امام علی صلوات الله علیه بیعت نکرد.

ب: سعد بن ابی وقاص، افزون بر آنچه گذشت، در زمانی که استاندار کوفه بود، اموالی را از بیت المال برداشت و دیگر باز نگرداند. (۷).

عمر نیز او را از فرمانداری عراق برکنار کرد و اموالش را تقسیم نمود. (۸).

ص: ۴۰

۱- تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۴۲۸ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۳، ص ۴۶۶؛ الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۳۱۲؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۴۸؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۳۲، ص ۴۶۰؛ انساب الاشراف، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۱۰؛ الغدیر، امینی، ج ۱۰، ص ۲۵؛ جواهر الاخبار، ج ۵، ص ۷۱.

۳- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۴، ص ۶۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۹، ص ۱۴۷؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۴۴ و ج ۳۴، ص ۳۱۱.

۴- الامامه و السياسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۷۲ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۷۳؛ خلاصه عبات الانوار، ج ۳، ص ۲۷؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۳۲، ص ۴۶۱.

۵- اختیار معرفه الرجال، کشی، ص ۱۳۹ و چاپ نعمان، سال ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۹۷؛ صفین، منقری، ص ۵۵۱؛ رجال ابن داود، ص ۴۸؛ التحریر، طاووسی، ص ۷۴؛ نقد الرجال، تفرشی، ج ۲، ص ۳۰۴؛ جامع الرواه، اردبیلی، ج ۱، ص ۳۵۳؛ الدرجات الرفیعه، ص ۴۴۵؛ طرائف المقال، ج ۲، ص ۱۳۷؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۰۷؛ نهج السعاده، ج ۴، ص ۱۲۸.

۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۳، ص ۲۴۲؛ العثمانیه، جاحظ، ص ۳۰۱؛ الايضاح، ابن شاذان، ص ۷۳؛ التعجب، کراجکی، ص ۱۵۲ و ۱۵۳؛ الصوارم المهرقه، ص ۹۶؛ القول الصراح فی البخاری و صحیحه الجامع، ص ۱۶۹؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۶۳؛ احقاق الحق، الاصل، ص ۱۹۵.

۷- الغانی، چاپ بولاق، ج ۴، ص ۱۷۸؛ الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۸۲؛ تاریخ الکوفه، سید براقی، ص ۲۹۸؛ تاریخ الامم و الملوك، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۳، ص ۳۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۵۴؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۳۴۳؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۱، ص ۱۱۴.
۸- رجوع کنید به: قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۱۴ به نقل از الاغانی و نیز از انساب سمعانی، و رجوع کنید به: الطبقات الكبرى
ابن سعد، ج ۳، ص ۱۴۹ و رجوع کنید به: ص ۳۰۷ و کنز العمال (چاپ مؤسسه الرساله)، ج ۴، ص ۴۷۷.

ج: عمر، عبدالرحمن بن عوف را این گونه توصیف می کرد: «او فرعون این امت است»^(۱). او کسی بود که نگذاشت خلافت به امام علی صلوات الله علیه برسد، به هوای این که پس از عثمان، خود به خلافت دست یابد^(۲).

چهارم: بنی امیه چنان در مورد امام علی صلوات الله علیه دروغ پردازی کردند که مردم پنداشتند آن حضرت نماز نمی خواند^(۳).

معاویه با هم دستی سمره بن جندب، حدیثی جعل کرد که می گفت: آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ»^(۴) در شأن امام علی صلوات الله علیه نازل شده است و آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»^(۵).

درباره ابن ملجم می باشد^(۶) و دیگر احادیث دروغین که از شمار خارج است.

ص: ۴۱

۱- ر.ک: الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۴ و تحقیق زینی، ج ۱، ص ۲۹ و تحقیق شیرینی، ج ۱، ص ۴۳؛ فلك النجاه، علی

محمد فتح الدین حنفی، ص ۱۲۷؛ حياه الامام الحسين عليه السلام، قرشی، ج ۱، ص ۳۰۸؛ دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، ص ۱۱۷.

۲- ر.ک: السقیفه و فدک جوهری، ص ۸۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۹، ص ۵۵ و ج ۱، ص ۱۹۶؛ کتاب

الاربعین، شیرازی، ص ۲۱۶ و ۲۱۷.

۳- ر.ک: المعیار و الموازنه، ص ۱۶۰؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۳، ص ۱۹۶؛ وقعه صفین، منقری، ص ۳۵۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن

ابی الحدید معتزلی، ج ۸، ص ۳۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۱۳؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۴، ص

۳۰؛ الغدیر، امینی، ج ۹، ص ۱۲۲ و ج ۱۰، ص ۲۹۰ به نقل از برخی از منابع؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۶؛ الدرجات الرفیعه،

ص ۳۷۹؛ الامام علی بن ابی طالب، همدانی، ص ۷۵۱.

۴- در میان مردم، کسی است که سخنش درباره زندگی دنیا، تو را به شگفتی وا می دارد. خدا را بر آنچه در دل دارد، گواه

می گیرد و حال آن که بسیار کینه توز است. سوره بقره، آیه ۲۰۴.

۵- در میان مردم، کسی است که برای خشنودی خداوند، از جان خود می گذرد و خدا نسبت به بندگانش رؤوف است. سوره

بقره، آیه ۲۰۷.

۶- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۷۳؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۸۹؛ خلاصه عباقت الانوار،

ج ۳، ص ۲۶۲ و ۲۶۳؛ الغدیر، امینی، ج ۱۱، ص ۳۰؛ اکیل المنهج، کرباسی، ص ۲۹۰؛ احقاق الحق، الاصل، ص ۱۹۶.

پنجم: معاویه اصلاً ولّی دم عثمان نبود. پس این همه تلاش برای خارج کردن معاویه از دایرهٔ یاغیان و سرکشان نسبت به امام زمانش _ یعنی امام علی صلوات الله علیه _ چه معنایی دارد؟ اگر کسی در کشور چین ادعا کند که ولّی دم عثمان است، آیا از او پذیرفته می شود و حق دارد ده ها هزار مسلمان را بکشد؟ اگر بدانیم که معاویه در کشتن عثمان دخیل بوده است، مسأله چگونه می شود؟ مدارکی که این موضوع را به اثبات می رساند، در پاسخ به پرسش ۱۰۷ آمده است که می توانید مراجعه کنید.

حتی اگر معاویه، ولّی دم عثمان بود، مگر امام علی صلوات الله علیه عثمان را به قتل رسانده بود که معاویه بخواهد از او خون خواهی کند؟ آیا ولّی دم بودن و خون خواهی عثمان، حق خلافت به وجود می آورد و دلیلی برای خلافت او می شد؟ اصلاً آیا معاویه در مقابل امام علی صلوات الله علیه پیروزی شد؟ و بر فرض پیروزی، آیا خدا او را در برابر امام علی صلوات الله علیه پیروز کرد، یا شیطان مداران و یاغیان در برابر امام، معاویه را یاری کردند؟ و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

سؤال شماره ۹۹ (۹): تناقض در صلح امام حسن (علیهم السلام) و جنگ امام حسین (علیهم السلام)

اشاره

حسن بن علی رضی الله عنه با این که یاوران و لشکریان زیادی داشت و می توانست جنگ را ادامه دهد، با معاویه صلح کرد. در مقابل، برادرش حسین رضی الله عنه با این که یاران کمی داشت و می توانست صلح کند و جنگ را رها سازد، در برابر یزید قیام کرد.

پس کار یکی از دو برادر، درست بوده و دیگری اشتباه کرده است؛ چون اگر صلح و سازش حسن که توان جنگیدن داشت، به جا باشد، پس قیام حسین که قدرتی نداشت و می توانست صلح کند، اشتباه است؛ و اگر قیام حسین که توان جنگیدن نداشت، به حق و درست بوده باشد، پس صلح و سازش حسن که قدرت جنگیدن داشت، اشتباه بوده است.

ص: ۴۲

این مسأله، شیعه را در وضعیت دشواری قرار می دهد. اگر بگویند که هر دو بر حق بوده اند و کارشان به جا بوده است، دو چیز متناقض را با هم جمع کرده اند که اصول آنان را متلاشی می سازد. و اگر بگویند کار حسن نادرست و باطل بوده است، باید امامت او را هم باطل بدانند. بطلان امامت او، بطلان عصمت و امامت پدرش را نیز در پی دارد؛ چرا که پدرش او را جانشین خود کرد و طبق مذهب شیعه، امام معصوم، تنها معصومی همانند خود را جانشین قرار می دهد. و اگر بگویند کار حسین نادرست و بی جا بوده است، باید عصمت و امامت او را نیز باطل بدانند که این مسأله، بطلان عصمت و امامت همه فرزندان او را در پی دارد؛ چون عصمت و امامت، از طریق حسین به فرزندان رسیده است و وقتی اصل باطل شود، فرع نیز باطل می گردد.

به بیان دیگر، حسین رضی الله عنه از رفتن به کربلا و مردن در آنجا چه سودی برد؟ اگر بگویید که علیه ظلم قیام کرد، من هم می گویم که چرا پدرش علی بن ابی طالب، علیه آنان که به او ستم کردند، قیام نکرد؟ آیا حسین از پدرش داناتر بود، یا پدرش نسبت به ظلم بی تفاوت بود، یا شجاعت لازم برای مقابله با ظلم را نداشت؟ اصولاً چرا برادرش حسن علیه معاویه قیام نکرد؟ چرا با معاویه سازش کرد و زمام مردم و حکومت را به دست او سپرد؟ کدام یک از این سه نفر، کار درست را انجام دادند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: این مسأله ربطی به شیعه ندارد، بلکه به خود امام حسین صلوات الله علیه مربوط است. او خود می دانست که چرا به کربلا می رود و چه سودی از این کار می برد.

دوم: شما می خواهید یکی از این سه بزرگوار _ یعنی امام علی و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم _ را که آیه تطهیر در شأن شان نازل شده است، به چالش بکشید. اگر

یکی از آنان اشتباه کرده است، چگونه خداوند آن ها را از پلیدی های ظاهر و باطن پاک فرموده است؟ پس باید خدا را مورد مؤاخذه قرار دهید که چرا به پاکی و طهارت کسانی حکم کرده است که به گمان شما، از پلیدی و خطا پاک نبوده اند!

اگر بخواهید امام علی صلوات الله علیه را به خاطر قیام نکردن علیه کسانی که بر او ظلم کردند، خطاکار بدانید، باید ابتدا خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را _ که از روی هوا و هوس سخن نمی گفت _ خطاکار بدانید که فرمود: «علی با حق است و حق با علی است».(۱).

و اگر امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما را خطاکار بدانید، باید خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را _ که از روی هوا و هوس سخن نمی گفت _ خطاکار بدانید که فرمود: «حسن و حسین امام هستند، چه برخیزند و چه بنشینند». اگر هر دو یا یکی از آن ها تا این حد خطاکار بودند، چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را به فرمان خدا، امام مردم قرار داد؟ چگونه ممکن است سروران جوانان اهل بهشت، واکنش های ضد و نقیضی نسبت به یک موضوع داشته باشند؟ آیا این مطالب، شما را بر نمی انگیزد که کنکاش کنید و علت را جويا شوید که چه چیزی امام علی صلوات الله علیه را به سکوت واداشت و امام حسن صلوات الله علیه را وادار به صلح کرد و امام حسین صلوات الله علیه را به کربلا کشاند؟

سوم: امام حسین صلوات الله علیه در حالی به طرف کربلا حرکت کرد که هیچ گروه و لشکری نداشت و تنها فرزندان و چند ده تن از یارانش او را همراهی می کردند.

کجای این کار گناه بود که مجوزی برای یزید و دیگران باشد تا راه را بر او ببندند و سی هزار

ص: ۴۴

۱- . ر.ک: دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۰۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۸، ص ۷۲؛ عبقات الانوار، ج ۲، ص ۳۲۴؛ دراسات الیب، ص ۲۳۳؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۵ و ج ۱، ص ۱۴۱ _ ۱۴۶؛ الجمل، ابن شدقم، ص ۱۱؛ الجمل، مفید، ص ۳۶ و ۲۳۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۹ و ۱۲۴؛ ربیع الابرار، ج ۱، ص ۸۲۸ و ۸۲۹؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۴؛ نزل الابرار، ص ۵۶؛ کنوز الحقائق، ص ۶۵؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۷؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۵، ص ۷۷ و ۲۸ و ۴۳ و ۶۲۳ و ۶۳۸ و ج ۱۶، ص ۳۸۴ و ۳۹۷ و ج ۴، ص ۲۷ به نقل از مصادر مختلف.

لشکر برای محاصره او گسیل دارند و به ریختن خون او و خاندانش کمر ببندند و یارانش را به قتل برسانند و حتی از کشتن طفل شیرخواره اش چشم نپوشند.

چهارم: آیا مشرکان مکه و در رأس آن ها ابوجهل، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش ستم نکردند؟ پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان نجنگید؟ به نظر شما، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به ظلم بی تفاوت بود، یا شجاعت لازم برای مقابله با ظلم را نداشت؟ با این که عمر بن خطاب به طور آشکار و علنی هجرت نمود و مشرکان را تهدید کرد که اگر بخواهند مانع از هجرتش شوند، آن ها را خواهد کشت، پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر به طور پنهانی مهاجرت کردند و خود را در غار مخفی ساختند؟ آیا عمر شجاع تر از پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر بود؟ چرا پیامبر صلی الله علیه و آله آشکارا هجرت نفرمود؟ چرا او نیز همانند عمر، مشرکان را تهدید نکرد؟

پنجم: در مورد سکوت امام علی صلوات الله علیه در آغاز کار و جنگیدن با شورشیان در زمان خلافتش باید گفت که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه، نسبت به ظلم مشرکان سکوت کرد و پس از هجرت به مدینه، سال ها با آنان جنگید و سپس در حدیبیه با آن ها صلح کرد و به شروط آن ها تن داد؛ شروطی که مورد رضایت ابوبکر بود و عمر به آن اعتراض داشت! آیا به پندار شما، سکوت پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه، همانند سکوت علی صلوات الله علیه در برابر ظلم به خود، خطا بود؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ با مشرکان بدر و احد و دیگر جنگ ها اشتباه کرد، یا در حدیبیه و هنگام صلح با مشرکان خطا نمود؛ خطایی همچون خطای امام حسین صلوات الله علیه در رفتن به کربلا و خطای امام حسن صلوات الله علیه در صلح با معاویه! به نظر شما در کدام یک از این سه موقعیت، رسول خدا صلی الله علیه و آله اشتباه کرد؟

نظر ما این است که بدون هیچ تردیدی، پیامبر صلی الله علیه و آله در همه کارهایش درست عمل کرد و کردار او برای ما و جهانیان حجت است. زمانی که درخت اسلام نوپا بود و

هنوز مردم با جاهلیت انس داشتند و دشمنان قدرتمند بودند و می توانستند بر مسلمانان مسلط شوند، سکوت امام علی صلوات الله علیه درست و به جا بود. امام حسن صلوات الله علیه نیز در صلح با معاویه، درست عمل کرد؛ چون در حضور سران و بزرگان، از او اعتراف کتبی گرفت که پس از مرگ معاویه، خلافت به امام حسن و سپس امام حسین صلوات الله علیهما برسد. (۱)

با این کار، معاویه فرصت کشتن دو امام و قتل عام بنی هاشم را از دست داد و امام حسن صلوات الله علیه معاویه را وادار ساخت که با دست خود، خط بطلان بر خلافت فرزندش یزید و دیگر افراد بنی امیه بکشد.

در برخی مصادر آمده است که قرار شد بعد از مرگ معاویه، خلیفه را شورای مسلمانان انتخاب کند. اگر چه ما معتقدیم که این سخن جعلی است، اما آنان به همین نیز ملتزم نشدند و سوار شدن بنی امیه بر مرکب خلافت و گرده امت، منتفی نگردید. هنگامی که صلح به پایان رسید، معاویه پیمان شکنی کرد؛ ولی امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بر پیمان خود باقی ماندند. اگر ایشان نیز همانند معاویه پیمان شکنی می کردند، اکنون شما می گفتید: «چون هر دو طرف، صلح را نقض کردند، پس خلافت یزید مشروع بود».

زمانی که معاویه از دنیا رفت، باید به پیمان عمل می شد؛ چون معاهدات، با عهدشکنی یک سویه از بین نمی رود. پس به اعتراف خود معاویه در مفاد صلح نامه، امام حسین صلوات الله علیه خلیفه بود و یزید، غاصب خلافت به شمار می رفت. در نتیجه، او بود که بر امام زمانش شورید و او را به قتل رساند.

ص: ۴۶

۱- ر.ک: عمده الطالب، ابن عنبه، ص ۶۷؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۴، ص ۵؛ الوافی بالوفیات، صفدی، ج ۱۲، ص ۶۸؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۶؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۱، ص ۳۸۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۶۱؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۲۴۳ و ۲۴۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۹؛ الجوهره فی نسب الامام علی و آله، ص ۲۸؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۸، ص ۴۵؛ ترجمه الامام الحسن، ابن عساکر، ص ۱۷۱.

امام حسین صلوات الله علیه وظیفه داشت به احکام الهی عمل کند و امور را برای مردم روشن سازد و امر به معروف و نهی از منکر نماید و همان گونه که در سخنانش تصریح می فرمود، در پی اصلاح امت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود تا کسی نتواند ادعا کند که حکومت یزید و بنی امیه، شرعی و قانونی است و با موافقت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما و بر اساس مفاد صلح نامه حکومت می کنند.

با این بیان، روشن می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در همه کارها و تصمیمات خود، به درستی عمل کرد و معصوم بود. همچنین امام علی صلوات الله علیه در سکوتش و امام حسن صلوات الله علیه در صلحش و امام حسین صلوات الله علیه در حرکتش به سوی کربلا، درست عمل کردند.

هفتم: سخن پرسش گر که می گوید: «امام حسن صلوات الله علیه سپاهیان داشت که با وجود آن ها می توانست جنگ را ادامه دهد» صحیح نیست. در این باره کافی است به سخن خود آن حضرت در بیان وضعیت یارانش اشاره کنیم. ابن اثیر جزری می گوید:

امام حسن صلوات الله علیه به هنگام شهادت پدرش، در مدائن بود که معاویه پیشنهاد صلح را برای او فرستاد. حضرت خطبه ای ایراد کرد و پس از حمد خداوند عزوجل فرمود: «به خدا سوگند که تردید و پشیمانی، ما را از شامیان باز نداشت. ما با یکپارچگی و شکیبایی می جنگیدیم. یکپارچگی، با دشمنی جایگزین شد و شکیبایی، با بی تابی رخت بر بست. هنگامی که به صفین لشکر کشیدید، دین تان پیش تر از دنیای شما حرکت می کرد و امروز، دنیای شما بر دین تان مقدم شده است.

آگاه باشید که ما برای شما همان هستیم که بودیم؛ ولی شما برای ما، همان نیستید که بودید. شما میان دو کشته قرار گرفته اید: کشته ای در صفین که برایش گریه می کنید و کشته ای در نهروان که می خواهید انتقامش را بگیرید. آن که باقی ماند، ترک یاری کرد و آن که می گریست، کینه جو گردید. معاویه ما را به کاری

فراخوانده است که بی تردید در آن انصاف و سربلندی نیست. اگر طالب شهادت باشید، خواسته اش را به او باز می گردانیم و با تیزی شمشیر، او را به سوی حکم خداوند عزوجل می آوریم؛ و اگر طالب زندگی باشید، پیشنهاد او را می پذیریم و برایتان رضایت می گیریم».

حاضران از هر طرف فریاد زدند: «ما از باقی ماندگانیم! ما از باقی ماندگانیم!». وقتی او را تنها گذاشتند، امام حسن صلوات الله علیه صلح را امضا کرد. (۱).

در اینجا چند نکته را باید یادآور شویم:

۱. این نقل که «امام حسن صلوات الله علیه به هنگام شهادت پدرش، در مدائن بود که معاویه پیشنهاد صلح را برای او فرستاد و حضرت خطبه ای ایراد کرد» اشکال دارد؛ چون امام علی صلوات الله علیه در کوفه شهید شد و معاویه چند ماه پس از شهادت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، پیشنهاد صلح را برای امام حسن صلوات الله علیه فرستاد که در آن زمان، امام در مدائن بود. در نتیجه، روایت ابن طاووس رحمه الله صحیح تر است که می گوید: «وقتی حسن بن علی صلوات الله علیهما در یارانش سستی دید و معاویه درخواست صلح را برای او و یارانش فرستاد، حضرت خطبه ای ایراد کرد و فرمود: به خدا سوگند که تردید و پشیمانی، ما را از شامیان باز نداشت. بی تردید ما با یکپارچگی و شکیبایی

ص: ۴۸

۱- اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱؛ طرائف، ص ۱۹۸ با اندکی تفاوت؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۶۹؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۶، ص ۴۷۲؛ ترجمه الامام حسن، ابن عساکر، ص ۱۷۹ و مصادر دیگر از شیعه و اهل سنت.

می جنگیدیم...» (۱). روشن تر از آن، چیزی است که ذهبی ذکر می کند و تصریح می نماید که پیشنهاد صلح، در مدائن صورت گرفت. (۲).

۲. سپاهی که از دستور فرمانده خود شانه خالی کند و به عهد و بیعتی که با رهبرش بسته عمل ننماید، چه فایده ای دارد؟

هشتم: پرسش گر می گوید: «چرا امام حسین صلوات الله علیه با این که یاران کمی داشت، به جنگ رفت؟». پیش تر گفتیم که آن حضرت، نه سپاهی جمع کرد و نه برای جنگیدن رفت؛ بلکه از بیم آن که بنی امیه او را در مکه ترور کنند و حرمت خانه خدا را بشکنند، حج را رها ساخت و از حجاز به سوی عراق حرکت کرد. سپاهیان یزید، راه را بر او بستند و از ورودش به کوفه جلوگیری کردند و تحت فشار قرار دادند تا به کربلا-رسید. در حالی که آن حضرت را چند ده نفر از خاندان و یارانش همراهی می کردند، یزید برای جنگیدن با او، سی هزار سرباز جمع کرد و آنان را به روشی جانکاه به شهادت رساند. همان گونه که قبلاً گذشت، از جمله شروط امام حسن صلوات الله علیه در صلح با معاویه، این بود که حکومت پس از معاویه، به امام حسن صلوات الله علیه و سپس برادرش امام حسین صلوات الله علیه برسد. در نتیجه، یزید بر امام زمان خود ستم کرد و بر او شورید و وی را به قتل رساند.

در مورد امام حسن صلوات الله علیه نیز گفتیم که آن حضرت، به پا خاست و برای عقب راندن ستمکار اقدام کرد تا این که سپاهیان او را تنها گذاشتند و او امکان یافت که از ریختن خون بیشتر جلوگیری کند. وقتی از معاویه اعتراف گرفت که حکومت، حق او و

ص: ۴۹

۱- الملاحم و الفتن، ابن طاووس، ص ۳۶۲. و ر.ک: اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۶۹؛ ترجمه الامام الحسن، ابن عساکر، ص ۱۷۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۳۵-۳۶؛ اعلام الدین، ص ۲۹۲-۲۹۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱ به نقل از اعلام الدین؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۶، ص ۴۷۲ و ج ۳۳، ص ۵۰۷.

۲- تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۴، ص ۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۴۵ و ۲۶۳.

برادرش می باشد و معاویه متعهد شد که پس از مرگش، حکومت به او و برادرش برسد، امام حسن صلوات الله علیه صلح را پذیرفت؛ اگر چه راضی به این کار نبود و می دانست که معاویه، قصد اجرای تعهدات خود را ندارد.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۰۰ (۱۴۰): تناقضات شیعه در اعتقادات

اشاره

حسن رضی الله عنه، علی رغم یاران بسیاری که داشت، به نفع معاویه از خلافت کناره گرفت و برادرش حسین رضی الله عنه با یاران اندک، به جنگ یزید رفت و بر او شورید؛ در حالی که نزد شیعیان، هم حسن و هم حسین رضی الله عنهما امام معصوم به شمار می آیند! بنا بر این، اگر کناره گیری حسن با وجود یاران بسیار، درست و حق باشد، پس قیام حسین بدون هیچ یاور، باطل و نادرست است؛ همچنین بر عکس!

شیعیان برخی از سران اهل بیت را تکفیر می کنند؛ مثلاً ادعا می کنند که آیه «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۱).

درباره عباس عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است. (۲).

همچنین کتاب کافی، روایاتی را در بر دارد که ابن عباس _ دانشمند امت و ترجمان قرآن _ را تکفیر می کند و می گوید: «او سبک عقل بود». (۳) در رجال کشی آمده است: «خدایا! دو پسر فلانی را لعنت کن و چشمان شان را کور نما؛ همان گونه که دل های شان را کور کردی». (۴) شیخ شان حسن مصطفوی در توضیح این عبارت می گوید: «منظور از آن دو، عبدالله بن عباس و عبیدالله بن عباس هستند». (۵).

ص: ۵۰

۱- هر کس که در اینجا کور دل باشد، در آخرت نیز کور دل و گمراه است. سوره اسراء، آیه ۷۲.

۲- رجال الکشی، ص ۵۳.

۳- اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۴۷.

۴- رجال کشی، ص ۵۳؛ معجم رجال الحدیث، خوبی، ج ۱۲، ص ۸۱.

۵- رجال کشی، ص ۵۳.

غیر از فاطمه، همه دختران پیامبر صلی الله علیه و آله مشمول کینه توزی شیعیان شده اند و حتی برخی از شیعیان، انکار می کنند که آن ها دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند!^(۱) پس محبت خیالی اهل بیت کجا می رود؟

به بیان دیگر: آیا اختلاف حسن با برادرش حسین در ماجرای صلح با معاویه، اعتقاد به عصمت آن دو را باطل نمی کند؟ حسن و حسین که هر دو از نظر شیعیان، امام معصوم هستند، کدام یک اشتباه کرد و کدام یک درست رفت؟ همچنین در مورد جنگ با خون خواهان عثمان که حسن با پدر خود مخالفت کرد، بی تردید یکی از آن دو، کار درستی کرد و دیگری به خطا رفت؛ در حالی که هر دو از نظر شیعیان معصوم بودند. آیا این ناسازگاری، پایه های اعتقاد به عصمت را ویران نمی کند؟

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: در ماجرای صلح با معاویه، امام حسین صلوات الله علیه با برادرش امام حسن صلوات الله علیه اختلاف نداشت؛ بلکه مؤید برادرش بود. بعد از این که امام حسن صلوات الله علیه به فرمان معاویه و توسط همسرش جعد بن اشعث، مسموم شد و به شهادت رسید، عده ای از امام حسین صلوات الله علیه خواستند که علیه معاویه قیام کند. امام نپذیرفت و موضع برادرش را مورد تأیید قرار داد و فرمود: «ابومحمد _ یعنی امام حسن صلوات الله علیه _ راست می گفت. تا زمانی که این مرد (معاویه) زنده است، باید مردان شما ملازم خانه

ص: ۵۱

۱- کشف الغطاء، جعفر نجفی، ص ۵؛ دائره المعارف الشيعه، محسن امين، ج ۱، ص ۲۷.

همچنین در نامه ای که به اهل کوفه نوشت و به آن ها دستور داد که تا مرگ معاویه آرام باشند، از موضع برادرش در مورد صلح، دفاع کرد. (۲).

دوم: اختلاف موضع معصومین در مسائل، به جا و درست بوده و هیچ خللی به عصمت آن ها وارد نمی سازد؛ چون اگر دو موضع، از لحاظ زمانی با هم تفاوت داشته باشند و شرایط جدیدی پیش آید و اموری رخ دهد که موجب اختلاف موضع شود، هیچ اشکالی ندارد که دو موضع گیری مختلف، هر دو درست باشند؛ بلکه گاه معصومی مانند پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به خاطر تغییر شرایط پیش آمده، موضع گیری اش تغییر می کند و مثلاً در بدر و احد، با مشرکان می جنگد و در حدیبیه، با آن ها صلح می نماید. پس هر دو موضع گیری درست است و هیچ ضرری به عصمت پیامبر یا عصمت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم نمی رساند.

سوم: در مورد جنگ با ناکثان و مخالفت امام حسن صلوات الله علیه با پدرش باید بگویم: امام حسن صلوات الله علیه در این ماجرا، هیچ مخالفتی با پدرش نداشت؛ بلکه پرچم دار پدر در جنگ جمل بود و امام علی صلوات الله علیه برای عزل ابوموسی از کوفه، او را فرستاد و او به کمک مالک اشتر و عمار یاسر، دوازده هزار تن از کوفیان را به سوی پدر گسیل داشت تا به کمک آن ها، با ناکثان بیعت شکن بکنند.

چهارم: از توجیحات معاویه برای جنگ با امام علی صلوات الله علیه این بود که خود را خون خواه عثمان معرفی می کرد. جان فشانی امام حسن صلوات الله علیه در جنگ با معاویه، به جایی رسید که امام علی صلوات الله علیه فرمود: «این جوان را دریابید که از من جلو

ص: ۵۲

-
- ۱- الاخبار الطوال، ص ۲۲۰ و ۲۲۱. و ر.ک: الامامه و السياسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۱۴۲ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۱۸۷؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۶، ص ۵۳۲ به نقل از الامامه و السياسه.
 - ۲- الاخبار الطوال، ص ۲۲۲؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۷، ص ۱۵۲ به نقل از الوثائق السياسیه و الاداریه العائده للعصر الاموی، دکتر محمد ماهر حماده، چاپ مؤسسه الرساله بیروت، ص ۱۵۱.

نیفتد؛ چرا که من نسبت به مرگ این دو _ یعنی حسن و حسین صلوات الله علیهما _ بسیار بخیل هستم تا مبادا با مرگ آن دو، نسل پیامبر صلی الله علیه و آله منقطع شود» (۱).

اجل بهترین نگهبان است

ممکن است کسی بگوید: «مگر مرگ دست خدا نیست؟ مگر امام علی صلوات الله علیه نفرمود: اجل بهترین نگهبان است؟ مگر این گونه نیست که اگر حسن و حسین صلوات الله علیهما چه بنشینند و چه برخیزند، امام هستند و خداوند در حفاظت از آن ها کوتاهی نمی کند تا جانشین پدرشان شوند؟ مگر نمی گوید کارهایی که هر امام باید در زمان خود انجام دهد، رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش نوشته بود و وعده داده بود که حسن علیه السلام با زهر کشته می شود و حسین علیه السلام با شمشیر به قتل می رسد؟». در پاسخ باید گفت:

الف: امام علی صلوات الله علیه با تکیه بر غیب الهی، اما بر اساس ظواهر و بنا بر عرف مردم، با امور برخورد می کرد.

ب: حدیث «الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا» طول عمر و زمان وفات دو امام را مشخص نکرده است. ممکن بود امامت و خلافت ایشان، در حد وزارت و خلافت هارون برای برادرش موسی علیهما السلام باشد.

طرفداری امام حسن (علیه السلام) از عثمان

برخی پنداشته اند که امام حسن صلوات الله علیه در جنگ با ناکثان (بیعت شکنان) به پدرش امام علی صلوات الله علیهما اعتراض کرد. این از آن دروغ هایی است که به امام حسن صلوات الله علیه بسته اند و باید مورد بررسی قرار گیرد.

ص: ۵۳

۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۲، ص ۱۸۶؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۶۲ و ج ۴۳، ص ۲۳۴؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۱۱، ص ۳۳۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۱، ص ۲۵؛ ینایع الموده، ج ۳، ص ۴۴۳؛ اللمعه البیضاء، ص ۴۲.

شیخ مفید از کاتب، او از زعفرانی، او از ثقفی، او از فضل بن دکین، او از قیس بن مسلم روایت کرده است:

از طارق بن شهاب شنیدم که می گفت: وقتی حضرت علی صلوات الله علیه در ربنده (و به نقلی در ذی قار) اردو زد، خواستم از سبب آمدنش بپرسم. مردم می گفتند: طلحه و زبیر و عایشه، به مخالفت با او برخاسته اند و به بصره لشکر کشیده اند و او در پی آنان آمده است. نزد وی رفتم و نشستم تا نماز ظهر و عصر را به جا آورد. از نماز که فارغ شد، پسرش حسن بن علی صلوات الله علیهما نزد وی رفت و در حضورش نشست و گریست. گفت: «ای امیرالمؤمنین! من نمی توانم با شما سخن بگویم». و باز گریه کرد. امیرالمؤمنین به او فرمود: «پسرم گریه نکن. سخن بگو و همانند کنیزان ناله نکن». گفت: «ای امیرالمؤمنین! مردم در پی خواسته هایی که داشتند، خواه ظالم و خواه مظلوم، عثمان را محاصره کردند. من از تو خواستم [و به تو امر کردم] که از مردم کناره بگیری و به مکه بروی تا عرب آرام گیرد و نمایندگان نزد تو بفرستد. به خدا سوگند اگر تو در سوراخی می خزیدی، عرب در پی ات می آمد تا تو را بیرون بکشد. وقتی طلحه و زبیر به مخالفت با تو برخاستند، از تو خواستم [و به تو امر کردم] که آنان را رها کنی و به دنبال شان نروی؛ که اگر امت به گرد تو جمع شدند که شدند و اگر اختلاف کردند، به قسمت الهی رضایت بده. امروز نیز خدا را به یادت می آورم و از تو می خواهم که به عراق نروی و با تباهی کشته نشوی». امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود:

«محاصره عثمان چه ارتباطی به من داشت؟ من در محاصره او دخالت نداشتم. در مورد رفتن به مکه نیز به خدا سوگند دوست نداشتم حرمت مکه را بشکنم. در مورد دوری جستن از عراق و رها کردن طلحه و زبیر، به خدا سوگند نمی توانم همانند کفتار باشم که منتظر می نشیند تا صیاد به سراغش بیاید و بند در

پایش نهد و از لانه اش بیرون کشد و تکه تکه اش نماید. پسر! پدرت تا زنده است، همواره با یاری جویندگان حق، به نبرد با پشت کنندگان به حق می پردازد و به کمک افراد گوش به فرمان، با سرکشان مخالف می جنگد. به خدا سوگند از زمانی که خدا جان پیامبرش را گرفت تا به امروز، همواره پدرت از حقش رانده شده است و دیگران را به او ترجیح داده اند».

هر گاه طارق بن شهاب این حدیث را بازگو می کرد، می گریست. (۱).

داستانی ساختگی

بدون هیچ تردید، این قصه ساختگی است. مگر این که بگوییم: امام حسن صلوات الله علیه می خواسته حرف ها و نظرات برخی از مردم را به پدرش منتقل نماید تا سستی این نظرات را از زبان امام بشنوند و به اشتباه خود پی ببرند. اصلاً چه بسا گوینده این سخنان، شخص دیگری بوده و به دروغ یا اشتباه، آن را به امام حسن صلوات الله علیه نسبت داده اند. همچنین ممکن است در آن زمان، دشمن برای تحت تأثیر قرار دادن مردم سست عنصر، چنین نظراتی را شایع کرده بود و امام حسن صلوات الله علیه می خواست با این روش، مردم را از شایعات رها سازد. برای نادرست بودن انتساب این سخنان به آن حضرت، می توانیم ده ها دلیل از سخنان و نظرات خود امام حسن صلوات الله علیه بیاوریم؛ اما در اینجا، به چند مورد بسنده می کنیم:

یکم: چرا امام حسن صلوات الله علیه صبر کرد تا پدرش در پی طلحه و زبیر، به ربه برسد؟ بهتر نبود پیش از آن که از مدینه خارج شود، این نصیحت ها را ارائه می کرد؟

ص: ۵۵

۱- . بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۰۳ و ۱۰۴ به نقل از امالی طوسی، حدیث شماره ۳۷ از جزء دوم، چاپ یکم، ص ۳۲، و چاپ دار الثقافة، قم، ص ۵۲ و ۵۳. و ر.ک: نهج السعاده، چاپ دوم، ج ۱، ص ۸۲ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۱، ص ۲۵۲ تا ۲۵۴؛ انساب الاشراف، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۲۱۶ و ۲۱۷؛ تاریخ الامم و الملوك، چاپ الاستقامه، ج ۳، ص ۳۷۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۲۲۶ تا ۲۲۷ و ج ۱۹، ص ۱۱۷؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۲۹۹ و ۳۰۰؛ غایه المرام، ج ۶، ص ۱۱؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۴، ص ۱۲۵۶.

اگر قبلاً پدرش را نصیحت کرده بود و او نپذیرفته بود، چه معنا داشت که دوباره این کار را تکرار کند؟

دوم: چرا امام حسن صلوات الله علیه زمانی را برای نصیحت انتخاب کرد که امام علی صلوات الله علیه از نماز فارغ شده بود و اطرافش شلوغ بود؟ آیا بهتر نبود آن حضرت را در خلوت نصیحت کند یا دست کم در حضور خواص این کار را انجام دهد؟

سوم: چرا امام حسن صلوات الله علیه در ابتدا گریه می کرد و نمی توانست با پدرش صحبت کند؟ اگر از ترس بود، ما سراغ نداریم که امام علی صلوات الله علیه کسی را به خاطر سخن گفتن مجازات کرده باشد؛ و اگر به خاطر حفظ حرمت پدر بود، گفت و گو موجب حرمت شکنی نمی شود؛ و اگر حرمت شکنی بود، پس چرا سرانجام مرتکب چنین کاری شد؟ مگر این که بگویید: «دیگر حرمت پدر شکسته شده بود و کرامتش از بین رفته بود!». اما آیا امام حسن صلوات الله علیه و دیگران، در مورد امور مختلف، با امام علی صلوات الله علیه صحبت نمی کردند؟ آیا خود امیرالمؤمنین از یارانش و عموم مردم نمی خواست که سخن حق و مشاوره عادلانه را از او دریغ ندارند؟

چهارم: چرا امام حسن صلوات الله علیه نزد پدرش گریه می کرد؟ با سخنانی که او بیان کرد، نیازی نبود که همانند کنیزان، ناله و زاری کند.

پنجم: امام حسن صلوات الله علیه از کجا می دانست که اگر پدرش به عراق برود، با تباهی کشته می شود؟ از کجا می دانست که مدینه برای پدرش، امن تر از عراق است؟ مگر در مدینه، برای عملی کردن وصیت عمر در مورد شورا _ همان شورایی که طراحی شده بود تا کسی غیر از عثمان بر سر کار نیاید _ امام علی صلوات الله علیه از سوی ابن عوف و دار و دسته اش تهدید به قتل نشد؟

ششم: آیا امام حسن صلوات الله علیه نمی دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده است که امام علی صلوات الله علیه به دست کسی به شهادت می رسد که شقاوت مندترین فرد در میان اولین و آخرین است؟

هفتم: چرا امام علی صلوات الله علیه با لحن نیش دار به پسرش گفت: «همانند کنیزکان ناله و زاری نکن». آیا احتمال نداشت که گریه و ناله او، به خاطر مطلبی مهم باشد؟

هشتم: ما نفهمیدیم در زمان محاصره عثمان، رفتن امام علی صلوات الله علیه به مکه چه مصلحتی داشت؟ آیا باعث نمی شد که کارها از دست برود و فتنه ای پیش آید و در درگیری بنی امیه با مردم، ده ها نفر کشته شوند؟ آیا این احتمال وجود نداشت که حضور امیرالمؤمنین در مدینه، سودمند باشد و مشکلات و دردها را کم کند و جلوی مصیبت ها را بگیرد؟

نهم: به نظر نمی رسد که ماندن امام علی صلوات الله علیه در مدینه، مشکلی برای او پیش می آورد. در مورد خلافت او، اجماع امت تحقق یافته بود و همه مردم به سوی او باز می گشتند و دسته دسته نزد او می رفتند؛ جز کسانی که می ترسیدند به خاطر کردار بدشان عقوبت شوند و اموالی که از بیت المال چپاول کرده بودند، از آنان پس گرفته شود، یا عده ای که او را دوست نداشتند، یا کسانی همچون ابن عمر و سعد بن ابی وقاص و ابوموسی اشعری که به او حسادت می کردند. برای اینان که موضعی جز موضع دشمنی نداشتند، فرقی نمی کرد که امام علی صلوات الله علیه در مدینه بماند یا به مکه برود. اگر آن حضرت از مدینه دور می شد، طلحه این فرصت طلائی را غنیمت می شمرد تا خود را به مردم تحمیل کند و خلافت را به دست گیرد؛ و چه بسا فتنه ای بزرگ و خطرناک رخ می داد و بلایی بدتر و مصیبتی بزرگ تر بر سر مردم فرود می آمد.

دهم: اگر امام حسن پدرش صلوات الله علیهما را نصیحت می کرد که طلحه و زبیر را تعقیب ننماید، پس چرا خود با پدر راهی شد؟ به ویژه بعد از آن که امام علی صلوات الله

علیه به تعقیب آن‌ها پرداخت و تا ریزه پیش رفت! آیا هنوز امیدوار بود که بتواند پدرش را از این کار منصرف نماید؟ بر فرض که پدرش بازمی گشت، چگونه می خواست فتنه طلحه و زبیر را خاموش سازد؟ آن هم بعد از این که طلحه و زبیر، بیت المال را غصب کردند و نگهبان‌های آن را کشتند و شمار زیادی از شیعیان امام را به قتل رساندند!

یازدهم: مسلمانان بر خلافت امام علی صلوات الله علیه اجماع داشتند و طلحه و زبیر و عایشه، باعث تفرقه شدند. آیا با این وجود، بهتر بود که امام آن‌ها را رها کند؟ آیا این کار، باعث وحدت امت می شد، یا تفرقه و شکاف را بیشتر می کرد؟ اگر امام علی صلوات الله علیه از تعقیب آن‌ها منصرف می شد و آشوب گران و بیعت شکنان و شورشیان و کشتندگان مردم بی گناه و غارت گران بیت المال را رها می کرد و به حال خود می گذاشت، آیا آنان دست از آشوب می کشیدند و راه اطاعت پیش می گرفتند و خرابکاری خود را جبران می کردند؟ یا گستاخ تر می شدند و به تبهکاری خود ادامه می دادند و بر آن پای می فشردند؟ امام علی صلوات الله علیه می دانست که اگر کوتاه بیاید، مورد بازخواست و عقوبت قرار می گیرد.

دوازدهم: بر فرض که امام علی صلوات الله علیه طلحه و زبیر را رها می کرد و به مقدرات الهی تن می داد، آیا آن‌ها نیز امام را رها می کردند و مورد هجوم قرار نمی دادند؟ آیا به بهانه خون خواهی عثمان، در صدد قتل او و پیروانش بر نمی آمدند؟ اگر امام در مکه یا مدینه می ماند، آیا می توانست ایستادگی و مقاومت کند؟ یا این که شکست می خورد و دچار عاقبت هولناکی می شد که دیگر هیچ راه فراری برایش باقی نمی ماند؟

سیزدهم: در برخی از فقرات این روایت آمده است: امام حسن صلوات الله علیه به پدرش گفت: «به تو دستور دادم که از مردم کناره بگیری» یا «به تو امر کردم که آن‌ها را رها کنی». به کار بردن این تعابیر در برابر پدر، با ادب امام حسن صلوات الله علیه که مطهر و معصوم و تربیت یافته خاندان نبوت و امامت بود، سازگاری ندارد.

چهاردهم: امام حسن صلوات الله عليه می دانست که بنا به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله، حق با پدرش می باشد و پدرش با حق همراه است؛ همچنان که قرآن با او است و او با قرآن همراه می باشد (۱).

و از هر خطایی معصوم است و دچار هیچ لغزشی نمی شود و از هر نقص و پلیدی پاک است. پس چگونه می تواند بگوید که پدرش دچار خطا شده است و بر این خطا پافشاری می کند؟ و چگونه می تواند در این باره به او تذکر دهد و در عین حال، از او دست بردارد و از راه او بازنگردد؟

پانزدهم: در مورد این که «اگر امام علی صلوات الله علیه از مردم کناره می گرفت و از مدینه خارج می شد، مردم خود را به مشقت می انداختند و به دنبالش می رفتند»، ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: «من این نظر را نمی پسندم... اگر امام علی صلوات الله علیه این کار را می کرد، مردم با خیال راحت، فردی دیگر را برمی گزیدند؛ زیرا قریشیان کینه شدیدی نسبت به او داشتند» (۲).

شانزدهم: خود امام حسن پس از شهادت پدرش صلوات الله علیهما منتظر نماند که عرب ها به سراغ او بیایند؛ بلکه برای گرفتن بیعت از مردم شتافت و زمام امور را در دست گرفت تا فرصت را از معاویه و دیگر دشمنانش بگیرد و از فساد و دغل بازی و خراب کاری آن ها جلوگیری نماید.

هفدهم: روز سقیفه که خلافت امام علی صلوات الله علیه را غصب کردند، آن حضرت در خانه نشست؛ ولی عرب ها به سراغش رفتند و اصلاً خود را به مشقت نینداختند!

هجدهم: در سخنانی که به امام حسن صلوات الله علیه نسبت داده شده، تناقض وجود دارد. در ابتدا وقتی به پدرش امر می کند که از مردم کناره بگیرد، می گوید: «مردم به زودی دچار اختلاف می شوند و عرب ها خود را به مشقت می اندازند و نزد تو می آیند»؛ ولی

ص: ۵۹

۱- ر.ک: کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۴۳ تا ۱۴۸. منابع این حدیث، پیش تر ذکر شد.

۲- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۳، ص ۲۹۹ و ۳۰۰ و ج ۱۲، ص ۸۵؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۲۵۱؛ المراجعات، سید شرف الدین، ص ۳۴۷ و ۳۴۸؛ الفصول المهمه، سید شرف الدین، ص ۶۹.

در جای دیگر می گوید: «پس از شورش طلحه و زبیر، اگر امت به گرد تو جمع شدند که شدند، و اگر اختلاف کردند، به قسمت الهی رضایت بده». قاعدتاً بر مبنای سخن پیشین، باید تأکید می کرد که حتماً مردم به امام علی صلوات الله علیه رجوع می کنند؛ همان طور که در ماجرای مرگ عثمان، بر این نکته تأکید کرد. این در حالی است که طلحه خود را برای بیعت گرفتن از مردم آماده کرده بود، ولی با تمایل مردم به سوی امام علی صلوات الله علیه مواجه شد؛ که قبلاً به این موضوع اشاره کردیم.

هدف این روایت

شاید کسانی که به این موضوع، چنین واکنشی دارند، می خواهند به مردم تلقین کنند که امام علی صلوات الله علیه در کشتن عثمان دست داشت، یا دست کم مردم را به این کار تحریک کرد، و اگر به هنگام محاصره عثمان، از مدینه بیرون می رفت، بهتر از این بود که خود را به این کار آلوده سازد. همچنین می خواهند اجماع صورت گرفته در مورد خلافت آن حضرت را زیر سؤال ببرند. در مرحله سوم، می خواهند کسانی را که بر حضرت شوریدند، تبرئه نمایند و برای آنان که از یاری اش دست کشیدند، عذر بتراشند.

پاسخ امام علی (علیه السلام)

پاسخ هایی که در این روایت به امام علی صلوات الله علیه نسبت داده شده است، مسائل مهمی را در بر دارد:

۱. محاصره عثمان، دارای اهمیت خاصی برای آن حضرت نبود؛ چون نه در اصل محاصره و نه در قتل عثمان، هیچ دخالتی نداشت. البته امام علی صلوات الله علیه برای اصلاح امور، دست به اقدامات مهمی زد؛ ولی سوء رفتار عثمان و مروان، آن اقدامات را بی اثر کرد.

۲. امام علی صلوات الله علیه می دانست که رفتن به مکه، مانع از کار دشمنان نمی گردد و آنان حرمت مکه را نیز می شکنند. او نمی خواست اهداف خود را به هر قیمتی محقق

سازد. به ویژه آن که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود که فردی باعث شکسته شدن حرمت حرم می شود و مردم را از او بر حذر داشته بود. ممکن بود مردم، امام علی صلوات الله علیه را همان فرد حرمت شکن بیندارند و دشمنان نیز این شایعه را تقویت نمایند و نسبت به آن حضرت شبهه افکنی کنند و مردم را از اطرافش متفرق و پراکنده سازند.

۳. رها کردن طلحه و زبیر در عراق، آن ها را گستاخ می کرد تا امام علی صلوات الله علیه را تعقیب کنند و به هر نحو ممکن، از دست او خلاص شوند. وجود امام، باعث هراس آن ها می شد و تا او زنده بود، هیچ گاه احساس آرامش نمی کردند. اگر آن ها می توانستند و بر او دست می یافتند، او را تکه تکه می کردند.

امکان تحریف ماجرا

بعید نیست که این ماجرا، اصل و ریشه ای داشته و اعتراض کننده، شخص دیگری همچون ابن عباس، حسن بصری یا اسامه بن زید(۱) _ که قبلاً ذکر کردیم که موضوعی مشابه داشت _ بوده است و مخالفان، نام او را تغییر داده اند؛ چرا که پنداشته اند این داستان با نام امام حسن صلوات الله علیه تأثیر بیشتری دارد و برای تضعیف امام علی صلوات الله علیه و تقویت منطق و موقعیت مخالفانش سودمندتر است و از تندباد انتقاداتی که آن ها را در هم می کوبد، جلوگیری می کند.

در ماجرای که امام علی صلوات الله علیه به وضوی حسن بصری اعتراض کرد و به او دستور داد که درست وضو بگیرد و او کشتگان جمل را به حضرت یادآور شد نیز چنین تغییراتی در نام ها صورت گرفته است. بنا بر این می توان گفت که در اینجا نیز نام حسن بصری را به امام حسن صلوات الله علیه تغییر داده اند تا بگویند که آن حضرت در مورد ماجرای عثمان، با پدرش مخالف بود و بلکه عثمانی به شمار می آمد.

ص: ۶۱

۱- الفتح، ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۲۷ و چاپ دار الاضواء، ج ۲، ص ۴۲۲؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۷۷.

یکم: تهمت مطرح شده از سوی پرسش گر، برگرفته از نظر علمای شیعه و کتاب های اصلی آنان نیست؛ بلکه بر اساس یک روایت غیر معتبر است. شیوه برخورد علمای شیعه با عباس، بر خلاف گفته پرسش گر است و محقق تستری، روایت یاد شده را ساختگی می داند. (۱).

در سندی که کشی نقل می کند، جعفر بن معروف قرار دارد که توثیق نشده است. (۲).

روایت تفسیر قمی (۳)

نیز به چند دلیل معتبر نیست:

۱. به دلیل کاستی ها و آشفتگی هایی که تفسیر قمی دارد، نمی توان به روایات آن اعتماد کرد. تار و پود این کتاب مشخص نیست و به نظر می رسد که با کتاب های تفسیری دیگر _ همانند تفسیر نامعتبر ابوالجارود _ در هم آمیخته است.

۲. در سند روایت تفسیر قمی، ابراهیم بن عمر یمانی قرار گرفته که ابن غضائری او را ضعیف می داند. (۴) این که نجاشی او را توثیق کرده، یا ظاهراً به نقل از ابن عقده می باشد که نمی توان به آن تکیه کرد، یا به نقل از ابن نوح است که به خاطر اشتباه، قابل اعتماد نیست. سخن در این باره فراوان است و می توانید به منابع مربوطه مراجعه کنید. (۵).

۳. این مطلب را از ابوالطفیل روایت کرده که به وثاقت او تصریح نشده است و از جهت کیسانی بودن یا نبودن، جای بحث دارد.

روایت کتاب الاختصاص (۶) نیز مورد تردید می باشد؛ چرا که در سند آن نیز ابراهیم بن عمر یمانی قرار گرفته است و اشکالات دیگری دارد.

ص: ۶۲

۱- اختیار معرفه الرجال، کشی، ج ۱، ص ۲۷۳؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۴۷۰ و ۴۷۱.

۲- معجم رجال الحدیث، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۳، ج ۱۱، ص ۲۵۱.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۳؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۸۹ و ۲۹۰ و ج ۲۴، ص ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۸؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۵ و ۳۰۶.

۴- بهجه الآمال، ج ۱، ص ۵۵۱.

۵- همان.

۶- الاختصاص، ص ۷۱.

دوم: اگر در مورد یک فرد، هم روایت مدح و ستایش و هم روایت قدح و نکوهش وجود داشته باشد، باید از لحاظ سند و قرائن، مورد بررسی قرار گیرد و برتری یکی بر دیگری مشخص شود تا حقیقت روشن گردد. دأب و روش شیعیان در برخورد با روایات متعارض، این چنین است.

با توجه به این که روایات مربوط به مدح عباس و پسرش عبدالله، قوی تر است و قرائن فراوانی بر صحت آن ها وجود دارد که مورد تأیید علمای رجال قرار گرفته است، از این رو می بینیم که علمای شیعه، این دو را مورد ستایش قرار داده اند و بر جایگاه آنان، نقصانی وارد نساخته اند. پس این که پرسش گر می گوید: «شیعیان، عباس را تکفیر می کنند و پسرش عبدالله را مورد نکوهش قرار می دهند»، تهمتی ناروا است و مورد پذیرش شیعیان نیست. به صرف نقل یک روایت در فلان کتاب، نمی توان آن را اعتقاد همه باورمندان به یک مذهب تلقی کرد.

سوم: در مورد آنچه که رجال کشی از امام علی صلوات الله علیه نقل کرده است که فرمود: «خدایا! دو پسر فلانی را لعنت کن و چشمان آن ها را کور کن، همان گونه که دل های ایشان را کور کردی»، مرحوم آیت الله خوئی می نویسد: «این روایت ضعیف است؛ چرا که طریق کشی تا محمد بن عیسی بن عبید، مشخص نیست و مرسل می باشد. همچنین در سند آن، محمد بن سنان و موسی بن بکر واسطی قرار دارد».^(۱)

چهارم: روایتی که می گوید ابن عباس سبک عقل است، به خاطر وجود حسن بن عباس بن حریش در سند روایت، ضعیف می باشد. مرحوم آیت الله خوئی در این باره می نویسد: «آثار ساختگی بودن این روایت، کاملاً آشکار است». سپس برخی از دلایل ضعف و بی اعتباری آن را یادآور می شود و می گوید: «نتیجه این که عبدالله بن عباس،

ص: ۶۳

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۳۸ و چاپ پنجم، سال ۱۴۱۳، ج ۱۱، ص ۲۵۵.

فردی جلیل القدر و مدافع امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم بوده است و علامه حلی و ابن داود نیز این مطلب را یاد آور شده اند» (۱).

دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

پرسش گر می گوید: «غیر از فاطمه، همه دختران پیامبر صلی الله علیه و آله مشمول کینه توزی شیعیان شده اند و حتی برخی از شیعیان، انکار می کنند که آن ها دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند! پس محبت خیالی اهل بیت کجا می رود؟». پاسخ این است که:

یکم: حدیث شریف کساء نشان می دهد که «اهل بیت» تنها به امام علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم اختصاص دارد و همسران و دیگر دختران پیامبر صلی الله علیه و آله را شامل نمی شود.

دوم: پرسش گر نگفته است که چگونه به کینه توزی شیعیان نسبت به دختران پیامبر صلی الله علیه و آله پی برده و بدون هیچ دلیلی، ادعای خود را قطعی و مسلم پنداشته است.

سوم: اگر یکی از علمای شیعه بگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از حضرت زهرا صلوات الله علیها دختر دیگری نداشته است، به این معنا نیست که همه شیعیان با او موافقتند.

چهارم: حتی اگر فرض کنیم که همه شیعیان موافق این عقیده باشند، باز به معنای دشمنی با آن ها نیست؛ چرا که وجود دیگر دختران پیامبر صلی الله علیه و آله، یک موضوع تاریخی است که ممکن است ثابت شود و ممکن است ثابت نشود. و این ارتباطی به دوستی و دشمنی ندارد. چه بسا تحلیل گر مسائل تاریخی، هر دو را دوست داشته باشد، یا با هر دو دشمن باشد، یا از یکی خوشش بیاید و از دیگری بدش بیاید؛ یا کاملاً بی تفاوت باشد و نه خوشش بیاید و نه بدش بیاید.

پنجم: اگر با دلیلی قابل قبول ثابت شود که آن دو، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده اند، چه ایرادی دارد که فرزندی آن ها را انکار کنیم؟ آیا انکار این موضوع، باعث

ص: ۶۴

تکذیب قرآن می شود؟ یا موجب شکاف در ایمان به نبوت و دیگر حقایق دینی می گردد؟ اصلاً این موضوع چه ربطی به دین دارد؟

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۶۵

پرسش شماره ۱۰۱ (۲۱): کناره گیری امام حسن (علیه السلام) به نفع معاویه کافر

اشاره

شیعیان گمان می کنند که معاویه رضی الله عنه کافر بوده است. در حالی که حسن بن علی رضی الله عنه _ که به گفته آن ها امام معصوم است _ خلافت را به معاویه واگذار کرد. آن ها یا باید بپذیرند که حسن به نفع یک کافر از خلافت کناره گرفت (و این با عصمت او ناسازگار است)، یا باید بپذیرند که معاویه مسلمان بود!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: معاویه از امام خود نافرمانی کرد و با او جنگید و طبق چیزی که روایت کرده اند، باعث قتل هفتاد هزار نفر در صفین شد که بیست و پنج هزار نفر از لشکر امام علی صلوات الله علیه و چهل و پنج هزار نفر از لشکر خود او بودند. این در حالی است که بنا بر همه مقیاس هایی که برای مشروعیت خلافت مطرح است، خلافت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کاملاً مشروع بود و پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر برای او بیعت گرفت

و عمر بن خطاب مجبور شد او را در شورا قرار دهد و پس از قتل عثمان نیز مردم در مورد خلافت او اجماع کردند. امام علی صلوات الله علیه در ابتدا راضی به خلافت نشد و چندین روز درنگ کرد تا این که مردم پیمان های او را پذیرفتند و او حاضر شد به خلافت تن دهد. البته دسته ای از آن ها بیعتش را شکستند و پیمان هایش را نقض کردند و بر خلاف تعهدات خود عمل کردند.

خلافت امام حسن صلوات الله علیه نیز اولاً با نصب رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت پذیرفت که فرمود: «حسن و حسین امام هستند؛ چه بنشینند و چه برخیزند»؛ ثانیاً با وصیت یک خلیفه شرعی انجام گرفت؛ ثالثاً طبق اصطلاحی که میان بسیاری از مسلمانان متداول است، با بیعت اهل حل و عقد به خلافت رسید. ولی معاویه سرکشی کرد و با او جنگید؛ همچنان که از پدرش علی صلوات الله علیه فرمان نبرد و به جنگ با وی پرداخت. و این سرشتی بود که معاویه از پدرش ابوسفیان به ارث برده بود. برای او همین بس که در جایگاه فردی سرکش و شورش گر علیه امام زمان خود _ که خداوند به اطاعتش فرمان داده بود _ قرار گرفت و در خون یاران پیامبر صلی الله علیه و آله غوطه ور شد و امام حسن صلوات الله علیه را به شهادت رساند و حجر بن عدی را در بند کشت و عمار یاسر را _ که ایمان با سرشت او عجین بود و نور چشمی رسول خدا صلی الله علیه و آله به حساب می آمد _ به قتل رساند و بسیاری از بزرگان و نیکان صحابه را کشت. پیش از آن که آتش جنگ میان او و امام حسن صلوات الله علیه شعله ور شود، چنان کشتاری به راه انداخت و دست به کارهایی زد که خدا می داند اگر جنگ درمی گرفت و به پیروزی دست می یافت، چه ها می کرد!

با توجه به این مطالب، آیا بر همگان روشن نمی شود که صلح امام حسن صلوات الله علیه از بزرگ ترین موفقیت ها و بالاترین فضیلت های او به شمار می آید؟ آیا سپردن خلافت به معاویه ای که چنین عمل کردی داشت، به ما نشان نمی دهد که معاویه تا چه اندازه در

باتلاق دوری از خدا فرو رفته بود و چه التزامی به احکام خدا داشت؟ اگر کسی بگوید: «کلید کعبه را به من بسپار؛ وگرنه کعبه را با خاک یکسان می کنم و تو را می کشم»، و با توجه به جرائم سابقش بدانی که بی شک چنین می کند و توان چنین کاری را هم دارد، آیا کلید کعبه را به او می دهی، یا صبر می کنی که تهدیدش را عملی سازد؟ اگر بگوید: «حکومت این گروه را به من بسپار؛ وگرنه همه آن ها را می کشم»، آیا به او می گویی: «همه را بکش؛ چون حکومت تو بر آن ها حرام است»؟ اگر بگوید: «صد هزار درهم به من بده؛ وگرنه این پیامبری که در دست من اسیر است را می کشم»، آیا به او می گویی: «پیامبر را بکش؛ چون خودم به این صد هزار درهم نیاز دارم و می خواهم آن را خرج ایتم و فرزندانم کنم»؟

دوم: سخن گفتن از کفر و ایمان دیگران، یا تلاش برای گرفتن اقرار از دیگران به کفر این و آن، هیچ توجیهی ندارد. ما بارها گفته ایم که نحوه برخورد با افراد، باید بر اساس چیزی باشد که خود آشکار می کنند. باطن اشخاص را تنها خدا می داند و او است که به نهان ها دانا است و از دل ها خبر دارد. پس آنچه که اهمیت دارد، این است که رفتار انسان ها را ملاحظه کنیم و بر همان اساس، با آن ها برخورد کنیم.

سوم: قاعده پی ریزی شده توسط پرسش گر، قاعده صحیحی نمی باشد. اگر کافری حکومت یک مؤمن را غصب کند، به معنای مؤمن شدن آن کافر نیست. وقتی فرعون بر مردم مصر چیره شده است و موسی علیه السلام توانایی براندازی او را ندارد، آیا صحیح است که بگوییم: فرعون مؤمن است؛ چون سکوت موسی در برابر او و عدم اقدام برای براندازی حکومتش، دلیلی بر ایمان فرعون است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در حدیثی با مشرکان صلح کرد. آیا با این کار، مشرکان مکه مؤمن شدند؟

هیچ فرقی نمی کند که غصب حکومت، با زور مستقیم شمشیر باشد، یا امام شرعی را — که از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به امامت نصب گردیده و امام قبلی او را

جانشین خود قرار داده و مردم با او بیعت کرده اند _ با تهدید به قتل خود و شیعیانش، مجبور به کناره گیری از حکومت کردند. و هیچ تفاوتی ندارد که شخص سلطه جو، مدعی اسلام باشد یا کفر پیشه کند. حتی اگر کفر خود را علنی سازد، به عصمت پیامبر یا امام _ که در برابر زور و تهدید و فشار او، دست از حکومت کشیده است _ ضربه ای نمی زند. این همان چیزی است که عملاً برای امام حسن صلوات الله علیه پیش آمد، و وضعیت پیامبرانی است که از حکومت، دور نگه داشته شدند و دشمنان ایشان، حکومت را به دست گرفتند.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۰۲ (۱۰۵): مذمت امام حسن (علیه السلام) توسط شیعیان

اشاره

بسیاری از شیعیان به حسن بن علی صلوات الله علیه توهین می کنند و او و فرزندانش را مذمت می نمایند؛ با این که وی، یکی از امامان آن ها است و از اهل بیت به شمار می آید. (۱).

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

ای خوار کننده اهل ایمان

هیچ یک از شیعیان، اعم از زیدیه و امامیه و اسماعیلیه و دیگر فرقه ها، کوچک ترین بی ادبی و مذمتی نسبت به امام حسن صلوات الله علیه روا نداشته اند. شاید مقصود پرسش گر،

ص: ۶۹

کسانی است که در مسیر جنگ با معاویه، جزو سپاهیان آن حضرت بودند و اقدام به ترور او کردند و با خنجر، ران مبارک وی را هدف قرار دادند و هنگامی که خلافت به معاویه واگذار شد، خطاب به آن حضرت گفتند: «یا مدل المؤمنین؛ ای خوار کننده مؤمنان». اما باید توجه داشت که آن ها، شیعیان امام علی صلوات الله علیه نبودند؛ بلکه از بقایای خوارج و دنیاطلبان و آشوب گران بودند.

در روایات آمده است:

*عده ای از شیعیان حضرت، نزد وی رفتند و به او گفتند: «ای خوار کننده مؤمنان و ای روسیاه کننده ایشان». (۱).

*عده ای او را به خاطر صلح با معاویه، ملامت کردند. (۲).

*ابوعامر سفیان بن ابی لیلی (۳).

به حضرت گفت: «سلام بر خوار کننده مؤمنان». (۴).

*یکی از اصحابش به او گفت: «ای روسیاه کننده مؤمنان». (۵).

ص: ۷۰

۱- کلمه الامام الحسن علیه السلام، ص ۱۰۲؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۸۰.

۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۶۸ و چاپ دار النعمان، ج ۲، ص ۹؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۵ و چاپ مرکز نشر اسلامی، سال ۱۴۰۵، ص ۳۱۶؛ کفایه الاثر، ص ۲۲۵؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۲۹ و ۲۳۰؛ غایه المرام، ج ۲، ص ۲۸۵؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۲۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹ و ج ۵۱، ص ۱۳۲ و ج ۵۲، ص ۲۷۹.

۳- در البدایه و النهایه، «سعید بن التل» درج شده و در الفتوح ابن اعثم، «سفیان بن لیل البهمی» درج گردیده است.

۴- ترجمه الامام الحسن علیه السلام، ابن عساکر، ص ۲۰۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۵؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۳۱؛ امتاع الاسماع، ج ۵، ص ۳۶۰؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۱، ص ۳۸۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۳۰۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۷۹؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۲۵۰؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۴، ص ۶؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۶، ص ۵۵۱؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۸، ص ۲۱؛ کتاب الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۴، ص ۲۹۵.

۵- جامع الصحیح، ترمذی، ج ۵، ص ۴۱۴ و چاپ دار الفکر، سال ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۱۱۵؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۱؛ تحفه الاحوذی، ج ۹، ص ۱۹۷؛ جامع البیان، ج ۳۰، ص ۳۳۰؛ تفسیر السمعانی، ج ۶، ص ۲۶۱؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۳، ص ۴۱۱ و ۴۲۹؛ تفسیر کبیر، رازی، ج ۸، ص ۱۸۱ و ج ۳۲، ص ۳۱؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۵۶۶؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۲؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۶۶؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۶، ص ۲۷۳ و ج ۸، ص ۲۰ و ج ۱۰، ص ۵۲؛ امتاع الاسماع، ج ۵، ص ۳۶۰ و ج ۱۲، ص ۲۰۷؛ النزاع و التخاصم، ص ۸۲؛ جواهر

المطالب، ابن دمشق، ج ٢، ص ٢٠٠.

*یکی دیگر از یارانش گفت: «ما را سرشکسته کردی و شیعیان را برده ساختی».(۱).

*عدی بن حاتم گفت: «کاش می مردم و این وضعیت را نمی دیدم. ما به حقارت خود راضی شدیم و ذلتی را پذیرفتیم که تا کنون ندیده بودیم».(۲).

*در متنی دیگر، به فردی از خوارج به نام سفین بن اللیل (۳) یا سفیان بن یالیل یا ابن لیلی تصریح شده است.(۴).

*سلیمان بن سرد به آن حضرت گفت: «سلام بر تو ای خوار کننده مؤمنان».(۵).

*علی بن محمد بن بشیر همدانی گفت: «سلام بر تو ای ذلیل کننده مؤمنان».(۶).

*حجر بن عدی به آن حضرت گفت: «به خدا سوگند که دوست داشتم در آن روز می مردی و ما نیز با تو می مردیم و چنین روزی را نمی دیدیم. ما ناخشنود از آنچه نمی خواستیم بازگشتیم و آنان مسرور از آنچه دوست داشتند بازگشتند». امام به

ص: ۷۱

۱- الاحتجاج، ج ۲، ص ۷۱ و چاپ دار النعمان، ج ۲، ص ۱۲؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷؛ العوالم، ج ۱۶، ص ۲۸۱؛ الانوار البهیه، ص ۹۰.

۲- کلمه الامام الحسن علیه السلام، ص ۱۰۰؛ الاخبار الطوال، دینوری، ص ۲۲۰؛ حیاة الامام الحسن علیه السلام، قرشی، ج ۲، ص ۲۶۶ و ۲۶۷ و به نقل از دینوری، ص ۲۰۳.

۳- کلمه الامام الحسن، ص ۹۷ به نقل از تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۵۴۴.

۴- تذکره الخواص، ص ۱۹۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۵۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۷۹ و ج ۵۹، ص ۱۵۱؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۲۵۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۴۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷۱؛ کتاب الفتن، ابن حماد، ص ۹۱؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۸، ص ۱۴۰؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۴، ص ۳۹؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۵۳؛ کتاب الفتوح، چاپ دار الاضواء، ج ۴، ص ۲۹۵؛ ترجمه الامام الحسن علیه السلام، ابن عساکر، ص ۲۰۰؛ حیاة الامام الحسن علیه السلام، ج ۲، ص ۲۶۹ و ۲۷۰ به نقل از کشی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی.

۵- الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۳۶ و تحقیق زینی، ج ۱، ص ۱۴۱ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۱۸۵؛ المحاسن و المساوی، بیهقی، ج ۱، ص ۶۰ _ ۶۵؛ صلح الحسن، سید شرف الدین، ص ۱۱۸؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۶، ص ۵۳۱؛ الوثائق السياسیه و الاداریه العائده للعصر الاموی، چاپ مؤسسه الرساله بیروت، ص ۸۶.

۶- الاخبار الطوال، دینوری، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

او فرمود: «ای حجر! سخت را در مجلس معاویه شنیدم؛ ولی آن چیزی که تو دوست داری، همه دوست ندارند» (۱).

*مالک بن ضمیره نزد حضرت رفت و با درشتی سخن گفت (۲).

در مورد درستی این روایات باید بگوییم که بی شک عده ای در این باره، به امام حسن صلوات الله علیه جسارت کرده اند، ولی نمی توان صدور این عبارات از اشخاص معین را پذیرفت؛ به ویژه آن که این نقل قول ها، بیشتر در کتاب هایی آمده که مطالب درست و نادرست، در آن ها آمیخته است. باید به این نکته نیز توجه داشت که همیشه کسانی هستند که خیانت به خدا و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم را سرلوحه کار خود قرار داده اند و می خواهند با نسبت دادن برخی داستان ها به اصحاب خالص امام حسن صلوات الله علیه، او را ضعیف جلوه دهند و یاران برگزیده آن حضرت را روسیاه سازند و راه و روش بنی امیه را تأیید نمایند.

اگر فرض کنیم که یکی از یاران برگزیده و ناب حضرت، چنین سخنانی گفته باشد، به طور حتم، موضع گیری او مردود است؛ چون بر اساس فرمان خدا که می فرماید: «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۳).

همه افراد جامعه اسلامی باید در برابر پیامبر و امام، تسلیم محض باشند. این اقدامات و موضع گیری های احمقانه، نشان دهنده عمق فاجعه ای است که امامان معصوم صلوات الله علیهم با آن روبه رو بودند و با جامعه ای تعامل داشتند که حتی برخی از نخبگان و برگزیدگان و پیشگامان ایمانی اش، از آنچه که بر ایشان واجب بود، درک درستی نداشتند، یا به آن پای بند نبودند، یا در لحظات خطیر و حساس، دچار لغزش و سقوط می شدند و با این که حقایق و واقعیت ها را به چشم خود می دیدند و

ص: ۷۲

-
- ۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۱ و چاپ مطبعه حیدریه، ج ۳، ص ۱۹۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۵۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۹۳؛ کتاب الفتوح، ابن اعثم، ج ۴، ص ۲۹۵.
 - ۲- حیاة الامام الحسن علیه السلام، قرشی، ج ۲، ص ۲۶۸ و ۲۶۹ به نقل از بحار.
 - ۳- با حالت تسلیم، سلام کنید. سوره احزاب، آیه ۵۶.

امامان معصوم صلوات الله علیه ابهامات را با تصریح و کنایه، برای شان روشن می ساختند، اما در سطحی نبودند که موضع گیری و تدبیر درست امام را بفهمند.

همان گونه که ملاحظه می شود، بسیاری از کسانی که به عنوان معترض نام برده شد، جزو ارادتمندان خالص امام حسن صلوات الله علیه نبودند؛ بلکه برخی از آنان، در دسته خوارج و دشمنان قرار داشتند و برخی دیگر، بی طرف بودند و جزو دوستان یا دشمنان آن حضرت به شمار نمی آمدند.

به هر روی، چنین موضع گیری و واکنشی، از ارادتمندان راسخ و آشنایان به جایگاه امامت، انتظار نمی رود. شاید برخی از یاران خاص، چنین سخنانی را از قول ناباوران به عصمت و امامت نقل کرده اند تا مردم، پاسخ این یاوه گویی ها را از خود امام بشنوند.

حتی اگر فرض کنیم که یکی از آنان، چنین سخنی بر زبان رانده باشد، از کجا معلوم که توبه نکرده و پشیمان نشده و از کوتاهی در حق امام معصوم، حسرت نخورده باشد و به همین خاطر، خداوند او را مشمول رحمت خود نکرده و پرده بصیرتش را کنار زده و به مقام خلصین نرسانده باشد!

مقایسه امام حسن (علیه السلام) با فرزندانش

امام حسن صلوات الله علیه ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرور جوانان اهل بهشت بود و خداوند امر کرد که به همراه او، با مسیحیان مباحله شود و از اهل بیتی بود که در آیه تطهیر، خداوند هر بدی را از ساحت آن ها زدود. میان او و فرزندان، تفاوت اساسی وجود دارد؛ آن هم فرزندان که همانند دیگر مردم بودند و بهره ای از عصمت نداشتند و نیکوکاران شان سزاوار مدح و ستایش بودند و بدکاران شان سزاوار ذم و نکوهش؛ همچنان که در میان فرزندان هر پدر و مادری، ممکن است یکی در کمال خوبی باشد و دیگری در نهایت بدی.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۰۳ (۶۲): توجه به حسین (علیه السلام) و بی توجهی به ابوبکر بن علی

اشاره

ابوالفرج اصفهانی و اربلی و مجلسی گفته اند: «ابوبکر بن علی بن ابی طالب، همراه برادرش حسین رضی الله عنهما در کربلا کشته شد. همچنین یکی از فرزندان حسین که نامش محمد اصغر و کنیه اش ابوبکر بود، در کربلا به شهادت رسید» (۱).

پس چرا شیعه این را پنهان می سازد و تنها بر کشته شدن حسین تأکید می کند؟ چون نام آن دو، ابوبکر بود و شیعه نمی خواهد مسلمانان و پیروان ناآگاه شان، این را بدانند؛ زیرا آگاهی از این مسأله، ادعای دروغین شیعه در مورد دشمنی میان اهل بیت و بزرگان صحابه را بر ملا می سازد. اگر ابوبکر طبق پندار شیعیان، کافر و مرتد بود و حق علی و خاندانش را غصب کرده بود، اهل بیت نام او را بر فرزندان خود نمی گذاشتند؛ بلکه اگر خوب فکر کنید، خود این نام گذاری، دلیل بر دوستی آنان است. پس چرا شیعیان به علی و حسین رضی الله عنهما اقتدا نمی کنند و نام فرزندان شان را ابوبکر نمی گذارند؟

پاسخ

ص: ۷۴

۱- مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفهانی، چاپ بیروت، ص ۸۸ و ۱۴۲ و ۱۸۸؛ كشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۶۶؛ جلاء العيون، مجلسی، ص ۵۸۲.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: در پاسخ به پرسش شماره ۴، به این موضوع پرداخته ایم که چرا ائمه صلوات الله عليهم برای فرزندان خود، نام های ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه را انتخاب می کردند. می توانید به آنجا مراجعه کنید.

دوم: پرسش گر می گوید: «شیعیان موضوع کشته شدن ابوبکر بن علی را پنهان می کنند». در پاسخ باید بگویم:

الف: در مورد شهادت ابوبکر بن علی در کربلا، شیعیان چیزی را کتمان نکرده اند؛ بلکه ماجرای شهادت او را در کتاب های خود ذکر کرده اند. خود پرسش گر، این موضوع را از کتاب جلاء العيون علامه مجلسی و کشف الغمه جناب اربلی نقل کرده است و آن ها نیز از شیخ مفید نقل کرده اند که همگی شیعه هستند. اگر کتاب های شیعه را جستجو کنیم، ده ها کتاب می یابیم که داستان شهادت ابوبکر بن علی را ذکر کرده اند.

ب: همه کتاب هایی که نام فرزندان امام علی صلوات الله علیه را نوشته اند، از ابوبکر بن علی نیز یاد کرده اند.

ج: شیعیان مصلحت دانسته اند که نام این افراد را در کتاب های خود بیاوند تا آشکار سازند که شیعیان و امامان ایشان، هیچ گونه دشمنی شخصی با ابوبکر و عمر ندارند؛ بلکه تنها مخالف کردار آنان هستند و به خاطر وفا نکردن آنان به تعهدات شان در قبال رسول خدا صلی الله علیه و آله، به ایشان خرده می گیرند.

سوم: متمرکز شدن بر شخصیت امام حسین صلوات الله علیه در حادثه غم بار کربلا، امری ضروری است؛ چرا که او سرور جوانان اهل بهشت و فرزند حضرت زهرا صلوات الله علیها و نواده و ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سومین امام پس از آن حضرت می باشد و از کسانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مباحله با مسیحیان، او را به همراه

خود برد و آیه مباحله در موردشان نازل شد و از جمله کسانی است که آیه تطهیر در شأن ایشان نازل گشت. اگر در نگارش تاریخ، بر شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله تأکید کنیم، آیا نسبت به عمویش عباس و علی صلوات الله علیه و ابوبکر و عمر، بداندیشی و کینه توزی کرده ایم؟

چهارم: درباره ادعای شیعه مبنی بر وجود دشمنی میان امام علی صلوات الله علیه و ابوبکر باید بگوییم: نام گذاری به اسم ابوبکر، این ادعا را از بین نمی برد. نام گذاری، ارتباطی به دشمنی ندارد و نام ها، ملک شخصی هیچ کس نیست. نام گذاری به اسم ابوبکر، در دوران جاهلیت و بعد از اسلام، میان مردم شایع بود. همچنان که امام علی صلوات الله علیه با آنان دشمنی شخصی نداشت و تنها به خاطر زیر پا گذاشتن تعهداتی که در برابر خدا و رسولش داشتند، آنان را بازخواست می فرمود.

پنجم: شیعه ادعا نکرده است که ابوبکر و عمر، مرتد هستند و به خدا و رسولش کافر شده اند، تا انتخاب نام آن ها، ادعای شان را تکذیب کند.

ششم: درخواست پرسش گر که از شیعیان می خواهد نام فرزندان شان را ابوبکر بگذارند، منصفانه نیست؛ چون نام گذاری، نتیجه یبایی شناسی و ذوق و سلیقه فردی است و نمی توان قانونی صادر کرد که حتماً باید افراد، فلان نام را دوست داشته باشند، یا فلان نام را از لحاظ زیبایی شناسی، مورد تأیید قرار دهند. اگر چنین درخواستی صحیح باشد، ما نیز از پرسش گر می خواهیم که نام خود و فرزندان را از نام های متداول در میان عرب برگزینند؛ نام هایی همچون جحش به معنای کره خر، کلب به معنای سگ، هلقام به معنای شتر فراخ دهان، و شدم به معنای دهان گشاد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

شیعیان بارها در کتاب های خود نوشته اند که حسین علیه السلام در میدان جنگ، با لب تشنه از دنیا رفت. و بر روی مخزن های آب می نویسند: «بنوش و از تشنگی حسین یاد کن». پرسش این است که اگر طبق عقیده شیعیان، ائمه علم غیب داشتند، آیا حسین نمی دانست که در حین جنگ، نیازمند آب می شود و با تشنگی می میرد؟ و آیا نمی توانست بر اساس این آگاهی، آب مورد نیازش را ذخیره نماید؟ مگر اندوختن آب مورد نیاز، جزو فراهم کردن اسباب جنگ نیست؟ مگر خداوند نمی فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسِيَّتْطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عِيدُوا لِلَّهِ وَعِيدُواكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ» (۱) در برابر آنان، هر نیرویی که می توانید، از جمله نگه داری اسبان، فراهم آورید تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خود و دیگران را _ که شما نمی شناسید و خدا آنان را می شناسد _ بترسانید. آنچه در راه خدا انفاق کنید، پاداشش به شما برمی گردد و بر شما ستم نمی شود».

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: پیش تر گفتیم که امام حسین صلوات الله علیه لشکری برای جنگ فراهم نکرد؛ بلکه وقتی فهمید برای کشتنش نقشه هایی کشیده اند، از مکه خارج شد تا شیاطین بنی امیه او را ترور نکنند و با کشتنش، حرمت سرزمین امن الهی را نشکنند. کسانی که او را

ص: ۷۷

همراهی می کردند، تنها همسران و کودکان و خانواده و شماری از اصحابش بودند که تعدادشان به چند ده نفر نمی رسید. اما ناگهان با هزار تک سوار به فرماندهی حر بن یزید ریاحی روبه رو شد که او را محاصره کردند و بر او سخت گرفتند و از ورودش به کوفه جلوگیری نمودند و او را مجبور به فرود آمدن در کربلا کردند. سپس با لشکری که برای جنگ با او گرد آمده بود و شمارشان به سی هزار نفر می رسید، مقابلش صف کشیدند. او می دانست که کشته می شود، ولی برای کشته شدن قدمی برداشت و طوری رفتار کرد که به اسلام و مسلمین، کم ترین آسیب وارد شود. پس دیگر جایی برای این سخن باقی نمی ماند که کسی بگوید: باید امام حسین صلوات الله علیه آماده می شد و آب و وسایل کافی برای روزهای محاصره فراهم می کرد.

فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه نیز برای گردآوری سپاه نبود؛ بلکه او را فرستاد تا وضع مردمی را که بر رفتن او به کوفه پافشاری می کردند، بررسی کند. او به تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله امام آن ها به شمار می رفت و معاویه نیز در صلح نامه، اعتراف کرده بود که پس از او، خلافت از آن امام حسن و سپس امام حسین صلوات الله علیهما باشد، یا به شورای مسلمان واگذار گردد؛ اما پس از مرگ معاویه، به آن پای بند نشدند؛ چرا که می دانستند اگر کار به شورای مسلمانان واگذار شود، مردم با تبعیت از آیات قرآن و احادیث نبوی که در مورد امام حسین صلوات الله علیه وارد شده است، کسی جز او را انتخاب نمی کنند.

دوم: علم غیب امامان، از طریق اتصال به رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به وسیله جبرئیل، از خداوند متعال دریافت می شود. این علم، از جایی معین و مشخص به دست می آید و علمی ذاتی و مستقل از خدا نمی باشد.

لازم بود امام حسین صلوات الله علیه بر اساس آنچه که خود مردم اظهار می کنند و می گویند و انجام می دهند، با آن ها رفتار کند و با تکیه بر وسایل متعارف بین مردم، با آن ها تعامل داشته باشد، نه بر اساس علم غیبی که در دسترس دیگران نیست.

روشن است که آنچه از غیب به انبیا و اوصیا می رسد، یا به عبارت دیگر، آنچه که پیامبران و جانشینان ایشان، از طریق امور غیبی بر آن آگاهی می یابند، فقط چیزهایی است که آنان را به مقام قرب الهی می رساند و بر معرفت ایشان می افزاید تا کمالات شان افزون گردد و نزدیکی شان به خداوند، بیشتر شود. همچنین در امور مربوط به رسالت و مسئولیت شان در قبال زندگی انسان ها، از آن یاری می جویند. اما آنچه که مربوط به امور شخصی و معیشتی و تندرستی و بیماری و خوشی و گرفتاری و مرگ و زندگی پیامبر و امام است و مستقیماً اثری در حفظ دین و دین داران و رسیدن مخلوقات به کمال و قرب الهی ندارد، اهمیتی به آن نمی دهند و ارزشی برایش قائل نمی شوند.

سوم: در تاریخ آمده است که امام حسین صلوات الله علیه برادرش عباس علیه السلام را فرستاد تا آب بیاورد؛ اما او پیش از رساندن آب، به شهادت رسید. همچنین در روایات آمده است که امام حسین صلوات الله علیه برای دستیابی به آب، اقدام به حفر چاه کرد؛ ولی دشمنان مانع شدند و جلوی این کار را گرفتند.

چهارم: کسانی که معتقدند قضا و قدر بر زندگی انسان ها حاکمیت دارد، نمی توانند چنین پرسشی را مطرح سازند؛ چون دیگر خودکشی معنا ندارد. کسی که می داند تشنه از دنیا خواهد رفت و می داند که جلوی قضای الهی را نمی توان گرفت، دیگر ذخیره آب چه فایده ای دارد؟ چون قضا، مسبوق به عدم فایده است و هیچ چیزی را دگرگون نمی کند.

پنجم: با صرف نظر از همه حقایق غیر قابل انکاری که گفتیم، پافشاری پرسش گر بر سخنانش، ما را به بحث با او وامی دارد تا از او بخواهیم که با دلیل، ثابت نماید که پیامبر صلی الله علیه و آله لحظه شهادت امام حسین صلوات الله علیه را به او خبر داده بود.

خداوند می فرماید: «فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ؛ (۱) کسی را بر غیب خود آگاه نمی سازد، مگر پیامبری را که از او خشنود باشد»؛ اما چه کسی گفته است که پیامبران را از لحظه مردن نیز آگاه می کند؟ به ویژه آن که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛ (۲) بی گمان آگاهی از قیامت، اختصاص به خدا دارد و باران را او نازل می کند و می داند که در رحم ها چیست. هیچ کس نمی داند که فردا چه به دست می آورد و هیچ کس نمی داند که در کدامین سرزمین می میرد. خداوند دانای آگاه است».

چه بسا این آیه، آیه پیشین را محدود می کند و آن را منحصر به غیبی می سازد که موضوع مرگ و لحظه دقیق آن را شامل نمی شود؛ یا می توان گفت که علم غیب مربوط به مرگ، اختصاص به علم کلی و اجمالی دارد، نه علم دقیق و تفصیلی.

ششم: فرض کنیم که امام حسین صلوات الله علیه می دانست در کربلا، با لب تشنه شهید می شود. حال با توجه به این که با زن و کودک به آنجا رفته بود و لشکری به همراه نداشت و در صدد جنگیدن با کسی نبود و دشمنانش او را وادار کردند که در کربلا فرود آید، چه کار می توانست انجام دهد؟

و الحمد لله و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

ص: ۸۰

۱- .سوره جن، آیه ۲۶ _ ۲۷.

۲- .سوره لقمان، آیه ۳۴.

اشاره

شیعیان در کتاب های خود نوشته اند که حسین به سوی کوفه رفت و کوفیان یاری اش نکردند و او را کشتند و این باعث شد که غیر از سه نفر، همگی مردود شوند. بنا بر این اگر به پندار شیعیان، حسین آینده را می دانست، نباید به کوفه می رفت.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعیان نگفته اند که کشتن امام حسین صلوات الله علیه و یاری نکردن کوفیان، باعث ارتداد مردم شد. مگر این که مقصود پرسش گر، روایت امام صادق صلوات الله علیه باشد که فرمود: «مردم پس از کشتن امام حسین صلوات الله علیه مرتد شدند؛ مگر سه نفر: ابو خالد کابلی، یحیی بن ام طویل و جبیر بن مطعم [و شاید حکیم بن جبیر]. سپس مردم به آن ها ملحق شدند و تعدادشان افزایش یافت» (۱).

روشن است که مقصود از این روایت، ارتداد و پشت کردن مردم به اهل بیت صلوات الله علیهم است؛ چون از یزید و بنی امیه می ترسیدند و از این که فردی از اهل بیت بتواند پس از فاجعه کربلا، جایگاه و موقعیت خاصی میان مسلمانان به دست آورد، ناامید بودند.

دوم: آگاهی امام حسین صلوات الله علیه از آینده، نمی توانست او را از انجام واجبات الهی بازدارد.

ص: ۸۱

۱- اختیار معرفه الرجال، کشی، ص ۱۲۳ و ۱۱۵ و چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۱، ص ۲۳۱؛ الاختصاص، ص ۶۴ و ۲۰۵؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴ و ج ۷۱، ص ۲۲۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۴، ص ۱۱۷؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۱۵۰ و ۴۳۲ و ج ۱۱، ص ۳۰.

سوم: امام حسین صلوات الله علیه برای نبرد با یزید، هیچ سپاهی فراهم نکرد؛ بلکه وقتی فهمید که برای کشتنش نقشه کشیده اند، به همراه خانواده اش از مکه بیرون رفت تا مبادا با کشتن او، حرمت مکه شکسته شود.

چهارم: بارها گفته ایم و در پاسخ به سؤالی مشابه نیز شرح دادیم که علم غیب امامان که از روشی همچون وحی به دست می آمد و در دسترس عموم مردم نبود، هیچ تکلیفی برای امام حسین صلوات الله علیهم و دیگر امامان به وجود نمی آورد. تکلیف آنان، منحصر به اموری بود که از طریق اسباب ظاهری و راه های عادی مشترک با عموم مردم، به دست می آمد.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۰۶ (۱۹۱): ایمان به قضای الهی و اندوه برای امام حسین (علیه السلام)

اشاره

ای شیعه! آیا به قضا و قدر اعتقاد داری؟ اگر اعتقاد داری، پس چرا بر سر و صورت خود می کوبی و بر پشت خود زنجیر می زنی و ناله و فریاد می کنی و برای حسین می گریی؟ و اگر به قضا و قدر ایمان نداری، به خاطر اعتراض به قضای الهی و راضی نبودن از حکمت خداوند، دیگر کارت تمام است!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: ای پرسش گر! آیا به قضا و قدر ایمان داری؟ اگر ایمان داری، پس چرا برای از دست دادن پدر، مادر، فرزندان، برادر، دوست و همسرت گریه می کنی؟ چرا وقتی خودت یا یکی از آن ها به بیماری سختی همچون سرطان دچار می شوید، یا دستتان قطع می شود، یا کور می شوید، از این مسائل ناراحت می گردید؟ و اگر به قضا و قدر الهی

اعتقاد نداری، به خاطر اعتراض به قضای الهی و راضی نبودن از حکمت خداوند، دیگر کارت تمام است!

دوم: آیا معنای اعتقاد به قضا و قدر این است که اتفاقات پیش آمده برای امام حسین صلوات الله علیه، به مقتضای حکمت الهی بود؟ آیا خداوند نسبت به این رخداد، رضایت داشت؟ آیا ما باید این اتفاق را نیک انگاریم و به آن رضایت دهیم و هیچ اعتراضی نکنیم؟ آیا معنایش این است که قاتل امام حسین صلوات الله علیه به عقوبت نمی رسد و چون ابزاری برای انجام حکمت الهی بود و کار مورد نظر خدا را انجام داد، پاداش می گیرد و وارد بهشت می شود؟ اگر این گونه است، پس چرا شما نسبت به قاتل عزیزان خود اعتراض می کنید؟ چرا در صورت سوء قصد به شما، از خود دفاع می نمایید؟ مگر آن قاتل و ضارب، کار مورد نظر خدا را انجام نمی دهد و موافق حکمت الهی گام بر نمی دارد و وارد بهشت نمی شود؟

سوم: اگر شما به قضا و قدر اعتقاد دارید، پس چرا از رافضیان ناراحت هستید؟ چرا نسبت به آن ها کینه دارید؟ و اگر به قضا و قدر ایمان ندارید، با اعتراض به قضای الهی و ناراضی بودن از حکمت خداوند، کارتان تمام است.

اصلاً با این منطق، چه معنایی دارد که به کفر و جرم و نافرمانی و معصیت دیگران اعتراض کنید؟ چرا به خود زحمت می دهید که امر به معروف و نهی از منکر نمایید؟ این کارها چه سودی دارد؟ چرا قاتل و دزد و زناکار را مجازات می کنید؟

چهارم: شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اید که درباره شهدای جنگ احد فرمود: «من بر آنان گواه هستم». ابوبکر گفت: مگر ما برادران آن ها نیستیم و همانند

آن‌ها اسلام نیاوردیم و مثل آن‌ها جهاد نکردیم؟». فرمود: «آری؛ ولی نمی‌دانم شما پس از من چه می‌کنید!». ابوبکر گریست و گفت: «آیا ما پس از شما زنده هستیم؟» (۱).

چرا ابوبکر گریه کرد؟ اگر به قضا و قدر ایمان داشت، چرا گریست؟ گریه او اعتراض به خدا بود؟ در غار، با این که آیات و معجزاتی دید که نشان می‌داد خداوند، از پیامبرش حفاظت و پشتیبانی می‌کند و دینش را برتری می‌دهد، چرا ناراحت و غمگین بود؟ وقتی غمگین بود، به قضا و قدر اعتقاد داشت؟ اگر داشت، چرا غمگین شد؟ اگر نداشت، پس به خدا معترض بود!

پنجم: درباره معنای قضا و قدر باید بگوییم:

قضا یعنی اموری که از اختیار انسان خارج است و از بیرون بر او جاری می‌شود و هیچ چاره‌ای در مقابل آن ندارد. این همان حکم قطعی است که چه باعث خوشحالی شود و چه باعث ناراحتی، خیر مؤمن در آن است. ابتلا به آن، کفاره گناهان می‌باشد و اگر خدا چیزی به او ببخشد و او را گرامی دارد، هدیه خداوند به شمار می‌رود. (۲) در روایت نیز آمده است که خیر مؤمن، در قضای الهی قرار دارد. (۳)

امام علی صلوات الله علیه می‌فرماید: «قضا ده صورت دارد: قضای فراغ، قضای عهد، قضای اعلام، قضای فعل، قضای ایجاب، قضای کتاب، قضای اتمام، قضای حکم و فصل، قضای خلق و قضای نزول مرگ». سپس برای هر یک از این صورت‌ها، آیات مربوطه را ذکر می‌کند. (۴).

ص: ۸۴

-
- ۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۳۸؛ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۱۰؛ المصنف، صنعانی، ج ۳، ص ۵۴۱ و ۵۷۵ و ج ۵، ص ۲۷۳؛ کتاب موطأ مالک، ج ۲، ص ۴۶۲؛ الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، همدانی، ص ۴۸۴ و ۵۵۷؛ التمهید، ج ۲۱، ص ۲۲۸؛ الاستذکار، ابن عبد البر، ج ۵، ص ۱۰۴؛ فلك النجاه، ص ۶۵؛ التحفه العسجدیه، ص ۱۴۹.
 - ۲- کتاب التمهید، ابن همام اسکافی، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۲ و ج ۷۴، ص ۱۵۱؛ تحف العقول، ص ۴۸؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۳۸؛ الف حدیث فی المؤمن، نجفی، ص ۱۷۱.
 - ۳- کتاب التمهید، ابن همام اسکافی، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۲ و ج ۷۵، ص ۱۷۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۱۴۹ و ج ۸، ص ۵۳۸؛ الف حدیث فی المؤمن، ص ۱۷۱.
 - ۴- بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۸ - ۲۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۳۹ و ۵۴۰.

روایت شده است که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از کنار یک دیوار کج، به جای دیگر رفت. عرض شد: «ای امیرالمؤمنین! آیا از قضای الهی فرار می کنی؟». فرمود: «از قضای الهی، به قدر الهی فرار می کنم» (۱). روشن است که فرود آمدن دیوار بر روی کسی که زیر آن نشسته، از افعال خود آن فرد نیست.

خلاصه این که باید معنای قضای الهی در هر آیه و حدیثی، مشخص شود. مثلاً در همین روایت نقل شده از امام علی صلوات الله علیه، مراد از قضا، امری است که در حکم الهی قطعیت یافته است.

قدر یعنی قرار دادن چیزی بر اساس هدف مورد نظر، بدون هیچ کم و زیادی. خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ؛ (۲) ما هر چیز را به اندازه آفریدیم».

«وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا؛ (۳) همه چیز را آفرید و به اندازه اش مقرر داشت».

«وَ الَّذِي قَدَرَ فَهَدَى؛ (۴) کسی که اندازه گرفت و هدایت فرمود».

از موارد قدر، می توان به آفرینش انسان با این خصوصیات و ویژگی ها اشاره کرد که موافق حکمت الهی و اهداف مشخص شده برای انسان است و با وظیفه ای که خداوند در این زندگی بر عهده انسان گذاشته است، هم خوانی دارد. قدر الهی، گاه در آفرینش است و گاه در احکام و گاه در قوانین و نظم فراگیر در انسان و هستی؛ همانند قرار دادن جزا برای کردار و مواردی از این قبیل.

ص: ۸۵

۱- بحار الانوار، ج ۵، ص ۹۷ و ۱۱۴ و ج ۴۱، ص ۲ و ج ۵۶، ص ۳ و ج ۶۷، ص ۱۵۱؛ التوحید، صدوق، ص ۳۷۷ و چاپ مرکز نشر اسلامی، ص ۳۶۹؛ الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۳۵؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۳۶؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۱۱؛ نور البراهین، ج ۲، ص ۳۲۰؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۹، ص ۱۶۴ و ۱۶۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۸؛ الفروق اللغویه، ابی هلال عسکری، ص ۳۹.

۲- .سوره قمر، آیه ۴۹.

۳- .سوره فرقان، آیه ۲.

۴- .سوره اعلی، آیه ۳.

این قدر یا تقدیر، اقتضا می کند که بر اساس آن، قوانینی برای جریان امور وضع شود؛ قوانینی همانند قانون تولید مثل، درخت کاری، میوه دهی، چرخش زمین به گرد خورشید و چرخش ماه. در برخی موارد که این قوانین در دایره اختیار انسان یا دیگر مخلوقات هوشمند قرار می گیرد، یا در حیطه تصرف مخلوقات می باشد، با یکدیگر تلاقی پیدا می کنند؛ به طور مثال: تقدیر الهی این بوده که انسان تولید مثل نماید و نیز قدرت تصرف و اختیار داشته باشد. حال اگر خود انسان، رحم زن را بیرون آورد، یا به وسیله دارو و دیگر روش ها، باروری زن را از بین ببرد، یا توان آمیزش را از مرد بگیرد، با چنین کاری، تولید نسل مورد تقدیر خدا را باطل نموده است.

پس انسان می تواند در این قوانین، دستکاری کند و اعمال قدرت نماید؛ اما به وسیله تقدیری که حاکم بر تقدیر دیگر است. اگر مقدر باشد که یک علت، کاری مشخص را انجام دهد، اما چیزی در آن اخلال به وجود آورد و آن را تعطیل نماید، علما با تعبیر «اختلال شرایط» و «وجود موانع» از آن یاد می کنند. البته چنین عوارضی بر قضای الهی وارد نمی شود؛ چرا که حتمی و قطعی است و به طور قطع، تنها در اختیار و تصرف خداوند است.

باید توجه داشت که حرکت اسباب و مسببات و اثرات متقابل آن ها بر یکدیگر و چگونگی سیر آن ها در حرکت واقع، بر پایه علم ازلی خداوند شکل می گیرد و باید میان این علم و میان حرکت واقع در قوانین الهی که خدا آن را وضع و تقدیر کرده است، فرق گذاشت؛ چرا که آن علم، تأثیری در این حرکت ندارد و تنها چیزی که بر آن اثر می گذارد، همان سنت مقدر شده ای است که خداوند اراده فرموده تا از طریق آن، فیض خود را به موجودات افاضه نماید.

از اینجا روشن می شود که قضا و قدر، ارتباطی به انتساب انحصاری فعل انسان به خداوند ندارد و خداوند به خاطر قانون قضا و قدر، بندگانش را به انجام کارهای شان

مجبور نمی‌کند. خداوند متعال، قوانینی وضع نموده است؛ از جمله این که لحظه به لحظه، وجود را به انسان و توانایی‌ها و ظرفیت‌هایش افزایش داده می‌فرماید و این خود انسان است که اختیار استفاده از این قدرت را در دست دارد و می‌تواند در این حرکت، به آن شکل و سامان دهد. این اختیار بشری و این تلاش و طلب انسانی برای حرکت، همان شرطی است که فیض الهی به آن مربوط می‌شود.

به خاطر همین ارتباط است که می‌توان نسبت افعال را به انسان، صحیح دانست؛ زیرا خود او آن را انتخاب می‌کند و در پی آن می‌رود و شرایط افزایش فیض الهی را برای تحقق آن فراهم می‌نماید. در عین حال، می‌توان همین فعل را به خدا نسبت داد؛ چرا که او افزایش وجود می‌کند و توانایی انجام را عطا می‌فرماید. خداوند هر لحظه که بخواهد، می‌تواند مانع از این فیض شود. به همین خاطر، در برخی تعبیر آمده است: «خداوند متعال به اجبار اطاعت نمی‌شود و به خاطر غلبه بر او، مورد نافرمانی قرار نمی‌گیرد. او بر هر کاری که مخلوقات را قادر ساخته، خود نیز قدرت دارد».

این موضوع، همانند نیروی برق است که از نیروگاه تولید کننده صادر می‌شود و بر اساس ضوابط دولتی، در خانه‌ها انشعاب می‌یابد و مردم در منازل خود، اختیار استفاده کردن یا نکردن از برق را دارند و می‌توانند در گرمایش، سرمایش، به کار انداختن وسایل برقی، کشتن انسان‌ها یا کارهای دیگر استفاده نمایند. انسان از یک سو مجبور به انجام هیچ کاری نیست، و از سوی دیگر، نمی‌تواند به طور مطلق هر کاری که خواست انجام دهد؛ چون ممکن است برق قطع شود و او از انجام کارها عاجز بماند.

در راستای همین اختیار است که پاداش الهی برای انجام کارهای خوب، یا عقوبت برای انجام کارهای ناشایست، درست می‌باشد و امر و نهی و دیگر موضوعات، صحیح می‌گردد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

آیا حرکت حسین به سوی کربلا و کشته شدنش در آنجا، باعث عزت اسلام و مسلمین شد، یا موجب ذلت آن‌ها؟ اگر باعث عزت اسلام شد، پس چرا برای روزی که عزت اسلام در آن بود، گریه می‌کنید؟ آیا دیدن عزت اسلام، شما را ناراحت می‌کند؟ و اگر موجب خواری اسلام شد، آیا می‌توان حسین را خوار کننده اسلام نامید؟ چون به اعتقاد شما، حسین علم غیب داشت و می‌دانست که موجب ذلت اسلام می‌شود.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و بركاته.

یکم: آیا شهادت حمزه در جنگ احد و شهادت جعفر بن ابی طالب در جنگ مؤته، باعث عزت اسلام و مسلمین شد، یا موجب ذلت آن‌ها؟ اگر موجب عزت اسلام شد، پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله برای روز عزت اسلام و مسلمین گریه کرد؟ آیا از دیدن عزت اسلام، ناراحت گردید؟ و اگر شهادت آن‌ها باعث ذلت شد، آیا می‌توانیم حمزه و جعفر را خوار کننده اسلام و مسلمین بنامیم؟ در حالی که حمزه و جعفر، به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام وظیفه می‌کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله وحی پشتیبانی می‌شد و با خبرهایی که جبرئیل از سوی خدا می‌آورد، از غیب خبر داشت. پس باید می‌دانست که حمزه و جعفر، اسلام و مسلمانان را به ذلت می‌کشاند.

هر پاسخی که شما در این خصوص بدهید، ما نیز همان را در مورد گریستن شیعیان برای امام حسین صلوات الله علیه، به شما برمی‌گردانیم و این را نیز اضافه می‌کنیم که آیا وفات پیامبر صلی الله علیه و آله موجب عزت اسلام شد، یا باعث ذلت آن؟ اگر موجب عزت

بود، پس چرا صحابه بر او گریستند؟ و اگر باعث ذلت بود، پس چرا خدا او را از دنیا برد؟ آیا خدا کاری می کند که باعث ذلت اسلام شود؟

دوم: شیعیان کجا ادعا کرده اند که امام حسین صلوات الله علیه به خودی خود، علم غیب داشت؟ چه کسی این را به شما گفته است؟ آنچه شیعیان می گویند، این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همه مسلمانان و به خود امام حسین صلوات الله علیه خبر داد که او در کربلا کشته می شود و بارها به خاطر این مسأله گریست.

سوم: گریستن برای امام حسین صلوات الله علیه، ارتباطی به عزت و ذلت اسلام ندارد؛ بلکه از روی محبت و عطف و احساسات صادقانه و از دست دادن شخصیتی همانند حسین صلوات الله علیه است. خود شما روایت کرده اید که عایشه برای پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندش ابراهیم گریه کرد. عبدالله بن شداد می گوید: ناله عمر بن خطاب را شنیدم که در نماز صبح، این آیه را قرائت می کرد: «إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ؛ (۱) درد و اندوهم را فقط با خدا در میان می گذارم». این آیه، هیچ اشاره ای به عذاب و ثواب ندارد تا کسی بگوید: گریه او به خاطر بیم یا امید بوده است.

خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به هنگام وفات فرزندش ابراهیم، گریه کرد. هر مادر و همسر و فرزند شهیدی، برای شهید خود گریه می کند؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حمزه و جعفر و دیگر شهدا گریست؛ شهدایی که خداوند با شهادت آن ها، اسلام را عزت بخشید.

چهارم: چرا شما این احتمال را نمی دهید که گریه شیعیان، از آن رو است که عده ای از کسانی که قاتلان امام حسین صلوات الله علیه را دوست دارند، در تلاش هستند تا ثمره جهاد و رنج های امام حسین صلوات الله علیه را پایمال سازند و از بین ببرند! و الحمد لله و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

ص: ۸۹

اشاره

چرا حسین زنان و کودکانش را با خود به کربلا برد؟ اگر بگویید که نمی دانست چه اتفاقی برای آن ها می افتد، پنبه عصمت خیالی و داشتن علم غیب، زده می شود. و اگر بگویید که می دانست، پس لابد می خواست فرزندانش را به کشتن دهد!

و اگر سخن علمایتان را تکرار کنید و بگویید: «حسین برای اصلاح دین اسلام قیام کرد»، مگر اسلام در روزگار علی و حسن منحرف بود؟ چرا آن دو برای اصلاح دین قیام نکردند؟ یا باید به عدالت خلفا و رضایت علی از کارهای آن ها گواهی دهی، یا شهادت بدهی که علی و حسن، به اسلام خیانت کردند.

باسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: در سؤال آمده که علم غیب، لازمه عصمت است؛ و این سخن نادرستی است. لازمه عصمت، عمل به تکلیف شرعی و نداشتن خطا در تطبیق تکلیف و به دور بودن از اهمال و فراموشی است.

دوم: خود پرسش گر معتقد به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و معتقد به قرآنی است که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ»^(۱) اگر غیب می دانستم، خیر فراوان برای خود کسب می کردم و هیچ ناگواری به من نمی رسید». و باز پرسش گر معتقد است که پیامبر صلی الله علیه و آله از مطالب غیبی فراوان خبر داد که بعدها محقق شد؛ از جمله این که خبر داد امام علی

ص: ۹۰

صلوات الله عليه با ناکثان و قاسطان و مارقان می جنگد و عایشه، ظالمانه بر امام علی صلوات الله علیه می شورد و سگ های حوآب بر او پارس می کنند.

این را هم اضافه کنم که شما اهل سنت، در بسیاری از منابع اصلی خود، روایت کرده اید که پیامبر صلی الله علیه و آله از کشته شدن امام حسین صلوات الله علیه در کربلا- خبر داد و برای او گریه کرد و شیشه ای از خاک کربلا- را نزد ام سلمه گذاشت و به او فرمود: «هرگاه از این خاک، خون تراوش کرد، بدان که حسین کشته شده است».(۱).

سوم: اگر امام حسین صلوات الله علیه می دانست که در کربلا، به هنگام انجام وظیفه شرعی خود در زمینه امر به معروف و نهی از منکر کشته می شود، علم او مانع از انجام واجب الهی و رفتن به سوی کربلا نمی شد؛ همچنان که علم حضرت ابراهیم علیه السلام به این که پس از شکستن بت های نمرود، با قتل مواجه می شود، مانع از ادای تکلیفش نشد؛ و علم پیامبران به مشکلات پیش رو، در انجام وظیفه آنان خللی وارد نساخت و آن ها را خانه نشین نکرد و هرگز از زیر مسئولیت خود، شانه خالی نکردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با این که می دانست با چه اقداماتی از سوی مشرکان روبه رو می شود و اصحابش تا سرحد مرگ شکنجه می شوند، ولی آن ها را به شکیبایی دعوت می کرد و به

ص: ۹۱

۱- ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵ و ۲۴۶؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۱۰۸؛ تاریخ مینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۹۳؛ کفایه الطالب، ص ۲۷۹؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۸؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ص ۱۷۰ و چاپ مطبوعه الزهراء، ج ۲، ص ۹۶؛ نظم درر السمطین، ص ۲۱۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۹۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۲۶۳؛ امتاع الاسماع، ج ۱۲، ص ۲۳۸ و ج ۱۴، ص ۱۴۶؛ ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ابن عساکر، ص ۲۵۱ و ۲۵۲؛ معارج الوصول الی معرفه فضل آل الرسول، زرنندی شافعی، ص ۹۳؛ کتاب الفتوح، ابن اعثم، ج ۴، ص ۳۲۴؛ خلاصه تهذیب تهذیب الکمال، ص ۸۳؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۷؛ طرح التسریب، ج ۱، ص ۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۹؛ ینایع الموده، ج ۳، ص ۱۱ و ۱۲؛ المواهب اللدنیه، ص ۱۹۵؛ الخصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ جوهره الکلام، ص ۱۲۰؛ مآتم الحسین او سیرتنا و سنتنا، علامه امینی، چاپ سال ۱۴۲۸، ص ۹۰ به نقل از منابع فراوان.

عمار و پدر و مادرش می فرمود: «ای آل یاسر! صبر پیشه کنید».^(۱)

پس چرا آنان، از دین و نماز و روزه دست نکشیدند تا از مرگی که حتی زنان آن ها را به کام خود می کشید، رهایی یابند؟ آن ها به قدری مقاومت کردند تا مادر عمار، زیر شکنجهٔ مشرکان جان باخت.

امام حسین صلوات الله علیه باید زنان و کودکان را با خود به کربلا می برد تا اسیر و کشته شوند و با این کار، جلوی هر گونه شک و شبهه ای نسبت به ماجرای کربلا گرفته شود و مانع از پایمال شدن خون ها و عدم بهره مندی اسلام و مسلمانان از آن واقعه گردد؛ چون ممکن بود بنی امیه و طرفداران ایشان ادعا کنند که امام حسین صلوات الله علیه به دست دزدان و راهزنان به قتل رسیده، یا حیوانات وحشی او را دریده اند!

وقتی پاسداری از اسلام به وسیلهٔ این خون و این اسارت، مطلوب خدا باشد، آیا امام حسین صلوات الله علیه از آن دریغ می کند و مانع از حرکت زنان و کودکان به سوی کربلا می شود و اسلام را به حال خود رها می سازد؟ کسی که خونس را در راه دین می دهد، آیا در صورت نیاز اسلام، به نثار کمتر از خون بخل می ورزد؟ آیا آل یاسر نسبت به دین، جان نثارتر از امام حسین صلوات الله علیه بودند که زنان خود را در معرض قتل و شکنجه قرار دادند؟

چهارم: اسلام منحرف نگردید و هیچ گاه چنین نخواهد شد؛ بلکه عده ای از مدعیان اسلام، از اسلام منحرف شدند و با تمام توان کوشیدند تا مانع از مسلمان شدن مردم و التزام آنان به احکام اسلامی شوند.

ص: ۹۲

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۸۳؛ الاصابه، ابن حجر، ج ۶، ص ۵۰۰ و ج ۸، ص ۱۹۰؛ الاستیعاب، ابن عبد البر، ج ۴، ص ۱۵۸۹؛ شرح نهج البلاغه، معتزلی، ج ۲۰، ص ۳۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۷۲۸؛ الدرجات الرفیعه، ص ۲۵۶ و ۲۶۰؛ الجواهره فی نسب الامام علی و آله، ص ۹۸؛ المناقب خوارزمی، ص ۲۳۴؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۴۸۳.

پنجم: پای بندی مردم به اسلام، در شرایط و زمان های مختلف، متفاوت است؛ همچنان که راه های هدایت و صیانت از دین و حفظ یقین شان و امور مؤثر در سلامت مسیرشان، در شرایط و ظرفیت های گوناگون، تفاوت دارد. برای عده ای تنها آموزش و ارشاد کافی است؛ و التزام برخی دیگر، نیاز به تشویق و تهدید بیشتر در مورد معروف و منکر دارد. چه بسا انحراف از مسیر صحیح، به جایی برسد که اصلاحش نیاز به چیزی فراتر از سلاح و ستیز و جهاد و فرو رفتن در امواج سهمگین بلا و نثار خون و جان فشانی داشته باشد.

این همان کاری بود که خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز انجام داد و در شرایط و زمان های مختلف، از روش های گوناگون تبلیغ استفاده کرد؛ همچنان که نیازها و شرایط و ابزارهای آن حضرت در مکه، با نیازها و شرایط و ابزارهای ایشان در مدینه تفاوت داشت و شرایط صلح حدیبیه، با اوضاع فتح مکه فرق می کرد و شرایط بدر و احد و حنین متفاوت بود.

ششم: آیا هیچ مسلمانی می تواند روزگار یزید و کارهای او را با روزگار و کارهای ابوبکر یکسان بداند؟ یا یزید را با عمر بن خطاب مقایسه کند؟ یا در سیره و روش، او را با امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه مقایسه نماید؟ در حالی که نمی توان روش ابوبکر و عثمان را یکسان دانست، چگونه می توان روزگار یزید را با دوران دیگر خلفا مقایسه کرد؟

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسی شماره ۱۰۹ (۱۹۴): یزید قاتل امام حسین (علیه السلام)

اشاره

حسین را چه کسی کشت؟ اگر بگویید یزید بن معاویه کشت، پس دلیلی صحیح از کتاب های خودتان بیاورید. (البته خودتان را به زحمت نیندازید. چون در کتاب های تان هیچ دلیلی نمی یابید که ثابت کند حسین را یزید کشته یا دستور قتلش را صادر کرده

ص: ۹۳

است.) اگر بگویید شمر بن ذی الجوشن کشت، پس چرا یزید را لعنت می کنید؟ اگر به خاطر کشته شدن حسین در روزگار یزید است، در روزگار امام غائب و خیالی شما هم عراق و فلسطین و افغانستان نابود شده اند و شیعیان به جان هم افتادند و او خوش می گذراند و هیچ کاری نمی کند و مسئول هر قطره خونی است که از مسلمانان ریخته می شود؛ چون شیعیان معتقدند که امام غائب شان، فرمان روای فعلی عالم هستی است.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: در کتاب های ما دلایل صحیحی وجود دارد مبنی بر این که امام حسین صلوات الله علیه را یزید کشت؛ اما پیش از پرداختن به آن، باید شما پاسخ دهید که معیار صحیح بودن دلیلی که از ما می خواهید، چیست؟ آیا معیار، حدیث صحیحی است که سند داشته باشد و رجال سندش نزد شیعه معتبر باشند؟ چنین دلیلی به کار شما نمی آید؛ چون روایات شیعه را صحیح نمی دانید. اگر معیار، حدیث صحیحی است که رجال سندش مورد اعتماد اهل سنت باشد، این درخواستی غیرمنطقی است؛ چون شیعیان توثیقات رجالی اهل سنت را قبول ندارند، همان طور که اهل سنت نیز توثیقات رجالی شیعه را نمی پذیرند.

دوم: صحت حدیث، بستگی به توثیق رجال سند آن ندارد؛ زیرا ممکن است حدیثی متواتر باشد و به رجال سندش توجهی نشود؛ و چه بسا حدیثی دارای قرائن ویژه باشد که انسان به صحت آن قطع پیدا کند؛ همانند اعتراف خود قاتل یا دوستانش که دفاع از او را به عهده دارند.

جای سؤال است که چرا تبرئه یزید از خون امام حسین صلوات الله علیه این قدر برای شما اهمیت دارد؟ اگر ثابت شود که دستور قتل امام حسین صلوات الله علیه را یزید صادر کرده

است، آیا همان طور که به لعن شمر و عمر بن سعد رضایت می دهید، به لعن یزید هم رضایت می دهید؟ شما اهل سنت برای حمله به یزید و اعلام بیزاری از او و راه و روشش، سزاوارتر از شیعیان هستند؛ چرا که یزید، فرزند پیامبر شما را به قتل رساند و به گزاف، خود را به مذهب شما منسوب کرد. پس باید انزجار و بیزاری شما، بیش از ما باشد.

چهارم: پرسش گر می پندارد که امام غائب، مسئول غضب فلسطین و جرم و جنایت های پیش آمده در این امت است؛ اما امامی که حقش غضب شده و از ترس کشته شدن، پنهان گردیده است، در برابر جرایم کسانی که قصد کشتنش را دارند و دیگر امامان را هم ظالمانه کشته اند، هیچ مسئولیتی ندارد. در غیر این صورت، پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله نیز مسئول همه خون هایی است که در زمان او، توسط کسرا و قیصر و دیگر شاهان و ستمگران، به زمین ریخته شد؛ و حضرت موسی علیه السلام مسئول خون اسرائیلیانی است که فرعون و دیگر کافران بر زمین ریختند.

پنجم: اگر سخن منکران مهدی صلوات الله علیه را بپذیریم، آیا می توان گفت که از زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا به امروز، هر خونی که بر زمین ریخته شده و هر سرزمینی که اشغال گردیده و هر ستمی که در کشورهای اسلامی رخ داده و هر ظلمی که بر مسلمان رفته، بر گردن خلفا و رؤسا و شاهان و حاکمان اسلامی است؟ کدام یک از امیران و شاهان و رؤسا، مسئولیت نابودی عراق و فلسطین و افغانستان و برادرکشی مسلمانان در سودان و سومالی را به عهده می گیرد؟

ششم: شیعیان نمی گویند که امام غایب، حاکم فعلی جهان هستی است؛ بلکه معتقدند که خداوند، امام مهدی صلوات الله علیه را به عنوان فرمانروای جهان منصوب کرد، ولی جباران و مستکبران، این حق را از او گرفتند و به او و دیگر مردم ظلم کردند؛ دقیقاً مثل زمانی که حاکم منصوب الهی، حضرت موسی علیه السلام بود و فرعون بر بنی اسرائیل

حکومت می کرد؛ یا حاکم الهی پیامبر صلی الله علیه و آله بود و کسری و قیصر و دیگر حاکمان، حق او را غصب کرده بودند؛ همچنان که نمود، حق حاکمیت حضرت ابراهیم علیه السلام را غصب کرده بود.

هفتم: بسیاری از امور، آن قدر روشن و آشکار است که برای اثباتش نیازی به دلیل و برهان نیست؛ همانند روشنی روز که اگر نیاز به اثبات داشته باشد، دیگر چیز صحیحی در ذهن نمی ماند. کشته شدن امام حسین صلوات الله علیه به دست یزید نیز از همین قبیل است؛ با این حال، شواهدی از دلایل اثبات کننده این موضوع را ذکر می کنم. اما می خواهم پیش از آن، سؤالی را بپرسم. آیا شما از نقش یزید در کشتن امام حسین صلوات الله علیه و تحریک به این قتل و شادمانی اش از این اتفاق خبر ندارید؟ اگر به راستی این را نمی دانید، واقعاً مصیبت بزرگی است! و اگر خود را به نادانی زده اید، مصیبتی بس بزرگ تر است! حتی اگر برای بازی و سرگرمی، خود را به نادانی زده باشید، کارتان موجب تحریف حقایق و ترویج باطل و ایجاد شبهه در اذهان مردم ساده دل می شود.

یزید قاتل امام حسین (علیه السلام)

در این باره، گوشه ای ناچیز از متون قابل استدلال را متذکر می گردم؛ متونی که به سه دسته تقسیم می شوند:

دسته اول: متونی که دلالت می کنند یزید لعنه الله قاتل است و به ابن زیاد و دیگران دستور داد امام حسین صلوات الله علیه را بکشند.

دسته دوم: متونی که نشان می دهد یزید از قتل امام حسین صلوات الله علیه راضی بود.

دسته سوم: کارهای یزید که نشان دهنده شادی او از وقایع پیش آمده برای امام حسین و اهل بیت و یارانش صلوات الله علیهم بود.

حال به بررسی هر یک از این امور سه گانه می پردازیم:

الف: فرمان یزید به قتل امام حسین (علیه السلام)

از جمله متونی که دلالت می کند یزید بن معاویه لعنهما الله دستور قتل سید الشهداء صلوات الله علیه و یارانش را صادر کرد:

۱. ابن زیاد به مسافر بن شریح یشکری گفت: این که حسین را کشتیم، به خاطر آن بود که یزید به من اشاره کرد: «یا او را بکش، یا تو را می کشم»، و من کشتن او را برگزیدم. (۱).

۲. ابن زیاد لعنه الله به امام حسین صلوات الله علیه نوشت: «باخبر شدم که در کربلا فرود آمده ای. امیرالمؤمنین یزید به من نوشته است که بر بستر نرم تکیه نزنم و از نان سیر نشوم تا تو را به خدا ملحق سازم، یا به فرمان من و یزید در آیی. والسلام». (۲).

یعقوبی می نویسد: یزید به ابن زیاد نوشت: «به من خبر رسیده که اهل کوفه به حسین نامه نوشته اند و از او خواسته اند که نزد آنان برود. او نیز از مکه به سوی آنان حرکت کرده است. در میان شهرها، شهر تو و از میان روزگاران، روزگار تو به آزمون او گرفتار آمد. او را بکش؛ و گرنه به نسب خودت و پدرت برمی گردی. مراقب باش از دستت نرو». (۳).

۳. یزید لعنه الله عمرو بن سعید بن عاص را به همراه لشکری، بر حاجیان مسلط کرد و امور حج را به او سپرد و سفارش کرد که امام حسین صلوات الله علیه را هر کجا یافت، ترور نماید. (۴).

۴. یزید لعنه الله به ولید بن عتبه نوشت: «از حسین و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر، بیعت محکم بگیر و هر کس سر باز زد، گردنش را بزن و

ص: ۹۷

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۲۴.

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳؛ العوالم، الامام الحسین، ص ۲۴۳؛ الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۵، ص ۸۵؛ مناقب آل ابی طالب، مطبعه حیدریه، ج ۳، ص ۲۴۸؛ مطالب السؤل، ص ۴۰۰؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

۳- تاریخ یعقوبی، چاپ صادر، ج ۲، ص ۲۴۲.

۴- منتخب طریحی، ص ۳۰۴؛ مقتل الحسین، سید مقرر، ص ۱۶۵.

سرش را نزد من بفرست» (۱). به متن تاریخ یعقوبی توجه کنید: «هنگامی که نامه ام به تو رسید، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آن ها بیعت بگیر. اگر امتناع کردند، گردن شان را بزن و سرشان را برایم بفرست. از مردم نیز بیعت بگیر و هر کس سر باز زد، همین حکم را درباره اش اجرا کن. والسلام» (۲).

۵. یزید در نامه ای به فرماندار خود در مدینه نوشت: «در فرستادن پاسخ این نامه شتاب کن و نام همه کسانی را که فرمان بردار من هستند یا نافرمانی می کنند، بیان نما و همراه با سر حسین بن علی برایم بفرست» (۳).

۶. ولید بن عتبه، ماجرای خود با امام حسین صلوات الله علیه و ابن زبیر را به یزید لعنه الله خبر داد. زید خشمگین شد و به او نوشت: «وقتی نامه ام به دست تو رسید، دوباره از اهل مدینه، بیعت محکم تری بگیر. عبدالله بن زبیر را رها کن که از چنگ ما بیرون نمی رود و تا زنده است، هرگز از ما خلاص نمی گردد. همراه با پاسخ نامه ات، سر حسین بن علی را برایم بفرست. اگر چنین کنی، اسب های فراوانی در اختیار تو قرار می دهم و جوایز دیگری نیز پیش من خواهی داشت» (۴).

۷. یزید لعنه الله به ابن عباس و قریشیان مکه و مدینه، اشعاری نوشت؛ از جمله این که:

«با وجود دوری راه، به قریشیان برسانید که میان من و حسین، خدا و خویشاوندی حاکم است... من می دانم یا گمان نزدیک به علم دارم و در بسیاری از مواقع، گمان نیز

ص: ۹۸

۱- مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۷۸ _ ۱۸۰؛ مناقب آل ابی طالب، چاپ کتاب فروشی مصطفوی، قم، ایران، ج ۴، ص ۸۸؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۰.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱.

۳- الامالی، صدوق، چاپ نجف اشرف، عراق، سال ۱۳۸۹ ق، ص ۱۳۴ و ۱۳۵ و چاپ مؤسسه البعثه، ص ۲۱۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۲؛ العوالم، الامام الحسین، ص ۱۶۱؛ مدینه المعجزه، ج ۳، ص ۴۸۶.

۴- الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۵، ص ۱۸.

تحقق می یابد. آن ادعاهایی که به واسطه آن، قصد کشتن مرا دارید، شما را ضعیف و بیچاره می کند و طعمه عقاب ها و کرکس ها می سازد».(۱).

۸. ابن عساکر می نویسد: «وقتی خبر قیام حسین به یزید رسید، به عبیدالله بن زیاد که کارگزار او در عراق بود، نامه نوشت و فرمان داد که با حسین بجنگد و در صورت پیروزی، او را نزد یزید ببرد».(۲) بر اساس نوشته ابن اعثم، ابن زیاد به اهل کوفه گفت: «یزید بن معاویه به من نوشته است که چهار هزار دینار و دویست هزار درهم میان شما تقسیم کنم و شما را برای جنگ با دشمن او، حسین بن علی گسیل دارم. گوش به فرمانش باشید و از او اطاعت کنید».(۳).

در جای دیگر از او نقل گردیده که «صد چندان به ارزاق شما افزوده شد».(۴).

سیوطی می گوید: «یزید به عبیدالله بن زیاد، والی خود در عراق نوشت که با حسین بجنگد».(۵).

آیا دستور جنگ، معنایی جز تلاش برای کشتن یا اسیر کردن طرف مقابل دارد؟

۹. وقتی سر مبارک امام حسین صلوات الله علیه را در برابر یزید لعنه الله قرار دادند، آن ملعون با چوب دستی بر دندان های امام زد و گفت: «قوم مان از در انصاف با ما وارد نشد؛ ولی شمشیرهایی که در دست ماست و از آن ها خون می چکد، انصاف را برقرار کرد. ما فرق

ص: ۹۹

-
- ۱- تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۰؛ بغیه الطالب، ج ۶، ص ۲۶۱۰؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۱۹؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۸، ص ۱۷۷. و ر.ک: الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۶۸ و ۶۹؛ تذکره الخواص، ص ۲۳۸.
 - ۲- ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ابن عساکر، ص ۳۰۲؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۳؛ بغیه الطالب، ج ۶، ص ۲۶۱۴.
 - ۳- الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۵، ص ۸۹.
 - ۴- الاخبار الطوال، ص ۲۵۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۵۸؛ العوالم، الامام الحسین، ص ۲۳۶.
 - ۵- تاریخ الخلفاء، چاپ دار الفکر، بیروت، سال ۱۳۹۴ ق، ص ۱۹۳؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۱۰.

مردانی را شکافتیم که برایمان عزیز بودند، ولی بی مهری کردند و بر ما ستم نمودند»^(۱) در جمله دوم، قتل را به عهده می گیرد.

۱۰. آلوسی از تاریخ ابن وردی و کتاب الوافی بالوفیات نقل کرده است که وقتی زنان و کودکان حسین صلوات الله علیه را نزد یزید بردند و سرها در بالای نیزه ها، بر تپه های جیرون مشرف شدند، کلاغی صدا کرد. یزید گفت: «وقتی کجاوه ها هویدا شد و سرها بر بلندی جیرون مشرف گردید، کلاغی آواز داد. به او گفتم: مویه کنی یا نکنی، من طلبم را از پیامبر گرفتم»^(۲).

آلوسی در ادامه می گوید: «این کفر آشکار است. اگر صحت این سخنان ثابت شود، یزید قطعاً کافر است؛ همچنان که به شعر ابن زبیری متمثل شد و گفت: «ای کاش بزرگان قوم من که در بدر کشته شدند...»^(۳).

۱۱. غزالی آورده است: «یزید با ابن زیاد نامه نگاری کرد و او را به کشتن حسین تشویق نمود»^(۴).

۱۲. یزدی با چوبدستی به دندان های مبارک امام حسین صلوات الله علیه می زد و این اشعار را می خواند: «ای کاش بزرگان قوم من که در بدر کشته شدند، می دیدند که چگونه خزر جیان از ضربه های نیزه بی تاب گشته اند. و با دیدن این صحنه ها، از شادمانی می شکفتند و می گفتند: یزید! گوارایت باد و دستت شل مباد! آن گاه که شمشیرهای مان سینه خزر جیان را مالش داد و در میان شمشیرزادگان، کارزار جنگ بالا گرفت، دو برابر از بزرگان شان را کشتیم و آسیب جنگ بدر را جبران کردیم و حساب برابر شد.

ص: ۱۰۰

۱- ر.ک: مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱؛ الاخبار الطوال، ص ۲۶۱؛ الفتوح، مجلد سوم، ج ۵، ص ۱۲۸؛ النجوم الزاهره، چاپ دار الکتب العلمیه، ج ۱، ص ۲۰۳؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ص ۲۰۵؛ مرآه الجنان، یافعی، ج ۱، ص ۱۳۵؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۱۹؛ الارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۹؛ مناقب آل ابی طالب، چاپ مکتبه مصطفوی، قم، ایران، ج ۴، ص ۱۱۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص او

۲- روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۲؛ تذکره الخواص، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۴۹.

۳- روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۳.

۴- تذکره الخواص، ص ۶۳. و ر.ک: الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۱.

بنی هاشم پادشاهی را بازیچه خود قرار دادند؛ زیرا نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده بود. من از فرزندان عتبه نیستم اگر از فرزندان احمد، انتقام کارهایش را نگیرم» (۱).

او در همه این ابیات، به روشنی اعتراف می کند خود این کارها را انجام داده است.

۱۳. تاریخ نگاران نوشته اند که یزید لعنه الله از عمرو بن سعید اشدرق خواست امام را به جنگ وادارد و اگر نتوانست، او را ترور نماید. اشدرق با لشکر بسیار به مکه رفت و هنگامی که امام از موضوع اطلاع یافت، از مکه خارج شد (۲).

یزید مکافات خود را دید

در موارد زیادی، مردم با یزید لعنه الله به عنوان قاتل امام حسین صلوات الله علیه برخورد می کردند؛ بدون آن که او انکار کند یا ملامت و مسئولیت را متوجه دیگران سازد:

۱. ابن عباس در نامه ای به یزید لعنه الله نوشت: «از من خواسته بودی که مردم را به سوی تو تشویق نمایم و از اطراف ابن زبیر متفرق سازم. هرگز چنین نمی کنم. خاک بر دهانت باد که حسین بن علی را تو کشتی. ای بی پدر! گمان مبر که کشته شدن حسین و جوانان بنی عبدالمطلب به دست تو را فراموش کرده ام. هر چه را فراموش کنم، این را فراموش نخواهم کرد که حسین بن علی را از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله به حرم خدا کشاندی و عده ای را برای ترور او گماشتی و مردانی را گسیل داشتی تا در مکه با او بجنگند. تو به پسر مرجانه نوشتی که با مردان جنگی، به استقبال حسین برود و چاره ای بیندیشد و در کارش تأخیر نیندازد و پافشاری کند تا او و همراهانش از بنی عبدالمطلب را به قتل برساند. چیزی شگفت تر از این نیست که تو خواستار دوستی

ص: ۱۰۱

۱- ر.ک: البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۸، ص ۱۸۷؛ مناقب آل ابی طالب، چاپ مکتبه مصطفوی، قم، ج ۴، ص ۱۱۴؛ الفتوح، مجلد سوم، ج ۵، ص ۱۲۹؛ المنتظم، ج ۵، ص ۳۴۳؛ تذکره الخواص، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ آثار الجاحظ، ص ۱۳۰؛ سؤال فی یزید، ص ۱۴.

۲- حیاة الامام حسین بن علی، قرشی، ج ۳، ص ۴۶ به نقل از مرآة الزمان، نسخه عکس برداری شده در کتابخانه امیرالمؤمنین نجف اشرف، ص ۶۷.

و یاری از من هستی، در حالی که فرزندان پدرم را کشتی و خون من از شمشیر تو می چکد. مطمئن باش که فرصت نمی یابی. می دانم که پس از کشتن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند به تو مهلت نمی دهد» (۱).

۲. وقتی معاویه پسر یزید، عهده دار خلافت شد، خطبه ای خواند و تأکید کرد که پدرش یزید لعنه الله قاتل امام حسین صلوات الله علیه است. او گفت: «ناگوارترین چیز بر ما این است که عاقبت بد و سرانجام شومش را می دانیم. او خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشت و حرمت حرم را پاس نداشت و کعبه را ویران نمود» (۲).

۳. هنگامی که اسیران را وارد کردند، یزید لعنه الله به امام سجاد صلوات الله علیه گفت: «تو فرزند همان کسی هستی که خدا او را کشت؟». امام فرمود: «من علی هستم. پسر کسی که تو او را کشتی». سپس این آیه را خواند: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا» (۳) هر کس مؤمنی را عمدتاً بکشد، جزای او جهنم است که جاودانه در آن می ماند» (۴). همچنین فرمود: «ای یزید! خون های ما برای تو کافی است» (۵).

۴. ابن اعثم روایت می کند: امام سجاد صلوات الله علیه به یزید لعنه الله فرمود: «اگر می دانستی که نسبت به پدر و برادران و عموها و خانواده ام چه کردی و چه جنایتی مرتکب شدی، به کوه ها می گریختی و خاکسترنشین می شدی و ناله و فغان سر می دادی. سر حسین، فرزند فاطمه و علی، بر دروازه شام نصب گردیده، در حالی که او امانت خدا در میان شما بود» (۶).

ص: ۱۰۲

-
- ۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰. و ر.ک: الکامل فی التاریخ، ج ۱۴، ص ۱۲۸؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۵۲؛ المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۲۴۳.
 - ۲- الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۴۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۴؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۶.
 - ۳- سوره نساء، آیه ۹۳.
 - ۴- تذکره الخواص، ص ۶۳ به نقل از غزالی.
 - ۵- مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۰ و منشورات مکتبه الحیدریه، ص ۸۰.
 - ۶- الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۵، ص ۱۳۲.

۵. امام سجاد صلوات الله عليه در خطبه مشهور خود در دمشق، خطاب به یزید لعنه الله فرمود: «این محمد، جد من است یا تو؟ اگر بگویی جد تو است، دروغ گفته ای و کافر گشته ای. و اگر معتقدی که جد من است، پس چرا خاندان او را کشتی؟» (۱).

۶. حضرت زینب صلوات الله عليها در خطبه معروف خود به یزید لعنه الله فرمود: «با ریختن خون ذریه محمد صلی الله علیه و آله و خاموش کردن ستارگان زمین از خاندان عبدالمطلب، غده سر باز کرد و بنیاد برکنده شد.» (۲).

ب: رضایت یزید از کشتن امام حسین (علیه السلام)

بهتر است در آغاز، به موضع گیری علمای اهل سنت در این خصوص اشاره کنیم و سپس درباره رضایت آن ملعون از قتل سید الشهدا صلوات الله علیه سخن بگویم.

محکومیت یزید از سوی علمای اهل سنت

علمای اهل سنت، پیش از دیگران یزید لعنه الله را محکوم کرده اند و کار او را رد نموده اند و در این باره سخنان ها گفته اند. جاحظ از جواز لعن یزید می گوید و کشته شدن امام حسین صلوات الله علیه به دست او و دیگر کارهایش را ذکر می کند و می نویسد: «یزید فاسق و ملعون است. هر کس از گفتن ناسزا به این ملعون نهی کند، خود نیز ملعون می باشد.» (۳).

... چرا که همه مسلمانان اجماع دارند که هر کس مؤمنی را به عمد یا با تأویل نادرست بکشد، ملعون است. حال اگر

ص: ۱۰۳

۱- الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الازواء، ج ۵، ص ۱۳۳؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۹؛ العوالم، الامام الحسين، ص ۴۳۹؛ لواعج الاشجان، ص ۲۳۶.

۲- الخطبه فی بلاغات النساء، ص ۲۱ و ۲۲؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۶۴؛ اعلام النساء، ج ۲، ص ۵۰۴؛ اللهوف، ص ۷۹ - ۸۰ و چاپ انوار الهدی، قم، ص ۱۰۶؛ الحدائق الوردیه، ج ۱، ص ۱۲۹ - ۱۳۱؛ الاحتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۶؛ مثير الاحزان، ص ۸۰؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۴ و ۱۵۹؛ العوالم، الامام الحسين، ص ۴۳۴؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

۳- آثار الجاحظ، ص ۱۲۹ و چاپ دیگر، ص ۳۹۸، رساله یازدهم درباره بنی امیه.

قاتل، سلطان ستم گر یا امیر عصیان گر باشد، مگر می شود ناسزا گفتن به او و خلع و نفی و عیب جوئی اش را حلال ندانست؟ (۱).

... کسی که به واسطه قتل، مستحق عنوان کفر می شود، قطعاً به پای فرد سنت شکن و ویران گر کعبه نمی رسد. (۲).

همچنین می توانید به سخنان برهان حلبی، علی بن محمد کیهراسی، ذهبی، شیخ محمد عبده، (۳).

ابن جریر و دیگران رجوع کنید. آلوسی نیز درباره کارهایی که یزید لعنه الله با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد، سخنان خوبی دارد. احمد بن حنبل نیز به کفر یزید لعنه الله حکم کرده است. (۴).

عمر بن عبدالعزیز، به کسی که یزید را امیرالمؤمنین می خواند، بیست تازیانه زد. (۵).

از این جوزی درباره لعن یزید پرسیدند. گفت: «احمد حنبل، لعن او را جایز شمرده است. ما او را به خاطر کاری که با نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و آل پیامبر را سوار بر جهاز شتران به سوی شام برد، دوست نداریم». (۶).

سیوطی می گوید: «خدا قاتل حسین را لعنت کند؛ همچنین ابن زیاد و یزید را». (۷).

جواز لعن یزید، از برزنجی در کتاب

ص: ۱۰۴

۱- آثار الجاحظ، ص ۱۳۰.

۲- آثار الجاحظ، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۳- السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۶۸؛ تاریخ ابن خلکان، چاپ ایران، ج ۱، ص ۳۵۵، ترجمه الکیهراسی علی بن محمد، به نقل از ذهبی در سیر اعلام النبلاء؛ روض الباسم، ج ۲، ص ۳۶؛ تفسیر المنار، ج ۱، ص ۳۶۷ و ج ۲، ص ۱۸۳ و ۱۸۵؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹.

۴- الاتحاف بحب البشر، ص ۶۸ و ۶۳. و ر.ک: البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۸، ص ۲۴۵.

۵- الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۴۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰؛ تاریخ الخلفاء، چاپ دار الفکر، سال ۱۳۹۴ ق، ص ۱۹۴.

۶- مرآه الزمان، ج ۸، ص ۴۹۶، حوادث سال ۵۹۷. و ر.ک: الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۴ و ۶۳۵؛ منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۶۵ - ۵۷۳؛ مقتل الحسین، مرقم، ص ۳۳.

۷- تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۷.

الاشاعه، ابویعلی، ابن جوزی، تفتازانی و سیوطی نقل شده است که می توانید به آدرس های ذکر شده در پاورقی رجوع کنید. (۱).

ذهبی می گوید: «یزید به شدت دشمن اهل بیت بود. مسکرات می نوشید و دست به اعمال منکر می زد. دولت او با کشتن حسین آغاز شد و با واقعه حره به پایان رسید». (۲).

ابن خلدون درباره کشته شدن امام حسین صلوات الله علیه توسط یزید لعنه الله می نویسد: «کشتن حسین از کارهایی است که فسق یزید را تأکید می کند. حسین در این ماجرا به مقام شهادت رسید». (۳).

این ها مستی از خروار بود و عاقل را یک اشاره کافی است.

ج: شواهدی از رفتار یزید

یزید لعنه الله در بسیاری از موارد، به شادی و خشنودی اش از کشتن امام حسین صلوات الله علیه تصریح کرده است. او به نعمان بن بشیر می گوید: «سپاس خدایی را که حسین را کشت». (۴).

حرکات و رفتار او، نشان دهنده این رضایت و شادی است. سیوطی و ابن جریر نوشته اند: «وقتی حسین به قتل رسید، یزید خوشحال شد و جایگاه ابن زیاد را ارتقا بخشید و به او را صله و انعام داد و به خاطر کارهای او، شادمانی کرد؛ اما بعدها پشیمان گردید و مسلمانان از او منزجر شدند و کینه اش را به دل گرفتند». (۵).

جاحظ سخنی دارد که خلاصه اش این است: «منکراتی که یزید مرتکب شد _ از قبیل کشتن حسین، به اسارت بردن دختران پیامبر صلی الله علیه و آله، چوب زدن بر دندان های حسین، ترساندن اهل مدینه و ویران کردن کعبه _ نشان دهنده قساوت قلب و خشونت

ص: ۱۰۵

۱- روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۲ و ۷۳؛ و ر.ک: المنتظم، ابن جوزی، ج ۵، ص ۳۴۲ و ۳۴۵؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۸۰ و ۶۳۴ و ۶۳۵.

۲- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹.

۳- مقدمه ابن خلدون، ص ۱۸۱.

۴- ر.ک: مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۵۹ و چاپ دیگر، ص ۳۵.

۵- ر.ک: الكامل فی التاريخ، چاپ دار صادر، ج ۴، ص ۸۷؛ تاریخ الخلفاء، چاپ دار الفکر، ص ۱۹۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۷؛ معالی السبطين، حائری، ج ۲، ص ۱۸۷؛ مقتل الحسين، مقرر، ص ۳۴.

و بداندیشی و کینه توزی و بغض و نفاق و خروجش از ایمان و دشمنی اش با اهل بیت است»^(۱).

تفتازانی می گوید: «حقیقتاً رضایت یزید از قتل حسین و شادی او از این کار و اهانتش به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، متواتر معنوی است؛ اگر چه تفصیل و جزئیات آن، خبر واحد است. ما در مورد کار و حتی ایمان او، هیچ احتیاطی نمی کنیم و خواستار لعنت خداوندی بر او و یاران و مددکارانش هستیم»^(۲).

سبط ابن جوزی می نویسد: «به گفته غزالی، ادعا کرده اند که حسین اشتباهی کشته شد. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ امکان اشتباه در مورد حسین وجود نداشت؛ چون علیه او جنگ به راه انداختند و یزید در مورد او، به ابن زیاد نامه نوشت و به کشتن حسین تشویق کرد و آب را بر او بست و وی را با لب تشنه کشت و خاندانش را بدون لباس مناسب، بر جهاز شتران سوار کرد و به همراه سر مبارک، روانه اسارت نمود و با چوب دستی، بر دندان های حسین کوبید»^(۳).

ابن جوزی درباره بیعت یزید لعنه الله می گوید: «از او کارهایی سر زد که هر یک به تنهایی، موجب گسستن پیمان خلافت می شود؛ از جمله: غارت مدینه، هدف قرار دادن کعبه با منجنیق، کشتن حسین و خاندانش، چوب زدن بر دندان هایش و حمل سرها بر فراز نیزه ها»^(۴).

یزید لعنه الله به امام سجاد صلوات الله علیه گفت: «ای علی بن الحسین! رفتار خدا با پدرت را چگونه دیدی؟». سپس درباره او، با اطرافیانش مشورت کرد و آن ها به کشتن وی نظر

ص: ۱۰۶

۱- آثار الجاحظ، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۲- ر.ک: شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۸ و ۶۹؛ شرح العقائد النسفیة، تفتازانی، ص ۱۸۸؛ فیض القدير، ج ۳، ص ۱۰۹؛ تفسیر الآلوسی، ج ۲۶، ص ۷۲؛ فلك النجاه، ص ۹۳.

۳- تذکره الخواص، ص ۶۴. و ر.ک: الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۱.

۴- مقتل الحسين، مقرر، ص ۱۱ و چاپ دیگر، ص ۳۱ به نقل از الفروع، چاپ المنار، سال ۱۳۴۵ ق، باب قتل اهل البغی.

دادند. (۱) او سکوت کرد. به همین خاطر، حضرت زینب علیها السلام یزید را سرزنش نمود. (۲).

همچنین آن ملعون به امام سجاد صلوات الله علیه گفت: «هر مصیبتی که به شما برسد، نتیجه کار خودتان است». (۳).

و گفت: «پدر و پدر بزرگت می خواستند امیر شوند. خدا را شکر که آن دو را خوار کرد و خون شان را ریخت». (۴).

او سر مبارک امام حسین صلوات الله علیه را طلبید و با چوبی که در دست داشت، به دندان های مبارکش کوبید. (۵).

و گفت: «ای حسین! نتیجه سرکشی خود را دیدی». (۶).

جایزه یزید به ابن زیاد

هنگامی که عیدالله بن زیاد، امام حسین صلوات الله علیه را به قتل رساند، یزید لعنه الله به او یک میلیون درهم جایزه داد. (۷).

پس از شهادت امام حسین صلوات الله علیه، وقتی سلم بن زیاد، برادر عیدالله بن زیاد، نزد یزید رفت، یزید به او گفت: «محبت

شما پسران زیاد، بر آل ابوسفیان واجب شد». (۸).

ص: ۱۰۷

۱- اثبات الوصیه، ص ۱۴۳. و ر.ک: الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۵، ص ۱۳۰.

۲- بلاغات النساء، احمد بن ابی طاهر، ص ۲۱؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۶۲؛ اخبار الزینبیات، عیدلی، ص ۸۶؛ اللهوف، چاپ ۱۳۶۹ ق، ص ۷۹.

۳- ر.ک: الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۸۷؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۵۲ و ۳۵۵؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۵۲ در تفسیر همین آیه از سوره شوری؛ تذکره الخواص، ص ۲۶۲؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۲۰؛ الارشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۲۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۲۰.

۴- الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۵، ص ۱۳۱. و ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۵ و ۱۷۶؛ العوالم، الامام الحسين، ص ۴۱۱؛ شجره طوبی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۵- مقتل الحسين، مقرم، ص ۴۵۴؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۲۳؛ الكامل فی التاريخ، چاپ دار صادر، ج ۴، ص ۸۵؛ تذکره الخواص، ص ۱۴۸؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۸۰؛ الفروع، ابن مفلح، ج ۳، ص ۵۴۹؛ شرح مقامات حریری شریشی، ج ۱، ص ۹۳. و ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۵؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ص ۲۰۵؛ الخطط، مقریزی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۶، ص ۲۶۰؛ مناقب آل ابی طالب، مطبعه حیدریه، ج ۳، ص ۲۶۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۰۹.

۶- الکواکب الدریه، مناوی، ج ۱، ص ۵۶.

۷- الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار صادر، ج ۵، ص ۱۳۵.

۸- الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار صادر، ج ۵، ص ۳۶؛ ینایع الموده، چاپ دار الاسوه، ج ۳، ص ۳۱؛ الصراط السوی فی مناقب

یزید لعنه الله پس از کشته شدن امام حسین صلوات الله علیه به ابن زیاد لعنه الله نوشت: «تو به بالا-ترین جایگاهی که می توانستی، رسیدی؛ همان گونه که شاعر می گوید: بالا رفتی و از ابرها گذشتی. جز جایگاه خورشید، محلی برای نشستن تو نیست. نزد من آی تا به خاطر کاری که کرده ای، به تو جایزه دهم». وقتی عیدالله نزد او رفت، یزید به استقبال وی شتافت و میان دو چشمش را بوسید و او را بر تخت شاهی نشانید و نزد زنان خود برد و به آوازه خوان گفت: «آواز بخوان» و به ساقی گفت: «بنوشان. شرابی به من بنوشان که درونم را سیراب کند. سپس همانند آن را به ابن زیاد بنوشان. او در نزد من، جایگاه امانت و رازداری دارد و بر مرز غنیمت و جهاد من پاسبان است. ابن زیادی که قاتل آن شورش گر - یعنی حسین - است و نابود کننده دشمنان و حسودان می باشد». یزید لعنه الله یک میلیون درهم به ابن زیاد و عمر بن سعد داد و مالیات یک سال عراق را به او واگذار کرد.^(۱)

وقتی یزید در بوستان خضرای خود بود و خبر کشته شدن امام حسین صلوات الله علیه را شنید، تکبیر بلندی گفت.^(۲) وقتی اسیران به شام رسیدند، اطرافیانش را فراخواند و همگی بر او وارد شدند و پیروزی اش را تبریک گفتند.^(۳) وقتی سر مبارک امام حسین صلوات الله علیه در برابرش قرار گرفت، با چوبدستی بر دندان های مبارک زد و گفت: «قوم مان از در انصاف با ما وارد نشد؛ ولی شمشیرهایی که در دست ماست و از آن ها خون می چکد، انصاف را برقرار کرد. ما فرق مردانی را شکافتیم که برایمان عزیز بودند،

ص: ۱۰۸

۱- ر.ک: شرح الاخبار، چاپ مرکز نشر اسلامی، قم، ج ۳، ص ۲۵۳؛ مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۱۰۶؛ تذکره الخواص، ص ۲۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

۲- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳- البدایه و النهایه، چاپ ۱۹۶۶ میلادی، ج ۸، ص ۱۹۷ و چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۸، ص ۲۱۵؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۴، ص ۲۹۳؛ و ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۹.

ولی بی مہری کردند و بر ما ستم نمودند». سپس سر مبارک را سه روز بر دروازه قصر آویخت. (۱).

در جای دیگر آمده است: سه روز در دمشق آویخته شد و سپس در انبار اسلحه قرار گرفت. (۲)

همچنین گفته اند: بر دروازه مسجد دمشق آویخته (۳) و نوشته اند: در مسجد جامع دمشق، در همان جایی آویخته شد که سر یحیی بن زکریا علیه السلام آویخته شده بود. (۴).

شاید او هر از گاه، سر مبارک را در جاهای مختلف می آویخت. او اسیران را نیز در زندانی حبس کرد که از سرما و گرما محفوظ نبودند. (۵)

روایت شده است که عبدالملک بن مروان، به حجاج بن یوسف نوشت: «مرا از خون اهل بیت صلوات الله علیهم دور بدار؛ چون به چشم خود دیدم که حکومت فرزندان حرب، پس از کشتن حسین صلوات الله علیه از دست رفت». (۶) این سخن، آشکارا می گوید که یزید بن معاویه بن ابی سفیان بن صخر بن حرب، قاتل حسین بن علی صلوات الله علیه بود. او این جنایت را به همه فرزندان حرب نسبت می دهد و از دست رفتن پادشاهی آن ها را به خاطر کشتن دردناک امام حسین صلوات الله علیه می داند.

ص: ۱۰۹

۱- ر.ک: الخطط، مقریزی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۲۳؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۷۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹.

۲- البدایه و النہایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۸، ص ۲۲۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹.

۳- الامالی، صدوق، چاپ نجف اشرف، سال ۱۳۸۹ ق، ص ۱۴۷ و چاپ مؤسسه البعثه، ص ۲۳۱؛ روضه الواعظین، ص ۱۹۱؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۵۶؛ العوالم، الامام الحسین، ص ۳۹۶؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۴، ص ۸.

۴- صبح الاعشی، چاپ مؤسسه المصریه العامه، ج ۴، ص ۹۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۵۷؛ الروض المعطار، حمیری، ص ۲۳۷.

۵- الامالی، صدوق، ص ۱۴۸ و چاپ مؤسسه البعثه، ص ۲۳۱؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰؛ العوالم، الامام الحسین، ص ۴۴۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۲.

۶- ر.ک: جواهر المطالب، ابن دمشق، ج ۲، ص ۲۷۸؛ ترجمه الامام الحسین از طبقات ابن سعد، ص ۹۲؛ تذکره خواص الامه، ص ۲۷۲ به نقل از طبقات ابن سعد؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ج ۲، ص ۸۶۳؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۰۶؛ بصائر الدرجات، ص ۴۱۷؛ الاختصاص، ص ۳۱۵؛ الثاقب فی المناقب، ص ۳۶۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۴؛ مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۴۰۳ و ۴۰۴؛ ینابیع المعاجز، ص ۱۱۳؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۴ و ۱۱۹؛ مناقب اهل البیت، شیروانی، ص ۲۵۷؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲۳؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۱۲، ص ۹۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۷۲.

اگر پندار هواداران یزید صحت داشت و یزید لعنه الله دستور قتل امام حسین صلوات الله علیه را صادر نکرده بود، باید ابن زیاد و عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن و دیگر کسانی را که در کشتن امام حسین صلوات الله علیه شرکت داشتند، محاکمه می کرد و به حساب آنان می رسید. همچنین باید عمرو بن سعید اشدق را به سزایش می رساند که رئیس شرطه مدینه _ عمرو بن زبیر بن عوام _ را مأمور کرد تا خانه های بنی هاشم را در مدینه خراب کند. او نیز چنین کرد و خانه ابن مطیع را هم ویران نمود. (۱).

یزید لعنه الله دست کم باید از کارهای ابن زیاد و عمرو بن سعید اشدق و دیگران، اعلام برائت می کرد. او نباید رضایت می داد که پیروان دمشق ابوسفیان، با دف و شادی و سرور، به استقبال اسیران بروند. (۲).

با توجه به همه مطالبی که گذشت، دیگر معنا ندارد که شماری از اهل سنت، یزید لعنه الله را از جنایاتش تبرئه نمایند و ادعا کنند که آن ملعون، فرمان قتل امام حسین صلوات الله علیه را صادر نکرد و به این کار راضی نبود و تلاش می کرد از درگیر شدن جنگ میان شامیان و عراقیان جلوگیری کند.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۱۰ (۱۹۵): علم غیب حسین (علیه السلام) و اقدام به خودکشی

اشاره

بنا بر مذهب شیعه، حسین کاملاً از غیب آگاهی داشت. اما آیا قیام او به همراه خانواده اش، خودکشی نبود؟ اگر بگویی آری، بر او عیب نهاده ای و به کشتن خود و

ص: ۱۱۰

-
- ۱- ر.ک: الاغانی، چاپ ساسی، ج ۴، ص ۱۵۶.
 - ۲- الامالی، صدوق، ص ۱۰۰؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۷؛ العوالم، الامام الحسین، ص ۴۲۷؛ لواعج الاشجان، ص ۲۲۰. و ر.ک: مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۶۰ - ۶۱.

فرزندانش متهم ساخته ای. و اگر بگویی نه، عصمتش را زیر سؤال برده ای و از امامت ساقطش کرده ای.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: امام حسین صلوات الله علیه به تصریح آیه تطهیر و حدیث کساء و دیگر ادله، معصوم است و چنین عصمتی، با هیچ یاوه ای زیر سؤال نمی رود. اگر پرسش گر، درک درستی از امور و احوال معصوم (پیامبر یا امام) را ندارد، نمی تواند با استناد به ناتوانی اش در فهم و درک، اصل عصمت را زیر سؤال ببرد؛ بلکه باید با دلایل متقن و با دوری از شبهات، به بررسی موضوع پردازد و این گونه مسائل را با اهل بصیرت و دانش دینی در میان بگذارد.

دوم: سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرماید: «الحسن و الحسين امامان قاما او قعدا»، امامت امام حسین صلوات الله علیه را به اثبات می رساند و کسی نمی تواند این حدیث را نادیده بگیرد.

سوم: شیعه معتقد نیست که امامان صلوات الله علیهم به طور کامل از غیب خبر دارند؛ بلکه معتقد است کلیه اموری که در امامت عامه و حفظ دین، مورد نیازشان می باشد و آنچه که آنان را یاری می رساند و در انجام مسئولیت بزرگ و خطیرشان مدخلیت دارد، خداوند به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله، به امامان ابلاغ نموده است. آنچه که به تربیت نفوس و رسیدن به کمال و سیر ائمه به سوی خدا مربوط می شود، از همین قبیل است. اگر امام اراده کند، مواردی نظیر شمارش ریگ های بیابان و امثال آن را نیز می داند؛ اما زمانی اراده می کند که اثری مربوط به موارد مذکور داشته باشد.

چهارم: حضرت اسماعیل و پدرش حضرت ابراهیم صلوات الله علیهما هر دو پیامبر بودند. وقتی اسماعیل در مقابل پدرش تسلیم شد و از او خواست که سرش را ببرد، آیا با این کار، اقدام به خودکشی کرد؟ اگر بگویی آری، به حضرت اسماعیل عیبی نهاده ای و او را متهم کرده ای که در حال اختیار، به قتل خود اقدام نمود. و اگر بگویی نه، عصمت او را زیر سؤال برده ای و از نبوت ساقطش کرده ای.

پنجم: پیامبر صلی الله علیه و آله می توانست از غیب و حوادث پیش رو در جنگ ها، با خبر شود. حال وقتی که دستور جنگ با مشرکان را صادر کرد، آیا حمزه و جعفر بن ابی طالب و دیگر شهدای اسلام را تشویق به خودکشی نمود؟

ششم: این که امام حسین صلوات الله علیه می دانست کشته می شود، بدان معنا نیست که برای جنگ افزوزی با دشمنان رفته بود. او می دانست که هیچ یاوری برای دفاع از خود ندارد و تنها به خاطر صیانت و حفاظت از حرمت مکه، از آنجا خارج شد تا بنی امیه با ترور او، حرمت حرم الهی را نشکنند؛ اما دشمنانش او را در کربلا فرود آوردند و برای کشتنش لشکرکشی کردند و محاصره اش نمودند و آن جنایت هولناک را مرتکب شدند.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۱۱ (۱۹۶): ولایت تکوینی و خودکشی حسین (علیه السلام)

اشاره

علمای شما می گویند: امامان ولایت تکوینی دارند و همه ذرات هستی، در برابر آن ها سر تسلیم فرود می آورند. آیا شما، تسلیم ولایت تکوینی حسین نبود؟ اگر بگویی تسلیم بود، معنایش این است که حسین ولایت تکوینی خود را به کار نگرفت و خودکشی کرد. و اگر بگویی تسلیم نبود، سخن همه علمای شیعه را که قائل به ولایت تکوینی هستند، تکذیب کرده ای.

ص: ۱۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: ولایت تکوینی _ به معنای کرنش همه ذرات هستی در برابر سلطه پیامبر و امام _ جزو عقاید اصلی و اساسی شیعه نیست که همه به آن پای بند باشند؛ بلکه این نظر برخی از علمای ما است. سخن شیعه آن است که خداوند متعال، به تناسب مسئولیتی که پیامبران و جانشینان ایشان دارند، توانایی هایی به آنان عطا فرموده تا بر اساس ضوابطی که مورد رضای خدا است و در محدوده ای که منجر به سلب آزادی دیگران و از بین رفتن اختیارشان نمی شود، مورد استفاده قرار دهند.

به طور مثال: خداوند متعال مانع از کشته شدن پیامبران به دست بنی اسرائیل نشد و اگر جایی نیاز به دخالت بود، در خارج از دایره اختیار مردم دخالت کرد؛ همچنان که می فرماید: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ؛ (۱) گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت شو». خدا مانع از کارهای اختیاری مردم نشد و جلوی تصمیم گیری، جمع آوری هیزم، افروختن آتش، تهیه منجنیق و پرتاب ابراهیم علیه السلام را نگرفت؛ بلکه اراده الهی در خارج از دایره اختیار مردم دخالت کرد و مانع از سوزاندن آتش شد و فرمود: «ای آتش! بر ابراهیم، سرد و سلامت شو». اگر میان آن ها و خواسته هایشان پرده می افتاد، زبان شان در برابر خدا دراز بود و گمان می کردند که خداوند به آن ها ظلم کرده است.

همین سخن را می توان در مورد شب هجرت و پنهان شدن پیامبر صلی الله علیه و آله در غار گفت؛ چرا که خداوند متعال، مانع از محاصره خانه پیامبر توسط مشرکان و جست و جو و استخدام راه بلد و تشخیص مسیر حرکت نشد، بلکه خارج از دایره

ص: ۱۱۳

اختیار آن‌ها دخالت کرد و درختی روئید و عنکبوتی تار انداخت و کبوتری بر آستانه غار تخم گذاشت.

دوم: کرنش شمر و یزید و دیگران در برابر ولایت تکوینی، به معنای سلب اختیار از آنان و دخالت اجباری و جلوگیری از خواسته‌ها و اقدامات آنان نیست. به همین خاطر خداوند، مانع از قتل حضرت موسی علیه السلام به دست فرعون نشد، بلکه گذاشت او کارش را بکند؛ اما از سوی دیگر، دریا را برای موسی علیه السلام شکافت و وقتی فرعون وارد شد، دریا به هم پیوست و او غرق گردید. همچنین از کسانی که می‌خواستند حضرت عیسی علیه السلام را به قتل برسانند، جلوگیری نکرد؛ بلکه خارج از اراده آن‌ها تصرف نمود و عیسی علیه السلام را نزد خود عروج داد و خبرچین را شبیه او گرداند تا عقوبت کار خود را ببیند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از گوشت مسمومی که زن خیبری مهیا کرده بود، تناول فرمود و سم در ایشان اثر کرد و در بیماری منجر به وفاتش، گسستن استخوان‌های کمر را احساس نمود. این در حالی است که پس از خوردن مقداری از گوشت و تأثیر سم در حضرت، خداوند متعال گوشت گوسفند را به سخن آورد و از مسموم بودنش خبر داد. پس چرا خداوند آن را پیش از خوردن، به سخن و انداخت؟ مگر خداوند، حاکم بر همه ذرات جهان نیست؟ (۱).

سوم: قدرت بخشیدن به پیامبر و امام برای تصرف در همه اشیاء، به معنای اجازه هر گونه تصرفی نیست. درست است که شما توان انجام خواسته‌های خود را دارید، ولی نمی‌توانید آن را در کشتن مردم به کار گیرید. خداوند متعال به حضرت سلیمان و حضرت داود علیهما السلام توانایی فوق العاده‌ای عطا فرمود، اما اجازه نداد هر گونه که دل‌شان می‌خواهد، از آن بهره بگیرند؛ بلکه موازین ویژه‌ای برای آن‌ها مشخص کرد تا

ص: ۱۱۴

۱- شاید پرسش‌گر معتقد است که خداوند متعال، قاتل پیامبر است. مترجم

در همان چارچوب عمل کنند. اگر خدا می دانست که آن ها در بهره گیری از آن قدرت ها معصوم نیستند و به دل خواه خود عمل می کنند، چنین توانی به آن ها نمی داد. با این که جن ها تحت فرمان سلیمان علیه السلام بودند و هر کاری که می خواست، برایش انجام می دادند، اما او اجازه نداشت با استفاده از جن ها، مردم را بترساند و وادار به ایمان سازد..

چهارم: آیا فراموش کرده اید که وقتی ساریه و سپاهش در سرزمینی دور از مدینه محاصره شد، عمر از راه دور، او را مخاطب قرار داد که «ای ساریه! به کوه پناه ببر». ساریه صدای او را شنید و همراه با سپاهش به کوه پناه برد و نجات یافت. چرا عمر این قدرت را برای نجات ابو عبیده به کار نگرفت؟ چرا با این قدرت، مانع از کشته شدن خود توسط ابولؤلؤ نشد؟

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۱۲ (۱۹۹): خون خواهی حسین (علیه السلام)

اشاره

شما هر سال در روز عاشورا فریاد می زنید: «یا لثارات الحسین» که اشاره ای روشن به خون خواهی و انتقام از قاتلان حسین دارد. سؤال این است که چرا امامان شما، از قاتلان پدرشان خون خواهی نکردند؟ آیا شما از آن ها شجاع تر هستید؟ اگر بگویید: «ما شجاع تر هستیم»، کارتان تمام است. و اگر بگویید: «آن ها به خاطر اوضاع سیاسی نتوانستند به این کار اقدام کنند»، پس آن ولایت تکوینی که همه ذرات هستی در برابرش کرنش می کردند، چه شد؟ آیا ولایت تکوینی، فقط خرافه ای است که در ذهن شما جای دارد؟ اصلاً آن کسانی که می خواهید انتقام خون حسین را از آنان بگیرید، چه کسانی هستند؟

ص: ۱۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: اگر سخن پرسش گر صحیح باشد که مردم در روز عاشورا فریاد می زنند: «یا لثارات الحسین»، این کار جزئی از مراسم اساسی عاشورا نیست که در صورت اجرا نشدن، مراسم ناقص بماند. حتی جزئی از مراسم غیر اساسی هم به شمار نمی رود؛ بلکه اساس مراسم عاشورا در هر زمان و مکانی، دو چیز است: اظهار محبت و ولایت امام حسین صلوات الله علیه؛ و جبهه گیری در برابر باطل و تقبیح کردار ستم گران و سرزنش تجاوزکارانی که به دین و دین داران تعرض می کنند. پس این سؤال بی معنا است که چرا امامان به خون خواهی پدرشان برخاستند!

دوم: بسیاری از کسانی که در قتل امام حسین صلوات الله علیه و خاندانش مشارکت داشتند، به دست مختار ثقفی کشته شدند. یزید لعنه الله و دیگر اعوان او که حرمت دین و دین داران را شکستند و در ماجرای کربلا- و واقعه حره و ویران کردن کعبه شرکت داشتند، همگی به درک واصل شدند. اما ظلمی که آنان پایه ریزی کردند و انحرافی که بنا نهادند، با مرگ شان پایان پذیرفت و حق به حق دار نرسید. اهل باطل همچنان در زمین به فساد می پردازند و حرمت شکنی می کنند و در پی نابودی دین و خوار کردن مسلمانان و مستضعفان هستند. این روش ظالمانه را یزید لعنه الله با کشتن امام حسین و خاندان و یارانش صلوات الله علیهم پایه گذاری کرد. پس خون خواهی حسین صلوات الله علیه به این معنا نیست که قاتل او به سزای عملش برسد؛ بلکه به این معنا است که ریشه باطلی که یزید لعنه الله به بار نشانده بود و دین و حقیقتی که او در پی نابودی اش بود، احیا گردد.

این کار، زمانی تحقق می یابد که زمین پر از عدل و داد شود؛ همان گونه که اکنون پر از ظلم و جور شده است. و این به دست توانای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صورت می گیرد که خدا ظهورش را به امت محمد صلی الله علیه و آله وعده داده است تا به وسیله او، امت را از چنگال دشمنان رهایی بخشد و زمین مرده را دوباره زنده سازد و نعمت خود را به طور کامل، بر همه انسان ها ارزانی گرداند.

سوم: در گذشته یادآور شدیم که همه علمای شیعه، قائل به ولایت تکوینی نیستند و برخی از آن ها چنین اعتقادی دارند. پس ولایت تکوینی، جزو آن دسته عقایدی نیست که بتوان همه شیعیان را به آن ملزم کرد؛ بلکه تنها قائلان به آن را می توان ملتزم نمود.

منظور قائلین به ولایت تکوینی این است که کلیه ابزار هایی که پیامبر یا امام، برای انجام کارهای مهم و مسئولیت های واگذار شده نیاز دارند، در اختیار آن ها قرار داده شده است. این ولایت تکوینی، هیچ منافاتی با اختیار بشر ندارد و در صدد اجبار مردم به انجام اموری خارج از دایره اختیارشان نیست. خداوند متعال، باد و وحوش و پرندگان و جن را در اختیار حضرت داود و سلیمان علیهما السلام قرار داد و آهن را برای حضرت داود نرم کرد، ولی به آن ها اجازه نداد که با این ابزار، مردم را وادار به ایمان سازند. قدرت هایی که خدا به پیامبران و جانشینان ایشان عطا فرموده، همگی از همین قبیل هستند و تنها اجازه دارند به گونه ای از آن ها استفاده کنند که در دایره شرع و دین باشد و آزادی و اختیار بشر را تحت الشعاع قرار ندهد.

پیش تر نیز مثال هایی در این باره ذکر کردیم و گفتیم که وقتی ستمگران می خواستند حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش اندازند، خدا دست و پای نمرود و اعوانش را نبست و مانع از جمع آوری هیزم و فراهم کردن منجنیق و برافروختن آتش نشد و اجازه داد همه کارها را به راحتی انجام دهند؛ اما در محدوده ای که خارج از اختیار آن ها بود، وارد عمل شد و جلوی آتش را گرفت تا ابراهیم علیه السلام را نسوزاند: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ

سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ؛^(۱) گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت شو». همچنین مشرکان مکه را آزاد گذاشت تا هر کاری می توانند بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله انجام دهند؛ ولی عنکبوت را مأمور کرد که بر در غار، تار بیافد و مشرکان به اختیار خود برگردند و از وارد شدن به غار منصرف شوند.

از نظر کسانی که قائل به ولایت تکوینی هستند، اعطای این قدرت به انبیا و اوصیا، همانند اعطای قدرت جسمی است که خدا در اختیار انسان قرار داده و باید بر اساس قوانین الهی از آن استفاده کند و حق تجاوز از آن را ندارد. به کسانی که از حدود الهی تجاوز کنند و از اوامر الهی سرپیچی نمایند، چنین ولایتی اعطا نمی گردد.

چهارم: اعتقاد دیگران به ولایت تکوینی، ارتباطی به نبوت پیامبر یا امامت امام ندارد. امامت از طریق نص – تصریح خدا، پیامبر یا امام پیشین – ثابت می شود و نبوت به وسیله معجزه و دیگر دلایل به اثبات می رسد. ولایت تکوینی از نظر قائلان به آن، نه جزئی از دلایل نبوت است و نه جزئی از دلایل امامت؛ بلکه از الطاف و عطایای الهی به پیامبر و امام می باشد و هیچ فرقی با دیگر عطایا ندارد؛ همانند طی الارض که خدا به آنان عطا فرموده و برخی از مؤمنان خالص نیز از آن برخوردارند؛ و همانند قدرت شفابخشی که خداوند به برخی از پیامبران و اولیایش عطا فرموده است. پس بزرگ نمایی در مورد این مسأله، معنا ندارد.

پنجم: ولایت تکوینی، به معنای تسلط بر همه ذرات هستی نیست؛ بلکه به معنای توانایی تصرف در برخی از امور مادی و قوانین الهی است؛ مثلاً می تواند با دعا کردن یا دست کشیدن، بیماران را شفا دهد، یا اجسام را بدون دست زدن جابه جا کند؛ همانند کاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد و با اشاره ای، درخت را حرکت داد و درخت در حالی که زمین را می شکافت، نزد پیامبر رفت؛ و مانند کاری که حضرت

ص: ۱۱۸

ابراهیم علیه السلام انجام داد و هنگامی که پادشاه می خواست به ساره دست درازی کند، دستش خشکید و پس از تعهد به عدم تکرار، دستش به حالت نخست بازگشت؛ و مانند دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای اهل مدینه و طلب باران از درگاه خداوند که چنان بارید، مردم به ستوه آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت: «خدایا! به اطراف مدینه بیارد، نه بر ما». ناگهان ابرها همچون حلقه ای به کنار رفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله لبخند زد و فرمود: «رحمت خدا بر ابوطالب! اگر زنده بود، چشمانش روشن می شد. چه کسی می تواند سخن او را برای ما بازگو کند؟». امام علی صلوات الله علیه عرض کرد: «ای رسول خدا! شاید منظور شما این باشد: سفیدرویی که ابرها به آبروی او می بارند و او بهار یتیمان و پناه بیوگان است. گرفتاران بنی هاشم به او پناه می برند و در نزد او، از نعمت ها و عطاها بهره مند می شوند».(۱).

چرا پرسش گر، منکر ولایت تکوینی است؟ حال آن که در زندگی پیامبران علیهم السلام نمونه های بسیاری از آن روی داده است و همه مسلمانان بدان ایمان دارند. برخی از فرقه های اسلامی، شبیه این مقامات را در مورد بزرگان صوفیه نقل می کنند. البته گاه خودشان اعتراف می کنند که این سخنان، دروغ و ساختگی است؛ اما بدون شک، آنچه در مورد پیامبران گفته شده است، دروغ و ساختگی نیست.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۱۱۹

۱- الاستذکار، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۴۳۳. و ر.ک: سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۳۹۴ و ۳۹۵ و ج ۹، ص ۴۴۰ و ۴۴۴؛ امتاع الاسماع، مقریزی، ج ۵، ص ۱۳۰؛ المجموع نووی، ج ۵، ص ۹۶؛ فتح الوهاب انصاری، ج ۱، ص ۱۵۳؛ المغنی، ابن قدامه، ج ۲، ص ۲۹۸؛ الشرح الکبیر، ابن قدامه، ج ۲، ص ۲۹۸؛ نیل الاوتار، ج ۴، ص ۴۰؛ بدائع الصنائع، کاشانی، ج ۱، ص ۲۸۳؛ سبل السلام، ج ۲، ص ۸۱؛ مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، کوفی، ج ۱، ص ۸۲ و ۸۳؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۴؛ المصنف صنعانی، ج ۷، ص ۹۲ و ۴۳۱؛ فتح الباری، ج ۲، ص ۴۲۵ و ۴۲۶؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۲۳۴؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۰۰؛ الاحادیث الطوال، ص ۷۱؛ کتاب الدعاء، طبرانی، ص ۵۹۷؛ المعجم الاوسط، ج ۷، ص ۳۲۱.

پرسش شماره ۱۱۳ (۲۶): قدرت گرفتن شیعه و ظهور نکردن حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

اشاره

شما می گویند که امام دوازدهم تان از ترس ستمگران، در سرداب پنهان شد. پس چرا بعد از به قدرت رسیدن حکومت های شیعی _ مانند عبیدی ها و آل بویه و صفویه و دولت فعلی ایران _ که خطر رفع گردید، باز هم ظهور نکرد؟ اکنون که حکومت شیعی ایران می تواند از او حمایت کند و میلیون ها نفر، شب و روز منتظر او هستند و حاضرند خود را فدای او نمایند، چرا بیرون نمی آید؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: امام زمان صلوات الله علیه ظهور می کند تا زمین را پر از عدل و داد نماید. چنین کاری، جنگ با همه سرکشان و مستکبران و کافران را بر او حتمی می سازد. حکومت فعلی ایران و شیعیان دیگر کشورها، نمی توانند شر آن دشمنان را دفع نمایند؛ مگر این که جنبش جهانی شیعه راه بیفتد و همه مردم دنیا، بر ضد آن دشمنان متحد شوند.

ص: ۱۲۰

روشن است که در زمان کنونی، ظرفیت لازم برای تحقق اهداف قیام، فراهم نیست؛ بلکه قیام حضرت، موجب در ماندگی شیعیان و دیگر کسانی می شود که دست یاری به سوی امام دراز کرده اند. همچنین کار به شهادت آن حضرت می انجامد؛ همان گونه که در گذشته، برای امام حسین صلوات الله علیه پیش آمد. و این، نهایت نادانی و بر خلاف هدف اصلی است و همه تلاش ها را از بین می برد.

علاوه بر این، در پس ادامه غیبت، مصلحت های دیگری نیز _ همچون اتمام حجت با انسان ها _ نهفته است و امور متعددی را در بر دارد؛ به طور مثال: دیگر کسی نمی تواند ادعا کند که اگر من حکومت می کردم، می توانستم عدالت را اجرا کنم؛ همچنین مردم از همه برنامه هایی که مدعی طرح تحقق عدالت هستند، مأیوس می شوند؛ و نیز، هیچ مؤمنی در صلب کافر باقی نمی ماند.

دوم: در اعتقاد به ظهور امام مهدی صلوات الله علیه، اهل سنت نیز با شیعیان مشترکند. پس ما همین سؤال را از آن ها می پرسیم و می گوئیم: شما از جهت تعداد، بیشتر از شیعیان هستید و در سیاست و اقتصاد جهانی، جایگاه بالاتر و نفوذ بیشتری دارید و همه کشورهای دنیا، خواستار دوستی با دولت های شما هستند. شما حکومت خود را شرعی می دانید و بیش از هزار و چهارصد سال، بر بسیاری از سرزمین های دنیا حکومت کرده اید و بر طول و عرض جغرافیایی زمین تسلط داشته اید. پس چرا آن مهدی که به او اعتقاد دارید، در این مدت قیام نکرد؟

سوم: اعتقاد به پنهان شدن امام مهدی صلوات الله علیه نمی تواند موجب عیب جویی از شیعیان شود؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله هم در غار مخفی شد و در آغاز بعثت و به هنگام دعوت سری، به خانه ارقم رفت و آنجا را مقر خود ساخت تا اصحابش در آنجا پناه گیرند و به دور از چشم مشرکان باشند.

حضرت خضر علیه السلام نیز پنهان است و به اعتقاد اکثر امت اسلامی و به اتفاق همه سیره نویسان، در زمان حضرت موسی علیه السلام حضور داشت و هنوز زنده است و هیچ کس مکان او را نمی داند. (۱).

همچنین حضرت موسی علیه السلام از دست فرعون و گروهش فرار کرد و پنهان شد و گفت: «فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُزْسَلِينَ»؛ (۲) هنگامی که از شما ترسیدم، گریختم. پروردگرم به من حکمت بخشید و مرا از پیامبران گرداند. او همچنان در غیبت ماند تا خدا او را به پیامبری مبعوث کرد. گفته اند که غیبت او از قومش، بیست و هشت سال به طول انجامید. (۳).

حضرت صالح علیه السلام مدتی از قوم خود غایب شد و هنگام غیبت، سال خورده بود. وقتی نزد قوم خود بازگشت، او را نشناختند و تکذیبش کردند و ناسزا گفتند و از خود راندند و گفتند: «خدا از تو بیزارى جوید! صالح، چهره ای غیر از چهره تو داشت». اما عده ای که اهل یقین بودند، نشانه هایی از او خواستند تا شک ها برطرف شود. (۴).

حضرت یوسف علیه السلام از قوم خود غایب شد و به زندان افتاد و مدتی تقيه کرد تا او را شناسند؛ همان گونه که وقتی خداوند حضرت عیسی علیه السلام را نجات داد، او را

ص: ۱۲۲

۱- الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۳۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۶، ص ۴۰۰؛ الاصابه، چاپ دار الکتب العلمیه، ج ۲، ص ۲۵۰؛ قصص الانبیاء، ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۱۴؛ البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۳۸۰؛ فتح القدیر، ج ۳، ص ۲۹۹ و ۳۰۰؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۳۲۲؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۱۰؛ عمدہ القاری، ج ۲، ص ۶۰ و ج ۱۵، ص ۲۹۹؛ تاج العروس، ج ۶، ص ۳۵۲. و ر.ک: کمال الدین، ص ۳۸۶؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۹۸ و ۳۰۰؛ میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۱۰۷؛ تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۳۹ و ۳۵۲ و ۳۵۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۴۲؛ اضواء البیان، شنیطی، ج ۳، ص ۳۳۳؛ الايقاظ من الهجعه، ص ۱۳۷.

۲- سوره شعراء، آیه ۲۱.

۳- ر.ک: الامامه و التبصره، ص ۱۰۹؛ کمال الدین، ص ۱۵۲ و ۳۴۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۸۱.

۴- کمال الدین، ص ۱۳۶ و ۱۳۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۵ و ۲۱۶ به نقل از کمال الدین؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۵ و ۴۶.

مدتی دور از چشم دیگران پنهان داشت و سپس به نزد خود بالا برد تا در آخرالزمان فرود آید. اصحاب حدیث روایت کرده اند که دجال نیز در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت و هنوز هم زنده است و در آخرالزمان خروج می کند. (۱).

با توجه به این مطالب، دیگر چه معنایی دارد که بر غایب شدن حضرت مهدی صلوات الله علیه در سرداب یا جای دیگر، خرده گرفته شود؟ هر کس مخفی می شود، مسلماً در آخرین جایی که او را دیده اند، غیب می گردد و دیگر مردم او را نمی بینند تا زمانی که ظهورش فرا برسد. این بدان معنا نیست که برای همیشه در همان مکان بماند.

چهارم: دولت صفویه، شیعه بود. دولت فعلی ایران نیز شیعه است. اما دولت های دیگری که پرسش گر نام برد، شیعه دوازده امامی نبودند. پس مسائل را در هم نیامیزید.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۱۴ (۳۸): قضاوت با قوانین نسخ شده آل داود

اشاره

شیعه معتقد است که «وقتی مهدی ظهور می کند، داوری اش بر اساس قوانین آل داود می باشد و هیچ برهانی نمی طلبد». پس شریعت محمد صلی الله علیه و سلم چه می شود که نسخ کننده شریعت های پیشین است و به هنگام دادخواهی، اظهار برهان و بینه را واجب می داند؟

ص: ۱۲۳

۱- الغیبه طوسی، ص ۱۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۰۵؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۲۰۴؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۲۰؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۷۵؛ دیباچه سیوطی بر مسلم، ج ۶، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ تحفه الاحوذی، ج ۶، ص ۴۳۶ و ۴۳۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۹۴؛ الاحادیث الطوال، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۲۴ و ۱۲۵؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۵۵ و ۵۶ و ج ۲۴، ص ۳۸۶ و ۳۸۹؛ دلائل النبوه، ج ۲، ص ۵۹۷؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۸۹ تا ۲۹۲ و ۵۰۶ تا ۵۰۸؛ امتاع الاسماع، ج ۹، ص ۶۴.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: جزا باید بر اساس جرائم باشد و برپایی عدالت حقیقی در میان مردم، به این است که هر چیزی در جای خود قرار گیرد و حق به حق دار برسد. برای تحقق چنین عدالتی، لازم است واقعیت امور دانسته شود. عمل به بینه و سوگند، تنها برای حل اختلافات بر اساس امور ظاهری است. اگر چه بینه و سوگند در بسیاری از مواقع، به کشف حقیقت منتهی می شود، اما گاه به خطا می رود؛ چون برخی اوقات، شاهدان خطا می کنند؛ طرفین دروغ می گویند؛ سوگند دروغ می خورند؛ به خاطر مصلحت اندیشی یا دلایل دیگر، به چیزی اقرار می کنند که اتفاق نیفتاده و به ضرر آنان می باشد. اما اگر خداوند از طریقی _ همانند راهنمایی فرشتگان _ واقعیت را برای امام و حاکم، آشکار سازد، آنان می توانند عدل و داد قطعی و حقیقی را در همه امور برپا سازند.

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به امتش وعده می دهد که در آخرالزمان، امامی زمین را پر از عدل و داد می کند، تعهد ضمنی می دهد که حکم و قضاوت آن امام، مطابق با واقعیت است. بر این اساس، لازم است امام از ابزاری استفاده کند که قضاوتش مطابق با واقع باشد و از سوگند و بینه ای که گاه درست و گاه اشتباه است، پرهیزد.

با این بیان روشن می گردد که قضاوت امام مهدی صلوات الله علیه بر اساس حکم آل داود، آخرین حلقه از شریعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است؛ چرا که آن را به امتش وعده داده است.

دوم: ارجاع دادن مردم به اقرار و سوگند و بینه، یک قانون ارفاقی است تا کار مردم راه بیفتد. در زمان غیبت امام زمان صلوات الله علیه، سه گزینه پیش رو قرار دارد:

الف: شارع، حقوق مردم و موارد اختلافی و حقایق نامعلوم را به حال خود رها کند؛ که مسلماً این کار، به تزییع حقوق و هرج و مرج و فساد بزرگ اجتماعی می انجامد.

ب: شارع، حدس و گمان حاکم و قاضی را معیار تشخیص قرار دهد؛ که این نیز خطری بزرگ و فسادی فراگیر به همراه دارد و مجال هوا و هوس را باز می گذارد و به حاکمان ستمگر فرصت می دهد که تعدی و تجاوز را به نهایت برسانند و با هر کس خصومت شخصی دارند، تصفیه حساب نمایند و ضربات مرگ بار خود را بر نیکان و دین داران وارد سازند.

ج: شارع بر نظامی تکیه کند که ضمن همگامی با مردم، بیشتر حقوق آن ها حفظ شود و نهاد اجتماع، برقرار بماند؛ اگر چه اندکی از افراد بتوانند قوانین را زیر پا بگذارند و از آن عبور نمایند. این همان نظام مبتنی بر اقرار و بینه است که پیش تر گفتیم. اما وقتی امام مهدی صلوات الله علیه ظهور می کند، دیگر ارفاق جایگاهی ندارد و آسان گیری به مصلحت نمی باشد و حکم تابع موضوعش می شود. پس چاره ای جز بازگشت به حکم اولیه _ یعنی همان اجرای عدالت حقیقی و قضاوت بر اساس واقعیت _ باقی نمی ماند و حکم ارفاقی که یک عنوان ثانویه است، کنار گذاشته می شود.

به بیان دیگر: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به حکم آل داود عمل می کرد، حقوق مردم پس از وی ضایع می شد؛ چرا که می دانست امام معصوم صلوات الله علیه را از خلافت کنار می گذارند و کسی بر مردم حکومت می کند که توان شناخت واقعیت ها را ندارد. پس چاره ای جز این نبود که با مردم مدارا شود و پایین ترین حد ممکن، حفظ گردد تا پس از این که کارها به مسیر صحیح بازگشت و کسی بر مردم حکومت کرد که توان شناخت واقعیت را دارد، این حکم ارفاقی منتفی شود. با این بیان روشن می شود که مورد سؤال، از موارد نسخ شریعت نیست.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

چرا هنگامی که مهدی شیعیان ظهور می کند، با یهودیان و مسیحیان سازش می نماید و و اعراب و قریشیان را می کشد؟ مگر حضرت محمد صلی الله علیه و سلم و امامان شما، از قریش و عرب نبودند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

وقتی امام مهدی صلوات الله علیه ظهور می کند، مردم را به سوی حق دعوت می نماید. هر کس حق را بپذیرد و وارد دین الهی شود و اسلام بیاورد و در راه خدا جهاد کند، همراه امام خواهد بود و مورد احترام و رضایت آن حضرت قرار خواهد گرفت؛ خواه یهودی و مسیحی باشد، خواه عرب و عجم، یا از ادیان و نژادهای دیگر. پس امام مهدی صلوات الله علیه به خاطر وارد شدن یهودیان و مسیحیان به دین الهی، با آنان صلح می کند، نه این که با وجود اصرارشان بر دین قبلی، وارد سازش با آنان شود. هر کس حق را نپذیرد و با آن بجنگد و برای نابودی زمین و انسان ها تلاش کند، حضرت بر ضد او اقدام می کند و طبق فرمان خدا با او معامله می نماید و به سزایش می رساند؛ هر چند که آن فرد، عرب یا سید قریشی باشد. همچنان که این ماجرا، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد و قریشیان به جنگ با او برخاستند و مردمانی از دیگر قبایل، وارد دینش شدند و به یاری اش شتافتند.

و الحمد لله و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

اشاره

شیعیان از ابوعبدالله جعفر صادق روایت کرده اند که «صاحب الامر، مردی است که جز کافر، کسی نام او را بر زبان نمی آورد»^(۱) از ابومحمد حسن عسکری نیز روایت کرده اند که به مادر مهدی گفت: «تو به پسری حامله می شوی که نامش محمد است و قائم پس از من خواهد بود»^(۲).

آیا این تناقض نیست؟ یک بار می گویند: «هر کس او را به نام صدا بزند، کافر است» و بار دیگر می گویند: «حسن عسکری او را محمد نامید».

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: زمانی که حاکمان در پی امام مهدی صلوات الله علیه بودند تا به هر وسیله ای کارش را تمام کنند، به زبان آوردن نامش، مساوی با سخن چینی و لو دادن حضرت بود. و این، تلاش همه پیامبران را _ که منتظر به ثمر نشستن جان فشانی های خود به دست آن حضرت بودند _ از بین می برد و خیانت به خون شهیدان به حساب می آمد و کاری بس بیهوده و نابجا بود که نتیجه ای جز شکستن پایه ها و نابودی نشانه های دین نداشت.

دوم: بردن نام حضرت توسط امام حسن عسکری صلوات الله علیه، تنها در نزد مادر آن حضرت صورت گرفت، نه در نزد دشمنانش. اگر مادر حق نداشته باشد نام فرزندش را بداند، دیگر چه کسی چنین حقی دارد؟

سوم: دانستن نام آن حضرت، یک مطلب است و فریاد زدن نام او، مطلبی دیگر. دانستن نام او برای اعتقاد به وی، ضروری است؛ ولی فریاد زدن نامش، لو دادن او به

ص: ۱۲۷

۱- الانوار النعمانية، ج ۲، ص ۵۳.

۲- الانوار النعمانية، ج ۲، ص ۵۵.

حساب می آید؛ چون اگر حضور داشته باشد و مورد خطاب قرار گیرد، با تطبیق نام بر آن وجود شریف، شخصیت او افشا می شود. اما گفت و گو درباره غیبتش و زمان به دنیا آمدنش و نام محمد که پدرش بر او نهاد، صرفاً یک خبر تاریخی است که نه شخص او را افشا می کند و نه ظاهر او را می شناساند و از این رو، هیچ ایرادی ندارد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۱۷ (۸۹): هم نام بودن پدر مهدی با پدر پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اشاره

در حدیث مهدی آمده است: «اگر از دنیا فقط یک روز مانده باشد، خداوند آن روز را طولانی می گرداند تا مردی از اهل بیت مرا برانگیزد که هم نام من است و پدرش، هم نام پدر من می باشد». (۱).

مشکل بزرگ آن است که نام پیامبر، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و سلم است و نام مهدی شیعیان، محمد بن حسن. یکی از بزرگان شیعه برای حل این مشکل، پاسخ عجیب و غریبی داده است. او می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله دو نوه داشت: یکی ابو محمد الحسن و دیگری ابو عبدالله الحسین. چون حضرت مهدی از فرزندان حسین است و کنیه حسین، ابو عبدالله می باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله لفظ اب را به جای جد آورده و اسم را به جای کنیه به کار برده تا با اسم پدرش برابری کند». (۲).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۱۲۸

- ۱- ابو داود در ج ۴، ص ۱۰۶ کتاب خود، آن را آورده و البانی در ۵۱۸۰ صحیح الجامع، آن را صحیح شمرده است.
- ۲- کشف الغمه فی معرفه الائمه، اربلی، ج ۳، ص ۲۲۸؛ امالی طوسی، ص ۳۶۲؛ اثبات الهداه، ج ۳، ص ۵۹۴ و ۵۹۸.

یکم: درست نیست که با روایت غیر شیعی، علیه شیعیان احتجاج شود. پرسش گر، روایت «مهدی هم نام من است و پدرش، هم نام پدر من می باشد» را از ابوداود نقل کرده است. ابوداود شیعه نیست و روایت او، حجتی علیه شیعیان نمی باشد. این که البانی این روایت را صحیح دانسته، مورد قبول شیعیان نیست؛ چون راویان آن، در خط اهل بیت صلوات الله علیهم نبوده اند و آنچه در مورد عقاید شیعه روایت کرده اند، مشکوک می باشد.

دوم: دیگران نیز این حدیث را بدون جمله آخر _ پدرش هم نام پدر من است _ روایت کرده اند.

سوم: ما احتمال می دهیم که پیروان محمد بن عبدالله بن حسن، روایت را به این شکل در آورده اند و عبارت «پدرش، هم نام پدر من است» را به آن افزوده اند. سپس منصور عباسی و پیروانش، آن را ترویج داده اند؛ چون منصور می خواست برای فرزندش _ که نام وی محمد بن عبدالله و لقبش مهدی بود _ بازار گرمی کند و او را به عنوان مهدی حقیقی جا بزند.

چهارم: شاید عبارت صحیح این بوده است: «پدرش، هم نام فرزند من است» (یعنی امام حسن صلوات الله علیه)؛ اما چون در آن روزگار، استفاده از نقطه متداول نبود،^(۱) نسخه برداران «ابنی» را به «ابی» تغییر داده اند.

پنجم: پرسش گر بخشی از سخنان مرحوم اربلی در توضیح این حدیث را دست مایه تاخت و تاز علیه شیعیان قرار داده و به خیال خود، کم عقلی و بی خردی عالمان شیعه را به مسخره گرفته است. در پاسخ او باید بگوییم:

الف: جناب اربلی، این حدیث را از کتاب های شیعه نقل نمی کند؛ بلکه از حلیه الاولیاء ابونعیم نقل می کند و در ابتدای کتاب نیز به صراحت می گوید که آنچه در کشف الغمه

ص: ۱۲۹

۱- در رسم الخط بدون نقطه، کلمه «ابی» با «ابنی» اشتباه شده است. زمانی که نقطه گذاری متداول گردید، این خطا از سوی نسخه نویسان معمول شد. مترجم

آمده، به نقل از کتاب های اهل سنت می باشد. (۱).

خود ابونعیم نیز این روایت را بدون عبارت «پدرش، هم نام پدر من است» (۲) نقل می کند.

ب: اربلی در شرح این حدیث می گوید: «علمای شیعه، این حدیث را صحیح نمی دانند؛ چون در نزد ایشان، نام و نام پدر امام مهدی صلوات الله علیه، امری ثابت شده است. جمهور علما گفته اند که زائده (راوی حدیث) جملاتی را به احادیث اضافه می کرد. پس برای این که بین اقوال و روایات جمع کنیم، لازم است بگوییم که این جمله نیز از افزوده های زائده است» (۳).

ج: سخنی که پرسش گر به خاطر آن خرده می گیرد، اصلاً سخن خود اربلی نیست. او تصریح می کند که این سخن را از کنجی شافعی نقل کرده که از علمای بزرگ اهل سنت است. او می نویسد:

ترمذی این حدیث را در جامع خود نقل کرده و عبارت «پدرش، هم نام پدر من است» را نیاورده؛ اما ابوداود آن را ذکر کرده است. در اکثر روایاتی که راویان موثق نقل کرده اند، فقط «او هم نام من است» آمده. تنها کسی که «پدرش هم نام پدر من است» را نقل کرده، زائده است که جملاتی را به احادیث می افزود.

اگر این جمله واقعاً از حدیث باشد، معنای «پدرش هم نام پدر من است» این می شود که پدرش ابو عبدالله الحسین است. کنیه را به جای اسم به کار برده تا کنایه ای باشد از این که مهدی از فرزندان حسین است، نه حسن. این احتمال نیز وجود دارد که راوی در ضبط کلمه «ابنی» دچار اشتباه شده و آن را «ابی» ضبط

ص: ۱۳۰

۱- ر.ک: مقدمه کشف الغمه، چاپ ۱۴۲۶ ق، ج ۱، ص ۵ و ج ۴، ص ۱۷۹.

۲- ر.ک: کشف الغمه، اربلی، چاپ ۱۴۲۶ ق، ج ۴، ص ۱۸۸ و ۱۹؛ عقد الدرر، ص ۲۹ و ۳۰؛ جامع الاسرار، ص ۴۳۹.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۶؛ کشف الغمه، اربلی، چاپ ۱۴۲۶ ق، ج ۴، ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

کرده است. در این صورت، برای جمع بین روایات، باید آن را حمل بر «ابنی» کنیم. البته این هایی که در تأویل روایت گفته شد، چندان دور از تکلف نیست.

کلام آخر این که امام احمد حنبل با وجود استواری و دقتی که در ضبط روایات دارد، در چند جای مسند خود، این روایت را به صورت «اسمه اسمی» نقل کرده است. (۱)

همین مضامین را محمد بن طلحه شافعی نیز ذکر کرده که می توانید مراجعه کنید. (۲)

و الحمد لله و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۱۱۸ (۹۰): شک و تردید به خاطر روایات مختلف درباره مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

اشاره

در مهدی که شیعیان منتظر او هستند، چندین تناقض وجود دارد:

۱. مادر او کیست؟ کنیزی به نام نرجس، صقیل، ملیکه، خمط، ریحانه، سوسن، یا زنی آزاد به نام مریم؟
۲. او کی به دنیا آمد؟ در سال ۲۵۲ و پیش از وفات پدرش، هشت ماه پس از وفات پدرش، در سال ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، هشتم ذی الحجه، هشتم شعبان، پانزدهم شعبان، یا پانزدهم رمضان؟
۳. دوران حاملگی مادرش چگونه بود؟ آیا همانند دیگر زنان، مهدی را در شکمش حمل می کرد؟ یا متفاوت از دیگر زنان، او را در پهلویش حمل می نمود؟
۴. مادرش او را چگونه به دنیا آورد؟ همانند دیگر زنان زایید؟ یا از رانش متولد شد؟

ص: ۱۳۱

۱- البیان، ص ۸۶ و ۸۷؛ کشف الغمه، اربلی، چاپ ۱۴۲۶ ق، ج ۴، ص ۲۰۲؛ الدر المنثور، شیخ علی بن محمد بن الحسن نوه شهید ثانی، ج ۱، ص ۵۳.

۲- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۳.

۵. چگونه پرورش یافت؟ از ابوالحسن روایت کرده اند که «رشد ما امامان در یک روز، به اندازه رشد دیگران در یک هفته است»، «وقتی یک ماه از تولد کودک ما می گذرد، گویا یک سال بزرگ شده است»، «ما امامان در یک روز، به اندازه یک سال دیگران رشد می کنیم». (۱).

۶. کجا اقامت دارد؟ ابتدا گفتند: در مدینه ساکن است؛ سپس گفتند: در کوه رضوی، واقع در منطقه روحاء مقیم است؛ بعد گفتند: در ذی طوی واقع در مکه اقامت دارد؛ سپس گفتند: او در سامرا است. حتی بعضی از آن ها می گویند: «کاش می دانستیم که دل ها در کجا به تو آرام می گیرد؟ در کدام سرزمین اقامت داری؟ آیا در کوه رضوی هستی؟ یا در ذی طوی و جاهای دیگر سکونت داری؟ آیا در یمن، در بیابان شمرخی هستی، یا در جزیره خضرای؟». (۲).

۷. وقتی برمی گردد، آیا جوان است یا پیر کهن سال؟ مفضل می گوید که از صادق پرسیدم: «سرور من! وقتی او برمی گردد، پیر است یا جوان؟». گفت: «سبحان الله! چه کسی می داند؟ او هر گونه که بخواهد و به هر چهره ای که بخواهد، ظهور می کند». (۳).

در روایت دیگر آمده است: «او به صورت یک جوان رشید ۳۲ ساله ظهور می کند». (۴).

روایت دیگر می گوید: «در حالی ظهور می کند که ۵۱ سال دارد». (۵).

و همچنین روایت شده است: «او به صورت یک جوان رشید ۳۰ ساله ظهور می کند». (۶).

۸. چند سال حکومت می کند؟ محمد صدر می گوید: «احادیث فراوانی در این باره وارد شده است که مضمون آن ها، با هم سازگاری ندارد؛ به طوری که بسیاری از مؤلفان

ص: ۱۳۲

۱- ر.ک: کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۵۹ _ ۱۶۰.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۸.

۳- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۷.

۴- تاریخ ما بعد الظهور، ص ۳۶۰.

۵- تاریخ ما بعد الظهور، ص ۳۶۱.

۶- کتاب غیبت، شیخ طوسی، ص ۴۲۰.

را گنج و سردرگم کرده است» (۱).

روایتی می گوید: «مدت حکومت قائم ما، نوزده سال است». روایت دیگر می گوید: «مدت حکومت او، هفت سال است. خداوند، روزها و شب ها را برای او طولانی می کند؛ به طوری که یک سال از سال های او، به اندازه ده سال می گردد و مدت حکومت او، به اندازه هفتاد سال از سال های شماست» (۲).

در روایت دیگر آمده است: «قائم، سیصد و نه سال حکومت خواهد کرد؛ به همان اندازه ای که اصحاب کهف در غار ماندند».

۹. مدت غیبت او چقدر است؟ از علی بن ابی طالب روایت کرده اند که «مهدی، غیبت و سرگردانی خواهد داشت. عده ای در آن گمراه می شوند و عده ای هدایت می گردند. وقتی برسیدند: آن سرگردانی چقدر طول می کشد؟ گفت: شش روز، یا شش ماه، یا شش سال» (۳).

از ابو عبدالله نقل کرده اند که «کشته شدن نفس زکیه تا ظهور قائم، پانزده شب فاصله دارد». محمد صدر درباره این روایت می گوید: «کاملاً موثق است و از لحاظ تاریخی، قابل اثبات می باشد. مفید نیز در کتاب الارشاد، این روایت را از ثعلبه بن میمون، از شعیب حداد، از صالح بن میثم جمال نقل کرده است و همه این راویان، بزرگوار و مورد اعتماد هستند» (۴).

با این که نفس زکیه، در سال ۱۴۰ هـ ق کشته شد، اما مهدی ظهور نکرد!

روایت دیگری از ابو عبدالله نقل شده است که می گوید: «ای ثابت! خداوند معین کرده بود که این امر، در سال ۷۰ روی دهد. وقتی حسین کشته شد، خشم خدا بر اهل زمین شدت گرفت و آن را تا سال ۱۴۰ به تأخیر انداخت. ما به شما گفتیم که در سال ۱۴۰

ص: ۱۳۳

۱- تاریخ ما بعد الظهور، ص ۴۳۳.

۲- تاریخ ما بعد الظهور، ص ۴۳۶.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۳۸.

۴- تاریخ ما بعد الظهور، ص ۱۸۵.

این اتفاق رخ می دهد. شما این خبر را فاش کردید و پرده را برانداختید. پس از آن، دیگر خدا وقتی را برای ما مشخص نفرمود» (۱).

با این حال، روایتی از ابوعبدالله صادق وجود دارد که همه روایات قبلی را تکذیب می کند. او می گوید: «کسانی که برای ظهور، وقت تعیین می کنند، دروغ می گویند. ما اهل بیت، وقت تعیین نمی کنیم» (۲). همچنین: «ما نه در گذشته وقت تعیین کرده ایم و نه در آینده وقت تعیین می کنیم» (۳).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: تکلیف بندگان این است که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه را بشناسند و بدانند که او به دنیا آمده است و ظهور خواهد کرد تا زمین آکنده از ظلم و جور را پر از عدل و داد کند. اما دانستن دیگر جزئیات، ضرورتی ندارد و ندانستن آن ها، ضرری به صحت اعتقادات نمی رساند.

دوم: اختلافات مورد اشاره در متن سؤال، نتیجه آن است که مردم به ثبت و ضبط این مسائل، اهمیت نمی دادند و هنگام گفته شدن آن ها، فوراً اقدام به نوشتن نمی کردند. به همین خاطر، چنین اختلافاتی در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز دیده می شود و به هر رویدادی که نظر می کنی، در جزئیات آن اختلاف شدید می بینی؛ چرا که مردم به جزئیات اهمیت نمی دادند و به حافظه خود اعتماد می کردند؛ حافظه ای که نمی توانست

ص: ۱۳۴

۱- اصول الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ الغیبه، نعمانی، ص ۱۹۷؛ الغیبه، طوسی، ص ۲۶۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۷.

۲- اصول الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ الغیبه، نعمانی، ص ۱۹۸.

۳- الغیبه، طوسی، ص ۲۶۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۰۳.

بسیاری از جزئیات را در خود نگه دارد. هنگام روی دادن یک حادثه، از آن غافل می ماندند و پس از گذشت سال ها، نسبت به آن احساس نیاز می کردند؛ و چون چیزی یادشان نمی آمد، به حدس و گمان پناه می بردند و به جای دقت و تحقیق، جلوی خیالات و اوهام خود را باز می گذاشتند. وقتی این نمونه ها جمع شد و به هم پیوست و در کنار هم قرار گرفت، تفاوت و اختلاف هویدا گردید. چیزی که به پدید آمدن این اختلاف ها دامن زد، جلوگیری از نوشتن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سوزاندن دست نوشته های صحابه، از آغازین روزهای خلافت ابوبکر و عمر بود.

سوم: اگر سخن پرسش گر صحیح باشد، همه امور دینی خراب می شود و پایه های نبوت، در معرض نابودی قرار می گیرد؛ چرا که دشمنان دین می توانند ادعا کنند که اختلاف در مورد قضایای تاریخی پیامبر، بی شمار است. به طور مثال: پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه، چند شب در آنجا ماند؟ پانزده شب، شانزده شب، هفده شب، هیجده شب، یا نوزده شب؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام وفات، چند سال داشت؟ شصت سال، شصت و یک سال، شصت و دو سال و نیم، شصت و سه سال، یا شصت و پنج سال؟ در روز دوشنبه به دنیا آمد یا در روز جمعه؟ در چندم ربیع الاول به دنیا آمد؟ دوم ربیع الاول، هشتم ربیع الاول، دهم ربیع الاول، دوازدهم ربیع الاول، یا هفدهم ربیع الاول؟ اصلاً در ربیع الاول به دنیا آمد یا در ماه رمضان؟ در چه سالی متولد شد؟ در عام الفیل، ده سال بعد از آن، بیست و سه سال بعد از آن، سی سال بعد از آن، چهل سال بعد از آن، یا پانزده سال پیش از آن؟ در چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد، یا در چهل و سه سالگی؟ اختلاف در موارد دیگر نیز به همین منوال است. اگر وجود اختلاف در یک موضوع، توجیهی برای انکار آن باشد، لازم می آید که دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله بگویند: او اصلاً به دنیا نیامد و از دنیا نرفت و مبعوث نشد.

پس اختلافاتی که در موارد و موضوعات گوناگون مشاهده می شود، نمی تواند بهانه ای باشد برای این که آن موارد و موضوعات را به طور کلی و بدون تحقیق و بررسی، انکار کنیم؛ بلکه این اختلافات نشان می دهد که یکی از این اقوال صحیح است و همه آن ها اشتباه نیست. همچنین گویای آن است که در ضبط وقایع، کوشش نکرده اند یا عده ای خواسته اند حقیقت را بازیچه قرار دهند.

چهارم: در مورد نام مادر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه باید بگویم: گاه کنیزان بر حسب شرایط و حالات مختلف، نام های گوناگون بر خود می گذاشتند.

این که او کنیز یا زنی آزاد بود، چه بسا کسانی آزاد و دارای جایگاه و موقعیتی شایسته باشند، ولی گرفتار انسان های سلطه جو شوند و به بند در آیند. و زمانی که از آنان سخن به میان می آید، گاه به عنوان انسانی آزاد مطرح شوند و گاه به عنوان انسانی در بند. علاوه بر این که در زبان عربی، واژه «جاریه» تنها به معنای کنیز نیست؛ بلکه به معنای «دختر جوان» است، خواه کنیز باشد و خواه آزاد.

پنجم: حاملگی در قسمت پهلوی، در کتاب هدایه الکبری نوشته حسین بن حمدان خصیبه آمده است که از سران غلات می باشد. امامان و شیعیان ایشان، موضع شدیدی در برابر غالیان داشته اند و عقاید آن ها را به شدت رد کرده اند و کسی در این باره تردیدی ندارد. مگر این که مراد آنان از حاملگی در پهلوی، این باشد که حاملگی مادر، به هیچ وجه مشخص نبوده است؛ همان گونه که برای مادر حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السلام رخ داد. شاید مشخص نبودن حاملگی، به خاطر قرار گرفتن جنین در پهلوی بوده تا آن مادر، ویژگی خاصی یابد و گرامی داشته شود؛ همچنان که خداوند دیوار کعبه را برای مادر علی صلوات الله علیه شکافت تا او را در کعبه به دنیا آورد.

اما در مورد به دنیا آمدن از ران، گاه ادعا می شود که مقصود، پوشش کامل به هنگام وضع حمل است؛ به طوری که تنها پهلوی یا ران مادر دیده می شود.

همچنین گفته اند که

به خاطر رعایت ادب، این گونه تعبیر شده است. البته تا اصل حدیث ثابت نشود، نیازی به این تأویلات نیست.

ششم: به روایاتی که پرسش گر در مورد چگونگی رشد امام مطرح کرد، هیچ اشکالی وارد نیست. چه ایرادی دارد که برخی از مردم نسبت به دیگران، امتیازات ویژه ای داشته باشند؛ مثلاً از جهت جسمی، رشدشان غیرعادی باشد و در حالات روحی و کمالات انسانی، با دیگران متفاوت باشند؟

هفتم: تردید در مورد مکان حضور امام، حقیقی نیست و از باب مجاز است. گوینده این جملات می خواهد با این تعبیر بفهماند که شوق فراوان برای دیدن حضرت مهدی صلوات الله علیه دارد و از فراق او، حسرت می خورد و نمی داند او کجاست و چگونه می تواند زیارتش کند. عبارات مطرح شده، با «ای کاش می دانستم...» شروع می شود که نشان دهنده همین موضوع است؛ اما متأسفانه پرسش گر برای تمسخر و عیب جویی، عباراتی را به فقرات دعای ندبه افزوده است.

هشتم: درباره ظهور حضرت مهدی صلوات الله علیه در سن پیری یا جوانی باید بگوییم:

الف: دو روایت ۳۰ سال و ۳۲ سال، منافاتی با هم ندارند؛ چون کسی که آن حضرت را می بیند، سن او را در همین حدود برآورد می کند.

ب: روایتی که می گوید: «هر طور که بخواهد ظهور می کند»، منافاتی با دیگر روایات ندارد؛ بلکه این خود، تفسیر دیگر روایات است. منظور این نیست که برای عده ای، به یک شکل ظاهر می شود و برای عده ای، با شکل دیگر ظهور می کند؛ بلکه مقصود آن است که پس از یک غیبت طولانی، خود آن حضرت تصمیم می گیرد که چهره اش مناسب با چه سنی باشد؛ همانند اصحاب کهف و عزیر و برادرش که بعد از ده ها یا صد ها سال که زنده شدند، خداوند چهره ای مناسب با سن شان به آنان بخشید. پیرمردان

نیز نه با چهره سالخورده، بلکه به صورت جوان وارد بهشت می شوند؛ به این معنا که خداوند، چهره ای مناسب با سنین جوانی به ایشان می بخشد و وارد بهشت می کند.

ج: پرسش گر روایتی را که می گوید: «در حالی ظهور می کند که ۵۱ سال دارد»، از کتاب تاریخ عصر ظهور نقل کرده است؛ ولی نویسنده در همان کتاب، سند روایت را ضعیف دانسته و از اعتبار ساقط کرده است که می توانید به آن مراجعه کنید.

نهم: پرسش گر در فقره ۹ تصریح می کند که «مقصود از نفس زکیه، محمد بن عبدالله بن حسن است که در سال ۱۴۰ کشته شد. و بر اساس حدیث نقل شده از امام صادق صلوات الله علیه، از کشته شدن نفس زکیه تا ظهور قائم، پانزده شب فاصله است». این سخن، اشکالاتی دارد که به آن اشاره می کنیم:

الف: محمد بن عبدالله بن حسن، در سال ۱۴۰ کشته نشد؛ بلکه در سال ۱۴۵ به قتل رسید. (۱).

ب: چگونه ممکن است مقصود از نفس زکیه، محمد بن عبدالله بن حسن باشد؛ در حالی که امام مهدی صلوات الله علیه در سال ۲۵۵ _ یعنی ۱۱۰ سال پس از کشته شدن محمد بن عبدالله بن حسن _ به دنیا آمد؟

ج: از احادیث وارده به دست می آید که منظور از نفس زکیه، مردی از بنی هاشم است که میان رکن و مقام، سر بریده می شود. در کتاب خرائج و جرائح تصریح شده است که آن مرد، محمد بن حسن نام دارد، (۲) نه محمد بن عبدالله بن حسن.

ص: ۱۳۸

-
- ۱- ر.ک: مقاتل الطالبیین، ص ۲۳۲ و چاپ مکتبه حیدریه، سال ۱۳۸۵ ق، ص ۱۷۷ تا ۱۸۵؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۳۷۸؛ وفيات الاعیان، ج ۷، ص ۲۰؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۴، ص ۱۰۶؛ خلاصه تهذیب تهذیب الکمال، ص ۳۴۴؛ المنتظم، ابن جوزی؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۶، ص ۲۵۰؛ التنبيه و الاشراف، مسعودی، ص ۲۹۵؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۲۹؛ العبر و دیوان المبتدأ و الخبر، ج ۶، ص ۱۴۷؛ تاریخ ابی الفداء، ج ۲، ص ۳؛ نفس الرحمان فی فضائل سلمان، ص ۳۰۱.
- ۲- عصر الظهور، ج ۲، ص ۲۴۹؛ الخرائج و الجرائح، ص ۱۹۶ و چاپ مؤسسه المهدی قم، ج ۳، ص ۱۱۵۴؛ منتخب الاثر صافی، ص ۴۵۴ و ۴۵۵ به نقل از الغیبه شیخ طوسی.

دهم: درباره حدیثی که مقدار حیرت و سرگردانی را شش روز، شش ماه، یا شش سال بیان می کند، باید بگوییم:

۱. ظاهراً خود امام صادق صلوات الله علیه به خاطر مصلحتی، موضوع را مبهم گذاشته است؛ به این نشان که حضرت، شش را می گوید و متعلق شش را روشن نمی فرماید [که روز یا ماه یا سال است]. چه بسا مقصود این بوده که بلافاصله پس از شروع غیبت، سرگردانی آغاز می شود و سپس امور برای مردم روشن می گردد.

۲. روایت مورد بحث، سند ضعیفی دارد و نمی توان به آن اعتماد و استدلال کرد.

یازدهم: درباره حدیث ابوجعفر امام باقر صلوات الله علیه که فرمود: «ای ثابت! خداوند معین کرده بود که این امر، در سال ۷۰ روی دهد...» باید بگوییم:

الف: این حدیث نمی خواهد زمان ظهور حضرت مهدی صلوات الله علیه را بیان کند؛ زیرا او دوازدهمین امام از سلسله امامانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آمدن شان خبر داده است. سال ۷۰، دوره امامت امام چهارم، حضرت علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیه بود و سال ۱۴۰، در دوره امامت امام ششم، امام جعفر صادق صلوات الله علیه قرار داشت.

ب: حدیثی که شیخ طوسی در کتاب الغیبه آورده، منظور حدیث یاد شده را روشن می کند. در حدیث کتاب الغیبه آمده است:

به امام ابوجعفر باقر صلوات الله علیه گفتم: «امام علی صلوات الله علیه می فرمود: بلا تا سال هفتاد ادامه دارد. و می فرمود: بعد از آن بلا، گشایشی هست. سال هفتاد گذشت و ما گشایشی ندیدیم. امام باقر صلوات الله علیه فرمود: «ای ثابت! خداوند متعال معین کرده بود که این امر، در سال ۷۰ روی دهد...».

این حدیث نشان می دهد که منظور از سال ۷۰ یا ۱۴۰، سال ظهور مهدی صلوات الله علیه نیست؛ بلکه منظور، گشایش بعد از سختی است که شهادت امام حسین صلوات الله علیه،

مانع از این گشایش شد. در سال ۱۴۰ نیز فرصتی پیش آمد تا امامان، زمام امور را به دست گیرند و گشایش حاصل شود؛ ولی فاش شدن راز توسط انسان های بی مسئولیت، کار را خراب کرد.

به نظر می رسد که این هفتاد سال، باید از ابتدای بعثت _ یعنی پس از سه سال دعوت مخفیانه _ محاسبه شود.

دوازدهم: تا زمانی که یک سخن، اعتقاد همه علمای مذهب نباشد، چنگ زدن به سخن این و آن، موجب بطلان آن مذهب نمی شود؛ همچنان که سؤال از جزئیات مطرح شده در روایات، هیچ مذهبی را باطل نمی کند. در همه مذاهب، احادیث مختلفی در میان مردم وجود دارد و علمای هر مذهب، وظیفه دارند که این احادیث را پیراسته کنند و درستی و نادرستی آن ها را تبیین نمایند. به همین خاطر است که می بینیم علمای همه مذاهب، این گونه احادیث را مورد تحقیق و بررسی قرار می دهند و پس از این که درستی یا نادرستی آن ها روشن شد، نظر خود را اعلام می کنند.

اگر اشکالات موجود در مجامع حدیثی یک مذهب را دلیلی بر بطلان آن مذهب قرار دهند، این یک بی انصافی و اتهام تراشی است که به دور از روش علمی می باشد؛ زیرا با این روش می توان همه مذاهب اسلامی، بلکه اصل دین اسلام را زیر سؤال برد و باطل کرد. ما با همین روش می توانیم شما را صدها سال به دفاع از خود مشغول سازیم که در این صورت، کار شما بسیار مشکل تر از شیعیان خواهد شد؛ چرا که اهل سنت، خود را ملزم به صحت بسیاری از مجامع حدیثی بزرگ می دانند. حال تصور کنید که مسند احمد را هم به آن مجامع حدیثی بیفزاییم؛ همان مسند احمد که برخی ادعا می کنند: احادیث نادرست آن، به چهار حدیث هم نمی رسد. از این رو باید گفت:

یک: بحث ها باید به عقاید اصلی هر مذهب محدود شود و نتایج آن ها و مسائل مهم، مورد گفتگو قرار گیرد؛ البته بر اساس نظراتی که علمای هر مذهب، در کتاب های

کلامی خود مطرح کرده اند، نه عقاید و نظرات خاص این عالم و آن عالم که مورد توافق علمای مذهب نیست.

دو: باید از دست مایه قرار دادن روایات این و آن، برای قیل و قال راه انداختن و عیب جویی کردن به دور از انصاف و منطق و روح علمی، خودداری کرد.

سوم: پیش از قطعی کردن بحث امامت و اصول معرفتی و عدالت صحابه و روش تصحیح احادیث و دیگر امور پایه، بحث درباره مسائل فرعی فقهی، هیچ سودی ندارد.

و الحمد لله و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۱۹ (۱۰۰): وجود مهدی، مستند به گفتار یک زن

اشاره

بارها دیده ایم که شیعیان در مسائل گوناگون، اجماع امت را با این ادعا که حاوی نظر معصوم نیست، رد می کنند. حال می بینیم که وجود مهدی را با حرف یک زن

پذیرفته اند؛ زنی که می گویند نامش حکیمه است (و تنها خدا او را می شناسد و از حالش آگاهی دارد).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: اگر منظور از اجماع رد شده از سوی شیعیان، اجماع در مورد خلافت ابوبکر است، باید دانست که این اجماع، ایرادهایی دارد:

الف: هیچ گاه چنین اجماعی تحقق نیافت؛ چرا که امام علی صلوات الله علیه و بنی هاشم و گروهی از صحابه و دیگران، با آن مخالفت کردند.

ص: ۱۴۱

ب: اجماعی که به زور تحمیل شود و به قیمت کتک زدن حضرت زهرا صلوات الله علیها و سقط جنین او صورت پذیرد و نتیجه اش آتش زدن خانه وحی و کشتن مالک بن نویره و یارانش باشد و عده ای _ که از بیعت با ابوبکر سرپیچیدند و زکات شان را به او نپرداختند و اصرار داشتند که آن را به اهل بیت پیامبر بپردازند، یا میان نیازمندان قبیله خود تقسیم کنند _ با ادعای واهی ارتداد، به خاک و خون کشیده شوند و سعد بن عباده با تیر خالد بن ولید به قتل برسد و ادعا شود که جنیان او را کشته اند، چنین اجماعی با چنین نتایج دردناکی، هیچ ارزشی ندارد و عمل به آن صحیح نمی باشد.

دوم: ولادت حضرت مهدی صلوات الله علیه، تنها با سخن عمه اش (حکیمه خاتون) ثابت نشد؛ اگر چه او از زنان نیک و با ایمان بود. ولادت آن حضرت، مستند به سخن امام حسن عسکری صلوات الله علیه و مشاهده گروهی از افراد موثق بود که آن مولود با سعادت را دیدند. افزون بر این، رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که امامان، دوازده تن هستند و زمین خالی از حجت نمی ماند. حدیث ثقلین نیز دلالت دارد که تا روز قیامت، حجتی از اهل بیت، در کنار قرآن خواهد بود. همچنین بیش از صد تن از علمای اهل سنت، به ولادت حضرت مهدی صلوات الله علیه اعتراف کرده اند.

سوم: صدور حکم قطعی نسبت به این گونه امور، متوقف بر شناخت کامل منبع خبر است؛ و این، متوقف بر ثبوت اصل امامت اهل بیت صلوات الله علیهم می باشد. پس اگر موضوع امامت ثابت شود و تأیید گردد که معارف دین، تنها باید از طریق آنان به دست آید، ناگزیر باید به دنبال افرادی باشیم که در نقل حقایق از اهل بیت علیهم السلام، مورد اعتماد و اطمینان باشند. در این صورت، روایت دیگران که مخالف با روایت آنان است، دیگر هیچ ارزشی نخواهد داشت. پس هیچ اشکالی ندارد که این خبر، از خود امام، یا افراد مورد وثوق امام، یا حکیمه خاتون صلوات الله علیهم اجمعین گرفته شود.

اشاره

شیعیان معتقدند که امامان ایشان معصوم هستند و مهدی اکنون وجود دارد و چند تن از علمای شیعه _ که تعداد آن ها به سی نفر می رسد _ با او ارتباط دارند. با وجود چنین اعتقادی، پس چرا در امور مذهبی با هم اختلاف دارند؟ اختلافی که شاید نتوان نظیر آن را در هیچ گروه و فرقه ای یافت. این اختلافات تا جایی پیش رفته که نزدیک است هر مرجع و مجتهد، یک مذهب خاص برای خودش تأسیس کند.

با این که آن ها ادعا می کنند: «واجب است همواره امامی وجود داشته باشد تا به وسیله او، حجت خدا بر مردم تمام شود. و اکنون، او همان مهدی موعود است»، پس چرا با وجود امام و ارتباط با او، بیش از همه اهل زمین اختلاف دارند؟

از یک سو، مجلسی در کتاب خود، حدیثی را آورده است که می گوید: «امام غایب، دیده نمی شود. هر کس ادعا کند مهدی را دیده است، دروغ می گوید». از سوی دیگر، شنیده ایم و خوانده ایم که علمای شیعه، بارها مهدی را دیده اند.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: در عقاید شیعه چنین چیزی وجود ندارد که سی تن از علماء، با حضرت مهدی صلوات الله علیه در ارتباط هستند. اگر پرسش گر این مطلب را در کتابی دیده است، به ما هم نشان دهد تا آن را بررسی کنیم. علمای شیعه هیچ گاه نگفته اند که چنین چیزی جزو عقایدشان می باشد. کتاب های شیعه، فراگیر است و در دسترس همگان وجود دارد و مدارس شان، به روی مشتاقان و دانش پژوهان گشوده است. آنچه در کتاب های عقیدتی

معتبر نیامده باشد و به امضای بزرگان مذهب نرسیده باشد، نمی توان جزو عقاید آن مذهب به شمار آورد.

دوم: در کتاب های اهل سنت _ که برخی از آن ها را صحیح ترین کتاب ها پس از قرآن قلمداد می کنند _ موارد فراوانی دیده می شود که اهل سنت راضی نیستند آن موارد، به ایشان نسبت داده شود؛ به طور مثال: آن ها راضی نیستند که گفته شود: «به اعتقاد اهل سنت، خدا پا دارد و آن را در جهنم می گذارد و جهنم می گوید: بس است، بس است»، یا این که «خدا در هر شب جمعه، به صورت جوانی با موهای مجعد، به زمین فرود می آید و می گوید: آیا آمرزش خواهی هست؟»، یا این که «خدا می خندد و دندان ها و زبان کوچکش نمایان می شود».

با این که این مطالب، در کتاب های اهل سنت وجود دارد، اما شیعیان چنین مطالبی را به آن ها نسبت نمی دهند؛ مگر این که بخواهند احتجاج کنند و آنان را ملزم نمایند که از نسبت دادن مطالبی که شیعه به آن اعتقاد ندارد و تنها در یکی _ دو کتاب آمده است، دست بردارند.

سوم: خداوند سبحان می فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ؛(۱) هر گاه در امری اختلاف نظر یافید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر عرضه بدارید». و می فرماید: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ؛(۲) اگر آن را به پیامبر و اولی الامر عرضه دارند، در میان آنان کسانی هستند که [درستی و نادرستی] آن را دریابند». حضرت عیسی علیه السلام نیز می گوید: «قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لَأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ؛(۳) برای شما حکمت آورده ام و برخی از امور را که در آن اختلاف دارید، برایتان روشن می سازم».

ص: ۱۴۴

۱- سوره نساء، آیه ۵۹.

۲- سوره نساء، آیه ۸۳.

۳- سوره زخرف، آیه ۶۳.

پس وظیفه پیامبران این است که در موارد اختلافی، حقیقت را روشن نمایند. اگر مردم آن را دریافتند و پذیرفتند، رستگار و سعادت‌مند می‌شوند؛ اما اگر آن را رد کردند و اطاعت نمودند، گناهی متوجه پیامبر و امام نمی‌شود. تکلیف پیامبر و امام این نیست که اختلافات مردم را به صورت جبری و تکوینی از بین ببرند. این کار موجب تعطیلی اراده و سلب اختیار از مردم می‌شود.

چهارم: همه اهل سنت می‌گویند که مرجع آن‌ها، رسول اعظم صلی الله علیه و آله است. با این حال، اختلافات موجود در میان مذاهب اربعه، غیرقابل شمارش است؛ به ویژه اگر بخواهیم این اختلاف را به اوزاعیه و ظاهریه و مذهب سفیان ثوری و دیگر علمای آن‌ها تعمیم دهیم. هیچ عالمی از آنان، با عالم دیگر اتفاق نظر ندارد. در مورد مذاهب عقیدتی اهل سنت نیز، وضع به همین منوال است. حال ببینید اگر از همان دوره‌های آغازین، باب اجتهاد را مسدود نکرده بودند، امروز چه اوضاعی داشتند!

چنان چه به مذهب شیعه امامیه مراجعه کنید، خواهید دید که اگر در جزئیات برخی از فتاوا اختلاف دارند، اما قوانین و ضوابط فقهی آنان بسیار دقیق است و هیچ‌گاه از آن عدول نمی‌کنند و با مراجعه به آن قوانین و بررسی مسائل بر اساس آن ضوابط، می‌توانند در بسیاری از مسائل اختلافی، به اتفاق نظر دست یابند. اما در میان غیر شیعه، مسأله به این سادگی نیست.

پنجم: وجود پیامبر و امام، مانع از اختلاف مردم در فهم آیات و روایات نمی‌شود؛ به ویژه آن که مردم در فهم و دقت و جامع‌نگری، یکسان نیستند؛ همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که عمر، مسأله کلامه را نفهمیده و نخواهد فهمید. (۱) احکام بسیاری بود که عمر برای فهمیدن آن‌ها، نیاز به دیگران داشت. سخن او مشهور است که «اگر

ص: ۱۴۵

۱- ر.ک: کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۷۸؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۲، ص ۱۱۰؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۶۰۸؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۴۹؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۹، ص ۲۸۷؛ الغدیر، امینی، ج ۶، ص ۱۲۸ به نقل از ابن راهویه و ابن مردویه؛ نهج السعاده، ج ۸، ص ۴۲۳.

علی نبود، عمر هلاک می شد» و سخن دیگرش که «زنی درست گفت و مردی اشتباه کرد» (۱).

او گاه از ترس این که در پاسخ مسائل درماند، سؤال کنندگان را طوری کتک می زد که از پشت آن ها خون می جهید. عمر درباره ارث جده (مادر بزرگ)، ده ها فتوای مختلف صادر کرد؛ تا کتابی در این باره نوشت و سپس آن را پاره کرد و با توسل به جبر گفت: «اگر خدا می خواست جده ارث ببرد، کتاب پاره می شد» (۲).

اگر بخواهیم مواردی از این دست را گرد آوریم و اختلاف فتوای صحابه را جست و جو کنیم، مثنوی هفتاد من می شود. اگر به ذکر این موارد ادامه دهیم، چه بسا پرسش گر بپندارد که ما در صدد عیب جویی و خرده گیری از این و آن هستیم. در حالی که چنین نیست؛ بلکه می خواهیم او را متوجه سازیم که آنچه او بر شیعیان ایراد می گیرد، بسی قوی تر و واضح تر از آن، در صحابه و دیگران دیده می شود؛ این در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آنان بود و علی صلوات الله علیه _ که هزار باب علم از پیامبر آموخت و از هر باب آن، هزار باب دیگر گشوده می شد _ در جمع آنان

ص: ۱۴۶

۱- برای دیدن متن حدیث، مراجعه کنید به: تاریخ عمر، ابن جوزی، ص ۱۲۹؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۸۴؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۳۳؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۲۸۸ و ۲۹۸؛ فتح القدیر، شوکانی، ج ۱، ص ۴۴۳؛ الاذکیاء، چاپ دار الجیل، سال ۱۴۰۸ ق، ص ۲۰۷؛ منهاج السنه، ج ۳، ص ۱۴۷؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج ۱، ص ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۳۸۸ و ج ۲، ص ۱۱۸؛ اسنی المطالب، ص ۱۶۶ به نقل از ابی یعلی و سعید بن منصور و محاملی و احمد و ابن حبان و طبرانی و ابن بکار و ابن عبد البر؛ مختصر جامع بیان العلم، ص ۶۶؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۹۹؛ حاشیه السندی علی ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۸۳ و ۵۸۴؛ السنن الکبری، ابن سعد، ج ۷، ص ۲۳۳؛ الکشاف، ج ۱، ص ۳۵۷؛ ارشاد الساری، ج ۸، ص ۵۷؛ تفسیر نسفی، حاشیه الخازن، ج ۱، ص ۳۵۳؛ تفسیر نيسابوری؛ الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۷۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۶۱ و ج ۳، ص ۹۶؛ کتاب الاربعین، رازی، ص ۴۶۷؛ التمهید باقلانی، ص ۱۹۹؛ المستطرف، چاپ دار الجیل، سال ۱۴۱۳ ق، ص ۹۸ به نقل از المنتظم؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۷۷؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۵۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۸۱. و ر.ک: کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۵۴۹؛ مناقب اهل البيت عليهم السلام، شیروانی، ص ۳۵۰؛ الغدیر، امینی، ج ۶، ص ۱۱۷؛ عده الاصول، طوسی، چاپ جدید، ج ۲، ص ۶۸۸ و ۷۰۱ و چاپ قدیم، ج ۳، ص ۱۰۵؛ المحصول رازی، ج ۵، ص ۷۷؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۵۸.

حضور داشت و اهل بیت صلوات الله عليهم که ثقل اصغر و همسان قرآن و کشتی نوح اند، در میان آن ها بودند و به قرآن نیز دسترسی داشتند؛ همان قرآنی که عمر بن خطاب، پس از متهم کردن پیامبر به هذیان و پریشان گویی، گفت: «حسبنا کتاب الله؛ کتاب خدا ما را بس».

ششم: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «ستارگان، اهل زمین را از غرق شدن ایمن نگه می دارند و اهل بیت من، امت مرا از اختلاف حفظ می کنند».(۱) شما این روایت را چگونه تفسیر می کنید؟

هفتم: احادیثی که رؤیت امام را تکذیب می کنند، منظورشان کسی است که ادعا کند امام را دیده و امام به او نامه و برنامه داده و کارهای مهمی به او سپرده است و با چنین ادعایی می خواهد خود را داری مقام معنوی و جایگاه قدسی معرفی کند و توجه مردم را به سوی خود جلب کند و آنان را تحت تأثیر قرار دهد. اما هیچ اشکالی ندارد که یکی از نیکان برگزیده، امام را ببیند و دیدارش را کتمان نماید و آن را جار نزند و فخر

ص: ۱۴۷

۱- ذخائر العقبی، ص ۱۷؛ نظم درر السمطین، ص ۲۳۴؛ منتخب کنز العمال، حاشیه مسند احمد، ج ۵، ص ۹۲ و ۹۳؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۸۵؛ مشارق الانوار سغانی، ص ۱۰۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۴؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۷، ص ۲۲؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۶۸۰؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۶ و ۱۰۱ و ۱۰۲؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۴۸ و ج ۳، ص ۱۴۹ و ۴۵۷؛ تلخیص مستدرک، ذهبی، چاپ در حاشیه مستدرک؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ص ۱۹؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۳۵ و ۳۲۷؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۳۸۶؛ مسند زید بن علی، ص ۴۶۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰؛ کمال الدین، ص ۲۰۵؛ مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام، کوفی، ج ۲، ص ۱۳۳ و ۱۴۲ و ۱۷۴؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۳؛ تفسیر المنسوب للامام العسکری علیه السلام، ص ۵۴۶؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۴۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۶ و ۷؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۷۱ و ۷۲ و ج ۲، ص ۱۰۴ و ۱۱۴ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۷۴ و ج ۳، ص ۱۴۲؛ کتاب المجروحین، ابن حبان، ج ۲، ص ۲۳۶؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۸۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۰، ص ۲۰؛ تنبیه الغافلین، ابن کرامه، ص ۴۴؛ نصائح الکافی، ص ۴۵؛ الدر النظیم، ص ۷۷۱؛ التعجب، کراجکی، ص ۱۵۱؛ الامالی، طوسی، ص ۲۵۹ و ۳۷۹؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۲۲ و ج ۲۷، ص ۳۰۸ و ۳۰۹؛ کتاب الاربعین، ماحوزی، ص ۳۵۳؛ مناقب اهل البیت علیهم السلام، شیروانی، ص ۱۷۶؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۴، ص ۱۱۶ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸؛ المراجعات، ص ۷۶ و ۳۸۴؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۱۹؛ الغدیر، امینی، ج ۳، ص ۸۱؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۹، ص ۵۶۱.

نفرود تا این که کسی به طور اتفاقی از این ماجرا باخبر شود و بعد از مرگ وی، ماجرای ملاقاتش با امام زمان علیه السلام را افشا نماید. وقتی علمای شیعه می گویند که فلانی امام را ملاقات کرده، منظورشان همین است.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۲۱ (۱۳۰): منافات غیبت با قاعده لطف

اشاره

شیعه معتقد است که نصب امام از سوی خداوند، برآمده از قاعده لطف است. (۱).

جای بسی شگفتی است که وقتی امام دوازدهم آنان، در کودکی پنهان شده و تاکنون ظهور نکرده، نصبش به امامت، چه لطفی می تواند برای مسلمانان داشته باشد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

در پرسش شماره ۱۳۱ و ۱۸۱، سؤالی با همین مضمون آمده که بد نیست به آنجا نیز مراجعه کنید. اکنون به بیان چند مطلب بسنده می کنیم:

یکم: پنهان شدن امام مهدی صلوات الله علیه، حکم و فعل الهی نبود؛ بلکه مردمی که با نپذیرفتن امام منصوب، دستور خدا را زیر پا گذاشتند و بر این نافرمانی پای فشردند، خودشان باعث محرومیت از برکات وجود امام شدند. اگر مردم به آنچه که خدا برایشان برگزیده بود، تن می دادند و اطاعت می کردند، بی تردید امام ظهور می کرد و وظایف محول شده را انجام می داد و واجباتی را که به گردن دارد، برپا می داشت؛

ص: ۱۴۸

۱- یعنی از نظر شیعیان، امامت نیز همانند نبوت، لطفی از طرف خداوند است و باید در هر زمان، امامی هدایتگر باشد که جانشینی پیامبر را به عهده بگیرد. هدایت و ارشاد بشر و مدیریت کارها و مصالح آن ها، از وظایف او است. ر.ک: الامامه و النص، استاد فیصل نور، ص ۲۹۰.

همچنان که در زمان غیبت نیز به واجباتی که بر عهده دارد، اقدام می فرماید. اما در این شرایط که عده ای مصمم به قتل او هستند و با یاران اندکی که دارد، نمی تواند از خود دفاع کند و مسئولیت های دوران ظهور را به انجام برساند. پس ظهورش فایده ای ندارد و بلکه باعث رنج و سختی و بلا و گرفتاری می شود.

دوم: وضعیت امام مهدی صلوات الله علیه، همانند وضعیت پیامبران است. وقتی مردم خواستند حضرت عیسی علیه السلام را به صلیب بکشند و بکشند، خود را از برکت وجود وی محروم کردند و خداوند او را نزد خود بالا برد. آن حضرت زمانی بازمی گردد که مردم دست از دشمنی با او بردارند و وی امنیت داشته باشد و بتواند به واجبات و وظایف الهی اقدام کند.

سوم: بهره مندی از امام مهدی صلوات الله علیه در زمان غیبت، همانند لطفی است که خداوند از طریق حضرت خضر علیه السلام شامل حال مردم می کرد. ماجرای خضر و موسی علیهما السلام و سوراخ کردن کشتی و ساختن دیوار و کشتن آن نوجوان، به ما می فهماند که لطف خدا بر مردم، منحصر به وجود پیامبران آشکار و علنی نیست؛ بلکه خداوند حجت هایی دارد که به وظایف خود عمل می کنند و در حفظ و پاس داشت بندگان خدا می کوشند؛ بدون آن که مردم از وجود آن ها آگاهی داشته باشند. شاید حدیث نقل شده از امام مهدی صلوات الله علیه اشاره به همین معنا داشته باشد که می فرماید: «بهره مندی از من در زمان غیبتم، همانند بهره مندی از آفتاب پنهان شده در پس ابرها است» (۱).

چهارم: در مورد غیبت امام مهدی صلوات الله علیه در کودکی باید بگویم که خردسالی موجب نقصان امام نمی شود و چیزی از ارزش و مقامش نمی کاهد؛

همچنان که

ص: ۱۴۹

۱- الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۸۴؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲ و ج ۵۳، ص ۱۸۱ و ج ۷۵، ص ۳۸۰؛ الانوار البهیة، ص ۳۷۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۱۰، ص ۴۰۴؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۷۲.

خردسالی حضرت یحیی علیه السلام او را از اقدام به وظایفش بازداشت و خداوند در مورد او فرمود: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۱) در دوران کودکی به او نبوت بخشیدیم».

خداوند در مورد حضرت عیسی علیه السلام نیز می فرماید: «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (۲) آن گاه [مریم] به او [نوزاد] اشاره کرد. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم؟ [نوزاد به سخن آمده و] گفت: من بنده خدا هستم که به من کتاب آسمانی داده و مرا پیامبر گردانده است. هر جا که باشم، مرا مبارک ساخته و مادام که زنده هستم، مرا به نماز و زکات سفارش فرموده است».

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۱۲۲ (۱۴۷): اثبات وجود مهدی با ادعای یک مرد

اشاره

حسن عسکری، امام یازدهم شیعیان، بدون آن که فرزندی داشته باشد، از دنیا رفت. برای این که پایه های مذهب امامیه فرو نپاشد، مردی به نام عثمان بن سعید ادعا کرد: «عسکری، فرزندی چهار ساله دارد که پنهان شده است و من وکیل او هستم». جای بسی شگفتی است همین شیعیانی که ادعا می کنند سخن کسی غیر از معصوم را نمی پذیرند، ادعای مردی غیر معصوم را در مورد مهم ترین مسأله اعتقادی پذیرفتند!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۱۵۰

۱- .سوره مریم، آیه ۱۲.

۲- سوره مریم، آیه ۲۹ _ ۳۱.

سؤالی شبیه به این را در پرسش ۱۷۳ پاسخ داده ایم و در اینجا نیز می افزاییم:

یکم: پرسش گر در یکی از سؤال های خود گفت: «شیعیان، وجود امام مهدی علیه السلام را تنها با شهادت زنی به نام حکیمه ثابت می کنند». و حال در این پرسش، مردی را هم به آن زن افزوده است!

دوم: پرسش گر به طور جزم می گوید: «امام عسکری صلوات الله علیه بدون داشتن فرزند، از دنیا رفت». این جزم اندیشی، نیاز به دلیل کافی و قانع کننده دارد. وقتی خداوند، حجاب های عالم غیب را برای پرسش گر کنار زده و حقایق امور را به او نشان نداده است، چگونه جرأت می کند که با قاطعیت، چنین حکمی صادر نماید!

سوم: کسانی که از ولادت امام مهدی صلوات الله علیه خبر داده اند، بسیار فراوان هستند. افزون بر شیعیان، نزدیک به صد تن از علمای اهل سنت نیز این موضوع را ذکر کرده اند که نسبت به ولادت آن حضرت، یقین داشته اند. در کتاب تذکره الخواص و منتخب الاثر و دیگر کتاب های حدیثی، روایات فراوانی وجود دارد که این موضوع را ثابت می کند. افراد فراوانی امام مهدی صلوات الله علیه را دیده اند و جناب عثمان بن سعید، یکی از ده ها و بلکه صدها نفری است که او را دیده و دیگران را از ولادت آن حضرت، با خبر ساخته است. پس معنا ندارد که این موضوع را تنها به یک نفر منحصر کنید.

چهارم: ولادت آن حضرت، به وسیله احادیثی ثابت شده است که بشارت می دهد: او پسر امام عسکری صلوات الله علیه و چهارمین فرزند از نسل امام رضا صلوات الله علیه و نهمین فرزند از نوادگان امام حسین صلوات الله علیه است. اگر جز حدیث ثقلین و حدیث «خلفای بعد از من، دوازده نفر هستند» و حدیث «زمین خالی از حجت نمی ماند»، دلیل دیگری در دست نداشتیم، باز همین احادیث کافی بود تا نسبت به ولادت و امامت و غیبت حضرت مهدی صلوات الله علیه یقین پیدا کنیم.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

شیعیان در داستان های فراوانی که از مهدی غایب نقل می کنند، مدعی هستند که هنگام تولد او، پرنده گانی از آسمان فرود آمدند و بال های خود را به سر و صورت و بدن وی مالیدند و پرواز کردند. وقتی موضوع را به پدرش گفتند، او خندید و گفت: «آن ها فرشتگان آسمان بودند که برای تبرک جستن از این کودک نازل شدند. این ها یاوران او در زمان ظهورش هستند.» (۱).

به راستی اگر فرشتگان او را یاری می کنند، پس چرا می ترسد و به سرداب پناه برده است؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: اگر چه این روایت و پذیرفتن مضمون آن، هیچ مشکلی برای ما به وجود نمی آورد، اما لازم است که بگویم: نمی توان با روایتی که در کتاب یکی از علما آمده است و احتمالاً خود نیز به محتوای آن اعتقاد ندارد، علیه آن عالم احتجاج کرد؛ چه رسد به این که بتوان با آن روایت، علیه مذهب آن عالم احتجاج کرد. مگر این که ثابت شود پیروان آن مذهب، حدیث مورد نظر را _ بر اساس معیار های مورد قبول خود در رد و اثبات احادیث _ صحیح می دانند و محتوایش را می پذیرند.

در غیر این صورت، ما نیز می توانیم به ده ها هزار روایتی که در منابع حدیثی اهل سنت آمده است _ و چه بسا افراد منصف و فهیم ایشان، آن روایات را قبول ندارند _ احتجاج نماییم و مذهب آنان را باطل قلمداد کنیم.

ص: ۱۵۲

دوم: بر فرض که حدیث مورد بحث، از جهت سندی معتبر باشد؛ ولی شیعه به مجرد صحت سند، حدیث را نمی پذیرد تا صحت محتوای آن ثابت شود. شیعیان حدیث را از هر جهت، مورد بررسی قرار می دهند تا هیچ ایرادی در آن نباشد و موجب سستی و رد آن نگردد. چه بسا به خاطر مخالفت یک حدیث با قرآن، یا مخالفت آن با اجماع امت، یا وجود تناقض در خود حدیث، یا تعارض با حدیث صحیح مشهورتر، آن را نپذیرند.

در مورد حدیث مذکور، بعید نیست که فرشتگان بال های خود را جهت تبرک، به آن کودک مالیده باشند، و بعید نیست که فرشتگان او را یاری نمایند؛ چرا که پیش تر نیز فرشتگان خود را به گهواره امام حسین صلوات الله علیه مالیدند و به او تبرک جستند و در بدر و احد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری رساندند. یاری آن ها در بدر، مانع از شهادت عبیده بن حارث و دیگران نشد؛ و در احد نیز هفتاد تن _ از جمله حمزه سید الشهداء رضوان الله تعالی علیه _ به شهادت رسیدند.

این نشان می دهد که یاری رساندن فرشتگان، به معنای تکیه بر آن ها و عدم آمادگی و برنامه ریزی خردمندانه و انتخاب زمان و مکان مناسب برای جنگ نیست. فرشتگان زمانی به یاری فرد می شتابند که او همه تلاش های خود را به کار بسته باشد. اگر یاری فرشتگان، مشروط به این موضوع نباشد، دیگر نیازی به بودجه و برنامه ریزی و آماده سازی سپاه نیست و این ها کاری توان فرسا و نابخردانه و توجیه ناپذیر خواهد بود.

سوم: درباره پنهان شدن امام مهدی صلوات الله علیه در سرداب، لازم است که بگویم: سرداب، مکان عبادت آن حضرت بود. (۱).

پس از غیبت، شیعیان برای ثواب و تبرک، آن مکان را زیارت می کنند. خود شما روایت کرده اید که «ابن عمر، به دنبال مکان هایی می گشت که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز خوانده بود. سپس برای ثواب و تبرک و

ص: ۱۵۳

۱- ر.ک: الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۴۲؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۵۲ و ۵۳؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۱۸.

اظهار پیروی و تعبد کامل، در آن مکان ها نماز می خواند».(۱).

پس چرا به خاطر چنین چیزهایی، بر شیعیان خرده می گیرید؟

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۲۴ (۱۵۷): کشته شدن مهدی و کشته نشدن امامان پیشین

اشاره

شیعیان ادعا می کنند که امام دوازدهم شان از ترس کشته شدن، پنهان شده است. پس چرا او در عین خردسالی کشته می شود و امامان پیش از او که بزرگ سال بودند و در زمان خلفا زندگی می کردند، کشته نمی شوند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: روایات تاریخی موثق نشان می دهد که امامان صلوات الله علیهم با زهر یا شمشیر به شهادت رسیدند. در منابعی که به شرح زندگی آن ها پرداخته شده، می توان به این روایات دست یافت.

دوم: در احادیث خود امامان صلوات الله علیهم آمده است که آنان با زهر یا شمشیر کشته می شود. برخی از روایات معتبر، از این قرار است:

۱. تمیم قرشی، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از اباصلت هروی، از امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که آن حضرت در رد اعتقاد کسانی که می گویند: «امام

ص: ۱۵۴

۱- ر.ک: تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۸۳؛ البدایه و النهایه، ج ۹، ص ۸؛ السنن الکبیری، بیهقی، ج ۵، ص ۲۴۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۵۱؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۴۷۱ و ج ۳، ص ۳۷۳؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۱۷۵؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۴، ص ۱۴۴ و ۱۴۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۳۷.

حسین صلوات الله علیه کشته نشد؛ بلکه [همانند ماجرای حضرت عیسی علیه السلام] امر بر مردم مشتبه گردید»، فرمود: «به خدا سوگند که امام حسین صلوات الله علیه کشته شد. امیرالمؤمنین و امام حسن صلوات الله علیهما که بهتر از حسین صلوات الله علیه بودند، کشته شدند. هیچ یک از ما بدون کشته شدن نمی میرد. به خدا سوگند که من با زهر کشته می شوم».(۱).

۲. محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اباصلت هروی روایت کرده است که از امام رضا صلوات الله علیه شنیدم که فرمود: «به خدا سوگند که هیچ یک از ما بدون قتل و شهادت، از دنیا نمی رود».(۲).

سند این روایت، هیچ اشکالی ندارد.

۳. محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابوالقاسم بن محمد، از علی، از ابوبصیر، از امام صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمود: «در روز خیبر، به رسول خدا صلی الله علیه و آله زهر دادند. گوشت زهرآلود، به سخن آمد و گفت: ای رسول خدا! من زهرآلود هستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام وفاتش فرمود: غذایی که در خیبر خوردم، امروز پشتم را از هم گسست. همه انبیا و اوصیا، با شهادت از دنیا می روند».(۳).

هدف از سخن گفتن گوشت، تنها حفظ جان پیامبر صلی الله علیه و آله و جلوگیری از خوردن زهر نبود؛ بلکه خداوند می خواست سخن گفتن گوشت، معجزه ای برای پیامبر صلی الله علیه و آله باشد تا حجت تمام شود و ایمان مردم استوار گردد و دین محفوظ بماند و خدمتی به رسالت صورت گیرد.

ص: ۱۵۵

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۳ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۱، ص ۲۲۰؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۸۵ و ج ۲۷، ص ۲۱۳ و ج ۴۴، ص ۲۷۲؛ مدینه المعجزه، ج ۷، ص ۱۵۵؛ مسند الامام الرضا، عطاردی، ج ۱، ص ۸۷ و ج ۲، ص ۴۰۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۶۵؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۶۶۰.

۲- ر.ک: بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۳۲ و ج ۲۷، ص ۲۰۹؛ الامالی، صدوق، چاپ مؤسسه بعثت، قم، سال ۱۴۱۷ق، ص ۱۲۰؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۵۶ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۱، ص ۲۸۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۵۱ و چاپ مرکز نشر اسلامی، ج ۲، ص ۵۸۵.

۳- بصائر الدرجات، ص ۵۲۳؛ مختصر بصائر الدرجات، چاپ کتاب فروشی حیدریه، ص ۱۵ و چاپ دیگر، ص ۹۸.

۴. شیخ صدوق رحمه الله در حدیثی آورده است: «پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، هر یازده امام کشته شدند؛ امیرالمؤمنین و امام حسین صلوات الله علیهما با شمشیر، و دیگر امامان با زهر به شهادت رسیدند. هر یک توسط طغیان گر زمان خود کشته شدند و کشته شدن آن ها، حقیقی و واقعی بود» (۱).

۵. خزار قمی، از محمد بن وهبان بصری، از داود بن هیثم، از اسحاق بن بهلول، از طلحه بن زید، از زبیر بن باطا، از عمیر بن هانی، از جناده بن امید روایت کرده است که امام حسن بن علی صلوات الله علیهما در بیماری منجر به وفاتش فرمود: «به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما پیمان بسته است که این امر (امامت) را دوازده تن از فرزندان علی و فاطمه صلوات الله علیهم به دست می گیرند و همگی کشته یا مسموم می شوند»؛ (۲) یعنی دوازده امام که همان علی و فرزندان او صلوات الله علیهم هستند، با زهر یا شمشیر به شهادت می رسند.

شاید عبارت «دوازده تن از فرزندان علی و فاطمه» از باب تغلیب بیان شده است؛ چرا که امام علی صلوات الله علیه پدر و دیگر امامان، فرزندان او هستند و فرزندان از جهت تعداد، غلبه دارند. و شاید اشکال موجود، ناشی از راوی و نسخه بردار باشد.

۶. طبرسی و اربلی رحمهما الله نوشته اند: «بسیاری از اصحاب ما معتقدند که امام حسن عسکری صلوات الله علیه با زهر به شهادت رسید. پدر و جد او و همه امامان صلوات الله علیهم با شهادت از این دنیا رفتند. کسانی که به این موضوع معتقدند، به روایت امام صادق صلوات

ص: ۱۵۶

-
- ۱- عیون اخبار الرضا، چاپ ۱۴۰۴ ق، مؤسسه اعلمی، بیروت، ج ۲، ص ۱۹۳؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۱۸.
 - ۲- کفایه الاثر، ص ۲۲۶ و ۲۲۷؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۲۸ و نشر مکتبه مرتضویه، ج ۲، ص ۱۳۲؛ الانوار البهیة، چاپ ۱۴۱۷ ق، ص ۳۲۲؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۶۴ و ج ۴۴، ص ۱۳۹؛ نهج السعاده، ج ۸، ص ۲۳۸.

الله عليه استناد می کنند که فرمود: به خدا سوگند که هیچ یک از ما بدون قتل و شهادت، از دنیا نمی رود» (۱).

۷. حسین بن محمد بن سعید خزاعی، از عبدالعزیز بن یحیی جلودی، از جوهری، از عتبه بن ضحاک، از هشام بن محمد، از پدرش روایت کرده است که امام حسن بن علی صلوات الله علیهما پس از شهادت پدرش خطبه خواند و فرمود: «جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که این امر (امامت) را دوازده تن از اهل بیت برگزیده اش به دست می گیرند و همگی کشته یا مسموم می شوند» (۲).

افزون بر آنچه گذشت، متون روایی و تاریخی که در مورد امامان وجود دارد، نشان می دهد که آن ها به دست طغیان گران زمان خود، مسموم شدند یا به قتل رسیدند. هر یک از آنان که امامت خود را علنی می کرد، خطرات و دشواری های هولناکی بر سر راهش قرار می گرفت؛ چون امامت آنان، به مصلحت زمام داران نبود و آنان را به تحریک وامی داشت. حال با توجه به این همه دلیل و مدرک، دیگر صحیح نیست که شهادت ائمه صلوات الله علیهم انکار گردد و بعید دانسته شود.

سوم: طغیان گران و زورگویان، نسبت به کشتن امام مهدی صلوات الله علیه _ حتی در دوران خردسالی _ حریص بودند و به شدت او را تعقیب می کردند؛ چون می دانستند که وی حکومت آن ها را از بین می برد و کار آن ها را یکسره می کند؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امتش مژده داده بود که او زمین آکنده از ظلم و جور را پر از عدل و

ص: ۱۵۷

۱- . کشف الغمه، چاپ مطبعه العلمیه، قم، سال ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۴۳۰ و چاپ دار الاضواء، ج ۳، ص ۲۲۷؛ الانوار البهیة، ص ۳۲۲؛ اعلام الوری، چاپ ۱۳۹۰ ق، ص ۳۶۷ و چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۲، ص ۱۳۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۸. و ر.ک: الفصول المهمه، ابن صباغ، ج ۲، ص ۱۰۹۳.

۲- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۷ و ج ۴۳، ص ۳۴۶؛ کفایه الاثر، ص ۱۶۲؛ مستدرک سفینه البحار، چاپ ۱۴۰۹ ق، مؤسسه بعثت، ایران، ج ۱، ص ۱۶۴.

داد می سازد و در میان مردم، به شیوه آل داود قضاوت می کند و این کار، جز با نابودی حکومت های ستمگر و حاکمان ظالم، تحقق نمی یابد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۲۵ (۱۷۱): تناقض غیبت با لزوم شناخت امام

اشاره

شیعیان روایت کرده اند: «حسن عسکری دستور داد که خبر امام منتظر را مخفی بدارند، مگر از افراد مورد اعتماد». سپس دچار تناقض شده اند و پنداشته اند که هر کس امام را نشناسد، به شناخت و عبادت غیر خدا روی آورده و اگر در چنین حالتی بمیرد، کافر و منافق مرده است!^(۱)

حال سؤال این است که چرا پدر مهدی، مردم را به اشتباه انداخت و شیعیان را دچار سختی و مشقت کرد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: امامی که واجب است مردم به او مراجعه کنند و اطاعتش نمایند و دین را از او فرا بگیرند، همان امام زنده ای است که در آن زمان، امر امامت را به عهده دارد. تا زمانی که او زنده است، بر کسی واجب نیست به فرزند وی مراجعه کند و حقایق دینی را از او فرا بگیرد.

دوم: تدابیری که امام برای حفظ جان فرزندش اندیشید، کاملاً صحیح و حکیمانه بود و چاره ای جز این نداشت؛ چرا که عده ای از ستمگران و یاران ایشان، پیوسته مراقب او بودند و خبرها را پیگیری می کردند تا بتوانند حضرت مهدی علیه السلام را به چنگ آورند

ص: ۱۵۸

و به قتل برسانند. همین مسأله امام را واداشت که فرزندش را مخفی دارد؛ مگر از افراد مورد اعتماد.

سوم: حدیثی که می گوید: «هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است»، منظورش شناخت ظاهری امام و دیدن شکل و قیافه او نیست؛ بلکه مقصود، شناخت مقام امام است؛ به این معنا که به امامت وی ایمان و اعتقاد داشته باشد و بدان اعتراف کند، هر چند در طول زندگی اش او را ندیده باشد. اگر غیر از این بود، باید همه مردم به مدینه می رفتند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی صلوات الله علیه و دیگر امامان را از نزدیک ببینند.

کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده، یا پس از وفات آن حضرت به دنیا آمده، چه وضعیتی دارد؟ آیا ایمانش صحیح است یا خیر؟

چهارم: حدیث «هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است»، هم در کتاب های شیعه و هم در کتاب های اهل سنت آمده است. (۱).

ما در پاسخ به سؤالی دیگر، آن را ذکر کرده ایم که می توانید مراجعه کنید.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۲۶ (۱۷۲): عمر طولانی مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و عمر کوتاه پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اشاره

شیعیان می پندارند که «چون مخلوقات و بلکه همه عالم هستی، به مهدی نیاز دارند، خدا عمر او را تا صدها سال طولانی کرده است». اگر خداوند می خواست عمر کسی را

ص: ۱۵۹

۱- ر.ک: الغدیر، ج ۱، ص ۳۹۰؛ شرح المقاصد، تفتازانی، ج ۲، ص ۲۷۵؛ کترة الفوائد، کراچی، ص ۱۵۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۱۷؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۴ و ۲۱۹ و ۲۱۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۹۶؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹۲ و ۸۸ و ۸۹ و ج ۲۹، ص ۳۸ و ج ۳۲، ص ۳۳۱؛ اختصاص، ص ۲۶۹؛ اکمال الدین، ص ۲۳۰ و ۲۳۱؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص ۲۱۹؛ منتخب الاثر، ص ۱۵ به نقل از جمع بین الصحیحین و حاکم نیشابوری؛ الرسائل العشر، شیخ طوسی، ص ۳۱۷؛ الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۱۱۱؛ الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، ص ۴۹۵.

به خاطر نیاز مخلوقاتش طولانی کند، باید این کار را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می داد.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعیان نمی پندارند که خداوند متعال، عمر حضرت مهدی صلوات الله علیه را طولانی کرده است؛ بلکه این مسأله در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شده است. در این باره روایات بسیاری وجود دارد که ما به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱. قندوزی حنفی به سند خود از ابن عباس و او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «پس از من، علی امام امتم می باشد. قائم منتظر، از فرزندان او است؛ همان کسی که به هنگام ظهور، زمین آکنده از جور و ستم را پر از عدل و داد می کند. سوگند به کسی که مرا حقیقتاً مژده رسان و هشدار دهنده مبعوث کرد، افرادی که در زمان غیبتش، در اعتقاد به امامت او استوار می مانند، کمیاب تر از کبریت احمر هستند». جابر بن عبدالله انصاری گفت: «ای رسول خدا! مگر برای فرزندان قائم، غیبتی پیش می آید؟». فرمود: «آری؛ برای آزمایش و خالص شدن ایمان آورندگان» (۱).

۲. جوینی با سند خود از امام علی صلوات الله علیه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی از فرزندان من است. او سرگردانی و غیبتی دارد که امت ها در آن

ص: ۱۶۰

۱- ینابیع الموده، چاپ استانبول، ص ۴۴ و چاپ دار الاسوه، ج ۳، ص ۲۹۷ و ۳۸۷ و ۳۹۸؛ فرائد السمطين، جوینی شافعی، ج ۲، ص ۳۳۶؛ اکمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۷؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۲۷؛ غایه المرام، ج ۷، ص ۸۹ و ۹۰؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۰، ص ۴۱۳ به نقل از حسام الدیم مردی حنفی در کتاب آل محمد، نسخه کتابخانه آقای اشکوری، ص ۱۳۵.

گمراه می شوند. او با اندوخته پیامبران می آید و زمین آکنده از جور و ستم را پر از عدل و داد می کند» (۱).

۳. جوینی با سند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی از فرزندان من است. نام او، نام من و کنیه اش کنیه من است. در ظاهر و باطن، شبیه ترین فرد به من می باشد. او سرگردانی و غیبتی دارد که همه امت ها در آن گمراه می شوند. سپس همانند شهابی شکافنده می آید و زمین آکنده از جور و ستم را پر از عدل و داد می سازد» (۲).

۴. متقی هندی و جمال الدین یوسف بن علی مقدسی و نعمانی، از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که فرمود: «صاحب این امر، دو غیبت دارد. یکی از غیبت های او طولانی می شود، به طوری که عده ای می گویند: او مرده است؛ برخی می گویند: کشته شده است؛ و برخی می گویند: رفته است. هیچ کس از کار او باخبر نمی شود، مگر کسی که در خدمت او است».

متقی هندی این روایت را از اباعبدالله الحسین صلوات الله علیه نیز نقل کرده است (۳).

ص: ۱۶۱

۱- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۳۵؛ اکمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۲؛ موسوعه احادیث اهل بیت، نجفی، ج ۸، ص ۲۳۲؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۲۶؛ ینابیع الموده، چاپ دار الاسوه، ج ۳، ص ۳۹۶ و ۳۹۷؛ غایه المرام، ج ۷، ص ۸۹ و ۱۳۳.

۲- فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۳۵؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۱۳، ص ۱۵۴ و ۱۷۷ به نقل از فرائد السمطين؛ ینابیع الموده، چاپ دار الاسوه، ج ۳، ص ۳۸۶ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷. و ر.ک: الامامه و التبصره، ص ۱۲۰؛ کمال الدین، ص ۲۸۶ و ۲۸۷؛ کفایه الاثر، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۹ و ج ۵۱، ص ۷۲؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۲۶؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۲۷.

۳- عقد الدرر فی اخبار المهدي المنتظر، چاپ مکتبه عالم الفکر، ص ۱۳۴؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، چاپ قم، ص ۱۷۱ و ۱۷۲؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۷، ص ۱۸۰ و ج ۲۹، ص ۵۸۹؛ الاشاعه لأشراط الساعه، برزنجی، چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت، ص ۹۳؛ عقد الدرر، ص ۵۹۲ به نقل از کتاب البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان و کتاب الغیبه نعمانی.

دوم: در جای خود ثابت شده است که هیچ گاه زمین خالی از حجت الهی نمی ماند؛ خواه ظاهر و آشکار باشد و خواه مستور و پنهان. (۱).

کسی که خطا می کند، نمی تواند حجت خدا بر بندگانش باشد. پس به ناچار، حجت خدا باید معصوم باشد.

حال سؤال این است که چه کسی پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله، حجت خدا گردید؟ اگر حجت خدا همان امامان دوازده گانه باشند، حصر آن ها به عدد دوازده، اقتضا می کند که پس از گذشت چندین قرن از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، یکی از آن ها عمری طولانی داشته باشد. اکنون که هیچ یک از امامان ظاهر نیستند، پس باید حجت فعلی، پنهان و غائب باشد. او کسی نیست جز حضرت مهدی صلوات الله علیه که شیعیان به او اعتقاد دارند. این نشان می دهد که خداوند، عمر حضرت مهدی صلوات الله علیه را تا امروز طولانی کرده و تا برقراری عدالت در زمین نیز طول خواهد داد.

سوم: خداوند عمر حضرت نوح و حضرت خضر علی نبینا و آله و علیهما السلام را طولانی کرد. حضرت عیسی علیه السلام نیز در آخرالزمان فرود می آید و خداوند در این باره می فرماید: «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» (۲) از اهل کتاب، کسی نیست مگر آن که پیش از مرگش، به او ایمان می آورد».

اگر مصلحت اقتضا نمی کرد که عمر حضرت نوح علیه السلام طولانی شود و قومش را آگاه سازد، و اگر مصلحت نبود که عمر حضرت خضر و حضرت عیسی علیهما السلام طولانی شود، خدا با آنان چنین نمی کرد. این خداوند است که صلاح بندگان را می داند

ص: ۱۶۲

-
- ۱- ر.ک: ینابیع الموده، ج ۱، ص ۷۵ و ج ۳، ص ۳۶۰؛ شرح احقاق الحق، الملاحقات، ج ۹، ص ۳۰۵ به نقل از فرائد السمطين؛ امالی، صدوق، ص ۲۵۳؛ کمال الدین، ص ۲۰۷؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۴۸؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۶ و ۴۸ و ۴۹ و ج ۵۲، ص ۹۲؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۴، ص ۳۲۶؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۰۵؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج ۹، ص ۸؛ نهج السعاده، ج ۸، ص ۳۹۳؛ الامالی، مفید، ص ۲۵۰؛ رسائل فی الغیبه، مفید، ج ۲، ص ۱۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۱۱؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، ص ۱۷۱ و ۳۲.
- ۲- سوره نساء، آیه ۱۵۹.

و بر اساس مصلحت و شرایطی که وجود دارد و در حیطة وظایفی که به فرد واگذار می نماید، عمر پیامبری مانند نوح علیه السلام را طولانی می گرداند و عمر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را طولانی نمی کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در طول حیاتش، دین را به طور کامل ابلاغ نمود و رسالت خود را به انجام رساند و خداوند از او خشنود گردید و به واسطه او، نعمتش را بر مردم کامل فرمود؛ اما نوح و خضر و عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام به زمان بیشتری نیاز داشتند تا وظایف خود را به انجام رسانند. حضرت مهدی عجل الله فرجه نیز همین گونه است.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۲۷ (۱۹۰): جاودانگی و طول عمر مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

اشاره

اگر خداوند به خاطر نیاز مخلوقات، عمر مهدی خیالی را صدها سال طولانی کرده است، پس چرا می فرماید: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَئِنَّ مَتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ؟» (۱).

پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم. آیا اگر تو بمیری، آنان جاودان می مانند؟». اصلاً مخلوقات و عالم هستی، به چه کسی نیاز دارد؟ پروردگار عالمیان راست می گوید که «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَعْدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ؟» (۲). بگو اگر خدای رحمان فرزندی داشت، من نخستین پرستش گر بودم».

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمہ الله و برکاتہ.

ص: ۱۶۳

۱- سوره انبیاء، آیه ۳۴.

۲- سوره زخرف، آیه ۸۱.

یکم: احادیثی که می‌گویند: «پس از من، دوازده امام و امیر و خلیفه خواهد آمد که همگی از قریش هستند»، بر این دلالت دارند که امامان دوازده گانه، همان کسانی هستند که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، حجت الهی به وسیله آن‌ها اقامه می‌شود. حاکمان منحرف و علمای خطاکار نمی‌توانند حجت تامه و بالغه خداوند بر بندگان باشند؛ زیرا خود اینان در صورت اشتباه و انحراف، نیاز به حجت الهی دارند.

از آنجایی که نباید زمین خالی از حجت ظاهر یا غائب بماند و نمی‌توان برای این حقیقت انکارناپذیر، مصداقی غیر از امامان دوازده گانه پیدا کرد، نتیجه می‌گیریم که حضرت مهدی صلوات الله علیه نیز جزوی از این امامان است؛ که اگر این گونه نباشد، احادیثی همچون «جانشینان من، دوازده خلیفه اند» یا «زمین خالی از حجت نمی‌ماند»، معنایی نخواهند داشت.

تعبیر «غائب و مستور» بر پیدایش همان تقیه ای دلالت می‌کند که شیعه به خاطر آن شماتت می‌شود. این تعبیر نشان می‌دهد که تقیه در مورد انبیا و اوصیا و اولیا نیز جریان داشته است؛ همچنان که حضرت داود علیه السلام مدتی طولانی از قوم خود پنهان بود و مؤمن آل فرعون چنین وضعیتی داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله در غار و خانه ارقم مخفی شد. اکنون نیز امام مهدی صلوات الله علیه این گونه است و کوتاه و طولانی بودن مدت غیبت و پنهان شدن، هیچ تأثیری در معنای به دست آمده از حدیث ندارد.

تعبیر «مهدی خیالی» که پرسش‌گر به کار می‌برد، کاملاً بی‌معنا است. این یک خیال و پندار نیست؛ بلکه حقیقتی است که با روایات اهل سنت، قابل اثبات می‌باشد و پیش‌تر آن را بیان کردیم.

دوم: اگر قرار باشد زمین خالی از حجت نماند، طول عمر نمی‌تواند مانع از این کار شود؛ همچنان که عمر نوح و خضر علیهما السلام چندین هزار سال طول کشید و انسان‌های دیگری نیز عمر طولانی داشته‌اند که می‌توانید با مراجعه به کتاب المعمرین و الوصایا، در

این باره بیشتر بدانید. خداوند قادر است عمر هر کس را که بخواهد، طولانی گرداند و منزه از آن است که در این قدرتش خللی وارد آید.

سوم: طولانی شدن عمر، هر چند هزاران سال طول بکشد، به معنای جاودانگی نیست و منافاتی با آیه «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ» (۱).

ندارد؛ چرا که این عمر طولانی هم روزی پایان می یابد و منتهی به جاودانگی نمی شود. علاوه بر این، کسی که عمر طولانی دارد، فرزند خدا نیست. پس پرسش گر نمی تواند بگوید: «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» (۲).

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۱۲۸ (۲۰۰): چرا مهدی می ترسد؟

اشاره

این سؤال را از مهدی فراری راضیان می پرسم. چرا تاکنون فراری بوده ای؟ آیا از چیزی می ترسی؟ یا اصلاً تو یک توهم و خرافات هستی؟ آیا درست است که وقتی ظهور می کنی، با قرآنی غیر از این قرآن می آیی؟ اگر ترسی نداری، پس منتظر چه هستی و چرا نمی آیی؟ اگر بگویی که منتظر فرمان خدا هستی، از تو دلیل می خواهیم؛ چون پیامبر صلی الله علیه و سلم همه چیز را برای ما بیان فرموده است. مگر این که بخواهی به پیامبر اشکال وارد کنی که این امر دیگری است.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۱۶۵

۱- ما پیش از تو هم برای هیچ انسانی جاودانگی مقرر نداشته ایم. سوره انبیاء، آیه ۳۴.

۲- بگو اگر برای خدای رحمان فرزندی بود، من خود نخستین پرستنده بودم. سوره زخرف، آیه ۸۱.

یکم: ما نیز از پرسش گر می پرسیم که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله به غار رفت و در آنجا پنهان شد؟ چرا در آغاز بعثت که مخفیانه تبلیغ می کرد، به خانه ارقم رفت و آنجا را پایگاه خود قرار داد و یارانش به دور از چشم مشرکان، به آنجا پناه بردند؟ چرا هنوز حضرت خضر علیه السلام غایب است؟ او کسی است که به اعتقاد مسلمانان و به گفته تاریخ نویسان، از زمان حضرت موسی علیه السلام تا کنون زنده است و هیچ کس مکان او را نمی داند. (۱).

حضرت موسی علیه السلام نیز مدتی غائب شد و از فرعون و گروهش فرار کرد و گفت: «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (۲).

هنگامی که از شما ترسیدم، گریختم. پروردگارم به من حکمت بخشید و مرا از پیامبران گرداند». او همچنان در غیبت ماند تا خدا او را به پیامبری مبعوث کرد. گفته اند که غیبت او از قومهش، بیست و هشت سال به طول انجامید. (۳).

حضرت صالح علیه السلام مدتی از قوم خود غایب شد و هنگام غیبت، سال خورده بود. وقتی نزد قوم خود بازگشت، او را نشناختند و تکذیبش کردند و دشنامش دادند و از خود راندند و گفتند: «خدا از تو بیزار است! صالح، چهره ای غیر از چهره تو داشت». اما عده ای که اهل یقین بودند، نشانه هایی از او خواستند تا شک ها برطرف شود. (۴).

ص: ۱۶۶

۱- ر.ک: الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۳۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۶، ص ۴۰۰؛ الاصابه، چاپ دار الکتب العلمیه، ج ۲، ص ۲۵۰؛ قصص الانبیاء، ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۱۴؛ البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۳۸۰؛ فتح القدیر، ج ۳، ص ۲۹۹ و ۳۰۰؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۳۲۲؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۱۰؛ عمدہ القاری، ج ۲، ص ۶۰ و ج ۱۵، ص ۲۹۹؛ تاج العروس، ج ۶، ص ۳۵۲؛ کمال الدین، ص ۳۸۶؛ بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۹۸ و ۳۰۰؛ میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۱۰۷؛ تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۳۹ و ۳۵۲ و ۳۵۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۴۲؛ اضواء البیان، شنقیطی، ج ۳، ص ۳۳۳؛ الايقاظ من الهجعه، ص ۱۳۷.

۲- .سوره شعراء، آیه ۲۱.

۳- ر.ک: الامامه و التبصره، ص ۱۰۹؛ کمال الدین، ص ۱۵۲ و ۳۴۰؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۸۱.

۴- کمال الدین، ص ۱۳۶ و ۱۳۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۵ و ۲۱۶ به نقل از کمال الدین؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۵ و ۴۶.

حضرت یوسف علیه السلام از قوم خود غایب شد و به زندان افتاد و مدتی تقیه کرد تا او را نشناسند؛ همان گونه که وقتی خداوند حضرت عیسی علیه السلام را نجات داد، او را مدتی دور از چشم دیگران پنهان داشت و سپس به نزد خود بالا برد تا در آخرالزمان فرود آید. اصحاب حدیث روایت کرده اند که دجال نیز در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت و هنوز هم زنده است و در آخرالزمان خروج می کند. (۱).

دوم: در شرح حدیث «پس از من دوازده امیر یا خلیفه یا امام خواهد آمد که همگی از قریش هستند»، بسیاری از علمای اهل سنت کتاب نوشته اند و این حدیث در کتاب هایی همچون بخاری و مسلم و دیگر صحاح و مسانید معتبر، نقل شده است. (۲).

ص: ۱۶۷

۱- الغیبه طوسی، ص ۱۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۰۵؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۲۰۴؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۲۰؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۷۵؛ دیباچه سیوطی بر مسلم، ج ۶، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ تحفه الاحوذی، ج ۶، ص ۴۳۶ و ۴۳۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۹۴؛ الاحادیث الطوال، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۲۴ و ۱۲۵؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۵۵ و ۵۶ و ج ۲۴، ص ۳۸۶ و ۳۸۹؛ دلائل النبوه، ج ۲، ص ۵۹۷؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۸۹ تا ۲۹۲ و ۵۰۶ تا ۵۰۸؛ امتاع الاسماع، ج ۹، ص ۶۴.

۲- ر.ک: صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳ و ۴ با سندهای مختلف؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۸۹ و ۹۰ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۰۶ و ۱۱۶ و چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۳۰۹؛ مسند ابی عوانه، ج ۴، ص ۴۰۰ و ۳۹۸ و ۳۹۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۰ و ۱۱؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۱ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵؛ عمده القاری، ج ۲۴، ص ۲۸۲؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۸؛ ارشاد الساری، ج ۱۰، ص ۲۷۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۵، ص ۱۸۹؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۸۰؛ امتاع الاسماع، ج ۱۲، ص ۳۰۶؛ ینابیع الموده، ص ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و چاپ دار الاسوه ایران، ج ۲، ص ۳۱۵ و ج ۳، ص ۲۸۹ و ۲۹۰؛ الغیبه نعمانی، ص ۱۲۲ و ۱۲۴ و ۱۲۳ و ۱۲۱ و ۱۱۹ و ۱۲۰؛ الغیبه طوسی، ص ۸۸ و ۸۹؛ اعلام الوری، ص ۳۸۲ و ۳۸۴؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۶۵ و ۳۳۶ و ۲۳۵ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۳۱ تا آخر فصل؛ منتخب الاثر، طریحی، ص ۱۰ تا ۲۳ به نقل از منابع فراوان؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۷۴ و ۴۷۰ و ۴۷۲ و ۴۶۹ و ۴۷۵؛ موده القربی، سید علی همدانی، مودت دهم؛ العمده، ابن بطریق، ص ۴۲۱ و ۴۱۶ تا ۴۲۲؛ احقاق الحق، الملحقات، ج ۱۹، ص ۶۲۹ و ج ۱۳، ص ۱ تا ۵۰ به نقل از منابع فراوان؛ سفینه النجاه، تنکابنی، ص ۳۸۶؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، صدوق، ج ۲، ص ۵۵؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۲۶ و ج ۴، ص ۲۵۸ و ج ۱۴، ص ۳۵۳؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۳۴۳؛ القرب فی محبه العرب، ص ۱۲۹؛ اکمال الدین، ج ۱، ص ۲۷۲ و ۲۷۳؛ النهایه فی اللغه، ج ۳، ص ۵۴؛ حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۳۳۳؛ المستدرک حاکم، ج ۳، ص ۶۱۸؛ تلخیص مستدرک، ذهبی، چاپ شده در حاشیه مستدرک، ج ۳، ص ۳۱۸؛ الجامع الصحیح، ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۱؛ کفایه الاثر، ص ۴۹ تا آخر کتاب.

قندوزی حنفی می گوید: این حدیث را بیش از بیست تن از صحابه روایت کرده اند.^(۱) و گفته اند که مراد از این حدیث، امامان شیعه هستند که نخستین آن ها امام علی و آخرین آن ها امام مهدی صلوات الله علیهم اجمعین است. ولی اهل سنت ادعا می کنند که منظور از امامت در این حدیث، امامت در علم و دین و تقوا است و شامل خلافت نمی شود.

افزون بر شیعیان، بسیاری از علمای اهل سنت نیز کتاب هایی درباره امام مهدی علیه السلام نوشته اند و به بررسی احادیث صحیح و متواتری پرداخته اند که در مورد آن حضرت و ظهورش در آخر الزمان می باشد. ابن خلدون در مقدمه خود، به صحت ده ها حدیث در این باره اعتراف کرده، اما در مورد آن ها، دست به شبهه افکنی زده است. او نخستین عالم اهل سنت بود که این احادیث نقل شده در کتب صحاح را مورد تردید قرار داد.

در اینجا به چند نمونه از علمای بزرگ اهل سنت که درباره امامان دوازده گانه کتاب نوشته اند، اشاره می کنیم و تحقیق درباره ده ها تن دیگر را به خواننده محترم می سپاریم:

۱. شبراوی شافعی در کتاب «الاتحاف بحب الاشراف».

۲. قندوزی حنفی در کتاب «ینایع الموده».

۳. ابن صباغ مالکی در کتاب «الفصول المهمه».

۴. عمر بن محمد بن عبدالواحد موصلی شافعی در کتاب «النعیم المقیم».

۵. محمد بارسا بخاری در کتاب «فصل الخطاب فی الفضائل».

۶. شبلنجی شافعی در کتاب «نور الابصار».

۷. کنجی شافعی در کتاب «کفایه الطالب».

۸. فضل بن روزبهان در کتاب «الائمه الاثنی عشر».

ص: ۱۶۸

۱- ر.ک: ینایع الموده، ص ۴۴۴ و چاپ دار الاسوه، سال ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۲۸۹؛ طرق حدیث الائمة الاثنا عشر، شیخ کاظم آل نوح، ص ۱۳؛ عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، ابن بطریق، ص ۴۱۷.

۹. سبط ابن جوزی حنبلی حنفی در کتاب «تذکره الخواص».

۱۰. ابن حجر هیشمی در کتاب «الصواعق المحرقة».

۱۱. صبان در کتاب «اسعاف الراغبین».

۱۲. محمد بن طولون در کتاب «الائمه الاثنا عشر».

بسیاری از علمای اهل سنت، کتابی ویژه درباره امام مهدی صلوات الله علیه نوشته اند و تصریح کرده اند که او امام دوازدهم است؛ از جمله:

۱. کنجی شافعی در کتاب «البيان في اخبار صاحب الزمان».

۲. متقی هندی، مؤلف کتبر العمال در کتاب «البرهان في علامات المهدي آخر الزمان».

۳. رواجنی در کتاب «اخبار المهدي».

۴. ابونعیم اصفهانی در کتاب های «نعت المهدي» و «مناقب المهدي».

۵. سیوطی در کتاب «العرف الوردی في اخبار المهدي».

۶. ابن حجر عسقلانی در کتاب «القول المختصر في اخبار المهدي المنتظر».

۷. ابن قیم جوزیه در کتاب «المهدي».

۸. ملا علی قاری در کتاب «المشرب الوردی».

۹. ملا علی متقی هندی در کتاب «تلخیص بیان».

۱۰. محمد بن عبدالعزیز مانع در کتاب «تحقیق النظر في اخبار الامام المنتظر».

۱۱. مقدسی سلمی شافعی در کتاب «عقد الدرر في اخبار المهدي المنتظر».

۱۲. مرعی بن یوسف کرمی مقدسی در کتاب های «فوائد الفکر في اخبار الامام المنتظر» و «فوائد فوائد الفکر» و «مرآة الفکر في المهدي المنتظر».

۱۳. مصطفی بکری در کتاب «الهدیه النديه».

۱۴. حسینی بلیسی در کتاب های «العطر الدرر في شرح العطر الشهدي في اوصاف المهدي» و «العقد الشهدي».

حال اگر امام مهدی صلوات الله علیه خرافات است، پس چرا بزرگانی از علمای اهل سنت به او اعتقاد دارند و درباره اش کتاب نوشته اند؟

سوم: درباره قرآن تازه ای که امام مهدی صلوات الله علیه به هنگام ظهور می آورد، روایت شده است که امام علی صلوات الله علیه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، در خانه نشست تا قرآنی را که پشت رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله بود، جمع آوری کند. پیامبر صلی الله علیه و آله تنزیل و تأویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و تفاسیر نازل شده از سوی خدا را نوشته بود و مشخص کرده بود که هر آیه، در چه زمانی و چه مکانی و در شأن چه کسی نازل شده است و سبب نزول آن چیست. غاصبان خلافت که از افشای برخی مطالب آن در هراس بودند، آن قرآن را نپذیرفتند و مصحفی نوشتند که هیچ یک از این ویژگی ها را نداشت و تنها آیات و سوره ها را در بر می گرفت. مصحف رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد اهل بیت او ماند و یکی پس از دیگری، آن را به ارث بردند. حضرت مهدی صلوات الله علیه پس از ظهور، آن قرآن را به مردم ارائه می کند و مردم از دیدن آن شوکه می شوند؛ چون حاوی مطالبی است برخی کوشیده اند در طول این سال ها، آن مطالب را از بین ببرند و از دیگران مخفی بدارند. اگر پرسش گر بخواهد اطلاعات بیشتری در این زمینه به دست آورد، می تواند به کتاب حقائق هامه حول القرآن، فصل «کتاب علی صلوات الله علیه» مراجعه کند.

چهارم: پرسش گر از حضرت مهدی علیه السلام خواستار فرمان الهی شد. ما شک نداریم که چنین فرمانی وجود دارد و امام می تواند آن را به وی نشان بدهد؛ اما چه کسی تضمین می کند که اگر امام بیاید و خواسته وی را برآورده سازد، پرسش گر یا دیگر کینه توزان، او را به قتل نرسانند! بر فرض که این شخص بتواند از جانب خود تضمین دهد، اما آیا می تواند جان امام را در برابر شمشیر جباران و ستمگران حفظ کند؟

پنجم: آیا درخواست پرسش گر از جهت عقلی و منطقی، صحیح و مقبول است؟ آیا خود او نمی تواند با بررسی احادیث صحیح و فراوانی که علمای شان در صحاح نقل کرده اند، به این موضوع پی ببرد؟ همان احادیثی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امامان دوازده گانه بیان فرموده و علمای بزرگ اهل نسط، به طرق صحیح و متواتر از آن حضرت نقل کرده اند که فرمود: «دو چیز گران بها در میان شما می گذارم که اگر به آن دو چنگ بیندازید، هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و خاندان و اهل بیت. این دو از هم جدا نمی شوند تا کنار حوض، بر من وارد شوند» (۱).

و فرمود: «اهل بیت من در میان شما، همانند کشتی نوح هستند که هر کس بر آن سوار شد، نجات یافت و هر کس سوار نشد، غرق و نابود گردید» (۲).

ص: ۱۷۱

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۲ و ۱۶۳؛ مسند ابن الجعد، ص ۳۹۷؛ منتخب مسند عبد بن حمید، ص ۱۰۸؛ خصائص امیرالمؤمنین، نسائی، ص ۹۳؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۹۷ و ۳۷۶؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۱ و ۱۳۵؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ و ۶۶؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱، ص ۱۷۲ و ۱۸۵ و ج ۵، ص ۲۹۰؛ تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۴۰؛ تفسیر آلوسی، ج ۴، ص ۱۸ و ج ۶، ص ۱۹۴ و ج ۲۲، ص ۱۶؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴؛ ضعفاء العقیلی، ج ۴، ص ۳۶۲؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۵، ص ۲۲۸ و ج ۷، ص ۳۸۶؛ امتاع الاسماع، ج ۵، ص ۳۷۸؛ الاستغاثه، کوفی، ج ۲، ص ۱۲؛ بصائر الدرجات، ص ۴۳۳ و ۴۳۴؛ تفسیر ابی حمزه ثمالی، ص ۵؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳؛ الامامه و التبصره، ص ۱۳۵؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۱۵؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۸؛ الامالی صدوق، ص ۶۱۶؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰۸؛ کمال الدین، ص ۹۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۸ و ۲۳۹؛ الخصال، صدوق، ص ۵۵۳ تا ۵۶۳؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۱۵ تا ۳۲۹ و ص ۳۷۲ تا ۳۸۳؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۵۱ تا ۵۷؛ الامالی، طوسی، ص ۵۴۵؛ حلیه الابرار، ج ۲، ص ۳۲۳؛ غایه المرام، ج ۳، ص ۱۹۶.

۲- ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۹ و ج ۲، ص ۲۲؛ المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۰ و ج ۵، ص ۳۵۵ و ج ۶، ص ۸۵؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۵ و ۴۶ و ج ۱۲، ص ۲۷؛ نظم درر السمطین، ص ۲۳۵؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۱، ص ۳۷۳ و ج ۲، ص ۵۳۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۴ و ۹۵ و ۹۸؛ مسند الشهاب، ج ۲، ص ۲۷۳ و ۲۷۴؛ فیض القدیر، ج ۲، ص ۶۵۸ و ج ۵، ص ۶۶۰؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۳۴؛ الکامل، ابن عدی، ج ۲، ص ۳۰۶ و ج ۶، ص ۴۱۱؛ علل دارقطنی، ج ۶، ص ۲۳۶؛ تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۴۱۱؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۸۱ و ج ۴، ص ۱۶۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۰، ص ۴۹۰؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۲۳؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۹۳ و ۹۴ و ج ۲، ص ۹۰ و ۱۰۱ و ۱۱۸ و ۲۶۹ و ۳۲۷ و ۴۲۷ و ۴۴۳؛ النهایه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۹۸؛ کفایه الاثر، قمی، ص ۳۴ و ۳۸ و ۳۱۰؛ خصائص الائمه، شریف رضی، ص ۲۷؛ العمده، ابن بطریق، ص ۳۵۹ و ۳۶۰؛ الهدایه، صدوق، ص ۳۶؛ الاحکام، یحیی بن حسین، ج ۱، ص ۴۰ و ج ۲، ص ۵۵۵؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰؛ الخصال، صدوق، ص ۵۷۳؛ تحف العقول، ص ۱۱۳؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۲۷؛ مناقب امیرالمؤمنین، کوفی، ص ۱۴۷ و ۱۴۸؛ المسترشد، طبری، ص ۵۷۸؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۴۰۶؛ کتاب الغیبه، نعمانی، ص ۴۴؛ مسألتان فی النص علی علی، مفید، ج ۲، ص ۲۵؛ امالی مفید، ص ۱۴۵؛ التعجب، کراجکی، ص ۶۵؛

امالى طوسى، ص ٦٠ و ٣٤٩ و ٤٥٩ و ٤٨٩ و ٥٢٣ و ٧٣٣؛ احتجاج، ج ١، ص ٢٢٩ و ج ٢، ص ١٤٧؛ الشاىب فى المناىب، ص ١٣٥؛ مناقب آل ابى طالب، ج ١، ص ١٨٤ و ٢٥٤؛ ذىائر العقبى، ص ٢٠؛ بهار الانوار، ج ٢، ص ١٠٤ و ج ٢٣، ص ١٠٥ و ١١٩ و ١٢٠ و ١٢١ و ١٢٣ و ١٢٤ و ١٥٥ و ج ٢٦، ص ٢٦٢ و ج ٢٩، ص ٣٤١ و ج ٣٠، ص ٤٠؛ حلاصه عىقات الانوار، ج ١، ص ٢٠ و ج ٢، ص ١٩٦ و ج ٤، ص ١٢ تا ٣٢٢؛ مستدرىك حاكم، ج ٢، ص ٣٤٣ و ج ٣، ص ١٥١.

مگر این که پرسش گر بخواهد به پیامبر صلی الله علیه و آله ایراد وارد کند و سخنش را نپذیرد و مورد تصدیق قرار ندهد؛ به این بهانه که آن حضرت بر اساس هوای نفس سخن گفته است. از خطا و اشتباه در گفتار و کردار، به خدا پناه می بریم.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۱۷۲

پرسش شماره ۱۲۹ (۶۹): ظهور تشیع پس از اكمال دین و وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اشاره

دین اسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم کامل شد؛ چون خداوند فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (۱).

اما مذهب شیعه پس از وفات آن حضرت ظاهر گشت!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعه از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود داشت و خود حضرت، آن ها را به این نام خطاب می کرد. در روایت آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی و شیعه او، همان رستگاران هستند» (۲). احادیث مؤید این معنا، فراوان است (۳).

ص: ۱۷۴

۱- سوره مائده، آیه ۳.

۲- المناقب، خوارزمی، ص ۱۱۱ و ۲۶۵ و ۲۹۱؛ و ر.ک: الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۳۳ به نقل از ابن عدی و ابن مردویه؛ نور الابصار، ص ۱۵۹ و ۲۲۶؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۶۷؛ فضائل امیر المؤمنین، کوفی، ص ۱۰۱؛ بشاره المصطفی، ص ۱۴۹ و ۱۸۷ و ۱۹۶ و ۲۷۰ و ۲۹۶.

۳- ر.ک: جامع البیان، ج ۳۰، ص ۲۶۴؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۷۸؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ص ۱۲۱؛ کفایه الطالب، ص ۱۱۹؛ نظم درر السمطین، ص ۹۲.

دوم: قبول ولایت علی و اهل بیتش صلوات الله علیهم _ به عنوان اطاعت از امر پیامبر صلی الله علیه و آله و عمل به آنچه که حضرت آورده و خداوند در قرآن نازل فرموده _ چیزی نیست که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده باشد؛ بلکه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله امری کاملاً آشکار و هویدا بود و در میان بسیاری از صحابه جریان داشت. بنی هاشم و سلمان و عمار و مقداد و ابوذر و ابوالهیثم بن تیهان و قیس بن سعد بن عباد و حجر بن عدی و صدها تن از خوبان صحابه، از شیعیان امام علی صلوات الله علیه به شمار می آمدند. پس معنا ندارد که تشیع را پدیده ای نوظهور پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله قلمداد کنید.

سوم: آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱).

هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی صلوات الله علیه را به امامت منصوب کرد و از ده ها هزار مسلمانان برای او بیعت گرفت. این اتفاق در غدیر خم و هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع صورت گرفت که اساس و مغز و قلب طپنده و رمز تشیع است.

کتاب های فراوانی نزول این آیه را به مناسبت روز غدیر دانسته اند. (۲) عجیب است که پرسش گر می خواهد با استفاده از همین آیه، وجود تشیع در زمان رسول اعظم صلی الله علیه و آله را انکار کند!

ص: ۱۷۵

۱- امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم. سوره مائده، آیه ۳.
۲- کتاب هایی که نزول این آیه در روز غدیر را یادآور شده اند: الغدیر، امینی، ج ۱، ص ۱۱ و ۲۳۰ و ۲۳۷ و ۲۹۶؛ الولاية فی طرق حدیث الغدیر، طبری؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۱۴ به نقل از ابن مردویه؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۵۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۲۳۷؛ الاتقان، ج ۱، ص ۳۱؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۳۰ به نقل از مفتاح النجاه و الفرقه الناجیه؛ ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، ابو نعیم، ص ۵۶؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۸۲۸؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ مناقب الامام علی بن ابی طالب، ابن مغازلی، ص ۱۸؛ العمده، ابن بطریق، ص ۱۰۶؛ شواهد التنزیل، حسکانی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۳۵ و ۱۵۶؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۲ به نقل از نظنری در کتاب خصائص العلویه و توضیح الدلائل صالحانی؛ تذکره الخواص، ص ۳۰؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۹۰ و ج ۳۷، ص ۱۳۴ و ۱۶۶؛ خلاصه عبات الانوار، ج ۸، ص ۳۰۱؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۵۴۴؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۶۱ تا ۳۶۳؛ قصص الانبیاء، راوندی، ص ۳۵۳ تا ۳۵۴؛ تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، ابن کرامه، ص ۲۰؛ کشف الیقین، ص ۲۵۳.

علاوه بر این، مردم حق دارند پرسند که مذاهب دیگر، خواه مذاهب فقهی مانند حنبلی و شافعی و حنفی و ظاهری و اوزاعی، و خواه مذاهب عقیدتی مثل معتزله و مرجئه و اشعری و وهابی و خوارج، از چه زمانی آغاز شدند؟

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۳۰ (۱۱): نام گذاری افراد به نام عمر

اشاره

در جلد اول کافی کلینی، نام کسانی آمده است که احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و اهل بیت را برای شیعیان روایت کرده اند؛ کسانی همچون: مفضل بن عمر، احمد بن عمر حلبی، عمر بن ابان، عمر بن اذینه، عمر بن عبد العزیز، ابراهیم بن عمر، عمر بن حنظله، موسی بن عمر، و عباس بن عمر. نقطه اشتراک این ها نام عمر است که خود راوی یا پدرش، عمر نام دارند. چرا این ها را عمر نامیده اند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمہ الله و برکاته.

یکم: این پرسش بارها تکرار شده است و ما در سؤال شماره ۷ و بخش پایانی سؤال ۴ به آن پاسخ داده ایم که می توانید به آنجا مراجعه کنید.

دوم: افراد نام برده در این پرسش، خودشان نام عمر را انتخاب نکرده اند؛ بلکه پدران و نزدیکان شان به هنگام تولد، این نام را برای آنان برگزیده اند که چه بسا شیعه نبوده اند.

ص: ۱۷۶

سوم: نام ابوبکر و عمر، در انحصار خلیفه اول و دوم نیست. برخی دیگر از صحابه نیز نام شان ابوبکر و عمر و عثمان بود؛ همانند ابوبکر بن شعوب، عمر بن ابی سلمه، و عثمان بن مظعون.

چهارم: اگر این نام گذاری ها حکایت از چیزی داشته باشد، حکایت از این دارد که برخلاف آنچه که درباره شیعیان می گویند و بر آنان خرده می گیرند، شیعه نسبت به این نام ها حساسیت ندارد. چیزی که پرسش گر در پی اثبات آن بوده، با دلیلی که خود آورده، نقض می گردد؛ چون اگر این نام گذاری ها از سوی شیعیان باشد، ادعای پرسش گر _ که شیعیان این نام ها را انتخاب نمی کنند _ تکذیب می شود.

پنجم: صحت استدلال پرسش گر، قابل مناقشه است؛ چون برخی سنی بودند و بعدها شیعه شدند؛ همانند زراره که از اهل سنت بود و سپس شیعه اهل بیت علیهم السلام گردید.

همچنین نام بسیاری از افراد یاد شده، عمر نیست؛ بلکه نام پدرشان عمر است. از کجا معلوم که پدر نیز همانند پسر، شیعه باشد؟ با توجه به این که نام گذاری فرزند از سوی پدر صورت می گیرد، پس شما باید ثابت کنید که پدر بزرگ آن راوی، شیعه بوده است!

ششم: اگر نام فردی خون خوار محمد باشد، یا فردی به نام محمد، پدر و برادر شما را بکشد، آیا دیگر نام فرزند خود را محمد نمی گذارید؟ آیا به صرف این که آن قاتل، محمد نام دارد، لازم است هر عضو خانواده که نامش محمد است، تغییر نام بدهد؟

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۳۱ (۴۴): کثرت مذاهب، دلیلی بر بطلان تشیع

اشاره

اگر کسی بخواهد شیعه شود، کدام یک از مذاهب مختلف شیعه _ امامیه، اسماعیلیه، نصیریّه، زیدیه، دروز و غیره _ را برگزیند؟ همه آن ها گمان می کنند که منتسب به اهل

ص: ۱۷۷

بیت هستند و به امامت اقرار دارند و با صحابه دشمن اند و به امامت علی بن ابی طالب رضی الله عنه معتقدند و او را اساس دین و خلیفه بلافضل می دانند و اصول دین را دارا هستند!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: اگر طبق گفته پرسش گر، چند دستگی دلیل بطلان باشد، پس دین اسلام باطل تر از یهود و مسیحیت است؛ چرا که پیروان اسلام به هفتاد و سه فرقه تقسیم شده اند که تنها یک فرقه اهل نجات هستند و مابقی در آتش اند؛ در حالی که یهود، هفتاد و یک فرقه دارد و مسیحیت، به هفتاد و دو فرقه تقسیم می شود.

دوم: اهل سنت نیز فرقه های متعدد و مذاهب گوناگون دارند. پس این اشکال بر خود آن ها نیز وارد است. از میان مذاهب فراوان و گوناگون اهل سنت، کدام یک را باید برگزید؟ اهل سنت، مذاهب عقیدتی بسیاری همچون معتزله و اشاعره و ماتریدیه و مرجئه و اهل حدیث دارند که شهرستانی در کتاب ملل و نحل و بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق و ابن حزم در کتاب الفصل آن ها را ذکر کرده اند. مذاهب فقهی آن ها نیز بسیار است؛ همانند حنبلی، مالکی، شافعی، حنفی، اوزاعی، ظاهری و مذهب سفیان سوری.

سوم: سخن پرسش گر که می گوید: «همه آن ها گمان می کنند که منتسب به اهل بیت هستند و به امامت اقرار دارند و با صحابه دشمن اند» چه معنایی دارد؟ شیعیان دوازده امامی، اکثر صحابه را بزرگ می شمارند و به آن ها احترام می گذارند. البته نسبت به افعال شماری اندک از صحابه که مخالف اوامر خدا و رسولش بودند، انتقاد دارند. انتقاد، به معنای دشمنی و نفرت نیست؛ بلکه به معنای برنتافتن کارهای مخالف شرع آنان است.

چهارم: انسان باید در جست و جوی حقیقت باشد و هر جا که آن را یافت، قبول کند و در هر گفتار و کردار و پنداری، تکیه گاهش دلیل و برهان باشد.

وقتی مشترکات میان این مذاهب را مشخص کرد و موارد اختلافی را روشن نمود، خواهد دید که اختلاف میان این مذاهب، بسیار کم است. اگر به خدا و رسولش رجوع کند و تعصب را کنار بگذارد و پیروی هوای نفس را رها نماید، به سوی حقیقت راهنمایی می شود.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۳۲ (۵۲): تناقض احادیث، دلیلی بر بطلان تشیع

اشاره

بزرگ شیعیان، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، در مقدمه کتاب تهذیب الاحکام که یکی از کتب اربعه آن ها است، می نویسد: «الحمد لله ولی الحق و

مستحقه، و صلواته علی خیرته من خلقه محمد صلی الله علیه و آله و سلم تسلیماً. یکی از دوستان _ که خداوند از حق واجبش بر ما، به او نیکی فرماید _ درباره احادیث اصحاب ما _ که خداوند آنان را پشتیبانی نماید و گذشتگان شان را رحمت فرماید _ مذاکره نمود و یادآور شد که در احادیث ما، اختلاف و دوگانگی و منافات و تضاد دیده می شود و در مقابل هر حدیثی، حدیثی ضد آن وجود دارد که آن را نفی می کند. مخالفان، این را بزرگ ترین عیب مذهب ما می دانند».(۱)

سید دلدار علی لکهنوی که شیعه دوازده امامی است، در کتاب اساس الاصول می گوید: «احادیث به دست آمده از ائمه صلوات الله علیهم، اختلاف جدی دارند. در برابر هر حدیثی،

ص: ۱۷۹

حدیث دیگر وجود دارد که آن را نفی می کند و بر ضد آن می باشد. این مسأله موجب شده است که برخی افراد ناقصان الایمان، از مذهب برگردند» (۱).

دانشمند و محقق و حکیم و مدقق و شیخ شیعه، حسین بن شهاب الدین کرکی، در کتاب هدایه الابرار الی طریق الائمة الاطهار نوشته است: «غرضی که شیخ طوسی در ابتدای کتاب تهذیب ذکر کرده، مبنی بر این که به خاطر برطرف کردن تناقض میان احادیث ما، این کتاب را تألیف نموده است، از این رو بود که به او خبر رسید برخی از شیعیان، به خاطر این تناقضات، از مذهب برگشته اند» (۲).

پس خود علمای شیعه نیز به تناقضات مذهب شان اعتراف دارند. خداوند در مورد باطل می گوید: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۳) اگر از سوی غیر خدا باشد، در آن اختلاف بسیار می یابند».

باسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: تضاد و اختلاف در احادیث غیر شیعه که پرسش گر نیز از همان مذهب است، بسیار بیشتر از تضاد و اختلاف در احادیث شیعه می باشد و احادیث دروغین و ساختگی آنان، به شمارش نمی آید. علمای آن ها در روزگاری بسیار زودتر و چه بسا در نیمه دوم قرن دوم، کتاب هایی درباره احادیث متضاد و ساختگی نوشته اند که به ده ها و صدها جلد می رسد؛ همانند: الموضوعات، نوشته فتنی؛ فوائد المجموعه؛ اللالی المصنوعه؛ اختلاف الحدیث؛ تأویل مختلف الحدیث، نوشته ابن قتیبه؛ کشف الخفاء؛ مزیل الالباس؛

ص: ۱۸۰

۱- اساس الاصول، چاپ لکنهو هند، ص ۵۱.

۲- هدایه الابرار الی طریق الائمة الاطهار، چاپ اول، ۱۳۹۶ق، ص ۱۶۴.

۳- .سوره نساء، آیه ۸۲.

المقاصد الحسنه، نوشته سخاوی؛ اتقان ما يحسن من بين الاخبار الدائره على اللسن؛ موضوعات، نوشته صنعانی؛ الاسرار المرفوعه فی الاحادیث الموضوعه، متشکل از دو کتاب اسرار المرفوعه صغری و اسرار المرفوعه کبری، نوشته قاری؛ العلل، نوشته دارقطنی؛ اللالی المنتوره فی الاحادیث المشهوره؛ تمیز الطیب من الخیث فیما یدور علی السنه الناس من الحدیث؛

الدرر المنتشره فی الاحادیث المشتهره. همچنین می توانید به کتاب المجروحون، نوشته ابن حبان؛ میزان الاعتدلال، نوشته ذهبی؛ لسان المیزان، نوشته عسقلانی مراجعه کنید.

دوم: جلوگیری ابوبکر و عمر از نقل و نوشتن حدیث، و سوزاندن آنچه که صحابه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته بودند، و استمرار این عمل تا ده ها سال و بلکه طبق برخی گفته ها تا سال ۱۴۳ یا ۱۴۵ هـ.ق،^(۱) و فرصت دادن به علمای یهودی و مسیحی برای اشغال مساجد مسلمین و سر دادن شعار «بدون دغدغه از بنی اسرائیل حدیث نقل کنید»، نتیجه ای جز کم یاب شدن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و شایع شدن یاوه و اراجیف در میان مسلمانان نداشت و تنها شیعیان اهل بیت علیهم السلام از این آفت به دور ماندند.

سوم: علی رغم انواع ستم هایی همچون قتل و زندان و آزار و آوراگی که به شیعیان و امامان ایشان روا داشتند، نقل حدیث در نزد شیعیان، از تحریف و اختلاف و جاسازی احادیث غیر صحیح در میان احادیث صحیح، در امان ماند؛ چون امامان، پاسدار و نگهبان واقعی احادیث بودند و دروغ گویان و حدیث تراشان را به شیعیان معرفی می کردند و از همنشینی و فراگیری حدیث از این افراد، برحذر می داشتند. همچنین نوشته های شیعیان را می خواندند و ایرادها را برطرف می نمودند.

ص: ۱۸۱

۱- ر.ک: تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۹، ص ۱۳؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۱؛ تدوین السنه، ص ۲۰۰؛ النجوم الزاهره، ج ۱، ص ۳۵۱؛ دراسات فی الحدیث و المحدثین، حسنی، ص ۲۴.

البته گاه نقل به معنا و حافظهٔ ناکافی و بریدن بخشی از روایت و عدم دقت در معنای حدیث، و همچنین صدور برخی اوامر از سوی ائمه صلوات الله علیهم جهت تقیه و برای حفظ جان شیعیان، منجر به اختلاف میان روایات می گردید. این همان چیزی است که شیخ طوسی در مقدمهٔ تهذیب، به آن اشاره کرده است.

اهل علم با یاری امامان، مشکلات موجود را یافتند و معانی را روشن نمودند و میان اختلافات، سازش ایجاد کردند و بخش های بریده شده را به اصل حدیث برگرداندند و موارد صادر شده بر اساس تقیه را روشن ساختند و مطلق را بر مقید و خاص را بر عام و مجمل را بر مبین حمل نمودند و بر اساس ضوابطی که علمی و اطمینان آور بود، مشکل را حل کردند و با دقت و حوصله و امانت داری، آن ها را با هم تطبیق دادند. این همان روشی بود که تهذیب الاحکام شیخ طوسی و دیگر کتاب ها پیش گرفتند.

پس می بینیم که شیعهٔ امامیه، معیاری یکسان برای علاج این مشکل دارد؛ چرا که مذهبی واحد است. در حالی که مذاهب دیگر، هر یک معیاری جداگانه دارند و ساز خود را می زنند؛ چون مذاهبی گوناگون با معیارهای مختلف هستند.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شمارهٔ ۱۳۳ (۳۵): شیعه بدون هیچ دستاوردی

اشاره

مسجد الاقصی در زمان عمر فتح گردید و دوباره در زمان صلاح الدین ایوبی که رهبری سنی مذهب بود، آزاد شد. شیعیان در طول تاریخ، چه دستاوردی داشته اند؟ آیا توانسته اند یک وجب از زمین را فتح کنند؟ یا دشمنی از دشمنان اسلام و مسلمین را عقب برانند؟

ص: ۱۸۲

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: منصفانه نیست که شیعیان به خاطر چنین مسائلی مورد بازخواست قرار گیرند؛ چون زمام داران طاغوت و زورگو، اهل بیت صلوات الله عليهم و شیعیان را زیر هر سنگ و صخره و پستی و بلندی که می یافتند، می کشتند و سرکوب می کردند و مجالی به آنان نمی دادند که بتوانند قدس و مسجد الاقصی را آزاد کنند.

دوم: اگر وسعت فتوحات و کشورگشایی، معیار فضیلت و برتری باشد، عمر و عثمان و ابوبکر و بنی امیه و صلاح الدین ایوبی، برتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهند بود؛ چون چند برابر پیامبر صلی الله علیه و آله کشورگشایی کردند و به مرتبه ای رسیدند که هیچ پیامبری به آن مرتبه نرسیده بود؛ مگر ذوالقرنین (البته اگر نبوتش ثابت شود) و سلیمان بن داود علی نبینا و آله و علیهما السلام که پادشاهی اش تا مرزهای نامعلوم گسترش داشت.

سوم: همه مسلمانان با همه ساز و برگ و سپاهیان، از رویارویی با اسرائیل در ماندند، اما گروهی اندکی از بندگان صالح در جنوب لبنان، اسرائیل را شکست دادند و بینی اش را به خاک مالیدند؛ در حالی که بسیاری از حکام عرب ترجیح می دادند که اسرائیل بر حزب الله پیروز شود. همین حکام عرب، برای سقوط خلافت عثمانی، با دشمنانش هم دست شدند و در تقسیم کشورهای اسلامی، همکاری کردند.

چهارم: آنچه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تحقق یافت، دست آورد امام علی صلوات الله علیه بود و دیگران جز فرار و شکست، چیزی به ارمغان نیاوردند. در این زمینه کافی است یادآور شویم که در جنگ خیبر، امام علی علیه السلام به بزرگ ترین مدال تاریخ — یعنی مدال دوستی خدا و رسولش — دست یافت؛ و در جنگ خندق، ضربه آن حضرت با عبادت جن و انس برابری کرد؛ و همچنین جنگ او با ناکثان و قاسطان و

مارقان که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن وعده داده بود. سرزمین فارس و دیگر کشورها نیز به همت و فرماندهی حکیمانۀ یاران علی صلوات الله علیه _ همچون هاشم مرقال و مالک اشتر و حذیفه _ فتح گردید؛ ولی فریب های سیاسی، افتخار و شهرت را از آن دیگران کرد؛ همچنان که امام علی صلوات الله علیه می فرماید: «وقتی دنیا به کسی رو کند، خوبی های دیگران را به می بخشد و وقتی از کسی رو گرداند، خوبی های او را به یغما می برد».(۱).

پنجم: اگر چه صلاح الدین ایوبی قدس را فتح کرد، ولی یک راه بازگشت برای رومیان باقی گذاشت و مقدمات پس گرفتن آن را برای شان فراهم آورد. حقیقت این است که شیعیان، به ویژه حمدانیان به سرکردگی سیف الدوله و ابوفراس حمدانی، با صلیبیان جنگیدند. با این که عمر بیت المقدس را فتح کرده بود، اما دوستدارانش بازگشتند و قدس را به فنا دادند و بیت المقدس و مسجد الاقصی، دوباره به دست یهودیان افتاد. اگر بخواهیم جهاد شیعیان علیه استکبار و استعمار را در پهنۀ تاریخ بررسی کنیم، سخن به درازا می کشد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۳۵ (۱۰۶): فرقه های مختلف شیعه و تکفیر یکدیگر

اشاره

اگر کسی در مورد شیعه دقت کند، می بیند که مذهب آن ها به فرقه های بسیاری تقسیم شده است که با هم کشمکش دارند و یکدیگر را تکفیر می کنند. روشن ترین نمونه آن، شیخ احمد احسائی است که فرقه ای به نام شیخیه را پایه گذاری کرد و پس از او

ص: ۱۸۴

۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۴، ص ۴؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۵۷؛ دستور معالم الحکم، ابن سلامه، ص ۲۵؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۲۳۳.

شاگردش کاظم رشتی، فرقه کشفیه را بنا نهاد و پس از او شاگردش محمد کریم خان، فرقه کریم خانیه را تأسیس نمود و شاگرد دیگرش که زنی به نام قره العین بود، فرقه قرّتیّه را به وجود آورد و میرزا علی محمد شیرازی، فرقه باییه را به راه انداخت و میرزا حسین علی، فرقه بهائیت را تأسیس کرد؛ یعنی در دوره ای نزدیک به هم و در عصری واحد، این همه فرقه از شیعه به وجود آمد. خداوند متعال درست می فرماید که «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (۱) به راه های دیگر نروید که شما را از راه حق دور می سازد».

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

مضمون این سؤال، پیش از این نیز تکرار شد و به آن پاسخ دادیم و باز هم می گوئیم:

یکم: اگر تقسیم شدن به فرقه های گوناگون، دلیل بر بطلان یک دین و مذهب باشد، اسلام باطل تر از دین یهودی و مسیحی خواهد بود؛ چون پیروان اسلام به هفتاد و سه فرقه تقسیم شده اند که تنها یکی از آن ها اهل نجات است و مابقی در آتش اند؛ در حالی که یهودیان به هفتاد و یک فرقه و مسیحیان به هفتاد و دو فرقه تقسیم شده اند.

دوم: خود اهل سنت نیز دچار اختلاف شدید هستند و چه بسا اختلاف آن ها، بیشتر از شیعیان باشد؛ مثلاً وهابیت و اشاعره و سلفیه و معتزله و ماتریدیه و مرجئه و خوارج و ازارقه و بهیسیه با هم فرق می کنند و اختلاف دارند. مذاهب فقهی آن ها نیز گوناگون است و هر یک از مذاهب حنبلی و مالکی و شافعی و حنفی و ظاهری و خارجی و اوزاعی و ثوری و ابن عیینه با هم اختلاف دارند.

ص: ۱۸۵

سوم: وهابیت، پیروان مذاهب دیگر را تکفیر می کند و معتزله را از شمار اهل سنت خارج می داند. خوارج نیز دیگر فرقه ها را تکفیر می کنند. نمونه هایی از این دست، بسیار است. پس اگر تکفیر، دلیل بر بطلان مذهب باشد، این مسأله به طور کاملاً روشن، در میان فرقه های اهل سنت رواج دارد و خود نیز منکر آن نیستند و حتی در کتاب های شان ثبت کرده اند. ولی شیعیان، نه اهل سنت و نه وهابیت و نه اشاعره و نه معتزله و نه اهل حدیث و نه سلفیه و نه هیچ یک از این فرقه های دیگر را تکفیر نمی کنند.

چهارم: راهی که منتهی به نجات می شود، یک راه بیشتر نیست؛ و آن راه اسلام است. هر کس آن را به درستی بپیماید و بدان پای بند باشد و بر آن باقی بماند، نجات می یابد؛

و هر کس به خطا برود و راه دیگری همچون بابت و بهائیت را بپیماید، هلاک و نابود می شود.

هدف، جست وجو و پیدا کردن راه برای رسیدن به حقیقت است؛ و این، تنها با دلیل قاطع و برهان ساطع که به ثقلین منتهی می شود، امکان پذیر است. کسی که به ثقلین چنگ زند، هرگز گمراه نمی شود؛ همان دو ثقلی که عبارتند از کتاب خدا و اهل بیت پاک و معصوم رسول خدا صلی الله علیه و آله که تا روز قیامت از هم جدا نمی شوند و به کشتی نوح می مانند که هر کس بر آن سوار شد، نجات یافت و هر کس سر باز زد، غرق و نابود شد. حدیث ثقلین به ما می فهماند که هر کس دینش را از این دو مصدر تابناک دریافت کند، بی شک در راه خدا و اسلام ناب قرار دارد. شیعیان می توانند بگویند که این کار را کرده اند. ولی دیگران چه؟ دین و معارف خود را از کجا به دست آورده اند؟

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۳۶ (۱۴۳): پدید آمدن منابع حدیثی شیعه در قرون اخیر

اشاره

کتاب های معتبر حدیثی شیعیان، عبارتند از:

ص: ۱۸۶

وسائل الشیعه، نوشته شیخ حر عاملی، در گذشته سال ۱۱۰۴ هـ.ق؛

بحار الانوار، نوشته مجلسی، در گذشته سال ۱۱۱۱ هـ.ق؛

مستدرک الوسائل، نوشته طبرسی، در گذشته سال ۱۳۲۰ هـ.ق.

همه این کتاب ها، در قرن های اخیر نوشته شده اند. اگر احادیث این کتاب ها بر اساس سند و روایت گرد آمده، چگونه انسان خردمند می تواند به روایتی که پس از یازده الی سیزده قرن ثبت گردیده، اعتماد کند؟ و اگر این احادیث قبلاً در کتاب های دیگر بوده و بعداً در این کتاب ها گردآوری شده است، پس چرا در قرون اخیر به آن ها دست یافته اند؟ چرا نام آن کتاب های قبلی، ذکر نشده و در کتاب های قدیمی، به ثبت نرسیده است؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: پرسش گر در سؤال های قبلی نیز، اشکالات متعددی به کتاب های کافی و تهذیب و من لا یحضره الفقیه و استبصار و روایات این منابع وارد ساخت؛ در حالی که خود می داند که این کتاب ها، مورد اعتماد شیعه هستند و در قرن های آغازین اسلام، یعنی قرن های سوم تا پنجم نوشته شده اند.

اگر چه بحار الانوار و وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل را علمای اخیر نوشته اند، اما در آغاز هر حدیث، تصریح کرده اند که آن را از کدام کتاب نقل می کنند. منابع اصلی آن ها کتاب هایی همچون کافی، تهذیب، استبصار، من لا یحضره الفقیه، بصائر الدرجات، خصال، اثبات الوصیه، علل الشرایع، عیون اخبار الرضا علیه السلام، کمال الدین، کتاب الغیبه شیخ طوسی، کتاب الغیبه نعمانی، نوادر راوندی، کتاب سلیم بن قیس، کشی، عیاشی و غیره است.

ص: ۱۸۷

خود پرسش گر بارها به طور مستقیم از این کتب ها مطلب نقل کرد و نام کتاب و آدرس دقیق روایت را مشخص نمود. حال چگونه است که در اینجا ادعا می کند که روایات بحار و وسائل و مستدرک، بعد از یازده _ دوازده قرن به ثبت رسیده است؟

بخشی از این کتاب ها، برگرفته از محاسن برقی، نوادر الحکمه اشعری، جامع بزنی و کتاب الثلاثین حسین بن سعید اهوازی است که مربوط به قرن دوم و سوم می شود. همچنین رساله هایی که شاگردان امام باقر و امام صادق و امام کاظم صلوات الله علیهم نوشته اند و به اصول چهارصد گانه معروفند.

دوم: پرسش گر مدعی است که این کتاب ها، در قرون اخیر به دست آمده است. با یک مراجعه گذرا به کتاب های علامه حلی و محقق و شهید اول و شهید ثانی و سرائر ابن ادریس و مهذب ابن براج، روشن می شود که آن ها مستقیماً از این کتاب ها حدیث نقل کرده اند و نقل شان کاملاً مطابق با احادیث موجود در این مصادر است. افزون بر این، نسخه های خطی این کتاب ها و به ویژه کتب اربعه، خارج از شمارش است و در کتابخانه های شخصی و عمومی یافت می شود.

سوم: آیا خود پرسش گر دوست دارد که از او پرسیم: کتاب بخاری و مسلم و دیگر کتب صحاح و مسانید، در قرون اخیر پیدا شده اند؟ چطور یک انسان عاقل می تواند به روایتی که تا یازده _ دوازده قرن ثبت نشده بود، اعتماد کند؟

البته ما چنین چیزی نمی گوئیم؛ چون درک می کنیم که جامع الاصول ابن کثیر و کنز العمال متقی هندی، نسبت به کتاب بخاری و مسلم و غیره، همانند کتاب وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل و بحار الانوار می باشد و کتاب های قدیمی در آن ها گرد آمده است.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

شیعیان در کتاب های خود اعتراف کرده اند که علم حلال و حرام و احکام و مناسک حج، جز از طریق ابوجعفر باقر به آن ها نرسیده است. معنای این سخن آن است که در این باره، چیزی از علی به آن ها نرسیده بود. در کتاب های آن ها آمده است: «پیش از ابوجعفر، شیعیان در وضعیتی بودند که مناسک حج و حلال و حرام را نمی دانستند؛ تا این که ابوجعفر فتح باب کرد و مناسک حج و حلال و حرام را برای آن ها بیان نمود؛ به طوری که مردم نیازمند او شدند، در حالی که پیش تر، آن ها نیازمند مردم بودند».^(۱)

با این وضعیت، چگونه شیعیان پیش از باقر، خدا را پرستش می کردند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: این که شیعیان حلال و حرام و مناسک حج را نمی دانستند، به این معنا نیست که پیروان خلفا و دیگران، احکام را می دانستند و به این موضوعات آگاه تر بودند.

دوم: بر فرض که روایت صحیح باشد، سستی شیعه در این زمینه، به خاطر ترک علم و کوتاهی و سهل انگاری نسبت به احکام دین نبود؛ بلکه به خاطر ستم هایی بود که به آنان روا می داشتند. پس از این که معاویه به سلطنت رسید، نگذاشت مردم احکام دین را از اهل بیت صلوات الله علیهم بیاموزند و به آن ها مراجعه کنند و با ایشان در تماس باشند. چنان ترسی در دل ها افتاد که فراگیری علوم اهل بیت را دشوار کرد و انتشار آن را دشوارتر نمود و عمومی و همگانی شدن نظرات ایشان، جزو محالات گردید.

ص: ۱۸۹

۱- اصول الکافی، ج ۲، ص ۲۰؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۵۲ - ۲۵۳؛ برهان، ج ۱، ص ۳۸۶؛ رجال الکشی، ص ۴۵۲.

با جنایاتی که یزید مرتکب شد و امام حسین صلوات الله علیه و یارانش را در کربلا شهید کرد و کعبه را به منجیق بست و مدینه را سه شبانه روز بر سپاهیان حلال نمود، کار را دشوارتر ساخت و تماس شیعه با امامان و یادگیری از ایشان، بسیار سخت گردید. به ویژه آن که امویان، خانه های بنی هاشم را در مدینه با خاک یکسان کردند و املاک و زمین های آنان را مصادره نمودند و خودشان را آواره شهرها ساختند و بنی هاشم، درگیر حفظ جان خود از شر ستمگران و دین ستیزان بودند. این وضعیت ادامه داشت تا این که در زمان امام باقر و امام صادق صلوات الله علیهما، فرصت یادگیری پیش آمد.

سوم: جهل به احکام، یک امر نسبی است و در اینجا منظور، جهل مطلق نیست. [یعنی این گونه نبود که شیعیان هیچ ندانند؛ بلکه نسبت به زمان امام باقر صلوات الله علیه کم تر می دانستند.] روایات فراوانی که شیعیان از امامان نخستین خود _ یعنی امام علی و امام حسن و امام حسین و امام سجاد صلوات الله علیهم _ نقل کرده اند، بر همین موضوع دلالت دارد.

چهارم: امام صادق صلوات الله علیه همان گونه که احکام حج را به شیعیان آموخت، به اهل سنت نیز آموزش داد؛ یعنی اهل سنت نیز مانند شیعیان، نسبت به احکام دین شان جاهل بودند. اگر چه شیعیان به خاطر شرایط دشواری که داشتند، معذور بودند؛ اما اهل سنت چنین عذری نداشتند.

ابوحنیفه تصریح می کند که «اگر جعفر بن محمد نبود، مردم احکام و مناسک حج را نمی دانستند» (۱).

تردید نیست که منظور ابوحنیفه از مردم، شیعیان نیستند؛ چرا که او به وضعیت آنان اهمیتی نمی داد و مقصودش مخالفان شیعه بود.

البته دور از انتظار نبود که مردم به چنان وضعیتی دچار شوند. حذیفه بن یمان از حوادثی می گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش گویی کرده بود و پس از آن حضرت، بر

ص: ۱۹۰

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۱۹، شماره ۳۱۱۲؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۰، ص ۳۷۶.

سر مردم می آمد. حذیفه در ادامه می گوید: «چنان بلایی بر سر ما آمد که هیچ یک از ما نمی توانستیم نماز بخوانیم، مگر به صورت پنهانی» (۱).

این وضعیت، مربوط به پیش از خلافت امام علی صلوات الله علیه است؛ چرا که حذیفه، چهل روز پس از بیعت با امام علی صلوات الله علیه از دنیا رفت.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۳۸ (۱۶۹): دشمنی شیعیان با جمع کثیری از اهل بیت

اشاره

شیعیان حدیث غدیر و سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم را تکرار می کنند که فرمود: «در مورد اهل بیت، خدا را به شما یادآور می شوم»؛ اما از یاد برده اند که خودشان نخستین کسانی بودند که با این سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله به مخالفت برخاستند و با جمع کثیری از اهل بیت، دشمنی کردند.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: رسول خدا صلی الله علیه و آله که از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، عنوان اهل بیت را به اصحاب کسا _ امام علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم _ منحصر کرد. دیگر افراد بنی هاشم، از اهل بیت نیستند و اگر مرتکب گناهی شوند، بر اساس احکام شریعت، مورد حساب و عقاب قرار می گیرند.

ص: ۱۹۱

۱- صحیح مسلم، چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۹۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸۴؛ عمده القاری، ج ۱۴، ص ۳۰۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۳۷؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۲۷۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۱۷۱؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۲۲۸؛ امتاع الاسماع، ج ۹، ص ۳۴۶؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۱۹؛ شرح مسلم، نووی، ج ۲، ص ۱۷۹.

دوم: شیعه با هیچ کس دشمنی ندارد؛ مگر با دشمنان خدا و رسول خدا و اهل بیتش صلوات الله علیهم اجمعین که خداوند به دوستی و اطاعت و پیروی ایشان فرمان داده است. همچنان که اهل سنت نیز با دشمنان خدا و رسول خدا و اهل بیتش صلوات الله علیهم دشمنی دارند و در این خصوص، هیچ فرقی میان شیعه و اهل سنت نیست.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۳۹ (۱۷۳): پذیرش سخن عثمان بن سعید یا جعفر کذاب؟

اشاره

جعفر _ برادر حسن عسکری و عموی امام غایب شیعیان _ می گوید: «برادرش حسن، فرزندی نداشت». شیعیان او را معصوم نمی دانند و سخنش را نمی پذیرند. (۱).

عثمان بن سعید ادعا می کند که حسن عسکری فرزند داشت. با این که او نیز معصوم نبود، اما شیعیان ادعای او را می پذیرند. این چه تناقضی است؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: ولادت امام مهدی صلوات الله علیه به واسطه احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و آنچه که بسیاری از تاریخ نویسان و علمای شیعه و سنی نوشته اند، ثابت می شود. حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله که می فرماید: «امامان و خلفای پس از من، دوازده نفر هستند» و تصریح امامان پیشین به امام پس از خود، جایی برای تردید در مورد ولادت امام مهدی صلوات الله علیه نمی گذارد. ده ها تن از علمای اهل سنت، به ولادت آن حضرت تصریح کرده اند. در اثبات این موضوع، احادیث فراوانی وجود دارد که برای اطلاع از آن ها

ص: ۱۹۲

می توان به کتاب هایی همچون موسوعه الامام المهدي صلوات الله عليه و کتاب منتخب الاثر که در این زمینه نوشته شده اند، مراجعه کرد. این گونه روشن می گردد که بر خلاف سخن پرسش گر، ولادت امام مهدی صلوات الله عليه تنها با شهادت عثمان بن سعید ثابت نشده است.

دوم: موضوع جعفر، ارتباطی به این بحث ندارد. مسأله انحراف او را می توان بر اساس ضوابط قابل اعتماد در بحث های تاریخی و رجالی، مورد کنکاش قرار داد که مجال دیگری می طلبد.

سوم: هیچ یک از شیعیان، سخنان جعفر را به دلیل معصوم نبودنش رد نکرده اند؛ بلکه رد سخنان او، به این دلیل است که او از راه راست منحرف شد و تلاش کرد به اموری دامن بزند که حقیقت نداشت و با دلایل قطعی و یقینی، خلافتش ثابت شده بود.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۴۰ (۱۷۴): سرشت شیعه و اهل سنت

اشاره

از عقاید مشهور شیعیان، اعتقاد به طینت و سرشت است. چکیده اش این است که خداوند عزوجل، شیعیان را از سرشتی ویژه و اهل سنت را از سرشتی جداگانه آفرید. سپس این دو سرشت را با هم درآمیخت. هر جرم و گناهی که از شیعیان سر می زند، برآمده از سرشت اهل سنت است؛ و هر گونه درستی و امانت داری که در اهل سنت دیده می شود، به خاطر اثرپذیری از سرشت شیعیان است! در روز قیامت، گناه و بدی شیعیان جمع می گردد و بر دوش اهل سنت گذاشته می شود؛ و ثواب و نیکی اهل سنت نیز تقدیم شیعیان می گردد!

شیعیان از این مسأله غافلند که این عقیده ساختگی، با عقایدشان در قضا و قدر و افعال بندگان تناقض دارد. آنان همانند معتزله اعتقاد دارند که انسان اختیار دارد و فعلش

ص: ۱۹۳

را خودش خلق می کند؛ اما این عقیده ساختگی اقتضا می کند که بنده در فعل خود، مجبور و بدون اختیار باشد؛ چرا که کارهای او بر اساس سرشتش شکل می گیرد.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و بركاته.

یکم: آنچه را که پرسش گر «چکیده ای» از «عقاید مشهور شیعیان» دانست، به چند دلیل نمی توان پذیرفت:

الف: این بیان، چکیده عقاید شیعه در بحث طینت و سرشت نیست.

ب: این چکیده یک روایت است که شیخ صدوق آن را نقل می کند؛^(۱) در حالی که شیعیان عقاید خود را از خبر واحد به دست نمی آورند و برای اثبات یک عقیده، حجت و برهان را شرط می دانند. خبر واحد، شرایط لازم برای اثبات امور اعتقادی را ندارد.

ج: چنین چیزی میان شیعیان، متداول و معروف نیست و آن را جزو عقاید خود به شمار نمی آورند.

د: عبدالله بن محمد همدانی که در سند این روایت قرار دارد، مجهول است و در کتاب های رجالی، نامی از او به میان نیامده است.^(۲)

دوم: پرسش گر، مضمون روایت را درست نقل نکرده است. روایت از سرشت شیعه و سرشت اهل سنت سخن نمی گوید؛ بلکه از سرشت شیعه و سرشت ناصبیان سخن می گوید. اهل سنت از ناصبیان نیستند؛ بلکه از ناصبیان بیزاری می جویند. ناصبیان دشمن اهل بیت صلوات الله علیهم هستند و آشکارا با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه دشمنی می کنند و از او عیب جویی می نمایند و سعی در انکار فضائلش دارند و قاتلانش را می ستایند و

ص: ۱۹۴

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۸۹؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۴۶.

۲- ر.ک: مستدرکات علم رجال، نمازی، ج ۵، ص ۱۰۵.

آنان را تبرئه می کنند. چرا پرسش گر، روایت را تحریف کرده و اهل سنت را با ناصبیان جابه جا نموده است؟

سوم: سازگاری این روایت با اعتقاد به جبر _ که اعتقادی غیر شیعی است _ نشان می دهد که متن روایت، برآمده از عقاید شیعه نیست. از این رو هیچ شیعه ای را نمی توان یافت که آن را جزو عقاید خود به شمار آورد.

چهارم: در لغت عرب، نمی توان گفت: «فلانی حرکت دست خود را آفرید»؛ بلکه می گویند: «فلانی فلان کار را کرد». وقتی کسی کاری انجام می دهد، نمی گویند آن کار را آفرید و خلق کرد. در آیه «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (۱).

مراد این نیست که خداوند، کارهای صادره از مشرکان را خلق کرد؛ بلکه منظور این است که خداوند، مشرکان و بت هایی _ که به دست خود می سازند و از روی نادانی و گمراهی می پرستند _ را آفرید.

پنجم: اهل سنت می گویند: «خداوند متعال، فاعل کارهای بشر است و خالق این کارها به شمار می آید». شیعه می گوید: اگر چنین سخنی درست باشد، پس خداوند خواستار انجام گناهان است و عبادت و بندگی را نمی پسندد و خود او است که اشتیاق به گناه و بی میلی به عبادت را در دل شیاطین ایجاد می کند؛ چون آفرینش یک چیز، لازمه اش رضایت و خواستن آن است. پس تقدیر عدم طاعت، معنایش بد آمدن از طاعت است. پس چگونه امر می کند به چیزی که بدش می آید و نهی می کند از چیزی که وجودش را اراده کرده و آن را دوست دارد؟

پس صحیح آن است که بگوییم: خداوند افعال بندگان را نمی آفریند؛ بلکه به آنان افاضه وجود می کند و آنان با این افاضه، دارای قدرت و عقل و اختیار و اراده می گردند و می توانند اطاعت و معصیت را اراده کنند و در آنچه که می خواهند، از قدرت خود بهره بگیرند. پس فعل، با اراده و اختیار و قدرت انسان تحقق می یابد؛ اما با قدرتی که

ص: ۱۹۵

۱- شما و آنچه را که می سازید، خدا آفریده است. سوره صافات، آیه ۹۶.

خداوند در اختیار او قرار داده است. مانند این که نیروی برق را در اختیار فردی قرار دهید و او آن را در انجام کارهای مختلف به کار گیرد؛ یا به کسی مالی ببخشید و او در معصیت یا اطاعت مصرف کند. اگر چه او بدون این مال یا نیروی برق که در اختیارش گذاشته اید، نمی تواند کارهای خوب و بد را انجام دهد، اما بی شک شما این کارها را انجام نداده اید، بلکه او به اختیار خود این کارها را انجام داده و نفع و ضررش به خود او برمی گردد و خود او پاداش می گیرد و مجازات می شود، نه کسی که این قدرت را در اختیار او قرار داده است.

ششم: موضوع طینت و سرشت، در روایات خود اهل سنت نیز آمده است و روایت کرده اند که وقتی امام علی صلوات الله علیه امیر یمن بود و خالد، به خاطر غنایم به او حسادت کرد، بریده را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد تا از علی صلوات الله علیه شکایت کند. پیامبر خشمگین شد و به بریده فرمود: «هر کس از علی جدا شود، از من جدا شده است. علی از من است و من از علی هستم. او از سرشت من آفریده شده است و من از سرشت ابراهیم خلق شده ام؛ در حالی که من از ابراهیم برترم» (۱).

در متن دیگر آمده است: «من و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب، از یک سرشت آفریده شده ایم» (۲).
و در روایت دیگر می فرماید: «مردم از درخت های مختلف آفریده شده اند و من و جعفر، از یک سرشت آفریده شده ایم» (۳).

ص: ۱۹۷

-
- ۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۸؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۶، ص ۱۶۳؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۶۴ و ۴۵۸.
 - ۲- تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۵۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۶۳ و ۶۴؛ الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۳۹؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۱۱؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۳۸؛ الکشف الحثیث، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.
 - ۳- مقاتل الطالبیین، ص ۱۰؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۶۶۲ به نقل از ابن عساکر؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۷۲؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۰۵.

در برخی روایات اهل سنت، از آن حضرت نقل شده است که «من و ابوبکر و عمر، از یک سرشت خلق شده ایم».^(۱)

ابن سیرین کار را به جایی رسانده که می گوید: «اگر سوگند بخورم که خداوند متعال، پیامبر و ابوبکر و عمر را از یک سرشت آفرید و دوباره آن ها را به همان سرشت باز گرداند، بی تردید سوگند راست خورده ام».^(۲)

البته ما معتقدیم که این احادیث را دستکاری کرده اند و به نفع دیگران تغییر داده اند تا نام ابوبکر و عمر، جایگزین اهل بیت صلوات الله علیهم شود.

هفتم: اهل سنت نیز در مورد تبادل گناهان و نیکی ها، روایات فراوانی دارند که تصریح می کند: «فردی که به مردم ناسزا گفته، یا مال شان را خورده، یا آبروی شان را برده، یا خون شان را ریخته، یا آن ها را آزرده است، خداوند ثواب و نیکی های او را به مردم عطا می کند و گناهان مردم را به او می دهد».^(۳)

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۴۱ (۱۷۸): مذمت زراره و دیگر بزرگان شیعه

اشاره

در روایاتی با سند های معتبر و مورد قبول در نزد شیعه، چند تن از دروغ گویان، مورد لعن و نکوهش قرار گرفته اند. افراد نکوهش شده، همان کسانی هستند که مذهب تشیع

ص: ۱۹۷

۱- . کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۵۶۷ به نقل از دیلمی؛ تاریخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۲۱؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۲۴۶.

۲- . عمده القاری، ج ۸، ص ۲۲۶ به نقل از ترمذی؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۳، ص ۳۱۶. و ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۱۲۱.

۳- سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۶ و ۳۷؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۴، ص ۲۱۳؛ جامع بیان، ج ۱، ص ۳۸۰؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۵۵؛ تحفه الاحوذی، ج ۷، ص ۸۷؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۲، ص ۱۹۱ و ج ۵، ص ۲۲۷؛ فیض القدر، ج ۴، ص ۳۴؛ التفسیر الکبیر، رازی، ج ۳، ص ۵۴؛ تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۴۱۰؛ احکام الجنائز، البانی، ص ۴ به نقل از بخاری؛ البیهقی، ج ۳، ص ۳۶۹؛ البخاری، ج ۳، ص ۹۹؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸.

بر اساس روایات آن‌ها شکل گرفته است. بزرگان شیعه، این نکوهش‌ها را نمی‌پذیرند؛ چون اگر بپذیرند، از عقاید و مطالب نا به هنجار خود دست برمی‌دارند و در شمار اهل سنت در می‌آیند. آن‌ها برای توجیه این نکوهش‌ها، به تقیه پناه برده‌اند. و این، معنایی جز فرار زیرکانه از پذیرش سخن امام ندارد. از آنجایی که در مذهب تشیع، منکر سخن امام کافر است، پس همه شیعیان از دین خارج‌اند.

محمد رضا مظفر که از بزرگان شیعه در قرن معاصر است، اعتراف می‌کند که تقریباً اغلب راویان شیعه، مورد مذمت امامان قرار گرفته‌اند و این موضوع در کتاب‌های شیعه نقل شده است. او در مورد هشام بن سالم جوالیقی می‌نویسد: «در باره او مذمت‌هایی وارد شده است؛ همچنان که درباره یاران بزرگوار و هم‌نشینان مورد اعتماد اهل بیت نیز چنین مذمت‌هایی وجود دارد که پاسخ آن، روشن و قابل تعمیم بر همه آنان می‌باشد»^(۱). (منظور او از پاسخ روشن و قابل تعمیم، همان تقیه است.) او در ادامه می‌گوید: «سرزنش و مذمت این بزرگان، چگونه می‌تواند درست باشد؟ آیا دین حق و امر اهل بیت، جز با حجت برنده اینان برپا می‌شود؟»^(۲).

خوب نگاه کنید و ببینید تعصب با آنان چه می‌کند! آن‌ها از کسانی که مورد مذمت امامان اهل بیت قرار گرفته‌اند، دفاع می‌کنند و احادیث هشدار دهنده اهل بیت در مورد این افراد را که در کتاب‌های خود شیعیان نقل شده است، رد می‌نمایند؛ گویا با این کار خود، اهل بیت را تکذیب می‌کنند و این دروغ پردازان را تصدیق می‌نمایند؛ چرا که این مذمت‌ها را تقیه می‌پندارند. آنان از سخنان اهل بیت _ که موافق با نظر امت اسلامی است _ پیروی نمی‌کنند؛ بلکه به راه دشمنان ایشان می‌روند و سخنان آنان را می‌پذیرند و در رد گفتار امامان، به تقیه پناه می‌برند.

ص: ۱۹۸

۱- الامام الصادق، محمد الحسین المظفر، ص ۱۷۸.

۲- همان.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: مذهب تشیع، بر پایه روایات فردی خاص بنا نشده است؛ بلکه بر اساس کتاب خدا و روایات قطعی است که از پیامبر و امامان صلوات الله عليهم رسیده و راویان آن احادیث، به هزاران تن می رسد. علامه مامقانی در کتاب تنقیح المقال، هزاران نفر از آن ها را نام برده و پژوهش گران و کارشناسان علم رجال، بسیاری از آنان را مورد اعتماد دانسته اند.

دوم: نباید موضوعات را یک سو به بررسی کرد و با تکیه بر بخشی از داشته های شخصی پیش رفت؛ بلکه باید به همه داشته ها توجه داشت و آن ها را با دقت بررسی کرد و نتیجه ای را بیان نمود که به حقیقت نزدیک تر است.

وقتی به روایات وارد شده درباره زراعه مراجعه می کنیم، می بینیم که او در برخی از روایات، مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته و در برخی، مدح و ستایش شده است و در برخی دیگر، خود امام صلوات الله علیه علت نکوهش را این گونه بیان فرموده که با این کار می خواهد خطر را از او دور سازد و جانش را حفظ کند. (۱) چون بزرگان شیعه به اتهام رافضی بودن، کشته می شدند و جان شان در خطر بود؛ همچنان که ابوبصیر به امام صادق صلوات الله علیه می گوید: «فدايت شوم! با اتهامی که به ما وارد می کنند، کمرمان شکسته و دل مان پژمرده است و والیان، خون ما را حلال کرده اند». (۲).

ص: ۱۹۹

۱- رجال کشی، ص ۱۳۸.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۳۴؛ اختصاص، شیخ مفید، ص ۱۰۴؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۹۰ و ج ۶۵، ص ۴۹؛ الف حدیث فی المومن، نجفی، ص ۱۲۹ و ۱۳۰؛ فضائل الشیعه، صدوق، ص ۲۱.

اگر وضع زراره و جایگاه اجتماعی او را مورد بررسی قرار دهیم، می بینیم که شخصیتی چشمگیر داشته و رئیس قبیله بوده و از ثروتمندان شهر خود به شمار می آمده. مسلماً چنین کسی، مورد تنگ نظری حسودان قرار می گیرد و جاسوسان و خبرچینان حکومتی، او را رصد می کنند و همه کارهایش را زیر نظر قرار می دهند.

از سوی دیگر، وقتی رفتار و کردار او را بررسی می کنیم، می بینیم فردی عابد و درستکار بوده. وقتی روایات او را بررسی می کنیم، هیچ گونه خلل و لغزشی در آن نمی یابیم. از این رو می فهمیم که سخن امام صادق علیه السلام صحت دارد و مذمت او، برای حفظ جاننش بوده است. و این، هیچ ایرادی ندارد و زشت و تقبیح به شمار نمی آید.

سوم: پرسش گر می گوید: «اگر شیعیان، مذمت وارد شده در مورد زراره و دیگران را بپذیرند، در شمار اهل سنت در می آیند». این سخن، وقتی صحیح است که مذهب تشیع، تنها از طریق این افراد به دست آمده باشد؛ اما همان گونه که بیان شد، مسأله این چنین نیست.

چهارم: شیعیان هیچ گاه نگفته اند که اگر کسی حدیث امام را انکار کند، کافر است. کسی که چنین چیزی را به شیعه نسبت می دهد، باید منبع این سخن را به ما نشان دهد.

پنجم: سخن شیخ مظفر رحمه الله به این معنا نیست که مذمت وارد شده در روایات، شامل اغلب راویان احادیث شیعه می گردد؛ بلکه به این معنا است که در مورد برخی از بزرگان و افراد موثق، مذمت وارد شده است. البته قبلاً گفتیم که موضوع، به مذمت و نکوهش ختم نمی شود؛ بلکه مدح و ستایش نیز وجود دارد.

برای این که بحثی ریشه ای و منصفانه داشته باشیم، باید قرائن نیز مورد توجه قرار گیرد.

ششم: اگر به کتاب های «تهذیب التهذیب»، «تهذیب الکمال»، «سیر اعلام النبلاء»، «الجرح و التعديل» و دیگر کتاب های رجالی اهل سنت مراجعه کنید، تقریباً در مورد

همهٔ راویان اهل سنت، نکوهش و مذمت وجود دارد. حال آیا می توانیم بگوییم که اهل سنت از دین خود خارج شده اند؟ یا این که باید همهٔ قرائن را مورد بررسی قرار دهیم تا نسبت به وثاقت یا عدم وثاقت این افراد، به ظن و قطع برسیم؟

هفتم: ایراد گرفتن از شیعیان، زمانی صحیح است که آن ها بدون هیچ دلیل و برهانی، احادیث را رد کنند. اما چه ایرادی دارد اگر دلیلی بر نادرستی یک حدیث بیاورند، یا منظور حدیث را با برهانی صحیح بیان نمایند؟ اگر تنها همین احادیث بود، رد کردن آن ها ایراد داشت؛ اما در مقابل این ها، احادیث دیگری وجود دارد که معارض است و این ها را از حجیت می اندازد، یا تفسیری است و منظور حقیقی این احادیث را روشن می سازد. پس درست نیست که پرسش گر بگوید: «گویا با این کار خود، اهل بیت را تکذیب می کنند و این دروغ پردازان را تصدیق می نمایند».

هشتم: امت اسلامی باید بر اساس حدیث ثقلین و حدیث کشتی نوح و آیه «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^(۱).

و دیگر دلایل موجود، دین خود را از قرآن و اهل بیت صلوات الله علیهم به دست آورند و احادیث اهل بیت صلوات الله علیهم را معیاری برای سنجش حدیث دیگران قرار دهند. پس معنا ندارد که پرسش گر بگوید: «شیعیان از سخنان اهل بیت _ که موافق با نظر امت اسلامی است _ پیروی نمی کنند؛ بلکه به راه دشمنان ایشان می روند». چون امت اسلامی باید در راه اهل بیت صلوات الله علیهم گام بردارند، نه بالعکس.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۰۱

۱- . اگر نمی دانید، از اهل ذکر پرسید. سوره نحل، آیه ۴۳.

اشاره

با این که زیدیه، دوستدار اهل بیت هستند، اما شیعیان آن ها را تکفیر می کنند؛ چرا که معیار شیعیان، بر خلاف ادعای شان، دشمنی با صحابه و سلف صالح است، نه محبت اهل بیت. (۱).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعیان، زیدیه را تکفیر نمی کنند. شیخ مفید می گوید: «نام شیعه، تنها برازنده دو گروه است: امامیه و زیدیه». (۲).

دوم: تکفیر یک گروه، لوازم و آثاری دارد؛ از جمله این که ازدواج با آن گروه را جایز نمی دانند و حیوان ذبح شده به دست آن ها را نمی خورد و آنان را در گورستان

ص: ۲۰۲

۱- برای آگاهی بیشتر می توانید به رساله تکفیر الشیعه لعموم المسلمین، نوشته شیخ عبدالله سلفی مراجعه کنید که بسیاری از نصوص صریح در تکفیر دیگران، از جمله زیدیه را ذکر نموده است.

۲- اوائل المقالات، ص ۳۷.

مسلمان ها دفن نمی کنند و برای آن ها ارثی نمی گذارند. در حالی که شیعیان نسبت به هیچ یک از فرقه های اسلامی، اعم از اهل سنت و زیدیه، این آثار را روا نمی دارند.

سوم: بارها گفته ایم که شیعیان، صحابه را دوست دارند؛ ولی کارهای مخالف شرع و اعمال منافی دین برخی از صحابه را نمی پسندند و رد می کنند.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۴۳ (۱۰۴): کمک شیعیان به دشمنان اسلام و مسلمین

اشاره

تاریخ به ما می گوید که شیعیان در حوادث مختلف، به یاری دشمنان اسلام _ مانند یهودیان و مسیحیان و مشرکان _ شتافته اند که بارزترین نمونه آن، سقوط بغداد به دست مغولان و سقوط بیت المقدس به دست مسیحیان است. آیا مسلمان راستین، دست به چنین کاری می زند و با آیاتی که از دوستی با یهود و نصاری برحذر می دارد، مخالفت می کند؟ آیا علی و فرزندان و نوادگانش رضی الله عنهم چنین کارهایی کردند؟

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: خواجه نصیر طوسی در دولت مغول

شیعیان در کدام برهه از تاریخ، به یاری مسیحیان و یهودیان شتافتند؟ شیعیان همیشه از اسلام و مسلمین دفاع کرده اند و در مرزهای اسلام، به مرزبانی مشغول بوده اند. دعای امام چهارم شیعیان حضرت زین العابدین علیه السلام در مورد مرزبانان، منع الهام آنان نسبت به نگهبانی از مرزهای اسلام بوده است. این در حالی است که حاکمان دولت های اسلامی، علیه شیعیان نقشه می کشیدند و بدترین ستم ها و خشونت ها را بر

آنان روا می داشتند که برآمده از کینه و تعصب کورکورانه بود و هیچ دلیل دیگری نداشت.

تاریخ به ما می گوید: همین حضور خواجه نصیرالدین طوسی در دولت مغول ها بود که علمای سنی بغداد را نجات داد و میراث اندیشه اسلامی را از نابودی رهایی بخشید. درباره او نوشته اند: «کتابخانه ای عظیم گرد آورد و کتاب های به تاراج رفته بغداد را به آن ضمیمه کرد»^(۱).

اگر کسی تاریخ را مطالعه کند، درمی یابد که منشیان و کارگزاران حکومت عباسی بودند که موجب سقوط بغداد شدند؛ چرا که به تعهدات خود در برابر مغول عمل نکردند. خود خلیفه نیز بازیچه دست منشیان و کارگزاران شد و به هرزه ای بی پروا تبدیل گردید که به هنگام حمله مغول به پایتخت و محاصره دارالخلافه، مشغول عیش و نوش و هرزگی بود. ابن کثیر حنبلی می نویسد:

قوم تاتار، دارالخلافه را محاصره کردند و آماج تیر قرار دادند. کنیزی دو رگه که عرفه نام داشت و سوگولی خلیفه به شمار می آمد، مشغول رقصیدن و خنداندن و سرگرم کردن خلیفه بود که تیری از پنجره آمد و او را کشت. خلیفه ناراحت شد و فغان و ناله سر داد. وقتی تیر را نگاه کرد، دید بر روی آن نوشته شده است: «وقتی خدا بخواهد قضا و قدرش را جاری کند، عقل از عاقلان می ستاند». خلیفه دستور داد حفاظت از دارالخلافه را تشدید نمایند^(۲).

همراهی خواجه نصیر طوسی رحمه الله با مغولان، نقش به سزایی در حفظ جان علمای اسلام به ویژه علمای اهل سنت داشت و آنان را از فجایع هولناک رهایی داد و گروه کثیری از اندیشمندان و فلاسفه و حکما و فقها و علمای دیگر فنون را از نابودی به دست

ص: ۲۰۴

۱- مجله العرفان، مجلد ۴۷، ج ۴، ص ۳۳۵ و ۳۳۶.

۲- البدایه و النهایه، ج ۱۳، ص ۲۱۳ و چاپ دار احیاء التراث، ج ۱۳، ص ۲۳۳.

سپاهیان جنگجو نجات داد. همچنین جایگاه ویژه خواجه نصیرالدین طوسی در نزد شاهان مغول، زمینه تشریف آنان و اطرافیان شان به دین اسلام را فراهم آورد و نوادگان چنگیز، حامی دین شدند و زیر پرچم اسلام قرار گرفتند و به نام اسلام حکومت کردند.

خواجه نصیر، میراث اسلام را از خطر نجات داد و آن را از نابودی به دست جنگجویان مغول حفظ کرد. هولاکوخان اداره امور اوقاف را به دست وی سپرد و او اموال موقوفه را صرف مدارس و مراکز علمی کرد و علما و حکما و فلاسفه شهرهای مختلف را گرد آورد و رصدخانه بزرگی را در مراغه آذربایجان بنا نهاد و کتابخانه ای کنار آن تأسیس کرد که حاوی چهارصد هزار جلد کتاب بود.

روندلسون، شرق شناس معروف می نویسد: «خواجه نصیرالدین طوسی در مراغه به هلاکوخان گفت که نباید پیشوای فاتح، تنها به ویران گری بسنده کند. هلاکو سخن وی را دریافت و به او اجازه داد که رصدخانه بزرگی بر تپه شمالی مراغه بنا کند... همچنین کتابخانه بزرگی فراهم ساخت و کتاب های به تراج رفته بغداد را به آن افزود» (۱).

با توجه به نام علمایی که خواجه نصیرالدین طوسی به هنگام راه اندازی رصدخانه مراغه گرد آورد، درمی یابیم که او تنها علمای هم مذهب خود را دعوت نکرد؛ بلکه بیشتر آن ها از شهرهای گوناگون و مذاهب مختلف اسلامی بودند (۲).

یکی از همان علما، درباره خواجه نصیر طوسی می گوید: «بزرگی و قدرتش چنان نمودار شد که با هوش سرشار خود توانست بر اندیشه هولاکو چیره شود و آن خون خوار را رام کند و به اصلاح اوضاع فرهنگی و اجتماعی و هنری وادار نماید و از ویران گر تمدن ها، فردی تمدن ساز و فرهنگ پرور بسازد».

ص: ۲۰۵

۱- مجله عرفان، مجلد ۴۷، ج ۴، ص ۳۳۵ و ۳۳۶.

۲- ر.ک: کتاب فلاسفه شیعه، ص ۴۸۳ و ۴۸۴.

کار به جایی رسید که هولاکو، فخرالدین لقمان بن عبدالله مراغه ای را به کشورهای عربی فرستاد تا علمایی را که از طوفان سهمگین مغول فرار کرده بودند و به اربیل و موصل و جزیره و شام پناه برده بودند، ترغیب کند که به شهرهای خود بازگردند و از علمای دیگر کشورها نیز دعوت کند که در مراغه ساکن شوند.

فخرالدین که مردی تیزهوش و باتدبیر بود، توانست وظیفه خود را به خوبی انجام دهد و علما را به شهرهای خود بازگرداند.

خواجه نصیر رحمه الله برای دانشجویان مدارس و آموزشگاه ها، حقوق ماهیانه تعیین کرده بود. ابن کثیر در البدایه و النهایه می نویسد: «او در سال ششصد و پنجاه و هفت، رصدخانه ای در شهر مراغه بنا کرد و بسیاری از کتاب های بغداد را به آنجا منتقل نمود. مدرسه ای برای آموزش حکمت ساخت و فلاسفه را در آن گرد آورد و برای هر یک، روزانه سه درهم مقرر کرد. مدرسه ای برای آموزش پزشکی بنا کرد و برای آنان، روزانه دو درهم تعیین نمود. به دانش جویان مدرسه فقه، روزانه یک درهم و به دانش پژوهان مدرسه حدیث نیز روزانه نیم درهم می داد.» (۱).

به همین خاطر، استقبال از آموزشگاه های فلسفه و طب، بیشتر از مراکز فقه و حدیث گردید؛ در حالی که پیش از آن، این علوم به صورت رایگان و پنهانی تدریس می شد.

دعوت خواجه نصیرالدین طوسی از علمای عرب و غیر عرب، با استقبال عظیم دانشمندان مواجه شد. آنان دعوتش را پذیرفتند و از دمشق و موصل و قزوین و تفلیس و دیگر شهرهای اسلامی گرد آمدند. مؤید الدین عرضی می گوید: «همه علما گرد او جمع شدند و از عطایای فراوانش بهره یافتند. او نسبت به ما، از پدر مهربان تر بود و زیر سایه اش ایمن و از دیدارش شادمان بودیم.» (۲).

ص: ۲۰۶

۱- البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۱۳، ص ۲۴۹.

۲- ر.ک: مجله العرفان، مجلد ۴۷، ج ۴، ص ۳۳۰ تا ۳۳۵؛ اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۴۱۷؛ الاسماعیلیون و المغول و نصیر الدین الطوسی، سید حسن امین، ص ۵۲.

عجیب است که سخن چینی شاگردان خواجه در نزد هولاکو، موجب شد که نظر خان مغول نسبت به وی تغییر کند. آنان می‌کوشیدند که با این کارها، جایگاه او را به دست آورند. ظاهراً محمود بن مسعود معروف به قطب الدین شیرازی، و نجم الدین علی بن عمر معروف به دبیران و نویسنده کتاب شمسیه، از جمله حسودانی بودند که نزد هولاکو سخن چینی کردند و کار را به جایی رساندند که خواجه از سوی هولاکو، تهدید به قتل شد.^(۱)

با مطالعه تاریخ درباره سقوط بغداد توسط مغولان و مسئولیت این واقعه، درمی‌یابیم که خود خلیفه و اطرافیانش، بیشترین نقش را در تحریک هولاکو داشتند و او را وادار ساختند که به بغداد حمله کند و خود را از شر خلیفه عباسی خلاص نماید. چه بسا با سازش و دست کشیدن از پاره‌ای سیاست‌ها، امکان پیش‌گیری از این واقعه وجود داشت. مؤیدالدین علقمی در این خصوص، تلاش شایانی کرد؛ ولی موفق نگردید و از سوی حنبلیان و شامیان که مسائل را با تعصبات مذهبی می‌نگریستند، متهم به سوء نیت شد. طبق گزارش‌های تاریخی، تعداد این متعصبان در دوره منتهی به سقوط بغداد، بسیار بود. چیزی که آتش خشم آن‌ها را شعله‌ور می‌کرد، این بود که شماری از پادشاهان مغول، پای بندی خود به مذهب تشیع را علنی کرده بودند.

این که پرسش‌گر بگوید: «همراهی خواجه نصیرالدین طوسی، موجب پیروزی و موفقیت هولاکو و سقوط خلافت عباسی شد»، قابل پذیرش نیست؛ چون هولاکو

سپاهیانی نیرومند و طماع و بلندپرواز داشت که با لذت بیگانه بودند و الفتی با قصر و تجملات نداشتند و برای راحتی و رفاه زندگی نمی‌کردند و به نظامی‌گری عادت داشتند و در سختی و رنج و دشواری بزرگ شده بودند. به همین خاطر، تحمل رنج و مشقت برای شان عادی و طبیعی بود. وقتی انگیزه‌ای قوی و بلندپروازانه به وجود آمد و

ص: ۲۰۷

هدف، سرنگونی خلافت بزرگ اسلامی شد، هوشیاری آن‌ها شدت و التهاب بیشتری یافت و تصمیم و اراده آن‌ها قوی‌تر گردید.

در برابر چنین جنگجویانی، جامعه‌ای خفته و راحت طلب قرار داشت که نسبت به وضعیت موجود، رضایت کامل داشتند و در پی لذت آنی، و گریزان از سختی و بلا- و رنج و خطر، و دچار شکاف و پراکندگی بودند. روحیه فرار و گریز و ترس و دودلی و ضعف و سستی آنان، به جنگجویان فاتح کمک می‌کرد تا ضربات مهلک تری بر پیکر چنین دشمنی وارد سازند. با وضعیتی که این دو گروه داشتند، حضور خواجه نصیرالدین طوسی، نه می‌توانست بر نیروی جنگجویان مغول بیفزاید و نه در شکست عباسیان نقشی ایفا کند.

دوم: فتوحات صلاح الدین ایوبی

صلاح الدین ایوبی که او را بزرگ‌ترین فاتح بعد از صدر اسلام می‌دانید، وضعیتش عجیب و شک برانگیز است. حقیقت، بر خلاف آن چیزی است که در مورد وی شهرت دارد و خیانت او به مسلمانان، روشن‌تر از روز می‌باشد.

عقل و تدبیر حکم می‌کرد که او با عمویش نورالدین، در شام باشد و با هم، جنگجویان صلیبی را زمین گیر کنند؛ ولی صلاح الدین به دشمن پشت کرد و صلیبیان به اهداف خود رسیدند. دهشت‌انگیزتر و شک برانگیزتر این که پس از آزادسازی قدس، راه صلیبیان را به آنجا باز گذاشت و شهر ساحلی یافا را تقدیم آنان کرد.

همچنان که برادرزادگانش قدس را به صلیبیان واگذار کردند و دیگر نزدیکانش، قلعه‌های تبین و صیدا و هونین و صفد را تسلیم آنان نمودند. پس دیگر چه فضیلتی برای صلاح الدین باقی می‌ماند؟

اخیراً نیز می‌بینیم که علمای وهابی، همانند بن‌باز و دیگران، با فتاوی خود می‌خواهند صلح با یهودیان اشغال‌گر فلسطین و بیت المقدس را شرعیت بخشند؛

دولت های عربی برای برقراری ارتباط با اسرائیل، از هم پیشی می گیرند؛ مسئولان اسرائیلی آشکارا اعلام می کنند که حکام عرب، خواستار برچیده شدن شریف ترین گروه مقاومت در عصر حاضر هستند؛ همان گروهی که توانست ارتش متجاوز اسرائیل را با شکستی مفتضحانه و نکبت بار، در هم کوبد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۴۴ (۸۷): تناقض در تکفیر توهین کنندگان به قرآن و امامت

اشاره

شیعیان که برای اثبات امامت امامان خود، به حدیث ثقلین (۱) [درج شده](#).

استدلال می کنند، دچار تناقض گویی هستند. آنان توهین کننده به ثقل اصغر (یعنی اهل بیت) را تکفیر می کنند، ولی توهین کننده به ثقل اکبر (یعنی قرآن) را تکفیر نمی نمایند و می گویند که او مجتهد بوده و خطا کرده است.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: حدیث ثقلین، دلالت های زیادی دارد؛ از جمله این که مرجع مردم، قرآن و اهل بیت صلوات الله علیهم هستند و از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تا روز قیامت، باقی خواهند ماند. و این در صورتی تحقق می یابد که یکی از اهل بیت، زنده بماند تا خداوند، زمین و اهلش را به او واگذار نماید.

ص: ۲۰۹

۱- حدیث نبوی است که می فرماید: «دو چیز گران بها برای شما می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم». ترمذی در کتاب خود، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹ آن را نقل کرده است.

من نمی دانم چگونه ممکن است یک مسلمان بتواند به این برگزیدگان پاک، توهین کند؛ در حالی که می داند توهین به آن ها موجب می شود:

۱. سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اهل بیت تکذیب گردد.

۲. قرآن _ که در آیه تطهیر، بیان کننده عصمت ایشان است _ تکذیب شود.

۳. در دایره ناصبیان و دشمنان اهل بیت صلوات الله علیه قرار گیرد که مسلماً کسی دوست ندارد خود را در این دایره ببیند. در روایات، دشمنان اهل بیت صلوات الله علیهم به گونه ای توصیف شده اند که هیچ کس حاضر نیست به او ناصبی گفته شود یا به آن منسوب گردد.

دوم: اگر مقصود شما از توهین به ثقل اصغر، ایراد شبهه در امامت است، شیعه کسی را به خاطر انکار امامت آن ها تکفیر نمی کند. اگر تکفیر می کرد، حکم به نجاست آنان می داد و با آن ها ازدواج نمی کرد و گوشت ذبح شده توسط آنان را نمی خورد و ارث بردن آن ها از مسلمانان را نمی پذیرفت. شیعیان هرگز در برابر اهل سنت، چنین رفتاری نداشته اند و تنها می گویند که آن ها نسبت به امامت، دچار اشتباه شده اند.

سوم: اموری وجود دارد که انکارش _ و بلکه شک و تردید در آن _ موجب کفر می شود؛ همانند ایمان نداشتن به خدا، یا تردید در وجود خداوند. امور دیگری نیز وجود دارد که انکارش از روی دانش و آگاهی، موجب کفر می گردد؛ مانند این که بدانند رسول خدا صلی الله علیه و آله فلاخن مطلب را فرموده است، اما او بر انکار آن پافشاری کند و بر بطلانش تأکید نماید. این کار، تکذیب رسول خدا صلی الله علیه و آله است و منجر به کفر می شود. ولی اگر حقیقتی را به خاطر داشتن شبهه انکار کند، موجب کفر نمی شود.

برخی از عقاید نیز نتیجه فاسدی دارند و اگر انسان، متوجه آن نتایج فاسد باشد و آن را بپذیرد، مسئولیتش با خود او است. به طور مثال: فردی می داند که اگر قائل شود صفات خداوند، زائد بر ذات او است، تعدد قدیم لازم می آید و نتیجه اش این می شود

که خداوند شریک دارد، در این صورت اگر این عقیده را بپسندد، باید مسئولیت و احکام مربوط به آن را نیز بپذیرد؛ ولی اگر متوجه این لوازم و نتایج نباشد و در صورت متوجه شدن، آن را انکار نماید، مسأله شکل دیگری به خود می گیرد و او به خاطر نتایج و لوازم فاسد، مؤاخذه نمی گردد و آثار احتمالی، بر او مترتب نمی شود.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۴۵ (۶۷): دشنام شیعه به صحابه و احترام سنی به اهل بیت

اشاره

شیعیان با دشنام به بزرگان صحابه و به ویژه خلفای راشدین _ یعنی ابوبکر و عمر و عثمان _ به خدا تقرب می جویند؛ در حالی که حتی یک سنی پیدا نمی کنید که به احدی از اهل بیت دشنام دهد؛ بلکه با محبت ایشان، به خدا تقرب می جویند. این چیزی است که شیعیان حتی با دروغ هم نمی توانند آن را انکار کنند.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: خداوند از دشنام به مردم _ هر چند مشرک باشند _ نهی کرده و فرموده است: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فِیْسُبُّوا اللَّهَ عَدُوًّا بِغَیْرِ عِلْمٍ؛ (۱) به کسانی که غیر خدا را می پرستند، دشنام ندهید؛ چرا که از سر دشمنی و ناآگاهی، به خدا دشنام می دهند».

در مورد ویژگی های رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته اند که او اهل دشنام نبود. (۲) امام علی صلوات الله علیه نیز به یارانش می فرمود: «خوش ندارم که شما دشنام دهید. اگر کار

ص: ۲۱۱

۱- سوره انعام، آیه ۱۰۸.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸ و چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۸۱؛ دلائل الصدق، ج ۱، ص ۴۱۷ و ۴۱۶؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۴؛ الغدیر، امینی، ج ۱۱، ص ۹۱ و ج ۸، ص ۲۵۲؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴۴؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۲، ص ۲۱۰؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۴۱۹؛ عمده القاری، ج ۲۲، ص ۱۱۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۷، ص ۲۲۲؛ نظم درر السمطین، ص ۵۹؛ نصب الرایه، ج ۲، ص ۱۵۱؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۷، ص ۲۰۹.

آن‌ها را توصیف کنید و حال‌شان را بازگو نمایید، گفتارتان درست تر و دستاویزتان رساتر خواهد بود».^(۱)

امام صادق صلوات الله علیه به اصحابش دستور داد که خوش اخلاق باشند و به زید شحام فرمود: ای زید! با مردم همانند خودشان رفتار کنید و در مسجد آن‌ها نماز بخوانید و از بیماران شان عیادت کنید و در تشییع جنازه آن‌ها شرکت نمایید. اگر توانستید مؤذن یا امام جماعت باشید، حتماً این کار را انجام دهید. اگر این‌گونه باشید، می‌گویند: «این‌ها پیروان جعفر هستند. خدا جعفر را پیامرزد که اصحابش را چه خوب تربیت کرده است». و اگر این‌گونه نباشید، می‌گویند: «این‌ها پیروان جعفر هستند. خدا جعفر را فلان کند که اصحابش را چه بد تربیت کرد».^(۲)

شیعیان پای بند تعالیم قرآن و پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین هستند و در برابر این‌گونه تهمت‌ها، زبان حال‌شان این است که «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»^(۳) هر کس خواست، ایمان بیاورد و هر که خواست، کفر بورزد». شیعیان یقین دارند که هدف از این اتهام‌ها، رفع دشنام نیست؛ بلکه می‌خواهند جلوی انتقاد از خلفا را بگیرند؛ چرا که انتقاد از آن‌ها، استدلال دوستداران خلفا را تضعیف می‌کند و آن‌ها را به زحمت می‌اندازد.

ص: ۲۱۲

۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۲، ص ۱۸۵؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۶۱؛ المعیار و الموازنه، ص ۱۳۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۱، ص ۲۱.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۸۳؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل‌البیت، ج ۸، ص ۴۳۰ و چاپ دارالاسلامیه، ج ۵، ص ۴۷۷.

۳- سوره کهف، آیه ۲۹.

دوم: کار افراد نادان _ خواه شیعه و خواه سنی _ نمی تواند معیار باشد. آن ها در هیچ یک از امور دینی، مرجعیتی ندارند که کارشان معیار قرار گیرد. در میان دوستان خلفا، افرادی هستند که به حضرت زهرا و امام علی و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم دشنام می دهند و حتی نسبت به عزت الهی، گستاخی می کنند. حال آیا صحیح است که ما با استناد به کار اینان، همه اهل سنت را متهم سازیم؟

سوم: بسیاری از صحابه، نقشی در غصب خلافت و کتک زدن حضرت زهرا صلوات الله علیها نداشتند. پس دلیلی ندارد که شیعه با آنان دشمنی کند. کسانی که دست به چنین کار هایی زدند، شمار معدودی از صحابه بودند که نام شان مشخص است و بیشتر آن ها از قریش بودند.

چهارم: قرآن کریم، فاسق بودن چند تن از صحابه را به ثبت رسانده که تا روز قیامت تلاوت می شود؛ مثلاً درباره ولید بن عقبه می فرماید: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبَهُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱) اگر فردی فاسق، خبری برای تان آورد، بررسی کنید تا مبدا ندانسته به قومی زیان برسانید و از کاری که کرده اید، پشیمان شوید». همچنین رفتار و کردار برخی از صحابه منافق را به بدترین شکل ممکن، توصیف می کند و می فرماید که آنان درک و فهم ندارند و پیامبر صلی الله علیه و آله را از پشت حجره ها صدا می زنند. (۲).

پنجم: بنی امیه و در رأس آن ها معاویه و عمرو عاص و مروان و دیگران که از صحابه بودند، به امام علی و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم ناسزا می گفتند و به مسلمانان نیز دستور دادند که چنین کنند؛ به طوری که تا هزار ماه، در سراسر سرزمین های اسلامی، آن حضرات را بر فراز منبرها لعن می کردند و دشنام می دادند. کسانی که

ص: ۲۱۳

۱- سوره حجرات، آیه ۶.

۲- سوره حجرات، آیه ۴.

شیعیان را _ به خاطر انتقاد از رفتار خلفا نسبت به امام علی و حضرت زهرا صلوات الله علیهما _ مورد حمله قرار می دهند، پس چرا در مقابل بنی امیه و دیگران ساکتند؟ با وجود چنین فزیه‌هایی، چگونه پرسش گرا ادعا می کند که اهل سنت به هیچ یک از اهل بیت صلوات الله علیهم دشنام نداده اند؟ آیا هزار ماه بر فراز منبر مسلمانان، به امام علی و فرزندان صلوات الله علیهم اجمعین دشنام ندادند؟ چرا اهل سنت کسانی را دوست دارند و ولایت شان را می پذیرند که دست به چنین کارهایی زده اند؟

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۴۶ (۱۲۲): اعتراف به تلاش های ابوبکر و عمر، و تکفیر آن دو

اشاره

محمد کاشف آل الغطاء که از علمای شیعه می باشد، درباره علی رضی الله عنه می نویسد: «وقتی که دید دو خلیفه پیش از او _ یعنی ابوبکر و عمر _ در نشر توحید و تجهیز سپاه و گسترش فتوحات، نهایت تلاش خود را مبذول می دارند و خودکامه نیستند، بیعت کرد و راه سازش پیش گرفت» (۱). پس به اعتراف یکی از علمای بزرگ شیعه، ابوبکر و عمر، کلمه توحید را منتشر کردند و سپاهیان را در راه خدا تجهیز نمودند و فتوحاتی به دست آوردند. با این حال، پس چرا آن دو متهم می شوند که سرکرده کفر و نفاق و ارتداد بودند؟ این چه تناقضی است؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۲۱۴

یکم: شیعیان منکر این نیستند که خلفای نخستین، دست به کشورگشایی زدند و کشورهای زیادی را فتح نمودند و در زمان آن‌ها، سرزمین‌های اسلامی گسترش یافت.

ولی کارهای دیگری را که از آن‌ها انتظار نمی‌رفت، بر نمی‌تابند؛ مانند کتک زدن حضرت زهرا صلوات الله علیها و سقط کردن جنین او و به آتش کشیدن خانه اش و گرفتن خلافت از صاحب شرعی اش و مخالفت‌های فراوان آنان با شرع و شریعت که خود اهل سنت ذکر کرده‌اند و مورد مناقشه قرار داده‌اند. پس معیار شیعیان، کرداری است که از انسان‌ها سر می‌زند و این معیار، بر اساس قاعده «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^(۱) شکل می‌گیرد.

دوم: شیعیان، ابوبکر و عمر را به کفر و نفاق و ارتداد متهم نمی‌کنند و اصولاً چنین روشی را در همه امور، زشت و مردود و ناپسند می‌دانند. دلیل ما بر این مطلب، همان سخن کاشف الغطاء است که در سؤال آمده بود. مشکل اهل سنت آن است که انتقاد از خلفا را بر نمی‌تابند و گفت و گو درباره خطای آنان را به منزله کافر و مرتد دانستن خلفا قلمداد می‌کنند.

سوم: این خداوند است که در کتاب خود، از ارتداد صحابه سخن می‌گوید و این رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به ارتداد آن‌ها تصریح می‌کند. ما بارها گفته ایم که منظور از مرتد شدن صحابه، ارتداد از اسلام و شرک و کفر به خدای عظیم نیست؛ بلکه منظور، ارتداد از اطاعت است و عدم پای بندی به تعهدات؛ همانند کفر کسی که مستطیع است و به حج نمی‌رود.

چهارم: سخنان برخی از علمای شیعه که می‌خواهند شکاف میان شیعه و سنی را کمتر کنند، به معنای درستی خلافت شیخین نیست؛ بلکه همانند عملکرد امام علی

ص: ۲۱۵

۱- هر کس به اندازه ذره ای عمل خیر انجام داده باشد، آن را می‌بیند. و هر کس به اندازه ذره ای عمل ناشایست انجام داده باشد، آن را می‌بیند. سوره زلزال، آیه ۷ و ۸.

صلوات الله عليه است که می خواست اسلام و مسلمین را یاری کند تا شکاف و ویرانی در آن راه نیابد.

پنجم: سخن کاشف الغطاء به این معنا نیست که کار خلفا در غضب خلافت، صحیح بوده است. در برابر آنچه که خدا و رسولش در مورد ارتداد صحابه فرموده اند، نمی توان به سخن کاشف الغطاء تمسک جست. علاوه بر این، سخن کاشف الغطاء به حساب همه شیعیان نوشته نمی شود. طبیعی است که یک عالم، نظری بدهد که با نظر دیگر علمای هم مذهبش مخالف باشد. چنین نظراتی در میان شیعه و اهل سنت، فراوان یافت می شود.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۴۷ (۲۰۳): دشنام به عایشه و خلفای سه گانه

اشاره

درباره دشنام شیعیان به عایشه و خلفای سه گانه، چه می توان گفت؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

فرق است میان دشنام دادن و راضی نبودن از کارهایی که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله انجام گرفت و عایشه و خلفا در آن نقش داشتند. دشنام، به معنای عیبجویی و بدگویی و اهانت به شخص است. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از این کار نهی کرد و وقتی شنید که یارانش به اهل شام دشنام می دهند، فرمود: «خوش ندارم که ناسزا بگویید. اگر کار آن ها را توصیف کنید و حال شان را بازگو نمایید، گفتارتان درست تر و دستاویزتان رساتر خواهد بود».(۱).

ص: ۲۱۶

یک سری مسائل مهم و حساس وجود دارد که باید مورد بررسی دقیق و علمی قرار گیرد. این مسائل، ارزش و اهمیت فراوانی دارند و بر اتحاد و حل مشکلات امت اسلامی، تأثیر مستقیم می گذارند. اگر مسلمانان بتوانند در مورد این مسائل، به نتیجه واحد دست یابند و با هم به توافق برسند و شبهات موجود را حل و فصل نمایند، امت اسلامی دوباره زنده می شود و به تکاپو می افتد و چشم انداز روشنی در برابرش ترسیم می گردد. همچنان که ناهماهنگی در فهم مسائل و ناهمگونی در پردازش آن مسائل، بدترین ضربه را به وحدت امت و حیات و آینده آن وارد می سازد. پس لازم است که این مسائل مورد بررسی قرار گیرد تا درست و غلط و حق و باطل، از هم شناخته شود.

مشکل اساسی این است که چون در نتیجه این بررسی ها، ممکن است کارهای درست و غلط برخی از افراد آشکار شود، ما نمی توانیم مسائل را در همین حد نیز بررسی کنیم؛ چون به محض طرح این موضوعات، مورد اتهام و هجمه های متعصبانه و برخورد های شدید قرار می گیریم.

شیعیان در حوزه فکر و اندیشه، مظلوم واقع شده اند؛ چون به محض این که بحثی علمی را مطرح می کنند و در برابر موضوعی، علامت سؤال قرار می دهند و از درستی و نادرستی آن می پرسند، از سوی افراد متعصب، مورد تکفیر و اتهام قرار می گیرند.

دشنام در قاموس شیعه، مردود و ناپسند است؛ اما اندیشه شیعه بر این پایه استوار است که باید هر چیزی بر اساس معیاری صحیح و روشن و بی طرفانه، مورد بررسی قرار گیرد و دانسته شود که چه کسی درست عمل کرده و چه کسی به خطا رفته است. و باید فرد خطاکار، نتیجه خطایش را ببیند و فرد درستکار، مورد تقدیر قرار گیرد و ما نیز با نیکان همراه شویم و خطای خاطیان را مردود شماریم. اما عده ای با این کار شیعیان مخالفند و در این مسیر، مانع و محدودیت ایجاد می کنند. این همان چیزی است که شیعیان را می آزارد.

شیعیان معتقدند که در امر خلافت، حقی ضایع شد و خطایی صورت گرفت که جنگ کنندگان با علی صلوات الله علیه در جمل و صفین و نهروان، دچار آن خطا شدند. چرا نباید این خاطیان را به مردم بشناسانیم؟ چرا نباید مسئولیت این خطاها را بر دوش خاطیان قرار دهیم؟ چرا نباید بر اساس آئین شرع و دلایل صحیح دینی با آن ها برخورد کنیم؟

شیعیان معتقدند که آشکار کردن خطای فرد خطاکار، دشنام به حساب نمی آید و هیچ اهانتی در بر ندارد؛ بلکه خدمت به حقیقت و یاری رساندن به دین خدا و حفظ و ادای امانتی است که بر عهده همه مسلمانان گذاشته شده است.

موضوعی که شیعیان را حیرت زده می کند، این است که در همان زمان متهم شدن به دشنام که از آن میرا هستند، عده ای با تمام توان، به دفاع از امویانی می پردازند که هزار ماه بر فراز منبرها، به امام علی صلوات الله علیه دشنام دادند و علاوه بر مردم عادی، برخی از علما نیز در طول تاریخ، به امام علی و اهل بیت صلوات الله علیهم توهین کردند و با همین مسلک، کودکان به سن جوانی و بزرگان به سن پیری رسیدند.

شیعیان می دانند که مردم عادی در هر گروه و مذهبی، چندان پای بند احکام شریعت نیستند و در برخورد با مسائل، حدود اسلامی را رعایت نمی کنند. و می دانند که به خاطر رفتار عده ای از علمای مذهب، نباید همه اهل مذهب را سرزنش کرد؛ چرا که در هر گروه و جماعت، عالمانی گستاخ و مردمانی نافرمان وجود دارند که پا را از دایره توازن و اعتدال بیرون می گذارند.

با این حال، عالمان دینی حق ندارند باب گفت و گوی علمی و منطقی را ببندند و در بحث و پژوهش، محدودیت ایجاد کنند و خط قرمز قرار دهند. قید و بند و محدودیت، مربوط به حیطه رفتار می شود و زمانی معنا پیدا می کند که فرد از جهت علمی و فکری، به نتیجه قطعی رسیده باشد. این منطبق قرآن است که به پیامبر اجازه می دهد در بحث با

دیگران، از نقطه صفر آغاز کند و بر اساس قاعده «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (۱) پیش برود.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

ص: ۲۱۹

۱- ما یا شما، بر طریق هدایت یا گمراهی هستیم. سوره سبأ، آیه ۲۴.

بخش پنجم: امامان شیعه علیهم السلام..... ۵

فصل یکم: امامان علیهم السلام..... ۶

پرسش شماره ۸۸ (۲۰۴): اولی الامر و امامان. ۶

پاسخ.. ۷

پرسش شماره ۸۹ (۱۸۱): حکومت امامان و تحقق لطف الهی.. ۱۰

پاسخ.. ۱۱

پرسش شماره ۹۰ (۱۳۱): پشتیبانی خدا از امامان و نابودی دشمنان. ۱۳

پاسخ.. ۱۳

پرسش شماره ۹۱ (۱۱۷): حکومت امامان و حدیث خلفای دوازده گانه. ۱۵

پاسخ.. ۱۵

پرسش شماره ۹۲ (۱۱۲): نقص ایمان و کامل شدن تعداد امامان. ۱۹

پاسخ.. ۱۹

پرسش شماره ۹۳ (۲۴): امامان از نسل امام حسین، نه امام حسن علیه السلام..... ۲۱

پاسخ.. ۲۱

پرسش شماره ۹۴ (۴۰): زاده شدن امام از ران راست... ۲۴

پاسخ.. ۲۴

پرسش شماره ۹۵ (۶۰): خلافت دیگر امامان. ۲۶

پاسخ.. ۲۶

پرسش شماره ۹۶ (۷۱): استفاده نکردن امامان از قدرت خارق العاده ۲۷

پاسخ.. ۲۷

ص: ۲۲۰

پرسش شماره ۹۷ (۱۱۳): سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله دلیلی بر عدم امامت اهل بیت... ۳۰

پاسخ.. ۳۱

فصل دوم: امام حسن و امام حسین علیه السلام..... ۳۷

پرسش شماره ۹۸ (۸۱): حسن و حسین علیه السلام ویژگی ممتازی نداشتند. ۳۷

پاسخ.. ۳۸

سؤال شماره ۹۹ (۹): تناقض در صلح امام حسن و جنگ امام حسین علیه السلام..... ۴۲

پاسخ.. ۴۳

پرسش شماره ۱۰۰ (۱۴۰): تناقضات شیعه در اعتقادات... ۵۰

پاسخ.. ۵۱

اجل بهترین نگهبان است... ۵۳

هدف این روایت... ۶۰

پاسخ امام علی علیه السلام ۶۰

امکان تحریف ماجرا ۶۱

تکفیر عباس و فرزندان... ۶۲

دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله ۶۴

فصل سوم: امام حسن علیه السلام ۶۶

پرسش شماره ۱۰۱ (۲۱): کناره گیری امام حسن علیه السلام به نفع معاویه کافر. ۶۶

پاسخ.. ۶۶

پرسش شماره ۱۰۲ (۱۰۵): مذمت امام حسن علیه السلام توسط شیعیان. ۶۹

پاسخ.. ۶۹

ای خوار کننده اهل ایمان. ۶۹

مقایسه امام حسن علیه السلام با فرزندانش ۷۳

فصل چهارم: امام حسین علیه السلام ۷۴

ص: ۲۲۱

پرسش شماره ۱۰۳ (۶۲): توجه به حسین علیه السلام و بی توجهی به ابوبکر بن علی.. ۷۴

پاسخ.. ۷۴

پرسش شماره ۱۰۴ (۶۸): تشنه جان دادن و علم غیب داشتن حسین علیه السلام ۷۷

پاسخ.. ۷۷

پرسش شماره ۱۰۵ (۱۵۶): کشتن امام حسین علیه السلام سبب ارتداد مردم. ۸۱

پاسخ.. ۸۱

پرسش شماره ۱۰۶ (۱۹۱): ایمان به قضای الهی و اندوه برای امام حسین علیه السلام ۸۲

پاسخ.. ۸۲

پرسش شماره ۱۰۷ (۱۹۲): گریه برای عزت بخش اسلام. ۸۸

پاسخ.. ۸۸

پرسش شماره ۱۰۸ (۱۹۳): همراه بردن خانواده، دلیلی بر نداشتن علم غیب... ۹۰

پاسخ.. ۹۰

پرسش شماره ۱۰۹ (۱۹۴): یزید قاتل امام حسین علیه السلام ۹۳

پاسخ.. ۹۴

یزید قاتل امام حسین علیه السلام ۹۶

الف: فرمان یزید به قتل امام حسین علیه السلام ۹۶

یزید مکافات خود را دید. ۱۰۱

ب: رضایت یزید از کشتن امام حسین علیه السلام ۱۰۳

محکومیت یزید از سوی علمای اهل سنت... ۱۰۳

ج: شواهدی از رفتار یزید. ۱۰۵

جایزه یزید به ابن زیاد. ۱۰۷

اگر پندار شان صحیح بود. ۱۱۰

پرسش شماره ۱۱۰ (۱۹۵): علم غیب حسین علیه السلام و اقدام به خودکشی.. ۱۱۰

ص: ۲۲۲

پاسخ.. ۱۱۱

پرسش شماره ۱۱۱ (۱۹۶): ولایت تکوینی و خودکشی حسین علیه السلام ۱۱۲

پاسخ.. ۱۱۳

پرسش شماره ۱۱۲ (۱۹۹): خون خواهی حسین علیه السلام ۱۱۵

پاسخ.. ۱۱۶

فصل پنجم: امام مهدی علیه السلام ۱۲۰

پرسش شماره ۱۱۳ (۲۶): قدرت گرفتن شیعه و ظهور نکردن مهدی علیه السلام ۱۲۰

پاسخ.. ۱۲۰

پرسش شماره ۱۱۴ (۳۸): قضاوت با قوانین نسخ شده آل داود. ۱۲۳

پاسخ.. ۱۲۴

پرسش شماره ۱۱۵ (۳۹): کشتار اعراب و قریشیان و سازش با یهود و مسیحیان. ۱۲۶

پاسخ.. ۱۲۶

پرسش شماره ۱۱۶ (۴۱): حرمت به زبان آوردن نام مهدی علیه السلام ۱۲۷

پاسخ.. ۱۲۷

پرسش شماره ۱۱۷ (۸۹): هم نام بودن پدر مهدی با پدر پیامبر... ۱۲۸

پاسخ.. ۱۲۸

پرسش شماره ۱۱۸ (۹۰): شک و تردید به خاطر روایات مختلف درباره مهدی.. ۱۳۱

پاسخ.. ۱۳۴

پرسش شماره ۱۱۹ (۱۰۰): وجود مهدی، مستند به گفتار یک زن. ۱۴۱

پاسخ.. ۱۴۱

پرسش شماره ۱۲۰ (۱۱۰): اختلاف میان شیعیان، دلیلی بر عدم ارتباط با مهدی.. ۱۴۳

پاسخ.. ۱۴۳

پرسش شماره ۱۲۱ (۱۳۰): منافات غیبت با قاعده لطف... ۱۴۸

ص: ۲۲۳

پاسخ.. ۱۴۸

پرسش شماره ۱۲۲ (۱۴۷): اثبات وجود مهدی با ادعای یک مرد. ۱۵۰

پاسخ.. ۱۵۰

پرسش شماره ۱۲۳ (۱۵۰): یاری فرشتگان و هراس و غیبت امام. ۱۵۲

پاسخ.. ۱۵۲

پرسش شماره ۱۲۴ (۱۵۷): کشته شدن مهدی و کشته نشدن امامان پیشین.. ۱۵۴

پاسخ.. ۱۵۴

پرسش شماره ۱۲۵ (۱۷۱): تناقض غیبت با لزوم شناخت امام. ۱۵۸

پاسخ.. ۱۵۸

پرسش شماره ۱۲۶ (۱۷۲): عمر طولانی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و عمر کوتاه پیامبر ۱۵۹.... k

پاسخ.. ۱۶۰

پرسش شماره ۱۲۷ (۱۹۰): جاودانگی و طول عمر مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف.... ۱۶۳

پاسخ... ۱۶۳

پرسش شماره ۱۲۸ (۲۰۰): چرا مهدی می ترسد؟. ۱۶۵

پاسخ.. ۱۶۵

بخش ششم: شیعه و دشمنانش.... ۱۷۳

فصل اول: شیعه و مذهب تشیع. ۱۷۴

پرسش شماره ۱۲۹ (۶۹): ظهور تشیع پس از اكمال دین و وفات پیامبر.... ۱۷۴

پاسخ.. ۱۷۴

پرسش شماره ۱۳۰ (۱۱): نام گذاری افراد به نام عمر. ۱۷۶

پاسخ.. ۱۷۶

پرسش شماره ۱۳۱ (۴۴): کثرت مذاهب، دلیلی بر بطلان تشیع. ۱۷۷.

پاسخ.. ۱۷۸

ص: ۲۲۴

پرسش شماره ۱۳۲ (۵۲): تناقض احادیث، دلیلی بر بطلان تشیع. ۱۷۹

پاسخ.. ۱۸۰

پرسش شماره ۱۳۳ (۳۵): شیعه بدون هیچ دستاوردی.. ۱۸۲

پاسخ.. ۱۸۳

پرسش شماره ۱۳۵ (۱۰۶): فرقه های مختلف شیعه و تکفیر یکدیگر. ۱۸۴

پاسخ... ۱۸۵

پرسش شماره ۱۳۶ (۱۴۳): پدید آمدن منابع حدیثی شیعه در قرون اخیر. ۱۸۶

پاسخ.. ۱۸۷

پرسش شماره ۱۳۷ (۱۶۱): جهل شیعیان پیش از امام باقر علیه السلام ۱۸۹

پاسخ.. ۱۸۹

پرسش شماره ۱۳۸ (۱۶۹): دشمنی شیعیان با جمع کثیری از اهل بیت... ۱۹۱

پاسخ.. ۱۹۱

پرسش شماره ۱۳۹ (۱۷۳): پذیرش سخن عثمان بن سعید یا جعفر کذاب؟. ۱۹۲

پاسخ.. ۱۹۲

پرسش شماره ۱۴۰ (۱۷۴): سرشت شیعه و اهل سنت... ۱۹۳

پاسخ.. ۱۹۴

پرسش شماره ۱۴۱ (۱۷۸): مذمت زراره و دیگر بزرگان شیعه. ۱۹۷

پاسخ.. ۱۹۹

فصل دوم: تهمت به شیعیان. ۲۰۲

پرسش شماره ۱۴۲ (۹۹): دشمنی با صحابه و تکفیر زیدیه. ۲۰۲

پاسخ.. ۲۰۲

پرسش شماره ۱۴۳ (۱۰۴): کمک شیعیان به دشمنان اسلام و مسلمین.. ۲۰۳

پاسخ.. ۲۰۳

ص: ۲۲۵

یکم: خواجه نصیر طوسی در دولت مغول. ۲۰۳

دوم: فتوحات صلاح الدین ایوبی.. ۲۰۸

پرسش شماره ۱۴۴ (۸۷): تناقض در تکفیر توهین کنندگان به قرآن و امامت... ۲۰۹

پاسخ.. ۲۰۹

پرسش شماره ۱۴۵ (۶۷): دشنام شیعه به صحابه و احترام سنی به اهل بیت... ۲۱۱

پاسخ.. ۲۱۱

پرسش شماره ۱۴۶ (۱۲۲): اعتراف به تلاش های ابوبکر و عمر، و تکفیر آن دو. ۲۱۴

پاسخ.. ۲۱۴

پرسش شماره ۱۴۷ (۲۰۳): دشنام به عایشه و خلفای سه گانه. ۲۱۶

پاسخ.. ۲۱۶

ص: ۲۲۶

سرشناسه: علامه سید جعفر مرتضی عاملی

عنوان و نام پدیدآور: ترازوی حقیقت ترجمه میزان الحق / تألیف: علامه سید جعفر مرتضی عاملی ؛ برگردان: محمود نظری؛
ویرایش: ابراهیم بیگدلی

مشخصات نشر: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۹

زبان: فارسی

مشخصات ظاهری: ۴ج

موضوع: شبهات و پاسخ به آنها

موضوع: اعتقادات - امامت - خلافت

موضوع: غصب خلافت

موضوع: شیعه و امامان شیعه

موضوع: صحابه - همسران پیامبر

ص: ۱

جلد چهارم

ترازوی حقیقت

ترجمه میزان الحق

تألیف: علامه سید جعفر مرتضی عاملی

برگردان: محمود نظری

ویرایش: ابراهیم بیگدلی

ص: ۳

اشاره

کلینی در کتاب کافی از ابوعبدالله علیه السلام نقل می کند که «رنگ سیاه مکروه است؛ مگر در سه چیز: کفش و عمامه و عبا».(۱).

همچنین در کتاب زیّ، از ابوعبدالله علیه السلام نقل شده است که «رسول خدا صلی الله علیه و آله از رنگ سیاه کراهت داشت؛ مگر در سه چیز: کفش و عبا و عمامه».(۲).

حر عاملی نیز در کتاب وسایل روایت می کند که راوی از ابوعبدالله علیه السلام پرسید: «آیا می توانم با کلاه مشکی نماز بخوانم؟». گفت: «با آن نماز نخوان؛ چون لباس اهل آتش است».(۳). صدوق در سه کتاب فقیه و علل و خصال، از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است که به اصحابش گفت: «سیاه نپوشید که آن لباس فرعون است». و از حذیفه بن

ص: ۴

-
- ۱- ر.ک: فروع الکافی، کلینی، ج ۶، ص ۴۴۹؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۷۸، ح ۱.
 - ۲- کافی، چاپ تهران، سال ۱۳۱۵ هـ.ق، ج ۲، ص ۲۰۵، در باب لبس السواد، آن را روایت کرده؛ جز این که در آن آمده است: کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یکره السواد الا فی ثلاث و تقدیم العمامه علی الکساء.
 - ۳- در وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۱، باب ۲۰، حدیث ۳ از ابواب لباس المصلی، آن را روایت کرده است. صدوق نیز در فقیه، ج ۲، ص ۲۳۲ آن را آورده و می گوید: و سئل الصادق علیه السلام عن الصلاه فی القلنسوه السوداء. فقال: لا تصل فیها، فانها من لباس اهل النار.

منصور روایت کرده است: در حیره، نزد ابوعبد الله علیه السلام بودم. فرستاده ابوالعباس خلیفه آمد و او را فراخواند. ابوعبدالله علیه السلام ممطره ای خواست که یک روی آن سیاه و روی دیگرش سفید بود. آن را پوشید و گفت: «این را می پوشم و حال آن که می دانم لباس اهل آتش است».(۱).

طبق آنچه که لسان العرب می گوید، «ممطره» لباسی پشمین است که در باران می پوشند و به وسیله آن، خود را از خیس شدن حفظ می کنند.

از برخی احادیث روشن می شود که لباس سیاه، پوشش بنی العباس بود که با شیعه دشمنی داشت؛ همانند روایتی که صدوق در کتاب فقیه آورده است:

جبرئیل در حالی که قبایی سیاه بر دوش داشت و به کمرش خنجر بست، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت. حضرت پرسید: «ای جبرئیل! این چه پوششی است؟». گفت: «این پوشش فرزندان عمویت عباس است». پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عباس رفت و گفت: «ای عمو! وای بر فرزندان من از دست فرزندان تو!». عباس گفت: «ای رسول خدا! اجازه می دهی خود را عقیم کنم؟». فرمود: «تقدیر صورت گرفته است».

ظاهراً اهل آتش در روایات مذکور، کسانی هستند که در روز قیامت، با آتش عذاب می شوند و برای همیشه در آن می مانند؛ یعنی فرعون و رهروان راه او و دیگر ستمگران شبیه به آن ها _ همانند خلفای بنی العباس و کافران این امت و امت های گذشته _ که رنگ سیاه را به عنوان پوشش خود برگزیدند.(۲).

صدوق در کتاب فقیه، به نقل از اسماعیل بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «خداوند به یکی از پیامبرانش وحی فرمود که به مؤمنان بگو: لباس دشمنان

ص: ۵

-
- ۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۱ آن را روایت کرده است. صاحب وسائل نیز آن را در ج ۳، ص ۲۷۸ از ابواب لباس المصلی از الفقیه نقل نموده است. روایت دوم در وسائل، ج ۳، ص ۲۷۹، حدیث ۷ از ابواب لباس المصلی آمده است. الفقیه در ج ۲، ص ۲۵۲ و الکافی در ج ۲، ص ۲۰۵ آن را روایت کرده اند.
 - ۲- در الفقیه، ج ۲، ص ۲۵۲ و کتاب العلل و کتاب الخصال آمده است.

مرا نپوشید و خوراک دشمنان مرا نخورید و روش دشمنان مرا نیمایید؛ و گرنه شما هم دشمنان من خواهید بود، همان طور که آنان دشمنان من هستند» (۱).

همچنین صدوق در کتاب عیون الاخبار، بعد از نقل خبری از علی بن ابی طالب علیه السلام، می نویسد: «لباس دشمنان خدا، همان لباس سیاه است و خوراک دشمنان خدا، نپزد و مسکرات و آب جو و گل و خرگوش و ماهی اسبله و مارماهی و ماهی آبنوس و ماهی در آب مرده و ماهی بدون فلس است». و در ادامه می گوید: «روش دشمنان خدا، زدن اتهام و نشستن در مجلس شراب خواری و مجلس لهو و لعب و مجلس عیجویی از امامان و مؤمنان و مجلس اهل گناه و ظلم و فساد است» (۲).

با این همه حدیث و روایتی که امامان در مذمت پوشیدن لباس سیاه گفته اند و لباس سیاه را لباس دشمنان شیعه دانسته اند، پس چرا شیعیان لباس سیاه می پوشند و آن را بزرگ و محترم می شمارند و لباس سادات و بزرگان قرار می دهند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

برای درك صحیح پاسخ، خواهشمندم به موارد زیر دقت کنید:

یکم: ما در پاسخ شماره ۱۲ یادآور شدیم که آنچه مورد نهی واقع شده است، استفاده از لباس سیاه به عنوان پوشش رسمی و فخر و مباهات به آن است؛ همان گونه که پوشش رسمی فرعون چنین بود. اما استفاده معمولی از لباس سیاه، به همان نحوی که از رنگ های دیگر استفاده می شود، هیچ مشکل و کراهتی ندارد.

ص: ۶

۱- ر.ک: الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۲؛ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۳۸۴؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۹۱ و ج ۲۸، ص ۴۸.

۲- این مطلب را در کتاب عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۶ ذکر کرده است.

دوم: احادیثی که برای پرهیز از هم شکل شدن با بنی العباس، از پوشیدن لباس سیاه نهی می کنند، بر همین مطلب ما دلالت دارد؛ به این معنا که لباس سیاه را شعار و پوشش رسمی و وسیله ای برای متمایز بودن قرار ندهید. بنا بر این، نهی شامل زمانی می شود که لباس سیاه، به عنوان لباس رسمی و برای همراهی و تأیید بنی العباس مورد استفاده قرار گیرد. اما اگر پوشیدن لباس سیاه، خالی از این معانی باشد و همانند دیگر رنگ ها به کار رود _ همانند اظهار اندوه برای رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و عزیزان از دست رفته و خویشاوندان و دوستان با ایمان _ پوشیدن آن مانعی ندارد و باکی از آن نیست.

سوم: حدیثی که فرمود: «لباس دشمنان مرا نپوشید»، مؤید سخن ما است؛ چون تشبّه و شبیه شدن به دشمنان خدا و ظاهر شدن با نشانه های آن ها و قرار گرفتن در حزب و دسته آن ها، چیزی نیست که خدا و رسولش برای مؤمنان بپسندند.

چهارم: این که شیخ صدوق رحمه الله ذکر کرد: «لباس دشمنان خدا سیاه است»، منظور از دشمنان خدا، بنی العباس و زورگویان ستمگر و فاسقان گناه کار است.

پنجم: در متونی که پرسش گر آورده، ذکر نشده است که لباس سیاه، لباس دشمنان شیعه است؛ بلکه آمده است: لباس سیاه، لباس فرعون و بنی العباس است که به اهل بیت صلوات الله علیهم ستم کردند. اگر مقصود پرسش گر این باشد، اشکالی ندارد.

ششم: پرسش گر گفت که «شیعیان، لباس سیاه را لباس سادات و بزرگان قرار داده اند». سادات، تنها عمامه سیاه به سر می گذارند. خود پرسش گر، احادیثی را آورد که تصریح می کند: «پوشیدن عمامه سیاه کراهت ندارد»؛ به ویژه اگر این پوشش، جهت اظهار اندوه برای مصائب و فجایعی باشد که بر نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله، یعنی امام حسین صلوات الله علیه گذشت.

هفتم: بر اساس نظر محققانه آیت الله شیخ جواد تبریزی رحمه الله، سند روایاتی که از پوشیدن لباس سیاه نهی می کند، ضعیف است و حکم به مضمون آن ها، بر اساس قاعده تسامح در اسناد مستحبات می باشد و این قاعده، مورد اختلاف فقها است.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۴۹ (۱۲): سوگواری و قمه زنی برای امام حسین (علیه السلام)

اشاره

خداوند متعال می فرماید: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (۱) به افراد شکبیا مژده بده؛ به همانان که وقتی مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: ما از خداییم و به سوی او بازمی گردیم. درود و رحمت پروردگارش بر آنان باد که ایشان همان ره یافتگان هستند». و می فرماید: «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبُؤْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبُؤْسِ» (۲) آنان که در برابر زیان و ضرر و به هنگام نبرد، شکبیا هستند».

در نهج البلاغه آمده است که علی رضی الله عنه بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم، خطاب به آن حضرت عرض کرد: «اگر از بی قراری و بی تابی نهی نکرده بودی و به بردباری فرمان نداده بودی، چنان برایت اشک می ریختم که اشک چشمانم تمام شود». (۳)

همچنین در نهج البلاغه آمده است که علی علیه السلام گفت: «هر کس به هنگام مصیبت و بلا، دستش را بر رانش بکوبد و تأسف بخورد، عملش نابود می گردد». (۴).

ص: ۸

۱- . سوره بقره، آیه ۱۵۵ _ ۱۵۷.

۲- سوره بقره، آیه ۱۷۷.

۳- نهج البلاغه، ص ۵۷۶ و ر.ک: مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۴۵.

۴- ر.ک: خصال صدوق، ص ۶۲۱؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۷۰.

آن گونه که در کتاب منتهی الآمال آمده است، حسین در کربلا به خواهرش زینب گفت: «تو را به خدا سوگند می دهم که وقتی من کشته شدم، گریانت را پاره نکن و صورتت را با ناخن نخراش و به خاطر شهادت من، فریاد واویلا سر نده.»

ابو جعفر قمی نقل کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به یارانش گفت: «لباس سیاه نپوشید. لباس سیاه، لباس فرعون است.» (۱) در کتاب صافی، در تفسیر آیه «وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ» (۲).

آمده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم با زنان بیعت کرد؛ مبنی بر این که به هنگام مصیبت، سیاه نپوشند و گریان خود را پاره نکنند و فریاد واویلا سر ندهند.

در فروع کافی کلینی آمده است: پیامبر صلی الله علیه و سلم به فاطمه رضی الله عنها وصیت نمود که وقتی من از دنیا رفتم، صورتت را نخراش و موهایت را پریشان نکن و فریاد واویلا سر نده و برایم مجلس نوحه سرایی برپا نکن. (۳) محمد بن بابویه قمی، ملقب به شیخ صدوق می گوید: «از جمله سخنانی که پیش از پیامبر صلی الله علیه و آله کسی نگفته بود، این است که «النياحه من عمل الجاهليه؛ نوحه سرایی از کارهای جاهلیت است.» (۴).

مجلسی و نوری و بروجردی، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که فرمود: «دو صدا لعنت شده است و خداوند آن ها را خوش ندارد: یکی شیون به هنگام مصیبت؛ و دیگری صدای نغمه خوانی.» یعنی همان غنا و نوحه سرایی. (۵)

ص: ۹

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۳۲؛ وسائل الشيعه، ج ۲، ص ۹۱۶.

۲- در هیچ کار خیری از تو نافرمانی نکنند. سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

۳- فروع کافی، ج ۵، ص ۵۲۷.

۴- من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۲۷۱ - ۲۷۲؛ وسائل الشيعه، ج ۲، ص ۹۱۵؛ الحدائق الناظره، ج ۴، ص ۱۴۹؛ جامع احادیث الشيعه، ج ۳، ص ۴۸۸؛ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۰۳ با عبارت: نوحه سرایی از عمل جاهلیت است.

۵- بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۰۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۴۳ - ۱۴۴؛ جامع احادیث الشيعه، ج ۳، ص ۴۸۸؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۷۱.

سؤال این است که چرا شیعه با حقیقتی که در این روایات آمده، مخالفت می کند؟ ما سخن چه کسی را تصدیق کنیم؟ سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم و اهل بیت را باور کنیم، یا سخن ملایان را قبول کنیم؟

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

الف: صبر و بی قراری

در مورد سوگواری بر پیامبران و امامان باید بگویم که شیخ مفید از ابن عباس روایت کرده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه به همراه عباس و فضل بن عباس، غسل آن حضرت را به عهده گرفتند. امام علی صلوات الله علیه پس از فراغت از غسل، پارچه را از صورت آن حضرت برداشت و عرض کرد: «پدر و مادرم به فدایت! تو در زندگی و مرگ پاکیزه هستی. با مرگ تو چیزهایی از نبوت منقطع گردید که با مرگ هیچ یک از پیامبران منقطع نشده بود. مصیبت تو، تسلی دهنده دیگر مصیبت ها است و عموم مردم به خاطر تو عزادار هستند. اگر به شکیبایی امر نفرموده بودی و از بی قراری نهی نکرده بودی، چشمه های اشک را برای تو می گشودیم و دردمان به طول می انجامید و اندوه با ما همنشین می شد؛ هر چند این ها در برابر مصیبت تو اندک است. چیزی که اعراض از آن، در اختیار انسان نباشد، دفعش امکان پذیر نیست». سپس خود را بر پیکر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله انداخت و او را بوسید و صورتش را پوشاند. (۱).

ص: ۱۰

۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۲، ص ۲۲۸؛ الامالی مفید، ص ۶۰ و نشر دار المفید، ص ۱۰۳؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۷ و ۵۲۷ و ۵۴۲؛ الانوار البهیه، ص ۴۵؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۱۶۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۳، ص ۲۴؛ تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، باقلانی، ص ۴۸۸.

چه بسا گفته شود: سخن امام علی صلوات الله علیه که می گوید: «از ریختن چشمه های اشک برای آن حضرت جلوگیری می کنم»، به خاطر این بود که گریستن، بی تابی و ناشکیبی به شمار می آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله از ناشکیبی نهی فرموده بود.

اما در این خصوص، سخن دیگری از امام علی صلوات الله علیه روایت شده است که مخالف معنای مذکور می باشد و بر این دلالت می کند که بی تابی برای پیامبر صلی الله علیه و آله مانعی ندارد. آن حضرت می فرماید: «شکیبایی زیبا است، مگر در مورد تو؛ و بی تابی ناپسند است، مگر برای تو».(۱).

علاوه بر این، در روایات آمده است که امام صادق صلوات الله علیه در مرگ فرزندش اسماعیل، به شدت بی تابی می کرد(۲).

و حضرت آدم علیه السلام نیز در مرگ فرزندش هابیل، بی قرار بود.(۳).

پس باید گفت:

یکم: هیچ منافاتی بین مطالب یاد شده نیست؛ چون جزع و بی تابی، مراتبی دارد که برخی از مراتب آن، به طور کل حرام است؛ هر چند به خاطر پیامبر و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. این در صورتی است که جزع، در بر دارنده کار حرامی همچون اعتراض به خداوند و حکمت و عدالت الهی باشد. گاه جزع به خاطر انگیزه های دنیوی نیز حرام می شود؛ مثل زمانی که فقط به این خاطر که میت، پدر یا خویشاوند او است، یا به خاطر منفعت دنیوی که با مرگ او از دست داده است، جزع و بی تابی کند و هیچ انگیزه اخلاقی و دینی و اسلامی نداشته باشد.

ص: ۱۱

۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۴، ص ۷۱؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۳۴؛ دستور معالم الحکم، ص ۱۹۸؛ عیون الحکم و المواعظ واسطی، ص ۱۵۰؛ غرر الحکم، ص ۱۰۳؛ نهایه الارب، ج ۵، ص ۱۹۳؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۳، ص ۴۹۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۹، ص ۱۹۵.

۲- ر.ک: کمال الدین، ص ۷۳؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۴۲ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ج ۷۹، ص ۸۴ و ۸۶؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۰؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۳، ص ۲۴۱ و ۲۷۷ و چاپ دارالاسلامیه، ج ۲، ص ۸۹۲ و ۹۲۹؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۰۹؛ فرج المهموم، ابن طاووس، ص ۱۷۸.

۳- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۲۴ و ۲۳۰ و ۲۴۰ و ۲۶۴ و ج ۲۳، ص ۵۹ و ۶۳ و ۶۴؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۰۶؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۶۶؛ تفسی صافی، ج ۱، ص ۴۱۶ و ج ۲، ص ۲۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۳۲ و ۶۱۶؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۳۴۱؛ قصص الانبیاء، راوندی، ص ۵۸.

مرتبه دیگری از جزع وجود دارد که تنها در مصیبت پیامبر و امام جایز است و در مصیبت دیگران اشکال دارد. شرط جزع برای پیامبر و امام، آن است که منفعتی برای ایمان و تقوای انسان داشته باشد، یا موجب یاری دین و حفظ مسلمانان گردد؛ مانند بی تابی یعقوب در فراق یوسف علیهما السلام که جزعی مطلوب و محبوب در نزد خدا بود؛ چون مردم را نسبت به ارزش و جایگاه انسانیت آگاه می کرد و بر خسارت شدید بشریت، در فقدان این ارزش ها تأکید می نمود؛ یعنی همان خصلت های برتر و صفات پسندیده و ویژگی های بی مانند که در حضرت یوسف علیه السلام تجلی یافته بود و جز در بندگان برگزیده الهی یافت نمی شود.

این نوع جزع و بی تابی، منافع فراوان برای جزع کننده دارد و او را در رسیدن به کمال و ثبات و صلابت در دین و جهاد و صبر در راه خدا، یاری می رساند. جزعی چنین سودمند، به طور حتم مورد پسند و خوشنودی خداوند است؛ حتی اگر به ناینایی فرد منتهی گردد و او را در مشقت و سختی قرار دهد و منجر به مرگ وی شود.

اما جزع و بی تابی در مرگ افراد عادی که هیچ دلیلی جز پیوند عاطفی ندارد و هیچ سود و منفعتی در آن نیست، خداوند آن را نمی پسندد و بر بندگانش حرام کرده است؛ چون جزع برای منافع و لذت های از دست رفته، حاکی از خودپسندی و دنیادوستی و تعلقات دنیوی است و چه بسا منجر به اعتراض به قضا و قدر الهی شود.

تفسیر روایات صحیحی که جزع و بی تابی برای امام حسین صلوات الله علیه را مستحب می شمارد، و منظور امام علی صلوات الله علیه در مرثیه پیامبر صلی الله علیه و آله که می فرماید: «شکیبایی زیبا است، مگر در مورد تو؛ و بی تابی ناپسند است، مگر برای تو»، با مطالبی که گفتیم، روشن می شود.

دوم: اهل سنت نقل کرده اند که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، عمر مرکب خود را پی کرد و به زمین افتاد؛ (۱)

زبان عثمان بند آمد و علی پنهان گشت؛ (۲) یا علی بر زمین نشست. (۳).

همچنین نقل کرده اند که وقتی عثمان بن مظعون از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله بر او گریست؛ در حالی که اشک بر گونه هایش جاری بود و ناله می کرد. با این وجود، دیگر چه معنایی دارد که عده ای، بدون هیچ قید و شرطی، جزع را حرام بدانند؟

سوم: شاید مقصود از جزعی که صحیح نیست حتی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت بگیرد، همان جزعی است که انسان را به معصیت و نافرمانی می کشاند؛ همانند تخلف از لشکر اسامه که برخی بر خلاف اصرار پیامبر صلی الله علیه و آله، از آن تخلف کردند. اما جزع برای پیامبران و امامان، در صورتی که فرد جزع کننده، در مسیر پیروی از خدا و رسولش باشد، به طور حتم و یقین، محبوب و مطلوب خداوند است؛ اگر چه منجر به ناینمایی شود و احتمال مرگ و نابودی در آن باشد؛ همانند آنچه که یعقوب در حزن یوسف علیهما السلام انجام داد؛ با این که یوسف علیه السلام نه مرده بود و نه کشته شده بود.

ب: نوحه سرایی

چون نمی خواهم نکته ای ناگفته بماند، باید بگویم که همه بحث های مطرح شده در مورد جزع، در مورد نوحه سرایی نیز مطرح است؛ یعنی اگر برای دنیا و امور دنیوی

ص: ۱۳

- ۱- صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۵، ص ۱۴۳؛ سیره ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۸۱؛ عمده القاری، ج ۱۸، ص ۷۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۸۹؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۷، ص ۲۲۶؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۴۱۸؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۶۳؛ امتاع الاسماء، ج ۱۴، ص ۵۱۲.
- ۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۲۲۲؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۵۴؛ الوافی بالوفیات، ج ۱، ص ۶۶؛ الفتح المبین، دحلان، (چاپ شده در حاشیه سیره نبویه، ج ۱، ص ۱۲۳ - ۱۲۵؛ الغدیر، ج ۷، ص ۲۱۳).
- ۳- همان. این جمله در اینجا به معنای خانه نشین شدن است.

باشد، کار پسندیده ای نیست و از آن نهی شده است؛ اما اگر برای پیامبر و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و امور دینی باشد، نه این که ناپسند نیست، بلکه مطلوب و محبوب خداوند است. ما می توانیم آن روایات را به این شکل چاره اندیشی کنیم:

یکم: روایاتی که از نوحه سرایی نهی می کنند، از جهت سندی ضعیف هستند؛ به این شکل که یا مرسله اند، یا برخی راویان آن ها، افرادی مجهول و ضعیف می باشند.

دوم: در این زمینه، روایات دیگری نیز وجود دارد که با روایات نهی کننده، تعارض دارند. پس باید هر دو دسته روایات را مورد بحث و بررسی قرار دهیم و میان آن ها سازش ایجاد کنیم. به دو روش می توان این کار را انجام داد:

راه اول این است که بگوییم: مقصود روایات نهی، سوگواری با سخنان باطل است؛ به این معنا که از میت، با دروغ و یاوه سرایی ستایش شود. این همان چیزی است که در روایات، به عنوان کارهای جاهلیت یاد شده است. مقصود روایات جواز نیز، نوحه سرایی به معنای ستایش میت با مطالب صحیح و واقعی است. از این رو روایت شده است که اگر زن نوحه خوان راست بگوید، در آمدش اشکال ندارد.^(۱)

راه دوم این است که بگوییم: از نوحه سرایی برای افرادی غیر از پیامبر و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و شخصیت های بزرگ دینی، نهی شده است. به همین خاطر بود که حضرت زهرا صلوات الله علیها برای پیامبر صلی الله علیه و آله نوحه سرایی کرد. همچنین در بسیاری از روایات، به برپایی عزای امام حسین صلوات الله علیه امر فرموده اند.

سوم: روایاتی وجود دارد که نوحه سرایی درست و به حق را جایز می شمارد؛ از جمله:

ص: ۱۴

۱- . وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۱۷، ص ۱۲۸ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۲، ص ۹۱، باب ۷ از ابواب ما یکتسب به، حدیث ۹؛ من لا یحضر الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۳ و ج ۳، ص ۱۶۲؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۰۷ و ج ۱۰۰، ص ۵۱ و ۱۰۳.

۱. حسین بن زید نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدند: «آیا در خانه شما نوحه سرایی می شود؟». گفت: «هنگامی که حمزه از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حمزه گریه کننده ای ندارد». (۱).

۲. ابو بصیر از امام صادق صلوات الله علیه نقل کرده است: «دستمزد زنانی که برای میت نوحه سرایی می کنند، اشکالی ندارد». (۲).

۳. یونس بن یعقوب از امام صادق صلوات الله علیه نقل کرده است که فرمود: «پدرم به من گفت: ای جعفر! مقداری از مال مرا وقف کن تا به مدت ده سال، در ایام منی بر من گریه کنند». (۳).

۴. ابو حمزه ثمالی از امام باقر صلوات الله علیه نقل کرده است که وقتی ولید بن مغیره از دنیا رفت، ام سلمه به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «خانواده مغیره، مجلس نوحه برپا کرده اند. می توانم نزد آن ها بروم؟». حضرت به وی اجازه داد. ... ام سلمه در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله برای پسر عمویش شیون سر داد و گفت: «خبر مرگ ولید، فرزند ولید و پدر ولید را می دهم که جوانمرد طایفه و پشتیبان حقیقت بود. بزرگواری که همواره خون خواهی را در سر می پروراند. در قحطی، گشاده دست و

ص: ۱۵

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۳؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۳، ص ۲۴۱ و ۲۸۴ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۲، ص ۸۹۲. و ر.ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰؛ الامتاع، ص ۱۵۴؛ الاستیعاب، در حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۲۷۵ و ج ۳، ص ۲۳۱؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۸۲؛ کمال الدین، ص ۷۳؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۴۴ و ج ۳، ص ۱۱ و ۱۷ و ۱۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۸۳؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۱۷ و ج ۴، ص ۳۴۶.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۶۱؛ استبصار، ج ۳، ص ۶۰؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۵۹؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۱۷، ص ۱۲۷ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۲، ص ۱۹۰؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۰۷.

۳- وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۱۷، ص ۱۲۵ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۲، ص ۱۸۸؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۰۷؛ انوار البهیة، ص ۱۴۵.

نهری سرشار و سبز کرانه و روزی رسان بود». پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به کار ام سلمه ایرادی نگرفت و چیزی نگفت. (۱).

احادیثی که دلالت بر جواز نوحه گری برای امام حسین صلوات الله علیه دارند، بسیار فراوان هستند. (۲).

اما این که امام حسین صلوات الله علیه زانانش را از خراشیدن صورت و چاک کردن گریبان نهی فرمود، نه به خاطر حرمت این کار، بلکه برای این بود که دشمن شاد نشوند. (۳) در کتاب مراسم عاشورا، شواهد بسیاری بر جواز این کارها وجود دارد؛ به ویژه اگر برای پیامبر و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و شخصیتی همچون حمزه باشد که ماجرایش همانند ماجرای بود که بر امام حسین صلوات الله علیه و اهل بیت و یارانش رخ داد. هر کس بخواهد از این شواهد اطلاع یابد، می تواند به آن کتاب مراجعه کند.

صورت خراشیدن و گریبان چاک کردن برای مرگ انسان های عادی، از مظاهر جزع و بی تابی و بزرگ انگاری مصیبت است که گاه به درجه ای می رسد که نوعی اعتراض به خداوند محسوب می شود.

در حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه صلوات الله علیها را از برپایی نوحه نهی فرمود، چه بسا نهی ایشان، به خاطر مناسب نبودن نوحه سرایی با شأن و مقام رسول اعظم صلی الله علیه و آله بوده است؛ یعنی حضرت می خواست غم و اندوه برای ایشان، به صورت عادی و طبیعی در مردم نمایان شود. و شاید می خواست معلوم شود که چه

ص: ۱۶

۱- کافی، ج ۵، ص ۱۱۷؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه اهل البیت، ج ۱۷، ص ۱۲۵ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۲، ص ۱۸۹؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۲۶؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۵۸.

۲- ر.ک: امالی شیخ صدوق، ص ۱۲۸ و ۱۳۰ و ۷۳؛ وسائل الشیعه، ج ۴، باب ۱۰۴ از ابواب استحباب انشاد الشعر فی الحسین، ح ۷ و باب استحباب البكاء لقتل الحسین، ح ۴ و ۵ و ۷ و ح ۱۴، ص ۵۹۵ و ۵۹۳ و ۵۹۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۸۶؛ روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۶۹ و ۱۷۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۴ و ۳۸۶ و ۳۸۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۷ و ۲۵۷ و ج ۴۴، ص ۲۸۳ و ۲۷۸ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۳۸۷ و ج ۹۲، ص ۳۴۳؛ کامل الزیارات، ص ۸۱ و ۱۰۴ و ۱۰۵؛ رجال الکشی، ص ۲۸۹؛ ثواب الاعمال، ص ۸۴ و ۱۰۹؛ امالی، ص ۱۲۱؛ معاهد التنصیص، ج ۲، ص ۱۹۰؛ اقبال، ص ۵۷۹ و ۵۴۴.

۳- کتاب اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۵۵؛ العوالم الامام الحسین، ص ۲۴۲؛ لواعج الاشجان، ص ۱۱۷.

کسانی نسبت به مرگ آن حضرت، اهمیت می دهند و چه کسانی نسبت به آن، بی اعتنا هستند.

اهل سنت نقل کرده اند که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، روزی ابوبکر به امام علی صلوات الله علیه گفت: «چرا اندوهگین هستی؟». حضرت فرمود: «چیز هایی برای من اهمیت دارد که برای تو بی اهمیت است»^(۱). یعنی امام علی صلوات الله علیه خواست به ابوبکر بگوید که وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تو اهمیتی ندارد. ابوبکر مجبور شد خود را از این موضوع تبرئه نماید.

نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از خراشیدن صورت و کارهای دیگر توسط حضرت زهرا سلام الله علیها، شاید از سر مهربانی و دلسوزی پدر نسبت به فرزند بوده است، نه به خاطر حرمت و جایز نبودن آن کارها؛ همانند نهی شدن آدم از خوردن میوه ممنوعه که در کتاب برائت آدم به آن پرداخته ام.

ج: کوبیدن بر ران

در مورد حدیثی که می گوید: «هر کس به هنگام مصیبت و بلا، دستش را بر رانش بکوبد و تأسف بخورد، عملش نابود می شود» و احادیثی از این دست^(۲).

باید بگوییم:

یکم: هیچ شکی نیست که این احادیث، شامل مصیبت وارده بر پیامبر صلی الله علیه و آله نمی شود. وقتی برای حضرت یعقوب علیه السلام جایز بود که چنان برای فرزندش یوسف صلوات الله علیه گریه کند که چشمانش را از دست بدهد و در آستانه مرگ قرار گیرد، چرا

ص: ۱۷

۱- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۳۱۲؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۱۵۹ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۷، ص ۲۳۰؛ حياه الصحابه، ج ۲، ص ۸۲؛ نهایه الارب، ج ۱۸، ص ۳۹۶ - ۳۹۷.

۲- ر.ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۹۸ و چاپ مؤسسه نشر اسلامی، قم، ج ۴، ص ۴۱۶؛ کافی، ج ۳، ص ۲۲۴ و ۲۵؛ نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۸۵ و ۱۴۴ و چاپ دار الذخائر، ج ۴، ص ۳۴؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۳، ص ۲۷۱ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۲، ص ۹۱۴؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۰ و ۲۰۴ و ۳۲۶ و ج ۷۹، ص ۸۵ و ۱۳۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۸، ص ۳۴۲؛ تهذیب الکمال، ج ۸۵، ص ۸۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۶۲.

در مصیبت امام حسین صلوات الله علیه که آن گونه دردناک و جان سوز به شهادت رسید، کوبیدن بر ران و سینه جایز نباشد؟

دوم: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، عایشه به همراه دیگر زنان، به سر و سینه خود می کوبیدند(۱).

و هیچ کس به آن ها اعتراض نکرد.

سوم: روایت شده است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله زنانش را طلاق داد، عمر گفت: «نزد حفصه رفتم. دیدم ایستاده است و بر صورت خود سیلی می زند. دیگر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ایستاده بودند و بر صورت خود سیلی می زدند».(۲)

چهارم: به سند صحیح از امام صادق صلوات الله علیه روایت شده است: «وقتی حمزه به شهادت رسید، زنان انصار، صورت خود را خراشیدند و موها را پریشان کردند و گریبان را چاک نمودند و خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله نپوشاندند. وقتی حضرت آن ها را دید، با نیکویی با آنان سخن گفت و فرمود: خود را بپوشانید و به خانه هایتان بروید».(۳) یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان اعتراضی نکرد و به خاطر کاری که با خودشان می کردند، آن ها را سرزنش نفرمود.

د: چاک دادن پیراهن

حدیثی که از چاک دادن گریبان نهی می فرماید، زمانی را شامل می شود که میت، پیامبر یا وصی پیامبر صلی الله علیه و آله نباشد. چون روایت شده است که امام حسن عسکری علیه السلام، در وفات پدرش امام هادی صلوات الله علیه گریبان چاک داد. فردی به

ص: ۱۸

۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۷۴؛ مسند ابویعلی، ج ۸، ص ۶۳؛ سیره ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۷۷؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۲، ص ۴۴۱؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۶۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۳؛ النهایه فی غریب الحدیث، ج ۴، ص ۲۴۵. و ر.ک: سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۲۶۶؛ امتاع الاسماع، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲- کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۵۳۴ به نقل از ابن مردویه.

۳- کافی، ج ۸، ص ۳۱۸؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۸۷؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۰۷ - ۱۰۹؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۹۸؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۲۴۶.

ایشان خرده گرفت. حضرت فرمود: «ای احمق! تو را چه به فهمیدن این مسائل؟ موسی برای هارون، گریبان چاک کرد».(۱).

ه: سیاه پوشیدن

احادیثی که از پوشیدن لباس سیاه نهی نموده اند و آن را لباس فرعون معرفی کرده اند، به چند دسته تقسیم می شوند:

دسته اول: روایاتی که دلالت بر کراهت بی قید و شرط سیاه پوشی دارد:

از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نقل شده است که فرمود: «لباس سیاه نپوش که آن لباس فرعون است».(۲).

مؤید آن، روایت نقل شده از امام صادق صلوات الله علیه است که می فرماید: «خداوند به یکی از پیامبرانش وحی فرمود که به مؤمنان بگو: لباس دشمنان مرا نپوشید و خوراک دشمنان مرا نخورید و به راه دشمنان من نروید؛ و گرنه شما هم دشمنان من خواهید بود، همان طور که آنان دشمنان من هستند».(۳). همچنین از امام صادق صلوات الله علیه

ص: ۱۹

۱- اختیار معرفه الرجال، کشی، ج ۲، ص ۸۴۲؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۱۸ و چاپ دار الاضواء، ج ۳، ص ۲۱۴؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البيت، ج ۳، ص ۲۷۴ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۲، ص ۹۱۷؛ آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۳۴؛ مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۶۵۰؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۱ و ج ۷۹، ص ۸۵؛ الانوار البهیة، ص ۲۹۹.

۲- علل الشرائع، ص ۳۴۶؛ الخصال، ج ۲، ص ۶۱۵؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البيت، ج ۴، ص ۳۸۳ و ج ۲۴، ص ۱۱۷ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۷۸ و ج ۱۶، ص ۳۲۲؛ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۱؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۹۳ و ج ۸۰، ص ۲۴۸.

۳- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۱، ص ۲۶؛ علل الشرائع، چاپ مکتبه حیدریه، ج ۲، ص ۳۴۸؛ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۶۳ و چاپ مرکز نشر اسلامی، ج ۱، ص ۲۵۲؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البيت، ج ۴، ص ۳۸۵ و ج ۲۵، ص ۳۶۴ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۷۹ و ج ۱۷، ص ۲۹۰؛ مشکاه الانوار، طبرسی، ص ۵۶۱؛ الجواهر السنیه، حر عاملی، ص ۳۴۳؛ قصص الانبیاء، راوندی، ص ۲۷۷.

نقل گردیده: «سیاه مکروه است، مگر در سه چیز: کفش و عمامه و عبا»^(۱). روایاتی با همین مضمون، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز وجود دارد^(۲).

دسته دوم: روایاتی که دلالت بر کراهت نماز خواندن با لباس سیاه دارد:

کلینی می گوید که طبق روایات، نباید با لباس مشکی نماز خواند، اما کفش و عمامه و عبا اشکال ندارد^(۳).

فردی از امام صادق صلوات الله علیه پرسید: «آیا می توانم با کلاه سیاه نماز بخوانم؟». فرمود: «با آن نماز نخوان که لباس اهل آتش است»^(۴).

سند این روایات، ضعیف است و صلاحیت استدلال ندارد. سیاه پوشیدن در عزای امام حسین صلوات الله علیه، از هر دو دسته روایات، استثناء می شود؛ چون منظور از روایات دسته اول، زمانی است که سیاه پوشیدن، عادت و شعار و زینت قرار گیرد؛ همان طور که دشمنان خدا این کار را می کنند. ویژگی فرعون، پوشیدن لباس سیاه بود و اکنون نیز ویژگی یهود، پوشیدن لباده و کلاه سیاه است. وقتی یک نفر برای اظهار غم و اندوه برای امام حسین صلوات الله علیه لباس سیاه می پوشد، قصدش این نیست که همانند فرعون و یهود، آن را شعار و طریقت قرار دهد، بلکه می خواهد از دستور اهل بیت صلوات الله علیهم

ص: ۲۰

۱- الکافی، ج ۶، ص ۴۴۹ و ج ۳، ص ۴۰۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۴، ص ۳۸۲ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۷۸؛ الفصول المهمه، حر عاملی، ج ۳، ص ۳۰۷.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۶۳ و چاپ مرکز نشر اسلامی، ج ۱، ص ۲۵۱؛ علل الشرائع، چاپ مکتبه حیدریه، ج ۲، ص ۳۴۷؛ الخصال، ج ۱، ص ۱۴۸؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۴، ص ۳۸۳ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۷۸؛ الفصول المهمه، ج ۳، ص ۳۰۷؛ بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۲۴۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۶.

۳- الکافی، ج ۳، ص ۴۰۳؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۴، ص ۳۸۳ و ۳۸۷ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۷۸ و ۲۸۱.

۴- الکافی، ج ۳، ص ۴۰۳؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۶۲ و چاپ مرکز نشر اسلامی، ج ۱، ص ۲۵۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۴، ص ۳۸۶ و ۳۸۷ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۸۰ و ۲۸۱؛ علل الشرائع، چاپ مکتبه حیدریه، ج ۲، ص ۳۴۶؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۱۲.

اطاعت کند که فرموده اند: امر ما را زنده نگه دارید که هر کس چنین کند، مورد رحمت خداوند قرار می گیرد.

شواهدی بر آنچه گفتیم

از جمله شواهدی که نشان می دهد پوشیدن لباس سیاه، تنها زمانی که به عنوان شعار و زینت و طریقت قرار گیرد، کراهت دارد، این است که امامان صلوات الله علیهم در برخی مواقع، لباس سیاه می پوشیدند. شیخ صدوق از داود رقی نقل کرده است: شیعیان می خواستند از امام صادق صلوات الله علیه در باره پوشیدن لباس سیاه بپرسند. دیدیم آن حضرت با تن پوش سیاه و کلاه سیاه و کفشی سیاه که داخلش نیز سیاه بود، نشسته است. گوشه ای از لباس را کنار زد و مقداری پنبه سیاه از آن بیرون کشید و فرمود: «پنبه این لباس ها سیاه است... دلت را سفید کن و هر چه خواهی بپوش» (۱).

کلینی از امام باقر صلوات الله علیه نقل کرده است که «امام حسین صلوات الله علیه در حالی کشته شد که تن پوشی از خز تیره، مایل به رنگ سیاه پوشیده بود» (۲).

کشی نیز از امام باقر صلوات الله علیه نقل کرده است که فرمود: «گویا عبدالله بن عامر را می بینم که پیشاپیش قائم ما، از دامنه کوه بالا می رود و عمامه ای سیاه بر سر دارد و دو سر عمامه را بین دو کتفش آویخته است» (۳).

ص: ۲۱

-
- ۱- علل الشرائع، چاپ مکتبه حیدریه، ج ۲، ص ۳۴۷؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۴، ص ۳۸۵ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۸۰؛ مشکاه الانوار، طبرسی، ص ۹۱؛ الفصول المهمه، حر عاملی، ج ۳، ص ۳۱۱.
 - ۲- الکافی، ج ۶، ص ۴۵۲؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۴، ص ۳۶۴ و ۳۸۳ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۶۴؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹۴ و ج ۴۷، ص ۲۲۱؛ العوالم الامام الحسین، ص ۳۲۹؛ مجمع الزوائد، ح ۹، ص ۱۹۲ و ۱۹۳؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۵۲؛ ترجمه الامام الحسین، ابن عساکر، ص ۴۳۰.
 - ۳- اختیار معرفه الرجال، کشی، ج ۲، ص ۴۸۱؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۴، ص ۳۸۶ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۸۰؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۷۶ و ج ۸۰، ص ۲۵۰؛ رجال ابن داود، ص ۱۲۰؛ اکیلی المنهج، کرباسی، ص ۴۸۰.

پرسش شماره ۱۵۰ (۱۳): آخوندها و دلیل قمه زنی

اشاره

اگر قمه زنی (۱).

و نوحه سرایی و به سر و سینه زدن، ثواب و پاداش دارد، پس چرا آخوندها قمه نمی زنند و سر و صورت خود را خونین نمی کنند؟

ای شیعه! چه کسی به تو دستور داده است که در روز عاشورا، این کارها را انجام دهی؟ اگر بگویی: «خدا و رسولش به این کار دستور داده اند»، باید دلیل بیاوری. اگر بگویی: «هیچ کس چنین دستوری نداده»، پس کار شما بدعت است. اگر بگویی: «اهل بیت دستور داده اند»، باید ثابت کنی که کدام یک از ایشان، این کارها را انجام می دادند. اگر بگویی: «با این کار، محبت خود را به اهل بیت نشان می دهیم»، پس معلوم می شود که همه آخوندها از اهل بیت بیزارند؛ چون تا کنون ندیده ایم که به سر و سینه بزنند. چه بسا خود اهل بیت نیز از یکدیگر بیزار بودند؛ چون آن ها هم قمه نمی زدند و به سر و سینه خود نمی کوبیدند.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

الف: قمه زدن آخوندها

یکم: قمه زدن، واجب عینی نیست که بر هر مکلفی واجب باشد؛ حتی به خودی خود، مستحب هم نیست. آنچه که محبوب و مطلوب خداوند است و پاداش بزرگی

ص: ۲۲

دارد، به پا داشتن مطلق عزاداری است. شخص مکلف، به تناسب حال و توان خود، راه و روشی را که با طبعش سازگاری دارد، انتخاب می کند؛ خواه سینه زنی باشد و خواه موارد دیگر. چون چیزی که مهم است، اظهار حزن و اندوه، و ابراز مخالفت با ظلم و ستم، و بزرگداشت افراد دارای فضیلت و شهامت و ارزش های والای انسانی، و درس گرفتن از آن ها است. از این رو، چگونگی انجام کار، به خود انسان واگذار شده است؛ همانند کفاره کسی که روزه ماه رمضان را به عمد افطار کرده، این است که یک بنده آزاد سازد، یا دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد، یا شصت فقیر را اطعام کند. ممکن است بسیاری از مردم، دو ماه روزه را انتخاب نکنند و شصت فقیر را اطعام نمایند؛ که هیچ اشکالی ندارد.

دوم: بسیاری از اهل علم، قمه زنی و سینه زنی می کنند و مشتاق چنین کارهایی هستند.

سوم: اگر برپایی عزاداری، واجب کفایی باشد _ به این معنا که اگر عده ای آن را انجام دادند، از دیگران ساقط می شود _ قمه زنی و سینه زنی عده ای از مردم، کفایت می کند و از قمه زنی و سینه زنی دیگران بی نیاز می سازد؛ چون این کارها همانند نماز نیست که بر تک تک افراد واجب باشد. حتی خود این کارها هم لازم نیست؛ بلکه آنچه که از مردم خواسته شده است که به صورت واجب کفایی انجام دهند، زنده نگه داشتن یاد امام و برپایی عزاداری برای ایشان است. پس اگر عده ای اقدام به این کار کردند، تکلیف از دیگران ساقط می شود؛ همانند این که ارباب از اهالی شهر بخواهد که هفته ای یک بار، درختان باغ او را آب یاری کنند. حال اگر عده ای از مردم این کار را انجام دهند، تکلیف از دیگران ساقط می شود.

چهارم: برپا نکردن مراسم سوگواری، گناه نیست و نشانه بیزاری از اهل بیت علیهم السلام نمی باشد؛ به ویژه آن که عده ای به این کار اقدام کنند و آن را به خوبی انجام دهند.

پنجم: فرض کنیم که هیچ یک از مردم عزاداری نکنند، یا علماء به این کار نپردازند. کوتاهی آنان در این زمینه، به مطلوب و محبوب بودن این کار در نزد خداوند، ضرری نمی رساند و آن را زیر سؤال نمی برد؛ همانند بسیاری از احکام الهی که خداوند، خواستار انجام آن ها است و عده ای انجام می دهند و عده ای نافرمانی می کنند.

ششم: بسیاری از اهل سنت، تواسیح مذهبی و مدیحه سرایی برای پیامبر صلی الله علیه و آله را جایز و مشروع می دانند؛ اما علمای آن ها به این کار نمی پردازند. آیا این مسأله، به مشروعیت آن کار ضربه می زند؟

ب: عزاداری و گریه و قمه زنی

یکم: اندوهگین شدن به خاطر یک دوست و گریستن و عزاداری کردن و برپایی مجلس یادبود و سال گرد برای او، نیازی به دستور خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد. این گونه کارها، هم نوا با فطرت انسانی است و از وفا و محبت و عواطف و اخلاص سرچشمه می گیرد.

دوم: در قرآن کریم آمده است که یعقوب برای فرزندش یوسف علیهما السلام گریست تا چشمانش سفید و نابینا شد؛ حال آن که می دانست او زنده است. این دلالت می کند که در اندوه برای بعضی از مصیبت ها، آزار رساندن به بدن با سینه زنی و غیره، جائز است.

خداوند در باره یعقوب علیه السلام می فرماید: «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ * قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُنَا تَذَكَّرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ؛ (۱) از آنان روی گرداند و گفت: دریغ از یوسف! چشمانش از اندوه سفید شد؛ در حالی که [سوز هجران و داغ دل] نهفته داشت. فرزندانش گفتند: به خدا سوگند که از یاد یوسف، بیمار می شوی و خود را به هلاکت می سپاری».

ص: ۲۴

سوم: پیامبر صلی الله علیه و آله در مرگ بسیاری از اصحابش اندوهگین شد و برای آنان گریه کرد. وقتی ابراهیم، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله _ که از ماریه قبطیه زاده شده بود _ از دنیا رفت، عایشه گریست. عمر برای نعمان بن مقرن گریه کرد و زنان را تشویق کرد که برای خالد بن ولید گریه کنند. این ها در پاسخ به پرسش شماره ۵۳ آمده است و نیاز به تکرار نیست.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حمزه، گریه کننده ای ندارد»،^(۱) تصریح کرد که دوست دارد مردم برای حمزه گریه کنند. هنگامی که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به زنان انصار رسید، پیش از آن که برای شهدای خود گریه کنند، برای حمزه گریستند.^(۲)

سعد بن معاذ یا اسید بن حضیر، به زنان طایفه بنی عبد الاشهل دستور دادند که پیش از گریه بر کشتگان خود، برای حمزه گریه کنند.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله صدای گریه زنان را جلوی مسجد شنید، از نوحه گری آنان نهی فرمود و دستور داد که به خانه های خود بازگردند. زنان انصار، بامدادان نزد ایشان رفتند و گفتند: «ای رسول خدا! به ما خبر رسیده است که شما از نوحه گری نهی فرموده اید؛ در حالی که ما با نوحه سرایی، بر مردگان خود می گرییم و آرامش می یابیم.

ص: ۲۵

۱- السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۵۴؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۴۴ به نقل از المنتقی. و ر.ک: الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۶۷؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۲۱۰؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۴۸؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰ و ۸۴ و ۹۲؛ الاستیعاب، ترجمه حمزه؛ مسند ابی یعلی، ج ۶، ص ۲۷۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۲۰؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، قسم ۱، ص ۱۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۳، ص ۹۵؛ کتاب السیره، باب الجنائز، حدیث شماره ۱۵۹۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۹۵؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۹۵ و ۹۹.

۲- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۲۰. و ر.ک: السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۵۴؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۴۴ به نقل از المنتقی؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۶۷؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۲۱۰؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۴۸؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰ و ۸۴ و ۹۲؛ الاستیعاب، ترجمه حمزه؛ مسند ابی یعلی، ج ۶، ص ۲۷۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۲۰؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، قسم ۱، ص ۱۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۳، ص ۹۵؛ کتاب السیره، باب الجنائز، حدیث شماره ۱۵۹۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۹۵؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۹۵ و ۹۹.

پس به ما اجازه دهید که این کار را انجام دهیم». حضرت فرمود: «وقتی نوحه سرایی می کنید، به سر و سینه نزنید و صورت خود را نخراشید و موهای تان را نکنید و گریبان چاک نکنید».(۱).

چهارم: روایات و ادله بسیاری از امامان شیعه وجود دارد که بر جواز این کارها دلالت می کند. حال اگر پرسش گر، به امامت امامان شیعه اعتقاد ندارد، یا سخن آنان را نمی پسندد، به ناچار باید ابتدا با شیعیان، در مورد امامت بحث کند و درستی و نادرستی گفتار امامان غیر شیعه را بررسی نماید. تا زمانی که یک فرد غیر شیعی، صحیح بودن مرام و مسلک خود را از طریق یک بحث منطقی و کاملاً علمی ثابت نکند، نمی تواند بر اساس مرام و مسلک خود، برای شیعیان استدلال بیاورد و آنان را محکوم سازد و ایشان را به چیزی ملزم نماید که حجیت و دلالت آن را قبول ندارند.

پنجم: سینه زنی را شیعیان از کتاب های اهل سنت گرفته اند. در کتب آن ها آمده است:

۱. زنان صحابه، از جمله خود عایشه، در سوگ رسول خدا صلی الله علیه و آله به سر و سینه زدند. عبدالله، از پدرش، او از یعقوب، او از پدرش، او از یحیی بن عباد بن عبدالله بن زبیر، و او از پدرش عباد نقل کرده است که شنیدم عایشه می گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در آغوش من جان داد و در خانه من از دنیا رفت. سر او را بر روی بالش گذاشتم و به همراه دیگر زنان، به سر و صورت زدم».(۲).

محمد سلیم اسد می گوید: «این سند صحیح است».(۳) ابویعلی این روایت را از جعفر بن مهران، از عبد الاعلی، از محمد بن اسحاق، از یحیی بن عباد، و او از پدرش نقل

ص: ۲۶

۱- همان.

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۷۴؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۲، ص ۴۴۱؛ مواهب الجلیل رعینی، ج ۳، ص ۴۷؛ مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۶۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۲ و ۳۲۳؛ السیره النبویه ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۶۹؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۶۱؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۷۷ و ر.ک: سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۲۶۶.

۳- مسند ابویعلی، ج ۷، حاشیه ص ۶۳.

کرده است. محمد اسد سلیم می گوید: «به خاطر جعفر، سند این روایت حسن است».(۱).

همانند این روایت، از سعید بن مسیب نیز روایت شده است.(۲).

۲. برخی روایات، دلالت می کنند که اگر انسان به خاطر مصیبتی که بر او وارد شده است، خود را بزند، حرام نیست. احمد از روح، او از محمد بن ابی حفصه، او از ابن شهاب، او از محمد بن عبدالرحمان، و او از ابوهریره روایت کرده است که یک عرب صحرائشین، به صورت خود می کوبید و موی خود را می کند و می گفت: «خود را به هلاکت انداختم». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چه شده است؟». گفت: «در روزه ماه رمضان، با عیال خود همبستر شدم». حضرت فرمود: «آیا می توانی یک بنده آزاد کنی؟».(۳).

ملاحظه می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن مرد عرب، اعتراض نکرد و از کاری که با خود می کرد، نهی نفرمود و به او نگفت که این کار حرام است. شاید گفته شود که آن مرد، به خاطر امری اخروی به سر و صورت خود می کوبید، نه امری دنیوی. باید گفت که در عزاداری امام حسین صلوات الله علیه نیز به خاطر امری دنیوی، بر سر و صورت نمی زنند؛ بلکه این کار را برای به دست آوردن پاداش الهی و رد ظلم ظالمان نسبت به حق و اهل حقیقت می کنند.

۳. ابن عباس در مورد ماجرای طلاق زنان پیامبر صلی الله علیه و آله، از عمر نقل می کند: «پیش حفصه رفتم. او ایستاده بود و به صورت خود سیلی می زد. دیگر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ایستاده بودند و بر صورت خود سیلی می زدند».(۴).

ص: ۲۷

۱- همان.

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۵۱۶؛ نصب الرایه، زیلعی، چاپ دارالحدیث قاهره، ج ۳، ص ۱۵ به نقل از معطا و او از دارقطنی و کتب سته.

۳- مسند احمد، ج ۲، ص ۵۱۶؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۴، ص ۲۲۲.

۴- کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۲، ص ۵۳۴ به نقل از ابن مردویه.

۴. احمد، از عاصم، از هجری روایت کرده است:

در تشییع جنازه دختر عبدالله بن ابی اوفی شرکت کردم. او بر قاطری سیاه رنگ سوار بود. زنان به جلودار گفتند که او را جلوتر از جنازه حرکت دهد. او چنین کرد. ناگهان عبدالله فریاد زد: «پس جنازه کجاست؟». جلودار گفت: «از پشت سر می آید». عبدالله گفت: «مگر نگفتم مرا جلوتر از جنازه نبر؟».

او متوجه شد که همسرش به سر و صورت خود می کوبد. سپس زنی مرثیه خواند. عبدالله گفت: «ساکت شو! مگر نگفتم این کار را نکنید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله از مرثیه خوانی نهی کرد تا مبادا شما زنان، زیاد گریه کنید».

بعد از این که جنازه بر روی زمین گذاشته شد، او چهار تکبیر بر جنازه گفت و اندکی ایستاد. عده ای به خاطر سکوت او، مشغول گفتن تسبیح شدند. عبدالله گفت: «آیا گمان کردید که تکبیر پنجم را هم خواهم گفت؟». گفتند: «آری...» (۱).

جدای از این که حدیث _ به همراه دیگر نصوص _ دلالت می کند که تعداد تکبیرهای نماز میت، پنج تکبیر است، سیاق حدیث مؤید آن نیست که عبدالله بن ابی الاوفی، زنان را از کوبیدن به سر و صورت، نهی کرده باشد؛ بلکه صحیح آن است که او آنان را از نوحه سرایی باطل نهی کرد. در آن زمان، مرثیه خوانی و نوحه سرایی با سخنان باطل و نسبت دادن امور دروغین به میت، بسیار شایع بود و پیامبر صلی الله علیه و آله از این کارها نهی می فرمود؛ اما مردم در این باره، از فرمان ایشان سرپیچی می کردند.

آنچه که ابن ابی الاوفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند، در خصوص نهی از مرثیه خوانی است؛ مگر این بگویم ابن ابی الاوفی ترسید که اجازه بدهد برای مرده گریه کنند. چون بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله گریه بر مردگان ممنوع شده بود! (۲).

ص: ۲۸

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۳۸۳. و ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۳۱.

۲- ر.ک: الصحيح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، غزوه احد، در مطلب مربوط به گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر عمویش حمزه.

ششم: کسی که مجلس عزا برپا نمی کند یا در عزاداری شرکت نمی نماید، دشمن اهل بیت علیهم السلام به شمار نمی آید؛ چون از نظر شیعیان، عزاداری در روز عاشورا واجب نیست؛ بلکه ابراز محبت و دوستی نسبت به اهل بیت و زنده نگه داشتن یاد آن ها و اعلام بیزاری از ناراستی و نادرستی است.

هر کس اختیار دارد روش زنده نگه داشتن یاد اهل بیت صلوات الله علیهم را خودش انتخاب کند؛ یکی با برپایی مجلس عزا، یکی با گفتن سوگ نامه، یکی با سخنرانی، و دیگری با حضور و مشارکت در این مجالس، یاد آن ها را زنده نگه می دارد.

هفتم: اگر مراسم عزاداری در روز عاشورا بدعت باشد، پس جشن های ملی و سالروز استقلال و جشن میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بدعت است. همچنین هر گونه فعالیت در هر مناسبتی و با استفاده از هر گونه وسیله ای که نشان از شادی و اندوه باشد، بدعت و حرام است؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کارهایی انجام نداد. در این صورت، سوار شدن به هواپیما و خودرو و موتور سیکلت، و استفاده از تلفن و یخچال و کولر و دیگر وسائل امروزی نیز بدعت می باشد.

هشتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله، سال وفات ابوطالب و خدیجه علیهما السلام را سال اندوه نامید. (۱) ابن ابی الحدید معتزلی در باره سال بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله می نویسد: «رسول خدا صلی الله علیه و آله آن سال را مبارک می دانست و به آن، سال خیر می گفت و سال تولد علی علیه السلام را هم مبارک می دانست و آن را سال برکت نامید». (۲)

ص: ۲۹

۱- تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۰۱؛ سیره مغلطای، ص ۲۶؛ المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۵۶؛ عمدہ القاری، ج ۸، ص ۱۸۰؛ امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۵؛ السیره الحلبیه، چاپ دار المعرفه، ج ۳، ص ۴۹۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۵۰؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۵ و ج ۲۲، ص ۵۳۰ و ج ۳۵، ص ۸۲؛ شجره طوبی، ج ۲، ص ۲۳۶؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۱، ص ۱۰۶؛ الامتاع مقریزی، ص ۲۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۳۴؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۳۷۳؛ السیره، زینی دحلان، حاشیه السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۹۱؛ اسنی المطالب، ص ۱۱. ر.ک: الغدیر امینی، ج ۷، ص ۳۷۲.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۱۱۵.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۱۵۱ (۱۹۸): قمه و سینه زدن صاحبان عمامه

اشاره

چرا فقط شما مردم ساده لوح، قمه و سینه و زنجیر می زنید و ناله می کنید و صاحبان عمامه چنین کارهایی را انجام نمی دهند؟ اگر بگویید: «این سخن درست نیست و آن ها نیز سینه و قمه می زنند»، باید این ادعا را ثابت کنی. و اگر بگویی: «این سخن صحیح است»، تو را با هزاران علامت سؤال در مورد ولایت و محبت عمامه داران نسبت به حسین، رها می کنم!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: این روش بحث، روشی علمی نیست؛ چون فقط احساسات و عواطف مردم را برمی انگیزاند و هیچ دلیل علمی و قانع کننده ای ارائه نمی دهد. در یک بحث علمی، باید از طریق دلایل مربوط به موضوع بحث، مطالب درست و نادرست مشخص شود و از پای بندی و عدم پای بندی شخص نسبت به موضوع، چشم پوشی گردد.

اگر ما هم بخواهیم با این روش پیش برویم و اهانت کنیم و به دنبال فتنه انگیزی و تحریک عواطف باشیم و برای مشخص کردن درستی یا نادرستی یک موضوع، از چنین کارهایی سود بجوئیم، می توانیم نقاط ضعف فراوانی در طرف مقابل بیابیم و به این بهانه او را بکوبیم. اما با این روش، دیگر هیچ دین و مذهبی سالم نمی ماند؛ چون اشتباه و مخالفت و عدم التزام عملی، در همه ادیان و مذاهب وجود دارد و به وفور دیده می شود.

دوم: پیش تر گفته شد که سینه زدن و گریه کردن در مراسم عاشورا، واجب شرعی و عینی بر همگان نیست؛ بلکه هر کس به تناسب حال و ظرفیت و امکانات و توانایی مالی و جسمی خود می تواند به زنده نگه داشتن یاد و نام اهل بیت علیهم السلام اقدام نماید؛ مثلاً شاعر با شعرش، عالم با علمش، توانگر با مالش، نویسنده با قلمش، نگارگر با تصویرپردازی اش، و دیگران با حضور در مجالس عزاداری و اظهار حزن و اندوه، می توانند یاد و خاطره عاشورا را زنده نگه دارند. آنچه که اهمیت دارد، ابراز غم و اندوه، و انزجار از ظلم و ستم و انحراف، و بزرگداشت اهل فضیلت و کرامت و شهادت، و درس گرفتن از رفتار و کردار آن ها است.

سوم: حتی اگر هیچ یک از شیعیان، اقدام به برپایی مراسم عاشورا نکنند، حقانیت عزاداری و سوگواری عاشورا زیر سؤال نمی رود و از دائره حقیقت خارج نمی گردد و در دائره بطلان قرار نمی گیرد. حق، همیشه حق است؛ هر چند مردم از آن روی گردان شوند؛ و باطل، همیشه باطل است؛ هر چند همه مردم در آن غوطه ور گردند.

محبت و ولایت امام حسین صلوات الله علیه بر هر مسلمانی واجب است. اگر حرف شما راست باشد و برخی از روحانیون شیعه، از محبت و ولایت آن حضرت دست کشیده باشند، این مسأله موجب نمی شود که ولایت و محبت امام حسین صلوات الله علیه، از گردن شما یا هر مسلمان دیگری برداشته شود و از آن چشم پوشی گردد.

چهارم: از نظر علمای اهل سنت، خواندن مدح پیامبر صلی الله علیه و آله و تواشیح مذهبی در مراسم میلاد رسول خدا صلی الله علیه و آله ممنوع نیست؛ ولی معمولاً علمای شما در این مجالس شرکت نمی کنند. حال آیا می توان آن ها را متهم کرد که نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله محبت و ولایت ندارند؟

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله

اشاره

چرا پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام وفات فرزندش ابراهیم، به سر و صورت خود نزد؟ و چرا علی علیه السلام به هنگام وفات فاطمه علیها السلام، به سر و صورت خود نکوید؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: ابراهیم با شمشیر تکه تکه نشد و با سر نیزه مورد هجوم قرار نگرفت و استخوان هایش زیر سم اسبان لگدمال نشد و سرش از بدن جدا نگردید و آن را در شهرها نگرداندند و اهل بیتش را به اسارت نبردند و آنچه که هتک حرمت به اسلام و پیامبر و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، در حق وی روا نداشتند.

دوم: به سر و صورت زدن، از واجبات الهی نیست؛ بلکه امری اختیاری است که هر کس به تناسب حال و شأن خود، آن را انتخاب می کند و انجام می دهد. یک فرد عادی، برای امام و پیامبرش می گیرد و به سر و صورت می زند و به نحوی مناسب عزاداری می کند؛ ولی ضرورتی ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای انسان های دیگر، به سر و صورت بکوبد. او بنا بر مقام و موقعیتی که به عنوان یک پیامبر دارد، باید شأن و مصلحت را رعایت نماید.

امام علی صلوات الله علیه در باره رفتار سربازان معاویه که برخی شهرها را غارت کرده بودند، فرمود: «به من خبر رسید که یکی از آن لشکریان، به زنی مسلمان حمله کرده و خلخال و دست بند و گلوبند و گوشواره زنی دیگر را که هم پیمان ما است، به یغما برده و زنان، دفاعی جز ناله و التماس نداشته اند. آن لشکریان، بدون آن که خراشی بردارند و

خونی از آن‌ها ریخته شود، با دست پر برگشته اند. اگر مسلمانی از اندوه این واقعه بمیرد، نباید او را سرزنش کرد؛ بلکه در نظر من، او سزاوار چنین مرگی است» (۱).

وقتی به خاطر یک زن غیر مسلمان _ که هم پیمان مسلمانان است و در پناه دولت اسلامی قرار دارد و خلخال و گردن بندش به یغما رفته است _ سزاوار است که مسلمانان از غصه دق کنند و بمیرند، پس نسبت به آنچه که در کربلا، بر امام حسین صلوات الله علیه و دختران پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت، چه نظری دارید؟ آیا به خاطر آن جنایات بی حد و حصر، به سر و سینه زدن و قمه و رنجیر زدن، کار زیادی است؟

سوم: شیعیان، به سر و سینه زدن را واجب نمی دانند؛ اما اگر کسی بخواهد چنین کاری انجام دهد، مانع از کار او نمی شوند. چیزی که مطلوب آن‌ها است، آشکار کردن اندوه و بازسازی آن فاجعه و اعتراض به آن روش تجاوزگرانه است که دین و دین داران را تا آن حد به هراس انداخت و در خطر قرار داد. بذل و بخشش هر چیز ارزشمند در برابر آن، مورد رضایت خداوند است و هر انسان آگاه که نسبت به اسلام و مسلمانان غیرتی داشته باشد، چنین کاری را لازم می شمارد و به فراهور حال و توانی که دارد، نحوه اظهار خشمش را انتخاب می کند.

چهارم: هیچ کس نمی تواند به ضرس قاطع بگوید که فلان شخص، این کار را انجام نداده است؛ مگر این که پیامبر باشد و در آن باره بر او وحی نازل شده باشد؛ یا خود آن شخص به او بگوید که چنین کاری را انجام نداده است؛ یا از همه جزئیات زندگی آن شخص خبر داشته باشد و لحظه ای از زندگی اش بر او پنهان نمانده باشد. پس نمی توان به سر و صورت زدن پیامبر صلی الله علیه و آله را به طور قطع نفی کرد. نهایت چیزی که

ص: ۳۳

۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۱، ص ۶۴ و ۶۵، خطبه شماره ۲۶؛ الاخبار الطوال، ص ۲۱۱ و ۲۱۲؛ الغارات، ج ۲، ص ۴۷۵ و ۴۷۶؛ المبرد فی الکامل، ج ۱، ص ۲۰؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۷۰؛ معانی الاخبار، ص ۳۱۰؛ انساب الاشراف، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۲، ص ۴۴۲.

می توان گفت، این که است که بگوییم: در این مورد، به من خبری نرسیده و من این کار را از او ندیده ام.

وقتی می بینیم که عایشه و زنان صحابه، به هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به سر و سینه می زنند و گریه می کنند و خودشان به این کار اعتراف دارند، این احتمال تقویت می شود که جواز چنین کارهایی، در ذهن مردم آن روزگار، مرتکز و جا افتاده بود.

شعری که دعبل خزاعی در سوگ امام حسین صلوات الله علیه سرود و در محضر امام رضا صلوات الله علیه خواند، حاکی از همین ارتکاز ذهنی است. او می گوید: «ای فاطمه! اگر حسین را می دیدی که در کنار شط فرات، بر زمین افتاده و با لب تشنه جان داده، بر صورت خود سیلی می زدی و اشک از دیدگانت جاری می شد». وقتی امام رضا صلوات الله علیه این اشعار را شنید، به دعبل اعتراض نکرد و به او نگفت که سیلی زدن به صورت حرام است و حضرت زهرا صلوات الله علیها چنین کاری نمی کند.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۵۳ (۵۳): دلیل استحباب گریه بر امام حسین (علیه السلام)

اشاره

شیعه می گوید: «گریه برای حسین، مستحب است». آیا این سخن، برآمده از دلیل شرعی است، یا چیزی بدون دلیل گفته اند؟ اگر بر اساس دلیل است، آن دلیل چیست؟ چرا هیچ یک از امامان اهل بیت _ که شما خود را پیرو آن ها می پندارید _ برای حسین گریه نکردند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۳۴

علامه امینی در کتاب سیرتنا و سنتنا، روایات بسیاری از ده ها منبع مختلف _ که بسیاری از آن منابع، از علما و محدثان اهل سنت است _ برمی شمارد که پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله در مناسبت های مختلف، حوادث پیش روی امام حسین علیه السلام در کربلا- را یادآور می شد و هر بار برای مصیبت او گریه می کرد. در این منابع آمده است که جبرئیل، تربت امام حسین صلوات الله علیه را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله آن تربت را بویید، نتوانست جلوی گریه خود را بگیرد و اشک از دیدگانش جاری شد. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه می فرماید:

روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم. دیدم اشک از دیدگانش جاری است. عرض کردم: «ای پیامبر خدا! آیا کسی شما را ناراحت کرده است؟»

چرا گریه می کنید؟». حضرت فرمود: «پیش از تو، جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد که حسین در کنار نهر فرات، کشته خواهد شد». سپس فرمود: «آیا می خواهی تربتش را به تو بدهم تا آن را بو کنی؟». عرض کردم: «آری». پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را دراز کرد و مشتی از آن خاک به من داد. من نتوانستم جلوی گریه ام را بگیرم و اشکم جاری شد. (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله برای حمزه گریه کرد و فرمود: «حمزه کسی را ندارد که برایش گریه و شیون کند». (۲) برای جعفر گریست و فرمود: «برای کسی مانند جعفر، باید زنان

ص: ۳۵

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۸۵ و ج ۴، ص ۲۴۲؛ حاشیه احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۱۲، ص ۳۷۴ به نقل از مسند احمد؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۹۳؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۲؛ منتخب کنز العمال، حاشیه مسند، ج ۵، ص ۱۱۲؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ص ۱۴۴ و ج ۳، ص ۱۰۸؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۷۰ و ۱۶۲؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۷ و ۱۴۸؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۱۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۴۶؛ التذکره ابن جوزی، ص ۲۶۰؛ وسیله المال، ص ۱۸۲؛ مفتاح النجاه، ص ۱۳۴؛ ینابیع الموده، ص ۳۱۹؛ دلائل النبوه، ابو نعیم، ص ۴۸۵؛ طرح التسریب، ج ۱، ص ۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۹؛ خلاصه تهذیب التهذیب الکمال، ص ۷۱؛ کفایه الطالب، کنجی شافعی، ص ۲۷۹؛ مختصر تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، ص ۱۳۴.

۲- السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۵۴؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۴۴ به نقل از المنتقی؛ و ر.ک: الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۶۷؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۲۱۰؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۴۸؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰ و ۸۴ و ۹۲؛ الاستیعاب، ترجمه حمزه؛ مسند ابی یعلی، ج ۶، ص ۲۷۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۲۰؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، قسم ۱، ص ۱۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۳، ص ۹۵؛ کتاب السیره، باب الجنائز، حدیث شماره ۱۵۹۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۹۵؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۹۵ و ۹۹.

مویه گر گریه کنند» (۱).

برای فرزندش ابراهیم گریه کرد و فرمود: «چشم‌ها اشک می‌ریزد و دل‌ها اندوهگین است و جز آنچه که پروردگار را خشنود سازد، چیزی نمی‌گوییم».

همچنین برای عثمان بن مظعون و سعد بن معاذ و زید بن حارثه گریست. صحابه هم گریه کردند. جابر برای پدرش گریه کرد؛ بشیر بن عفرأ برای پدرش گریست؛ و موارد دیگر که در تاریخ و روایات، بسیار است. (۲) همه این موارد، ضمن آن که بر عدم ممنوعیت گریه دلالت دارد، بر مطلوبیت و استحباب گریه و تمایل رسول خدا صلی الله علیه و آله بر انجام چنین عملی از سوی صحابه دلالت می‌کند.

در مقابل می‌بینیم که عمر بن خطاب، از گریه برای مردگان جلوگیری می‌کرد و کتک می‌زد و هر کاری که دلش می‌خواست، انجام می‌داد تا جلوی گریه کردن را بگیرد؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله از کتک زدن گریه‌کنندگان، نهی کرده بود.

عمر دست به نقل حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله زد که تنها روایتگر آن، خود او بود و در نقلش آمده بود: «مرده به واسطه گریه اهلش برای او، عذاب می‌شود». (۳) وقتی

ص: ۳۶

۱- قاموس الرجال، ج ۲، ص ۶۰۳؛ شرح اصول کافی، مازندرانی، ج ۷، ص ۱۹۰؛ الذخائر العقبی، ص ۲۱۸؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۶ و ج ۲۳، ص ۵۵۶؛ النص و الاجتهاد، ص ۲۹۶؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۸۹؛ انساب الاشراف، ص ۴۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۵ و ۶۶؛ المصنف، صنعانی، ج ۳، ص ۵۵۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۷۱؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۵۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۶۰؛ فیض القدر، ج ۴، ص ۴۲۷؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸، ص ۲۸۲؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۶۱؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۹۶.

۲- ر.ک: النص و الاجتهاد، ص ۲۳۰ تا ۲۳۴؛ الغدیر امینی، ج ۶، ص ۱۵۹ و ۱۶۷؛ دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۱، ص ۱۳۴ و ۱۳۶؛ به نقل از ده‌ها منبع مورد اعتماد؛ الاستیعاب، حاشیه الاصابه، ترجمه جعفر، ج ۱، ص ۲۱۱؛ منحه المعبود، ج ۱، ص ۱۵۹؛ کشف الاستار، ج ۱، ص ۳۸۱ و ۳۸۳ و ۳۸۲؛ الاصابه، ج ۲، ص ۴۶۴؛ المجروحون، ج ۲، ص ۹۲؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۸۹ و ص ۲۵۱؛ وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۹۳۲ و ۹۳۳؛ حیاة الصحابه، ج ۱، ص ۵۷۱؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۳۹۶ و ج ۲، ص ۳۱۳.

۳- ر.ک: منحه المعبود، ج ۱، ص ۱۵۸؛ ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۶۱؛ به نقل از ابی موسی؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۲۰۹ و ۳۴۶ و ۳۶۲؛ تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۴۵.

عایشه خبردار شد که عمر چنین سخنی را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده است، گفت: «به خدا سوگند که هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله نگفت که مرده به خاطر گریه دیگران عذاب می شود» (۱).

و در روایت دیگر آمده است که عایشه گفت: «به خدا سوگند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرمود که خداوند به خاطر گریه دیگران، مؤمن را عذاب می کند» (۲).

البته عایشه برای توجیه سخن عمر گفت: «او دروغ نمی گوید؛ ولی فراموش کرده و دچار اشتباه شده است» (۳).

همچنین گفت: «شما وقتی حدیثی نقل می کنید، دروغ نمی گویید و دروغ نمی بندید. ممکن است گوش تان خطا کرده باشد» (۴).

با همه این احوال، خود عمر دستور داد که برای خالد بن ولید گریه کنند؛ (۵)

عایشه برای ابراهیم گریه کرد؛ (۶) ابوهریره برای عثمان گریست؛ حجاج برای پسرش گریه کرد (۷)

ص: ۳۷

۱- صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۳، ص ۴۳ و چاپ دیگر، ج ۳، ص ۲۳۲ و ۲۳۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۱ و ۴۲؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۸۱؛ عمده القاری، ج ۸، ص ۷۷ و ۷۸؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۶۶۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۷، ص ۱۱۶؛ علل دارقطنی، ج ۲، ص ۸۰.

۲- صحیح مسلم، چاپ دار الفکر، ج ۳، ص ۴۳ و چاپ دیگر ج ۳، ص ۲۳۳؛ مسند ابی داود، ص ۲۱۰؛ المصنف، صنعانی، ج ۳، ص ۵۵۵؛ تلخیص الحبیر، ج ۵، ص ۲۷۲. و ر.ک: کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۵۸.

۳- صحیح مسلم، چاپ دار الفکر، ج ۳، ص ۴۵ و چاپ دیگر، ج ۳، ص ۲۳۴؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۰۷؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۳۶؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۷؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۴، ص ۷۲؛ فتح الباری، ج ۳، ص ۱۲۲ و ج ۳، ص ۱۲۸؛ عمده القاری، ج ۸، ص ۷۸ و ۸۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۳۹۴؛ معرفه علوم الحدیث، ص ۸۸؛ اثبات عذاب القبر، بیهقی، ص ۷۳؛ معرفه السنن و الآثار، ج ۳، ص ۲۰۰؛ الاستذکار، ج ۳، ص ۷۰؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۱۷، ص ۲۷۳؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۵۸.

۴- صحیح مسلم، چاپ دار الفکر، ج ۳، ص ۴۳ و چاپ دیگر، ج ۳، ص ۲۳۳؛ تلخیص الحبیر، ج ۵، ص ۲۷۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۲؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۹؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۴، ص ۷۳؛ عمده القاری، ج ۸، ص ۷۸؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۶۶۳؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۱، ص ۶۱۰؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۱۷، ص ۲۷۵؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۵۸؛ علل دارقطنی، ج ۲، ص ۷۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۱، ص ۱۱۰.

۵- التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۳۷۵؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۱۵؛ صفه الصفوه، ج ۱، ص ۶۵۵؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۹۶؛ حیاة الصحابه، ج ۱، ص ۴۶۵ به نقل از الاصابه؛ المصنف، ج ۳، ص ۵۵۹ و در حاشیه آن به نقل از بخاری و ابن سعد و ابن ابی شیبه؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۴۷؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۷۹؛ الفائق، ج ۴، ص ۱۹؛ ربیع الابرار، ج ۳، ص ۳۳۰. و ر.ک:

تاریخ الخلفاء، ص ۸۸؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۳۶۳.

۶- منحه المعبود، ج ۱، ص ۱۵۹.

۷- .ر.ک: الطبقات الكبرى، ابن سعد، چاپ دار صادر، ج ۳، ص ۸۱؛ ربیع الابرار، ج ۲، ص ۵۸۶.

و صهیب برای عمر گریه سر داد. (۱) اهل سنت، کار این افراد را حجت می دانند. خود عمر برای نعمان بن مقرن و دیگران گریست؛ (۲).

و پیامبر صلی الله علیه و آله او را از دست درازی به سوی کسانی که برای مرده های شان می گریند، منع فرمود. (۳).

در مورد گریه کردن امامان صلوات الله علیه برای امام حسین صلوات الله علیه، روایات فراوانی نقل شده است. گریه های امام سجاد صلوات الله علیه برای پدرش معروف است و دوست و دشمن خبر دارد و نیاز به گفتن دوباره نیست. ابن قولویه، از ابوالعباس قرشی، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از ابوهارون مکفوف روایت کرده است:

امام صادق صلوات الله علیه فرمود: «ای ابوهارون! برایم شعری در باره امام حسین صلوات الله علیه بخوان». شعری خواندم. امام گریه کرد و فرمود: «آن طور که برای خودتان می خوانید _ یعنی با سوز _ بخوان». این شعر را برای حضرت خواندم: «بر قبر حسین گذر کن و بگو تو چقدر پاک گشته ای...». حضرت گریست و فرمود: «باز بخوان». قصیده ای دیگر خواندم و او گریست. از پشت پرده نیز صدای گریه می آمد. وقتی اشعار به پایان رسید، امام فرمود: «ای ابوهارون! هر کس برای امام حسین علیه السلام شعری بخواند و گریه کند و ده نفر را بگریاند،

ص: ۳۸

-
- ۱- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۳۶۲؛ منحه المعبود، ج ۱، ص ۱۵۹.
 - ۲- الغدیر امینی، ج ۱، ص ۱۶۴ و ۵۴ و ۱۵۵ به نقل از استیعاب، ترجمه نعمان بن مقرن؛ الرياض النضرة، مجلد دوم، ج ۲، ص ۳۲۸ و ۳۲۹ در مورد گریه عمر برای فرزند بادیه نشین که از گریه، محاسنش خیس می شود.
 - ۳- ر.ک: الغدیر به نقل از منابع زیر: مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۷ و ۲۳۵ و ج ۲، ص ۳۳۳ و ۴۰۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۹۰ و ۳۸۱؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۷؛ الاستیعاب، ترجمه عثمان بن مظعون؛ مسند طیالسی، ص ۳۵۱. و ر.ک: السنن الکبری، بیهقی، ج ۴، ص ۷۰؛ عمده القاری، ج ۴، ص ۸۷ به نقل از نسائی و ابن ماجه؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۸۱؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۱۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۵۷؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۳۹۹ و ۴۲۹؛ منحه المعبود، ج ۱، ص ۱۵۹.

بهشت بر او واجب می شود. هر کس برای امام حسین علیه السلام شعری بخواند و بگیرد و پنج نفر را بگیراند، بهشت بر او واجب می شود. هر کس برای امام حسین علیه السلام شعری بخواند و گریه کند و یک نفر را بگیراند، بهشت بر او واجب می شود. اگر امام حسین صلوات الله علیه در نزد کسی یاد شود و او به اندازهٔ بال مگسی، اشک از چشمانش جاری شود، در نزد خدا پاداشی دارد و خداوند به پاداشی جز بهشت برای او راضی نمی شود» (۱).

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۵۴ (۵۴): گریه نکردن شیعیان برای امام علی (علیه السلام)

اشاره

شیعیان معتقدند که علی بن ابی طالب، از فرزندش حسین برتر است. اگر چنین است، پس چرا همان طور که برای حسین گریه می کنید، برای علی گریه نمی کنید؟ چرا برای پیامبر صلی الله علیه و سلم گریه نمی کنید؟ مگر پیامبر صلی الله علیه و سلم برتر از آنان نیست؟ مصیبت کدام یک برای اسلام و مسلمین شدیدتر است؟ وفات پیامبر یا کشته شدن حسین؟ اگر بگویید: «وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم شدیدتر است»، پس چرا در وفاتش به سر و صورت خود نمی زنید؟ و اگر بگویید: «کشته شدن حسین شدیدتر است»، ثابت می شود که پیامبر صلی الله علیه و سلم ارزشی برای شما ندارد و حسین را برتر از او می دانید.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۳۹

یکم: این سخن که شیعیان در روز شهادت پیامبر اکرم و امام علی صلی الله علیهما و آلهما به سر و سینه نمی زنند، کاملاً نادرست است. خیل عزادارن و هیأت های سینه زنی و زنجیرزنی در خیابان های ایران و دیگر کشورهای شیعه نشین که در روز شهادت رسول اعظم صلی الله علیه و آله جریان دارد، شاهدی بر سخن ما است.

دوم: اگر چه پیامبر صلی الله علیه و آله با زهر به شهادت رسید، اما با فجایع دردناک و اتفاقات آزار دهنده و دردآور همراه نبود که قلب ها را جریحه دار کند و احساسات را برانگیزاند؛ بلکه آن حضرت در میان خانواده و دوستانش وفات یافت و به بهترین شکل تشییع و تجهیز گردید و با احترام و تکریم و تعظیم فراوان، به خاک سپرده شد.

اما حوادثی که برای امام حسین صلوات الله علیه و خاندان و یارانش پیش آمد، بی نهایت جان سوز و غم بار بود. امام حسین صلوات الله علیه در حالی از دنیا رفت که با شمشیر تکه تکه اش کردند و با تیرها و نیزه ها، بدنش را دریدند و با ضربات سنگ، استخوان هایش را خرد نمودند و بدنش با سم اسبان لگدمال کردند و گرگ های انسان نما، یاران و فرزندان او را به بدترین شکل کشتند و زنان حرمش را به اسارت بردند و حرمت آن ها را شکستند و سر مبارک او و خاندان و یارانش را در برابر چشم کودکان و زنانش، در شهرها گرداندند.

همه این کارها، به خاطر دشمنی با پدرش بود؛ به خاطر کاری که امام علی صلوات الله علیه در جنگ بدر، با بزرگان شان کرد و در جنگ احد، بینی سرکشان ایشان را به خاک مالید. این دشمنی، برآمده از دشمنی با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ چون کاری که امام علی صلوات الله علیه با بزرگان و پیشینیان آن ها کرد، از جانب خودش نبود؛ بلکه به فرمان خدا و رسولش بود که پیشوایان کفر و گمراهی را در هم شکست.

نشانه این کینه و دشمنی، شعر یزید است که وقتی با چوبدستی به دندان های مبارک امام حسین صلوات الله علیه می زد، می گفت: «ای کاش بزرگان قوم من که در بدر کشته

شدند، می دیدند که چگونه خزر جیان از ضربه های نیزه بی تاب گشته اند. و با دیدن این صحنه ها، از شادمانی می شکفتند و می گفتند: یزید! گوارایت باد و دستت شل مباد! آن گاه که شمشیرهای مان سینه خزر جیان را مالش داد و در میان شمشیرزادگان، کارزار جنگ بالا- گرفت، دو برابر از بزرگان شان را کشتیم و آسیب جنگ بدر را جبران کردیم و حساب برابر شد. بنی هاشم، پادشاهی را بازیچه خود قرار داد؛ زیرا نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده بود. من از فرزندان خندف نیستم اگر از فرزندان احمد، انتقام کارهایش را نگیرم» (۱).

وقتی زنان و کودکان امام حسین صلوات الله علیه را نزد یزید بردند و سرها در بالای نیزه ها، بر تپه های جیرون مشرف شدند، کلاغی صدا کرد. یزید گفت: «وقتی کجاوه ها هویدا شد و سرها بر بلندی جیرون مشرف گردید، کلاغی آواز داد. به او گفتم: مویه کنی یا نکنی، من طلبم را از پیامبر گرفتم» (۲).

سوم: کدام یک بر تو و اسلام و مسلمین سخت تر است؟ وفات پیامبر صلی الله علیه و آله یا کشته شدن پدر و مادر و برادر و فرزندت؟ اگر بگویی: «وفات پیامبر صلی الله علیه و آله سخت تر است»، پس چرا در وفات پیامبر صلی الله علیه و آله گریه نمی کنی، اما به خاطر

ص: ۴۱

۱- ر.ک: البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث، ج ۸، ص ۱۸۷؛ مناقب آل ابی طالب، چاپ مطبعه حیدریه، ج ۳، ص ۲۶۱ و چاپ مطبعه مصطفوی، قم، ج ۴، ص ۱۱۴؛ الفتوح، ابن اعثم، مجلد سوم، ج ۵، ص ۱۲۹ و چاپ دار الاضواء، ج ۵، ص ۱۲۹؛ المنتظم، ج ۵، ص ۳۴۳؛ تذکره الخواص، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ آثار الجاحظ، ص ۱۳۰؛ سؤال فی یزید، ص ۱۴. و ر.ک: مقتل الحسین مقرر، ص ۴۴۹ و ۴۵۰؛ اللهوف، ص ۷۵ و ۷۶ و چاپ انوار الهدی، قم، ص ۱۰۵؛ روضه الواعظین، ص ۱۹۱؛ المسترشد، ص ۵۱۰؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۴؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۸۰؛ مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۱۴۰؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳ و ۱۵۷ و ۱۶۷ و ۱۸۶ و العوالم الامام الحسین علیه السلام، بحرانی، ص ۳۹۷ و ۴۰۱ و ۴۰۳ و ۴۳۳؛ لواعج الاشجان، ص ۲۲۶؛ الغدیر امینی، ج ۳، ص ۲۶۰؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۶؛ تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۸۸؛ نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۱۸؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۰، ص ۱۱۵؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۱۸۷؛ بلاغات النساء، ابن طیفور، ص ۲۱؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۱ و ۴۲ و ۲۴۴؛ النصائح الکافیة، ص ۲۶۳؛ حیا الامام الحسین علیه السلام، قرشی، ج ۲، ص ۱۸۷؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۳۳، ص ۶۸۰.

۲- روح المعانی، علامه آلوسی، ج ۲۶، ص ۷۲؛ تذکره الخواص، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۴۹.

کشته شدن پدر و مادر و برادر و فرزندت گریه می کنی؟ اگر بگویی: «کشته شدن پدر و مادر و برادر و فرزندت برای تو سخت تر است»، معلوم می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ ارزشی برای تو ندارد و پدر و مادر و برادر و فرزندت را برتر از پیامبر صلی الله علیه و آله می دانی.

چهارم: وقتی ابوبکر از دنیا رفت، دخترش عایشه و دیگر زنان برایش مجلس عزا برپا کردند و بر او گریستند. عمر بن خطاب به خانه عایشه یورش برد و به زن ها حمله کرد(۱) و هیچ اهمیتی نداد که عایشه ناراحت است و او را از ورود به خانه منع می کند؛ بلکه از دستور عایشه سرپیچی کرد و وارد خانه شد و ام فروه _ دختر ابوبکر _ را به خاطر گریه بر پدرش، مورد ضرب و شتم قرار داد.(۲).

این در حالی است که خود عمر، زنان را تشویق کرد که برای خالد بن ولید گریه کنند و به آن ها گفت: «زن ها چند قطره ای برای ابوسلیمان اشک بریزند».(۳). آیا از نظر عمر، خالد برتر و با ارزش تر از ابوبکر بود؟ اگر بگویی: «آری»، ثابت می شود که عمر، هیچ

ص: ۴۲

- ۱- شاید عمر بن خطاب می ترسید که اگر زنان در مرگ ابوبکر گریه کنند، از حالت تعادل خارج شوند و مطالبی را بر زبان آورند که نباید فاش می شد. مترجم
- ۲- ر.ک: النص و الاجتهاد، ص ۲۳۰ تا ۲۳۴؛ الغدير امینی، ج ۶، ص ۱۵۹ تا ۱۶۷؛ دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۱، ص ۱۳۴ و ۱۳۶ به نقل از ده ها منبع مورد اعتماد؛ منحه المعبود، ج ۱، ص ۱۵۸ و ص ۱۵۹؛ ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۶۱ به نقل از ابوموسی؛ الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۳، ص ۲۰۹ و ۳۴۶ و ۳۶۲ و ج ۳، ص ۳۹۶ و ج ۲، ص ۳۱۳؛ تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۴۵؛ الاستیعاب، حاشیه الاصابه، ترجمه جعفر، ج ۱، ص ۲۱۱؛ کشف الاستار، ج ۱، ص ۳۸۱ و ۳۸۳ و ۳۸۲؛ الاصابه، ج ۲، ص ۴۶۴؛ المجروحون، ج ۲، ص ۹۲؛ السیره الحلیه، ج ۲، ص ۸۹ و ص ۲۵۱؛ وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۹۳۲ و ۹۳۳؛ حياه الصحابه، ج ۱، ص ۵۷۱.
- ۳- . التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۳۷۵؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۱۵؛ صفه الصفوه، ج ۱، ص ۶۵۵؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۹۶؛ حياه الصحابه، ج ۱، ص ۴۶۵ به نقل از الاصابه؛ المصنّف، صنعانی، ج ۳، ص ۵۵۸ و ۵۵۹ و در حاشیه آن به نقل از بخاری و ابن سعد و ابن ابی شیبّه؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۴۷؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۷۹؛ الفائق، زمخشری، ج ۴، ص ۱۹؛ ربیع الابرار، ج ۳، ص ۳۳۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۶، ص ۲۷۹؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۴، ص ۲۶۵. و ر.ک: تاریخ الخلفاء، ص ۸۸؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۳۶۳.

ارزشی برای ابوبکر قائل نبود و خالد را به ابوبکر ترجیح می داد. و اگر بگویی: «نه»، پس چرا عمر دوست داشت برای خالد گریه کنند؟

شما خودتان نقل کرده اید و ادعا نموده اید که مردم مدینه، از گریه حضرت زهرا صلوات الله علیها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله به تنگ آمدند و از او خواستند که یا روز گریه کند یا شب. (۱) اگر گریه کردن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله جایز بود، پس چرا مردم مدینه به تنگ آمدند؟ آیا وفات پیامبر صلی الله علیه و آله برای اهل مدینه سخت نبود و ارزشی برای آن حضرت قائل نبودند؟ و اگر گریه کردن حرام بود، پس چرا به حضرت زهرا صلوات الله علیها اجازه دادند که در شب یا روز گریه کند؟ و اگر گریه کردن حلال بود، پس چرا او را از یک کار حلال نهی کردند و از او خواستند که این کار حلال را یا در شب انجام بدهد، یا در روز.

پنجم: پیامبر صلی الله علیه و آله برای عثمان بن مظعون و سعد بن معاذ و زید بن حارثه و حمزه بن عبدالمطلب و جعفر بن ابی طالب و فرزندش ابراهیم گریه کرد و هنگام وفات فرزندش فرمود: «چشم ها اشک بار و دل ها اندوهگین است و جز آنچه که پروردگاران راضی باشد، بر زبان نمی آوریم». (۲).

ص: ۴۳

-
- ۱- مناقب آل ابی طالب، چاپ مطبعه حیدریه، ج ۳، ص ۱۰۴؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۵ و ۱۷۷ و ج ۱۲، ص ۲۶۴ و ج ۴۶، ص ۱۰۹ و ج ۷۹، ص ۸۷؛ بیت الاحزان، ص ۱۶۵؛ امالی صدوق، ص ۲۰۴؛ الخصال، ص ۲۷۲ و ۲۷۳؛ روضه الواعظین، ص ۱۷۰ و ۴۵۰؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۳، ص ۲۸۱ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۲، ص ۹۲۲؛ مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۳۱۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۲۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۰؛ قصص الانبیاء، جزائری، ص ۲۰۲.
 - ۲- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹۴ و صحیح مسلم (چاپ دار الفکر)، ج ۷، ص ۷۶؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۴، ص ۶۹؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۶۴؛ عمده القاری، ج ۸، ص ۷۵؛ المصنف، صنعانی، ج ۳، ص ۵۵۳؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۳، ص ۲۶۷؛ منتخب مسند، عبد بن حمید، ص ۳۸۵؛ مسند ابی یعلی، ج ۶، ص ۴۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۱۶۲؛ المعجم الکبیر، ج ۲۴، ص ۱۷۱؛ معرفه السنن و الآثار، ج ۳، ص ۱۹۸؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۱، ص ۵۵ و ۵۷ و ۵۸؛ الاستذکار، ابن عبد البر، ج ۳، ص ۷۱.

جابر و بشیر بن عفرأ، برای پدران شان گریه کردند؛(۱).

عمر برای نعمان بن مقرن و دیگران گریه کرد و از زنان خواست که برای خالد بن ولید گریه کنند؛(۲).

عایشه برای ابراهیم گریه کرد؛(۳) ابوهریره برای عثمان گریست؛(۴) و صهیب برای عمر گریه کرد.(۵).

پس چرا عمر نگذاشت برای ابوبکر گریه کنند و دخترش ام فروه را کتک زد؟ چرا حضرت زهرا صلوات الله علیها از گریستن برای پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله منع شد؟ آیا همه کسانی که نام شان ذکر شد، برتر و گرامی تر و باعظمت تر از پیامبر صلی الله علیه و آله بودند؟ آیا شان آن ها بالاتر از ابوبکر بود؟

ششم: رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام وفات فرزندش ابراهیم فرمود: «چشم ها اشک بار و دل ها اندوهگین است و جز آنچه که پروردگارمان راضی باشد، بر زبان نمی آوریم. ای ابراهیم! به خدا سوگند که ما در فراق تو اندوهگین هستیم». (۶) این نشان

ص: ۴۴

۱- ر.ک: النص و الاجتهاد، ص ۲۳۰ تا ۲۳۴؛ الغدیر، امینی، ج ۶ ۱۵۹ تا ۱۶۷؛ دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۱، ص ۱۳۴ تا ۱۳۶ به نقل از ده ها منبع قابل اعتماد؛ الاستیعاب، حاشیه الاصابه، ترجمه جعفر، ج ۱، ص ۲۱۱؛ منحه المعبود، ج ۱ ۱۵۹؛ کشف الاستار، ج ۱، ص ۳۸۱ و ۳۸۳ و ۳۸۲؛ الاصابه، ج ۲، ص ۴۶۴؛ المجروحون، ج ۲، ص ۹۲؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۸۹ و ۲۵۱؛ وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۹۳۲ و ۹۳۳؛ حیاة الصحابه، ج ۱، ص ۵۷۱؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۳۹۶ و ج ۲، ص ۳۱۳.

۲- الغدیر، امینی، ج ۱، ص ۱۶۴ و ۵۴ و ۱۵۵ به نقل از الاستیعاب ترجمه نعمان بن مقرن؛ الرياض النضرة، مجلد دوم، ج ۲، ص ۳۲۸ و ۳۲۹ در باره گریه عمر برای فرزند بادیه نشین که از گریه، ریشش خیس شد.

۳- منحه المعبود، ج ۱، ص ۱۵۹.

۴- الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ دار صادر، ج ۳، ص ۸۱.

۵- الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ دار صادر، ج ۳، ص ۸۱؛ منحه المعبود، ج ۳، ص ۳۶۲.

۶- سبل الهدی و الرشاد، ج ۷، ص ۳۰ و ج ۱۱، ص ۲۳ به نقل از مسلم و ابی داود و ابن سعد و احمد و عبد بن حمید و طبرانی. و ر.ک: ابن ماجه و ابن عساکر به نقل از اسماء بنت یزید و بکیر بن عبدالله. و ر.ک: الذکری، شهید اول، ج ۲، ص ۴۷؛ الحدائق الناضرة، ج ۴، ص ۱۶۳؛ کشف الغمه، اربلی، چاپ قدیم، ج ۱، ص ۱۵۸؛ الکافی کلینی، ج ۳، ص ۲۶۲؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۲۴؛ تحف العقول، ص ۳۷؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البيت، ج ۳، ص ۲۸۰ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۲، ص ۹۲۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۸۵ و ۴۶۰ و ۴۶۲ و ۴۶۳؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۲؛ ذخائر العقبی، ص ۱۵۳؛ السیره الحلبیه، چاپ دار المعرفه، ج ۳، ص ۳۹۴؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۸۹؛ مسکن الفؤاد، شهید ثانی، ص ۵ و ۹۳ و ۹۴؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۵ و ج ۲۲، ص ۱۵۷ و ۲۶۴ و ج ۲۴، ص ۲۶۴ و ج ۶۵، ص ۵۴ و ج ۷۴، ص ۱۴۰ و ج ۷۹، ص ۹۱ و ۱۰۱؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۳، ص ۴۰۵ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۸۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹۴؛ صحیح بخاری، ج ۲،

ص ٨٤ ؛ صحيح مسلم، ج ٧، ص ٧٦ ؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٠٦ ؛ سنن ابي داود، ج ٢، ص ٦٤ ؛ السنن الكبرى، بيهقي، ج ٤، ص ٦٩ ؛ عمده القارى، ج ٨، ص ٧٥ و ١٠١ ؛ المصنف، صنعاني، ج ٣، ص ٥٥٣ ؛ المصنف، ابن ابي شيبه، ج ٣، ص ٢٦٧ ؛ منتخب مسند، عبد بن حميد، ص ٣٨٥ ؛ الاعتبار، ابن ابي الدنيا، ص ٤١ ؛ كتاب الهواتف، ابن ابي الدنيا، ص ٣٨ ؛ مسند ابي يعلى، ج ٦، ص ٤٣ ؛ صحيح ابن حبان، ج ٧، ص ١٦٢ ؛ المعجم الاوسط، ج ٨، ص ٣٤٦ ؛ المعجم الكبير، ج ٢٤، ص ١٧١ ؛ معرفه السنن و الآثار، ج ٣، ص ١٩٨ ؛ الاستذكار، ج ٣، ص ٧١ ؛ الاستيعاب، ج ١، ص ٥٥ و ٥٧ و ٥٨ ؛ التمهيد، ابن عبد البر، ج ١٧، ص ٢٨٤ و ج ٢٤، ص ٤٤٣ ؛ تغليق التعليق، ج ٢، ص ٤٧٢. و ر.ك: كنز العمال، ج ١٥، ص ٦١٥ و ٦٢١ و ٦٢٥ ؛ فيض القدير، ج ٢، ص ٧١٧ و ج ٣، ص ٢٩١ و ج ٦، ص ٤٧٣ ؛ كشف الخفاء، ج ٢، ص ١٥٦ ؛ تفسير ابي حمزه ثمالى، ص ٣٦٠ ؛ احكام القرآن، ابن عربى، ج ٣، ص ٧٤ و ج ٤، ص ٢٦٢ ؛ تفسير قرطبي، ج ٩، ص ٢٤٩ ؛ فتح البارى، ج ٣، ص ٤٨ ؛ الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ١، ص ١٣٧ و ١٣٨ و ١٤٠ و ١٤٢ و ١٤٣ ؛ تاريخ مدينه دمشق، ج ٣، ص ١٣٩ و ١٤٥ و ج ١٠، ص ١٠٧ ؛ اسد الغابه، ج ١، ص ٣٩ ؛ وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٣٠٢ ؛ تاريخ الاسلام، ذهبى، ج ٢، ص ٦٩٩ ؛ البدايه و النهايه، ج ٥، ص ٣٣١ و ٣٣٢ و ج ٦، ص ٣٠٥ و ج ٧، ص ٨٦ ؛ امتاع الاسماع، ج ٢، ص ٢٢٣ و ٣٣٨ و ٣٣٩ ؛ السيره النبويه، ابن كثير، ج ٤، ص ٦١٤ و ٦١٥.

می دهد که خواسته شرع و شریعت این است که در عزاداری، چیزی نگوییم که خدا را به خشم آورد. پس جایز است انسان به هر وسیله ای که نصی بر حرمت آن نیست، حزن و اندوه خود را ابراز نماید.

هفتم: مسلمانان در روز میلاد و سالروز هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر مناسبت های اسلامی جشن می گیرند و در عید فطر و قربان و سالروز استقلال کشورها، برای همدیگر پیام تبریک می فرستند و به مناسبت درگذشت دوستان و نزدیکان، به یکدیگر تسلیت می گویند. حتی پادشاهان و حاکمان کشورهای اسلامی نیز در این مناسبت ها، پیام تبریک و تسلیت ارسال می کنند. ما همواره خبر این تبریک ها و تسلیت ها و جشن ها را در اخبار و ماهواره می شنویم و در روزنامه ها و صفحات اینترنتی می خوانیم.

با توجه به این که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، هیچ یک از این کارها وجود نداشت، آیا شما این کارها را بدعت و حرام می دانید؟ آیا همه این افراد، اعم از

پادشاهان و رؤسای جمهور و علما و اساتید و فقها و ملت های اسلامی را محکوم به بدعت و کفر و ارتداد می کنید؟ آیا همه این افراد را به خاطر چنین اعمالی، مستحق جهنم می دانیم؟

هشتم: ما به خود پیامبر صلی الله علیه و آله اقتدا می کنیم که پیش از شهادت امام حسین صلوات الله علیه بر او گریست و حتی مجلس سوگواری برای امام حسین صلوات الله علیه برپا نمود و مردم را از شهادت ایشان آگاه کرد و بر قاتلانش لعنت فرستاد. ما این موضوع را در همین کتاب و در پاسخ به سؤالی دیگر، روشن کرده ایم.

نهم: همه مسلمانان به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله اقرار دارند و گفتار و کردار او را حجت می دانند؛ اما در مورد امام حسین صلوات الله علیه، مسأله به گونه ای دیگر است. در طول تاریخ، همواره شاهد سیاستی فعال و پویا هستیم که هر روز، برگی جدید رو می کند و تلاش دارد که از ارزش و اعتبار امام حسین صلوات الله علیه بکاهد و یاد و نام او را خاموش سازد و آرمان هایش را از بین ببرد و نشانه های جهاد و جانفشانی او را محو نماید و در مقابل، به تمجید و تقویت و پشتیبانی و تبرئه دشمنان آن حضرت پردازد و جاهلیت را احیا نماید و باطل و باطل مداران را یاری بخشد.

بنا بر این، دفاع از امام حسین صلوات الله علیه و آرمان های او و محکوم کردن جنایاتی که نسبت به او روا داشتند، چیزی از مقام جد و پدرش نمی کاهد؛ بلکه کمک می کند تا تلاش آن ها برای تحقق اهداف و آرمان ها و احقاق حق و نابودی باطل، به ثمر نشیند.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۵۵ (۱۹۷): مزد گرفتن برای مجالس عزاداری

اشاره

در محفل عاشورا _ این که می گویم «محفل»، به خاطر آن است که همانند محفل مطربان در جشنواره های تابستانی، آخوندها هم پول می گیرند و مجلس را گرم می کنند

ص: ۴۶

— آیا پول هنگفتی که آخوندها و مداحان برای گریاندن یا آواز خواندن دریافت می کنند، تجارت با نام حسین نیست؟ اگر بگویی: «بله»، کار آن ها تمام است. و اگر بگویی: «نه»، باید بگویم که اگر حسین را دوست دارند، پس چرا گریه کردن و آواز خواندن شان رایگان نیست؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و بركاته.

یکم: قاریان قرآن در سراسر کشورهای اسلامی که برای شرکت در مجالس قرائت قرآن و همچنین برای کاست ها و برنامه های ضبط شده خود در رادیو و ماهواره، پول دریافت می کنند و برای کسب روزی، در کشورهای اسلامی می چرخند، آیا با نام قرآن تجارت می کنند؟ آیا می توان آن ها را به مطرب ها و آوازه خوان های جشنواره های تابستانی تشبیه کرد؟ یا این که باید به احترام قرآنی که می خوانند و در سینه دارند، از چنین تعابیری در مورد آن ها پرهیز نمود؟

مجالس عاشورا نیز برای ابراز حزن و اندوه در مصیبت سرور جوانان اهل بهشت برپا می شود و هدف از آن، جبهه گیری در برابر ظلم و تجاوز و جنایت در هر زمان و مکانی است. پس چرا باید یک مسلمان، با چنین تعابیری از مجلس سوگواری امام حسین علیه السلام یاد کند؟ چرا تقوای الهی را از دست می دهید و مجلس سوگواری را به جشنواره های پایکوبی و رقاصی و آوازخوانی تشبیه می کنید؟

دوم: آیا این روش سازنده که در نشر قرآن و آموزه های قرآنی مرسوم شده است و برای برپایی مجالس و دوره های قرآنی جهت خواندن و شنیدن قرآن، پول دریافت می شود، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز رایج بود؟ یا این که به نظر پرسش گر، همه این کارها بدعت و حرام است؟ اگر چنین جلساتی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله

هم رایج بود، دلیل تان چیست؟ و اگر نبود، پس چرا به حلال بودن آن فتوا می دهید و سینه زنی و دیگر برنامه های عاشورا را حرام می دانید؟

سوم: آیا دریافت پول برای قرائت قرآن و شرکت در دوره ها و جلسات قرآنی، تجارت با قرآن است؟ اگر بگوییم: «بله»، کار تمام است. و اگر بگوییم: «نه»، باید بگوییم که اگر قرآن را دوست دارند و با قرائت قرآن، در پی کسب ثواب هستند، چرا قرائت و آموزش و برپایی دوره های قرآنی را به صورت رایگان انجام نمی دهند؟

چهارم: شکی نیست که امروزه علمای اهل سنت و امامان جماعات، کارمند اداره اوقاف هستند و ماهیانه حقوق دریافت می کنند. آن ها چگونه می توانند برای نشر و تبلیغ دین و سخنرانی و خواندن نماز جماعت، پول بگیرند؟ اگر این تجارت با نام دین باشد، مصیبت بزرگی است؛ و اگر چنین نباشد، چرا به صورت رایگان انجام نمی دهند؟

و الحمد لله و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

اشاره

خداوند عزوجل در جاهای مختلف قرآن کریم، صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد ستایش قرار داده است:

و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ (۱) رحمت من همه چیز را فرا می گیرد. برای کسانی که تقوا پیشه می کنند و زکات می پردازند و کسانی که به آیات ما ایمان دارند، آن رحمت را واجب می گردانم. کسانی که از فرستاده و پیامبر اُمّی پیروی می کنند _ همان پیامبری که [نام و نشان] او را در تورات و انجیل که در نزدشان است، نوشته می یابند، همو که آنان را به نیکی فرمان می دهد

ص: ۴۹

و از ناشایستی باز می دارد، و پاکیزه ها را بر آن ها حلال و پلیدها را حرام می دارد، و قید و بندهای سنگینی که بر آنان مقرر شده بود را از آنان برمی دارد _ و کسانی که به او ایمان می آورند و او را گرامی می دارند و یاری اش می کنند و از نور نازل شده به همراه او پیروی می کنند، اینان همان رستگاران هستند».

* الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ * الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ؛ (۱) کسانی که پس از رسیدن رنج و آسیب به آنان، بر حکم خدا و پیامبر گردن نهادند، برای نیکوکاران و پرهیزکاران شان پاداشی بزرگ است؛ همان کسانی که وقتی به آن ها گفته شد که «مردمان [مشرک مکه] در برابر شما گرد آمده اند و از آنان بترسید»، بر ایمان شان افزوده شد و گفتند: «خداوند ما را بس است و او کارسازی نیکو است».

* هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنُصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ * وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مِثْلَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ (۲) او کسی است که با نصرت خویش و به وسیله مؤمنان، تو را یاری کرد و در دل های آنان الفت ایجاد نمود. اگر آنچه را که در زمین است، هزینه می کردی، نمی توانستی در دل های ایشان الفت ایجاد کنی؛ ولی خداوند میان آنان الفت برقرار کرد که او پیروزمند و فرزانه است.

* يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ (۳) ای پیامبر! خداوند و مؤمنانی که پیرو تو هستند، تو را کافی است.

ص: ۵۰

۱- .سوره آل عمران، آیه ۱۷۲ _ ۱۷۳.

۲- [۲].سوره انفال، آیه ۶۲ _ ۶۳.

۳- [۳].سوره انفال، آیه ۶۴.

* كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ؛ (۱) شما بهترین امتی هستید که برای مردمان پدید آمده‌اند. به نیکی فرمان می‌دهید و از ناشایستگی باز می‌دارید و به خداوند ایمان دارید.

شیعیان به ایمان صحابه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اقرار دارند، اما گمان می‌کنند که آن‌ها پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند. شگفتا! چطور ممکن است که همه صحابه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد شوند؟ و اصلاً چرا باید مرتد شوند؟ چطور ممکن است هنگام سختی و شدت، پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری کنند و جان و مال‌شان را فدای او نمایند و سپس بی هیچ دلیلی، پس از وفات او مرتد شوند؟

مگر این که بگویید: «ارتداد آن‌ها، به این خاطر بود که ابوبکر را در مصدر امور قرار دادند». باید از شما پرسید که چرا اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیعت با ابوبکر، اجماع کردند؟ آیا از او می‌ترسیدند؟ آیا ابوبکر، زور و سلطه‌ای داشت که آن‌ها را مجبور به بیعت کند؟ ابوبکر از تیره بنی تمیم بود که از نظر تعداد، کمترین جمعیت را در میان قریشیان داشتند. بنی هاشم و بنی عبدالدار و بنی مخزوم که بیشترین شأن و منزلت و جمعیت را در میان قریش داشتند، چرا نتوانستند صحابه رسول خدا صلی الله علیه و سلم را وادار به بیعت با علی کنند؟ چرا باید صحابه، سابقه و جهاد و ایمان و دنیا و آخرت خود را فدای منافع فردی همچون ابوبکر می‌کردند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ص: ۵۱

یکم: شیعیان در مورد صحابه، جز آنچه که خداوند در قرآن فرموده است، نظر دیگری ندارند. خداوند از وجود افرادی منافق و خیانت کار در میان صحابه خبر می دهد که بخش عظیمی از آن ها، از وظایف خود شانه خالی می کردند. قرآن کریم می فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۱) محمد فقط پیامبر است که پیش از او هم پیامبرانی بوده اند. اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا [از عقیده خود] باز می گردید؟ هر کس [از عقیده خود] بازگردد، هرگز به خداوند زبانی نمی رساند. به زودی خداوند به سپاس گزاران پاداش می دهد.

در روایاتی که خود اهل سنت در صحیح ترین کتاب های شان برای ما نقل کرده اند _ و ما نزدیک به بیست روایت از آن ها را در پاسخ به پرسش شماره ۱۳۹ ذکر کرده ایم _ آمده است: در روز قیامت، اصحاب از وارد شدن به حوض کوثر منع می شوند. پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «پروردگارا! اینان اصحاب من هستند». گفته می شود: «تو نمی دانی که اینان پس از تو چه کردند. این ها با بازگشت به قهقرا، مرتد شدند و جز اندکی از آن ها باقی نماند». (۲) (در بحث های آینده، تا حدودی این مسأله را روشن خواهیم کرد). همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که برخی از صحابه، کینه امام علی و اهل بیتش صلوات الله علیهم را در سینه می پروراندند و پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بیرون خواهند ریخت. (۳)

ص: ۵۲

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲- ر.ک: کتاب «دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام»، بحث «عداله الصحابه فی الکتاب و السنه».

۳- مناقب آل ابی طالب، چاپ دار الاضواء، ج ۲، ص ۱۲۱ و چاپ المكتبة الحیدریه، ج ۱، ص ۳۸۶ به نقل از مسند ابی یعلی، اعتقاد الاشنهی، مجموع ابی العلاء همدانی، الابانه ابن بطه؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۲۳؛ شرح احقاق الحق، ملحقات، ج ۳۱، ص ۱۱.

دوم: شیعیان می گویند که معنای آیه ۱۴۴ سوره عمران و این روایات صحیح، ارتداد از اسلام نیست؛ بلکه ارتداد از اطاعت و انجام عهدهی است که صحابه متعهد شده بودند اوامر خدا و رسولش را در حیات و ممات پیامبر صلی الله علیه و آله به انجام برسانند.

سوم: شیعیان می گویند که گروهی اندک از صحابه، در مورد مسأله خلافت، از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله سرپیچی کردند و گروهی از مردم برای رسیدن به منافع دنیوی، آن گروه اندک و سلطه جو را پیروی و پشتیبانی کردند. و گروه کثیری از صحابه، از روی ترس، یا عدم درک کافی از خطر پیش رو، یا به خاطر کینه توزی نسبت به امام علی صلوات الله علیه، یا به دلایل دیگر، سکوت اختیار کردند.

طمع کنندگان در خلافت، از قبیله های جهینه و مزینه و اسلم و غفار که در اطراف مدینه زندگی می کردند، کمک گرفتند؛ به طوری که کوچه های مدینه، پر از افراد این قبیله ها شده بود. هنگامی که عمر آن ها را دید، یقین کرد که پیروز می شوند. (۱).

اما گروهی بسیار که برخی از آن ها نیز به بنی هاشم پیوستند، از حوادث پیش آمده راضی نبودند؛ ولی کاری از دست شان بر نمی آمد؛ چون لشکریان ابوبکر با آمدن قبیله اسلم و دیگران، بزرگ و نیرومند شدند و یاران علی صلوات الله علیه در خانه های خود محاصره گردیدند. از این رو، سکوت و از دست دادن خلافت و تحمل همه تلخی ها و مصیبت هایش، به مصلحت جامعه اسلامی بود و جلوگیری از آن حوادث، هزینه بیشتری برای اسلام و مسلمین داشت.

امام علی صلوات الله علیه با اشاره به همین موضوع می فرماید: «اندیشیدم که آیا با دست بریده، جولان دهم یا بر تاریکی کور، شکیبایی ورزم؛ بر آن تاریکی که بزرگ سالان را

ص: ۵۳

۱- ر.ک: تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۲، ص ۴۵۸ و ۴۵۹ و چاپ اروپا، ج ۱، ص ۱۸۴۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۳۵؛ الشافی فی الامامه، شریف مرتضی، ج ۳، ص ۱۹۰؛ سفینه النجاه، سرابی تنکابنی، ص ۶۸. و ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۴۰؛ الدرجات الرفیعه، ص ۳۲۸، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۱.

فروت و خردسالان را پیر می کند و مؤمن را به مشقت می اندازد تا زمانی که پروردگارش را ملاقات نماید! دیدم شکیبایی بر آن، حکیمانه تر است. در حالی که خار در چشمم فرو رفته و استخوان در گلویم نشسته بود و میراثم را به تاراج می دیدم، صبر پیشه کردم» (۱).

همچنین تصریح می کند که وقتی خطر را در کمین دید و مشاهده کرد که گروهی از مردم از اسلام برگشته اند و می خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله را نابود کنند، سکوت اختیار کرد (۲).

پنجم: انسان مسلمان نباید گزینشی عمل کند و به دل خواه خود، این را بگیرد و آن را رها سازد؛ بلکه باید انجام و ترکش، با استناد به دلیلی محکم باشد. نمی توان نظری را با زور به کسی تحمیل کرد و طبق این قاعده پیش رفت که «ادعای انسان زورمند، همانند ادعای حیوان درنده ای است که برهانش، همان دندان و پنجه است»؛ بلکه باید با دیگران، بر اساس قاعده «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۳).

رفتار کرد.

ششم: در باره دو آیه سوره اعراف باید بگویم:

الف: این دو آیه، در باره اهل کتاب است؛ چرا که می فرماید: «النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ» (۴) کسانی که از فرستاده و پیامبر اُمّی پیروی می کنند، که [نام و نشان] او را در تورات و انجیل که در نزدشان است، نوشته می یابند، [همو] که آنان را به نیکی فرمان می دهد...».

ص: ۵۴

۱- نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۱، ص ۳۱، خطبه معروف به شقشقیه.

۲- الغارات ثقفی، ج ۱، ص ۳۰۲ - ۳۲۲ به نقل از جندب بن عبد الله؛ المستشرد، ص ۴۰۸ - ۴۲۷ به نقل از شریح بن هانی؛ بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۵۶۷ و ج ۳۰، ص ۷ - ۳۷؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۷۲؛ شرح نهج البلاغه، معتزلی، ج ۶، ص ۹۴؛ الإمامه و السياسة، ج ۱، ص ۱۵۴ - ۱۵۹ و تحقیق الزینی، ج ۱، ص ۱۳۳ - ۱۳۷ و تحقیق الشیری، ج ۱، ص ۱۷۴. و ر.ک: نهج البلاغه، شرح عبده، ج ۳، ص ۱۱۸، نامه ۶۸؛ کشف المحجّه، ص ۱۷۳ و ۱۷۴ و چاپ دیگر، ص ۲۳۵ - ۲۶۹ به نقل از رسائل کلینی؛ مکاتیب الإمام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۷۴ - ۹۱.

۳- سوره نمل، آیه ۶۴. بگو اگر راست می گوئید، برهان خود را بیاورید.

۴- سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

پیامبر صلی الله علیه و آله کسی آن ها را نمی شناخت و تشخیص نمی داد و پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله شناخته شدند؟ اصلاً آیا معقول است که خود پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را تشخیص ندهد و مردم عادی آن ها را بشناسند؟

شاید بگویید: پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی صلوات الله علیه فرمود: «تو را جز انسان با ایمان دوست ندارد و جز انسان منافق، به تو کینه نمی ورزد»؛(۱).

پس چگونه با این نشانه هایی که در دست پیامبر صلی الله علیه و آله بود، باز هم منافقان را نمی شناخت؟

پاسخ این است که اگر این علامت آشکار شود و کسی بغض و کینه خود را نسبت به امام علی صلوات الله علیه ابراز نماید، فهمیده می شود که در او نفاق وجود دارد؛ اما گاه ممکن است این کینه، آشکار نشود. یعنی این بغض و کینه، همیشه همراه با نفاق است؛ اما گاه ممکن است کسی منافق باشد و بغض و کینه اش نسبت به امام علی صلوات الله علیه را آشکار نکند، یا اصلاً امام علی صلوات الله علیه را نشناسند. به بیان دیگر: هر گاه بغض و

ص: ۵۶

۱- ر.ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۹۵ و ۱۲۸؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۶؛ سنن نسائی، ج ۸، ص ۱۱۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۳؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۶۰ و ج ۷، ص ۵۸؛ تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۶۴ و ۲۷۴؛ مسند حمیدی، ج ۱، ص ۳۱؛ کتاب الایمان، ابن یحیی عدنی، ص ۸۰؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۱۳۷ و ج ۶، ص ۵۳۴؛ خصائص امیرالمؤمنین، نسائی، ص ۱۰۵؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۲۵۱؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۲، ص ۳۳۷ و ج ۵، ص ۸۷؛ معرفه علوم الحدیث، ص ۱۸۰؛ الفوائد المنقاه صوری، ص ۳۷ و ۳۸؛ الاستذکار، ج ۸، ص ۴۴۶؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۳، ص ۱۱۰۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۶۳ و ج ۸، ص ۱۷ و ج ۱۳، ص ۲۵۱ و ج ۱۸، ص ۱۷۳ و ۲۷۵ و ج ۲۰، ص ۲۲۱؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۵۹۸ و ۶۲۲ و ج ۱۳، ص ۱۷۸؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۳۸۲؛ فتح الملک العلی، ص ۱۱۳؛ تفسیر سمعانی، ج ۳، ص ۳۱۷؛ تفسیر بغوی، ج ۴، ص ۲۰۷؛ الکامل، ابن عدی، ج ۴، ص ۲۲۶؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۱۶ و ج ۱۴، ص ۴۲۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۸، ص ۳۴۹ و ج ۴۲، ص ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۳۰۱ و ج ۵۱، ص ۱۱۹؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۶؛ ذیل تاریخ بغداد ابن نجار، ج ۲، ص ۷۰؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۸۹ و ج ۶، ص ۲۴۴ و ج ۱۷، ص ۱۶۹؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۱ و ۴۵۳ و ج ۴، ص ۲۷۲؛ اکمال تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۹۶ و الاصابه، ج ۴، ص ۴۶۸؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۴۶؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۱۱۵؛ العثمانيه، ص ۳۰۸؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۶۳۴؛ الوافی بالوفیات، ج ۲۱، ص ۱۷۹؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۷، ص ۳۹۱؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ج ۱، ص ۱۴؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۲۹۵ و ج ۱۱، ص ۴۴۵؛ ینایع الموده، ج ۱، ص ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱.

کینه نسبت به امام علی صلوات الله علیه آشکار شود، به وجود نفاق پی می بریم؛ اما این گونه نیست که در هر کجا نفاق بود، بغض آن حضرت نیز آشکار است!

د: این آیه شرط می کند که مؤمنان، رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری کنند. ولی ما می بینیم که بسیاری از صحابه، آن حضرت را یاری نکردند؛ تا جایی که خداوند متعال در مورد آنان، آیه نازل کرد و به سرزنش آن ها پرداخت: «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» (۱) اگر به او [یعنی پیامبر] یاری نرسانید، [بدانید] هنگامی که کافران او را آواره کردند، خداوند او را یاری نمود».

همچنین به آن ها فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ * إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۲) ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می شود در راه خدا رهسپار [جهاد] شوید، سستی می کنید؟ آیا زندگی دنیا را به آخرت ترجیح می دهید؛ در حالی که کالای زندگی دنیا در آخرت، بس اندک است! اگر رهسپار [جهاد] نشوید، خداوند شما را دچار عذابی دردناک می گرداند و به جای شما، قومی دیگری پدید می آورد. به او زیانی نمی رسانید و خداوند بر هر کاری توانا است».

بد نیست به آیات ۴۱ تا ۶۸ سوره براءت، و آیات ۷۳ تا آخر همان سوره مراجعه کنید. در این آیات، از کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری نکردند، به طور جدی سخن به میان آمده است.

هن خداوند متعال در سوره حجرات، در مورد احترام و بزرگداشت پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گوید و بیان می دارد که شماری از صحابه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را از

ص: ۵۷

۱- سوره براءت، آیه ۴۰.

۲- سوره براءت، آیه ۳۸ و ۳۹.

پشت حجره ها صدا می زنند و به درستی با حضرت سخن می گویند؛ به طوری که گویا با همدیگر صحبت می کنند. در بیماری منجر به وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز یکی از همین صحابه، حضرت را متهم به هذیان گویی کرد. مسلماً نمی توان چنین اعمالی را احترام و بزرگداشت نامید. آیات و روایات بسیاری وجود دارد که نشان می دهد احترام لازم از سوی برخی صحابه، هیچ گاه حاصل نشد.

هفتم: در باره آیه ۱۷۲ و ۱۷۳ سوره آل عمران باید بگوییم:

۱. این آیه در مورد گروهی کوچک و ویژه از صحابه است که پس از زخمی شدن در جنگ احد، خواسته پروردگارش را اجابت کردند. روشن است که همه کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند، به دعوت او پاسخ نیکو ندادند.

۲. این آیه، همه آن افراد را ستایش نمی کند؛ بلکه گروهی از آنان را می ستاید که سه ویژگی داشتند:

الف: از نیکوکاران و محسنان بودند.

ب: اهل تقوا و پرهیزکاری بودند.

ج: از کسانی بودند که وقتی به ایشان گفته شد مشرکان مکه در برابر شما گرد آمده اند و از آنان بترسید، بر ایمان شان افزوده شد و گفتند: خداوند ما را بس است و او نیکو کارسازی است: «الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (۱).

پس معنا ندارد مفاد آیه را به همه کسانی که در سن تمییز و تشخیص، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده اند، تعمیم دهیم.

هشتم: در مورد آیات ۶۲ تا ۶۴ سوره انفال باید توجه داشت که:

الف: آیه از کسانی سخن می گوید که دارای ایمان باشند. ما به طور اجمال می دانیم که در آن زمان، منافقانی بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را نمی شناخت. تنها راه

ص: ۵۸

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.

شناخت مؤمنان از منافقان، روش و کردار و موضع گیری آنان بود که ایشان را ممتاز می ساخت و موجب می شد افرادی که یاری رسان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، نمایان شوند و کسانی که خودپرست اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بسیاری از میدان های نبرد رها می سازند و آماج شمشیر دشمنان قرار می دهند، شناخته شوند. پس ادعای ایمان و دوستی و یاری، کافی نیست و باید کردار نیز مؤید گفتار باشد.

ب: این که خدا به وسیله مؤمنان، پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری و پشتیبانی کرد، دلیل بر این نمی شود که همه آن مؤمنان، عادل هستند و در آینده نیز این چنین می مانند و تا آخر عمر، در مسیر راستی و درستی قدم برمی دارند. چه بسا دنیا در چشم برخی از آنان، خوب و زیبا جلوه کند و آن ها را فریفته خود سازد.

نهم: در مورد آیه ۱۱۰ سوره آل عمران، باید بگوییم:

۱. در این گونه تعبیر کلی، وضعیت عمومی جامعه اسلامی در نظر گرفته می شود؛ هر چند شماری از افراد، به وظایف خود پای بند نباشند و به انجام واجبات نپردازند.

۲. بی شک بسیاری از کسانی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی می کردند، اهل امر به معروف و نهی از منکر نبودند؛ بلکه برخی از آنان، هم کار ناپسند انجام می دادند و هم کارهای نیک را ترک می کردند و شماری از آن ها منافق بودند.

۳. از سیاق آیه به دست می آید که خداوند می خواهد مسلمانان را به این گونه کارها تشویق نماید و نسبت به این امور، پای بند سازد تا سزاوار آن شوند که بهترین امت در میان مردم باشند. آیه نمی خواهد از تحقق این امر خبر دهد؛ بلکه می خواهد آن ها را وادار به امر به معروف و نهی از منکر نماید تا از این طریق، بهترین امتی باشند که در میان مردم، سر بر آورده اند.

دهم: تعجب پرسش گر از ارتداد دسته جمعی صحابه بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، در واقع تعجب از آیه ارتداد و احادیث نقل شده در این زمینه است که در

کتاب های صحاح خودشان آمده است. پس این موضوع، ربطی به شیعیان ندارد. البته شیعیان این ارتداد را ارتداد از اسلام نمی دانند و آن را به «ارتداد از وفای به عهد و

ارتداد از اطاعت» تفسیر می کنند. اگر پرسش گر و همفکران او، در مورد این آیه و روایات، پاسخی غیر از آنچه که ما گفتیم دارند، می توانند ارائه کنند. چنانچه پاسخ شان درست و قانع کننده باشد، از ایشان سپاس گزار خواهیم بود.

یازدهم: گفتیم که ارتداد مورد اشاره در آیه و روایات، ارتداد از اطاعت و وفاداری است. این افراد که تعداد بسیار اندکی داشتند، علت و انگیزه ارتدادشان، حب ریاست و سلطنت بود. بقیه افراد، یا با اینان به مخالفت برخاستند؛ یا هیچ گاه جرأت پیدا نکردند که مخالفت کنند؛ یا برای رسیدن به مال دنیا، با آن ها همکاری نمودند.

دوازدهم: بارها گفتیم که صحابه در بیعت با ابوبکر و عمر، اجماع نداشتند؛ بلکه بنی هاشم و بسیاری دیگر از صحابه، با آن بیعت مخالفت کردند. قریشیان و همدستان ایشان که نسبت به امام علی صلوات الله علیه کینه می ورزیدند و همچنین کسانی که طمع رسیدن به حکومت را داشتند، حرف خود را با زور به کرسی نشانده و برای رسیدن به اهداف خود، مرتکب رفتاری ناپسند نسبت به حضرت زهرا صلوات الله علیها شدند و وحشیانه به خانه اش هجوم بردند و خانه و اهلش را به آتش کشیدند و دست به جنایاتی زدند که هر کس کم ترین اطلاعی در این زمینه داشته باشد، حتماً از آن ها باخبر است. در این بین، شمار زیادی از صحابه نیز با بی خیالی، به تماشا نشستند و امنیت خود را به هر چیز دیگری ترجیح دادند.

سیزدهم: ابوبکر تنها نبود. بیشتر قریشیان و کسانی که به امام علی صلوات الله علیه حسد می ورزیدند و کسانی که از دوران شرک، کینه علی را در دل داشتند، همگی با ابوبکر بودند. دیگر مردم، یا به کار آن ها اعتراض می کردند، یا جرأت رویارویی با قریشیان را نداشتند و می خواستند به دور از مشکلات و ناگواری ها، به زندگی خود ادامه دهند و

امنیت شان حفظ شود. پس دیگر نمی توان گفت که ابوبکر تنها بود و نمی توانست مردم را وادار به بیعت کند.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۵۷ (۱۱۹): نقل سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) توسط فردی فاسق

اشاره

شیعه معتقد است که صحابه، عادل نیستند؛ ولی در کتاب های شیعه، روایاتی وجود دارد که بدون هیچ شک و شبهه ای، حاکی از عدالت صحابه می باشد؛ از جمله روایتی که می گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم در حجه الوداع خطبه خواند و فرمود: «خدا شاد کند کسی را که سخن مرا بشنود و حفظ نماید و به کسانی که آن را نشنیده اند برساند». (۱) اگر صحابه عادل نیستند، پس چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد رساندن سخنش به دیگران، به آن ها اعتماد می کند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمہ الله و برکاته.

یکم: بارها گفته ایم که به اعتقاد شیعیان، تعداد کمی از صحابه، نسبت به خلافت که حق امام علی صلوات الله علیه بود، دست درازی کردند و آن را غصب نمودند. بیشتر قبایل قریش، با آن ها هم داستان شدند و اکثر صحابه سکوت کردند و نخواستند خود را در ورطه ای بیندازند که آنان را دچار سختی می کند و نتایج خطرناکی برای شان دارد.

انتقاد از کار چند صحابی، به معنای فاسق شمردن آن ها نیست؛ چه رسد به این که بر فاسق بودن همه آن ها دلالت کند. فاسق خواندن فردی که در پی امور دنیوی است،

ص: ۶۱

متوقف بر آن است که ثابت کنیم او عمداً با حق و حقیقت مخالفت می کند و دست به کارهایی می زند که جایز نیست فرد مؤمن، وارد آن مقولات شود.

دوم: در حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد سخنش را به دیگران برسانند، تنها وثاقت و مورد اعتماد بودن فرد در نقل حدیث لازم است تا نسبت به راستگویی ناقل، اطمینان حاصل شود؛ هر چند این اطمینان، از طریق ضمیمه کردن نقل آن فرد با افراد دیگر به دست آید، به طوری که ناقلان نتوانند در دروغ گویی، با یکدیگر هم دست شوند. در چنین موردی، نیاز به اثبات عدالت یا نفی عدالت نیست؛ به ویژه آن که پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را در اجتماع عظیمی که به ده ها هزار نفر می رسید، بیان فرمود.

سوم: امام علی صلوات الله علیه می فرماید: «در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت دروغ بستند؛ تا جایی که پیامبر برخاست و خطبه خواند و فرمود: هر کس عمداً به من دروغی نسبت دهد، جایگاهی از آتش برای او مهیا خواهد شد». امام علی صلوات الله علیه سخن خود را با بیان چند دسته از ناقلان حدیث، کامل می کند که می توانید به کلام ایشان مراجعه کنید. (۱).

کسی که معتقد به این کلام باشد، چگونه می تواند حکم کند که هر کس در سن تمییز و تشخیص، پیامبر صلی الله علیه و آله را _ حتی یک بار _ دیده باشد، عادل و راستگو است؟

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۵۸ (۹۴): جنگ صحابه مرتد با مرتدان

اشاره

اگر طبق گفته شیعیان، صحابه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند، چگونه با مرتدانی مانند یاران مسیلمه و طلحه بن خویلد و اسود عنسی و سجاح و دیگران

ص: ۶۲

جنگیدند و آن‌ها را به آغوش اسلام باز گرداندند؟ اگر طبق ادعای شما، صحابه نیز مثل آن‌ها مرتد شده بودند، چرا به یاری آن‌ها نشتافتند یا رهایشان نکردند؟

به بیان دیگر: چگونه می‌شود صحابه مرتد، با مرتدانی مثل مسیلمه کذاب و اسود عنسی و طلیحه کذاب و یاران شان بجنگند و آن‌ها را وادار کنند که به اسلام باز گردند؟ چرا به یاری آن‌ها نشتافتند؟ از آنجایی که در ارتداد با هم شریک بودند، چرا دعوت آن‌ها را تقویت نکردند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و بركاته.

یکم: در پاسخ به پرسش شماره ۱۸ و دیگر سؤالات بیان کردیم که شیعیان، صحابه را کافر نمی‌دانند و این سؤال از اساس بی‌مورد است. شیعیان می‌گویند که صحابه در موضوع خلافت و حوادثی که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد، از فرمان خدا و رسولش سرپیچی کردند و با آن، به مخالفت برخاستند.

دوم: استدلال پرسش‌گر، بر مطالبی سست و نادرست پایه ریزی شده است و قرآن کریم، سخن او را نقض می‌کند. گاه ممکن است گروهی از مؤمنان، با گروهی دیگر از مؤمنان بجنگند؛ همچنان که آیه قرآن به این امر تصریح می‌کند و می‌فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» (۱) اگر دو طایفه از مؤمنان با هم درافتادند، میان آن‌ها سازش دهید. اگر یکی از آن‌ها بر دیگری تعدی کرد، با تعدی کننده کارزار کنید تا به سوی امر الهی باز آید».

ص: ۶۳

گاه کافران نیز با خودشان به کارزار می پردازند؛ مانند جنگ فارس و روم که در قرآن آمده است: «غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ الْيَوْمَانِ» (۱) روم در نزدیک ترین سرزمین [به شما] شکست خورد. آن ها بعد از مغلوب شدن شان، به زودی _ در عرض چند سال غالب خواهند شد؛ چرا که امور _ در گذشته و آینده _ با خداوند است و در چنین روزی، مؤمنان شادمان می شوند».

گاه مسلمانان با کفار می جنگند؛ مانند این آیه که می فرماید: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (۲) مشرکان را در هر کجا که یافتید، بکشید». این به خاطر آن است که جنگ ها، به دلایل گوناگون و انگیزه های متفاوت صورت می گیرد.

سوم: در جنگ با کسانی که از پرداخت زکات خودداری کرده بودند، ظاهراً کسی غیر از مالک بن نویره و یارانش کشته نشد. آن ها مسلمان بودند و هرگز مرتد نشده بودند. تنها گناه شان این بود که زیر بار حکومت ابوبکر نرفتند و اصرار داشتند که با اهل بیت صلوات الله علیهم بیعت نکنند. خالد پس از این که به آن ها امان داد، خون شان را ریخت. ابوبکر خواست دیه مالک را به برادرش متمم بن نویره پردازد و با بازگرداندن اموال غارت شده، از این بن بست خارج شود؛ اما با این توجیه که خالد اجتهاد کرده و به خطا رفته است، حاضر به بازخواست از خالد نشد.

چهارم: گفتیم که مراد از ارتدادی که در احادیث آمده و بخاری و دیگر منابع معتبر اهل سنت نقل کرده اند، ارتداد از اسلام و خروج کلی از دین نیست؛ بلکه ارتداد از اطاعت خدا و رسول است؛ اطاعتی که پیش تر انجام می دادند و بعد از وفات پیامبر صلی

ص: ۶۴

۱- سوره روم، آیه ۱ _ ۳.

۲- سوره براءت، آیه ۵.

الله علیه و آله از آن روی گردانند. برای آگاهی بیشتر می توانید به پاسخ سؤال ۱۸ مراجعه کنید.

چه بسا گفته شود که در برخی از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح شده است: «پس از من، به کفر باز نگردید و گردن یکدیگر را نزنند». و آمده است: «نمی گذارند اصحابم در کنار حوض کوثر، نزد من بیایند». در باره این احادیث چه می توان گفت؟

پاسخ این است که حدیث مذکور، همچنان به صدق و قوت خود باقی است و هیچ مانع و محذوری ندارد؛ اما آنچه که از آن نهی می کند، کفر حقیقی است.

این حدیث، همانند دستور خداوند است که می فرماید: «به خدا شرک نورزید؛ دزدی نکنید؛ نفس محترم را نکشید» و دیگر نهی هایی که در مورد گناه و معصیت صادر شده است.

وارد نشدن صحابه به حوض کوثر نیز صحیح است؛ چون اگر وارد حوض شوند، مستقیم وارد بهشت می شوند و پس از نوشیدن از آب کوثر، دیگر به پاک شدن گناهان شان پرداخته نمی شود؛ در حالی که قانون این است که ابتدا باید به عقوبت کارهای شان برسند و سپس مانند دیگر گناه کاران این امت و امت های دیگر، با آنان رفتار شود.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۵۹ (۹۵): اصحاب پیامبران، برترین پیروان دین

اشاره

سنت های تکوینی و تشریحی، گواهی می دهند که اصحاب پیامبران، برترین پیروان دین شان بوده اند. وقتی از پیروان هر دینی می پرسیم که بهترین افراد کیش شما چه کسانی هستند، بدون شک می گویند: «اصحاب پیامبران». اگر از اهل تورات چنین سؤالی شود، می گویند: «اصحاب موسی علیه السلام». اگر از اهل انجیل پرسیم، می گویند: «اصحاب عیسی علیه السلام». اصحاب دیگر پیامبران نیز همین گونه هستند. این بدان خاطر

ص: ۶۵

است که اصحاب پیامبران، به منع وحی نزدیک تر بودند و فهم عمیق تری نسبت به آن داشتند و شناخت شان از نبوت و پیامبران، بیشتر و محکم تر بود.

پس چه شد که پیامبر ما محمد مصطفی علیه الصلاه و السلام که تنها دارنده رسالت فراگیر و جاویدان از طرف خداوند است و شریعتی کامل و آسان دارد و همه پیامبران پیشین، زمینه ساز ظهورش بوده اند و کتاب های آسمانی گذشته، به آمدنش بشارت داده اند، ناگهان یارانش _ که به او ایمان داشتند و یاری اش می کردند و او را بزرگ و گرامی می داشتند _ کافر شدند؟

وقتی شما شیعیان می گوید که یاران خاص پیامبر صلی الله علیه و سلم از دین خارج شدند و به گذشته بازگشتند و مرتد گردیدند، دیگر چه مفهومی برای رسالت محمدی باقی می گذارید و چه ارزشی برای این دین ربانی قائل هستید؟ اگر این طور باشد، کسانی که بعد از صحابه آمدند، به خسران و کفر و ارتداد، سزاوارتر هستند؛ چون هیچ گاه برای یاری رسول خدا، ترک یار و دیار نکردند و با پدران و برادران خود نجنگیدند و پس از وفات پیامبر، با علم و قرآن و شمشیر و نیزه و تیغ، کشورگشایی نمودند.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: سنت هایی که پرسش گر می گوید، بر خلاف ادعای او گواهی می دهند؛ چرا که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام هفتاد نفر از قومش را برگزید و وضعیتی ناخوشایند از آنان ظاهر گشت. خداوند متعال، فرعون را غرق کرد و بنی اسرائیل را از دست او رهایی بخشید و دریا را برای آن ها شکافت؛ اما هنوز رطوبت دریا از

پاهای شان نخشکیده بود که قومی را مشغول عبادت بت ها دیدند و به موسی علیه السلام گفتند: «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» (۱) برای ما هم خدایی همانند خدای آنان قرار بده».

این پاسخ امام علی صلوات الله علیه به رأس الجالوت بود که گفت: «شما بعد از پیامبران، سی سال هم نتوانستید درنگ کنید و با شمشیر، به جان هم افتادید» (۲).

هنگامی که موسی علیه السلام غایب شد، با این که برادرش هارون علیه السلام در میان بنی اسرائیل بود و برای بازگرداندن آن ها از گمراهی، بسیار تلاش کرد، ولی یاران موسی مرتد و گوساله پرست شدند و هارون را ضعیف یافتند و خواستند او را بکشند. سامری که از یاران موسی بود، سهم به سزایی در فراهم کردن اسباب مخالفت با اوامر موسی داشت و زمینه سرپیچی از دستورهای هارون و قیام علیه او و برادرش را فراهم آورد؛ در حالی که برترین افراد بنی اسرائیل در آن زمان، اهل بیت موسی بودند که شامل پدر و مادر و خواهر و برادر و فرزندان برادرش می شد.

دوم: نهایت دست آورد حضرت عیسی علیه السلام در میان قومش، چند نفری بود که به آن ها حواریون می گفتند. یکی از همین حواریون، نزد دشمنان عیسی علیه السلام سخن چینی کرد. مردم، آن حضرت را به دشمنانش سپردند تا او را بکشند و به صلیب بکشند. خداوند، آن فرد سخن چین را شبیه عیسی علیه السلام گرداند و حضرت را از میان آنان برگرفت و نزد خود بالا برد.

سوم: خداوند می فرماید:

* وَ مِمَّا مُّحَمَّدٌ إِلَّا - رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَيَاتٍ أَوْ قِتَالٍ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا؛ (۳) محمد تنها یک پیامبر است که پیش از

ص: ۶۷

۱- سوره اعراف، آیه ۱۳۸.

۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۶ و چاپ مکتبه حیدریه، ج ۱، ص ۳۲۴؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۶۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۶؛ تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۵۴؛ تفسیر البرهان، چاپ سال ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۵۷۱.

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

او نیز پیامبرانی بوده اند. اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا [از عقیده خود] باز می گردید؟ هر کس [از عقیده خود] باز گردد، هرگز به خداوند زبانی نمی رساند.

* وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ؛ (۱) اگر روی بگردانید، خداوند قومی غیر از شما را جانشین شما می سازد که همانند شما نباشند.

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ (۲) ای مؤمنان! هر کس از شما، از دینش برگردد، [بداند که] خداوند به زودی قومی به عرصه می آورد که دوست شان می دارد و آنان نیز او را دوست می دارند. اینان با مؤمنان، مهربان و فروتن هستند و نسبت به کافران، سختگیر می باشند؛ در راه خدا می کوشند و از ملامت هیچ ملامت گری نمی هراسند. این فضل الهی است که به هر کس بخواهد، ارزانی می دارد. خداوند گشایش گر دانا است.

چهارم: تکفیر صحابه توسط شیعیان، صحت ندارد. شیعیان می گویند که ارتداد صحابه، به خاطر شرک و کفر نبود؛ بلکه ارتداد از اطاعت و بیعت و وفا به تعهدات شان بود.

پنجم: ستایش پرشش گر از صحابه، نسبت به شماری از آن ها صحیح است و در مورد همه آنان، واقعیت ندارد.

ششم: روایات فراوانی وجود دارد که تأکید می کند: کسانی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله می آیند، برتر از صحابه هستند و بیش از آن ها به پیامبر صلی الله علیه و آله عشق

ص: ۶۸

۱- سوره محمد، آیه ۳۸.

۲- سوره مائده، آیه ۵۴.

می‌ورزند. این روایات، هم از طریق شیعه و هم از طریق اهل سنت نقل شده است؛ که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

برتر از صحابه

الف: روایات نقل شده از طریق اهل سنت:

۱. خالد بن دریک می‌گوید: به ابوجمه که از صحابه بود گفتم: حدیثی برای ما بگو که خودت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای. گفت: یک حدیث نیکو برایت می‌گویم. با رسول خدا صلی الله علیه و آله غذا می‌خوردیم. ابوعبیده جراح که با ما بود، گفت: «ای رسول خدا! آیا کسی بهتر از ما وجود دارد؟ در حالی که ما اسلام آوردیم و همراه تو به جهاد پرداختیم». فرمود: «آری؛ قومی بعد از شما خواهند آمد که به من ایمان می‌آورند، در حالی که مرا ندیده‌اند. نوشته‌ای بین دو جلد می‌یابند و به وسیله آن ایمان می‌آورند و آن را تصدیق می‌کنند. آن‌ها بهتر از شما هستند» (۱).

۲. از عمر بن خطاب روایت شده است که با پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم. فرمود: «به من خبر دهید که کدام یک از مؤمنان، از لحاظ ایمان برتر هستند؟». گفتند: «ای رسول خدا! فرشتگان برترند». فرمود: «آن‌ها این گونه‌اند و سزاوارند و مانعی در این امر ندارند و خداوند آن‌ها را در این جایگاه قرار داده است؛ اما منظور من چیز دیگری است». گفتند: «ای رسول خدا! پیامبرانی که خداوند به واسطه رسالت و نبوت خود، آن‌ها را گرامی داشته است، از همه برترند». فرمود: «آن‌ها این گونه‌اند و سزاوارند و مانعی در این امر ندارند و خداوند آن‌ها را در این جایگاه قرار داده است؛ اما منظور

ص: ۶۹

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۷۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۳، ص ۳۱۹؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۴، ص ۴۶ به نقل از احمد و البارودی و ابن قانع و طبرانی و مستدرک و ابی نعیم و ابن عساکر و دیگران. و ر.ک: امتاع الاسماع، ج ۱۲، ص ۳۴۰؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۴، ص ۲۳؛ الاستذکار، ج ۱، ص ۱۸۸؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۲۰، ص ۲۴۹؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۴، ص ۱۶۲۱؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۱۵۸.

من چیز دیگری است». گفتند: «ای رسول خدا! شهیدانی که همراه با پیامبران به شهادت رسیدند، ایمان شان از همه برتر است». فرمود: «آن ها این گونه اند و سزاوارند و مانعی در این امر ندارند و خداوند آن ها را با شهادت در کنار پیامبران، گرامی داشته است؛ اما منظور من چیز دیگری است». گفتند: «ای رسول خدا! پس چه کسی منظور شما است؟». فرمود: «گروهی هستند که هنوز در صلب مردان اند و پس از من خواهند آمد. با این که مرا ندیده اند، به من ایمان می آورند و تصدیق می کنند. ورقی آویخته را می بینند و به محتوای آن عمل می نمایند. آن ها از لحاظ ایمان، برترین مؤمنان هستند». (۱).

۳. از ابوهریره روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «با محبت ترین امتم به من، قومی هستند که پس از من می آیند و به من ایمان می آورند؛ در حالی که مرا ندیده اند و به محتوای ورقی آویخته عمل می کنند». (۲).

در برخی متون آمده است: «با محبت ترین مردم به من، کسانی هستند که پس از من می آیند. هر یک از آنان آرزو می کند که ای کاش مرا می دید و خانواده و دارایی اش را فدایم می کرد». (۳).

۴. از عمر نقل شده است: با پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که فرمود: «آیا می دانید برترین مؤمنان از لحاظ ایمان، چه کسانی هستند؟». گفتند: «فرشتگان». فرمود: «آن ها این

ص: ۷۰

۱- ر.ک: مسند شمس الاخبار، ج ۱، ص ۱۴۵؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۴۱ و ۴۲ به نقل از ابن راهویه و ابن زنجویه و مرهبی در فضل العلم و بزار و دیگران؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۱۴۷؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۲۰، ص ۲۴۸ و ۲۴۹ به نقل از طیالسی؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۶۵ به نقل از ابی یعلی و بزار؛ شرف اصحاب الحدیث، ص ۳۳ و ۳۴؛ الباعث الحثیث، ج ۵، ص ۱۲۶؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۶؛ امتاع الاسماع، ج ۱۲، ص ۳۳۹؛ فتح القدير، ج ۱، ص ۳۴؛ فلك النجاه، فتح الدین حنفی، ص ۸۲.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۲۴۴؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۷، ص ۲۴۳؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۰، ص ۱۰۰؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۸۹ و ج ۱۲، ص ۱۸۳ به نقل از ابن عساکر و دیگران.

۳- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۸۲ و ۱۸۳ به نقل از مسلم از ابوهریره و ج ۱۲، ص ۱۶۳ و ۱۸۳؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۱۷؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۱۴۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۶، ص ۲۱۴؛ التمهید، ج ۲۰، ص ۲۴۸؛ الاستذکار، ابن عبد البر، ج ۱، ص ۱۸۸؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۴۲؛ فیض القدير، ج ۶، ص ۱۱؛ الشفاء لتعریف حقوق المصطفی، ج ۲، ص ۲۱؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۴۳۰.

گونه اند و سزاوارند و مانعی در این امر ندارند و خداوند آن ها را در این جایگاه قرار داده است؛ اما منظور من چیز دیگری است». گفتند: «پیامبران». فرمود: «آن ها این گونه اند و سزاوارند و مانعی در این امر ندارند و خداوند آن ها را در این جایگاه قرار داده است؛ اما منظور من چیز دیگری است». گفتند: «ای رسول خدا! پس چه کسی منظور شما است؟». فرمود: «گروهی هستند که هنوز در صلب مردان اند و پس از من می آیند. با این که مرا ندیده اند، به من ایمان می آورند و ورقی آویخته را می بینند و به محتوای آن عمل می کنند. آن ها از لحاظ ایمان، برترین مؤمنان هستند».(۱).

۵. صالح بن جبیر از ابوجمعہ نقل می کند که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدیم: «آیا کسی بهتر از ما هست؟». فرمود: «آری؛ گروهی که بعد از من می آیند و بدون این که مرا دیده باشند، به من ایمان می آورند». و در روایت دیگر می افزاید: «آنچه را که آورده ام، تصدیق می کنند و به آن عمل می نمایند. پس آن ها بهتر از شما هستند».(۲).

۶. بکر بن سهل، از عبدالله بن صالح، از معاویه بن صالح، از جبیر نقل کرده است که ابوجمعہ انصاری که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، در بیت المقدس نزد ما آمد تا نماز بخواند. در آن روز، رجاء بن حیات نیز با ما بود. هنگامی که ابوجمعہ

ص: ۷۱

۱- مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۸۵ و ۸۶؛ الاستذکار، ج ۱، ص ۱۸۸؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۲۰، ص ۲۴۸؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۸۲ و ۱۸۳ و ج ۱۴، ص ۴۱؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱، ص ۱۴۷؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۷۱ و ۱۷۲؛ امتاع الاسماع، ج ۱۲، ص ۳۳۸ و ۳۳۹؛ النصائح الکافیة، ص ۱۶۹.

۲- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۶؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۲۰، ص ۲۴۹ و ۲۵۰؛ الاستذکار، ج ۱، ص ۱۸۸؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۴، ص ۲۳ و ۲۲؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۴، ص ۱۶۲۱؛ فیض القدیر، ج ۵، ص ۴۴۹؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۷۲؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۴۴؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۷، ص ۵۰۹؛ التاریخ الکبیر، بخاری، ج ۲، ص ۳۱۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۳، ص ۳۲۰؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۵۹؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۱۵۸؛ مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۱۲۸؛ المفارید عن رسول الله صلی الله علیه و آله، ابی یعلی، ص ۷۰؛ الآحاد و المثانی، ج ۴، ص ۱۵۱؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۴، ص ۴۶ به نقل از ابی نعیم و ابن قانع و بارودی و دیگران؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۶۶ با سندهای مختلف به نقل از احمد و طبرانی و ابی یعلی که یکی از سندهای احمد، همگی رجالش موثق هستند.

خواست برگردد، با او همراه شدیم و مشایعتش کردیم. وقتی خواستیم برگردیم، گفت: «به پاس قدردانی، حدیثی برای تان بگویم که خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام». گفتیم: «بگو؛ خدا خیرت دهد».

گفت: من و معاذ بن جبل و چند نفر دیگر، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. پرسیدیم: «ای رسول خدا! آیا کسی هست که اجرش از ما بیشتر باشد؛ در حالی که به تو ایمان آوردیم و از تو پیروی کردیم؟» فرمود: «وقتی رسول خدا در میان شما است و برای تان وحی از آسمان نازل می شود، چه چیزی می تواند مانع ایمان و پیروی شما گردد؟ بهتر از شما کسانی هستند که نوشته ای میان دو جلد به آن ها می رسد و به آن ایمان می آورند و بدان عمل می کنند. اجر آن ها از شما بیشتر است. اجر آن ها از شما بیشتر است. اجر آن ها از شما بیشتر است».(۱).

۷. از عمار یاسر روایت شده است: «به خدا سوگند محبت شما به رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر از کسانی است که او را دیده اند»، یا «بیشتر از عموم کسانی است که او را دیده اند».(۲).

۸. مردی از طایفه بنی اسد، از ابوذر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در امت من، کسانی هستند که بیش از همه به من محبت دارند. آنان گروهی

ص: ۷۲

-
- ۱- المعجم الكبير، ج ۴، ص ۲۳؛ الآحاد و المثانی، ج ۴، ص ۱۵۲؛ مسند الشاميين، ج ۳، ص ۱۹۴ و ۱۹۵؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳۹۰؛ الاصابه، ج ۷، ص ۵۷؛ تذهیب الکمال، ج ۱۳، ص ۲۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۳، ص ۳۱۹؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۶۵ و ۶۶ به نقل از طبرانی که گفته: در رجال آن اختلاف وجود دارد.
 - ۲- مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۶۶ به نقل از بزار و طبرانی؛ فتوح مصر و اخبارها، ص ۱۸۷ و ۴۴۹. و ر.ک: الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۴، ص ۱۷۷۷؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۷، ص ۵۰۳؛ الجرح و التعديل، رازی، ج ۹، ص ۴۶۰؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۳۲۴؛ الاصابه، ج ۷، ص ۳۸۱.

هستند که پس از من می آیند و هر یک از آنان آرزو می کند که خانواده و دارایی اش را بدهد تا مرا ببیند» (۱).

۹. ابن ابی اوفی می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عمر! من مشتاق برادرانم هستم». عمر گفت: «ای رسول خدا! آیا ما برادران تو نیستیم؟». فرمود: «نه؛ شما اصحاب من هستید. برادران من، گروهی هستند که مرا نمی بینند و به من ایمان می آورند». احادیث دیگری به همین معنا از ابوهریره و انس و براء و ابن عمر و عوف بن مالک روایت شده است (۲).

۱۰. از ابن عباس نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مردم! ایمان چه کسی شگفت انگیزتر است؟». گفتند: «فرشتگان». فرمود: «فرشتگان در حالی که حقیقت را می بینند، چگونه ایمان نیاورند؟». گفتند: «پیامبران». فرمود: «پیامبران در حالی که از آسمان برای شان وحی نازل می شود، چگونه ایمان نیاورند؟». گفتند: «اصحاب تو ای رسول خدا!». فرمود: «اصحاب من در حالی که می بینند آنچه را که باید ببینند، چگونه ایمان نیاورند؟ شگفت انگیزترین مردم از لحاظ ایمان، گروهی هستند که پس از من می آیند و در حالی که مرا ندیده اند، به من ایمان می آورند و مرا تصدیق می کنند. آنان برادران من هستند» (۳).

ب: روایات نقل شده از طریق شیعه:

ص: ۷۳

- ۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۱۵۶ و ۱۷۰؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۶۶ به نقل از احمد که گفته: نام تابعی مذکور در سند برده نشده است و سایر رجال یکی از دو طریق، رجال سند صحیح هستند.
- ۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۰، ص ۱۳۸ و ۱۳۹؛ سیره ابن اسحاق، ج ۵، ص ۲۶۴؛ التمهید، ج ۲۰، ص ۲۴۷؛ الاستذکار، ابن عبد البر، ج ۱، ص ۱۸۷؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۴۸ و ج ۱۲، ص ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ به نقل از ابی نعیم در فضائل الصحابه، و ابی الشیخ و ابن عساکر و دیگران؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۲ به نقل از مجالس مفید.
- ۳- المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۶۸ و ۶۹؛ الاستذکار، ج ۱، ص ۱۸۷؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۲۰، ص ۲۴۸؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۶؛ امتاع الاسماع، ج ۱۲، ص ۳۳۹؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۹۹ و ۳۰۰ و ج ۱۰، ص ۶۵ که گفته: آن را طبرانی در الکبیر و الاوسط، به اختصار روایت کرده است و بزار و احمد نیز آن را روایت نموده اند.

۱. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در وصیت خود فرمود: «ای علی! شگفت انگیزترین مردم از لحاظ ایمان و عظیم ترین شان از لحاظ یقین، گروهی هستند که در آخر الزمان می آیند و دست شان به پیامبر نمی رسد و حجت الهی از آن ها پنهان می ماند و از طریق نوشته های روی ورق، ایمان می آورند» (۱).

۲. از امام باقر صلوات الله علیه نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: «برادران من گروهی هستند در آخر الزمان، بدون آن که مرا دیده باشند، به من ایمان می آورند». تا آنجا که می فرماید: «باقی ماندن آن ها در دین، سخت تر از کار کسی که در شب تاریک، بر ترکه خاردار دست می کشد و زغال گداخته درخت گز را با دست می گیرد. آن ها چراغ روشنی بخش شب های تاریک هستند که خداوند آن ها را از هر آشوب تاریک و غبار آلود، رهایی می بخشد» (۲).

۳. فضل، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام صادق صلوات الله علیه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: «به زودی گروهی پس از شما می آیند که هر یک نفر از آن ها، به اندازه پنجاه نفر از شما اجر خواهد داشت». گفتند: «ای رسول خدا! ما در بدر و احد و حنین، همراه شما بودیم و قرآن در بین ما نازل شد!». فرمود: «آنچه که بر دوش آن ها گذاشته می شود، اگر بر دوش شما گذاشته شود، نمی توانید همانند آن ها صبر پیشه نمایید» (۳).

ص: ۷۴

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵ و ج ۷۴، ص ۵۶؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۴۰۵ و چاپ مرکز نشر اسلامی، سال ۱۴۰۵، ص ۲۸۸؛ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۶؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۲۷، ص ۹۲ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۸، ص ۶۵؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۰۰؛ مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۴۴۰؛ تدوین السنه، ص ۱۰۳ به نقل از امالی.

۲- بصائر الدرجات، ص ۱۰۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۴ و ۱۳۲ به نقل از بصائر الدرجات؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۸ و ۶۹.

۳- الغیبه، طوسی، ص ۴۵۶ و ۴۵۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۰ به نقل از طوسی؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۴۹؛ منتخب الانوار المصیئه، سید بهاء الدین نجفی، ص ۴۹.

۳. از قنوه دختر رشید هجری روایت شده است که به پدرم گفتم: «چقدر کوشش تو در راه دین زیاد است!». گفت: «دخترم! پس از ما گروهی می آید که بینش آن ها در دین شان، از کوشش پیشینیان برتر است».(۱).

روشن است که رشید هجری، این سخن را از خود نگفته؛ بلکه از اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم شنیده است.

بهترین قرن، قرن من است

شاید کسی بگوید: با این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می کنید که می فرماید: «بهترین قرن، قرن من است. سپس قرن بعدی، و آن گاه قرنی که پس از آن می آید».(۲).

ص: ۷۵

۱- المحاسن برقی، ص ۲۵۱؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۲۳ و ۱۳۹ و ج ۵۲، ص ۱۳۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۴، ص ۱۴۰؛ الاختصاص، مفید، ص ۷۸؛ صلح الحسن، سید شرف الدین، ص ۳۴۸.

۲- الاقناع فی حل الفاظ ابی شجاع، ج ۲، ص ۲۸۸؛ مغنی المحتاج شربینی، ج ۴، ص ۴۳۶؛ اعانه الطالبین، ج ۴، ص ۳۳۳؛ الثمر الدانی آبی، ص ۲۲ و ۲۳؛ المبسوط سرخسی، ج ۱، ص ۳؛ بدائع الصنائع، ج ۶، ص ۲۷۰؛ تکمله حاشیه رد المحتار، ج ۱، ص ۴۹۶؛ شرح الکبیر ابن قدامه، ج ۱۱، ص ۳۳۱؛ کشف القناع بهوتی، ج ۵، ص ۲۹؛ نیل الاوطار، ج ۹، ص ۲۳۰ و ۲۳۱؛ معجم لغه الفقهاء، ص ۲۴۸؛ الکافی، ج ۳، ص ۱۸۰؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۳۳؛ الصوارم المهرقه، ص ۲۵ و ۲۶ و ۱۱۳ و ۱۱۷؛ ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۳۴؛ خلاصه عباقات الانوار، ج ۳، ص ۱۶۷؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۷۹؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۰؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵ و ج ۱۳، ص ۱۸؛ عمدہ القاری، ج ۱۴، ص ۱۸۰ و ج ۲۴، ص ۱۸۵؛ تحفه الاحوذی، ج ۶، ص ۳۷۴؛ عون المعبود، ج ۱۰، ص ۴؛ بغیة الباحث، ص ۳۱۰ و ۴۹؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۴، ص ۱۱ و ج ۲۰، ص ۲۵۱؛ المواقف ایجی، ج ۳، ص ۶۴۳؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۵۷۱؛ نظم المتناثر من الحدیث المتواتر کتانی، ص ۱۹۹؛ احکام القرآن جصاص، ج ۱، ص ۶۱۵؛ المحرر الوجیز، ج ۳، ص ۴۴۵؛ تفسیر کبیر رازی، ج ۱۲، ص ۱۵۸؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۳۹۱؛ التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۴، ص ۸۸؛ تفسیر البحر المحیط، ج ۴، ص ۷۰ و ۷۱؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۳۳۱ و ج ۴، ص ۳۰۵؛ تفسیر ابی السعود، ج ۳، ص ۱۱۱؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۷۸؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۱، ص ۸۰ و ۸۱ و ج ۲۱، ص ۷۳؛ اضواء البیان شنقیطی، ج ۷، ص ۵۱۵؛ المستصفی غزالی، ص ۱۴۱؛ المنحول غزالی، ص ۵۸۴؛ المحصول رازی، ج ۶، ص ۱۳۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۷، ص ۳۷؛ الاصابه، ج ۱، ص ۲۱ و ۳۰؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۳۲؛ البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۱۱۳ و ۱۱۴ و ج ۶، ص ۲۸۳؛ امتاع الاسماع، ج ۱۲، ص ۳۴۱ و ۳۶۶؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۵ و ۴۲۳ و ج ۷، ص ۸۰؛ قصص الانبیاء، ابن کثیر، ج ۱، ص ۷۵؛ الصحاح جوهری، ج ۶، ص ۲۱۷۹ و ۲۱۸۰؛ تاج العروس زبیدی، ج ۱۸، ص ۴۴۴؛ الشافی فی الامامه، ج ۴، ص ۵۵؛ شرح المواقف قاضی جرجانی، ج ۸، ص ۳۷۳؛ احقاق الحق، الاصل، ص ۲۶۷؛ القادیانیه سلیمان ظاهر عاملی، ص ۲۰۱؛ نور الافهام فی علم الکلام، سید حسن حسینی لواسانی، ج ۲، ص ۴؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۳۳، ص ۹۱۳؛ فلک النجاه فی الامامه و الصلاه، فتح الدین حنفی، ص ۸۱؛ کشف الارتیاب، سید محسن امین، ص ۱۳۱؛ التوسل بالنبی صلی الله علیه و آله و جهله الوهابیون، ابی حامد بن مرزوق، ص ۵۲؛

الفتوحات المكيه، ابن عربي، ج ٢، ص ١٧٣.

چگونه ممکن است قرن او بهترین دوران باشد و در عین حال، کسانی که او را ندیده اند، بهتر از مردمان آن قرن باشند؟

پاسخ: بر فرض این که صدور این حدیث ثابت شود، جمع آن با احادیث گذشته ممکن است. می توانیم بگوییم دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله، به خاطر وجود خود آن حضرت، برترین قرن ها بود. دو قرن بعدی نیز به خاطر وجود اوصیای آن حضرت صلوات الله علیهم برتری داشتند. احادیث گذشته، بدون آن که وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم را در نظر بگیرد، صحابه و مردم آن زمان را با مردمی که در آینده می آیند، مقایسه کرده است.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۶۰ (۱۷۹): مدارا یا ناآگاهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از باطن اصحاب خاص

اشاره

طبق تواتر، بر عام و خاص روشن شده است که ابوبکر و عمر و عثمان، جایگاه ویژه ای در نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم داشتند و نزدیکی و هم نشینی آنان با پیامبر، بیش از دیگر مردم بود. آن ها با حضرت، نسبت دامادی داشتند و پیامبر، آن ها را دوست داشت و می ستود. حال این سه نفر، یا این که ظاهراً و باطناً در حیات و ممات پیامبر صلی الله علیه و سلم بر دین خود پایدار بودند؛ یا این که در دین خود هیچ گونه پایداری نداشتند.

با آن همه منزلتی که آنان نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم داشتند، اگر بر دین خود پایدار نبودند، یکی از این دو امر لازم می آید: یا پیامبر از باطن آن ها خبر نداشت؛ یا با آن ها مدارا و مماشات می کرد. در هر دو صورت، این بزرگ ترین ایرادی است که به رسول

ص: ۷۶

خدا صلی الله علیه و سلم وارد می شود. به قول معروف: «اگر نمی دانی، یک مصیبت است و اگر می دانی، مصیبتی عظیم تر است».

اگر انحراف این سه نفر، پس از پایداری آنان بر دین شکل گرفته باشد، خدایی که وعده داده بود دینش را بر همه ادیان پیروز می گرداند، رسول خود را _ به واسطه خواص امت و بزرگان اصحابش _ خوار کرده است. پس چگونه ممکن است خواص او مرتد شده باشند؟

این گونه سخنان، بزرگ ترین ایراداتی است که شیعیان به رسول خدا صلی الله علیه و سلم وارد می کنند. ابوزرعه رازی می گوید: «اینان با ایراد گرفتن از صحابه، در واقع به خود پیامبر صلی الله علیه و سلم ایراد وارد می کنند تا دیگران بگویند: بد مردی بود و بد یارانی داشت. اگر خودش خوب بود، اصحاب او نیز افراد خوبی می شدند».

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمہ الله و برکاته.

یکم: پرسش گر از کجا می داند که ابوبکر و عمر، از نزدیکان خاص پیامبر صلی الله علیه و آله بودند؟ اگر این موضوع را از کلام خود آن حضرت دریافت کرده است، نیاز به اثبات صحیح علمی دارد؛ چون آنچه که در این باره نقل شود، تنها از طریق فرقه ای روایت شده که منتسب به آن دو نفر است و آن فرقه با تمام توان می کوشد اشکالات وارده بر آن دو را رفع نماید و با توجیهاات بی پایه، مخالفت آن دو با خدا و رسول را تأویل و تفسیر کند؛ در حالی که امام علی صلوات الله علیه و اطرافیانش، همیشه در مقابل این گونه افراد، در حال عتاب و انتقاد بودند و گاه با سکوت تلخ و گاه با بیان حقایق، به مواضع خود _ که خوشایند پرسش گر و هم فکران او نیست _ تصریح می کردند.

و اگر پرسش گر، این نزدیکی خاص را از حضور بیش از حد این دو نفر در مجالس پیامبر صلی الله علیه و آله و صدرنشینی آنان در مجالس و دخالت در کارهای کوچک و بزرگ به دست آورده باشد، چنین رفتاری نشان دهنده انس و رضایت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به کار آن ها نیست و نمی توان سکوت آن حضرت را برآمده از محبت و دلبستگی به آن ها دانست؛ بلکه در آیات و روایات، مواردی می یابیم که حاکی از عدم رضایت پیامبر صلی الله علیه و آله از دخالت های بی جای آن ها است. به عنوان نمونه، با مراجعه به شأن نزول آیه نخست سوره حجرات، روشن می شود که این آیه، چندین بار نازل گردید که یک بار آن، در مورد ابوبکر و عمر بود. (۱) روایت شده است که فردی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید که این آیه در باره چه کسی نازل شده است؟ فرمود: «در باره دو مرد قریشی». (۲)

دوم: کسانی غیر از ابوبکر و عمر، به رسول خدا صلی الله علیه و آله، نزدیک تر بودند که برخی نام عثمان بن مظعون و جابر بن عبدالله و سعد بن معاذ و ابوذر و سلمان را جزو این افراد برشمرده اند. بدون شک، شخصیتی در این میان وجود داشت که هیچ کس قابل مقایسه با او نبود؛ یعنی امام علی صلوات الله علیه که خود پیامبر صلی الله علیه و آله بارها بر این امر تأکید فرمود و به محبت وافر خود نسبت به او تصریح نمود. در این باره، احادیث بی شماری در منابع اهل سنت و از طریق خود آن ها وارد شده است؛ از جمله این که در روز خیبر، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله خواست پرچم را به علی علیه السلام بدهد، فرمود: «فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و

ص: ۷۸

-
- ۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۲؛ الجامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۸۷؛ اسباب النزول واحدی، ص ۲۱۸؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۰۵ و ۲۰۶؛ لباب التأویل، ج ۴، ص ۱۶۴؛ فتح القدر، ج ۵، ص ۶۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۰۰ و ۳۰۱؛ غرائب القرآن، در حاشیه جامع البیان، ج ۲۶، ص ۷۲؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۸۳.
 - ۲- بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۷۶؛ الاختصاص، ص ۱۲۸؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۰۳ به نقل از اختصاص.

خدا و رسول نیز او را دوست دارند» (۱). عمر آرزو داشت که پرچم به او داده شود. به گفته خود عمر، اگر چنین می شد، یکی از فضایل علی علیه السلام که از شتران سرخ مو بهتر بود، نصیب عمر می شد. (۲).

ص: ۷۹

۱- تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۸۵ و ج ۵، ص ۳۳۳ و ۳۵۳ و ۳۵۸؛ صحیح بخاری، چاپ محمد علی صبیح مصر، ج ۵، ص ۱۷۱؛ تاریخ بخاری، ج ۱ قسمت ۲، ص ۱۱۵ و ج ۴، ص ۱۱۴؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۱۸۴؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۱ و ۱۲۰ و ج ۵، ص ۱۹۵؛ تذکره الخواص، ص ۲۴ و ۲۵؛ الکامل فی التاریخ، چاپ دار صادر، ج ۲، ص ۲۱۹ و ۲۲۰؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۵ و ۲۸؛ ذخائر العقبی، چاپ مکتبه القدسی، ص ۷۴؛ سنن ابن ماجه، چاپ مکتبه التازیه مصر، ج ۱، ص ۵۶؛ الجامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۸؛ الخصائص نسائی، چاپ مکتبه التقدیم مصر، ص ۴ و ۵ و ۳۲ و ۶ و ۷ و ۸؛ منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۴۴ و ۴۸ و ج ۴، ص ۱۳۰ و ۱۲۷ و ۱۲۸؛ الصواعق المحرقة، چاپ مکتبه المیمیه مصر، ص ۷۴؛ المناقب المرتضویه، چاپ بمبئی، ص ۱۵۸؛ مدارج النبوه دهلوی، ص ۳۲۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۳؛ حیاه الحیوان، چاپ مطبعه الشرفیه، ج ۱، ص ۲۳۷؛ مشکاه المصابیح، چاپ دهلی، ص ۵۶۴؛ الاصابه، ج ۲، ص ۵۰۲؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ص ۱۹؛ الخصائص الکبری، ج ۱، ص ۲۵۱؛ تاریخ الخلفاء، چاپخانه سعادت مصر، ص ۱۶۸؛ نور الابصار، ص ۸۱؛ اسعاف الراغبین، در حاشیه نور الابصار، ص ۱۶۹؛ تاج العروس، ج ۷، ص ۱۳۳؛ ینایع الموده، چاپ بمبئی، ص ۴۱؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپخانه الثقافه الاسلامیه، ج ۳، ص ۱۵۶ و ۱۵۷؛ مشارق الانوار صغائی، چاپ مکتبه الاستانه، ج ۲، ص ۲۹۲؛ کفایه الطالب، چاپ الغری، ص ۱۳۰؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۲؛ العقد الفرید، چاپ مکتبه الجمالیه مصر، ج ۳، ص ۹۴؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۳۰؛ المناقب الامام علی ابن مغزلی، چاپ مکتبه الاسلامیه، ص ۱۷۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۸ و ۱۳۲ و ۴۳۷؛ الشفاء، چاپ مصر، ج ۱، ص ۲۷۲؛ الرياض النضره، چاپ محمد امین مصر، ج ۱، ص ۱۸۴ تا ۱۸۸ و ج ۲، ص ۱۸۸ و ۱۹۰؛ لباب التأویل، ج ۴، ص ۱۵۲ و ۱۵۳؛ المعجم الصغیر، چاپ دهلی، ص ۱۶۳؛ الاستیعاب، چاپ شده همراه با الاصابه، ج ۳، ص ۳۶۶؛ مصابیح السنه، چاپ مکتبه الخیریه مصر، ج ۲، ص ۲۰۱؛ معالم التنزیل، ج ۴، ص ۱۵۶؛ جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۶۹ و ۴۷۱ و ۴۷۲؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۴۸؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۸ و ۲۱ و ۲۰ به نقل از الخزائج و الجرائح؛ اعلام الوری، ص ۱۰۷ و ۱۰۸؛ الخصال، ج ۲، ص ۱۲۰ و ۱۲۴.

۲- ر.ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۲۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۰؛ الصواعق المحرقة، فصل ۳، باب ۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۷؛ المصنف ابن شیبه، ج ۷، ص ۵۰۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۹، ص ۴۵۳؛ نظم درر السمطین، ص ۱۲۹؛ العمده ابن بطریق، ص ۱۷۶؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۸ و ۳۱؛ کتاب الاربعین، ص ۴۴۵؛ المراجعات، ص ۲۱۸؛ السقیفه، مظفر، ص ۶۴. و ر.ک: الغدیر، ج ۳، ص ۲۰۳ و ج ۱۰، ص ۶۸؛ تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۳۹؛ القول المسدد، ص ۳۳. و ر.ک: ذخائر العقبی، ص ۷۷ و کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۰؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۲۵ و ج ۹، ص ۴۱۷؛ خصائص الوحی المبین، ص ۱۶۴؛ تفسیر الثعلبی، ج ۹، ص ۲۶۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ المناقب خوارزمی، ص ۲۷۷ و ۳۳۲؛ مطالب السؤل، ص ۱۷۴؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۳۸؛ نهج الایمان، ص ۴۴۲؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ ینایع الموده، ج ۲، ص ۱۷۰.

چطور عده ای از مردم در مورد این احادیث، خود را به نفهمی می زنند و در صحت آن تردید می کنند و حتی به اندازه یک صدم اهمیتی که برای موارد ادعا شده در مورد ابوبکر و عمر و عثمان قائل اند، به این احادیث اهمیت نمی دهند!

سوم: بارها گفتیم که ازدواج، دلایل و شرایط گوناگون دارد. به عنوان نمونه: رسول خدا صلی الله علیه و آله با ابوسفیان وصلت کرد؛ در حالی که ابوسفیان با همه توان، در صدد ریختن خون پیامبر صلی الله علیه و آله بود و با گردآوری سپاه، پی در پی با مسلمانان می جنگید.

بدون شک، خویشاوندی نسبی، محکم تر از خویشاوندی سببی است. وقتی پسر نوح از سوار شدن به کشتی سر باز زد و هلاکت شد، دیگر دامادی چه سودی دارد؛ اگر به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نشود و از سوار شدن به کشتی نجات و تمسک به ثقلین تخلف گردد؟

هم نشینی با رسول خدا صلی الله علیه و آله، مانع از فشار قبر سعد بن معاذ نشد؛ چرا که با خانواده اش رفتار بدی داشت؛ چه رسد به کسانی که امام حسین صلوات الله علیه را به شهادت رساندند و به برادرش امام حسن صلوات الله علیه زهر خوراندند و به خاطر حکومت و سلطنت، هزاران تن از مسلمانان را از دم تیغ گذراندند!

در هر حال، گاه ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زنان مختلف، به خاطر اصرار پدر یا نزدیکان زن صورت می گرفت و نمی شد از این کار، سر باز زد. گاه این ازدواج ها برآمده از رفتار انسانی بود و گاه برای برقراری الفت و دوستی با خاندان آن زن و ترغیب آن ها به اسلام صورت می گرفت؛ همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله با میمونه دختر حارث هلالی ازدواج کرد. و گاه ازدواج برای تشریح یک حکم انجام می شد؛

همانند ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب دختر جحش که پیش از آن، همسر زید بن

حارثه بود. و گاه اسباب و دلایل دیگری داشت؛ مانند ازدواج با صفیه دختر حیی بن اخطب یهودی.

خود عمر به دخترش حفصه می گفت: «می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را دوست ندارد. اگر من نبودم، تو را طلاق می داد»؛^(۱) چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله با اصرار عمر، با حفصه ازدواج کرده بود! ازدواج با عایشه نیز تحت شرایط و دلایل خاص صورت گرفت. در کتاب الصحيح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله توضیح داده ام که ابوبکر و همسرش، پیامبر صلی الله علیه و آله را تحت فشار قرار دادند تا با عایشه ازدواج کند. اما روایاتی که از دلایل و انگیزه های دیگر برای این ازدواج سخن می گوید، تنها از خود عایشه نقل شده است.

در مورد ازدواج رقیه و ام کلثوم با عثمان نیز سخن بسیار است. آیا آن دو، دختران خود پیامبر صلی الله علیه و آله بودند؟ یا تحت کفالت و تربیت آن حضرت قرار داشتند؟

چهارم: پرسش گر می گوید: «ابوبکر و عمر و عثمان، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر دین پایدار بودند. آیا این پایداری، پس از وفات آن حضرت نیز ادامه داشت؟». این روش استدلال، به دلایلی صحیح نیست:

الف: او می گوید: «با آن همه منزلتی که آنان نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم داشتند، اگر بر دین خود پایدار نبودند، یکی از این دو امر لازم می آید: یا پیامبر از باطن آن ها خبر نداشت، یا با آن ها مدارا و مماشات می کرد».

در پاسخ باید بگوییم: اگر چه پیامبر صلی الله علیه و آله از باطن آن ها آگاهی داشت، ولی به این آگاهی خود، ترتیب اثر نمی داد؛ زیرا لازم بود بر اساس ظاهر با آن ها رفتار کند، نه بر اساس دانش ویژه ای که در اختیار دارد.

ص: ۸۱

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۲۵۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۱۵۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۹۶ و ۴۹۷؛ کنز العمال، چاپ الرساله، ج ۲، ص ۵۲۸؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۳، ص ۵۵۲ و ۵۵۳؛ المحرر الوجیز، ج ۲، ص ۸۴؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۹۰؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۴۲.

ب: پرسش گر می گوید: «اگر انحراف این سه نفر، پس از پایداری آنان بر دین شکل گرفته باشد، خداوند، رسول خود را به واسطه خواص امت و بزرگان اصحابش خوار کرده است».

پاسخ این است که خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؛ (۱) هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد». پس هر کس دچار خطا و لغزش شود، باید خود او پاسخ گوی رفتارش باشد. اگر ابولهب و پسر نوح ایمان نیاوردند، آیا خطای آنان به پای پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت نوح صلوات الله علیه نوشته می شود؟ وقتی قرآن می فرماید عده بسیار کمی به پیامبران صلوات الله علیهم ایمان آوردند، آیا می خواهد پیامبران را خوار و خفیف نماید؟

پنجم: بارها گفته ایم که اگر خطا و نافرمانی، برآمده از اشتباه یا هوای نفس باشد، ارتداد به شمار نمی آید. پس چرا پرسش گر مدام از ارتداد ابوبکر و عمر و عثمان سخن می گوید؟

ششم: خطای برخی از یاران، اگر چه نزدیک ترین افراد به پیامبر صلی الله علیه و آله باشند، مانع از برتری اسلام بر دیگر ادیان نمی گردد و عیب و ایرادی برای پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب نمی آید؛ بلکه خواری و ذلتی است برای کسانی که از اطاعت پیامبر و امامان صلوات الله علیهم سرپیچی کردند. (۲).

حضرت موسی علیه السلام هفتاد نفر از قومش را برگزید و مسائلی پیش آمد که در قرآن ذکر شده است. آیا این مسائل، چیزی از مقام موسی علیه السلام کاست؟ آیا مانع از

ص: ۸۲

۱- سوره انعام، آیه ۱۶۴.

۲- همچنان که خداوند در سوره مائده، آیه ۱۰۵ می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا تَصُرُّكُمْ مِنْ ضَلَالٍ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ ای مؤمنان! شما مسئولیت [حفظ و هدایت] خودتان را دارید. اگر ره یافته باشید، کسی که به بیراهه می رود، زبانی به شما نمی رساند. باز گشت همگی شما به سوی خداوند است و شما را از [حقیقت و نتیجه] آنچه که انجام داده اید، آگاه می سازد». مترجم

گسترش دین موسی علیه السلام شد؟ همچنان که تخلف همسر و فرزند نوح علیه السلام و همسر لوط علیه السلام، بر ساحت آن دو پیامبر بزرگ الهی، خدشه ای وارد نکرد و مانع از گسترش دین آن ها نشد.

هفتم: اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله صد ها هزار تن بودند و بسیاری از آنان، جزو خوبان و نیکان به شمار می آمدند. حال اگر یکی از آنان _ مثل عبدالله بن ابی، حکم بن عاص، یا ولید بن عقبه _ بد باشد و کار ناشایستی بکند، آیا درست است که پیامبر صلی الله علیه و آله را بد بدانیم؟ وقتی همسر، برادر، فرزند یا قوم پیامبرانی همچون حضرت نوح و لوط و موسی و یوسف علیهم السلام بدکار و بدکردار بودند، آیا می توان گفت که خود آن پیامبران نیز بد بودند؟

این در حالی است که یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله، به سه _ چهار نفر ختم نمی شد و تعداد بسیاری از آنان، به خوبی و نیکی شهرت داشتند؛ کسانی همچون: مصعب بن عمیر، سعد بن معاذ، عثمان بن مظعون، سلمان، عمار، مقداد، ابوذر، ابو ایوب، حجر بن عدی، ابو هیثم بن تیهان، جعفر بن ابی طالب، عبدالله بن رواحه و امام علی بن ابی طالب علیه السلام. پس چرا به اینان و افرادی نظیر آن ها توجه نمی شود و تنها همین سه نفر از صحابه، مورد توجه شما قرار گرفته است؟

هشتم: طبق نظر اهل سنت، افرادی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به تغییر و دگرگونی زدند که آن ها را اهل رده می نامند. به همین دلیل، خون آن ها را مباح دانستند و آن ها را به قتل رساندند. همچنین طلیحه بن خویلد و دیگران نیز مرتد شدند. [یعنی خودشان هم قبول دارند که تخلف و ارتداد در میان صحابه، سابقه داشته است.] حال چرا نمی پذیرند که شاید برخی از صحابه، افسار خود را به دست هوای نفس داده اند و با شماری از اوامر پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده اند، یا شاید دچار شبهه شده اند و به خطا رفته اند؟ بدون تردید کارهایی مثل غصب خلافت و ضرب و شتم و سقط جنین

حضرت زهرا صلوات الله علیها که توسط ابوبکر و عمر و عثمان انجام شد، دست کم به عنوان مخالفت آنان با اوامر پیامبر صلی الله علیه و آله، قابل طرح است.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۶۱ (۲۳): شیعه یا سنی بودن صحابه مرتد

اشاره

شیعه ادعا می کند که صحابه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم دچار ارتداد و دگرگونی بر ضد آن حضرت شدند. پرسش این است که آیا صحابه پیش از وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم، شیعه دوازده امامی بودند و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و سلم سنی شدند؟ یا این که قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم سنی بودند و سپس شیعه شدند؟ چون دگرگونی، به معنای انتقال از حالتی به حالت دیگر است!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: خداوند متعال می فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۱) محمد فقط یک پیامبر است که پیش از او هم پیامبرانی بوده اند. اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا [از عقیده خود] باز می گردید؟ هر کس [از عقیده خود] باز گردد، هرگز به خداوند زیانی نمی رساند و به زودی خداوند به سپاس گزاران پاداش می دهد».

همان گونه که در پاسخ به پرسش شماره ۱۳۹ ذکر کردیم، دسته ای از روایات که در صحیح بخاری و مسلم و دیگران آمده است، یادآور شده اند که پس از وفات پیامبر صلی

ص: ۸۴

الله علیه و آله، همه صحابه _ جز اندکی از آنان _ دچار ارتداد و بازگشت قهقرایی می شوند. وقتی خود اهل سنت این احادیث را نقل می کنند و به صحت سند آن ها فتوا می دهند و راضی نیستند که نسبت به صحت هیچ یک از آن ها تردید شود، پس دیگر شیعه چه گناهی دارد؟

دوم: ما از صحابه دفاع کردیم و گفتیم که در اینجا، مقصود از ارتداد، خروج از اسلام و ورود به شرک و کفر نیست؛ بلکه ارتداد از اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرپیچی از فرمان آن حضرت و وفا نکردن به تعهدی بود که داده بودند و قرار بود بر آنچه که هستند، استوار بمانند؛ بر خلاف افراد شاکر و حق شناسی که به کامل ترین شکل ممکن، به واجبات خود عمل کردند.

سوم: انتقال از شیعه دوازده امامی به مذهب اهل سنت، یا انتقال از مذهب اهل سنت به شیعه دوازده امامی، ارتداد نیست؛ بلکه انتقال از یک مذهب اسلامی، به مذهب دیگر اسلامی است.

چهارم: دگرگونی از حالتی به حالت دیگر، منحصر در انتقال از تسنن به تشیع یا تشیع به تسنن نیست؛ بلکه همان گونه که گفتیم، مراد در اینجا، تغییر مسیر از خط پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله به خط نافرمانی از آن حضرت است.

پنجم: پرسش گر می گوید: صحابه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله دچار ارتداد و دگرگونی بر ضد آن حضرت شدند. این تعبیر دقیقی نیست؛ زیرا معنای آن این است که صحابه در جایگاه دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفتند؛ در حالی که شیعه چنین ادعایی ندارد. تعبیر صحیح آن است که صحابه به گذشته خویش بازگشتند؛ یعنی از مسیر اطاعت بازگشتند و به تعهدات خود که در آیه شریفه آمده است، عمل نکردند؛ یا طبق تعبیری که بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند، دچار ارتداد قهقرایی به گذشته شدند. پس میان این دو تعبیر، اختلاف آشکاری وجود دارد.

ششم: راهی که صحابه پیش از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از آن می رفتند، همان اسلامی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و قرآن، مفاهیم و خطوط گسترده آن را روشن ساخت. در همین اسلام آمده است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، دوازده خلیفه یا امیر یا امام می آید. پیامبر صلی الله علیه و آله آن دوازده نفر را به مردم معرفی کرد و فرمود: «همه آن ها از قریش هستند». در برخی روایات نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که «همه آن ها از بنی هاشم هستند».

در همین اسلام آمده است که «سرپرست و صاحب اختیار مردم، خدا و رسول خدا است؛ همچنین کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می پردازند». و در همین اسلام آمده است که هفتاد روز پیش از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، در غدیر خم برای امام علی صلوات الله علیه بیعت گرفته شد. پس باید به این اسلام پای بند بود و از احکام و ارزش ها و مفاهیم و عقاید و سیاست های آن پاسداری کرد و دستور خدا و رسولش را به اجرا درآورد.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر می دهد که «به زودی امت من هفتاد و سه فرقه می شود و یکی از آن ها نجات می یابد و بقیه در آتش اند»، از همان چند دستگی خبر می دهد که پس از وفاتش به وجود آمد. پس معنا ندارد که از مذهب صحابه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیده شود. صحابه در آن زمان، اظهار می کردند که از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می کنند و یک مذهب دارند که همان اسلام است. اختلاف و مذاهب و فرقه گرایی، پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد. اگر غیر از این است، پرسش گر به ما بگوید که ابوبکر، چه مذهبی داشت؟ آیا حنفی بود یا حنبلی و شافعی؟ آیا معتزلی بود یا اشعری و مرجئی و اهل حدیث و خارجی؟

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

شیعیان معتقدند که جز شماری اندک از صحابه، همگی منافق و کافر بودند. اگر این گونه باشد، پس چرا این کافران، علیه آن شمار اندک که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، شورش نکردند؟ اگر بگویند: «آنان بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم مرتد شدند و تنها هفت تن از آن ها باقی ماند»، پس چرا آنان علیه شمار اندک مسلمانان شورش نکردند تا امور را به همان حالتی برگردانند که در زمان پدران و اجدادشان بود؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و بركاته.

دو پرسش دیگر نیز به همین مضمون، در شماره ۲۳ و ۸۸ مطرح شده است که می توانید به آن ها مراجعه کنید. در اینجا به ذکر چند مطلب بسنده می کنیم:

یکم: شیعیان معتقد به کفر و نفاق اکثر صحابه نیستند؛ بلکه همان چیزی را می گویند که خداوند در مورد صحابه فرموده است: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؟» (۱) اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا [از عقیده خود] بازمی گردید. و همان چیزی را می گویند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که صحابه، در کنار حوض کوثر، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می روند؛ اما آن ها را به سمت چپ می برند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: «پروردگارا! این ها اصحاب من هستند». خداوند می فرماید: «تو نمی دانی که این ها پس از تو چه بدعت هایی گذاشتند. آن ها به صورت قهقرا، به گذشته خود بازگشتند و ارتداد یافتند». البته این مربوط به گروهی از صحابه می شود، نه همه آن ها.

ص: ۸۷

شیعیان می گویند: مقصود از ارتداد و بازگشت به گذشته، بازگشت به شرک و کفر مصطلح نیست؛ بلکه به معنای عدم اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که بارها این مسأله را در پاسخ به سؤال های مختلف شرح داده ایم.

دوم: ما همین سؤال را از خود اهل سنت می پرسیم و از آنان می خواهیم که منظور از آیه «أَفَأَنْ مَيَاتٍ أَوْ قِبَلٍ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»^(۱).

را روشن سازند و آیاتی را که دلالت بر وجود منافقان در میان صحابه دارد، برای ما تفسیر نمایند. همچنین بیان کنند که مراد از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله چیست که در باره ارتداد صحابه می فرماید: «آن ها به صورت قهقرا، به گذشته بازگشتند و ارتداد یافتند و جز اندکی، از آن ها باقی نماند». این ها روایاتی است که در صحاح آمده است. شما هر تفسیری که برای این آیات و روایات بیان کنید، ما بدان راضی هستیم.

سوم: اگر معنای مورد نظر آیه، همین باشد که ما گفتیم، پس عدم اطاعت در مسأله امامت و روی گردانی از بیعت با امام علی صلوات الله علیه در روز غدیر، به معنای تمایل و اشتیاق صحابه به دنیا است، نه ارتداد آن ها از اصل اسلام. بنا بر این، سخن پرسش گر که می گوید: «چرا آن عده از صحابه، با مسلمانان نجنگیدند؟» صحیح نیست. وقتی آن ها به خواسته های دنیوی شان رسیدند، دیگر چه نیازی به جنگ با مسلمانان داشتند؟ پس از آن که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را کتک زدند و جنینش را سقط نمودند و خانه اش را به آتش کشیدند و از این طریق، به خواسته های خود نائل شدند، دیگر نیازی به حمله و خشونت علیه دیگر مسلمانان نداشتند.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۸۸

۱- اگر او بمیرد یا کشته شود، آیه [از عقیده به او] باز می گردید؟ هر کس که [از عقیده خود] بازگردد، هرگز به خداوند زیانی نمی رساند. خداوند به زودی پاداشت سپاس گزاران را می دهد». سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

اشاره

اگر طبق ادعای شیعیان، تعداد زیادی منافق و مرتد در میان صحابه بود، پس چگونه اسلام گسترش یافت؟ چگونه فارس و روم سقوط کرد و بیت المقدس فتح گردید؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: گفتیم که فقط گروهی از صحابه تلاش کردند که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت را به دست گیرند و از صاحب شرعی اش غصب نمایند.

بنی هاشم و عده ای دیگر، با آن ها به مخالفت برخاستند و بیشتر صحابه نیز سکوت کردند. این سکوت، یا برآمده از ترس آن ها بود، یا دوست نداشتند خود را به زحمت بیندازند و راحتی و آسایش خود را به هر چیز دیگری ترجیح می دادند؛ همچنان که بیشتر مردم، در هر دوره و زمانی، این گونه هستند. و چه بسا سکوت شان به خاطر رسیدن به منافعی بود که بسیاری از مردم را در چنین اوضاعی، به طمع می اندازد. صحابه با عملکردی که داشتند، از اقدام به واجبات و انجام تعهدات خود، سر باز زدند؛ نه این که به شرک بازگردند و مرتد شوند.

دوم: کشورگشایی، دلایل و اهداف خاص خود را دارد. چه بسا عده ای برای گسترش دین، دست به کشورگشایی بزنند؛ و کسانی برای دفاع از جان و هستی خود، چنین کاری کنند؛ و افرادی هم برای گسترش نفوذ خود در کشورها و تسلط بر انسان ها و به دست آوردن غنایم و اسیران، اقدام به کشورگشایی نمایند. گاه تحت فشار فرمانده تندخو نیز مجبور به این کار می شوند و مجالی برای رهایی و لغزش و سستی در برابر دستور او ندارند.

کشورگشایی ها در طول تاریخ، حاکی از وجود چنین انگیزه هایی است و شواهد و قرائن بسیار، این انگیزه ها را نمایان می سازد؛ به طوری که پژوهش گران متون تاریخی، می توانند به وضوح بینند که فاتحان اسلامی، چنان مشغول کشورگشایی شدند که نماز را کنار گذاشتند و کم کم ترک نماز، عادتی برای آن ها شد و برخی از آن ها نمازشان را پنهانی می خواندند؛ همچنان که حذیفه بن یمان روایت کرده است که «آنچنان گرفتار شدیم که کسی از ما نماز نمی خواند، مگر به صورت پنهانی» (۱).

سوم: گسترش اسلام، یک موضوع است و کشورگشایی، موضوعی دیگر. گسترش اسلام، اهداف و دلایلی دارد و کشورگشایی نیز، اهداف و دلایل خود را دارد که بسا دلایل این دو، تفاوت بسیار با هم داشته باشد. شاید بتوان گفت که قوی ترین دلیل گسترش اسلام، قدرت آموزه های اسلامی و صفا و پاکی و هماهنگی آن آموزه ها با فطرت و عقل بشری بود. به همین دلیل، برخی از فتوحاتی که فاتحانش پای بند اسلام و اخلاق اسلامی نبودند، گسترش اسلام را به تأخیر انداختند و آثار بدی از دین بر جای گذاشتند؛ چرا که طبق شواهد فراوان، مردم رفتاری ناشایست از منسوبان به دین مشاهده کردند.

چهارم: مهم تر از همه این موارد، آن است که اسلام با کثرت جنگجویانش پیروز نشد؛ بلکه به دست افراد با بصیرت و صاحبان یقین راستین و اخلاص کامل، به پیروزی رسید. شاهد بر مدعا، جنگ حنین و احد و خندق و خیبر و ذات السلاسل و قریظه است که جنگجویان در عین کثرت و فراوانی، فرار کردند و شکست خوردند.

قرآن به معادله جدید «پیروزی اندک بر بسیار» اشاره می کند و می فرماید: «كَمْ مِنْ فَتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فَتْنَهُ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» (۲) چه بسا گروهی اندک، با توفیق الهی، بر گروهی انبوه

ص: ۹۰

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۱؛ صحیح بخاری، چاپ سال ۱۳۰۹ هـ، ج ۲، ص ۱۱۶؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸۴.

۲- سوره بقره، آیه ۲۴۹.

پیروز گردد». همچنین می گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ؛ (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر [دین] خدا را یاری کنید، خدا به شما یاری می رساند و گام های تان را استوار می سازد». پیروزی تنها سزاوار مؤمنان و مخلصان است؛ چرا که ایمان و اخلاص دارند؛ اگر چه اندک باشند. دشمن نیز با شرک و ظلم و استکبارش، خود را به نابودی می کشاند.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۱۶۴ (۵۶): فتوحات و دشمنی صحابه با یکدیگر

اشاره

جامعه ای که صحابه در آن زندگی می کردند، اگر طبق توصیف شیعیان، جامعه ای پر از کینه و دشمنی و حسادت بود و همه آنان در پی دست یابی به خلافت بودند و تنها اندکی از آن ها بر ایمان خود باقی ماندند، اسلام در زمان صحابه، به چنان جایگاهی نمی رسید و به فتوحات فراوان دست نمی یافت و هزاران نفر مسلمان نمی شدند.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: از پرسش گر می خواهیم کتابی که سخن شیعیان در مورد جامعه صحابه را از آن نقل کرده، به ما نشان بدهد.

دوم: ما به ضرس قاطع می گوئیم که هیچ شیعه ای این سخن را به زبان نیاورده است؛ مگر این که پرسش گر، این سخن را از دیوانه ای نقل کرده باشد که نمی داند چه می گوید. روشن است که فرد دیوانه، نه می تواند شیعه باشد و نه سنی.

ص: ۹۱

هیچ یک از علمای شیعه نگفته اند که جامعه صحابه، پر از کینه و دشمنی و حسادت به یکدیگر بود. دیگر سخنان مطرح شده نیز از همین قبیل است. تنها چیزی که شیعیان می گویند، این است که گروهی بسیار اندک از صحابه، کوشیدند خلافت را به چنگ آوردند و عده ای از مردم نیز به آن ها کمک کردند و با آنان هم فکری نمودند و عده ای مصلحت خود را در این دیدند که امام علی صلوات الله علیه را از خلافت دور سازند. بنی هاشم و دیگران، با آن ها به مخالفت برخاستند؛ اما عده زیادی از صحابه، به خاطر ضعف یا بی مبالاتی نسبت به حوادث پیش آمده یا دلایل دیگر، سکوت کردند.

سوم: بارها گفته ایم که خداوند متعال خبر داده است که صحابه، به گذشته خود بازمی گردند. خود اهل سنت نیز احادیث صحیح و فراوانی با سندهای مختلف نقل کرده اند مبنی بر این که گروهی از صحابه، با بازگشت قهقرایی به گذشته خود، مرتد می شوند. در این میان، شیعیان چه گناهی دارند؟ چرا وقتی شیعیان، شرح و تفسیر این آیه و احادیث را از اهل سنت می خواهند، آن ها از شیعیان کینه به دل می گیرند؟

چهارم: شیعیان معتقدند که مراد از ارتداد و بازگشت به گذشته که در احادیث آمده است، ارتداد از دین و خروج از اسلام و ایمان و رفتن به سوی کفر نیست؛ بلکه ارتداد از اطاعت است و کوتاهی نسبت به پیمانی که با خود بسته بودند.

پنجم: شیعیان می گویند که اگر از روز نخست، کار به دست کسی سپرده می شد که اهلیت داشت و در روز غدیر برایش بیعت گرفته شده بود و خدا و رسولش به وی تصریح کرده بودند، به طور قطع، فتوحاتی بزرگ تر و وسیع تر صورت می گرفت و پذیرندگان اسلام، بسیار بیشتر از تعدادی بود که در زمان دیگر خلفا مسلمان شدند. همچنین زمین خیراتش را بیرون می ریخت و برکات آسمان فرو می بارید و مردم از آسمان و زمین بهره می جستند و در امن و امان زندگی می کردند و دیگر هیچ فتنه و جنگی رخ نمی داد. نه عثمان کشته می شد و نه امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت می رسید

و نه جمل و صفین و نهروانی در کار بود. ستم بنی امیه و شهادت امام حسین علیه السلام به دست یزید رخ نمی داد و کسی به کعبه دست درازی نمی کرد و واقعه حره پیش نمی آمد و شیعه و سنی و دیگر مذاهب اسلامی به وجود نمی آمد و چهره تاریخ به کلی دگرگون می شد. مردم از همه مصیبت ها و رنج هایی که می بینند، در امان می ماندند و در نهایت رفاه و آرامش، در عرصه های مختلف زندگی پیشرفت می کردند.

البته شاید کسی بگوید که «امام علی صلوات الله علیه چندین سال خلافت کرد و هیچ یک از این امور تحقق نیافت». در پاسخ باید بگوییم که وقتی خلافت به امام علی صلوات الله علیه رسید، به او مجال ندادند که خرابی ها را اصلاح کند؛ بلکه با جنگ و آشوب، در برابرش ایستادند و مدام برایش دردرس درست کردند و سرانجام، خود او و فرزندانش را به شهادت رساندند.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۶۵ (۶۶): تکفیر افراد مورد رضایت خداوند

اشاره

شیعه نمی تواند انکار کند که ابوبکر و عمر و عثمان، زیر درختی با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند و خداوند خبر داد که از آن ها راضی است و از آنچه در دل دارند، آگاه است. (۱) پس چگونه شیعیان به خبر خداوند متعال کفر می ورزند و به خلاف آن اعتقاد دارند؟ گویا با این کارشان می گویند: «پروردگارا! ما در باره آن ها چیزی می دانیم که تو نمی دانی». پناه بر خدا!

ص: ۹۳

۱- لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا؛ آن گاه که مؤمنان زیر درخت با تو بیعت کردند، خداوند از آنان خشنود شد و از آنچه در دل هایشان بود، آگاه گردید و آرامش بر آن ها فرود آورد و یک پیروزی نزدیک به آن ها پاداش داد. سوره فتح، آیه ۸۱.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ما باید چند مسأله را در نظر داشته باشیم:

یکم: قرآن نمی گوید که «خداوند از کسانی که زیر درخت با تو بیعت کردند، راضی و خشنود شد». پس نمی توان رضایت و خشنودی خدا را شامل همه بیعت کنندگان دانست. قرآن می فرماید: «آن گاه که مؤمنان زیر درخت با تو بیعت کردند، خداوند از آنان خشنود شد». یعنی خداوند، رضایت خود را برای کسانی مقرر فرمود که بیعت کردند و ایمان داشتند.

دوم: گواه بر سخن ما این است که منافقان و سرکرده آنان عبدالله بن ابی سلول، در بیعت شجره حاضر بودند و همگی بیعت کردند؛ غیر از جد بن قیس که خود را پشت شترش پنهان کرد و از بیت سر باز زد. (۱) شکی نیست که منافقان، پیش و پس از بیعت، مشمول رضایت الهی نمی شوند.

سوم: این آیه، مسبوق به آیه دیگری است که بیعت کنندگان با پیامبر صلی الله علیه و آله را از بیعت شکنی بر حذر می دارد و می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (۲) بیعت کنندگان با تو، در واقع با خدا بیعت می کنند. دست خدا بر فراز دست آنان است. هر کس که پیمان بشکند، به زیان خود پیمان شکسته است؛ و هر کس به آنچه که با خدا پیمان بسته است، وفا کند، به زودی خداوند به او پاداشی بزرگ می بخشد».

ص: ۹۴

۱- ر.ک: الصحيح من سيرة النبي الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۱۶، فصل بیه الرضوان.

۲- سوره فتح، آیه ۱۰.

این آیه دلالت می کند که خشنودی الهی، بر دو شرط استوار است: «وفاداری به بیعت» و «استواری بر ایمان».

چهارم: آیه رضایت، شامل همه صحابه نمی شود؛ بلکه اختصاص به کسانی دارد که بیعت کردند و بر بیعت خود باقی ماندند. چون خداوند در این آیه، از «اذ» زمانیه استفاده کرده تا نشان دهد که رضایتش نسبت به آنان، بدون قید و شرط نیست.

همچنین بیان نماید که خشنودی الهی، به خاطر صحابه بودن آن ها نیست و پیش از بیعت را شامل نمی شود؛ بلکه خشنودی الهی، به خاطر بیعت و به عنوان پاداش بیعت، شامل حال شان می گردد.

خداوند نمی فرماید: «آن هنگام که با تو بیعت کردند»؛ بلکه می فرماید: «إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»؛ آن هنگام که زیر درخت با تو بیعت می کنند». فعل مضارع دلالت می کند که بیعت، علت بی قید و شرط خشنودی نیست و به محض بیعت، کار تمام نمی شود؛ بلکه خشنودی الهی، مشروط بر استمرار بیعت است. گو این که خداوند می فرماید: تا زمانی که به بیعت خود پای بند باشند و این بیعت به عینه باقی و جاری باشد، رضایت و خشنودی الهی نیز وجود دارد؛ اما اگر بیعت قطع شود و از جریان بیفتد، رضایت الهی نیز قطع می گردد. جریان داشتن بیعت نیز با پای بندی به آن و ترتیب اثر دادن به آن تحقق می یابد. این در حالی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: «هر عملی به سرانجامش بستگی دارد». (۱).

پس معلوم می شود که شیعیان بدون کم و زیاد، به مفاد کلام الهی پای بند هستند؛ اما دیگران، آیه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ» را گرفته اند و از قید «المؤمنين» و

ص: ۹۵

۱- صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۷، ص ۱۸۸؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۱۳؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۵، ص ۲۴۷؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۱۴۷.

دیگر ویژگی های یاد شده، غافل مانده اند. همچنین در نظر نگرفته اند که آیه ای دیگر، با صحابه شرط می کند که باید به بیعت شان وفادار بمانند و دیگر شروط را رعایت کنند.

واضح است که احتجاج به بخشی از کلام خداوند و عدم توجه به بخش دیگر، قابل قبول نیست. (۱).

این کار، مساوی با عدم اخذ قرآن است و کسانی که چنین می کنند، گویا به خداوند می گویند: «پروردگارا! آنچه را که ما می دانیم، تو نمی دانی. ما با شرط هایی که گذاشته ای، موافق نیستیم. قیدهایی را که برای کلام خود ذکر کرده ای، باید ساقط نمایی؛ زیرا ما از تو آگاه تر هستیم». آیا چنین منطقی، صحیح است؟

پنجم: با چشم پوشی از آنچه گفته شد _ اگر چه قابل چشم پوشی نیست _ باید بگوییم که این سخن، خطاب به غالب افراد صادر شده است. وقتی می گوییم: «اهل فلان شهر، کریم و دلیر هستند»، به معنای آن نیست که در میان آن ها، هیچ بخیل و ترسویی نیست؛ بلکه مقصود آن است که حالت غالب در افراد آن شهر، سخاوت و رشادت است. همین سخن در مورد آیات مربوط به گروه صحابه و دیگر گروه ها نیز جریان دارد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۶۶ (۸۸): ارتداد صحابه، شامل تعدادی از اهل بیت

اشاره

شیعیان معتقدند که جز شماری اندک از صحابه _ که در بیشترین فرض، از هفت نفر تجاوز نمی کند _ همگی مرتد شدند. سؤال این است که فرزندان جعفر و اولاد علی و بقیه اهل بیت کجا بودند؟ آیا آن ها نیز به همراه دیگر مرتدان، مرتد شدند؟

ص: ۹۶

۱- همانند آن کس که نماز نمی خواند و به او گفتند: «چرا نماز نمی خوانی؟». گفت: «خداوند در قرآن فرموده است: لا تقربوا الصلاه». گفتند: «چرا ادامه آیه را نمی خوانی که فرموده است: و انتم سکاری؛ یعنی در حال مستی نماز نخوانید». مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

در پاسخ به پرسش شماره ۱۳۹، به این سؤال پاسخ داده ایم.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۱۶۷ (۹۷): تکفیر کردن صحابه و تکفیر نکردن خوارج

اشاره

علی رضی الله عنه هیچ گاه دشمنانش را تکفیر نکرد؛ حتی خوارج را _ که با او جنگیدند و آزارش دادند و تکفیرش نمودند _ کافر ندانست. پس چرا شیعیان به او اقتدا نمی کنند؟ چرا بهترین یاران محمد صلی الله علیه و سلم و حتی همسران او را که ام المؤمنین هستند، تکفیر می نمایند؟

به بیان دیگر: وقتی علی رضی الله عنه بر نمی تابد خوارج را که با او جنگیدند و آزارش دادند، تکفیر نماید و در مورد آنان می گوید: «آن ها از کفر فرار کرده اند»؛ پس چرا شیعیان، صحابه برگزیده پیامبر صلی الله علیه و سلم و حتی همسران او را که مادر مؤمنان هستند، تکفیر می نمایند؟ چرا رافضیان به امام اول خود اقتدا نمی کنند؟ آیا این کارشان، برآمده از هواپرستی و پیروی از شیطان نیست؟

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

عیب جویی از شیعیان

ص: ۹۷

یکم: شیعیان، صحابه و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را تکفیر نمی کنند؛ بلکه همان چیزی را می گویند که سوره احزاب و تحریم، در باره آن ها گفته است. نه کلمه ای به آن می افزاید و نه در پیروی از فرموده خدا و رسولش، چیزی کم می گذارند.

قرآن عده زیادی از صحابه را مورد ستایش قرار می دهد. شیعیان نیز به همان نحو آن ها را می ستایند. قرآن عده ای از آن ها را سرزنش می کند. شیعیان نیز در همان موارد، آن ها را سرزنش می کنند. قرآن می گوید که در میان صحابه، عده ای منافق وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را نمی شناسد، و وعده می دهد که آن ها را از نحوه گفتارشان بازشناساند. شیعه نیز به همین امر معتقد است. در باره همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هم بدون کم و کاست، همان چیزی را می گوید که قرآن در سوره احزاب و تحریم فرموده است.

دوم: در مورد صحابه، شیعیان تنها در یک چیز با اهل سنت اختلاف دارند؛ و آن این که اهل سنت می گویند: هر مسلمانی که در سن تمییز و تشخیص، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده باشد، عدالتش ثابت است.

شیعیان می گویند: حق این است که بگوییم دسته ای از صحابه، عادل هستند و دسته ای از آن ها عدالت ندارند. ادعای عدالت همه صحابه، ناسازگار با اعتراف خود شما است که می گوید: «عده ای از آنان به خاطر تخلفاتی که داشتند، سزاوار سرزنش الهی شدند؛ و آیه قرآن، از وجود عده ای منافق در میان اهل مدینه و بادیه نشینان اطراف مدینه خبر داد که اظهار ایمان می کردند و کفرشان را پنهان می داشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را نمی شناخت و خداوند از وجود آن ها اطلاع داشت و در سوره منافقون و براءت و بقره از آنان خبر داد».

خلاصه این که اختلاف شیعه و اهل سنت، تنها در مورد عدالت کسانی است که در سن تمییز و تشخیص، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدند و مسلمان شدند.

سوم: اهل سنت در صحاح خود، روایاتی را نقل کرده اند که بر اساس آن ها، صحابه به قهقرا بازمی گردند و ارتداد می یابند و تنها اندکی از آنان بر ایمان خود استوار می مانند. با این حال، پس چرا اهل سنت بر عدالت همه صحابه، پافشاری می کنند؟

باید توجه داشت که اگر شیعه به این احادیث استدلال می کند، بنا بر قاعده الزام است و می خواهد اهل سنت را به سخنان خودشان ملزم نماید تا نتوانند از پذیرش آن سر باز زنند و شیعه را به تکفیر صحابه متهم سازند و مردم را علیه شیعیان تحریک نمایند.

قاعده الزام، یعنی استدلال به چیزی که طرف مقابل آن را پذیرفته و به آن پایبند است. استفاده از این روش، به این معنا نیست که خود استدلال کننده، معتقد به مفاد استدلال است. ممکن است شما در بحث با یک یهودی، به کتاب خودش استدلال کنید و صحت آن کتاب را قبول نداشته باشید؛ یا این که یهودی به قرآن استدلال کند و به صحت قرآن اعتقاد نداشته باشد.

چهارم: مقصود روایاتی که ارتداد صحابه را مطرح می کند، این نیست که آن ها به خدا کافر شدند، یا نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آخرت و دیگر امور اعتقادی را انکار کردند، یا از اسلام خارج شدند و به دینی دیگر درآمدند؛ بلکه مقصود این است که آن ها اطاعت و پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله را رها کردند و در فتنه و معصیت و دنیاطلبی فرو رفتند و به روی هم شمشیر کشیدند. این همان معنای مورد نظر شیعیان از این روایات است که به هنگام استدلال با اهل سنت در نظر دارد.

پنجم: در باره خوارج و فرار آن ها از کفر باید بگویم که این را به دروغ، به امام علی صلوات الله علیه نسبت داده اند. طبق روایتی که پرسش گر به آن اشاره دارد، پس از قتل خوارج سؤال شد: «ای امیرالمؤمنین! اینان چگونه افرادی بودند؟ آیا کافر بودند؟». فرمود: «از کفر فرار کردند». گفته شد: «پس منافق بودند؟». فرمود: «منافقان، اندکی خدا را یاد می کنند؛ اما اینان خدا را بسیار یاد می کردند». گفته شد: «پس چه بودند؟». فرمود:

«گروهی که دچار فتنه شدند و در آن کر و کور گشتند». در متن دیگر آمده است که فرمود: «برادران ما بر ما ستم کردند و به خاطر ستم شان، با آن ها جنگیدیم».(۱).

توضیحی در باره کفر خوارج

۱. زیاد گفتن ذکر خداوند، ممکن است یک عبادت حقیقی و در نتیجه ایمان و اخلاص باشد؛ و ممکن است فردی به دروغ، در لباس انسان مؤمن درآمد باشد. از این رو می بینیم که منافقان، طوری به نماز و عبادت و خواندن قرآن تظاهر می کنند که گویی در شبانه روز، کار دیگری ندارند. حتی روایت شده است که «شما نمازتان را در برابر نماز منافقان، حقیر و کوچک می بینید».(۲).

همه این رفتارها به خاطر آن است که اهل حقیقت و راستی را فریب دهند و راه و برنامه آن ها را نابود سازند و به دیگر اهداف خود برسند.

۲. گفتار منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام، متناقض با روایت پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «خوارج قرآن می خوانند؛ ولی از گلوی آن ها بالاتر نمی رود. مانند تیری که از چله کمان خارج می شود، آن ها از دین بیرون می روند. علامت آن ها، سرهای تراشیده

ص: ۱۰۰

۱- ر.ک: المصنف، صنعانی، ج ۱۰، ص ۱۵۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۸۶ و ۲۷۶ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۲۹۹ به نقل از صنعانی؛ المغنی، ابن قدامه، ج ۱۰، ص ۵۱؛ الاستذکار، ج ۲، ص ۵۰۱؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۲۳، ص ۳۳۵؛ الشرح الکبیر، ابن قدامه، ج ۱۰، ص ۵۲؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۹۰ و چاپ دار الاحیاء التراث العربی، ج ۷، ص ۳۲۱ به نقل از ابن جریر و دیگران؛ العقود الفضیه، حارثی اباضی، ص ۶۳؛ الاشعثیات، ص ۱۳۴؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۷۳؛ الاباضیه، ص ۷۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، ص ۳۱۰ به نقل از ابن دیزیل در کتاب صفین؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۷۴۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۷۴؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۲۳ و ۳۲۴.

۲- ر.ک: الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۶۸؛ العمده، ابن البطریق، ص ۴۵۸ و ۴۶۰؛ الملا-حم و الفتن، ابن طاووس، ص ۲۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۱۳ و ج ۲۱، ص ۱۷۳ و ج ۳۳، ص ۳۲۶ و ۳۳۵. و ر.ک: مسند أحمد، ج ۳، ص ۳۳ و ۳۴ و ۶۵ و ۲۲۴ و ج ۲، ص ۸۴؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۴، ص ۱۷۹ و ج ۷، ص ۱۱۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۱۲؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۷۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۰؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۴۷.

است. آن‌ها بدترین مخلوقات و بدذات‌ترین موجودات هستند» (۱).

آیا بدترین مخلوق و بدذات‌ترین موجود که مانند تیر از دین خارج می‌شود، کافر و منافق نیست؟

روایت دیگری که در این زمینه وجود دارد، روایت ابن اعثم است که اعتبار بیشتری دارد و چه بسا تحریف‌کنندگان _ از خوارج یا دیگران _ همین روایت را تحریف کرده‌اند و به آن شکلی که قبلاً گذشت، درآورده‌اند. ابن اعثم می‌گوید:

قوی‌ترین تک سواران لشکر امام علی صلوات الله علیه، یکی پس از دیگری، به میدان رفتند و هشت تن از آنان کشته شد. نفر نهم که نامش حبیب بن عاصم ازدی

ص: ۱۰۱

۱- ر.ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۸۸ و ۹۲ و ۱۰۸ و ۱۱۳ و ۱۳۱ و ۱۴۷ و ۱۵۱ و ۱۵۶ و ۱۶۰ و ۲۵۶ و ۴۰۴ و ۴۱۱ و ۴۴۱ و ۴۳۵ و ۳۸۰ و ۲۹۵ و ج ۲، ص ۲۰۹ و ۲۱۹ و ج ۳، ص ۵ و ۱۵ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۸ و ۳۹ و ۵۲ و ۵۶ و ۶۰ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۸ و ۷۳ و ۱۵۹ و ۱۸۳ و ۱۹۷ و ۲۲۴ و ۳۵۳ و ۴۸۶ و ج ۴، ص ۴۲۲ و ۴۲۵ و ج ۵، ص ۳۱ و ۴۲ و ۱۴۶ و ص ۲۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۲۷ و ۲۳۰ و ۲۳۲ و ۲۳۵ و ۲۳۹ و ج ۹، ص ۱۲۹؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۵۴ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۶ و ۱۴۵؛ کشف الاستار عن مسند البزار، ج ۲، ص ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۳ و ۳۶۴؛ الجوهره فی نسب علی علیه السلام و آله، ص ۱۰۹؛ المعجم الصغیر، ج ۲، ص ۳۰۰؛ المصنف، صنعانی، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۱۴۸ و ۱۵۱ و ۱۵۴ و ۱۵۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۲۶ و ۱۸۰ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۷۵ و ۱۸۲ و ۲۷۱ و ۳۱۲ به نقل از منابع فراوان؛ کفایه الطالب، ص ۱۷۵ و ۱۷۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۴۸۰ و ج ۱۰، ص ۳۰۵؛ العقود الفضیه، ص ۶۶ و ۷۰؛ المغازی واقدی، ج ۳، ص ۹۴۸؛ الاصابه، ج ۲، ص ۳۰۲؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۵۴ و ۵۵؛ سنن ترمذی، ج ۹، ص ۳۷؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۷۰ و ۱۷۱؛ تیسیر الوصول الی علم الاصول، ج ۴، ص ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ به نقل از همه صحاح سته؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۲۸۴؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۷۶؛ نظم درر السمطین، ص ۱۱۶؛ الالمام، ج ۱، ص ۳۵؛ الخصائص نسائی، ص ۱۳۶ و ۱۳۷ تا ص ۱۴۹؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۶۳ ترجمه عمر بن ابی عایشه؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۴۰؛ تاریخ واسط، ص ۱۹۹؛ التنبیه و الرد، ص ۱۸۲؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۷۳ و ج ۴، ص ۴۸ و ۱۲۲؛ مناقب علی بن ابی طالب، مغازلی، ص ۵۳ و ۵۷؛ الجامع الصحیح، ترمذی، شماره ۳۸۹۶؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴؛ حاشیه مناقب مغازلی، به نقل از الاصابه، ج ۲، ص ۵۳۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۲؛ اثبات الوصیه، ص ۱۴۷؛ ذخائر العقبی، ص ۱۱۰؛ المناقب خوارزمی، ص ۱۸۲؛ احکام القرآن، ج ۳، ص ۴۰۰؛ نور الابصار، ص ۱۰۲؛ نزل الابرار، ص ۵۷ تا ۶۱؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۴؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ص ۹۴؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۷۹ تا ۳۵۰ به نقل از منابع فراوان و از طرق بسیار فراوان که هر که بخواهد می‌تواند به آن مراجعه کند؛ تذکره الخواص، ص ۱۰۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۳، ص ۱۸۳ و ج ۱، ص ۲۰۱ و ج ۲، ص ۲۶۱ و ۲۶۶ و ۲۶۸ و ۲۶۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۴۷. بررسی و تتبع منابع این حدیث غیر ممکن است و به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

بود، آماده رفتن به میدان بود که پرسید: «ای امیرالمؤمنین! کسانی که با آنان می جنگیم، کافر هستند؟». امام علی صلوات الله علیه فرمود: «از کفر گریختند و در آن گرفتار آمدند». پرسید: «آیا منافق اند؟». فرمود: «منافقان، ذکر خدا را بسیار کم می گویند». گفت: «ای امیرالمؤمنین! بگو آنان چه هستند تا بدانم و با بینش و یقین کارزار کنم». امام فرمود: «اینان گروهی هستند که از دین اسلام خارج شده اند؛ همان گونه که تیر از چله کمان بیرون می رود. قرآن می خوانند؛ ولی از گلوی آن ها فراتر نمی رود. خوشا به حال کسی که آن ها را بکشد».

حبيب بن عاصم به طرف خوارج رفت و نهمین فرد از یاران علی صلوات الله علیه بود که جنگید و به شهادت رسید. پس از آن، جنگ میان دو گروه بالا گرفت و کشتار شدید شد؛ اما از یاران امام علی صلوات الله علیه جز همان نه نفر، کسی کشته نشد. (۱).

این که شیعیان، مادر مؤمنان و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را تکفیر می کنند، سخن نادرستی است. همان گونه که گذشت، شیعیان در باره آنان، همان چیزی را می گویند که قرآن می گوید. به نظر می رسد که این حرف ها، فقط بهانه ای برای اغواگری و فتنه انگیزی است.

این وهابی ها هستند که غیر از خودشان، همه مسلمانان را تکفیر می کنند (۲) و به همان راهی می روند که خوارج رفتند. این محمد بن عبدالوهاب بود که به مسلمانان نجد و حجاز و یمن و دیگر مناطق حمله کرد و به بهانه کفر و بت پرستی، آن ها را غارت نمود.

و الحمد لله و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

ص: ۱۰۲

۱- الفتوح، ابن اعثم، ج ۴، ص ۱۲۷ و ۱۲۸ و چاپ دار الاضواء، ج ۴، ص ۲۷۲.

۲- رجوع شود به کتاب کشف الشبهات، محمد بن عبدالوهاب.

اشاره

اگر به شما گفته شود: «یک رهبر با ایمان و پارسا و درست کار، سرپرستی گروهی از مردم را به عهده داشت که برخی از آن ها مؤمن و برخی شان منافق بودند.

او به فضل خداوند، قدرتی داشت که اهل نفاق را از طرز سخن گفتن آن ها می شناخت. با این حال، او از خوبان کناره می گرفت و منافقان را به منصب فرماندهی می گماشت. در زمان حیاتش، ریاست مردم را به اهل نفاق سپرد و با آنان نسبت دامادی برقرار کرد تا بلکه آن ها را به خود نزدیک سازد. به هنگام مرگ نیز از آنان راضی بود»، شما در باره این مرد چه می اندیشید؟ این همان اعتقادی است که شیعیان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و سلم دارند!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و بركاته.

یکم: شیعیان معتقد نیستند که پیامبر صلی الله علیه و آله از افراد نیک و صالح کناره گرفت و منافقان را بر آن ها مقدم داشت. این جزو عقاید آن ها نیست که به خاطر آن، مورد مؤاخذه قرار گیرند. اگر افرادی که از لحاظ عقلی متوازن نیستند، چنین باورهایی دارند، نباید کار آن ها به حساب شیعه نوشته شود؛

همچنان که ما نمی توانیم بگوییم: چون ابن سکره حضرت فاطمه صلوات الله علیها را به خاطر دستاس کردن، هجو و سرزنش کرده است، پس همه اهل سنت، آن حضرت را هجو و سرزنش می کنند؛ و نمی توانیم بگوییم: چون برخی از علمای اهل سنت گفته اند که ابوغادیه (قاتل عمار) مجتهد بوده، پس همه اهل سنت چنین حرفی می زنند؛ و نمی توانیم بگوییم: چون بخاری از عمران

بن حطان نقل کرده است که ابن ملجم، مجتهد و با تقوا بود، پس همه اهل سنت چنین نظری دارند.

دوم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر اساس علم غیبی که خداوند به او داده بود، با یارانش رفتار نمی کرد؛ بلکه رفتارش بر اساس حالت ظاهری آن ها بود.

اگر اظهار اسلام می کردند، طبق همان با آن ها رفتار می نمود و احکام مسلمان بودن را بر آن ها پیاده می کرد و به مردم اجازه می داد که ذبیحه آن ها را بخورند و از آنان ارث ببرند و برای شان ارث بگذارند و به آن ها زن بدهند و از آنان زن بگیرند.

سوم: بر فرض که پیامبر صلی الله علیه و آله بر اساس اسلام و ایمان و عدالت ظاهری یک فرد با او رفتار کند، این بدان معنا نیست که عدالت آن فرد را در حیات و ممات خود ضمانت کرده است. چه بسا آن فرد، بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، دنیاپرست و دین فروش گردد.

چهارم: قرآن می فرماید: «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ؛ (۱)»
برخی از اعرابیان پیرامون شما، منافق هستند و عده ای از اهل مدینه، با نفاق خو گرفته اند. تو آنان را نمی شناسی و ما ایشان را می شناسیم».

شاید گفته شود که این اشکال _ یعنی ناشناخته بودن منافقان برای پیامبر صلی الله علیه و آله _ با آیه دیگری که روش شناخت منافقان را بیان می کند، حل می گردد؛ چرا که خداوند می فرماید: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ؛ (۲)» تو حتماً آن ها را از آهنگ سخن گفتن شان می شناسی». باید بگوییم که این آیه به چند دلیل، پاسخ گوی اشکال وارده نیست:

الف: چه کسی گفته است که آیه شناسایی از طرز سخن گفتن، شامل همه منافقان می شود؟

ص: ۱۰۴

۱- .سوره براءت، آیه ۱۰۱.

۲- سوره محمد، آیه ۳۰.

ب: بر فرض این که شامل همه افراد شود، شاید این شناخت، در اواخر عمر آن حضرت تحقق یافته است؛ به ویژه آن که سوره براءت، جزو آخرین سوره های نازل شده است. شناخت منافقان در این مدت کوتاه، برای جبران برخی مشکلات و حل برخی معضلات، کافی نبود.

ج: شناخت منافقان از طرز سخن گفتن شان، به پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه نمی داد که عملاً به شناخت خود ترتیب اثر بدهد؛ بلکه مکلف بود بر اساس اسلام ظاهری آنان حکم کند و مطابق با ادعایی که دارند، رفتار نماید.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۶۹ (۱۱۸): ارتداد صحابه به خاطر شبهات و شهوات

اشاره

شیعیان ادعا می کنند که «جز چند تن از صحابه، همگی پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند». ارتداد، به خاطر شبهه یا شهوت به وجود می آید.

روشن است که شبهات در آغاز اسلام، بسیار قوی تر بود. کسانی که در زمان ضعف اسلام، ایمان شان همانند کوهی استوار بود، پس از برافراشته شدن پرچم اسلام، ایمان شان چگونه خواهد بود؟ کسانی که به خاطر دوستی خدا و رسولش، از خانه و دارایی خود دل کنندند و به میل خود و بدون هیچ اجباری، عزت و شرافت خود را رها کردند، چطور می توان پذیرفت که به خاطر همان شهواتی که از آن دل کننده بودند، مرتد شده باشند؟ این در حالی است که می دانیم ارتدادی که به آن ها نسبت داده می شود، مربوط به مهم ترین رکن ایمان در نزد شیعیان، یعنی همان امامت است.

ص: ۱۰۵

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: بارها گفته ایم و باز هم تکرار می کنیم که شیعیان، همان چیزی را در باره صحابه می گویند که قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله گفته اند؛ مبنی بر این که منافقانی در میان صحابه وجود داشتند. گذشته از این، شیعیان صحابه را تکفیر نمی کنند و آن ها را محکوم به ارتداد از اسلام نمی نمایند؛ بلکه می گویند که شمار زیادی از صحابه، نسبت به اطاعت و وفای به عهد خود، ارتداد یافتند.

همچنین می گویند که آیه «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ»^(۱).

و روایاتی که خودتان در صحاح بخاری و مسلم آورده اید و حاکی از ارتداد و بازگشت قهقرایی صحابه به گذشته هستند، مقصود این آیات و روایت، ارتداد از دین نیست؛ بلکه ارتداد از طاعت و وفاداری به اموری است که خود را بدان ملتزم کرده بودند.

دوم: شیعیان می گویند: صحابه ای که به دنیا و مقامات دنیوی چشم دوختند و باعث بروز مشکلات شدند، بسیار اندک بودند. دیگر صحابه نیز به دو دسته تقسیم شدند: یک دسته، بنی هاشم و دیگران بودند که از امام علی صلوات الله علیه برای رسیدن به حقش پشتیبانی کردند؛ دسته دوم، اکثریت قریب به اتفاق صحابه بودند که از سختی ها و مشکلات دوری می کردند و عافیت طلب بودند و ماجراهای پیش آمده را مربوط به خود نمی دانستند. این در حالی بود که بیشتر قریشیان، با امام علی صلوات الله علیه دشمنی داشتند و به کسانی که در صدد انحراف و بازگرداندن خلافت از علی صلوات الله علیه بودند، یاری می رساندند.

ص: ۱۰۶

۱- اگر او بمیرد یا کشته شود، آیه [از عقیده خود] باز می گردید؟ سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

سوم: گاه ممکن است انسان در بیشتر زندگی خود، با اخلاص باشد و سالیان سال، در جاده راستی قدم بردارد، اما به یک باره، دنیا در نظرش جلوه نماید و دچار لغزش گردد و در پی مال و مقام برود، یا گرفتار تعصب های گوناگون شود و همانند طلحه و زبیر، کارش به هلاکت انجامد.

حال، صحابه را _ هر کدام که باشد _ از موضوع بحث خارج می کنیم تا پرسش گر و هوادارانش، بهانه ای برای ایراد گرفتن از نتایج مورد نظر ما نداشته باشند.

باز هم تأکید می کنم که در گفتارمان، کسی را مد نظر نداریم.

همان گونه که گفته شد، برخی از مردم در برهه ای از زمان، ظاهری نیک دارند و ناگهان دگرگون می شوند و در نقطه مقابل قرار می گیرند. همانند ابلیس لعین که شش هزار سال _ که معلوم نیست از سال های دنیوی بود یا اخروی _ همراه با فرشتگان، خدا را عبادت می کرد. هنگامی که از سر تکبر سجده نکرد و خداوند او را از رحمتش راند، هیچ گاه پشیمان نشد و بازنگشت.

نمونه دیگر، موردی است که خداوند به آن اشاره می کند و می فرماید: «وَ اَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ * وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ اَخْلَصَ اِلَى الْاَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ اَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَّةَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۱). برای آنان، خبر کسی را بخوان که [علم] آیات خود را به او بخشیدیم و سپس از آن عاری شد و شیطان در پی او افتاد و از گمراهان گردید. اگر می خواستیم، مرتبه او را به خاطر آن [علمش] بلند می داشتیم؛ ولی او به دنیا گرایید و از هوای نفس خویش پیروی کرد. داستان او همچون داستان سگ است که اگر به او حمله کنی، زبان از دهان بیرون می آورد؛ و اگر او را [به

ص: ۱۰۷

حال خود] واگذاری، باز زبان از دهان بیرون می آورد. این، داستان تکذیب کنندگان آیات ما است. پس برای شان این پند و داستان را بخوان تا شاید بیندیشند».

چهارم: سخن پرسش گر که می گوید: «در آغاز اسلام، شبهات قوی تر بود»، کاملاً بی دلیل است؛ زیرا در آن زمان، نشانه های نبوت آشکار بود و معجزات و کرامات پیامبر صلی الله علیه و آله پی در پی ظاهر می شد و برکات و راهنمایی های رسول خدا صلی الله علیه و آله و دروازه شهر دانش و دیگر اعضای عترت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و دریای مواج دانش ایشان، پیش روی هر بیننده دور و نزدیکی قرار داشت.

پنجم: این که پرسش گر می گوید: «در زمان ضعف اسلام، ایمان صحابه همانند کوهی استوار بود»، سخن نادرستی است؛ چرا که آیه قرآن می فرماید: «أَفَبِأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۱) اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا [از عقیده خود] باز می گردید؟ هر کس [از عقیده خود] باز گردد، هرگز به خداوند زیانی نمی رساند. به زودی خداوند، سپاس گزاران را پاداش می دهد».

و الحمد لله و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۱۷۰ (۱۲۳): استثنا نشدن علی و سلمان در حدیث ارتداد صحابه

اشاره

شیعیان برای اثبات ارتداد صحابه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، به این حدیث استدلال می کنند که «مردانی نزد من می آیند که من آن ها را می شناسم و آن ها نیز مرا می شناسند. آن ها از حوض رانده می شوند. می گویم: اینان اصحاب من هستند. به من گفته می شود: تو نمی دانی که بعد از تو، چه بدعت ها گذاشتند» (۲).

ص: ۱۰۸

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲- بخاری آن را روایت کرده است.

باید به شیعیان گفت که این حدیث، عام و فراگیر است. نه از کسی نام می برد، و نه عمار بن یاسر و مقداد بن اسود و ابوذر و سلمان و دیگران را _ که طبق نظر شیعیان مرتد نشدند _ استثنا می کند. حتی خود علی بن ابی طالب را هم استثنا نمی کند! پس چرا شما این حدیث را به عده ای خاص از صحابه اختصاص می دهید؟ هر کس نسبت به یکی از صحابه، کینه ای داشته باشد، می تواند ادعا کند که این حدیث، در مورد همان صحابی است.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: پرسش گر اعتراف نمود که در کتاب های صحاح اهل سنت، احادیثی مبنی بر ارتداد گروهی از صحابه وجود دارد.

دوم: این حدیث، بر ارتداد همه صحابه دلالت نمی کند؛ بلکه تصریح دارد که مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله فقط شماری از صحابه است؛ چون نفرمود: «اصحابم نزد من می آیند»؛ بلکه فرمود: «مردانی نزد من می آیند که آن ها را می شناسم و مرا می شناسند».

ممکن است کسانی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می روند، نسبت به دیگر صحابه، گروهی اندک باشند. چه بسا این روایت، اشاره به همان آیه ای دارد که در مورد منافقان می فرماید: «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ؛ (۱) برخی از اعرابیان پیرامون شما، منافق هستند و عده ای از اهل مدینه نیز با نفاق خو گرفته اند. تو آنان را نمی شناسی و ما ایشان را می شناسیم».

ص: ۱۰۹

سوم: سلمان و ابوذر و مقداد و امام علی صلوات الله علیه و بسیاری دیگر از صحابه، خارج از گروهی هستند که وارد آتش می شوند؛ چون شیعیان و اهل سنت اجماع دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله به طور واضح و روشن، در باره آنان سخن گفته و فضائل و کرامات و مقامات ایشان در نزد خدا را ذکر فرموده و آنان را به عنوان پرچم هدایت مردم معرفی کرده و بر بهشتی بودن آن ها تأکید فرموده است. این احادیث می تواند حدیث ارتداد صحابه را تخصیص بزند و شمول آن را به دیگران اختصاص دهد؛ البته بر فرض این که حدیث ارتداد، عام و فراگیر باشد؛ که چنین نیست و عمومیت ندارد.

غیر از نام بردگان، افراد دیگری نیز هستند که تنها اهل سنت برای آن ها فضایی را روایت کرده اند. این موضوع نیز می تواند برای دیگر فرقه ها، شک برانگیز باشد!

چهارم: گفتیم که شیعیان، صحابه را چه به صورت جمعی و چه به صورت فردی، تکفیر نمی کنند. کتاب های عقیدتی شیعه، شاهد این ادعا است. البته برخی از صحابه را به خاطر مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله، خطاکار می دانند. اگر از گروهی نامتعالی، سخنی بر خلاف این مطلب بیان شود، پذیرفته نیست و نمی توان آن را به همه شیعیان نسبت داد.

همچنین شیعیان منکر عدالت همه صحابه هستند و در مورد دلالت آیات بر عدالت همگانی صحابه، مناقشه دارند؛ که البته این مطلب، ربطی به تکفیر ندارد. نفی عدالت همگانی صحابه، به معنای فاسق دانستن همه آنان نیست؛ بلکه مقصود ما این است که صحابه نیز همانند دیگر مسلمانان بودند و در میان آن ها، افراد باهوش و ساده لوح و دانا و نادان و فرمان بر و نافرمان پیدا می شد.

پنجم: مقصود احادیث ارتداد صحابه، شرک یا کفر آن ها نیست؛ بلکه مقصود، ارتداد از اطاعت و وفا نکردن به تعهدات است؛ همانند کفری که خداوند به تارکان حج نسبت می دهد که مقصود از آن، تنها عدم اطاعت است.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۱۷۱ (۱۴۸): نماز خواندن حسن و حسین (علیم السلام) پشت سر مروان

اشاره

شیعیان به مروان بن حکم حمله می کنند و هر کار زشتی را به او نسبت می دهند؛ اما وقتی که می بینند حسن و حسین رضی الله عنهما پشت سر او نماز خوانده اند، دچار تناقض می شوند. (۱) جالب است که طبق گفته نسب شناسان، پسر همین مروان که معاویه نام داشت، با رمله دختر علی رضی الله عنه ازدواج کرد. (۲) همچنین نوه مروان که ولید بن عبدالملک نام داشت، زینب دختر حسن مثنی را به همسری درآورد (۳) و با نفیسه دختر زید بن حسن بن علی ازدواج کرد. (۴).

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

آنچه که شیعیان در مورد مروان بن حکم می گویند، نه از کتاب های خود، بلکه از کتاب های اهل سنت نقل می کنند. برخی از این روایات را اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند. (۵) آیا علمای اهل سنت، به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ بسته اند و مطالب نادرستی به او نسبت داده اند؟

ص: ۱۱۱

- ۱- بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۳۹؛ النوادر، راوندی، ص ۱۶۳.
- ۲- نسب قریش، مصعب زیبری، ص ۴۵؛ جمهره انساب العرب، ابن حزم، ص ۸۷.
- ۳- نسب قریش، مصعب زیبری، ص ۵۲؛ جمهره انساب العرب، ابن حزم، ص ۱۰۸.
- ۴- عمدہ الطالب فی انساب آل ابی طالب، ابن عنبه شیعه، ص ۱۱۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۳۴.
- ۵- المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۴۷۹ و ۴۸۱؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۹۷.

دوم: اهل سنت روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پشت سر هر نیکوکار و بدکاری نماز بخوانید» (۱).
علمای غیر شیعه، بر اساس این حدیث فتوا داده اند. پس عمل به مضمون این حدیث، نه فضیلتی برای مروان ثابت می کند و نه از نسبت دادن کارهای زشتی که انجام داده است، جلوگیری می نماید.

سوم: شیعه و غیر شیعه روایت کرده اند که امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما پشت سر مروان نماز می خواندند و نمازشان را اعاده نمی کردند (۲). این مطلب بر سه چیز دلالت دارد:

۱. مروان اهل تقوا و ورع نبود. کسی که عدالت را در امام جماعت شرط می داند، اگر در اجبار و تقیه نباشد، به نمازی که پشت سر او خوانده، بسنده نمی کند و آن را اعاده می نماید. پس این که آن ها نمازشان را اعاده نمی کردند، به معنای عدالت مروان نیست؛ چون نماز آن ها پشت سر مروان، بر اساس تقیه بود و نیازی به اعاده نداشت؛ حتی اگر امام جماعت، فاسق باشد و نماز پشت سر فاسق را جایز ندانیم.

ص: ۱۱۲

۱- ر.ک: سنن ابی داود، کتاب الصلاه، باب ۶۳؛ جامع الخلاف و الوفاق، ص ۸۴؛ فتح العزیز رافعی، ج ۴، ص ۳۳۱؛ المجموع نووی، ج ۵، ص ۲۶۸؛ مغنی المحتاج، شریینی، ج ۳، ص ۷۵؛ المبسوط سرخسی، ج ۱، ص ۴۰؛ تحفه الفقهاء، سمرقندی، ج ۱، ص ۲۲۹؛ بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۱۵۶؛ الجوهر النقی، ماردینی، ج ۴، ص ۱۹؛ البحر الرائق، ابن نجیم مصری، ج ۱، ص ۶۱۰؛ تلخیص الحبیر، ج ۴، ص ۳۳۱؛ نیل الاوطار، ج ۱، ص ۴۲۹؛ شرح اصول الکافی، ج ۵، ص ۲۵۴؛ المسترشد، طبری؛ الافصاح، شیخ مفید، ص ۲۰۲؛ المسائل العکبریة، شیخ مفید، ص ۵۴؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۲۳۲؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۳۷؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۴، ص ۱۹؛ عمدہ القاری، عینی، ج ۱۱، ص ۴۸؛ تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبه، ص ۱۴۵؛ سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۴۴؛ تنقیح التحقیق فی احادیث التعلیق ذہبی، ج ۱، ص ۲۵۶ و ۲۵۷؛ نصب الرایه، ج ۲، ص ۳۳ و ۳۴؛ الدرایه فی تخریج احادیث الهدایه، ج ۱، ص ۱۶۸؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۹۷؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۵۴؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج ۲، ص ۲۹ و ۳۲؛ شرح السیر الکبیر، سرخسی، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۴۵۶؛ النوادر راوندی، ص ۱۶۳؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۱۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۳ و ج ۸۵، ص ۹۲؛ کتاب المسند شافعی، ص ۵۵ و ۵۶؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۳، ص ۱۲۲؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۲، ص ۲۷۱؛ معرفه السنن و الآثار، ج ۲، ص ۳۹۹؛ سیر اعلام النبلاء، ذہبی، ج ۳، ص ۴۷۸ و ج ۵، ص ۲۳۲؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۸۳.

۲. نماز آن دو امام صلوات الله علیهما پشت سر مروان، از روی اختیار نبود؛ بلکه آن ها مجبور بودند در نماز جماعت شرکت کنند. هیچ عاقلی روا نمی داند که به اختیار خود، کاری را که باطل می داند، انجام دهد و بعد آن را اعاده کند.

۳. تقیه به انسان اجازه می دهد به نمازی که پشت سر امام غیر عادل خوانده است، اکتفا نماید. اما چه بسا آن ها نمازشان را اعاده می کردند تا بر مخالفت خود با مروان، پافشاری کنند و به مردم خبر دهند که از سر اجبار اقتدا کرده اند و مروانی که لیاقت ندارد امین مسلمانان در نماز باشد، شایسته نیست مردم، مال و آبرو و زندگی و اداره امور مهم خود بر پایه شرع مقدس را به او واگذار کنند.

چهارم: ابن سعد از امام باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که «حسن و حسین علیهما السلام پشت سر مروان نماز می خواندند؛ اما وقتی بالای منبر می رفت، امام حسین صلوات الله علیه به او دشنام می داد تا از منبر پایین آید» (۱).

بدون شک امام حسین صلوات الله علیه نه کم عقل بود و نه اهل دشنام؛ بلکه معصومی بود که خداوند او را پاک ساخته بود و امکان نداشت با سیره جِد و پدرش مخالفت کند و خود را به این امور آلوده سازد. همچنان که مروان، آدمی بردبار و خوش اخلاق نبود.

ظاهراً وقتی مروان می خواست برخی یاوه گویی ها را در میان مردم انتشار دهد، امام حسین صلوات الله علیه در صدد پاسخ برمی آمد. پیروان بنی امیه نیز شایع می کردند که آن حضرت به مروان دشنام می دهد؛ تا با این حربه، چهره امام حسین صلوات الله علیه را مخدوش سازند و مروان را بالا ببرند و او را فردی بردبار جلوه دهند و امام حسین علیه السلام را مردی کم خرد و پرخاش گر نسبت به افراد بی گناه و بردبار معرفی نمایند. بنا بر این، به نظر می رسد که تعبیر این روایت، دقیق نیست و امکان ندارد امام حسین صلوات

ص: ۱۱۳

۱- ر.ک: ترجمه الامام الحسین از کتاب طبقات ابن سعد، ص ۲۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۶؛ الحسن بن علی در کتاب المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۲، ص ۲۷۲.

الله علیه بددهان و دشنام گو بوده باشد؛ بلکه راوی، برملا کردن کارهای پلید مروان را دشنام تلقی کرده است.

پنجم: ازدواج دو نفر با همدیگر، حاکی از ارتباط خوب پدران آن‌ها نیست؛ حتی نمی‌تواند دلیلی بر ارتباط خوب میان زن و مرد باشد. پس نمی‌توان آن را دلیلی بر مهر و محبت یا کینه و دشمنی دانست. هر ازدواجی، اهداف و شرایط خاص خود را دارد که مبتنی بر نیت طرفین می‌باشد و غیر از زن و شوهر، به کس دیگری ربط ندارد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۷۲ (۱۶۲): عدالت بینندگان مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مستلزم عدالت بینندگان پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اشاره

شیعیان دچار تناقض گویی شده‌اند و می‌گویند: «هر کس مهدی منتظر را ببیند، عادل و صادق است». شیخ مامقانی می‌گوید: «پس از غیبت حجت _ که خداوند در فرجش تعجیل نماید و در برابر هر بدی، ما را فدای او گرداند _ هر کس به زیارت او مشرف شود، ما از این تشرف درمی‌یابیم که او حتماً در رتبه‌ای فراتر از عدالت قرار دارد». (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و سلم قطعاً بزرگ‌تر و والاتر از حجت شما است. پس چرا این قاعده را در مورد کسانی که آن حضرت را دیده‌اند، جاری نمی‌کنید؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش، برای همه مردم _ خواه مسلمان و خواه کافر _ امکان داشت؛ ولی دیدن امام مهدی صلوات الله علیه در زمان غیبتش ممکن نیست؛

ص: ۱۱۴

مگر برای افراد امین و مود اعتماد که اسرار آن حضرت را حفظ می کنند و برای یاری و عزتش تلاش می نمایند. غیبت او، همانند غیبت کسی نیست که در پی نیازش به سفر می رود؛ بلکه غیبت کسی است که همه سرکشان و ستم کاران و دین ستیزان، در پی او هستند تا خونس را بریزند و به دنبال فرصتی می گردند تا او را به چنگ آورند.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۷۳ (۱۸۰): کفر علی (علیه السلام) به خاطر سکوت در برابر کفر صحابه

اشاره

روش شیعه در تکفیر صحابه، منجر به تکفیر علی رضی الله عنه می شود؛ چرا که او در این زمینه، نسبت به انجام فرمان الهی، کوتاهی کرد. همچنین اسلام از تواتر می افتد و باطل می گردد؛ چون ناقلان شریعت اسلام، همگی مرتد شدند. قرآن عظیم نیز زیر سؤال می رود؛ زیرا قرآن از طریق ابوبکر و عمر و عثمان و برادران آن ها به ما رسیده است. به نظر می رسد که پایه گذار تکفیر صحابه، دقیقاً چنین هدفی داشته است.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعیان صحابه را تکفیر نمی کنند؛ بلکه همان چیزی را در باره آن ها می گویند که خدا و رسولش فرموده اند، مبنی بر این که در میان صحابه، منافقانی وجود داشت که با نفاق خو گرفته بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ها را نمی شناخت و تنها خداوند از آن ها آگاهی داشت. گروهی بسیار اندک هم بودند که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، خلافت را غصب کردند؛ با این که هفتاد روز پیش تر، در غدیر با امام علی صلوات الله علیه بیعت کرده بودند. بیشتر مردم هم عافیت طلب بودند و به کشاورزی و معیشت خود

اهمیت می دادند و می ترسیدند منافع شان به خطر بیفتند. در این بین، عده ای نیز نسبت به امام علی صلوات الله علیه بغض و کینه و حسادت داشتند و به او آزار می رساندند. بنی هاشم و دیگر اصحاب، نمی توانستند از ظلمی که بر خود آنان و امام علی صلوات الله علیه می رفت، جلوگیری کنند؛ زیرا دریافته بودند که هر گونه مقاومتی، اسلام و مسلمانان را گرفتار مصیبتی بزرگ تر می کند.

شیعه می گوید: مراد از ارتداد و بازگشت صحابه به گذشته که آیه کریمه به آن تصریح دارد و اهل سنت در صحیح ترین کتاب های خود، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند، نه ارتداد از دین اسلام، بلکه تمرد از فرمان و گسستن عهد و پیمان است.

دوم: اگر در انجام برخی از واجبات، کوتاهی صورت بگیرد، بدون شک معصیت به شمار می آید؛ اما به معنای کفر و ارتداد از دین نیست و شیعه و اهل سنت، کسی را به این سبب تکفیر نمی کنند. بنا بر این، هیچ یک از اشکالات مطرح شده توسط پرسش گر پیش نمی آید.

سوم: انجام ندادن فرمان الهی، موجب کفر نمی شود؛ بلکه معصیت است و باید از آن توبه کرد. البته این در صورتی است که فرد توانایی انجام فرمان الهی را داشته باشد و بتواند امور را اصلاح کند و کارها را به اصلش برگرداند.

چهارم: اگر فرد بداند که اقدام او اثری ندارد و بدون هیچ فائده ای، دردسر و گرفتاری را بیشتر می کند، تکلیف از او ساقط می شود و چه بسا وجوب اقدام، تبدیل به حرمت گردد.

پنجم: قرآن به صورت صحیح و از راه معتبر و موثق که همان تواتر قطعی است، به دست ما رسیده است. در تواتر، عدالت راویان شرط نیست. تنها شرط تواتر، این است که راویان نتوانند در پردازش دروغ، با هم تبانی کنند و هم دست شوند.

و الحمد لله و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

شیعیان همه اهل بیت را که در قرن نخست زندگی می کردند، تکفیر می کنند؛ چرا که در روایات و منابع مورد اعتمادشان آمده است: پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، همه مردم مرتد شدند، مگر سه نفر؛ یعنی سلمان و ابوذر و مقداد. و برخی، تعداد آن ها را به هفت نفر رسانده اند؛ اما از اهل بیت، هیچ نامی به میان نیاورده اند. (۱) یعنی همگی را محکوم به کفر و ارتداد کرده اند. پناه بر خدا!

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: احادیث مربوط به ارتداد صحابه، در صحیح ترین مجامع حدیثی اهل سنت _ از جمله: بخاری، مسلم، مسند احمد و سایر مسانید و صحاح _ آمده است. این مجامع و صحاح هستند که می گویند: صحابه با بازگشت قهقرایی، مرتد شدند و جز اندکی از آن ها باقی نماند. (۲).

یعنی آن قدر کم بودند که قابل توجه و شمارش نبودند. پس در این میان، شیعیان چه گناهی دارند؟

دوم: مراد از ارتدادی که در روایات آمده است، بازگشت به کفر و شرک نیست؛ بلکه منظور این است که از اطاعت و تسلیم در برابر فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند و به تعهدات خود، پای بند نماندند. از چنین ارتدادی، با تعبیر «کفر از اطاعت» یاد

ص: ۱۱۷

۱- ر.ک: کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۲؛ روضه کافی، ج ۸، ص ۲۴۵؛ حیات القلوب، مجلسی، ج ۲، ص ۶۴۰.
۲- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۴۲؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۰ و چاپ دار الفکر، ج ۷، ص ۲۰۸؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۱۳۲؛ المصنف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۴۰۶؛ الاستذکار، ابن عبد البر، ج ۵، ص ۱۱۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۸، ص ۱۰۸؛ امتاع الاسماع، ج ۱۱، ص ۲۲۳؛ مسند الشامیین، ج ۳، ص ۱۶.

می شود؛ همچنان که قرآن کریم می فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنَ اسْتِطَاعٍ إِلَيْهِ سَبِيلًا. وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (۱) به خاطر خدا، حج خانه (کعبه) بر مردم مقرر است؛ برای کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند. هر کس کفر ورزد، [بداند] که خداوند از جهانیان بی نیاز است». اقسام و مراتب کفر را در پاسخ به پرسشی دیگر، بررسی کرده ایم.

شاید روشن ترین مصداق وفا نکردن صحابه به عهدشان، این باشد که بیعت روز غدیر را شکستند و پیمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد اقرار به ولایت علی صلوات الله علیه با آنان بسته بود، زیر پا گذاشتند. این مسأله، در مورد اکثر صحابه صدق می کند؛ چرا که آنان پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را گسستند؛ یا در برابر پیمان شکنی دیگران سکوت کردند و بدان اهمیت ندادند؛ یا در مقابله با آن ها سستی کردند. تنها شماری اندک باقی ماندند که امام علی صلوات الله علیه و بنی هاشم و تعدادی دیگر بودند که نمی توانستند آب رفته را به جوی بازگردانند.

سوم: وقتی مقصود از ارتداد این است که مردم از اهل بیت صلوات الله علیهم دست کشیدند و به تعهدات خود در قبال آن ها عمل نکردند، دیگر اساساً خود اهل بیت صلوات الله علیهم مشمول احادیث ارتداد نمی شوند. اگر کسی بگوید که «همه مردم نسبت به پیامبران کفر ورزیدند»، این سخن شامل خود پیامبران نمی شود.

نمی توان گفت که چون پیامبران نیز جزو مردم بودند، پس خود آن ها نیز کافر شدند. مطلب کاملاً روشن است و نیاز به توضیح ندارد.

چهارم: اگر مطلبی در منابع مورد اعتماد یک گروه آمده باشد، به این معنا نیست که آن گروه، به آن مطلب اعتقاد دارد و آن را صحیح می داند؛ مگر این که خود آن گروه، تصریح کند که آن مطلب را صحیح می داند و بدان پای بند است.

ص: ۱۱۸

شیعیان به صراحت می گویند که غیر از قرآن کریم، باید همه مطالب موجود در کتاب های آن ها، از جهت سند و دلالت، مورد بررسی قرار گیرد؛ و اعلان می کنند که هیچ کتابی ندارند که همه محتوای آن صحیح باشد. درست بر عکس برادران اهل سنت که بیشتر آن ها به صراحت می گویند: «همه روایات بخاری و مسلم، صحیح است». و برخی از آن ها، قائل به صحت روایات دیگر صحاح سته هستند و به استثنای سه - چهار حدیث، همه احادیث سنن دارمی و مسند احمد و دیگر کتاب ها را صحیح می دانند.

پنجم: خوب بود پرسش گر تصریح می کرد که کدام شیعه چنین سخنی گفته است و با استناد به کدام منبع می گوید که شیعیان، همه اهل بیت یا همه صحابه را کافر می دانند!

ششم: در این بخش، به ذکر احادیثی می پردازیم که در باره ارتداد صحابه و بازگشت آن ها به گذشته سخن می گوید. طبق روش مورد قبول برادران اهل سنت، سند بسیاری از این احادیث صحیح است.

احادیث مربوط به ارتداد صحابه

۱. ابوائل از عبدالله روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من پیش از شما وارد حوض کوثر می شوم. تعدادی از شما را به سوی من می آورند. وقتی می خواهم از حوض به آنان بنوشانم، آن ها را از من دور می سازند. می گویم: «پروردگارا! اصحابم را دریاب». خداوند می فرماید: «نمی دانی که پس از تو، چه بدعت ها گذاشتند». (۱).

۲. ابوحازم از سهل بن سعد نقل کرده است: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «من پیش از شما وارد حوض کوثر می شوم. هر کس وارد آن شود، می تواند از آن

ص: ۱۱۹

۱- صحیح بخاری، کتاب الفتن، ج ۹، ص ۵۸ و ج ۸، ص ۱۴۸ و چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۸۷ که در آخر آن، این روایت را از حذیفه نیز نقل کرده است؛ عمده القاری، ج ۲۴، ص ۱۷۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۳۹ با تفاوتی اندک.

بیشامد. و هر کس از آن بیشامد، دیگر تشنه نمی شود. گروهی نزد من می آیند که من آن ها را می شناسم و آن ها نیز مرا می شناسند. ناگاه میان من و آن ها فاصله می افتد...».

ابوحازم می گوید: به هنگام نقل این حدیث، نعمان بن ابی عیاش آن را شنید و از من پرسید: «این حدیث را همین گونه از سهل شنیدی؟». گفتم: «آری». گفت: «گواهی می دهم که آنچه از ابوسعید خدری شنیدم، زیاده داشت و می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: آنان از من هستند. گفته می شود: تو نمی دانی که پس از تو، چقدر دگرگونی به وجود آوردند. پیامبر می گوید: نفرین بر کسانی که پس از من دگرگونی ایجاد کنند».(۱).

۳. از ابن عمر نقل شده است: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «پس از من به کفر برنگردید و گردن همدیگر را نزنید». ابوبکره و جریر و ابن عباس نیز همین را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند.(۲).

۴. از عبدالله روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من پیش از شما وارد حوض کوثر می شوم. با مردانی منازعه می کنم و بر آنان پیروز می گردم. سپس می گویم: «پروردگارا! اصحابم!». گفته می شود: «نمی دانی که پس از تو، چه بدعت ها گذاشتند».(۳).

ص: ۱۲۰

۱- صحیح بخاری، ج ۹، ص ۵۸ و ۵۹ و ج ۸، ص ۱۵۰ و چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۸۷؛ امتاع الاسماع، ج ۱۴، ص ۲۲۳؛ عمده القاری، ج ۲۴، ص ۱۷۶؛ ما روی فی الحوض و الکوثر، ابن مخلد قرطبی، ص ۱۴۱؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۹۶؛ الاستیعاب، حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۱۵۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۳۳ و ج ۳، ص ۲۸.

۲- صحیح بخاری، ج ۹، ص ۶۳ و ۶۴ و چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۳۸ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ج ۵، ص ۱۲۶ و ۱۲۷ و ج ۶، ص ۲۳۶ و ج ۷، ص ۱۱۲ و ج ۸، ص ۱۶ و ۳۶ و ۹۱ و ۱۸۶؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۸ و چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۵۸ و ج ۵، ص ۱۰۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۰ و ۴۰۲ و ج ۲، ص ۸۵ و ۸۷ و ۱۰۴ و ج ۴، ص ۳۵۱ و ۳۵۸ و ۳۶۳ و ۳۶۶ و ج ۵، ص ۳۷ و ۳۹ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۹ و ۶۸ و ۷۳؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۶۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۰؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۰۹؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۲۹؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۹۳ و ج ۳، ص ۷۰؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۴۰ و ۱۶۶ و ج ۶، ص ۹۲ و ۹۷ و ج ۸، ص ۲۰ و ۱۸۹.

۳- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۸ با چند سند مختلف؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۰۲ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۳۸۴ و ۴۲۵ و ۴۵۳؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۲۹۲.

۵. از حدیفه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گرو هی در کنار حوض کوثر، نزد من می آیند؛ اما از من رانده می شوند. می گویم: «پروردگارا! اصحابم، اصحابم!». گفته می شود: «نمی دانی که پس از تو، چه بدعت ها گذاشتند». (۱).

۶. ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: عده ای از اصحابم را به سوی چپ می برند. می گویم: «اصحابم! اصحابم!». خداوند می فرماید: «از لحظه ای که از آن ها جدا شدی، همواره به گذشته شان بازگشتند». همانند عبد صالح می گویم: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * إِنَّ تَعَذُّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَعْفُو لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ (۲) مادام که در میان آن ها بودم، من شاهد و ناظر آنان بودم. وقتی روح مرا گرفتی، تو خود نگهبان آنان بودی که شاهد بر همه چیز هستی. اگر آنان را عذاب کنی، بندگان تو هستند؛ و اگر از آنان در گذری، پیروزمند و فرزانه ای». (۳).

۷. انس روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مردمانی در کنار حوض کوثر، نزد من می آیند. وقتی آنان را می شناسم، از نزد من رانده می شوند. می گویم: «اصحابم». خداوند می فرماید: «نمی دانی که پس از تو، چه بدعت ها گذاشتند».

ص: ۱۲۱

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸۸؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۴، ص ۴۳۳ و ص ۳۹۳؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۸ و ۱۴۹؛ طبقات المحدثین باصبهان، ج ۳، ص ۲۳۴؛ ذکر اخبار اصبهان، ج ۲، ص ۶.

۲- سوره مائده، آیه ۱۱۷ - ۱۱۸.

۳- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۶۹ و ۲۰۴ و ج ۶، ص ۱۲۲ و ۶۹ و ۷۰ و ج ۸، ص ۱۳۶ و چاپ دار الفکر، ج ۶، ص ۱۱۰ و ۱۴۳ و ج ۵، ص ۱۹۲؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۵۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۵ و ۲۵۳؛ الاستیعاب، حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۱۶۰ به نقل از الجمع بین الصحیحین؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۸؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۴۷؛ عمدہ القاری، ج ۱۵، ص ۲۴۱ و ج ۱۶، ص ۳۸؛ ما روی فی الحوض و الکوثر، ص ۲۴ و ۱۴۶؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۱۳۹؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۸؛ جزء بقی بن مخلد، ص ۱۴۶؛ معانی القرآن نحاس، ج ۲، ص ۳۹۱؛ تفسیر سمعانی، ج ۲، ص ۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، ص ۲۴۳ و ۲۴۵.

عبارت مسلم این است: «مردانی که از صحابه من بودند، در کنار حوض کوثر نزد من می آیند. وقتی آن ها را می بینم و به من نزدیک می گردند، از من رانده می شوند. می گویم: پروردگارا! اصحابم، اصحابم!». ... (۱).

۸. از ابوهریره روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت، عده ای از اصحابم نزد من می آیند؛ اما آن ها را از حوض کوثر دور می کنند. می گویم: «پروردگارا! اصحابم!». خداوند می فرماید: «تو از بدعت هایی که پس از تو گذاشتند، آگاهی نداری. آن ها به صورت قهقرا، به گذشته شان بازگشتند و مرتد شدند». (۲).

۹. از ابوهریره نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در کنار حوض کوثر، اتمم نزد من می آیند. من دیگر مردمان را از حوض می رانم؛ همانند کسی که شتران فرد دیگر را از گله خود می راند». اصحاب گفتند: «ای پیامبر خدا! آیا در آن روز ما را می شناسی؟». فرمود: «آری؛ شما علامتی دارید که دیگران ندارد. در اثر وضو، سفیدرو و سفیدگام نزد من می آید. جلوی گروهی از شما را می گیرند و آن ها به من نمی رسند. می گویم: پروردگارا! این ها از اصحاب من هستند. فرشته ای به من پاسخ می دهد: آیا می دانی پس از تو چه بدعت هایی گذاشتند؟». (۳).

ص: ۱۲۲

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۹ و چاپ دار الفکر، ج ۷، ص ۲۰۷؛ صحیح مسلم، چاپ دار الفکر، ج ۷، ص ۷۰ و ۷۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۷۱؛ شرح مسلم، نووی، ج ۲، ص ۶۴؛ امتاع الاسماع، ج ۱۴، ص ۲۲۲؛ الجمع بین الصحیحین، حدیث شماره ۱۳۱. در احقاق الحق، باب ما رواه الجمهور فی حق اصحابه، مثل همین روایت را از ام سلمه و اسماء بنت ابی بکر و سعید بن مسیب و حذیفه و ابی درداء روایت شده است.

۲- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۰ و چاپ دار الفکر، ج ۷، ص ۲۰۸ و صفحات بعدی، همان حدیثی که ابن مسیب از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است؛ عمده القاری، ج ۲۳، ص ۱۴۱؛ الاستذکار، ج ۵، ص ۱۱۱؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۲۹۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۸، ص ۱۰۸؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۵ و ۲۷؛ ما روی فی الحوض و الکوثر، ص ۱۶۳؛ جزء بقی بن مخلد، ص ۱۶۳؛ مسند الشامیین، ج ۳، ص ۱۶؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۴، ص ۴۱۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۴۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۶۸؛ امتاع الاسماع، ج ۱۴، ص ۲۲۳.

۳- صحیح مسلم، چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۱۵۰؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۴، ص ۴۱۸؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۸.

۱۰. از ابوهریره نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در حالی که ایستاده ام، گروهی پدیدار می شوند. وقتی آن ها را می شناسم، مردی از میان من و آن ها بیرون می آید و می گوید: «بیایید». می گویم: «این ها را کجا می برید؟». می گوید: «به سوی آتش». می گویم: «مگر چه کرده اند؟». می گوید: «آن ها پس از تو مرتد شدند و به صورت قهقرا، به عقب بازگشتند. گمان نمی کنم جز شماری اندک از آنان نجات یابد». (۱).

۱۱. از عمار روایت شده است که در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، دوازده منافق وجود دارد که هشت تن از آنان وارد بهشت نمی شوند؛ مگر این که شتر از سوراخ سوزن بگذرد». (۲).

۱۲. از ابوبکره نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در کنار حوض کوثر، مردانی که از اصحاب من هستند و مرا دیده اند، نزد من می آیند. وقتی به من نزدیک می شوند و من آن ها را می بینم، از نزد من طرد می گردند. می گویم: «پروردگارا! اصحابم، اصحابم!». گفته می شود: «تو نمی دانی که پس از تو، چه بدعت ها گذاشتند». (۳).

۱۳. ابوسعید خدری نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا گمان می کنید که خویشاوندی من برای اقوام سودی ندارد؟ به خدا سوگند که خویشاوندی من در دنیا و آخرت قطع نمی شود. هنگام قیامت، عده ای به سوی من می آیند که دستور داده می شود به سوی چپ بروند. یکی از آن ها می گوید: «ای محمد! من فلان بن فلان

ص: ۱۲۳

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و چاپ دار الفکر، ج ۷، ص ۲۰۸؛ عمدہ القاری، ج ۲۳، ص ۱۴۲؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۱۳۲؛ المصنف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۴۰۶؛ الجمع بین الصحیحین، حدیث شماره ۲۶۷.

۲- ر.ک: صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲ و ۱۲۳ و چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۱۲۲؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۰؛ دیباچه مسلم، ج ۶، ص ۱۳۷؛ الآحاد و المثانی، ج ۲، ص ۴۶۶؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۲۲۵؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱، ص ۱۶۹.

۳- مسند احمد، ج ۵، ص ۴۸ و ص ۵۰ با سندی دیگر؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۱۵؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۲۹۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۶، ص ۸؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۳، ص ۲۳۹.

هستم». دیگری می گوید: «من فلان بن فلان هستم». می گویم: «تبار شما را فهمیدم؛ اما شما پس از من بدعت گذاشتید و مرتد شدید».(۱).

۱۴. اسماء بنت ابی بکر نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من کنار حوض کوثر می مانم تا بینم چه کسی از شما نزد من می آید. عده ای از مردم را در برابر من نگه می دارند. می گویم: «پروردگارا! این از من و از امت من است». گفته می شود: «نمی دانی که پس از تو چه ها کرده اند! به خدا سوگند که این ها پس از تو، بی درنگ به گذشته خود بازگشتند».(۲).

۱۵. عایشه می گوید: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود می فرمود:

من در کنار حوض کوثر منتظر می مانم تا بینم چه کسی از شما نزد من می آید. مردانی در مقابل من از حرکت می ایستند. می گویم: «پروردگارا! این ها از من و از امت من هستند». خداوند می فرماید: «نمی دانی که پس از تو چه ها کردند. پیوسته به عقب بازگشتند».(۳).

ص: ۱۲۴

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۳۹ و نزدیک به همین معنا در ص ۱۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، شماره ۲۴۷۲ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱، ص ۳۸۷ و ج ۱۴، ص ۴۳۴؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۲۶۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۳؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۲۹۹؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۷۴؛ منتخب مسند، عبد بن حمید، ص ۳۰۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۴۳۴.

۲- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۱ و ۱۵۲ و چاپ دار الفکر، ج ۷، ص ۲۰۹؛ صحیح مسلم، چاپ دار الفکر، ج ۷، ص ۶۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، شماره ۲۴۶۱ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۴، ص ۴۱۹؛ عمدہ القاری، ج ۲۳، ص ۱۴۴؛ ما روی فی الحوض و الکوثر، ص ۲۴ و ۱۶۵؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۴، ص ۹۴؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۳۰۸؛ جزء بقی بن مخلد، ص ۱۶۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۹، ص ۴؛ فیض القدیر، ج ۳، ص ۵۲۹؛ تهذیب الکمال، ج ۸، ص ۴۳۱.

۳- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۶؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۲۱؛ الاستیعاب، حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۱۵۹؛ کنز العمال، حدیث شماره ۱۴۱۶؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۱۴؛ ما روی فی الحوض و الکوثر، ص ۱۶۸؛ کتاب السنه، ابن ابی عاصم، ص ۳۴۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۷، ص ۴۳۴؛ جزء بقی بن مخلد، ص ۱۶۸؛ امتاع الاسماع، ج ۳، ص ۳۰۶.

۱۶. از ام سلمه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! هنگامی که من کنار حوض کوثر هستم، شما را به صورت گروهی می آورند و من شما را در مسیرهای مختلف قرار می دهم و صدا می زنم: «از این مسیر بروید». ناگهان منادی فریاد می زند: «این ها پس از تو، دست به دگرگونی زدند». می گویم: «دور شوید! دور شوید!». (۱).

۱۷. از ام سلمه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! من پیش از شما وارد حوض کوثر می شوم. هر یک از شما که نزد من می آید، همانند شتری گم شده، از من رانده می شود. می گویم: «چرا چنین شد؟». گفته می شود: «تو نمی دانی این ها پس از تو چه بدعت ها گذاشتند». می گویم: «دور شوید!». (۲).

۱۸. از ام سلمه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از اصحاب من، کسانی هستند که پس از مرگم، نه من آن ها را می بینم و نه آن ها مرا می بینند». (۳).

۱۹. محمد بن جریر طبری شافعی، در کتاب المواهب، از ابوعلقمه نقل کرده است که وقتی مردم به بیعت ابوبکر متمایل شدند، به سعد بن عباده گفتم: «آیا در چیزی که مسلمانان واردش شدند، تو وارد نمی شوی؟». گفت: «از من به تو نصیحت! به خدا سوگند از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هر گاه من از دنیا بروم، خواهش های نفسانی مردم را گمراه می کند و به عقب برمی گردند. در آن روز، حق با علی است و کتاب خدا در دست او است. با کسی جز او بیعت نکن». (۴).

۲۰. طلحه بن عبیدالله و ابن عباس و جابر بن عبدالله گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر کشتگان بدر نماز خواند و فرمود: «من بر این ها گواه هستم». ابوبکر گفت: «ای

ص: ۱۲۵

-
- ۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۷؛ مسند ابن راهویه، ج ۴، ص ۲۰۰؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۶، ص ۴۴۷.
 - ۲- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۷؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۳، ص ۲۹۷؛ امتاع الاسماع، ج ۳، ص ۳۰۴.
 - ۳- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۲؛ الاستیعاب، چاپ دار الجیل، ج ۲، ص ۸۴۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۳۰۷.
 - ۴- شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲، ص ۲۹۶ و ۳۴۸؛ الدرجات الرفیعه، ص ۳۲۶.

رسول خدا! مگر این‌ها برادران ما نیستند؟ همان‌گونه که ما مسلمان شدیم، این‌ها نیز مسلمان شدند و همان‌گونه که ما جهاد کردیم، این‌ها نیز جهاد کردند». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آری؛ اما آن‌ها چیزی از پاداش خود را نخوردند! من نمی‌دانم شما پس از من چه بدعتی می‌گذارید». ابوبکر گریست و گفت: «ما پس از تو زنده می‌مانیم؟» (۱).

۲۱. مرّه از یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما حاضر شد و بر روی ماده شتری سرخ رنگ که گوشش بریده و آویزان بودند، ایستاد و فرمود: می‌دانید امروز چه روزی است؟... آگاه باشید که من پیش از شما وارد حوض کوثر می‌شوم. به شما می‌نگرم و به خاطر فراوانی شما در برابر دیگر امت‌ها، افتخار می‌کنم. پس روی مرا سیاه نکنید. آگاه باشید که شما مرا دیده‌اید و از من شنیده‌اید. پس هر کس به من دروغ ببندد، جایگاهی از آتش برای او مهیا می‌گردد. آگاه باشید که من عده‌ای از زنان و مردان را رهایی می‌بخشم و عده‌ای دیگر، از دست من رها می‌شوند. پس می‌گویم: «پروردگارا! اصحابم!». گفته می‌شود: «تو نمی‌دانی که بعد از تو، چه بدعت‌ها گذاشتند» (۲).

در پایان، لازم است این را اضافه کنم که مقبلی گفته است: احادیث «لا- تدری ما احدثوا بعدک؛ نمی‌دانی پس از تو چه بدعت‌ها گذاشتند»، تواتر معنایی دارد (۳) برای بررسی بیشتر موضوع، می‌توانید به احادیث موجود در پاورقی مراجعه کنید (۴).

ص: ۱۲۶

-
- ۱- مغازی واقدی، ج ۱، ص ۴۱۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۳۸ به نقل از واقدی.
 - ۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۴۱۲؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۵۹ تا ۱۶۰ از علاء بن مسیب، از پدرش نقل می‌کند که با براء بن عازب ملاقت کردم و به او گفتم: «خوش بر احوالت که با پیامبر مصاحبت داشتی و با او در زیر آن درخت بیعت نمودی». گفت: «ای پسر برادر! تو نمی‌دانی که ما پس از پیامبر، چه بدعت‌ها گذاشتیم».
 - ۳- ر.ک: اضواء علی السنه المحمديه، ص ۳۵۰ به نقل از العلم الشامخ مقبلی؛ الاستذکار، ج ۵، ص ۱۱۲. تواتر احادیث حوض را ابن مخلد قرطبی در کتاب «ما روی فی الحوض و الکوثر»، ص ۱۸ تا ۲۰ به نقل از ابن عبد البر و قاضی عیاض و نووی و ابن حجر و بیضاوی و قرطبی و سیوطی و کتانی نقل کرده است.
 - ۴- افزون بر آنچه گذشت، رجوع کنید به: المصنف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۴۰۶ تا ۴۰۷؛ تنویر الحوالک، ج ۱، ص ۵۱؛ بحار الانوار، ج ۲۸، کتاب الفتن، ص ۲۶ تا ۳۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۵۷، شماره ۶۴۵ که در پاورقی آن آمده است: «تو نمی‌دانی پس از تو چه بدعت گذاشتند؛ در حالی که به قهقرا بازگشتند و مرتد شدند» و شماره ۷۴۶ و شماره ۷۴۷ که در آن آمده است: «شما پس از من مرتد شدید و به واپس گراییدید» و ص ۱۵۵، شماره ۷۷۶ که در آن آمده است: «پس از من، به کفر برنگردید که برخی گردن برخی دیگر را بزنند» و ج ۱۱، ص ۲۲۱ شماره ۲۴۱۱ به نقل از ابوهریره که در آن آمده است: «تو آگاهی نداری که آن‌ها پس از تو چه بدعت‌ها گذاشت و به قهقری واپس رفتند». همچنین در روایات شماره ۲۴۱۲ به نقل از حدیفه، شماره ۲۴۱۴ به نقل از انس، شماره ۲۴۸۱ به نقل از سمره، شماره ۲۴۱۵ به نقل از ابوهریره، شماره ۲۴۷۶ و ۲۴۷۱ به نقل از حدیفه، شماره ۴۱۷ به نقل از ام سلمه، شماره ۲۴۱۸ به نقل از انس و حدیفه، شماره ۲۴۲۴ به نقل از زید بن خالد،

شماره ۲۴۷۰ به نقل از ابن مسعود، شماره ۲۴۱۶ به نقل از اسماء بنت ابی بکر و عایشه، شماره ۲۴۷۲ به نقل از ابی سعید و دیگران که در این مختصر امکان ذکر همه آن ها نیست.

وقتی بخاری و دیگران این احادیث را نقل کرده اند و روایت نموده اند که از صحابه، جز شماری اندک پابرجا نمی ماند و سرانجام بقیه صحابه آتش است، شیعیان در این میان چه گناهی دارند؟ چرا شیعیان را تکفیر می کنید و با کمال بی رحمی به آن ها می تازید؟ با این که بارها گفته ایم که منظور شیعیان از ارتداد در این احادیث، ارتداد از دین و رفتن به سوی کفر و شرک نیست.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۱۲۷

بخش هفتم: اجتهاد و احکام

اشاره

ص: ۱۲۸

اشاره

دانستن زبان عربی، برای عالم دینی ضروری است؛ در حالی که بسیاری از علمای شیعه، به ویژه در ایران، عجم هستند و شناختی از زبان عربی ندارند. پس چگونه احکام را از کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم استنباط می کنند؟

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: پرسش گر از کجا می داند که بسیاری از علمای شیعه، شناختی از زبان عربی ندارند؟ آیا آن ها را آزموده و می داند که شناخت آن ها از زبان عربی چقدر است؟

دوم: اگر تعدادی از علمای شیعه عربی نمی دانند، در مقابل، بسیاری از آن ها زبان عربی را به خوبی می دانند و می توانند به دیگران آموزش دهند و در آن ها مهارت ایجاد کنند؛ همانند مردم عرب زبان که برای تحصیل علم، به اروپا و دیگر کشورها مهاجرت

می کنند و ابتدا هیچ از زبان آن ها آگاهی ندارند. پس اشکالی ندارد که عده ای از علمای شیعه، احکام را استنباط کنند و جاهلان به عالمان مراجعه کنند.

سوم: بسیاری از علمای اهل سنت، به ویژه در پاکستان و اندونزی و نیجریه، عجم هستند و عربی نمی دانند. پس چگونه احکام را از کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله استنباط می کنند؟

عجم، حامل علوم اسلامی

۱. ابن خلدون می نویسد:

یکی از شگفتی ها این است که بیشتر حاملان علوم اسلامی، چه در علوم شرعی و چه در علوم عقلی، عجم ها هستند. جز تعدادی اندک از حاملان، حتی اگر در نسب هم عرب باشند، اما در زبان و استاد و مربی، عجم هستند؛ در حالی که آیین و صاحب شریعت، عربی است.

سبب این است که امت اسلامی در ابتدا به اقتضای بدویت و سادگی، هیچ گونه دانش و هنری نداشتند. احکام دینی را که همان اوامر و نواهی الهی بود و از کتاب و سنت و از طریق اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت کرده بودند، در سینه ها حمل می کردند. در آن هنگام، مسلمان ها عرب بودند و از تعلیم و تألیف و تدوین، چیزی نمی دانستند. نه کسی آن ها را به این کار واداشته بود و نه نیازی به این کار می دیدند.

در زمان صحابه و تابعین، کار به همین منوال گذشت. کسانی را که حامل این علوم بودند، قاری می نامیدند؛ یعنی کسی که کتاب می خواند و بی سواد نیست. در میان صحابه ای که عرب بودند، اُمّی و بی سواد بودن، امری رایج و همگانی بود. از این رو به حاملان قرآن، قاری می گفتند. آنان قرائت کنندگان کتاب خدا و سنت به دست آمده از خداوند بودند؛ چون احکام شرعی را جز از طریق کتاب و

ص: ۱۳۰

سنت و احادیثی که غالباً شرح و تفسیر کتاب خدا بود، نمی شناختند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: «من در میان شما، دو چیز نهادم که تا وقتی به آن ها تمسک جوید، گمراه نمی شوید: کتاب خدا و سنت من» (۱).

... پیش از این گفتیم که صنعت و هنر، پیشه شهرنشینان بود و عرب از آن ها بهره ای نداشت. دانش نیز به شهرنشینان اختصاص داشت و عرب از دانش و بازار دانش به دور بود. شهرنشینان آن روزگار، یا عجم بودند، یا افراد تحت سلطه آن ها بودند که حکم عجم را داشتند اهالی شهرها در آن روزگار، در تمدن و حرفه و صنعت و هنرهای مختلف، تابع عجم ها بودند؛ چون عجمان به خاطر تمدن پایداری که از زمان حکومت ایرانیان به دست آورده بودند، در این زمینه ها مهارت ها داشتند.

در علم نحو که سیبویه و سپس فارسی و سپس زجاج، سرآمد بودند و توانستند نحو را به صورت یک فن و قانون درآورند، همگی نژاد عجمی داشتند و زبان عربی را از مریبان عرب و همنشینی با عرب ها آموخته بودند. بیشتر علمای حدیث که احادیث را از اهل اسلام دریافت کرده و حفظ نمودند، یا عجم بودند، یا پرورش یافته عجم ها بودند. علمای اصول فقه نیز همگی عجم بودند. دانشمندان کلامی و اکثر مفسران هم عجم بودند. اصولاً جز عجم ها، کسی به حفظ و تدوین علوم اسلامی همت نمی گماشت. این مصداقی از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: «اگر دانش در کرانه های آسمان آویخته باشد، گروهی از اهل فارس به آن دست می یابند».

ص: ۱۳۱

۱- این روایت بخاری است؛ ولی دیگران به جای «سنت من»، عبارت «عترت من» را روایت کرده اند. مگر این که بگوییم یکی از این دو روایت، تفسیر دیگری است؛ یعنی منظور، آن سنتی است که عترت نقل کرده باشد. مؤید این موضوع، صدور روایت «و عترتی» از پیامبر صلی الله علیه و آله است.

وقتی عرب‌ها با شهرنشینی آشنا شدند و به تمدن دست یافتند و از بدویت خارج شدند، پست‌های دولتی و حراست از حکومت و صاحبان سیاست، آن‌ها را از دست یابی به علم بازداشت. به ویژه آن‌که خودبینی آن‌ها را فرا گرفته بود و از پرداختن به کسب دانش _ که دیگر به صورت حرفه و هنر در آمده بود _ ابا داشتند.

اصولاً اهل ریاست، از کارهایی که زحمت داشته باشد، بیزارند.

آن‌ها دین و علوم دینی را از آن خود می‌دانستند و حاملان آن را کوچک می‌شمردند. از این رو، چنین کارهایی را به عجم‌ها و تازه‌عرب‌ها سپردند و برای همیشه به آن‌ها واگذار کردند؛ تا این‌که به طور کلی از دست عرب‌ها خارج شد و به عجم‌ها اختصاص یافت و حاکمان با علوم دینی بیگانه شدند؛ همچنان‌که از این امور دوری می‌کردند و آن‌ها را در سیاست و مملکت‌داری، بی‌فایده می‌دانستند. از این رو است که همه یا بیشتر حاملان دین، عجم هستند.

علوم عقلی نیز زمانی در میان مسلمانان ظهور یافت که حاملان و مؤلفان علوم مشخص شدند و علم به صورت یک حرفه درآمد و به عجمان اختصاص یافت. عرب‌ها آن‌ها را رها کردند و از پرداختن به آن روی گرداندند و همانند دیگر حرفه‌ها، تنها عجم‌های عرب شده به آن پرداختند.

تا زمانی که در کشورهای عجم _ مثل عراق و فارس و خراسان و ماوراءالنهر _ تمدن برقرار بود، این برنامه نیز ادامه داشت. ... گواه ما بر این سخن، نوشته‌های برخی از علمای عجم _ همچون سعدالدین تفتازانی _ است که تألیفاتشان به این بلاد رسیده و در دست ما قرار گرفته است. بعد از امام ابن خطیب و نصیرالدین طوسی، دیگر مطلبی از علمای عجم ندیدم که در منتهای دقت و رسایی باشد. در این مقال بیندیشید و عبرت بگیرید. (۱).

ص: ۱۳۲

ابوهلال عسکری در باره حجاج می گوید: «او نخستین کسی بود که نام روستای هر فرد را بر روی دستش نوشت و او را به روستای خود بازگرداند و موالی را از میان عرب ها بیرون راند. ... چیزی که او را بر این کار واداشت، این بود که بیشتر قاریان و فقها از موالی (۱).

بودند. همچنین عمده کسانی که به همراه ابن اشعث، بر ضد حجاج شوریدند، موالی بودند. او با این کار می خواست آن ها را از جایگاه ادب و فصاحت بزداید و با روستاییان همنشین سازد و نام و آوازه آن ها را خاموش گرداند. از آن جمله این افراد، سعید بن جبیر، برده فردی از قبیله بنی اسد بود که ابن عاص او را خرید و آزاد کرد» (۲).

۲. حاکم نیشابوری با سند خود از زهری روایت کرده است:

نزد عبدالملک بن مروان رفتم. پرسید: «ای زهری! از کجا می آیی؟». گفتم: «از مکه». عبدالملک گفت: «چه کسی بر اهل آن سروری می کند؟». گفتم: «عطاء بن ابی رباح». عبدالملک گفت: «او عرب است یا از موالی؟». گفتم: «از موالی». گفت: «بر چه اساسی بر آنان سروری یافت؟». گفتم: «بر اساس دین و نقل احادیث». گفت: «سزاوار است که اهل دین و روایت، سروری کنند. چه کسی بر اهل یمن سروری می کند؟». گفتم: «طاووس بن کیسان». گفت: «او عرب است یا از موالی؟». گفتم: «از موالی». گفت: «او بر چه اساسی بر آنان سروری یافت؟».

گفتم: «بر اساس همان چیزی که عطا بر مکیان سروری یافت». گفت: «او نیز سزاوار سروری است. چه کسی بر اهل مصر سروری می کند؟». گفتم: «یزید بن ابی حبیب». گفت: «او عرب است یا از موالی؟». گفتم: «از موالی». گفت: «چه کسی بر اهل شام سروری می کند؟». گفتم: «مکحول». پرسید: «او عرب است یا از

ص: ۱۳۳

۱- عجم هایی که تحت سلطه اعراب بودند. مترجم

۲- الاوائل عسکری، ج ۲، ص ۶۱ و ۶۲. و ر.ک: العقد الفرید، ج ۳، ص ۴۱۶ و ۴۱۷؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۰۹؛ وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۳۷۳.

موالی؟». گفتم: «از موالی است. برده ای اهل نوپا بود که زنی از قبیله هذیل او را آزاد کرد». پرسید: «چه کسی بر اهل جزیره سروری می کند؟». گفتم: «میمون بن مهران». گفت: «او عرب است یا از موالی؟». گفتم: «از موالی». گفت: «چه کسی بر اهل خراسان سروری می کند؟». گفتم: «ضحاک بن مزاحم». گفت: «او عرب است یا از موالی؟». گفتم: «از موالی». گفت: «چه کسی بر بصریان سروری می کند؟». گفتم: «حسن بن ابی الحسن». گفت: «او عرب است یا از موالی؟». گفتم: «از موالی». گفت: «وای بر تو! چه کسی بر کوفیان سروری می کند؟». گفتم: «ابراهیم نخعی». گفت: «او عرب است یا از موالی؟». گفتم: «عرب است». گفت: «خیر بینی که راحتم کردی. به خدا سوگند که موالی بر عرب ها سروری یافته اند و بر منبرها خطبه می خوانند و عرب ها زیر دست آنان می نشینند». گفتم: «ای امیرالمؤمنین! این امر خدا و دین او است که هر کس آن را پاس ندارد، سروری می کند و هر کس آن را ضایع نماید، فرو می افتد».(۱).

۳. از عباس بن مصعب نقل شده است که «چهار برده زاده از مرو بیرون رفتند و هر یک، پیشوای روزگار خود شدند: عبدالله بن مبارک که پدرش مبارک برده بود؛ ابراهیم بن میمون صائغ که پدرش میمون برده بود؛ حسین بن واقد که پدرش واقد برده بود؛ و ابو حمزه محمد بن میمون سکری که پدرش میمون برده بود».(۲).

حاکم نیشابوری، تعدادی از بزرگان تابعین و ائمه مسلمین را ذکر کرده است که همگی از موالی بودند. جهت اطلاع می توانید به کتاب معرفه علوم الحدیث، نوشته حاکم نیشابوی، ص ۱۹۹ - ۲۰۰ مراجعه کنید.

ص: ۱۳۴

۱- معرفه علوم الحدیث، حاکم، ص ۱۹۸ تا ۱۹۹. و ر.ک: تحفه الاحوذی، ج ۱، ص ۶۲ و ج ۸، ص ۲۱۶ و ۲۱۷؛ مقدمه ابن صلاح، ص ۲۲۴ و ۲۲۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۰، ص ۳۹۳ و ج ۵۶، ص ۳۰۵؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۸۱ و ۸۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۸۵.

۲- معرفه علوم الحدیث حاکم، ص ۱۹۹. و ر.ک: الانساب سمعانی، ج ۳، ص ۵۱۵.

۴. محمد بن ابی علقمه نزد عبدالملک بن مروان رفت. عبدالملک از او پرسید: «سرور مردم بصره کیست؟». گفت: «حسن». پرسید: «عرب است یا برده آزاد شده؟». گفت: «آزاد شده». گفت: «مادرت به عزایت بنشیند! یک برده آزاد شده، سرور عرب ها شده است؟ گفت: «آری». پرسید: «بر چه اساسی؟». گفت: «او از دنیایی که در دست ما است، ابراز بی نیازی کرد و ما به دانشی که در نزد او است، نیازمند شدیم» (۱).

۵. ابن ابی لیلی می گوید:

عیسی بن موسی که مردی ستمگر و نژادپرست بود، از من پرسید: «فقیه بصره که بود؟». گفتم: «حسن بن ابی الحسن». پرسید: «بعد از او چه کسی شد؟». گفتم: «محمد بن سیرین». گفت: «نژادشان چه بود؟». گفتم: «هر دو موالی بودند». گفت: «فقیه مکه کیست؟». گفتم: «عطاء بن ابی رباح، مجاهد بن جبر، سعید بن جبیر، و سلیمان بن یسار». گفت: «از چه نژادی هستند؟». گفتم: «همگی موالی اند». پرسید: «فقهای مدینه چه کسانی هستند؟». گفتم: «زید بن اسلم، محمد بن مکندر، و نافع بن ابی نجیح». گفت: «آنان چیستند؟». گفتم: «موالی هستند». رنگ صورتش دگرگون شد و پرسید: «فقیه ترین فرد در میان اهل قبا کیست؟». گفتم: «ربیعہ الرأی و ابن ابی الزناد». گفت: «آن دو چه هستند؟». گفتم: «از موالی اند». صورت ترش کرد و گفت: «فقیه یمن کیست؟». گفتم: «طاووس، پسر طاووس، و همام بن منبه». گفت: «این ها چگونه اند؟». گفتم: «از موالی هستند». رگ گردنش بیرون زد و صاف نشست و گفت: «فقیه خراسان کیست؟». گفتم: «عطاء بن عبدالله خراسانی». گفت: «این عطاء از چه نژادی است؟». گفتم: «برده ای آزاد شده است». چهره اش بیش از پیش در هم رفت و چنان سیاه شد که ترسیدم. پرسید: «فقیه شام کیست؟». گفتم: «مکحول». گفت: «مکحول دیگر کیست؟». گفتم:

ص: ۱۳۵

«برده ای آزاد شده». خشم و گرفتگی گلویش بیشتر شد و گفت: «فقیه جزیره کیست؟». گفتم: «میمون بن مهران». گفت: «او کیست؟». گفتم: «آزاد شده». آهی سوزناکی کشید و گفت: «فقیه کوفه کیست؟». اگر نمی ترسیدم، می گفتم حکم بن عینه و عمار بن ابی سلیمان؛ اما شر را در چهره اش احساس کردم و گفتم: «ابراهیم و شعبی». پرسید: «آن دو کیستند؟». گفتم: «هر دو عرب هستند». گفت: «الله اکبر» و آرام شد. (۱).

۶. عبدالرحمن بن زید بن اسلم می گوید: «وقتی عبادله _ یعنی عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، و عبدالله بن عمرو بن عاص _ از دنیا رفتند، فقه در همه شهرها، به موالی منتقل شد: عطاء، فقیه مکه؛ طاووس، فقیه یمن؛ یحیی بن ابی کثیر، فقیه یمامه؛ حسن بصری، فقیه بصره؛ ابراهیم نخعی، فقیه کوفه؛ مکحول، فقیه شام؛ و عطاء خراسانی، فقیه خراسان. البته خدا مدینه را بدون هیچ سپاهی و تنها با یک فقیه قریشی حفظ کرد که او سعید بن مسیب بود». (۲).

باید یادآور شوم که آوردن نام ابراهیم نخعی در میان موالی، صحیح نیست؛ چرا که او از نژاد عرب و از طایفه نخع، یکی از شاخه های قبیله مذحج بود.

می توان این را هم پرسید که چرا فقط مدینه توسط یک نفر از قریشیان حراست شد؟ با این که مکه، خانه خدا و قبله گاه مسلمانان است و کعبه مشرفه در آن قرار دارد و شریف تر و مقدس تر از مدینه می باشد. چرا خداوند با آن فرد قریشی، از مکه پاسداری نکرد؟ این در حالی است که اصل قریش، از مکه بود! شاید همان طور که در معجم البلدان آمده است، درست این باشد که «مدینه را به یک فرد قریشی اختصاص داد».

ص: ۱۳۶

۱- العقد الفرید، ج ۳، ص ۴۱۵ و ۴۱۶.

۲- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۰۳؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۵۴.

همچنین به نظر می رسد که فقیه خواندن عبدالله های مذکور، قابل مناقشه باشد؛ به ویژه عبدالله بن عمر که به گفته پدرش، بلد نبود زنش را طلاق بدهد. (۱) البته بحث در این باره، مجالی دیگر می طلبد.

۷. یاقوت در باره اهل خراسان می گوید: «از جهت دانش، آنان سروران و بزرگان و یکه تازان عرصه دانش هستند. در غیر خراسان، کجا می توان کسی مانند محمد بن اسماعیل بخاری یافت؟». (۲).

در پایان باید بگویم که مهم ترین دانشمندان اهل سنت و اکثر ائمه مذاهب فقهی و عقیدتی آنان و بزرگ ترین محدثان و مؤلفان ایشان، غیر عرب بودند؛ از جمله: ابوحنیفه، شافعی، مالک، بخاری، ترمذی، نسائی، ابوداود سجستانی، ابن ماجه، مجاهد، عطاء بن ابی رباح، مکحول، سعید بن جبیر، لیث بن سعد، حاکم نیشابوری، ابن سیرین، عضد الدین ایجی، و تفتازانی و صدها و بلکه هزاران نفر از علمای اعلام اهل سنت، غیر عرب بودند. بلکه بنا بر گفته احمد امین، «محمد بن عبدالوهاب، به دست ایرانیان و در شهرهای کردستان و همدان و اصفهان، نشو و نما یافت و تربیت شد و علم آموخت». (۳).

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۱۳۷

۱- . تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۲۷ و ۲۲۸ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۳، ص ۲۹۲ و ۲۹۳؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۳۴۳ و ۲۴۸؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۸۳ و ۳۸۴ و ج ۳۱، ص ۷۷ و ۷۸ و ۳۵۴ و ۳۵۶ و ۳۸۵ و ۳۹۴ و ج ۴۹، ص ۲۷۹؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۰ و چاپ دار النعمان، ج ۲، ص ۱۵۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۵؛ نیل الاوطار، ج ۶، ص ۱۶۴؛ خلاصه عبقات الانوار، ج ۳، ص ۳۳۰ و ۳۳۴؛ الغدیر امینی، ج ۵، ص ۳۶۰ و ج ۱۰، ص ۳۹؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۴؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۶۸۱؛ الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۱۹۷؛ تقریب المعارف، ص ۳۴۹؛ قرب الاسناد، ص ۱۰۰؛ الايضاح، ابن شاذان، ص ۲۳۷؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۳، ص ۹۲۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۹۰؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۴۵.

۲- معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۵۳.

۳- زعماء الاصلاح فی عصر الحدیث، ص ۱۰.

اشاره

بسیاری از روایات و احادیث نقل شده از آل البیت، در زمینه عقاید و انکار بدعت و غیره که در کتاب های شیعه آمده است، موافق روایات اهل سنت است؛ اما چون با خواسته شیعیان موافق نیست، روایات را از معنای ظاهری شان برمی گرداند و حمل بر تقیه می کنند.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: از سخن پرسش گر برمی آید که معیار صحت روایت، سازگاری آن با روایات اهل سنت است؛ در حالی که عکس آن صحیح است و معیار صحت روایت آن است که روایات اهل سنت، با روایات اهل بیت صلوات الله عليهم سازگار باشد؛ چون اهل بیت صلوات الله عليهم کشتی نوح و یکی از ثقلین هستند که هر کس به آن ها تمسک جوید، گمراه نمی شود. پس باید اهل سنت، روایات اهل بیت صلوات الله عليهم را بررسی کنند و از آن معیاری به دست آورند تا بتوانند صحت و سقم روایات دیگران را دریابند.

دوم: باید پرسش گر برای ما روشن کند که شیعیان در چه مواردی، روایات مربوط به عقاید و انکار بدعت را تأویل کرده اند و حمل بر تقیه نموده اند؟ چنین مطلبی را در کدام کتاب دیده که ما هم نگاهی به آن بیندازیم؟ علما بی دلیل از یک روایت دست نمی کشند و دلیلش را به صراحت و بدون پرده بیان می کنند. مثلاً اگر روایتی در بر دارنده تجسیم یا جبر باشد، بدون شک باید تأویل شود؛ چون مخالف بدیهیات است. اگر روایتی مخالف قرآن باشد، مثل روایت شستن پاها در وضو، باید آن را رد کرد، یا به معنایی سازگار با قرآن _ که تصریح به مسح دارد _ تأویل نمود.

اگر پرسش گر ادعا دارد که شیعیان فقط به خاطر خواسته های نفسانی و بدون هیچ دلیل و برهانی، روایات را حمل بر تقیه می کنند، ادعایش نادرست است و باید دلیل خود را ارائه کند.

و الحمد لله و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۱۷۷ (۱۵۸): کمبود احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نزد شیعیان

اشاره

شیعیان ادعا می کنند که تکیه آن ها بر احادیثی است که به طور صحیح و از طریق اهل بیت به آنان رسیده باشد. (۱) این یک فریب و تزویر است؛ چون شیعیان، همه امامان دوازده گانه را مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند و سخن شان را همانند سخن پیامبر قلمداد می کنند که هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گفت. از این رو، به روایات امامان خود بسنده می کنند و به ندرت می توان احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را در کتاب های آنان یافت. همچنین به آنچه که از طریق اهل بیت رسیده است، اعتماد ندارند؛ بلکه تنها به روایاتی که از طریق امامان شان به آن ها رسیده، اعتماد می کنند و به کسانی همچون فرزندان حسن، اهمیت نمی دهند.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: امامان معصوم صلوات الله عليهم، از جمله امام صادق صلوات الله علیه فرموده اند: «حدیث من، حدیث پدر من است. و حدیث پدرم، حدیث جد من است. ... و حدیث جد من، حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام است. و حدیث امیرالمؤمنین، حدیث رسول خدا صلی الله علیه

ص: ۱۳۹

و آله است. و حدیث پیامبر، سخن خداوند عزوجل است» (۱). از انبوه روایاتی که بر این معنا دلالت می کند، تعدادی را در پاسخ به پرسش ۲۲ بیان کرده ایم.

دوم: طبق حدیث ثقلین، تا زمانی که خداوند وارث زمین و زمینیان شود، همواره قرآن و اهل بیت صلوات الله علیهم با هم هستند تا مرجع امت و حجت در دین و معارف و شریعت باشند. و این ممکن نیست، مگر این که اهل بیت صلوات الله علیهم از هر خطا و لغزشی معصوم باشند.

سوم: آیا کسی می تواند برای آصف بن برخیا که تخت بلقیس را از یمن به بیت المقدس برد، یا برای هر یک از اوصیای پیامبران، حتی یک اشتباه و لغزش ثابت نماید؟ پس چرا بدون هیچ دلیل و حجتی، عصمت ائمه صلوات الله علیهم را انکار می کنید؟

چهارم: وقتی وصی پیامبر، در شناخت کامل احکام شرعی و دینی و بشری، شبیه پیامبر است، چه اشکالی دارد که در عصمت نیز به او شباهت داشته باشد؟

پنجم: اگر جایگاه امام علی صلوات الله علیه نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله، همانند جایگاه هارون نسبت به موسی علیهما السلام است، یعنی این که او در همه مراتب _ به غیر از نبوت _ به منزله پیامبر صلی الله علیه و آله است که مراتب عصمت را نیز شامل می شود؛ همان طور که برادری، وزارت، خلافت و غیره را شامل می گردد. پس چرا نباید آیه مباهله، بر این دلالت داشته باشد که امام علی صلوات الله علیه نفس پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ چرا نباید محتوای آیه مباهله، برداشت ما از حدیث ثقلین را تأیید کند؟

ششم: وقتی آیه تطهیر بر عصمت اصحاب کسا دلالت می کند، آیا به این معنا نیست که کسانی غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز می توانند مقام عصمت داشته باشند؟ وقتی

ص: ۱۴۰

۱- کافی، ج ۱، ص ۵۳؛ روضه الواعظین، ص ۲۱۱؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۲۷، ص ۸۳ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۸، ص ۵۸؛ الارشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۸۶؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۹۵؛ منیه المرید، شهید ثانی، ص ۳۷۳؛ وصول الاخیار الی اصول الاخبار، ص ۱۵۳؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۸ و ص ۱۷۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۴۸؛ تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۳؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۵۳۶ و ج ۲، ص ۳۸۴.

مریم و خدیجه و آسیه بنت مزاحم و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهن تنها زنانی هستند که به کمال رسیده اند، یعنی این که در آن ها عصمت وجود دارد؛ هر چند که زنان نتوانند پیامبر باشند.

هفتم: روایاتی که از رسول خدا و امام علی صلی الله علیهما و آلهما نقل گردیده، روایاتی است که ائمه از پدران شان و هر امامی از امام پیش از خود نقل کرده است.

روایات امام حسن و امام حسین و امام سجاد صلوات الله علیهم نیز همین گونه اند. پس شیعیان در برابر احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله موضع منفی ندارد؛ بلکه موضع شان همان موضعی است که در برابر روایات امام علی و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم دارند.

هشتم: یادآور شدیم که مذاهب غیر شیعی، سنت ابوبکر و عمر را همانند سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند و جزو دین به شمار می آورند. ابوزهره می گوید: «مالک، فتوای شیخین را به عنوان سنت قلمداد می کند»^(۱) در کتاب های اصولی اهل سنت، بخشی وجود دارد با عنوان: «در مواردی که امکان رأی (قیاس یا استحسان) باشد، فتوای صحابه برای غیر صحابه، حکم سنت را دارد». برخی گفته اند: «این مورد، تنها به اقوال ابوبکر و عمر اختصاص می یابد»^(۲).

هنگام بیعت با عثمان، او خطبه خواند و گفت: «علاوه بر کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، سه چیز بر عهده دارم: از راه کسانی که پیش از من بودند و در آن هم داستان شدید و آن را سنت نهادید، پیروی کنم؛ در آنچه که سنت نگذاشتید، به روش اهل خیر سنت گذارم؛ و ...»^(۳).

ص: ۱۴۱

۱- ابن حنبل، ص ۲۵۱ - ۲۵۲؛ مالک، نوشته ابوزهره، ص ۲۹۰.

۲- ر.ک: فواتح الرحموت، ج ۲، ص ۱۸۶؛ التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۳۶۶ - ۳۶۷؛ سلم الوصول فی شرح نهایه السؤل، ج

۴، ص ۴۱۰؛ نهایه السؤل، ج ۴، ص ۴۱۰؛ اصول سرخسی، ج ۲، ص ۱۱۴ - ۱۱۵.

۳- الفتنه و وقعه الجمل، ص ۸۶؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه الاعلمی، ج ۳، ص ۴۴۶؛ حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۵۰۵
به نقل از تاریخ الامم و الملوک.

برخی گفته اند: «سنت در نزد ما عبارت است از آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه اش پس از او، به عنوان سنت پایه ریزی کرده اند».(۱) امثال این موارد فراوان است.

که می توانید به کتب اصول فقه و نیز کتاب ما با عنوان الحیاه السیاسیه لامام الحسن علیه السلام ص ۸۶ تا ۹۰ مراجعه کنید.

شایان ذکر است که یهودیان نیز می گویند: «سخن خاخام ها، همانند شریعت است»!(۲).

سنت خلفا، غیر از امام علی(علی السلام)

پیش از این ذکر شد که اهل سنت در کتاب های اصول فقه، بخشی دارند که می گویند: «در مواردی که امکان رأی (قیاس یا استحسان) باشد، فتوای صحابه، ملحق به سنت می شود». برخی گفته اند که این موضوع، تنها به فتوای شیخین اختصاص دارد. عمر بن عبدالعزیز گفته است: «آگاه باشید که آنچه ابوبکر و عمر سنت نهاده اند، همان دین است که آن را دریافت می کنیم و به آن دعوت می نمایم». متقی هندی می افزاید: «سنت هایی را که توسط کسانی غیر از ابوبکر و عمر پایه گذاری شده اند، به امید ثواب انجام می دهیم».(۳) از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز روایت کرده اند که «سنت من و سنت خلفای راشدین را دریابید».(۴) شافعی با استناد به همین روایت، سخن ابوبکر و عمر را حجت می داند.(۵).

ص: ۱۴۲

- ۱- اصول سرخسی، ج ۱، ص ۱۱۳. و ر.ک: نهاییه السؤل، ج ۴، ص ۴۱۶.
- ۲- مقارنه الادیان (دین یهود)، دکتر احمد شبلی، ص ۲۲۲ و چاپ کتابفروشی النهضه مصر، ص ۲۱۹.
- ۳- تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ص ۳۸۵؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۳۳۲ و چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱، ص ۳۷۰ به نقل از ابن عساکر؛ کشف الغمه شعرانی، ج ۱، ص ۶.
- ۴- ر.ک: الثقات، ابن حبان، ج ۱، ص ۴ و ج ۲، ص ۱۵۱؛ کتاب المجروحین، ابن حبان، ج ۱، ص ۱۰؛ کتاب الضعفاء، ابی نعیم، ص ۴۶؛ نهاییه السؤل، ج ۳، ص ۲۶۶ و ۲۶۷؛ سلم الوصول فی شرح نهاییه السؤل، ج ۴، ص ۴۱۰؛ اصول سرخسی، ج ۱، ص ۱۱۴ و ۳۱۷ و ۳۸۰ و ج ۲، ص ۱۰۶ و ۱۱۶؛ المحصول، فخر رازی، ج ۴، ص ۱۷۵ و ج ۶، ص ۱۳۱؛ ارشاد الفحول، ص ۳۳؛ الاحکام فی اصول الاحکام، آمدی، ج ۱، ص ۲۳۲ و ۲۴۱ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ج ۲، ص ۹۸ و ح ۴، ص ۲۰۷ و ۲۳۷؛ العلل ابن حنبل، ج ۱، ص ۲۱؛ حیاه الصحابه، ج ۱، ص ۱۲؛ کشف الغمه، شعرانی، ج ۱، ص ۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۶ و ۱۲۷؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۶؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۹۳؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۵۰؛ المستدرک حاکم، ج ۱، ص ۹۶ و ۹۷؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ جزء ابن عاصم، ص ۱۰؛ کتاب السنه، ابن ابی عاصم، ص ۲۹ و ۳۰؛ شرح معانی الآثار، ج ۱، ص ۸۱ و ۲۵۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۱۷۹؛ المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۲۸؛ المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۵۷؛ مسند الشامیین، ج ۱، ص ۲۵۴ و ۴۰۲ و ۴۴۶ و ج ۲، ص ۱۹۷ و ۲۹۹؛ الاستذکار، ابن عبد البر، ج ۱، ص ۲۸۸ و ج ۲، ص ۷۱ و ج ۸، ص ۱۳ و ۸؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۸، ص ۶۶ و ۱۱۷ و ج ۲۱، ص ۲۷۹؛ الکافی، ابن عبد البر، ص ۷۴؛ جامع بیان العلیم و فضله، ج ۲، ص ۹۰ و ۱۸۲ و ۱۸۳؛ الاربعین البلدانیه، ابن عساکر، ص ۱۲۱؛ موارد الظمان، ج ۱، ص ۲۰۵؛ العهود المحمديه، ص ۱۷ و ۶۳۵؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱،

ص ١٧٣ ؛ شرح مسند ابي حنيفه، ص ٢٤٥ ؛ كشف الخفاء، ج ٢، ص ٢٠٦ ؛ احكام القرآن، جصاص، ج ١، ص ٥٣٠ و ج ٣، ص ٨٢ ؛ تفسير البغوى، ج ٢، ص ١٤٥ ؛ تفسير الكبير، رازى، ج ١، ص ١٨٩ و ٢٠٩ و ٢٧٠ و ج ١٢، ص ٢١٦ و ٢١٧ ؛ تاريخ مدينه دمشق، ج ٣١، ص ٢٨ و ج ٤٠، ص ١٧٨ و ١٨٠ و ج ٦٤، ص ٣٧٥ ؛ اسد الغابه، ج ٣، ص ٣٩٩ ؛ تذهيب الكمال، ج ٥، ص ٤٧٣ و ج ١٧، ص ٣٠٦ و ج ٣١، ص ٥٣٩ ؛ تذكره الحفاظ، ذهبى، ج ٣، ص ١١٥٠ و ٤٢٠.

٥- همان.

ما پیش تر اشاره کردیم که بر فرض صحیح بودن این حدیث، منظور از خلفای راشدین، امامان دوازده گانه صلوات الله علیهم هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله بارها از آنان یاد کرده و احادیثش در صحیح مسلم و بخاری و سنن ابی داود و دیگر کتاب ها موجود است. (۱) مقصود از سنت خلفا نیز احکام و سنت ها و قوانینی است که آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کرده اند و از کتاب خدا به دست آورده اند.

اما این که چرا در سنت، نامی از عثمان به میان نیاورده اند، شاید به این خاطر بوده که بتوانند امام علی صلوات الله علیه را راحت تر حذف کنند؛ یا شاید از این جهت که عثمان کج روش بود و مردم نتوانستند سیاست های او را تحمل کنند و او را به قتل رساندند. خود عثمان نیز گفته است: «سنت، تنها سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر است». (۲).

ص: ۱۴۳

۱- رجوع شود به کتاب الغدیر و المعارضون، ص ۶۱ _ ۷۰.

۲- السنن الکبری، بیهقی، ج ۳، ص ۱۴۴؛ معرفه السنن و الآثار، ج ۲، ص ۴۲۹؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۸، ص ۲۳۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۲۵۵؛ الغدیر، ج ۸، ص ۱۰۰. و ر.ک: الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۱۳۵؛ روایت صالح بن کیسان و زهری در تقييد العلم، ص ۱۰۶ و ۱۰۷ و در حاشیه آن از منابع فراوان ذکر کرده است.

در شورای خلافت، عبدالرحمن بن عوف به امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه پیشنهاد داد که بر اساس عمل به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سنت ابوبکر و عمر، با آن حضرت بیعت کنند؛ ولی امام علی صلوات الله علیه نپذیرفت و با عثمان بیعت کردند. (۱).

تأثیر و نفوذ شیخین بر مردم، به جایی رسیده بود که ربیع بن شداد راضی نشد با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کند؛ بلکه گفت: «بر اساس سنت ابوبکر و عمر بیعت می کنم». امام علی صلوات الله علیه به او فرمود: «وای بر تو! اگر ابوبکر و عمر به روشی جز کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرده باشند، سنت آن ها ارزشی ندارد». (۲) سخن امام بدین معنا نیست که شیخین به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کردند؛ بلکه می خواهد با چشم پوشی از حقیقت روش شیخین در این خصوص، یک امر بدیهی را به آن نادان یاد بدهد.

در هر حال، ابن تیمیه می گوید: «احمد بن حنبل و بسیاری از علما، از سنتی که توسط علی پایه گذاری شده بود، پیروی می کردند؛ همان گونه که از سنت عمر و عثمان پیروی می نمودند. البته شماری دیگر از علما نیز همانند مالک و دیگران، از سنت علی تبعیت نکردند؛ ولی همه علما در تبعیت از سنت عمر و عثمان، اتفاق نظر دارند». (۳).

سنت امام عادل

ص: ۱۴۴

۱- . به قصه شورا در هر کتاب تاریخی که تمایل دارید، می توانید مراجعه کنید. و ر.ک: اصول سرخسی، ج ۲، ص ۱۱۴؛ الاحکام فی اصول الاحکام، آمدی، ج ۴، ص ۱۳۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۸۸؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ الامامه و السیاسه، تحقیق زینی، ج ۱، ص ۱۲۵ و تحقیق شیری، ج ۱، ص ۱۶۶. و ر.ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۵؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۷۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۲۰۲؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۴.

۲- [۱] بهج الصباغه، ج ۱۲، ص ۲۰۳؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۵۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۳۷؛ مناقب اهل البیت، شیروانی، ص ۲۰۷؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۱۸، ص ۶؛ ایام العرب فی الاسلام، چاپ دار احیاء الکتب العربیه، ص ۳۹۰.

۳- منهاج السنه، ج ۳، ص ۲۰۵؛ قواعد علوم الحدیث، ص ۴۴۶.

وقتی حاکمان به پایه ریزی سنت های جدید دست زدند و برای توجیه سیاست های خود، به فتوای دیگری (غیر از سنت خلفای سه گانه) نیاز پیدا کردند، سخن منسوب به ابن عباس به میان آمد تا علما آن را بهتر بپذیرند. اگر چه ما قبول نداریم که این سخن از ابن عباس باشد، اما در آن آمده است: «سنت مقبول، دو جور است: سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سنت هر امام عادل»^(۱).

سنت و فتوای امیران

وقتی دخالت حاکمان در شرع و دین الهی زیاد شد و محدوده آن گسترش یافت و از دائرة خلفا فراتر رفت، مجبور به توجیه شدند و گفتند: «پس از مرگ ابوبکر و کشورگشایی های عمر و دیگران، صحابه در شهرهای مختلف پراکنده شدند. اگر در شهری صحابه نبود، امیر آن شهر به اجتهاد خود عمل می کند»^(۲).

گویا می خواستند با این برنامه ریزی، وانمود کنند که این کار به خاطر نیاز و ضرورت بوده و چاره ای جز این نداشته اند؛ با این که چاره در دسترس و پیش چشم آن ها بود و باید به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می کردند و به عترت تمسک می جستند؛ عترتی که کشتی نوح است و هر کس بر آن سوار شود، نجات می یابد و هر کس از آن تخلف کند، غرق می شود؛ عترتی که یکی از ثقلین است و هر کس به آن تمسک جوید، هرگز گمراه نمی گردد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۱۴۵

-
- ۱- کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱، ص ۱۸۰ و ج ۶، ص ۱۱ به نقل از دیلمی در کتاب الفردوس؛ الجامع الصغیر سیوطی، ج ۲، ص ۷۱؛ فیض الغدیر، ج ۴، ص ۱۹۲.
 - ۲- ر.ک: الخطط و الآثار، مقریزی، ج ۲، ص ۳۳۲؛ تاریخ حصر الاجتهاد، ص ۹۰ و ۹۲ و ۹۳.

اشاره

شیعیان دچار تناقض هستند. از یک سو، روایت کسانی را که منکر یکی از امامان باشند، رد می کنند و به همین خاطر، روایات صحابه را نمی پذیرند؛ از سوی دیگر، با برخی از شیعیان که منکر تعدادی از امامان شده اند، چنین رفتاری ندارند. شیخ حر عاملی تأکید می کند که امامیه، به روایات فطحیه (۱) و واقفیه (۲) و ناووسیه (۳) عمل می کند. در حالی که این سه فرقه، امامت برخی از امامان دوازده گانه را انکار می کنند، ولی امامیه بسیاری از رجال آن ها را موثق می داند (۴) و با صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله، به گونه ای دیگر رفتار می کند!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و بركاته.

یکم: شیعیان روایت کسی را که وثاقتش ثابت شده باشد، رد نمی کنند. از این رو، روایت کسانی مثل فطحیه و اسماعیلیه را که منکر برخی امامان هستند، قبول دارند. همچنین به روایات بسیاری از صحابه که وثاقت و پایداری آن ها در دین ثابت شده باشد، عمل می کنند و کتاب های شان سرشار از این احادیث است. پس معنا ندارد که پرسش گر ادعا کند شیعیان هیچ یک از صحابه را موثق نمی دانند و به روایات آن ها عمل نمی کنند.

ص: ۱۴۶

- ۱- پیروان عبدالله افطح، فرزند جعفر صادق.
- ۲- کسانی که در امامت موسی بن جعفر توقف کردند و به امامت امام پس از وی معتقد نشدند.
- ۳- پیروان مردی که به او ناووس یا ابن ناووس گفته می شد. آن ها معتقد بودند که جعفر بن محمد از دنیا نرفته و همان مهدی است.
- ۴- ر.ک: رجال الکشی، ص ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۷۰، ۶۱۲، ۶۱۶، ۵۹۷، ۶۱۵.

شیعیان فقط روایات کسانی را رد می کنند که خدا و رسولش، از عمل به خبر آن ها نهی فرموده اند؛ افرادی همچون ولید بن عقبه، مروان بن حکم، مغیره بن شعبه، معاویه، طلحه و زبیر. مگر این که خبری دارای قرینه باشد و صحت آن را تأیید کند؛ همانند این که خود راوی به چیزی اعتراف کند که همواره تلاش می کرده آن را پنهان سازد یا از بین ببرد؛ به عنوان مثال: فردی که با امام علی صلوات الله علیه دشمن است و به او کینه می ورزد و در پی عیبجویی و انکار فضائل آن حضرت است، فضیلتی را برای امام علی صلوات الله علیه روایت کند؛ یا مطلبی از عقاید خود نقل نماید که به ضرر خودش باشد.

دوم: از کسانی که عدالت همه صحابه را قبول دارند، باید پرسید که آیا شما به خبرهای فردی همچون ولید بن عقبه عمل می کنید که والی عثمان در کوفه بود و شراب خورد و در محراب مسجد قی کرد؟^(۱) همان کسی که در موردش آیه نازل شد: «إِنْ حَيَاءُكُمْ فَاسِقٌ بَنِيًّا فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُكُمْ عَلىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»^(۲) اگر فرد فاسقی برای شما خبری آورد، بررسی کنید. مبادا ندانسته به قومی زیان برسانید و سپس به خاطر کاری که کرده اید، پشیمان شوید».

آیا اهل سنت به روایت منافقانی عمل می کنند که خداوند در قرآن کریم، از وجود آنان در میان صحابه خبر داده است؟ چگونه آن ها را از صحابه مخلص تشخیص می دهند؟ آیا جز این است که تشخیص آنان، از طریق کارهایی است که پای بندی و عدم پای بندی آنان به شرع و احکام شرعی را روشن می سازد؟ آیا شناخت افرادی همچون ولید که خداوند او را فاسق نامیده، از طریق همین رفتار و کارهای او امکان پذیر نیست؟

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

ص: ۱۴۷

۱- با مراجعه به قاموس الرجال، ترجمه ولید بن عقبه و همچنین کتاب الصحيح من سیره الإمام علی علیه السلام، می توانید برخی از منابع مربوط به این حادثه را مشاهده کنید.

۲- سوره حجرات، آیه ۶.

اشاره

بسیاری از علمای شیعه معتقدند که در کتاب کافی کلینی، احادیث صحیح و ضعیف و جعلی، به هم آمیخته است. در میان شیعیان جا افتاده است که این کتاب، به مهدی خیالی عرضه شد و او گفت: «الکافی کاف لشیعتنا؛ کافی برای شیعیان ما کافی است». (۱) سؤال این است که پس چرا او احادیث ساختگی کتاب کافی را بر ملا نکرد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: حدیث «الکافی کاف لشیعتنا» نیازمند توثیق و اثبات است. تا زمانی که صدور آن از معصوم ثابت نشود، نمی توان به صرف وجود چنین حدیثی، به آن عمل کرد. این حدیث، سند قابل قبولی ندارد تا بتوان در پیش گاه خداوند، به آن احتجاج نمود.

دوم: اگر بپذیریم که این حدیث صحیح است و به طور حتم از امام مهدی صلوات الله علیه صادر شده است، به این معنا نیست که می توان به همه احادیث کتاب کافی عمل کرد؛ بلکه به این معنا است که عمل به کتاب کافی، بر اساس معیارهای صحیح _ از جهت

سند، قواعد مربوط به جمع میان احادیث متعارض، و اطمینان از عدم مخالفت آن احادیث با قرآن _ برای مردم کافی است؛ زیرا مسائل مورد نیاز مردم را در بر دارد.

به بیان دیگر: اگر مردم به آن دسته از روایات کتاب کافی _ که سند مورد قبولی دارند و مشکلی آن ها را از حجیت ساقط نمی کند _ عمل کنند، روایات موجود در کتاب کافی

ص: ۱۴۸

برای آن‌ها کافی است؛ چون هم احکام تفصیلی مورد نیاز مردم را در بر دارد، و هم مشتمل بر قواعد کلی است که در موارد مختلف به کار می‌آید.

سوم: آن‌طور که پرسش‌گر وانمود می‌کند، مسأله عرضۀ کتاب کافی بر امام مهدی صلوات الله علیه و تأیید محتوای آن توسط حضرت، جزو مسلمات شیعیان نیست.

چهارم: اگر چه اختلافی در این نیست که کتاب کافی، احادیث ضعیف دارد، اما دلیلی بر ساختگی بودن آن احادیث وجود ندارد. حدیث ضعیف اگر چه حجت نیست، ولی ضعیف یک حدیث، دلیل بر ساختگی بودن آن نیست. ضمن این که گاه یک حدیث ضعیف می‌تواند قرینه‌ای باشد برای روشن شدن منظور دیگر احادیث؛ و گاه می‌تواند تواتری را شکل بدهد و انسان را در صدور یک حدیث، به قطع برساند.

و الحمد لله و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۸۰ (۱۶۷): عمل به نظر فرد ناشناخته

اشاره

از کارهای شگفت‌آور شیعیان این است که اگر در مسأله‌ای اختلافی، دو نظر باشد و گوینده یکی از نظرات، شناخته شده باشد و دیگری ناشناخته باشد، به همان نظری عمل می‌کنند که گوینده اش ناشناخته است! چون معتقدند که ممکن است گوینده آن نظر، امام معصوم باشد. حتی شیخ حر عاملی نیز به آنان ایراد گرفته و با تعجب گفته است: «این که گفته اند باید فردی ناشناخته در بین آن‌ها باشد، بسیار عجیب و غریب است. چه دلیلی بر این سخن وجود دارد؟ چگونه می‌توان فهمید یا گمان پیدا کرد که آن فرد ناشناس، همان امام معصوم است؟» (۱).

ص: ۱۴۹

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: این مسأله ربطی به صحت و بطلان مذهب ندارد؛ به ویژه آن که نظر شخصی یکی از علما است که در مسأله ای بیان کرده و چه بسا هیچ یک از مجتهدان در طول زندگی خود، به آن نیاز پیدا نکنند. خود پرسش گر نیز اعتراف دارد که این مسأله، مورد اتفاق شیعیان نیست و شیخ حر عاملی رحمه الله آن را نپذیرفته است.

دوم: پرسش گر توانسته این مسأله را به درستی باز گو کند. شیعیان هیچ گاه نظر فرد شناخته شده را رها نمی کنند تا به نظر فرد ناشناس عمل نمایند؛ بلکه بیان درست مسأله این است که وقتی علما در فتوایی اتفاق نظر دارند، اگر این اتفاق نظر، کاشف از نظر معصوم باشد، حجت است. برخی از علما گفته اند که اگر نظری مخالف با این اجماع پیدا شود و گوینده آن نظر، شناخته شده باشد، مخالفتش زیانی به این اجماع کاشف از نظر معصوم نمی رساند؛ اما اگر مخالفت از سوی فردی ناشناس باشد، احتمال دارد که آن فرد ناشناس، خود امام معصوم باشد. پس چنین اجماعی نمی تواند کاشف از قول معصوم باشد؛ چرا که احتمال دارد امام معصوم صلوات الله علیه نام خود را مخفی کرده و نظرش را اظهار نموده تا امت بر امری خطا اجماع نکند.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۱۸۱ (۱۸۶): روایت از منکران ائمه و عدم روایت از صحابه

اشاره

جرم صحابه از دیدگاه شیعیان این است که از ولایت علی رضی الله عنه منحرف شدند و خلافت را به او واگذار نکردند و همین مسأله باعث شد که در نزد شیعیان، از عدالت

ص: ۱۵۰

ساقط شوند. پس چرا شیعیان نسبت به دیگر فرقه های شیعه _ مانند واقفیه و فطحیه _ چنین برخوردی ندارد؟ چرا راویان این فرقه ها را عادل می دانند و به روایات شان استناد می کنند. (۱) این تناقض از کجا ناشی می شود؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

پیش تر نیز این پرسش مطرح شد و به آن پاسخ گفتیم و باز هم می گویم:

یکم: کسانی که خلافت را از امام علی صلوات الله علیه منحرف کردند، گروهی مشخص بودند که تعداد آن ها در میان صحابه، بسیار ناچیز بود؛ ولی همین شمار اندک، نفوذی قوی و تسلطی ظالمانه داشتند. دیگر صحابه نیز چند دسته بودند: یا از این گروه اندک پیروی نکردند و جانب امام علی صلوات الله علیه را گرفتند که بنی هاشم و گروهی فراوان از صحابه بودند؛ یا از ترس سخت گیری و آزار غاصبان، جرأت مخالفت نداشتند؛ یا عاری از هر گونه نظر و اراده ای بودند و همانند بیشتر مردم، این حوادث برای شان اهمیت نداشت. پس معنا ندارد که به خاطر عملکرد یک گروه خاص، همه صحابه از عدالت ساقط شوند.

دوم: صحیح و ضعیف دانستن روایات و استناد به راویان این دسته و آن گروه، هیچ نیازی به عدالت راویان ندارد؛ بلکه راستگویی و وثاقت و مورد اعتماد بودن آن ها در نقل حدیث، کفایت می کند. و این امر، همان گونه که در راویان فطحی و واقفی یافت می شود، در دیگر فرقه های اسلامی نیز وجود دارد. پس به طور کلی، «عدالت» و «وثاقت»، با هم تفاوت دارند. از این رو شیعیان به خبر افراد موثق عمل می کنند؛ خواه

ص: ۱۵۱

۱- ر.ک: رجال کشی، ص ۲۷ و ۲۱۹ و ۴۴۵ و ۴۶۵؛ رجال نجاشی، ص ۲۸ و ۵۳ و ۷۶ و ۸۶ و ۹۵ و ۱۳۹؛ جامع الرواه، مقدس اردبیلی، ج ۱، ص ۴۱۳.

فطحی و واقفی باشند و خواه حنبلی و معتزلی و اشعری. کتاب های رجالی شیعه نیز گواه این مطلب است. اما عجیب است که چرا پرسش گر، تنها به وثاقت همین چند فرقه بسنده کرده است؟!

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عبادہ الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۱۵۲

اشاره

اجماع در نزد شیعیان، حجیت ذاتی ندارد؛ بلکه حجیت آن به واسطه وجود معصوم است. (۱).
این حرف بی خودی است؛ چون در صورت وجود معصوم، دیگر نیازی به اجماع نیست.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

به نظر می رسد که پرسش گر، منظور را درست متوجه نشده است و باید برای او توضیح دهیم. آنچه که در اجماع به دنبال آن هستیم، کشف نظر معصوم در باره یک مسأله است تا موافقت او با حکم آن مسأله احراز شود.

حال اگر در عصر غیبت نباشیم و معصوم در شهری حضور داشته باشد و برای ما روشن شود که همه اهل آن شهر، در مورد مسأله ای اتفاق نظر دارند و هیچ مخالفی هم

ص: ۱۵۳

۱- ر.ک: تهذیب الاصول، ابن مطهر حلی، ص ۷۰؛ المرجعیه الدینیة العلیا، حسین معتوق، ص ۱۶.

نسبت به آن مسأله پیدا نکنیم، معلوم می شود که معصوم با آن حکم موافق است؛ هر چند نظر مشخصی در مورد آن مسأله، ارائه نکرده باشد. چون اگر معصوم تشخیص دهد که حکم فلان مسأله، بر خلاف آن چیزی است که اهل شهر بر آن اجماع دارند، حتماً اشتباه آنان را گوشزد می کند؛ مگر این که حکم رایج در میان مردم شهر، از سوی حاکم تحمیل شده باشد و کسی نتواند با آن مخالفت کند.

اما در عصر غیبت، اگر همه علماء به طور عادی در مورد یک حکم شرعی اتفاق نظر داشته باشند و عقل و عقلاً حکم کنند که امام معصوم با آن حکم اجماعی موافق است، در این صورت به آن حکم عمل می شود؛ چون قطع داریم که اگر امام معصوم صلوات الله علیه با آن حکم مخالف بود، نظرش را به هر وسیله ممکن، به اطلاع علماء می رساند؛ چرا که وظیفه معصوم، حفظ شریعت است و اجازه نمی دهد مردم به طور کامل از چارچوب شریعت خارج شوند.

گویا پرسش گر این طور فهمیده است که امام به صورت ظاهر و آشکار، در میان اهل اجماع حضور می یابد. از این رو می گوید که وجود امام در میان اهل اجماع، باعث خراب شدن اجماع می شود؛ در حالی که منظور، وجود ظاهری امام نیست؛ بلکه کشف نظر معصوم در مورد یک مسأله مراد است که ضوابط و قواعد خاص خود را دارد.

و الحمد لله و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۱۸۳ (۱۶۵): اجماع حدسی و حسی

اشاره

همدانی که از بزرگان شیعه است، در کتاب مصباح الفقیه می گوید: «طبق نظر متأخرین، ملاک حجیت اجماع، این نیست که همه علماء در مسأله ای اتفاق نظر داشته باشند. حتی اتفاق نظر علماء در یک عصر نیز ملاک نیست؛ بلکه ملاک، کشف نظر معصوم از راه

ص: ۱۵۴

حدس است»^(۱) یعنی شیعیان، اجماع ثابت شده از طریق حس را رها می کنند و از طریق حدسی که در معرض خطا است، نظر امام غایب خود را به دست می آورند تا مؤید اجماع باشد. به این تناقض توجه کنید! آن ها حدس و گمان خود را اساس و پایه احکام شرعی قرار می دهند و اجماع سلف را بی اساس می دانند!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: مراد از حدس در اینجا، غیب گویی و گمانه زنی نیست؛ بلکه مراد، انتقال عقلی و فهم ناشی از راه های غیر حسی است. منظور از حس این است که معصوم را ببینی و نظر او را به صراحت بشنوی و آن را با دیگر اقوال موافق، ضمیمه کنی. اما حدس، یقینی است که ناشی از شنیدن مستقیم نباشد. چون ممکن نیست فقها بر حکمی بی اساس اتفاق نظر داشته باشند، پس اجماع شان کاشف از آن است که دلیلی قطعی بر حکم خود داشته اند. چیزی که عقل از ملازمه میان اجماع و نظر معصوم می فهمد، در اینجا حدس نامیده می شود.

دوم: دلیل این که شیعیان اجماع سلف را نمی پذیرد، این است که اجماع آن ها با اقوال اهل بیت صلوات الله علیهم و پیروان ایشان مخالفت دارد؛ در حالی که سخن اهل بیت صلوات الله علیهم، به حکم واقعی خداوند نزدیک تر است. اگر دیگران بر چیزی اجماع داشته باشند و اجماع شان مخالف با قول و اعتقاد اهل بیت صلوات الله علیهم باشد، اجماع آن ها بی اثر خواهد بود؛ چون بدون اهل بیت صلوات الله علیهم و پیروان ایشان، اجماع محقق نمی شود.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

ص: ۱۵۵

۱- مصباح الفقیه، ص ۴۳۶؛ الاجتهاد و التقليد، ص ۱۷.

اشاره

ابن بابویه قمی، یکی از علمای برجسته شیعه و صاحب کتاب من لایحضره الفقیه _ یکی از چهار کتاب مورد اعتماد شیعه _ است. شیعیان اعتراف دارند که «او در مسأله ای، ادعای اجماع می کند و در جای دیگر، مدعی اجماعی بر خلاف آن می شود»؛^(۱) به طوری که یکی از علمای شیعه گفته است: «با چنین ادعای اجماعی، دیگر چگونه می توان به او اعتماد کرد و از نقلش اطمینان یافت؟».^(۲)

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: این گونه مسائل، ارتباطی با صحت و بطلان یک عقیده ندارد.

دوم: مسأله «تحصیل اجماع» با «وثاقت شخص در نقل حدیث»، تفاوت دارد. ممکن است فردی در نقل حدیث، امین و مورد اعتماد باشد، اما در علومی همچون اصول و تفسیر و غیره، مهارت کافی نداشته باشد.

سوم: در مورد اجماع و مقدمات حصول آن، نظرات مختلفی وجود دارد. اگر فرض کنیم ملاک اجماع این است که نظرات به گونه ای گرد آید که برای دستیابی به حدس اطمینان بخش نسبت به نظر معصوم کافی باشد، ممکن است با گرد آمدن گروهی از استوانه های مذهب که معروف به تحقیق و بررسی دقیق هستند، چنین حدسی برای ما حاصل شود. پس اگر این استوانه ها، در یک فتوا هم نظر باشند، به ذهن ما می رسد که در آن خصوص، هیچ اختلافی وجود ندارد؛ چون آن ها مسأله را به خوبی مورد کاوش

ص: ۱۵۶

۱- جامع المقال فيما يتعلق بأحوال الحديث و الرجال، طریحی، ص ۱۵.

۲- همان.

و دقت و بحث و بررسی قرار داده اند و بر این اساس، ادعای اجماع کرده اند. حال اگر پس از مدتی، برای ما روشن شود که گروهی دیگر هم هست که از ارزش و اعتبار بالاتری برخوردارند و در تحقیق و تتبع، موشکافانه تر عمل می کنند و مهارت بیشتری در بازگرداندن فروع به اصول دارند، در این صورت، نظرات گروه پیشین برای ما بی ارزش جلوه می کند و از آن چشم می پوشیم. از این رو، موافق با نظر گروه دوم، ادعای اجماع می کنیم و نظر منتقدان را به چالش می کشیم و آن ها را نادیده می انگاریم.

اما اشکالی که به نظر می رسد، این است که آیا پرسش گر در نسبت دادن این امر به شیخ صدوق رحمه الله، دقیق بوده است؟ آیا او را با شیخ طوسی رحمه الله اشتباه نگرفته است؟ ما به همین مقدار بسنده می کنیم و از خطای او چشم می پوشیم.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

شیعیان روایت کرده اند که علی رضی الله عنه در حالی که غمگین بود، به طرف یارانش رفت. آهی کشید و گفت: «در زمانی که حدود الهی تعطیل می شود و با دوستان خدا دشمنی می کنند و دشمنان خدا را مورد محبت قرار می دهند، چگونه خواهید بود؟». یارانش گفتند: «ای امیرالمؤمنین! اگر آن زمان را درک کردیم، چه باید بکنیم؟». گفت: «مانند یاران عیسی علیه السلام باشید که با اره ها تکه تکه شدند و بر روی چوب ها به صلیب کشیده شدند. مرگ در اطاعت، بهتر از زندگی در نافرمانی خداوند است.» (۱).

شاید بگویید این چه ربطی به تقیه شیعیان دارد؟

الف: وقتی علی رضی الله عنه در باره دشواری های آتی سخن می گوید و از یاران خود می خواهد همانند یاران عیسی علیه السلام باشند که با اره تکه تکه شدند و به صلیب کشیده شدند، و به آن ها گوشزد می کند که مرگ در اطاعت، بهتر از زندگی در نافرمانی و معصیت است، این سخن را چگونه می توان توجیه کرد؟

ص: ۱۵۸

ب: علی رضی الله عنه در مورد عقیده شیعیان نسبت به تقیه می گوید: تقیه به معنای نفاق و دورویی و سازش کاری و ترس و روبه رو نشدن با باطل است.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

این پرسش، دو بخش دارد که پس از پاسخ به بخش «الف»، بخش «ب» را به عنوان سؤالی مستقل مطرح می کنیم و به آن می پردازیم. در پاسخ به سؤال «الف» باید بگوییم:

یکم: در سخنی که پرسش گر نقل کرده است، امام علی صلوات الله علیه نمی خواهد شیعیان را از تقیه کردن به هنگام خطر بازدارد، بلکه می خواهد به آن ها بگوید: به خاطر تسلیم شدن در برابر اهل باطل که می خواهند مؤمنان را از دین شان بازدارند و دین را از جسم و روح آنان بیرون بکشند، دین تان را رها نکنید. با جمله ای که می فرماید: «وقتی در زمان فتنه واقع می شوند»، به این موضوع تصریح می کند.

دوم: تقیه در عقیده شیعه، به این معنا است که انسان، جان خود را از مرگ بیهوده حفظ کند؛ مگر این که به خطر انداختن جانش، سود و فایده ای برای دین داشته باشد. اگر دین نیاز به یاری و جان فشانی داشته باشد، شیعیان سخاوتمند ترین کسانی هستند که جان شان را فدا می کنند و صفحات تاریخ، شاهد این جان فشانی ها است.

تقیه ای که شیعه می گوید، همان سخن خداوند است که می فرماید: «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ؛ (۱) مگر کسی که وادار شود و دلش آرام و استوار به ایمان باشد». و می فرماید: «رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ؛ (۲) مردی مؤمن از آل فرعون که ایمانش

ص: ۱۵۹

۱- سوره نحل، آیه ۱۰۶.

۲- سوره غافر، آیه ۲۸.

را پنهان می داشت». شیعیان برای تقیه، دلایل و شواهد فراوانی از قرآن و حدیث و تاریخ دارند.

تقیه در کتاب خدا

۱. اتفاقی که برای عمار یاسر افتاد و آیه ای در مورد وی نازل شد، دلیل آن است که وقتی انسان بر جان و مالش بترسد، تقیه مشروعیت دارد. خداوند در این آیه می فرماید: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْدًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ (۱) هر کس پس از ایمان آوردن به خداوند، کفر بورزد، [بازخواست می شود]؛ مگر کسی که وادار شود و قلبش به ایمان، آرام و استوار بماند. اما کسانی که دل بر کفر نهاده باشند، خشم خداوند بر آنان است و عذابی سهمگین در پیش دارند».

فقها تصریح کرده اند که وقتی انسان بترسد که جان یا عضوی از بدن او در معرض تلف قرار گیرد، یا بترسد که زیان بزرگی به جانس او وارد آید، تقیه جائز است. (۲).

محمد بن عقیل می گوید: «همه مسلمانان بر جواز تقیه، اجماع دارند؛ اگر چه در نام آن اختلاف داشته باشند. برخی آن را دروغ گفتن در حال اضطرار یا مصلحت نام نهاده اند. صالحان به تقیه عمل کرده اند و این، جزئی از دین پرهیزکاران نیکوکردار است. و عکس آن، وقتی است که انسان، آشکارا دروغ بگوید». (۳).

۲. از جمله آیاتی که بر جواز و مشروعیت تقیه دلالت می کند، آیه ای است که می فرماید: «فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً؛ (۴) از [لطف و ولایت] خداوند بی بهره است، مگر این که به نوعی از آنان تقیه کنید».

ص: ۱۶۰

۱- سوره نحل، آیه ۱۰۶.

۲- ر.ک: احکام القرآن جصاص، ج ۲، ص ۹.

۳- تقویه الایمان، ص ۳۸.

۴- سوره آل عمران، آیه ۲۸.

۳. در آیه دیگر آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ؛ (۱)» به کسانی که بر خود ستم روا داشته اند و فرشتگان جان شان را می گیرند، گفته می شود: در چه حالی بودید؟ می گویند: ما در سرزمین خود مستضعف بودیم». تا آنجا که می فرماید: «وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا؛ (۲)» از سوی خود، برای ما یاری و یآوری بگمار.»

بخاری می گوید: «مستضعفانی که نمی توانند از ترک دستور خداوند امتناع کنند، خدا آن ها را معذور می دارد. مکره همان مستضعف است که از انجام دستورهای خداوند امتناع ندارد.» (۳).

[یعنی می خواهد دستور خدا را انجام دهد، اما او را مجبور به کاری می کنند و نمی تواند فرمان الهی را به انجام رساند].

البته آیه مورد بحث، آیه ۹۷ سوره نساء است و فقره اخیر، در این آیه و آیات بعدی وجود ندارد؛ اما چون بخاری این گونه نقل کرده است، ما نیز عیناً نقل او را آوردیم تا امانت را رعایت کرده باشیم.

۴. خداوند متعال می فرماید: «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ؛ (۴)» مردی مؤمن از آل فرعون _ که ایمانش را پنهان می داشت _ گفت: آیا می خواهید مردی را بکشید که می گوید: پروردگار من خداوند است؟».

نظریه ای که می گوید این آیه منسوخ شده است، هیچ دلیلی ندارد؛ بلکه روایتی از امام باقر صلوات الله علیه نقل شده است که خلاف این ادعا را ثابت می کند. شیخ کلینی از عبدالله بن سلیمان روایت کرده است:

ص: ۱۶۱

۱- سوره نساء، آیه ۹۷.

۲- سوره نساء، آیه ۷۵.

۳- صحیح بخاری، چاپ میمنیه، ج ۴، ص ۱۲۸ و چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۵۵؛ المجموع نووی، ج ۱۸، ص ۹؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۷۹؛ عمده القاری، ج ۲۴، ص ۹۷.

۴- سوره غافر، آیه ۲۸.

مردی از اهل بصره که عثمان اعمی نام داشت، در حضور امام باقر صلوات الله علیه گفت: «حسن بصری معتقد است که بوی شکم کسانی که علم را کتمان می کنند، اهل آتش را آزار می دهد». امام باقر صلوات الله علیه فرمود: «اگر این گونه باشد، مؤمن آل فرعون، جزو هلاک شدگان است. از زمانی که خداوند حضرت نوح علیه السلام را مبعوث کرد، علم همواره مکتوم بوده است. به خدا سوگند که اگر حسن به چپ و راست برود، علم را جز در اینجا نخواهد یافت».(۱).

استدلال امام باقر صلوات الله علیه به این آیه، نشان می دهد که این آیه جزو آیات منسوخ شده نیست و علمای آن روزگار، این مسأله را قبول داشته اند.

تقیه در سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۱. از ابوذر روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به زودی پیشوایانی برای شما خواهند آمد که نماز را می میرانند. اگر آن ها را دیدید، نماز را سر وقت به جا آورید و نمازی که با آن ها می خوانید، نافله قرار دهید».(۲).

حدیث دیگری نیز به همین معنا وارد شده است که می توانید به منابع مراجعه کنید.(۳).

۲. در روایت آمده است که دو نفر را نزد مسیلمه کذاب بردند. او به یکی از آن ها گفت: «آیا مرا رسول خدا می دانی؟». گفت: «نه؛ محمد رسول خدا است». مسیلمه او را

ص: ۱۶۲

۱- اصول کافی، منشورات مکتبه الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۰ و ۴۱ و چاپ دار الکتب الاسلامیه، تهران، ج ۱، ص ۵۱؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۲۷، ص ۱۸ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۸، ص ۸؛ بصائر الدرجات، ص ۲۹ الاحتجاج، ج ۲، ص ۶۸؛ الفصول المهمه، حر عاملی، ج ۱، ص ۵۲۱؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۵ و ۹۱ و ج ۲۳، ص ۱۰۱ و ج ۴۲، ص ۱۴۲.

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۱۵۹ و ج ۱، ص ۴۰۵؛ سنن ترمذی، ج ۱، ص ۱۱۳ و ر.ک: السنن الکبری، بیهقی، ج ۳، ص ۱۲۴؛ صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۱۲۰؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۰۶؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲، ص ۱۵۱؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۷، ص ۶۴۱ و ج ۸، ص ۱۹۰؛ امتاع الاسماع، ج ۱۳، ص ۲۰۹ و ۲۱۰؛ معرفه السنن و الآثار، ج ۲، ص ۱۳۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۲۴.

۳- مسند احمد، ج ۵، ص ۱۶۰ و ۱۶۸؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۳، ص ۶۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۳۴۶.

کشت و همین سؤال را از دیگری پرسید. او گفت: «تو و محمد، رسول خدا هستید». مسیلمه او را رها کرد. ماجرا به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و فرمود: «اولی با عزم و یقین از دنیا رفت و دومی از رخصت الهی استفاده کرد و زیانی بر او نیست» (۱).

۳. سهمی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است: «کسی که ثقه ندارد، دین ندارد» (۲). ظاهراً خطایی رخ داده و صحیح آن این است که «تقیه ندارد»؛ همچنان که در روایات اهل بیت صلوات الله علیهم این گونه آمده است (۳).

۴. داستان عمار بن یاسر، معروف است و در کتاب های مختلف حدیثی و تفسیری آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «اگر باز با تو چنین کردند، تو نیز همین کار را بکن». آیه ای هم به همین مناسبت نازل شد (۴).

ص: ۱۶۳

-
- ۱- محاضرات الادباء، راغب اصفهانی، ج ۴، ص ۴۰۸ تا ۴۰۹؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۲، ص ۱۰؛ سعد السعود، ص ۱۳۷.
 - ۲- تاریخ جرجان، ص ۲۰۰.
 - ۳- ر.ک: الکافی، چاپ آخوندی، ج ۲، ص ۲۱۷ و ۲۲۴؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۶۰؛ خصال صدوق، ص ۲۲؛ صفات الشیعه، صدوق، ص ۳؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۲۸؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۰۱؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البيت، ج ۱۰، ص ۱۳۱ و ج ۱۶، ص ۲۰۴ و ۲۱۰ و ۲۱۵ و ۲۳۷ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۷، ص ۹۴ و ج ۱۱، ص ۴۶۰ و ۴۶۵ و ۴۶۸ و ۴۸۵؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۷۴ و ج ۱۳، ص ۱۵۸ و ج ۳۰، ص ۳۲۷ و ج ۳۳، ص ۱۵۳ و ج ۶۳، ص ۴۸۶ و ج ۶۴، ص ۳۰۳ و ج ۷۲، ص ۷۷ و ۳۹۴ و ۳۹۹ و ۴۱۲ و ۴۱۴ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ج ۷۶، ص ۱۷۲ و ج ۷۷، ص ۲۶۷ و ج ۱۰۹، ص ۲۵۴؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۳۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۱۹؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۸۴؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۳، ص ۹۶؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۲۸، ص ۳۸۲؛ میراث عند الجعفریه، محمد ابوزهره، چاپ دار الرائد عربی، بیروت، ص ۴۰.
 - ۴- ر.ک: فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۷۷ تا ۲۷۸؛ عمده القاری، ج ۱، ص ۱۹۷؛ معرفه السنن و الآثار، ج ۶، ص ۳۱۶؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۳۲؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۶۰۹؛ فتح القدير، ج ۳، ص ۱۹۸؛ جامع البیان، ج ۱۴، ص ۲۳۷؛ تفسیر سمرقندی، ج ۲، ص ۲۹۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۳، ص ۳۷۴؛ امتاع الاسماع، ج ۹، ص ۱۰۷؛ الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۶۷؛ تفسیر سمعانی، ج ۳، ص ۲۰۴؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۲۴۹؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البيت، ج ۱۶، ص ۲۲۶ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۱، ص ۴۷۶؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۹۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۹۰؛ تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۳۵۸ و ۳۵۹.

۵. خود پیامبر صلی الله علیه و آله در سه یا پنج سال دعوت پنهانی اش، به تقیه عمل می کرد. این مسأله، مورد اجماع است و کسی در آن تردید ندارد. البته در کتاب الصحيح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله نوشته ام که حقیقت، چیز دیگری بود.

۶. اسلام در شرایط خاص، کافران را مخیر می کند که یکی از این سه را انتخاب کنند: اسلام، جزیه، شمشیر. روشن است که این کار، تشویق به تقیه (به معنای لغوی آن) است؛ چون در این صورت، آن ها اظهار اسلام می کنند و کفر خود را کتمان می دارند و اسلام شان از روی اعتقاد راسخ نیست و تنها برای حفظ جان است.

این که گفتیم معنای لغوی تقیه مراد است، به این خاطر است که اگر کفرشان را مخفی سازند و فقط ظاهراً وانمود کنند که مسلمان شده اند، در صف منافقان قرار می گیرند. نفاق، عملی محکوم و ناپسند است؛ در حالی که تقیه، عکس آن می باشد و در آن، ایمان را کتمان می کنند و کفر را آشکار می سازند. و این، کار پسندیده ای است که خداوند بدان امر فرموده و موجب حفظ دین و دین داران می شود؛ همانند وقتی که اهل اسلام، منافقان را در جامعه اسلامی می پذیرند و با دلجویی، آنان را نسبت اسلام متمایل می سازند تا تحت تاثیر دین قرار گیرند و ایمان در قلوب آن ها استقرار یابد و دست کم، فرزندان شان در فضای اسلامی رشد کنند و ایمان بیاورند. از این رو خداوند می فرماید: «وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۱) بهتر است بگویید: اسلام آوردیم؛ چرا که هنوز ایمان به دل های شما راه نیافته است».

۷. حجاج بن علاط در هنگام فتح خیبر، به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «من اهل و عیال دارم و باید اموال خود را از مکه بیاورم. اگر مجبور باشم برای این کار، به شما جسارتی

ص: ۱۶۴

بکنم و چیزی بگویم، بخشیده می شوم؟». پیامبر صلی الله علیه و آله به او اجازه داد که هر چه خواست، بگوید (۱) در حالی که مشکل او، یک مسأله مالی بود، نه جانی.

تقیه در تاریخ

۱. مردی از ابن عمر سؤال کرد: «آیا می توانم زکات خود را به امیران بپردازم؟». ابن عمر گفت: «آن را میان فقرا و نیازمندان تقسیم کن». مرد گفت: «حسن به من گفته است که اگر ابن عمر به کسی اعتماد داشته باشد، به او می گوید که زکات را میان فقرا و نیازمندان تقسیم کن». (۲).

۲. ادعا کرده اند که انس بن مالک به خاطر تقیه از برخی امیران، حدیث مربوط به «قنوت پیش از رکوع» را روایت کرده است. (۳).

۳. هنگامی که عباس بن حسن (وزیر مکتفی عباسی) با خواص و کاتبان خود مشورت می کرد که پس از مرگ مکتفی، چه کسی را خلیفه گردانند، ابن فرات به او گفت: «با هر یک از اینان، جداگانه خلوت کن و نظرش را بپرس. اگر بخواهند نظر خود را پیش دیگران ابراز کند، چه بسا نظر واقعی خود را نگویند و تقیه نمایند». عباس بن حسن گفت: «راست می گویی». سپس طبق نظر او عمل کرد. (۴).

ص: ۱۶۵

۱- ذخائر العقبی، ص ۱۸۹؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۸؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۹، ص ۱۵۱؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۴؛ المصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۴۶۶؛ منتخب مسند، عبد بن حمید، ص ۳۸۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۳۹۰؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۲۲۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۶، ص ۱۹۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۱۰۲؛ موارد الظمان، ج ۵، ص ۳۲۴؛ الاصابه، ج ۲، ص ۲۹؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۲۴۶؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۸۱؛ سبیل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۹۶؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۰۹.

۲- المصنف، صنعانی، ج ۴، ص ۴۸.

۳- ر.ک: المحلی، ج ۴، ص ۱۴۱.

۴- الوزراء صابی، ص ۱۳۰.

۴. پیامبر صلی الله علیه و آله و حمزه در بیعت عقبه، تقیه کردند که مطالب مربوط به آن، در فصلی جداگانه خواهد آمد.

۵. از ایوب نقل شده است که از حسن، در باره هیچ مسأله ای به اندازه مسأله زکات نپرسیدم. یک بار گفت: «به امیران بده». بار دیگر گفت: «به امیران نده».^(۱)

اگر این مسأله برآمده از تقیه نباشد، ناگزیر باید بگوییم که تردید حسن، به این خاطر بوده که حکم شرعی مسأله از جهت منع و جواز، برایش روشن نبوده است.

۶. راوی می گوید که محمد بن حنفیه گفت: «از امت جدا نشو و از امویان تقیه کن و به شیوه خودشان رفتار نما و همراه با آنان به جنگ نرو». گفتم: «شیوه رفتارشان چیست؟». گفت: «وقتی تو را دعوت می کنند، خودت را به آن ها نشان بده. با این کار، خدا شر آن ها را از تو و خون و دینت دفع می کند و مالی را نصیبت می سازد که تو بدان مال، سزاوارتر از امویان هستی».^(۲)

۷. عده ای در مورد قیام با محمد بن عبدالله بن حسن، از مالک استفتا کردند و به او گفتند: «بیعت ابوجعفر منصور، بر گردان ما است». مالک گفت: «شما به اکراه بیعت کرده اید و مکره، چیزی بر گردن ندارد».^(۳)

۸. قرطبی، فتوای «تقیه به هنگام ترس از قتل» را از شافعی و کوفیان نقل می کند و می گوید: «اهل علم بر این فتوا، اجماع دارند».^(۴)

۹. از حدیفه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما فرمود: «بشمارید ببینید چند نفر به صورت زبانی مسلمان شده اند». گفتیم: «ای رسول خدا! ما ششصد تا

ص: ۱۶۶

۱- همان.

۲- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۵، ص ۷۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۳۴۵.

۳- قاتل الطالبیین، ص ۲۸۳ و منشورات مکتبه حیدریه، ص ۱۹۰؛ تاریخ الامم و الملوک، چاپ اروپا، ج ۳، ص ۲۰۰ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۶، ص ۱۹۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۳۲؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۹، ص ۲۳.

۴- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۱۸۱.

هفتصد نفر هستیم. از چه می ترسید؟». فرمود: «شما نمی دانید! شاید گرفتار امتحان شوید». و ما چنان گرفتار امتحان شدیم که دیگر کسی نماز نمی خواند، مگر به صورت پنهانی. (۱).

حذیفه چهل روز پس از بیعت با امام علی صلوات الله علیه از دنیا رفت. این حدیث نشان می دهد که پیش از خلافت امام علی صلوات الله علیه، مردم مؤمن در تنگنای شدیدی زندگی می کردند؛ چون کسانی که امور را در دست گرفته بودند، نسبت به دین و دین داران کینه می ورزیدند و با هر چیزی که اندک ارتباطی به دین داشت، می جنگیدند و به سخره می گرفتند.

۱۰. عموم اهل حدیث و بزرگان اهل سنت، با این که معتقد به «قدیم بودن قرآن» بودند، تقیه کردند و نظریه «مخلوق بودن قرآن» را پذیرفتند و کسی جز احمد بن حنبل و محمد بن نوح، از این کار امتناع نکرد. (۲) وقتی کار به جاهای باریک کشید، احمد بن حنبل نیز تقیه کرد و گفت: «من متکلم نیستم». وقتی والی مدینه به او گفت: «نظرت در باره قرآن چیست؟». پاسخ داد: «قرآن کلام خدا است». پرسید: «آیا مخلوق است؟». گفت: «قرآن کلام خدا است و چیزی افزون بر این نمی گویم». (۳).

در حالی که خود احمد

ص: ۱۶۷

۱- صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۹۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸۴؛ عمده القاری، ج ۱۴، ص ۳۰۶؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۲۷۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۱۷۱؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۲۲۸؛ امتاع الاسماع، ج ۹، ص ۳۴۶؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۱۹.

۲- تجارب الامم، (چاپ شده به همراه العیون و الحدائق، ص ۴۶۵؛ کتاب الفتوح، ابن اعثم، چاپ دار الاضواء، ج ۸، ص ۴۲۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۴۲۳ تا ۴۲۷؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۱۹۳ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۷، ص ۱۹۹ و ۲۰۵ در حوادث سال ۲۱۸ هـ؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱۵، ص ۲۰ تا ۲۵ و ج ۱۸، ص ۹۷ و ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۲۸۸.

۳- تاریخ الامم و الملوک، چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۷، ص ۲۰۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۴۲۵ و ۴۲۶؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱۵، ص ۲۲؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۲۹۹ و ر.ک: آثار الجاحظ، ص ۲۷۴؛ مذکرات الرمانی، ص ۴۷.

بن حنبل گفته بود: «هر کس بگوید: "قرآن کلام خدا است" و توقف کند، واقفی و ملعون است».(۱).

یعقوبی می نویسد: از احمد در باره قرآن پرسیدند. گفت: «من چیزهایی بلد هستم؛ اما در این باره چیزی نمی دانم». بعد از این که چند تازیانه به او زدند، اسحاق بن ابراهیم نزد وی رفت و گفت: «آیا چیزی مانده است که ندانی؟». احمد گفت: «مانده است». گفت: «این مسأله از چیزهایی است که تو نمی دانستی و امیرالمؤمنین به تو یاد داد». گفت: «من با نظر امیرالمؤمنین موافقم». گفت: «در مخلوق بودن قرآن، با نظر او موافقی؟». گفت: «آری». اسحاق بر گفته های احمد شاهد گرفت و به او خلعت بخشید و به منزلش فرستاد.(۲).

اسماعیل بن حماد و ابن المدینی نیز از جمله کسانی بودند که در ماجرای «مخلوق بودن قرآن»، به تقیه عمل کردند. ابن المدینی، ملازم قاضی ابوداود معتزلی بود که در نماز، به او اقتدا می کرد و از احمد بن حنبل و اصحابش کناره می گرفت.(۳).

ابن زبیر نیز در برخورد با خوارج، تقیه کرد.(۴) شعبی و مطرف بن عبدالله، از حجاج تقیه کردند. عرباض بن ساریه و مؤمن طاق، از خوارج تقیه کردند. صعصعه بن صوهان، از معاویه تقیه کرد.(۵).

۱۱. می گویند وقتی حاکم ستمگر در باره همسر ابراهیم صلوات الله علیه پرسید، حضرت فرمود: «این خواهر من است». و این به خاطر خدا بود.(۶).

ص: ۱۶۸

۱- بحوث مع اهل السنه و السلفیه، ص ۱۸۳ و ۱۸۴؛ الرد علی الجهمیه ابن حنبل فی کتاب الدومی، ص ۸۲.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۲.

۳- ر.ک: متن و حاشیه لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۳۹ - ۴۰۰.

۴- ر.ک: عقد الفرید ابن عبد ربه، ج ۲، ص ۳۹۳.

۵- العقد الفرید، ج ۲، ص ۴۶۴ - ۴۶۵.

۶- صحیح بخاری، چاپ میمنیه، ج ۴، ص ۱۲۹ و چاپ دار الفکر، ج ۳، ص ۳۸ و ج ۴، ص ۱۱۲ و ج ۶، ص ۱۶۸ و ج ۸، ص

۵۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰۳ و ۴۰۴؛ ابوداود و ترمذی نیز آن را آورده اند؛ قصص الانبیاء نجار، ص ۹۸ تا ۹۹؛ مسند ابی

یعلی، ج ۱۰، ص ۴۲۷؛ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۵۴؛ فضائل الصحابه، نسائی، ص ۷۹ و ۸۰؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص

۳۶۶؛ سنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۹۷ و ۹۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۴۵ و ۴۶؛ المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۲۹۱؛

مسند الشامیین، ج ۴، ص ۲۸۷؛ تخریج الاحادیث و الآثار، ج ۱، ص ۴۵؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۴۸۵ و

۴۸۷؛ الفتح السماوی، مناوی، ج ۱، ص ۱۴۱؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۱، ص ۴۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، ص ۱۹۲ و

ج ۶۹، ص ۱۸۱ و ۱۸۲؛ فتوح مصر و اخبارها، ص ۶۳؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، ص ۱۷۱ و ۱۷۲؛ الکامل فی التاریخ، ج

۱، ص ۱۰۱؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۴؛ قصص الانبیاء، ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۹۳ و

۱۹۵؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱، ص ۳۰۳.

۱۲. عبیدالله بن معاذ عنبری از پدرش روایت کرده است: نامه ای به شعبه نوشتم و در باره ابی شیبه _ قاضی واسط _ سؤال کردم. نوشت: «از او حدیث ننویس و نوشته مرا پاره کن».(۱)

۱۳. در زمان معاویه که مستورد بن علقمه قیام کرد، صعصعه خطبه ای خواند و در خطبه اش تقیه کرد.(۲)

۱۴. وقتی بسر بن ابی ارقطاه مدینه را غارت کرد، جابر بن عبد الله انصاری به ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت نمود و گفت: «این بیعت، بیعت ضلالت است؛ اما می ترسم اگر بیعت نکنم، کشته شوم». ام سلمه گفت: «اگر این چنین است، بیعت کن. تقیه باعث شد اصحاب کهف، صلیب به گردن آویزند و با قوم شان در جشن ها شرکت کنند».(۳)

ص: ۱۶۹

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۸؛ اخبار القضاة، ابن حیان، ج ۳، ص ۳۰۹؛ شرح مسلم، نووی، ج ۱، ص ۱۱۰؛ معرفه علوم الحدیث، ص ۱۳۶؛ ضعفاء، العقیلی، ج ۱، ص ۵۹؛ الجرح و التعديل، رازی، ج ۱، ص ۱۳۳؛ الکامل، ابن عدی، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲- ر.ک: بهج الصباغ، ج ۷، ص ۱۲۱. و ر.ک: تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۱۴۴؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۰، ص ۱۹۸؛ الکامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۴۲۹.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۸؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۱۵. امام حسین صلوات الله علیه هنگام شهادت برادرش امام حسن صلوات الله علیه خطبه ای در مجلس بزرگ داشت او خواند و در مدح او گفت: «او برای در هم شکستن باطل، در راه خدا ایثار کرد و با روشی نیکو، در جایگاه تقیه قرار گرفت» (۱).

۱۶. پس از مسموم شدن امام حسن صلوات الله علیه، اهل کوفه از امام حسین صلوات الله علیه خواستند که علیه معاویه قیام کند؛ اما امام نپذیرفت و با تأیید موضع برادرش، اعلام کرد که تا معاویه زنده است، نباید علیه او شورید (۲).

۱۷. حسن بصری می گوید: «تقیه تا روز قیامت ادامه دارد» (۳).

۱۸. بخاری می نویسد: «به گفته ابن عباس، اگر کسی را دزدان وادار به کاری کنند و او با تقیه بتواند خود را رها سازد، اشکالی ندارد. ابن عمر و ابن زبیر و شعبی و حسن نیز همین نظر را دارند» (۴).

۱۹. بخاری می گوید: «اگر فردی برای نجات دوستش از مرگ یا هر گونه آسیبی، سوگند بخورد، اشکال ندارد. با این کار، او را تنها نگذاشته و برایش جنگیده و ظالمی را از او بازداشته است. کسی که در دفاع از مظلوم بجنگد، قصاص نمی شود. ... اگر کسی را وادار کنند که شراب بنوشد، گوشت مرده بخورد، بنده اش را بفروشد، اقرار به

ص: ۱۷۰

۱- ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۹۶؛ ترجمه الامام الحسن، ابن عساکر، ص ۲۳۳؛ تهذیب تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۲۳۰؛ عیون الاخبار، ابن قتیبه، ج ۲، ص ۳۱۴؛ حیا الامام الحسن علیه السلام، قرشی، ج ۱، ص ۴۳۹؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۱۱، ص ۵۹۷ و ج ۲۶، ص ۵۹۹؛ مختصر تاریخ مدینه دمشق، چاپ دار الفکر، ج ۷، ص ۴۶.

۲- ر.ک: الاخبار الطوال، ص ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲؛ حیا الامام حسین، قرشی، ج ۲، ص ۱۱۶ به نقل از الاخبار الطوال.

۳- صحیح بخاری، چاپ میمنیه، ج ۴، ص ۱۲۸ و چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۵۵؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۱۰، ص ۴۱۶؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۷۹؛ عمده القاری، ج ۲۴، ص ۹۷؛ تغلیق التعلیق، ج ۵، ص ۲۶۰؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۶۵.

۴- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۲۸ و چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۵۶؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۱۹؛ عمده القاری، ج ۲۵، ص ۹۷؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۱۸۴؛ تغلیق التعلیق، ج ۵، ص ۲۶۰. و ر.ک: نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۱.

بدهی کند، چیزی را ببخشد، پیوندی را بگسلد، پدر یا برادرش را بکشد، در اسلام جایز است که این کارها را انجام دهد. ... طبق گفته نخی، اگر سوگند دهنده ظالم باشد، نیت سوگند خورنده مهم است؛ و اگر سوگند دهنده مظلوم باشد، نیت سوگند دهنده مهم است» (۱).

البته تقیه در برخی از این موارد جایز نیست. در مواردی که خون در میان باشد، نمی توان تقیه کرد؛ چه رسد به این که مسلمانی بخواهد بر اساس تقیه، پدر و برادرش

را بکشد! بد نیست به شرح های نوشته شده بر کتاب «الاکراه» صحیح بخاری مراجعه کنید که حاوی توضیحات و مطالب سودمندی است» (۲).

۲۰. مغیره بن شعبه ادعا کرد که در عیجویی از امام علی صلوات الله علیه تقیه کرده است. او به صعصعه بن صوحان گفت: «این سلطنت چیره شد و ما را به عیجویی از علی وادار کرد. ما بسیاری از دستورها را انجام نمی دهیم و به همان اندازه ای که ناچار باشیم، بسنده می کنیم تا به وسیله تقیه، این قوم را از خودمان دفع نماییم. تو اگر می خواهی فضایل علی را ذکر کنی، میان خود و یارانت، به صورت پنهانی و در خانه های تان این کار را انجام دهید» (۳).

ص: ۱۷۱

-
- ۱- صحیح بخاری، چاپ میمنیه، ج ۴، ص ۱۲۸ و چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۵۹؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۸۸؛ عمده القاری، ج ۲۴، ص ۱۰۷. و ر.ک: سنن ترمذی، ج ۲، ص ۴۰۴؛ تغلیق التعلیق، ج ۵، ص ۲۶۳.
 - ۲- ر.ک: عمده القاری، ج ۲۴، ص ۹۵ تا ۱۰۸؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۷۷ تا ۲۸۹؛ ارشاد الساری، ج ۱۰، ص ۹۳ تا ۱۰۲.
 - ۳- تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۱۲ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۴، ص ۱۴۴؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۰، ص ۱۹۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۳۰؛ النصائح الکافیة، ص ۱۰۰.

۲۱. محمد بن حنفیه می گوید: در جنگ جمل، به مردی از اهالی بصره حمله کردم و بر وی مسلط شدم. گفت: «من بر دین علی بن ابی طالب هستم». وقتی منظورش را فهمیدم، از او دست کشیدم. (۱).

۲۲. ابن سلام می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود که نماز را در وقتش بخوانم و با امیرانی که نماز را به تأخیر می اندازند، نافله به جای آورم. (۲).

۲۳. خداری تصریح کرده است که برای نجات جانش از دست بنی امیه، مجبور شد تقیه کند و در برابر امام علی صلوات الله علیه موضع بگیرد. او به این آیه استدلال می کند که «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ»؛ (۳).

بدی را به بهترین شیوه دفع کن. (۴).

بیاضی در کتاب الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۷۲ و ۷۳ موارد دیگری نیز ذکر کرده است که می توانید مراجعه کنید.

و الحمد لله و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش ضمیمه: معنای تقیه

اشاره

علی رضی الله عنه در مورد عقیده شیعیان نسبت به تقیه می گوید: تقیه به معنای نفاق و دورویی و سازش کاری و ترس و روبه رو نشدن با باطل است.

ص: ۱۷۲

۱- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۵، ص ۶۷ و چاپ دار صادر، ج ۵، ص ۹۳؛ مناقب الامام امیرالمؤمنین، کوفی، ج ۲، ص ۳۳۷.

۲- تهذیب تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، ص ۲۰۵.

۳- سوره مؤمنون، آیه ۹۶.

۴- سلیم بن قیس، مؤسسه البعثه، قم، ایران، ص ۵۳.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: جا داشت که شما متن سخن امام علی صلوات الله علیه را ذکر کنید و منبع آن را مشخص نمایید تا ما بتوانیم به آن مراجعه کنیم و در آن بیندیشیم و صحت انتساب آن را به حضرت بررسی نماییم.

دوم: تقيه اگر بزدلی و سازش کاری و دورویی و فرار از رویارویی با باطل باشد، آیا همه کسانی که در پاسخ قبلی نام بردیم، سازش کار و منفاق بودند؟ آیا عمار بن یاسر که از مشرکان تقيه کرد، بزدل و منافق و سازش کار بود؟ در حالی که در مورد او آیه نازل شد: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ؛ (۱) هر کس بعد از ایمانش به خداوند کفر بورزد، [بازخواست می شود] مگر کسی که وادار شود و دلش آرام و استوار به ایمان باشد».

سوم: اگر تقيه به معنای بزدلی و نفاق و سازش کاری است، پس چرا خدا آن را تشریح کرد و فرمود: «فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً؛ (۲) از [لطف و ولایت] خداوند بی بهره است، مگر این که به نوعی از آنان تقيه کنید».

و در باره عمار فرمود: «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ؛ (۳) مگر کسی که وادار شود و دلش آرام و استوار به ایمان باشد».

ص: ۱۷۳

۱- سوره نحل، آیه ۱۰۶.

۲- سوره آل عمران، آیه ۲۸.

۳- سوره نحل، آیه ۱۰۶.

و درباره مؤمن آل فرعون فرمود: «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ؟ (۱) و مردی مؤمن از آل فرعون _ که ایمانش را پنهان می داشت _ گفت: آیا می خواهید مردی را بکشید که می گوید: پروردگار من خداوند است؟».

چهارم: اگر تقیه منجر به از بین رفتن اصل دین شود، جائز نیست؛ بلکه واجب است انسان در راه برپایی و حفظ دین، جان خود را فدا کند. تقیه وقتی جایز است که جان انسان، بی دلیل به خطر بیفتد و نیرویش هدر برود و بدون هیچ دلیل عقلایی، در معرض آزار و اذیت قرار گیرد. به طور حتم، خداوند متعال راضی نیست که کسی خود را بدون هیچ دلیلی، در معرض کشته شدن یا حتی کمتر از آن قرار دهد.

پنجم: اگر ظالمی به خاطر دشمنی شخصی اش با تو، بخواهد تو را بکشد یا اموالت را از تو بگیرد یا آبرویت را بریزد، چه کار می کنی؟ آیا برای جلوگیری از کار او، به صورت ناشناس بیرون نمی روی؟ آیا در خانه دوستان و آشنایان پنهان نمی شوی؟ آیا این تقیه به شمار نمی آید؟ آیا این کار شرعاً جایز نیست؟ اگر بتوانی این آزار و قتل بی دلیل را با حرفی یا چیزی از خود دفع کنی، آیا چنین کاری نمی کنی؟

شما می دانید که پس از شهادت امام علی صلوات الله علیه و به قدرت رسیدن معاویه، او و کارگزارانش (همچون مغیره بن شعبه و زیاد بن ابیه)، در زیر هر خشت و سنگی، به تعقیب شیعیان علی علیه السلام پرداختند و صحابه گانی همچون حجر بن عدی و عمرو بن الحمق را قربانی کردند. پس از زمام داری یزید لعنه الله و شهادت امام حسین صلوات الله علیه، کار بر شیعیان سخت تر شد. آیا شما از شیعیان علی صلوات الله علیه توقع دارید که در آن وضعیت، تسلیم کشتار و شکنجه می شدند تا بنی امیه و بنی العباس و دیگران، آن ها را در تنگنا قرار دهند؟

ص: ۱۷۴

ششم: مسلمانان غیر شیعه، نیازی به تقیه نداشتند؛ زیرا زیر بار حکومت ستمگران رفتند و ظالمان را امامان واجب الطاعه دانستند و یاری و حفظ و پشتیبانی و همکاری با آنان را بر خود واجب شمردند. این کار زشت و ناپسند، آن ها را وسیله ای در دست ظالمان، و ابزاری برای تازش ستمکاران قرار داد و نسبت به کسانی که این روش را مشروع نمی دانستند، فضای کینه و دشمنی گسترده و زمینه ساز فتنه های کور و هدفمند شد تا مخالفان امامت ظالمانه را بشکند و شیعیان و دیگر معترضان را سرکوب نمایند.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۸۶ (۹۶): تقیه نکردن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تقیه کردن امامان

اشاره

پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گاه در اوضاع دشوار، تقیه نمی کرد؛ ولی شیعیان ادعا می کنند که تقیه، نه دهم دین است و امامان، بسیاری از مواقع آن را به کار می بستند. پس چرا امامان شیعه، همانند جدشان نبودند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

تاریخ نویسان اهل سنت ذکر کرده اند که در یک دوره سه ساله، پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر ترس از سخت گیری قریشیان، دعوت خود را به صورت پنهانی انجام می داد؛ تا زمانی که این آیه نازل شد: «فَاصْبِرْ بِمَا تُوْمَرُ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * اِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ؛ (۱) آنچه را که دستور یافته ای آشکار کن و از مشرکان روی بگردان. ما تو را از ریشخند کنندگان، کفایت [و حمایت] می کنیم».

ص: ۱۷۵

حضرت خضر علیه السلام از چند هزار سال پیش، کار خود را به صورت پنهانی انجام می دهد. مؤمن آل فرعون نیز ایمانش را کتمان می کرد. قرآن به مشروعیت تقیه تصریح می کند و می فرماید: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ» (۱) مگر آن که به نوعی از آنان تقیه کنید».

پس وقتی درافتادن با قهر و قدرت سلطان سودی ندارد و بلکه موجب هدر رفتن نیرو و پایمال شدن ارزش ها می شود، به کار بستن تقیه _ در محدوده ای که احکام شریعت از بین نرود و بیان احکام، به موقعیتی مناسب موکول شود _ هیچ مانعی ندارد و مکلف نیز در نزد خداوند، معذور خواهد بود.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۸۷ (۱۱۱): تقیه ائمه، مانع از اقامه حجت

اشاره

شما شیعیان معتقدید که هیچ زمانی، خالی از حجت الهی نیست و امام، همان حجت الهی است. همچنین طبق نظر شما، تقیه نه دهم دین است. حال اگر تقیه برای امام _ که پرهیزکارترین مردم است _ جایز و بلکه مستحب باشد و برایش فضیلت و مایه فخر و مباهات به شمار آید، چگونه می تواند حجت را بر مردم تمام کند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: این سخن شیعیان نیست که زمین و زمان، هیچ گاه خالی از حجت نمی ماند؛ بلکه این روایت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است. (۲) پیش تر یادآور شدیم که

ص: ۱۷۶

۱- سوره آل عمران، آیه ۲۸.

۲- ر.ک: سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۰، ص ۳۶۸؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۵۱۴؛ البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۳۷۹.

حدیث ثقلین دلالت می کند که همواره امامی از اهل بیت، تا روز قیامت زنده خواهد ماند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد ثقلین فرمود: «آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض، نزد من آیند». پس برای ایمن ماندن از گمراهی، تنها تمسک به قرآن کافی نیست.

پس بدیهی است که زمین، خالی از حجت نمی ماند و باید این حجت، معصوم از خطا باشد؛ چون اگر معصوم نباشد، در هر موردی که خطا کند، حجتی در آن مورد نخواهد بود و زمین در همان مورد خطا، خالی از حجت خواهد می ماند که جایز نیست.

دوم: تقیه ای که نباید از امام سر بزند، تقیه ای است که موجب نابودی دین می شود و حجت بر خلق خدا ناتمام می ماند. در حالی که تقیه امامان این گونه نبود. آنچه که نیاز به تقیه داشت، احکامی بود که اگر شیعه علناً به آن عمل می کرد، از سوی حاکمان _ که گسترش آن احکام را موجب تضعیف حکومت و قدرت خود می دیدند، یا عاملی برای آشکار شدن جهل و نادانی خود می دانستند _ در معرض خطر قرار می گرفت. از این رو امامان با دستور به تقیه، خون شیعیان را حفظ می کردند و پس از برطرف شدن خطر، راهبرد خود را تصحیح می نمودند و احکام را به وضع عادی برمی گرداندند؛ بدون آن که کوچک ترین آسیبی به خود و شیعیان شان برسد. البته این مسأله، در احکام بسیار محدودی صورت می گرفت و عمل به تقیه، همراه با تمهیدات و تعقیباتی بود تا حقیقتی پایمال نشود و خللی در بیان احکام پیش نیاید.

سوم: پس از آن که مقام امامت برای کسی به اثبات رسید و از راه های صحیح، مقام امامت را در دست گرفت، مسئول حفظ دین می باشد و باید ابزار لازم برای رساندن حقیقت به مردم را پیدا کند؛ همانند پیامبر صلی الله علیه و آله که از ترس قریش، در خانه ارقم پنهان شده بود و مؤمن آل فرعون که ایمانش را کتمان می نمود.

در هر صورت، وقتی نبوت یا وصایت کسی با دلایل قطعی برای مان ثابت شد، ما دیگر پاسخ گوی وظایف و کردار او نیستیم. این ما هستیم که دین مان را از آن ها دریافت می کنیم و تحت تعلیم آنان قرار می گیریم، نه این که آن ها تحت تعلیم ما باشند و وظایف شان از سوی ما مشخص شود.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۸۸ (۱۸۷): تقیه امام، منجر به دروغ و گناه

اشاره

همه منابع شیعی، اتفاق نظر دارند که ائمه و دیگران، به تقیه عمل می کردند. معنای تقیه این است که امام، چیزی غیر از آنچه که در دل دارد، اظهار نماید و چه بسا ناحق بگوید. کسی که تقیه را به کار می بندد، گرفتار دروغ می شود و دروغ، گناه است!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

یکم: تقیه هیچ ملازمتی با دروغ ندارد؛ چرا که ممکن است فرد از توریه استفاده کند و مسلماً توریه، دروغ به شمار نمی آید. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست عازم غزوه ای شود، توریه می کرد و حقیقت را پنهان می داشت. (۱) پس آیا _ العیاذ بالله _ پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ می گفت و در نتیجه، معصوم نبود؟

ص: ۱۷۸

۱- ر.ک: المصنف، صنعانی، ج ۵، ص ۳۹۸؛ المنتقی، ابن تیمیه، ج ۲، ص ۷۶۵؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۱۹؛ معانی الاخبار، صدوق، ص ۳۶۵ و ۳۶۶؛ بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۷۲، ص ۳۶۹ و ج ۲۱، ص ۲۴۰ و ۲۴۱؛ تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۲۳۲؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۰۵؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۹، ص ۱۵۰؛ نیل الاوطار، ج ۸، ص ۵۶؛ المغازی، واقدی، ج ۳، ص ۹۹۰؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۰۶؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۴۳؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ دار صادر، ج ۲، ص ۱۶۷؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، المغازی، ص ۵۴۲؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۵۶ و ۴۵۷؛ ج ۶، ص ۳۸۷؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۵۹؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۲۳؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۱۱۰.

معنای توره آن است که انسان، سخنی دو پهلو بگوید و یکی از معانی آن را نیت نماید. حال اگر شنونده معنای دیگر را بفهمد، آیا گوینده مسئول است؟

نقل است که می خواستند کسی را امتحان کنند. از او پرسیدند: «جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟». گفت: «همان کسی که دخترش همسر او است».(۱) اهل سنت گمان کردند که ابوبکر را می گوید و شیعیان پنداشتند امام علی صلوات الله علیه را در نظر دارد.

نمونه دیگر، ماجرای جناب عقیل است. معاویه به عقیل دستور داد که امام علی صلوات الله علیه را بر فراز منبر لعن کند. او بالای منبر رفت و گفت: «امیرالمؤمنین معاویه به من فرمان داده است که علی را لعن کنم. پس او را لعن کنید که لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد!».(۲).

از کجا معلوم که ائمه صلوات الله علیهم نیز برای رها شدن از خطرهای در کمین، چنین شگردی به کار نبسته باشند؟

دوم: اگر شما به فردی _ همچون پیامبر، وصی پیامبر یا یک مؤمن _ پناه داده باشید و ستمگری در جست و جوی او باشد و بخواهد او را بکشد و سراغش را از شما بگیرد، آیا جایز است پناهگاه وی را به فرد ستمگر نشان دهید و اسباب قتلش را فراهم سازید؟ یا این که راست گویی در این موارد، منجر به قتل پیامبر و وصی پیامبر و فرد مؤمن

ص: ۱۷۹

-
- ۱- . ر.ک: نواسخ القرآن، ابن جوزی، ص ۵؛ شجره طوبی، ج ۱، ص ۶۷؛ زهر الربیع، ص ۸۲؛ البرهان زرکشی، ج ۲، ص ۳۱۵؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۱۷۶؛ الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۲۱؛ تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۳۴۵؛ وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۱۴۱؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۴۲، ص ۲۹۳ و ج ۴۵، ص ۹۰؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۴۷.
 - ۲- ثمرات الاوراق، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۹؛ الدرجات الرفیعه، ص ۱۶۱؛ المستطرف، ج ۱، ص ۵۴؛ الغدیر، ج ۳، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.

می شود و حرام است؟ این نشان می دهد که هر دروغی حرام نیست و هر راستی جایز نیست؛ بلکه در مواردی، راست گویی گناه است و دروغ گویی واجب می باشد!

سوم: خداوند متعال در قرآن کریم، تقیه را مشروع می داند و می فرماید: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ» (۱) مگر آن که به نوعی از آنان تقیه کنید». تقیه اگر دروغ و گناه باشد، پس چگونه خداوند به آن مشروعیت بخشیده است؟ چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله به عمار می فرماید که در برابر مشرکان، تقیه کند و اگر دوباره آزارش دادند، باز هم این کار را تکرار نماید؟ (۲) مگر شما اهل سنت نمی گوئید: «کار خوب، کاری است که شرع آن را خوب بشمارد و کار بد، کاری است که شرع آن را زشت به حساب آورد»؟

چهارم: در پاسخ به پرسشی دیگر، مواردی از تقیه انبیا و علما و مسلمانان ذکر شد. قرآن از مؤمن آل فرعون خبر می دهد که ایمان خود را پنهان می داشت. و در باره حضرت ابراهیم علیه السلام سخن می گوید که در برابر قومش تقیه کرد و به آن ها فرمود: «إِنِّي سَقِيمٌ» (۳) من بیمار هستم» تا او را از شهر بیرون نبرند و بتواند بت ها را بشکند. (۴) همچنین از حضرت یعقوب علیه السلام خبر می دهد که به فرزندش یوسف علیه السلام گفت:

ص: ۱۸۰

۱- سوره آل عمران، آیه ۲۸.

۲- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۲۴۹؛ جامع البیان، ج ۱۴، ص ۲۳۷؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۲۴۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۳، ص ۳۷۳؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۵۷؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۲۰۸ و ۲۰۹؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۷۸؛ معرفه السنن و الآثار، ج ۶، ص ۳۱۶؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۳، ص ۲۴۹؛ تفسیر سمعانی، ج ۳، ص ۲۰۴؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۶۰۹؛ العثمانیه جاحظ، ص ۱۰۴؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۳۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۷.

۳- سوره صافات، آیه ۸۹.

۴- صحیح بخاری، چاپ دارالمعرفه، کتاب بدء الخلق، ج ۴، ص ۱۱۲؛ صحیح مسلم، چاپ دارالمعرفه، ج ۷، ص ۹۸؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۴۹۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰۳ و ج ۳، ص ۲۴۴؛ فضائل الصحابه، نسائی، ص ۷۹؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۳۶۶ و ج ۱۰، ص ۱۹۸.

«يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا!» (۱) فرزندم! خوابت را برای برادرانت بازگو نکن که در مورد تو دسیسه می کنند».

شافعی به جواز تقيه فتوا داده است. فخر رازی در تفسیر خود می نویسد: «مذهب شافعی بر این است که اگر مسلمانان با مشرکان دچار مشکل شوند، می توانند برای حفظ جان، تقيه کنند» (۲).

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

ص: ۱۸۱

۱- سوره يوسف، آیه ۵.

۲- مفاتیح الغیب، رازی، ج ۸، ص ۱۳.

پرسش شماره ۱۸۹ (۱۳۳): کمک گرفتن از اهل ذمه علیه یاغیان و تجاوزکاران

اشاره

امروزه شیعیان خرده می گیرند که چرا علمای اهل سنت در سرزمین حرمین فتوا داده اند که به خاطر اضطرار می توان در برابر بعثی های مرتد، از کافران کمک گرفت؟ از سوی دیگر می بینیم که ابن مطهر حلی که از بزرگان شیعه است، در کتاب منتهی المطلب فی تحقیق المذهب می نویسد: «شیعیان _ غیر از شیخ طوسی _ اجماع دارند که می توان در جنگ علیه یاغیان و سرکشان، از اهل ذمه کمک گرفت». این چه تناقضی است؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: آنچه که علامه حلی در کتاب منتهی المطلب نوشته و در متن سؤال نیز آمده، این است که برای جنگ با یاغیان و سرکشان، می توان از اهل ذمه ای کمک گرفت که تحت سلطه دولت اسلامی اند، نه کافران هم پیمان و کفار حربی و استعمارگر و فرصت طلب که به دنبال ضربه زدن به مسلمان هستند!

ص: ۱۸۲

دوم: علمای شیعه و بسیاری از علمای اهل سنت، حکومت سعودی را سرزنش می کنند که چرا برای بیرون راندن صدام حسین از کویت، از نیروهای غربی و آمریکایی کمک گرفت! روشن است که آمریکا و دولت های اروپایی، استعمارگر و ظالم اند و تلاش می کنند که بر کشورهای اسلامی چیره شوند و ثروت آن ها را چپاول کنند. آن ها بزرگ ترین حامیان اسرائیل در اشغال سرزمین فلسطین هستند و حقوق آن ها را تضییع می کنند و می خواهند اعراب و مسلمانان را خوار کنند و اموال شان را به غارت ببرند.

خود سعودی در جنگ علیه ایران، از ارتش صدام پشتیبانی می کرد. چطور شد که در جنگ ایران، به صدام کمک می کرد و در جنگ کویت، علیه صدام اقدام نمود و از نیروهای استکبار و استعمار کمک گرفت؟ جالب است که وقتی صدام به درک واصل گردید، به بهانه این که او رئیس جمهوری عرب و مسلمان است، به اعدام او اعتراض کردند! چگونه است که صدام بعضی مرتد، به یک باره رئیس جمهوری مسلمان شد؟!

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۹۰ (۱۶۸): نماز به سوی قبر امام

اشاره

مجلسی در مورد دو رکعت نمازی که شیعیان پس از زیارت ضریح ها می خوانند، نوشته است: «باید روبه روی قبر امام ایستاد، هر چند موافق قبله نباشد».(۱).

عجیب آن که در کتاب های شیعه، از امامان اهل بیت نقل شده است که قبور را به عنوان مسجد و قبله قرار ندهید؛ ولی شیعیان این احادیث را حمل بر تقیه می کنند؛ همچنان که در هر چیزی که موافق با خواسته های آن ها نباشد، چنین می کنند.

ص: ۱۸۳

۱- بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۶۹.

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: علامه مجلسی رحمه الله نوشته است که «در هنگام خواندن زیارت، باید رو به قبر ایستاد»؛ اما هنگام خواندن نماز زیارت و دیگر نمازها، باید رو به قبله بود و همه شیعیان بر این اتفاق نظر دارند؛ مگر در مورد کسی که در حال غرق شدن است یا توسط دزد و دشمن، تحت تعقیب می باشد [که در این صورت، رعایت قبله لازم نیست].

علامه مجلسی رحمه الله این مطلب را در شرح روایتی نقل کرده است که امام صادق صلوات الله علیه نحوه زیارت امام حسین صلوات الله علیه از راه دور را به حنان بن سدید آموزش می دهد و می فرماید:

به بیابان یا پشت بام خانه ات برو و رو به سوی قبله کن. وقتی برایت معلوم شد که قبر مطهر امام حسین صلوات الله علیه در کدام سو قرار دارد، [آن را قبله خود قرار بده] که خداوند می فرماید: «فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (۱) به هر سو رو کنید، رو به سوی خدا است». سپس بگو: «السلام علیک یا مولای و ابن مولای و سیدی و ابن سیدی...» (۲).

علامه مجلسی رحمه الله در توضیح عبارت «رو به سوی قبله کن» می نویسد:

ص: ۱۸۴

۱- .سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۲- .بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۶۸.

شاید امام این جمله را برای کسی فرموده که جمع میان قبر و قبله برایش ممکن است. از این که می فرماید: «وقتی برایت معلوم شد قبر مطهر در کدام سو قرار دارد»، روشن می شود که باید روبه روی قبر ایستاد، هر چند موافق قبله نباشد. (۱).

پس چیزی که علامه مجلسی می گوید، این است که «به هنگام خواندن زیارت، باید رو به قبر ایستاد»، نه این که هنگام خواندن نماز، رو به قبر نمود. رعایت قبله در نماز، جای شک و شبهه ندارد که بخواهد در مورد آن توضیح بدهد. در متن هم صحبتی از نماز به میان نیامده است.

دوم: پرسش گر مدعی است که «شیعیان، نهی از قبله و مسجد قرار دادن قبور را حمل بر تقیه می کنند». پرسش ما این است که کدام یک از شیعیان و در چه کتابی به این موضوع تصریح کرده اند؟

سوم: در احادیثی که از قبله قرار دادن قبور نهی گردیده، مقصود این است که به جای کعبه، قبر را به عنوان قبله قرار ندهیم و همانند کعبه، از چهار طرف به سوی آن نماز نخوانیم. شیعیان چیزی را جایگزین کعبه نکرده و به این موضوع پای بند هستند. آنان هنگامی که به زیارت انبیا و اوصیا می روند، قبر آن ها را به جای کعبه، قبله قرار نمی دهند و این کار را بدعت و حرام می دانند. این کار، نماز را باطل می کند؛ اما لزوماً به معنای شرک نیست.

چهارم: در احادیثی که از مسجد قرار دادن قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نهی شده، مقصود این است که سجده کردن بر خود قبر جایز نیست. در برخی از روایات، به این موضوع تصریح شده است که می توانید به آن ها مراجعه کنید. (۲).

ص: ۱۸۵

۱- بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۶۹.

۲- وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۵، ص ۱۶۰ و ۱۶۱ و ج ۳، ص ۲۱۰ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۳، ص ۴۵۴ و ۴۵۵ ؛ تهذیب الاحکام، طوسی، ج ۲، ص ۲۲۸ و ج ۱، ص ۴۶۱ و ج ۳، ص ۲۰۱ ؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۶۵ و ج ۸۰، ص ۳۱۵ و ج ۹۷، ص ۱۲۸ ؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۸۲ ؛ الاحتجاج، ص ۴۹۰ و چاپ النعمان، ج ۲، ص ۳۱۲.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۱۹۱ (۱۷): عبدالحسین و عبدالعلی

اشاره

عبودیت و بندگی نمی تواند برای کسی جز خدای یگانه باشد. خداوند متعال می فرماید: «بَلِ اللَّهِ فَاَعْبُدُوهُ» (۱) بلکه خدا را پرست». پس چرا شیعیان نام خود را عبدالحسین (بندۀ حسین) و عبدالعلی (بندۀ علی) و عبدالزهر (بندۀ زهرا) و عبدالامام (بندۀ امام) می گذارند؟ اگر این کار درست است، چرا ائمه نام فرزندان شان را عبدالعلی و عبدالزهر نگذاشتند؟ با توجه به این که حسین رضوان الله علیه به شهادت رسیده است، پس صحیح نیست که عبدالحسین به معنای خادم حسین باشد. خادم کسی است که خدمت می کند و آب و غذا می برد. آیا معقول است کسی برای حسین رضوان الله علیه، آب و غذا ببرد و کنار قبرش آب وضو بگذارد تا خادم حسین به شمار آید؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: میان عبادت (پرستش) و عبودیت (بندگی) فرق اساسی وجود دارد. عبادت کسی غیر خدای سبحان، صحیح نیست. هر کس غیر خدا را عبادت کند، گمراه و مشرک است.

ص: ۱۸۶

دوم: عبودیت به معنای بندگی، اصالتاً برای خداوند متعال است و گاه بالتبع برای غیر خدا نیز به کار می رود؛ به این معنا که خداوند، مالکیت کسی را به فرد دیگر اعطا می کند و آن شخص، مالک وی می شود؛ همچنان که خدای متعال، مالک حقیقی همه اشیاء عالم است و می تواند مالکیت زمین و درخت و حیوان و انسان را به برخی از بندگانش اعطا کند. قرآن کریم می فرماید: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ» (۱) بی همسران و بردگان و کنیزکان صالح خود را به همسری [دیگران] دهید». این گونه است که به واسطه تملیک خداوند و از طریق اسباب ملکیت، زید مالک عمرو می شود.

سوم: روایت شده که یکی از پیشوایان یهودی به امام علی صلوات الله علیه گفت: «آیا تو پیامبر هستی؟» حضرت فرمود: «من فقط بنده ای از بندگان محمد هستم» (۲).

شاید امام علی صلوات الله علیه این سخن را بعد از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است. اگر در ایام خلافت خود گفته باشد، ربع قرن بعد از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. حال آیا مقصود حضرت این بوده که من برای پیامبر صلی الله علیه و آله که در قبر خفته است، آب و غذا می برم؟

چهارم: از سخنان لقمان به فرزندش این است که «پسرکم! بنده خوبان باش» (۳). از امام علی صلوات الله علیه نقل شده است: «من بنده کسی هستم که یک حرف به من بیاموزد. اگر

ص: ۱۸۷

۱- سوره نور، آیه ۳۲.

۲- ر.ک: بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۹۰؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۹۲؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۴۹۶ و چاپ دیگر، ص ۳۱۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۶۴؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۳۳؛ کتاب التوحید، صدوق، ص ۱۷۴؛ امالی صدوق، ص ۵۳۴.

۳- ر.ک: بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۱۶ و ۴۱۸ و ج ۷۱، ص ۱۷۶ و ۱۸۶؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۱۲، ص ۱۵۶ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۸، ص ۵۰۹؛ نهج السعاده، ج ۷، ص ۲۵۱ و ۳۵۳؛ قصص الانبیاء، راوندی، ص ۱۹۴.

خواست بفروشد، و اگر خواست آزاد کند، و اگر خواست به غلامی برد». (۱).

همچنین می فرماید: «هر کس به من حرفی بیاموزد، مرا بنده خود ساخته است». (۲).

از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است که فرمود: «از هر کس حرفی آموختم، بنده او شدم». (۳) و آمده است: «هر کس حرفی به من بیاموزد، بنده او می گردم». (۴).

پنجم: از بارزترین ویژگی های بنده این است که در برابر مولایش، قادر به کاری نیست و ریز و درشت کارهای او را مولا در دست دارد. خداوند پیامبرش را به عنوان ولی مؤمنان _ و بلکه سزاوارتر از مؤمنان به خودشان _ معرفی می کند. امام نیز در ولایت، سزاوارتر از مؤمنان به خودشان است؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرمود: «آیا من از خودتان به شما سزاوارتر نیستم؟». گفتند: «آری». فرمود: «هر کس من مولای او هستم، علی نیز مولای او است».

نتیجه این که مردم در فرمان بری از مقام نبوت و امامت، بندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند؛ به این معنا که اطاعت و فرمان بری مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله، باید همانند اطاعت بنده از مولایش باشد. امام رضا صلوات الله علیه در حدیثی، مراد از «بندگی مردم نسبت به امامان» را بیان می کند و می فرماید: «مردم در فرمان بری، بندگان ما هستند و در دین، دوستان ما به شمار می آیند». (۵) پس منظور این نیست که ما برای یاری و خدمت رسانی، بندگان ایشان هستیم، و معنا ندارد پرسش گر بگویید: «آیا معقول است

ص: ۱۸۸

۱- ر.ک: العلم و الحکمه فی الکتاب و السنه، ری شهری، ص ۴۲۱؛ حاشیه آداب المتعلمین، ص ۷۴ که از تعلیم المتعلم طریق المتعلم، نوشته زرنوجی آورده است.

۲- ر.ک: جامع السعادات، نراقی، ج ۳، ص ۱۱۲.

۳- ر.ک: عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۹۲؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۴، ص ۴۰۴ و ج ۷، ص ۳۶۰.

۴- ر.ک: کشف الخفاء، ج ۲، ص ۲۶۵.

۵- ر.ک: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۲۳، ص ۲۶۲ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۶، ص ۱۶۱؛ الامالی مفید، ص ۲۵۳؛ الامالی طوسی، ص ۲۲؛ موسوعه احادیث اهل البیت، نجفی، ج

۳، ص ۴۹۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۲؛ بشاره المصطفی، ص ۱۱۹.

کسی برای حسین رضوان الله علیه، آب و غذا ببرد و کنار قبرش آب وضو بگذارد تا خادم حسین به شمار آید؟».

بندگی مالکیت، با بندگی طاعت، تفاوت دارد. مالکیت بر محور حیات و زندگی می چرخد و با مرگ پایان می یابد؛ اما بندگی طاعت، با مرگ از بین نمی رود و همان طور که پیش از مرگ بوده، پس از مرگ نیز ادامه می یابد. اطاعت از مولا در زمان زندگی و مرگش واجب است و بندگی طاعت، همچنان باقی می ماند؛ اما بندگی مالکیت با مرگ پایان می یابد و به محض این که مولا مُرد، مالکیت او نسبت به غلام، از بین می رود.

ششم: در میان صحابه، عده زیادی نام شان همانند عبدالعلی و عبدالحسین بود. کسی هم نمی تواند ثابت کند که بعدها پیامبر صلی الله علیه و آله نام آن ها را تغییر داده است. برای نمونه، نام چند تن از آن ها را به نقل از کتاب الاصابه ذکر می کنیم: عبد رضا (ابو مکنف)؛ عبد شمس بن الحرث بن کثیر بن جشم؛ عبد شمس بن عقیف بن زهیر؛ عبد عمرو بن عبد جبل الکلبی؛ عبد عمرو بن نضله الخزاعی؛ عبد عمرو بن یزید بن عامر الجریشی؛ عبد عوف بن الحرث بن عوف الهمسی؛ عبد قیس بن لای بن عاصم؛ عبد المطلب بن ربیع بن الحرث؛ عبد یزید بن هاشم بن المطلب؛ عبد یالیل بن عمرو بن عمیر الثقفی؛ عبد الجد بن عبد العزیز الازدی؛ عبد الحجر بن سراقه؛ عبد خیر بن یزید؛ عبد القیس الیمامی الحنفی.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۹۲ (۲۲): سجده پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر تربت حسین (علیه السلام)

اشاره

آیا بر تربت حسینی که شیعه بر آن سجده می کند، پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز سجده کرد؟ اگر بگویند: «سجده کرد»، به پروردگار کعبه سوگند که دروغ است!

و اگر بگویند: «سجده نکرد»، پس آیا آنان بهتر از پیامبر صلی الله علیه و سلم راه را می دانند و راه یافته ترند؟

ص: ۱۸۹

باید یادآور شد که در روایات شیعه آمده است: جبرئیل، مشتی از خاک کربلا را برای پیامبر صلی الله علیه و سلم آورد.

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: از نظر شیعیان، سجده بر تربت امام حسین صلوات الله علیه واجب نیست؛ بلکه واجب است که سجده بر زمین یا چیزی که از زمین می روید _ غیر از خوردنی ها و پوشیدنی ها _ انجام گیرد. تربت امام حسین صلوات الله علیه نیز خاک است و سجده بر آن صحیح می باشد. وقتی همه مسلمانان سجده بر خاک را جایز می دانند، دیگر چرا از دلیل سجده بر آن می پرسید؟

دوم: شما روایت کرده اید که مسروق بن اجدع _ در گذشته سال ۶۲ هجری و از اصحاب ابن مسعود _ هر گاه به مسافرت می رفت، خشتی با خود می برد تا در کشتی بر آن سجده کند.^(۱)

سوم: ابن عیینه می گوید: «از رزین، غلام ابن عباس، شنیدم که می گفت: علی بن عبدالله بن عباس رضی الله عنه در نامه ای به من نوشت که لوحی از سنگ مروه برایم بفرست تا بر آن سجده کنم».^(۲) چرا که او سجده بر سنگ و خاک را لازم می دانسته و می خواسته نمازش با سجده بر سنگ مروه، متبرک شود. این را هم باید در نظر داشت که به هیچ وجه نمی توان علی بن عبدالله بن عباس و مسروق بن اجدع را اهل بدعت خواند.

ص: ۱۹۰

۱- المصنف، صنعانی، ج ۲، ص ۸۳؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۶، ص ۵۳؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۲، ص ۱۷۲.

۲- اخبار مکه، ازرقی، ج ۲، ص ۱۵۱.

امام صادق و امام باقر صلوات الله علیهما به صراحت گفته اند که هر چه روایت می کنند، به نقل از امام سجاد است و او از امام حسین، او از امام علی صلوات الله علیهم، او از رسول خدا صلی الله علیه و آله، او از جبرئیل، و او از خداوند متعال روایت کرده است. (۱) ائمه صلوات الله علیهم تصریح کرده اند که چیزی از خودشان نمی گویند و هر چه می گویند، در کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. (۲).

در حدیثی از امام باقر صلوات الله علیه آمده است: «ای جابر! به خدا سوگند که اگر طبق فتوای خودمان با مردم سخن بگوییم، جزو هلاک شدگان هستیم. ما بر اساس آثار بر جای مانده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در نزد ما است، با آنان سخن می گوئیم؛ آثاری که از نسلی به نسل دیگر رسیده و آن را پنهان داشته ایم، همان گونه که دیگران طلا و نقره را پنهان می دارند». (۳).

از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده است: «به خدا سوگند که ما بر اساس خواهش نفسانی و فکر و اندیشه خود سخن نمی گوئیم و جز آنچه که پروردگارمان گفته است، بر زبان نمی رانیم». (۴).

همچنین به مردی فرمود: «هر وقت چیزی در پاسخ تو گفتم، به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. ما طبق نظر خود چیزی نمی گوئیم». (۵) روایات دیگری نیز به همین معنا وجود دارد که می توانید مراجعه کنید. (۶).

وقتی گفتار و رفتار امام باقر و امام صادق و دیگر امامان اهل بیت صلوات الله علیهم، بر پایه رأی و نظر خودشان نیست و آنچه می گویند و عمل می کنند، بر اساس آثار بر جای

ص: ۱۹۱

۱- ر.ک: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۲ تا ۱۷۹ و منیه المرید و امالی مفید.

۲- ر.ک: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۳ _ ۱۷۴ به نقل از اختصاص.

۳- ر.ک: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ به نقل از بصائر الدرجات و الاختصاص

۴- ر.ک: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۳ به نقل از المجالس مفید و بصائر الدرجات.

۵- ر.ک: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۳ به نقل از بصائر الدرجات.

۶- ر.ک: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ به نقل از اختصاص مفید و بصائر الدرجات صفار.

مانده از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، پس ما باید در مورد سجده بر تربت امام حسین صلوات الله علیه نیز به روایات ایشان مراجعه کنیم.

روایات سجده بر تربت حسینی

علامه احمدی رحمه الله، در مورد سجده بر تربت امام حسین صلوات الله علیه، احادیثی را جمع آوری کرده است (۱).

که برخی از آن ها را در اینجا می آوریم:

۱. امام صادق صلوات الله علیه فرمود: «سجده بر خاک قبر حسین صلوات الله علیه، موجب نورافشانی در زمین های هفت گانه می شود. هر کس تسیحی از خاک قبر حسین صلوات الله علیه به همراه داشته باشد، حتی اگر ذکر نگوید، نامش را جزو تسیح گویان می نویسند» (۲).

۲. از امام کاظم صلوات الله علیه روایت شده است: «شیعه ما، به چهار چیز نیاز دارد: حصیری که بر آن نماز بخواند؛ انگشتری که آن را به دست نماید؛ مسواکی که با آن دهانش را بشوید؛ و تسیحی که از خاک قبر حسین صلوات الله علیه باشد» (۳).

۳. امام جعفر صادق صلوات الله علیه یک کیف ابریشمی زرد رنگ داشت که در آن تربت امام حسین صلوات الله علیه بود. به وقت نماز، آن را بر روی سجاده اش می ریخت و بر آن سجده می کرد. آن حضرت می فرمود: «سجده کردن بر تربت اباعبدالله صلوات الله علیه حجاب های هفت گانه را می درد» (۴).

۴. امام صادق صلوات الله علیه برای اظهار ذلت و نیاز در برابر خداوند، جز بر خاک امام حسین صلوات الله علیه سجده نمی کرد (۵).

ص: ۱۹۲

۱- السجود علی الارض، شیخ علی احمدی، ص ۱۰۶ و ۱۰۷ و چاپ چهارم، سال ۱۴۱۴ هـ.ق، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۲- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۶۰۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۶۸.

۳- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۶۰۳ و ج ۱۰، ص ۴۲۱؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۲.

۴- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۶۰۸؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۵ و ج ۸۵، ص ۱۵۳.

۵- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۶۰۸؛ بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۱۵۸.

۵. امام صادق صلوات الله عليه فرمود: «تسبیحی که از خاک قبر امام حسین صلوات الله عليه ساخته شده است، در دست انسان تسبیح می گوید؛ بدون آن که خود فرد تسبیح بگوید».(۱).

۶. حمیری می گوید: به فقیه (امام زمان صلوات الله عليه) نامه نوشتم و پرسیدم: «با تسبیحی که از خاک قبر ساخته شده، می توان تسبیح گفت؟ آیا این کار فضیلتی دارد؟». حضرت پاسخ داد و دیدم در توقیع نوشته است: «با آن، تسبیح بگو که هیچ تسبیحی با فضیلت تر از آن نیست».(۲).

ظاهراً مراد از قبر، قبر امام حسین صلوات الله عليه است و الف و لام «القبر» برای عهد ذهنی است؛ چون آن قبر در نزد اهل بیت صلوات الله عليه و شیعیان، معروف و مشهور بود.

۷. محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری به امام زمان صلوات الله عليه نامه نوشت و در مورد سجده بر مهر ساخته شده از خاک قبر امام حسین صلوات الله عليه پرسید که آیا فضیلتی دارد؟ حضرت در پاسخ فرمود: «این کار جائز است و فضیلت دارد».(۳).

پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تربت حسینی

حدیثی را که می گوید: «جبرئیل مثنی از خاک کربلا را برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد»، شیعه و سنی نقل کرده اند. علامه احمدی رحمه الله می نویسد: «به طور مستفیض وارد شده است که وقتی جبرئیل علیه السلام خبر کشته شدن امام حسین صلوات الله عليه را به پیامبر صلی الله علیه و آله داد، مثنی از خاک محل شهادت آن حضرت را نیز آورد. همچنین

ص: ۱۹۳

۱- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۳۳؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۳.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۲۱؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.

۳- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۰۸ و ج ۴، ص ۱۰۳۴ و ج ۱۰، ص ۴۲۱؛ بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۱۴۹.

غیر از جبرئیل، یکی دیگر از فرشتگان نیز این خبر دردناک را به پیامبر صلی الله علیه و آله داد و مشتی از خاک کربلا را برای آن حضرت آورد». (۱) شیعه امامیه معتقد است: خاکی که خداوند جلیل به رسول اقدسش اهدا کرد، هدیه ای والا و ارزشمند و گران قدر بود که شایستگی داشت پیامبر صلی الله علیه و آله به پیروی از سنت الهی، به آن احترام بگذارد و گرامی اش بدارد. وقتی جبرئیل آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله داد، حضرت آن را گرفت و بوسید.

ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنه می گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد، در دستش خاکی سرخ رنگ بود که آن را می بوسید. گفتم: «ای رسول خدا! این خاک چیست؟». فرمود: «جبرئیل به من خبر داد که فرزندم حسین در سرزمین عراق کشته

ص: ۱۹۴

۱- ر.ک: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۹ به نقل از امالی شیخ طوسی؛ کامل الزیارات، ابن قولویه و ج ۱۰۱، ص ۱۱۸ و ۱۲۷ و ۱۳۵ به نقل از امالی و الکامل و المصباح؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ص ۱۴۴ و ۱۴۵؛ ذخائر العقبی، ص ۱۷۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۹۴ و ۱۹۵؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۰۸؛ تلخیص المستدرک، ذهبی، ج ۴، ص ۱۷۶ و ۳۹۸؛ الخصائص، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ المناقب، مغزلی، ص ۳۱۴؛ منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۱۱۰ و ۱۱۱؛ مفتاح النجاح، ص ۱۳۵ و ۱۳۴؛ وسیله المال، ص ۱۸۲؛ العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۱۹؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۸؛ تاریخ الرقه، ص ۷۵؛ الفصول المهمه، ابن صباغ، ص ۱۵۴؛ نور الابصار، ص ۱۱۶؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۹، ص ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۱؛ الغنیه لطالبی طریق الحق، ج ۲، ص ۵۶؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۹ و ۱۵۸؛ النهایه، ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۳۰؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۹۱ و ۱۹۰؛ ینابیع، ص ۳۱۸ و ۳۱۹؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۴؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۱۰؛ طرح التخریب، ج ۱، ص ۴۱؛ اخبار الجبائک، سیوطی، ص ۴۴؛ المطالب العالیه؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۶؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۳۰؛ اخبار الدول، ص ۱۰۷؛ الفتح الکبیر نبهانی، ج ۱، ص ۲۲؛ تاریخ الاسلام دمشق، ج ۳، ص ۱۱. این منابع از حاشیه احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۳۳۹ و ۴۱۶ و ج ۸، ص ۱۴۲ تا ۱۵۱ گرفته شده است. البیان، آیت الله خویی، ص ۵۶۱ به نقل از مسند ابی یعلی و ابن ابی شیبه و سعید، به نقل از سنن منصور، به نقل از مسند علی. طبرانی در کتاب الکبیر، به نقل از ام سلمه که به خاطر طولانی شدن بحث، از آوردن الفاظ آن خودداری شد.

می شود. به جبرئیل گفتم: خاک زمینی را که حسین در آن کشته می شود، به من نشان بده. این، خاک آن سرزمین است» (۱).

شیعه این خاک را می بوسد تا به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله _ که آن را بوسید و گرمی داشت _ عمل کند. همچنین به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله آن خاک را نگه می دارد و از آن محافظت می کند؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله تربت کربلا را در شیشه ای ریخت و به ام سلمه داد و از او خواست که آن را نگه داری کند. و فرمود: «این تربتی است که حسین بر روی آن کشته می شود. آن را نزد خود نگه دار و هنگامی که خون شد، بدان که حبیب من _ یعنی حسین _ کشته شده است» (۲).

شیعه معتقد است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن تربت را همانند مشک و گل خوش بو می بویید (۳). بوییدن آن خاک _ پیش از ریخته شدن خون امام حسین علیه السلام _

ص: ۱۹۵

۱- مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۹۸ که می گوید: این حدیث طبق شرایط شیخین، صحیح است؛ حاشیه احقاق، الحق، ج ۱۱، ص ۳۳۹ به نقل از مستدرک؛ معجم الکبیر، طبرانی، ص ۱۴۵؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۱؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۱۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۹۴.

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۱؛ حاشیه احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۳۴۶؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۹۴ و ج ۱، ص ۱۶۰ و ۱۶۲؛ نظم درر السمطین، ص ۲۵۱؛ مفتاح النجاه، ص ۱۳۵؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۶ و ۱۴۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۹۰؛ ینایع الموده، ص ۳۱۹؛ وسیله المآل، ص ۱۸۱ و ۱۸۲؛ الکامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۳؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۴۲؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ص ۱۴۴؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۱۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۹۴؛ دلائل النبوه، ابی نعیم، ص ۴۸۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۰ و ۱۸۷؛ الخصائص سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ الحبائک سیوطی، ص ۴۴؛ مختصر تذکره شعرانی، ص ۱۹۹؛ الانوار المحمدیه، ص ۴۸۶؛ الاشاعه، ص ۲۴.

۳- ام سلمه رضی الله عنها می گوید: آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این در نزد تو امانت باشد». سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بویید و فرمود: «وای از کرب و بلا». ر.ک: حاشیه احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۳۴۷؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ص ۱۴۴؛ التهذیب، ج ۲، ص ۳۴۶؛ طرح التسریر، ج ۱، ص ۴۱؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۹، ص ۱۸۹؛ خلاصه تهذیب الکمال، ص ۷۱؛ کفایه الطالب، ص ۲۷۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۷۲؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۹۳؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۲؛ منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج ۵، ص ۱۱۲؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۷۰؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۷؛ الصواعق، ص ۱۹۱؛ التذکره، ابن جوزی، ص ۲۶۰؛ الخصائص، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ وسیله المآل، ص ۱۸۲؛ مفتاح النجاه، ص ۱۳۴؛ ینایع، ص ۳۱۹؛ دلائل النبوه، ابی نعیم، ص ۴۸۵؛ البدايه و النهايه، ج ۶، ص ۲۲۹ و ج ۸، ص ۱۶۹.

به خاطر این بود که آن تربت به خودی خود، از عطر معنوی و پیوند ربانی و عنایت الهی برخوردار بود، یا حوادث گذشته و آینده، چنین مرتبه ای به آن خاک بخشیده بود. کاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن خاک کرد، موجب شد هر مسلمانی نسبت به آن خاک، احساسی ویژه داشته باشد که شما می توانید هر نامی بر آن بگذارید.

شاید پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خاک، بوی حوادث دردناکی را استشمام می کرد که در آینده، بر سر اهل بیت صلوات الله علیهم می آمد؛ از ریخته شدن خون ها و چپاول اموال تا کتک خوردن اسیران. و چه بسا از آن خاک، بوی اولیای الهی را استشمام می کرد که قدم بر آن خاک می گذارند و در آن آرامش می یابند و عبادت و مناجات می کنند و اشک می ریزند.

در هر صورت، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله آن خاک را می بویید، نمی توانست جلوی اشک خود را بگیرد. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می گوید: روزی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و دیدم چشمانش اشک بار است. عرض کردم: «ای پیامبر خدا! آیا کسی شما را ناراحت کرده است؟ چرا گریه می کنید؟». فرمود: «پیش از تو، جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد که حسین در کنار نهر فرات، کشته می شود. جبرئیل گفت: آیا از تربتش به تو بویانم؟ گفتم: آری. دست دراز کرد و مشتی خاک به من داد. من دیگر نتوانستم جلوی اشکم را بگیرم» (۱).

ص: ۱۹۶

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۸۵ و ج ۴، ص ۲۴۲؛ حاشیه احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۱۲ به نقل از مسند احمد؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۹۳؛ کتر العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۲؛ منتخب کنز العمال در حاشیه مسند، ج ۵، ص ۱۱۲؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ص ۱۴۴؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۷۰؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۱۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۴۶؛ التذکره، ابن جوزی، ص ۲۶۰؛ وسیله المآل، ص ۱۸۲؛ مفتاح النجاه، ص ۱۳۴؛ الینایع، ص ۳۱۹؛ دلائل النبوه، ابی نعیم، ص ۴۸۵.

همان طور که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آن خاک را می بوسید، شیعه نیز آن را می بوسد؛ و همان طور که آن را مانند گران ترین عطرها می بوید، شیعه نیز می بوید؛ و همان گونه که آن را نگه داری می کرد، شیعه نیز نگه داری می کند؛ و آن طور که اشک هایش را بر آن می فشاند، شیعه نیز بر آن اشک می فشاند.

همه این کارها، برای پیروی از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و تبعیت از سنت خدا و رسول است؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله، الگویی نیکو برای هر مسلمانی است. آه جان کاه بر آن خاکی که پیامبر صلی الله علیه و آله _ پیش از آن که خون جگر گوشه و دلدارش بر آن ریخته شود _ بر آن اشک ریخت. (۱).

سجده پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر تربت حسینی

اگر چه در مورد سجده پیامبر صلی الله علیه و آله بر تربت امام حسین صلوات الله علیه، چیزی برای ما نقل نشده است، اما می دانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عبادت هایش، برترین و پرفضیلت ترین حالت را انتخاب می کرد و برای سجده اش، قدسی ترین و پاک ترین خاک را برمی گزید. وقتی مسروق بن اجدع، کسی را به مکه می فرستد تا تکه ای سنگ مروه را برایش ببرد و ثواب بیشتری در سجده نصیبتش شود، امکان ندارد اهتمام پیامبر صلی الله علیه و آله به این مسأله، کمتر از ابن اجدع باشد و پرفضیلت ترین خاک را برای سجده اش انتخاب نکند.

البته گاه مصلحت عمومی اقتضا می کرد که مردم از این کارها بی اطلاع باشند. ممکن بود مردم کار پیامبر صلی الله علیه و آله را زشت بدانند، یا به اوهام کشیده شوند.

با توجه به این که آن ها تازه از جاهلیت رها شده بودند، مصلحت نبود به این مسائل دست یابند. و چه بسا دلایل دیگری داشت که ما نمی دانیم.

ص: ۱۹۷

در آخر این که مسأله سجده بر زمین یا تربت امام حسین صلوات الله علیه، از مسائل فرعی فقهی است و ربطی به امور اعتقادی ندارد. این مسأله، از مسائل اجتهادی است که مجتهد بنا بر تلاش و اجتهادی که دارد، به پاداش الهی می رسد؛ خواه خطا برود و خواه به واقعیت برسد. البته اگر اشتباه کرده باشد، نزد خداوند معذور است. با این که روشن شد در این مسأله، هیچ خطایی از سوی شیعیان صورت نگرفته است، اما خطا در مسائل فرعی، دلیل بر بطلان یک مذهب و درستی مذهب دیگر نیست.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۹۳ (۳۷): مواضع سجده و تربت امام حسین A

اشاره

علمای شیعه می گویند: «مواضع سجده در نماز، هشت عضو است: پیشانی، بینی، کف دو دست، دو زانو، دو انگشت بزرگ پا. در سجده واجب است که این اعضا، با زمین تماس داشته باشند».(۱).

همچنین می گویند: «واجب است سجده بر چیزی انجام گیرد که خوردنی و پوشیدنی نباشد. از این رو باید زیر پیشانی، تربت گذاشته شود».(۲).

سؤال این است که چرا شیعیان زیر همه اعضای سجده، تربت نمی گذارد؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمہ الله و برکاته.

یکم: در سجده، گذاشتن نوک بینی بر روی زمین، واجب نیست؛ بلکه مستحب است. پس مواضع واجب در سجده، هفت موضع است، نه هشت موضع.

ص: ۱۹۸

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۳، ص ۵۹۸.

۲- ر.ک: جامع الشرایع، ص ۷۰.

دوم: سجده، با گذاشتن پیشانی بر روی زمین محقق می شود. گذاشتن کف دو دست و دو زانو و شصت پاها، در ماهیت سجده دخلی ندارد؛ بلکه شکل ظاهری سجده را تشکیل می دهد. گاه شارع در این شکل ظاهری دخالت کرده و شرط نموده است که در نماز، باید این مواضع روی زمین قرار گیرند؛ اما در غیر نماز _ مثل سجده های واجب به هنگام خواندن آیات عزائم(۱).

_ چنین چیزی واجب نیست.

همچنین در جایی که کف دست و زانو و شصت پا قرار می گیرد، طهارت لازم نیست؛ اما در جایی که پیشانی قرار می گیرد، طهارت لازم است. در سجده، گذاشتن پیشانی بر روی خوردنی ها و پوشیدنی ها صحیح نیست؛ ولی گذاشتن کف دست و زانو و انگشتان بر روی خوردنی ها و پوشیدنی ها، هیچ اشکالی ندارد. سجده بر تربت امام حسین صلوات الله علیه، در این قسمت از بحث جای دارد؛ از آن جهت که گذاشتن پیشانی بر روی تربت، ثواب و فضیلت بیشتری دارد و در دیگر مواضع سجده، مباح است.

سوم: اگر فرض کنیم که شیعیان در این حکم شرعی فرعی اشتباه کرده اند _ که نکرده اند _ آیا این به معنای بطلان امامت امام علی و دیگر امامان دوازده گانه صلوات الله علیهم است؟ آیا عقیده شیعیان با همه تفصیلات آن، از ریشه باطل می شود؟ آیا صحیح است که با ایراد گرفتن از امور فرعی فقهی، اصول عقیدتی دیگران را باطل قلمداد کنیم؟ آیا یک مسلمان اجازه می دهد که پیش از روشن شدن موضوع تثلیث و توحید و نبوت و قرآن و انجیل و تورات، مسیحیان و یهودیان به وی اعتراض کنند که چرا خوردن گوشت خوک و نوشیدن شراب و تراشیدن ریش را حرام می دانید؟

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۱۹۹

۱- آیات عزائم عبارت اند از: آیه آخر سوره نجم، آیه آخر سوره علق، آیه ۳۸ سوره فصلت، و آیه ۱۵ سوره سجده.

اشاره

چرا بسیاری از شیعیان، نماز جمعه را کنار گذاشته اند؟ در حالی که خداوند متعال به صراحت در سوره جمعه، دستور برپایی آن داده و فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که برای نماز جمعه ندا داده می شود، به سوی ذکر خدا بشتابید و داد و ستد را واگذارید. اگر بدانید، این برای شما بهتر است».

ممکن است بگویند: «ما آن را تا زمان مهدی منتظر تعطیل کرده ایم». اما آیا انتظار می تواند مجوزی برای تعطیل کردن کاری به این بزرگی باشد؟ با این بهانه شیطانی، صدها هزار نفر از شیعیان و بلکه بیش تر، در حالی مرده اند که این واجب بزرگ الهی را که از شعائر اسلامی است، هیچ گاه به جا نیاورده اند.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: این مسأله، یک فرع فقهی است که ربطی به موضوع امامت و دیگر امور عقیدتی ندارد.

دوم: در مسأله نماز جمعه، یک اختلاف فقهی وجود دارد، مبنی بر این که آیا در وجوب آن، اقامه نماز توسط حاکم عادل مبسوط الید شرط است یا خیر؟ اگر چنین حاکمی نماز را اقامه کند، بر مردم واجب است که حتی کیلومترها راه بیمایند و در نماز جمعه شرکت کنند؟ یا چنین شرطی در وجوب آن لحاظ نشده است و هر کس که

ص: ۲۰۰

صلاحیت اقامه نماز یومیه را دارد _ یعنی بالغ و عاقل و پرهیزکار و خوش قرائت و دارای دیگر شرایط لازم است _ می تواند نماز جمعه را اقامه کند؟

سبب این اختلاف، وجود روایات فراوانی است که از اقامه نماز جمعه توسط امام عادل سخن می گویند. برداشت عده ای از فقها این است که اگر این شرط محقق نشود، نماز جمعه واجب نیست. شماری از فقها نیز آن را شرط نمی دانند و می گویند که اگر نماز جمعه را فقیه عادل اقامه کند، همین کافی است و او نایب عام امام به حساب می آید.

سوم: آیه ۹ سوره جمعه، برخلاف سخن پرشش گر، به اقامه نماز جمعه امر نمی کند؛ بلکه می گوید: هر گاه نماز جمعه اقامه شد و به آن ندا داده شد، شرکت در آن واجب است. زمانی مردم را به نماز جمعه ندا می دهند و به آن دعوت می کنند که همه شرایط فراهم باشد. آیه به توضیح این شرایط نمی پردازد و نمی گوید کسی که مردم را به نماز جمعه دعوت می کند، آیا لازم است حاکم عادل باشد یا خیر؟

چهارم: شماری از احکام، اختصاص به حاکم و امام حق دارند و کسی جز او نمی تواند عهده دار این امور شود. گروه کثیری از فقها، اعلان جهاد ابتدایی را جزو این گونه احکام برشمرده اند. طبق نظر بسیاری از فقها، تنها پیامبران و جانشینان ایشان صلاحیت دارند دستور جهاد ابتدایی _ یا همان جهاد دعوت به سوی اسلام _ را صادر کنند. حضرت مهدی صلوات الله علیه نیز بر اساس قضاوت آل داود _ یعنی طبق واقعیت، و نه بر اساس شاهد و سوگند _ در میان مردم داوری می کند و کسی غیر از او نمی تواند چنین کاری را انجام دهد. پس چرا نماز جمعه جزو این گونه احکام نباشد؟

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

آیا ائمه نیز متعه می کردند؟ کدام یک از فرزندان ایشان، حاصل متعه بودند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: بر پیامبر و امام واجب نیست همه احکام دینی را تجربه کنند. همچنین واجب نیست پیش و پس از تعلیم احکام به دیگران، به همه احکام جایز عمل نمایند. امامان صلوات الله عليهم فقط ابلاغ کننده و هدایتگر و مربی و معلم هستند و خود گفته اند: «هر حلالی، سزاوار انجام نیست» (۱).

اگر فردی به شما بگوید: «برای خودتان قصری بسازید»، آیا حق دارید از او بخواهید که برای خودش نیز قصری بسازد تا در حکمی که به شما ابلاغ کرده، مساوی باشید؟ اگر به شما بگوید: «می توانید با چهار زن ازدواج کنید»، آیا شایسته است به او بگویید: تا خودت این کار را نکنی، تو را تصدیق نمی کنیم؟

دوم: همه مسلمانان اقرار دارند که ازدواج موقت در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مشروع بوده است. عده ای ادعا می کنند که این ازدواج در زمان زنده بودن حضرت، نسخ گردید و برخی می گویند که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، عمر آن را ممنوع کرد. حال ما همین سؤال را از اهل سنت می پرسیم که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله متعه کرد؟ کدام یک از فرزندان او، حاصل متعه بودند؟

ص: ۲۰۲

۱- ر.ک: کافی، ج ۵، ص ۲۳۵؛ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۱۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۰۵ و ج ۷، ص ۱۷۳؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البیت، ج ۱۸، ص ۳۵۸ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۳، ص ۱۳۰.

سوم: چه کسی غیر از پروردگاری که از غیب خبر دارد، می تواند چنین چیزی را از پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم نفی نماید؟ آیا شما می توانید با اطمینان بگویید که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و پیش از ممنوعیت متعه از سوی عمر، ابوبکر و عمر متعه نکردند؟

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۰۳

بخش هشتم: مطالب متفرقه

اشاره

ص: ۲۰۴

پرسش شماره ۱۹۶ (۷۰): اتهام به عایشه و اهانت به پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اشاره

در مورد بی گناهی عایشه در ماجرای افک، خداوند عزوجل آیاتی را نازل فرمود و او را از این اتهام مبرا ساخت؛ اما همچنان می بینیم که عده ای از شیعیان، عایشه را _ العیاذ بالله _ متهم به خیانت می کنند. (۱) این کار، هم اهانت به پیامبر صلی الله علیه و سلم است و هم ایراد به خداوند عزوجل که از غیب آگاهی داشت و پیامبر را از خیانت همسرش، مطلع نساخت! بدترین مذهب، مذهبی است که از همسر خیرالبشر و مادر مؤمنان، عیبجویی کند.

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

در پرسش ۱۵۳ نیز از ماجرای افک، سخن به میان آمده است. پیش از خواندن این پاسخ، بهتر است به مطالب آنجا نیز مراجعه کنید. پاسخ ما در اینجا بدین شرح است:

ص: ۲۰۵

۱- ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۷؛ برهان، بحرانی، ج ۴، ص ۳۵۸.

یکم: هیچ شکی در پاک دامنی عایشه و دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و زنان انبیا علیهم السلام نیست. این، اعتقاد راسخ شیعیان است. شیخ طبرسی در مجمع البیان می گوید: «زنان انبیا، هرگز زنا نکردند».(۱)

استدلال شیعیان این است که کفر زنان انبیا، موجب تنفر مردم از قبول دعوت پیامبران نمی شود؛ اما زنانی آن ها باعث می شود که مردم حق را نپذیرند. از این رو جایز نیست زنان انبیا چنین عیبی داشته باشند؛ ولی امکان دارد که آن ها کافر گردند؛ همان گونه که همسر حضرت نوح و حضرت لوط علیهما السلام کافر بودند.(۲) در قرآن کریم آمده است: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَ امْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا؛(۳) خداوند برای کافران، همسر نوح و همسر لوط را مثال می زند که در حباله دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به ایشان خیانت کردند».

دوم: ماجرای که پرسش گر به آن اشاره کرده، نسبت زنا به عایشه یا دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر ندارد. ما شیعه ای سراغ نداریم که عایشه و دیگر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را متهم به زنا کرده باشد.

سوم: کتابی که به علی بن ابراهیم قمی نسبت داده می شود، قابل اعتماد نیست و علمای شیعه، نسبت این کتاب را قطعی و مسلم نمی دانند.

چهارم: علمای شیعه با صراحت تمام، این سخن را رد کرده اند. علامه مجلسی رحمه الله می گوید: «اگر چه این داستان نقل شده است، ولی شاذ می باشد و با اصول مورد قبول،

ص: ۲۰۶

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۱۹ و چاپ مؤسسه اعلمی، سال ۱۴۱۵ هـ.ق، ج ۱۰، ص ۶۴. و ر.ک: بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۰۸ و ج ۱۲، ص ۱۴۷.

۲- السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۳۰۵ و چاپ دار المعرفه، ج ۲، ص ۶۲۴؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۷۷؛ الکشاف زمخشری، ج ۳، ص ۲۲۰؛ تفسیر نیشابوری، حاشیه طبری، ج ۱۸، ص ۶۴.

۳- سوره تحریم، آیه ۱۰.

مخالفت دارد. البته کردار طلحه نشان می دهد که در باطن خبیثش، چنین فکری را داشته است؛ اما وقوع چنین کاری از لحاظ عقل و نقل و عرف و عادت، بعید می باشد» (۱).

پنجم: در باره سخن پرسش گر که می گوید: «در مورد بی گناهی عایشه در ماجرای افک، خداوند عزوجل آیاتی را نازل کرد و او را از این اتهام مبرا ساخت»، باید بگوییم:

الف: در مورد آیات افک سوره نور، اختلاف وجود دارد و اهل سنت می گویند: ماجرای افک، در باره عایشه بود و آیات مربوطه نیز برای تبرئه او نازل شده است.

در میان شیعیان، برخی می گویند که آنچه اهل سنت در صحاح و دیگر کتاب های خود آورده اند، اشکالات فراوانی دارد که آن را از درجه اعتبار ساقط می کند. صحیح آن است در آن ماجرا، به ماریه قبطیه تهمت زده شد و خداوند، آیات افک را برای تبرئه او نازل فرمود. اما کسانی که چشم طمع به فضائل دوخته بودند، فضیلت ثابت شده در آیات افک را از صاحب اصلی اش ربودند و به عایشه نسبت دادند.

ب: پرسش گر مدعی است که «عده ای از شیعیان، عایشه را متهم به خیانت می کنند». سپس همه مذهب را زیر سؤال می برد و می گوید: «بدترین مذهب، مذهبی است که از همسر خیرالبشر و مادر مؤمنان، عیبجویی کند». چگونه است که این سخن را به «عده ای» نسبت می دهید و سپس آن را بهانه ای می سازید برای حمله به «کل مذهب»؟

و الحمد لله و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۰۷

اشاره

با این که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حجره عایشه به خاک سپرده شد، چگونه شما عایشه را به کفر و نفاق متهم می کنید؟ آیا این نشان دهنده محبت و رضایت پیامبر صلی الله علیه و سلم از عایشه نیست؟

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: در پاسخ به پرسش شماره ۲۵ گفته ایم و با دلایل قاطع که قابل نقض و مناقشه نیست، ثابت کرده ایم که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها به خاک سپرده شد؛ اما به بهانه این که حضرت فاطمه صلوات الله علیها برای پدرش زیاد گریه می کند و آن ها را به تنگ آورده است، او را از خانه اش بیرون کردند و عایشه بر آن خانه چیره گشت. روشن نیست که چیره شدن عایشه بر آن خانه، قبل از شهادت حضرت زهرا صلوات الله علیها بوده یا بعد از آن!

دوم: بارها گفته ایم که ما عایشه را کافر نمی دانیم و در مورد او، همان را می گوئیم که قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله گفته اند؛ اما شما می خواهید به هر وسیله ای که شده است، ما را از یادآوری کارهای عایشه و دیگران بازدارید. یک بار ما را به تکفیر صحابه متهم می کنید؛ بار دیگر ما را به سب و بدگویی از آن ها متهم می سازید!

تجربه نشان داده است که با راه انداختن وحشت فکری و هراس افکنی و اتهام زدن های بی اساس، نمی توان از نشر وقایعی که خداوند ذکر کرده است، جلوگیری کرد. خدا این رخدادها را در قرآنی آورده که هر روز تلاوت می شود. آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان فرموده و خود شما برای ما روایت کرده اید، برای این نیست که آن ها

را پنهان سازیم؛ بلکه این ها را بیان فرموده تا در دسترس مردم باشد و بتوانند به وسیله آن، حقیقت را دریابند.

سوم: دفن پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه عایشه، دلیلی بر محبت و رضایت حضرت نسبت به عایشه نیست؛ چون آن خانه، ملک عایشه نبود، بلکه برای خود حضرت بود.

چهارم: خود شما برای ما روایت کردید: «صحابه با هم اختلاف داشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در کجا دفن کنند. سپس هم نظر شدند که در همان جایی دفن شود که از دنیا رفته است؛ چون این کار در دفن پیامبران، واجب است» (۱). این مسأله، بر دو چیز دلالت دارد:

۱. دفن پیامبر صلی الله علیه و آله در محل وفاتش، برای اجرای یک حکم شرعی صورت گرفت که نسبت به همه پیامبران، یکسان بود.

۲. خود پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین نکرده بود که در خانه چه کسی دفن شود. پس نمی توان نتیجه گرفت که به خاطر فلان غرض، چنین وصیتی کرده بود.

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله جایی را برای دفنش مشخص کرده بود، هرگز صحابه در این خصوص، دچار اختلاف نمی شدند.

پنجم: حتی اگر فرض کنیم که خود پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود در آنجا دفن شود، ضرورتاً نمی تواند به خاطر محبت این و آن باشد. شاید پیامبر صلی الله علیه و آله با این کار می خواسته عایشه را وادار کند که از آن مکان خارج شود؛ یا می خواسته به مردم

ص: ۲۰۹

۱- ر.ک: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۲۱؛ الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴؛ شفاء السقام، سبکی، ص ۲۷۹؛ نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۳۹؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۴۴۲؛ عمدہ القاری، ج ۴، ص ۱۸۷؛ عون المعبود، ج ۶، ص ۲۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۲؛ شرح سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۰۰؛ تحفه الاحوذی، ج ۲، ص ۴۳۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۳، ص ۳۹ و ج ۱۷، ص ۲۱۸؛ نصب الرايه، ج ۲، ص ۳۵۰؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۷، ص ۲۳۷؛ المواقف ایجی، ج ۳، ص ۶۵؛ المحصول رازی، ج ۴، ص ۳۹۶؛ الاحکام آمدی، ج ۲، ص ۶۶؛ شرح المواقف جرجانی، ج ۸، ص ۳۷۶؛ التمهید، ابن عبد البر، ج ۲۴، ص ۳۹۹.

بفهماند که حجره برای خود او است، نه برای عایشه؛ یا می خواسته خشم خود را نسبت به او نشان دهد!

ششم: اگر این سخن درست باشد که «پیامبر صلی الله علیه و آله در اتاق عایشه دفن شد»، باز هم دلیلی بر فضیلت ابوبکر و عمر نمی شود که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله دفن شده اند؛ چون خود اهل سنت روایت کرده اند که عایشه اجازه داد ابوبکر و عمر در اتاق او دفن شوند؛ یعنی دفن آن ها در آن مکان، با اجازه و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله نبود.

هفتم: از عایشه روایت شده است که «پیامبر در همان جایی دفن می شود که جان داده است».(۱).

این بدان معنا است که دفن پیامبر صلی الله علیه و آله در آن مکان، نه به دستور کسی بود و نه از سر خاطرخواهی عایشه و دیگران صورت گرفت.

هشتم: ما در جای خود ثابت کرده ایم که محل دفن پیامبر صلی الله علیه و آله، خانه عایشه نبود؛ بلکه خانه دخترش فاطمه صلوات الله علیها بود. در اینجا نیز موضوع را بررسی می کنیم.

محل دفن پیامبر (صلی الله علیه و آله)

اشاره

ابن کثیر می گوید: «به تواتر دانسته شده است که پیامبر علیه الصلاه و السلام در اتاق اختصاصی عایشه، واقع در شرق مسجد النبی، در زاویه غربی نسبت به قبله اتاق، به خاک سپرده شد. پس از او نیز ابوبکر و عمر در آنجا دفن شدند».(۲).

صحیح بخاری و دیگر کتاب های اهل سنت، ماجرای دفن پیامبر در اتاق عایشه را عموماً از خود عایشه و پسر خواهرش عروه بن زبیر نقل کرده اند. اما به دلایلی، ما در این موضوع تردید داریم:

دلیل یکم

ص: ۲۱۰

۱- ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۲؛ الخصائص الكبرى، سیوطی، ج ۲، ص ۴۸۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۲۷۹؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۹۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۴؛ الغدير امینی، ج ۷، ص ۱۸۹؛ شرح احقاق الحق، الملحقات، ج ۸، ص ۶۹۳.

۲- السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۴۱؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۴۲.

به دو دلیل، خانه عایشه در جانب شرقی مسجد النبی صلی الله علیه و آله نبود:

۱. دریچه آل عمر، در سمت قبله مسجد قرار داشت. امروزه از طبقه ای که رواق دوم از رواق های قبله در آن قرار دارد، می توان به آن دریچه راه یافت. این همان رواقی است که نزدیک طبقه مذکور قرار دارد و مردم برای زیارت در آن مکان، مقابل صورت مبارک می ایستند.^(۱)

این دریچه، در خانه حفصه نصب شده بود که پیش تر بارانداز بود. به هنگام توسعه مسجد، حفصه آن را به جای اتاقی که قبلاً داشت، گرفت.

نوشته اند که خانه حفصه، در سمت قبله مسجد قرار داشت.^(۲) و خانه حفصه، در سمت قبله و چسبیده به خانه عایشه بود.^(۳) «نزد مردم معروف است که خانه قرار گرفته در سمت راست بیرونی دریچه آل عمر، خانه عایشه است».^(۴)

پس خانه عایشه، در سمت قبله مسجد قرار داشته، نه در سمت شرق مسجد (که قبر شریف قرار دارد). یعنی خانه عایشه، مقابل قبر شریف و در فاصله ای بسیار دور از آن قرار داشته است.

۲. از جمله روایاتی که نشان می دهد خانه عایشه، نه در شرق مسجد، بلکه در سمت قبله قرار داشته، روایت ابن زباله و ابن عساکر، از محمد بن ابی فدیکه است که می گوید: محمد بن هلال، اتاق همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده بود که از شاخه خرما و پوشیده از نم بودند. در مورد خانه عایشه از او سؤال کردم. گفت: «درب آن، به طرف شام بود». گفتم: «دربش یک لنگه بود یا دو لنگه؟». گفت: «یک درب داشت».^(۵)

ص: ۲۱۱

۱- برای مشاهده همه مطالب مذکور، به وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۷۰۶ مراجعه شود.

۲- رحله ابن بطوطه، ص ۷۲.

۳- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۳.

۴- همان، ج ۲، ص ۷۱۹.

۵- الادب المفرد بخاری، ص ۱۶۸؛ امتاع الاسماع، ج ۱۰، ص ۹۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۳، ص ۳۴۹ و ج ۱۲، ص ۵۱. و ر.ک: وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۲ و ۴۵۹ و ۴۶۰؛ سمت النجوم، ص ۲۱۸.

در عبارت ابن زیاله آمده است: «با قبله در یک سو بود. در سمت شرق و به طرف شام قرار داشت. چیزی از آن در سمت غربی مسجد نبود».^(۱) ابن عساکر می گوید: «درب خانه، به سمت شام بود».^(۲) از این مطالب، چند نکته به دست می آید:

الف: محقق بزرگ آیت الله سید مهدی روحانی رحمه الله می گوید:

این که در روایت آمده است: «در مورد خانه عایشه از او سؤال کردم»، نشان می دهد که خانه عایشه، با مکان دفن پیامبر صلی الله علیه و آله تفاوت دارد. راوی می دانسته که خانه عایشه، آن جایی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن دفن شده است. به همین خاطر، در مورد خانه عایشه می پرسد تا بفهمد کجا قرار داشته است.

ب: روشن است که شام در سمت شمال مسجد قرار دارد. روایت پیشین نیز به این موضوع تصریح داشت. ابن نجار می نویسد: «به گفته سیره نویسان، پیامبر صلی الله علیه و آله حجره ها را بین اتاق خود و قبله مسجد ساخت؛ در سمت شرق مسجد و به طرف شام. چیزی در سمت غرب نساخت. حجره ها خارج از مسجد و گرداگرد آن قرار داشتند.

درب آن ها به مسجد باز می شد».^(۳)

و می گوید: «وقتی امام روی منبر می ایستد، صورتش به طرف شام قرار می گیرد».^(۴)

روشن است که اگر کسی روی منبر بنشیند، پشتش به قبله و صورتش به طرف شمال قرار می گیرد. حال اگر درب خانه عایشه، مقابل سمت شمال مسجد باشد، معنایش این است که خانه او، در سمت قبله مسجد النبی قرار داشته و درب خانه اش مستقیماً به

ص: ۲۱۲

۱- همان.

۲- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۲ و ۴۵۹ و ۴۶۰.

۳- ر.ک: وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۳۵ و ۴۵۹ و ۵۱۷ و ۶۹۳؛ امتاع الاسماع، ج ۱۰، ص ۸۹.

۴- ر.ک: وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۳۵ و ۴۵۹ و ۵۱۷ و ۶۹۳.

مسجد باز می شده است. به گفته خود عایشه، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد معتکف بود، او در حالی که عادت ماهانه داشت، موهای حضرت را شانه می کرد. (۱)

عده ای به توجیه این موضوع پرداخته اند و گفته اند: «دربی که به طرف شام قرار داشت، همان دربی بود که خود عایشه آن را باز کرد؛ آن هم پس از دفن عمر که عایشه خواست میان قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر قبرها، دیوار بنا کند». سمهودی پاسخ داده است: «این مسأله بعید به نظر می رسد. از مطالب آتی به دست می آید که دیوار بنا شده توسط عایشه، در سمت شرقی مسجد بوده است». (۲)

پس اگر دیوار در سمت مشرق بوده باشد، درب آن به سمت مغرب قرار می گیرد، نه به سمت شام.

ج: شاهدان عینی تصریح کرده اند که حجره ها، از خانه عایشه شروع می شد و به منزل اسماء بنت حسن ختم می گردید. (۳)
این نیز دلالت می کند که خانه عایشه، در سمت قبله بوده است.

د: روایت ذکر شده از ابن عساکر و ابن زباله، تصریح دارند که خانه عایشه، یک درب داشت و یک لنگه بود. در حالی که طبق گزارش خود اهل سنت، جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار قبر مطهرش قرار گرفت و بر آن نماز خوانده شد و در اتاقی که دارای دو درب بود، دفن گردید. ابن سعد از ابو عیسم نقل کرده است که وقتی رسول خدا صلی الله

ص: ۲۱۳

۱- صحیح بخاری، چاپ ۱۳۰۹ هـ.ق، ج ۱، ص ۲۲۹ و ۲۲۶ و چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۲۵۶ و ۲۶۰؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸، ص ۱۱۹؛ فتح الباری، ج ۴، ص ۲۳۶ به نقل از احمد و نسائی؛ وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۱ و ۵۴۲؛ نیل الاوطار، ج ۴، ص ۳۵۶؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۳۴؛ عمده القاری، ج ۱۱، ص ۱۴۴ و ۱۵۸؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۲، ص ۲۶۷؛ سبیل الهدی و الرشاد، ج ۸، ص ۴۳۹.

۲- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۲.

۳- ر.ک: الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ لیدن، ج ۱ ق ۲، ص ۱۸۱ و ج ۸ ق ۲، ص ۱۱۹ و چاپ دار صادر، ج ۱، ص ۴۹۹ و ج ۸، ص ۱۶۷؛ سبیل الهدی و الرشاد، ج ۳، ص ۳۴۸ و ج ۱۲، ص ۵۰؛ وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۵۹.

علیه و آله از دنیا رفت، گفتند: «چگونه بر او نماز بخوانیم؟». گفته شد: «دسته دسته از این درب وارد شوید و بر او نماز بخوانید و از درب دیگر بیرون بروید».(۱) البته ممکن است در روایتی که از یک لنگه یا دو لنگه بدون درب سؤال می شود، مناقشه کرد؛ به این معنا که پاسخ باید مطابق سؤال باشد. وقتی سؤال در مورد تعداد لنگه های درب است، پاسخ نیز باید در باره تعداد لنگه ها باشد، نه تعداد درب. پس این دلالت نمی کند که اتاق، درب دیگری نداشته است.

هنر در بحث های آتی خواهد آمد که اهل سنت اعتقاد دارند: «پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران بیماری اش _ پیش از آن که به خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها منتقل شود _ در اتاق عایشه بود. پرده را کنار زد و چهره اش همانند صفحه ای از قرآن، برای نماز گزاران پدیدار شد. وقتی مردم رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدند، نزدیک بود در حال نماز، گرفتار فتنه شوند». این نشان می دهد که اتاق عایشه، در برابر نماز گزاران و در سمت قبله بوده است.

اما این که در روایت، از نماز خواندن ابوبکر با مردم سخن به میان آمده است، این کار بدون رضایت پیامبر صلی الله علیه و آله انجام گرفت. آن حضرت با وجود بیماری، به سوی ابوبکر رفت و او را کنار زد و در جای وی ایستاد و نماز خواند. ما این موضوع را در جای دیگر از این کتاب، بررسی کرده ایم.

و: در برخی روایات اهل سنت آمده است: خانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها در یک چهار دیواری قرار داشت که قبر در آن بود.

دلیل دوم

ابن سعد می گوید: «معاویه منزل عایشه را با صد و هشتاد هزار درهم _ و طبق برخی گفته ها با دویست هزار درهم _ از او خرید و قرار شد تا زمانی که عایشه زنده است، در

ص: ۲۱۴

۱- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۸۹؛ وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۲ و دیگر منابع گذشته.

آن سکونت داشته باشد. وقتی بهای خانه به دست عایشه رسید، در همان مجلس پول ها را تقسیم کرد. برخی نیز گفته اند که آن خانه را ابن زبیر از عایشه خرید. می گویند بهای خانه را پنج شتر خراسانی حمل می کرد. قرار شد تا زمانی که عایشه زنده است، در آن سکونت داشته باشد. عایشه در همان مجلس، همه پول ها را تقسیم کرد» (۱).

نمی توان چنین پنداشت که مقصود از این خانه، همان خانه ای است که عایشه از سوده (وفات یافته در اواخر خلافت عمر) گرفت؛ چون ابن زباله از هشام بن عروه نقل کرده است: «دو فضیلت برای ابن زبیر برشمرده اند که در مورد هیچ کس، چنین چیزی نگفته اند: یکی این که عایشه در باره خانه و اتاقش به او وصیت کرد؛ و دیگر این که اتاق سوده را خرید» (۲).

از این مطالب، روشن می شود که عایشه، خانه اش را فروخت و پولش را هم خورد. پس چطور اهل سنت می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله در اتاق عایشه دفن شد! اتاق او آن قدر کوچک بود که گنجایش دفن سه نفر را نداشت. احتمال این که مقصود، خانه جدید عایشه باشد، اصلاً صحیح نیست؛ چون سیاق کلام نشان می دهد اتاق هایی مد نظر است که خود پیامبر صلی الله علیه و آله به همسرانش داده بود.

به همین خاطر بود که معاویه پول هنگفتی پرداخت تا به گمان خود، افتخاری کسب کند یا دیگران را از چنین افتخاری محروم سازد. این افتخار، با دست یابی به مکان منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله حاصل می شد. مگر این که بگوییم این کار برای بزرگداشت عایشه صورت گرفت و معاویه، اهمیت بسیار بالایی برای وی قائل بود؛

ص: ۲۱۵

۱- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸، ص ۱۱۸ و چاپ دار صادر، ج ۸، ص ۱۶۵؛ وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۶۴ به نقل از طبقات؛ امتاع الاسماع، ج ۱۰، ص ۹۳. و ر.ک: حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۴۹.

۲- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۶۴. و ر.ک: السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۵؛ معرفه السنن و الآثار، ج ۴، ص ۴۲۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۸، ص ۱۹۰.

همچنان که این مسأله، بعد از اعتراض عایشه به سیاست های معاویه _ در کشتن برادرش محمد بن ابی بکر و حجر بن عدی و دیگران _ آشکار شد!

دلیل سوم

اهل سنت گفته اند: اتاق قبر پیامبر صلی الله علیه و آله چنان تنگ بود که تنها به اندازه یک قبر جا داشت که عمر در آن دفن شد. بخاری و دیگران روایت کرده اند: «عمر کسی را نزد عایشه فرستاد و از او اجازه خواست تا کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر دفن شود. عایشه گفت: آنجا را برای خودم می خواستم؛ اما عمر را بر خود ترجیح می دهم».(۱).

ابن التین می گوید: «این روایت، حاکی از آن است تنها به اندازه یک قبر جا مانده بود».(۲).

این با سخن عایشه به هنگام دفن امام حسن صلوات الله علیه منافات دارد که گفت: «در اتاق رسول خدا صلی الله علیه و آله، تنها به اندازه یک قبر جا مانده است».(۳).

البته مؤید آن، روایتی است که می گوید: عمر کسی را نزد عایشه فرستاد و از او اجازه خواست تا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر دفن شود. عایشه اجازه داد. عمر گفت: «اینجا تنگ است». سپس عصایی طلبید و طول خود را اندازه گرفت و گفت: «قبر را به این اندازه حفر کنید».(۴).

ص: ۲۱۶

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۹ و ج ۲، ص ۱۹۱ و چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۱۰۷ و ج ۴، ص ۲۰۵؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۴، ص ۵۸؛ فتح الباری، ج ۳، ص ۲۰۴ و ۲۰۵؛ عمدہ القاری، ج ۸، ص ۲۲۸ و ج ۱۶، ص ۲۰۹؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۷۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۴۱۶؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۳۳۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۲، ص ۱۸۸؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۵۷۶؛ نیل الاوطار، ج ۶، ص ۱۵۹؛ وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۵۷؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۹۰؛ الغدير امینی، ج ۶، ص ۱۸۹.

۲- فتح الباری، ج ۳، ص ۲۰۵؛ وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۵۷.

۳- مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص ۴۹؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۳۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۸۹؛ تاریخ مدینه، ابن شبه، ج ۱، ص ۱۱۱؛ ترجمه الامام حسن علیه السلام، ابن عساکر، ص ۲۱۸.

۴- الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ لیدن، ج ۳ ق ۱، ص ۲۶۴ و چاپ دار صادر، ج ۳، ص ۳۶۴؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۶۸۹.

همچنین روایت شده است که وقتی می خواستند خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را از سمت شرق توسعه دهند، عمر بن عبدالعزیز، به همراه عبدالله بن عبدالله بن عمر در آنجا حضور یافت و به ابن وردان دستور داد که پی دیوار را خراب کند. او هنگام خراب کردن دیوار، ناگهان دست از کار کشید و با وحشت دور شد. عمر بن عبدالعزیز هراسان برخاست. عبدالله بن عبدالله گفت: «نترس! این ها پاهای جدت عمر بن خطاب است. چون اینجا تنگ بود، زیر دیوار برایش قبر کردند». در صحیح آمده است که عروه گفت: «این چیزی جز پای عمر نیست» (۱).

پس فهمیدیم اتاقی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن دفن شد، چنان تنگ بود که عمر را در زیر دیوار دفن کردند. وقتی به بررسی خانه عایشه می پردازیم که در آن سکونت داشت و در تصرف او بود، درمی یابیم که آن خانه، بسیار وسیع و بزرگ بوده و پیوسته آن را گسترش می داده است. به این مطالب توجه کنید:

همان گونه که گفته شد، عایشه خانه اش را به معاویه یا ابن زبیر فروخت.

عایشه به عبدالرحمن بن عوف پیشنهاد داد که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله دفن شود. (۲).

وقتی بنی امیه پنداشتند که امام حسین صلوات الله علیه می خواهد برادرش امام حسن صلوات الله علیه را در کنار جدش دفن کند، از این کار جلوگیری کردند. (۳) حتی برخی گفته اند که

ص: ۲۱۷

۱- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۵ و ۵۵۴ به نقل از ابن زبانه و یحیی؛ کتاب الفتوح، ابن اعثم، ج ۲، ص ۳۳۰؛ عمدہ القاری، ج ۸ ص ۲۲۷. و ر.ک: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۹ و چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۱۰۷؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ لیدن، ج ۳ ق ۱، ص ۱۶۸ و چاپ دار صادر، ج ۳، ص ۳۶۹؛ البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۹۳؛ امتاع الاسماع، ج ۱۴، ص ۶۰۴؛ السیره النبویه، ج ۴، ص ۵۴۲.

۲- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۵۷ و ج ۳، ص ۸۹۹ به نقل از ابن شبه و ابن زباله.

۳- انساب الاشراف، تحقیق محمودی، ج ۳، ص ۶۰ و ۶۴ ۶۲ و ۶۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۶، ص ۱۳؛ مقاتل الطالبیین، ص ۷۴؛ وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۸؛ تاریخ ابن عساکر، ترجمه الحسن علیه السلام، حدیث شماره ۳۳۷ به بعد و ج ۲۱، ص ۳۸ و ج ۶۴، ص ۹۹ همان گونه که محمودی ذکر کرده است. و ر.ک: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۰۴؛ روضه الواعظین، ص ۱۶۸؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۸؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۴۲؛ المستجد من الارشاد، المجموعه، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۵۴ و ۱۵۷؛ الانوار البهیة، ص ۹۲؛ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۳۰۰؛ الجمل، شیخ مفید، ص ۲۳۴؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۲۰۹.

خود عایشه، عملیات جلوگیری از دفن امام حسن صلوات الله علیه در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله را رهبری می کرد. (۱)

برخی ادعا کرده اند که عایشه اجازه این کار را داد، ولی امویان مانع شدند. (۲)

وقتی عایشه سه قبر موجود را توصیف می کرد، می گفت: «هنوز به اندازه یک قبر، جا وجود دارد». (۳)

در روایات اهل سنت آمده است: «عیسی بن مریم علیه السلام، چهارمین فردی است که در آنجا دفن خواهد شد». (۴) وقتی عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست که در کنار حضرت دفن شود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو را چه به این کارها! آنجا فقط قبر من و ابوبکر و عمر و عیسی بن مریم است». (۵)

حافظ در باره این روایت می گوید: «ثابت نشده است». (۶) عایشه می خواست در آنجا دفن شود، اما به خاطر کارهایی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داده بود، از این کار صرف نظر کرد. (۷)

ص: ۲۱۸

۱- . مقاتل الطالبيين، ص ۷۵؛ تاریخ یعقوبی، چاپ دار صادر، ج ۲، ص ۲۲۵؛ اعلام الوری، طبرسی، ج ۱، ص ۴۱۵ و منابع گذشته.

۲- مقاتل الطالبيين، ص ۷۵؛ وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۰۸ و ج ۲، ص ۵۵۷.

۳- . وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۵۷. و ر.ک: السیره الحلبیه، چاپ دار المعرفه، ج ۱، ص ۳۱۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۴؛ تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۶۲؛ عمدہ القاری، ج ۱۶، ص ۲۱۲.

۴- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۵۷ به نقل از یحیی و سنن ترمذی و منتظم ابن جوزی و طبرانی و ابن نجار و زین مراغی؛ عمدہ القاری، ج ۸، ص ۲۲۵؛ تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۶۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۷، ص ۵۲۳؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۴؛ کتاب الفتن، نعیم بن حماد مروزی، ص ۳۵۴.

۵- . تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۶۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۴؛ عمدہ القاری، ج ۱۶، ص ۲۱۲؛ کترة العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۴، ص ۶۲۰.

۶- . تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۶۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۴.

۷- . جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۲، ص ۲۹؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۶ و ج ۸، ص ۷۰۸؛ مسند ابن راهویه، ج ۲، ص ۴۳؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۹۳؛ المصنف ابن أبی شیبہ، ج ۳، ص ۲۳۰؛ شرح إحقاق الحق، ملحقات، ج ۳۲، ص ۴۱۱؛ أخبار النساء فی العقد الفرید، چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت، ص ۱۵۸. و ر.ک: الکافئه، شیخ مفید، ص ۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۲۷.

این را هم باید افزود که مطالب مذکور، با پندار آن ها _ مبنی بر این که به خاطر تنگی جا، قبر عمر را زیر دیوار کنند _ سازگاری ندارد.

همچنین اهل سنت از عایشه نقل کرده اند که «پیوسته روسری از سر برمی داشتم و لباس دل خواه خود را می پوشیدم؛ تا این که عمر به خاک سپرده شد. از آن پس، همیشه خود را درون لباس هایم می پوشاندم؛ تا این که بین خود و قبرها، دیواری بنا کردم».(۱).

از مالک نقل شده است: «خانه عایشه، به دو بخش تقسیم شد: در یک بخش، قبر شریف قرار داشت و در بخش دیگر، عایشه بود. و بین آن دو بخش، دیواری کشیده شد».(۲).

همه این مطالب به طور قاطع نشان می دهد اتاقی که این عده می خواستند در آن دفن شوند یا از دفن شدن در آن جلوگیری می کردند، وسیع و گسترده بود. و حجره ای که عایشه ادعا می کند پیامبر صلی الله علیه و آله در آن دفن گردید، به قدری تنگ بود که عمر را در زیر دیوار دفن کردند.

حال پرسش این است که آیا این صحبت ها، در مورد یک اتاق است، یا دو اتاق مختلف؟ یا این که باید گفت: عایشه خانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها را به زور تصاحب کرد و آن را گسترش داد و برای عده ای اجازه دفن صادر کرد و از دفن عده ای دیگر جلوگیری نمود!

نکته دیگر این که حجاب گرفتن عایشه پس از دفن عمر، ما را متحیر کرده است! آیا تقوای او به جایی رسیده بود که از مردگان خفته در قبر نیز خود را می پوشاند؟ پس چرا در جنگ جمل که بر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شورید، خود را از هزاران مرد زنده

ص: ۲۱۹

۱- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ق ۱، ص ۲۶۴ و چاپ دار صادر، ج ۱، ص ۳۶۴؛ وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۳ و ۵۴۴ به نقل از ابن سعد و ابن زباله؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۳، ص ۹۴۵.

۲- الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ دار صادر، ج ۲، ص ۲۹۴؛ وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۶۴ و ۵۶۵؛ عمده القاری، ج ۸، ص ۲۲۷.

نپوشاند؟ چرا به ابن زبیر وصیت کرد که «مرا در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله دفن نکن که نمی خواهم خود را پاک جلوه دهم» یا «به خاطر کارهایی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کرده ام، نمی خواهم در آنجا دفن شوم»؟ (۱) پس چرا نگفت به خاطر وجود عمر، نمی خواهم مرا در آنجا دفن کنید؟ مگر جسد عمر، همیشه در آنجا نبود؟

در هر صورت، آن اتاق _ که در بحث های آتی روشن خواهد شد که اتاق حضرت فاطمه صلوات الله علیها بود _ پس از دفن پیامبر صلی الله علیه و آله خالی از سکنه گردید و درب آن به روی مردم گشوده شد. عایشه با استفاده از اهرم فشار دستگاه حاکمه، آن اتاق و دیگر اتاق ها را تصاحب کرد و در آنجا سکونت یافت.

نخستین کسی که برای خانه پیامبر صلی الله علیه و آله دیوار بنا کرد، عمر بن خطاب بود. عبیدالله بن ابی یزید می گوید: «دیوار آن کوتاه بود. عبدالله بن زبیر آن را بازسازی کرد» (۲).

مطلب گفته است: «مردم خاک قبر شریف را برمی داشتند. عایشه دستور داد دیواری ساخته شود تا جلوی مردم را بگیرد. در دیوار، دریچه ای وجود داشت که مردم از طریق آن خاک برمی داشتند. عایشه دستور داد دریچه را هم بگیرند» (۳) و شاید پس از اقدام امام حسین علیه السلام برای دفن برادرش در آن مکان، قبر را پوشاندند و مسدود کردند (۴).

تا دیگر چنین کاری تکرار نشود.

ص: ۲۲۰

۱- صحیح بخاری، چاپ ۱۳۰۹ هـ.ق، ج ۴، ص ۷۰ و چاپ دار الفکر، ج ۲، ص ۱۰۷؛ فتح الباری، ج ۳، ص ۲۰۴؛ عمده القاری، ج ۸، ص ۲۲۶؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۷؛ البدایه و النهایه، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۵، ص ۲۹۳؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۴۲؛ وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۵۷.

۲- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۹۴؛ وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۴ به نقل از ابن سعد؛ عمده القاری، ج ۸، ص ۲۲۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۳، ص ۳۴۹ و ج ۱۲، ص ۵۱؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۷، ص ۱۸۶.

۳- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۸ به نقل از ابن سعد؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۴۵ به نقل از ابن زباله؛ اضواء البیان، شنیطی، ج ۸، ص ۳۵۲.

۴- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۸ به نقل از ابن سعد.

دلایل روایی و تاریخی نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه دخترش حضرت زهرا صلوات الله علیها دفن شد. اما عایشه آن خانه را به زور تصاحب کرد و در آنجا استقرار یافت. سپس بین خود و قبرها، دیواری بنا کرد و آن خانه پاک را در اشغال خود درآورد. همان طور که گذشت، ابن عمر می گوید: «این خانه در وسط خانه های همسران پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داشت».(۱).

دلیل ما بر این مطلب، اسنادی است که در ذیل می آید:

۱. در کتاب امالی شیخ صدوق، در روایتی طولانی، از ابن عباس نقل شده است: «... رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و برای مردم نماز خواند و نمازش را کوتاه کرد. سپس فرمود: بگوئید علی بن ابی طالب و اسامه بن زید نزد من بیایند. وقتی آن دو آمدند، حضرت یک دستش را بر گردن علی صلوات الله علیه و دست دیگر را بر گردن اسامه بن زید گذاشت و فرمود: مرا نزد فاطمه ببرید. او را نزد فاطمه علیها السلام بردند. حضرت سرش را در دامن فاطمه علیها السلام گذاشت. ...». او در ادامه، به وفات حضرت در آن مکان می پردازد.(۲).

۲. سمهودی می گوید: ابن زباله و یحیی بن سلیمان بن سالم، از مسلم بن ابی مریم و دیگران نقل کرده اند: «درب خانه فاطمه، در یک چهار دیواری بود که قبر پیامبر صلی الله علیه و آله در آن قرار داشت». سلیمان می گوید: «مسلم به من گفت: فراموش نکن که حتماً از نماز خواندن به سوی آن درب، بهره مند شوی. آن درب فاطمه است که علی از آن وارد می شد و نزد فاطمه می رفت».(۳).

ص: ۲۲۱

۱- ر.ک: سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲- امالی شیخ صدوق، چاپ نجف، سال ۱۳۹۱ هـ.ق، مجلس نود و دوم، ص ۵۶۹ و چاپ مرکز طباعت و نشر در مؤسسه البعثه، ص ۷۳۵؛ روضه الواعظین، ص ۷؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۰۹؛ مجمع النورین، مرنیدی، ص ۷۰.

۳- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۵۰؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۱.

از ابن ابی مریم نقل شده است: «عرض خانه فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، تا ستونی که پشت ستون مقابل زائران بود، کشیده می شد و درب آن، در چهار دیواری قبر قرار داشت».

ابوغسان با همان سندی که ابن شبه می گوید، از مسلم بن سالم، از مسلم بن ابی مریم روایت کرده است: «علی با فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، در کنار ستونی که پشت ستون مقابل زائران بود، عروسی کرد. و خانه اش در چهار دیواری قبر بود».

مسلم می گوید: «فراموش نکن که حتماً از نماز خواندن به سوی آن درب، بهره مند شوی. آن درب فاطمه است که علی از آن وارد می شد و نزد فاطمه می رفت. من حسن بن زید را دیدم که به طرف آن نماز می خواند».(۱).

آیا امام علی صلوات الله علیه از وسط اتاق عایشه عبور می کرد و نزد همسرش می رفت؟ آیا عایشه و دیگر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله با آن حضرت محرم بودند؟ مسلماً این مطالب حاکی از آن است که آن مکان، بر خلاف ادعای عایشه و هوادارانش، خانه عایشه نبود و به حضرت زهرا صلوات الله علیها تعلق داشت؛ همان بانویی که در حیات و مماتش بر او ستم ها روا داشتند. «و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»(۲) کسانی که ستم کردند، به زودی خواهند دانست که بازگشت شان به کجاست».

۳. بنا بر اسناد، درب خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها در شرق اتاق پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داشت؛ یعنی بعد از کشیدن دیوار، عایشه در همان خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها ساکن شده بود. طبق نوشته سمهودی:

ابن نجار می گوید: «امروزه در اطراف خانه زهرا، حصار کشیده اند و محراب در آن قرار دارد و پشت اتاق پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شده است». من می گویم:

ص: ۲۲۲

۱- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۶۷ و ۴۶۹ به ترتیب؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲- سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

امروزه اتاق قبر، گرداگرد اتاق فاطمه و اتاق عایشه است. در میان آن دو، جایی است که مردم روی آن پا نمی گذارند. گفته می شود که آنجا قبر فاطمه است. نتیجه این که خانه فاطمه، بین چهار دیواری قبر و ستون تهجد قرار داشته است. (۱).

ابن جماعه می گوید: «روشن ترین قول آن است که فاطمه، در خانه خود به خاک سپرده شد». یعنی همان جایگاه محراب چوبی که از پشت، داخل حصار حجره شریف قرار دارد. من دیدم که خادمان حرم پیامبر صلی الله علیه و آله از پا گذاشتن در بین محراب مذکور و محل زیارت حجره شریف که به شکل مثلث است، امتناع می کنند و معتقدند که آنجا قبر فاطمه است. (۲) روشن است که ستون تهجد، در مسیر باب النبی صلی الله علیه و آله و پشت زائران قرار دارد؛ (۳) یعنی پشت خانه فاطمه. (۴).

سمهودی در باره مکان تهجد پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «در مورد حدود مسجد النبی، مطالبی نقل شد که اقتضا می کند موضع مذکور، خارج از مسجد و روبه روی باب جبرئیل بوده باشد؛ البته پیش از تغییرات امروزی. این مطلب با آنچه که مورخان در مورد محل قرار گرفتن این ستون گفته اند، موافق است». (۵).

در این صورت، خانه امام علی صلوات الله علیه میان باب النبی و حجره شریف قرار می گیرد. باب النبی صلی الله علیه و آله اولین در از درهای شرقی (از طرف قبله) است که امروزه بسته می باشد.

ص: ۲۲۳

۱- وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۴۶۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۶۴؛ بهج الصباغه، ج ۵، ص ۱۹؛ رحله ابن بطوطه، ص ۷۰؛ معانی الاخبار، ص ۲۵۴؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۵؛ الکافی، چاپ دار الاسلامیه، ج ۱، ص ۳۸۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۸۸ و در حاشیه آن به نقل از تهذیب شیخ طوسی و من لا یحضره الفقیه صدوق.

۲- وفاء لاوفاء، ج ۳، ص ۹۰۶.

۳- . وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۵۱ و ۴۵۰ و ۴۵۲ و ۶۸۸.

۴- همان.

۵- همان.

می گویند: «علت نام گذاری آن به باب النبی، به خاطر ورود پیامبر صلی الله علیه و آله از آن باب نبوده، بلکه به خاطر این بوده که مقابل حجره عایشه قرار داشته است». ابن نجار تصریح می کند که «این باب، همان باب علی است».(۱).

این مطالب، حاکی از آن است که بین باب النبی و حجره ای که قبر مطهر در آن قرار داشته، بخشی از خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها و محل دفن او بوده است. مطلب دیگری که بر این امر دلالت می کند، این است که حضرت زهرا صلوات الله علیها، داخل حصار حجره و در سمت عقب دفن گردید؛ یعنی درست همان جایی که عایشه پس از دیوارکشی قبرها، در آن ساکن شد و پیش از آن، قبرها برای همه مکشوف بود و عایشه با همکاری قدرت حاکم، آنجا را تصاحب کرد و صاحبان اصلی، آن آرامگاه را ترک کردند و همانند محرومیت از میراث پیامبرشان، از آنجا نیز محروم شدند.

۴. سخن سمهودی در بیان محل قرار گرفتن باب النبی صلی الله علیه و آله و باب جبرئیل نیز بر همین موضوع دلالت دارد. او می گوید: «باب علی، مقابل خانه او قرار داشت که پشت خانه پیامبر بود».(۲) و می نویسد: «احتمالاً خانه علی از شرق حجره عایشه تا محل قرار گرفتن درب اول (یعنی باب النبی صلی الله علیه و آله) امتداد داشته است. به همین خاطر نام آن را باب علی گذاشته اند. دلیل بر این مطلب، چیزی است که از ابن شبه در باره خانه فاطمه بیان شد، مبنی بر این که آن خانه، بین خانه عثمان در سمت شرقی مسجد و بین درب مقابل خانه اسماء بوده است. درب دوم را نیز به خاطر نزدیکی آن به باب پیامبر صلی الله علیه و آله، باب النبی نامیده اند».(۳).

ص: ۲۲۴

۱- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۵۱ و ۴۵۰ و ۴۵۲ و ۶۸۸.

۲- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۶۸۸ و ۶۸۹. و ر.ک: شرح احقاق الحق، ملحقات، ج ۵، ص ۵۸۴ به نقل از تحقیق نصرت، چاپ دار الکتب المصریه، ص ۷۶.

۳- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۶۸۸ و ۶۸۹ و ص ۴۶۹ و ۴۷۰.

بنا بر این، خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها از شمال اتاقی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن دفن شد، تا شرق آن اتاق ادامه داشت _ و اگر سخن این شبه صحیح باشد _ تا سمت قبله آن اتاق نیز امتداد می یافت. همچنین ثابت گردیده که درب خانه حضرت فاطمه و امام علی صلوات الله علیهما به مسجد باز می شد.

حال چگونه ممکن است که خانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها به این شکل عجیب، گرداگرد خانه عایشه واقع شده باشد و از شمال تا شرق و احتمالاً تا قبله آن ادامه یابد؟ بسیار عجیب و شگفت انگیز است!

پس چه معنا دارد که بگوییم: عایشه در سمت شرقی حجره سکونت یافت و دیواری میان خود و قبرها کشید؟ آیا شرق حجره، بخشی از خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها نبود؟ چطور ممکن است درب خانه فاطمه صلوات الله علیها، داخل حجره عایشه باشد؟ مگر میان مسجد و باب النبی یا باب جبرئیل، چقدر فاصله است که وسعت چندین خانه و اتاق را داشته باشد؟ همه این موارد و اشکالات، نشان از صحت روایتی دارد که از شیخ صدوق نقل شد؛ مبنی بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها دفن شد، نه در خانه عایشه.

به اعتقاد ما، پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه و هنگام نماز صبح، در خانه عایشه بود که در سمت قبله قرار داشت؛ اما در همان روز دوشنبه که می خواست از دنیا برود، از خانه عایشه به خانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها منتقل شد. (۱).

بخاری روایت کرده است: «مسلمانان در روز دوشنبه، مشغول نماز صبح بودند و ابوبکر برای آن ها نماز می خواند. ناگهان رسول خدا صلی الله علیه و آله پرده خانه عایشه را کنار زد و به مردمی که در صف نماز بودند، نگاه کرد. ... مسلمانان از دیدن آن حضرت خوشحال شدند و خواستند نمازشان را به هم بزنند». (۲).

ص: ۲۲۵

۱- ر.ک: قاموس الرجال، ج ۱۱؛ رساله فی تواریخ النبی و الآل، تستری، ص ۳۶.

۲- ر.ک: بخاری، چاپ ۱۳۰۹ هـ.ق، ج ۳، ص ۶۱ و ج ۱، ص ۸۲ و چاپ دار الفکر، ج ۱، ص ۱۸۳ و ج ۲، ص ۶۰ و ج ۵، ص ۱۴۱. اگر چه این روایت، مشتمل بر اقرار پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به نماز ابوبکر است، ولی این موضوع صحیح نیست و بررسی آن مجال دیگری می طلبد. و ر.ک: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۴۴؛ عمدہ القاری، ج ۶، ص ۳ و ج ۷، ص ۲۸۰ و ج ۱۸، ص ۶۹؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۴۱ و ج ۳، ص ۷۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۸۷؛ الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۱۳۰؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۱۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۰۵.

اگر این روایت، در کنار روایت شیخ صدوق قرار گیرد که می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و برای مردم نماز خواند و نماز را کوتاه کرد. سپس یک دست را بر گردن امام علی صلوات الله علیه و دست دیگر را به گردن اسامه انداخت و به خانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها رفت و سر در دامن دخترش گذاشت. سپس ملک الموت آمد و اجازه خواست و حضرت پس از نجوا با امام علی صلوات الله علیه وفات یافت»، با چنین این دو روایت در کنار هم، می فهمیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در همان روز وفاتش، پس از خواندن نماز برای مردم، به خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها منتقل شده است.

اما روایت بخاری که می گوید: «پرده را بالا زد و دوباره آن را انداخت و مردم او را ندیدند و از دنیا رفت»، صحیح نیست؛ زیرا روایت ابن جریر به صراحت می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله در همان روزی که وفات یافت، ابوبکر را از نماز خواندن برای مردم برکنار کرد»^(۱). با این همه دلیل، دیگر هیچ شکی باقی نمی ماند که پیامبر صلی الله علیه و آله نه در خانه عایشه، بلکه در خانه حضرت زهرا صلوات الله علیها دفن شد؛ اما حضرت فاطمه صلوات الله علیها در زمان حیات و مماتش، مورد ستم قرار گرفت. کسانی که انواع ستم ها را بر آل محمد صلی الله علیه و آله روا داشتند و حتی در حقایق تاریخی دست بردند، به زودی خواهند دانست که چه جایگاهی برای شان مهیا شده است!

ص: ۲۲۶

۱- . ر.ک: کنز العمال، ج ۷، ص ۱۹۸ به نقل از ابن جریر؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۱۹۶ و چاپ مؤسسه اعلمی، ج ۲، ص ۴۴۰؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۶۸؛ السیره الحلبیه، چاپ دار المعرفه، ج ۳، ص ۴۶۷.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله.

پرسش شماره ۱۹۸ (۱۱۵): نهی قرآن از ازدواج پیامبر (صلی الله علیه و آله) با عایشه

اشاره

عالم شیعه حر عاملی در تفسیر آیه «وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ» (۱) دست در دامان زنان کافر نزنید»، از ابوجعفر روایت کرده است که «اگر کسی مسلمان باشد و زنش کافر و غیر مسلمان باشد، باید اسلام را بر او عرضه کند. اگر پذیرفت، همسرش می باشد و اگر نپذیرفت، از آن مرد بیزار است. خداوند از نگه داشتن چنین زنی، نهی فرموده است» (۲).

حال اگر طبق ادعای شیعیان، ام المؤمنین عایشه _ العیاذ بالله _ کافر و مرتد بود، طلاق او بنا بر کتاب خدا واجب می گردید؛ مگر این که بگوییم پیامبر صلی الله علیه و سلم از نفاق و ارتداد او را آگاهی نداشت، اما شیعیان از این مسأله آگاه بودند!

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعیان به کفر عایشه حکم نکرده اند و هرگز راضی نیستند به احدی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت کفر داده شود؛ مگر نسبت به کسانی همچون طلحه بن خویلد که خود ارتدادشان را علنی کردند. پس این سؤال، از پایه بی معنا است.

دوم: در پاسخ به پرسش شماره ۱۳۹ آمده است که منظور از تعبیرهای قرآنی و روایی در باره ارتداد صحابه و بازگشت آنان به گذشته، مربوط به عدم پایداری در مسیر اطاعت، تخلف از انجام دستورها، بازگشت به رسوم جاهلیت، نرفتن زیر بار مسئولیت،

ص: ۲۲۷

۱- سوره ممتحنه، آیه ۱۰.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۵۴۲.

و عدم اقدام به وظایفی است که بر عهده داشتند؛ همانند کفری که آیه شریفه می فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (۱) به خاطر خدا، حج خانه (کعبه) بر مردم مقرر است؛ برای کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند. هر کس کفر ورزد، [بداند] که خداوند از جهانیان بی نیاز است. کفر در این آیه، به معنای خروج از دین نیست؛ بلکه مراد از آن، انجام ندادن واجبات الهی است. فردی که مستطیع است و از حج سر باز می زند، تنها در زمینه ترک حج، شبیه کافران است.

سوم: گاه انسان مرتکب کاری می شود که مستلزم امری ناپسند است؛ بدون آن که متوجه این لوازم باشد. اما وقتی متوجه شد، استغفار می کند و بازمی گردد.

هنگامی که عبیده بن حارث _ از شهدای بدر _ زخمی شد و او را در حال احتضار، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردند، عرض کرد: «اگر عمویت زنده بود، می فهمید که من از آنچه گفتم، به او سزاوارترم». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «منظورت کدام یک از عموهای من است؟». عبیده گفت: «منظورم ابوطالب است که گفتم: به خانه خدا سوگند دروغ گفتید که ما محمد را رها می کنیم و پیشاپیش او شمشیر نمی زنیم و هم‌اورد نمی طلبیم. مگر ما پیشاپیش او به خاک بغلطیم و فرزندان و زنان مان را فدایش سازیم تا او را تسلیم شما کنیم». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا فرزندش را نمی بینی که مانند شیر خروشان در پیشگاه خدا و رسولش می جنگد و فرزند دیگرش در حبشه، در راه خدا جهاد می کند؟». عبیده گفت: «ای رسول خدا! آیا در این وضعیت، بر من خشم گرفته ای؟». فرمود: «بر تو خشم نگرفتم. عمویم را به یاد آوردی و گرفته شدم». (۲).

ص: ۲۲۸

۱- سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۵؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۵۵. و ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۴، ص ۸۰؛ نسب قریش، مصعب زبیری، ص ۹۴؛ الغدیر امینی، ج ۷، ص ۳۱۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۳۲.

همچنین کسی که یتیم را می راند و رغبتی به اطعام مسکین ندارد، متوجه نیست که این کار، به تکذیب روز قیامت می انجامد. اگر فردی به او گوشزد کند، ملتفت می شود و عقب می نشیند. برخی از عقاید نیز که عده ای بر آن پافشاری می کنند، دارای عواقب منفی و نامطلوبی هستند. اگر مردم متوجه شوند، آن عقاید را کنار می گذارند.

در سوره تحریم آمده است که برخی از زنان، راز پیامبر صلی الله علیه و آله را فاش کردند و برخوردهایی داشتند که لازم شد خداوند متعال به پیامبرش بگوید: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيْلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ * عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَرْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَ أَبْكَارًا؛(۱) اگر شما دو زن به درگاه خدا توبه کنید، [بهتر است]. به راستی که دل های شما منحرف گشته است. اگر در برابر او هم دستی کنید، بدانید که خداوند سرپرست او است و جبرئیل و صالح ترین مؤمنان و فرشتگان، پشتیبان او هستند. چه بسا اگر شما را طلاق بدهد، پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما جانشین گرداند که زنانی مسلمان، مؤمن، فرمان بردار، توبه کار، خداپرست، روزه دار، اعم از بیوه و دوشیزه باشند».

این آیات نشان می دهد که در میان زنان، کسانی هستند که افضل و برتر از آن دو زن می باشند. و به خود آن دو نیز گوشزد می کند که گاه کارهای شان به جاهای باریک کشیده می شود که چه بسا به فکر کسی خطور نکند.

در دیگر مثال قرآنی می بینیم که گاه فردی مستطیع است و حج را ترک می کند و توجه ندارد که با این کار، مصداق آیه ای می شود که می فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا. وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ؛(۲) به خاطر خدا، حج خانه

ص: ۲۲۹

۱- سوره تحریم، آیه ۴ و ۵.

۲- سوره آل عمران، آیه ۹۷.

(کعبه) بر مردم مقرر است؛ برای کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند. هر کس کفر بورزد، [بداند] که خداوند از جهانیان بی نیاز است».

حال اگر شیعه و سنی بگویند: «آیات سوره تحریم، در مورد عایشه و حفصه نازل شده است»، به این معنا نیست که آن دو را کافر می دانند. مفاد این آیات می گوید که عایشه و حفصه، پیامبر صلی الله علیه و آله را اذیت کردند. و هر کس پیامبر صلی الله علیه و آله را اذیت کند، فلان حکم را دارد و فلان آیه بر او منطبق است.

اثبات کفر آن دو، مشروط بر این است که آن ها متوجه لوازم فعل خود بوده باشند. ما چیزی در دست نداریم که ثابت کند آن دو ملتفت لوازم کارشان بوده اند. مگر این که گفته شود: «اگر آن دو ملتفت نبودند، خداوند با این شدت و تندی، آن ها را مورد خطاب قرار نمی داد». البته این فقط یک گمانه زنی است. شدت و تندی در خطاب، گاه برای افزایش هشدار است تا مبادا در چنین کار حساس و خطرناکی وارد شوند. پس لازم است رفتار و کردار آن دو در طول زندگی شان را مورد بررسی قرار دهیم تا بتوانیم قضاوت کنیم که آیا بر موضع خود در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله پافشاری می کردند، یا نزول این آیات، دگرگونی اساسی و تغییر ریشه ای در آنان به وجود آورد؟

در مورد آیه ای که از وارد شدن به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و نشستن طولانی مدت در نزد آن حضرت نهی می کند، وضع بر همین منوال است. آیه شریفه می فرماید: «وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَجِيبُ مِنْكُمْ؛ (۱) سرگرم سخن گویی نشوید که این کارتان پیامبر را رنج می دهد و او از شما شرم می کند». کسانی که مرتکب چنین کاری می شدند، چه بسا متوجه نبودند که موجب آزار پیامبر صلی الله علیه و آله می شوند و خداوند، آزار دهندگان حضرت را در دنیا و آخرت، مورد لعن قرار داده و عذاب دردناکی برای شان مقرر فرموده است.

ص: ۲۳۰

سوم: مشکل اینجا است که برادران اهل سنت، در صحیح ترین کتاب های خود، روایاتی را نقل کرده اند که هر گاه معنای آن مضامین را از ایشان می طلبیم و آن ها را به گفته ها و نوشته های خودشان ملزم می سازیم، ما را متهم می کنند که فلانی را تکفیر می کنید و به فلانی ناسزا می گوئید و نسبت به این و آن، جنایت روا می دارید!

به طور مثال: اهل سنت روایت کرده اند که هر کس علیه امام زمانش خروج کند، یا بیعتش با امام را بشکند، کافر است و به مرگ جاهلیت مرده است و فلان حکم را دارد.^(۱)

وقتی می گوئیم: «عایشه و طلحه و زبیر و معاویه، بر امام زمان خود خروج کردند و بیعت را شکستند و باید این مسائل به نحوی حل شود»، به ما می گویند: «شما صحابه و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را تکفیر می کنید و به آن ها دشنام می دهید».

وقتی می گوئیم: «در سلسله جنگ هایی که به پندار شما، جنگ با مرتدین بود، کسانی که به دست خالد بن ولید کشته شدند، تنها می خواستند زکات شان را میان فقرای قبیله خود تقسیم کنند، یا با امام علی صلوات الله علیه بیعت نمایند. به خاطر چنین اموری نمی توان کسی را محکوم به کفر و ارتداد کرد و زجر کش نمود. حتی گفته اند که خالد، مالک بن نویره را به خاطر زیبایی همسرش کشت و در همان شب، به او تجاوز کرد»، به ما می گویند: «شما از صحابه بدگویی می کنید و از ارزش آنان می کاهید».

آیا این اشکالات، با چنین سخنانی حل می شود؟ به نظر شما چگونه می توان این اشکالات را حل کرد؟ چگونه باید با خالد رفتار نمود؟ چه حکمی باید در مورد وی صادر کرد؟ در حالی که قرآن به صراحت می گوید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ

ص: ۲۳۱

۱- ر.ک: صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۱ و ۲۲ و ج ۴، ص ۱۲۷؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ج ۱۰، ص ۲۳۴؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۹۶ و ۴۸۸؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۲۳؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۱۷ و ج ۲، ص ۱۵۲؛ تیسیر الوصول، ج ۲، ص ۴۷ به نقل از شیخین؛ مسند شامیین، ج ۳، ص ۲۶۰؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱، ص ۲۰۷ و ج ۶، ص ۶۴ و ۶۵؛ المصنف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۳۰؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۱۹؛ تحفه الاحوذی، ج ۶، ص ۳۲۰.

جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا؛(۱) هر کس مؤمنی را عمدتاً بکشد، جزای او جهنم است که جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او خشم می گیرد و لعنتش می کند و برای او عذابی عظیم آماده می سازد».

وقتی می گوئیم: «اگر بدگویی از صحابه حرام است، نظرتان در مورد معاویه چیست که لعن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را پایه گذاری کرد، به طوری که هزار ماه بر هزاران منبر از منبرهای مسلمانان، این برنامه ادامه داشت؟»، دنیا را بر سر ما خراب می کنند و به ما می گویند: «شما به معاویه ای که از صحابه بود، دشنام می دهید و او را تکفیر می کنید».

چهارم: بخاری در صحیح خود، از نافع، از عبدالله، روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به خطبه ایستاد و به محل سکونت عایشه اشاره کرد و سه بار فرمود: «آنجا جایگاه فتنه است و شیطان از آنجا سر بر می آورد».(۲) احمد از ابن عمر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه عایشه بیرون آمد و فرمود: «کفر، از اینجا سرچشمه می گیرد و شاخ شیطان، از اینجا سر بر می آورد».(۳).

حال آیا پیامبر صلی الله علیه و آله با این سخنان، همسرش را تکفیر کرده و العیاذ بالله، او را شیطان دانسته است؟ برخورد ما با این احادیث، چگونه باید باشد؟ آیا آن ها را تکذیب

ص: ۲۳۲

۱- سوره نساء، آیه ۹۳.

۲- ر.ک: صحیح بخاری، چاپ دار الفکر، ج ۴، ص ۴۶ و ص ۹۲ و ۱۷۴ و ج ۵، ص ۲۰ و ج ۸، ص ۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۷۲؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۵۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱؛ عمده القاری، ج ۱۵، ص ۳۰؛ العمده، ابن بطریق، ص ۴۵۶؛ الطرائف، ابن طاووس، ص ۲۹۷؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۴۲ و ۱۶۴ و ۲۳۷؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۶۲۴؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۶۳۹ و ج ۳۲، ص ۲۸۷ و ج ۵۷، ص ۲۳۴؛ المراجعات، ص ۳۳۳؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۱۴۷؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۲، ص ۳۰۳؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۳۷؛ وصول الاخیار الی اصول الاخبار، ص ۸۳؛ الجمل ابن شدقم، ص ۴۷؛ مناقب اهل البيت عليهم السلام، شیروانی، ص ۴۷۱.

۳- مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳ و ۲۶؛ صحیح مسلم، چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۱۸۱؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۵۲؛ دفع الشبه عن الرسول، حسنی دمشقی، ص ۸۲؛ کنز العمال، چاپ مؤسسه الرساله، ج ۱۱، ص ۱۱۹؛ وصول الاخیار الی اصول الاخبار، ص ۸۳؛ الزام النواصب، ابن راشد، ص ۲۰۰ و ۲۰۱.

کنیم و بگوییم: همه احادیث بخاری صحیح نیست؟ آیا این احادیث را صحیح بدانیم و مضمون آن‌ها را بپذیریم؟ یا آن‌ها را به گونه‌ای تأویل کنیم که نزد علما و عقلا، قابل پذیرش باشد؟ چگونه به چنین تأویلی دست یابیم؟ چاره‌ای نداریم جز این که بگوییم: عایشه معصوم نبود و در برخی کارهایش به خطا رفت.

و الحمد لله و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۱۹۹ (۱۵۳): حد نزدن بر عایشه، دلیل بر دروغ بودن افک

اشاره

برخی از شیعیان به عایشه دروغ می‌بندند و العیاذ بالله، همان اتهامی را تکرار می‌کنند که اهل افک به او نسبت دادند. اگر حقیقت همان باشد که شما می‌گویید، پس چرا پیامبر صلی الله علیه و سلم بر عایشه حد جاری نکرد؟ در حالی که می‌فرمود: «به خدا قسم اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند، دستش را قطع می‌کنم!»^(۱) چرا علی که از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌هراسید، بر عایشه حد جاری نکرد؟ چرا هنگامی که حسن به خلافت رسید، به این کار اقدام ننمود؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله الطیبین الطاهرین. السلام علیکم و رحمہ الله و برکاته.

پرسش شماره ۷۰، مضمونی نزدیک به همین سؤال دارد که بهتر است به آنجا نیز مراجعه کنید. علاوه بر آنچه که در آنجا گفته شد، باید بگوییم:

یکم: شیعیان هیچ یک از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را به اتهام اهل افک، متهم نکرده‌اند.

ص: ۲۳۳

۱- بخاری آن را روایت کرده است.

دوم: کتاب تفسیر قمی که پرسش گر این مطلب را از آن نقل کرده است، چنین چیزی نمی گوید؛ بلکه داستانی را ذکر می کند که مقصود دیگری دارد و داستان افک را مربوط به ماریه قبطیه می داند، نه عایشه. در پاسخ به پرسش شماره ۱۷۰ نیز آمده است که علمای شیعه، این داستان را تکذیب کرده اند. اعتبار برخی از مطالب تفسیر قمی، نزد شیعیان قطعی نیست و شدیداً مورد مناقشه می باشد. پس دیگر معنا ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله بر همسرش حد جاری کند.

سوم: سخن پرسش گر که می گوید: «چرا امام علی صلوات الله علیه بر عایشه حد جاری نکرد؟»، از دو جهت قابل پذیرش نیست:

۱. بی تردید همه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از این تهمت مبرا بودند؛ چرا که زنان همه پیامبران، از این امور پاک و مبرا هستند.

۲. امام علی و فرزندش امام حسن صلوات الله علیهما به دنبال اجرای حدود نبودند؛ به ویژه اگر موضوع، به پیامبر صلی الله علیه و آله ارتباط پیدا می کرد، اصلاً چنین کاری صحیح نبود. پس این سؤال، در اصل و فرعش درست نیست.

و الحمد لله و الصلاة والسلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

اشاره

چرا شیعیان به فاطمه رضی الله عنها عصمت می دهند و آن را از دو خواهرش رقیه و ام کلثوم دریغ می دارند؟ در حالی که آن دو نیز همانند فاطمه، پاره تن پیامبر صلی الله علیه و سلم بودند! به بیان دیگر: چرا عصمت فاطمه را به اثبات می رسانند و دو خواهرش رقیه و ام کلثوم را معصوم نمی دانند؟ آیا این یک تناقض آشکار نیست؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: تناقض این است که نفی و اثبات، بر یک موضوع بار شود؛ مثلاً بگویی این چیز، هم هست و هم نیست؛ یعنی در یک زمان و یک مکان و از یک جهت، با وحدت حمل در هر دو قضیه، آن چیز هم باشد و هم نباشد. تناقض دارای شرایط متعددی

است؛ از جمله: اتحاد دو قضیه در موضوع و محمول و جهت و مکان و زمان و غیره [یعنی یکسان بودن دو جمله در مبتدا، خبر، اثبات و نفی، مکان، زمان و ...] (۱).

در اینجا شرایط تناقض، محقق نیست و موضوع دو قضیه، متفاوت است؛ چرا که حضرت زهرا صلوات الله علیها غیر از ام کلثوم است. حضرت فاطمه صلوات الله علیها به اقتضای آیه تطهیر و دیگر دلایل، معصوم می باشد؛ اما رقیه و ام کلثوم، معصوم نیستند و دلیلی بر عصمت آن ها وجود ندارد. همچنان که حضرت یوسف علیه السلام معصوم بود و هیچ یک از برادرانش معصوم نبودند. برخی از فرزندان حضرت آدم علیه السلام نیز معصوم بودند و برخی دیگر از آن ها عصمت نداشتند. ممکن است از دو برادر، یکی ثروتمند باشد و دیگری فقیر، یکی با ایمان باشد و دیگری کافر، یکی عالم باشد و دیگری جاهل، یکی کوتاه باشد و دیگری بلند و ...

دوم: آیه تطهیر و حدیث کساء، بر عصمت حضرت زهرا صلوات الله علیها دلالت دارد؛ اما در مورد عصمت رقیه و ام کلثوم، هیچ دلیلی وارد نشده است. حدیث «خداوند به خاطر خشم فاطمه، به خشم می آید و به خاطر خشنودی او، خشنود می شود» و حدیث «هر کس فاطمه را اذیت کند، مرا اذیت کرده است»، بر عصمت حضرت زهرا صلوات الله علیها دلالت می کند و هیچ دلالتی بر عصمت رقیه و ام کلثوم ندارد.

ص: ۲۳۶

۱- تناقض یعنی این که وقتی دو جمله با هم سنجیده می شوند، یکی دیگری را نقض کند. در نتیجه، یکی صادق و دیگری کاذب باشد. اهل منطق برای شکل گیری تناقض در بین دو جمله، شرایط متعددی بیان کرده اند که همگی در این دو بیت، جمع شده است: در تناقض هشت وحدت شرط دان/ وحدت موضوع و محمول و مکان وحدت شرط و اضافه جزء و کل/ قوه و فعل است در آخر، زمان مراد از موضوع در علم منطق، همان مبتدا است؛ و مراد از محمول، خبر جمله است. وحدت در مکان، یعنی قید مکان در هر دو جمله، یکی باشد. و دیگر شروط ... مثلاً فاطمه معصوم است، با جمله رقیه معصوم نیست، تناقض ندارد؛ چون در موضوع، با هم یگانه نیستند؛ اگر چه محمول هر دو یکی است. مترجم

سوم: در این که رقیه و ام کلثوم، دختران پیامبر صلی الله علیه و آله بودند یا دخترخوانده او، سخن بسیار است؛ اما کسی شک ندارد که حضرت زهرا صلوات الله علیها دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بود. در این باره، کتاب های فراوانی نوشته شده است که می توانید به کتاب «ریائب الرسول»، «القول الصائب فی اثبات الریائب»، «بنات النبی ام ریائبه»، «البنات ریائب» و دیگر کتاب ها مراجعه کنید.

چهارم: بر خلاف تعبیر پرسش گر، عصمت در اختیار شیعیان نیست که به کسی ببخشند یا از کسی سلب کنند؛ بلکه آن ها _ با استفاده از کلام خداوند، احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله یا احادیث امامی که عصمتش به اثبات رسیده است _ عصمت افراد را کشف می کنند.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۲۰۱ (۱۳۸): انکار نسب رقیه و ام کلثوم

اشاره

شیعیان، ادعا می کنند که اهل بیت و عترت پیامبر صلی الله علیه و سلم را دوست دارند؛ اما چیزهایی از آن ها می بینیم که با این محبت و دوستی، سازگار نیست.

آن ها تبار چند تن از اهل بیت را انکار می کنند و رقیه و ام کلثوم را دختر پیامبر نمی دانند. زبیر را که فرزند صفیه و پسر عمه پیامبر بود، و عباس و فرزندانش را که عمو و عموزادگان پیامبر بودند، از دائره عترت خارج می سازند. بسیاری از فرزندان فاطمه _ همچون زید بن علی، یحیی بن زید، ابراهیم و جعفر دو فرزند موسی کاظم _ را دوست ندارند و به جعفر بن علی، برادر حسن عسکری دشنام می دهند. آن ها معتقدند که حسن بن حسن مثنی، و فرزندش عبدالله محض، و نواده اش محمد معروف به نفس زکیه، همگی مرتد شدند. نسبت به ابراهیم بن عبدالله، زکریا بن محمد باقر، محمد بن عبدالله بن حسین بن حسن، محمد بن قاسم بن حسین، یحیی بن عمر و دیگران نیز همین اعتقاد را دارند.

ص: ۲۳۷

شاهد بر این مطلب، سخن یکی از علمای آن‌ها است که می‌گوید: «دیگر فرزندان حسن بن علی، کارهای بسیار زشتی انجام داده‌اند که نمی‌توان آن‌ها را حمل بر تقیه کرد»^(۱). برخی از آن‌ها، سخنانی بدتر از این نیز گفته‌اند. پس کجاست آن ادعایی که در مورد محبت به اهل بیت داشتند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: شیعیان معتقدند که مقصود از اهل بیت در آیه تطهیر، تنها اصحاب کسا هستند؛ یعنی حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و سرور آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله. این افراد، به همراه نه تن از امامان دوازده گانه که از فرزندان امام حسین صلوات الله علیهم هستند، عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب می‌شوند و طبق حدیث ثقلین، هم سنگ قرآن به شمار می‌آیند. غیر از اینان، کسی مشمول آیات و سفارش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد اهل بیت نمی‌شود و عنوان عترت و اهل بیت و احد الثقلین و امامان دوازده گانه، بر آنان صدق نمی‌کند.

سایر نوادگان پیامبر صلی الله علیه و آله، به خاطر خدا و رسولش، مورد تعظیم و تکریم شیعیان هستند، اما جایگاه عترت و اهل بیت صلوات الله علیهم را ندارند. ما به رفتار و کردار آن‌ها نگاه می‌کنیم. اگر خوب و صالح باشند، آن‌ها را بیشتر مورد احترام قرار می‌دهیم؛

و اگر چنین نباشند، مناسب با کردارشان با آن‌ها رفتار می‌کنیم. تا زمانی که به واسطه شبهه یا ارتداد، از دایره ایمان خارج نشده باشند، به پاس گرامی داشت پیامبر صلی الله علیه و آله، اکرام و احترام حداقلی را نسبت به آنان قائل هستیم.

ص: ۲۳۸

دوم: در مورد رقیه و ام کلثوم، بحث های دقیق علمی وجود دارد که ثابت می کند آن ها دختران واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله نبودند؛ بلکه تحت تکفل و تربیت آن حضرت قرار داشتند. کتاب ها و مقالات فراوانی در این باره تألیف و منتشر شده است که می توانید مراجعه کنید؛ کتاب هایی مثل: «بنات النبی ام ربائمه»، «القول الصائب فی اثبات الربائب» و «البنات ربائب».

حتی اگر آن ها دختران واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله هم بودند، بنا بر احادیث متواتر و مورد اتفاق، مقام حضرت فاطمه صلوات الله علیها را نداشتند و در زمره اهل بیتی که آیه تطهیر در شأن آن ها نازل شده بود، به شمار نمی رفتند.

سوم: عباس و فرزندان او را شیعیان از زمره اهل بیت خارج نکردند، بلکه خود رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را انجام داد؛ همان گونه که به اقتضای حدیث کسا، همه زنان خود را از شمار اهل بیت خارج نمود. علاوه بر این، اصلاً عباس و فرزندان او از ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله نبودند.

زیر نیز از اساس، جزو آن ها به شمار نمی رفت. نه از ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، نه از اهل بیتی که در حدیث کسا مشخص شده اند و پاک و مطهر معرفی گشته اند. افزون بر این که او بیعت با امام را شکست و بر او خروج کرد و با وی جنگید و ده ها هزار مسلمان را به کشتن داد و کارهای پلیدی از او سر زد.

چهارم: پرسش گر، تعدادی از فرزندان حضرت فاطمه صلوات الله علیها را ذکر کرده و گفته است که شیعیان با این ها دشمنی دارند. در جواب او باید بگوییم:

الف: شیعیان با خود افراد دشمنی ندارد؛ بلکه با کردار زشت آنان دشمن هستند.

ب: شیعیان در باره برخی از نامبردگان، نه در بُعد فردی و نه در بُعد عملی، هیچ اشکالی وارد نکرده اند؛ مثلاً زید بن علی از نظر شیعیان، جزو نیکان برگزیده و عالمان مجاهدی است که جان و مالش را در راه خدا نثار کرد.

پنجم: نفس زکیه در اعتقاد شیعیان، محمد بن عبدالله بن حسن نیست؛ بلکه مردی است که اندکی پیش از ظهور حضرت حجت صلوات الله علیه در کوفه کشته می شود؛ یا یکی از بنی هاشم است که بین رکن و مقام به قتل می رسد. (۱).

میان کشته شدن نفس زکیه تا ظهور امام زمان علیه السلام، بیش از پانزده شب طول نمی کشد. (۲).

این در حالی است که محمد بن عبدالله بن حسن، در سال ۱۴۵ هـ ق در حجاز کشته شد.

ششم: در کجا گفته و نوشته شده است که شیعیان، معتقد به ارتداد حسن بن حسن مثنی و عبدالله محض و محمد نفس زکیه و ابراهیم و زکریا و دیگران هستند؟

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۴۰

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۰؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۶۸.

۲- اکمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۹؛ الغیبه طوسی، ص ۴۴۵؛ اعلام الوری، ص ۴۲۷؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۳.

پرسش شماره ۲۰۲ (۸۵): لعن بنی امیه، منجر به لعن نوادگان فاطمه (سلام الله علیها)

اشاره

مادر محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان، فاطمه دختر حسین بن علی بن ابی طالب بود. پس پدر بزرگ او، عثمان بن عفان است و مادر بزرگش، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم. یعنی این محمد بن عبدالله، از همان بنی امیه ای است که طبق نظر شیعیان، شجره ملعونه مذکور در قرآن است. (۱).

سؤالی که پیش می آید و شیعیان را در تنگنا قرار می دهد، این است که آیا درست است نوادگان فاطمه، ملعون باشند؟

پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

ما در اینجا قصد پرداختن به جزئیات را نداریم و تنها به ذکر چند نکته بسنده می کنیم:

ص: ۲۴۱

۱- ر.ک: الکافی، ج ۵، ص ۷؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۶۲.

یکم: خود اهل سنت برای ما روایت کرده اند که مقصود از «الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ» (۱).

همان بنی امیه است. این مطالب را از یعلی بن مره (۲) و امام حسن صلوات الله علیه (۳) و سعید بن مسیب (۴).

نقل کرده اند. در نقل دیگر آمده است که منظور از شجره ملعونه، حکم و فرزندانش هستند. این نیز از ابن عمر (۵) و عایشه (۶).

نقل شده است.

دوم: شیعه با کسی خصومت شخصی ندارد؛ بلکه کارهای مخالف دین و شریعت را بر نمی تابد؛ خواه از فردی هاشمی سر بزند، خواه از فردی اموی یا هر فردی از هر قبیله و نژادی.

سوم: در بحث مربوط به ازدواج عمر با ام کلثوم گفتیم که ازدواج، تابع شرایط خاصی است و همیشه بر اساس انگیزه های دینی نیست؛ همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله به دلایل گوناگون، با همسرانش ازدواج کرد. وقتی امام علی صلوات الله علیه نتوانست در برابر پافشاری عمر مقاومت کند، چه کسی می تواند بگوید که ازدواج محمد بن عبدالله با فاطمه، به زور نبوده و امام حسین صلوات الله علیه مجبور به پذیرش آن نشده است؟

چهارم: پسر نوح گمراه شد و هلاک گردید و خداوند، داستان او را در قرآن ذکر فرمود. همسران نوح و لوط نیز هلاک شدند. برادران یوسف علیه السلام نیز با برادرشان

ص: ۲۴۲

-
- ۱- شجره نفرین شده در قرآن را [جز برای آزمون مردم قرار ندادیم]. سوره اسراء، آیه ۶۰.
 - ۲- الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۱ به نقل از ابن ابی حاتم؛ لباب النقول، سیوطی، چاپ دار الکتب العلمیه، ص ۱۲۴؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۱۰۷؛ فتح القدير، ج ۳، ص ۲۴۰.
 - ۳- الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۱ به نقل از ابن مردویه؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۶، ص ۱۶؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۷.
 - ۴- الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۱ به نقل از ابن ابی حاتم و بیهقی در الدلائل و ابن مردویه و ابن عساکر؛ لباب النقول، سیوطی، چاپ دار احیاء العلوم، ص ۱۳۸ و چاپ دار الکتب العلمیه، ص ۱۲۴؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۱۰۷.
 - ۵- الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۱ به نقل از ابن ابی حاتم؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۳۰۲؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۱۰۷؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه، ص ۱۶۴؛ فتح القدير، ج ۳، ص ۲۴۰.
 - ۶- الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۱ به نقل از ابن مردویه؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۱۰۷؛ فتح القدير، ج ۳، ص ۲۴۰.

کاری کردند که نه مورد رضایت خدا بود و نه مورد پذیرش عاقلان. آیا سخن شیعیان در باره برخی از نوادگان فاطمه صلوات الله علیها که اهل پایداری در دین نبودند، سنگین تر از چیزی است که قرآن در باره برادران یوسف و پسر نوح و همسران نوح و لوط می فرماید؟ به نظر می رسد چیزی که شما در باره پدر و مادر پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید و هر دوی آن ها را کافر می دانید، از همه سنگین تر و شرم آورتر باشد!

پنجم: در احادیث، بسیاری از حکم ها که به صورت مطلق آمده است، برای مرزبندی دقیق و صددرصدی نیست؛ بلکه می خواهد حکم یا ویژگی اغلب افراد را بیان کند. پس هیچ مانعی ندارد که تعدادی از افراد، از دایره شمول آن حکم عمومی، خارج شوند. وقتی می گوید که اهل فلان شهر، سخاوتمند و شجاع هستند، مقصود این است که خصیلت عمومی آن افراد، سخاوت و شجاعت است؛ اما مانعی ندارد که تعدادی از آن ها، بخیل و ترسو باشند.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

پرسش شماره ۲۰۳ (۱۰۲): محبت علی و ارتکاب معاصی

اشاره

شیعیان با این ادعا که «محبت علی، حسنه ای است که هیچ گناهی به آن آسیب نمی رساند»، نسبت به ارتکاب گناه و معصیت، بی باک هستند. در حالی که قرآن، این ادعا را تکذیب می کند و در بسیاری از آیاتش، از تخلف و ارتکاب گناهان، تحت هر ادعایی، بر حدز می دارد و تأکید می کند: «لَيْسَ بِأَمْرٍ بِكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزَى بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا؛ (۱) [وعدۀ الهی] بر اساس آرزوهای

ص: ۲۴۳

شما و آرزوهای اهل کتاب نیست. هر کس مرتکب کاری ناشایست شود، جزای آن را می بیند و در برابر خداوند، یار و یابوری برای خود نمی یابد».

پاسخ

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصلاة والسلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين. السلام عليكم و رحمه الله و برکاته.

یکم: اگر چه این اشکال، ربطی به درستی یا نادرستی عقیده شیعیان در مورد امامت ندارد، اما در پاسخ باید بگویم که جمله «محبت علی، حسنه ای است که هیچ گناهی به آن آسیب نمی رساند، و دشمنی با علی گناهی است که هیچ حسنه ای با آن نفعی ندارد»، ساخته و پرداخته شیعیان نیست؛ بلکه روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (۱).

دوم: علمای شیعه، معنای این حدیث را برای عموم مردم تبیین کرده اند و تفهیم نموده اند که نباید این حدیث، موجب اشتیاق به گناه و دوری از اعمال نیک شود؛ چون معنای حدیث این است که محبت به امام علی صلوات الله علیه هیچ گاه منتهی به نابودی حسنات نمی شود؛ یعنی کسی که امام علی صلوات الله علیه را دوست دارد، امکان ندارد عملی انجام دهد که موجب حبط و نابودی اعمالش شود؛ یا گناهی نمی کند که ثواب

ص: ۲۴۴

۱- المناقب خوارزمی، چاپ مرکز نشر اسلامی، سال ۱۴۱۴ هـ.ق، ص ۷۶ و چاپ تبریز، ص ۴۵؛ نزهه المجالس، صفوری شافعی، ج ۲، ص ۲۰۷؛ المناقب المرتضویه، چاپ بمبئی، ص ۹۲؛ کنوز الحقائق، (چاپ بولاق مصر، ص ۵۳ و ۵۷ و ۶۷؛ ینابیع الموده، ص ۱۸۰ و ۲۳۹ و ۲۵۲ و ۹۱ و چاپ دار الاسوه، سال ۱۴۱۶ هـ.ق، ج ۱، ص ۳۷۵ و ج ۲، ص ۷۵ تا ۲۹۲؛ مناقب علی، عینی حیدر آبادی، چاپ اعلم پریس، ص ۳۳؛ ارجح المطالب، ص ۵۱۹ و ۵۱۲؛ فردوس الاخبار دیلمی؛ موده القری، چاپ لاهور، ص ۶۴؛ مفتاح النجاه، مخطوط، ص ۶۱؛ مناهج الفاضلین، هموینی، مخطوط، ص ۳۷۷؛ در بحر المناقب، مخطوط، ص ۷؛ شرح احقاق الحق، ملحقات، ج ۴، ص ۱۲۶ و ج ۷، ص ۲۵۹ و ج ۱۷، ص ۲۳۳ و ج ۲۱، ص ۳۳۲ و ج ۳۰، ص ۳۱۰؛ کتاب الاربعین، ابی الفوارس، مخطوط، ص ۱۹؛ المحاسن المجتمعه، صفوری، مخطوط، ص ۱۶۰؛ نزهه المجالس، چاپ قاهره، ص ۲۰۷؛ توضیح الدلائل، شهاب الدین احمد حسینی شیرازی، نسخه کتابخانه ملی فارس، ص ۱۸۶؛ فضائل الخلفاء، دهلوی، کتابخانه ایاصوفیا، ص ۱۴۸؛ مختصر المحاسن المجتمعه فی فضائل الخلفاء الاربعه، چاپ دار ابن کثیر، دمشق و بیروت، ص ۱۶۱.

این محبت را از بین ببرد؛ یا حرام خدا را حلال، و ضروریات دین را انکار نمی کند که حسناتش از بین برود.

امکان ندارد دوستدار امام علی صلوات الله علیه، نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله گستاخی کند و [به او نسبت هذیان بدهد] و با درشتی سخن بگوید و از پیامبر صلی الله علیه و آله جلو بیفتد؛ در حالی که خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» (۱) ای مؤمنان! بر حکم خداوند و پیامبرش پیشی نگیرید و از خداوند پروا داشته باشید. بی گمان خداوند شنوای دانا است. ای کسانی که ایمان آورده اید! صداهای تان را از صدای پیامبر بلندتر نبرید و سخن گفتن تان با او، همانند سخن گفتن تان با دیگری نباشد و با صدای بلند حرف نزنید تا مبادا اعمال تان تباه شود و شما آگاه نباشید».

قرآن، مفهوم این حدیث را تکذیب نمی کند؛ بلکه آن را تصدیق و تقویت می نماید. امام باقر صلوات الله علیه می فرماید: «ای جابر! آیا کسی که خود را شیعه می داند، به محبت ما اهل بیت اکتفا می کند؟ به خدا سوگند که شیعه ما، فقط کسی است که تقوای الهی پیشه کند و از او اطاعت نماید» (۲).

این معنا، کاملاً درست و قابل قبول است و رساتر و روشن تر و درست تر از حدیثی است که در باره اهل بدر می گوید: «خداوند بر اهل بدر نظر افکند و فرمود: هر چه

ص: ۲۴۵

۱- سوره حجرات، آیه ۱ - ۲.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۷۶؛ الامالی صدوق، ص ۷۲۵؛ الامالی طوسی، ص ۷۴۳ و چاپ دار الثقافة قم، ص ۷۳۵؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۹۷؛ روضه الواعظین، ص ۲۹۴؛ صفات الشیعه، صدوق، ص ۱۱؛ وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البيت، ج ۱۵، ص ۲۳۴ و چاپ دار الاسلامیه، ج ۱۱، ص ۱۸۴؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۵۰۱؛ مشکاه الانوار، طبرسی، ص ۱۲۱؛ اعلام الدین، دیلمی، ص ۱۴۳؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۱۴، ص ۹۲؛ عوائد الایام نراقی، ص ۲۲۹؛ غایه المرام، ج ۶، ص ۸۱؛ مستطرفات السرائر، ص ۶۳۶.

می خواهید انجام دهید که بهشت را بر شما واجب کردم و شما را آمرزیدم» (۱).

چون این حدیث، چالش هایی دارد که صدور آن از پیامبر صلی الله علیه و آله را با تردید همراه می سازد.

سوم: کسی که می گوید: «سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، حاکم بر کتاب خدا است و کتاب خدا، حاکم بر سنت نیست»، (۲)

حق ندارد حدیثی را که مخالف قرآن است، رد کند.

ص: ۲۴۶

۱- ر.ک: صحیح بخاری، چاپ ۱۳۰۹ هـ.ق، ج ۲، ص ۱۱۰ و ج ۳، ص ۳۹ و ۱۲۹ و چاپ مشکول، کتاب المغازی، غزوه بدر، ج ۹، ص ۲۳؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۱۰۰ و ج ۸، ص ۴۸۶ و ج ۷، ص ۲۳۷ به نقل از احمد و ابی داود و ابن ابی شیبه؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۲۸۴ و ج ۳، ص ۳۲۸ به نقل از صحاح به غیر از ابن ماجه؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۰۳ و ج ۹، ص ۳۰۳ و ۳۰۴ و ج ۶، ص ۱۶۲ و ۱۶۳ به نقل از احمد و ابی یعلی و بزار؛ حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۴۶۳ و ۳۶۴ به نقل از برخی از افراد گذشته؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۰۳ و ۱۹۲؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۹ و ۲۷۰؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۱؛ ارشاد مفید، ص ۳۳ و ۳۴ و ۶۹؛ صحیح مسلم، چاپ احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۱۹۴۱؛ المغازی، ج ۲، ص ۷۹۷ و ۷۹۸؛ اسباب النزول، ص ۲۳۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۶، ص ۵۸ و ج ۱۷، ص ۲۶۶؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۴۴ و ۴۵ و ۴۸؛ التبیان طوسی، ج ۹، ص ۲۹۶؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۶۱؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۰۳؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، مغازی، ص ۹۳ و ۴۳۹ و ۴۴۰؛ السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۴۶؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۳۹ و ۴۱؛ دلائل النبوه، بیهقی، ج ۲، ص ۴۲۱ و ۴۲۲؛ الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۴۰۹ و ۴۱۰؛ مسند شافعی، ص ۳۱۶؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۹۷؛ تفسیر فرات، ص ۱۸۳ و ۱۸۴؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۵۵۷؛ المبسوط، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۵؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۴۸ و ۴۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۴۳ و ۱۴۴؛ کنز العمال، ج ۱۷، ص ۵۹؛ تهذیب تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، ص ۳۷۱؛ بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۷۲، ص ۳۸۸ و ج ۲۱، ص ۱۲۵ و ۱۱۹ و ۱۲۰؛ ۱۳۶ و ۱۳۷ و چاپ سنگی، ج ۸، ص ۶۴۳ به نقل از ارشاد مفید و اعلام الوری و تفسیر قمی و تفسیر فرات؛ عون المعبود، ج ۷، ص ۳۱۰ و ۳۱۳؛ الدرجات الرفیعہ، ص ۳۳۶؛ زاد المعاد، ابن قیم، ج ۳، ص ۱۱۵؛ عمدہ القاری، ج ۱۴، ص ۲۵۴؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۷۹؛ ترتیب مسند شافعی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ المحلی، ج ۷، ص ۳۳۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۵۰ و ۵۱؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۵، ص ۳۲۵؛ جامع البیان، ج ۲۸، ص ۳۸ تا ۴۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۴۲؛ کشف الغمه، اربلی، ج ۱، ص ۱۸۰؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۰۰؛ تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۳۲۳؛ الاعتصام بحبل الله المتین، ج ۵، ص ۵۰۰ و ۵۰۱؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۱۶۱؛ نهج السعاده، ج ۴، ص ۲۸؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۳۵؛ المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۱۴۹؛ بهجه المحافل، ج ۱، ص ۱۸۸ و ۴۰۰؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۱۵، ص ۶۹؛ تفسیر ثعالبی، ج ۴، ص ۲۸۹؛ منهاج البراعه، ج ۵، ص ۱۰۶.

۲- ر.ک: تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۹۹ و چاپ دار مکتبه العلمیه، ص ۱۸۶؛ الکفایه فی علم الروایه، ص ۱۴۴ و چاپ دار الکتاب العربی، ص ۳۰؛ جامع البیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۲۳۴ و ۲۳۳ و چاپ دار الکتب العلمیه، ج ۲، ص ۱۹۱؛ الجامع

لاحكام القرآن، ج ۱، ص ۳۸ و ۳۹؛ الاصابه، چاپ دار الكتب العلميه، ج ۱، ص ۳۵؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ مقالات
الاسلاميين، ج ۲، ص ۳۲۴ و ج ۱، ص ۲۵۱؛ عون المعبود، ج ۱۲، ص ۳۵۶؛ ميزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۰۷؛ لسان الميزان، ج
۱، ص ۱۹۴؛ دلائل النبوه، بيهقي، ج ۱، ص ۲۶؛ المعتصر من المختصر من مشكل الآثار، ج ۲، ص ۲۵۱؛ نهايه السؤل،
اسنوی، ج ۲، ص ۵۷۹ و ۵۸۰؛ بحوث مع اهل السنه و السلفيه، ص ۶۷ و ۶۸ به نقل از برخی از افراد گذشته.

از جمله مطالبی که در توجیه این قاعده باطل ذکر کرده اند، سخن ابوبکر بیهقی است که می نویسد: «حدیثی روایت شده است مبنی بر این که باید احادیث را بر قرآن عرضه کرد؛ اما این حدیث، باطل است؛ چون در قرآن، چیزی در مورد عرضه حدیث بر قرآن وجود ندارد. پس این حدیث، بطلان خود را بازتاب می دهد»^(۱). خطابی در مورد حدیث مربوط به عرضه احادیث به قرآن می گوید: «این حدیثی است که زندیقان ساخته اند»^(۲). عبدالرحمن بن مهدی می گوید:

این حدیث را خوارج و زندیقان ساخته اند. آنان به دروغ از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: «هر حدیثی که از من به شما رسید، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید. اگر موافق کتاب خدا بود، آن را من گفته ام؛ و اگر مخالف کتاب خدا بود، آن را من نگفته ام. من هماهنگ با کتاب خدا هستم و خداوند به وسیله آن مرا هدایت می کند».

اهل علم قبول ندارند که این الفاظ، از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده باشد. گروهی از آنان، با این حدیث مخالف اند و می گویند: ما ابتدا به این حدیث اعتماد می کنیم و پیش از هر چیز، خود این حدیث را به کتاب خدا عرضه می نماییم؛ اما می بینیم که مخالف کتاب خدا است؛ چون در کتاب خدا، چیزی نمی یابیم که بگوید: «تنها حدیثی قابل قبول است که موافق با کتاب خدا باشد»؛

ص: ۲۴۷

۱- دلائل النبوه، بیهقی، ج ۱، ص ۲۶.

۲- . الخلاصه فی اصول الحدیث، طیبی، ص ۸۵.

بلکه کتاب خدا بدون هیچ قید و شرطی، امر می کند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله تأسی کنید و از او اطاعت نمایید و در هیچ حالتی با او امرش مخالفت نکنید. (۱).

ابوعمر می گوید: «خداوند عزوجل بدون هیچ قید و شرطی، به اطاعت و پیروی کامل از رسول خدا امر کرده و آن را به چیزی مقید نفرموده است؛ همان گونه که ما را به پیروی از کتاب خدا امر کرده و طبق گفته منحرران و گمراهان نفرموده است: حدیث را با کتاب خدا تطبیق بدهید». (۲).

یحیی بن معین در باره حدیثی که ثوبان نقل کرده و در آن، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده که احادیث به قرآن عرضه شود، می گوید: «این حدیث، ساخته زندیقان است». اوزاعی می گوید: «کتاب خدا به سنت نیازمندتر است تا سنت به کتاب خدا». ابن عبدالبر می گوید: «سنت بر کتاب خدا حکومت دارد و مقصود آن را تبیین می نماید». یحیی بن ابی کثیر می گوید: «سنت بر کتاب خدا حاکم است». (۳) خطابی می نویسد:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است که «نبینم یکی از شما بر تخت خود تکیه زده باشد و نهی و امری از من به او برسد و بگوید: ما این چیزها را نمی فهمیم و هر چه در کتاب خدا بیابیم، از همان پیروی می کنیم». (۴) این حدیث

ص: ۲۴۸

-
- ۱- جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۳۳؛ ارشاد الفحول، ص ۳۳. و ر.ک: بحوث مع اهل السنه و السلفیه، ص ۶۷ تا ۶۸؛ سلم الوصول، چاپ شده با نهاییه السؤل، ج ۳ ص ۱۷۴.
 - ۲- جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۳۳.
 - ۳- ارشاد الفحول، ص ۳۳. و ر.ک: سلم الوصول، چاپ شده با نهاییه السؤل، ج ۳، ص ۱۷۴.
 - ۴- ر.ک: دلائل النبوه، بیهقی، ج ۱، ص ۲۴؛ مصابیح السنه، ج ۱، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶ و ۷؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۸ و ج ۴، ص ۱۳۱ و ۱۳۲؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۰۸ و ۱۰۹؛ تلخیص مستدرک ذهبی، (چاپ شده در حاشیه مستدرک؛ الجامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۷ و ۳۸؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۴۴؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۰۰ و ج ۳، ص ۱۷۰؛ الاملاء و الاستملاء، ص ۴؛ کشف الاستار عن مسند البزار، ج ۱، ص ۸۰؛ المصنف، صنعانی، ج ۱۰، ص ۴۵۳، الام، ج ۷، ص ۳۱۰؛ الکفایه فی علم الروایه، ص ۸ تا ۱۱؛ تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۸۶؛ جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۳۹.

دلالت می کند که نیازی به عرضه احادیث به کتاب خدا نیست و اگر صدور چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت شود، خودش به طور مستقل حجت است. این که برخی روایت کرده اند: «هر گاه حدیثی به شما رسید، آن را به کتاب خدا عرضه کنید. اگر موافق کتاب بود، آن را بگیرید»، این حدیث باطل است و پایه و اساسی ندارد. زکریا ساجی از یحیی بن معین نقل کرده است که این حدیث را زندیقان ساخته اند.^(۱)

ما حق داریم از این آقایان پرسیم که چگونه می توان میان سخن آنان و سخن عمر که گفت: «حسبنا کتاب الله» سازش ایجاد کرد؟ و با روایت ذهنی سازش داد که می گوید: ابوبکر پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را جمع کرد و گفت: «شما احادیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنید و در آن دچار اختلاف می شوید. مردمی که پس از شما خواهند آمد، اختلاف شان به مراتب بیشتر خواهد شد. پس هیچ حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگو نکنید. هر کس از شما چیزی پرسید، بگویید: کتاب خدا در میان ما و شما است. حلال آن را حلال، و حرام آن را حرام بشمارید».^(۲)

در توضیح باید بگوییم که در این موضوع، چهار حالت گوناگون پیش می آید:

یک: حدیث در تناقض با قرآن باشد و با آن مخالفت کند. چنین حدیثی بدون شک باطل است.

دو: حدیث با قرآن موافق باشد.

سه: موافقت و مخالفت حدیث با قرآن، روشن نباشد؛ مانند احادیثی که جزئیات نماز را بیان می کند.

ص: ۲۴۹

۱- عون المعبود فی شرح سنن ابی داود، ج ۴، ص ۳۵۶ و چاپ دار الکتب الاسلامیه، ج ۱۲، ص ۲۳۲.

۲- تذکره الحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳ و ۴.

چهار: حدیث در عموم و خصوص یا اطلاق و تقیید، مخالف با قرآن باشد. این اختلاف، یک اختلاف ابتدایی است و بعد از حمل عام بر خاص یا مطلق بر مقید، برطرف می گردد.

روشن است که تنها در صورت اول، باید حدیث را رد کرد.

و الحمد لله و الصلاه و السلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله.

ص: ۲۵۰

فصل سوم: عاشورا ۴

پرسش شماره ۱۴۸ (۴۳): کراهت پوشیدن لباس سیاه ۴

پاسخ.. ۶

پرسش شماره ۱۴۹ (۱۲): سوگواری و قمه زنی برای امام حسین..... ۸

پاسخ.. ۱۰

الف: صبر و بی قراری.. ۱۰

ب: نوحه سرایی.. ۱۳

ج: کوبیدن بر ران.. ۱۷

د: چاک دادن پیراهن.. ۱۸

ه: سیاه پوشیدن.. ۱۹

شواهدی بر آنچه گفتیم.. ۲۱

پرسش شماره ۱۵۰ (۱۳): آخوندها و دلیل قمه زنی.. ۲۲

پاسخ.. ۲۲

الف: قمه زدن آخوندها ۲۲

ب: عزاداری و گریه و قمه زنی.. ۲۴

پرسش شماره ۱۵۱ (۱۹۸): قمه و سینه زدن صاحبان عمامه.. ۳۰

پاسخ.. ۳۰

پرسش شماره ۱۵۲ (۴۸): پیامبر و علی بر سر و صورت خود نزدند.. ۳۲

پاسخ.. ۳۲

پرسش شماره ۱۵۳ (۵۳): دلیل استحباب گریه بر امام حسین..... ۳۴

پاسخ.. ۳۴

ص: ۲۵۱

پرسش شماره ۱۵۴ (۵۴): گریه نکردن شیعیان برای امام علی..... ۳۹

پاسخ.. ۳۹

پرسش شماره ۱۵۵ (۱۹۷): مزد گرفتن برای مجالس عزاداری.. ۴۶

پاسخ.. ۴۷

فصل چهارم: صحابه. ۴۹

پرسش شماره ۱۵۶ (۹۳): آیات مربوط به عدالت صحابه. ۴۹

پاسخ.. ۵۱

پرسش شماره ۱۵۷ (۱۱۹): نقل سخن پیامبر توسط فردی فاسق.. ۶۱

پاسخ... ۶۱

پرسش شماره ۱۵۸ (۹۴): جنگ صحابه مرتد با مرتدان. ۶۲

پاسخ.. ۶۳

پرسش شماره ۱۵۹ (۹۵): اصحاب پیامبران، برترین پیروان دین.. ۶۵

پاسخ.. ۶۶

برتر از صحابه. ۶۹

الف: روایات نقل شده از طریق اهل سنت: ۶۹

ب: روایات نقل شده از طریق شیعه: ۷۳

بهترین قرن، قرن من است... ۷۵

پرسش شماره ۱۶۰ (۱۷۹): مدارا یا ناآگاهی پیامبر از باطن اصحاب خاص..... ۷۶

پاسخ.. ۷۷

پرسش شماره ۱۶۱ (۲۳): شیعه یا سنی بودن صحابه مرتد. ۸۴

پاسخ.. ۸۴

پرسش شماره ۱۶۲ (۵۰): ارتداد صحابه و ریشه کن کردن اسلام. ۸۷

پاسخ.. ۸۷

ص: ۲۵۲

پرسش شماره ۱۶۳ (۱۲۱): کشورگشایی و نشر اسلام، دلیل ایمان صحابه... ۸۹

پاسخ.. ۸۹

پرسش شماره ۱۶۴ (۵۶): فتوحات و دشمنی صحابه با یکدیگر. ۹۱

پاسخ.. ۹۱

پرسش شماره ۱۶۵ (۶۶): تکفیر افراد مورد رضایت خداوند. ۹۳

پاسخ.. ۹۴

پرسش شماره ۱۶۶ (۸۸): ارتداد صحابه، شامل تعدادی از اهل بیت... ۹۶

پاسخ.. ۹۷

پرسش شماره ۱۶۷ (۹۷): تکفیر کردن صحابه و تکفیر نکردن خوارج.. ۹۷

پاسخ.. ۹۷

عیب جویی از شیعیان. ۹۷

توضیحی درباره کفر خوارج.. ۱۰۰

پرسش شماره ۱۶۸ (۱۱۴): اعطای منصب به منافقان از سوی پیامبر.... ۱۰۳

پاسخ.. ۱۰۳

پرسش شماره ۱۶۹ (۱۱۸): ارتداد صحابه به خاطر شبهات و شهادت... ۱۰۵

پاسخ.. ۱۰۶

پرسش شماره ۱۷۰ (۱۲۳): استثنا نشدن علی و سلمان در حدیث ارتداد صحابه. ۱۰۸

پاسخ.. ۱۰۹

پرسش شماره ۱۷۱ (۱۴۸): نماز خواندن حسن و حسین پشت سر مروان. ۱۱۱

پاسخ.. ۱۱۱

پرسش شماره ۱۷۲ (۱۶۲): عدالت بینندگان مهدی مستلزم عدالت بینندگان پیامبر.... ۱۱۴

پاسخ.. ۱۱۴

ص: ۲۵۳

پرسش شماره ۱۷۳ (۱۸۰): کفر علی به خاطر سکوت در برابر کفر صحابه. ۱۱۵

پاسخ.. ۱۱۵

پرسش شماره ۱۷۴ (۱۳۹): تکفیر همه اهل بیت توسط شیعیان. ۱۱۷

پاسخ.. ۱۱۷

احادیث مربوط به ارتداد صحابه. ۱۱۹

بخش هفتم: اجتهاد و احکام. ۱۲۸

فصل یکم: اجتهاد. ۱۲۹

پرسش شماره ۱۷۵ (۴۹): اجتهاد علمای ایرانی.. ۱۲۹

پاسخ.. ۱۲۹

عجم، حامل علوم اسلامی.. ۱۳۰

پرسش شماره ۱۷۶ (۱۴۴): تقیه و روایات موافق با اهل سنت... ۱۳۸

پاسخ.. ۱۳۸

پرسش شماره ۱۷۷ (۱۵۸): کمبود احادیث پیامبر در نزد شیعیان. ۱۳۹

پاسخ.. ۱۳۹

سنت خلفا، غیر از امام علی..... ۱۴۲

سنت امام عادل. ۱۴۴

سنت و فتوای امیران. ۱۴۵

پرسش شماره ۱۷۸ (۱۶۳): تناقض در رد روایت منکران امامت... ۱۴۶

پاسخ.. ۱۴۶

پرسش شماره ۱۷۹ (۱۶۴): عدم تصحیح کتاب کافی توسط مهدی..... ۱۴۸

پاسخ.. ۱۴۸

پرسش شماره ۱۸۰ (۱۶۷): عمل به نظر فرد ناشناخته. ۱۴۹

پاسخ.. ۱۵۰

پرسش شماره ۱۸۱ (۱۸۶): روایت از منکران ائمه و عدم روایت از صحابه. ۱۵۰

پاسخ.. ۱۵۱

ص: ۲۵۴

فصل دوم: اجماع. ۱۵۳

پرسش شماره ۱۸۲ (۹۸): حضور معصوم در میان اجماع کنندگان. ۱۵۳

پاسخ.. ۱۵۳

پرسش شماره ۱۸۳ (۱۶۵): اجماع حدسی و حسی.. ۱۵۴

پاسخ.. ۱۵۵

پرسش شماره ۱۸۴ (۱۶۶): اجماع های متناقض..... ۱۵۶

پاسخ.. ۱۵۶

فصل دوم: تقیه. ۱۵۸

پرسش شماره ۱۸۵ (۹۱): نهی علی از تقیه. ۱۵۸

پاسخ.. ۱۵۹

تقیه در کتاب خدا ۱۶۰

تقیه در سنت پیامبر... ۱۶۲

تقیه در تاریخ.. ۱۶۵

پرسش ضمیمه: معنای تقیه. ۱۷۲

پاسخ.. ۱۷۳

پرسش شماره ۱۸۶ (۹۶): تقیه نکردن پیامبر و تقیه کردن امامان. ۱۷۵

پاسخ.. ۱۷۵

پرسش شماره ۱۸۷ (۱۱۱): تقیه ائمه، مانع از اقامه حجت... ۱۷۶

پاسخ... ۱۷۶

پرسش شماره ۱۸۸ (۱۸۷): تقیه امام، منجر به دروغ و گناه... ۱۷۹

پاسخ... ۱۷۹

ص: ۲۵۵

فصل چهارم: احکام فقهی.. ۱۸۲

پرسش شماره ۱۸۹ (۱۳۳): کمک گرفتن از اهل ذمه علیه یاغیان و تجاوز کاران. ۱۸۲

پاسخ.. ۱۸۲

پرسش شماره ۱۹۰ (۱۶۸): نماز به سوی قبر امام. ۱۸۳

پاسخ.. ۱۸۴

پرسش شماره ۱۹۱ (۱۷): عبدالحسین و عبدالعلی.. ۱۸۶

پاسخ.. ۱۸۶

پرسش شماره ۱۹۲ (۲۲): سجده پیامبر بر تربت حسین..... ۱۸۹

پاسخ.. ۱۹۰

حدیث ائمه، حدیث پیامبر است... ۱۹۱

روایات سجده بر تربت حسینی.. ۱۹۲

پیامبر و تربت حسینی.. ۱۹۳

سجده پیامبر بر تربت حسینی.. ۱۹۷

پرسش شماره ۱۹۳ (۳۷): مواضع سجده و تربت امام حسین..... ۱۹۸

پاسخ.. ۱۹۸

پرسش شماره ۱۹۴ (۵۷): تعطیلی نماز جمعه. ۲۰۰

پاسخ.. ۲۰۰

پرسش شماره ۱۹۵ (۱۸۴): متعه توسط امامان. ۲۰۲

پاسخ.. ۲۰۲

بخش هشتم: مطالب متفرقه. ۲۰۴

فصل یکم: عایشه. ۲۰۵

پرسش شماره ۱۹۶ (۷۰): اتهام به عایشه و اهانت به پیامبر (صلی الله علیه وآله)... ۲۰۶

پاسخ... ۲۰۶

ص: ۲۵۶

پرسش شماره ۱۹۷ (۷۵): دفن پیامبر در خانه عایشه. ۲۰۸

پاسخ.. ۲۰۸

محل دفن پیامبر.... ۲۱۰

دلیل یکم. ۲۱۰

دلیل دوم. ۲۱۴

دلیل سوم. ۲۱۶

دلیل چهارم. ۲۲۱

پرسش شماره ۱۹۸ (۱۱۵): نهی قرآن از ازدواج پیامبر با عایشه. ۲۲۷

پاسخ.. ۲۲۷

پرسش شماره ۱۹۹ (۱۵۳): حد نزدن بر عایشه، دلیل بر دروغ بودن افک.... ۲۳۳

پاسخ.. ۲۳۳

فصل دوم: همسران عثمان. ۲۳۵

پرسش شماره ۲۰۰ (۱۲۶): عصمت همسران عثمان. ۲۳۵

پاسخ.. ۲۳۵

پرسش شماره ۲۰۱ (۱۳۸): انکار نسب رقیه و ام کلثوم. ۲۳۷

پاسخ.. ۲۳۸

فصل سوم: پرسش های پراکنده ۲۴۱

پرسش شماره ۲۰۲ (۸۵): لعن بنی امیه، منجر به لعن نوادگان فاطمه..... ۲۴۱

پاسخ... ۲۴۱

پرسش شماره ۲۰۳ (۱۰۲): محبت علی و ارتکاب معاصی... ۲۴۴

پاسخ... ۲۴۵

سنت، حاکم بر قرآن... ۲۴۸

ص: ۲۵۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

